

تاریخ انقلاب مشروطیت ایران

دکتر مهدی ملک‌زاده

انتشارات سخن

تاریخ انقلاب مشروطیت ایران (جلد اول، دوم و سوم)

تألیف: دکتر مهدی ملک‌زاده

چاپ اول: ۱۳۸۳

تیراژ: ۱۶۵۰ نسخه

لیتوگرافی: صدف

چاپ: مهارت

خیابان انقلاب ـ مقابل دانشگاه تهران، شمارهٔ ۱۳۹۲ تلفن: ۶۴۶۵۹۷۰

www.tabarestan.info

حق چاپ محفوظ است

شابک ۶ ـ ۹۲ ـ ۰ ـ ۳۷۲ ـ ۹۶۴ ISBN 964 - 372 - 092 - 6

شابک دورهٔ ۳ جلدی ۰ ـ ۹۵ ـ ۰ ـ ۳۷۲ ـ ۹۶۴

ISBN 964 - 372 - 095 - 0 (3 Vol. Set)

ملک‌زاده، مهدی، ۱۲۶۳ - ۱۳۳۴.
تاریخ انقلاب مشروطیت ایران / تألیف مهدی ملک‌زاده.ــ تهران: سخن ۱۳۸۳.
۷ ج. در سه مجلد: مصور، نمونه.

ISBN 964 - 372 - 092 - 6 .- (ج. ۱)
ISBN 964 - 372 - 095 - 0 .- (دوره)
ISBN 964 - 372 - 094 - 2 .- (ج. ۳)
ISBN 964 - 372 - 093 - 4 .- (ج. ۲)

فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
مندرجات: کتاب اول: به‌یاد ملک‌المتکلمین. ـ کتاب دوم به‌یاد میرزا جهانگیرخان. ـ کتاب سوم: به‌یاد سیدجمال‌الدین واعظ. ـ کتاب چهارم: به‌یاد حاجی میرزا ابراهیم آقا. ـ کتاب پنجم به‌یاد قاضی قزوینی. ـ کتاب ششم: به‌یاد روح‌القدس. ـ کتاب هفتم: به‌یاد ثقة‌الاسلام.
۱. ایران ــ تاریخ ــ انقلاب مشروطه، ۱۳۲۴ - ۱۳۲۷ق. ــ علل و منشأ. ۲. ایران ــ اوضاع اجتماعی ــ قرن ۱۳ق. الف. عنوان.

۹۵۵/۰۷۵ DSR ۱۴۰۹/۲ت۷م
۱۳۸۳
کتابخانه ملی ایران م۸۳ - ۲۸۹۳۲



دکتر مهدی ملک‌زاده

مقدمهٔ ناشر

تاریخ انقلاب مشروطیّت ایران، تألیف مرحوم دکتر مهدی ملک‌زاده، سالها نایاب بود، اینک مجدداً منتشر می‌شود. انتشارات علمی خوشوقت است که خدمت انتشار مجدد کتاب را نصیب خود کرده و توفیق یافته است تا خوانندگان گرامی را از یکی از منابع مهمّ تاریخ مشروطیّت برخوردار دارد.

مزیّت این تاریخ آن است که نویسنده خود از خانوادهٔ آزادی است و پدرش ملک‌المتکلّمین یکی از شهدای نامدار مشروطیّت می‌باشد، و بدین سبب مؤلّف خود در نوجوانی ناظر وقایع بوده و کشمکش های میان استبداد و آزادی را به چشم دیده است. همچنین به علّت شرکت در بعضی وقایع و به علّت آشنائیها و ارتباط هائی که با سران و دست‌اندرکاران مشروطه داشته — چه کسانی که از دوستان پدرش بوده‌اند و چه کسانی که بعدها با خود او آشنائی پیدا کرده‌اند — توانسته است مقداری اطلاعات دست اوّل دربارهٔ تاریخ مشروطه پیدا کند؛ و نیز شواهد و روایات دیگر را به محک نقد و بررسی زند. از این رو آنچه در این کتاب آمده است، می‌تواند تا حدّ زیادی اطمینان خواننده را در نزدیک‌بودن به وقایع جلب کند.

این چاپ جدید بی کم و کاست از روی چاپ نخست که در زمان خود مؤلّف و با نظارت شخص وی انجام پذیرفته است، انتشار می‌یابد.

لازم به تذکر می‌باشد که فهرست اعلام دراین چاپ توسط آقای محمدرسول دریاگشت تهیّه و ضمیمه شده است. امید است که این خدمت در نزد طالبان علم و دوستداران حقیقت پسندیده آید.

انتشارات سخن

www.tabarestan.info تبرستان

شناسائی

چون تنظیم این تاریخ را بر عهده گرفتم به ناچار از اول تا آخر آنرا مطالعه کردم و آنچه بیشتر در مندرجات آن تعمق نمودم بهتر به مقام علم و دانش و پایهٔ تحقیق و تفکر نگارندهٔ آن پی بردم.

ولی چیزی که مایهٔ حیرت من شد این بود که مؤلف این تاریخ به خلاف بعضی از نویسندگان تاریخ انقلاب مشروطیت با آنکه آزادی ایران و حکومت ملی از خانوادهٔ او سرچشمه گرفته و تخم آزادی به وسیلهٔ آنها در ایران کاشته شده و شخصاً در جریان انقلابات مشروطیت سهم بسزائی داشته و یکی از عوامل مهم آن نهضت ملی بوده در این تاریخ اسمی از خود نبرده و چنین وانمود کرده که تماشاچی آن صحنهٔ انقلاب عظیم بوده و در آن رستاخیز بزرگ برخلاف کسانیکه خود را بانی و باعث آن معرفی می کنند بیگانه بوده است.

ولی نظر به اینکه هر قدر تاریخی از روی تحقیق و تعمق نوشته شده باشد و مندرجاتش متکی به ادلهٔ عقلی و فلسفی و مدارک مثبت وغیرقابل تردید باشد، شخصیت و مراتب علمی و دانش مؤلف خواهی نخواهی در خواننده تأثیر بسیار دارد و نیروی مخصوصی به مطالب می دهد و کتاب را وزین‌تر می نماید و بر نقل معنوی آن می افزاید— این بود که خود را موظف دانستم که سطری چند از مقامات علمی و مراتب فضلی و موقعیت اجتماعی و سیاسی مؤلف این تاریخ را برای نسل های آینده بنگارم.

شاید علت اینکه نگارندهٔ این تاریخ از بردن نام خود و خودنمائی اجتناب کرده برای این باشد که او معروف‌تر از آن است که محتاج باشد خود رابشناساند و عالم‌تر از آن است که احتیاج به فضل فروشی داشته باشد و آزادیخواه‌تر از آن است

www.tabarestan.info

که بخواهد موقعیتی برای خود دست و پا کند.

جناب آقای دکتر مهدی ملک‌زاده فرزند ملک‌المتکلمین پس از تکمیل تحصیلات مقدماتی همانطوری که در آزادیخواهی در مکتب پدر تربیت یافته بود، در تحصیل دانش نیز از آن مرد بزرگ پیروی نموده و در عنفوان جوانی به تحصیل حکمت الهی پرداخت و شرح منظومهٔ حکمت را نزد حکیم معروف جهانگیرخان قشقائی و زبان انگلیسی را نزد آوانس‌خان که یکی از ارامنهٔ جلفای اصفهان بود فرا گرفت.

در هفده سالگی در خدمت پدر بزرگوارش به طهران آمد و وارد مدرسهٔ دارالفنون شد و به تحصیل علوم جدید همت گماشت و دیری نگذشت که وارد کلاس طب شد.

در نوزده سالگی برای تکمیل تحصیلات به طرف کشور فرانسه رهسپار گردید، ولی در اسلامبول شمس‌الدین‌بک که سالها سفیرکبیر عثمانی در ایران بود و یکی از آزادمردانی بود که نامش در تاریخ مشروطیت ایران برده شده و با ملک‌المتکلّمین دوستی به سزائی داشت او را به رفتن به بیروت و ورود در دانشگاهی که در آن زمان شهرت جهانی داشت تشویق نمود.

دکتر ملک‌زاده اندرز آن مرد خیرخواه را پذیرفت و به بیروت رفت و وارد در مدرسهٔ شبانه‌روزی لائیک شد و در اندک زمانی به اخذ دیپلم «باکالورآ» نائل گردید و سپس وارد دانشکدهٔ طب شد. پس از خاتمهٔ دورهٔ طب و رسیدن به مقام دکتری و به دست آوردن دیپلم (اتا) و نشان برگ خرما برای تکمیل تحصیلات خود به پاریس رفت.

در اواخر سال ۱۳۲۷ قمری به ایران بازگشت و از طرف صنیع‌الدوله وزیر روشن‌ضمیر معارف وقـت بـه سمت استادی دانشکدهٔ طب انتخاب گردید و به اخذ نشان درجهٔ اول علمی نائل شد و مدت بیست‌و پنج سال استاد دانشگاه بود. سالها عضویت شورای عالی معارف را عهده‌دار بود و هشت دوره نمایندگی مجلس شورای ملی و دو دوره نمایندگی مجلس مؤسسان را داشت— در دورهٔ ریاست وزرائی مستوفی‌الممالک عهده‌دار وزارت کشور و معاونت ریاست

www.tabarestan.info

وزراء بود و چندی مستقلاً کفالت ریاست وزراء را عهده‌دار بود و سالها ریاست بهداری قشون و عضویت شورای عالی قشون را داشت. سپس برای انجام کار مهمتری که سالها اندیشهٔ آنرا در مغز خود می پروراند دست از کارهای دولتی و نمایندگی کشید و به نگارش تاریخ مشروطیت پرداخت و بیشتر ساعات خود را به مطالعه و تحقیق می گذراند. صرفنظر ازاینکه خود او تاریخ زنده و ناطق دورهٔ مشروطیت ایران است، در اکثر وقایع مهم وارد بوده و از کلیهٔ حوادث دورهٔ انقلاب اطلاع کامل دارد. در شناسائی تاریخ ملل و انقلابات دنیا و تحولاتی که در جهان گذشته پیش آمده در ایران بی نظیر است و شجاعت گفتار و فصاحت بیان را از پدر بزرگوارش به ارث برده است.

م.ع.فره‌وشی

«فهرست کلّی مطالب»

کتاب اول

[به یاد ملک المتکلّمین]

کتاب دوم

[به یاد میرزا جهانگیرخان]

www.tabarestan.info
تبرستان

کتاب سوم

[به یاد سیدجمال‌الدین واعظ]

www.tabarestan.info
تبرستان

www.tabarestan.info
طبرستان



کتاب اول

بیاد ملک المتکلمین

تنبه و تذکر

متجاوز از یک قرن است که تاریخ از دایرهٔ افسانه‌سرایی و داستان‌نویسی قدم بیرون نهاده و در جایگاه منیع علوم عالیه مستقر گشته است. افسانه‌نویسان و داستان‌سرایان، مقام خود را به‌علما و دانشمندان واگذار کرده‌اند تاریخ در کلیه علوم رخنه کرده و راه یافته و در هر علمی بخشی به‌خود اختصاص داده است.

امروز کسی می‌تواند قلم در دست گیرد و تاریخ بنویسد که در فلسفه و علم معرفت‌الروح و معرفت‌الاجتماع متبحّر باشد و از تحولات سیاسی و اجتماعی ملل و انقلابات امم و نهضت‌های اجتماعی اقوام، اطلاع کامل داشته باشد.

اهمیّت تاریخ برای دانستن ترقی و تکامل و تجربه افراد بشر به‌اندازه‌ای روشن است که بحث درآن درحکم توضیح واضحات است.

یکی از فلاسفه می‌نویسد عمر حقیقی انسان متناسب با اطلاعات تاریخی اوست و هر قدر تاریخ بیشتر بداند بیشتر عمر کرده است.

میرزاسیداحمدبهبهانی که یکی از شاگردان مرحوم میرزاابوالحسن جلوه حکیم و دانشمند معروف بود، چنین نقل می کرد: یکی از روزهایی که در حضور مرحوم جلوه بودم یکنفر تاجر اصفهانی براو وارد شد مرحوم جلوه پس از جواب سلام و احوالپرسی کتابی در دست گرفت و به‌مطالعهٔ آن مشغول شد مرد اصفهانی برای اینکه صحبتی کرده باشد و یا آنکه مقصودی داشت از مرحوم جلوه سؤال کرد: آقا سن شما چقدر است؟ جلوه بدون آنکه سرش را از روی کتاب بلند کند آهسته گفت، هزارسال. مرداصفهانی در حیرت شد و جواب جلوه را مطابق سؤال خود نیافت و خیال کرد مرحوم جلوه سؤال او را نفهمیده است، دوباره پرسید، آقا من پرسیدم سن حضرتعالی چقدر است مرحوم جلوه سرش را از روی کتاب برداشت وگفت فهمیدم وگفتم هزارسال وشاید بیش از هزارسال.

بعضی ازفلاسفه می‌نویسند تاریخ قوهٔ حافظهٔ انسان است و بزرگترین کوشش هر مورخی این است که چون می‌خواهد تاریخ یک قوم یا دوره‌ای را بنویسد کلیه اصلاحاتی که به‌آن قوم و آن دوره و زمان تعلق دارد اعم ازسیاسی، اجتماعی، نظامی و

فرهنگی از روی مدارک صحیح و منابع معتبر جمع کند و آنها را مرتب نماید و سپس هر قسمت را به کارخانهٔ تحقیق و تعمق برده و تجزیه و تحلیل نماید و علل و موجبات پیش آمدن آن وقایع را روشن کند و فلسفهٔ آن را آشکار نماید و وقایع و حوادث تاریخی را چون طلای خالص بدون غل‌وغش در دسترس عموم گذارد. و چون منظور اصلی در تاریخ احیای کلیه وقایع گذشته و استفاده از آن است هر قدر اطلاعات بیشتر فراهم آید و تنوع آنها زیادتر باشد راه وصول به‌منظور نزدیکتر است.

هرگاه مورخی بخواهد از اصل مقصود خود که روشن ساختن حقایق تاریخی است باز نماند، باید در تشخیص حیثیات و خصوصیات بکوشد یعنی حوادث را همانطوری که در اعصار گذشته اتفاق افتاده و اشخاص را بهمان وضع که در محیط خویش می‌زیستند و با همان طرز فکر که در محیط خود داشته‌اند به‌ما بنمایاند و این کار را فریضهٔ همت و وظیفهٔ حتمی خود بداند.

مورخ باید در نوشتن تاریخ خود را نبیند و از عقاید شخصی و احساسات خویش برکنار شود تا بتواند خوانندگان کتاب خود را مستقیماً با حوادث ایام گذشته روبرو کند.

به‌گفتهٔ یکی از محققین، تاریخ حقیقی و علمی بدست کسی نوشته می‌شود که بکلی از خویشتن مجرد شود و صاف و ساده روحیهٔ مردم آن زمان را پیدا کند و اگر غیرازاین راه دیگری مورخ در پیش گیرد تاریخ جنبهٔ علمی خود را از دست می‌دهد.

چنانکه در یک نمایش، هنرپیشه وقتی می‌تواند رل خود را خوب بازی کند و تماشاکنندگان را تحت تأثیر حقیقی داستان قرار دهد که خود را فراموش نماید و شخصیت دیگری پیدا کند یعنی همان مرد داستان بشود.

یکی از فلاسفه می‌گوید بهترین مورخ کسی است که بهیچ زمان و بهیچ ملتی تعلق نداشته باشد و تاریخ علمی صحیح تاریخی است که علل و فلسفهٔ حوادث را روشن کند و روابط علتها و معلولها را نشان دهد.

تاریخ مثل سایر علوم کوشش می‌کند که حقایق را بوسیلهٔ شاهد و نظر بدست آورد تا بتوان به‌وسیلهٔ مطالعه و تحقیق علل تغییرات و تحولات و انقلاباتی که در زندگانی بشر روی داده روشن نماید.

پس تاریخ علمی است که زندگانی گذشتهٔ بشر را آشکار می‌کند و اگر بخواهیم تاریخ را روشنتر تعریف کنیم، بهتر است بگوییم تاریخ مشعلی است که دانشمندان بدست افراد بشر داده تا بدان وسیله تاریکی را که گذشتهٔ انسان را در ظلمت خود فرو برده روشن کند و اسرار زندگانی و شئون مختلفه پیچیده و درهم‌آمیخته حیات را برما مکشوف سازد.

www.tabarestan.info تبرستان

با اینکه دیرزمانیست جسم و جانم دستخوش خستگی و ناتوانی شده و یأس و حرمان در قلبم راه‌یافته نخواستم وظیفه‌ای که برعهدهٔ مردان معاصر انقلاب مشروطیت است، مخصوصاً کسانی که شاهد و ناظر آن تحولات عظیم بوده و در آن حوادث شگفت شرکت داشته‌اند، ادا نشده باشد.

زیرا محققین در علم تاریخ براین عقیده‌اند که فقط به‌تاریخی می‌توان اعتماد داشت که نویسندگان معاصر نگاشته‌اند، فلسفهٔ این نظریه هم روشن و محتاج به‌ذکر دلیل و اثبات نیست.

زیرا چون واقعه یا سرگذشتی را شخص از قول دیگری نقل کرد، اکثر به‌میل و سلیقه و مسلک خود تغییراتی در آنچه شنیده می‌دهد و برای دیگران نقل می‌کند یا می‌نویسد و هرگاه فاصله مابین وقوع حوادث و نگارش زیاد شد، آنقدر شاخ و برگهای زاید و تصورات بی‌اساس در آن راه می‌یابد که حقیقت موضوع از دست رفته و تاریخ صورت افسانه‌ای را پیدا می‌کند.

از طرف دیگر، نگران بودم از اینکه چون بعضی از مورخین معاصر، افکارم دستخوش احساسات قلبی و حب و بغضهای شخصی قرار گیرد و بطور بیطرفی و از روی انصاف و وجدان نتوانم این راه را به‌پایان برسانم و این خدمت ملی را انجام دهم بهمین جهت بود که سالها در نگارش تاریخ مشروطیت تردید داشتم و از گام برداشتن در راهی که لازمهٔ او حقیقت‌گوییست ولو برخلاف تمایلات قلبی و مسلک سیاسی نویسنده باشد خودداری می‌کردم.

زیرا نگارش تحولات سهمی که چون طوفانی دستگاه زندگانی اجتماعی و سیاسی چندین هزارسالهٔ یک ملتی را بهم درمی‌نوردد و اوضاع نوینی روی کار می‌آورد برای کسانی که خود شریک و سهیم در آن تحول و انقلابات بوده‌اند و مصیبتها و رنجها در آن راه کشیده‌اند و علاقه و ایمان به کار خود دارند و نسبت به‌دستگاهی که بوجود آورده‌اند متعصب هستند، حوادث و وقایع را با بیطرفی و خونسردی، نوشتن و احساسات و عقاید و تمایلات روحی خود را در آن راه ندادن، حقیقت‌گو و حقیقت‌جو بودن و دوست و دشمن را به‌یک‌نظر نگاه کردن بسیار مشکل است.

اینست که، پیش از آنکه محققین و علاقمندان به‌مطالعه تاریخی که از طرف مردان معاصر نوشته شده است بپردازند، باید حالات روحی و اخلاق و سابقهٔ زندگانی و قوت‌نفس و نیروی وجدان و پاکی روح و آداب و عادات نویسندهٔ آن تاریخ را تحت دقت قرار دهند و از مکارم اخلاق و علوّ نفس و مسلک سیاسی مورخ اطمینان پیدا کنند و یقین کنند که نگارندهٔ تاریخ روحش دستخوش احساسات شخصی و تمایلات خصوصی نشده و آنچه را که نوشته از روی راستی و صداقت و بیطرفی بوده است و جز حقیقت‌گویی و حقیقت‌جویی منظوری نداشته است.

با در نظر گرفتن نکات مهمی که متذکر شدم و مشکل اساسی که نویسندگان معاصر بطوری که بدان اشاره کردم در پیش دارند، دور از انصاف دیدم که تاریخ انقلاب مشروطیت که یکی از مهمترین تحولاتیست که در دورهٔ زندگانی چندین هزارسالهٔ ایران پیش آمده از طرف کسانی که خود شریک و سهیم آن انقلاب بزرگ بوده‌اند و از جریانات مهم آن آگاهی کامل داشته‌اند نگاشته نشود و حوادث و وقایع مهم تاریخی دستخوش تصورات و تخیّلات کسانی که در آن زمان نبوده و اطلاعاتشان بیشتر متکی به‌نقل‌قول‌است گردد.

علت اساسی دیگری که مشوّق من در نوشتن این تاریخ شد لغزش و خطاهایی بود که عده‌ای از مورخین معاصر مرتکب شده‌اند و حبّ بغض شخصی و یا عدم اطلاع از وقایع یا جاه‌طلبی و خودنمایی در نگارش آنها راه یافته و آنان را از راه حقیقت‌گویی و راستی منحرف نموده، مطالبی دوراز حقیقت نگاشته‌اند.

اینک که به‌نگارش تاریخ مشروطیت مصمم هستم از خداوند توفیق می‌خواهم که مرا از تمایلات نفسانی و اغراض خصوصی مصون دارد و احساسات و عقیدهٔ مسلکی در روح و قلبم راه نیابد و این وظیفهٔ ملی را که برعهده گرفته‌ام از روی انصاف و وجدان انجام دهم.

هرگاه خوانندگان این تاریخ لغزش و انحرافی از نگارنده مشاهده فرمودند حمل برغرض شخصی و تمایل عمدی به‌طرفداری از اصول مشروطیت نفرمایند بلکه خطایی بدانند بدون اراده، و یا از روی اشتباه از قلم ناچیزم تراوش کرده و با نظر عفو و اغماض برآن نگرند و با قضاوت عادلانه اشتباهات و نواقص این تاریخ را اصلاح فرمایند.

از طلوع مشروطیت تا امروز عدهٔ زیادی ایرانیان و مستشرقین خارجی و علاقمندان به‌تحولات نوین در ایران تاریخ مشروطیت ایران را که بعضی از آنها به‌طبع رسیده و در دسترس عموم گذارده شده و بعضی هنوز ناقص و یا مجال طبع آن بدست نیامده، نگاشته‌اند و تا آنجایی که به‌حقایق امور و مراکز ملی و اسناد و مدارک دست داشته‌اند و گرفتاریهای شخصی و موانع موجود به‌آنها اجازه داده وظیفه‌ای را که برعهده گرفته‌اند انجام داده‌اند.

ولی متأسفانه مجموع کتبی که در تاریخ مشروطیت تا حال نوشته شده و مورد مطالعه و دقت نگارنده قرار گرفته یا ناقص و نارسا بوده و یا اشتباهات و مطالب دور از حقیقت داشته.

عموماً مورخین داخلی و خارجی که تاریخ مشروطیت ایران را نگاشته‌اند به‌ذکر حوادث روز پرداخته و به‌شرح وقایعی که در انقلاب روی داده، قلمفرسایی کرده و

www.tabarestan.info تبرستان

مطلقاً در پیرامون فلسفهٔ این تحول ملی و نهضت عمومی و علل و موجبات بسیاری که موجد انقلاب مشروطیت بوده و همگی را درصدسال قبل از مشروطیت باید جستجو کرد سخن نگفته‌اند.

نگارنده بخلاف دیگران جلد اول این تاریخ را به‌وقایع مهم داخلی ایران و پیش‌آمدهای خارجی که در یک قرن قبل از مشروطیت ظهور کرده و هر یک عامل مهمی در پیدایش آن نهضت ملی بوده بطور مفصل اختصاص داده‌ام.

اینست که خوانندگان این تاریخ، پس از مطالعهٔ جلد اول با یک فکر روشن و بصیرت کامل از اوضاع گذشته و اطلاع به‌علل و موجبات ظهور انقلاب مشروطیت و بینش به‌حال مؤسسین حقیقی مشروطیت به‌حقیقت و فلسفهٔ آن انقلاب ملی پی‌خواهند برد و به‌گفتهٔ بعضی از محققین که می‌گویند: انقلاباتی که درمیان یک‌ملتی ظاهر می‌شود در قرون پیش باید جستجو کرد و ریشه و مبدأ آنرا باید درگذشته پیدا کرد، تصدیق خواهند کرد.

انقلابات در تمام کشورهای جهان با پیش‌آمدهایی که گاهی هم چندان مهم نیست ظاهر می‌شود ولی این پیش‌آمدها در حکم کبریتی است که به‌یک مخزن باروت زده می‌شود و محققین و مورخین باید برای بدست‌آوردن آن مخزن که درقرنها روی هم انباشته شده و در زیر پردهٔ استتار مستور بوده، به‌آن پی‌ببرند و از کمیت و کیفیت آن آگاهی یابند.

اینست که برخلاف تصورات نویسندگان کوتاه‌نظر که وقوع حوادث کوچک و سطحی را علت پیدایش یک انقلاب ملی و آتش‌فشانی کانون ملتی پنداشته‌اند بدون شک و تردید تراکم قرنها بدبختی، مصایب، ظلم و شکنجه، بیدادگری، بی‌عدالتی، ریاکاری، سالوسی و مفاسد دیگر در روی هم توده‌ای از عدم رضایت و ازجان گذشتگی بوجود می‌آورد که با جرقه‌ای محترق شده بنای آتش‌فشانی را می‌گذارد و در نتیجه تحول عظیمی در دستگاه یک کشوری بوجود می‌آید.

پس جای تردید باقی نمی‌ماند که مادامی که یک استعداد حقیقی متکی به‌علل و موجبات گوناگون درمیان یک ملتی که قرنها درتاریکی زیسته پیدا نشود محال است با پیش‌آمد و حوادث کوچک که هزارها دفعه در زندگانی اکثر از ملل جهان بطور عادی دیده شده است یک انقلاب عمومی ملی بوجود آید و کاخ استبداد چندین هزارساله واژگون شود و یک دستگاه تازه و فلسفهٔ نوینی روی کار بیاید.

از جمله مورخینی که تاریخ مشروطیت ایران را نگاشته و در این راه رنج بسیار برده و زحمت زیاد کشیده سیداحمد کسروی است. این مردمحقق و دانشمند تاریخ مشروطیت را در سه جلد تألیف و به‌طبع رسانیده و آنچه در قوه داشته کوشش کرده است که

گفته‌هایش متکی به‌اسناد و مدارک صحیح باشد.
لکن بطوری که خود اقرار کرده در زمان انقلاب در آذربایجان می‌زیسته و سن او هم اجازه نمی‌داده که در مراکز انقلابی شرکت داشته باشد و از آنچه در سایر بلاد ایران مـی‌گذشته بکلی بی‌اطلاع و یا آنکه اطلاع مختصر و سطحی داشته، اینست که قسمت عمدهٔ تاریخ او در اطراف حوادث و وقایعی است که در آذربایجان رخ داده چنانچه نگارندهٔ این تاریخ به‌او اعتراض کردم که چرا از انقلابات سایر شهرهای ایران که هر یک در پیدایش مشروطیت سهم مهمی داشته‌اند سخن نگفته و حق آنان را ادا نکرده او جواب داد که اطلاعات کافی در دسترس خود نداشته و موفق نشده است که از اوضاع و چگونگی احوال انقلابات آن بلاد مدارک مورد اعتماد بدست آورد و فقط به‌آنچه شنیده‌بوده قناعت کرده ولی در مورد حوادث و انقلابات آذربایجان مخصوصاً تبریز، الحق وظیفهٔ یکنفر مورخ کنجکاو و محقق را انجام داده و گنجینهٔ سـودمندی از وقایع آن سامان جمع و به‌طبع رسانیده که درخور سپاسگزاری و قدردانیست.
متأسفانه تاریخ کسروی خالی از اشتباه و خطا نیست و چون نمی‌خواهم او را محکوم به‌غرض‌رانی بکنم مجبورم بگویم در ذکر بسیاری از حوادث و شرح‌حال و موقعیت اشخاص در این انقلاب ملی خطا کرده و از این راه ظلم بزرگی را در حق خادمین مشروطیت و حکومت ملی روا داشته.
بعقیدهٔ نگارنده بهتراست که تاریخ کسروی را بنام تاریخ انقلابات مشروطیت در آذربایجان بنامیم زیرا با کمال دقت کلیهٔ حوادث انقلابات آن سامان را نگاشته و از اشخاصی که در نهضت مشروطیت در آذربایجان شرکت داشته‌اند نام برده ولی از آنچه در سایر بلاد ایران گذشته یا به‌سکوت گذرانده و یا بطور اختصار اشاره‌ای کرده و گذشته است.

www.tabarestan.info تبرستان

ناظم‌الاسلام کرمانی تاریخ مشروطیت را بنام بیداری ایرانیان نوشته و به‌طبع رسانیده.
تاریخ بیداری ایرانیان اگرچه دارای بعضی مطالب سودمند است و بعضی حوادثی که در آن زمان رخ داده و نویسنده نسبت به‌آنها علاقمند بوده و یا اطلاع بیشتری داشته به‌تفصیل نگاشته ولی حقاً باید گفت که تاریخ بیداری ایرانیان کتابیست که برای آیندگان نوشته نشده بلکه برای خوش‌آمد عده‌ای که در آن زمان می‌زیستند برشته تحریر درآمده، علت هم اینست که ناظم‌الاسلام بطوری که خود ادعا کرده و این ادعا را هم پس از آنکه مشروطیت در ایران برقرار شد و حکومت ایران بدست مشروطه‌طلبان افتاد نموده که از پیشقدمان آزادی بوده و در این راه رنج بسیار برده و قسمت عمدهٔ کتاب خود را هم به‌شرح محافل سری اختصاص داده، با حقیقت وفق نمی‌دهد و کمترین تأثیر وجودی و اقدام نافعی از طرف او و یارانش که بنام انجمن سری نگاشته

در پیدایش مشروطیت در دست نداریم. ناظم‌الاسلام در کتاب بیداری صفحات چندی به‌محامد کسانی که حیات داشتند و از خوان نعمت آنها برخوردار بود نگاشته و عده‌ای را که اهمیت زیادی در ظهور مشروطیت نداشته‌اند چون قهرمانان ملی نامبرده و آنها را مصدر کارهای عظیم که هیچیک با حقیقت وفق نمی‌دهد معرفی کرده است.

بعلاوه مطالب دور از حقیقت که ما در مورد خود بدان اشاره خواهیم کرد جعل کرده و تاریخ را لکه‌دار نموده.

ناظم‌الاسلام کرمانی همانطوری که خود را از پیروان مرحوم طباطبائی معرفی کرده و یا بهتر بگوییم برای اثبات مشروطه‌خواهی خود، خود را بدان مرد بزرگ چسبانیده با مستبدین سروسری داشته و برای مطامع و منافع آنها در میان مشروطه‌خواهان تبلیغاتی می‌کرده.

برای اثبات آنچه در بالا نگاشتم اجازه می‌خواهم داستانی را که در آن زمان در حضور چندین هزار نفر روی داده در اینجا بنگارم.

بطوری که خوانندگان تاریخ بیداری ایرانیان متوجه شده‌اند ناظم‌الاسلام، کرمانی بوده و علاقه زیادی به‌جریانات اوضاع کرمان داشته چنانچه قسمت عمدهٔ کتاب خود را وقف پیش‌آمدهای کرمان کرده است و وقایعی که در آن سامان دست داده به‌تفصیل نگاشته است.

در آن زمان نصرة‌الدوله پسر فرمانفرما که در عنفوان جوانی بوده والی کرمان شده بود و در طلوع مشروطیت مابین او و مشروطه‌طلبان کرمان مخالفت و کشمکش شدیدی که منجر به‌قتل چند نفر شد روی داد، این شاهزادهٔ مستبد که دارای قدرت بسیار بود بیدادگری را نسبت به‌آزادیخواهان به‌سرحد کمال رسانید بطوری که پس از جنگهای خونین، آزادیخواهان مجبور شدند به‌تلگرافخانه متحصن شده و از مرکز دادخواهی کنند تلگرافات متعددی به‌مرحوم ملک‌المتکلمین که در آن زمان مظهر افکار عمومی و زبان ملت ایران شناخته شده بود مخابره کردند، ملک‌المتکلمین به‌ناظم‌الاسلام دستور می‌دهد که در کنفرانس مهمی که برای پیش‌آمد اوضاع کرمان تشکیل شده بود تلگرافها را بخواند. پس از آنکه ملک‌المتکلمین در میان جمعیت انبوهی بر کرسی خطابه جای می‌گیرد و شرح مفصلی از انقلابات خونین کرمان و مظالم والی وقت بیان می‌کند به‌ناظم‌الاسلام که پای کرسی خطابه نشسته بود اشاره می‌کند که برای اطلاع عامه تلگرافات کرمان را قرائت کند، ناظم‌الاسلام که باطناً با نصرة‌الدوله همدست بود و از او استفاده می‌کرد بجای اینکه تلگرافاتی را که مردم ستمکشیده و آزادیخواه مخابره کرده بودند بخواند یک تلگراف جعلی که حاکی بر اظهار رضایت از نصرة‌الدوله بود می‌خواند.

ملک‌المتکلمین از این تزویر ناظم‌الاسلام چنان آشفته می‌شود که می‌گوید این

مرد خائن را از این مجلس بیرون کنید و مردم او را با توسری از مجلس بیرون می‌کنند.

بعضی از نویسندگان تاریخ مشروطیت چون ناظم‌الاسلام کرمانی سرچشمهٔ مشروطیت را کانونی که خود و جمعی از دوستانش تشکیل داده بوده‌اند دانسته و در اطراف تأثیرات آن کانون یا انجمن سری گزاف‌گوییها کرده در صورتی که کسانی را که بنام اعضای انجمن سری نگاشته هیچکدام اهمیت بسزایی در پیدایش مشروطیت نداشته‌اند و کاری که درخورد ذکر باشد از آنها بیاد نداریم.

نکتهٔ قابل توجه و اشتباه بزرگی که اغلب از نویسندگان تاریخ مشروطیت و مردانی که در نهضت شرکت داشته‌اند کرده‌اند اینست که هر یک تصور کرده‌اند که کانونی که در آن شرکت داشته و طبعاً اینگونه انجمنها در آن زمان مخفی بوده یگانه عامل و موجد مشروطیت ایران بوده است و این تحول بزرگ تاریخی را آنها بوجود آورده‌اند و بعبارت دیگر موتور انقلاب همان مجمعی بود که آنها داشته‌اند در صورتی که هرگاه با حسن‌ظن در نظریه آنها اندیشه کنیم باید اقرار کنیم که اشتباه آنها از اینجا ناشی شده است که بواسطه وجود حکومت استبدادی مطلق و ترس و عدم اعتمادی که در میان مردم حکمفرما بود و وحشت از جاسوسان و کارکنان دولت از وجود مجامع و کانونهای متعدد آزادیخواهان که هر یک برای همان منظور در تلاش بودند بی‌خبر بودند و از مساعی آنان در راه هدف مشترک اطلاعی نداشتند این بود که جز یاران خود و گروه‌های خود چیز دیگری را نمی‌دیدند.

چقدر باید نابینا بود و از تحولات عظیم جهان و فلسفهٔ انقلابات ملل و تاریخ نهضتهای امم بی‌اطلاع بود که تصور شود که یک دستگاه بزرگ استبدادی چندین هزارساله را می‌توان با مساعی ناچیز واژگون کرد و بنیان عظیمی را با نسیم ملایمی ریشه کن نمود.

این بود که پس از آنکه پردهٔ ظلمانی استبداد کنار رفت هزارها افراد روشنفکر و صدها انجمنهای مخفی که همه خواهان تغییر اوضاع بودند ظاهر گشتند و همه دست برادری بیکدیگر داده تودهٔ عظیمی برای بدست آوردن حکومت ملی ایجاد کردند و همگی در زیر پرچم آزادی جای گرفته آن انقلاب خونین را بوجود آوردند.

این تذکر نیز ناگفته نماند که انجمنهای فرهنگی که از چندین سال قبل از مشروطیت در ایران تأسیس یافت در باطن طرفدار تغییر اوضاع بودند و در لباس معارف‌خواهی برای بدست آوردن حکومت ملی و قانون کوشش و تلاش می‌کردند.

بعضی از نویسندگان دورهٔ مشروطیت چون داستان‌نویسان قدیم پهلوانی در میان رهبران مشروطه برگزیده و او را محور انقلابات مشروطه دانسته و همه چیز و همه کارها را از طرف او دانسته و حق دیگران را زیر پا گذارده‌اند.

بعضی دیگر که خود مقام و منزلتی در میان مشروطه‌طلبان داشته‌اند و کم و

پیش خدماتی در راه آزادی کرده‌اند از حدود انصاف خارج شده و کارهایی که دیگران کرده‌اند به‌خود نسبت داده و نام نیک خود را بمرض جاه‌طلبی آلوده کرده‌اند.

یکی از مشروطه‌طلبان معروف که چون خدماتی در راه آزادی انجام داده و زحماتی کشیده و از این جهت ازذکر نامش خودداری می کنم با صرف چندین سال وقت تاریخ مشروطیت ایران را در چهار جلد نگاشته که سه جلد آن حاکی مساعی و فداکاری وخدمات خود مؤلف است.

پرفسور براون‌انگلیسی مستشرق نامی وایران دوست معروف با حسن نیت و کمال بیطرفی تاریخ انقلاب مشروطیت ایران را به‌زبان انگلیسی نگاشته و بواسطه مقامی که در تحقیق مسائل مخصوصاً تاریخ داشته و وسائل و اطلاعات زیاد و آشنایی که با برگزیدگان مشروطه خواه داشته است بخوبی از عهدهٔ انجام آن برآمده است ولی با وجود این بدون آنکه خود خواسته باشد از اشتباه مصون نمانده است و بطوری که نگارنده تحقیق کردم علت این اشتباهات آن بوده است که پس از آنکه مجلس شورایملی با توپ ستمگران خراب شد و آشیانهٔ آزادیخواهان از هم پاشید عده‌ای از مشروطه‌طلبان اجباراً به‌اروپا مهاجرت کردند و با پرفسور براون که عاشق ایران و آزادی بود تماس پیدا کردند. و بعضی ازآنها برای نشاندادن اهمیت شخصی خود در پیدایش مشروطیت اطلاعات خارج از حقیقت به‌ایشان داده و ایشان هم مسموعات خود را که از زبان مردان معروف بدست آورده بودند در تاریخ مشروطیت نقل کرده‌اند.

پس از انقلاب کبیر روسیه کتابهای متعدد راجع به‌ایران و نهضت مشروطیت ایران در روسیه نگاشته شده که هر یک دارای مطالبی سودمند است ولی اخیراً یکی از محققین و مطلعین علم تاریخ موسوم به‌پلنسکی کورگی که زبان فارسی را خوب می‌داند پس از ده سال مطالعه در اوضاع اجتماعی و سیاسی کامل از نهضت انقلاب مشروطیت ایران و بدست آوردن مدارک بسیار مهم از سیاست خارجی ایران و مداخلهٔ روسهای تزاری و مخالفت آنها با مشروطیت ایران تاریخ مشروطیت ایران را به‌زبان روسی نگاشته وگویا در مسکو بطبع رسیده است.

عدهٔ زیادی از نویسندگان و مشروطه‌طلبان تاریخ مشروطیت را نگاشته‌اند و مورد استفاده اینجانب قرارگرفته و از مندرجات آنها بهرمند شده‌ام ولی متأسفانه تاحال بطبع نرسیده از آنجمله حاجی میرزایحیی دولت‌آبادی تاریخ مشروطیت را در تحت عنوان «زندگانی یحیی» درچهار جلد تألیف نموده که دارای اطلاعات بسیار سودمند است و نگارنده درآینده به‌مطالب سودمند آن اشاره خواهم کرد.

ونیز حاجی‌شیخ‌مهدی کاشی معروف به‌شریف که ازمردان آزادیخواه وباشخصیت این کشور بود و در راه مشروطیت و روشن کردن افکار ایرانیان زحمات بسیار کشید در

www.tabarestan.info تبرستان

سن هشتادسالگی تاریخ مشروطیت ایران را با اسناد و مدارک صحیح و عکسهای رهبران مشروطیت و سند صحیح اتفاقات تاریخی و سواد کلیه تلگرافاتی که از طرف علمای نجف در تقویت مشروطیت مخابره شده و اعلامیه‌های مقامات روحانی و غیره را نگاشته و مورد استفادهٔ اینجانب قرار گرفته است.

و نیز تذکره‌ها و یادداشتهای بسیار سودمند از مردان معاصر که در تهران یا شهرهای دیگر ایران از قبیل رشت، اصفهان، یزد، کرمان و از عتبات بدست نگارنده آمده و مورد مطالعه و استفاده قرار داده‌ام.

و همچنین کتبی چند در اروپا مخصوصاً در فرانسه راجع به‌ایران تألیف و بطبع رسیده که حاکی اطلاعات مفیدی از تحولات اخیر ایران می‌باشد که برای نگارش این تاریخ مورد استفاده قرار گرفته است.

www.tabarestan.info تبرستان

اهمیت نهضت مشروطیت

محققین و کسانی که به‌علوم اجتماعی آشنا هستند بر این عقیده‌اند که نهضت مشروطیت ایران بزرگترین و مهمترین واقعه‌ایست که در دورهٔ زندگانی طولانی چندین هزارسالهٔ این ملت کهنسال پیش آمده است.

شاید کسانی که به تاریخ آشنایی دارند و گذشتهٔ پرحادثه و وقایع بیشمار و پستی و بلندیهای گوناگون و انقلابات و جنگهای بزرگ و پیدایش حکومتهای مختلف و مذاهب گوناگون را که در تاریخ هیچیک از ملل جهان نظیر ندارد بدقت مطالعه کرده‌اند، نظریهٔ بالا را با تعجب تلقی کنند و حمل به‌علاقمندی نگارنده به‌اصول مشروطیت فرض نمایند. ولی هرگاه فلسفه‌ای را که ما اصول عقیده و منطق خود را به روی آن استوار کرده‌ایم با نظر دقت و بی‌طرفی و انصاف تحت مطالعه قرار دهند بدون شک عقیدهٔ ما را تصدیق و با ما همصدا خواهند شد.

ایران از دورهٔ مادها و جهانگیری سیروس کبیر تا امروز تاریخش تا حدی روشن و در دسترس عموم گذارده شده است و هر مرد متفکر می‌تواند با مطالعهٔ تاریخ چندین هزارسالهٔ ما و بررسی دوره‌های مجد و اقتدار و ذلت و مسکنت ایرانیان به‌این حقیقت پی‌ببرد که اکثر، بلکه هیچیک از جنگها و کشمکشها و انقلابات و خونریزیها متکی به‌یک فلسفهٔ حقیقت‌خواهی و نوع دوستی و ارتقای نوع بشر و سیر درمراحل تکامل و انسانیت نبوده بلکه هوای نفس و عشق به‌جهانگیری و جاه‌طلبی یا حس انتقام و علاقهٔ به‌توسعهٔ اقتدار ظاهر و ترقیات مادی محرک آنها درجنگها و انقلاباتی که قرنها جان و هستی ملل بیشماری را دستخوش نابودی و بدبختی قرار داد، بوده است. و هرگاه بخواهیم برای اثبات مدعای خود به‌بینه و برهان و اقامهٔ دلیل بپردازیم و از سرگذشت هریک از فاتحین و آشوبگران سخن رانیم از راه و مقصدی که در نظر داریم برکنار می‌شویم.

شاید بعضی از محققین و نکته سنجان به‌ما خرده بگیرند که اگرحملهٔ خشایارشا به‌مصر و خسروپرویز به‌روم و مغول به‌ایران و نادرشاه به‌هندوستان و هزارها از این

www.tabarestan.info

گونه تجاوزات چه از طرف ایرانیان به‌سایر کشورها و یا از طرف بیگانگان به‌ایران متکی به‌حس جاه‌طلبی و هوای جهانگیری بوده راجع به‌نهضت کاوهٔ آهنگر و طلوع مانی و ظهور دین حنیف اسلام و از این قبیل نهضتها که در این چندین هزارساله در ایران به‌ظهور پیوسته چه جواب خواهی داد.

برای تجزیه و تحلیل این موضوع مهم تاریخی و فلسفی اجازه می‌خواهم بطور اختصار چند سطری در اطراف نهضتها و انقلاباتی که در درجهٔ اول از اهمیت بوده و هر یک در تقدیرات زندگانی مادی و معنوی ایرانیان اهمیت بسیاری داشته و موجب و موجد تحولات اساسی گشته قلمفرسایی و اظهار نظر کنم و عقیدهٔ محققین در اینگونه امور را نیز به‌عرض خوانندگان برسانم.

کاوهٔ آهنگر

بطور تحقیق زمان کاوهٔ آهنگر معلوم نیست و مورخین یونانی و رومی و یهودی هم که قسمت مهمی از تاریخ ایران باستان را نگاشته‌اند اسمی از این مرد تاریخی نبرده‌اند و فقط مورخین ایرانی و عرب بطور اختصار در این موضوع قلمفرسایی کرده‌اند. و فردوسی بیش از دیگران این داستان باستانی را شرح داده است و قیام آن پهلوان ملی را به‌صورت یک نهضت عدالت‌جویانه در مقابل ظلم و ستمگری نشان داده است.

آنچه از مجموع نوشته‌های نویسندگان و تاریخ و قصص بدست می‌آید اینست که کاوهٔ آهنگر اهل اصفهان بوده و امروز هم در نزدیکی اصفهان یک قلعه خرابه که باستان‌شناسان عقیده دارند که در، متجاوز از بیست قرن پیش، بنا شده بنام کاوه خوانده می‌شود و منصوب به‌او می‌دانند.

این مرد غیرتمند بواسطهٔ ظلمی که از جانب یک پادشاه ستمگر که نژاداً هم ایرانی نبوده، به‌او شده، برضد جبّار قیام کرده و مردم را گرد خود جمع نموده، چنانچه شاعر جوان و روشنفکر ما حبیت‌الله میکده که شرح حال کاوه را به‌نظم آورده می‌گوید:

یکی چرم پاره سر چوب کرد زخانه برون رفت و آشوب کرد.

و برپای ننشست تا آن پادشاه بیدادگر را از تخت بزیر کشیده و به‌دستیاری قیام کنندگان پادشاهی دادگر و مهربان برگزیدند.

شک نیست که نهضت کاوهٔ آهنگر یک قیام ملی برضد ظلم و بیدادگری بوده و او اوّل کسی بوده است که در میان کارگران جهان علم عدالت‌خواهی را در هزارها سال پیش برافراشته و حقاً کلیه کارگران جهان باید کاوهٔ آهنگر را پیشوای خود دانسته و مجسمهٔ او را مظهر آزادی کارگری قرار دهند.

آنچه نگارنده سعی کردم که زمان زندگانی کاوه را از روی تواریخ و آثار باستانی

www.tabaresan.info تبرستان

که در نتیجهٔ حفریات بدست آمده با یکی از ازمنه تاریخی تطبیق کنم موفق نشدم و بیش از آنچه گفتم بدرکی بدست نیاوردم.

گرچه در دورهٔ چندین هزارسالهٔ تاریخ ایران مکرر مخصوصاً در دورهٔ سلطنت اشکانیان برضد شاهان ستمگر قیام شده و آنها را از میان برداشته‌اند ولی آن قیامها بدست شاهزادگان و حکّام و روحانیون و مردان متنفّذ بوده و هیچوقت جنبهٔ ملی نداشته.

لکن قیام کاوه از طرف یکنفر کارگر گمنام از طبقهٔ سوم بوده و منظوری جز عدالت‌خواهی نداشته.

و نیز از حیث قدمت، نهضت کاوهٔ‌آهنگر دارای اهمیت بسیار و در خور ستایش است اگرچه نهضت کاوهٔ‌آهنگر به‌خلاف نهضت مشروطیت فقط محدود به‌از میان بردن یک پادشاه جبّار و برقرار کردن یک سلطان عادل بوده و اصولی را در برنداشته که در روی آن اساسی گذارده شود که پایهٔ عدالت استوار گردد ولی آن نهضت تا هر اندازه هم که حقیقت داشته باشد دارای اهمیّت مهم تاریخی و یکی از مفاخر مهم باستانی ایران بشمار می‌رود.

نفوذ فلسفهٔ یونان در ایران

بعضی از محققین براین عقیده‌اند که کشورگشایی اسکندر در آسیا بعلاوهٔ جنبهٔ جهانگیری که دارای هیچگونه اهمیت اصولی نیست سبب تحول معنوی در قسمتی از جهان مخصوصاً ایران شد و فلسفهٔ یونان به‌وسیلهٔ فاتحین در آن کشور راه یافت و تحوّل و تغییرات بسیاری در معنویات داد.

با تصدیق به‌این نکتهٔ مهم تاریخی که چون ملّتی برملّتی غالب شد به‌حکم ناموس طبیعت ملت مغلوب تا حدی حالات و آداب و رسوم و فرهنگ ملّت غالب را می‌پذیرد و یا بهتر بگوییم ملت غالب معنویات خود را برملت مغلوب تحمیل می کند مخصوصاً وقتی که ملت غالب از حیث تمدن و فرهنگ برملت مغلوب برتری داشته باشد.

دو قوهٔ مادی و معنوی یعنی زور و فرهنگ دست به‌یکدیگر داده استحالهٔ شگفتی در ملت مغلوب بوجود می‌آورد چنانچه بسیاری از اقوامی که در معنویات فقیر بوده‌اند و تمدن آنها ریشهٔ استواری نداشته در اندک زمانی تحت فشار دولتهای فاتح رسوم و عادات حتی مذهب و زبان و معتقدات خود را از دست داده و در ملت غالب مستهلک گشته جزئی از اجزای آن می‌گردند و برای همیشه ملّیت و قومیت خود را از دست می‌دهند. و دیگر تجدید حیات برای این گونه اقوام غیرممکن و محال است چنانچه بسیاری از ملل راه نیستی پیش گرفته و جز در تاریخ اسمی از آنها باقی نمانده.

ولی بدون شک حملهٔ اسکندر به‌ایران برای بسط فلسفهٔ یونان در ایران نبوده و کسانی که از روی دقّت، اخلاق و کردار آن فاتح را تحت مطالعه قرار داده‌اند و

www.tabarestan.info تبرستان

به‌روحیات او راه یافته‌اند با آنکه او را شاگرد و تربیت شدهٔ ارسطو می‌دانند براین عقیده‌اند که حملهٔ اسکندر به‌ایران فقط و فقط متکی به‌حس جاه‌طلبی و کشورگشایی و انتقام از ایرانیان که در زمان سلطنت خشایارشا به‌یونان لشکر کشیدند و آن کشور را تحت سلطهٔ درآوردند، بوده‌است.

در همان زمان که مکتب افلاطون و ارسطو راه تکامل می‌پیمودند و فلسفهٔ یونان به‌اوج کمال رسیده بود و حکمت عملی و صنایع ظریفه در ترقی بود شاگرد ارسطو در ایران خود را فرزند خدایان دانسته و مردم را مجبور می‌کرد که همان احترامات و تعظیم و ستایشی که مردم به‌خدایان می‌کردند نسبت به‌او مرعی دارند و طوق بندگی او را برگردن نهاده درقتل و غارتها و انقیاد ملل با او کمک کنند.

فقط چون اسکندر قسمتی از هندوستان را فتح کرد و اطلاعات شگفت‌آوری از حکما و دانشمندان آن دیار پیدا کرد، سئوالات چندی از بعضی از دانشمندان نمود و یکی از برگزیدگان آنها را با خود به‌ایران آورد. ولی آن مرد حکیم هم چون دستگاه فساد و هوسرانی اسکندر را دید تاب تحمل نیاورده خود را در آتش انداخت و سوخت وجز مشتی خاکستر از حکمت هندوستان برای شاگرد ارسطو باقی نماند.

در نتیجه، استیلای شاگرد ارسطو به‌ایران جز بدبختی و مسکنت و بیچارگی و مذلت چیزی برای ایرانیان در برنداشت و با انقراض دولت هخامنشی که اساس آن در روی کردارنیک، گفتارنیک و اندیشهٔ‌نیک بود، جز فساداخلاق و پریشانی اوضاع ومحو استقلال ایران یادگاری از آن فاتح جاه‌طلب باقی نماند.

مانویون

انتشار فلسفهٔ مانی در ایران یکی از پیش‌آمدهای مهم تاریخ است که در اطراف آن کتابها نوشته شده و شاید بیش از چندین قرن مورد بحث و مجادله محافل علمی و متفکرین بوده است.

پس بحث در این موضوع از حوصلهٔ این کتاب بیرون است وفقط به‌این تذکر قناعت می‌کنم که مانی پیروان زیادی در ایران پیدا کرد و معتقدینی در آسیا مخصوصاً درچین بدست آورد و تا امروز هم که نزدیک به‌دوهزارسال از آن زمان می‌گذرد پیروانی در ممالک بالکان وشرق اروپا دارد.

ولی مسلک و مرام مانی نتوانست تحولی در ایران بوجود آورد و تغییری در اوضاع ایران بدهد و پیشرفتی در ایران نکرد وطرفداران زیادی پیدا ننمود.

www.tabarestan.info

مزدکیان

از جمله وقایع مهمی که درگذشتهٔ ایران روی داد بقول بعضی نهضت و بقول دیگران فتنهٔ مزدک بود.

متأسفانه ما از فلسفه‌ای که مزدکیان تعقیب می‌کرده‌اند و اصولی که پایهٔ عقاید آنها در روی آن جای داشته اطلاع زیادی در دست نداریم و آنچه را که به‌آنها نسبت می‌دهند نمی‌توانیم بطور یقین تصدیق کنیم زیرا در آن زمان پیروی از مسلک اشتراکی و بدست‌آوردن هزارها بلکه صدها هزار طرفدار و گرویدن پادشاه وقت به‌آن مسلک و مرام بنظر خیلی دور می‌آید.

مورخین خارجی که تاریخ گذشتهٔ ایران را نگاشته‌اند نهضت مزدکیان را به‌سکوت گذرانیده‌اند و یا بطور مبهم و بدون آنکه اهمیت تاریخی برای آن قائل بشوند بدان اشاره کرده‌اند.

مورخین ایرانی و عرب هم که تاریخ ایران را در دورهٔ استیلای اسلام نگاشته‌اند نخواسته‌اند که اول مرام و عقیدهٔ آن طایفه را روشن بنگارند و سپس به‌انتقاد از آن بپردازند. آنها نهضت مزدکیان را یک فتنهٔ هرج‌ومرج‌طلبی و آنارشیست دانسته‌اند.

بعضی از محققین براین عقیده‌اند که پیدایش و مسلک مزدکیان در نتیجهٔ فسادی بوده که در دستگاه روحانیت آن زمان به‌وجود آمده بود. همدستی مغها و دولتیان و ظلم وستمگری آنها و عدم رضایت مردم از اوضاع، ریشهٔ پیدایش و پیشرفت آن جماعت بوده.

در نتیجهٔ تحقیقات عمیق به‌این حقیقت برمی‌خوریم که طریقهٔ مزدکیان متکی به‌اصول اشتراکی بوده و چون در آن زمان زمینه برای قبول چنین مسلکی مستعد نبود به‌مخالفت شدید مردم مخصوصاً روحانیون برخورده و پس از کشتار بی‌شماری که از آنها شده شیرازهٔ کار آنها از هم پاشیده و ازمیان رفته‌اند.

و از روی انصاف باید تصدیق کنیم که نهضت و یا فتنهٔ مزدکیان و از بین رفتن آنها بدست مغ‌ها سبب قدرت فوق‌العادهٔ روحانیون آن زمان در دستگاه دولت شده و همین مداخلات که به‌انواع خرافات و موهومات و بدکرداریها آلوده بوده دولت ساسانی را ضعیف و ناتوان کرده و یکی از ریشه‌های ازمیان رفتن استقلال ایران بوده است.

شک نیست که اگر مسلک و مرام مزدکیان در روی حق و عدالت استوار بود بکلی ازمیان نمی‌رفت و پس از مرگ انوشیروان و ضعف فوق‌العاده‌ای که در دستگاه دولت ساسانی بمرور زمان پیدا شد و عاقبت به‌سقوط آن منتهی گشت مجدداً مسلک مزدکیان رونقی پیدا می‌کرد و پیروانی بدست می‌آورد.

خواجه‌نظام‌الملک وزیر معروف ایران براین عقیده بوده است که عقاید حسن صباح از مرام مزدکیان سرچشمه گرفته ولی این نظریه صحیح نیست زیرا میان عقاید

www.tabarestan.info تبرستان

اسماعیلیه و مزدکیان اختلاف زیادی است که سازش میان آن دو عقیده، خیلی دور از حقیقت بنظر می‌رسد و چون بحث در این موضوع وقت زیادی لازم دارد و ما را از مقصودی که داریم باز می‌دارد به‌آنچه دربالا گفتیم قناعت می کنیم.

طلوع دین مبین اسلام

بدون شک ظهور اسلام و استیلای عرب در ایران، ازمهمترین وقایع تاریخی است که در مادیات و معنویات ایران و ایرانیان تأثیر داشته زیرا آیین مقدس اسلام روح ایرانیان را تسخیر کرد و قشون مهاجم عرب کشور ایران را متصرف شد.

چون کشورگشایان عرب به‌نیروی معنوی و مادی مجهز بودند، در اندک زمانی برایران استیلا یافتند و قرونی چند برآن کشور باستانی حکمفرمایی کردند.

از نظر حقیقت‌گویی وحقیقت‌جویی باید اسلام را ازعرب و عرب را از اسلام جدا دانست و برای هریک، یک پرونده و دفتر مخصوص درتاریخ بازنمود، زیرا دین مبین اسلام آیینی بود آسمانی و عرب قومی بود وحشی و آلوده به‌هزارها عادات مذمومه.

دین مقدس اسلام چون آفتابی درخشان دراُفق تاریک عربستان‌طالع شدوچون از مبداء کل سرچشمه گرفته بود و اساس آن درروی حق و عدالت بود و مرامش ترویج توحید و خداشناسی و از میان بردن کفر و بت‌پرستی و پاک کردن جامعه از فساد اخلاق و آداب و عادات رذیله بود، بسیاری ازامم و ملل، بدون آنکه دستخوش هجوم عرب واقع شوند و دین حنیف با شمشیر برآنها تحمیل شود، با آغوش گشاده آن رحمت الهی را استقبال کردند و از روی بیّنه و برهان و عقل و تفکر دین اسلام را پذیرفتند و بیش‌ازقوم عرب به‌اصول مسلمانی پای‌بند شدند و به‌احکام و قوانینش عمل کردند. عقیدهٔ محققین درفلسفهٔ ادیان بدانست که مللی که دین و مذهب و یا مسلکی را از روی عقل و منطق می‌پذیرند پایهٔ ایمانی آنها استوارتر و علاقهٔ آنها به‌اصولی که آزادانه پذیرفته‌اند هزارها مرتبه محکمتر وبالاتراست، از اقوامی که دین و مسلک برآنها تحمیل شده ولوآنکه ازصمیم قلب و از روی وجدان آن مذهب را پذیرفته باشند.

کسانی که از سالهای اخیر سلطنت ساسانیان اطلاع دارند و درتاریخ آن زمان تعمق کرده‌اند اتفاق کلمه دارند که در آن زمان فساد دستگاه روحانیت که زمام امور کشور پهناور ایران را در دست داشتند و در تمام شئون مداخله می کردند ظلم و ستمگری را بجایی رسانیده بودند که مردم همگی از دستگاه دولت و روحانیت بجان آمده آرزومند تغییر و تحول و پیدایش فرجی بودند. و هرگاه پیغمبراکرم ظهور نکرده بود و دین اسلام رواج نیافته بود زمانی نمی کشید که ایرانیان کیش نصرانیت را می‌پذیرفتند و درجرگهٔ پیروان عیسی وارد می‌شدند.

اینست که به‌عقیدهٔ نگارنده ایرانیان در آن زمان برای قبول یک فلسفهٔ نوین و

www.tabarestan.info تبرستان

یک تحول تازه که اساسش در روی عدالت و خداپرستی باشد و آنها را از ظلم و بیدادگری مغها نجات بخشد، و از طوق بندگی که بنام دین برگردن آنها نهاده بودند، آزادی بدهد، بدون آن که قشون عرب در ایران استیلا یابد و موجب آنهمه بدبختی شود، با دل و جان مذهب اسلام را می‌پذیرفتند و در آن صورت دین حقهٔ اسلام با تمدن باستانی ایرانیان چون شهد و شکر بهم آمیخته بزرگترین و عالیترین تمدن جهانی را بوجود می‌آوردند.

اسلام که از حق وحقیقت سرچشمه گرفته بود با انوار تابناکش به‌قلوب و ارواح روشنی بخشید، ولی لشکر عرب چون شب تاریک و ظلمانی سرتاسر کشور ایران را فرا گرفت و تمدن باستانی و صفات عالیه و آداب پسندیدهٔ این ملت کهنسال را دستخوش زوال و نابودی کرد. اسلام طرفدار و مروّج مساوات و برادری و برابری مسلمانان بود چنانچه می‌فرماید (انماالمؤمنون اخوه) ولی قشون عرب پس از فتح ایران و استیلای برآن سامان خود را آقا و سرور دانسته و ایرانیان را موالی که به‌معنی بنده و غلام است می‌خواندند.

اساس اسلام در روی تقوی و پاکدامنی بود چنانچه سرلوحهٔ این دین مبین «ان اکرمکم عندالله اتقیکم» می‌باشد.

و هرگاه کلیهٔ ملل جهان از آن آیهٔ مبارکه پیروی می کردند و بدان عمل می‌نمودند دنیا به‌بالاترین مقام انسانیت نایل می‌گشت و عدالت و برابری در میان مردمان رونق می‌یافت و جنگ و خونریزی و ستمگری و کفر از جهان رخت برمی‌بست.

ولی فاتحین عرب خود را از نژاد بالاتر تصور می کردند و به‌چشم حقارت به‌ملت باستانی ایران که هزارها سال درمهد عزت و احترام غنوده بود، نگاه می کردند وحتی بی‌شرمی را بجایی رسانیدند که ایرانیان را از سوارشدن براسب و لباس فاخر پوشیدن منع می کردند و آنان را به کارهای پست می‌گماشتند و در تحقیر فرزندان اردشیربابکان روگردان نبودند و عزت‌نفس و احساسات لطیف ملتی راکه قرنها به‌جهان و جهانیان سروری داشتند جریحه‌دار می کردند.

مظالم عرب در ایران بدرجه‌ای زیاد بود و رفتار آنها با ایرانیان بحدی از حدود انسانیت و ادب خارج بود که اگر بخواهیم شرح بدهیم باید کتابها بنویسیم و داستانهای حیرت‌آور نقل کنیم.

و هرگاه تمدن عالیهٔ ایران که دوهزارسال از ملکات فاضله سرچشمه گرفته بود و بدست مردان بزرگ آبیاری گشته بود و ریشهٔ ملیت ایرانیان که در روی نژادی پاک استوار بود و مکارم اخلاقی ایرانیان که بنیانش در روی اصول کردارنیک، پندارنیک، گفتارنیک پابرجا بود وآداب‌وعادات باستانی که باجسم‌وجان ایرانیان آمیخته بود و فرهنگ ایران که از یک تمدن قدیم برخوردار بود و از همه بالاتر زبان شیرین فصیح

www.tabarestan.info تبرستان

فناناپذیر فارسی که پایه‌اش در روی حکم و ادبیات بی‌نظیر استوار بود، در کار نبود، بدون‌شک و تردید پس از استیلای عرب به‌ایران طولی نمی کشید که ملت ایران هم چون بسیاری از ملل بی‌پایه و مایهٔ جهان درسیل بنیان کن عرب منحل شده و از ایران جز اسمی آنهم در تاریخ، چیزی باقی نمی‌ماند.

ولی خوشبختانه به‌حکم برتری ایرانیان در تمام شئون برعرب، زمانی نکشید که ایرانیان موفق شدند تمدن و آداب و رویهٔ مملکتداری خود را برملت غالب تحمیل کنند و تشکیلات کشوری‌ای که در دورهٔ ساسانیان در ایران برقرار بود، در قلمرو حکومت عرب که نیمی از آسیا را فراگرفته بود، استوارگردانند و مقام و منزلت و برتری که ازحیث دانش و تمدن وصفات حسنه دارا بودند در دل دولت جهانگیرعرب بدست آورند و سلطنت خلفای بنی‌امیه را که با ایرانیان خصومت و دشمنی داشتند منقرض کنند و خلافت و سلطنت را در خانوادهٔ عباس برقرار کنند و زمام امور آن کشور بزرگ را بدست فرزندان لایق ایران بسپارند و کوشش کنند که آب رفته را به‌جوی بازآرند و مقامی را که بزور از آنها گرفته شده بود با تدبیر بدست آرند تا مجدداً ایران عزیز، ایران کهنسال، ایرانی که قرنها برجهانیان سلطنت می کرد، ایرانی که تمدنش از همهٔ ملل قدیمتر و پایهٔ ملیتش از همهٔ امم قویمتر است، چهرهٔ زیبای خود را به‌عالمیان نشان بدهد و به‌زبان حافظ به‌همهٔ جهانیان که پس از استیلای عرب او را مرده می‌پنداشتند بگوید:

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به‌عشق　　ثبت است در جریدهٔ عالم دوام ما

انقلاب مشروطیت ایران

نسل معاصر که انقلاب مشروطیت ایران را درک کرده است به‌اهمیت آن پی‌نبرده و نمی‌تواند تحولات بزرگی را که آن نهضت ملی در بردارد درک کند، علت هم اینست که بطوری که در یکی از فصول این کتاب خواهیم نگاشت، به‌علل وجهاتی هنوز ملت ایران از منافع مشروطیت برخوردار نشده‌و کامشان ازشهد آن شیرین نگشته. دیگر آنکه تا تحولات عظیم اثرات خود را ظاهر نسازند، مردم به‌قدر و ارزش حقیقی آن پی‌نمی‌برند.

ولی زمانی خواهد رسید که ایرانیان در اهمیت آن انقلاب بزرگ با ما همداستان شوند و چون هزارها سال زندگانی ایرانیان را در قرون استبداد که نزدیک به‌زندگانی اولیه بوده، با ترقیاتی که در نتیجهٔ پیدایش مشروطیت در تمام شئون ایران برخوردار خواهد شد، بسنجند، به‌اهمیت آن پی‌برده و با ما هم‌عقیده خواهند گردید.

انقلاب مشروطیت بزرگترین واقعه‌ایست که در تاریخ ایران روی داده و بالاترین تحول را در شئون سیاسی و اجتماعی و فرهنگی ایران بوجود آورده، نهضت

www.tabarestan.info تبرستان

مشروطیت دفتر کهنهٔ قدیم را درهم پیچید و حکومت استبدادی را که از اول خلقت تا آن زمان در ایران فرمانفرمایی می کرد واژگون کرد و حکومت ملی را که پایه‌اش در روی فلسفهٔ نوین و رشد فکر و تعقل و آزادی و عدالت است برقرار کرد.

مشروطیت آزادی عقیده، تساوی حقوق افراد و حکومت مردم برمردم را در ایران استوار کرد و تقدیرات ملک و ملت را به‌خود مردم سپرد و ملت را در وضع قوانین مناسب با اخلاق و صلاح جامعه مختار و آزاد نمود.

مشروطیت این عقیدهٔ دور از حقیقت را که پادشاه ظل‌الله و برگزیدهٔ خداست و از اول دنیا مردم بدان معتقد بودند و ریشهٔ هزارها سال بندگی و بدبختی بشر بود از میان برداشت و عملاً نشان داد که پادشاه نمایندهٔ ملت و منتخب جامعه است و چون کردارش برخلاف مصالح مردم باشد او را از مقام خود ساقط و دیگری را که دارای صلاحیت باشد می‌توان بجای او انتخاب نمود.

مشروطیت جان و مال و ناموس و حیثیت و شرافت مردم را که دستخوش هوای نفس زمامداران بود نجات بخشود و پایهٔ حکومت فضل و تقوی و شایستگی و لیاقت شخصی را استوار کرد.

چنانچه پیش از مشروطیت تمام مقامات مهم دولتی به‌خانوادهٔ شاه و اعیان اختصاص داشت و فرزندان بی‌لیاقت آنها در گهواره به‌نشان و حمایل سرداری و سروری سرافراز می‌شدند، بجای لیاقت و استعداد و شایستگی و علم و فضل، بستگی به‌خانوادهٔ سلطنت راه کامیابی بود و هر کس که از آن امتیاز برخوردار بود ولو اینکه دیوانهٔ بی‌سواد و دارای هزارها مفاسد اخلاقی بود به‌بالاترین مقامات کشوری و لشکری می‌رسید و چون جز برای طبقهٔ ممتازه برای دیگر افراد ملت راهی در دستگاه دولت نبود اشخاصی که دارای استعداد طبیعی بودند و یا حس جاه‌طلبی در آنها زیاد بود در زمرهٔ طبقهٔ روحانیون وارد می‌شدند و از این راه منزلت و موقعیتی پیدا می کردند. و چون مقام روحانیت اهمیت بسیار داشت و مورد تکریم عامه و احترام دولتیان بود و در کلیهٔ امور مداخله داشت هر سال هزارها نفر از زارعین و کشاورزان دهات و کسبه دست از کار خود کشیده در جرگهٔ طلاب علوم دینیه درمی‌آمدند و از این راه تفوّق و برتری بردیگران پیدا می کردند و برای رسیدن بدان مقام کافی بود که مرد بی‌سوادی ریش بلندی گذارده عمامهٔ بزرگی برسر و عبایی بردوش گیرد و در مجالس درس و حوزه‌های علمیه علمای بزرگ برای درک و فهم علومی که بحث می‌شد و بیست‌سال تحصیل لازم داشت وارد شود بدون آنکه کسی از معلومات آنها سئوال کند یا مورد اعتراض کسی واقع شوند.

این بود که بسیاری از روحانی‌نمایان که آنها را علت حقیقی انحطاط روحانیت باید دانست بجای آنکه به‌تحصیل علم و کمال بپردازند و تقوی را پیشهٔ

www.tabarestan.info تبرستان

خود قرار دهند برای اظهار فضل و برتری هر روز بربزرگی عمامه و بلند کردن ریش و قطر شکم و اظهار سالوسی و ریا کاری می‌پرداختند و فاصلهٔ معنوی خود را با حقیقت اسلام و دین دورتر می کردند.

مشروطیت امتیاز طبقاتی را از میان برد و سد انحصار را ریشه کن کرد و راه را برای نشان دادن استعداد و لیاقت طبیعی و نبوغ افراد ایرانی باز نمود.

مشروطیت ایران در علم و دانش را به‌روی فرزندان ایران باز کرد، با تصویب قانون تعلیمات اجباری و تأسیس مدارس و دانشگاه و فرستادن عدهٔ زیادی از جوانان برای تحصیل علم و معرفت به‌ممالک مترقی سطح دانش را بالا برد و هزارها افراد تحصیل کرده و متخصص در رشته‌های مختلف علوم بوجود آورد و آنها را به‌گرداندن چرخ کشور که سابقاً در دست طبقهٔ ممتازه بود گماشت بطوری که امروز نه‌دهم مقامات مهم کشوری ولشکری در دست جوانانیست که فرزندان طبقهٔ سوم و دوم بودند و در دستگاه دولت راه نداشتند و بازماندگان طبقهٔ اعیان و اشراف قدیم چون عاری از علم و معرفتند و به‌تحصیل و تربیت عقیده نداشته‌اند از اشغال کارهای مهم دولتی محروم شده‌اند.

اینست که حقاً باید انقلاب مشروطیت را بزرگترین واقعهٔ تاریخی ایران دانست. تحولی که در اصول اجتماعی و سیاسی این کشور بوجود آورد با موانع بسیاری که در پیش داشت چنانچه بدان اشاره خواهیم کرد مهمتر از همهٔ حوادث و وقایعی است که در این چندین هزارساله روی داده است.

www.tabarestan.info

ایران هنوز از نعمت مشروطیت و آزادی برخوردار نشده است

تا این زمان چهل و چندسال از انقلاب مشروطیت ایران و برقراری حکومت ملی که پایهٔ آن در روی قانون اساسی مصوبهٔ ۱۳۲۴ هجری است می‌گذرد.

هنوز کشور ایران چون سایر کشورهای مترقی جهان گام مهمی در راه ترقی و بالا بردن سطح فکر و دانش مردم و بهبودی زندگانی مادی آنان برنداشته و از نعمت ترقی معنوی برخوردار نشده است و کامش از شهد حکومت مردم برمردم شیرین نگشته است.

چون این موضوع نه‌فقط از نظر تاریخ اهمیت بسیار دارد بلکه مبحث تذکر و تنبهی برای فرزندان این آب و خاک بازی می‌کند، شایسته است که تا حدی که فرصت به‌ما اجازه می‌دهد در اطراف آن تفکر و تعمق کنیم و علل آن محرومیت را بدست آوریم و راه کامیابی را پیدا نماییم.

متأسفانه علل بی‌شماری مانع پیشرفت اصول مشروطیت و ترقی کشور در این چهل‌ساله که از عمر مشروطیت می‌گذرد بوده که در خور آنست که به‌مهمترین آنها اشاره کنیم.

اول، اگرچه پس از آنکه خوانندگان این تاریخ فصلی را که در علل پیدایش مشروطیت در ایران نگاشته‌ام، از نظر بگذرانند به‌بسیاری از حقایق دست خواهند یافت ولی در اینجا با کمال تـأسف مجبورم حقیقتی را که شنیدن و خواندن آن برای هر ایرانی مترقی ناگوار است بیان کنم.

ملت ایران در بدو ظهور مشروطیت بحدی از کاروان تمدن جهان عقب بود و از اصول نوین بی‌اطلاع بود که شاید در تمام ایران بیش از عدهٔ انگشت‌شمار از تاریخ تحولات جهان و فلسفهٔ تکامل و منافع آزادی و حکومت ملی اطلاعی نداشتند و تا درجه‌ای در تاریکی جهل و نادانی غوطه‌ور بود و به‌آداب و عادات اصول مندرسهٔ استبداد عادت کرده بود که منزه کردن آنان از آن عادات قدیم و آشنا نمودن آنها به‌اصول نوین سالها بلکه قرنها وقت لازم داشت. بجز عدهٔ کمی از محققین و خاورشناسان ملل متمدن جهان حتی فرزندان امروزهٔ ایران هم نمی‌توانند به‌حکومت استبدادی که

هزارها سال در ایران برقرار بوده پی‌ببرند و به‌حقیقت آن راه یابند و شاید اندیشه کنند که استبداد هم در ایران همان معنی که در سایر کشورهای جهان دارد داشته.

برای روشن کردن این حقیقت کافی است که تاریخ چندین‌هزارسالهٔ ایران را از زمان مادها تا انقلاب مشروطیت صفحه‌به‌صفحه ورق بزنید و از نظر بگذرانید و ملاحظه کنید که حتی اسمی و کلمه‌ای از ملت و مردم نمی‌بینید و سطری از ملت ایران نگاشته نشده.

اینست که می‌توان گفت تا ظهور مشروطیت ملت بمعنی امروز وجود نداشته، بلکه جماعتی بندگان و غلامان بودند که جان و مال و همه‌چیز آنها در اختیار طبقهٔ حاکمه بوده و چون حیوانات مطیع خار می‌خوردند و بار می‌کشیدند.

اینست که همچو ملتی را که هزارهاسال خوی بندگی و اطاعت کورکورانه در روح و جسمش راه یافته بزودی نمی‌توان به‌مقامی که یک ملت آزاد داراست و حقوق طبیعی که خدا به‌او عطا فرموده آشنا کرد. و بهمین جهت است که در این مدت چهل سال که از مشروطیت می‌گذرد همینکه مرد مستبدی یا دیکتاتوری روی کار آمده، همانطوری که قوم یهود به کمترین غفلتی که موسی می‌کرد دست از خداشناسی برمی‌داشتند و به کیش بت‌پرستی درمی‌آمدند، بدون اندک اندیشه در موقعیت و حقوقی که حکومت ملی برای آنها تأمین کرده و آنان را از بندگی به‌آقایی و خودمختاری و آزادی رسانیده تسلیم ارادهٔ دیکتاتور شده‌اند و رأی و عقیدهٔ خود را به‌رایگان به‌او تفویض کرده‌اند.

این بود بطور اختصار یکی از علل ناکامیابی ما درمشروطیت و برخوردارنشدن از منافع آن.

www.tabarestan.info تبرستان

دوم هنوز مرکب قانون اساسی خشک نشده بود و رژیم مشروطیت برقرار نگشته بود که جنگ و ستیز میان آزادیخواهان و مستبدین شروع گشت و بطوری که در جلد دوم و سوم این تاریخ از نظر خوانندگان خواهد گذشت به‌ریختن خون هزارها نفر بی‌گناه و غارت شهرها و دهات و اشغال قسمتی از شمال ایران بوسیلهٔ قشون روس که علناً مخالف مشروطیت ایران بود و از مستبدین حمایت می‌کرد منجر گردید.

این جنگ داخلی که از طرف مستبدین که هزارهاسال در ایران ریشه دوانیده بودند، به‌پشتیبانی روسها شروع شد چندین سال طول کشید و عاقبت نه فقط آزادی ایرانیان بلکه استقلال ایران در مخاطره افتاد.

تنگدستی دولت، خالی بودن خزانه، نداشتن قوای تأمینیه و هزارها بدبختی دیگر دست‌به‌دست یکدیگر داده، نه فقط فرصتی بدست نداد که اصلاحاتی در امور مملکت و بهبودی اوضاع ملت بشود و گامی در راه تمدن برداشته شود بلکه همه‌چیز

ما به‌طرف نابودی می‌رفت.

در این گیرودار، جنگ اول بین‌المللی آغاز گشت، قسمت غرب و جنوب وقسمتی از شمال ایران صحنهٔ جنگهای خونین گشت.

ایرانیان نیز به‌دو دسته قسمت شدند آزادیخواهان برای نجات از چنگال روس و انگلیس طرفداری آلمان را پیشهٔ خود قرار دادند و مستبدین به‌طرفداری روسها و انگلیسها قیام کردند و بجان یکدیگر افتادند و در پایان جنگ یک کشور ویران برای ما باقی ماند.

بروز قحطی و شیوع حصبه و مرض گریپ قوزبالاقوز خرابیهای جنگ شد و هزارها نفوس هم از این راه به‌دیار نیستی رهسپار شدند.

پس از خاتمهٔ جنگ بعلت پیدایش انقلاب سرخ در روسیه و از بین رفتن دستگاه استبداد آن کشور زورگو و مهاجم وشکست دولت عثمانی که همیشه استقلال ایران را تهدید می‌کرد نور امیدی در دل آزادیخواهان و وطن‌پرستان پیدا شد و همه امیدوار بودند که مانع بزرگ پیشرفت مشروطیت که دولت قلدر و مستبد روسیه بود از میان رفته وحال با خیال راحت می‌توان قدم در راه اصلاحات برداشت ومشروطیت را درمعنی حقیقی آن در ایران مستقر نمود.

بدبختانه این آرزو هم به‌گور رفت و دولت آزادیخواه انگلیس، دولت دمکرات انگلیس که همهٔ اصلاح‌خواهان براین عقیده بودند که برای آزادی و ترقی ایران کمک و مساعدتها خواهد کرد و از جنگ بین‌المللی فیروزمندانه بیرون آمده بود و نفوذ و قدرتش در شرق نزدیک حکمفرما بود، برای اینکه سد محکمی در جلو افکار کمونیستی و فلسفهٔ تازه که در روسیه رواج یافته بود ایجاد کند حکومت دیکتاتوری را در ایران تقویت کرد و در نتیجه آزادی از این کشور رخت بربست و از مشروطیت جز نام چیزی باقی نماند و در نتیجه بیست‌سال ایران با اصول دیکتاتوری اداره می‌شد.

گرچه دولت دیکتاتوری گامهای مهمی برای ترقی ایران و بهبودی اوضاع مادی و پیشرفت صنایع و امنیت عمومی برداشت و دورهٔ سلطنت پهلوی ایران به‌ترقیات مهمی نائل شد ولی آزادی فکر، آزادی گفتار، آزادی قلم، آزادی عقیده مقام خود را به‌تملق، چاپلوسی، سالوسی و بندگی داد.

(هرعیب که سلطان بپسندد هنر است)

پس از بیست سال دیکتاتوری و بهبودی در اوضاع مادی و انحطاط اخلاق عمومی که زائیدهٔ این رژیم است جنگ بین‌المللی دوم آغازگشت و با اینکه دولت ایران خود را بی‌طرف اعلام نمود غفلتاً مورد هجوم قشون روس و انگلیس واقع شد وسرتاسر ایران اشغال گردید و دول فاتح در تمام امور داخلی و خارجی ایران بنای مداخله راگذاردند و همان سیاست دیرینهٔ جنوب وشمال را در پیش گرفتند.

سوم نفوذ سیاسی روس و انگلیس در ایران بزرگترین مانع ترقیات و همقدم شدن ما با کاروان تمدن جهان بود.

ایران در مدت دو قرن چون گوی در میدان سیاست هدف ضربهٔ چوگان آن دو پهلوان زورمند بود و هرگاه می‌خواست توازن و بی‌طرفی را پیش بگیرد هر دو از او ناراضی می‌شدند و هر دو توقعاتی که انجام آن از قدرت یک ملت ناتوان و فقیر و پریشان خارج بود می کردند و چون به‌ناچار به‌یک‌طرف رو می کرد طرف دیگر او را مورد حمله و هجوم قرار می‌داد.

این دو دولت در مدت دو قرن عصارهٔ این کشور را کشیدند و آنچه نیرو داشت تحلیل بردند.

هر قدمی که در راه اصلاحات می‌خواست بردارد سدی در مقابل او ایجاد کردند و هر اندیشه‌ای برای بهبودی اوضاع ناگوار خود در مغزش می‌پروراند به‌مقاومت آنها بر می‌خورد.

نه فقط در دورهٔ مشروطیت که مردم تا حدی از ترقیات جهان آگاهی پیدا کرده بودند و آرزومند اصلاحات بودند به‌این دو مانع بزرگ برمی‌خوردند، در دورهٔ استبداد هم با اینکه سلاطین آن زمان مخالف آزادی و حکومت ملی بودند، ولی تا یک درجه شیفتهٔ ترقیات ملل متمدنهٔ جهان شده بودند و طالب بودند که تا حدی صنایع نوین در ایران رواج پیدا کند از ترس آن دو دولت و اشکالتراشی آنها جرأت اینکه قدمی در این راه بردارند نداشتند و در نتیجه در قرن نوزدهم و بیستم که دنیا با سرعت بهت‌آور به‌طرف تعالی و ترقی و بسط علم و صنعت و آزادی پیش می‌رفت ملت ایران کوچکترین گامی که مؤثر در بهبودی اوضاع ایران باشد و بتواند ایران را از فقر و بدبختی نجات دهد نتوانست بردارد.

ملت ایران نتوانست از منابع طبیعی و معدنی خود استفاده کند و مجبور بود که آنچه را که خود بیش از کفایت داشت از کشورهای بیگانه بدست آورد. ملت ایران بواسطهٔ طمع و زورگویی این دولتها در روی گنجهایی که در دل کشورش نهفته است از گرسنگی جان می‌دهد و قادر به‌استفاده از آنها نیست.

امروز که دنیا چون حلقه‌های زنجیر بهم متصل است و محال است که ملتی بدون معاضدت و کمک متقابلهٔ ملل دیگر اقتصادیات خود را بهبودی بخشد اگر در مخیله ایرانیان خطور کند که دست نیازمندی به‌طرف یک دولت ثالثی دراز کنند این دو همسایه متفقاً بر او تاخته و به‌وسائل گوناگون از او جلوگیری می کنند.

اگر بخواهم از مداخلات نامشروع و زورگوییهای دولت انگلیس و روس در این دو قرن اخیر در ایران سخن بگویم باید کتابها بنویسم و داستانهای حیرت‌آور نقل کنم اینست که مجبورم به‌این چند سطر قناعت کنم و در نتیجه بگویم همه چیز ایران

و ایرانیان در دو قرن، ملعبه و بازیچهٔ سیاست این دو دولت زورمند بوده و در تمام شئون زندگانی ایرانیان مداخله می‌کردند و مانع بودند که ایران گام مهمی در راه ترقی و سعادت خود بردارد.

چهارم یکی از علل و موجبات مهمی که مانع از برقراری حکومت ملی در ایران شد قانون انتخابات کنونی مجلس شورای ملی است، عیب این قانون اینست که تقدیرات کشور ایران را به‌دست کسانی سپرد که انقلاب مشروطیت برای از بین بردن آنها ظهور کرد و گناه آن به‌گردن طبقهٔ تندرو مجلس که بنام دمکرات خوانده می‌شدند و در وطن خواهی آنها شکی نبود می‌باشد.

دمکراتها در اینجا اشتباه بزرگی کردند و به‌لفظ تا به‌حقیقت گرویدند و علت اشتباه آنها هم این بود که اکثر آنها بی‌تجربه بودند و بیشتر از احساسات تند و شوری که در سر داشتند پیروی می‌کردند.

در دورهٔ اول انتخابات صنفی بود و هر صنفی برگزیده‌ترین فردی را که داشتند انتخاب می‌کردند و هرگاه چنین عنصری که شایستهٔ مقامات پارلمانی باشد در میان آنها یافت نمی‌شد وکیل خود را از سایر طبقات انتخاب می‌کردند و بهمین جهت مجلس اول مجلس خوبی بود.

در دورهٔ دوم انتخابات دودرجه‌ای بود این انتخاب دودرجه‌ای هم با اینکه با موازین اصولی امروز موافقت ندارد بد نبود و مجلس دوم هم از نمایندگان خوبی تشکیل یافته بود پس از مجلس دوم دمکراتها یا نمایندگان طبقهٔ تندرو و دشمن اعیان و اشراف و ملاکین و ملوک‌الطوایفی خواستند طریقهٔ مترقی‌ترین کشورهای جهان را در انتخابات ایران که صدی نود و نه افراد در آن زمان بی‌سواد بودند پیش بگیرند و خورا که یک جوان نیرومند بیست‌ساله را بزور در حلق یک کودک چندماهه بریزند. انتخابات عمومی مخفی و آزاد را پیشنهاد کرده به‌تصویب رسانیدند و طبعاً از اینکار بی‌خردانه نتیجهٔ معکوس گرفته شد و یکسره انتخابات وکیل در ایران بدست دولتها و مردمان ثروتمند و مالکین بزرگ و رؤسای ایلات افتاد که با زور و زر رعایا و تابعین بیسواد خود را بدادن رأی به‌کسانی که آنها مایلند مجبور می‌نمودند درنتیجه مجلس ایران نمایندهٔ طبقه ممتازه یعنی ملاکین، ایلات و ثروتمندان شد و افکار چنین مجلسی با دمکراسی حقیقی و حفظ حقوق عامه فرسنگها دور است و جز حفظ منافع و مصالح اربابان خود کاری انجام نمی‌دهد و گامی در راه اصلاحات عمومی و ترقیات کشور برنمی‌دارد.

ملخص کلام آنکه بعلت نادانی و اشتباه آزادیخواهان که در آن زمان حزب دمکرات را تشکیل می‌دادند و از مترقی‌ترین طبقات ایرانی بودند زمام کشور و ملک

و ملت دوباره به‌دست همان طبقه‌ای که نهضت مشروطیت برای کوتاه کردن دست آنها بپا شد، افتاد و پولدارها و زوردارها که تا پیش از مشروطیت بنام استبداد برمردم حکومت می‌کردند امروز بنام قانون و نمایندگی ملت در کشور تفرین شده سلطنت می‌کنند و دولتهایی که منتخب این مجلس است حال و رویه‌اش برهرکس معلوم است.

پنجم اینکه به‌مهمترین علت عدم کامیابی و برخوردارنشدن از محصول حکومت ملی و مشروطیت برمی‌خوریم، بلکه به‌سرچشمهٔ بدبختیهای ایران و دورماندگی آن از جهان مترقی می‌رسیم.

بدبختانه این عیب بزرگ که بالاترین معایب بشر است و چون لکهٔ سیاهی در روی پیشانی بسیاری از ایرانیان مخصوصاً کسانی که در دستگاه دولت راه دارند دیده می‌شود، محصول هزارها سال حکومت استبدادی، حکومت جبرو زور، حکومت خوف و وحشت، حکومت ظلم و بیدادگری می‌باشد.

همانطوری که آزادی روح، شهامت و جوانمردی و راستی را در اولاد بشر بوجود می‌آورد، استبداد و وحشت، ملکات فاضله را از میان برده بجای آن دورویی، چاپلوسی، تملق، ریاکاری، سالوسی، نفاق، خوف از حقیقت‌گویی و دروغ پردازی در شخص ایجاد می‌کند.

مخصوصاً کسانی که به‌دستگاه پادشاه نزدیکتر بودند و بیشتر با دولت تماس داشتند به‌رعایت (هرعیب که سلطان بپسندد هنر است) دارای آن صفات مذمومه بودند، این بود که عادات و آداب ناپسندیده طبیعت ثانوی شده بمرور زمان جای ملکات فاضله را گرفته است.

این طبقه از مردم که اکثر آنها رجال دولت بودند و در عرف آنها را دو رو و ابن‌الوقت می‌نامند و خداوند آنها را در قرآن کریم منافق خوانده و در ردیف کفار جای داده به‌هیچ اصل و مسلکی معتقد نیستند و بهیچ آئینی پابند نمی‌باشند.

آنها براین عقیده‌اند که به‌هر قیمتی هست باید جاه و مقام داشت و در دستگاه زور و زر راه یافت و متمتع شد و استفاده کرد خواه در دستگاه شیطان باشد یا رحمان به‌عبارت دیگر این مردمان برآنند که نان را به‌قیمت روز باید خورد و بهر سازی باید رقصید.

این مردمان که تربیت‌شدگان مکتب استبداد و درباراند فوق‌العاده زیرک و موقع‌شناسند و شم سیاسی و قوهٔ دراکهٔ آنها خیلی حساس است و چون موقع‌شناسند همانطوری که مردم در فصول مختلفه بنا براقتضای طبیعت لباس خود را عوض می‌کنند آنان هم بنا به‌مقتضیات زمان و پیش‌آمدها بدون تشویش بطور طبیعی عقیدهٔ سیاسی و مسلک و طریقهٔ خود را عوض می‌کنند و چنان خود را مؤمن و علاقمند بدان

www.tabarestan.info طبرستان

دستگاهی که روی کار آمده نشان می‌دهند که حتی نزدیکان خود را مشتبه می کنند. و برای خودنمایی و استفادهٔ کامل بیش ازکسانی که مؤسس اوضاع تازه بوده‌اند تعصب نشان داده و اظهار علاقه می کنند و بنابر مثل معروف کاسه گرمتر از آش و کاتولیک‌تر از پاپ می‌شوند.

همینکه مشروطیت در افق ایران ظاهر گشت این مردمان بی‌ایمان و منافق که همه چیز را بازی می‌دانند این نهضت را هم بی‌پایه و مایه دانسته بیش ازپیش خود را به‌دستگاه سلطنت که مرکز اقتدار و مقام ثابت و وسیلهٔ بدست آوردن جاه و مقام و پول می‌پنداشتند نزدیک کردند و به‌انواع وسائل در برانداختن نهضت مشروطیت و فریب‌دادن مردم و منحرف کردن شاه از امضای قانون اساسی کوشش نمودند.

پس از آنکه مجلس شورای‌ملی گشوده شد و قانون اساسی امضا گشت و دول معظم دنیا مشروطیت ایران را به‌رسمیت شناختند به‌اشتباه خود پی‌برده وحس کردند که دستگاه استبداد متزلزل شده و یک نیروی جوانی که متکی به‌ایمان، به‌آزادیخواهی و اصلاح‌طلبی است دارد جای حکومت خودمختاری را می‌گیرد و تسلط برامور کشور می‌یابد و ممکن است دست آنها از کارهای دولتی و استفاده‌های نامشروع کوتاه شود و رانده و وامانده شوند، این بود که پس ازآخرین کوشش ممکن که برای بهم‌زدن مشروطیت و منحرف کردن شاه از فلسفهٔ نوین بکاربردند و توفیق نیافتند، چون گیاهی که خود را بطور غیرمحسوس به‌طرف نور و روشنایی می کشد به‌انواع حیله و تزویر خود را به‌مقامات ملی وسران آزادیخواه نزدیک نمودند.

و همین منافقین که تا دیروز مشروطیت را مخالف صلاح و اخلاق ایرانیان معرفی می کردند و پادشاه را برگزیدهٔ خدا و ظل‌الله می‌گفتند، در مجامع ملی راه یافتند و عضویت یک یا چند انجمن را به‌دسایس چند بدست آوردند و خود را مؤمن به‌حکومت ملی وطرفدار مشروطیت معرفی کردند.

و چون محمدعلیشاه به‌حکم اجبار به‌مشروطیت ایران تن درداد و در مقابل طوفان انقلاب زانو زمین زد و متمم قانون اساسی را پس ازکشمکش بسیار بطوری که شرح آن را خواهیم نگاشت امضا کرد و در مجلس شورای ملی به‌موافقت با مشروطیت و طرفداری حکومت ملی به‌قرآن مجید قسم یاد کرد، منافقین هم دسته‌جمعی و یا منفرداً به‌مجلس رفته و در اطاعت از مشروطیت و حفظ مبانی آزادی قسم یاد کردند و در زمرهٔ مشروطه‌خواهان درآمدند و برای آنکه مقام و منزلتی درمیان احرار پیدا کنند و حمایت و اعتماد آنان را بیشتر جلب نمایند، چنانچه در زمانی که سادات قدر و منزلتی داشتند و ذریه رسول‌اکرم مورد احترام و تکریم بودند، اشخاصی که در سیادت آنها تردید بود شجرهٔ نسب برای خود تهیه می کردند ونسب خانوادهٔ خود را به‌ائمهٔ‌اطهار می‌رساندند، این منافقین و مستبدین دیروز و مشروطه‌طلب امروز برای آزادیخواهی خود افسانه‌ها و

www.tabarestan.info تبرستان

داستانها درست کردند و دروغها جعل نمودند چنانچه یکی خود را از دوستان قدیمی و پیروان واقعی سیدجمال‌اسدآبادی معرفی می کرد و دیگری مدعی بود که از سی‌سال قبل با ملک‌المتکلمین برای بدست‌آوردن مشروطه و آزادی هم‌فکر و درگنکاش بوده، دیگری مقالاتی که بدون امضا درطرفداری حکومت ملی در روزنامهٔ حبل‌المتین به‌طبع رسیده بود به‌خود نسبت می‌داد و دیگری خود را عضو انجمن سری که برای بدست آوردن مشروطیت ازسالهای پیش تأسیس شده بود معرفی می کرد.

باری طولی نکشید این نامردان در مجامع ملی و مراکز مؤثر راه یافتند و با سران مشروطیت و رهبران ملت راه آمد و شد راگشودند و چنانچه شیوهٔ آنها بود خود را از آزادیخواهان حقیقی مشروطه‌خواه‌تر معرفی کردند.

این نابکاران منافق که از حقایق اطلاع داشتند و از مخالفت باطنی محمدعلی شاه با مشروطه و کینهٔ او نسبت به‌مشروطه‌خواهان آگاه بودند و دشمنی روسها را با نهضت نوین می‌دانستند و به‌همکاری شاه و روسها برای از پا درآوردن مجلس و مشروطیت اطمینان داشتند همه روزه به‌دربار رفته و اعتماد شاه را به‌همفکری خودشان درمخالفت باطنی با مشروطیت جلب کرده بودند.

و برای اینکه رفت وآمد و عضویتشان در مجامع ملی مورد سوءظن شاه واقع نشود به‌او فهمانیده بودند که آمیزش آنان با مشروطه‌طلبان برای کسب اطلاع ازمراکز ملی که فوق‌العاده مورد توجه و توهم شاه‌بود، می باشدونیز رهبران مشروطیت را قانع کرده بودند که برای منافع مشروطیت وکسب اطلاع از جریانات سیاسی و نقشه هایی که برای واژگون کردن حکومت ملی در دربار کشیده می‌شود بدانجا می‌روند و برای اینکه اطمینان‌طرفین را به‌خود جلب کنند و نگذارند مورد سوءظن آنان واقع گردند این ناپاکان برای طرفین جاسوسی می کردند و خبرهای مهم دربار را محرمانه به‌مراکز ملی و زعمای مشروطیت می‌رساندند و آنچه میان مجامع و محافل آزادیخواهان می گذشت به‌دربار خبر می‌دادند و چون این منافقین نه‌ایمانی به‌مشروطه داشتند و نه عقیده‌ای به‌استبداد و جز منافع خود چیزی نمی‌خواستند، از روی صداقت برای طرفین جاسوسی می کردند و از این راه اعتماد و اطمینان شاه و ملیون را به‌خود جلب کرده بودند.

این مردان دورو و منافق که در دستگاه دوطرف راه داشتند و از جریانات و نیات هر یک اطلاع کامل داشتند و جز حفظ مقام و منافع خود، خواه مملکت استبدادی باشد یا مشروطه منظوری نداشتند با جزر و مدهایی که در اوضاع پیش می‌آمد چون میزان‌الهوا به‌چپ و راست متمایل می‌شدند. اگر جریانات به‌نفع مشروطه‌خواهان بود بیشتر خود را به‌آنها نزدیک می کردند و هرگاه کارها به‌مصلحت مستبدین پیشرفت می کرد بیش از پیش خود را شاه‌پرست و فدایی معرفی می کردند.

www.tabarestan.info تبرستان

به‌طوری که در جلد دوم این کتاب به‌تفصیل خواهیم نگاشت پس از یکسال و اندی کشمکش و جنگ و ستیز طولی نکشید که ستارهٔ اقبال آزادی افول کرد و تزلزل و یأس و نا امیدی در دستگاه مشروطه‌طلبان راه یافت و شکست آزادیخواهان و مشروطیت برای همه مخصوصاً برای آن طبقهٔ ملعون که اطلاع کامل از اوضاع داشتند مسلم شد، این بود که همان صدرنشینان مجامع ملی معتکف باغشاه یا دربار استبداد شدند و همان روزی که مجلس را با توپ ستمگری خراب و مؤسسین مشروطیت و علمداران آزادی را شهید می کردند این نامردان حاضر و ناظر بودند و شاه و مستبدین را در ریشه کن کردن مشروطیت و آزادی تحسین و تمجید می کردند و شاه را سایهٔ خدا و قدر قدرت و رهبران مشروطیت را مفسد و فتنه‌جو می‌خواندند.

تا چند ماه پس از انهدام مشروطیت که مستبدین، آزادی را برای همیشه از ایران رخت بربسته می‌دانستند، بساط عیش و عشرت در روی زمینهایی که از خون آزادیخواهان هنوز رنگین بود برپا کرده و آن منافقین، که صدرنشینان باغشاه بودند با اطمینان به کامروایی و زورگویی برمردم حکومت می کردند.

ولی زمانی نکشید که آتش انقلاب در آذربایجان شعله‌ور شد و یک قیام عمومی در ایران برضد دستگاه استبداد برپا گشت محافل بیشمار سری چه در تهران و چه ولایات برای واژگون کردن تخت پادشاه جابر ستمگر تأسیس گردید. صدها نفر از معاریف مشروطه‌خواه در سفارت عثمانی برای بدست آوردن حقوق ملی متحصن شدند و عده‌ای از علما به‌حضرت‌عبدالعظیم پناهنده گشتند و جمعی در قلهک که سفارت انگلیس در آنجا بود پناه بردند.

علمای نجف در مخالفت با مستبدین و طرفداری مشروطیت، نهضت کردند و مهاجرین و فراریانی که به کشورهای اروپا و اسلامبول رفته بودند انجمنها تشکیل داده بنای تبلیغ را برضد دستگاه استبدادی و مظالم محمدعلیشاه و درباریان گذاردند.

گیلان و اصفهان بدست مشروطه‌طلبان افتاد و قشون ملی در اکثر از نقاط ایران برای حمایت مشروطیت ایجاد گشت و در نتیجه تزلزل و وحشت در دستگاه استبداد راه یافت و منافقین که مشروطیت را مرده تصور می کردند به‌اشتباه خود پی‌بردند و با خاطری آشفته و بیمناک درمقام چاره‌جویی برآمدند.

چون این دفعه کار سخت بود و دشمنی و خونریزی میان مستبدین و مشروطه‌طلبان بجایی رسیده بود که یکی از دو طرف باید برای همیشه از میان برود، وضعیت مشروطه‌خواهان حقیقی و مستبدین واقعی روشن بود و طرفین تصمیم داشتند که تا آخر ایستادگی و مقاومت کنند ولی طبقهٔ منافق که نه‌مشروطه‌طلب بود و نه مستبد و به‌هیچ رژیم و مسلکی جز حفظ منافع خود پای‌بند نبود مجبور به‌چاره‌اندیشی بود زیرا اگر مشروطه‌طلبان فاتح می‌شدند با رویه‌ای که در باغشاه پیش گرفته بودند و خود را

مستبدتر از شاه معرفی کرده بودند فنا و زوال آنها حتمی و غیرقابل اجتناب بود.

این پست‌فطرتان منافق که علت واقعی انحطاط اخلاقی ایران می‌باشند و مسلک آنها جلب نفع شخصی است و اسلحهٔ آنها پررویی، چاپلوسی، جاسوسی و فتنه‌جوییست و در هر موقع می‌توانند مثل بازیگران تاتر لباس خود را عوض کنند و ماسک تازه‌ای بگذارند، چون تزلزل دستگاه استبداد را حس کردند و به‌فتح و موفقیت مشروطه‌خواهان یقین حاصل نمودند درمقام چاره‌جویی برآمدند و چارهٔ کارخود را پیش از آنکه کار از کار بگذرد، در راه یافتن به‌مراکز آزادیخواهان و تماس با آنها و متقاعد کردن آنان به‌اینکه از روز اول مشروطه‌خواه بوده و به‌ناچاری برای حفظ جان و مال خود با مستبدین همکاری کرده‌اند، یافتند. این بود که به کلیه وسایل ممکنه دست زدند و کسانی را از بستگان خود به‌طرف رشت و اصفهان گسیل داشتند. و چند نفری را هم در میان متحصنین سفارت عثمانی و حضرت‌عبدالعظیم فرستادند و کمکهای مالی بطور محرمانه به‌مجاهدین که قصد حمله به‌تهران را داشتند نموده و پیش از آنکه تهران به‌دست مشروطه‌خواهان مسخر شود با سران قشون ملی روابط دوستانه پیدا کردند و برای اطمینان آنان اطلاعات کامل از نقشه‌های محمدعلیشاه و نظریات روسها و چگونگی احوال مالی دربار بوسیلهٔ فرستادگانه در دسترس آنها گذاردند.

کسانی که تواریخ اقوام و ملل را مطالعه کرده‌اند می‌دانند که گاهی مورخین و محققین داستانهایی درضمن تاریخ نقل می‌کنند که اهمیت این داستان برای روان‌شناسی و درک حقایق اوضاع اجتماعی وسیاسی ازنگارش یک کتاب بیشتر است.

اینست که نگارنده برای روشن کردن مطالبی که در این مبحث بیان کردم، داستانی را که کاملا راست ومتکی به‌حقیقت است برای خوانندگان این تاریخ نقل می‌کنم وبه‌این مبحث تأثرانگیز وخجلت‌آور خاتمه می‌دهم وامیدوارم داستان فوق که بنام مجاهد روز شنبه نوشته شده بصورت نمایشنامه‌ای تدوین و بمعرض نمایش عمومی گذارده شود.

مجاهدین روزشنبه

علت اینکه داستان ذیل بنام مجاهدین روز شنبه نگاشته شده اینست که در روز شنبه جنگ میان مشروطه‌خواهان و مستبدین با فتح مشروطه‌طلبان خاتمه یافت و تهران بلکه ایران بدست فاتحین ملی افتاد، همان روز صدها نفر از افرادی که در جنگ شرکت نداشتند و درخانه‌های خود مخفی بودند و بعضی از آنها هم از مستبدین بودند به‌محض شنیدن خبر فتح مشروطه‌خواهان و فرار محمدعلیشاه از سوراخها بیرون آمده خود را چون مجاهدین ملی مسلح و ملبس نموده و بنای خودنمایی و اظهار رشادت گذارده و از فداکاری خود در جنگ داستانها سرایيدند ولی بزودی عده‌ای از آنها رسوا شدند و بنام مجاهد روزشنبه معروف گشتند.

محسن‌خان نیکنام جوانی بود آزادیخواه و به‌زیور اخلاق پسندیده آراسته و در شجاعت و شهامت و پاکی نیت سرسلسلهٔ جوانان دمکرات محسوب می‌شد در جنگهای بازندران شجاعتها از خود نشان داد و در دستگیری و کمک مستمندان سعی بسیار کرد.

پس از تشکیل حزب دمکرات در ایران که در آن زمان بنام انقلابیون خوانده می‌شدند در آن حزب عضویت یافت و سپس بوسیلهٔ نگارندهٔ این تاریخ وارد در ژاندارمری که به‌ریاست صاحب‌منصبان سوئدی تأسیس شده بود، گردید و پس از چندی برای برقرار کردن امنیت لرستان به‌طرف آن سامان رهسپار گشت.

پیش از آنکه جنگ میان ژاندارمها و متمردین شروع بشود چون خطر را حتمی می‌دانست، وصیت کرد که هرگاه در جنگ کشته شود تمام مایملک او را فروخته صرف ساختمان مقبرهٔ شهید راه آزادی و خطیب بلندپایهٔ ملی سیدجمال‌الدین واعظ که در بروجرد به‌امر محمدعلیشاه بدست امیرافخم همدانی شهید شده بود بنمایند.

بدبختانه همانطوری که پیش‌بینی کرده بود در جنگهای لرستان شهید شد و بازماندگانش به‌وصیت او عمل کردند و مقبرهٔ سیدجمال‌الدین را بنیان نهادند.

محسن‌خان برای نگارنده و عماد خلوت که یکی از آزادمردان بود و سالها با محسن‌خان دوست و همقدم و در جنگها و انقلابات همدم و یار بودند، داستان شگفت‌آوری که رفتار و کردار مردمان درباری آن روز را به‌وجه احسن نشان می‌دهد حکایت کرد که من عیناً در اینجا نقل می‌کنم.

محسن‌خان گفت: عموی مرا می‌شناسید که یکی از رجال دورهٔ استبداد و مردان معروف مشروطهٔ امروز است و فعلا مقام مهمی در حکومت ملّی بدست آورده است. در طلوع مشروطیت او عقیده‌مند بود و می‌گفت که این سروصداها پایه و اساسی ندارد و این بازیها را آخوندها برای منفعت خود فراهم کرده‌اند و با مختصر پولی که از طرف دولت به‌آنها داده شود پایان خواهد یافت.

ولی همینکه مشروطیت رسمیت پیدا کرد و مجلس شورای ملی تأسیس شد و نهضتهای آزادیخواهی در همه‌جا به‌پا گشت و پادشاه به‌مشروطیت تن در داد و دولتهای بزرگ مشروطیت ایران را به‌رسمیت شناختند به‌خطای خود اقرار کرد و چون سایر رجال دولت به‌مجلس رفت و در طرفداری مشروطیت قسم یاد کرد و در موقع ادای قسم اشکی هم ریخت و پس از چند روز در یکی از انجمنهای مهم ملی عضویت یافت و با سران آزادیخواه بنای آمد وشد را گذارد و در مجالس و محافل از منافع حکومت ملی و قانون سخن می‌راند و از اظهار تنفر از دستگاه استبداد خودداری نمی‌کرد ولی در همان حال اکثراً به‌دربار می‌رفت و مثل پیش خود را به‌شاه و درباریان نزدیک و مقرب می‌ساخت.

www.taberestan.info تبرستان

از آنچه مابین او و سران مشروطه‌خواه می‌گذشت ما اطلاعی نداشتیم و از روابط حقیقی او با دربار هم چیزی نمی‌دانستیم ولی استنباط می‌کردیم که در جزر و مدهایی که پیش می‌آید و موفقیت و ناکامی‌هایی که متناوباً نصیب این دو دسته می‌شد وضع عموی بزرگوارم تغییر می‌کرد و خود را به‌طرفی که حوادث با او مساعد بود نزدیکتر می‌کرد. ولی در همان حال رویهٔ کجدار و مریز را از دست نمی‌داد و در جلب اعتماد دوطرف سعی بسیار می‌نمود.

چنانچه در قضیهٔ میدان توپخانه که یکی از وقایع مهم تاریخ مشروطیت ایران است و رابطهٔ مابین مشروطه‌خواهان و مستبدین قطع شده بود و این دودسته بکلی از هم جدا شده بودند و به‌جنگ و ستیز پرداخته بودند، عموجان محرمانه با دو طرف رابطه داشت ولی زمانی نکشید که محمدعلیشاه به‌باغشاه رفت و به‌دستور و کمک روسها اردوی مجهز و کاملی تشکیل داد و بنای بدسری و مخالفت را با مشروطه‌خواهان گذارد و ضعف و فتوری در دستگاه آزادی‌طلبان ظاهر گشت. عموجان که از حقایق امور اطلاع داشت و شم سیاسی او بسیار تیز بود از آن زمان به‌عنوان کسالت مزاج آمدو شد را با مشروطه‌طلبان ترک کرد و از حضور در مجامع ملی خودداری می‌کرد ولی مرتباً به‌باغشاه می‌رفت و از نزدیک کردن خود به‌پادشاه و درباریان مستبد بیش ازپیش کوشا بود.

پس از آنکه بساط مشروطیت برچیده شد عموجان که این دستگاه‌نوین را یکسره برباد رفته می‌دانست معتکف باغشاه شد و بعد از چندی به‌مقام مهمی نائل گشت و دیگر کلمه‌ای از مشروطیت و حکومت ملی حتی با نزدیکترین دوستان و بستگان خود به‌میان نمی‌آورد.

دیری نکشید که آتش انقلاب برضد شاه ستمگر و دستگاه استبداد در تمام ایران روشن شد و مستبدین را مضطرب و پریشان‌خاطر نمود، گرچه عموجان عقیده‌مند بود که دولت روسیه با اقتدار فوق‌العاده و نفوذی که دارد هیچ وقت به‌مشروطیت ایران تمکین نخواهد کرد و هرگاه محمدعلیشاه و قشونش موفق به‌خاموش کردن انقلابات نشوند دولت روسیه قشون وارد ایران خواهد کرد و با سرنیزه به‌نهضت آزادیخواهان خاتمه خواهد داد. ولی چون مرد محیل و محافظه کاری بود و از موقعیت خود و همکاری زیادی که با مستبدین کرده بود نگران بود بی‌نهایت مضطرب و پریشان دیده می‌شد و اکثر ساعات را به‌تفکر در امور و تبادل نظر با درباریان همعقیده و هم‌مسلک خود می‌پرداخت و راه چاره می‌اندیشید.

همین که از تشکیل قشون ملی در گیلان و اصفهان اطلاع یافت و از پیشرفت مجاهدین آذربایجان آگاهی پیدا کرد و از تصمیم مقامات روحانی نجف در برانداختن استبداد مطلع شد بیش ازپیش درمقام چاره‌جوئی برآمد.

www.tabarestan.info تبرستان

زیرا بطوری که مکرر می‌گفت این دفعه دوصف از یکدیگر جدا شده و به ریختن خون یکدیگر همت گماشته و کار به‌ازمیان رفتن یکی از دوطرف تمام خواهد شد.

بعلاوه چون ملیون تهران داستانهای شگفت‌آور از قدرت مجاهدین راه مشروطیت و سرسختی آنها و بی‌رحمی که نسبت به‌مستبدین روا می‌دارند نقل می‌کردند درباریان و مستبدین عموماً و طبقهٔ منافقین خصوصاً چنان ترسیده بودند که روز و شب آرام نداشتند و هرکسی درفکر این بود که چگونه از این طوفان خلاصی یافته پای درساحل نجات گذارد.

عموجان یا به‌گفتهٔ مرحوم محسن‌خان، خان‌عمو، به‌همان میزان که نهضت ملی در ایران دامنه پیدا می‌کرد و پیشرفت می‌نمود ازآمدوشد با دربار و مستبدین می‌کاست و در استحکام مناسبات خود با مراکز ملی چنانچه خواهیم دید کوشش می‌نمود.

نظر به‌سابقهٔ آشنایی که با سردار اسعد رئیس و فرماندهٔ اردوی ملی اصفهان که عازم تهران بودند داشت یکی از عموزاده‌ها را که مورد اطمینانش بود محرمانه بطوری که ما هم اطلاع پیدا نکردیم بدان سامان فرستاد.

چون می‌دانست که من مشروطه‌خواه هستم و با مشروطه‌طلبانی که در حضرت عبدالعظیم متحصن هستند آمد و شد دارم یک روز مرا احضار کرد و گفت فرزند عزیزم کار ما خیلی مشکل شده است و طوفانی مهلک به‌طرف ما می‌آید تو باید کوشش کنی و اعتماد مشروطه‌طلبان را نسبت به‌من جلب کنی سپس مبلغی پول به‌من داد و گفت محرمانه با آقای... ملاقات کن و این پول را به‌ایشان بده و به‌ایشان اطمینان بده که من از صمیم قلب با مشروطه و آزادیخواهان موافق هستم و بودن من در دربار به‌نفع آنها است و تا حال هم موفق شده‌ام خدمات سودمندی برای موفقیت آنان انجام دهم.

من چون عموجانم را خوب می‌شناختم بدون آنکه اظهارنظری بکنم، منظور او را به‌وجه‌احسن انجام دادم و به‌امید آنکه شاید اطلاعات مفیدی برای مشروطه‌خواهان از او بدست آورم رابطه مابین او و متحصنین شدم.

به‌میزانی که مشروطه‌طلبان پیشرفت می‌کردند عموجانم رفت وآمد خود را با شاه کم می‌کرد و کوشش می‌کرد رشتهٔ ارتباط خود را با مشروطه‌طلبان محکمتر کند و در اینکار هم تا آنجایی که من وارد بودم تا حدی کامیاب شده بود.

زمانی نکشید که قشون ملی از اصفهان و رشت به‌طرف تهران رهسپار شدند و جنگ قزوین به‌نفع آزادیخواهان خاتمه یافت و به‌تسخیر آن شهر که در چهار راه کشور واقع است منتهی شد و بعد جنگ بادامک پیش آمد و همه یقین کردند که بزودی تهران میدان کارزار خواهد شد.

یک روز پیش از آنکه مجاهدین مشروطه‌خواه وارد تهران شوند عموجانم مرا خواست و صورت اسامی بیست‌وپنج‌نفر از جوانان خانواده و نوکرهای قدیمی مورد

www.tabarestan.info

اطمینان را به‌من داد و گفت هرچه زودتر آنها را در بیرونی که بنام دیوانخانه خوانده می‌شد حاضر کنم.

عموجانم بعلاوه کبر سن و مقام مهمی که در دستگاه دولت داشت سمت پدری نسبت به‌ما داشت و اطاعت اوامر او برای همهٔ ما حتمی و واجب بود.

من بدون فوت وقت موفق شدم که بیست‌ویک‌نفر از افرادی را که گفته بود تا سه‌ساعت ازشب رفته حاضر کنم.

پسر بزرگش که سمت پیشکاری پدر را داشت به‌ما اطلاع داد که آقا امر فرموده‌اند که شما شب را در اینجا بمانید تا فردا صبح دستوراتی که در نظر دارد به‌شما بدهد.

نیمه‌شب آن روز ما با صدای توپ و تفنگ از خواب بیدار شدیم و معلوم شد همان‌شب قشون مشروطه‌طلب وارد تهران شده و جنگ در میان آنها و قشون استبداد درگرفته است.

هنوز آفتاب نزده بود که عموجانم وحشت‌زده وارد دیوانخانه شد و امر داد که ما بطور منظم درخیابان وسط باغ صف بکشیم.

پس از آنکه با حال تأسف و تحیر دقیقه‌ای چند قدم زد و با وحشت و رنگ پریده به‌صدای توپها گوش می‌داد و چیزی آهسته که ما نمی‌توانستیم بشنویم زیرلب می‌گفت پیش آمد و درجلوی صف ما ایستاد و پس از آنکه وضع و هیکل ما را از نظر گذرانید با یک حال تأثرآور و صدای محزونی که تا حال از او ندیده بودم چنین گفت: فرزندان من این صدای مرگبار را می‌شنوید و این طوفان بدبختی که ما را احاطه کرده است می‌بینید و البته خطر بزرگی که من و شما را که اعضای بدن من هستید تهدید می‌کند حس می‌کنید و چون جوانید و تجربه ندارید و یا بواسطهٔ اطمینانی که به‌من دارید که همیشه حافظ و حامی شما بوده‌ام اندیشه‌ای در دل راه نداده‌اید و برای نجات از مهلکه فکری نکرده‌اید. حق هم با شما است زیرا همیشه تقدیرات شما بسته به‌سرنوشت من بوده است و من باید شما را به‌راهی که صواب و صلاح است و سعادت شما در آن است هدایت کنم و شما هم با ایمان و اطمینان کامل از دستورات و نقشهٔ من پیروی کنید.

ما همگی سر تمکین و تسلیم در مقابل پدر خانواده فرود آوردیم و با تعظیم گفتهٔ او را تصدیق کردیم.

سپس چنین گفت: عزیزان من این دوگروه که دسته‌ای بنام مشروطه‌طلب و دسته‌ای بنام مستبد یا شاه‌پرست درمقابل هم ایستاده و با بیرحمی خون یکدیگر را می‌ریزند مقصود و منظوری جز ریاست و آقایی و حکومت کردن ندارند، مستبدین کوشش می‌کنند سلطنت چندین‌هزارسالهٔ خود را حفظ کنند و مشروطه‌طلبان سعی

www.tabarestan.info تبرستان

می کنند قدرت را از دست آنها گرفته خود برمملکت حکمفرمایی کنند، پس انسان عاقل نباید خود را برای این دیوانگان درمهلکه اندازد و با تدبیر و خرد باید راهی که سعادت و کامیابی را دربردارد پیدا کند.

با این بیان عموجان، حیرت بی‌نظیری به‌همهٔ ما دست داد زیرا در همان موقع که عموجان مشغول صحبت بود و از صلح و سلامت سخن می‌گفت، نوکرهایش مقداری لباس متحدالشکل و تفنگ و فشنگ از زیر زمین بیرون آورده درمقابل صف ما می‌انباشتند.

سپس چنین گفت: من در تمام دورهٔ زندگانیم چه در زمان شاهشهید و چه دردورهٔ ترک‌تازی مظفرالدین‌شاه و هرج ومرج مشروطه منافع و مقام خود و خانواده‌ام که شما عزیزان هستید حفظ کرده‌ام و هیچوقت گول این حرفهای بی‌مغز و بی‌معنی را که این دوگروه شعار خود قرار داده و به‌جان یکدیگر افتاده‌اند نخورده‌ام و معتقد بوده‌ام که انسان عاقل کسی است که ازهر پیش آمدی به‌نفع خودش استفاده کند و با هرطرفی که حکومت و قدرت دردست دارد سازش کند و درامن وامان و کامرانی زندگانی کند. یکی از پسرعمه‌ها که طبع ظریفی داشت آهسته گفت مقصود خان‌دایی اینست که هر که خر است ما پالانش بشویم.

دراین وقت صدای رعدآسایی که گویا از ترکیدن بمبی بود عمارت را تکان داد و عموجان بیش‌ازپیش مضطرب و پریشان و صدایش قطع شد، پس از چند دقیقه سکوت با صدای لرزان و رنگ‌پریده دنبالهٔ گفته‌های خود را گرفت و چنین گفت:

تصور نکنید که آنچه را که بشما گفتم عقیدهٔ شخصی من است تمام عقلای دنیا هم همین عقیده را دارند و حتی دین مبین اسلام که همهٔ ما از آن پیروی می‌کنیم و به‌آن معتقد هستیم همین اندرز را به‌مسلمانان می‌دهد و آنها را به‌پیروی ازکسانی که شاهد فتح و پیروزی را دربرگرفته‌اند توصیه می‌فرماید و ما را به‌پیروی از حدیث شریف «الحق‌لمن‌غلب» هدایت می‌فرماید و من که یکی از مؤمنین اسلام هستم همیشه از این دستور خردمندانه پیروی کرده‌ام و در نتیجه در تمام مراحل زندگانی کامیاب شده‌ام.

یکی از جوانان که با دقت به‌حرفهای عموجان گوش می‌داد بطوری که عموجان نشنود گفت: «بارو طرفدار زوراست»

سپس چون کسی که در اندیشهٔ عمیقی فرو رفته باشد کلام خود را قطع کرد و دستها را به کمر زده بنای راه‌رفتن را گذارد و با یک تبسمی که آثار تزویر و شیطنت از او ظاهر بود چنین گفت: ولی عیب کار در اینست که ما نمی‌توانیم پیش‌بینی کنیم که کدام یک از این دودسته فاتح و غالب خواهد شد و دیگری را ازمیان خواهد برد تا پیش از آنکه کار ازکار بگذرد خود را به‌آنها نزدیک کرده و از آن تمد کلاهی به‌دست

www.tabarestan.info تبرستان

بیاوریم و از میوهٔ فتح و ظفر برخوردار شویم.

ما بدون آنکه چیزی از گفته‌های عموی بزرگوار بفهمیم حیرت‌زده گوش می‌دادیم و زیرچشمی به‌یکدیگر نگاه می‌کردیم و با اشاره‌ای منظور رئیس و حامی خانواده را استفهام می‌نمودیم.

چون عموجان به‌حالت یأس و تردید ما پی‌برد با صدایی که آثار اعتماد از آن ظاهر بود رشتهٔ صحبت را که چند لحظه قطع شده بود به‌دست گرفت و با اطمینان خاطر چنین گفت:

من همیشه با نیروی تدبیر و عقل برمشکلات غلبه کرده‌ام و در هر زمان کامران و موفق بوده‌ام، امروز هم که یکی از مشکل‌ترین روزهای زندگانی ماست و ممکن است با اندک غفلتی همه‌چیز خود را از دست بدهیم اگر شما فرزندان به‌آنچه دستور می‌دهم عمل کنیدو با دقت وظیفه‌ای که دراین ساعت خطرناک برای شما معین کرده‌ام انجام دهید بدون‌شک و تردید شاهد موفقیت را دربرخواهیم گرفت و از این آشوب و غوغا که به‌قیمت خون هزارها نفر تمام خواهد شد بدون آنکه خاری به‌پای شما فرو رود کامیاب بیرون خواهیم آمد.

سپس به‌پسرش رو کرده گفت: دستوراتی که به‌تو داده‌ام بدون‌غفلت انجام دهید و کسی که مورد اطمینان نباشد به‌خانه راه ندهید.

بنابر دستور عموی بزرگوار همهٔ ما لباس متحدالشکل که شبیه به‌لباس نظامیان بود در بر کردیم و قطار و فشنگ به کمر بسته تفنگهای سه‌تیر را بردوش گرفته به‌مشق پرداختیم.

ولی چیزی که موجب حیرت همه ما شد این بود که بجای یک کلاه دو کلاه از نوع مختلف برای ما حاضر کرده بودند و بجای یک بیرق عده‌ای بیرق سرخ که علامت انقلاب بود و بیرق‌سفید در دسترس ما گذارده بودند. کلاههایی که برای ما تهیه کرده بودند نیمی از کلاههای مجاهدین ملی که از پوست سیاه‌بریشم که رشته‌های آن قسمتی از صورت وگردن را می‌پوشانید وکلاههای نمدی معروف به کلاه صنیع حضرتی که جمعی از اوباش طرفدار استبداد به‌ریاست صنیع حضرت برسر می‌گذاردند و خود را فداییان محمدعلیشاه می‌خواندند، بود.

عصر همان روز عموجانم برای سان دیدن ما از اندرون به‌دیوانخانه آمد و همهٔ ما را با دیدهٔ تحسین از نظر گذراند و تذکراتی چند برای رفع نقایص به‌ما داد از جمله گفت که سعی کنید لباسهایی که در بر کرده‌اید قدری مندرس و فرسوده شود و چون موقع جنگ و جدال است از تراشیدن ریش و آرایش سر و صورت خودداری کنید. سپس به‌من رو کرده گفت فرزند اگر ممکن است یک گوسفند خریداری کرده به‌خانه بیاورید.

www.tabarestan.info تبرستان

من برای خرید گوسفند به کوچه رفتم ولی تمام دکانها و بازارها بسته بود و جنبنده‌ای جز جنگجویان در شهر دیده نمی‌شد و صدای مهیب توپ و تفنگ محیط شهر را فرا گرفته بود بناچار دست خالی به‌خانه مراجعت کردم و عموجان را که با ربدشامبر ترمه در روی نیمکتی از مخمل دراز کشیده از اوضاع شهر و عدم موفقیت خود آگاه نمودم، کمی فکر کرد و بعد گفت نگران نباش منظوری که دارم به‌وسیلهٔ دیگر انجام خواهد شد.

روز سوم پیش‌ازظهر جاسوسان عموجان یکی بعداز دیگری خبر آوردند که قشون مشروطه‌خواهان فاتح شدند و محمدعلیشاه به‌سفارت روسیه پناهنده شد و جنگ به‌نفع آزادیخواهان خاتمه یافت.

ما بنابر تعلیماتی که عموجان داده بود سرتا پا مسلح شده کلاههای صنیع حضرتی را سوزانیده کلاههای مجاهدی را برسر گذاشته سروصورت و لباسهای خود را خاک‌آلوده کرده دست و سروصورت بعضی را چون مجروحین جنگ نواربیچی نموده لباسهای بعضی را با خون بوقلمون و مرغهایی که درسرطویله بود رنگین نموده برای اخذ دستور عموجان درخیابان دیوانخانه صف کشیدیم.

ساعتی نکشید که پردهٔ در اندرون بالا رفت و عموجان که تا ساعتی پیش در لباس راحتی ترمه در روی نیمکت استراحت می کرد با لباس مخصوص و سرو وضع یک مجاهدی که ازمیدان جنگ بیرون آمده درمقابل ما ظاهر شد و همگی را غرق درخنده و تعجب کرد. عموجان هم لباس متحدالشکل دربر کرده و کلاه بزرگی از پوست که در کنار آن سوراخی دیده می‌شد برسر گذارده و دو صف فشنگ بر کمر و گردنش بسته و چکمه‌های خود را گل‌آلوده کرده و چون جنگجویان قرون‌وسطی یا مردی که پس از بی‌خوابی و نبرد چند روزه جنگی را به‌پایان رسانیده در مقابل صف ما قرارگرفت.

بنا به‌دستور عموزاده همهٔ ما با تمام نیرو و قوتی که در بدن داشتیم فریاد زنده‌باد مشروطه، پاینده‌باد آزادی، مرده‌باد استبداد، مرگ برای شاه مستبد را۔ بطوری که همسایگان سراسیمه از خانه‌ها بیرون دویدند۔ به‌فلک رساندیم و تفنگها را در دست گرفته به‌درودیوار و پنجره‌های خانه شلیک کردیم و خرابی قابل‌توجهی وارد آوردیم.

سپس عموجان درجلو و ما درعقبش راه بهارستان را در پیش گرفتیم و چون به‌جماعتی می‌رسیدیم از فریاد زنده‌باد مشروطه و مرده‌باد استبداد فروگذار نمی کردیم و مجاهدینی را که در راه می‌دیدیم چون یار مهربان درآغوش کشیده صورت آنها را غرق‌بوسه می کردیم.

بدین نحو خود را به‌درمسجد سپهسالار که محل اجتماع و توقف سرداران ملی و فاتحین مشروطیت بود رسانیدیم.

چون بواسطهٔ جمعیت زیاد دخول در مسجد کار مشکلی بود عموزاده که جوانی نیرومند و صدای رسایی داشت در جلو ما افتاده فریاد می کشید به‌مجاهدین حقیقی و فدائیان واقعی ملت راه بدهید که سرداران در انتظار آنها هستند.

به‌این تدبیرها ما راهی به‌درون مسجد پیدا کردیم ولی فضای مسجد و ایوانها و بالاخانه‌ها چنان از جمعیت پر بود که رسیدن به‌ایوانی که جایگاه سرداران ملی و سران مشروطه‌طلب بود غیرممکن بنظر می‌رسید.

عموجانم که مرد کاردانی بود و می‌دانست چه باید کرد چیزی درگوش پسرش گفت و عموزاده با آن صدای رعدآسا فریاد کشید:

مردم امیربهادر جنگ سرسلسلهٔ مستبدین را زنجیر کرده می‌آورند. مردم که کینه‌ای از امیربهادر در دل داشتند و آرزومند بودند او را زبون و گرفتار ببینند چون سیل خروشان به‌طرف در مسجد متوجه شدند و در نتیجهٔ این تدبیر راهی برای ما پیدا شد و توانستیم خود را مقابل ایوان بزرگی که رهبران مشروطیت جای داشتند برسانیم، به‌دستور عموجان ما در مقابل ایوان صف بستیم و عموجان قدم در ایوان گذارد و با یک حالت انکسار فریاد کشید: سلام برشما ای سرداران ملی، ای نجات دهندگان ایران و پرچمداران آزادی، سلام برشما ای زنده کنندگان مشروطیت و ویران کنندگان کاخ ظلم واستبداد سپس دستهای خود را به‌طرف آسمان بلند کرد و گفت خدا را شکر که نمردم و این روزسعادت وخوشبختی وآزادی را درک کردم.

بعد چون عاشقی که به‌معشوقش رسیده باشد یک‌یک سرداران ملی را چون جان شیرین در بغل گرفت و صورت آنها را بوسید و با حالت گریه گفت: این جوانانی که در مقابل شما صف کشیده‌اند مدت سه‌روز و سه‌شب است با دشمن بدخواه، دشمن انسانیت، دشمن آزادی، درجنگ و نبرد بودند و از شدت خستگی و جراحات قادر بر ایستادن نیستند همگی از اقربا و نزدیکان من هستند که جان ناقابل خود را برای حفظ حقوق ملت بر کف گرفته‌اند و صدها دشمن مشروطیت را در این جنگهای وحشتناك در خاك و خون کشیده‌اند و فداکاری و شهامت و از خودگذشتگی نشان دادند تا شاهد فتح را در بر گرفتند.

گرچه چند نفر آنها در راه وطن شهید شدند و عده‌ای مجروح و قادر به‌حرکت نیستند و کلبهٔ این فدایی ملت که بیش از هر محلی مورد هدف مستبدین بود خراب و ویران شد - سپس سوراخی که در کلاه داشت نشان داد - و خود منهم نزدیک بود به‌سعادت شهادت نائل شوم ولی خداوند مقدر فرموده بود که این روز فیروز را به‌چشم ببینم و کامم از شربت گوارای آزادی و مشروطیت شیرین شود و چشمم از زیارت سرداران فاتح ملی روشن گردد و بیرق آزادی روی بام خانهٔ ویرانه‌ام به‌اهتزاز درآید.

پس از این نطق، با پررویی چند نفری را پس و پیش کرده در کنار سردار اسعد

www.tabarestan.info تبرستان

جای گرفت و چون کسی که یار دیرینهٔ خود را یافته باشد گرم صحبت شد.

عموجانم که وقت را از دست نمی‌داد در آن دوساعتی که در مسجد بودیم با اکثر سران ملیون و برگزیدگان آشنایی پیدا کرد و با زبان چرب و نرم محبت آنان را به‌طرف خود جلب نمود و در مذاکراتی که می‌شد خود را داخل کرده و چنانچه شیوهٔ منافقین و مردمان دورو است، بیش از سرداران ملی در منکوب کردن مستبدین پافشاری می‌کرد.

چون با آن‌شم حساسی که داشت استنباط کرد که بزودی محمدولیخان سپهدار عهده‌دار ریاست دولت مشروطه خواهد شد. برآن شد با او راهی یابد و برای نزدیک شدن به‌او وسیلهٔ مؤثری بدست آورد. درضمن تحقیقات مطلع شد که شیخ‌الاسلام قزوینی که معروف به‌رئیس‌المجاهدین بود مورد محبت و احترام سپهدار است و در آن سردار فاتح نفوذ بسیار دارد این بود که بعجله در جستجوی وی برآمد و او را درمیان آن غوغا و آشوب درگوشهٔ یکی از بالاخانه‌های مسجد یافت و با اینکه آشنایی با هم نداشتند چون دوست گرامی و یار قدیمی او را در آغوش گرفت و سروصورتش را بوسید و درکنارش نشست و از خدماتش اظهار تشکر کرد و از رنج و زحماتی که در این چند روزه کشیده بود حق‌شناسی نمود و از او خواهش کرد که چون جنگ تمام شده وزحمات پایان یافته دیگر این محل برای یک شخصیتی چون ایشان سزاوار نیست و برای رفع خستگی محتاج به‌استراحت می‌باشد و خواهش کرد که او را سرافراز نموده کلبهٔ خرابهٔ او را به‌قدوم خود رشک گلستان فرماید.

رئیس‌المجاهدین که مرد محجوبی بود با ادب از عموجانم تشکر کرد ولی دعوت او را نپذیرفت.

لکن عموجان مردی نبود که از این حرفها از میدان در برود و نقشه‌ای را که درسر داشت ناقص بگذارد.

این بود که فریاد کشید که به‌روح جوانانم که در راه آزادی شهید شده‌اند یک دقیقه نمی‌گذارم شما در این محل نامناسب زیست کنید و وجود عزیزت که یک آیتی برای ملت ایران است در رنج و ناراحتی باشد و بدون آنکه منتظر جواب شیخ‌الاسلام بشود زیر بغل سید بیچاره راگرفته بلندش کرد و با کمک ما او را از پلکان باریک پایین آورده راه خانهٔ عموجان را پیش گرفتیم.

در راه ازمیان صفوف مجاهدین و دستجات انبوه مردمان تهران عبور می‌کردیم وفریاد زنده‌باد مشروطه، زنده‌باد رئیس‌المجاهدین را به‌آسمان می‌رسانیدیم.

ولی همینکه وارد محله عربها شدیم بنا به‌دستور عموزاده فریاد زنده‌باد فلان‌الدوله ناجی ملت و دوست مشروطیت که لقب عموجانم بود فضا را فراگرفت و عموجانم باد درآستین انداخته بلندبلند بطوری که همسایگان که از روی کنجکاوی

پشت در خانه‌ها و پنجره‌ها ایستاده‌بودند، بشنوند، از شجاعت و فداکاری خود صحبت می کرد. مردم محل که اکثر مشروطه‌خواه بودند و عموجانم را یکی از رجال دربار و طرفدار استبداد می‌دانستند از مشاهدهٔ این احوال حیرت‌زده شده و از تصور باطل و سوءظن بی‌جا نسبت به‌یک‌خادم فداکار مشروطیت از خانه‌ها بیرون ریخته به‌تعظیم و تکریم او پرداختند. عموجانم برای آنکه مقام و اهمیت ملی خود را به‌چشم رئیس‌المجاهدین بکشد به‌مردم اطمینان می‌داد که او حافظ آنها خواهد بود و همانطوری که در این رستاخیز جان و مال آنها را حفظ کرده بعد از اینهم آنان را چون فرزندان خود خواهد دانست.

باری با جمعیت زیادی وارد دیوانخانه شدیم و عموجانم خرابیهایی که چند ساعت پیش خود ما وارد کرده بودیم به‌رخ رئیس‌المجاهدین و مردم محل می کشید و از خساراتی که در راه مشروطیت کشیده داستانها نقل می کرد.

به‌ورود در طالار بزرگ حیرتی ناگفتنی برمن دست داد زیرا تا دیروز دیوارهای این طالار از صورتها و عکسهای مستبدین معروف و مسندنشینان باغشاه پوشیده شده بود و امروز بجای آنها عکسهای زعمای ملت و رهبران مشروطیت و شهدای راه آزادی، آن طالار بزرگ را تزیین کرده بود.

نهار مفصلی ازگوشت بوقلمون و جوجه‌هایی که صبح برای رنگین کردن لباسهای ما به کار رفته بود صرف شد و چند ساعتی به‌ذکر افسانه‌ها و داستانهای دروغی گذشت.

ذکر خیر عموجان ورل بزرگی که در این گیرودار بازی کرده بود نقل تمام مجالس و محافل تهران شد و مردمان پاک‌فطرت که دیروز او را یکی از مستبدین درجهٔ اول می‌پنداشتند از اندیشه و عقیدهٔ باطل خود استغفار می کردند و گروه‌گروه ساکنین تهران مخصوصاً کسانی که طالب دوستی و جلب محبت برگزیدگان مشروطه طلب بودند، بدیدن عموجانم آمده و به‌او تبریک می گفتند و او را خادم ملت و غمخوار امت می‌خواندند و بجز خداوند که همه‌چیز در پیشگاه او آشکار است و ما بیست‌ویکنفر، دیگری از این نمایش مضحک و داستان حیرت‌آور خبر نداشت.

در نتیجه پس از چند روز عموجان عزیز از طرف دولت انقلابی والی یکی از ایالات جنوب شد و چنانچه اطمینان داده بود در این رستاخیز عظیم که به‌قیمت جان هزارها نفر مردمان بی‌گناه و آزادیخواهان باایمان و خرابی و ویرانیهای بیشمار و قتل و غارتهای بسیار خاتمه یافت، به‌مقصود خود که جاه و مقام بود نائل گشت!

تفو برتو ای چرخ گردون تفو

هرگاه در این مبحث، بیش از آنچه که تاریخ نویسی اجازه می‌دهد، بسط مقال کردیم

برای اهمیت فوق‌العاده‌ایست که موضوع فوق در حیات ملت ایران دارد و خطریست که ما را به‌طرف پست‌ترین مراحل انسانیت سوق می‌دهد.

بدبختی در این است که مرض دورویی و نفاق که ریشهٔ همهٔ امراض اجتماعی است، دارد روزبه‌روز دامنه‌اش وسیعتر می‌شود و [illegible] در میان ملت ایران بیش ازپیش شایع می‌گردد.

اگر سابق براین دورویی و ابن‌الوقتی اختصاص به‌طبقهٔ [illegible] داشت اینک اکثر طبقات مخصوصاً نسل جوان به‌این مرض مبتلا شده‌اند و علت عمومیت پیدا کردن مرض نفاق و دورویی اینست که برای پیروان این مسلک هیچوقت خطری در کار نیست زیرا منافقین با تمام مسالک و پیش‌آمدها سازش می کنند و چون فاقد شخصیت و ایمانند در مقابل هر پیش‌آمدی سرخود را خم می کنند و طوفان حوادث بدون آنکه کمترین گزندی به‌آنها برساند از روی سرآنها می‌گذرد.

از آنچه گفته شد مهمتر اینست که دورویی و خاکشیرمزاجی بزرگترین نردبان ترقی و رسیدن به‌مقامات عالیه است و رسوخ در عقیده و ثبات در ایمان بالاترین مانع وصول به‌آرزوهای نفسانی است پس مسلکی که انسان را از مخاطرات حفظ کند و راه را برای رسیدن به‌مدارج عالیه باز نماید برای مردمانی که فاقد شخصیت و ایمانند پسندیده و قابل‌قبول است، اینست که این مرض مهلک بتدریج عمومیت پیدا کرده و در اکثر طبقات مردم راه یافته است.

www.tabarestan.info
تبرستان

ششم هرگاه کسی اندیشه کند که مذهبی یا مسلکی بدون داشتن معتقدین ثابت و مؤمنین استوار پیشرفت خواهد کرد و اصولی که به‌آن علاقمندند جامهٔ‌عمل خواهد پوشید راهی به‌خطا رفته‌اند و اشتباه بزرگی کرده‌اند.

همینطور مشروطیت و آزادی زمانی رواج می‌یابد و معنی حقیقی پیدا می کند که کسانی که زمام کشور را در دست دارند بدان اعتقادو ایمان داشته باشند چنانچه مذهب اسلام را به‌دست علمای یهود نمی‌توان رواج داد، آزادی و حکومت ملی را نمی‌توان بوسیلهٔ مستبدین و طرفداران خودمختاری بسط و توسعه و اجرا نمود.

متاسفانه در این مدت چهل‌سال که از عمر مشروطیت ایران می‌گذرد همان رجال مستبد که در دوره‌های استبداد برمردم حکومت می کردند زمام کشور را در دست داشتند و تمام کارها و مشاغل مهم دولتی در انحصار آنها بود، حتی مستبدین معروف که دشمنهای سرسخت مشروطیت و اصول نوین بودند و خون هزارها مشروطه‌خواه را ریختند یکی بعد از دیگری بنام رئیس دولت مشروطه برمردم فرمانفرمایی می کردند

عین‌الدوله که سرسلسلهٔ مستبدین بود و نهضت مشروطیت برای مخالفت با او آغازگردید و در انقلاب آذربایجان رئیس اردوی دولتی [illegible] مدت یکسال با

آزادیخواهان می‌جنگید، پس از چندی تطهیر شد و به‌مقام ریاست دولت مشروطه رسید، در دل خود به‌حمق آزادیخواهان و ریش مشروطه‌طلبان می‌خندید.

تا این تاریخ زمام حکومت ایران به‌دست آزادیخواهان واقعی و مشروطه‌طلبان حقیقی نیفتاده است و در دستگاه دولت برای آنها راهی نبوده است و هرگاه بطور اتفاق فردی از این طبقه موقتاً مقامی را اشغال کرده، چون مسلک و فکر او با محیط دولت سازش نداشته، موفق به‌انجام کاری نشده و پس از مختصر زمانی از کار کناره‌گیری کرده است.

پس بنا برآنچه در بالا گفته شد چگونه می‌توان امید داشت که کشوری که زمامدارانش معتقد به‌مشروطیت نبوده و به‌اصول آزادی ایمان نداشته و خوی استبداد و خودسری و پیروی از هوای نفس و بی‌اعتنایی به‌قانون در نهاد آنهاست از نعمت حکومت ملی و آزادی برخوردار شود و راه ملل مترقی جهان را پیش گیرد و به‌مقام عالیه بشریت نائل گردد مهمتر از آنچه در این فصل نگاشتم اینست که دیرزمانیست که یک بی‌ایمانی و لامذهبی و پابندنبودن به‌اصول و مقدسات در تمام شئون ملی ما حکمفرماست مخصوصاً جوانان ایران که مردان آتیهٔ این کشور هستند و عدهٔ زیادی تحصیل کرده در میان آنها یافت می‌شود و بیش از سایر طبقات باید علاقمند به‌حفظ آزادی و اصول دمکراسی باشند جز رسیدن به‌مقامات عالیه و تأمین زندگانی مادی بهرصورت و در تحت هر رژیم و حکومتی باشد، چیزی درسر ندارند و روح آنها ازمعنویات دور و کمترین اندیشهٔ فداکاری و ازخودگذشتگی از مغز آنها تراوش نمی‌کند و جز زور و زر عامل دیگری در آنها تأثیر ندارد.

اوضاع ایران پیش از مشروطیت

برای اینکه به‌تحولاتی که در اوضاع ایران بواسطهٔ انقلاب مشروطیت پیش آمد پی‌ببریم ناچاریم بطور اختصار شمه‌ای ازگذشتهٔ این کشور باستانی بیان کنیم و نظر خوانندگان را به‌آن دستگاهی که سالها به‌نیم جهان فرمانفرمایی داشته روشن نماییم.

هرگاه صفحات تاریخ چندین‌هزارسالهٔ ایرانیان را ورق بزنیم و مندرجات آن را از نظر بگذرانیم جز داستان پادشاهان و شرح زندگانی آنها چیزی نخواهید یافت و از ملت و تودهٔ مردم که مالک حقیقی مملکت بوده و خیروشر امور مربوط به‌آنها بوده و تمام وقایع و پیش‌آمدهای تاریخی فقط وفقط درتقدیرات آنها تأثیر داشته و در جمیع کشمکشها و جنگها جان و مال آنها عامل فتح و ظفر بوده و در شکستها و ناکامیها همه‌چیز آنها درمعرض فنا و نیستی قرارگرفته، اسمی برده نشده‌است. فلسفهٔ این امر هم اینست که ملتی به‌معنای حقیقی کلمه وجود نداشته تا نامی ازآن برده شود.

جماعتی غلام و بنده بدون اراده، بدون رأی در تقدیرات خود وکشوری که درآن زیست می‌کردند بنام ملت ایران خوانده می‌شدند و جان و مال و عقیده و ایمان و مذهب و همه‌چیز آنها دستخوش هوای نفس و تمایلات شاه بوده و چون حیوانات مطیع و اهلی خار می‌خوردند و بار می‌بردند و برای آنها حقی در اظهارنظر و عقیده در تقدیراتشان نبود. (همه‌بندگان شاه بودند و همه چیز برای شاه بود.)

دولت یعنی شاه

مردی برطبق اصل وراثت و یا با زور و قلدری براریکه سلطنت جای می‌گرفت و به‌ارادهٔ خود و به‌میل شخصی و تمایلات نفسانی برمردم حکومت می‌کرد و آنچه را او می‌پسندید، پسندیده بود و آنچه را او نمی‌پسندید، منفور بود (هرعیب که سلطان بپسندد هنر است).

چون خود را برگزیدهٔ خداوند می‌دانست و مردم هم متأسفانه همین عقیده را

دانستند. احدی را یارای حق جواب و سؤال نبود، ارادهٔ شاه در حکم قانون الهی بود و اطاعت او را در حکم اطاعت از خدا می‌دانستند «اطیعوالله و اطیعوالرسول و اولی‌الامر» پادشاه اولی‌الامر بود و اطاعت او برهمه واجب و مخالفت و طغیان به‌پادشاه مخالفت با خدا بود.

چون جان و مال و دولت و مقام و احترام مردم بسته به‌ارادهٔ شاه بود و ارادهٔ شاه هم بنابر اوضاع و احوال مزاج و پیش‌آمدها و حوادث دستخوش تغییر و تبدیل بود احدی از آیندهٔ خود، ولو بالاترین مقام را در دستگاه دولت داشت، اطمینان نداشت و امنیت برای هیچ فردی موجود نبود، چه بسا می‌شد که در نتیجهٔ مختصر انحراف و کسالتی که در مزاج پادشاه پیدا می‌شد هزارها نفر به‌بدترین بدبختی مبتلا می‌شدند و بالعکس به‌مقاماتی بلند نایل می‌گشتند.

مصونیت برای احدی نبود چنانچه یک روز غلامی که بمبلغ ناچیزی خریداری شده بود، بنا بمیل شاه به‌مقام صدارت می‌رسید و فردا سر او را از تن جدا می‌کردند و تمام اقوام و نزدیکان بیگناه او را نیز می‌کشتند.

گردانندهٔ این دستگاه عظیم زور و وحشت بود و محصول آن تعدی، تجاوز، قلدری و پیروی از هوای نفس بود.

هدف کسانی که می‌خواستند به‌مقام سلطنت نزدیک بشوند و از عنایت آن برخوردار گردند و یا از تجاوزات دولت در امان باشند یک چیز بود و آن کاری کنند که شاه را خوش آید و چون متاع مطلوب و پسندیدهٔ دربار پادشاهان چاپلوسی و تملق و گزافگویی است و پادشاهان به‌این اخلاق ناپسند عادت کرده‌اند پس طبعاً هر کس که چرب‌زبانتر بود زودتر می‌توانست عنایت شاه را به‌خود جلب کند و مورد مرحمت واقع شود، اینست که در کشور استبدادی ایران پستی و تملق‌گویی جای ملکات فاضله را گرفته بود و چاپلوسی و برخلاف وجدان و حقیقت سخن گفتن پسندیده بود و عزت‌نفس و شهامت اخلاقی و حقیقت‌گویی مطلوب نبود و انتقاد از اعمال ناشایستهٔ دولت و شاه موجب بدبختی و جان را از کف دادن بود و حق‌گویی و حقیقت‌جویی جز ذلت و بیچارگی نتیجهٔ دیگری نداشت.

اینست که ریشهٔ ملکات فاضله در کشورهای استبدادی می‌خشکد و دروغگویی، دورویی، تملق، چاپلوسی درمیان جامعه رواج پیدا کرده مطلوب خاص و عام می‌شود.

این انحطاط اخلاقی یک طبیعت ثانوی مخالف با ملکات انسانیت بوجود آورده و ما را بحدی کور و کر ساخته و در تاریکی و فساد غوطه‌ور کرده بود که خدا داناست که تا چند نسل دیگر ملت ایران از این آلودگیهای اخلاقی نجات خواهد یافت و روحش پاک و منزه خواهد شد.

روحانیت

شک نیست که ظهور انبیا و نزول کتب آسمانی برای هدایت جامعهٔ انسانیت به‌طرف حق و راستی و خداشناسی است و فلاسفه برآنند که چون جامعه و یا ملتی دچار فساد اخلاق شود و ظلم و ستمگری بنهایت برسد خداوند برای رهایی آن قوم از ضلالت و بدبختی و پاک کردن آنان از آلودگیهای اخلاقی و نشان‌دادن راه صواب و صلاح پیغمبری مبعوث می‌فرماید تا مردم از او پیروی کرده و به‌سعادت دنیا و آخرت نایل گردند و از ظلم ظالمین نجات یابند و جانشینان رسول هم مکلف‌اند برطبق کتاب و احکام مردم را رهبری کنند و حافظ اصول و قوانین آسمانی باشند و هرگاه کسانی که زمامدار دین و صدرنشینان آیین هستند و حافظ کتاب و هادی احکام می‌باشند از راهی که خدا و رسول معین کرده منحرف شوند و از هوای نفس پیروی کنند حدیث «اذافسدالعالِم فسدالعالَم» مصداق پیدا می کند و فساد و فتنه در تمام شئون پیدا می‌شود زیرا بزرگان و رهبران دین زمام عقول مردم را در دست دارند و بروح و فکر عوام حکومت می کنند و عوام‌الناس هم بدون تعقل و تفکر کورکورانه از آنها پیروی می کنند و راهی راکه آنان می‌پیمایند صواب می‌دانند و نجات دنیا و آخرت خود را در آن می‌پندارند.

پس از ظهور اسلام بدبختانه زمانی نکشید که سلطنت ظاهری جای سلطنت معنوی راگرفت و غاصبین مقام خلفای حقهٔ مسلمانان را اشغال کردند و اختلاف و فساد در دستگاه مسلمانی راه یافت و زور و قلدری جای عدالت اجتماعی راگرفت و قدرت مسلمانان روبه‌انحطاط گذارد وکشورهای اسلامی یکی بعد از دیگری از دست رفت و حتی جزیرةالعرب که مرکز نهضت اسلامی بود تحت استیلای بیگانگان قرارگرفت و روحانیت فلسفهٔ حقیقی خود را از دست داده دکانی برای جلب نفع و حکومت برمردم شد، ریاکاری، سالوسی و عوام‌فریبی جای ملکات فاضله و اصول عالیهٔ اسلامی را گرفت و دین لباس دولت در برکرد و جاه‌طلبانی چند صدرنشین مقام ائمهٔ‌اطهار و علمای متقی و پرهیزکارشدند.

روحانیون واقعی و علمای حقیقی و متقی گوشه‌نشینی اختیارکردند و میدان ملک و ملت در اختیار روحانی نمایان و زهدفروشان درآمد چنانچه شاعر دلسوخته‌ای رسول اکرم را مخاطب قرار داده می‌گوید:

دین تو را از پی آرایشند — از پی آرایش و پیرایشند
بسکه ببستند براو برگ وساز — گرتو ببایی نشناسیش باز

و حافظ در تمام غزلیات خود از ریاکاری و سالوسی روحانیون شکایت می کند و از زهدفروشان در ناله و فغان است مخصوصاً در قرون اخیر بحدی دین مبین اسلام را آلوده به‌خرافات کردند و حقایق و اصول را از نظر دور داشتند که کشورهای مترقی

www.tabarestan.info تبرستان

دنیا مذهب اسلام را که پایه‌اش در روی عدالت واقعی و اخوت حقیقی است و مبانی او با تمدن نوین و فلسفهٔ جدید سازش دارد مخالف با تمدن دانسته و سد راه ترقی اقوام مسلمان دانسته و «گلادستون» صدراعظم معروف انگلیس در مجلس عوام آن کشور بطور صریح می‌گوید تا این کتاب که مقصودش قرآن‌مجید است در میان مسلمانان حکمفرمایی می کند مسلمانان روی ترقی و تمدن را نخواهند دید.

علت هم اینست که روحانیون برای منافع و مصالح و رونق بازار ریاست خود و نگاهداری مردم در جهل و نادانی حقایق دین را آشکار نکردند و اصول را از انظار مستور داشته خرافاتی چند بنام دین به‌معرض نمایش گذاردند چنانچه دین اسلام تحصیل علم را برای مرد و زن لازم و ضروری دانسته و می‌فرماید «طلب‌العلم‌فریضة علی کل‌مسلم‌و مسلمه» ولی روحانیون مخصوصاً دین‌فروشان سد راه علم و معرفت شدند و پیروان و طرفداران فرهنگ نوین را که پایهٔ تمام ترقیات جهان است بیدین و کافر خواندند و مدارس جدید را لانهٔ شیطان نامیدند و در نتیجه اسلام را در دنیا مخالف با ترقی و تمدن معرفی کردند و چون برجسب و جان مردم تسلط داشتند تعمداً ملتی را در ظلمت جهل فرو بردند و غرق در خرافات و موهومات کردند و چون کسانی پیدا می‌شدند که حقایق را درک می کردند و کوشش برای پاره کردن آن حجاب ظلمانی که بنام دین درست کرده بودند می‌نمودند مورد هجوم روحانی نمایان سالوس شده به‌بدترین بدبختیها مبتلا می‌گشتند و علمای حقیقی و روحانیون واقعی که از نعمت تقوا و زهد برخوردار بودند و حقایق برای آنها روشن بود بجای آنکه قد مردانگی علم کرده این دستگاهی که بنام اسلام برپا شده بود و متأسفانه محو کنندهٔ مسلمانی بود از میان بردارند گوشه‌نشینی و انزوا اختیار می کردند و از مداخله در امور اجتماعی خودداری می‌نمودند و به‌عبادت معبود می‌پرداختند و غافل از این بودند که:

عبادت بجز خدمت خلق نیست.

و مردم عوام هم با گوشه‌نشینان کاری نداشتند و گرد کسانی می گشتند که قدرت و توانایی داشتند و زمام امور در دست آنها بود.

برای آنکه بهتر بتوانیم ماهیت دستگاهی را که بنام دین و خدا، آخوندها و روحانی‌نمایان براه انداخته بودند و برجان و مال مردم حکومت می کردند، روشن کنیم، دو داستانی که مرحوم ملک‌المتکلمین در کتاب من‌الخلق الی‌الحق که در ۱۳۰۳ قمری در هندوستان نگاشته و در همانجا بطبع رسیده و در کتاب رؤیای صادقه که در ۱۳۱۸ در اصفهان نگاشته و در مسکو بطبع رسیده در اینجا نقل می کنیم.

در ایامی که تحت سرپرستی مادر مهربانم به تحصیل مقدمات اشتغال داشتم مجلس جشن و عروسی‌ای در همسایگی ما اتفاق افتاد که به‌ویرانی یک خانوادهٔ نجیب ایرانی و از

میان رفتن بی‌گناهانی چند منتهی شد و چون این داستان بهترین مظهر اوضاع آن زمان است خالی از فایده نمی‌دانم در اینجا نقل کنم.

در محله درب کوشک اصفهان که خانهٔ ما هم در همان محل بود مرد نجیبی از خاندان معروف موسوم به‌چراغعلیخان که مردم او را بنام خان می‌خواندند سکنا داشت. این مرد که درحدود پنجاسال داشت به‌حسن اخلاق و بزرگواری درمیان اهل محل معروف بود و مردم به‌نظر احترام به‌او نگاه می کردند و پدران او معروفیت بسزا در اصفهان داشتند اگر چه چراغعلیخان مکنت زیادی نداشت ولی با کمال آبرومندی زندگانی می کرد و درب خانهٔ او همیشه به‌روی مستمندان باز بود و بدون تظاهر به‌فقرا کمک می کرد و از بدبختان دستگیری می‌نمود.

چراغعلیخان در یک خانهٔ قدیمی که از ساختمانهای دورهٔ صفویه بود و از پدرانش به‌او ارث رسیده بود سکنا داشت و از نعمت دو فرزند دلبند یکی دختر و دیگری پسر بهره‌مند بود و در تربیت آنها بحدی که وسایل آن زمان اجازه می‌داد کوتاهی نکرده بود.

دختر را پس از رسیدن به‌سن بلوغ شوهر داده بود وسپس تمام توجهش به‌تربیت پسر معطوف شده بود و برای اینکه آلودگی در اخلاق و آداب فرزندش پیدا نشود از فرستادنش به‌مکتب خودداری کرده بود و او را تحت تربیت یکنفر معلم سرخانه که از شایستگی او اطمینان داشت قرار داده بود. طولی نکشید که جوان که اخلاقش از سجایای خانوادهٔ اصیلی سرچشمه گرفته بود و فطرتاً نیکو بنیاد بود از تربیت معلم دلسوز بهره‌مند شد و زبان فارسی و مقدمات عربی و سیاق را بخوبی آموخت و در نوشتن خط نستعلیق که مطلوب آن زمان بود استعداد مخصوصی ازخود نشان داد. چراغعلیخان از ترقی جسم و جان فرزندش خان‌خانان خرسند بود و امیدوار بود روزی جای نیاکان گرامیش راگرفته به‌مقامات عالیه نائل شود.

و چون خان‌خانان به‌سن هیجده‌سالگی رسید پدر به‌فکر آن افتاد چنانچه معمول زمان بود، سرانجامی درکارش بدهد و همسری که درنجابت و اصالت درخورخانواده باشد، برایش انتخاب کند. پس راز دل را با برادر خود حاجی‌محمدخان درمیان نهاد و برای این منظورمهم از او استمداد کرد.

حاجی‌محمدخان که مردی عمیق و مردم‌شناس بود برادر را به‌وصلت با خانوادهٔ آقابزرگ نواب که از بازماندگان سلسلهٔ جلیلهٔ صفویه بودند و به‌تقوا و با کدامنی شهرتی بسزا داشتند و دختری که شایستهٔ همسری خان‌خانان باشد، در خانه داشتند، تشویق کرد و خود متعهد شد که مقدمهٔ این امر خیر را فراهم کند و برادرزاده را که چون فرزند گرامی دوست می‌داشت، با پیوند با خانوادهٔ محترم و اصیلی سعادتمند نماید. زمانی نکشید که توافق وصلت بین این دو خانوادهٔ قدیمی و نجیب حاصل شد

www.tabarestan.info تبرستان

و مجلس عقد مفصلی چنانچه در خور نام و شهرت آنها بود در خانهٔ نواب پدر عروس منعقد شد و چون چراغعلی‌خان آرزومند بود جشن عروسی فرزندش را با مراسم و شکوه بسیار برپا کند، تصمیم گرفتند که دو ماه پس از اجرای عقد جشن عروسی گرفته شود و عروس زیبا خانهٔ شوهر را به‌طلعت جمال خود روشن نماید.

دوماه فاصله بین عقد و عروسی را چراغعلی‌خان به‌تعمیر خانهٔ موروثی پرداخت و طالار بزرگی که یادگار دورهٔ جلال نیاکانش بود و از چندی قبل دستخوش خرابی شده بود و بواسطهٔ سختی وضعیت غیرقابل استفاده شده بود تعمیر کرده و برای عروسی زینت نمود باغچه را به‌سبک تازه گل کاری کردند و بقول مرد ظریفی کلیهٔ احزان را رشک گلستان نمودند.

چون موعد جشن عروسی رسید برای دوستان و اقوام رقعهٔ دعوت فرستاده شد ولی بعضی علما را جناب خان شخصاً دعوت کرد و خواهش نمود قدم رنجه داشته در جشن عروسی سرافرازش فرمایند.

اهالی محل که حقیقتاً از دل و جان این خانواده را دوست می‌داشتند از هیچگونه مساعدت مضایقه نکردند، شادیها کردند و تحف چندی فرستادند، جوانهای هم سن خان‌خانان با دسته‌های گل و چراغهای الوان در دو طرف راه عبور عروس ایستادند و با هلهله و شادی مقدم عروس را تبریک گفتند و چند نفر از جوانان دو طرف داماد را گرفته به‌استقبال عروس رفتند و با مبارکی و میمنت عروس را وارد خانهٔ داماد کردند.

چراغعلی‌خان کلیجهٔ ترمهٔ ملیله‌دوزی که از پدرش به‌یادگار نگاهداشته بود پوشید و دم درب خانه ورود عروس عزیزش را شادباش گفت.

زنهایی که در کوچه و روی بامها برای تماشا آمده بودند بنای کف‌زدن و هلهله راگذاردند و با این مراسم عروس نازنین را وارد درحجله خانه کردند.

طالار بزرگ برای پذیرایی به‌وضع دلپسندی از فرشهای گرانبها و چهلچراغ مزین شده بود و چون یک قطعهٔ الماس می‌درخشید و آب از فوارهٔ دریاچهٔ مقابل طالار جستن می‌کرد و به‌گلهای رنگارنگ که‌دریاچه را احاطه کرده بودند شکوه مخصوصی می‌داد.

هوا کم کم تاریک شد و مدعوین که از علمای شهر و تجار معتبر و ریش‌سفیدان محل و دوستان بودند یکی بعدازدیگری وارد و در طالار بزرگ به‌قول آخوندها علی‌قدر مراتبهم جای گرفتند.

انواع شیرینیهای خانگی که مادر داماد با کمال سلیقه تهیه کرده به‌مدعوین خورانده‌شد و چای و قلیان چنانچه رسم بود پی‌درپی صرف شد.

سپس صندلی خاتمی نزدیک درب ورود طالارگذاردند و روضه‌خوان محله برای شکوه بذکر مصیبت پرداخت و آن مجلس عیش را با ذکر مصائب دلخراش روز عاشورا به‌عزا مبدل کرد و آنقدر هم ذوق نداشت که بفهمد در اینگونه مجالس باید

روضهٔ مناسبی از قبیل عروسی قاسم خواند، نه‌آنکه از زخم شمشیر و تشنگی اطفال، مردم را متاثر کرد.

باری آخوند ناشی اشک زیادی از مستمعین گرفت و مسرور بود که موفقیتی نصیبش شده و گفته‌هایش در دلها اثر کرده.

سپس سفرهٔ بزرگ چرمی که در حدود دوازده ذرع طول داشت، در وسط طالار گسترانیدند و روی آن را با یک سفرهٔ قلمکار اصفهان که اطرافش بخلاف گفته‌های آخوند روضه‌خوان اشعار مناسب نوشته شده بود پوشانیدند و پیشخدمتها یکی بعد از دیگری با مجمع‌های بزرگ مسی که مملو از انواع خوراکیها بود وارد طالار شده و سطح سفره را با رعایت صدروذیل و قرینه‌سازی مملو از آن اطعمه گوارا کردند و چون محل خالی درسفره باقی نماند جناب خان پس از عذرخواهی زیاد و اظهار شرمندگی مدعوین را به‌تناول غذا دعوت کرد.

در اینجا یک‌حقیقت را تذکر می‌دهم، (نویسنده‌بطوری که خوانندگان این کتاب ملاحظه فرموده‌اند به‌طبقهٔ آخوندها ارادتی ندارم و مکرر از اعمال زشت و کردار ناپسند آنها انتقاد کرده‌ام و آنها را مصدر بدبختی کشور ایران می‌دانم ولی منصفانه اقرار می کنم که در میان طبقات مختلفه‌ای که در ایران زندگانی می کنند فقط ملاها هستند که فهم و شعوری دارند و قابل معاشرتند و به‌قول یکی از حکما با آخوند ده می‌توان معاشرت کرد ولی ملک‌التجار شهر قابل معاشرت نیست.)

چون مدعوین پس از تعارف زیاد دور سفره نشستند تجار و کسبه بدون آنکه کلمه‌ای برزبان آورند روی سفره خم شده و عرق ریزان به خوردن پرداختند ولی آخوندها باآینکه معروف به‌پرخوری هستند و حکایاتی چند از اشتهای آن بزرگواران در السنه هست بنای شوخی و بذله‌گویی راگذاردند و مجلس را از آن حالت سکوت و اندوهی که ازگفته‌های آخوند روضه‌خوان فراگرفته بود بیرون آورده و حال وجد و سروری در مدعوین ایجاد کردند و خنده و بشاشت جای گریه و اندوه راگرفت و شام با مسرت و شادی برگذارشد.

چون شام خورده شد چنانچه رسم بود دلاک حمام به‌وظیفهٔ عادی خود پرداخت و درحالیکه آفتابه و لگن در دست داشت و حولهٔ سفیدی روی شانه انداخته بود و جارویی برای مسواک بکمربسته بود ازصدر مجلس درمقابل هر یک از مدعوین زانو به‌زمین گذارده و به‌شستن دست آنها پرداخت و پیشخدمتها سفره را برچیدند و بساط چای و قلیان از نو شروع شد و تا پاسی ازشب مجلس به‌خوشی گذشت، سپس مهمانها یکی بعد از دیگری خداحافظی کرده رفتند.

دختران جوان و مشاطه‌ها که همراه عروس آمده بودند حجلهٔ عروس را که در طبقهٔ فوقانی یا به‌اصطلاح در بالاخانه انتخاب شده بود چون خانهٔ پریان آرایش

دادند و جهیزهٔ عروس را که با کمال سلیقه تهیه شده بود و در میان آنها اشیای بسیار نفیس یافت می‌شد در محلهای مناسب که جلب‌نظر بستگان داماد را بنماید نهادند.

طاقچه‌ها را از طاقچه‌پوشهای زری و مخمل آراستند و جعبه‌های خاتم و نقرهٔ طلا- کوب را در روی طاقچه‌پوشها جای دادند و در وسط هرطاقچه یک گلاب‌پاش بلور با یک لاله با رعایت قرینه گذاردند.

درصدر اطاق یک مخدهٔ ترمه و دو متکای زری شرابه‌دار برای نشستن عروس و داماد نهاده شده بود و در جلو یک آینهٔ نقره که عروس و داماد برای اولین دفعه چهرهٔ زیبای یکدیگر را ببینند، گذارده بودند و در دو طرف آینه دو جام بلور و دو شمعدان نقره و در هرگوشهٔ اطاق یک شمع کافوری بزرگ در سوزوگداز بود و در وسط اطاق یک مجمر که در آن عود و کندر می‌سوخت و بوی عطر از آن متصاعد بود مشاهده می‌شد.

میزهای متعدد برای شربت و شیرینی و اسباب چای و تنقلات در محلهای مناسب جای داده بودند و درودیوار را با پارچه‌های حریر و گلهای رنگارنگ زینت کرده بودند.

عروس بچه‌سال را که از ساعت ورود به‌خانهٔ داماد در اطاق مخصوص زیردست مشاطه‌ها و دخترهای جوان که به‌آرایش او مشغول بودند عرق می‌ریخت و التماس می‌کرد که دیگر بس است و آثار خستگی از چشمهای نازنینش دیده می‌شد با هلهله و شادی به‌حجله‌گاه آوردند و پس از آنکه مقداری نقل و نبات نثار قدمش کردند در روی مخده جای دادند و چون همهٔ کارها مرتب شده بود و مهمانی مردانه برگذار شده بود، جناب خان را برای دست‌بدست‌دادن عروس و داماد خبر کردند.

چراغعلیخان با همان کلیجهٔ ترمهٔ کذایی در حالیکه دست فرزند دلبندش را به‌یک دست گرفت و در دست دیگر جعبه جواهری که برای رونمایی عروس تهیه کرده بود داشت و آثار بشاشت از چهرهٔ نجیبش ظاهر بود، در میان کف‌زدن و شادمانی وارد حجله‌خانهٔ عروس محبوبش شد و پس از آنکه با سر کرنشی به‌حضار کرد و تبسم شیرینی به‌روی عروس زیبایش نمود دست عروس راگرفته در دست داماد نهاد و از خداوند مهربان سعادت آنها را مسئلت کرد.

مادرداماد چند چنگ اشرفی طلا نثار دو فرزند دلبند خود کرد و خانمها هر یک مشتی نقل و شاهی سفید به‌سر و روی داماد و عروس پاشیدند و خوشبختی آن دو گل بوستان جوانی که هر یک نمایندهٔ یک خانوادهٔ نجیب و شریف و شایستهٔ همسری یکدیگر بودند با صدای بلند مسئلت کردند و به‌جناب خان و مادر داماد که هنوز از جوانی و قشنگی بهره‌مند بودند تبریک گفتند.

چراغعلیخان چون مردی که به‌انجام وظیفه‌ای که برعهده داشته موفق گشته و بار سنگینی از دوشش برداشته شده و فرزند عزیزش را سعادتمند کرده و تخم بقا و هستی

www.tabarestan.info تبرستان

در خانواده نشده، با چهرهٔ خندان و روحی بشاش روی صندلی کنار دریاچه نشست و بکشیدن قلیان و صحبت با دوستان نزدیک که برای ابراز صمیمیت و علاقمندی به خانوادهٔخان با سایر مدعوین نرفته بودند پرداخت.

رفقای جوان خان‌خانان که مجلس بزمی برای خود تهیه کرده بودند و ایوب کلیمی را که در آن زمان به‌زدن تار معروف بود محرمانه بدون اطلاع خان دعوت کرده بودند و انتظار داشتند به‌یاد جشن عروسی دوست عزیزشان خان‌خانان شبی را به‌خوشی و خرمی بگذرانند، از درنگ بی‌موقع خان چون سپندی روی آتش پایین و بالا می‌رفتند و یا اظهار خستگی و احتیاج به‌استراحت و کشیدن خمیازه‌های طویل از جناب خان خواهش کردند که چون خیلی خسته شده‌اند بهتر است به‌اندرون تشریف برده و استراحت فرمایند.

چراغعلیخان هم که حقیقتاً خسته شده بود و احتیاج زیادی به‌استراحت داشت پس از اظهار تشکر و قدردانی از زحمات دوستان برای استراحت به‌اتاق خود رفت، جوانها که از قید حضور خان راحت شدند به‌طرف سرداب بزرگ که زیر طالار بود هجوم آوردند و بساط عیش و نوش را چنانچه درخورآن زمان بود و بوجه احسن تهیه شده بود آراستند.

توضیح آنکه علت انتخاب سرداب را برای شب‌نشینی با وجود گرمی هوا و در دسترس داشتن باغ خرم و با صفا، مستور نمودن صدای ساز بود که به‌گوش کسی نرسد و همسایگان مطلع نشوند.

ملامحمدرفیع یا به‌قول اهالی محل آقا مجتهد که پیشنماز مسجد محله و مرد ریا کار و سالوس و جاه‌طلبی بود و همیشه در کمین بود موقعی بدست‌آورده انقلابی برپا کند و از این راه کسب شهرت و نفوذی نماید، چند روز قبل از عروسی خان‌خانان به‌چراغعلیخان پیغام داده بود که برای شکوه و شادکامی این وصلت و ترویج شریعت خوب است شب عروسی فرزند خود را برآن گمارید که کلاه پوستی که علامت طبقهٔ ظالمه است از سر برداشته و عمامه که لباس و علامت اهل دین است برسر گذارد، و چراغعلیخان به‌گفتهٔ او اعتنایی نکرده بود، بوسیلهٔ یکی از نمامان اطلاع پیدا کرد که رفقای جوان داماد درخفیه مجلس جشنی برپا کرده و کلیمی ساززن معروف را دعوت کرده‌اند.

آخوند سالوس موقع را برای آرزوی دیرینه و اظهار تقدس مناسب دید و برای عملی کردن منظوری که داشت طلاب مدرسهٔ درب کوشک و چند نفر از اوباش محل را دور خود جمع کرد و به‌آنها گفت: چراغعلیخان از خدا بی‌خبر و پسرش مجلس فسق و فجوری فراهم کرده‌اند و تنبور و نقاره تهیه کرده‌اند و از این راه ریشهٔ مسلمانی را می‌خواهند ازبیخ بکنند و کاخ عظمت دین را واژگون کنند پس برما واجب است برای امر به‌معروف و نهی از منکر این آشیانهٔ فسق و فساد را ویران کنیم و ارواح ائمهٔ اطهار

را از خود خشنود نماییم و به‌عالمیان نشان بدهیم که اسلام یار و باور دارد و غریب نیست و چون شما مردان پرهیزکار و متعصب جانباز پیروانی دارد.

طلاب مدرسهٔ درب کوشک، از نعمت فضل و دانش بی‌نصیب بودند و اکثر آنها در نتیجهٔ حادثهٔ سوء و بد کرداری که کرده بودند از ده یا محلی که سکنا داشته‌فرار کرده و در لباس اهل علم درآمده بودند و بدین وسیله از مجازات معاف و مصونیت پیدا کرده بودند. چنانچه آخوند ملامحمدباقر که به‌لقب فقیه مابین طلاب معروف بود و اصلا یکی از رعایای کرون اصفهان بود و به‌جرم آدم کشی مورد تعقیب واقع شده بود و امروز در پشت سنگر لباس اهل علم و دین به‌شرارت مشغول و ریاست طلاب این مدرسه را داشت از اینکه لقمهٔ چربی بدست آمده بسیار خرسند شد و برای اینکه نقشهٔ خود را طوری ترتیب بدهد که جوانانی که مرتکب فسقند غافلگیر شوند و آلت جرم علی‌الرئوس‌الاشهاد بدستشان بیفتد به‌مشورت پرداختند و از مرد فتنه‌جویی که از داخل خانهٔ چراغعلیخان اطلاع داشت استمداد جستند و برآن شدند که پاسی از نیمه‌شب گذشته وارد طویله واقعه درهمسایگی خانهٔ خان بشوند و به‌توسط نردبام خود را به پشت‌بام رسانیده و از راه پله داخل خانه بشوند و برای اینکه نقشهٔ خود را با تهور انجام دهند بعضی از آنها در موقع حرکت دستی در خم زدند و سری از باده گرم کردند. و جناب آقای فقیه که بیش از دیگران کارآزموده و دوراندیش بود و سردی وگرمی روزگار را دیده بود برای آنکه اگر خدای نخواسته راپرتی که به‌جناب مجتهد رسیده بود حقیقت نداشته باشد و سروصدایی درکار نباشد و این عمل به‌سرشکستگی اهل علم تمام شود چنان صلاح دانستند که آقایان طلاب چند شیشه مشروب با خود همراه داشته باشند و درصورت ضرورت به‌وجود آن مایع حرام درخانهٔ خان استشهاد نمایند.

این نقشهٔ ماهرانه که به‌قول خودشان برای حفظ بیضهٔ اسلام و ارتقای دین حضرت خیرالانام ضرورت داشت با چابکی و تردستی انجام یافت و هنوز آن اطفال مادر-مرده از صدای تار لذتی نبرده بودند که مورد هجوم سی نفر آخوند گردن کلفت و ده نفر اوباش که هر یک چماق کلفتی در دست داشتند، شدند.

به‌حملهٔ اول تمام در و پنجره‌ها خرد شد و تار یهودی بدبخت چنان برزمین کوفته شد که اثری از آن نماند و هر یک از این جوانان معصوم که بیش از هیجده‌نوزده سال نداشتند زیر چماق بیرحمی چند نفر از حامیان دین افتادند.

صدای شکستن در و پنجره و ظروف و اثاثیه وکاسه کوزه با فریاد نالهٔ مضروبین بدبخت غوغا و آشوبی برپا کرد و تمام اهل خانه از زن و مرد و مهمانها و نوکرها سراسیمه چون مردسان جن‌زده به‌طرف حوضخانه دویدند و هر کدام که نزدیک معرکهٔ جدال شدند از چماق بی‌رحمانهٔ مروجین شریعت بی‌نصیب نشدند.

در آن میان آخوندی شیشهٔ شرابی از جیبش بیرون کشید و در میان حوضخانه

www.tabarestan.info تبرستان

به‌زمین نوبید و فریاد وادیتاه، وا اسلاما را بلند کرد.

ایوب یهودی که مرد کهنه کاری بود و از اینگونه مجالس زیاد دیده بود بمحض ورود لشکر دین با کمال تردستی خود را از حوضخانه بیرون انداخت و به‌خیال آنکه راه نجاتی پیدا کند به‌طرف راه‌آب که به‌باغ همسایه می‌رفت شتافت و به‌روی سینه افتاد که از راه‌آب فرار کند.

ولی غافل از آنکه فرارش از چشم تیزبین شیخ هیبت‌الله مخفی نمانده بود و آخوند گردن کلفت مثل عقابی که شکار خود را تعقیب کند به‌دنبال یهودی بدبخت افتاد و هنوز نیمی از تن یهودی درسوراخ راه‌آب داخل نشده بود که آخوند چند چماق جانانه بریشت و کمرش فرود آورد و سپس پاهای او را گرفته از عقب چون موش از سوراخ راه‌آب بیرونش کشید.

یهودی بیچاره در زیر دست و پای آخوند فریاد و ناله می‌کرد و خدا و پیغمبر و موسی و عیسی را به‌شفاعت می‌طلبید و چون از توسل به‌خدا و انبیای مرسل کاری ساخته نشد ناچار بوسیله‌ای که در نزد این حامیان دین و شریعت منزلتی دارد چاره‌جو شد و قسم یاد کرد که برای امشب بیش از سه تومان نگرفته و با کمال میل آن را به‌جناب آخوند تقدیم می‌کند ولی قسم او در جناب آخوند اثری نکرد و به کاوش جیب و بغل یهودی پرداخت و آنچه پول و سایر اشیا یافت، برداشت و با یک اردنگی یهودی بدبخت را از خانه بیرون انداخت و فریاد کرد ای ملعون اینست سزای کسی که مرتکب عمل خلاف شرع انورشود.

پس از آنکه جوانها از پا درآمدند و چند نفری که مختصر مقاومتی در مقابل قشون دین کرده بودند بسختی مجروح شدند جندالله برای محو کلیهٔ آثار جرم و خلاف شرع بیغما پرداختند و آنچه اشیای سبک وزن قیمتی یافتند جیب و بغل خود را پر کردند و پس از این فتح فیروزمندانه کتهای چند نفری که هنوز رمقی داشتند بسته و کشان کشان به‌طرف مدرسه بردند و عدهٔ دیگر را که بیهوش و سخت مجروح شده بودند بحال خود گذاردند.

طوفان بدبختی که در آن شب به‌آن خانوادهٔ شریف رو کرد و صدای ناله و فریادی که از این کانون نجابت بلند شد تمام همسایگان دور و نزدیک را روی پشت بام و کوچه‌های مجاور کشید.

عروس سیه‌روزگار از شدت وحشت غش کرد و مادر داماد به‌حملهٔ قلبی مبتلا شد و عاقبت هم جان بسلامت در نبرد، داماد جوان سروپا برهنه از حجلهٔ عروسی بیرون دوید و چون راه‌پله تاریک بود از بالای پله به‌پایین پرت شد و پایش شکست، بسیاری از مهمانها مجروح شدند ولی خوشبختانه مستخدمین نگذاردند چراغعلیخان در این معرکه وارد شود و درب اطاقش را از پشت بستند.

www.tabarestan.info تبرستان

پس از انجام وظیفهٔ روحانیت آخوندها چون قشون فاتحی وارد مدرسه شدند و اسرای خود را در یکی از اطاقها زندانی کردند.

هنوز بین‌الطلوعین نشده بود که مژدهٔ این فتح و فیروزی را به‌آقامجتهد رسانیدند و آن جناب که از بادهٔ موفقیت سر از پا نمی‌شناخت به‌تهیهٔ مقدمات تنبیه متخلفین از احکام شرع پرداخت و برای اینکه اوامر شرع باشکوه هرچه تمامتر اجرا شود دستور داد خانه و کوچه را آبپاشی کردند و صحن خانه را فرش نمودند و طلاب مدارس نزدیک و عده‌ای از علما را دعوت نمودند، سماور بزرگی آتش کردند و ایوان را از قالیچه زینت دادند و چند تازیانه در یک سینی مسی درکنار حوض نهادند و جناب آخوند عمامهٔ بزرگتر از معمول بر سر نهاد و عبای سفیدی برتن پوشید و در صدر ایوان جای گرفت، زمانی نکشید که تمام سطح خانه و پشت‌بامها از جمعیت مملو گردید و محبوسین سیه‌روزگار را که از خستگی و کوفتگی قادر به‌راه‌رفتن نبودند کت‌بسته درمیان فریادهای فحش و ناسزا وارد کردند و چون جانیان در مقابل ایوان جای دادند. جناب آخوند خطابهٔ مفصلی درامر به‌معروف و نهی ازمنکر ایراد نمودند و سپس مجرمین را یکی بعد ازدیگری تازیانه زدند و حکم‌الله رابدین ترتیب اجرا کردند.

دوازده سال از آنچه حکایت کردیم گذشته بود، روزی در بمبئی برای کاری به‌تجارتخانه حاجی محمد حسین تاجرشیرازی رفته بودم شخصی که به‌جمع و خرج تجارتخانه اشتغال داشت نظر مرا جلب کرد و بوی آشنا به‌مشامم رسید در ذهن خود خیلی تجسس کردم و پس از تفکر زیاد با کمال تعجب صورت و حالت جوان زیبایی را که سابقاً دیده بودم درچهرهٔ این مرد افسرده که نیمی ازموهایش سفید شده بود یافتم، بی‌اختیار از او سئوال کردم آقا شما اهل اصفهان هستید، جواب داد بلی، سپس گفتم شما خان‌خانان نیستید، گفت خوب شناخته‌اید. پس از آنکه مرا شناخت بسیار شادمان شد و چون زمانی بود که ایران را ترک کرده بود و به کشور هندوستان پناهنده شده بود از آن سامان از من پرسش کرد، گفتم که پیش از آنکه به‌سئوالات شما جواب بدهم به‌من بگویید چرا اینقدر پیر وفرسوده شده‌اید، پس از کمی تأمل با یک حالت یأس و ناامیدی به‌من جواب داد:

سرگذشت من بدبخت خیلی طولانیست و محتاج به‌وقت مناسب وکافی است که برای شما حکایت کنم.

از او خواهش کردم شام را با من صرف کند تا وقت کافی برای صحبت داشته باشیم، خواهش مرا قبول کرد و گفت اگر نیم‌ساعت در اینجا توقف کنید کار من تمام می‌شود و ممکن است باتفاق بهر کجا که میل شما باشد برویم، من که از یافتن آشنای قدیمی و همسایهٔ دیرین خرسند بودم با کمال میل در انتظارش نشستم و چون کارهایش تمام شد باتفاق براه افتادیم، هوا کم کم تاریک می‌شد و کوچه‌ها خلوت،

www.tabarestan.info تبرستان

خان‌خانان بمن گفت من محل مناسبی در کنار رودخانه می‌شناسم و اغلب ساعات بیکاری را در آنجا می‌گذرانم چون جای خلوت و باصفاییست هرگاه میل دارید به‌آنجا رویم و با خاطری آسوده و دور از مردم در دامن طبیعت کمی درددل کنیم، بدون اندیشه تقاضای او را پذیرفتم و پس از ربع ساعت به‌محل معهود رسیدیم و در روی تپهٔ سبزی که مشرف به‌رودخانه بود چون دو یار قدیمی در پهلوی هم جای گرفتیم، پس از احوال‌پرسی و سئوال و جواب بسیار که تکرار آن در اینجا بیفایده است به‌سرگذشت خود پرداخت و چنین حکایت کرد:

ظلم و بیدادگری خانهٔ ما را خراب کرد و آبروی چندین سالهٔ ما را بباد داد. پس از آنچه دیده و شنیده‌اید مأمورین جفا کار به آنچه شده بود قناعت نکردند و حاکم شهر و امام جمعه برای اینکه سهمی از این خوان یغما بدست آورند بنام حفظ نظم عمومی واحترام مبانی‌شرع و دین پدر بدبختم را تهدید به‌حبس کردند و مطالبهٔ مبلغ هنگفتی که در توانایی او نبود نمودند و چون پولی در دسترس خود نداشت بناچار خانهٔ پدری را نزد یکی از بازرگانان محله گرو گذارد و به‌هریک سهمی که تقاضا داشتند پرداخت، منهم که بواسطهٔ پرت‌شدن از پلکان پایم شکسته بود در بستر بیماری افتادم و از اوضاع بی‌خبر بودم و پس از شش ماه معالجه توانستم با عصا راه بروم و هنوز هم بطوری که ملاحظه می‌فرمایید در راه رفتن می‌لنگم، مادر بیچاره‌ام در نتیجهٔ وحشت پس از چند روز وفات کرد و پدرم که بکلی منزوی شده بود و حزن و اندوه سرتاپای وجودش را فراگرفته و آن چهرهٔ بشاش و خندان به‌یک صورت رنگ پریده و مضطرب مبدل شده بود، زمانی زیست نکرد و به‌رحمت ایزدی پیوست.

عروس ناکامم از همان ساعت اول به‌مرض حمله مبتلا شد و آنچه خانوادهٔ پدرش و من در توانایی داشتیم برای شفای او بکار بردیم و از طبیب انگلیسی که مدتیست در اصفهان توقف دارد استمداد کردیم، بدبختانه تلاش ما بجایی نرسید و با آن مرض مهلک دست بگریبان بود.

آخوند محله که محرک این بیدادگری بود بیش از پیش دام ریاکاری گسترانید و به‌عنوان امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر تمام کلاهیهای محله را مجبور به‌گذاردن عمامه نمود و کسانی که موی سر داشتند تراشید و داشتن شارب را حرام اعلام کرد و از این راه شهرتی بسزا یافت و در جامعهٔ علمیه مقامی را که سالها بود انتظار داشت پیدا کرد و ثروت هنگفتی بدست آورده و خانهٔ پدری مرا که یادگار نیاکانم بود با هزارتزویر و پشت هم‌اندازی به‌مبلغ ناقابلی خرید و من مستمند که عزیزانم را از دست داده بودم و ملجا و پناهی نداشتم راه صحرا پیش گرفتم و پس از سالها سرگردانی روزگار مرا به‌اینجا کشانید.

پس از آنکه سرگذشتش بپایان رسید بنای گریستن را گذارد و من هم ازگریستن

او به گریه درآمدم، ساعتی در آن مکان تنها و دور از وطن و آشنا که گویی طبیعت هم در غم و اندوه با ما شرکت کرده و یک محیط غمناک در پرتو روشنایی ماهتاب تم‌نور بوجود آمده بود، بدون آنکه کلمه‌ای به‌زبان آوریم گذشت، چون پاسی از شب گذشته بود و از مصایب این مرد بدبخت آزرده شده بودم دستهای ضعیفش را درمیان دو دست خود گرفتم و به‌او گفتم دوست‌عزیزم تو تنها کسی نیستی که پامال ظلم و بیدادگری شده‌ای بلکه تمام ملت ایران در زیر فشار ستمگران جان می‌دهد و چون جاهل است راه چاره نمی‌یابد و چون کور است راه رستگاری را نمی‌بیند و چون کر است ندای آزادی را نمی‌شنود.

پس در پیشگاه خدایی که خالق من و تو و در این ساعت تنهایی ناظر اعمال تو و من است عهد کن و پیمان بند که ظلم و ستمی که به‌تو و خانواده‌ات شده از راه خدمت به‌نوع و ترویج اصول انسانیت و تشویق ایرانیان به‌علم و معرفت تلافی کنی.

بطوری که نویسندهٔ این تاریخ آگاهی یافت زمانی نگذشت که گفته‌های ملک‌المتکلمین چون آتش سوزانی در قلب و روح خان‌خانان راه یافت و کانونی از عشق به‌وطن و آزادی در دلش بوجود آمد، عشق به‌ایران جای مصایب گذشته را گرفت و جذبهٔ نوع دوستی قلب پاکش را مسخر کرد و کمال مطلوب را در راهی که هدایت‌کنندهٔ او می‌پیمود یافت و به‌اتفاق ملک‌المتکلمین هندوستان را ترک و راه ایران را پیش گرفتند و تا زمانی که چراغ عمر هردو خاموش نشده بود بافداکاریهای بسیار و ازخودگذشتگی در روشن کردن افکار و ترویج اصول مدنیت و آزادی بپای ننشستند تا پروانه‌وار درگرد شمع آزادی سوختند.

مدت بیست‌وپنج سال خان‌خانان همدم و همقدم و همفکر و هم مسلک ملک‌المتکلمین بود و در سفر کردستان بطوری که در این تاریخ خواهیم نگاشت با او همراه بوده و پس از پیدایش مشروطت جامهٔ مجاهدت دربر کرده و درصف سربازان ملی جای گرفت و در جنگ مجلس با شهامت بی‌نظیری به‌پیکار برخاست و به‌دست لشکر شقاوت چندین زخم مهلک برداشت و دو روز پس ازشهادت ملک‌المتکلمین دارفانی را وداع کرد و روح پاکش در پیشگاه عرش خالق عدالت و آزادی به‌دیدار محبوبش نایل گشت.

رؤیای صادقه

انتشار رؤیای صادقه در ۱۳۱۸ هجری غوغایی در ایران برپا ساخت و هزارها نسخهٔ خطی آن درشهرهای ایران منتشر شد و سپس آن کتاب در پطرسبورغ و هندوستان به‌طبع رسید. نگارندهٔ این کتاب برای آنکه فساد دستگاه روحانیت را در ایران به‌عالمیان نشان دهد و بیدادگری مستبدین را آشکار سازد حقایق چندی را تحت

عنوان خوابی که دیده منتشر می‌سازد و ما در اینجا فقط قسمتی را که با مندرجات این فصل ارتباط دارد عیناً نقل می کنیم:

خواب دیدم صحرای محشر برپا شده و آقای شیخ محمدتقی معروف به‌آقا نجفی را با همان بدن عنصری در حالی که برخرسفیدی سوار است و جمعی آخوند و اوباش اطراف او را گرفته و صلواة می‌فرستادند وارد صحرای محشر کردند.

آقا نجفی با حالت بهت به‌اطراف نگاه می کند و از آخوندی که جلو خرش را گرفته بود سئوال می کند چه‌خبر است؟

ناگاه خطاب از مصدر جلال می‌رسد، ای شیخ محمدتقی ما تورا در دنیا به‌مقام جانشینی پیغمبر خود برگزیدیم و احکام خود را به‌دست تو سپردیم و سعادت بندگان خود را که مواهب الهی هستند در کف تو نهادیم از علم، ثروت، قدرت، صحت، ریاست، نفوذ کلمه، عمرطولانی و تمام آنچه را برای بشرسعادت می نامند برخوردارت کردیم، و تو را مامور اجرای خطاب مبین (واحکم بین‌الناس بالعدل) قرار دادیم، چرا ازوظیفه‌ای که پروردگار تو برای تو معین کرده بود و تو را مکلف بدان نموده بود منحرف شدی و از احکام الهی سرپیچی کردی و از طریق راستی و حقیقت منصرف گشتی حق‌و عدالت که پایه و اساس مذهب مقدس اسلام است زیر پا گذاردی و به‌ظلم و بیدادگری پرداختی، بساط فتنه و سالوسی را گستردی و خلق خدا راپایمال شهوات نفسانی خود کردی.

ما اسلام را که پس از پیغمبرا کرم (ص) و وصی‌برحق او به‌اوج عظمت و بزرگواری رسیده بود و انوار تابناکش شرق و غرب عالم را روشن کرده بود و بنای متین و احکام مبینش آسایش و تمدن فرزندان انسان را دربرداشت و کاخ باعظمت تقوی و پاکدامنی و خداشناسی و توحید را استوار کرده بود به‌شما سپردیم و شما برای عیش و ریاست چند روزهٔ دنیا و پیروی هوای نفس، آن اساس متین که جامع‌ترین مذاهب عالم است، ویران کردید و طوق عبودیت کفار را برگردن مسلمانان استوار نمودید و اسلام را دچار ضعف و فتور و مسلمانان را مبتلا به‌فساد اخلاق کردید و کار خرابکاری را بجایی رسانیدید که پیروان مذاهب غیرحقه اسلام را مخالف تمدن و ترقی بشریت اعلام کردند و قرآن کریم را مانع وصول به‌سعادت و مدارج علم و دانش دانستند.

چرا ازگفتهٔ پیغمبر خود که می‌فرماید «طلب‌العلم فریضةعلی کل مسلم و مسلمه» دوری جستی و تحصیل علم‌ودانش را مخالف اسلام خواندی و پیروان‌فضیلت و پرهیزکاری را تکفیر کردی و باب علم و معرفت را به‌روی مسلمانان بستی و مردم را به‌بی‌خردی و زیستن درظلمت جهل‌ونادانی تشویق نمودی.

چرا به‌گفتهٔ پروردگار خود که می‌فرماید: «وشاورهم‌فی‌الامر» اعتنا نکردی و مشاوره در مهام امور ملک و ملت را بدعت در دین گفته و از اینراه در تمام دورهٔ

زندگانیت حکومت خودمختاری و ستمکاری را تقویت نمودی و با همدستی با آنها یغماگری و اندوختن مال پرداختی، چرا از نص صریح «ان‌الله یحکم‌بالعدل والاحسان» پیروی نکردی و ظلم به‌خلق خدا را پیشهٔ خود قرار دادی و جباران و بیدادگران را تشویق و تقویت نمودی.

چرا «طلب‌العلم و لوفی‌الصین» را زیر پا گذاردی و کسانی که برای تحصیل و معرفت با مشقت بسیار به‌ممالک مترقی و متمدن مسافرت کردند و با اندوخته‌ای از علم و دانش به‌وطن خود برگشتند کافر و بی‌دین اعلام کردی.

چرا پیروان آزادی و عدالت را طبیعی مذهب و فاسق خواندی و ریختن خون آنها را مباح کردی، چرا عده‌ای از مفسدین را بنام طلاب علوم دینیه گرد خود جمع کردی و به‌دستیاری آنها بیغما و غارت بندگان خدا پرداختی.

چرا برای بردن ملک سیدمازبینی او را تکفیر کردی و خون آن سید پیرمرد بی‌گناه را ریختی و از خدا و خلق شرم نکردی.

چرا دو برادر تاجر بدبخت را که طلب حقهٔ خود را از تو مطالبه می‌کردند کافر و مشرک خواندی و آن بیچارگان را با آن وضع فجیع به کشتن دادی، به‌چه علت مأمور وصول مالیات را که بنا بروظیفه‌ای که داشت مالیات دیوانی را از تو مطالبه می‌کرد و تو می‌خواستی هزارها خروار بدهی خود را از قرار خرواری پنجقران تسعیر کنی و او زیر بار نرفت تکفیر کردی و حکم به‌بی‌دینی او دادی و آن مرد مظلوم و بیچاره را کشتی و خانواده‌ای را بی‌سرپرست نمودی.

مطابق کدام عدالت و انصاف صدها دختر باکرهٔ ده دوازده ساله را برای شهوترانی خود صیغه کردی و پس از چندی کامرانی آن بدبختها را رها کردی و در نتیجه صدها گدا و فاحشه بوجود آوردی.

به کدام دلیل تحصیل حکمت الهی را که پایهٔ پرورش روح بشر است منع کردی و حکما را کافر و بی‌دین خواندی و کتاب مثنوی را که یکی از مفاخر ایرانست با انبر گرفته بیرون انداختی و نویسندهٔ او را گمراه و لامذهب خطاب کردی و خوانندگان آن کتاب مستطاب را طبیعی مذهب و مخالف اسلام قلمداد کردی.

برطبق کدام دین و شریعت مدارس جدید را خانهٔ شیطان و مؤسسین آنرا کافر و بی‌ایمان اعلام کردی و بچه‌هایی که برای تربیت به‌مدرسه می‌رفتند ناپاک و زشت سرشت خواندی و اولیای آنها را تهدید کردی و کسانی که از این اساس مقدس طرفداری می‌کردند بی‌ایمان و مشرک و ریختن خون آنها را مباح کردی.

چرا دین خدا و احکام رسول را آلت جفا کاری و ظلم به‌مردم و برکندن ریشهٔ تمدن و انسانیت قراردادی و از روز جزا و حساب نترسیدی و از خدا و پیغمبر شرم نکردی و کردی آنچه که خود بهتر می‌دانی.

www.tabarestan.info
تبرستان

آقا نجفی که از گفته‌های خالق خود متغیر شده بود در حالیکه انگشتانش را در میان ریش انبوه وحنا بستهٔ خود فرو کرده بود رو به‌اطرافیان کرد و گفت سرخر را به‌طرف دنیا برگردانید. این شخص هم (مقصودش خدا بود) پالوتش کج شده و بی‌دین و لامذهب است و همان حرفهایی که چندی است بعضی زنادقه در دنیا می‌گویند می‌گوید. ولی عملهٔ عذاب به‌او مهلت نداده به‌قعر اسفل‌السافلین سرنگونش می کنند.

مؤلف کتاب پس ازآنکه اعمال عمال دولت و روحانیون را می‌نویسد به‌درگاه خداوند محبوب و خالق نیکوکار ناله و مناجات می‌کند و در خاتمه این فصل چنین می‌نویسد:

ای مردم ایران به‌خدایی که جان من و شما در قدرت اوست اگر روزی امام زمان که همین علما و روحانیون خود را نایب او می‌دانند و هر روز برای ظهور آن حضرت العجل می‌گویند ظهور فرماید و کاری برخلاف هوای نفس و منافع آنها بنماید و از رفتار آنها انتقاد کند فوراً تکفیرش خواهند کرد و خون پاکش را خواهند ریخت چنانچه علمای یهود حضرت‌عیسی را شهید کردند و شریح قاضی حکم قتل بزرگترین آزادمرد دوران، فرزند پیغمبر و امام زمان حضرت سیدالشهدا را داد و به‌حکم آن روحانی ملعون شربت شهادت نوشید.

و نیز هزارها از انبیا و فلاسفه که علمدار تمدن و انسانیت بودند به‌دست این نابکاران شهید شدند.

برای اینکه فرزندان ایران که امروز خوشبختانه در نتیجهٔ فداکاری جمعی از آزادمردان به‌نعمت مشروطیت نایل شده‌اند و از آزادی برخوردارند و هرچه می‌خواهند می‌گویند و می‌نویسند و آنچه را ما در این تاریخ از اعمال مستبدانه و جفاکاری روحانیون نوشته‌ایم حمل به‌گزافگویی و تعصب در آزادیخواهی نکنند عین مقاله‌ای که پس از بیست سال مشروطیت و کاسته‌شدن نفوذ ملاها و برقراری آزادی و قانون در کشور دریکی از مجلات کاوه دربرلن نوشته شده در اینجا نقل می کنیم.

روزنامهٔ کاوه شمارهٔ ۷ سال ۱۳۳۹

آنچه را که نویسندگان قدیم و جدید در آن اتفاق دارند همانا لطافت و خشکی هوای اصفهان است که برای حفظ هر چیزی از فساد و پوسیدن مناسب‌ترین نقاط است.

میوه ماهها تروتازه می‌ماند، آهن زنگ نمی‌زند و جسد مرده زود متلاشی نمی‌شود، همهٔ اینها ازمناقب آن شهر است ولی بدبختانه معلوم می‌شود این خاصیت خارق‌العادهٔ هوا در حفظ هرچیزی به‌حال اصلی خود و مانع بودن ازحدوث تغییر و انقلاب در آن پایه و مایهٔ ترقی مردم و عقل و علم و تمدن و اعتقادات وموهومات و از همه بیشتر در تعصب جاهلانهٔ عوام آن شهر نیز تأثیر عظیم داشته و کهنه‌پرستی و حال توقف و تمسک به‌عادات و آداب قدیمه را چنان راسخ کرده که اگر شاه سلطان حسین بغتاً رانده

www.tabarestan.info تبرستان

شود بجز خرابیهای عمارات و ابنیه صفویه و تنزل آبادی که آنهم از تاثیر ارضی خارجی مانند حکومت شاهزادگان پدید آمده و ربطی به‌هوای اصفهان ندارد فرقی درحال پایتخت بزرگ صفویه نخواهد یافت.

همانطور که درعهد صفویه آخوندهای شهر همیشه جهاد را با مردم مملکت خود و اشخاص بی‌دست‌وپا و اشخاص تابع‌الاسلام می‌کردند و بااستیلا کنندگان خارجی درصلح بودند و به‌قول خودشان (بسط ید نداشتند) یهودیها و زردشتیها را آزار داده و هیبت وسطوت اسلام را به‌آنها نشان می‌دادند ولی دراستیلای افغانها استخاره به‌حرکت و جهاد راه نمی‌داد و چندین روز مشغول تعیین مکان ستارگان نحسی بودند که قشون دولت از دروازه مواجه آن بیرون نرود.

همانطور که شاه طهماسب اول سفیر انگلستان را برای اینکه کافر است ازحضور خود بیرون کرد و پیشخدمت او یک خاک‌انداز پر از خاک کرده جای پای آن کافر را تطهیر نمود و نیز برای جلوگیری از شرب‌شراب حکم کرد کلیهٔ درختهای مو را ریشه‌کن کنند. امروز نیز همان مردم اصفهان در زیر ادارهٔ صاحبمتصبان معمم خود برضد هموطنان خود جهاد می‌کنند و همان‌جماعتی که بزرگان آنها قشون روس را به‌تعارف و خوشی درشهر خود پذیرفتند و املاک خود را به‌زیر حمایت آنها دادند برضد مدارس جدیده و تأسیسات ترقی، برضد پیروان مذاهب دیگر از ایرانیان شمشیر عاجز کش تکفیر را استعمال می‌کنند و مقلد آن آخوند تبریزی هستند که گفت ما با روسها کاری نداریم که از ولایات خود بیرون کنیم ولی اگر می‌خواهیم که صاحب شریعت از ما راضی شود اول باید برضد این زلفدارها بجنگیم، بلی باید قبول کنیم که اصفهان میوه و گزخوب دارد ولی باید اقرار کنیم که این شهرعزیزما که وطن کاوه است خیلی چیزهای بیمزه هم از حنظل جهل و ثمرات تعصب دارد، اخیراً یکی از عجایب پایتخت صفویه در جراید ایران بنظر رسید و آن چنان است که یک نمایشی در اصفهان برپا بود و جمعی از محترمین شهر با خانواده‌های خود درآنجا حضور پیدا کرده بودند فردای آن روزجمعی از آخوندهای جاهل خبر شدند و غوغایی برپا کردند و حکم قتل اشخاصی را که به نمایش رفته بودند داده، ریختن خون آنها را مباح شمرده‌اند.

مردم عامه‌هم که گوش به‌زنگ خروج دجال و اجتماع وازدحام بودند به‌سر آن اشخاص کم‌عقلی که دربهلوی چاه دجال خواسته‌اند نمایشی که از آثار تمدن پاریس و لندن است دایر بکنند ریخته و قصد اجرای حکم آیهٔ‌اشقی‌الارضین محلات جوباره و میدان کهنه را کرده‌اند، اگرچه ترویج رسوم تمدن اطراف برج ایفل در پای منارجنبان کار آسانی نیست لکن اگر منورین اصفهان کاری نکنند که از تأثیر ضدتغییر آب وهوای آنجا بیرون بیایند مشغول ذمه و متحمل وزرو وبال برای تاریکی و کثافت و خرابی «نصف جهان» خواهند بود.

www.tabarestan.info تبرستان

باری تحصیل علوم جدید از قبیل فیزیک و شیمی و تاریخ طبیعی ممنوع بود و دانشمندان این علوم مرتد روحانیون بودند.

با اینکه پیغمبر اسلام تحصیل علم طب را واجب شمرده و شناسایی علم طب بدون دانستن تشریح ممتنع و محال است، هرگاه دانشجویان پزشکی برای استفادهٔ علمی استخوان مرده‌ای را لمس کرده و یا مرده‌ای را مورد استفادهٔ علمی قرار می‌دادند کافر و مرتد شناخته شده و ریختن خون آنها مباح بود.

تحصیل علم عرفان و فلسفه ممنوع بود و عرفا و حکمای بی‌دین و لامذهب و پیرو عقاید شیطانی معرفی شده بودند.

هرنوع اکتشاف و اختراع علمی عمل شیطانی محسوب می‌شد و قدم بیرون گذاردن از محیط خرافات و ظلمت در حکم مخالفت با اصول شرع محسوب می‌گشت. چون مرد روشنفکری یافت می‌شد که قدمی در راه ترقی و تجدد برمی‌داشت و از اصول نوین پیروی می‌کرد و روزنه‌ای از روشنایی در آن محیط تاریک به‌مردم نشان می‌داد او را خارج از حدود اسلام می‌پنداشتند و ریختن خون و بردن مالش برای عموم حلال بود.

حتی اگر کسی در خانهٔ خود تصویر و یا پردهٔ نقاشی و یا آلت موسیقی داشت مورد تعقیب روحانیون قرار می‌گرفت و حد شرعی در حق او اجرا می‌شد.

تأسیس مدارس جدید از طرف علما و روحانیون ممنوع بود و هرگاه کسی جسارت کرده و به‌افتتاح مدرسه‌ای مبادرت می‌جست مورد تعقیب قرار می‌گرفت و اثاثیه مدرسه بیغما می‌رفت و مؤسس مدرسه به‌تهمت تکفیر به‌مجازات می‌رسید.

چون فردی بواسطهٔ گرفتاری و یا معتقد نبودن به‌پیشنماز محل در نماز جماعت حاضر نمی‌شد دیری نمی‌گذشت که چون جنایتکاران مورد ملامت و سرزنش قرار می‌گرفت ومتهم به‌بی‌دینی و لامذهبی می‌گشت.

افرادی که به‌علت گرفتاری از نعمت زیارت رهبران دین محروم می‌شدند و از بوسیدن دست آنان غفلت می‌کردند، علاقمندی آنان به‌اصول دین باتردید تلقی می‌گردید.

کسانی که در دادن حق امام و خمس مسامحه می‌کردند و کام روحانیون را هر چندی با تحف و هدایا شیرین نمی‌کردند، مردود بودند و زندگانی برای آنان در آن شهر و دیار مشکل می‌گشت و گاهی مجبور به‌مهاجرت از وطن خود می‌شدند.

هرگاه در روزهای سوگواری مذهبی آثار حزن و تأثر در چهرهٔ فردی دیده نمی‌شد متهم به‌بی‌دینی گشته و زندگانی او در آن محیط مشکل می‌گشت. یا اگر در روزهای سوگواری به‌حمام رفته و سر و صورت خود را اصلاح نموده و یا نعوذبالله لباس نو در بر کرده بود بطور قطع کافر و بی‌دین محسوب می‌شد و جان و هستی او مورد خطر قرار

www.tabarestan.info تبرستان

می‌گرفت.

هرگاه در روزهای بارانی کسی برای اجتناب از آلوده نشدن به‌گل و کثافات کفش پاشنه بلند به‌پا می کرد به‌فرنگی مآبی متهم می‌شد و مورد سخریه مقامات روحانی قرار می‌گرفت و از دخولش درمجامع عمومی جلوگیری می‌شد.

تحصیل برای دختران ممنوع بود و آموختن زبان اجنبی و علوم جدید برای مردان مردود و تراشیدن سر و زدن شارب از واجبات محسوب می‌شد و معمم بودن و ملبس به‌لباس بلند گشتن از محسنات بشمار می‌رفت.

این استبداد روحانی چنان روح ریا کاری و سالوسی در عموم افراد ایجاد کرده بود که کمتر کسی از این آلودگی اخلاقی مبرا بود و همهٔ مردم برای حفظ شئون و موقعیت اجتماعی خود متظاهر به‌دینداری و پیروی از آنچه که روحانیون، مسلمانی می‌نامیدند، بودند. چه بسیار کسانی که در خانه‌های خود واجبات دین را بجا نمی‌آوردند ولی برای فریب دادن دیگران و جلب توجه آخوندها همه روزه به‌مسجد رفته نماز جماعت می‌گزاردند و تسبیح در دست گرفته و لبهای خود را برای فریب دیگران حرکت می‌دادند و پینهٔ مصنوعی در روی پیشانی خود بوجود آورده تا به‌مردم نشان بدهند که ساعاتی چند برای عبادت پروردگار سجده کرده‌اند.

گردشگاه عمومی مردم قبرستانها بود و تفریح و سرگرمی، روضه‌خوانی و تعزیه‌داری وگریه کردن و سینه‌زدن بود.

در روزهای عزاداری در همهٔ شهرها و قصبات عدهٔ زیادی ازمردم کفن دربر کرده سرهای خود را با شمشیر و قمه شکافته بدن خود را با کارد و خنجر سوراخ کرده و ازمقابل مردم بطور دسته جمعی با فریاد و فغان می گذشتند و این عمل مخالف دین و عقل را عزاداری برای سیدالشهدا می‌نامیدند.

تأسف در این است که روحانیون وعلمای دین تصدیق داشتند که این عمل عوام مخالف با موازین دین اسلام است و خود را مجروح کردن برخلاف شرع و عقل است ولی برای رونق بازار خود نه‌فقط از آنان جلوگیری نمی کردند بلکه به‌تشویق آنان نیز می‌پرداختند وگاهی در جلوی دسته‌های سینه‌زن و قمه‌زن افتاده از این مسجد به‌آن مسجد و از این محله به‌آن محله می‌رفتند و این اعمال را تظاهرات دینی و مسلمانی می‌نامیدند.

عمامه علامت اهل علم بود و عمامهٔ بزرگ نشان اعلمیت شناخته شده بود این بود که آخوندهای بی‌سواد به‌جای تحصیل علم به‌بزرگ کردن عمامه می‌پرداختند و هر یک گنبدی برسر می‌نهادند که گردنهای باریک بزحمت آن بار سنگین را می‌توانست تحمل کند.

روحانی‌نمایان و یا خوشه‌چینهای خرمن روحانیت هرچندی برای استفاده و کسب

www.tabarestan.info تبرستان

شهرت و نشان دادن قدرت و نفوذ خود به‌دولت و جلب عوام نیرنگی بکار می‌بردند و آشوبی برپا می کردند، چنانچه گاهی برضد حکما و متجددین علم مخالفت بلند کرده و زمانی به‌مخالفت پیروان افکار نوین قیام می‌نمودند و بنام امربه‌معروف و نهی ازمنکر خانواده‌هایی را ویران و بدبختانی را به‌روز مصیبت می نشاندند.

منجمله ازشاهکارهای این بزرگوارها این بود که هر چندی معجزه و کرامتی دروغی درست کرده و از این راه استفادهٔ بسیاری می‌بردند و منافع بیشماری بدست می‌آوردند، چنانکه درکتاب زندگانی امیرکبیر که اخیراً بطبع رسیده می‌نویسد درقضیهٔ معجزهٔ مصنوعی که درشهر تبریز به‌دست آخوندها درست شد صدها هزارتومان عاید آنان گردید و آن واقعه بدرجه‌ای کسب شهرت و اهمیت کرد که قنسول انگلیس مقیم تبریزچهلچراغ قیمتی بسیارزیبا به‌امامزاده‌ای که درآن معجزه‌شده بود هدیه کرد.....

مجدالاسلام کرمانی که خود اهل علم و فضل بود و با روحانیون آمیزش بسیار داشت داستانی حکایت می کرد که ما برای تنبه عوام عین آنرا نقل می کنیم.

درسال ۱۳۱۹ قمری به‌قصد تهران ازاصفهان حرکت کردم پیش ازظهر بود که وارد کاشان شدم و به‌خلاف انتظارشهر را خلوت و خالی از سکنه دیدم چون روز تعطیل نبود علت را ازکاروانسرادار پرسیدم:

جواب داد درامامزادهٔ نزدیک شهر معجزه‌ای روی داده و مردم برای زیارت به‌آنجا رفته‌اند.

ازکیفیت معجزه از او سئوال کردم فقط گفت می‌گویند شتری درامامزاده پناهنده شده.

بیکاری و حس کنجکاوی مرا برآن داشت که با یکی دو نفر از همراهان به‌امامزاده معهود برویم و ازکیفیت این واقعه شگفت‌آوراطلاع پیدا کنیم.

هزارها نفرشهری و دهاتی درمحوطه و اطراف امامزاده اجتماع کرده نوحه‌سرایی می کردند و سینه می‌زدند و منبر بلندی که با یک شال کشمیری پوشیده شده بود درمقابل امامزاده قرار داده بودند.

مجتهد معروف کاشان که اگر اشتباه نکرده باشم نامش آخوند ملاحبیب‌الله بود در روی عرشهٔ منبر جای گرفت و پس از ادای یک خطبهٔ عربی طولانی چنین گفت:

«شتر مظلومی بواسطهٔ جور و بیرحمی ساربان فرار کرده، به‌این امامزادهٔ واجب‌التعظیم پناهنده شده است».

مردم بحال شتر مظلوم گریه کردند و ناله و فغان ازظلم ساربان بیرحم به‌آسمان رسانیدند.

پس ازآنکه روحانی معروف خطابهٔ خود را تمام کرد ظرفهای بزرگ شربت قند به‌میان آوردند و بهریک از زایرین جامی دادند من درحیرت بودم که شربت قند به‌این

فراوانی از آنجا تهیه شده ولی بزودی معلوم شد که بار شتر پناهنده شده قند بوده و شربت از آن قند تهیه شده است.

پس از آنکه جمعیت هریک مبلغی پول نقد تقدیم متولی امامزاده کردند و زنها اشیایی نفیس از قبیل گوشواره و انگشتر به‌امامزاده هدیه نمودند و در مقابل مشتی از پشم شتر برای تبرک بدست آوردند متفرق شدند.

ما برای تماشا واردصحن امامزاده شدیم و شتر کوه پیکری را در آنجا دیدیم که به‌زانو درآمده و بخوردن نقل ونبات که زایرین به‌او تقدیم کرده بودند مشغول بود.

چیزی که بیشتر نظر ما را جلب کرد این بود که ساربان شتر دامان متولی امامزاده را گرفته بود و به‌او التماس می کرد و قسم می‌خورد که این شتر مال من نیست و متعلق به‌مشیرالملک وزیر اصفهان است و اگر بفهمد که یکی از بهترین شترهایش از دست رفته حتماً مرا مجازات خواهد کرد برای خدا به‌من رحم کن و حال که بار شتر را تصاحب کردی خود شتر را به‌من پس بده. ولی متولی که آن روز بنام متولی‌باشی خوانده می‌شد با کمال تکبر و بی‌اعتنایی فریاد می کرد که ای بی‌دین این شتر مظلوم از ظلم تو به‌پسر پیغمبر پناه برده و احدی نمی‌تواند او را از این حصن حصین بیرون کند.

با اینکه ساربان حاضر شد بیست تومان به‌جناب متولی تقدیم کند و شتر خود را ببرد ناله و زارِیش بجایی نرسید و گریه کنان به‌طرف محلی که کاروان در آنجا اقامت کرده بود رفت.

ما هم برای آنکه اطلاع بیشتری از این حادثه پیدا کنیم از عقب او رفتیم و چون مسافتی از چشم دوربین متولی و همدستانش دورشدیم واقعه را از ساربان سؤال کردیم او بطور ساده به‌ما جواب داد که دیشب در موقعی که شترها مشغول چرا بودند و شتربانان در خواب بودند این متولی با چند نفر از دهاتیان شتر مرا برده و در امامزاده اسیر کرده‌اند، حال می گوید شتر در امامزاده بست نشسته است.

سپس دامان مراگرفته و با تضرع و التماس گفت برای رضای خدا اگر می‌توانید برای من کاری بکنید و به‌من راهی نشان بدهید.

من به‌او جواب دادم تا زود است راه خود را در پیش بگیرو از این محل که ممکن است جان خود را روی شتر بگذاری دورشو.

هرگاه در این فصل بیش از سایر فصول داستان‌سرایی کردم و در تفسیر حدیث شریف اذافسدالعالم‌فسدالعالم گفتگو نمودم برای این است که به‌عقیدهٔ کلیهٔ محققینی که اوضاع اجتماعی ایران را تحت دقت و مطالعه قرار داده‌اند سرچشمهٔ همهٔ بدبختیهای این سامان و دور افتادن ایرانیان از کاروان تمدن جهان همانا انحراف آخوندها از جادهٔ حقیقت و اصول مقدسهٔ اسلام و پیروی آنها از هوای نفس می‌باشد و

www.tabarestan.info تبرستان

بجای آنکه ملت ایران را به‌طرف حق و عدالت و تمدن که نجات دنیا و آخرت در آن است هدایت کنند، آنان را درمنجلاب خرافات و موهومات و فساد غوطه‌ورساختند و عاقبت خودشان هم درهمان مغاکی که‌جامعه را فرو بردند سرنگون شدند.

چیزی که مایهٔ تعجب و بلکه مورد نفرت و تأسف است این است که اکثر روحانیون ایران مردان باهوش و مطلع به‌اوضاع جهانند و از وضعیت اسفناک جامعه و بدبختیهایی که برای این ملت جاهل فراهم کرده‌اند مطلعند ولی برای ریاست و مقام، حقایق و اصول مسلمه را زیرپا گذارده و کان‌لم‌یکن پنداشته‌اند و غافل از آنند که هرگاه قومی راه زوال و نیستی پیش گیرد، بزرگان و سروران آنان پیش از دیگران دچار مذلت و بدبختی خواهند شد.

اقلیت منورالفکر

در مقابل قدرت و خودمختاری طبقهٔ حاکمه و روحانیون، یک طبقهٔ کوچک روشنفکری که عدهٔ آنها در تمام ایران از چند هزار نفر تجاوز نمی‌کرد و معتقدین بسیار ناچیزی داشتند وجود داشت.

این اقلیت روشن ضمیر که از چند نفر روحانی متقی منزوی و حکما و عرفا و طرفداران تمدن و فرهنگ نوین تشکیل یافته بود چون جسم ناتوانی در میان دو سنگ آسیا زیر فشار روحانیون و عمال دولت با ذلت و سختی عمر پرمحنتی می‌گذرانیدند و چون روحانیون به‌عوام تلقین کرده بودند که آنان مردمانی بی‌دین و مخالف شرع مبین‌اند مورد تنفر و بی‌اعتنایی عموم بودند و در کوچه و بازار مردم از ملاقات و معاشرت و صحبت با آنها اجتناب می‌کردند، همانطوری که از جذامی دوری می‌جستند از آنان پرهیز می‌کردند.

بعضی از حکما که بیشتر مایل به‌معاشرت با مردم و کسب شهرت بودند و نمی‌خواستند از جامعه دور باشند بناچار فلسفه را لباس شرع پوشانیده بودند و اصول فلسفی را با عقاید اسلامی تطبیق کرده بودند چنانکه مجلس درس آنها یک معجونی از فقه و اصول و فلسفه را تشکیل می‌داد و با کمال احتیاط مراقب بودند که بیاناتشان با موازین شرع مغایرت نداشته باشد و حربه‌ای به‌دست ملاهای متعصب و آخوندهای ریاکار ندهند.

اگرچه حکمت الهی و فلسفه با اصول دین اسلام کوچکترین مغایرت و مخالفت را ندارد ولی متأسفانه در آن زمان موازین دین یک سلسله خرافات و موهوماتی بود که ملاها برای مصالح خود وارد در دین کرده بودند و فیلسوف بیچاره مجبور بود آن خرافات را با اصول عالیهٔ فلسفه تطبیق دهد.

یاد دارم مرحوم سید جمال‌الدین واعظ معروف که یکی از رهبران آزادی بود نقل می‌کرد که روزی در مسجد درس جهانگیرخان قشقایی حکیم و دانشمند معروف حضور داشتم.

آن حکیم دانشمند از معراج روحانی و جسمانی سخن می‌گفت و کوشش بسیار می‌کرد که معراج روحانی را با احادیث و اخباری که حقیقت آنها معلوم نیست تطبیق بدهد.

شمشیر تکفیر ملاها چون بلای آسمانی بالای سر مردان روشنفکر آویخته شده بود و چون قدم از حدودی که روحانی نمایان برای مردم معین کرده بودند بالاتر می‌گذاردند هستی آنها بباد فنا می‌رفت.

روحانیون متقی و پاکدامن هم اگر اعمال ناشایستهٔ روحانی‌نماها را انتقاد می‌کردند از بلای تکفیر مصون نبودند و فوراً به‌بی‌دینی متهم می‌شدند چنانچه مرحوم حاجی‌شیخ هادی نجم‌آبادی که در علم و تقوی و پاکدامنی و عصمت در زمان خود بی‌نظیر بود، چون اعمال و رفتار آخوندها را تقبیح می‌کرد و از کردار آنها انتقاد می‌نمود به‌اتهام بابیگری تکفیرش کردند و سالها درگوشهٔ انزوا عمر با شرافت خود را به‌پایان رسانید و جز با عدهٔ معدودی اهل فضل‌ودانش و عشاق راستی و حقیقت معاشرت نداشت.

حکمای ایران پیرو فلسفهٔ قدیم یونان بودند و از تمدن جدید و فرهنگ نوین اطلاعی نداشتند، آنها سعی می‌کردند که توحید و تهذیب اخلاق به‌پیروان خود بیاموزند ولی با تأسف، بسیاری از تربیت‌یافتگان مکتب فلسفهٔ قدیم راه‌تنبلی و بیقیدی پیش گرفتند و از سعی و عمل و کوشش و مجاهدت دوری جستند در نتیجه از آنها کمترین نفعی عاید جامعه نشد و ایرانیان طرفی از معلومات و معنویات آنها نبستند.

www.tabarestan.info تبرستان

و اما طوایفی که بنام بابی، صوفی و شیخی در ایران خوانده می‌شدند و سالها با متشرعین درکشمکش و جدال بودند، چون‌شرح حال و مسلک آنها به‌تفصیل درکتب تاریخ از طرف مستشرقین نگاشته شده از ذکر عقاید آنها خودداری می‌کنم و فقط به‌این جمله مختصر اکتفا می‌نمایم که این طوایف با اینکه مخالف با تمدن و اصول نوین نبودند چون مردود عوام و مورد نفرت روحانیون بودند مانع بزرگی برای پیشرفت افکار آزادیخواهان شده بودند زیرا آخوندها چون کسی دم از افکار تازه و آزادی می‌زد فوراً او را متهم به‌طرفداری یکی از این طوایف می‌کردند.

طرفداران فلسفهٔ نوین که آنها را در دورهٔ استبداد فرنگی‌مآب می‌خواندند و امروز آنان را مشروطه‌طلب و آزادیخواه می‌نامند، در ایران انگشت شمار بودند و شاید عدهٔ آنها از چندصد نفر تجاوز نمی‌کرد و دائماً هدف تیر بیدادگری طبقهٔ حاکمه‌وروحانیون بودند، گویا دستگاه استبداد و بساط روحانی‌نما استنباط کرده بودند که این عدهٔ ناچیز که اکثرشان از طبقهٔ متوسط مردم بودند، بساط ستمگری و سالوسی را خواهند برچید

و طومار استبداد و ظلم را خواهند درید و پرچم آزادی و مساوات را بلند خواهند کرد و اصل تفکیک قوهٔ روحانی از قوهٔ سیاسی را اجرا خواهند نمود و حکومت مردم برمردم را در روی شالودهٔ یک قانون اساسی استوار خواهند کرد این بود که چون کسی پا از دایرهٔ کهنه‌پرستی و استبدادپسندی بیرون می‌نهاد و گامی در راه حقوق مردم برمی‌داشت و کلمه‌ای از مساوات اجتماعی و آزادی بر زبان می‌راند و یا قدمی برمخالفت ظالمین و ستمگران برمی‌داشت محکوم به‌بدترین مجازات می‌شد واو را به‌اتهام بی‌دینی ولامذهبی و یا جمهوری‌طلبی از پای درمی‌آوردند.

در آن زمان طرفداری از آزادی عقیده بزرگترین گناه محسوب می‌شد و آزادیخواهی و عدالت‌جویی بالاترین جرم بود و طرفداری از تمدن و فرهنگ نوین ذنب لایغفر محسوب می‌شد.

نه‌فقط اصول نظری و مسائل کلی از قبیل مشروطه‌خواهی و یا جمهوری‌طلبی مردود بود، بلکه مخالفت با خرافات کودکانه و عادات مذمومه جرم شناخته می‌شد چنانچه کسی اظهار عقیده می‌کرد که اطفال مکتب را بجای نشاندن در روی پلاسهای کثیف در روی نیمکت چوبی بنشانند به‌فرنگی‌مآبی معروف می‌شدومورد بی‌احترامی واقع می‌گردید و یا شخصی لباس کوتاه دربرکرده و کفش پاشنه‌بلند برپا می‌کرد از مقررات آیین اسلامی خارج شده بود.

هرگاه از خانهٔ کسی صدای آواز یا سازبلند می‌شد صاحب خانه متهم به‌بی‌دینی می‌شد و گاهی هم خانه و کاشانهٔ او به‌باد یغما می‌رفت.

در روی صندلی نشستن تقلید از کفار قلمداد می‌شد و تراشیدن صورت و گذاردن موی سر ممنوع بود.

هرگاه خدای نخواسته اشخاصی به‌فراگرفتن زبان اجنبی و آموختن علوم طبیعی و جغرافیا مبادرت می‌کردند بدون‌شک بی‌دین و بی‌ایمان بودند و مورد تمسخر و نفرت مقامات متنفذ و انگشت‌نمای عوام و خواص می‌شدند، پیروی از عادات و آداب اروپاییان حتی آداب پسندیده مردود بود.

در نظر روحانی‌نمایان مسلمان واقعی کسی بود که موی سر را تراشیده شارب خود را زده ریش را رها کرده و همه هفته خضاب کند و کسانی که از خضاب کردن خودداری می‌کردند مورد سوءظن متولیان دین قرار می‌گرفتند.

روضه‌خوانی در شبهای عروسی که شب شادمانی بود از واجبات شمرده می‌شد. معاشرت با غیرشیعه حتی با اهل کتاب ممنوع بود و چون مردی با یکی از آن طوایف آمدوشد داشت مظنون تلقی می‌شد، ادبیات در آن زمان رواجی نداشت و ادبا و شعرا را مردمان یاوه‌سرا می‌دانستند.

نقاشی و پیکرسازی بطورقطع ممنوع بود، استعمال اغذیه اروپایی ممنوع بود،

www.tabarestan.info تبرستان

حتی متشرعین از خوردن سیب‌زمینی و گوجه‌فرنگی که از اروپا به‌ایران آمده بود خودداری می کردند و شرب لیموناد را مکروه می‌دانستند.

شنیدم مردی یک قوطی، ماهی ساردین در حضور چند نفر صرف کرده بود مورد تعقیب واقع شده و به‌ناچار در محضر یکی از علما حضور یافته و از کردهٔ خود توبه نموده بود.

پلیس دین که از طلاب علوم دینیه تشکیل شده بود چون افواج منظم در مدارس جای داشتند و تمام زندگانی فردفرد مردم را تحت نظر گرفته و به‌اصطلاح خود عمل امر به‌معروف و نهی ازمنکر و اجرای مقرراتی که روحانیون مقرر کرده بودند، انجام می‌دادند.

عمامه و عبا و لباس بلند که مخصوص به‌روحانیون بود درقرن قبل از پیدایش مشروطیت عمومیت پیدا کرده بود و اکثر مردم حتی عوام برای اینکه متظاهر به‌زهد شوند و احترامی در میان جامعه داشته باشند لباس روحانیت در بر می کردند چنانچه درشهر اصفهان که روحانیت بیش از سایر شهرهای ایران رواج داشت نود درصد مردم معمم بودند.

حتی اشخاصی که حرفه آنها با روحانیت مغایرت داشت و کسب‌وکار پستی داشتند و شغل آنها مخالف عفت بود، لباس روحانیت در برمی کردند، جاروکش، دلاک حمام، مشروب‌فروش و از این قبیل مردم هم معمم و چون روحانیون ریش را بلند کرده و عبای فراخی برتن می کردند.

معروف است که در زمان ناصرالدین شاه چراغعلیخان نامی حاکم اصفهان شده بود، چون معمول بود که عموم طبقات از حاکم تازه وارد دیدن کنند روزی که در طالار بزرگ چهل‌ستون برای پذیرایی بار عام داده بود عده‌ای مردان معمم و عبا بدوش وارد طالار می‌شوند.

چراغعلیخان خیال می کند که آنان علمای شهرند و برای تکریم آنها برمی‌خیزد و باندازه‌ای که درخور مقام روحانیون است به‌آنها احترام می‌گذارد، در ضمن متوجه می‌شود که دستهای همهٔ واردین سیاه است.

از روی تعجب علت سیاه بودن دستهای آنها را سؤال می کند یکی از آنها جواب می‌دهد ما صنف رنگرز هستیم و از برای عرض تبریک شرفیاب شده‌ایم.

چراغعلیخان از احترام و کرنش بی‌موردی که به‌یک عده کارگر کرده متغیر می‌شود و آنها را بیرون می کند و سپس به‌علمای معروف از آنچه گذشته بود شکایت می کند و پس از مباحثهٔ بسیار که چندین ماه بطول می‌انجامد علما موافقت می کنند که کسبه بجای عمامه سفید عمامهٔ بخور یا زردرنگ برسر گذارند و از همان زمان عمامهٔ شیروشکر که تا چند سال قبل هم در ایران مرسوم بود معمول می‌شود.

در ایران ریاست عالیه روحانیت انتخابی نیست و کسانی که در زهد و تقوی و علوم دینیه و پشت‌پا زدن به‌دنیا بر دیگران برتری دارند و به‌حکم طبیعت مورد اعتماد و توجه عموم مسلمانانند به‌مقام عالی ریاست روحانیت و مرجعیت نائل می‌شوند و مردم در امور دنیا و آخرت خود از آنها پیروی و تقلید می کنند چنانچه در قرن گذشته چند نفر از بزرگان روحانی مثل میرزای شیرازی، حاجی میرزاحسین، حاجی میرزاخلیل، آقا میرزامحمد تقی شیرازی و آخوند ملا کاظم خراسانی مقام مرجعیت داشتند و هنوز هم کسانی که مخالف تقلید از میت نیستند به‌تقلید آنها باقی هستند. این علمای حقیقی و رهبران واقعی اسلام برای انجام وظیفهٔ مقدسی که عهده‌دار بودند، از توقف در ایران و آلودهشدن به‌دستگاه ریاست جسمانی اجتناب کردند و در کنف آستانهٔ مقدسهٔ ائمهٔ اطهار عمر پرافتخار خود را به‌پایان رسانیدند و از دنیا جز نام نیک از خود چیزی باقی نگذاردند.

در مقابل دستگاه معنوی روحانیت عدهٔ بیشماری از مردمان دنیاپرست و جاه‌طلب که از معلومات علمی بی‌بهره بودند و از تقوی وزهد اثری در آنها دیده نمی‌شد بنام روحانیت بساط سالوسی و ریاکاری و عوام‌فریبی را در سرتاسر ایران گستردند و با جلب عوام و همدستی با رجال دولت و مداخله در اموری که از وظیفهٔ روحانیون نبود و بدست‌آوردن ثروت، مقامی را که آرزومند بودند یافتند و خود را مرجع مسلمین و قیم دنیا و آخرت آنان اعلام داشتند و با همدستی دولتیان مستبد املاک خالصهٔ دولتی را که کرورها ارزش داشت تصاحب کردند و با وسایلی که قلم از نوشتن آن شرم دارد ثروتمند شدند و فرمانفرمای مطلق جان و مال و عقاید مردم گشتند.

هریک، هزارها اوباش و عوام بدسابقه را که لباس روحانیت در بر کرده بودند بنام طلاب علوم دینیه با ماهی چند ریال کمک خرج، گرد خود جمع کردند و برمحیط قدرت و نفوذ خود افزودند.

بطور مثل، آقا نجفی معروف باآنکه سواد زیادی نداشت و از نعمت تقوی بی‌بهره بود، در حدود پنج‌هزارنفر طلبه گرد خود جمع کرده بود و بهریک از آنها از ماهی سه‌تومان تا پنج‌تومان ماهیانه می‌داد و در مجلس درسش و برای اجرای اوامرش حاضر خدمت بودند وچون قشون منظمی ازاوامر او اطاعت می کردند و در تمام شئون زندگانی مردم از کوچک و بزرگ، غنی وفقیر، زندگان و حتی مردگان مداخله می‌نمودند و چون ثروتمندی از دنیا می‌رفت تمام هستی او را بنام سهم امام ضبط و مابین خود قسمت می کردند و هر یک از علما و طلاب علی‌قدرمراتبهم از این نمد کلاهی و از آن دسترنج مسلمان فقید سهم بسزا می‌بردند.

در همان زمان دانشمندانی بودند که مقام اعلمیت داشتند و در زهد و تقوی

www.tabarestan.info تبرستان

معروف بودند ولی چون در اموری که از وظیفهٔ روحانیت نبود مداخله نمی کردند در مجالس درسشان جز چند تنی بیش علم‌دوست و حقیقت‌جو حضور پیدا نمی کرد و با تنگدستی وفقر درگوشهٔ مدرسه‌ای سکنی کرده وبه‌عبادت و تدریس می گذراندند.

معروف است که آقا نجفی که یکی از متمولترین مردان آن زمان بود و ثروت او به کرورها می‌رسید چندین سال مالیات دیوانی را نپرداخته بود، میرزا اسدالله‌خان رئیس مالیه وقت که در آن زمان وزیرش می‌نامیدند، روزی آقا را برای تصفیه حساب مالیاتی به‌خانهٔ خود دعوت نمود، آقا نجفی با جمعی از طلاب و علما به‌منزل او رفتند، وزیر تا درب خانه از آنان استقبال کرد و دست آقا را بوسید و با اکرام و احترام هرچه تمامتر درصدر طالار نشانید، پیشخدمت چایی و شیرینی به‌حضور آقا آورد ولی آقا از خوردن امتناع کرد و با بی‌شرمی گفت مردم بعضی صحبتها در اطراف عقیدهٔ دینی وزیرمی کنند. معنی این حرف این بود که چون وزیر متهم به‌بی‌دینی و لامذهبی است رعایت حدود شرع به‌من اجازه نمی‌دهد که چیزی در خانهٔ او بخورم.

حرف حجةالاسلام که ممکن بود به‌قیمت جان وزیر بدبخت تمام شود چون صاعقه برسر آن مرد بیچاره فرود آمد و جان و آبروی خود را بباد فنا رفته پنداشت، ناچار برای نجات از این مهلکه مخوف با تنی لرزان و رنگ پریده قلمدان و کاغذ خواست و سطری بدین مضمون روی کاغذ نوشته تقدیم حضور آقا کرد «حضرت آیة‌الله... تا این تاریخ کلیهٔ بدهی مالیاتی املاک و مستغلات خود را به‌اینجانب پرداخته‌اند و دیگر از این بابت حسابی با دیوان اعلی ندارند».

آقا پس از خواندن کاغذ مذکور خندهٔ شیرینی کرد و دست به‌طرف شیرینی دراز نمود و گفت من جناب‌وزیر را از هرمسلمانی مسلمان‌تر می‌دانم و در علاقمندی ایشان به‌اصول دین مبین کمترین تردیدی ندارم و سپس روی میزبان را که تا ساعت پیش نجس بود بوسید و با کامیابی به‌منزل خود مراجعت کرد، توضیح آنکه شرح فوق را میرزا اسدالله‌خان وزیر در ۱۳۱۸ هجری در حضور مرحوم ملک‌المتکلمین و سید جمال‌الدین و حاجی فاتح‌الملک و مؤیدالسلطنه حکایت کرد و ما در اینجا عین گفتهٔ او را نقل نمودیم.

چنانچه در بالا اشاره کردیم چون مرد ثروتمندی فوت می کرد تمام دارایی او به‌عنوان سهم امام دستخوش چپاول روحانی‌نماها می‌شد.

از آنجمله حاجی اسماعیل نجف‌آبادی که یکی از متمولین آن زمان بود و در اطراف دارایی او داستانها نقل می کردند پس از مردنش، هستی او ازطرف امام جمعه در تحت عنوان سهم امام ضبط شد و مابین متولیان دین تقسیم گشت و فرزندان او در اندک زمانی به‌گدایی افتادند.

قدرت و قلدری ملاها بجایی رسیده بود که روزی حاجی‌میرزا بها و میرزا رضا

www.tabarestan.info تبرستان

حکمی که از دانشمندان و محترمین بودند و در حکمت و ادبیات مقام شامخی داشتند از اعمال ناشایستهٔ حاجی‌میرزاهاشم امام‌جمعه در حضور چندنفر انتقاد کرده بودند. جاسوسان این خبر را به‌امام‌جمعه رسانیده بودند و او پلادرنگ جمعی از فراشان خود را مأمور دستگیری آنها نمود و آن دو مرد محترم را با تحقیر آنچه تمامتر به‌خانهٔ امام جمعه بردند و به‌حکم او به‌چوب بستند و چند روزی در محل نامناسبی حبس کردند تا عاقبت از آنها نوشته گرفتند که دیگر از این قبیل فضولیها نکنند.

چون در بالا اسمی از فراشهای امام‌جمعه بردم بی‌فایده نمی‌دانم برای بصیرت خوانندگان این تاریخ توضیحی در این باب بدهم.

امام‌جمعه اصفهان در حدود پانصدنفر اوباش که هر یک سابقهٔ ننگینی داشتند و دارای هیکلی مهیب و صورتی نامطبوع و سبیلهای از بناگوش دررفته بودند بنام فراشهای مخصوص در خدمت خود نگاهداشته بود و هروقت از خانه بیرون می‌رفت، این جماعت که هریک چماق کلفتی در دست داشتند و کاردی به کمر زده بودند دور خر او را احاطه کرده و با سلام و صلوات آقا را متابعت می‌نمودند و مردم را به‌تعظیم و تکریم آقا مجبور می‌کردند. این فراشها قوهٔ مجریه آقا بودند و هرروز به‌عناوین مختلف دامی برای مردمان بدبخت می‌گستردند و به‌جبر و انواع رذالتها پولی بدست می‌آوردند و تقدیم حضرت امام می‌کردند و خود نیز سهم ناچیزی از آن یغما می‌بردند.

آبرو وحیثیت مردم دستخوش طمع و هوای نفس این مردمان بی‌آبرو بود و احدی جرأت اعتراض برآنها را نداشت زیرا اعتراض و خرده‌گیری برآنها در حکم بی‌احترامی به‌امام‌جمعه بود و بی‌احترامی به‌امام‌جمعه در حکم بی‌احترامی به‌خدا و پیغمبر بود و به‌قول مرحوم ملک‌المتکلمین مردم دستی راکه باید ببرند از ترس مجبور بودند ببوسند.

شگفت‌آورتر از همهٔ آنچه گفتیم اینست که با آنکه در این دو قرن اخیر ملل مترقی دنیا با سرعتی هرچه تمامتر مراحل تمدن و دانش را طی می‌کنند و به‌اوج ترقی و سعادت رسیده‌اند و برتری و آقایی خود را به‌جهانیان ثابت کرده‌اند و نفوذ خود را که متکی به‌علم و صنایع است در تمام ممالک جهان بسط داده‌اند، روحانیون ایران که برجسم وجان و ارادهٔ مردم تسلط دارند و می‌توانند عامه را بهرراهی که بخواهند هدایت کنند و از اوضاع دنیای مترقی و اثرات آن در جهان بخوبی بیاگاهند، بجای آنکه برای حفظ قومیت و ملیت و احترام و تجلیل مذهب اسلام که خود را نمایندهٔ آن می‌دانند مردم را به‌تحصیل علم و دانش و آموختن صنایع وسعی وعمل و کار و زحمت و استفاده از منابع ثروت مملکت و بسط زراعت و تجارت تشویق کنند و راهی راکه ملل راقیه می‌روند در پیش گیرند مردم را به‌تنبلی و بیماری و بی‌سوادی و بیکاری تشویق

می کنند و در مجامع و منابر گفته و می‌گویند که خداوند این فرنگیهای نجس را خلق کرده است که زحمت بکشند کار کنند و مواد و اشیای مورد احتیاج مسلمانان را تهیه نمایند تا مسلمانان با فراغت خاطر به‌عبادت خدا بپردازند.

بعضی از ملاها چون نمی‌توانند برتری و ترقیات اظهر من‌الشمس ملل مترقی را برمردم پوشیده بدارند، می‌گویند خداوند دنیا را به‌فرنگیها داده است و آخرت را برای مسلمانها ذخیره کرده است.

نتیجهــ هماطوری که مغها علت واقعی انقراض دولت ساسانی بودند نفوذ بی‌پایانی که روحانیون در اواخر سلطنت صفویه پیدا کردند و مداخلاتی که در امور کشور بلکه در تمام شئون مملکت می کردند دولت سیصدساله صفویه را نابود کردند و سدی از خرافات و کهنه‌پرستی در دور مملکت کشیدندوملتی را که قرنها علمدارتمدن وقدرت بود زبون یک‌مشت افغانی کردند و عاقبت خود آنها هم در همان مغاک ظلمانی که ملت ایران را فرو بردند سرنگون شدند و در آخر سلطنت قاجاریه یک ویرانهٔ خالی از تمدن و دانش و آلوده به‌فساد اخلاق و خرافات بنام کشور ایران باقی گذاردند.

ملت

* شاید بهتر بود در تحت عنوان ملت در این تاریخ چیزی نمی‌نوشتم و این مبحث را بسکوت می‌گذراندم. زیرا معنی و مفهومی که ملل امروز جهان از کلمهٔ ملت می‌فهمند و حقوق و حدودی که برای او قائل‌اند، در ایران به‌معنی حقیقی کلمه وجود نداشته بلکه در این کشور موجوداتی بودند بدبخت و فاقد هرگونه اختیارات که چون حیوانات اهلی خار می‌خوردند و بار می‌بردند تا می‌مردند.

با اینکه تمام کار و زحمت و مشقت روی شانهٔ مردم بود و سعادت و نکبت کشور مربوط به‌آنها بود شروخیر امور مستقیماً در تقدیرات آنان تأثیر داشت و آقایی و سروری و زورمندی پادشاهان و زمامداران مرهون سعی و عمل و رنج و زحمت آنان بود ونتیجهٔ تمام قتل وغارتها و سایر مصایب دامنگیر آنان می‌شد خواه در ادواری که دولت ایران مستقل و در اوج قدرت بود و یا زمانی که اجانب درایران مسلط بودند، مردم ایران جز گروهی بنده که کمترین حقی در تعیین تقدیرات داشته باشد، نبود و حدود و حقوق او در حد حدود و حقوقی بود که برای حیوانات اهلی قائل بودند.

جان و مالش دستخوش اراده و هوای نفس دولتها بود و فکر و اندیشه‌اش در اموری که به‌سعادت و سلامت عمومی مربوط بود کمترین اثری نداشت و کورکورانه حتی در چیزهایی که درضرشان بود به‌حکم «چه فرمان یزدان چه فرمان شاه» از اوامر دولتها اطاعت می کردند وطوق بندگی آنان را برگردن می‌نهادند.

یک روز خشایارشا از روی هوای نفس میلیونها ایرانی را برای سرکوبی یونان

www.tabarestan.info تبرستان

از تنگهٔ سقر عبور می‌داد و نیمی از آنان را بدون آنکه بدانند کجا می‌روند و برای چه می‌روند به کشتن می‌داد و روز دیگر کسان سلطان‌محمد خوارزمشاه از روی طمع بازرگانان مغولی را قتل عام می کردند و در نتیجه ایران به‌خاک و‌خون کشیده می‌شد و بیش از نیمی از مردم ایران از بین می‌رفتند و چراغ تمدن ایران خاموش می‌شد، بدون آنکه مردم بدانند چه گناهی کرده‌اند و برای چه به‌آن روز سیاه نشسته‌اند.

زن در ایران

آنچه ما در این کتاب نگاشتیم شرح حال مردها بود و از زنها که نیمی از جمعیت ایران را تشکیل می‌دهند نامی برده نشد. زیرا به‌قول عوام داخل آدم نبودند و در جمع و خرج داخل نبودند.

اگر مردها در ایران استبدادی از حقوق بشریت محروم بودند زنهای ایران از مزایا و امتیازات حیوانات اهلی هم بی‌نصیب بودند. زیرا حیوانات ماده همان آزادی حیوانات نر را داشتند و با هم آمیزش داشتند و آزادانه در کوه و صحرا چرا می کردند، ولی زن از معاشرت و ملاقات و صحبت با مردان محروم بود و اغلب درگوشهٔ خانه محبوس و مهجور و حتی اجازهٔ دید و بازدید بستگان خود را هم نداشت، زنهای ایران در چادر سیاهی مستور بودند و از کلیهٔ امتیازات اجتماعی آن زمان محروم بودند.

یکی از اروپاییان در شرح مسافرتش به‌ایران چنین می‌نویسد: من در دورهٔ اقامتم در ایران زن ندیدم. گاهی آنهم بندرت در کوچه و بازار اجسام متحرکی می‌دیدم که در پارچهٔ سیاهی پوشیده شده بودند و می‌گفتند اینها زنهای ایرانی هستند.

در کشور استبدادی ایران ظلم و ستمگری عادت و طبیعت ثانوی مردم شده بود و هر کس که قوی‌تر و زورمندتر بود نسبت به‌مادون خود ظلم می کرد و چون زنها از همه ضعیف‌تر بودند مظلوم‌ترین طبقات ایرانی محسوب می‌شدند و ظلم و ستمگری در حق آنها مافوق تصور بود.

مثلا پینه‌دوزی که از طبقهٔ پست جامعه بود و همه به‌او زور می‌گفتند و توسری می‌زدند نسبت به‌همسر خود جبار و بیدادگر بود.

زنها را بحدی تحقیر می کردند که مردها آنها را ضعیفه می‌گفتند و از بردن نام آنها خودداری می کردند. و غافل از این بودند که شرکت ندادن زن در امور اجتماعی و محروم کردن آنها از حقوق عمومی و آزادی و عدم رعایت مساوات و برابری در حق آنها و غفلت در تربیت و مستور نگاهداشتن آنان بزرگترین ریشهٔ بدبختی و دورافتادگی ایرانیان بلکه ملل شرق از کاروان تمدن جهان و دست یافتن به‌تمدن و مدارج عالیه بوده است. و محال است تا مادران از آزادی و تربیت برخوردار نشوند و از علم و دانش بهره‌مند نگردند یک نسل مترقی و متمدنی بوجود بیاید و یک دنیای نوینی ایجاد گردد.

www.tabarestan.info تبرستان

تعجب در اینست که روحانی نمایان سالوس و زهدفروشان ریا کار مستور نگاهداشتن زنها و محروم کردن آنها را از زندگانی اجتماعی که محصول استبداد و خودخواهی مردم جاهل است، یکی از احکام دین جلوه می‌دهند و در این کارناروا و ظلم بیجا بحدی پافشاری می‌کنند که اسلام را که پایه‌اش در روی «طلب‌العلم فریضة‌علی کل مسلم‌ومسلمه» برقرار است در نظر جهانیان مخالف با تمدن و اصول عالیه انسانیت معرفی نموده‌اند.

آیا ایرانیان مستعد برای نهضت مشروطیت بودند

اکثر محققین و کسانی که در فلسفهٔ تاریخ مطالعه و دقت کرده‌اند براین عقیده‌اند که با زوروجبر یک مسلک مخصوصی یا رژیم معینی را بر یک ملتی می‌توان تحمیل کرد ولی تا یک استعداد معنوی و شایستگی واقعی و حس آزادیخواهی و استقلال‌طلبی در ملتی وجود نداشته باشد محال است بتواند در مقابل قدرت مطلقه که از چندین هزار سال پیش در تمام شئون کشور نفوذ یافته و اقتدارات عظیمی در اختیار دارد نهضتی بوجود آورد و دستگاه قدیم را که متکی به‌عادات و آداب بسیاری است درهم پیچیده و بساط نوینی روی کار آورد.

با تصدیق به‌اصل غیر قابل تردیدی که بیان کردیم چون مرد محققی اوضاع اجتماعی و فرهنگی ایران را قبل از مشروطیت تحت مطالعهٔ دقیق قرار بدهد به‌این نتیجه می‌رسد که ایرانیان هم چون سایر ملل جهان به‌سه طبقه تقسیم می‌شدند.

طبقهٔ اول از رجال دولت و روحانیون و شاهزادگان تشکیل یافته بود و با اینکه تاحدی از اوضاع دنیا مطلع و به‌مفاسد اجتماعی و اخلاقی وضعف دستگاه دولت آگاهی داشتند، ولی چون خود آنها موجب و مؤسس آن همه بدبختی بودند و از آن بساط استفاده می‌کردند، تمام هم خود را در نگاهداری قدرت حکومت استبدادی و نفوذ روحانی نمایان بکار می‌بردند و با همکاری نزدیکی که بین آنها بود زمام مردم را در دست گرفته و بر جسم و جان آنها تسلط داشته و حکومت می‌کردند و احدی را قدرت سرپیچی از اراده و مخالفت با منافع آنها نبود.

و هرگاه در میان آنها کسانی یافت می‌شد که از انصاف و وجدان نصیبی داشتند و از آن دستگاه ستمگری بیزار بودند چون خود از آن بساط بهره‌مند می‌شدند و از آن خوان یغما متنعم می‌گشتند قدمی در رستگاری مردم برنمی‌داشتند و کمکی برای اوضاع نمی‌کردند و چون حرفی از قانون و عدالت به‌میان می‌آمد و از حقوق ملت گفتگویی می‌شد رویهٔ محافظه کاری پیش گرفته و مردم را نابالغ برای مداخله در امور دولت و بدست گرفتن تقدیرات خود می‌پنداشتند.

طبقهٔ سوم یا طبقهٔ عوام که اکثریت ملت ایران را تشکیل می‌داد و تمام فشار

www.tabarestan.info

استبداد و سنگینی ظلم و بیدادگری برروی شانهٔ آنها وارد می‌آمد و تهیهٔ کلیهٔ وسایل زندگانی کشور بر عهدهٔ آنها بود چون حیوانات مطیع بار می‌کشیدند و خار می‌خوردند و در ظلمت جهل و نادانی می‌زیستند و از علم و تمدن و آزادی اطلاع و بهره‌ای نداشتند و چون روشنفکران آنها را متوجه بدبختی و ذلتی که در آن غوطه‌ور بودند می‌نمودند بطورطبیعی و یا خونسردی جواب می‌دادند خداوند چنین مقرر فرموده.

این بیچارگان آنهمه مذلت و بندگی را حیات طبیعی می‌پنداشتند و از وضعیت دلخراش خود هم چندان ناراضی نبودند زیرا تصور می‌کردند که همانطوری که خداوند حیواناتی را طعمهٔ حیوانات دیگر قرار داده، این طبقه از مردم را هم بنده و خدمتگذار طبقهٔ حاکمه خلق کرده است و هیچوقت تصور نمی‌کردند و به‌مخیله آنها نمی‌گذشت که آنان هم انسانند و در حقوق با سایرین مساوی هستند بلکه خود را مخلوقی پست‌تر و دون طبقهٔ حاکمه می‌پنداشتند.

ملک‌المتکلمین در یکی از خطابه‌های معروفش که در چهاردهم شوال ۱۳۲۵ در مدرسهٔ صدر تهران ایراد کرده چنین می‌گوید:

بزرگترین بدبختی و بالاترین مایهٔ ناامیدی ما این است، مردمانی که تمام فشار دستگاه بیدادگری و استبداد جسم و جان، عقل و خرد، روح و ایمان آنها را در اختیار خود درآورده و به‌خدمتگذاری خود وادار کرده و حتی آنها را از حقوق اولیه بشر محروم نموده و از جمیع مزایای زندگان بی‌نصیب ساخته بجای آنکه با ما که برای بدست آوردن حقوق حقهٔ آنها کوشش می‌کنیم یاری کنند و خود را از زیر بار ظلم بیدادگران رهایی بخشند، آلت دست همان طبقهٔ ظالمه شده و به‌تقلید مستبدین جبار و ظالمین ستمکار به‌رستگار کنندگان خود می‌تازند و مشفقان و هدایت کنندگان خود را بدخواه می‌دانند.

سید جمال‌الدین هم در یکی از نطقهایش که در مسجد شاه تهران ایراد نموده چنین می‌گوید:

ای مردم تا زمانی که شما این مستبدین بیرحم را آقا و سرور خود می‌دانید محال است روی خوشبختی و سعادت را ببینید و به‌مدارج عالیهٔ تمدن نایل شوید.

حقیقت اینست که در تمام ادوار استبداد، عامهٔ مردم که از نعمت دانش بی‌بهره بودند، آلت بدون ارادهٔ طبقهٔ حاکمه بودند و چون آزادمردی برای نجات آنها از منجلاب پستی و مذلت گامی برمی‌داشت به‌تحریک اولیای دولت و روحانیون کهنه‌پرست مورد طعن و لعن طبقهٔ عوام قرار می‌گرفت و جان و هستی خود را به‌دست همان کسانی که برای رهایی آنها از قید بندگی و اسارت و بدبختی قیام کرده بود بباد می‌داد.

این بود که طبقهٔ اول که از زمامداران کشور و روحانیون تشکیل یافته بود حامیان یا بهتر بگوییم متولیان استبداد و کهنه‌پرستی بودند و طبقهٔ عوام به‌علت جهل

www.tabarestan.info تبرستان

و نادانی کورکورانه از آنها پیروی و اطاعت می کردند و این دو طبقهٔ بالا و پایین با تمام قوا در حفظ بساط استبداد و کهنه‌پرستی و خرافات همکاری می کردند و برضد هر نوع تجددخواهی و آزادی‌طلبی همداستان بودند.

پس بدون شبهه کشوری که هزاران سال در تاریکی جهل و استبداد زیست می کرده و بیش از یک درصد مردمانش سواد خواندن و نوشتن نداشته و مراکز اقتدارش دردست جباران و مخالفین آزادی و اصلاحات اجتماعی بوده‌ونفوذ طبقهٔ حاکمه بروح و جان مردمش سلطهٔ کامل داشته و شاید بیش از چند نفری یافت نمی‌شدند که از تحصیلات عالیهٔ امروزه بهره‌مند باشند و از تاریخ گذشته دنیا و تحولات و انقلابات بزرگ جهان اطلاع و آگاهی داشته باشند و عدهٔ آزادیخواهان و مؤمنین به‌اصول حکومت ملی انگشت شمار بودند وکشور بوسیلهٔ دیوار آهنی استبداد از دنیای متمدن جدا بود و مردم صدها فرسنگ از ملل مترقی دور بودند و از فرهنگ نوین و تمدن عالم بکلی بی‌بهره و بی‌اطلاع بودند، بدون پیدایش علل و موجبات قویه و پیش‌آمدهای فوق‌العاده ممکن نیست آن ملت بتواند بطور ناگهانی و غیر منتظره قد علم کند و درفش آزادی را برافرازد و دستگاه استبداد کهن را در هم پیچد و بساط نوینی برروی کار بیاورد.

چون ندای آزادی در ایران بلند شد و ستارهٔ مشروطیت در افق ایران پدیدار گشت، تمام جهانیان با شگفت این نهضت راغیرمترقبه تلقی کردند و جراید آزادیخواه دنیا با تعجب و تحسین در اطراف نهضت مشروطیت ایران قلم‌فرسایی نمودند و مقالات و مجلاتی در این موضوع نگاشتند و علل و موجباتی برای پیش آمدن انقلاب ایران ذکر کردند که ما درموقع خود به‌بعضی از آنها اشاره خواهیم کرد.

اینک نگارندهٔ این تاریخ برای اینکه حقیقت نهضت مشروطیت ایران را از تاریکی بیرون بیاورم و فلسفهٔ پیدایش این انقلاب بزرگ را در دسترس متفکرین و فرزندان آیندهٔ ایران قرار دهم برآن شدم که بطور تحقیق در علل و موجبات و وقایع مهمی که دریک‌قرن قبل از پیدایش‌مشروطیت بوقوع پیوسته‌ودر ظهور این انقلاب ملی اهمیت و تاثیر بزرگی داشته بتفصیل بنویسم و مهمترین موضوعی را که مورخین تاریخ مشروطیت ایران اعم از ایرانیان و یا خارجیها گذاشته و گذشته‌اند برشتهٔ تحریر درآورم.

و اما طبقهٔ متوسط که در تمام عالم، آزادی و نهضتهای بزرگ از میان آنها سرچشمه گرفته و موجب پیدایش انقلابات شگفت بودند در ایران هم چون در سایر کشورهای استبدادی جهان در میان فشار بیدادگری طبقهٔ اول و جهل و نادانی طبقهٔ سوم می‌زیستند و چون گامی در راه حق و حقیقت برمی‌داشتند وقدمی از دایرهٔ عادات و آداب مذمومه فراتر می‌گذاردند، مورد هجوم و حمله و طعن و لعن طبقهٔ حاکمه و عوام

قرار می‌گرفتند و به‌انواع اتهامات و بدبختیها مبتلا می‌شدند.

دانستن این‌نکته نیز کمال اهمیت را دارد که عدهٔ زیادی از مردمان طبقهٔ متوسط که فکری روشن داشتند و از اوضاع کشور ناراضی بودند و از فشار استبداد طبقهٔ حاکمه و ریاکاری و سالوسی روحانیون رنج می‌کشیدند و تشنهٔ اصلاحات و تحول اوضاع بودند چون از اوضاع جهان بی‌اطلاع بودند و از تاریخ انقلابات و تحولات آگاهی نداشتند فلاح و نجات جامعه را در پیروی طریقه‌های مذهبی که در آن زمان در ایران شیوع بسیار پیدا کرده بود و با تعقیب فلسفه و عرفان دانسته و پیروان آن مسالک شدند و از این راهی که این طبقه از مردم پیش گرفتند بجای آنکه کمکی به تجدد و آزادی نمایند چون مورد مخالفت و تنفر طبقهٔ حاکمه و روحانیون بودند، مانع بزرگی برای پیشرفت کار آزادیخواهان گشتند، زیرا چون آزاد مردی در ایران پیدا می‌شد و گامی در راه افکار نوین برمی‌داشت فوراً او را متهم به‌پیروی مسالک مذهبی از قبیل بابی و صوفی و شیخی می‌نمودند و با آنها هم همان معامله‌ای که با مرتدین از شریعت می‌کردند مجری می‌داشتند و یک مهر بی‌دینی برپیشانی او می‌زدند و از جامعه طردش می‌کردند چنانچه پس از ظهور مشروطیت هم با اینکه عده‌ای از علمای بزرگ که مرجعیت عمومی داشتند طرفدار مشروطه بودند، مستبدین مشروطه‌خواهان را بابی و بی‌دین خواندند و مشروطیت را مخالف موازین شرع مبین اعلام نمودند و مشروطه مشروعه خواستار شدند و ما این کشمکش را در فصلی که تحت عنوان مشروطه مشروعه خواهیم نگاشت بنظر خوانندگان می‌رسانیم.

www.tabarestan.info تبرستان

علل و موجباتی که سبب پیدایش مشروطیت شد

از یک‌قرن پیش از ظهور مشروطیت وقایع و حوادثی در ایران و جهان بوقوع پیوست که هریک کمک مهمی در پیدایش مشروطیت و انقلاب آزادی ایران نمود و نیز مردان بزرگی از خطبا و نویسندگان و آزادمردان ظهور کردند که تخم آزادی و عدالتخواهی را در قلوب مردم کاشتند و زمینهٔ انقلاب مشروطیت را فراهم کردند. بعضی از این آزادمردان کشتهٔ خود را درو نکرده پیش از طلوع مشروطیت دارفانی را وداع گفتند و عده‌ای در نهضت مشروطیت شریک و سهیم بودند و از کشتهٔ خود برخوردار شدند.

اینک به‌ذکر وقایع مهمی که در جهان و در ایران بوقوع پیوست و هریک به‌سهم خود کمک بسزایی در پیدایش انقلاب مشروطیت ایران داشت مبادرت می کنیم و سپس به‌شرح حال مردان بزرگ که مؤسسین مشروطیت و موجد آزادی بودند می‌پردازیم.

انقلاب کبیر فرانسه

انقلاب کبیر فرانسه را که مهمترین حوادث سیاسی و اجتماعی جهان باید دانست، در بیداری ملل از خواب غفلت و ویران کردن کاخ بیدادگران و نجات اقوام از بندگی و استبداد و بدست آوردن آزادی و حقوق حقهٔ بشریت بالاترین مقام را در تاریخ دنیا حائز است.

بر هر مرد متفکری لازم است که تاریخ انقلاب کبیر فرانسه را تحت دقت و مطالعه قرار دهد و از تکان بزرگی که آن نهضت ملی برارکان بشریت داده و تحولات عظیمی که آن جنبش آزادیخواهی در کلیهٔ شئون جامعهٔ بشر بوجود آورده، آگاه گردد.

در زمانی که تمام دنیا در تاریکی استبداد فرو رفته بود و سلاطین جابر و دولتهای خودمختار و روحانیون ریاکار چون شاهین پنجه‌های خود را در اعماق جسم و جان ملل جهان فرو برده بودند و زنجیر اسارت و بندگی به‌گردن کلیهٔ اقوام استوار بود و پادشاهان خود را سایهٔ خدا و منتخب خالق جهان می‌پنداشتند و مردم خود را مخلوقی

مادون فرمانفرمایان جابر تصور می کردند، در نتیجهٔ یک اصطکاک بی‌نظیر و یک طوفان بی‌مانند، جرقه‌ای در آن عالم ظلمانی جستن کرد و خرمن هستی استبداد بزرگترین کشور جهان را مبدل به تلی خاکستر نمود. یا بهتر گفته شود کوکب درخشانی در افق کشور فرانسه پدیدار شد و با نور و حرارت خود ارواح را روشن و قلوب را گرمی و امید بخشید و چنان تحول عظیمی در کلیهٔ شئون اجتماعی و سیاسی و فرهنگی آن ملت بوجود آورد که پایهٔ تمدن دنیای نوین و ریشهٔ ترقیات سحیرالعقول علم و صنعت گردید.

پایهٔ این نهضت بزرگ و بشریت و این انقلاب عظیم انسانیت در روی این اصل مسلم غیرقابل تردید استوار بود «خداوند انسان را آزاد خلق کرده و باید آزاد زندگانی کند».

این نهضت ملی که از روح و قلب یک ملت ستمدیده سرچشمه گرفته بود، چنان رستاخیز عظیمی در دنیا برپا کرد و طوفان بی‌نظیری بوجود آورد که دنیا در مقابل عظمت آن سر تمکین فرود آورد و تاج و تخت سلاطین و ابهت و بزرگواری روحانیون چون اشیای سبک‌وزن که در مسیر سیل و طوفان قرارگیرند یکی بعد از دیگری سقوط کرده و جای خود را به‌قانون حقوق بشریت و اصل مسلم آزادی و عدالت دادند.

چیزی که تمام دنیا را دچار اندیشه و شگفتی کرد، این است که چون آزادیخواهی و استقلال‌طلبی در قلب و روح ملتی راه یافت چنان نیروی عظیمی بوجود می‌آورد و توانایی و قدرتی ایجاد می کند که بزرگترین قدرتهای جهانی در مقابل آن زبون و ناتوان می‌شوند.

چنانکه ملتی که در آن زمان عدهٔ نفوسش از بیست و پنج میلیون تجاوز نمی کرد در مقابل قدرت حکومت جابرهٔ استبدادی و نفوذ بی‌مانند فرقهٔ کاتولیک و سلطهٔ پاپ و پایداری هزارها خانوادهٔ اشرافی و مخالفت بیش از نیمی از مردم و دشمنی چندین دولت مقتدر و بزرگ چون امپراطوری اطریش، آلمان، انگلیس و ایتالیا وقتی که قد مردانگی علم کرده و با نیروی ایمان قیام نمود، از طرفی تمام دشمنهای داخلی را به‌وادی نیستی فرستاد و از طرف دیگر دولتهای بزرگ را شکست داد و از پای درآورد و پرچم آزادی را با سربلندی و افتخار بر بالای کاخ بزرگترین سلاطین جهان برافراشت.

این بود که چون ستارهٔ درخشان آزادی در افق کشور فرانسه پدیدار گشت و انقلاب چون کوه آتشفشان منفجر گشت و با نور و گرمی خود کلیهٔ کشورهای جهان را روشنایی و حرارت بخشید، هر یک از ملل بنابر استعداد ذاتی و تربیت فکری و دور و نزدیکی بطور کم‌وبیش از این موهبت عظمی برخوردار شدند.

ممالک کوچک مجاور فرانسه چون بلژیک و قسمتی از ایتالیا حکومت ملی را اختیار کردند و ممالک بزرگ اروپا مجبور شدند اصلاحاتی در امور اجتماعی خود نموده حقوقی برای ملل خود قائل شوند و حدودی برای دستگاه خودمختاری قبول

www.tabarestan.info طبرستان

کنند.

طبعاً کشورهای دوردست مخصوصاً ممالک آسیایی که صدها فرسنگ از آن کانون آزادی دور بودند و بواسطهٔ جهل و نادانی مردم و قدرت دستگاه استبدادی حکومت در ظلمت بندگی و بردگی می‌گذراندند، نتوانستند از آن نعمت عظمی زیاد بهره‌مند شوند.

ولی با همهٔ موانع و مشکلات کمی از آن روشنایی بر قلوب عده‌ای از مردمان آن کشورهای دورافتاده پرتو افکند و افکار نوینی در میان عدهٔ قلیلی بوجود آورد و ایران هم بطوری که ذیلا می‌نگاریم از این نعمت بی‌نصیب نشد و این فکر نوین بوسیلهٔ چند نفر از مردان انقلابی فرانسه در این کشور باستانی راه یافت.

پس از خاتمهٔ انقلاب در فرانسه ناپلئون بزرگ که یکی از سربازان شجاع انقلاب بود به‌مقام امپراطوری نایل شد و پس از فتوحات درخشان و تسلط بر اروپا بنای ستیزگی را با انگلستان که یگانه دولتی بود که در مقابل قدرت ناپلئون مقاومت می کرد گذارد و چون کشور انگلستان جزیره‌ایست که از دریاها محصور است و قدرت دریایی انگلیس برنیروی دریایی ناپلئون برتری داشت اشغال خاک انگلستان برای ناپلئون ممتنع بود، این بود که امپراطور بزرگ فرانسه بر آن شد که مهمترین قسمتهای امپراطوری انگلیس که هندوستان بود اشغال کند و چون از راه دریا به‌دلیلی که ذکر کردیم میسر نبود برآن شد که از راه خشکی و عبور از ممالک مختلفه، آن کشور وسیع و حاصلخیز را اشغال نماید و برای عملی کردن این منظور مجبور بود یا از راه دوستی یا بوسیلهٔ جنگ از ممالکی که در راه هندوستان جای داشتند عبور کند.

از جمله کشورهایی که در سر راه هندوستان واقع شده بود ایران بود، از اینرو ناپلئون برای وصول آرزویی که در دل داشت هیأتی به‌ریاست ژنرال گاردان به‌ایران فرستاد.

چون در آن زمان شهرت امپراطور فرانسه در تمام شرق و غرب عالم طنین‌انداز شده بود و فتحعلیشاه پادشاه ایران اتحاد با یک دولت مقتدر را خواهان بود با کمال میل دوستی ناپلئون راقبول کرد و ژنرال گاردان را با تشریفات تمام به‌دربار خود پذیرفت.

چون منظور ما بیان شرح مسافرت نمایندگان ناپلئون به‌ایران نیست فقط قسمتی از یادداشتهای آقای «هانری دوبرن» را که یک مرد انقلابی و از همراهان ژنرال گاردان بود در اینجا می‌نگاریم.

مسیو هانری دوبرن می‌نویسد «ایرانیان مردمان باهوشی هستند ولی از اوضاع جهان و تحولاتی که در قرن اخیر روی داده بکلی بی‌خبرند چنانچه گویی در پشت دیوار چین زندگانی می‌کنند. من وقتی که از انقلاب کبیر فرانسه و اصول جمهوریت و حقوق بشر برای

www.tabarestan.info تبرستان

بعضی از رجال مهم دولت صحبت می کردم آنها بدرجه‌ای در شگفت می‌شدند که گویی از کتاب هزارویکشب برای آنها سخن می‌گویم.»

آنچه از نوشتجات مسیو هانری دوبرن بدست می‌آید این است که این مرد انقلابی چنانچه مسلک کلیهٔ مردمان انقلابی و آزادیخواه جهان است کوشش کرده است که تا آنجا که ممکن بوده تخم آزادی و افکار نوین را در قلوب بعضی از ایرانیان مستعد بکارد و آنها را از تحولات عظیمی که انقلاب کبیر فرانسه در دنیا بوجودآورده آگاه سازد.

در قسمت دیگری از یادداشتهای خود می‌نویسد: «اگرچه ما بواسطهٔ تهدیدی که انگلیسها به‌دولت ایران کردند و فشاری که به‌پادشاه وارد آوردند از ایران رانده‌شدیم ولی رابطهٔ فرانسویها با رجال معروف ایران و سخنانی که با آنان از نهضت نوین وافکار تازه کرده‌ایم شاه را از ما نگران و رنجیده‌خاطر کرد وسمد در بیرون کردن ما از ایران شد.»

توضیح آنکه انگلیسها فتحعلیشاه را تهدید کردند که هرگاه ژنرال‌گاردان و همراهانش را از خاک ایران بیرون نکند فارس را مستقل کرده و شاهزادهٔ زندیه را که آن زمان در هندوستان می‌زیست به‌ایران آورده و سلطنتش را رسماً خواهندشناخت.

www.tabarestan.info
تبرستان

مسافرت ایرانیان به کشورهای مترقی

در دورهٔ استبداد مسافرت به کشورهایی که دارای حکومت ملی بودند مخصوصاً ممالک جمهوری ممنوع بود و دولت اجازه نمی‌داد که مردم ایران با دنیای خارج ارتباط پیدا کنند وبویی از تمدن وآزادی به‌مشامشان برسد بعلاوه دوری راه و ندانستن زبان و فقدان وسایل لازمه برای مسافرت، ایرانیان را از دنیای مترقی جدا کرده بود چنانچه معیرالممالک دوستمحمدخان با اینکه داماد ناصرالدین شاه بود برای رفتن به‌اروپا مجبور شد به‌عنوان عتبات مسافرت کند و از آنجاناشناس به‌اروپا برود و درنتیجه سالها مورد بی‌لطفی شاه بود.

تاپیش از مشروطیت ایرانیانی که به کشورهای متمدن مسافرت کرده بودند از چندصد نفر تجاوز نمی کرد و اکثر آنها برای کسب و تجارت به‌آن کشورها رفته بودند وچند نفری هم برای تحصیل و عده‌ای هم ازطرف دولت مأموریت داشتند.

ایرانیان که درمحیط تاریک و ناامن ایران زیست می کردند چون وارد دنیای وسیع و نورانی و آباد کشورهای مترقی می‌شدند چنان شیفتهٔ اوضاع و دستگاه آنها می‌گشتند و مجذوب ترقیات مادی و معنوی آن ملل می‌شدند که چون به کشور خود بازمی‌گشتند، داستانهای شگفت‌آور که برای شنوندگان غیرقابل قبول بنظر می‌رسید نقل می کردند.

گرچه این حقیقت را نباید ناگفته گذاشت که طبع شاعرانهٔ ایرانی ما را به گزافگویی عادت داده و آنچه مسافرین برای هموطنان خود نقل می کردند بمراتب بیش از آنچه دیده بودند بود و از حقیقت کمی دور بود ولی چون انسان مجذوب دستگاهی شد آن بساط چندین برابر بزرگتر و بالاتر در نظرش جلوه می کند.

مردمانی که در کوچه‌های تنگ و کثیف و خانه‌های خشت‌وگلی زندگانی کرده بودند از دیدن خیابانهای باشکوه و عمارات چندین طبقه و موزه‌ها و تماشاخانه‌ها و آثار صنعتی و کارخانجات مبهوت می‌شدند و آنجا را بهشت موعود تصور می کردند. مردمانی که جان و مالشان دستخوش هوای نفس دولت بود و از دیدن مأمورین حکومت و فراش سرخ پوش دیوان برخود می‌لرزیدند، چون وارد کشوری می‌شدند که تمام افرادش در مقابل قانون مساوی بودند و جملگی از نعمت آزادی و عدالت برخوردار می‌شدند، در شگفت می گشتند و آنها را قومی بالاتر از خود می‌پنداشتند و آرزو می کردند روزی از زندگی پررنج و ملال و بندگی و سرافکندگی رهایی یابند و چون اقوام آزاد در تحت لوای عدالت زندگی کنند و از علم و تمدن بهره‌مند گردند.

ترقیات مادی و معنوی کشورهای اروپا بحدی بعضی ایرانیان را مفتون ساخته بود که حتی ناصرالدین‌شاه هم که مرد مستبدی بود و از نصایح جدش آقامحمدخان سرسلسلهٔ قاجاریه که به‌ولیعهدش فتحعلیشاه کرده بود پیروی می کرد «اگر می‌خواهی در ایران براحتی سلطنت کنی سعی کن که مردم گرسنه و بی‌سواد باشند» در سفرهایی که به‌فرنگستان کرد نتوانست تحت تأثیر ترقیات گوناگون و جلوهٔ تمدن و آثار علوم که جملگی زایدهٔ عدالت و قانون بودند واقع نشود و پس ازمراجعت از فرنگستان به‌ایران برآن شد که عدالتخانه‌ای برپا کند و مجلس مشاوره‌ای تأسیس نماید ولی تمایل قلبی خود او به‌استبداد و خودسری و نفوذ فوق‌العادهٔ روحانیون و شاهزادگان مانع آن منظور شد و دردوره‌ای که دنیا با قدمهای بلند به‌طرف تمدن و علم رهسپار بود در مدت پنجاه‌سال سلطنت این پادشاه جابر، گامی در راه انسانیت و ترقی و تربیت برداشته نشد و حتی اندیشه‌ای هم در قلوب زمامداران برای بهبودی اوضاع راه نیافت.

این است که مسافرت ایرانیان به کشورهای مترقی و مشاهدهٔ آن دستگاه بزرگ تمدن و ترقیات گوناگون و صنایع و علوم و اکتشافات و اختراعات و شهرهای زیبا و ابنیهٔ مجلل که جمله محصول حکومت ملی بود، نظر آنها را جلب کرد و همگی را مفتون تجلیات دنیای نوین ساخت و آرزومند کرد که روزی از نعمت ترقی برخوردار شوند و در ردیف ملل راقیه جای گیرند.

www.tabarestan.info تبرستان

انقلابات روسیه

اگر چه در فصلی که تحت عنوان طلیعهٔ آزادی خواهیم نگاشت از تأثیر مهم انقلابات و کشمکشهای مرامی مابین دولت مستبد روسیه و احزاب آزادیخواه سخن خواهیم راند و از وقایعی که مقارن با نهضت مشروطهٔ ایران در آن کشور پهناور روی داد صحبت خواهیم کرد. ولی برای حفظ ترتیب خاصی که در نوشتن این تاریخ اتخاذ کرده‌ایم و علل و موجبات پیدایش مشروطیت را در یک فصل گنجانیدیم، مجبوریم سطری چند از تأثیر انقلابات روسیه در پیدایش مشروطیت ایران بنگاریم.

دولت مقتدر و مستبد روس پس از انعقاد قرارداد ترکمن‌چای و تضمین سلطنت ایران در خانوادهٔ قاجاریه همیشه کوشا بود که قدرت و نفوذ خود را در ایران زیاد کند و راه به‌خلیج‌فارس و دریای آزاد که یکی از بزرگترین آرزوهای دیرینهٔ آن دولت بود پیدا کند.

برای وصول به‌این منظور به‌وسایل تهدید و تطمیع هرچند امتیازی بدست می‌آورد و برای تحت نفوذ درآوردن مقامات متنفذ ایرانی تشبثاتی می کرد.

تأسیس بریگاد قزاق در تحت فرماندهی و ریاست صاحبمنصبان روسی در زمان ناصرالدین‌شاه یکی از موفقیتهای بزرگ آن دولت برای بدست‌آوردن اقتدار و نفوذ وی در داخلهٔ ایران بود. زیرا بریگاد قزاق یگانهٔ قوهٔ منظم دولت ایران محسوب می‌شد و اغلب مأموریتهای مهم دولتی به‌آنها محول می‌گشت و چون صاحبمنصبان ارشد قزاقخانه روسی بودند اوامر دولت متبوعهٔ خود را پیروی می کردند و از سفارت روس در تهران و فرماندهٔ عالی قشون روس در قفقاز دستور می‌گرفتند.

امتیازات راه‌آهن جلفا و راه‌شوسهٔ رشت و بانک رهنی و وامی که به‌ایران دادند و ما در موقع خود از مضرات هریک سخن خواهیم گفت نفوذ دولت روسیه را در ایران روزافزون کرده بود و از همه بالاتر نفوذی بود که مقامات سیاسی روسیه در دستگاه دولت ایران پیدا کرده بودند و به‌میل خود می‌توانستند صدراعظمها و وزرا و حکام را تغییر بدهند و کسانی که مورد اعتمادشان بود بجای آنان بنشانند و در نتیجه بسیاری از رجال دولت ایران سرتمکین در مقابل سیاست آن دولت فرود آورده و دست نشاندهٔ سفیر روس شده بودند.

خوشبختانه آن دولت عظیم و مقتدر که بر یک ششم سطح زمین حکمفرمایی می کرد زخم مهلکی در پهلو داشت که او را راحت و آسوده نمی‌گذاشت و چنین مقدر بود که همین جراحت مهلک روزی او را از پای درآورد و بر روی خرابه‌های دولت استبدادی هزارساله کاخ با عظمت آزادی را بنا کند و درفش سرخ را به‌اهتزاز درآورد.

انقلابات روسیه که پیش از یک قرن از پیدایش مشروطیت ایران شروع شده بود و به‌قیمت جان میلیونها مردمان آزادیخواه و بی گناه خاتمه یافت مانع بزرگی بود

که روسها بتوانند با سرفارغ به‌جهانگیری بپردازند و طبع استبدادی خود را انطوری که مایل بودند بر سایر ملل تحمیل کنند.

روشنفکران ایران که از فشار روزافزون دولت روسیه به‌ایران و مداخلهٔ مأمورین آن دولت در امور داخلی این سامان بجان آمده بودند انقلاب آزادیخواهان روسیه را با نظر تحسین می‌نگریستند و موفقیت آزادمردان آن دیار را خواستگار بودند و با وجود دیوار آهنی استبداد که ایرانیان را از تماس با مطبوعات آزاد جهان جدا کرده بود بوسایل ممکنه اخبار مسرت‌بخش نهضت آزادیخواهان روسیه را بدست می‌آوردند و در میان دلدادگان آزادی منتشر می کردند.

افتتاح مجلس دوما در روسیه اگرچه دولت مستعجل بود، برای ایرانیان مژده فرح‌بخشی بود و شرکت ملت روسیه در مقدرات خود نوید سعادت را به‌ایران روشنفکر اعلام می‌داشت و آزادمردان ایران را برای تهیهٔ یک تحول عمومی تشجیع می کرد.

مشروطیت ژاپن

کشور ژاپن که در اقصای شرق جای داشت و از دریاهای بی‌پایان احاطه شده بود و در گمنامی می‌زیست و کمتر اسمی از آن در جهان برده می‌شد در نتیجهٔ پیدایش مشروطیت در آن کشور به‌اندک زمانی به‌ترقیات فوق‌العاده نایل گشت و در امور اجتماعی، فرهنگی، لشگری و صنایع پیشرفت شایانی نمود و توجه جهانیان را بخود معطوف داشت.

www.tabarestan.info تبرستان

چون کشور ژاپن یکی از ممالک آسیایی است و در آن زمان تمام کشورهای آسیا در تاریکی جهل و استبداد می‌زیستند، ظهور ستارهٔ درخشان حکومت ملی در یک کشور دوردست آسیایی تأثیر بسزایی در کلیهٔ ممالک آسیا منجمله ایران نمود و طبقهٔ روشنفکران ایران این تحول عظیم و ترقی غیرمنتظرهٔ ژاپن را که میوهٔ درخت مقدس آزادی بود با شگفت و تحسین تلقی می کردند و آرزومند بودند که روزی آنها هم از قید بندگی نجات یافته و همان راهی که کشور آسیایی ژاپن می‌پیماید پیش بگیرند.

روزنامهٔ حبل‌المتین کلکته که بزرگترین نامهٔ ملی فارسی زبان بود و ورودش به‌ایران ممنوع گشته بود ولی بطور قاچاق و خفیه به‌مجامع ملی می رسید و روزنامهٔ حکمت که به‌مدیریت زعیم‌الدوله در مصر طبع می‌شد و مجلات و روزنامه‌های آزادیخواه مصر که برای عده‌ای از ایرانیان مترقی و آشنای به‌زبان عربی می‌رسید، در اطراف ترقیات ژاپن بتفصیل قلمفرسایی می کردند و ملل مشرق را به‌پیروی از اصول و راهی که آن دولت کهنسال با پیوند اصول مشروطیت جوان و نیرومند شده بود توصیه می‌نمودند و از برنامه‌ای که دولت مترقی ژاپن برای وصول به‌مدارج عالیهٔ تمدن تعقیب می کرد صحبت می‌داشتند و ایرانیان را چون ژاپن به‌فرستادن جوانان به‌ممالک متمدنه برای

کسب علم و هنر و استخدام متخصصین خارجی برای ایجاد صنایع نوین تشویق می‌نمودند.

رهبران مدنیت و سیاستمداران آزادیخواه نیز در سهم خود مردم را به‌پیروی از مسلک ژاپن تشویق می‌نمودند، چنانچه ملک‌المتکلمین در کتابی که بنام من‌الخلق الی‌الحق نگاشته و در هندوستان بطبع رسیده و در آن زمان شهرت بسزایی یافته بود و از طرف مأمورین سرحدی دولت ایران ضبط و از میان برده شد چنین می‌نویسد: «ملت ژاپن که هزارها سال درگمنامی و تاریکی می‌زیست و هزارها فرسنگ از کشورهای متمدن جهان دور و از دریاهای بیکران احاطه شده بود امروز بواسطهٔ برقراری حکومت ملی و وضع قوانین عادلانه و دخالت مردم در تقدیرات کشور خود و جلب علما و متخصصین از ممالک مترقی و اعزام نوباوگان خود به‌اروپا برای کسب تحصیل و دانش با سرعت معجزه‌آسایی راه ترقی و تمدن را می‌پیماید و برخلاف تصورات باطل بداندیشان که ملل آسیایی را قابل قبول تمدن نمی‌دانند و آنها را نیمه وحشی می‌خوانند با سربلندی در ردیف ملل مترقی جهان جای گرفته است و شاید بزودی انوار تابناک این ستارهٔ درخشان که چون کانونی پیوسته آتشفشانی می کند با حرارت و روشنایی خود ارواح پژمرده و مأیوس سایر ملل را امید و نیرو بخشیده و در راه عدالت و انسانیت راهنمایی نماید».

و نیز سیدجمال‌الدین خطیب معروف آزادیخواه در خطابه‌های خود از ترقیات ژاپن سخن می‌راند و مردم را به‌پیروی مسلک آن کشور آسیایی تشویق می کرد.

مشروطیت ژاپن نور امیدی در دلهای ایرانیان روشنفکر مأیوس بوجود آورد و ترقی سریع آن کشور آسیایی که متکی به‌شرکت دادن مردم در کارهای مملکتی و برخوردارشدن مردم از نعمت قانون بود، ایرانیان طرفدار فلسفهٔ نوین را به‌آتیهٔ کشور خود تاحدی دلگرم و امیدوار ساخت.

این است که حقاً مشروطیت کشور ژاپن را باید یکی از عوامل پیدایش حکومت ملی در ایران دانست.

زیرا همانطوری که چون عضوی مریض شود مرض او به‌سایر اعضای دیگر سرایت می کند، نیرومندی عضوی نیز در سلامتی سایر اعضا مؤثر و سودمند می‌شود.

و چون اهمیت نیرومندی ژاپن را در تقدیرات ایران در فصل دیگر خواهیم نگاشت در اینجا به‌آنچه گفته شد قناعت می کنیم و به‌این مبحث خاتمه می‌دهیم.

ایجاد حزب فراماسون در ایران

تا قبل از پیدایش حزب فراماسون در ایران، ایرانیان از افکار نوین و فلسفهٔ جدید و عقاید احزاب مترقی اروپا و علل اختلافات فکری و انقلابات اجتماعی اطلاع نداشتند و اگر هم کم و بیش از طرقی که در فصول پیش بدان اشاره کردیم

اطلاعاتی پیدا کرده بودند خیلی سطحی و کم عمق بود و مسموعاتی بیشتر نبود ولی پیدایش حزب فراماسون در ایران و شرکت عده‌ای از مردان روشنفکر و آرزومند تغییرات اجتماعی در این جمعیت، جمعی از ایرانیان را به‌فلسفهٔ نوین دنیای مترقی آشنا کرد و آرزوها را در روی یک پایهٔ محکمتری استوار نمود.

عده‌ای از رهبران بزرگ مشروطیت و مؤسسین انقلاب ملی چنانچه پس از مرگشان معلوم شد در آن حزب شرکت داشتند.

تأسیس کنندگان طریقه فراماسونری در ایران بطور تحقیقی معلوم نیست ولی بطوری که شهرت دارد موجد این حزب میرزاملکم‌خان بود که برای برقراری قانون و عدالت در ایران کوشش بسیار نموده بود و تألیفات سودمندی از خود بیادگار گذارده و ما درموقع خود به‌شرح آن خواهیم پرداخت.

ولکن عده‌ای از مطلعین سرچشمهٔ این فکر نوین و مسلک تازه را از ناحیه اروپاییانی که در ایران بوده‌اند می‌دانند.

آنچه مسلم است حزب فراماسون در زمان سلطنت ناصرالدین‌شاه در ایران تأسیس گردید و عده‌ای در آن شرکت داشتند ولی پس از کشته شدن ناصرالدین‌شاه حزب مذکور رونق بیشتری پیدا کرد و بعضی از فراماسونها از جمله دکتر ارل در توسعهٔ آن همت گماشت و جمعی از معاریف عضویت آن حزب را پذیرفتند و نیز چند نفر از شاهزادگان مستبد برای آنکه تکیه‌گاهی داشته باشند و بکمک آن به‌اندیشه‌هایی که در دل داشتند برسند در آن حزب عضویت یافته بودند.

اقلیتهای مذهبی

طبعاً در کشورهایی که آزادی و قانون نیست طبقاتی که در اقلیت مذهبی هستند مورد فشار و طعن و لعن و تجاوز عامهٔ مردم قرار می‌گیرند، مخصوصاً در ممالک شرق و مسلمان که مردم بیشتر به‌عقاید مذهبی علاقمند هستند تا به‌وطن و آب و خاک وگاهی تعصب مذهبی عوام به‌بیرحمی وشقاوت منتهی می‌شود.

در ایران هم یهود، ارامنه، زردشتی و طرفداران مذاهب جدید از فشار و صدمات عامه مصون نبودند و دولتهای وقت هم نسبت به‌آنها بیرحمیها روا داشته‌اند که شاید در تاریخ کمتر نظیر آن دیده شده باشد.

چنانچه در انقلابات بابیه ده‌ها هزار نفر بهلاکت رسیدند و بطوری که مورخین اروپایی از قبیل کنت‌دوگوبینو و نیکلا و غیره که مفصلا در اطراف این موضوع قلمفرسایی نموده‌اند در جنگهای زنجان، مازندران، تبریز بیرحمیها و عهدشکنیها از طرف مامورین و قشون دولت نسبت به‌متمردین شده که به‌افسانه بیشتر شبیه است تا به‌حقیقت.

فشار روحانیون و عامهٔ مردم بدبختی که در اقلیت بودند طبعاً آنها را مایل به‌یک حکومت آزادیخواه و قانونی نموده بود و آرزومند بودند که روزی در تحت لوای قانون از ستمگریهایی که به‌آنها می‌شد رهایی یابند و در عقیده و ایمان خود آزاد باشند و از محرومیتهایی که در نتیجهٔ سالوسی و ریا کاری روحانیون نصیب آنها شده بود خلاص شوند.

این بود که روشنفکران اقلیتها هم با اینکه قدرت و توانایی نداشتند و خود آنها محتاج به‌حمایت دیگران بودند تا آنجایی که برای آنها مقدور بود از دستگاه استبدادی بیزاری می کردند و برای پیدایش مشروطیت و برقراری قانون سعی و کوشش می‌نمودند و رهبران نهضت مشروطیت را ناجی خود دانسته و آنها را تکریم و تحسین نموده و از آنان پیروی می کردند.

مسافرت سیدجمال‌الدین اسدآبادی به‌ایران

اگرچه ما درموقعی که به‌نام نامی واسامی گرامی آزادمردانی که تخم آزادی را در دل مردمان ایران کاشتند و رهبران انقلاب مشروطیت ایران و مؤسسین حکومت ملی بودند، شرح زندگانی و تأثیر شخصیت آزادمرد بزرگ سیدجمال‌الدین را خواهیم نگاشت ولی چون مسافرت آن مرد نامی در زمان سلطنت ناصرالدین‌شاه به‌ایران اهمیت فراوان در تنویر افکار و پیدایش فلسفهٔ نوین دارد مقتضی است که در این فصل که از علل پیدایش مشروطیت بحث می کنیم این واقعهٔ مهم تاریخی را نیز بیان نماییم و برای اینکه عین حقیقت را بدون کم و زیاد بنگاریم بهتر یافتیم شرحی را که عباس‌میرزای ملک‌آرا برادر ناصرالدین‌شاه که خود شاهد و ناظر و معاصر آن جریانات بوده در اینجا عیناً نقل کنیم.

سیدجمال‌الدین که سالها درمصر، پاریس، اسلامبول و افغانستان می‌بود و فتنهٔ اسکندریه و مصر و جنگ انگلیس از تأثیر روزنامه‌جات او بود که در پاریس می‌نوشت ، بعد از این تفصیلات که قبل از سفر ناصرالدین‌شاه به‌فرنگستان بود، سیدجمال‌الدین عازم نجد بود که نزد ابن‌الرشید برود. محمدحسن‌خان ملقب به‌اعتمادالسلطنه که وزیر انطباعات است و نوشتن روزنامهٔ ایران و تاریخ ایران به‌عهده اوست به‌حضورشاه عرض کرده بود که وجود سیدجمال‌الدین بجهت نوشتن روزنامه و تاریخ ضروریست و به‌اجازهٔ شاه تلگرافی به‌عدن کرد و حسب‌الامر شاه سید مذکور را به‌تهران دعوت نمود، سید هم آمد. مجلس اول که او را به‌حضورشاه بردند، عرض نمود: که مرا آوردید، من مثل شمشیر برنده هستم در دست شما، مرا عاطل و باطل نگذارید، مرا بر هر کار نهید و بر ضد هر دولت بیاندازید چون شمشیر برش دارم. از وضع تکلم او شاه تنفر و خوف بهمرسانید و

www.tabarestan.info تبرستان

دیگر اذن شرفیابی نداد.

سید در خانه حاجی محمدحسن امین‌الضرب منزل نمود و ضمناً به‌حاجی‌محمدحسن سپرده شده بود که سید چندان آفتابی نشود ولی مردم فوج‌فوج به‌دیدن او رفتند نفس سید به‌هر کس رسید آزادی‌طلب کرد و چنان تقریری داشت که هر کس او را در یک مجلس می‌دید فریفتهٔ او می‌شد.

وزیر مختار انگلیس متباب کینهٔ دیرینهٔ فتنهٔ مصر به‌شاه اظهار کرد که نباید در تهران بماند، شاه هم به‌حاجی‌محمدحسن فرمود که چون سید را ما طلبیده‌ایم مناسب نیست تحت‌الحفظ اخراج نمایم تو او را بپخته و راضی کن برود به‌خارجه، حاجی هم او را برداشته برد به‌مازندران برای دیدن املاک خود.

سید از آنجا به‌مسکو رفت و با روزنامه‌نویسها و محققین آشنایی بهمرسانید و بر ضد انگلیس خیلی چیزها نوشت و از قرار معلوم نزد وکلای روسیه متقبل شد که به‌هندوستان برود و هند را به‌انگلیس بشوراند، روسها هم او را محترم داشتند.

شاه که به‌فرنگستان رفت انگلیسها در لندن از او خواهش کردند که سید جمال‌الدین را به‌زبان خوش راضی کرده به‌ایران معاودت بدهد، شاه هم در مراجعت که باید از اهواز عبور کند سید را از مسکو طلبید و به‌زبان چرب و نرم او را فریفته به مأموریت موقت او را به‌پطرزبورغ فرستاد و سفارش نمود که بعد از انجام خدمت به ایران مراجعت کند سید هم از آن قرار رفتار نمود، بعد از رسیدن سید به‌تهران حکم شد گوشه‌گیری اختیار کند و ترک معاشرت نماید، سید هم چنین کرد ولی در جزو با اغلب مردم راه بهمرسانید و به‌فحوای «الانسان حریص علی ما منع» غالب مردم با او ملاقات کردند و خیلی از مردم را فریفت و تشویق خروج از عبودیت نمود و محاسن سلطنت مشروطه را گفت و چنان پنداشت که این مردم کسانی هستند که برای رفاهیت ملت خود را به‌مهلکه خواهند انداخت و ندانست که تماماً مایل به‌منافع شخصیه می‌باشند و اگر هر یک شکایتی دارند نه از آن است که ملت بیچارهٔ ایران چرا در دست ظالمین گرفتارند و یا چرا مکاتب برای ترقی ندارند، ابداً ابداً، شکایت مردم برای این چیزها نیست، بلکه همه برای این است که چرا به‌ما کمتر منفعت می‌رسد و بستگان امین‌السلطان هر یک سالی بیست هزار تومان می‌برند، چرا ما نمی‌بریم. در واقع اینها هم همان ظالمان هستند منتهی دستشان از کار کوتاه شده از این جهت شکایت می‌نمایند.

خلاصه خرده‌خرده صدا بلند شد که سیدجمال‌الدین اینگونه حرفها به‌مردم حالی می‌کند، سید متوحش شد و رفت در زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم خانه‌ای نزدیک به‌صحن کرایه کرده متحصن شد، حاجی‌امین‌الضرب هم قرار داد، ماهی پنجاه تومان به او بدهد.

سید هم نه عیال دارد نه اطفال، نه برادر و نه وابسته و بکلی وارسته است، آمد

و سید مردم نزد او زیاد شد، شاه سپرد که هر کس آنجا رود اسمش را بنویسند معذلک گروه گروه آنجا رفتند.

وزیر مختار انگلیسی به‌شاه اطلاع داد که اسباب فتنه را سید فراهم کرده تا زود است فکر کار باشید والا فتنه بالا خواهد گرفت و در این ایام بود که طرفداران میرزا ملکم‌خان را در قزوین محبوس نمودند، در چنین موقعی یک شب متجاوز از سیصد چهار صد نسخه متحدالمآل به‌مساجد و مدارس تهران انداختند و به‌جهت هریک از علمای بلد هم مخصوصاً یا تنی به‌توسط اشخاص نامعلوم فرستادند، تماماً تشویق مردم بود به‌خروج کردن و خلع نمودن شاه از مقام سلطنت، این نوشتجات که بدست افتاد، شاه فهمید که کار سیدجمال‌الدین است یک روز محمدحسین‌خان یوزباشی را با چند نفرسوار مأمور به گرفتن و اخراج سید کردند و آنها رفتند و سید را آنچه خواست به‌ملایمت سوار اسب کرده ببرند ممکن نشد بالاخره او را کشان کشان به‌روی زمین به‌خانهٔ حاکم بلدهٔ حضرت عبدالعظیم بردند، سید خدمتگزاری داشت کرمانی میرزا رضا نام، در میان بازار پا گذارد به‌فریاد زدن که اولاد پیغمبر را به‌ظلم و بی‌احترامی می‌برند، ای مردم امداد نمایید، احدی جوابش را نداد و حکومت فرستاد آن نوکر را گرفتند آوردند، چوب زدند و حبس نمودند و سید را هم سوار بر اسبی کرده تحت‌الحفظ به‌تعجیل به‌طرف عراق عرب فرستادند، سید چند روزی در بغداد ماند ولی نمی‌دانم چه‌شد که روانهٔ بصره کردند و چندی نگذشت که معلوم شد در لندن است و غرابت در این است که انگلیسها باوجود عداوتی که با او داشتند متعرض او نشدند و مشغول شد به‌نوشتن روزنامهٔ عربی و باسمه کردن در مطبعهٔ میرزاملکم‌خان و فرستاد به‌عراق عرب و ایران نزد علما و تجار و مطلب همان بود که شاه چون تمام رفتار و کردارش برخلاف شرع و عرف و بر ضد منافع ملت ایران است و تماماً به‌هوای نفس است آنهم نه از روی عقل بلکه از روی دیوانگی و سفاهت، لهذا خلع او واجب است، چندی بعد سید مذکور به‌اسلامبول آمد و مواجب کافی دولت عثمانی به‌او داده نگاهداری نمود، شاه از عثمانیها گله کرد. در جواب گفتند ما جهت اینکه دهن سید بسته شود و از شما آنقدر بدگوئی نکند او را نگاهداشته‌ایم شما بجایی که از ما ممنون باشید شکایت می کنید و در این اظهار حق شکایت ندارید.

ناصرالدین‌شاه و اندیشهٔ تأسیس مجلس شورای دولتی

ناصرالدین‌شاه پس از مراجعت سفر سوم فرنگستان یا از برای فریب دادن کشورهای متمدن و یا آنکه حقیقةً تحت تأثیر ترقیات ممالک راقیه واقع شده بود، به‌خیال تأسیس مجلس شورای دولتی افتاد و مجلسی از رجال درباری آراست و چون این عمل شاه تا حدی مردم را متوجه اوضاع دنیای مترقی نمود ما در اینجا جریان امر

www.tabarestan.info تبرستان

را بطوری که شاهزاده‌ملک‌آرا که ریاست آن مجلس را داشته و نگاشته است عیناً نقل می کنیم.

روز بعد از سلام مراجعت از فرنگستان شاه، شاهزاده‌ها و وزرا حضور یافتیم، فرمایش اول این بود، در این سفر آنچه ملاحظه کردیم تمام نظم و ترقی اروپ به‌جهت این است که قانون دارند، ما هم عزم خود را جزم نموده‌ایم که در ایران قانون ایجاد نموده و از روی قانون رفتار نماییم شما بنشینید و قانونی بنویسید و در این باب تأکید بسیار کرد و هیچیک از ما که چیزی نمی‌فهمیدیم نتوانستیم عرض کنیم که بند اول قانون سلب امتیاز و خودسری از شخص همایون است و شما هرگز تمکین نخواهید فرمود، لاعلاج همگی بله‌بله گفتیم و حکم شد در مجلس دربار جمع شده و مذاکره نماییم.

حسب‌الامر نشستیم و حرفهای لاطایل خیلی گفتند، چیزی که معنی داشت این بود که گفته شد هرگاه بخواهیم از خودمان قانون بگذاریم سالها طول می کشد آخرالامر هم پوچ خواهد شد فرنگیها سالها در این راه زحمت کشیده‌اند و راهی صحیح پیش گرفته‌اند نتیجهٔ قانون آنها هم مشهود است که چقدر ترقی کرده‌اند بهتر است قانون آنها را ترجمه کنیم و آنچه در آن قانون مخالف شرع اسلام است از قلم بیاندازیم. رای ما تمام بر این قرار گرفت و به‌عرض شاه رسانیدیم، تحسین فرمودند بعد در مجلس گفته شد یک نفر رئیس لازم است که اجزایی جمع نماید و بنشیند و آنچه در قوانین دول خارجه مخالفتی با شرع ندارد ترجمه نموده کتابی مدون کند و این قرعه بنام من مسکین افتاد و قرار چنان بود که هر جزیی که نوشته می‌شود اول در مجلس خوانده شود و بعد از تصدیق مجلس به‌حضور شاه برده بصحه برسد، اجزا جناب ناصرالملک قره‌گوزلو بود، میرزاعباس‌خان مهندس و میرزامحمدخان پسر صدیق‌الملک که‌چهارسال درمدارس فرنگستان تحصیل کرده معین شدند با چند نفر مترجم و نویسنده.

متن قانون اساسی عثمانی را که مدحت‌پاشا ترتیب داده است در ظرف دو روز ترجمه کرده به‌مجلس دربار حاضر کردم و در حضور کامران میرزا نایب‌السلطنه و میرزا علی‌اصغرخان صدراعظم خوانده شد همانا در بند شصت‌ویکم قانون‌اساسی مذکور بود که اجزای مجلس اعیان نباید عمرشان کمتر از چهل سال باشد.

قرائت این بند که رسید نایب‌السلطنه و صدراعظم به‌یکدیگر چشمک زدند و رنگ آنها تغییر کرد زیرا آنها از سی‌وسه سال بیشتر نداشتند، من دانستم در ترجمهٔ این بند خطا شده، اگرچه مکرر گفتم آنچه نوشته شده ترجمه است و ربطی به‌من ندارد و هر چه را باید قلم زد، قلم بزنید، کینهٔ این مسئله از دل آنها بیرون نرفت بعد از چند روز هر قدر از قوانین فرنگستان ترجمه شده بود به‌مجلس بردند و بغالب مطالب

www.tabarestan.info تبرستان

ایراد گرفتند و اشخاصی که بهیچوجه قابل خطاب نبودند و بجز خوردن مال مردم و تقلب در حساب دیوان دیگر چیزی نمی‌دانستند بنا گذاردند به‌ایراد گرفتن قوانین که سالها حکمای فرنگستان زحمتها در نوشتن آن کشیده بودند آنچه ما با این احمقها مباحثه کردیم فایده نکرد و هر بندی که خوانده شد گفتند این بند نباشد من دلتنگ شدم و این شعر ملای روم را خواندم.

شیر بی‌دم وسر اشکم که دید　　　　این چنین شیری خدا هم نافرید

گفتم اگر قانون می‌خواهید این است و اگر نمی‌خواهید پس چرا مردم را زحمت می‌دهید و عریضهٔ استعفای خود را از این کار نوشتم و حضور شاه تقدیم کردم و شاه هم این خدمت را به‌میرزاعلی‌خان‌امین‌الدوله رجوع فرمودند.

مشارالیه چون مزاج و مزاج شاه و اولیای دولت را خوب می‌شناخت اول بلی‌بلی گفت لیکن بهیچوجه اقدامی ننمود و هیچکس هم نپرسید که با آن همه تأکید آن قانون چه شد.

www.tabarestan.info تبرستان

برای اینکه خوانندگان این تاریخ بدانند که نه‌شاه و نه‌رجال دولت هیچکدام طالب قانون نبودند و اظهارات ناصرالدین‌شاه بی‌اساس و برای فریب بوده است در زمان سلطنت همین پادشاه میرزامحمدحسین ذکاءالملک بعضی از کتب و جراید را ترجمه می‌کرد و مجبورا لفظ قانون در ترجمه‌های او دیده می‌شد مثلا می‌نوشت فلان وزیر یا فلان سردار و یا فلان تاجر بواسطهٔ عمل خلاف قانونی که کرده بود توقیف شد و یا فلان شخص برطبق قانون محکوم گشت و یا به‌مقام بالاتری رسید.

چون لفظ قانون برطبع مستبد شاه و درباریان گران می‌آمد آن مرد دانشمند را مجبور کردند که دیگر در ترجمه‌هایی که می‌کند اسم قانون نبرد و آن بیچاره به‌عوض لفظ قانون لفظ قاعده استعمال می‌کرد. مثلا می‌نوشت فلانی در لندن مطابق قاعده به سه سال حبس محکوم شد.

بعضی از مورخین سلطنت‌طلب و چاپلوس برای اینکه ناصرالدین‌شاه را که در دوره‌ای که دنیا با گامهای بلند به‌طرف تمدن و آزادی پیش می‌رفت و به‌مدارج عالیه ترقی نایل شده بود، نگذاشت ملت ایران از قلعهٔ آهنین استبداد پا بیرون نهد، درمقابل تاریخ تبرئه کنند، می‌گویند ناصرالدین‌شاه مایل به‌وضع قوانین و اصلاحات بود ولی طبع مردم برای قبول عدالت حاضر نبود و روحانیون که در آن زمان نفوذ بسیار داشتند مانع این منظور بودند.

واگذاری انحصار تنباکو و توتون

بدون تردید انقلابی که در نتیجهٔ واگذاری انحصار دخانیات ایران به‌یک شرکت انگلیسی روی داد یکی از بزرگترین حوادث دورهٔ سلطنت پنجاه سالهٔ ناصرالدین‌شاه بود و این نهضت عمومی که صرفاً جنبهٔ مذهبی داشت در تحولاتی که سپس در ایران روی داد و به‌انقلاب مشروطیت منتهی شد تأثیر بسزایی داشت.

عده‌ای از مورخین و نویسندگان معتقدند که انحصار دخانیات طلیعهٔ انقلاب مشروطیت و بزرگترین عامل پیدایش آن تحول عظیم بوده است ولی چون بدقت این واقعهٔ مهم تاریخی را تحت مطالعه قرار دهیم و از روی تحقیق در آن اندیشه کنیم به‌این حقیقت منطقی می‌رسیم که آن نهضت به‌دو جهت بطور غیر مستقیم در پیدایش مشروطیت مؤثر و نافع بوده است.

اول ــ آنکه مردم که تا آن زمان مرعوب دولت بودند و خود را در مقابل اقتدارات دولت استبدادی وشاه زبون و ناتوان تصور می کردند، بواسطه کامیابی که در انقلاب انحصار تنباکو نصیبشان شد جرأت و جسارت پیدا کرده و فهمیدند در مقابل ارادهٔ شاه و دولت می‌توان پایداری کرد و با یک قیام عمومی ممکن است منافع خود را حفظ کنند و شاه را که صاحب اختیار کل واولی‌الامر و حاکم بر تقدیرات ملت است مجبور به‌تسلیم نمایند و این فکر و اندیشه تخمی از کامیابی در دلها کاشت و در مقابل تسلیم و رضا در پیشگاه زور و قلدری روح مقاومت و پایداری بوجود آورد.

www.taburestan.info تبرستان

دوم ـ چون این نهضت عمومی بنابر احکام علمای روحانی در سرتاسر ایران برپا شد و با کامیابی آنها خاتمه یافت اقتدار زیادی نصیب آنان گشت وشاه و درباریان که شکست خورده از این مبارزه بیرون آمدند بیش از پیش مرعوب نفوذ و قدرت روحانیت شدند و طبعاً نهضت مشروطیت هم که بدستیاری عده‌ای از علمای بزرگ و مراجع تقلید برپا گشت، قدرتی که در نتیجهٔ انقلاب انحصار دخانیات نصیب روحانیون شده بود و اقتداراتی که پس از آن واقعه بدست آورده بودند کمک شایانی در پیشرفت نهضت مشروطیت و برقراری حکومت ملی نمود.

برای اینکه خوانندگان این تاریخ از چگونگی آن واقعهٔ مهم تاریخی آگاهی یابند ما آنچه را که شاهزادهٔ ملک‌آرا که خود شاهد و ناظر جریانات بوده و از حقایق امر اطلاع کامل داشته و به‌عقیدهٔ نگارنده از سایر مدارک به‌حقیقت نزدیکتر است در اینجا نقل می کنیم.

از جمله کارهایی که اعلیحضرت شاه به‌صوابدید وزرای خود در فرنگستان کرد یکی این بود که انحصار تنباکو و توتون ایران را به‌قیمتی خیلی نازل بدون شرایط به‌یک کمپانی انگلیسی فروخت و حال آنکه لازم بود شرایط لازمی در این عمل بگذارد و

قیمتی گزاف هرساله بگیرد ولی چون کمپانی مبلغ گزافی به‌اطرافیان شاه داد و هیچکس که ممکن بود منشأ اثری شود، باقی نماند الا آنکه پول گرفت، لذا همگی تصدیق و تحسین نمودند و کمپانی در ضمن شرایط متقبل شده بود که سالی بیست و پنج هزار لیرهٔ انگلیسی به‌شاه بدهد و در خارج شرطنامه هم قرار داد به‌میرزاعلی‌اصغرخان‌صدراعظم و بعضی دیگر مبلغی بدهد ولی تفصیل آن در پرده ماند.

شاه که از رذالت طبع از یک تومان نمی‌گذشت همینکه اسم سالی بیست و پنج هزار لیره را شنید هوش از سرش بدر رفت و فوراً قرارنامه را امضا کرد.

انگلیسها هم به‌ایران آمده و مانند دولتی که ایران را فتح کرده است به‌تمام بلاد مأمور فرستادند و در هربلدی سوار گرفتند نه اجرای احکام آنها را نماید و سوارها را با مواجب کافی و اسبهای سواری خوب و اسلحهٔ جدید مسلح نمودند و از این راه هیچ قراری با وزرای جاهل نداده بودند.

بطور مطلق کمپانی مختار و به‌قول حکما وجود لابشرط بود، چون میدان را بدون مانع و بلاشرط دیدند با رعایا با کمال سختی معامله کردند و در هیچ محلی اعتنا به‌حکومت نکردند و ازطرف امرای دولت که همگی ازکمپانی رشوه خورده بودند هرروز به‌حکام ولایات احکام صادر می‌شد که البته درپیشرفت کارهای کمپانی سعیهای سعی بجای بیاورند و از اهتمام مساعدت دقیقه‌ای فروگذار نکنند، از این جهت تمام رعایا و تجار بصدا درآمدند و ازعلما استفتا نمودند و تمام علما حکم به‌حرمت دادند.

آقاسیدعلی‌اکبر فالع اسیری در شیراز به‌منبر درآمد، از زیر عبا شمشیری بیرون آورد و گفت امروز جهاد واجب است. این پیش‌آمد را حکومت فارس به‌تهران تلگراف کرد، ازتهران حکم شد سید راگرفته تحت‌الحفظ روانهٔ عراق عرب نمایند.

در تبریز هم قبل از سایر نقاط انقلاب شروع شد و به‌مأمورین انحصار اجازهٔ مداخله ندادند و تلگرافاتی به‌تهران مخابره نمودند.

شاه با وزرا مشورت نمود و قرار بر این شد امین حضور را به‌تبریز بفرستند تا با مجتهد بزرگ ملاقات نماید و بعضی هدایا ازطرف شاه ببرد و مردم راساکت کند. مشارالیه روانه تبریز شد سه روز قبل ازورود او به‌تبریز تمام تجار و بسیاری ازمردم که در حدود بیست‌هزار نفر می‌شدند بازارها را تعطیل کرده و جمله مسلح شدند و سگی را امین حضور نام نهاده کاغذی به‌گردنش بسته که به‌معنی فرمان است وسگ را کشان کشان درکوچه و بازارگردانیدند، امین‌حضور ترسید و در دو فرسخی شهر توقف نمود، ولیعهد مجبورشد شخصاً به‌خارج شهر رفته با احتیاط امین‌حضور را در کالسکه شخصی خود نشانده به‌شهر بیاورد و بعد برای ملاقات مجتهد اقدام کند، امین‌حضور پس از تحصیل اطمینان به‌خانه مجتهد می‌رود و هدایای شاه را تقدیم می کند ولی جرأت نمی کند موضوع انحصار را به‌میان بیاورد. شاه به‌ولیعهد و والی وقت حکم می‌دهد که

www.Tabarestan.info تبرستان

افواج را مسلح کرده و برای جلوگیری از اغتشاش اقدام لازم بنمایند ولی والی جواب می‌دهد چون اغلب مردم مخالف هستند اسلحه دادن به‌دست افراد صلاح نیست و ممکن است همگی به‌انقلابیون بپیوندند.

ازقرارمعلوم سیدعلی‌اکبر که ازشیراز تبعید شده بود دربصره سیدجمال‌الدین‌اسدآبادی را ملاقات نموده بود و از او دستوراتی دریافت نموده و از آنجا به‌سامره رفته حضور حجةالاسلام حاجی‌میرزاحسن‌شیرازی که اعلم علمای زمان بوده رسیده و آنجناب را از چگونگی اوضاع مطلع می کند.

پس از دستگیری و تبعید سیدعلی‌اکبر مردم شیراز بنای انقلاب را گذارده و در نتیجه جنگ درمیان مأمورین دولت و قوام‌الملک‌شیرازی از یک طرف و عامهٔ مردم از طرف دیگر شروع می‌شود وعدهٔ زیادی از دوطرف کشته می‌شود.

خلاصه در نتیجه این کشمکشها حکمی به‌مضمون ذیل از طرف میرزای‌شیرازی صادرمی‌شود: «استعمال تنباکو وتوتون به‌ای نحو کان درحکم محاربه با امام زمان است» و این فتوی را به‌تمام شهرهای ایران می‌فرستد و علما درمنابر در حضور مردم می‌خوانند و مردم قلیانها را در میدانها جمع کرده آتش می‌زنند و آنچه از تهران تلگرافهای تهدیدآمیز مخابره می‌شود نتیجه نمی‌بخشد.

تهرانیان هم مثل شهرها اطاعت از حکمی که از مقام روحانیت صادر شده نموده‌وتعطیل عمومی شروع می‌شود، روزجمعه‌سوم‌جمادی‌الاول ۱۳۰۹ که دردوشان‌تپه اسب‌دوانی بود وشاه هم تشریف داشتند و جمعیت بسیار تماشایی بود هیچکس جرأت نکرد قلیان همراه بیاورد، من آن روز در چادر کامران میرزانایب‌السلطنه بودم فقط یک قلیان آوردند خود نایب‌السلطنه کشید و به‌هرکس تعارف کرد کسی قبول ننمود بعد گفت برای من هم قلیان نیاورید و چنان پریشان حال بود که بفکر نمی‌رسید زیرا هرقدر تصور می کرد پولهایی که ازکمپانی به‌رشوه گرفته است نمی‌تواند رد کند و هم دراین فکر بود که چگونه از پولها دل بردارد.

این حال چند روز دوام پیدا کرد میان شاه و علما پیغامات زیاد رد و بدل شد یک روز مجلسی در خانهٔ نایب‌السلطنه منعقد شد تمام علما را احضار کردند بعضی رفتند و بعضی طفره زدند آنچه کوشش کردند فتوای حلال‌بودن تنباکو را از علما بگیرند، موفق نشدند مگر سیدعبدالله‌بهبهانی که رئیس انحصار تنباکو یک هزارلیره برایش فرستاده بود اصرار درحلیت نمود ولی مسموع نشد.

چند روز از این مجلس گذشت حکم کردند آقامیرزاحسن‌آشتیانی که اعلم علمای تهران بود به‌منبر برود و بگوید استعمال تنباکو حلال است او منبر رفت ولی حرفی از حلال و حرام تنباکو نزد وقتی که از منبر می‌خواست پایین بیاید یکی از طلاب

www.tabarestan.info تبرستان

سئوال کرد آقا حال باید قلیان کشید یا نکشید؟ آقا جواب نداد.

در همان روزها اعلانهای متعدد به‌دیوارها چسبانیدند که هرگاه انحصار تنباکو از بین نرود روز سوم جمادی‌الثانی انقلاب خواهد شد و تهدیدات زیاد در اعلانات کرده بودند، روز بعد نایب‌السلطنه پیغام به‌آقای آشتیانی داد که فعلاً که اوضاع به‌این منوال است شما یا باید از تهران خارج شوید و یا حلال بودن استعمال تنباکو را صریحاً فتوی بدهید ایشان هم جواب دادند فردا از تهران خواهم رفت.

روز دوشنبه سوم جمادی که در خانهٔ آقای آشتیانی بمناسبت وفات حضرت صدیقه روضه‌خوانی بود جمعیت زیادی درخانهٔ ایشان حضور پیدا کرد و درشهرشهرت دادند که بغیر از سیدعبدالله و امام جمعه که پول گرفته‌اند سایر علما استعمال تنباکو را بکلی حرام کرده‌اند و کلیهٔ علما که به‌خانهٔ آشتیانی آمده بودند گفتند ما هم با شما تهران را ترک می کنیم و فرستادند وسایل نقلیه برای حرکت حاضر کنند. در نتیجه بازارها بسته شد و از محلات شهر عدهٔ زیادی با چوب و چماق به‌طرف عمارات دولتی روانه شده ارک سلطنتی را محاصره کردند و بنای فحاشی و بدگویی را گذاردند. شاه بغایت مضطرب شد و از نایب‌السلطنه چارهٔ کار را خواست او هم گفت هر گاه یکی از علما را به‌من برسانید چارهٔ کار را خواهم کرد، هیچکس جرأت خارج شدن از عمارت سلطنتی را نداشت و امین‌السلطان که صدراعظم بود در آبدارخانه مخفی شده بود، مجدالدوله جوانی از خود نشان داد و روانهٔ خانهٔ آشتیانی شد پس ازآنکه فحش زیادی از مردم شنید با التماس توانست یکی از علمای طبقه دوم که موسوم به‌آقاعلی‌اکبر بروجردی بود با خود به‌منزل نایب‌السلطنه ببرد نایب‌السلطنه هم با چند نفر به میدان ارک آمد و آقاعلی‌اکبر را ملاقات کرد و علت این طغیان را سئوال کرد آقاعلی‌اکبر جواب داد چارهٔ این کار عزل امین‌السلطان و لغو انحصار تنباکو می‌باشد و نیز سایر امتیازاتی که به‌فرنگیها داده شده باید لغو شود.

نایب‌السلطنه قدری تغیّر کرد و شیخ علی‌اکبر هم خود را عقب کشید ولی مردم یک دفعه حمله بردند و وارد ارک شدند و یکنفر با قمه به‌نایب‌السلطنه حمله کرد ناچار نایب‌السلطنه را که خود را باخته بود در درشکه انداخته به‌خانه‌اش رساندند ولی مردم به‌طرف خانهٔ نایب‌السلطنه هجوم کردند و درها و پنجره‌ها را شکستند به‌سربازهای تبریزی حکم شلیک به‌طرف مردم دادند ولی آنها اطاعت نکردند و گفتند ما به‌علما و مسلمانان تیر نمی‌اندازیم.

آقا بالاخان که بعداً سردارافخم شد و در قضیهٔ مشروطیت کشته شد و فوق‌العاده مورد مهر نایب‌السلطنه بود و در آن زمان رئیس قراولان مخصوص بود، به‌عدهٔ خود حکم شلیک داد و آنها هم اطاعت کردند و در نتیجه درحدود سی نفر از مردم کشته شدند و عده‌ای هم مجروح گشتند ناچار مردم چون اسلحه نداشتند عقب‌نشینی کردند و

جسد چند نفر از مقتولین را برداشته به‌خانهٔ آشتیانی بردند.

رأی علما براین قرار گرفت که فردا به‌مسجد رفته اعلان جهاد بدهند و یک اعلان هم به‌دیوارها چسبانیدند که علما اعلان جهاد داده‌اند.

از طرف شاه امر شد افواجی برای حفاظت ارک دولتی احضار شود و عدهٔ زیادی ازشاهزادگان و رجال دولت آن شب را تا صبح درارک دولتی به‌بیداری گذراندند.

غرابت در این است که کلنل روسی رئیس قزاقخانه حکایت می‌کرد که چند مرتبه به‌نایب‌السلطنه پیغام دادم که قزاقها با توپ و تفنگ حاضرند اوامر دولت را اطاعت کنند ولی نایب‌السلطنه چون ازوحشت بی‌حال و غش کرده بود جوابی نداد.

فردا صبح کلیه نوکرها از طرف شاه احضار شدند از جمله محرر این اوراق بود درعرض راه کوچه‌ها پر از جمعیت بود و شهر پرآشوب و مردم به‌شاه فحش می‌دادند. وارد ارک شدیم درآنجا عدهٔ زیادی توپ و سرباز جمع کرده بودند و حاضر برای دفاع بودند بعد ما را به‌حضورشاه بردند، شاه در روی برفها راه می‌رفت.

شاه جلوی ما آمد، انتظار داشتیم صحبت مهمی بکند گفت هوا خیلی سرد است شکار در این روزها خوب‌می‌شود. مقصودشاه از این کلمات این بود که بفهماند که خود را نباخته و اهمیتی به‌موضوع نمی‌دهد، بعد فرمودند صدراعظم و نایب‌السلطنه بیایندو شما بروید درجایی بنشینید.

www.tabarestan.info طبرستان

ما همه روزه به‌دربارمی‌رفتیم ولی از چگونگی اوضاع چیزی نمی‌فهمیدیم زیرا نایب‌السلطنه و صدراعظم دائماً خلوت می‌کردند و با شاه درگفتگو بودند و نیز با انگلیسها برای لغو انحصاردرگفتگو بودند—چون همهٔ آنها پول گرفته بودند خیلی مضطرب بودند که مسئله کشف نشود—و از طرف دیگر اگر انحصار لغو می‌شد مجبور بودند هم پولی که گرفته‌اند پس بدهند و هم رسوا شوند این بود که رئیس انگلیسی انحصار را ملاقات نموده و با او قرار دادند که نسبت به‌او همه‌گونه مساعدت کنند به شرط آنکه او هم از پولی که به‌آنها داده دم‌نزند، بالاخره در نتیجهٔ گفتگوهای زیاد شاه قبول کرد که خسارت شرکت راکه درحدود یک کرور لیره می‌شد به‌انگلیسها بپردازد وانحصارتنباکولغوشودودولت پس ازآنکه تلگرافات زیادی به‌علمای نجف مخابره نمود ومجالس با علمای تهران کرد و کوشش بسیار نمود که شاید آنها را قانع کند که امتیاز بحال خود باقی‌بماند وآنها راضی نشدند، امتیازانحصارتنباکو را لغو کرد ورسماً در تمام نقاط ایران اعلام نمود و این کشمکش به‌مظفریت مخالفین دولت خاتمه یافت.

در همان روزهای شورش سفیر روس مهمانی مفصلی از کلیهٔ سفرا و نمایندهای خارجه کرد و درآن مجلس از اوضاع ایران اظهار وحشت و نگرانی نمود و حتی اظهار داشته بود که اگر این کشمکش به‌مسالمت خاتمه پیدا نکند و استرضای خاطر علمای اسلام به‌عمل نیاید ممکن است که کلیهٔ امتعهٔ خارجی درایران تحریم شود و از این راه

خسارت زیادی به‌تجارت دول ذینفع وارد شود و نیز گفته بود ممکن است مردم بنام جهاد به‌اتباع خارجه حمله کنند و خارجیها را قتل‌عام نمایند.

کشته‌شدن ناصرالدین‌شاه

کشته‌شدن پادشاه مستبد بدست یک مرد آزادیخواه مظلوم و متعصب یکی از وقایع مهم تاریخی است که در آزاد کردن ملت ایران از قید بندگی اهمیت بسزایی دارد و تأثیر بسیاری در جنبش ملی و نهضت مشروطیت ایران حائز است و درخور آن است که تاحدی که موقعیت اجازه می‌دهد در اطراف آن بحث و دقت کنیم.

دورهٔ سلطنت ناصرالدین‌شاه از چندین جهت درخور اهمیت است.

اول، آنکه در زمانی این پادشاه مستبد و خودخواه زمام سلطنت ایران را دردست داشت که نور آزادی قسمتی از عالم را روشن کرده بود و ملل مترقی با سرعت و رغبت بی‌نظیری به‌طرف آبادی و آزادی و بسط صنایع و فرهنگ نوین پیش می‌رفتند.

دوم، آنکه ناصرالدین‌شاه مردی با عزم و اراده بود و می‌توانست بااندک کوششی ملت خود را به‌شاهراه ترقی هدایت کند.

سوم، آنکه سلطنت این پادشاه پنجاه‌سال دوام داشت و طول زمان و استحکام مقام یکی از بزرگترین عوامل پیشرفت کار است و او می‌توانست در این مدت طولانی قدمی در راه بهبودی اوضاع کشور خود بردارد و با همعنان بودن طول زمان و قدرت، ملت ایران را بسر منزل سعادت سوق دهد.

چهارم، شک نیست که این پادشاه مستبد بزرگترین عامل بدبختی و دورافتادگی ملت ایران از کاروان تمدن جهان بوده است و ما برای شناسایی حالات و اخلاق او بهتر آن دانستیم که آنچه را که میرزاحسین‌خان‌سپهسالار که مقام صدارت همین پادشاه جبار را دارا بود، گفته است و در ایران دوستی و تجددخواهی او شک و شبهه‌ای نیست دراینجا نقل کنیم.

عباس‌میرزای‌ملک‌آرا که در زمانی که ناصرالدین‌شاه به‌اتفاق حاجی‌میرزاحسین‌خان‌سپهسالار که مقام صدارت هم داشت رهسپار فرنگستان بودند، حاکم زنجان بود، در تاریخ زندگانیش که از طرف انجمن آثار ایران بطبع رسیده چنین می‌نویسد: «همینکه خبر ورود شاه به‌قزوین رسید من بهمراهی سرتیپان از زنجان به‌استقبال شتافته تا قریهٔ قروه که آخرخاک زنجان است رفتم، موکب همایون وارد شد درعرض راه پیاده ایستادم شاه در کالسکه بودند اظهار التفاتی فرموده حکم به‌سواری فرمودند سوارشده نزدیک کالسکه قدری راه رفتم بعضی فرمایشات متفرقه فرمودند بعد رفته در کالسکه میرزاحسین‌خان سپهسالار ردخول کردم واین کالسکه از کالسکه شاه تقریباً یکصدقدم

عصب‌ش در حرکت بود و علی‌الاتصال میرزاحسین‌خان به‌شاه فحش می‌داد و هرقدر صحبت متفرقه به‌میان آوردم، ترجیع‌بند همه فحش به‌شاه بود، هرچه می‌گفتم مگو خوب نیست، آخر ما حالا نان و نمک این مرد را می‌خوریم، می‌گفت تو نمی‌دانی این چقدر حرامزاده است یک صفت از شاه مرحوم ندارد، هرچه دارد از مادرقحبهٔ خودش دارد و یک کلمه حرف‌راست نمی‌گوید و با هیچکس خوب نیست و روی هیچکس را سرخ نمی‌تواند ببیند، غالب میلش به‌اشخاص رذل و سفله و نانجیب است، از آدم



tarikhestan.info

ناصرالدین شاه قاجار

معقول بدش می‌آید هیچ کاری را منظم نمی‌خواهد، مگر قرق شکارگاه و امر خوراک خودش را که کباب را خوب بپزند و نارنگی و پرتقال حاضر باشد، قدر خدمت احدی را منظور ندارد و آخر من و هرکس را که قاعده‌دان باشد و یا نیکی در ذات او باشد خواهد کشت و یا تمام و کالمعدوم خواهد نمود و در اطرافش غیر از چند نفر جوان نانجیب رذل دنی باقی نخواهد گذاشت و ساعت بساعت نگاه به کالسکه شاه کرده و می‌گفت کوربکور بیفتد قاسم‌خان سگ، روح قاسم آتش بگیرد این پسر محمدشاه نیست

نمی‌دانم از کدام قراول دم اندرون و یا از کدام شاگردبزاز و کله‌پز این را بعمل آورده است و از این مقولات لاینقطع می‌گفت.

من در حیرت بودم و در فکر روزسیاه خودم و با خود می‌گفتم این مرد که شخص اول ایران و سپهسالار و صدراعظم است و سالی زیادتر از دویست هزار تومان مداخل می‌برد و خیلی مقرب است اینطور دلتنگ و متوحش می‌باشد پس وای به‌حال من.

هر روز از صبح با هم در کالسکه می‌نشستیم و امر بدین منوال بود تا به‌منزل برسیم. یک روز سپهسالار در کالسکه به‌عادت معهود مشغول فحش دادن به‌شاه بود در این بین به‌من گفت تو چرا از ملک عثمانی آمدی، گفتم از ظلم شما. گفت می‌خواستی به شام بروی یا بهر جهنم دره‌ای که می‌گفتند و اینجا نیایی، گفتم چرا، گفت می‌ترسم «این سیه کاسه در آخربکشد مهمان را» بعد چون مرا مضطرب دید خندید و گفت شوخی کردم اما از این حرامزاده هرچه تصور کنی برمی‌آید.

این بود عقیده وقضاوت یک صدراعظم مجرب، کارآزموده، خیرخواه، ملت‌دوست، متجدد، قانون‌خواه نسبت به‌پادشاهی که با هزار وسایل او را به‌فرنگستان می‌برد تا شاید این مرد مستبد و خودپسند تحت تأثیر تمدن ممالک مترقی قرارگرفته رویهٔ استبدادی خود را تعدیل کند و کاری برای سعادت ملک و ملت خود نماید.

ناصرالدین‌شاه در دورهٔ سلطنت پنجاه سالهٔ خود دیواری از استبداد و بیدادگری دور مملکت کشیده و ایران را از کشورهای مترقی و ملل آزاد جهان منزوی و جدا کرده بود بطوری که در این محیط ظلم و تاریکی کمترین روزنه‌ای از عدالت و آزادی و فرهنگ دیده نمی‌شد و چون آزادمردی گامی در روشن کردن افکار برمی‌داشت و یا کلمه‌ای از قانون و عدالت اجتماعی برزبان می‌راند به‌زندگانی او خاتمه می‌داد، چنانچه مکررگفته بود «هریک از رجال دولت من که فرق میان نقل‌بادام و مملکت بلژیک بگذارد پدرد من نمی‌خورد و باید از دستگاه دولت رانده‌شود».

مثلا در زمان ناصرالدین‌شاه کتاب تلماک که یک کتاب تربیتی است و در زمان لویی چهاردهم که یکی از مقتدرترین و مستبدترین سلاطین اروپا بود تألیف و منتشر شده بود یکی از ایرانیان ترجمه و بطبع آن پرداخته بود، شاه مطلع می‌شود و از طبع این کتاب اخلاقی که کمترین مطلبی از افکار نوین دارا نیست جلوگیری می کند و قسمتی را که بطبع رسیده بود توقیف می‌نماید و هنوز صفحات بطبع رسیده در آرشیو دارالفنون موجود است و شاهد زنده‌ایست از اندیشه‌های آن پادشاه مستبد.

نویسندگان طرفدار سلاطین قاجاریه و رجال آن زمان که مشروطیت را درک کرده بودند چون نمی‌توانستند پرده در روی استبداد و خودخواهی ناصرالدین‌شاه بکشند و او را از ظلمی که به‌ملک و ملت خود رواداشته بود تبرئه کنند و اوضاع و

احوال گذشته ایران را نادیده بگیرند، ناچار برای تبرئه این سلطان جابر مستبد چاره‌ای اندیشیده و دست‌آویزی بدست‌آورده و اعمال و افعال و غفلت او را در راه ترقی ملک و ملت و مخالفت با بسط علوم و صنعت حمل بر نفوذ بی‌پایان روحانیون می کردند و می‌گفتند که چون علمای روحانی نفوذ کامل در جسم و جان عوام داشتند و مردم کورکورانه از اوامر آنها پیروی می کردند و آنها جداً مخالف با هر نوع اصلاحاتی بودند و تمدن جدید و فرهنگ‌نوین را مخالف شرع و شریعت معرفی می کردند و عوام را برضد دولت و سلطنت می‌شورانیدند، ناصرالدین‌شاه باوجودی که میل مفرطی داشت که ایران هم چون سایر ممالک مترقی قدمی در راه علم و تمدن بردارد و از چشمهٔ عدالت سیراب گردد از ترس مخالفت و قیام روحانیون که ممکن بود به‌زوال سلطنتش منتهی شود جرأت انجام کاری را که در بهبودی اوضاع مملکت و نجات ملت ایران از ذلت جهل و نادانی مفید باشد، نداشت و بناچار در مقابل قدرت و نفوذ علمای روحانی سرتسلیم فرودآورد و مملکت را بحال خود گذاشت.

کسانی که ازحقایق اموراایران اطلاع دارند، منکر نیستند که روحانیون در دورهٔ ناصرالدین‌شاه مخصوصاً پس از قضیهٔ انحصار دخانیات قدرت و سلطه بسیاری داشتند و با کمال تهور و جسارت مخالف هرنوع تجددخواهی و تحولی بودند و آنان را سد راه تمدن و دورافتادن ایرانیان از کاروان ترقی می‌دانند و در مقابل خدا و خلق و تاریخ مسئول بسیاری از بدبختیهای این کشورمی‌شناسند، ولی از روی وجدان و انصاف ازمورخین طرفدار دورهٔ تاریک قاجاریه و مدافعین این سلسله بپرسید، مذهب اسلام که پایه‌اش در روی اصل متین (هل یستوی‌الذین یعلمون والذین‌لایعلمون) برقرار است و دینی که پیشوایانش می‌گویند، طلب‌العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمه، آیا یک پادشاه مقتدر و متنفذی که برای هوای نفس و کامیابی خود هزارها عمل خلاف شرع و اصول مذهب کرده نمی‌توانست به‌اتکای نص صریح قرآن مجید و گفته‌های رسول اکرم لااقل باب علم و معرفت را به‌روی ملت خود باز کند ومانع پرورش و دانش مردم نشود و به‌مردم اجازه بدهد که در تحصیل علوم و کسب فنون مختار باشند و تا آنجایی که وسایل ناچیز آن زمان و استعداد آنها اجازه می‌داد از روشنایی علم و تمدن بهره‌مند گردند.

حقیقت اینست که ناصرالدین‌شاه خود بزرگترین دشمن بیداری و ترقی ملتش بود و او بالاترین مانع و سد راه علم شناخته شده بود ومی‌خواست برای کامیابی وسلطهٔ مطلق و خود کامی خود و اسلافش، ملت ایران در تاریکی جهل و نادانی و عادات ناپسندیده غوطه‌ور باشند و روشنایی از علم و دانش و عدالت در ایران راه نیابد و ایرانیان ازدنیای مترقی مجزا و برکنار باشند.

والا در دورهٔ سلطنت ناصرالدین‌شاه روحانیون روشنفکر از قبیل حاجی شیخ هادی

www.tabarestan.info تبرستان

نجم‌آبادی و میرزاسیدمحمدطباطبایی و حکما و فلاسفهٔ بزرگ از قبیل آخوندملاهادی سبزواری و میرزای‌جلوه یافت می‌شدند که این پادشاه با دستیاری آنها می‌توانست گامی در راه سعادت ملت خود بردارد و نام خود را در ردیف سلاطین مصلح و خیرخواه جا دهد.

اگرچه در زمان خود این پادشاه و در دورهٔ مشروطیت شرح حال او را بطوراختصار نوشته‌اند ولی نویسندگان عهد ناصری چنانکه شیوهٔ مردان پست و شاعرمنش است جز تملق و چاپلوسی و تقدیس و تکریم این پادشاه جابر چیز مهمی از خود بیادگار نگذاردند و در صفحاتی که نگاشته‌اند او را یکی از بزرگترین سلاطین اصلاح‌طلب و ملت‌دوست معرفی کرده‌اند و او را ظل‌الله دانسته‌اند.

مورخین دورهٔ مشروطیت هم بسیاری از نکات مهم و وقایع تاریخی که در تقدیرات ایران اهمیتی بسزا داشته ناگفته گذارده‌اند.

اینست که نظر به‌تأثیرمهمی که سلطنت طولانی ناصرالدین‌شاه در سرنوشت ملک و ملت ایران داشته ضروری دانستیم شمه‌ای از احوال و اخلاق و کارهایی که در زمان او شده و تحولاتی که زمامداری او در عادات و رسوم و افکار مردم داشته و قسمتهایی از کشور که در دورهٔ او از ایران مجزا شده بنگارم و فرزندان ایران را از آن دورهٔ تنگ و تاریکی آگاه سازم.

www.tabarestan.info تبرستان

ناصرالدین‌شاه در سال ۱۲۶۴ هجری بعد از پدرش محمد شاه بسلطنت رسید، از تبریز به‌طرف تهران حرکت کرد ولی قبل از اینکه به‌پایتخت برسد سیف‌الملوک‌میرزا به‌دعوی سلطنت برخاست و پس از چندی تسلیم شد، سپس مرد سرکشی بنام سالار در خراسان قیام کرد که آنهم منکوب شد ولی مهمتر از همهٔ وقایع نهضت و یا فتنهٔ بابیه بود که به‌جنگ و کشمکشهای دامنه‌داری منتهی شد و خون هزارها بی‌گناه ریخته شد و چون صدها کتاب از طرف مستشرقین و مورخین خارجی و عده‌ای از ایرانیان در این موضوع نگاشته شده است ما فقط از نظر اهمیت به‌ذکر آن مبادرت جسته و می‌گذریم.

کار برجسته‌ای که در دورهٔ ناصرالدین‌شاه شده و همیشه درباریان و شاهزادگان به‌آن افتخار می‌کنند تسخیر هرات بود و آنهم پس از چندی از دست دادند.

دیگر حق حاکمیت ایران به‌افغانستان بود که در دورهٔ ناصرالدین‌شاه از میان رفت و قسمتی از خاک ایران هم مجزا و ضمیمهٔ افغانستان شد.

جنگ با ترا کمه را که به‌تلف شدن هزاران سرباز ایرانی و خسارت بسیار و ازدیاد نفوذ روسیه در آن سامان خاتمه یافت یکی از وقایع دورهٔ ناصری باید نگاشت.

کلیهٔ معاهداتی که با دول خارجه در دورهٔ سلطنت ناصرالدین‌شاه بسته شده که از آنجمله سی‌وشش قرارداد تجارتی و سیاسی می‌باشد و جملگی از طریق رشوه و خیانت

انجام یافته بود، بزرگترین پایهٔ بدبختی ایران را فراهم ساخت.

از همه مهمتر قسمتهایی از خاک ایران است که در دورهٔ سلطنت این پادشاه از ایران مجزا شده و ما بطور فهرست در اینجا می‌نگاریم:

اول—از دست دادن حق حاکمیت ایران در افغانستان. دوم—تجزیه قسمتی از خاک خراسان. سوم—از دست رفتن مرو و سرخس. چهارم—جدا شدن قسمتی از ترکمنستان از ایران. پنجم—از دست رفتن عمان و ۱۰۳ جزیره در خلیج فارس. ششم—از دست رفتن نیمی از بلوچستان. هفتم—تجاوزاتی که بر سرحدات کردستان و آذربایجان و استرآباد از طرف همسایگان به‌ایران شد.

در دورهٔ سلطنت طولانی این پادشاه که کشور بیش از هر چیزی محتاج به‌مردان کاردان و ملت‌دوست بود به‌استثنای دو نفر یکی میرزاتقی‌خان‌امیرکبیر و دیگری میرزاحسین‌خان‌سپهسالار که هر یک مدتی کوتاه صدارت ایران را عهده‌دار بودند و یادگارهای گرانبها از خود گذاردند و عاقبت هم به‌دست آن پادشاه ظالم از میان‌رفتند، سایر رجال دولت ایران مردان رشوه‌خوار، پست‌فطرت، اجنبی‌پرست، طماع و ناقابل بودند و هریک به‌نوبهٔ خود خیانتها به کشور کردند و رسواییها بار آوردند که قلم از ذکر آن شرم دارد.

www.tabarestan.info تبرستان

عدهٔ بیشماری از ایرانیان در زمان سلطنت ناصرالدین‌شاه بواسطهٔ ظلم مأمورین دولت و بی‌عدالتی دستگاه سلطنت از ایران مهاجرت کردند.

رشوه‌خواری، فروش القاب و مناصب، مزایده گذاردن کارهای دولتی در دورهٔ این پادشاه در ایران معمول شد.

قدرت روحانی‌نمایان سالوس و جاه‌طلب که همیشه بزرگترین سد راه ترقی و تعالی ایران بود در دورهٔ این پادشاه صد چندان شد.

ضعف‌بنیهٔ مالی و اخلاقی ایران در زمان ناصرالدین‌شاه به‌جایی رسید که توازن بودجهٔ دولت بکلی بهم‌خورده و همه‌ساله بیش از نیمی از حقوق مستخدمین کشوری و لشکری پرداخته نمی‌شد.

ظلم و بیدادگری نسبت به‌مردمان روشنفکر و اصلاح‌طلب به‌جایی رسیده بود که ذکر آن به‌افسانه بیشتر شباهت دارد تا به‌حقیقت چنانچه نگارندهٔ تاریخ بیداری ایرانیان می‌نویسد، جاسوسان و نمامان به‌ناصرالدین‌شاه اطلاع دادند که در یکی از محلات تهران عده‌ای از روشنفکران مجمعی دارند و در اطراف امور سیاسی کشور و دستگاه سلطنت بحث و کنکاش می‌کنند، آن پادشاه بی‌رحم امر داد که اعضای آن مجمع را که هیجده نفر بودند دستگیر کردند و جملگی را در حضور خودش در چاه عمیقی که در یکی از عمارات سلطنتی بود انداختند و خود او با تفنگی که در دست داشت بیش از پنجاه تیر تفنگ برسر آن بدبختها که در ته چاه با ناله و فغان جان می‌دادند خالی کردو

بعد حکم داد چاه را از خاك پر کردند و آن مردان روشنفکر را بدین نحو زنده‌بگور کرد.

و نیز می‌نویسد در زمان ایالت یکی از شاهزادگان در کرمان طفلی چهاردهساله برای خرید نان به‌دکان نانوایی می‌رود ولی چون در آن‌روزها بدست آوردن نان سخت بود و مامورین دولتی که درب دکانهای نانوایی گماشته شده بودند ازاشخاصی که نان می‌خواستند پول مطالبه می‌کردند. آن طفل می‌گوید مادرم فقط یک عباسی به من داده است که نان بخرم و بیش از این پول ندارم که به‌شما بدهم طفل بی‌گناه را فراشها دستگیر می‌کنند و حضور شاهزاده می‌برند و می‌گویند این بچه مردم را به اغتشاش تحریک می‌کرد، شاهزادهٔ والی بدون سئوال و تحقیق حکم می‌کند سرطفل را بجای نان برای مادر بیچاره‌اش می‌برند.

چون دولت قدرتی نداشت و ایالات و عشایر گاه‌گاه سرکشی می‌کردند این پادشاه بجای تشکیل قوای تأمینیه اساس سیاست خود را در تولید نفاق مابین طبقات مردم گذارده بود و هر چندی ایل و طایفه‌ای را برضد دیگری تحریک می‌کرد و بدین‌جهت دائماً جنگ داخلی در ایران برپا بود.

عهدشکنی از صفات مخصوص ناصرالدین‌شاه بود و چنانکه صدها نفراز بزرگان وگردنکشان را بقید قسم تأمین داده ولی پس از آنکه به‌آنها دست می‌یافت بدون توجه به‌قسم و حفظ شرافت خود آنها را می‌کشت.

استعمال تریاك و وافورکشی که بزرگترین بدبختی نسل حاضر محسوب می‌شود در دورهٔ سلطنت این پادشاه رواج یافت و این مصیبت بزرگ که به‌فاسد کردن نسل ایرانی منتهی شده نتایج غیرقابل جبرانی از خود بیادگار گذارده که شاید تا صد سال دیگر هم ملت ایران ازاثرات نامطلوب آن خلاصی نخواهند یافت.

این پادشاه سیصد زن عقدی و صیغه و هزارها خواجه ومستخدم دراندرون خود داشت و تمام عمر را بجای مملکتداری به‌عیش و عشرت گذراند وشبی نبود که از همبستری یک یا چند زن برخوردار نشود و تمام عایدی کشور و مالیاتی که از مردم فقیر و برهنه می‌گرفت خرج اندرون و کامرانی و تعیش وشکار می‌نمود.

نفوذ دول اجنبی در دورهٔ ناصرالدین‌شاه بیش از تصور روبفزونی گذارد، چنانچه دولت روس و انگلیس نه‌فقط به‌امتیازات گوناگون نایل شدند و قسمتی ازخاك ایران را ضمیمهٔ کشور و مستملکات خود کردند بلکه در امور داخلی ایران هم مداخله می‌کردند و وزرا و حکام و مأمورین عالیرتبهٔ دولت با موافقت و نظر آنها انتخاب می‌شدند.

ولی چون خوشبختانه از سالهای دراز رقابت شدیدی بین آن دو کشور حکمفرما بود تاحدی هر یک مانع پیشرفت مقاصد و مطامع یکدیگر می‌شدند و در نتیجه همین

www.tabarestan.info تبرستان

رقابت هنوز ایرانی پابرجاست.

یکی از مورخین خارجی می‌نویسد: «مدتی برای وزارت خارجه یحیی‌خان مشیرالدوله که از دست نشاندگان روسها بود مابین انگلیسها و روسها کشمکش بود عاقبت ناصرالدین‌شاه مجبور شد برای رضایت دو طرف او را به‌وزارت عدلیه منصوب نماید.»

ناصرالدین‌شاه به‌چهار چیز عشق و علاقه زیاد داشت: اول ــ به‌استبداد مطلق، او خود را مالک جان و مال مردم ایران می‌دانست و برای احدی حقی قائل نبود و کسی را در مقابل خود قابل اشاره نمی‌دانست و چون کسی کمترین حرفی از سیاست بزبان می‌آورد و یا گامی در آن راه برمی‌داشت و یا کلمه‌ای از قانون و مشروطیت می‌گفت جان و مال او در خطر و مرگش حتمی بود.

در حقیقت ناصرالدین‌شاه بر یک قبرستان وسیعی که نامش ایران بود و به‌گفتهٔ شاعر شهیر (برنیاید ز مردگان آواز) سلطنت می‌کرد.

دوم ــ عشق به‌زن. بطوری که اشاره کردیم چندین صد زن در حرم خود داشت و حتی در آخر عمر که سنش به‌هفتاد رسیده بود هر چند روز دختر زیبای خردسالی را برعدهٔ زنهای خود می‌افزود و در مسافرتهای چند روزه که برای شکار و گردش می‌رفت عدهٔ زیادی از زنهای حرم را همراه می‌برد و بطوری به‌این موضوع علاقمند بود که در سفر فرنگستان چند نفر زنهای سوگلی را با اینکه مجبور بود آنها را مستور از انظار نگاهدارد و همگی چادر سیاه بر سر و صورتشان پوشیده بود با خود برد، ولی بواسطهٔ مشکلاتی که پیش آمد مجبور شد آنها را از تفلیس مراجعت بدهد.

سوم ــ خوراک. ناصرالدین‌شاه بحدی شکم‌پرور و پرخور بود که اغلب دهنش در کار بود چنانچه دکتر طولوزان فرانسوی که طبیب مخصوصش بود مکرر گفته بود «مثل این است که معدهٔ این مرد را از آهن ساخته‌اند.» اغلب عصرها به‌عنوان تنقل به‌اندازهٔ خوراک چند نفر غذا می‌خورد و همه روزه صبح یک دیزی گوشت کوبیده و آبگوشت که یکی از زنهایش تهیه می‌کرد می‌خورد.

چهارم ــ ناصرالدین‌شاه عشق مفرطی به‌شکار داشت و هر سال چندماه را در شکارگاهها می‌گذراند و دربار مجللی در آنجا تشکیل می‌داد و رجال و بزرگان و شاهزادگان و سران سپاه و زنها و فرزندانش در رکاب بودند.

ناصرالدین‌شاه بواسطهٔ طول مدت سلطنت و معاشرت زیادی که با مردم داشت و خواندن ترجمهٔ روزنامه‌های خارجی اطلاع زیادی از داخلهٔ ایران و کشورهای خارجه داشت و کمی به‌زبان فرانسه آشنا بود و از نقاشی مخصوصاً سیاه‌قلم بی‌بهره نبود، طبع شعر داشت ولی متملقین طوری امر را بر او مشتبه کرده بودند که او تصور می‌کرد از سعدی بهتر شعر می‌گوید و از رافائل بهتر نقاشی می‌کند.

www.tabarestan.info تبرستان

در اینجا حکایتی بیادم آمد که بهترین معرف مرتبهٔ خودخواهی این پادشاه و پستی متملقین اطرافش می‌باشد و خالی از لطف نمی‌دانم که نقل کنم.

زیرا همانطوری که یک تابلوی نقاشی کار استاد داستانی را به‌انسان نشان می‌دهد که برای شرح آن کتابی کفایت نمی کند و یا از یک قطعه شعر حقیقت و معمایی برای انسان حل و روشن می‌شود که با خواندن مجله‌ای به‌آن دست‌نمی‌یابد، یا یک مثل کوچک فلسفه حقیقتی را برای شخص آشکار می‌سازد و بعضی داستانهای کوچک هم حالات و اخلاق و وضعیت اجتماعی و افق زمان را برای ما روشن می کند.

یکی از کسانی که در سفر عراق ناصرالدین‌شاه همراه بوده، چنین حکایت کرده است: شاه برای صرف ناهار در یک نقطهٔ گرم و بی‌آب و درخت پیاده شد و در زیر چادر قلندری که برایش آماده کرده بودند نشست و چون از فن نقاشی کم‌وبیش بی‌نصیب نبود مداد را در دست گرفته و دورنمای یک منظرهٔ ییلاقی که درخت و نهر آبی داشت روی کاغذ رسم نمود.

درباریان که چون بنات‌النعش دور صندلی شاه را احاطه کرده بودند و برای هرقلمی که شاه می‌زد صدها آفرین می‌گفتند پس از تمام‌شدن دورنما یکی از پیرمردان درباری که از دیگران کهنه کارتر بود به‌عرض همایونی رسانید که منظرهٔ این تابلوی ییلاقی که اعلیحضرت همایون رسم فرموده‌اند چنان در روح چاکر تأثیر کرده است که این محل گرم و بی‌آب‌ودرخت را برای من چون گلستان ارم نموده و حس می کنم که محتاج به‌بالاپوش هستم؛ ملتزمین گفته‌های پیرمرد چاپلوس را تحسین کردند و از طرف شاه به‌پاس این مزاج گویی یک کلیجهٔ ترمه به‌او مرحمت شد.

یکی از خبطهای بزرگی که ناصرالدین‌شاه در دورهٔ سلطنت خود کرد تشکیل بریگاد قزاق به‌ریاست و فرماندهی صاحب‌منصبان روسی بود زیرا به‌اتکای همین قوه نفوذ روسها در ایران روبه‌فزونی نهاد و عاقبت هم حکومت ملی که پس از انقلاب مشروطیت روی کار آمد به‌دست همین بریگاد دست‌نشاندهٔ روسها از میان رفت.

از جمله بدبختیهایی که در دورهٔ سلطنت ناصرالدین‌شاه نصیب ملت ایران شد وخون پاک ایرانیان را آلوده کرد وشاید تا قرنها از عواقب مهلک آن در امان نباشند شیوع مرض سیفلیس وسوزاک بود.

این امراض بحدی در ایران شیوع یافت که امروز هم با اینکه طب به‌ترقیات زیادی نایل شده و درمانهای سودمند در دسترس مردم گذارده شده است می‌توان گفت که در حدود نیمی از مردم ایران مبتلا به‌آن‌گونه امراض هستند.

مؤلف تاریخ بیداری ایرانیان در شرح‌حال ناصرالدین‌شاه چنین می‌نویسد «این پادشاه خودنمایی و تلون مزاج به کمال داشت و به‌هر کاری دست زد ناتمام گذاشت، مردمان آبرومند و دانا را ذلیل کرد و اشخاص پست و فرومایه را برمردم مسلط کرد، در

www.tabarestan.info تبرستان

ایران همهٔ کارهای بد و ناشایسته در عهد این پادشاه معمول شد، دشمن علم و آزادی افکار بود، خوش‌ظاهر و بدباطن بود و هزاران نفوس قابل و بیگناه را فدای هوای نفس و شهوترانی خود کرد، خدمات صادقانه را منظور نداشت، مخلص کسانی بود که راه دخل برای او پیدا می‌کردند، الحق در زمان این پادشاه ایران بهرجهت برباد رفت».

ناصرالدین‌شاه در ذیقعده ۱۳۱۳ هجری در موقعی که جشن پنجاهمین سال سلطنت خود را تهیه می‌دید به‌دست میرزارضای کرمانی در حرم حضرت عبدالعظیم کشته شد و یک ملت بدبخت، پریشان، جاهل، فاسدالاخلاق، جبون، رنجور، گدا، مبتلا به‌امراض گوناگون، تریاکی، بی‌ایمان و گرفتار هزاران تعصبات جاهلانه و عادات مذمومه از خود بیادگار گذارد.

در دورهٔ طولانی سلطنت ناصرالدین‌شاه کارهای مفیدی هم بدست بعضی از رجال روشنفکر شروع و پی‌ریزی شد ولی چون اساس و پایهٔ محکمی نداشت یکی بعد از دیگری از میان رفت و یا اعتبار واقعی خود را از دست داد.

مدرسهٔ دارالفنون به‌همت میرزاتقی‌خان امیرکبیر تأسیس یافت و تا چندی رونقی داشت و دانش‌آموزانی بیرون می‌داد، ولی چون بنیاد سلطنت استبدادی در خفه کردن علم و دانش بود از این مدرسه نیز جز صورت ظاهر چیزی نماند.

به‌تشویق میرزاحسین‌خان سپهسالار عده‌ای صاحبمنصب اطریشی برای تشکیلات نظام و تربیت قشون به‌سبک جدید به‌ایران آمد، ولی چون دول همسایه علناً مخالف بودند و دولت ایران هم علاقمندی بدان نشان نداد پس از اندک زمانی از میان رفت.

امین‌الدوله به‌تأسیس کارخانهٔ قند کهریزک همت گماشت ولی بعلت رقابت خارجیها و عدم تشویق و مساعدت دولت و غفلت در تهیهٔ مقدمات ضروری پس از چندی از کار افتاد.

همینکه کارخانهٔ قند شروع به‌بهره‌برداری کرد روسها مقدار زیادی قند وارد ایران کردند و به‌قیمت نازل در تمام نقاط کشور فروختند و نیز به‌بعضی از روحانی‌نمایان بی‌دین پول دادند و بوسیلهٔ آنها در میان مردم شهرت دادند که قند کهریزک را با استخوان حیوانات می‌سازند و بعلاوه سازندگان قند فرنگی هستند، اینست که قند کهریزک طاهر نیست و استعمال آن مکروه است.

علت دیگری که سبب از بین رفتن این کارخانه شد، این بود که مؤسسین فکر نکرده بودند که با نداشتن راه شوسه و وسایل نقلیهٔ کافی و صحیح، با راههای خراب و خرلنگ‌ه سمکن نبود بقدر کفایت چغندر و مواد مورد احتیاج برای یک کارخانهٔ بزرگ تهیه نمود.

ونیز کارهای دیگری از قبیل تأسیس پلیس و پستخانه در دورهٔ آن پادشاه شروع

www.tabarestan.info تبرستان

شد ولی چون فقط جنبهٔ تقلید و خودنمایی داشت یکی بعدازدیگری از میان رفت.

— میرزارضای کرمانی

چون شرح حال ناصرالدین‌شاه را در این فصل نگاشتیم ضروری دانستیم که شمه‌ای از زندگانی میرزارضای کرمانی و فدا کاریهای او را که عاقبت به‌قیمت جانش تمام شد بنگاریم. صرفنظر از این کاری که میرزارضای کرمانی انجام داد که یکی از موجبات مهم پیدایش مشروطیت ایران می‌باشد و نام او در تاریخ جاویدان گشت، مصایبی که این مرد آزادیخواه در دورهٔ زندگانیش کشیده و رنجهایی که دیده درخور تأثر و تألم است.



میرزا رضا کرمانی

میرزارضا پسر ملاحسین عقدایی در جوانی به‌تهران مسافرت کرد و به‌ملاقات سیدجمال‌الدین اسدآبادی نایل گشت و مجذوب لطف بیان و افکار بلند او شد و چون تمام مردمان دلداده و مجذوب در مجالس و محافل بدون ترس و بیم کلمات سید را

تکرار می‌کرد و از شاه و دستگاه استبداد بدگویی و انتقاد می‌نمود. پس از تبعید سید از ایران میرزارضا به کرمان مراجعت و به‌تبلیغ عقاید نوین پرداخت و در نتیجه چندی در کرمان محبوس شد ولی با توسط علما از حبس نجات یافت و مجدداً به‌تهران مراجعت کرد و از ظلم مأمورین دولت در کرمان به‌پیشگاه شاه و مراکز دولتی تظلم کرد و دادخواهی خواست ولی سعی و کوشش او برای حق‌ستانی بجایی نرسید و بجای آنکه مقامات دولتی به‌حرفهای حق اوگوش بدهند به‌امر کامران‌میرزا نایب‌السلطنه او را حبس و شکنجه کردند و انواع بی‌رحمی وستم درحقش روا داشتند.

مدت ۲۲ ماه به‌اتفاق حاجی‌سیاح و حاجی‌میرزااحمد کرمانی در قزوین حبس بود و زمانی هم درانبار دولتی تهران زندانی بود.

در سفر دوم سیدجمال‌الدین به‌تهران میرزارضا پیش ازپیش از ملاقات سید بهره‌مند شد و نسبت به‌او معتقد گشت و پس از استخلاص از محبس برای زیارت سید راه اسلامبول را پیش گرفت و به‌ملاقات رهبرخود نایل گشت.

میرزارضا در استنطاق خود گفت که من به‌سیدجمال‌الدین از مصایبی که به‌من وارد شده بود و ظلمهایی که دولتیان در حق من روا داشتند شکایت کردم و سید با خشونت و ترشرویی به‌من جواب داد: «می‌خواستی قبول ظلم نکنی.»

این کلام سیدطوفانی در روح میرزارضا تولید کرد، ازهمان زمان مصمم به‌ریشه کن کردن درخت ظلم و بیدادگری گردید و به کشتن ناصرالدین‌شاه تصمیم گرفت. پس از مراجعت ازاسلامبول به‌ایران درحضرت‌عبدالعظیم سکنی کردو به‌شغل جراحی پرداخت و برای عملی کردن نقشه‌ای که در سر داشت اندیشه می کرد تا آنکه در روز جمعهٔ ۱۷ ذیقعده ۱۳۱۳ که ناصرالدین‌شاه برای زیارت به‌حضرت عبدالعظیم رفته بود خود را درگوشه‌ای ازحرم مخفی کرد و همینکه شاه پس از زیارت می‌خواست از حرم خارج شود عریضه‌ای که در دست داشت به‌شاه تقدیم کرد و بلافاصله آن پادشاه مستبد را با یک گلوله به‌دیارعدم فرستاد.

میرزارضا بوسیلهٔ مأمورین دولتی در همان محل دستگیر شد و پس از استنطاق مفصلی که از او شد و بتفصیل در روزنامهٔ صوراسرافیل نگاشته شده درصبح پنجشنبه دوم ربیع‌الاول درمیدان مشق تهران بدار آویخته شد و نام او درصفحات تاریخ ایران جاویدان باقی ماند.

مظفرالدین‌شاه

چون انقلاب مشروطیت در سلطنت این پادشاه ظاهر گشت و وقایع مهمی که هریک در پیدایش مشروطیت تأثیر بسزایی داشت در این دوره روی داد، ضرورت ایجاب می کند که مختصری از حالات و اخلاق این پادشاه را بنگاریم و سپس به‌شرح وقایع دیگر بپردازیم.

مظفرالدین‌شاه در ۱۲۶۹ قمری متولد و در ۱۳۱۳ به‌سلطنت رسید و در دورهٔ ولیعهدی فرمانفرمایی آذربایجان را داشت، او مردی بود نجیب، خوش‌قلب، رحیم، مسرف و فوق‌العاده ضعیف‌النفس و بدون‌اراده، اطرافیانش در او نفوذ بسیار داشتند و او را به‌عیش و خوشگذرانی تشویق می کردند، موضوع لهوولعب و هرزگی و اعمال خلاف‌عفت دربار مظفرالدین‌شاه داستانیست که ما قلم خود را بدان آلوده نمی کنیم و از آن مبحث صرفنظر می کنیم، گاه‌گاه در دورهٔ ولیعهدیش افکار تجددخواهانه از او تراوش می کرد و قلباً مایل به‌آسایش و ترقی ملت خود بود ولی چون ضعیف‌و بی‌اراده بود قادر به‌عملی کردن نیات قلبی خود نبود، بواسطهٔ ضعف نفسش مردم از سلطنت او نگران بودند، امید نداشتند که اوضاع ایران قرین امنیت و اصلاحاتی بشود اول کار مهمی که در بدو سلطنتش کرد و مردم را تاحدی به‌آینده امیدوار نمود برکنار کردن میرزا علی اصغرخان اتابک و برگزیدن میرزا علی‌خان امین‌الدوله به‌صدارت بود.

بذل و بخشش بی‌حساب این پادشاه و دست‌اندازی درباریان به‌خزانه وعایدات دولت، مملکت را به‌طرف ورشکستگی سوق داد و همین نکته زمینهٔ استقراض دولت ایران را از دولت روسیه بطوری که بتفصیل خواهیم نگاشت فراهم ساخت و موجب عزل امین‌الدوله و انتصاب مجدد اتابک را پی‌ریزی کرد.

مظفرالدین‌شاه جسماً علیل و روحاً ضعیف بود به‌همین جهت رغبت به‌فرمانفرمایی و رسیدگی به کارهای مملکتی نداشت و کلیهٔ امور در دست صدراعظم و درباریان که تا اعماق روح این پادشاه نفوذ داشتند بود، پس از اینکه درباریان در اندک زمانی آنچه پول نقد در خزانه و از عایدات دولت بدست می‌آمد به‌مصرف عیش‌وعشرت رسانیدند، بنای فروش خالصجات دولتی را گذاردند و مردان متنفذ و رجال دولت و عدهٔ زیادی از روحانیون با پرداخت پول مختصری دارای صدها هزار تومان املاک و دهات شدند چنانکه با تقدیم صداشرفی رشوه بعضی املاکی که متجاوز از صدهزار تومان قیمت داشت بدست آوردند.

مهمترین تأثیری که سلطنت مظفرالدین‌شاه در ایران کرد این‌بود که در سد محکم استبدادی که ناصرالدین‌شاه به‌دور ایران کشیده بود و ایرانیان را از دنیای متمدن جدا ساخته بود رخنه‌ای پدیدار گشت و مردم توانستند به کشورهای مترقی راه یابند و فرزندان خود را برای تحصیل به‌ممالک اروپا بفرستند و نیز زنجیر اسارتی که به‌گردن

افراد ملت ایران استوار بود تا حدی سست شد و مردم توانستند بیش از پیش به جراید و مجلات خارجی دست یابند و با هم از اوضاع کشور گفتگو کنند.

نهضت فرهنگی جدید که طلیعهٔ مشروطیتش باید نامید بطوری که خواهیم نگاشت در زمان این پادشاه شروع شد و ترجمهٔ بعضی از کتب تاریخ در این دوره آغاز گشت و بالاتر از همه مشروطیت در سلطنت این پادشاه به جبران خرابیهای بیشمار خانوادهٔ قاجاریه و بدبختیهای گوناگون نصیب ملت ایران گشت.



مظفرالدین شاه

یکی از مورخین خارجی در توصیف حال این پادشاه چنین می‌نویسد: «آنچه را به زبان می‌گفت کله‌اش خبر نمی‌شد.»

مظفرالدین‌شاه زیاد مایل به تقلید کارهای پدرش بود ولی چون خیلی ضعیف بود قادر به انجام آنچه خیال می‌کرد نبود.

به تعزیه و روضه‌خوانی رغبت بسیار داشت و نسبت به روحانیون احترام و اعتقاد داشت و شوق بسیار به گریه کردن داشت و در مجالس روضه‌خوانی بی‌اختیار می‌گریست،

به‌خلاف پدرش از اکتساب اموال مردم و متمولین و قتل نفس اجتناب می‌نمود و در صورتی که بقدر کفایت پول در اختیارش می‌گذاردند، استنکاف نداشت که قسمتی از اختیارات سلطنت را بخود مردم واگذارد.

در مسافرت به‌فرنگستان یکی از مجذوبین عالم مدنیت به‌شاه حمله کرد و او را هدف تیر قرار داد ولی موفق به کشتن او نشد.

در سلطنت این پادشاه بحرین بطور قطع در تحت‌سلطهٔ انگلیسها قرارگرفت و قسمتی از آب رود هیرمند را افغانها تصاحب کردند و عثمانیها هم در سرحدات ایران تجاوزاتی نمودند و امتیازاتی هم از قبیل تجدید امتیاز راه‌آهن به‌روسیه، امتیاز بانک آلمانی به‌آلمانها، امتیاز بانک استقراضی به‌روسها، امتیاز حفر شوش به‌فرانسه و امتیاز معادن نفت قصرشیرین به‌انگلیسها داده شد.

به‌خلاف خود مظفرالدین‌شاه که مرد نیک‌سیرت و رحیمی بود پسرهایش همگی ظالم، متعدی و بیدادگر بودند و در حکومتهایی که به‌آنها واگذار شده بود ستمها کردند و خونها ریختند و تعدیات‌گوناگون به‌مردم بدبخت روا داشتند و همین رفتار خلاف انسانیت آنها عدم رضایت مردم را نسبت به‌حکومت استبدادی صدچندان کرد و زمینه را برای انقلاب تهیه نمود.

نفوذ روسها در سلطنت مظفرالدین‌شاه بیش ازپیش فزونی یافت و مداخلهٔ آنها در امور داخلی ایران به‌جایی رسیده بود که حتی در انتخاب مأمورین دولت مداخله می‌کردند و در کارهای ایران خود را ذیحق می‌دانستند که اظهار نظر کنند.

شک نیست که هرگاه جنگ ژاپن و روس پیش نیامده بود و روسها شکست نخورده بودند در همان زمان به‌استقلال ایران خاتمه می‌دادند و یا آنکه قسمتی از ایران را ضمیمه خاک خود می‌کردند.

صدارت امین‌الدوله

در نظر داشتم که شرح حال و زندگی امین‌الدوله را درفصلی که به‌نام مردان نامی اختصاص داده‌ام بنویسم ولی بواسطهٔ ارتباط امین‌الدوله با سلطنت مظفرالدین شاه بهتر دانستم پس از آنکه شرح حال مظفرالدین‌شاه را نوشتم زندگانی وزیر نامی او را بلافاصله بنگارم.

میرزا علی‌خان امین‌الدوله پسر مجدالملک درسال ۱۲۶۰ هجری در تهران متولد شده و دارای معلومات قدیم و جدید بود، خوش‌خط و در انشای زبان فارسی مقامی ارجمند داشت، زبان فرانسه را خوب می‌دانست و به‌تاریخ ملل آشنایی داشت، ازفلسفه بی‌نصیب نبود مرد خوش‌ذوق و خوش‌مشربی بود و طبعی متین و ملایم داشت، از سیاست دنیا مطلع بود و با افکارنوین آشنایی داشت و معارف‌پرور بود.

www.tabarestan.info تبرستان

از خدماتی که به کشور خود کرده یکی تأسیس ادارهٔ پستخانه به‌سبک جدید بود و دیگر تأسیس کارخانهٔ قند کهریزک. در **۱۲۹۵** هجری به‌عنوان سفیر فوق‌العاده به‌ایتالیا رفت و با آبرومندی مأموریتی که به‌عهده داشت انجام داد، پس از چندی به‌ریاست دارالشورای دولتی انتخاب شد و سعی بسیار کرد که شاید بتواند قوانینی برای کشور تدوین و به‌صحهٔ شاه برساند، ولی چون دستگاه آن روز با این فکر مساعد نبود کاری از پیش نبرد.



امین‌الدوله

امین‌الدوله در سفرهایی که ناصرالدین‌شاه به‌فرنگستان رفت همراه بود و با به‌اصطلاح آن زمان ملتزم رکاب بود.

در اواخر سلطنت ناصرالدین‌شاه به‌پیشکاری ایالت آذربایجان انتخاب شد و

اصلاحاتی در امور آن سامان نمود و در ۱۳۱۵ به‌تهران احضار شد و به‌ریاست وزرا منصوب گردید و سپس به‌مقام صدارت ارتقا یافت.

در دورهٔ صدارت امین‌الدوله آزادی بیشتری نصیب مردم گردید و روزنهٔ امیدی در دل اصلاح‌طلبان پدید آمد.

تأسیس مدارس جدید ملی که تا آن زمان ممنوع بود در زمان صدارت‌امین‌الدوله عملی شد و تشویق معارف‌پروران از یادگارهای دورهٔ زمامداری اوست، شخصاً به‌تأسیس مدرسهٔ رشدیه پرداخت و از تشویق معارف‌پروران آن زمان تاحدی که اوضاع اجازه می‌داد فروگذار نکرد ولی چون اساس حکومت در روی طرفداری از جهل و نادانی بود و رجال دولت و روحانیون با هرگونه اصلاحی در امور کشور مخالف بودند صدارت امین‌الدوله به‌مخالفت متنفذین و شاهزادگان برخورد و دیرزمانی نکشید که مستعفی شد و مجدداً امین‌السلطان که درقم می‌گذرانید و به‌تحریک و دسیسه مشغول بود و در تخریب امین‌الدوله بسیاری چند نفر از علمای متنفذ و رجال درباری می‌کوشید به‌مقام صدارت برگزیده شد.

طلیعهٔ آزادی یا نهضت فرهنگی در ایران

نهضت فرهنگی را که پس از کشته شدن ناصرالدین‌شاه در ایران ظهور کرد حقاً باید طلیعهٔ انقلاب مشروطیت ایران دانست. مردان روشنفکر و ترقیخواه که آرزومند بودند کشورشان چون سایر ممالک مترقی از نعمت آزادی و عدالت و فرهنگ بهره‌مند شود و یقین داشتند که تا قلوب عامه از نور علم روشن نشود و دانش براین دماغهای تاریک پرتو نیفکند این تودهٔ نادان که درجهل و تاریکی غوطه‌ور بود، محال است جنبشی کند و قدمی در راه سعادت خود بردارد، این بود که همینکه سلسلهٔ قیود که چون تارعنکبوت تمام عقول مردم را بهم پیچیده و مقید داشته بود بواسطهٔ کشتن ناصرالدین‌شاه تاحدی سست و متزلزل گشت، آزادمردان به‌نشر معارف و ترویج دانش و تأسیس مدارس جدید و تربیت فرزندان ایران قیام کردند و به‌گفتهٔ ملک‌المتکلمین به‌تهیهٔ کارخانهٔ آدم‌سازی پرداختند.

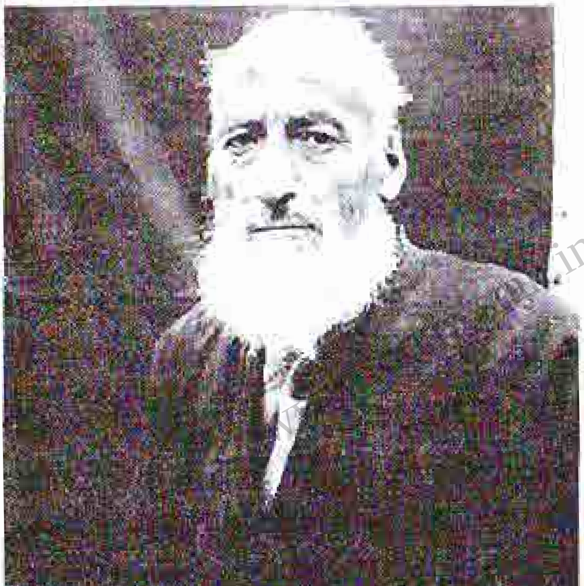
مردان روشنفکر با شوق غیرقابل وصفی ازکیسهٔ فتوت خود مدارسی بوضع جدید تأسیس نمودند وبازحمت معلمین و آموزگارانی استخدام کردند، بعضی دانشمندان بدون اجر و مزد داوطلبانه درمدارس ملی به‌تعلیم و تربیت نوباوگان پرداختند وعده‌ای ازمعارف‌پژوهان به‌تأسیس کلاسهای اکابر همت گماشتند.

درتهران مجمعی ازمعارف‌پروران به‌نام انجمن معارف انجمنی تشکیل دادند و دولت هم آن انجمن را رسمیت داد و تاحدی مردم را در ترویج معارف آزاد گذارد.

امین‌الدوله، حاجی‌میرزایحیی‌دولت‌آبادی، احتشام‌السلطنه، حاجی امین‌الضرب

www.ketabfarsi-tarikhbook.parsbook / www.tabarestan.info

و عده‌ای دیگر از فرهنگ‌جویان در تقویت و استحکام فرهنگ جدید کوشش بسیار نمودند و سالها از عمر و قسمتی از سرمایهٔ خود را صرف این کار کردند، چون مرحوم دولت‌آبادی که خود یکی از مؤسسین مدارس جدید بود و از مروجین فرهنگ نوین بشمار می‌رود بتفصیل تاریخ تحول فرهنگی ایران را نگاشته ما بدانچه که در اینجا گفتیم قناعت می‌کنیم و فقط به‌تذکر بعضی از قسمتهای مهم بطور اختصار می‌پردازیم.



میرزا حسن رشدیه

اول کسی که دبستانی بوضع تازه در ایران تأسیس کرد میرزاحسن‌رشدیه بود و به‌همین علت او را پدرمعارف می‌نامیدند و او خود را پیر معارف می‌خواند.

رشدیه در زمانی که اسمی از فرهنگ نوین در ایران نبود دبستانی در تبریز بنا کرد و برای تربیت اطفال آن دیار رنج بسیار برد و برای تسهیل خواندن و نوشتن زبان فارسی قواعدی وضع کرد که هنوز مورد استفادهٔ دانشجویان است.

امین‌الدوله در تهران مدرسه‌ای به‌نام رشدیه تأسیس نمود که مدیریت آن با میرزاحسن رشدیه بود.

حاجی میرزا یحیی دولت‌آبادی بیش از سایرین در تأسیس مدارس ملی کوشش و بذل مجاهدت نمود و سی سال عمر خود را صرف تربیت فرزندان ایران کرد و سهم مهمی از ثروتی که داشت در این راه صرف کرد و از آنجمله مدرسهٔ ادب و مدرسهٔ سادات از تأسیسات اوست. و چون اطفالی که در مدرسهٔ سادات تربیت یافتند مخارج تحصیل، لباس و نهار آنها از طرف مؤسسین تهیه می‌شد در خور آنست که سطری چند در این موضوع بنگاریم.



حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی

مدرسهٔ سادات هنوز هم دایر و پابرجاست و در حدود پنجاه سال از عمر آن می‌گذرد و صد نفر اطفال یتیم و سید در آنجا مشغول تحصیل هستند و همه ساله در عید غدیر از طرف مؤسسین جشنی برپا می‌شد و بزرگان و معروفین شهر و اولیای اطفال دعوت می‌شدند و خطابه‌هایی از طرف دانش‌پروران در تشویق مردم به‌علم و معرفت ایراد می‌شد و ما برای نمونه خطابهٔ محقق شهیر ملک‌المتکلمین را که در اولین جشن

افتتاحیهٔ مدرسه ایراد کرده در اینجا نقل می کنیم: اینک عین خطابه‌ای که بوسیلهٔ آقای سیدعبدالوهاب‌معین‌العلما که در آن مجلس حضور داشته و نوشته است بدست آوردیم.

«ای بزرگان ایران و ای نوباوگان امروز و مردان آتیهٔ این‌سامان، ما امروز دور هم گرد آمده‌ایم که کانونی برای هدایت افکار بنا کنیم و چراغی برای روشن کردن قلوب برافروزیم و به‌اصطلاح ایرانیان قدیم اجاق علم و فضل را بنیان نهیم تا از پرتو نور درخشان آن قلوب و ارواح تاریک ملت ایران روشن شود و بدستیاری آن پرچم علم و دانش به‌اهتزاز آید و جهل جای خود را به‌علم دهد و تاریکی مقام خود را به روشنایی سپرد و از این راه ما هم با کاروان تمدن همراه شویم و مقامی را که درخور این ملت کهنسال که گذشتهٔ با عظمتش زینت‌بخش تاریخ جهان است بازیابیم. حکمای قدیم براین عقیده بودند که فرق انسان‌وحیوان به‌نطق‌وبیان‌است‌ولی‌حکماوعلمای‌امروزهٔ جهان براین عقیده استوارند که فرق میان انسان و حیوانات به‌علم و دانش است زیرا در پرتو علم است که انسان به‌رموز طبیعت راه یافت و به‌مقام توحید و خداشناسی نایل گشت، بواسطهٔ علم و دانش، فرزندان انسان که چون حیوانات در مغاره‌ها زیست می کردند به‌این مقام رفیع و موقع منیع انسانیت نایل شده و قوای طبیعت را در اختیار خود درآورده و به‌نفع عمومی بکار انداخت.

از پرتو علم است که قوهٔ کهربایی و برق جای چراغ پیه‌سوز و روغن کرچک را گرفت و ماشینهای بخاری و خطوط آهن که هر ساعت چندین فرسنگ راه می‌پیمایند و صدها مسافر را حمل می کنند، جای خرلنگ را اشغال کرد.

از پرتو علم است که ملت گمنام ژاپن که هزارهاسال درظلمت و تاریکی می‌زیست امروز به‌این مقام بلند از تمدن و بزرگواری نایل شده و با ملل متمدنهٔ جهان در تمام شئون لشکری و کشوری و فرهنگی رقابت می کند وقسمتی ازآسیا را به‌نورعلم و تمدن روشن کرده.

انسان جاهل بیش از حدی که قوای ظاهره‌اش درک می کند نمی‌تواند استنباط نماید و بیش ازمسافتی که قوهٔ باصره یا سامعه‌اش تمیز می‌دهد نمی‌تواند تجاوز کند ولی چشم و مغز مرد عالم خرق حجاب می کند و قوهٔ نافذه‌اش از کوهها و دریاها عبور می کند و به‌وجود معادنی که در دل خاک جای دارد و حیواناتی که در قعر دریاها سکنی دارند راه‌می‌یابد و به‌نفع خود ازوجود آنها متمتع می‌شود.

جاهل درمحیطی که قوای جسمانیش اجازه می‌دهد راه می‌یابد ولی عالم با قوهٔ علم دردستگاه کاینات راه یافته و از اسرار طبیعت و عظمت خالق جهان آگاه می‌شود.

جاهل ستاره‌های آسمان را نقطه‌های نورانی و روشن می‌پندارد، ولی عالم می‌داند که درهریک ازاین ستارگان عالم بزرگی است که بعضی ازآنها هزارها مرتبه از کرهٔ

www.tabarestan.info
طبرستان

زمین بزرگتر و دارای مخلوقات و معادن بسیار است و با یک نظم و ترتیبی در اطراف عالم شمسی خود بهسیر و درحرکت‌اند.

پس در پرتو علم است که فرزندان انسان بدین پایه از سعادت و ترقی نایل شده و در زیر سایهٔ علم است که عدالت و رستگاری در دنیا پدیدار گشته و بشر طوق بندگی و عبودیت ظالمان را از گردن خود برداشته و از نعمت شخصیت و آزادی و تساوی حقوق برخوردار شده است.

پس شما ای فرزندان من که برای تحصیل علم و شرف در این دبستان یا کارخانه آدم‌سازی راه یافته‌اید بدانید که خیر دنیا و آخرت شما و ملیت شما و فرزندان آتیه شما فقط و فقط در زیر پرچم علم‌ودانش است وسرافرازی شما درمقابل ملل زندهٔ دنیا و همقدم شدن با کاروان تمدن و انسانیت جز از طریق آموختن علم و دانش میسر نیست.

پس سعی و کوشش کنید که روح معصوم و بیگناه خود را به‌زیور علم و دانش روشن نمایید تا با سربلندی و سرافرازی درمیان جهانیان زیست کنید و مقامی را که در خور فتبارك الله احسن الخالقین است بیابید و از نعمت هل یستوی الذین یعلمون والذین لایعلمون برخوردار گردید و نام نیک پدران خود را زنده کنید و پرچم پرافتخار ایران را که بدبختانه زمانی است در نتیجهٔ جهل و فساد اخلاق و ظلم و بیدادگری سرافکنده و واژگون شده است برافرازید و مقامی را که درخور دورهٔ مجد و عظمت گذشتهٔ ایران است بازیابید.»

www.tabarestan.info تبرستان

مؤثرترین قدم را در راه معارف جدید مرحوم میرزاسیدمحمدطباطبایی که از علمای جلیل‌القدر و روشنفکر و مورد اعتماد عموم بود برداشت، این روحانی منورالفکر مدرسه‌ای به‌سبک جدید به‌نام مدرسهٔ اسلام تأسیس نمود و مدیریت او را به‌فرزند خود میرزاسیدمحمدصادق‌طباطبائی که درسلک روحانیون بود سپرد و درروزافتتاح مدرسه از صدراعظم و عموم رجال متنفذ و شاهزادگان و علمای طراز اول دعوت کرد و درحضور آنان از منافع توسعهٔ معارف و دانش سخن راند و از آن به‌بعد روحانیون ایران که فرهنگ نوین و مدارس جدید را از مظاهر کفر و فرنگی‌مآبی معرفی می‌کردند و مؤسسین و پیروان معارف را بی‌دین می‌خواندند بناچار دست از مخالفت کشیدند و مهر خموشی برلب نهادند و از آن به‌بعد معارف‌پژوهان با عشق و علاقهٔ بیشتری به‌ترویج علوم جدید که پیش‌قراول نهضت آزادی بود پرداختند.

لقمان‌الممالک که تحصیلات خود را در فرانسه به‌پایان رسانده بود و از اطبای معروف آن زمان بود مدرسه‌ای بنام لقمانیه در تبریز تأسیس کرد.

ملک‌المتکلمین چنانچه در شرح زندگانیش خواهیم دید مدرسه‌ای در اصفهان

و دبستانی در بندرپهلوی تأسیس نمود، قاضی قزوینی دبستانی در قزوین تأسیس کرد. سعیدالعلمای مازندرانی مدرسهٔ قدسیه را در تهران تأسیس کرد و مرتضی قلیخان معروف به کمالیه مدرسهٔ کمالیه را در جنوب شهر تهران ایجاد نمود، این بود که در اندک زمانی صدها مدرسه در تهران و سایر شهرستانها به‌سبک تازه تأسیس گشت.

هر یک از معارف‌پژوهان بدون آنکه کمترین کمکی از طرف دولت به‌آنها بشود باسعی و کوشش خود و از جیب پرفتوت خود دبستانی تأسیس کردند و آنهایی که قادر به‌تأسیس مدرسه نبودند در مدارس به‌تدریس و تربیت شاگردان همت گماشتند.

ارفع‌الدوله که در آن زمان سفیرکبیر ایران در اسلامبول بود مدرسه‌ای بنام دبستان دانش در تهران تأسیس کرد و دستگاههایی از قبیل نجاری و کرمسازی با ماشینهای جدید بکار انداخت.

حاجی علیقلیخان سردار اسعد که از خوانین روشنفکر بختیاری بود دبستانی برای فرزندان ایل تأسیس کرد و معلمینی از تهران برای تدریس اجیر نمود و نظارت آن مدرسه را به‌شیخ علی‌ناظم که از مردان روشنفکر بود سپرد.

استقراض از دولت روس

پس از آنکه مظفرالدین‌شاه بعد از سالها انتظار به‌سلطنت رسید و درباریان و اطرافیانش که آرزومند چنین روزی بودند و سالها در دل می‌پروراندند که به‌طلاهای توده شدهٔ خزانهٔ پایتخت دست یابند به‌تهران آمدند، به‌خلاف شهرتی که در میان مردم بود که ناصرالدین‌شاه کرورها پول طلای مسکوك در خزانه برای روزمبادا انباشته خزانهٔ ایران را تهی یافتند و با ولخرجی مظفرالدین‌شاه و طمع اطرافیانش پرداخت مواجب لشگری و کشوری بس مشکل شده بود و حقوق مستخدمین دولت چندین ماه عقب افتاده بود زیرا آنچه از راه مالیات و سایر عواید دولتی بدست می‌آمد بزحمت برای مخارج دربار و جیب درباریان کافی بود.

این بود که از ۱۳۱۷ که امین‌الدوله از کار برکنار شد و میرزاعلی اصغرخان اتابک‌صدراعظم شد به‌بهانهٔ اینکه شاه مریض است و برای معالجه باید به‌اروپا برود و نیز برای دست‌زدن به‌اصلاحات اساسی باید پولی از خارج بدست‌آورد، مسئلهٔ استقراض خارجی را پیش کشید.

می‌گویند امین‌الدوله در نظر داشت که مبلغی از دولت فرانسه یا بلژیک قرض کند ولی بعلت مخالفت همسایگان موفق نشد.

اتابک که خود از طرفداران جدی سیاست روسیه بود و به کمک آنها به‌صدارت برگزیده شده بود دست نیازمندی به‌طرف سن‌پطرزبورغ دراز کرد و تقاضای یک قرضه که درحدود ۲۲ میلیون و نیم منات بود با فرع صدی پنج نمود.

www.tabarestan.info تبرستان

این مذاکرات مدتی مخفی بود و مردم از آن اطلاعی نداشتند زیرا مردم راهی در دستگاه دولت نداشتند و دولت را از خود جدا بلکه از خود نمی‌دانستند.

مردم دولت را یک دستگاه جور و ستمگری می‌دانستند که خدا یا طبیعت و یا حوادث برآنها مسلط کرده بود، این بود که خود را سهیم و شریک دولت نمی‌دانستند و این خود یکی از نکات برجستهٔ معایب دولتهای استبدادی است.

ولی طولی نکشید که زمزمهٔ استقراض ایران از روسیه در جراید مهم دنیا مخصوصاً در کشورهایی که به‌وقایع ایران علاقمند بودند بلند شد و این خبر چون شیپور مرگ درگوش مردمان وطنپرست و مطلع به‌اوضاع ایران صدا کرد زیرا در آن زمان تسلط جابرانه و قدرت تجاوزکارانهٔ روس در ایران بسرحد کمال رسیده بود و برای همهٔ عالمیان روشن بود که زمانی نخواهد گذشت که ایران دستخوش مطامع کشورگشایی آن دولت مقتدر استبدادی خواهد شد.

بدبختی اینجاست که رجال ناقابل و بی‌سواد دولت ایران‌هم که در پرتو این کشور نیم‌مرده با عزت و قدرت حکمفرمایی می کردند و اگر در مملکت دیگری بودند، کسی کاه هم در آخور آنها نمی‌ریخت و حمالی هم از آنها ساخته نبود به‌این آتش خانمانسوز دامن می‌زدند و عشق طلاهای کهنتی روسیه چنان آنها را شیفته کرده بود که با دل و جان وسایل آن استقراض خانه‌برانداز را فراهم می کردند و بدبختی و مذلت وطن خود را استقبال می‌نمودند.

این استقراض که با شرایط سنگین و قیود ننگین برایران ناتوان تحمیل می‌شد و گمرکات بنادر شمال ایران را در تحت کنترل دولت روسیه قرار می‌داد با امتیازات دیگری که روسها با جبر و زور بدست آورده بودند استیلای آن دولت زورمند و مستبد را برقسمتی از خاک ایران مسلم می‌نمود.

یکی دیگر از شرایط این استقراض این بود که دولت ایران را از وام‌گرفتن ازسایردول محروم می کرد و مجبور بود هرچندی دست نیازمندی خود را به‌طرف روسها درازکند و با یک شرایط ننگین‌تری که به‌قیمت حیات‌سیاسی و اقتصادی ایران تمام می‌شد مبلغ ناچیزی از روسها گدایی کند.

چون زمامداران ایران بخوبی می‌دانستند که در این کشور بی‌سروسامان ملتی نیست که به کردهٔ آنها اعتراض کند و از این خیانت بزرگ انتقام بکشد با بی‌پروایی برای بدست‌آوردن آن گنج بادآور تلاش می کردند و برای مصون بودن از حملهٔ ملاها وساکت کردن آنها سهمی از آن خوان یغما به‌آنها اختصاص دادند وسبیل آنها را چرب کردند و مهر سکوت بردهان آنها نهادند و در جیب اکثر آنها علی‌قدر مراتبهم پولی ریختند وسکوت و رضایت آنها را با طلا خریدند.

این بود که در این خیانت بزرگ که بالاترین ضربه را به‌حیات ایران وارد آورد

www.tabarestan.info تبرستان

و سروصدا در کشورهای متمدن برپا کرد از طرف روحانیون ایران که در قضیهٔ انحصار دخانیات ایران آن غوغا را برپا کردند کمترین انتقاد و اظهار مخالفتی نشد و این عمل ننگین چون یک کار ساده انجام یافت.

فقط از طرف آزادیخواهان ایران که بدبختانه عدهٔ آنها انگشت‌شمار بود و در جامعه قدرت و نفوذی نداشتند مخالفت و اعتراضاتی شد ولی کمترین نتیجه‌ای از آن اعتراضات بدست نیامد.

روشنفکران تا حدی که اوضاع اجازه می‌داد در مجالس و محافل از مضرات این استقراض و مخاطراتی که در برداشت سخن راندند و مقالاتی به‌روزنامه‌هایی که در خارج ایران طبع می‌شد و از ایران غمخواری می‌کرد فرستادند، مجامعی سری در گوشه و کنار تشکیل دادند و به‌وسایل مختلفه منجمله نشر شبنامه‌ها، دولت و مردم، مخصوصاً مقامات روحانی را از مخاطراتی که این استقراض در برداشت آگاه ساختند.

یگانه مردی که از رجال دولت در مخالفت این عمل ننگین قد برافراشت مرحوم میرزاملکم‌خان سفیر کبیر ایران در لندن بود.

ملکم‌خان بدون اندیشه و پروا تلگرافات بیشمار در مفاسد این استقراض به‌صدراعظم و وزارت خارجه ایران مخابره کرد و دولت را از مخاطراتی که این استقراض در بر داشت متنبه و آگاه ساخت و در بسیاری از جراید معروف انگلستان و فرانسه مقالاتی در معایب سیاسی و اقتصادی آن نگاشت.

مستوفی‌الممالک داستانی نقل می‌کرد که از نظر تاریخ خالی از فایده نمی‌دانم که در اینجا بطور اختصار بنویسم.

پس از آنکه اتابک از صدارت افتاد و به‌اروپا مسافرت کرد بیش از پیش به‌مفاسد استقراض دولت ایران از روسیه پی‌برد و برآن شد که به‌وسایل ممکنه خود را از آن گناهی که مرتکب شده بود تبرئه کند و آن لکهٔ سیاه را از دامن خود پاک نماید و چون میرزاملکم‌خان او را مقصر حقیقی می‌دانست اتابک می‌خواست خود را در نظر او بیگناه جلوه دهد اتفاقاً دیری نکشید که من و اتابک و میرزاملکم‌خان یکدیگر را در سویس ملاقات کردیم، اتابک از موقع استفاده‌نموده ما را برای صرف چای در یکی از هتلهای معروف دعوت کرد و پس از صرف چای رشتهٔ سخن را به‌مسئلهٔ استقراض کشید و برای تبرئه خود چنین گفت:

زمینهٔ این استقراض از زمان صدارت امین‌الدوله طرحش ریخته شده بود و چون من به‌مقام صدارت رسیدم خود را در مقابل یک امر تصمیم گرفته یافتم، اگرچه بظاهر زمام امور کشور در دست من بود ولی مظفرالدین‌شاه چنان در تحت نفوذ درباریان مخصوصاً حکیم‌الملک که وزیر دربارش بود، واقع شده بود که مساعی من برای منحرف کردن او از این استقراض بی‌نتیجه بود و این استقراض بوسیلهٔ ارفع‌الدوله که در

آن زمان سفیر کبیر ایران در سن پطربورغ بود و صمدخان ممتازالسلطنه انجام یافت، من در این کار کمترین مداخله و تمایلی نداشتم و استفاده نکردم، اتابک از بیانات خود که در حدود یک ساعت طول کشید، پنداشت که میرزاملکم‌خان را متقاعد ساخته و خود را در نظر او بیگناه و تبرئه نموده ولی میرزاملکم‌خان با حال تأثر به‌گفته‌های او چنین جواب داد:

«من تا حال جنابعالی را مستحق صد چوب می‌دانستم زیرا می‌پنداشتم که در مقابل این خیانتی که به‌مملکت و ملت خود کرده‌اید لااقل سهم بسزایی از خوان یغما بدست‌آورده‌اید و حال که می‌فرمایید فایده هم از این کار نبرده‌اید و جز مظلمه چیزی عاید شما نشده است جنابعالی را مستحق هزار چوب می‌دانم.»

روزنامهٔ حبل‌المتین که ورودش در آن زمان به‌ایران ممنوع بود و با زحمت زیاد و وسایل غیرمستقیم بدست می‌آمد مقالات مفصل و سودمندی در اطراف مخاطرات استقراض نوشت و در همه جا منتشر نمود.

شاهزادهٔ ابوالحسن میرزاشیخ‌الرئیس که آن زمان در شیراز می‌زیست نطق مفصلی در مفاسد استقراض از روسها ایراد نمود و بهمین جهت مورد تهدید و تخفیف حکومت وقت واقع شد و تا مدتی از معاشرت ممنوع بود، سایر روشنفکران هم به‌نوبهٔ خود آنچه توانایی داشتند برای منحرف کردن دولت از این راه‌کج بکار بردند.

مجلس سری که در آن زمان از عده‌ای آزادیخواهان برجسته شبهای چهارشنبه در خانهٔ حاجی میرزا یحیی دولت‌آبادی تشکیل می‌شد، با جدیت هرچه تمامتر به مبارزه برضد قرارداد استقراض پرداخت و هر یک از اعضا باوجود مخاطراتی که آنها را تهدید می‌کرد بی‌پروا در مجالس و محافل، مفاسد استقراض را برای مردم بیان می‌کردند و نیز مقالات چند به‌جراید خارجه فرستادند و تلگرافاتی با سیم کمپانی که دولت ایران حق نظارت در آن را نداشت به‌وزرای خارجهٔ کشورهای متمدن جهان به لحن اعتراض برضد استقراض ایران و روس مخابره نمودند.

از جمله اقدامات این انجمن نشر شبنامه‌هایی بود که تا آن زمان در ایران سابقه نداشت و در آن شبنامه‌ها مضرات سیاسی و اقتصادی استقراض را گوشزد نموده بودند و مخاطراتی که این بی‌احتیاطی دولت برای کشور ایران در برداشت گوشزد خواص و عوام نموده بودند و بطور صریح و آشکار در آن شبنامه نوشته بودند که درباریان و رجال دولت برای منافع شخصی می‌خواهند مملکت را بیک‌جانب بفروشند و ملت ایران را دست‌نشاندهٔ روسها قرار دهند.

شبنامه‌ها بواسطهٔ دستگاه ژلاتین که تازه در ایران معمول شده بود بطبع می‌رسید و بوسیلهٔ نگارندهٔ این تاریخ که در آن زمان محصل دارالفنون بودم و میرزامحمدعلی‌خان نصرةالسلطان که یکی از دانشمندان روشنفکر بود و فروغی مترجم همایون که

مقام علمی و تألیفات زیادش در پیشرفت علم و فرهنگ ایران بر همه معلوم است و امروز هم که به‌سن کهولت رسیده خدمات سودمندی در بسط علم و معرفت می‌نماید منتشر می‌شد.

یاد دارم که یکی ازشبها که نصرت‌السلطان و من به‌خانهٔ عین‌الدوله که حاکم تهران بود برای دادن شبنامه رفتیم چون وارد مدخل عمارت شدیم و پاکت را به‌دست قراول دادیم پردهٔ دالان بالا رفت و عین‌الدوله پیدا شد، قراول پاکت را به‌دست عین‌الدوله داد و او سر پاکت را بازکرد وشبنامه را بیرون آورد، ما پا به‌فرارگذاردیم چندنفر قراول به‌تعقیب ما پرداختند ولی بواسطهٔ تاریکی شب به‌ما نرسیدند و جانی از آن معرکه بدر بردیم.

اینک برای آگاهی فرزندان آیندهٔ ایران وضبط در تاریخ اسامی کسانی که در آن مجمع عضویت داشتند و هر یک برای آزادی و مشروطیت فداکاریها نمودند می‌نگاریم:

ملک‌المتکلمین، حاجی میرزا یحیی دولت‌آبادی، آقا میرزا محسن برادر صدرالعلما، میرزا سلیمان‌خان میکده، حاجی شیخ مهدی کاشی، حاجی میرزا علیمحمد دولت‌آبادی، میرزا محمد علیخان نصرة‌السلطان، شیخ محمدرفیع طاری و اعتضادالحکما.

www.tabarestan.info
تبرستان

معتمدخاقان صدری که از روشنفکران آن زمان بود و در دربار مظفرالدین‌شاه مقام مهمی داشت شبنامه‌ها را با کمال احتیاط بطوری که مورد سوءظن واقع نشود در اطاق خلوت مظفرالدین‌شاه می‌انداخت و نیز از جریانات دربار اعضای مجمع را آگاه می‌ساخت و درچندین مورد بعضی از اعضای آن مجمع را از مخاطره رهانید و چندین‌ماه یکی از آنها را که مورد تعقیب بود درخانهٔ خود مخفی نگاهداشت.

نگارنده کوشش کردم که یکی از این شبنامه‌ها را بدست آورده و در اینجا گراور نمایم ولی متأسفانه موفق نشدم و چنانچه نویسندگان می‌دانند در این مملکت نفرین‌شده که همه چیز دستخوش فنا است بدست‌آوردن اسناد ومدارک تاریخی تا چه اندازه نایاب و مشکل است.

چنانچه معروف بود میرزاسیدمحمد طباطبائی نامهٔ اعتراض‌آمیزی حاکی از مفاسد استقراض به‌میرزاعلی‌اصغرخان اتابک نوشته بود ولی نگارنده آنچه کوشش کردم سواد آن نامه را بدست بیاورم موفق نشدم.

اینک برای اینکه خوانندگان این تاریخ به‌رویهٔ روشنفکرانه آن زمان وعلاقمندی آنان به‌منافع کشور پی‌ببرند سواد نامه‌ای که ملک‌المتکلمین به‌میرزانصرالله‌خان مشیرالدوله نگاشته و بوسیلهٔ میرزامحمدعلیخان نصرة‌السلطان که عضو وزارت خارجه ایران بود بدست آوردیم در اینجاعیناً نقل می کنیم.

پس از عنوان... «اتکای به‌حسن‌نیت و ملت دوستی جنابعالی بنده را برآن داشت که برای حفظ سیادت ایران که مهد پرورش ما و نیاکان ما بوده و از نعمات آن برخوردار هستیم وسرافرازی ما در میان ملل مرهون افتخارات جاویدان گذشته واستقلال امروزهٔ او است درمقام گستاخی برآمده و اصلی که پایهٔ تمام حکومتهای خودمختاری و سلطنتهای مطلقه به‌روی آن استوار است که پادشاه مالک‌الرقاب و صاحب اختیار ملک و مملکت است و کسی را حق چون وچرا در کارهای او نیست در این موقع خطیر از نظر مصالح ملک و ملت رعایت نکرده درمقام تصدیع برآیم.

زمانیست که در محافل داخلی و جراید خارجی از استقراض دولت ایران و روسیه سخن گفته می‌شود.

اینک از قرار معلوم این شهرتها به‌یقین پیوسته و دولت ایران مصمم شده با یک شرایط سنگینی که با تمامیت و استقلال ایران منافات دارد این استقراض را عملی نماید و از این راه بارگرانی بردوش خود و ملت ایران که هیچوقت قادر نخواهد بود شانه از زیر آن خالی کند بنهد.

زیرا با عدم توازنی که در دخل وخرج دولت موجود است و کسربی که همه‌ساله در بودجهٔ کشور مشاهده می‌شود دولت ایران به‌این زودیها قادر به‌پرداخت اقساط قروض خود نخواهد بود و این طوق رقیت برای همیشه به‌گردن ملت ایران استوار و برقرار خواهد ماند و حال آنکه هم جنابعالی که رشتهٔ مهام امورسیاسی کشور را در دست دارید و هم مردان خردمند و مطلع به‌اوضاع داخلی ایران می‌دانند که اگر هم اطمینان بود که این پول صرف اصلاحات کشور و به کار انداختن چرخ اقتصاد مملکت می‌شود باز هم از نظر سیاست و حفظ موقعیت کشور صلاح در این کار نبود، درصورتی که برای احدی تردید نیست که تمام آن صرف هوسرانی عده‌ای که کمترین علاقه به‌سعادت و افتخار مملکت خود ندارند خواهد شد و یک‌سره در چاههای طمع و خودپرستی مردمانی که کار ما را تا به‌این پایهٔ مذلت و پستی رسانیده‌اند فرو خواهد رفت و جز بدنامی و بدروزی و ندامت برای ملت ایران اثری باقی نخواهد گذارد.

پس درنظر دوراندیش جنابعالی که از همه کس آگاهتر به‌امورسیاسی کشور هستید و در مملکت‌دوستی مورد تصدیق عوام و خواص می‌باشید بهتر نیست که اعلیحضرت اقدس پادشاه را که بیش از همه به‌سعادت ملک و ملت خود علاقمند می‌باشند از مضرات سیاسی این استقراض آگاه فرمایید و پردهٔ خدعه‌ای که درباریان برای مستور ساختن حقیقت آویخته‌اند پاره نمایید و معایب را در پیشگاه حضرتش روشن فرمایید و نام نیکی از خود در تاریخ ایران به‌یادگار گذارید.

هرگاه حقیقتاً توازن دخل وخرج دولت بهم خورده وچرخ مملکت چنانچه گفته می‌شود بواسطهٔ بی‌پولی از کار افتاده آیا بهتر نیست که بوسیلهٔ یک استقراض داخلی این عدم

توازن را اصلاح بفرمایید و یا بوسیلهٔ برقراری یک مالیات تازه، کسر بودجه مملکت را تأمین کنید؟

در صورتی که طرق فوق غیرممکن و ضرورت فوری بدست آوردن مبلغی از راه استقراض خارجی ایجاب می کند به‌عقیدهٔ ارادتمند صرفه و صلاح در آنست که از یک مملکت بی‌طرف که سیاست خاصی در ایران ندارد از قبیل مملکت فرانسه، آلمان، سویس، آمریکا و غیره این استقراض بعمل آید و از کاری که مضرات آن مسلم و غیرقابل جبران است احتراز فرمایید.»

پس از انتشار شبنامه‌ها دستگاه جاسوسی و تأمینات دولتی برای پیدا کردن مرتکبین بکار افتاد و خانه‌های مظنونین را تفتیش نمودند و عده‌ای را دستگیر کردند و در نیمه‌شبی به‌خانهٔ میرزااحمدعلیخان عضو تلگرافخانه که از جوانان روشنفکر و پرشور بود هجوم آوردند و آن مرد آزادیخواه را شهید کردند.

متأسفانه مساعی وطن‌پرستان ایران و سروصدایی که در جراید آزادیخواه دنیا برمخالفت این قرضه برپاشد بجایی نرسید و رجال خائن و درباریان منفعت‌پرست به‌قیمت شرافت و استقلال کشور ایران این قرضهٔ ننگین را عملی کردند و پولی که به‌دست آمد نیمی درجیب دزدان ومفتخوران و نیمی دیگر خرج سفر فرنگستان شد.

تأثیر استقراض ایران از روس در افکارعمومی وجهانیان

استقراض ایران ضعیف و فقیر و مفلوک از یک دولت مقتدر همسایه که از یک قرن پیش اندیشهٔ استعمار ایران را در مغز خود می‌پرورانید و نفوذش در جسم و جان این ملت بینوا روبه‌افزایش بود آنهم با شرایطی که حق حاکمیت دولت قوی را درقسمتی از کشورضعیف مسلم می‌داشت بزرگترین ضربهٔ مهلکی بود که به‌حیات ملت ایران وارد آورد و بالاترین ننگ تاریخی بود که دولت استبدادی قاجاریه ازخود بیادگار گذاشت، زیرا تا امروزشنیده نشده است که زمامداران یک ملتی برای تعیش کشور خود را به‌اجانب بفروشند و شک نیست که اگر جنگ بین‌المللی ۱۹۱۴ پیش نمی‌آمد و رژیم حکومت روسیه تغییر نمی کرد دولت ایران قادر نبود پولی راکه ازروسها گرفته مسترد دارد و از نفوذ روزافزون آنها در ایران بکاهد وشاید امروزاثری ازکشور باستانی ایران درصفحهٔ جهان دیده نمی‌شد.

این بود که برمردان متفکر و وطن‌دوست مسلم شد که با رژیم استبدادی محال است ایران باقی بماند و اگر اندیشه‌ای نکنند و راه چاره‌ای نیابند فنا و زوال ایران غیرقابل اجتناب است.

چون درداستان استقراض ازدولت روسیه که یکی ازسیه کاریهای دولت استبدادی

بود اشاره کردیم که عده‌ای از مخالفین با استقراض دستگیر و عده‌ای تبعید شدند، اینک برای آنکه خوانندگان از کشف یکی از انجمنهایی که مخالفت داشتند آگاه شوند شرح آنرا بطور اختصار می‌نگاریم.

یکی از کسانی که اوراق ضد استقراض را در دربار منتشر می‌کرد موقرالسلطنه داماد مظفرالدین‌شاه بود.

یکی از روزها که می‌خواست شبنامه‌ای را روی میز تحریر شاه بگذارد شاه در آینه دید و فوراً حکم کرد او را دستگیر و چوب بزنند تا همدستهای خود را معرفی کند موقرالسلطنه هم با نامردی افراد انجمن را شناسانید و نام هریک را با نشانی به‌مأمورین داد و در نتیجه در شبی که انجمن تشکیل بود مأمورین دولت محل انجمن را محاصره کرده و افراد را دستگیر کردند.

میرزامحمدعلیخان نوری که عضو وزارت تلگراف بود به‌دست مأمورین کشته شد و سایرین از آنجمله شیخ یحیی کاشی، سیدحسن حبل‌المتین، وزیر همایون، ناصرخاقان و سیدمحمد مؤتمن‌لشکر دستگیر و به‌انواع خواری و ذلت به‌اردبیل تبعید شدند.

میرزاحسن رشدیه که در میان آن جمع بود فرار کرده به‌خانهٔ حاج‌شیخ هادی نجم‌آبادی پناهنده شد و سیدحسن حبل‌المتین بوسیلهٔ عین‌الدوله مستخلص گشت.

www.tabarestan.info تبرستان

بانک استقراضی روس

در همان زمان روسها به‌امتیاز تازه‌ای نایل شدند که زنجیر بندگی را به‌دست‌وپای طبقهٔ حاکمهٔ ایران استوارتر نمود و مردمان متنفذ ایرانی را بیش‌ازپیش تحت نفوذ خود درآوردند.

روسها بانکی با سرمایه‌ای که شاید از چندین میلیون منات تجاوز نمی‌کرد تأسیس نمودند و با شرایط سهل و آسان و شاید بهتر بگوییم بدون شرط و قید بهریک از متنفذین مبلغی قرض دادند و چون مدت پرداخت آن قروض می‌رسید از مطالبه خودداری می‌کردند و مردمان طماع بی‌خبر و بی‌علاقه به‌شرافت و ملیت برای اینکه از این گنج بادآورکه در حقیقت پول خون و استقلال ایران بود نصیبی ببرند، هریک مبلغی به‌اطمینان اینکه پس نخواهند داد از بانک مذکور قرض کردند و زنجیر بندگی و اطاعت دولت روس را بر گردن نهادند، چند سالی نکشید که نود درصد رجال ایران، شاهزادگان، درباریان، روحانیون، و تجار مبلغی به‌بانک استقراضی مقروض شدند و تحت سلطه و نفوذ سیاسی همسایهٔ مقتدر و متعدی قرارگرفتند.

برای آنکه حقیقت را روشنترگفته باشیم بطور صریح می‌گوییم که روسها با چندین میلیون منات طبقهٔ حاکمه، روحانیون، تجار و شاهزادگان را خریدند و هرگاه فرزندان آیندهٔ ایران بخواهند از حقیقت این امر آگاه شوند می‌توانند به‌دفاتر بانک

استقراضی که پس از انقلاب روسیه به‌ایران واگذار شد رجوع کنند و اسامی وام گیرندگان را از نظر بگذرانند و ملاحظه نمایند که سرمرد معروفی نبود که در چنبر سیاست دولت متجاوز روسیه که قصدی از این کارها جز ضمیمه کردن ایران به کشور پهناور خود و راه یافتن به‌خلیج فارس نداشت نیفتاده باشد.

این بود که آزادمردان ایران در اندیشه شدند که با دستگاهی که زمام کشور ایران را در دست دارد فنا و زوال ایران حتمی است و باید طرح نوینی انداخت و راه چاره‌ای اندیشید و آنهم جز یک قیام ملی و از بین‌بردن حکومت دست نشاندهٔ روسها راهی نبود.

بابی کشی

رجال ایران و ملاها که در مقابل اجانب تسلیم و مطیع بودند و اعمال نامشروع و زورگوییهای آنها را نادیده می‌گرفتند و حتی تجاوزاتی که ازطرف خارجیها به‌مسلمانان می‌شد با دیدهٔ گذشت و اغماض می‌نگریستند چنانکه در قضیهٔ شهادت مرحوم ثقةالاسلام در روز عاشورا به‌دست روسها کوچکترین عکس‌العملی ازطرف مقامات روحانی نشان داده نشد، ولی مقابل ضعفا و بیچارگان شدیدالعمل، جبار وسفاک بودند، چنانچه اگر یکی از اتباع دولتهای مقتدر توهینی نسبت به‌عالم اسلام می‌کرد اعتراضی به‌او نمی‌شد ولی هرگاه یک ایرانی بدبخت دم از اصلاحات می‌زد و طرفداری ازمبانی تمدن می‌نمود خونش مباح و مالش به‌یغما می‌رفت.

هرچندی روحانی‌نمایان و دولتیان برای خودنمایی و نشان‌دادن قدرت و مرعوب کردن مردم و استیلایافتن بر کسانی که ثروتی داشتند و یا فکر تازه‌ای در مغز خود می‌پروراندند نغمه‌ای سازکرده و آشوبی برپا می‌کردند.

چنانچه آقانجفی که اشهر علمای آن زمان بود برای بردن ملک سیدمارببنی که در مجاور ملک آقا بود او را متهم به‌بابیگری کرد و در روز روشن به‌تحریک آن عالیجناب سید پیرمرد هشتادساله را طلاب علوم دینیه قطعه‌قطعه کردند.

حاجی‌میرزامحمدحسین نراقی که آن زمان به‌تحصیل علوم دینیه اشتغال داشت برای نگارنده نقل کرد که خود شاهد و ناظر بودم که آخوند خرگردنی پا روی گلوی سید گذاشت و آنقدرفشارداد تا سید بدبخت جان داد.

و نیز در سال قحطی حاجی‌محمدجعفر رئیس بلدیه را به‌گناه اینکه گفته بود مردم ازگرسنگی می‌میرند و آقای‌حجةالاسلام هزارها خروارگندم در انبارهای خود جمع کرده و نمی‌خواهد به‌قیمت عادله بفروشد به‌تحریک همان حجةالاسلام‌محتکرطلاب علوم دینیه سروپا برهنه ازعمارت بلدیه بیرونش کشیدند و به‌انواع مصایب کشتندش و بدنش را به‌درختی برای عبرت دیگران آویختند.

www.tabarestan.info تبرستان

شگفت‌آورتر از همه این بود که در همان زمان دو نفر تاجر به‌نام حاجی‌محمد حسین و حاجی هادی چیت‌ساز که از بازرگانان محترم شهر بودند و در درستی و صداقت شهرتی بسزا داشتند به‌جرم اینکه طلب حقهٔ خود را از حاجی سیدابوالقاسم زنجانی که یکی‌از علمای متنفذ بودمطالبه کرده بودند به‌اشارهٔ همان روحانی بافجیع‌ترین وضعی کشته شدند و رجاله پای آنها را به‌ریسمان بسته و لش آن بدبختان را برای عبرت دیگران در کوچه و بازار کشیدند.

پس‌از نظیر وقایعی که در بالا ذکر کردیم عده‌یی از بابیها و یا متهمین به بابیگری که درحدود هشتصد نفر بودند ازترس جان و یا به‌تحریک روسها و یا از روی حمق درقنسولخانهٔ روس متحصن شدند.

خبر تحصن آنها درچند ساعت درشهر و اطراف منتشرشد وشهرت یافت که بابیها برای بدست آوردن آزادی و نشر کفر وزندقه به‌قنسولگری روسها پناهنده شده‌اند.

در اندک زمانی بازارها و دکاکین بسته شد و تعطیل عمومی اعلام گشت و صدها هزار نفر اهالی دهات وقصبات دست از کسب و زراعت کشیده و با علم و چوب و چماق به‌طرف شهر رهسپار شدند، مساجد بزرگ و خانه‌های علمای معروف مملو از جمعیت شد و صدای وادینا، واسلاما فضای شهر را فراگرفت عدهٔ انبوهی برای کشتن متحصنین به‌طرف قنسولگری روس روانه شدند و عمارت و باغ قنسولگری را محاصره کردند.

قنسول روس وکارکنان قنسولخانه از هجوم مردم ترسناک گردیده و مقامات دولتی را به‌عواقب وخیم آن متوجه ساختند.

ظل‌السلطان که حاکم اصفهان بود بیش از روسها نگران بود و وحشت‌زده شده بود زیرا می‌دانست که در اینجا پای خارجیان وحیثیت یک دولت مقتدری درکار است، این بود که ملاها که در مقابل اشخاص بی‌زور سرسخت بودند و مردم را بهرنوع گناهی تشویق می‌کردند، قرآنها در دست‌گرفته و جماعت را قسم می‌دادند که از اطراف قنسولخانه متفرق شوند و از توهین به‌نمایندگان دولت روس اجتناب ورزند.

ملاقاتهای متعدد مابین علمای روحانی و حاکم شهر و نمایندگان روس بعمل آمد و در نتیجه ظل‌السلطان و علمای معروف شهر متعهد شدند که هرگاه متحصنین از قنسولخانه بیرون بروند کسی مزاحم جان و مال آنها نخواهد شد و از امنیت بهره‌مند خواهند گردید.

به‌اعتماد این تعهد در نیمه‌شب متحصنین سیه‌بخت یکی‌بعد از دیگری محرمانه از قنسولخانه بیرون رفتند و به‌اندیشه اینکه از تاریکی شب می‌توانند استفاده کرده و خود را به‌مأمنی برسانند قنسولخانه را ترک کردند.

ولی هنوز چندگامی از قنسولخانه دور نشده بودند که هریک گرفتار عده‌ای رجاله

www.tabarestan.info تبرستان

و طلاب که در کمین آنها نشسته بودند، شدند و آنچه قلم از نوشتن آن شرم دارد با آن بیچارگان کردند.

هر کس با کسی دشمنی داشت او را به‌بابیگری متهم می‌نمود و با جمعی آخوند و اراذل به‌یغمای خانه‌اش می‌پرداخت، در نتیجه صدها نفر مردم بیگناه که روحشان از این قضایا اطلاع نداشت و نمی‌دانستند قنسولخانه روس در کجاست مقتول و مجروح شدند و صدها خانه به‌یغما رفت.

عدهٔ بیشماری جلای وطن کردند و باخفت‌وزاری خود را به‌تهران رسانیدند و با فقر و تنگدستی در پایتخت دولت عادل رحل اقامت افکندند.

جمعی که از ظلم بیدادگران به‌جان آمده بودند ایران را ترک کردند و به‌طرف هندوستان و نقاط دیگر جهان رهسپار شدند. (بقول یکی از ظرفا همه چیز مردمان روشنفکر بابی شده بود.)

طولی نکشید که دامن این حریق به‌سایر شهرهای ایران و قصبات و دهات سرایت کرد و روحانی‌نمایان سالوس و مأمورین طماع دولت بدستیاری عوام و رجاله آن آتش بیدادگری را بیش از پیش برافروختند، شهر یزد و اطراف طعمهٔ این حریق بیدادگری شد و جنایاتی رخ داد که بسیاری از مورخین خارجی کتابها در اطراف آن نگاشتند و ایرانیان را برای یکدفعه دیگر در مقابل ملل مترقی جهان وحشی و خونخوار معرفی کردند.

شاهزاده جلالالدوله حاکم یزد که در بیدادگری از پدرش ظل السلطان دست کمی نداشت بزرگترین گناه را در مقابل تاریخ بلکه در مقابل اسلام برعهده گرفت و بزرگترین سهم بیدادگری را عهده‌دار بود.

اگرچه انقلاب بابی کشی در ایران روحانی‌نماها و مأمورین دولت را بیش از پیش جسور و برجان و مال مردم مسلط ساخت ولی آزادیخواهان و مردمان روشنفکر که از این بیرحمیها بجان آمده بودند و خود و کشور را در چشم دنیای متمدن سرافکنده و زبون می‌یافتند یک حس تأثر و انزجار در روحشان راه یافت و تصمیم فداکاری در برانداختن این بساط بیدادگری در مغزشان پدیدارگشت و از همان زمان دست به اقداماتی زدند که به‌نهضت مشروطیت منتهی شد و ما بتفصیل در موقع خود خواهیم نگاشت.

جنگ ترانسوال

جنگ میان دولت انگلیس که در آن زمان مقتدرترین دولتهای جهان بود با ملت کوچک ترانسوال در تحولات فکری ملت ایران تأثیر بسزایی داشت و ایرانیان روشنفکر با نظر تحسین و تقدیر مقاومت و از خودگذشتگی یک ملت

کوچک را برای حفظ آزادی و استقلال خود در مقابل زور و قلدری و استعمار تلقی می کردند و همین توجه به‌جنگ انگلیس و ترانسوال یک روزنهٔ امیدی در دل متفکرین و آزادیخواهان تولید کرده بود، بهمین جهت خالی از فایده ندانستم که سطری چند در این خصوص بنگارم.

جمهوری ترانسوال که از یک ملت کوچک تشکیل و در یکی از نقاط دورافتادهٔ افریقا جای داشت برای معادن الماس و کانهای پربرکتی که در اختیار داشت طمع بزرگترین دولت جهان را به‌خود جلب کرد و جنگ درمیان آن دو ملت درگرفت.

ملت ترانسوال چنان شهامت و شجاعتی از خود نشان داد که تمام دنیا را به‌شگفت انداخت بطوری که بعضی از مورخین براین عقیده‌اند که اگر دولت انگلیس بایکی از دول بزرگ جهان به‌جنگ برخواسته بود آنقدری که از این ملت کوچک از خود گذشته صدمه کشید، خسران نمی‌دید و همین حس ازخودگذشتگی ملت ترانسوال بود که او را مورد تحسین و تکریم جهانیان قرار داد و تمام ملل آزاد نسبت به‌او همدردی و شفقت نشان می‌دادند و موفقیت او را مسئلت می‌نمودند.

پس از آنکه این ملت رشید از پای درآمد چون برای یک هدف مقدسی جنگیده بود و شهامت بی‌نظیری از خود نشان داده بود به‌یک صلح شرافتمندانه که شئون ملی او را محفوظ نگاه می‌داشت، نایل شد و ملت زمانی ایرانیان روشنفکر غیرت و مردانگی آن ملت را تحسین و تمجید می‌کردند و ایرانیان را از خواب عمیق بدتر از مرگ که فرو رفته بود سرزنش می‌نمودند و بهم می‌گفتند که چه شود که ما هم با آن افتخارات تاریخی گذشته روزی از خواب غفلت بیدار شویم و نفوذ بیگانگان را از میان برداریم و این زنجیر بندگی و اطاعت استبداد را ازگردن خود بازکنیم و در ردیف ملل مترقی و سرافرازجهان جای گیریم.

در نتیجه باید تصدیق کرد که تا اندازه‌ای جنگ انگلیس و ترانسوال در افکار ایرانیان تأثیر نیکی بخشید و به‌آنها فهماند که قیام یک ملت کوچک برای حفظ استقلال و آزادی خود درخور تحسین و مورد تقدیر ملل جهان است و مرگ با نام بهتراز زندگانی باننگ و تمکین درمقابل زور و قلدری است.

جنگ روس و ژاپن و اهمیت حیاتی آن در سیاست ایران

در دورانی که دولت استبدادی روسیه به‌اوج قدرت و زورگویی رسیده بود و نفوذش درکشورهای مجاور روزافزون بود و کلیهٔ همسایگان آن دولت ازآتیهٔ خود نگران بودند و انتظار می‌رفت دیر یا زود اگر تمام خاک ایران تحت استیلای روسها قرار نگیرد بلاتردید آبادترین قسمت این کشور باستانی تحت رقیت آن دولت متجاوز قرار خواهد گرفت و هیچ قدرتی در عالم قادر به‌جلوگیری از مطامع جهانگیری

آن دولت نخواهد بود، صدای توپ از شرق اقصی بلند شد و جنگ میان روس و ژاپن درگرفت.

صرفنظر از اینکه فتح ژاپن برای ایران اهمیت حیاتی داشت، روشنفکران ایران ترقیات آن کشور آسیایی را که در اندک زمانی در تحت حکومت ملی نصیبش شده بود با نظر تحسین و ستایش می‌نگریستند و ظفرمندی ژاپن را در مقابل حریف زورمند آرزومند بودند.

شک نیست که فتح و شکست ژاپن برای ملت ایران بیش از سایر ممالک جهان دارای اهمیت بود و اگر حمل برگزافگویی نشود، زندگانی و مرگ ایران بستگی کامل به‌نتیجهٔ این جنگ داشت زیرا هرگاه روسها فاتح می‌شدند، با غرور جهانگیری که داشتند آرزویی که سالها برای رسیدن به‌خلیج‌فارس در دل می‌پروراندند عملی می‌گردید و دیگر نامی جز در تاریخ از ایران باقی نمی‌ماند و هرگاه شکست می‌خوردند طبعاً تزلزلی در ارکان آن دولت بزرگ وارد می‌شد و آزادیخواهان روسیه که یک قرن تمام بافداکاری و از خودگذشتگی با دولت ستمگر استبدادی درکشمکش و ستیز بودند تشجیع شده دامنهٔ انقلابات داخلی را توسعه می‌دادند و آن دولت را به‌خود مشغول می‌کردند و انقلابات داخلی آن کشور مانع اجرای نیات استیلاجویانه‌اش می‌شد و در نتیجه اگر نفوذ روسها در ایران رخت برنمی‌بست لااقل تجاوزاتشان برای چندی متوقف می‌گردید و به‌قول معروف از این ستون تا آن ستون فرجی بود.

نکتهٔ دیگر که از نظر تاریخ انقلاب اهمیت بسزایی دارد و درخور تذکر است اینست که نهضتهای پی‌درپی آزادیخواهان روسیه و سرسختی و فداکاریهایی که برای واژگون کردن دولت استبدادی و بدست‌آوردن آزادی از خود نشان می‌دادند ایرانیان را در تعقیب افکار نوین تشویق می‌کرد و هرگاه دولت روس در جنگ با ژاپن فاتح می‌شد بدون‌شک تخم آزادی و آزادیخواهی را در قلمرو کشور خود برمی‌داشت و آن مشعل نورانی که تمام ملل مترقی جهان امیدوار بودند که روزی به‌حیات استبدادی آن کشور پهناور خاتمه دهد خاموش می‌شد و دیگر در ایران پرتو نمی‌افکند و روشنی به‌افکار نمی‌بخشید.

این بود که مجامع روشنفکر و وطن‌پرست ایران با شوق و ولع به‌جریانات جنگ روس و ژاپن علاقمند بودند و از خدایی که هروقت این ملت باستانی درکنار پرتگاه نیستی واقع می‌شد او را نجات می‌بخشید، کامیابی ملت آسیایی ژاپن را مسئلت می‌کردند.

نگارنده که آن زمان در یکی ازکشورهای خارجه مشغول تحصیل بودم و پرورش جانم هنوز به‌پایه‌ای نرسیده بود که بتوانم از روی فلسفه سیاست عالیه جهان را تحلیل و تجزیه کنم فقط از روی غریزهٔ وطنخواهی فطری، برای بدست آوردن اخبار جنگ تا پاسی از شب را بیدار می‌ماندم و صبح پیش از آنکه سروصورت خود را صفایی

بدهم به‌خواندن اخبار جنگ می‌پرداختم.

خوشبختانه همانطوری که کلیهٔ آزادمردان جهان و روشنفکران ایران آرزومند بودند دولت نیرومند استبدادی روسیه درمقابل دولت کوچک ژاپن که تازه‌گامی در راه ترقی و تمدن برداشته بود به‌زانو افتاد و جنگ شرق اقصی با فتح و کامیابی ژاپن و شکست روسیه و یا بهتر بگوییم جنگ روس و ژاپن با فتح آزادی و شکست استبداد خاتمه یافت.

شکست دولت روس از ژاپن اول ضربه‌ای بود که به‌پیکر مهیب آن دولت وارد آمد و آزادیخواهان آن سرزمین را بیش از پیش در تعقیب مرام و فداکاری امیدوار و تشجیع نمود.

این بود که پس از شکست روسها نهضتهای آزادیخواهانه و انقلابات خونین درآن کشور وسیع روی داد و تا حدی آن دولت ستمگر را به‌خود مشغول کرد.

دولت استبدادی روسیه که بواسطهٔ شکست از ژاپن و انقلابات داخلی مجروح و ناتوان شده بود، در جنگ بین‌المللی ۱۹۱۴ از پای درآمد و حکومت ملی جانشین دستگاه استبدادی گردید و ایران ازخطر مرگ نجات یافت و آنچه را که دولت متعدی روسیه در سالها با زور و قلدری از ایران به‌چنگ آورده بود دولت آزادیخواه لنین با یک لطف و حس نوع پروری و آزادمنشی به‌ملت ایران مسترد کرد و ایرانیان را مرهون محبت و حس عدالتخواهی خود قرار داد.

پس بدون‌شک جنگ روس و ژاپن را یکی ازعوامل مهم بقای ایران و پیدایش مشروطیت باید دانست.

انحطاط اقتصادی و فقر عمومی در دورهٔ قاجاریه

در ادوار گذشته، ایرانیان اکثر احتیاجات زندگانی خود را در داخل کشور تهیه می‌کردند وکمتر احتیاج به‌امتعهٔ خارجه داشتند بعلاوه تجارت ایران با کشورهای خارجی رونقی بسزا داشت و صادراتش بر وارداتش فزونی داشت بعلاوه چون ایران واسطهٔ مابین شرق‌وغرب بود و یگانه راه مهم تجارتی دنیای قدیم بود همه‌ساله مبلغ هنگفتی از راه ترانزیت عاید دولت می‌شد و با وجود جنگها و مصایب گوناگون که درقرون اخیر نصیب ملت ایران شده بود اوضاع اقتصادی ایران تا حدی رضایتبخش بود.

پس از آنکه کشورهای اروپا روبترقی گذاشت علم و صنعت فزونی یافت و ماشینهای بخار جای کارهای دستی راگرفت، دول اروپا به‌خیال بدست‌آوردن بازارهای خارجی برای فروش امتعهٔ خود افتادند، کشورایران دردام اقتصادی ملل غرب افتاد، بازارهای ایران مملو از محصولات خارجی شد و صنایع داخلی روبه‌نقصان گذارد و

تعادل صادرات و واردات که اساس زندگانی اقتصادی ملت است از میان رفت و رغبت مردم ایران به‌امتعهٔ خارجه بجایی رسید که فرش ایران که در تمام دنیا معروف و مورد پسند عالمیان است جای خود را به‌قالیهای ماشینی اروپایی داد و بزرگان ایران پارچه‌های نفیس از قبیل زری و حریر ایران را کنار گذارده و بجای آنها پارچه‌های ماشینی اروپایی خریداری و استعمال می کردند.

کارخانه‌های بیشمار در کشورهای خارجه برای تهیهٔ امتعه باب ایران و پسند ایرانیان تأسیس شد و مقدار زیادی اجناس غیرضروری که در خود اروپا مشتری نداشت از قبیل بلورآلات، چهلچراغ، لاله و غیره برای ایران تهیه می کردند و با این ترتیب سرمایهٔ ایرانیان را که درحکم روغنی بود که چراغ هستی این ملت را روشن نگاهداشته بود به‌طرف خود می کشیدند.

دولت غافل و جاهل ایران هم به‌این انحطاط اقتصادی توجهی نداشت و عمارات سلطنتی و خانه‌های شاهزادگان و بزرگان هریک موزه‌ای از اجناس و امتعهٔ غیرضروری اروپایی شده بود و مردم عوام هم از آنها تقلید کرده و تا حد امکان از پوشیدن البسهٔ اروپایی و تزیین کردن منازل خود با اشیای کشورهای خارجی فروگذار نمی کردند.

علما و روحانیون هم که در عقاید و افکار عامه نفوذ کامل داشتند بجای آنکه مردم را از این عمل خانه برباد ده که به‌فقر و افلاس ملت ایران منتهی می‌شد منع نمایند خودشان امتعهٔ خارجی استعمال می کردند چنانکه مکرر در منابر و مجامع می‌گفتند خداوند فرنگیها را خلق کرده است که زحمت بکشند و مواد مورد احتیاج مسلمانان را تهیه کنند تا مسلمانها با دلی فارغ و بدون زحمت به‌عبادت بپردازند.

فقر عمومی بجایی رسیده بود که یکی از مورخین اروپایی که در زمان ناصرالدین شاه در ایران می‌زیسته چنین می‌نویسد: «ایرانی‌ای که در خانه‌اش چند ظرف مسی و یکقطعه قالی یافت شود در نظر مردم ثروتمند محسوب می‌شود» و هنوز در تهران کوچه‌ای بنام کوچهٔ صدتومانی معروف است که در آن مردی که صدتومان ثروت داشته می‌زیسته.

باری ظلم و ستمگری اولیای دولت، سالوسی و ریاکاری روحانیون، جهل و فقر عمومی، ناخوشیهای گوناگون وفساد اخلاق دست به‌دست یکدیگر داده فنای این ملت باستانی را فراهم کرده بود، این بود که چون رهبران آزادی به‌تبلیغات پرداختند و نوید یک روزگار جدید و بهتری را به‌مردم دادند مردم گرد آنها جمع شدند و آنان را برای منظور مقدسی که درسر داشتند یاری کردند.

www.tabarestan.info تبرستان

شرکت اسلامی

در آن زمان که آزادیخواهان ایران برای روشن کردن افکار مردم کوشش می کردند و در انتشار فلسفهٔ نوین پافشاری می‌نمودند، اوضاع اقتصادی و فقر عمومی را که بزرگترین علت بدبختی ملت ایران بود از نظر دور نمی‌داشتند و بخوبی متوجه بودند که استقلال حقیقی یک کشور بستگی به‌بی‌نیازی آن از ممالک خارجه دارد.

در دورهٔ صفویه صنایع داخلی ایران و مصنوعات ملی اعم از آنچه برای آسایش جسم و پرورش جان ضروری بود به‌اوج کمال رسیده بود و بیش از نود درصد احتیاجات مردم در خود کشور تهیه می‌شد، شاه و گدا لباس وطنی دربر می کردند و خانه‌ها با منسوجات و اثاثیه‌ای که در ایران تهیه می‌شد تزیین می‌یافت.

پارچه‌های نخی و ابریشمی و زری، فرش، ظروف غذاخوری، چراغ، گلدان، اشیای تجملی و ابزار مورد احتیاج صنعتگران در خود ایران تهیه می‌شد.

صنایع ظریفه که از ذوق و سلیقهٔ سرشار ایرانیان سرچشمه می‌گرفت بحدی ترقی کرده بود که نظر تحسین جهانیان را به‌خود جلب کرده و یکی از صادرات مهم کشور محسوب می‌شد و خانه‌های ثروتمندان دنیا و همچنین موزه‌ها را تزیین می‌نمود.

نقاشی، مینیاتورسازی، خاتم‌سازی، قلم‌زنی روی فلزات، طلاکاری، قلابدوزی، سوزن‌زنی، قلمکار، مخملهای گلدار، زریهای نفیس، پارچه‌های ابریشمی گلدار، نقره کوبی، قالی و قالیچه، شالهای ترمه و صدها از همین قبیل صنایع نفیس به‌اوج ترقی رسیده بود و نظر سلیقه‌داران دنیای آن زمان را به‌خود جلب کرده بود.

متأسفانه پس از سقوط دولت صفویه کلیهٔ صنایع داخلی ایران رو به‌انحطاط و نیستی گذاشت و صدها هزار صنعتگر دچار فقر و تنگدستی شدند و کار ورشکستگی صنعت در دورهٔ قاجاریه به‌جایی رسید که نود درصد احتیاجات ضروری ایرانیان از امتعهٔ خارجی تأمین می‌شد و بطوری که در صفحات قبل اشاره کردیم حتی قالی ایران جای خود را به‌قالیهای ماشینی اروپایی داد.

شهر اصفهان که بزرگترین مرکز صنعتی ایران بود و بیش از نیمی از احتیاجات اهالی کشور را تأمین می کرد بیش از سایر شهرها از این بدبختی و ورشکستگی برخوردار گشت و فقر و پریشانی بیش از سایر شهرها دامنگیر آن شهر بزرگ تاریخی شد و اطفال صنعتگران در کوچه و بازار اشعاری می‌خواندند که ما برای نمونه یکی از آنها را در اینجا نقل می کنیم:

هر که را کارش بود بافندگی مردنش بهتر بود از زندگی

مرحوم ملک‌المتکلمین پس از مراجعت از هندوستان و اطلاع برمز ترقی کشورهای

متمدن جهان همیشه در این فکر بود که برای احیای صنایع ایران و رونق بازار صنعتگران و خلاصی هزاران نفر کارگر از پریشانی راه و چاره‌ای پیدا کند و چون از کمک دولت مأیوس بود برآن شد که با دستیاری جمعی از تجار روشنفکر در احیای صنایع داخلی و رواج بازار امتعهٔ ایرانی همت گمارد و تا آنجایی که مقتضیات زمان و وسایل روز اجازه می‌دهد کوشش کند تا این آب رفته را به‌جوی برگرداند.

ماهها و هفته‌ها در منابر و مجالس مردم را متوجه دورهٔ مجد و عظمت ایران که محصول قدرت اقتصادی و ثروت عمومی بود نمود و مردم را به‌مخاطراتی که اوضاع اقتصادی آن زمان و فقر عمومی و احتیاج به‌اجانب پیش آورده بود متوجه نمود و حال اسف‌آور صنعتگران و هنرمندان را برای آنها تشریح کرد و در خفا با چندنفر از بازرگانان ثروتمند و مطلع برای احیای صنایع ملی به کنکاش پرداخت تا آنکه با هزار رنج و زحمت آنها را برای تشکیل یک‌شرکت ملی با سرمایهٔ یک‌میلیون‌تومان به‌قصد احیای صنایع داخلی ایران مستعد و حاضر نمود.

تا آن زمان شرکت سهامی در ایران تشکیل نشده بود و مردم از چگونگی آن بی‌اطلاع بودند و برای اولین دفعه‌شرکت سهامی بنام شرکت اسلامی که محصول افکار نوین بود در اصفهان تشکیل شد، مردم این نوع شرکتها را به‌تقلید اروپاییها کمپانی می‌نامیدند این بود که شرکت مذکور درمیان عوام به‌نام کمپانی معروف شد.

ملک‌المتکلمین عده‌ای از روحانیون متنفذ را که متأسفانه با هرنوع اصلاحات مخالف بودند با زحمت بسیار موافق نمود و چون تا حدی زمینهٔ تشکیل شرکت فراهم شد و سهام به‌چاپ رسید در روز ۲۴ ربیع‌الاول ۱۳۱۸ در حدود هزار نفر روحانیون معروف، رجال دولت، تجار معتبر و ملاکین را در عمارت شخصی خود که به‌سبک جدید ساخته شده بود و معروف به‌عمارت کردی بود دعوت کرد و مجلس باشکوهی فراهم نمود و پس از پذیرایی گرمی که از مدعوین بعمل آورد نطق بلیغ و مهیجی راجع به‌اوضاع اقتصادی و فقر عمومی کشور نمود و خاطرنشان کرد که دولتهای خارجی ممالک عقب‌افتاده را از راه تجارت تحت نفوذسیاسی خود درآورده‌اند و آنها را مستعمرهٔ خود کرده‌اند و اگر اوضاع به‌این منوال باقی بماند عنقریب ما نیز در زمرهٔ مستعمرات بیگانگان قرار خواهیم گرفت.

گرچه من بخوبی می‌دانم که بادستگاه جولایی و بافندگی دستی نمی‌توان در مقابل دستگاههای عظیم بخاری و کارخانجات بافندگی کشورهای بزرگ رقابت کرد و بااین وسایل ناچیز غیرممکن است احتیاجات یک کشور پهناوری را تأمین نمود.

اینک بناچاری برای بکار واداشتن عده‌ای از صنعتگران و ترویج امتعهٔ داخله شروع می کنیم و امیدوارم درآتیه مثل کشورهای مترقی جهان فرزندان خود را برای فراگرفتن علوم و صنایع جدید به‌ممالک متمدن بفرستیم و کارخانجات نساجی و صنعتی

به‌ایران وارد کنیم و نیازمندیهای ملت ایران را رفع نماییم.

این خطابهٔ مهیج که در حدود یک‌ساعت‌طول کشید بطوری مدعوین را تحت تأثیرقرار داد که اکثر موافقت خود را با تأسیس شرکت اعلام کردند.

حاجی‌آقانورالله که یکی از روحانیون روشنفکر بود و در پیدایش مشروطیت سهم بسزایی دارد، در تأیید بیانات ملک‌المتکلمین نطق جامعی کرد و نیز سلیمان‌خان رکن‌الملک نایب‌الحکومه اصفهان که مرد ادیب و نیکوکاری بود بیانات مؤثری در این موضوع نمود.

نظامنامه‌ای که تهیه شده بود خوانده شد و هریک از حضاربقدر استطاعت مبلغی ازسهام شرکت را قبول کردند.

شگفت‌آور اینست که در آن زمان که پول فوق‌العاده نایاب بود در حدود نهصد هزارتومان سهام ازطرف مردم تعهد و خریداری شد و ثلث آنرا نقداً پرداختند.

طولی نکشید که صدها دستگاه بافندگی تأسیس و بکار افتاد و هزارها صنعتگر بیکار مشغول کار شدند، چون عیدنوروز نزدیک شد ملک‌المتکلمین برای هریک از روحانیون معروف یک دست لباس وطنی تهیه کرد و در نامه‌ای که به‌آنها نوشت خواهش کرد که برای تشویق عوام روز عیدنوروز را لباس وطنی که تقدیم شده دربر نمایند و از این راه مردم را به‌استعمال امتعهٔ وطنی تشویق فرمایند و نیز برای عیدنوروز خودو کسانی که بانی این امر خیر بودند کلیهٔ البسهٔ خود را که از پارچهٔ خارجی تهیه شده بود به‌فقرا و نیازمندان بخشیدند و لباسها و اثاثیهٔ مورد احتیاج خود را از پارچه‌های وطنی تهیه نمودند.

زمانی نکشید که شعبات شرکت اسلامیه در تمام شهرهای ایران مفتوح گشت و امتعهٔ داخلی در تمام کشور رواج یافت و این شرکت ملی هستهٔ تأسیس کارخانجات بزرگ به‌سبک‌نوین در اصفهان و سایر بلاد ایران گشت و تا حدی احتیاجات ایران را از خارجه محدود نمود.

حاجی‌میرزامحمدرضا مجتهد کرمانی

از جمله وقایعی که اختلاف بزرگی مابین روحانیون و دولتیان ایجاد کرد وخشم علما را نسبت به‌دولت استبدادی برانگیخت پیش آمدی بود که در کرمان رخ داد.

مردم کرمان که ازتعدیات‌مأمورین دولت بستوه آمده‌بودندبنای سرکشی و طغیان راگذاردند وگرد حاجی میرزامحمدرضای مجتهد که یکی از علمای پرهیزکار و خوش‌نام بود و بواسطهٔ اهمیت خانواده و شخصیتی که داشت شهرت بسزایی پیدا کرده بود جمع شدند، مجتهد مذکور هم چنانچه شیوهٔ روحانیون است این

www.tabaresan.info

توجه عامه را استقبال کرد و خانه‌اش کانون مخالفین حکومت قرار گرفت.

طایفهٔ شیخیه که با حاجی محمدرضا کینهٔ دیرینه داشتند و از او توهین بسیار دیده بودند به‌شاهزاده ظفرالسلطنه والی وقت که تازه وارد کرمان شده بود چنان فهماندند که محرک مردم در این سرکشی حاجی میرزامحمدرضاست و هرگاه از طرف دولت از این مرد مفسده‌جو جلوگیری نشود کار فتنه بالا خواهد گرفت و مشکلاتی پیش خواهد آمد که جلوگیری‌اش دشوار خواهد بود.

شاهزاده ظفرالسلطنه هم که از موقعیت مهم و نفوذ حاجی میرزامحمدرضا بی‌اطلاع بود و او را درست نمی‌شناخت سبکسرانه به‌قشونیها دستور داد خانه مجتهد را محاصره کرده و او را به‌ارک دولتی بیاورند

با اینکه ده‌ها هزار نفر مردم متفرقه اطراف خانهٔ حاجی میرزامحمدرضا جمع شده بودند و از او پاسبانی می کردند نظامیان بسهولت موفق شدند روحانی مذکور را دستگیر کرده و با یک وضع خفت‌باری به‌ارک دولتی بیاورند.

ظفرالسلطنه که از بادهٔ موفقیت مست شده بود بدون مطالعه و توجه به‌عاقبت کار حاجی میرزامحمدرضا را فلک کرده وچوب زد.

این خبر بزودی در تهران و شهرهای دیگر ایران و نجف که مرکز روحانیت بود منتشر شد و شکایات و اعتراضات از هرطرف نسبت به‌زمامداران وقت شروع گشت.

عین‌الدوله که در آن زمان صدراعظم بود به‌خطایی که شده بود پی‌برد و ظفرالسلطنه را معزول کرد و حاجی میرزامحمدرضا را با احترام روانهٔ خراسان نمود ولی این توهین نسبت به‌یکی از شخصیتهای مهم روحانی در جامعه روحانیت اثر خود را بخشید و دره‌ای بس عمیق درمیان روحانیون و دولتیان ایجاد نمود که منتهی به‌نهضت مشروطیت گردید.

ناگفته نماند که حاجی میرزامحمدرضا که اخیراً به‌رحمت ایزدی پیوسته یکی از بزرگترین روحانیون پاکدامن و باتقوی بود و در تمام طول عمر خود نسبت به‌حکومت ملی ومشروطیت ایمان داشت و مستبدین را دشمن خلق و خدا می‌پنداشت.

مردم آذربایجان محمدعلی‌میرزا ولیعهد را می‌شناختند

گرچه در آتیه بتفصیل از حالات و احوال محمدعلی‌میرزا سخن خواهیم گفت ولی به‌مناسبت اینکه در این فصل گفتگو از علل پیش‌آمدن مشروطیت می کنیم ناچاریم این مطلب راگوشزد خوانندگان این تاریخ بنماییم که شناسایی اهالی آذربایجان به‌اخلاق رذیله و عادات ناپسندیده و پستی طینت و شقاوت ذاتی محمدعلی‌میرزا عامل مهمی در تهییج آنها به‌انقلاب و طرفداری از مشروطیت بود زیرا مردم آذربایجان بخوبی می‌دانستند که هرگاه روزی این مرد پست و ستمگر به‌مقام

www.tabarestan.info

سلطنت برسد و با اصول استبدادی زمام کشور را در دست بگیرد بدبختی و مصایب بزرگی نصیب ملت ایران خواهد شد.

فاجعهٔ بزرگ

گرچه این فاجعهٔ جانگداز در اوایل سلطنت مظفرالدین‌شاه روی داد و اگر می‌خواستیم مراعات زمان را بکنیم می‌بایست در اول این فصل که اختصاص به‌بیان علل پیدایش مشروطیت داشت می‌نگاشتیم ولی نظر به‌اهمیت موضوع و تأثیری که در افکار داشت و تحولی که در ارواح طبقهٔ روشنفکر و وطنخواه بوجود آورد بهتر دیدیم این فصل را به‌ذکر آن حادثه که یکی از مهمترین علل پیش‌آمد انقلاب مشروطیت بود خاتمه بدهیم.

در روزهایی که بواسطهٔ از میان رفتن دورهٔ استبداد ناصری روزنهٔ امیدی در دلهای آرزومندان به‌آزادی پیدا شده بود و تصور می‌شد که از شدت ظلم و بیدادگری کاسته خواهد شد و تا حدی انصاف و رحم در دستگاه دولتی که در رأس آن پادشاه دلرحم مظفرالدین‌شاه قرارگرفته پیدا خواهد شد، یک فاجعهٔ غم‌انگیزی بظهور رسید که تا آزادمردی در ایران یافت می‌شود و ایران پاینده است تأثیر آن در دلها و برصفحات تاریخ باقی خواهد ماند و فرزندان پاکنهاد این آب‌وخاک سوگوار و اندوهناک خواهند بود.

اگرچه ما درفصلی که به‌ذکر نام نامی وزندگانی گرامی آزادمردانی که درپیدایش انقلاب‌مشروطیت سهمی دارند و با فداکاری و از خودگذشتگی و نیروی ایمان و قدرت تنوع آن رستاخیز عظیم را برپا کردند، اختصاص داده‌ایم، شرح‌حال میرزاآقاخان کرمانی و شیخ‌احمدروحی و خبیرالملک را خواهیم نگاشت. ولی از نظر اینکه شهادت آن آزادمردان فرزانه یکی از حوادث مهم قبل از طلوع مشروطیت می‌باشد و در پیدایش انقلاب مشروطیت عامل مهمی بوده ما بطوراختصار گرفتاری و شهادت آن مظلومان را در اینجا می‌نگاریم.

این سه مرد تاریخی که هر یک در علوم جدید و قدیم و علم تاریخ و فلسفه معرفت بسزایی داشتند و به‌السنهٔ خارجه آشنا بودند و در نویسندگی و حسن بیان مشهور زمان خود بودند وکتب و تألیفاتی که از آنها باقی مانده بزرگترین معرف مقام دانش و افکار بلند آنها می‌باشد، در دورهٔ استبداد ناصرالدین‌شاه ایران را ترک کردند و به‌اسلامبول که در آن زمان مرکز روشنفکران ایرانی بود رفتند و به‌اتفاق سید جمال‌الدین اسدآبادی کانون نهضت ایران را تشکیل دادند و به‌بیدارکردن ملت ایران و مسلمانان جهان همت گماشتند و بوسیلهٔ نشرکتب و رسایل و مقالات در جراید و

اشعار و خطابه‌ها مردم را به‌منافع قانون و مزایای آزادی و حکومت ملی آگاه می کردند و به‌شرکت در یک جنبش آزادیخواهانه و نجات‌دهندهٔ مردم از قید استبداد سلاطین ملل دعوت می‌نمودند در اندک زمانی توجه توده‌های ملل شرق را به‌طرف افکار بلند خود جلب کردند و مرکزی برای یک رستاخیز عمومی فراهم نمودند.



میرزا آقاخان کرمانی

ناصرالدین‌شاه که همیشه دشمن آزادیخواهان بود و سیدجمال‌الدین را دشمن سرسخت خود می‌دانست در ۱۳۱۳ توقیف و تبعید آن آزادمردان را بوسیلهٔ سفیر کبیر خود علاءالملک از بابعالی درخواست نمود. و برای آنکه مقامات عالیهٔ دربار عثمانی را در این امر خطیر موافق کند به‌سلطان عبدالحمید فهماند که قیام ارامنه برضد دولت

عثمانی به‌تحریک سیدجمال‌الدین و آن سه‌نفر می‌باشد.



خبیرالملک

www.tabarestan

سلطان عبدالحمید که در استبداد طبع و کینه‌جویی و دشمنی با آزادیخواهان معروفیت جهانی داشت و داستان بیدادگریهای او ورد زبانها بود دستور داد میرزاآقاخان و روحی و خبیرالملک را دستگیر و تحویل سفیر ایران بدهند.

ولی بواسطهٔ شهرت و موقعیت مهمی که سیدجمال‌الدین در میان ملل شرق و مجامع سیاسی کشورهای غرب داشت جرأت نکرد سید را دستگیر کند و تسلیم تقدیری که انتظار آن بیگناهان را داشت بنماید.

عبدالحمید فقط به‌محدود کردن سید قناعت کرد و او را از ملاقاتها و حضور در مجامع بازداشت.

علاءالملک سفیر کبیر ایران که خود مرد مستبدی بود بابیرحمی و سختی آن آزادمردان را محبوس و مقید نمود و روانهٔ ایران کرد.

در همان زمان ناصرالدین‌شاه به‌دست میرزارضای کرمانی کشته شد و کینهٔ مستبدین ایران نسبت به‌سیدجمال‌الدین و آن سه‌نفر مظلوم شعله‌ورگشت.

مدتی آن سه‌نفر در سرحد ایران محبوس بودند ولی پس از چندی مأموریتی از طرف محمدعلی‌میرزا ولیعهد به‌سرحد فرستاده شد و آن آزادمردان را با خواری هرچه تمامتر وارد تبریز کردند و در یک زیرزمین عمیق و مرطوب حبس و زنجیر نمودند.

مرحوم میرزاصالح خان وزیراکرم که در اواخر عمر لقب آصف‌الدوله پیدا کرده بود و یکی از آزادمردانی بود که در دورهٔ مشروطیت خدمات بسیارگرانبهایی از خود بیادگار گذارده و در جنگ مجلس شرکت داشته و در آن زمان کلانتر تبریز بود و در گفته‌های او شک وتردید نیست داستان جانگداز دورهٔ حبس و شهادت آن آزادمردان را بتفصیل نگاشته وکسروی در تاریخ مشروطیت و ناظم‌الاسلام کرمانی در تاریخ بیداری ایرانیان گفته‌های او را نقل کرده‌اند و ما تکرار آنچه را که آنها نگاشته‌اند در اینجا زاید می‌دانیم و فقط به‌آنچه که میرزاصالح خان برای نگارنده حکایت کرد قناعت می‌کنیم.



شهید اسعد
شیخ احمد روحی

میرزاصالح خان وزیر اکرم می‌گفت در ملاقاتی که من از این سه نفر در محبس تاریک و مرطوب تبریز کردم اعتماد به‌نفس و نیروی فکری میرزاآقاخان که از شخصیت فوق‌العادهٔ او حکایت می‌کرد، قدرت ایمان وسربلندی و فصاحت بیان که از شیخ احمد روحی مشاهده کردم و تسلیم و رضا و متانتی که در خبیرالملک یافتم چنان مرا تحت تأثیر قرار داد و روحم را آشفته کرد که تا زنده هستم آن ملاقات غم‌انگیز را فراموش

نمی کنم.

می گفت این مردان فوق‌العاده نه‌فقط از کردهٔ خود پشیمان نبودند و افسردگی در چهرهٔ آنها دیده نمی‌شد بلکه آنچه را که برای نجات ملت از قید ظلم و استبداد و بدست آوردن آزادی کرده بودند مباهات می کردند چنانچه شیخ احمد روحی با یک متانت فوق‌العاده به‌من گفت: «اگر شما قدر این زنجیری که به‌گردن ماست می دانستید آنرا با طلا می‌ساختید.»

مرحوم بحرالعلوم برادر ارشد شیخ احمد روحی می‌گفت آن آزادمردان در موقع شهادت چنان خونسردی و شهامت از خود نشان دادند که موجب حیرت کشندگان آنها شد.

شیخ احمد روحی در همان لحظه‌ای که می‌خواستند سر از بدنش جدا کنند محمدعلی میرزا را به‌باد فحش و ناسزا گرفت و او را خائن و پست نژاد و ستمگر خواند.

باری پس از چند روز آن مظلومین را از محبس بردند به‌ارک دولتی و در مقابل چشم محمدعلی‌میرزا یکی را بعد از دیگری سر بریدند و پوست سر آنها را کنده پر از کاه کردند و برای دربار معدلت مدار تهران فرستادند و سرهای بریده را در کف رودخانه زیر شنها دفن کردند و جسدهای بی‌سر را پای یک دیوار خرابه گذاردند و دیوار را روی آن جسدهای نازنین خراب کردند.

www.tabarestan.info تبرستان

میرزا صالح خان می‌گفت به‌دستور من آن سرهای بی‌تن و تنهای بی‌سر را از زیر خاک و خاکروبه بیرون آوردند و در قبرستان دفن کردند.

حقیقت غیر از این است که نوشته‌اند

اکثر مورخین بدون آنکه تعمق و تحقیق در وقایع تاریخی بکنند به‌تقلید از یکدیگر مطالبی را می‌نویسند که بکلی از حقیقت دور است.

اینست که لازم دانستم در خاتمهٔ فصلی که اختصاص به ذکر علل پیدایش مشروطیت داده شده حقیقتی را آشکار نمایم و اشتباهی را که نویسندگان تاریخ مشروطیت کرده‌اند اصلاح نمایم.

اکثر مورخین داخله و خارجه که تاریخ انقلاب مشروطیت ایران را نگاشته‌اند و بسیاری از مردم، براین عقیده‌اند که مشروطیت ایران از دورهٔ صدارت میرزاتقیخان امیر کبیر سرچشمه گرفته است و تخم آزادی در زمین دلهای ایرانیان به‌دست آن صدراعظم کاردان افشانده شده است بدینجهت او را اول بانی وباعث ظهورمشروطیت می دانند.

باتصدیق به‌اینکه امیر کبیر یکی از صدور بزرگ و رجال کاردان و لایق ایران

بوده و در دورهٔ صدارتش گامهای مهمی برای ترقی و سعادت ایران برداشته و هرگاه اجل به‌او مهلت می‌داد ممکن بود ایران در دورهٔ صدارت او به‌ترقیاتی نایل شود و موقعیت مهمی در جهان پیدا کند.

چنانچه در دورهٔ تاریخ هزارسالهٔ ایران وزرا و رجال بزرگی پیدا شدند و هریک به‌نوبهٔ خود خدمات فناناپذیری به‌ملک و ملت خود کردند و نام نیکی از خود بیادگار گذاردند.

ولی اشعهٔ لیاقت و کاردانی امیرکبیر نباید طوری چشم ما را خیره کند و چشم بصیرت ما را ببندد که یک‌حقیقت مسلم و غیرقابل تردید را بعکس جلوه بدهیم و خود و جهانیان را مشتبه کنیم.

هرگاه از نظر علم‌الروح و انسان‌شناسی مطالعهٔ دقیق و عمیق در روحیات و اخلاق و آداب و اعمال امیرکبیر بنماییم بدون‌شک برای ما روشن می‌شود که کمترین چیزی که در روح و قلب امیرکبیر راه نداشته فلسفهٔ نوین و آزادی ملت و حکومت مردم بوده‌است. وفکراو ازاصول مشروطیت ومبانی دمکراسی فرسنگها دوربوده‌و هیچوقت تصور یک انقلاب ملی در دماغ او راه نیافته است.

امیرکبیر نه‌فقط طرفدار حکومت ملی و حقوق ملت نبوده بلکه یک مردی در تمام معنی کلمه مستبد و جابر بوده است.

در دورهٔ صدارت امیرکبیر فشار استبداد و جاسوسی بدرجه‌ای زیاد بوده که به‌قول یکی از نویسندگان یکنفر دهاتی درخانه خود جرأت نمی‌کرد نام امیرکبیر را به‌زبان بیاورد.

استبداد عقیده و خودسری بحدی در امیرکبیر قوت داشته که یکی از روزها که از سبزه‌میدان تهران می‌گذشته مردی دامن او را می‌گیرد و می‌گوید این شخص بدون اجازه و بدون آنکه پول به‌من بدهد حلوا از دکان من برداشته و خورده است امیرکبیر بدون آنکه رسیدگی و تحقیق بکند امر می‌دهد شکم مردی که حلوا خورده پاره کنند تا معلوم شود حلوا خورده یا نخورده و بعد می‌گوید هرگاه حلوا در شکم او یافتید او به‌مجازات خود رسیده است و هرگاه معلوم شد صاحب دکان دروغ گفته و بدون جهت سبب قتل بیگناهی شده به‌جبران دروغی که گفته شکم او را هم پاره کنید، تصور می‌کنم آنچه را که در این صفحه نگاشتیم کافی باشد که خط سیاهی در روی مشروطه‌خواهی امیرکبیر بکشیم و مردم را از آن اشتباه بزرگ بیرون بیاوریم.

www.tabarestan.info تبرستان

فصل هفتم

پیدایش مردان بزرگ در ایران

اکثر مردمان گیتی در هر دور و زمان مقهور قوای حیوانی بوده و از علم و دانش بی‌بهره و در دریای موهومات و خرافات غوطه‌ور و جز به‌رسیدن آرزوهای نفسانی هدفی ندارند. ولی در میان ملل و اقوام مردانی پیدا شده‌اند که از نردبان انسانیت بالا رفته و به‌حقایق بیشتری آگاهی یافته و با ترک هوای نفس روح خود را تقویت کرده و از راه علم و دانش به‌سر منزل حقیقت و کمال نزدیک‌شده و چراغ هدایت نوع بشر را در دست گرفته و مردم را به‌جانب رشد و صلاح و سرمنزل نجات و فلاح سوق داده‌اند.

بطوری که صفحات تاریخ اقوام و ملل جهان به‌ما نشان می‌دهد ظهور این نوابغ و پیشوایان بشریت در مواقعی اتفاق می‌افتد که کار فساد و بی‌ایمانی و هرج و مرج در مجامع ملل بالا گرفته و رشتهٔ انتظامات اجتماعی از هم پاشیده و ظلم و تعدی و دروغ و بیدادگری جانشین حق و انسانیت شده، بیچارگی و ظلمت همه را فراگرفته.

پیغمبران و اولیای حق و فلاسفه و خطبا و نویسندگان که برای نجات اقوام خود از راه کجی و نادرستی، مبعوث شده‌اند و با فداکاری که به‌قیمت جان آنها تمام شده قوم خود را از پرتگاه ضلالت و پستی نجات داده به‌شاهراه حقیقت و فلاح هدایت کرده‌اند موجد سعادت و ترقی بشروقائد رستگاری آنها هستند و آزادی و عدالت و ترقیات محیرالعقول علم و صنعت که امروز بشر به‌آن نایل شده مرهون همین نوابغ بزرگ و مردان دوران است.

چه بسا اقوام که قرنها در جهل و نادانی و فساد زندگانی کرده، بواسطهٔ ظهور یک مرد بزرگ، یک حکیم دانشمند، یک خطیب ارجمند، یک عالم نوع‌دوست و یا یک نویسندهٔ فداکار پردهٔ ظلمت و جهل و نادانی را دریده و به‌اوج سعادت و کامرانی رسیده و رستگار شده‌اند.

و چه‌بسا ملل که قرنها در زیر شکنجه و ظلم و استبداد جان داده، بواسطهٔ ظهور یک آزادمرد فداکار به‌نعمت حریت و عدالت نایل شدند و نیز چه‌بسا اقوام و امم که در

www.tabarestan.info
تبرستان

غرقاب خرافات و شهوات حیوانی و پستی و دیوصفتی فرورفته، ولی فضل خداوند شامل حال آنها شده و با ظهور یک نبی‌مرسل از تمام مفاسد اخلاقی پاکیزه و منزه از عیوب حیوانی، طیب وطاهرشده‌اند.

پس مردان بزرگ بزرگترین موهبتی است که خداوند به‌بندگانش عطا فرموده چنانچه در پیشانی کاخ رفیع پانتئون که مدفن بزرگان جهان است با خط طلا نوشته است «وطن به‌مردان بزرگ حق‌شناس است».

یکی از فلاسفهٔ بزرگ یونان که در هزار سال پیش می‌زیسته چنین می‌گوید «بسا مردان بزرگ درمیان ملل پیدا می‌شوند که به‌نور علم و دانش دنیا را روشن می‌کنند و تخم آزادی و فضیلت و تقوی در قلوب مردم کاشته و آنها را رستگار می‌کنند و از راه پرورش افکار و روشن کردن ارواح و خدمت به‌نوع و نشر علم و تقوی از نردبان بشریت بالا رفته و در ردیف خدایان جای می‌گیرند و به‌مقام فناناپذیری نایل می‌گردند».

شک نیست که درمیان مردان بزرگ عالم کسانی که ملل را از قید بندگی و ظلم رهایی داده و به‌آنها آزادی بخشیده‌اند بالاترین مقام را حائزند زیرا چنانچه صفحات تاریخ ملل جهان به‌ما نشان می‌دهد تا ملتی از نعمت آزادی برخوردار نشود و محیط آزاد بوجود نیاید محال است آن ملت راه ترقی و تمدن پیش گیرد و به‌مقام عالی انسانی نایل گردد.

نوابغ دوران و علما و مکتشفین بزرگ جهان همگی محصول درخت آزادی هستند و در محیط آزادی پرورش می‌یابند چنانچه همهٔ ملل دنیا درقرون بی‌پایانی که در استبداد می‌زیستند در جهل و تاریکی غوطه‌ور بودند ولی همینکه از نعمت آزادی برخوردار شدند روبه‌ترقی و تعالی گذاردند و این دستگاه عظیم علم و تمدن را بوجود آوردند.

گویندهٔ بزرگ ملی ملک‌المتکلمین دریکی از خطابه‌های معروفش که از آزادی سخن می‌راند چنین می‌گوید:

«هرکسی خدای خود را در یکی از صفاتش ستایش می‌کند زیرا صفات خداعین ذات اوست. من پروردگارخود را در مظهر آزادی پرستش می‌کنم و معتقدم بزرگترین مواهب رحمانی در این مظهر صمدانی تجلی یافته و بالاترین موهبتی که خداوند به‌بندگانش عطا فرموده آزادی است، زیرا بدون آزادی بشربه‌سرمنزل کمال مطلوب که خداشناسی است نایل نخواهد شد و به‌رموز حقایق و فلسفهٔ وجود پی‌نخواهد برد و در دنیا و آخرت رستگار نخواهد شد. اینست که بدون شک و تردید می‌گویم بدون وصول به‌مقام منبع آزادی و جلوس در جایگاه رفیع آزادی و مستی از بادهٔ جان‌پرور آزادی و برخوردارشدن از تجلیات آزادی بشربه‌گسترانیدن بساط حکمت و عدل و صعود به‌مرحلهٔ

www.tabarestan.info تبرستان

کمال و انسانیت نایل نخواهد شد.

آزادی کمال مطلوب انسانی است و مظهر نکویی و زیبایی است و تاج عدالت و انسانیت جز در روی پایهٔ آزادی استوار نخواهد گشت و درخت تمدن جز در پرتو آزادی پرورش نخواهد یافت و علم و دانش جز در مهد آزادی پرورش نخواهد کرد و ریشهٔ ظلم و ستمگری جز با تیشهٔ آزادی کنده نخواهد شد و تخم حکمت و فلسفه جز در زمین آزادی نخواهد روئید و مردان با شهامت و تقوی جز در هوای آزادی نشو و نما نخواهند کرد و اصل حقوق بشریت جز در کنف آزادی مصون نخواهد ماند و شرافت و حقوق ملل جز در سایهٔ آزادی محفوظ نخواهد شد و حفظ شئون ملی و کانون خانوادگی جز با رعایت آزادی مستقر نخواهد گردید و پایهٔ قومیت و ملیت فردی و اجتماعی و حفظ حیثیت سیاسی و اجتماعی و مصونیت از تجاوز و تعدی و زیستن با تقوی و سربلندی جز در پناه حصن حصین آزادی میسر نخواهد شد.»

این است که به‌عقیدهٔ آن آزادمرد نامی، آزادی ریشه و پایهٔ تمام اصلاحات سیاسی و اجتماعی و فرهنگی است و غایت آرزوی بشر است و مادامی که ملتی از نعمت آزادی برخوردار نشود به‌مقام تمدن حقیقی و عزت واقعی نایل نخواهد شد و در ردیف ملل زندهٔ جهان جای نخواهد گرفت.

برای تأیید آنچه در بالا گفته شد خالی از فایده نمی‌دانم مذاکراتی را که در استبداد صغیر در پاریس در مجمعی که از مشروطه‌طلبان مهاجر تشکیل یافته بود، شد و نگارنده هم حضور داشتم در اینجا نقل کنم.

پس از انهدام مشروطیت عدهٔ زیادی آزادیخواهان از ایران فرار کرده و به کشورهای خارجی پناهنده شدند از آنجمله چند نفر به‌اسلامبول رفتند و انجمن سعادت را تشکیل دادند و کارت‌پستالی که حاوی عکس شش نفر از بزرگترین مردان آزادیخواه ایران است بطبع رسانده و منتشر نمودند و مبلغی از این راه برای صرف کارهای ضروری که در پیش بود بدست آمد.

بهاءالواعظین که یکی از ناطقین مشهور بود به‌پاریس رفت و در مجمعی که از چهل نفر معاریف مشروطه‌خواهان ایران تشکیل یافته بود عضویت یافت. یکی از روزها که مجمع تشکیل یافته بود کارت‌پستالهایی را که در اسلامبول چاپ شده بود میان اعضای انجمن توزیع نمود، یکی از مشروطه‌خواهان معروف برای اینکه تملقی از ناصرالملک که در آن مجلس عضو بود و سابقاً رئیس‌الوزرای ایران بود و بعد به‌مقام نیابت سلطنت رسید گفته باشد، گفت خوب بود عکس جناب آقای ناصرالملک را هم در میان عکسهای مردان آزادیخواه معروف گذارده بودند.

حاجی‌میرزایحیی دولت‌آبادی با همان روح آزادمنشی و صراحت لهجه که داشت با آشفتگی جواب داد:

www.tabarestan.info تبرستان

«مقامات ظاهری اشخاص هرقدر هم مهم باشد کمترین قدر و قیمت تاریخی ندارد و با خود آنها از میان می‌رود و اگر به‌صفحات تاریخ ملل جهان و مردان بزرگ دوران نظر کنید خواهید فهمید که مردان بزرگ جهانی کسانی هستند که مساعی و کوشش آنها تحولاتی در میان ملل بوجود آورده و تغییراتی در دستگاه امم ایجاد کرده و جریان زندگی عمومی و خط‌مشی اجتماعی را تغییر داده و سیر تاریخ را عوض کرده و صحنهٔ نوینی در حیات ملل بوجود آورده است، این است که تاریخ و آینده مقامات ظاهری اشخاص را زیر پا می‌گذارد و اهمیت واقعی و تأثیر وجود افراد را در تحولات و ترقیات عالم در نظر می‌گیرد.»

این فلسفه که متکی بر حق و حقیقت بود، نگارندهٔ این تاریخ را بر آن داشت که شرح‌حال مردانی را که تأثیروجودی آنان در بیداری ایران و انقلاب مشروطیت بحد کمال بوده و دستگاه چندین هزارسالهٔ استبداد را که در روی بندگی افراد استوار بود در نوردیده و بساط تازه‌ای که پایه‌اش در روی آزادی ملت ایران و بسط عدالت اجتماعی استوار است با قضاوت دقیق و بیطرفی کامل بنگارم.

www.tabarestaninfo



طرحی از کارت‌پستالی که انجمن سعادت انتشار داد

محققین و خطبا:

سیدجمال‌الدین اسدآبادی

علت اینکه نام گرامی این مرد بزرگ را در سرلوحهٔ اسامی آزادمردان قرار دادم و بر کسانی که با هم در یک زمان می‌زیستند مقدم شمردم این است که سیدجمال‌الدین اول کسی است که فلسفهٔ جدید و افکار نوین را با شجاعت و صراحت در ایران منتشر نمود و تخم آزادیخواهی را در دلهای مستعد کاشت.

سیدجمال‌الدین یکی از مردان جهانی است و چون ستارهٔ درخشانی در خاور طلوع کرد و قسمتی از کشورهای عقب‌افتاده آسیایی را روشنی بخشید.

سیدجمال‌الدین اسدآبادی در میان مردم معروف به‌افغانی است و به‌علت همین معروفیت است که افاغنه او را از خود می‌دانند اگرچه ما افغانستان را خارج از ایران نمی‌دانیم و جدایی مصنوعی آن سامان از ایران نمی‌تواند رشته‌های محکم فناناپذیری که موجب وحدت یک ملت است از هم گسیخته و افغانستان را از ما جدا کند و آنها را ملت غیر ایرانی بداند، ولی برای رفع این اشتباه متذکر می‌شوم که بسیاری از ایرانیان که زمانی در کشورهای بیگانه می‌زیسته‌اند بنام آن کشور در میان ایرانیان معروف‌اند و این معروفیت را دلیل بر ملیت آنها نمی‌توان دانست.

عجب اینست با اینکه خانوادهٔ سیدجمال‌الدین در اسدآباد همدان سکنی دارند و بعضی از منسوبین او در آن محل زندگی می‌کنند ما به‌مناسبت شهرت او به‌افغانی او را افغانی بدانیم.

بهتر از آنچه گفته شد این است که سیدجمال‌الدین در تمام دورهٔ پرافتخار عمرش خود را ایرانی می‌دانسته و در تمام دنیا خود را ایرانی معرفی کرده و به‌ایرانیت و ایرانی بودن افتخار داشته.

دولت افغانستان با توجه به‌اینکه مردان بزرگ بالاترین مفاخر ملل دنیا هستند و هر ملتی که از وجود نوابغ بیشتر بهره‌مند بوده در میان اقوام جهان مفتخر و سربلند است خواسته است از شهرت سیدجمال‌الدین به‌افغانی بودن استفاده کرده و آن گوهر گرانبها را زینت تاج ملی خود قرار دهد و نیز دولت افغانستان از شهرت نام سیدجمال‌الدین به‌افغانی و از غفلت دولت و ملت ایران استفاده کرد و نعش آن مرد بزرگ را از ترکیه به‌افغانستان حمل کردند و در آنجا دفن نمودند.

با یقین به‌اینکه سیدجمال‌الدین ایرانی و اسدآبادی است و تصدیق به‌اینکه ما ملت افغان را ایرانی می‌دانیم باید به‌این فلسفه تسلیم شویم که سیدجمال‌الدین یکی از مردان جهانی است و مردان بزرگ اختصاص به‌قوم و ملت خاصی ندارند و آنها منسوب به‌عائله بشریت هستند زیرا به‌عالم بشریت خدمت کرده‌اند و خدمات و عنایاتشان شامل عموم است.

برای شناسایی سیدجمال‌الدین بهتر آن دانستم که آنچه را که ملک‌المتکلمین که یکی از دوستان سید بود و مدت سه‌ماه با او انیس و جلیس بوده و تا آخر عمر هم با هم مکاتبه داشتند و به‌افکار یکدیگر آشنا بودند می‌گفته و در بعضی آثار قلمی خود به‌یادگار گذارده نقل کنم:

«در مراجعت از هندوستان و ورود به‌بوشهر از نعمت غیرمنتظره‌ای که سالها آرزومند



سیدجمال‌الدین اسدآبادی

آن بودم برخوردار شدم و سیدجمال‌الدین را در آن شهر یافتم.

حاجی محمدرضا بهبهانی که یکی از تجار روشنفکر بوشهر بود ورودم را بسید بزرگوار اطلاع داده بود و از دورهٔ توقفم در بمبئی و تبعیدم از آن سامان او را مطلع کرده بود.

هنوز از خستگی مسافرت نیاسوده بودم که به‌زیارتش شتافتم، سید مرا چون

آشنای قدیمی با محبت و گرمی پذیرفت و از موفقیتی که در تأسیس مدرسه ایرانیان در بمبئی نصیب شده بود اظهار خرسندی کرد با اینکه عجله داشتم که زودتر بوشهر را ترک کنم چنان مجذوب افکار عالیه و سجایای پسندیدهٔ آن مرد بزرگ شدم که عزیمتم به‌اقامت مبدل شد و مدت سه‌ماه از آن خرمن علم و دانش خوشه‌چین و بهره‌مند بودم و روز و شب از مجالستش استفاده می کردم.

سیدجمال‌الدین بدنی سالم و روحی توانا داشت‌ودر آن زمان که پنجاه سال از عمرش گذشته بود قوای جسمی و روحیش بسرحد کمال بود.

سید قیافهٔ جالب و چشمانی جذاب داشت و کمتر اتفاق می‌افتاد که کسی با او روبرو بشود و در تحت تأثیر آن روح نیرومند و جاذب قرار نگیرد و بهمین جهت بود که در هر شهر و دیاری که وارد می‌شد به‌اندک‌زمانی عدهٔ زیادی به‌او می‌گرویدند وفلسفهٔ او را می‌پذیرفتند، چنانچه در اکثر کشورهای شرق معتقدین بسیار داشت که او را تا سرحد پرستش دوست می‌داشتند.

سید بسیار شیرین زبان بود ولی عربی را بهتر از فارسی تکلم می کرد و چون در تاریخ ملل و سرگذشتهای امم و درفلسفه تبحر بسیار داشت و قسمت مهمی از ممالک متمدن عالم و کشورهای شرقی را سیاحت کرده بود در بیاناتش امثال‌وحکم‌وحکایات شیرین می‌آورد و مستمعین را شیفته و مجذوب می کرد.

سید دارای قدرت ایمان و اتکای‌بنفس بود و آنچه را که می‌گفت خود بدان عقیده داشت و کمترین ضعف‌نفسی در او دیده نمی‌شد. او در دانش و فهم و درک حقایق و فلسفه مقامی بس بلند داشت و خود او هم از این حقیقت آگاه بود، این بود که به‌اصولی که پایهٔ حکمت و فلسفهٔ خود قرار داده بود ثابت و استوار بود و در محاوره و مباحثه کمترین فتوری به‌او دست نمی‌داد و در کمال شجاعت و تهور از عقاید خود دفاع می کرد.

سید دارای شهامت و شخصیت بی‌نظیری بود و هر کس و هرچیز بیش از آنچه بود در نظرش جلوه نمی کرد، سید عقیده‌مند بود که تمام بدبختی ایران و ایرانیها و مسلمانان و دورافتادگی آنها از کاروان ترقی جهان از فسادی است که در دستگاه روحانیت راه یافته و ازحکومتهای استبدادی سرچشمه گرفته است،این بود که پایهٔ مرام خود را در پاک کردن مذهب اسلام از خرافات و از میان برداشتن حکومتهای استبدادی و برقرار کردن حکومت ملی قرارداده بود.

او با ظلم و ستمگری و حکومت شخصی دشمن بود و معتقد بود که تا کشورهای جهان مخصوصاً مسلمانان زنجیر اسارت استبداد را پاره نکنند و در تحت لوای حکومتهای ملی جای نگیرند به‌نعمت ترقی و تعالی نایل نخواهند شد و از زیر بار نفوذ بیگانگان رهایی نخواهند یافت.

www.tabarestan.info تبرستان

سید با نظر تحقیر به‌طبقه‌ای که در آن زمان به‌نام بزرگان دولت نامیده می‌شدند نگاه می‌کرد و مکرر می‌گفت آنان موریانه‌هایی هستند که درخت انسانیت را فاسد می‌کنند و روح بشریت را مسموم می‌نمایند.

سید آرزومند بود که روزی مسلمانان جهان متفق شوند و خود را از قیود خرافات و جهل پاک و مبری سازند و مقامی را که درخور دین اسلام است در جهان پیدا کنند.»

سید در فلسفه و تاریخ مقام بلندی داشت و در فصاحت بیان و قدرت در تحقیق و کلام بی‌نظیر بود و به‌سیاست دنیا آشنا بود و حسن تشخیص و تفکر، او را در ردیف سیاستمداران نامی جهان جای داده بود و بواسطهٔ نبوغ طبیعی و استعداد ذاتی و پشتکار بی‌نظیری که داشت در میان رجال بزرگ شرق مقام شامخی بدست آورده بود و ایمانی که به‌مرام خود داشت و یا بهتر بگوییم عقیده‌ای که به‌خود داشت او را به‌طرف بالاترین جامعهٔ بشریت راهنمایی می‌نمود.

تاریخ تولد سیدجمال‌الدین بطور تحقیق معلوم نیست ولی ظن قوی براینست که در ۱۲۵۴ هجری متولد شده و قسمتی از دورهٔ جوانی را در افغانستان گذرانیده و با وجود صغر سن مورد احترام امرا و رجال آن دولت بوده.

ولی بواسطهٔ جنگها و کشمکشهای داخلی افغانستان راه هندوستان را پیش گرفت و پس از چندی توقف به‌مصر رفت و از آنجا به‌طرف اسلامبول رهسپار گردید.

طولی نکشید که استعداد ذاتی و مقام علمی او توجه وزارت علوم دولت عثمانی را جلب نمود و مقاله و خطابه‌هایش مورد ستایش روشنفکران گردید و با صدراعظم عثمانی آشنایی پیدا کرد و به‌عضویت انجمن دانش انتخاب گردید.

موقعیت مهمی که در آن دیار پیدا کرد و افکار آزادیخواهی و اصلاح‌طلبی که از خطابه‌ها و نوشتجاتش ترشح می‌کرد او را هدف کینهٔ روحانیون قرار داد و دیری نکشید که شیخ‌الاسلام عثمانی که رئیس روحانیون بود سید را تکفیر کرد.

سید بناچار اسلامبول را ترک کرد و به‌امید اینکه کشور مصر بیش از سایر ممالک شرق از نعمت آزادی برخوردار است راه آن دیار را پیش گرفت.

ریاض‌پاشا وزیر مصر که مرد روشنفکری بود به‌استعداد ذاتی و مقام علمی سید پی‌برد و او را تکریم بسیار کرد و مبلغی ماهیانه برای او قرار داد.

زمانی نکشید که سیدمسند استادی جامعهٔ‌الازهر را اشغال کرد و به‌تدریس فلسفه و تاریخ پرداخت ولی خدیومصر به‌تحریک روحانیون و خواهش نمایندهٔ انگلستان‌سید را از دیار فراعنه تبعید کرد.

جراید مصر نوشتند که سید محفل فراماسون را که سیصد نفر عضو داشت در مصر تأسیس کرد و برضد استعمار انگلیسها و دولت استبدادی مصر قیام نمود.

www.tabarestan.info تبرستان

بسیاری از روشنفکران و جوانان آزادیخواه مصر بالاخص شیخ محمد عبده که سپس به‌عالیترین مقام روحانیت نایل گشت و فرهنگ نوین اسلامی را ایجاد نمود از تربیت‌شدگان سید بودند.

بناچار سید مجدداً راه هندوستان را پیش گرفت و در حیدرآباد دکن سکنی کرد و در آنجا رسالهٔ ردنیچریه را به‌فارسی نوشت و منتشر نمود این بود که سید از طرف زمامداران انگلیس به کلکته احضار شدومدت‌زمانی تحت‌نظر بودواز ملاقات اشخاص وانتشار افکارش ممنوع شده بود، بعد از چندی آزاد شد و به‌امریکا رفت ولی توقفش در آمریکا طولانی نشد و به‌انگلستان مسافرت نمود و از آنجا به‌پاریس رفت.

سیدجمال‌الدین از ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۳ در پاریس می‌زیست و در ۱۳۰۱ روزنامهٔ العروة‌الوثقی را تأسیس کرد که ۱۸ نمرهٔ آن منتشر شد و در ممالک شرق شهرتی بسزا یافت و مورد نگرانی انگلیسها گردید.

انگلیسها تدابیری برای جلوگیری از نشر آن روزنامه نمودند و چون موفق نشدند ورود آن را به کشورهایی که تحت نفوذشان بود مخصوصاً هندوستان ممنوع کردند.

چون نفوذ سیدجمال‌الدین درکشورهای شرق به‌منتهای قوت رسیده بود و در میان ملل اروپا هم شهرت بسیاری یافته بود دولت انگلیس برآن شد که از موقعیت سید استفاده کرده و او را واسطهٔ حل مشکلات‌سیاسی شرق مخصوصاً مصر و عثمانی قرار دهد ولی وزارت‌خارجهٔ انگلیس پس از چندی از این خیال منصرف شد و سید با دلتنگی لندن را ترک کرد و ظاهراً رهسپار مشرق زمین گردید.

زمانی نکشید که سیدجمال‌الدین به‌بوشهر وارد شد و چنانکه درصدر این مقاله گفتم سه‌ماه در این بندر زیست و سپس از طرف اعتمادالسلطنه بنابه‌امر ناصرالدین‌شاه به‌تهران دعوت شد.

ورود سید جمال‌الدین به‌تهران در ربیع‌الثانی ۱۳۰۴ بود و توقفش در پایتخت ایران بیش از چهارماه طول نکشید و ماشرح حالات و رفتاری که با او شده‌بود از قول شاهزاده عباس میرزا برادرناصرالدین‌شاه درفصل پیش نقل کردیم.

پس از آنکه سید تهران را ترک کرد به روسیه رفت و در آنجا فعالیتهایی نمود و سپس به‌طرف اروپای مرکزی رهسپار گشت و در ۱۳۰۶ در مونیخ ناصرالدینشاه را ملاقات کرد و بنا برتقاضای میرزاعلی‌اصغرخان صدراعظم برای ایجاد حسن تفاهم مابین دولت روسیه و ایران به‌روسیه مسافرت کرد و در هزاروسیصد وهفت به‌تهران وارد گشت.

سه‌ماه در خانهٔ حاجی‌امین‌الضرب منزل داشت و هفت‌ماه در حضرت‌عبدالعظیم تحت نظر و منزوی بود چون در تمام دورهٔ توقفش در تهران از اعمال دولت استبدادی و رفتار ناصرالدین‌شاه انتقاد می کرد و فلسفه‌ای را که پایه‌اش در روی حکومت ملی

www.tabarestan.info تبرستان

وآزادی بود بی‌پروا منتشر می‌نمود و پیروان بسیاری پیدا کرده بود به‌حکم ناصرالدین‌شاه تحت‌الحفظ با بی‌احترامی او را از ایران بیرون کردند و چون دولت ایران از دولت عثمانی تقاضا کرده بود که مانع شوند سید به‌عتبات مشرف شود و به‌ملاقات علمای بزرگ که در نجف بودند نایل گردد بناچار شرح مؤثری از اوضاع ایران و مفاسد دستگاه دولت به‌حاجی‌میرزاحسن‌شیرازی که اعلم‌علمای عصر بود نگاشت و بوسیلهٔ سیدعلی اکبر شیرازی که از روحانیون معروف شیراز بود فرستاد، اینست که بسیاری از محققین تحولی که در افکار حاجی‌میرزاحسن‌شیرازی پیدا شده بود و عاقبت به‌قضیهٔ انحصار تنبا کو منتهی گشت از تأثیر نشریات سید می‌دانند.

توقف سید در بصره طولانی نشد و بواسطهٔ کسالت مزاج به‌لندن رفت و در آنجا به‌اتفاق میرزاملکم‌خان نشریه‌های گوناگون و مقالات سودمند خطاب به‌ملت ایران در جراید انگلستان منتشر نمود و خطابه‌های فصیحی از اوضاع استبدادی شرق در مجامع عمومی ایراد کرد و روزنامه‌ای به‌زبان عربی و انگلیسی به‌نام ضیاءالخافقین منتشر کرد و در اولین نمرهٔ آن اوضاع ناگوار ایران را بطور وضوح برای عالمیان روشن کرد و نامه‌هایی که به‌علمای ایران برای خلع ناصرالدین‌شاه از سلطنت نوشته بود افشا نمود.

دولت انگلیس به‌مسائلی که ذکر آن موجب طول کلام است از انتشار آن روزنامهٔ انقلابی جلوگیری کرد و در ۱۳۱۰ سید بنا به‌دعوت سلطان عثمانی به‌اسلامبول رفت و با تجلیل از طرف مأمورین آن دولت از او پذیرائی شد و خانهٔ مجللی در اختیارش گذاردند و مستمری کافی درحقش برقرار کردند.

آزادیخواهان ایران که در اسلامبول می‌زیستند از قبیل میرزاآقاخان کرمانی، شیخ احمدروحی و خبیرالملک چون پروانه اطرافش را گرفتند و آزادمردان عثمانی در مجلس او راه یافتند.

این بود که زمانی نکشید که سید مورد سوءظن سلطان مستبد عثمانی و درباریان واقع شد و مأمورینی درخفیه براو گماشتند و نامه‌های او را سانسور می‌کردند.

سید با بسیاری از آزادیخواهان ایران مکاتبه داشت و نامه‌های چندی از او در دست است که به‌ملک‌المتکلمین و حاجی‌شیخ هادی‌نجم‌آبادی و حاجی‌میرزایحیی دولت‌آبادی نگاشته و آنان را به‌قیام برضد ستمگری و استبداد تشویق نموده است.

با اینکه ناصرالدین‌شاه مکرر از سلطان عبدالحمید تقاضا کرده بود که سید را به‌مأمورین ایرانی تحویل بدهند تا به‌ایرانش بفرستند سلطان عثمانی تن درنداد و عاقبت سیدبزرگوار پس از یک عمر فعالیت در ۱۳۱۴ دراسلامبول درگذشت.

عده‌ای از آزادیخواهان براین عقیده‌اند که سلطان عثمانی ازسید بدگمان شده بود و او را همدست آزادیخواهان عثمانی می‌پنداشت و درصدد از میان بردن او بود، ولی

www.tabarestan.info تبرستان

بواسطهٔ اهمیتی که سید داشت جرأت نمی کرد که او را علناً معدوم کند و از تبعید او هم به کشورهای خارج نگران بود بدین‌جهت سیدمظلوم را مسموم کردند.

نظربه‌اینکه تاریخ زندگانی سیدجمال‌الدین را پروفسور ادوارد براون بتفصیل نگاشته ما در اینجا به‌آنچه گفتیم قناعت می کنیم و از تکرار آنچه از او، دیگران نوشته‌اند خودداری می‌نماییم.

ملک‌المتکلمین

دوست و دشمن متفق‌القول‌اند که در میان فارسی زبانان متکلمی به‌بلاغت و خطیبی به‌فصاحت ملک‌المتکلمین نیامده و در میان مردان جهان آزادمردی به‌آن شهامت و ایمان کمتر دیده شده.

یکی از محققین می‌نویسد چون بر کرسی خطابه جای می‌گرفت ولب به‌سخن می‌گشود گویی عقابی است که جماعت را زیر شهپر خود قرار داده و یا اقیانوس بی کرانی است که طوفانی شده.

در مجامعی که دهها هزار جمعیت در پای کرسی خطابه‌اش حاضر بودند همه باگردنهای کشیده و حیرت‌زده به‌طرف او متوجه بودند، قدرت کلام و فصاحت بیانش و ایمان درگفتارش چنان شنوندگان را تحت تأثیر قرار می‌داد که گویی تمام قوا از آنها سلب شده و نیروی جسمانی آنها در قوهٔ سامعه‌شان تمرکز یافته، مجذوب و مخمور ساکت و سامع در تجلیات روحی و ترشحات ملکوتی متکلم فصیح و ناطق شهیر مستهلک شده‌اند.

بیاناتش چون نفخهٔ روح‌القدس دلهای تاریک را روشنایی می‌بخشید وخطابه هایش چون نسیم جان‌بخش بهاری عقول جامد و ارواح خمود را روح تازه می‌داد.

نیروی ایمان و فصاحت گفتارش تحول شگفتی در ملت ایران بوجود آورد و طوفانی که خطابه‌هایش در افکار و ارواح بوجود آورد سد چندین هزارسالهٔ استبداد را درهم شکست و کاخ بیدادگری قرون بیشمار را فرو ریخت.

خطابه های فصیحش که از یک روح مؤمن به‌آزادی سرچشمه‌می‌گرفت فلسفهٔ نوین را در ایران استوار کرد و سعی و کوشش در راه آزادی و سعادت ملت ایران کاخ ستمگران را واژگون نمود و در روی خاکستر آن پرچم عدالت را برافراشت وان‌فی‌بیانه‌السحراً.

ملک‌المتکلمین بسیار خوش‌صورت بود و چشمان جذابی داشت و لطف و محبت از خصایل ذاتی او بود و چون قسمت مهم از زندگانیش با حوادث انقلاب مشروطیت ممزوج است ما در اینجا فقط شمه‌ای از فداکاریهایی که پیش از نهضت مشروطیت در

راه بیداری مردم و تهیهٔ زمینهٔ انقلاب نموده بیان می کنیم و قسمت آخر سرگذشت زندگانی پرافتخارش درضمن داستان نهضت مشروطیت بنظر خوانندگان خواهد رسید.

حاجی‌میرزانصرالله‌ملک‌المتکلمین از خانوادهٔ بهشتی در ماه رجب ۱۲۷۷ قمری دراصفهان ازمادری پرهیزکار و پدری دانشمند میرزامحسن بهشتی به‌دنیا آمد و پس از تحصیلات مقدماتی به‌فراگرفتن حکمت الهی پرداخت و یک دورهٔ کامل فلسفه را نزد آخوند ملاصالح فریدنی که یکی از اجلهٔ حکمای‌آن عصر بود فراگرفت و درسن ۲۲ سالگی به‌زیارت مکهٔ‌معظمه مشرف شد و در مراجعت بنا به‌دعوت جمعی از مسلمانان روشنفکر هندوستان بدان سامان مسافرت کرد و مدت دو سال درمطالعه و تحقیق عقاید فلسفی و افکار نوین صرف همت نمود، مدرسه‌ای که هنوز هم در بمبئی به‌نام او برجاست برای تربیت نوباوگان ایرانی به‌سبک جدید تأسیس نمود و کتابی به‌نام من‌الخلق الی‌الحق برای بیداری مسلمانان تصنیف و طبع کرده منتشر ساخت.

انتشار این کتاب که علت عمدهٔ شهرت او درجوانی شد و شالودهٔ آن در روی آزادی عقیده و انتقاد از خرافات بود طایفهٔ اسماعیلیه را که ریاست آن با آقاخان معروف محلاتی بود برضد او برانگیخت و درنتیجه انگلیسها او را از هندوستان تبعید کردند.

پس از مراجعت از هندوستان به‌ایران چنانکه درفصل گذشته به‌آن اشاره کردیم از نعمت ملاقات سیدجمال‌الدین اسدآبادی در بوشهر بهره‌مند شد و مدت سه‌ماه از آن کانون علم و دانش و مروج اصول تمدن و آزادی کامیاب گشت و سپس به‌طرف اصفهان رهسپار گشت.

زمانی نکشید که صیت شهرتش پایتخت سلاطین صفویه رافراگرفت و دوستان و پیروان بسیاری پیدا کرد و ماه رمضان را برای وعظ در مسجد جامع اصفهان که بزرگترین آثار تاریخی ایران است دعوت شد.

با اینکه اوضاع آن زمان اجازه نمی‌دادکه خطبا از حدودی که روحانیون سالوس و حکومت استبدادی‌معین کرده بودند پا فراتر نهند ولی آتشی که درقلب آن جوان افروخته شده بود و نیروی ایمانی که روح آزادش را می‌گداخت شعله‌ور گشت و بدون پروا دستگاه روحانیت و حکومت راکه در روی پایهٔ ستمگری و سالوسی استوار شده بود بباد انتقاد گرفت و از ترقیات ملل آزاد جهان و محاسن قانون و تبعیت تمدن و فرهنگ نوین سخن آغاز کرد.

نغمهٔ جانفزای حرفهایی که تا آن زمان شنیده نشده بود مردم آن شهر را تشنهٔ بیاناتش نمود و همه‌روزه هزارها نفر با شوق و شعف سطح مسجد و پشت‌بامها را پوشانیده و به‌بیاناتش گوش می‌دادند و در شهر از فصاحت بیان و جاذبهٔ گفتارش داستانها نقل می کردند.

هنوز ماه رمضان به‌آخر نرسیده بود که روحانیونی که مساجد و منابرشان از

رونق افتاده بود و بازار سالوسی و ریاکاریشان کساد شده بود برضد او قیام کردند و آن آزادمرد را به‌فساد عقیده که. یگانه حربهٔ مستبدین و ستمکاران است متهم نمودند و دبستانی را که با هزار زحمت و خون‌جگر تأسیس کرده بود و کارخانهٔ آدمسازی می‌نامید به‌باد غارت دادند.

یأس و ناامیدی و تأثرات قلبی او را برانگیخت که شهر ظلمانی را ترک گوید و راه آذربایجان را که مردمانش برای قبول افکار تازه مستعدتر بودند پیش گیرد.

شهید سعید شریف‌زاده که یکی از برگزیدگان احرار بود و در انقلاب مشروطیت شهید شد شرح مسافرت ملک‌المتکلمین را به‌تبریز و تأثیراتی که در برداشته بتفصیل نگاشته و به‌طبع رسیده است.

پس از مراجعت از تبریز به‌تهران چند ماهی در کانونی که پیروان فلسفهٔ سید جمال‌الدین اسدآبادی تشکیل داده بودند شرکت کرد، سپس بنابه‌اصرار ظل‌السلطان به‌اصفهان مراجعت کرد، روزنامهٔ حبل‌المتین مراجعت ملک‌المتکلمین را به‌اصفهان در یک مقالهٔ مفصلی که با این شعر شروع می‌شود.

شهر ما امروز پرشکر شدست   شکر افزونست افزونتر شدست

شادباش گفت و مردم را به‌استفاده از آن منبع فضل و دانش توصیه کرد.

در همان زمان ناصرالدین‌شاه کشته شد و روح امیدی در ارواح اصلاح‌طلبان ظاهر گشت و ملک‌المتکلمین آرزوی دیرینهٔ خود را که تأسیس مدرسه بود به‌موقع عمل گذارد و مدرسه‌ای به‌سبک جدید تأسیس نمود و چنانچه درگذشته بدان اشاره کردیم برای ترویج امتعهٔ وطنی و نجات‌دادن صنعتگران از فقر و بدبختی به‌تأسیس شرکت اسلامی همت گماشت و چون می‌پنداشت که با ازمیان رفتن ناصرالدین‌شاه زمینه برای ترویج افکار نوین مستعد شده است به‌تبلیغ اصول آزادی و حقوق ملی پرداخت ولی این دفعه هم چون گذشته به‌مخالفت شدید روحانیون و حکومت وقت برخورد و چماق تکفیر مخالفین بقصد ازمیان بردنش از نیام بیرون آمد و بناچار بار دیگر اصفهان را ترک کرده به‌طرف تهران رهسپار شد.

در همان زمان بود که کتابی به‌نام رؤیای صادقه نوشت و در اندک زمانی در سرتاسر ایران و بعضی از کشورهای خارجه منتشر شد، علاقمندان به‌تحولات هزارها نسخه از آن کتاب استنساخ کردند و به‌اطراف فرستادند و پس از چندی رؤیای صادقه در پطرزبورک و هندوستان بطبع رسید و اینک نسخهٔ اصلی آن در دست نویسندهٔ این تاریخ است.

نشر رؤیای صادقه بیش ازپیش خشم و کینهٔ ملاهای سالوس و دولتیان را برافروخت و آنان را در مخالفت با آن مرد آزادیخواه مصمم کرد.

پس از ورود به‌تهران امیدوار بود که در پایتخت کشور آزادتر بتواند به‌ترویج

www.tabarestan.info تبرستان

اندیشه‌های خود بپردازد ولی این خیال خامی بود، زیرا ظل‌السلطان که از توقف ملک‌المتکلمین و حسن شهرت او در تهران فوق‌العاده نگران شده بود جمعی از روحانیون متنفذ اصفهان را برآن داشت که تلگرافات و نامه‌ها به‌روحانیون مهم تهران و رجال و دولت و دربار بنویسند و توقف او را در تهران برای ملک وملت مضرو خطرناک گوشزد کنند و او را طرفدار انقلاب و جمهوری و عقاید باطله و بی‌دینی خوانند و تبعید او را از ایران از صدراعظم خواستار شوند و یا لااقل از منبر رفتنش مانع گردند.

روحانی‌نماهای تهران هم که همیشه مستعد بودند که نمایشی از خود بدهند و کسب شهرت نمایند در مجالس و محافل تلگرافات علمای اصفهان را برای طلاب و مردم عوام خواندند و آنان را برمخالفت آن مرد آزادیخواه تحریک و تشجیع کردند.

میرزاعلی‌اصغرخان اتابک هم که ملک‌المتکلمین را طرفدار امین‌الدوله می‌دانست از موقع استفاده کرده و مصمم شد که به‌تقاضای ملاها عمل کند ولی پشتیبانی طبقات منورالفکر و توجه عامهٔ مردم مانع از اجرای نیات مخالفین گردید و مظفرالدین‌شاه که ملک‌المتکلمین را می‌شناخت و مکرر خطابه‌های او را در تبریز و تکیه دولت تهران شنیده بود و به‌مقام فضل و فصاحتش پی‌برده بود به‌تبعید او تن درنداد، ولی مهمترین عاملی که سبب موفق نشدن ملاها شد حمایتی بود که مرحوم میرزاسید محمدطباطبائی که در آن زمان اعلم علمای تهران بود و در زهد و تقوی و ملت‌دوستی و وطن‌پرستی درمیان همکاران خود نظیر نداشت، از او نمود.

مرحوم طباطبایی که در همین کتاب بتفصیل در شرح حالش سخن خواهیم گفت و از خدمات و فداکاریهای فناناپذیرش در راه مشروطیت خواهیم نگاشت چون حملهٔ بی‌رحمانه و مخالفت بی‌انصافانه جمعی از روحانیون را برضد ملک‌المتکلمین مشاهده کرد به‌حکم آنکه (جان گرگان و سگان از هم جداست— متحد جانهای مردان خداست) برای آنکه نبوغ فکر و استعداد ذاتی خطیب شهیر را تشویق و ترویج کند ومشتی به‌سینهٔ مخالفینش بزند با یک روح جوانمردی بدون اندیشه از بدخواهان که قدرت و نفوذ بسیار در تهران داشتند او را در ماه رمضان برای وعظ درمسجدی که خود درآن نماز می‌گذاشت دعوت کرد.

از همان روز اول سیلی از مردمان روشنفکر و قاطبهٔ اهالی پایتخت برای استفاده از بیانات متکلم شهیر به‌طرف مسجد روانه گردید و سطح مسجد و پشت‌بامها از انبوه مردم پوشیده شد و درهمان روز اول فصاحت بیان و اطلاعات عمیق فلسفی و تاریخی او اهالی پایتخت را تحت تأثیر قرار داد و نامش سرزبانها افتاد و گفته‌هایش نقل مجالس خواص و عوام قرارگرفت و هنوز ماه رمضان تمام نشده بود که از طرف مظفرالدین‌شاه یک انگشتر الماس گرانبها با تشریفات تمام به‌ملک‌المتکلمین اهدا گردید.

حاجی‌شیخ‌مهدی کاشی معروف به‌شریف که از بزرگان مشروطه‌طلبان است و تاریخ انقلاب مشروطیت را نگاشته بعضی از خطابه‌های ملک‌المتکلمین را که در همان ماه رمضان ایراد کرده نقل نموده و باخواندن آن خطابه‌ها فرزندان ایران به‌فکر بلند و نیروی بیان گوینده می‌توانند پی‌ببرند.

طولی نکشید که موضوع استقراض دولت ایران از دولت روسیه بطوری که در فصل گذشته بیان کردیم پیش‌آمد و برای اولین دفعه طبقهٔ وطنپرست و روشنفکر برای حفظ مصالح و استقلال کشور در مقابل دولت خودسر بنای مخالفت و ایستادگی را گذاردند و ملک‌المتکلمین هم به‌سهم خود برای جلوگیری از این خیانت و مملکت‌فروشی مجاهدت و کوشش بسیار کرد و چون بدبختانه به‌جایی نرسید و مورد تعقیب مأمورین دولت قرارگرفت بناچار چندی در تهران منزوی شد و سپس از طریق گیلان راه اروپا را پیش گرفت.

آقا سیدحبیب‌الله اشرف‌الواعظین که یکی از آزادیخواهان بود و در آن مسافرت با ملک‌المتکلمین همراه بود شرح مسافرت را بتفصیل نگاشته و ما مجملی از گفته‌های او را در اینجا نقل می کنیم:

«حضرت ملک چون ستارهٔ درخشانی در افق گیلان ظاهر شد و با حرارت ایمان و فصاحت بیان قلوب اهالی آن سامان را که بیش از سایر مردمان ایران برای قبول افکار نومستعد بودندروشنایی بخشید و مردم را به‌وطن دوستی و آزادیخواهی و پیروی از مسالک راقیه دعوت کرد و هزارها نفرشیفتهٔ افکارش گشته گردش جمع شدند.

مجتهد معروف گیلان خمامی که مردی خودخواه و مستبد بود برضد ناطق شهیر قیام کرد و بیانات او را حمل به‌طرفداری جمهوریت و خلاف اصول مسلمانی اعلام نمود ولی بواسطهٔ توجه نفوس، کاری از پیش نبرد و خطیب شهیر پس از چندی توقف در رشت با احترام و اکرام آن شهر را ترک کرد و روانهٔ بندر انزلی شد، چند روزی در انزلی توقف کرد و به‌تأسیس یک مدرسه به‌سبک جدید همت گماشت و چنانچه در نمرات حبل‌المتین ۲۱ ربیع‌الاول ۱۳۲۲ و ۱۲ جمادی‌الاول ۱۳۲۲ و ۲۰ ربیع‌الثانی ۱۳۲۲ بتفصیل نگاشته پس از زحمات بسیار به‌تأسیس و افتتاح مدرسه توفیق یافت و از آنجا بقصد رفتن به‌اروپا رهسپار بادکوبه شد و به‌ملاقات طالب‌اف نویسندهٔ آزادیخواه معروف نایل گردید و بدستیاری بعضی از تجار ایرانی شالودهٔ تأسیس مدرسه ایرانیان بادکوبه را فراهم کرد و چون تصمیم به‌حرکت گرفت ازطرف قنسول ایران به‌او گوشزد شد که مأموریت دارد که از مسافرت ایشان به‌اروپاممانعت کند و بعد بطور خصوصی گفته بود که مصادر امور نمی‌خواهند قضایای سیدجمال‌الدین دوباره تجدید شود و شما به کشورهای آزاد که آزادی عمل برای نشرعقاید خود دارید بروید.

این بود که بناچار از راه عشق‌آباد به‌طرف مشهد روانه شد و به‌تشویق

www.tabarestan.info تبرستان

نصیرالملک شیرازی متولی‌باشی چند شب در مسجد معروف گوهرشاد منبر رفت و از همان شب اول شوق‌وشعفی از طرف مردم پدیدارگشت بطوری که مجبور شد روزها را برای استراحت ازشهر بیرون برود و خود را ازجماعت پنهان دارد.

پس از مراجعت از مشهد چندماهی در تهران و اصفهان می‌زیست درنتیجه تأثر وافسردگی ازاوضاع مصمم رفتن به‌هندوستان شد و راه آن دیار را پیش گرفت.

بطوری که علامهٔ معروف ذوالریاستین که یکی از نامداران مشروطه‌خواه و سرسلسلهٔ عرفا بود درتاریخی که نگاشته می‌نویسد:

«با ورود ملک‌المتکلمین به‌شیرازروح تازه در اجساد خمود دمیده شد و شور و عشقی در مردم پدیدارگشت،مردمانی که شوری در سر داشتند و ایمانی در دل می‌پروراندند پروانه‌وارگرد شمع وجودش جمع شدند و برای استفاده او را به‌وعظ در مسجد وکیل دعوت نمودند.

دراندک زمانی چنان هیجانی درافکار پدیدارشد و حرفهای تازه درمیان مردم منتشرگشت که علاءالدوله والی مستبد فارس نگران گشت و به‌تهران تلگرافاتی از جریان امر مخابره کرد و دولت را ازتأثیراتی که توقف ملک‌المتکلمین در آن سامان کرده بود آگاه ساخت و در نتیجه بنا به‌دستورصدراعظم نیمه‌شبی چهل‌نفر سوار آن آزادمرد را تحت‌الحفظ ازشیراز بیرون برده و به‌سرحد اصفهان می‌رسانند».

ذوالریاستین بعضی از خطابه‌هایی که ملک‌المتکلمین درمسجد معروف وکیل شیرازایراد کرده درتاریخی که نگاشته نقل نموده وما برای جلوگیری ازبسط مقال از درج آنها دراینجا خودداری می‌کنیم.

پس از آزادشدن از دست مأمورین دولت، ملک‌المتکلمین به‌ملک شخصی خود مهدی‌آباد که در ۱۴فرسنگی اصفهان است می‌رود و چند ماهی در آن محل به‌مطالعه و اصلاح امورزراعتی می‌پردازد و از آنجا برای آخرین‌بار به‌تهران می‌رود و ما ازاین پس آن مرد آزادیخواه را درصحنهٔ انقلاب مشروطیت خواهیم یافت.

برای آنکه فرزندان ایران بهتر به‌افکار بلند و نیات ارجمند آن آزادمرد پی ببرند نامه‌ای راکه ازمهدی‌آباد به‌یکی از دوستانش میرزااسدالله‌خان وزیر نگاشته و در تاریخ زندگانیش که به‌طبع رسیده نقل شده می‌نویسیم:

«گرامی مرقومهٔ شریف بوسیلهٔ محمدحسن‌بک درموقعی که تنها درگوشهٔ باغ کنار قلعه که به‌صوابدید جنابعالی احداث کردم و اینک درختهایش سایه افکنده و بارور شده‌اند، درحالیکه مشغول به‌خواندن کتاب‌مثنوی که یگانه مونس من است، بودم زیارت کردم و ازمطالعهٔ آن چشمم روشن واگرحمل برمزاح‌گویی نفرمایید ازمندرجاتش دلم گلشن شد، انصافاً مثنوی بزرگترین کتابیست که درشرق نوشته شده و هرگاه شخص با

دقت این کتاب ملکوتی را مطالعه کند تغییرات شگفتی در اخلاق و افکارش پدیدار می‌شود و در عرفان و فلسفه و درک حقایق به‌مقامی بالاتر از آنچه داشته نایل می‌گردد و پردهٔ جهل و خودخواهی از مقابل چشم برداشته می‌شود و به درک بسیاری از حقایق نایل می‌گردد و بهمین جهت است که ملاهای ایران برای نگاهداشتن مردم در ظلمت جهل و تاریکی خواندن این کتاب مستطاب را منع کرده‌اند و سالکین آن طریقت را مرتد می‌دانند ولی امیدوارم اعتقاد من به‌مثنوی موجب نگرانی علمای اصفهان نشود زیرا من دیرزمانی است که در نظر آنها مرتد هستم و به‌قول خودشان تحصیل حاصل محال است و نیز از مجلات و کتب نفیسی که بعضی از بزرگان علوم اجتماعی در اروپا تالیف نموده‌ودرمصر ترجمه و به‌طبع رسیده‌وبوسیلهٔ یکی ازدوستانم برای این بنده‌ارسال‌شده‌استفاده و از خرمن علم و دانش آن مردان بزرگ برخوردار می‌شوم و برآن هستم که هرگاه توفیق رفیق شود بعضی از آن کتب را برای استفادهٔ طالبین علم و معرفت به‌فارسی ترجمه کنم و در دسترس ابنای وطن گذارم شاید از این راه نوری درقلوب پرتو افکند و روشنی در دلها پدید گردد.

باری از این جملات معترضه عذرمی‌خواهم و به‌جواب مندرجات آن نامهٔ‌گرامی که حاکی به‌مراتب مودت وصلاح اندیشی است می‌پردازم.

از اینکه ارادتمند را به‌مراجعت اصفهان تشویق فرموده بودید سپاسگزارم و ایکاش که منهم چون جنابعالی به‌اوضاع خوش‌بین بودم و دنیا و مردم را با دریچهٔ چشم آن جناب می‌دیدم ولی:

ما آزموده‌ایم دراین ملک بخت خویش
باید برون کشید ازاین‌ورطه رخت خویش

جناب وزیر از مردمی که بندگی را زندگی طبیعی می‌دانند و از عبودیت هم‌جنسهای خویش که همه مخلوق یک خالق و از مظاهر رحمانی و عواطف آسمانی بطور مساوی برخوردارند افتخار می کنند چه انتظاری می‌توان داشت؛ از مردمی که با آغوش گشاده ظلم را استقبال می کنند و ظالم را تشجیع در نابکاری می نمایند و بدخواه را تکریم می کنند چه امیدی می‌توان داشت.

مردمی که تحمل ظلم جباران را بردباری می‌دانند و سرافکندگی را برسربلندی، و بندگی را برمولایی ترجیح می دهند، آیا جز مرگ و زوال راهی در پیش خواهند داشت؟

از قومی که شهامت وجوانمردی ازمیان آنها رخت بربسته وریاکاری و سالوسی جای ملکات فاضله راگرفته چه‌انتظاری می‌توان داشت.

مردمی که جهل و نادانی و عادات رذیله درضمیر آنها جای گرفته و آداب رذیله برمکارم اخلاقی چیره شده و در این قرن علم و روشنایی از تمدن و عروج به‌مدارج انسانیت گریزانند و از آزادمردی و عدالت که بزرگترین مواهب خالق سبحان است

روگردان، چه‌می‌توان با آنها کرد و چون شاهراه حقیقت و دستگاه عظیم تمدن و انسانیت و ترقیات علوم و صنایع ملل و بساط دادگستری و عدالت را به‌آنها نشان می‌دهی جواب می‌دهند، چاره چیست باید تقیه کرد، یعنی بندگی کرد، یعنی گردن در زیر طوق عبودیت گذارد، دیگر به‌اینگونه مردم می‌توان امیدی داشت و امیدوار بود که روزی پردهٔ جهل و نادانی را دریده طوق بندگی را دور انداخته و در ردیف ملل زندهٔ جهان جای گیرند؟

من از طبقهٔ عوام که در منجلاب جهل و نادانی غوطه‌ورند و از دنیا و تحولات بزرگ عالم بی‌خبرند هیچ انتظار و گله‌ای ندارم. ولی خواص که کم‌وبیش از اوضاع کشور و جهان مطلع و از معایب امور آگاهند در حقیقت مسئول این همه بدبختی و سیه‌روزگاری هستند و به‌قول معروف دیه برعاقله است. فقط به‌این دلخوشند که راه درویشی و بی‌قیدی در پیش گرفته و چون گرد منقل تریاک که خود بزرگترین سرچشمهٔ فساد اخلاق و مایهٔ رخوت و تنبلی و بی‌حسی است جمع شده از اوضاع کاینات شکایت کنند و شعلهٔ آتش درون خود را با دود تریاک خاموش نمایند.

آیا مللی که از نعمت آزادی و عدالت برخوردار شدند جز در لوای شجاعت و فداکاری بمقصود رسیدند؟

و اقوامی که بساط علم و تمدن را آراستندجز در زیر پرچم مجاهدت و از خودگذشتگی بدان واصل گشتند؟

آیا با جمودت و اظهار عدم رضایت ممکن است بهبودی در اوضاع اجتماعی پیدا شود و جز در سایهٔ از خودگذشتگی و مجاهدت می‌توان به‌نعمت آزادی و استقلال حقیقی نایل شد و ازمزایای عدالت و قوانین بهره‌مند گشت؟

فرضاً بطوری که مرقوم فرموده بودید به‌اصفهان بیایم و با هزار رنج و مشقت موفق به‌کوتاه کردن دست بی‌رحمی ظل‌السلطان ازگریبان این مردم بیچاره و نادان بشویم. تصور نمی‌فرمایید که ممکن است ظالم دیگری به‌جای او برقرار شود وسودی از کردهٔ خود نبریم زیرا رجال این دولت همه تربیت‌شدگان مدرسهٔ ظلم واستبدادهستند و درستمگری پای کم از یکدیگر ندارند و بقول معروف حمام جن است همه سم دارند، همه سروری خود را درستمگری می‌دانند، همه آقایی خود را در بندگی مردم تشخیص داده‌اند، همه دشمن علم و آزادی هستند، همه طالب جهل و نادانی مردمند و خوی بیدادگری وظلم در نهاد همهٔ آنها جای دارد.

هرگاه نظر خود را به‌طرف سایر نقاط کشور معطوف دارید تصدیق خواهید فرمود که در همه‌جا همین آش است و همین کاسه و در تمام شهرها و دهات همین بساط برپاست.

یکی از بزرگان نهضت اجتماعی می‌گوید هرگاه در بیابانی خشک و سنگلاخ به‌قصد ایجاد جنگل هرروز درخت کاشته شود پس از چند روز همهٔ آنها خشک می‌شوند

www.tabarestan.info تبرستان

ولی چون هوای مرطوب و محیط مساعد پیدا شود جنگل بدون زحمت بخودی‌خود بوجود می‌آید.

این است که پس از تفکر زیاد و زحمات بسیار که خود جنابعالی شاهد و گواهید بربنده ثابت شده که هرگاه دست به‌اقدامات اساسی زده نشود اقدامات کوچک و ناچیز در میان ملتی نادان مثل پالان خردجال است امروز یک پارگی را وصله می کنی فردا ده‌پارگی دیگر پیدا می‌شود.

لذا باید ریشهٔ ظلم و بیداد را بنیان کن کرد و بساط ستمگری را پایمال نمود، درخت کهن جور و استبداد را از بیخ برانداخت و شجرهٔ طیبهٔ مساوات و عدالت را بجای او غرس کرد.

و چون دستگاه حکومت در روی پایهٔ عدالت و آزادی استوارگردد طبعاً انوار تابناکش محیط را روشن کند و چشمها را بینا نماید و حرارتش قلوب‌سرد و پژمرده را حرارت بخشند و روح تازه در این بدنهای افسرده پیدا شود و شوق و شعفی در میان مردم پدیدارگردد، زیرا بشر طبیعتاً متمدن‌الفطره می‌باشد و چون روشنایی در افق ظاهر گردد و پردهٔ ظلم و ریا کاری پاره شود و حقیقت با چهرهٔ زیبای خود نمایان گردد دیگر قدرت استبدادی نمی‌تواند جلوی سیر طبیعت را بگیرد و از سیل تمدن جلوگیری نماید و خواهی‌نخواهی قومی که قرنها در تاریکی زیسته مفتون تجلیات روشنایی شود و با یک شوق و از خودگذشتگی خود را به‌دامان او اندازد و راه تکامل و انسانیت را در پیش گیرد و چون از نعمت تمدن برخوردارگردد و از میوهٔ درخت مساوات و عدالت بهره‌مند شود و کامش از شهد مطبوع آزادی و آزادمردی شیرین گردد و دماغش از نسیم جانبخش عدالت و مساوات فرحناک شود دیگر رجعت قهقرایی و بازگشت ارتجاعی غیرممکن است و خواهی‌نخواهی با کاروان تمدن و انسانیت همقدم شده ملک و ملت به‌طرف سعادت و نیکبختی خواهد رفت و تمام موانع را هرقدر صعب و دشوار از جلو راه برخواهد داشت و در پرتو علم و دانش از نردبان انسانیت بالا رفته و به‌مقامی که خداوند عالم در خور او دانسته و می‌فرماید «فتبارک‌الله‌احسن‌الخالقین» نایل خواهد گشت.

اینست که مصمم هستم بزودی به‌تهران که مرکز تمام این بدبختیها است بروم زیرا اگر کاری باید کرد در آنجا باید بشود و اگر اصلاحاتی پیش بیاید از آنجا باید شروع شود، مادامی که قلب مریض است سلامتی سایر اعضای بدن غیرممکن است و مادامی که دماغ ناتوان است تمام مشاعر مختل خواهد بود، مکاتیبی که از دوستان تهران می‌رسد بوی عشق و امیدواری از آنها احساس می‌شود.

چقدر مسرور و متشکر خواهم شد که قبل از حرکت از مهدی‌آباد قدم رنجه داشته ارادتمند را برای چند روزی به‌ملاقات خود مسرور و سرافراز فرمایید و شاید هم

www.tabarestan.info

این دیدار آخرین باشد».

سید جمال‌الدین واعظ

اگر چه دورهٔ فعالیت و ثمرهٔ کار این آزادمرد فرزانه را در وقایع انقلاب مشروطیت خواهیم نگاشت در اینجا بطور اختصار به‌شرح احوال و چگونگی اخلاق و سیر و سلوکی که تا قبل از ظهور مشروطیت داشته قناعت می کنیم.

آقا سید جمال‌الدین در ۱۲۸۹ در شهر اصفهان متولد شده پدرش آقا سیدعیسی از مردان پاکدامن و به‌زهد و تقوی معروف بود و به‌علوم دینی وفقه و اصول آشنایی کامل داشته و در تربیت فرزندش سید جمال‌الدین کمال سعی و کوشش را می‌نموده.

عمویش صدر اصفهانی یکی از اعلم علمای شیعه و مرجع تقلید مسلمانان بود و در نجف اشرف می‌زیست و عمری را به‌هدایت مسلمانان و تدریس علوم دینی به پایان رسانید.

سید جمال‌الدین پس از تکمیل مقدمات عربی و آشنایی به‌ادبیات فارسی به‌تحصیل علوم دینی پرداخت ولی روح بلند پروازش او را به‌فراگرفتن عرفان و فلسفه کشانید و از علوم منقول بهره‌ای بسزا داشت.

حسن بیان و فصاحت کلام و شیرینی گفتارش او را درجرگهٔ وعاظ و متکلمین جای داد و زمانی نکشید که در این مقام شهرتی بسزا یافت و از ناطقین معروف گشت، سپس گوهر آزادمنشی و آزادمردی که در خمیرهٔ وجودش مستتر بود او را به‌طرف فلسفهٔ نوین و افکار جدید کشانید و در مجامع روشنفکران آن زمان شرکت کرد و با ملک‌المتکلمین آشنایی و سپس دوستی فناناپذیری پیدا کرد و از همان زمان تا آن روزی که هر دو نفر در راه آزادی بدرجهٔ رفیعهٔ شهادت نایل گشتند چون دویار مهربان دست برادری بهم داده برای نجات ملک و ملت و هدایت افکار و بپا کردن انقلاب مشروطیت بپا نشستند.

افکار جدید و آرزوهای بلندی که از مغز آن متکلم فصیح در منابر و مجامع تراوش می کرد روحانیون سالوس و عوام فریب را برضد او قیام داد و چنانچه شیوهٔ آن بی‌خردان بود او را به‌بی‌دینی و لامذهبی و هرج‌ومرج‌طلبی متهم کردند و صدمات بسیار به‌او وارد آوردند.

سید جمال‌الدین مسافرتهای بسیار به‌نقاط مختلفهٔ ایران نمود و در هر موقع ومقام مردم را به‌پرهیزکاری و مخالفت با اصول استبداد تشویق می‌نمود و با قلم شیوایی که داشت مقالاتی بس سودمند به‌روزنامهٔ حبل‌المتین کلکته و جراید مصر می‌فرستاد.

زمانی نکشید که افکار بلندش مورد ستایش اصلاح‌طلبان آن زمان قرارگرفت و در ردیف مهمترین رهبران نهضت افکار نوین مقام یافت.

در ۱۳۱۹ قمری مسافرتی به‌تبریز کرد و با دلباختگان آزادی آن سامان آشنایی

www.tabarestan.info تبرستان

پیدا کرد و در مجالس وعظ و خطابه مردم را به اهمیت قانون و مزایای حکومت قانونی آشنا نمود، سپس به تهران آمد و بنا به تشویق محافل آزادیخواه تهران شبها را در مسجد شاه به وعظ پرداخت و زمانی نکشید که فصاحت بیان و افکار بلندش تهران را تکان داد و هزارها نفر مردان روشنفکر در پای منبرش اجتماع می‌نمودند وصیت شهرتش در تمام ایران بلند شد و گفته هایش نقل مجالس و محافل گردید و خطابه هایش صدای زنگ حاضر باش آزادی را به گوش ملت ایران رسانید.

سید جمال‌الدین کوتاه‌قد وضعیف و کوچک اندام و کم مو بود (کوسج) ولی چشمانی جذاب و نافذ و بیانی‌شیرین وقیافه‌ای گشاده و چهره‌ای مطبوع و صورتی خندان و طبعی شوخ داشت بطوری که کسانی که او را می‌دیدند از معاشرتش سیر نمی‌شدند و از محضرش لذت می‌بردند.

نکته‌ای که قابل‌توجه است اینست که خطابه‌های سیدجمال‌الدین در حالی که بغایت فصیح بود بسیار عوام‌فهم بود و از این جهت نطقهایش در روح عوام تأثیربسیار داشت و مردمان عامی و بیسواد از بیاناتش استفادهٔ کامل می کردند وچون تشنگان از آن منبع فیض سیراب می‌گشتند، این بود که سیدبزرگوار در میان عوام معتقدین بسیار داشت و بسیاری از مردم او را تا حد پرستش دوست می‌داشتند.

سیدجمال‌الدین واعظ که درعلم کلام و تفسیر ید طولانی داشت، کوشش می کرد در نطقهای خود عقاید جدید را با اصول دین تطبیق کند و به‌مردم بفهماند که مشروطیت و حکومت ملی نه فقط مخالف با دین اسلام نیست بلکه همان چیزیست که پیغمبر ما بدان دستور داده.

اگرچه ما در هر گامی که در سیر انقلاب مشروطیت برمی‌داریم و هرصفحه‌ای که از آن نهضت عظیم می‌نگاریم سیدجمال‌الدین را در رأس آن حوادث تاریخی خواهیم یافت و به‌مقام و منزلتی که در پیش‌آمد انقلاب مشروطیت داشت پی‌خواهیم برد ولی برای آنکه خوانندگان این تاریخ به‌شیوهٔ بیان و قوت کلام و تأثیرگفتار آن ناطق بلند پایهٔ ملی پی‌ببرند قسمتی از یکی از خطابه‌هایش را که در مسجد شاه تهران ایراد کرده در اینجا عیناً نقل می کنیم:

«قال‌الله تعالی یاایها‌الناس قدجائتکم موعظة من ربکم وشفاء لمافی‌صدورو هدی و رحمةالمؤمنین» عرض کردم تمام سعادت ما در دنیا و آخرت در اینست که قبول کنیم احکام قرآن را و مجری بداریم قوانین قرآن را.

خرابی ما مسلمانان برای اینست که به‌قرآن عمل نکردیم چنانچه پیغمبر اکرم می‌فرماید «سیاتی علی امته لایبقی من الاسلام الا اسماً و من‌القرآن الا رسماً».

شما ملاحظه کنید که از غایت ظلم و استبداد و بدبختی و جهل مقصود پیغمبر و قرآن پس از چند سال از میان رفت، یعنی تا اسلام اسباب هوای نفس و جاه‌طلبی

www.tabarestan.info

اشخاص مستبد نشده به‌معنی حقیقی وجود داشت، ولی پس از آنکه اشخاص خواستند دین خدا را وسیلهٔ ریاست و آقایی خود بربندگان خدا قرار بدهند حقیقت اسلام از میان رفت.

روزی برای ریاست به‌جنگ شیعه وسنی پرداختند و روز دیگر اصولیون واخباریون بنای کشمکش را گذاردند و درنتیجه کرورها مردمان بدبخت ازمیان رفتند درصورتی که عقیدهٔ یک امری قلبی و هرکس باید در احساسات و عقیدهٔ قلبی خود آزاد باشد.

سلاطین مستبد می‌گفتند خطبا و وعاظ باید حرفهایی بزنند که برای دستگاه استبدادی ما ضرر نداشته باشد، اگر شما ازبندرانزلی بیرون بروید شهرهای آباد، مدارس، مریضخانه‌ها، کارخانجات، سدبندیها، و هزارها دستگاه که هم برای آسایش بشر است و هم ترقی ملت می‌یابید، ولی حجةالاسلام ما لباس و عمامه‌اش از پارچه‌های فرنگی است و هیچوقت هم به‌خیال نمی‌افتد که ما هم مثل سایر ملل در راه علم و ترقی قدمی برداریم.

مملکت ما که روزی آبادترین کشورهای جهان بود امروز چون خرابه‌ای در میان ممالک آباد دیده می‌شود و هرسال هزارها نفر ایرانی ازگرسنگی و بی‌کاری به‌ممالک اجنبی پناه می‌برند.

این نتیجهٔ استبداد است که دولت ما نخواست یک قدم در راه اصلاح ملک وملت بردارد و همهٔ خیالش این بود که بیشتر برمردم ظلم کند وآنها را بیچاره‌تر کند.

سلاطین جابر و علمای سوء دست به‌دست هم دادند و این مملکت راکه روزی سلاطین رم درمقابلش زانو به‌زمین می‌گذاردند، به‌این روزسیاه نشانیدند، اگرشما با هم متحد بشوید ومنافع ملت خود را درنظر بگیرید و به‌احکام خدا رفتارکنید بزودی همان مقامی راکه سابق داشتید بازخواهید یافت.

درکجای دنیا هر روز یک دستگاه دین‌سازی و مرشدپرستی روی کارمی‌آید، در کجای دنیا اینقدرموهومات وخرافات و اجنه وسیرکواکب دارند، امروزخدا خواسته است که یکنفر سید جمال درمیان شما پیدا شود و از جان بگذرد و فریاد بکشد ای مردم: «ظلم نکشید قبول ظلم نکنید ظالم را دست نبوسید.»

امیرالمؤمنین می‌فرماید ظلم بر سه قسم است، یک ظلم است که خداوند نمی‌آمرزد و آن شرک به‌خداوند است و یک ظلم است که خداوند می‌آمرزد و آن ظلم به‌نفس است و یک ظلم است که خداوند هرگز نمی‌آمرزد و آن ظلم به‌غیراست.

یک نظری هم به‌تاریخ گذشتگان بکنید تا بفهمید که عاقبت کارظالمها به کجا انجامیده است و خدا می‌فرماید: فنظر کیف کان عاقبت‌الظالمین.

هرخانواده‌ای که سلطنت ازمیان آنها بیرون رفت بواسطهٔ ظلم بود، هرطایفه‌ای که ذلیل شدند بواسطهٔ ظلم بود، هر ملتی که ذلیل اجانب شد بواسطهٔ ظلم بود،

www.tabarestan.info تبرستان

هر قومی که ملیت خود را از دست داد بواسطهٔ ظلم بود و هر ظالمی که به‌مملکتی حکمفرما شد بواسطهٔ ظلم بود، اینست که باز برای دفعه هزارم به‌شما می‌گویم «ظلم نکشید قبول ظلم نکنید دست ظالم را نبوسید.»

ابوالحسن میرزا شیخ الرئیس

شیخ الرئیس در میان شاهزادگان و سلسلهٔ قاجاریه از همه دانشمندتر بود و شاید در عصر خود کمتر نظیر داشت، در حکمت الهی مقامی بس بلند داشت و در علوم دینی به‌مرتبهٔ اجتهاد نایل شده بود، به‌ادبیات فارسی و عربی احاطهٔ کامل داشت، در نظم و نثر فارسی و عربی در ردیف برجسته‌ترین فصحاء محسوب می‌شد و در فصاحت بیان و بلاغت کلام مورد تصدیق خواص و عوام بود چنانچه اکثر خردمندان و روشنفکران در مجالس وعظ و نطقش حضور می‌یافتند و از بیاناتش استفاده می‌نمودند، بسیار شیرین زبان و خوش صحبت بود و در نطقهای خود مضامین بکر بکار می‌برد.



ابوالحسن میرزا شیخ الرئیس

ولی متأسفانه چه در خطابه‌هایش و چه در گفتگوهای عادی بحدی سجع و قافیه بکار می‌برد که به‌جای آنکه الفاظ را برای درك معانی بکار ببردمعانی را فدای الفاظ می کرد، ولی درمقابل این عیب کوچك دربکار بردن سجع و قافیه استعداد بی‌نظیری داشت وگاهی جملاتش بحدی شیرین و لذتبخش بود که شنوندگان را مسحور می‌ساخت.

شیخ الرئیس با اینکه شاهزاده و از خانوادهٔ سلطنت بود فطرتاً آزادیخواه بود و از جوانی با دولتهای استبدادی و ملاهای ریا کار و سالوس دشمن بود و بدون ملاحظه و پروا درمنابر و مجالس از خطا کاریها و ستمگریهای آنها سخن می‌گفت و این دو طبقه را سرچشمهٔ فساد و بدبختی ایران می‌دانست بهمین جهت روحانیون او را به اتهام بابی بودن تکفیر کردند و دولتیها او را جمهوریخواه دانسته و نسبت به‌او

ستمگریها کردند و هرگاه اهمیت شخصی و خانوادگی او در کار نبود، در همان ایام او را چون سایر آزادمردان از میان می‌بردند.

شیخ‌الرئیس در دورهٔ ناصرالدین‌شاه چندی در خراسان متوطن بود ولی بواسطهٔ اختلافاتی که با آصف‌الدولهٔ شیرازی والی خراسان پیدا کرد رهسپار بلاد عثمانی گشت و پیش از حرکتش از مشهد رباعی ذیل را که زائیدهٔ طبع سرشارش می‌باشد بتوسط نایب‌السلطنه کامران‌میرزا به‌ناصرالدین‌شاه تلگراف کرد:

نایب‌السلطنه برگو به‌شه نیک‌سرشت که ادیبی زخراسان به‌تو این بیت نوشت
آصف و ملک خراسان به‌تو ارزانی باد ما ره‌عشق گرفتیم چه مسجد چه کنشت

رجال عثمانی مخصوصاً کسانی که به‌ادبیات فارسی آشنا بودند، مقدمش را گرامی داشتند و از تجلیل و تکریم او فروگذار نکردند.

سلطان عبدالحمید محبت بسیار نسبت به‌او ابراز داشت و تحف و هدایای زیادی به‌او داد.

در همان زمان سلطان عثمانی مسجدی بس زیبا بنا ساخت و شیخ‌الرئیس قصیده‌ای به‌عربی در وصف آن مسجد سرایبده و تقدیم سلطان عبدالحمید نمود.

این قصیده بحدی بلیغ و فصیح است که قصاید معروف دورهٔ خلفای عباسی را بیاد می‌آورد.

شیخ‌الرئیس چون همهٔ آزادیخواهان نتوانست آتشی که در دل داشت مستور دارد و افکار بلند خود را از نظر رجال مستبد عثمانی مکتوم کند این بود پیش از آنکه عذرش را بخواهند اسلامبول را ترک کرد و به‌ایران مراجعت نمود، چندی در تهران می‌زیست و سپس عازم شیراز شد و سالها در وطن سعدی و حافظ به‌ترویج افکار تازه و مبارزه با خرافات پرداخت تا کار به‌جایی رسید که از طرف میرزاابراهیم محلاتی مجتهد متنفذ و معروف شیراز طرد و تکفیر شد و مجبور شد وطن سعدی را ترک کرده به‌تهران بیاید.

درموقع حرکت ازشیراز قصیده‌ای انشا کرده که یکی ازابیاتش این است:

به‌شیخ شهر بگو سر چرا نهی بسر ما
کسی به‌پتک گران برزدست خشک کدوبی؟

چندی در اصفهان توقف کرد و سپس رهسپار تهران گشت، ورودش به‌تهران با استقبال شایان روشنفکران پایتخت برگزار شد و ماه رمضان را در مسجد خیابان ری به‌وعظ پرداخت و همه روزه عدهٔ بیشماری از روشنفکران در پای منبرش اجتماع می‌کردند و ازافکار بلندش مستفیض می‌شدند.

شیخ‌الرئیس در مجامع سری که قبل از مشروطیت منعقد می‌شد شرکت داشت و در پیدایش نهضت مشروطیت زحمات بسیار کشید و پس ازطلوع مشروطیت هم ازپای

نشست و برای استحکام بنیان آن اساس کوشش بسیار نمود.

بعد از انهدام مجلس و مشروطیت به‌دست ستمگران، شیخ‌الرئیس هم از کسانی بود که دستگیر شد و با خفت و زاری در باغشاه محبوس و زنجیر گشت و در آن محیط بیدادگری شاهد مظالم محمدعلی‌میرزا و دربار بود.

پس از استخلاص از حبس باز هم از پا ننشست و مردم را به‌مخالفت با دستگاه باغشاه تشویق و تحریض می‌نمود.

بعد از فتح تهران به‌سمت نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شد و وظایف قانونگذاری را با کمال صداقت انجام داد و باقیماندهٔ عمر خود را نیز صرف تنویر افکار نمود.

چون شیخ‌الرئیس آثار قلمی خود را نظماً و نثراً در زمان حیاتش بطبع رسانیده و در دسترس عموم گذارده ما به‌آنچه در اینجا گفته‌ایم قناعت می کنیم و خوانندگان را به‌خواندن آثار آن مرحوم که مجموعه‌ای گرانبهاست دعوت می‌نماییم.

روحانیون منورالفکر:

حاجی شیخ هادی نجم‌آبادی

این روحانی بزرگ با اینکه در زمان خود درعلوم دینی وزهد و تقوی از همهٔ همگنان برتر و بالاتر بود روحی آزادمرد و افکاری روشن و مترقی داشت تمام عمر طولانی خود را به تهذیب اخلاق و مبارزه با خرافات بپایان رسانید و تا آنجایی که می‌توانست مردم را به‌انسانیت و حریت آشنا نمود.

اکثر روشنفکران دورهٔ ناصری تربیت‌یافتگان دبستان این روحانی بزرگ بودند و رهبران نهضت نوین با او سروسری داشتند.

حاجی‌شیخ هادی در فقر و انزوا و بی‌اعتنایی به‌مقامات ظاهری و دوری از دستگاه فساد آن زمان می‌زیست.

روزها از صبح در کنار دیوار خانهٔ محقر خود روی زمین می‌نشست و مردمانی که طالب حق و حقیقت بودند گردش جمع می‌شدند و از آن خرمن دانش و کانون فضل استفاده می کردند، بهمین جهت مورد بغض و کینهٔ روحانیون دنیاپرست و دولتیان جابر قرارگرفت و او را به‌بی‌دینی و بابیگری متهم کردند و مردم را از معاشرت با او مانع می‌شدند، با وجود مخالفتهایی که با او می‌شد چون احدی از تقوی و عدالت‌پروری او شبهه نداشت درکارهایی که می‌خواستند برطبق حق‌وعدالت تصفیه شود دست نیازمندی به‌طرف او دراز می کردند.

چنانچه حکایت می کنند میان میرزا یوسف‌مستوفی‌الممالک صدراعظم وقت و میرزاعیسی وزیر در سر ملکی که ارزش بسیار داشت اختلاف و نزاعی پیش آمد

www.tabarestan.info

و پس از چندسال کشمکش تصفیهٔ این امر را به‌حکمیت حاجی‌شیخ هادی واگذار نمودند و حاجی شیخ هادی برای اینکه از حقیقت امر کاملاً آگاه شود و حکمی که می‌دهد برپایهٔ حق باشد تغییر لباس داده طبق انگوری برسر گذارده و متنکراً به‌محل مورد اختلاف می‌رود و از پیرمردان و پیرزنان و مطلعین تحقیقاتی بعمل می‌آورد و پس از مراجعت حکم به‌حقانیت میرزاعیسی می‌دهد.



حاج شیخ هادی نجم‌آبادی

مرحوم حاجی‌شیخ هادی محله‌ای را که درآن سکنی داشت آباد کرد و مریضخانه‌ای را که بنام او خوانده می‌شود و هنوز هم برپاست تلسیس نمود.

متاسفانه پیش از طلوع نهضت مشروطیت از دنیا رفت و عمرش کفاف نداد که میوهٔ زحماتش را بچیند و کامش از شهد افکاری که در دلها کاشته بود شیرین گردد.

میرزا سید محمد طباطبائی

گرچه هرگامی که در نگارش تاریخ انقلاب مشروطیت برمی‌داریم به‌نام‌نامی مرحوم طباطبائی برمی‌خوریم زیرا این روحانی بزرگ چنانچه خواهیم دید یکی از مؤسسین و رهبران مشروطیت ایران بود و تا آخر عمر برای حفظ اساس حکومت ملی جانفشانی و پایداری نمود ولی چون پیش از طلوع مشروطیت هم قدمهای مهمی در



www.tabarestan.info تبرستان

مرحوم میرزا سید محمد طباطبائی

پیشرفت امور فرهنگی و طرفداری از عدالت اجتماعی برداشته است بناچار نام او را در

میان اسامی اشخاصی که تخم آزادی و عدالت را در افکار کاشتند و زمینه را برای ظهور انقلاب ملی فراهم کردند بطور اختصار می‌نگاریم.

مرحوم طباطبائی فرزند آقاسیدصادق‌طباطبائی روحانی و مجتهد بزرگ و معروف ایران است، پس از تکمیل تحصیلات در تهران سالها نزد حکیم دانشمند میرزاجلوه به‌تحصیل حکمت الهی پرداخت و سپس به‌نجف اشرف مشرف شد و به‌تکمیل تحصیلات دینی همت گماشت و به‌مقام اجتهاد و اعلمیت نایل گشت.

در اواخر سلطنت ناصرالدین‌شاه بنابدرخواست پادشاه وقت به‌تهران مراجعت کرد و با با کدامنی و تقوی مشغول انجام‌وظایف دینی گشت.

در همان زمان حس ملت دوستی وعدالتخواهی از او تراوش می کرد و با رویهٔ نامطلوب روحانیون آن دوره که اغلب دین را برای تأمین دنیا می‌خواستند مخالف بود.

پس از مرگش معلوم شد که این عالم روحانی در مجمع فراماسون عضویت داشته و یکی از برجستگان آن جمعیت بوده و دارای حمایل مخصوص که علامت برگزیدگی در آن حزب است بوده.

همینکه نهضت فرهنگ‌نوین در ایران آغاز شد و روحانیون سالوس برضد آن اساس دانش قیام کردند مرحوم طباطبائی با یک رشادت بی‌نظیری به‌تأسیس مدرسهٔ اسلام به‌سبک جدید همت گماشت و بدینوسیله دهن روحانیون مخالف فرهنگ جدید بسته شد.

مرحوم طباطبایی یکی از ارکان مهم مشروطیت ایران است و سعی و مجاهدت او در این راه بحدی دارای اهمیت است که می‌توان گفت که بدون کوشش وحمایت او آزادیخواهان موفق به‌برقراری مشروطیت نمی‌شدند.

مرحوم طباطبائی از آزادمردانی که مورد تعقیب و تکفیر روحانیون ریاکار واقع می‌شدند، حمایت می کرد و چون در مراتب علم و تقوای او کمترین تردیدی نبود و از بی‌نظری و پاکدامنی او همه آگاه بودند و نفوذ کامل در میان مردم داشت این بود که راهی را که پیش گرفته بود با کامیابی بپایان رسانید و نامش در سرلوحهٔ تاریخ مردان بزرگ و غمگساران ملت ایران جای گرفت.

رجال دولت

در میان رجال دورهٔ استبداد آزادمردانی در معنی حقیقت کلمه نمی‌توان یافت و علت این امر هم اینست که چنانکه ناصرالدین‌شاه مکرر گفته بود «نوکری که نقل بادام را از مملکت بلزیک تشخیص بدهد بدرد مملکت نمی‌خورد» برای آزادمردان در دستگاه دولت راهی نبود و رجال دولت هم که از نعمت ریاست و ثروت برخوردار بودند از اوضاع استبدادی راضی و از آن طرفداری می کردند، ولی

از آنجایی که استثنا در تمام امور هست در طول یک قرن پیش از مشروطیت چند نفر مردان ملت‌دوست و روشنفکر درمیان رجال دولت پیدا شدند که کم‌وبیش برای بهبودی اوضاع کشورتلاش کردند ولی چون آزادی عمل نداشتند و به‌مخالفت‌شدید دستگاه‌استبدادی برخوردند از میان رفتند و یا از اندیشهٔ خود نادم شده همرنگ جماعت شدند و ما در این فصل بطوراختصار شمه‌ای از زندگانی برگزیدگان آنها را به‌نظرخوانندگان می‌رسانیم.

میرزا حسین خان سپهسالار

این مرد روشنفکر که بواسطهٔ هوش فطری و استعداد ذاتی در دورهٔ سلطنت ناصرالدین‌شاه به‌مقام صدارت و سپهسالاری و وزارت خارجه رسید چون زمانی در اسلامبول سفیر ایران بود و مسافرتی هم به‌اروپا کرده بود شیفتهٔ اوضاع دنیای



میرزا حسین خان سپهسالار

جدید شده و آرزومند بود که ایران هم از نعمت تمدن نوین برخوردار شود، این بود

که پس از آنکه به‌مقامات بزرگ دولتی نایل شد کمال کوشش را بجای آورد که قشون منظمی چون ممالک اروپا بوجود آورد و برای این منظور چندنفر صاحب‌منصب کاردان از کشوراطریش برای تربیت قشون ایران استخدام نمودونیز برای اینکه ناصرالدین‌شاه را متوجه ترقیات روزافزون مغرب‌زمین کند و دنیای متمدن و آباد را به‌او نشان بدهد او را تشویق به‌مسافرت فرنگستان کرد و در آن سفر آنچه در قوه داشت فلسفهٔ موفقیت و ترقیات ملل اروپا را به‌آن پادشاه باهوش ومستبد حالی کردوبه‌اوفهماند که تمام این ترقیات شگفت‌آور نتیجهٔ عدالت اجتماعی است و هرگاه ملت ایران هم از عدالت بهره‌مند شود بخودی‌خود راه رستگاری و ترقی را خواهد پیمود و امیدوار بود که پس از مراجعت از فرنگستان، ناصرالدین‌شاه که تحت تأثیر آن سامان قرارگرفته گامی در راه رستگاری و ترقی ملت خود برخواهد داشت.

اگر چه مسافرت فرنگستان تا حدی در روح ناصرالدین‌شاه مؤثر واقع شده و تصمیم گرفته بود که پس از مراجعت به‌ایران وزارت دادگستری‌ای که قادر به‌حفظ حقوق افرادباشد تأسیس نماید وبرای‌این منظور احکامی هم‌صادر کرد، ولی طبع تجاوز کارانهٔ خود او و سایر رجال و شاهزادگان نگذاشت که این منظور مقدس عملی شود و تخم عدالت پیش ازفشاندمشدن خشک شد.

سپهسالار اصلاحات دیگری هم در دل می‌پروراند که یکی بعد از دیگری به مخالفت شاه و شاهزادگان برخورد و برای آن وزیر روشن‌ضمیرجزیأس وحرمان باقی نماند.

تا عاقبت از هرگونه اصلاحی ناامید شد و تمام تلاشش برای جلوگیری از هرج و مرج دستگاه دولت و از میان بردن رشوه و غارتگری بجایی نرسید و بواسطهٔ مخالفت شاهزادگان و درباریان از کار برکنار شد و بدون اینکه سودی از زحمات خود ببرد دارفانی را وداع کرد.

میرزاعلیخان امین‌الدوله

اگرچه در ضمن وقایع سلطنت دورهٔ ناصرالدین‌شاه شرح‌حال امین‌الدوله را نگاشتیم اینک بطور اختصار توضیح می‌دهیم که امین‌الدوله با اینکه مردی روشنفکر بود و به‌اوضاع دنیای متمدن آشنایی داشت در دورهٔ سلطنت ناصرالدین‌شاه نتوانست کار مفیدی انجام دهد ولی در زمان مظفرالدین‌شاه چون به‌صدارت رسید از حسن‌نیت و ملایمت طبع آن پادشاه استفاده کرده و در نشر معارف قدمهای سودمندی برداشت و خود دبستانی بریاست میرزاحسن رشدیه تأسیس کرد، ولی متأسفانه یک سند تاریخی در دست است که تا حدی مقامی را که ایرانیان وطنپرست برای امین‌الدوله قائل بودند متزلزل می‌کند وصفحه زندگانی او را لکه‌دار کرده وما خلاصهٔ آن‌سند تاریخی را که

www.tabarestan.info تبرستان

به‌خط ناصرالدین‌شاه است و اینک در اختیار حاجی مخبرالسلطنه می‌باشد از نظر حقیقت‌جویی نقل می کنیم.

ناصرالدین‌شاه که از فشار و مداخله دو همسایهٔ جنوب و شمال در امور ایران دلتنگ بود در اواخر سلطنتش به‌این فکر افتاد که پای یکی از دولتهای بزرگ اروپایی را در ایران باز نماید و بدینوسیله رقیبی برای روس و انگلیس بوجود آورد و چون در آن زمان فقط دولت آلمان بود که در تحت قیادت بیزمارک به‌اوج قدرت رسیده بود برآن شد که محرمانه با دولت آلمان معاهده‌ای ببندد و امتیازاتی به‌آن دولت بدهد و این منظور درصورتی عملی می‌شد که روسها و انگلیسها غافلگیر شوند و درمقابل کاری انجام شده قرارگیرند این بود که مخبرالدوله پدرصنیع‌الدوله را محرمانه احضار می کند و به‌او دستور می‌دهد که بدون آنکه احدی اطلاع حاصل کند به‌برلن برود و برطبق نظریاتی که کتباً به‌او داده‌بود با بیزمارک معاهده‌ای ببندد و برای اینکه جاسوسان روس و انگلیس ازمنظور این مسافرت مطلع نشوند به‌او دستور داد که عریضه‌ای به‌ما بنویس و برای معالجه استدعای مسافرت به‌فرنگستان را بنما، سپس کتابچه‌ای که به‌خط خود نوشته بود و حاوی مطالبی بود که باید با دولت آلمان مذاکره کند به‌او می‌دهد و نیز کتابچهٔ رمزی که به‌خط خود نوشته بود برای ارسال مراسلات در اختیار او می‌گذارد و در آخر آن کتابچه چنین می‌نویسد: احدی نباید ازمنظور ما مطلع شود راپرتهای خودت را بتوسط پسرت مخبرالملک برای ما بفرست و ازدادن هر نوع اطلاعات بوسیلهٔ امین‌الدوله اجتناب کن زیرا امین‌الدوله پیش از آنکه مطالب را به‌عرض ما برساند به‌قلهک خواهد داد.

توضیح آنکه قلهک باغ ییلاقی سفارت انگلیس است و مقصود ناصرالدین‌شاه این بوده که امین‌الدوله مطالب محرمانهٔ دولتی را پیش از آنکه به‌عرض شاه برساند به‌سفارت انگلیس می‌دهد.

میرزا ابوالقاسم ناصرالملک این مرد که در دورهٔ مشروطیت به‌مقام نیابت سلطنت رسید تحصیلات خود را در لندن به‌پایان رسانیده بود و با اینکه مرد تجددخواهی بود و از اوضاع جهان اطلاع کامل داشت و از ترقیات ملل و مدارجی که امم می‌پیمایند آگاه بود چون بسیار محتاط و محافظه کار بود در دورهٔ استبداد کاری برای ترقی ملک و ملت خود نکرد و قدمی برای مردم برنداشت و فقط به‌این قانع شد که درآن محیط خیانت و دزدی خود را از آلودگیها کنار نگاهدارد و شرافتمندانه زندگی کند. ناصرالملک همیشه مورد توجه آزادیخواهان بود و درمشروطیت اول به‌مقام ریاست وزرا رسید و چون مورد سوءظن محمدعلی‌شاه واقع شد معزول گشت و چندساعتی هم محبوس شدوبوسیلهٔ سفیردولت انگلستان ازحبس خلاصی یافت.

www.tabarestan.info تبرستان

ناظم‌الاسلام کرمانی در تاریخ بیداری ایرانیان مکتوبی از ناصرالملک به‌میرزا سیدمحمد طباطبائی درج کرده، با آنکه آن مکتوب استادانه نوشته شده ولی مفهومش اینست که ناصرالملک مخالف با مشروطه‌شدن ایران بوده و مشروطیت را برای ایرانیان زود و نامناسب می‌دانسته.

نگارندهٔ این تاریخ به‌این حقیقت برخوردم که مکتوب‌مذکور از طرف ناظم‌الاسلام جعل شده و حقیقت نداشته و چون این مکتوب در حقیقت یک لکه‌سیاهی است که صفحهٔ زندگانی سیاسی ناصرالملک را تاریک کرده برآن شدم که به‌حقیقت مطلب پی‌برم و موضوع را روشن کنم.

چون طباطبائی حیات نداشت چگونگی را از فرزند ارجمندش آقا میرزاسیدمحمد صادق طباطبائی سؤال کردم و ایشان بطورصریح جواب دادند که در همان زمان که این مکتوب منتشر شد ناصرالملک شرحی به‌پدرم نوشت و پدرم وجود چنین مکتوبی را کتباً تکذیب کرد و دربعضی ازجراید آن روزهم تکذیب‌نامه منتشر شد.

ناصرالملک نسبت به‌رجال مستبد ایران کینهٔ بسیار داشت و پس از پیدایش مشروطیت مکرر می‌گفت که اگر دست‌این خائنین را از دستگاه دولت کوتاه نکنیم محال است بگذارند مشروطیت حقیقی در ایران برقرارشود و به‌هر حیله و نیرنگی که هست لباس مشروطه‌خواهی در بر می‌کنند و زمام امور را‌در دست خواهند گرفت و مشروطیت را که با آن همه فداکاری بدست آورده‌ایم ازمیان خواهند برد.

www.tabarestan.info
تبرستان



ناصرالملک

ناصرالملک در دورهٔ نیابت سلطنتش با حزب محافظه‌کار همدست شد و برضد

دمکراتها و تندروها به‌مبارزه برخواست و از پیشرفت دمکراسی شدیداً جلوگیری می‌نمود.

میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله

میرزایوسف‌خان مردی بود فطرتاً آزادیخواه و روشن‌ضمیر، چون وارد وزارت خارجه شد و با افکار تازهٔ جهان آشنایی پیدا کرد نتوانست جوهر ذاتی خود را مخفی نگاهدارد و نگذارد آنچه در دل دارد تراوش نکند این بود که گرفتار مصایب بسیاری شد و در راه معتقداتش رنج بسیار کشید.

کتاب یک کلمه، از ضمیر روشن او تراوش کرد و فکر بلندش را آشکار ساخت.

در عنفوان جوانی با سمت منشیگری وارد قنسولخانه انگلیس در تبریز شد و پس از چندی استعفا داد و وارد وزارت خارجه شد سپس به‌سمت‌سرقنسولی حاجی ترخان انتخاب گردید و زمانی در پطرزبورک کاردار سفارت و چندی قنسول ژنرال ایران در تفلیس بود.

در ۱۲۸۳ شارژدافر سفارت پاریس شد و از آنجا به‌لندن رفت و با میرزاملکم‌خان آشنا و دوست شد و از افکار بلند آن مرد بهره‌مند گشت و عشق ترقی و تعالی ایران بیش‌ازپیش در نهادش طغیان کرد و شرحی به‌امضای خود از منافع قانون و مساوات نگاشت و منتشر نمود، در ۱۲۹۰ به‌خراسان تبعید شد و در آنجا کتابچه‌ای در تحت عنوان منافع راه‌آهن به‌رشتهٔ تحریر درآورد.

پس از مراجعت به‌تهران به‌معاونت وزارت عدلیه انتخاب شد و چون آن دستگاه را فاسد و مرکز رشوه‌خواری و آلت‌دست دولتیان یافت از کار کناره گرفت و شرحی از فساد دستگاه عدالت در ایران در روزنامهٔ اختر که در اسلامبول به‌طبع می‌رسید منتشر نمود، بهمین جهت او را دستگیر کردند و پس از آنکه چوب‌مفصلی زدند در انبار دولتی حبسش کردند.

مدت پنج‌ماه با وضع ناگواری محبوس بود و با پرداخت مبلغی جریمه از محبس خلاص شد و به کارگذاری امورخارجه در آذربایجان منتخب گشت و سپس بواسطهٔ انتشار کتاب یک کلمه به‌امر ناصرالدین‌شاه گرفتار شد و مغلولا در قزوین محبوس گشت و خانه‌اش بغارت رفت و تمام هستی‌اش را از دستش گرفتند و در نتیجهٔ صدمات روحی و جسمی مریض شد و پس از چندی دارفانی را وداع کرد و در اواخر عمرش کاغذی به‌مظفرالدین‌شاه که در آن زمان ولیعهد بود نگاشت و از او خواهش کرد که مطالب آن را از نظر ناصرالدین‌شاه بگذراند.

در آن مکتوب تاریخی نوشته است تا زمانی که هوای نفس و استبداد شخصی در ایران حکومت می‌کند و جان و مال مردم دستخوش امیال یک‌عده رجال بی‌اطلاع و بی‌وجدان است محال است ایران روی ترقی و آسایش را ببیند و پایدار زیست کند

www.tabarestan.info تبرستان

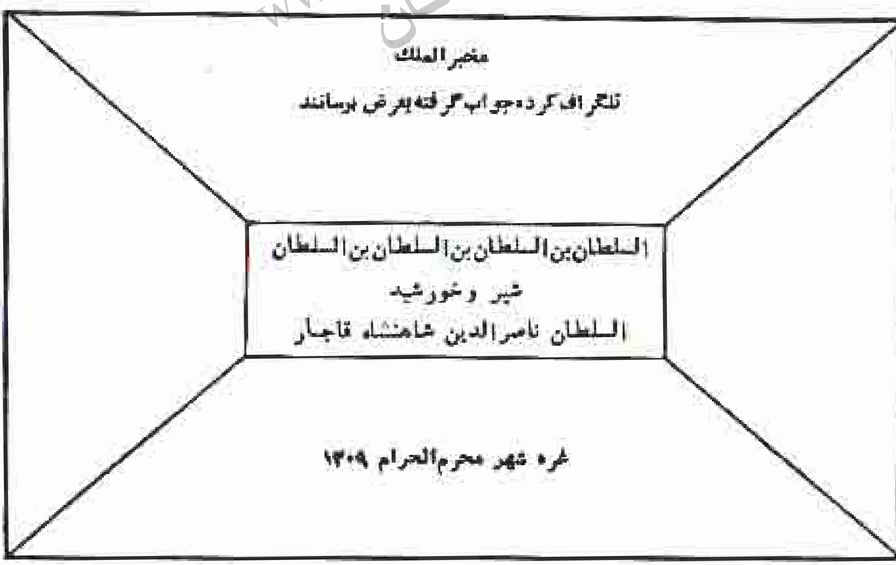
و در خاتمه می‌گویند راه اصلاح ایران فقط در تحت حکومت قانون میسر است و باید تمام افراد مردم درمقابل قانون مساوی باشند.

برای اینکه مردم ایران که امروز از نعمت مشروطیت برخوردار هستند و آزادانه می‌توانند عقاید خود را بگویند و بنویسند از ستمگری‌ای که سلاطین قاجاریه مخصوصاً ناصرالدین‌شاه درحق آزادمردان روا می‌داشته مطلع شوند دستور تلگرافی که ناصرالدین‌-شاه به‌خط خود نگاشته و بتوسط مخبرالملک وزیر تلگراف به‌حاکم قزوین مخابره کرده در اینجا عیناً نقل نموده به‌نظر خوانندگان این تاریخ می‌رسانیم. (چون اصل مراسله روی کاغذ آبی بود نتوانستیم گراور از روی آن بگیریم)

به‌سعدالسلطنه قزوین

«میرزا یوسف‌خان مستشار سابق آذربایجان را محبوساً و مغلولا از آذربایجان به‌قزوین می‌آورند همینکه او را به‌قزوین رساندند این حکم را به‌مستحفظین او بنماید و او را بگیرد در همان عمارت رکنیه قزوین محبوس کرده با زنجیر و کند نگاه بدارد و ابداً نگذارد احدی با او مراوده نماید وتنها باید در محبس بماند سایر محبوسین را هم مواظب باشد با این محبوس تازه که احدی با آنها مراوده نکند و بسیار مضبوط باشند میرزا یوسف‌خان مستشار را در کمال اهتمام حبس نماید که احدی آنها را نبیند.»

www.tabarestan.info تبرستان



درخاتمه این داستان تذکر می‌دهیم که مقارن همان ایامی که مستشارالدوله با آن وضع فجیع در قزوین حبس و زنجیر بود، دونفر از آزادیخواهان معروف، حاجی سیاح محلاتی و حاجی‌میرزااحمد کرمانی نیز با شدیدترین وضعی در قزوین حبس و

زنجیر بودند و شدت‌عمل مأمورین دولت با آن آزادمردان بحدی بود که حاج‌سیاح مرگ را برتحمل آن شدائد ترجیح می‌دهد و خود را از بالاخانهٔ مرتفعی که در آن زندانی بود بقصد خود کشی به‌زمین پرت می کند و در نتیجه پایش می‌شکند و سخت مجروح می‌شود و در خیمان آن مرد پاشکستهٔ مجروح را با بی‌رحمی و بی‌احترامی به‌غل و زنجیر می کشند و بجای معالجه چند روزی آب و نان را به‌روی او می‌بندند و آن مرد مجروح پاشکسته را گرسنه و تشنه می گذارند.

چون حاجی‌سیاح در زمان حیاتش شرح زندگانیش را نگاشته و در دسترس ابنای وطن گذارده ما از بیان شرح حال آن آزادمرد معروف خودداری می کنیم و با شناسانیدن حاجی‌میرزااحمد کرمانی به‌این‌بخش خاتمه می‌دهیم.

حاجی‌میرزااحمد کرمانی یکی از اعجوبه‌های دوران بود و نظیر او در میان مردم ایران کمتر دیده شده و هرگاه روزگار مساعد و آزادی برای او پیش می‌آمد و می‌توانست نبوغ ذاتی خود را نشان بدهد بدون شک مقام مهمی در تاریخ تحولات ایران بدست می‌آورد.

حاجی‌میرزااحمد کرمانی از فصاحت بیان و فضل و دانش بحد کمال برخوردار بوده و درآزادمنشی و حریت‌خواهی در ردیف بزرگان صدر مشروطیت بوده است و تمام عمر پرمحنت خود را یا در ترویج اصول آزادی و عدالت و یا درگوشهٔ محبس و زیر زنجیر گذرانیده.

حاجی‌میرزایحیی دولت‌آبادی از قول حاجی‌میرزااحمد این جمله را نقل می کرد «اگر من ده روز در یک شهری بمانم و انقلابی برپا نکنم آب و نان آن شهر برمن حرام است» عاقبت آن آزادمرد فرزانه پس از چندین سال حبس و قید در انبار تهران در حالی که هنوز زنجیر به‌گردن و کند در پا داشت دارفانی را وداع کرد و به‌طرف آستان قدس خالق آزادی پرواز نمود.

میرزاملکم‌خان

در میان رجال دورهٔ استبداد میرزاملکم‌خان پیش از هر کسی در آشنا کردن مردم به دستگاه تمدن جهان و منافع قانون و مزایای حکومت ملی سعی و کوشش نمود و تأثیر افکار او در روشن کردن ضمیرمردم و پیدایش مشروطیت بسیار گرانبها بود.

علت موفقیت او هم این بود که بعلاوهٔ استعداد ذاتی و آزادمنشی که در نهادش بود دارای تحصیلات عالیه بود و در علم تاریخ و حقوق بین‌الملل تخصص داشت و به‌اوضاع جهان متمدن آشنا بود، با دانشمندان و رجال معروف انگلستان و فرانسه آمیزش داشت و چون بیشتر عمر خود را در کشور آزاد انگلستان می‌گذرانید و از

www.tabarestan.info تبرستان

قید استبداد حکومت ایران آزاد بود، بدون پروا آنچه را که برای ابنای وطن خود مفید می‌دانست می‌گفت و می‌نوشت و از انتقاد دستگاه استبدادی دولت ایران و اوضاع نامطلوب آن سامان خودداری نمی‌کرد.



میرزا ملکم‌خان

میرزا ملکم‌خان از ارامنهٔ اصفهان بود و در ۱۲۴۹ هجری در جلفای اصفهان متولد شده بود، پدرش مذهب اسلام را پذیرفته بود و او هم به‌پیروی کیش پدر مسلمان بود.

پس از آنکه تحصیلات خود را در پاریس به‌پایان رسانید به‌ایران مراجعت کرد

و چندی مترجم حضور ناصرالدین‌شاه بود سپس به‌سمت مستشاری به‌اروپا رفت و مدتی در مصر مأموریت یافت و پس از مسافرت ناصرالدین‌شاه به‌فرنگستان سفارت ایران را در انگلستان عهده‌دار شد و بعد به‌تهران آمد.

چنانچه در فصل قبل اشاره کردیم حزب فراماسون را در ایران بنیان نهاد و از این راه افکار نوین را تا آنجا که مقتضیات آن زمان اجازه می‌داد درمیان ایرانیان انتشار داد.

ایامی که در اروپا می‌زیست به‌تأسیس روزنامهٔ قانون توفیق یافت و از این راه به‌پرورش افکار ایرانیان و آشنا کردن آنها به‌اوضاع جهان و سرّ ترقیات ممالک مترقی و منافع قانون و نتایج سودمند حکومت ملی کمک بسیار نمود.

کتابی بنام اصول تمدن به‌فارسی تصنیف و طبع و منتشر کرد و رساله‌ای در تحت عنوان حرف غریب نگاشت و رساله غلبیه که با کمال مهارت و انشای پسندیده نوشته شده بود در دسترس عامه گذارد و نیز مجلاتی بنام **رفیق و وزیر—شیخ و وزیر—پلوتیکهای دولتی—تنظیم لشگر و مجلس اداره—سیاحی گوید—توفیق امانت جزو ثانی و اصول آدمیت** نگاشته و همگی را بطبع رسانید و با رنج فراوان درمیان مردم منتشر کرد.

خوشبختانه میرزاملکم‌خان ازکسانی است که تا طلوع مشروطیت می‌زیست و تحولاتی که در نتیجهٔ انقلاباتی که خود یکی از بزرگترین موجدان آن بود به‌چشم دیده و شاد کام دارفانی را وداع کرد.

میرزاملکم‌خان کتابی در مفاسد دستگاه دولت و نشان دادن راه اصلاحات نگاشته و در صدر آن نامه‌ای به‌میرزا یحیی‌خان مشیرالدوله نوشته و آن کتاب را به‌وسیلهٔ مشارالیه تقدیم شاه نموده و ما عین آن نامه را از نظر اهمیت تاریخی دراینجا می‌نگاریم و آن کتاب نیز که حاوی مطالب سودمندیست که پس از شصت‌سال مورد استفاده است و در اختیار نگارنده می‌باشد و اگر توفیق مدد کند مصمم هستم آن کتاب را به‌طبع برسانم و در دسترس فرزندان ایران بگذارم.

نامهٔ میرزاملکم‌خان به‌مشیرالدوله

جناب مشیرالدوله، اشخاصی که شما را شناخته‌اند تأسف دارند که شما پیر شده‌اید ولی من تأسف دراین دارم که شما چرا خسته شده‌اید قلوبی که بغیرت و تعصب سرشته باشد پیری ندارند، پیری این نوع قلوب در ناامیدی و مأیوسیست.

دولت ایران بلاشک ناخوش خطرناکست و خستگی مثل شما طبیبی دلیل برنهایت خطر است، بزرگان دولت بعضی بواسطهٔ عدم شعور لازمهٔ برخطر حالت دولت ملتفت نیستند بعضی هم بواسطهٔ نقص دولتخواهی جرأت اظهار آنرا ندارند و غالباً

در رفع امراض دولت غیر کافی بل بغایت ناقابل هستند.

شما اولین شخص ایران هستید که بواسطهٔ اطلاعات خارجه و کفایت ذاتی و اعتبار سن و سابقهٔ دولتخواهی می‌توانید بدون خطر بیان حقیقت نمایید و با کمال جرأت به‌مقام راهنمایی دولت برخیزید، علیلی مزاج و قرب اجل بجهت سکوت شما عذر کافی نیست زیرا که همین حالت ظاهری بهترین مقوی احوال شما خواهد بود.

لهذا برغیرت و دولتخواهی شما لازم است که پیش از مأیوسی یک دفعه هم کل قوای خود را جمع آورید و یک شور آخری به‌میان این وزرا بیاندازید شاید در دم آخر آتش قلب شما در قلوب ایشان تأثیری نماید.

چون هنگام خطر برهر یک از اهل کشتی لازم است که بقدر قابلیت خود در حفظ کشتی بکوشد، لهذا بنده نیز که جزء عملجات این کشتی طوفان‌زدهٔ دولت هستم ازطرح نجات این کشتی نمونه‌ای عرض کرده‌ام، ولی هرچه به‌اطراف نگاه می کنم می‌بینم زبان مرا بجز شما کسی نخواهد فهمید.

لهذا نمونهٔ طرح خود را ایفاد خدمت جنابعالی می‌دارم اسم من بجهت دلیل بی‌غرضی مخفی نخواهد ماند.

کتابچه‌ای که ملاحظه خواهید فرمود بقسمی نوشته شده که باید مصنف آنرا اخراج بلد کرد یا اینکه اقوال او را با کمال احترام قبول نمود جناب‌شما را درحکم این دو حالت مختار می‌سازم هرگاه جسارت مرا موجب تنبیه بدانید بنده همان ساعت اسم خود را بروز خواهم داد و اگر این جزئی حاصل زحمات چندین سالهٔ مرا قابل التفات بشمارید تحسین غایبانه شما را بهترین اجر خود خواهم دانست.

استدعایی که دارم تا سه روز دیگر کتابچه را به‌نظر اقدس شاهنشاهی روحنا فداه رسانیده و به‌حامل آن رد نمایید تا چهار روز دیگر در هر صورت کتابچه به‌نظر همایون خواهد رسید.

صنیع الدوله

اگرچه در صحنهٔ انقلاباتی که در جلد دوم این کتاب خواهیم نگاشت، صنیع الدوله را خواهیم یافت و از مساعی او برای بدست آوردن مشروطیت سخن خواهیم گفت، ولی چون دراین فصل از رجال آزادمنش دورهٔ استبداد سخن راندیم نخواستم ذکری از آن آزادمرد نشده باشد.

صنیع‌الدوله از خانوادهٔ علم و فضل بود و تحصیلات خود را در آلمان بپایان رسانده بود، مردی بود متفکر، خردمند، آزادیخواه و طرفدار حکومت ملی، خدماتی بس سودمند در توسعهٔ فرهنگ‌نوین نمود و رساله‌ای درمنافع خط‌آهن نگاشت و به‌طبع رسانده منتشر نمود و برای تقویت صنایع در ایران با زحمات بسیار یک کارخانهٔ ریسندگی

www.tabarestan.info تبرستان

بهسبک جدید در تهران تأسیس کرد و پس از ظهور مشروطیت اول کسی بود که بهریاست مجلس شورای ملی انتخاب شد و عاقبت جان خود را برایگان برای وطن و آزادی نثار کرد.



صنیع الدوله

www.tabarestan.info

نویسندگان: با تصدیق بهاینکه انقلابات ملی و نهضتهای عمومی از نوک قلم نویسندگان و زبان خطبا و مغز حکما سرچشمه می‌گیرد نویسندگان آزادیخواه در دورهٔ استبداد بقدری کم و نادر بودند که عدهٔ آنها از چندنفر تجاوز نمی‌کرد.

با اینکه هرسال هزارها کتاب در فقه و اصول و صرف و نحو عربی و مسائل دینی و احادیث از طرف روحانیون بهزبان عربی در ایران منتشر می‌شد، سطری از فلسفهٔ اجتماعی و حقوق بشری در دسترس مردم گذارده نشده بود.

چند کتابی هم که در اخلاق نوشته شده در مقابل طوفان خرافاتی که بهطبع می‌رسید و چون سیل درمیان جامعه منتشر می‌شد تأثیر بسزایی نداشت.

اینک نام گرامی چندنفر از نویسندگان که اثر خامهٔ آنها از روح آزادیخواهشان تراوش کرده و قلمشان در پیدایش انقلاب‌مشروطیت مؤثر بوده در اینجا می‌نویسیم و از ذکر این کلمه خودداری نمی‌کنیم که در آن زمان مردمان متفکر و صاحب‌قلم در ایران یافت می‌شدند ولی قلم روی کاغذ گذاردن و آرزوهای قلبی خود را نگاشتن

در حکم سند و فتوای قتل آنها محسوب می‌شد.

این بود که کسی جرأت نمی کرد که آنچه را که پسندیدهٔ مقامات دولتی و روحانی نبود بزبان بیاورد، چه رسد به‌اینکه سند کتبی به‌دست بدخواهان بدهد و خود را در مهلکه بیاندازد.

نویسندگان آزادیخواهی که آثار قلمی آنها در دست است اکثر در کشورهای خارجه زیست می کردند. و نویسندگانی که در ایران بودند مقالات خود را بنام مستعار امضا کرده و برای جراید خارجه می‌فرستادند و یا افکار خود را بصورت شبنامه درآورده منتشر می‌ساختند یا اینکه افکار نوین و فلسفهٔ جدید را به‌لباس دین درآورده و نظریات خود را با اصول مذهب و احادیث و آیات قرآن وفق داده و با هزار ترس ولرز و ملاحظه منتشر می کردند.

مؤیدالاسلام مدیر روزنامهٔ حبل‌المتین

اگر ادعا کنیم که این مرد فداکار بیش از سایر نویسندگان در راه روشن کردن افکار و نشان‌دادن دستگاه ظلم و استبداد و هدایت‌کردن مردم به‌پیروی از تمدن و آزادمنشی خدمت کرده راه گزاف نپیموده‌ایم و علت موفقیت او هم مزایایی بود که سایر نویسندگان از آن محروم بودند.

www.tabarestan.info تبرستان

اول—طول زمان: مؤیدالاسلام متجاوز از سی سال با خیال راحت در محلی امن و بدون ترس و بیم قلم در دست گرفت و به‌بیدار کردن مردم ایران همت گماشت.

دوم—مؤیدالاسلام در هندوستان می‌زیست و برای نویسندگی آزادی عمل داشت و می‌توانست آزادانه افکار خود و دیگران را منتشر کند.

سوم—مؤیدالاسلام روزنامهٔ حبل‌المتین را در اختیار داشت و آنچه را که برای ترقی ایران مفید تصور می کرد بدون پروا می‌نوشت و بسهولت در تمام کشورهای اسلامی و فارسی زبان منتشر می کرد.

این سه عامل مهم که هر یک در مقام خود برای نیل به‌مقصود اهمیت شایانی دارد سبب شد که او توانست در راه پیدایش مشروطیت و تهیهٔ انقلاب ملی خدمات فناناپذیری از خود بیادگار گذارد و نام خود را در میان رهبران مشروطیت جای داده و در تاریخ آزادی ایران از جملهٔ قائدین قیام ملی محسوب گردد.

مؤیدالاسلام از اهل کاشان و منسوب به‌خانواده‌ای شریف و اهل علم و فضل بود و تمام عمر خود را در راه خدمت به‌میهن و ترویج اصول تمدن گذرانید و حتی ساعتی از مسلک آزادیخواهی منحرف نشد و روزی را از غمخواری برای ملت ایران و نشان دادن راه رستگاری به‌آنها به‌غفلت نگذرانید.

در آخر عمر نابینا شد و دختر گرامی‌اش امور اداری روزنامه را عهده داشت و

شبها در کنار پدر می‌نشست، افکار او را یادداشت می‌کرد و بصورت مقاله درمی‌آورد و در روزنامهٔ حبل‌المتین درج و منتشر می‌نمود.



مؤیدالاسلام

برادرانش نیز به‌سهم خود در راه ترویج آزادی سعی بسیار نمودند، سیدحسن حبل‌المتین که در تهران روزنامهٔ حبل‌المتین یومیه را منتشر می‌کرد مدتی حبس و تبعید شد و زمانی درگوشه و کنار از ترس مستبدین مخفی شده بود و با اینکه هنوز جوان بود بواسطهٔ صدمات فوق‌العاده‌ای که در راه پیشرفت مرام دیده بود ناتوان گشت و با نامی نیک دنیا را وداع گفت.

میرزاآقاخان کرمانی

با اینکه در صدر این فصل تذکر دادم که منظور نویسندهٔ این تاریخ نگارش شرح زندگانی مردانی که مؤسس مشروطیت و قیام ملی در ایران بودند نیست و فقط به‌قسمتی از تاریخ حیات آنها که با انقلاب ایران بستگی دارد قناعت می کنم ولی چون قلم بنام بعضی از فرزندان آزادی که دورهٔ عمر و جان خود را فدای بیداری ملت و نجات امت از تاریکی استبداد و ظلم ستمگران نموده‌اند می‌رسد، اختیار را از نویسنده گرفته و لجام گسیخته راه طغیان پیش می گیرد واز حدودی که نگارنده در نظر گرفته بود تجاوز می کند چنانچه گویی یک جاذبهٔ نامرئی از روح آن آزادمردان در قلم تجلی کرده وما را می کشند آنجا که خاطره‌خواه اوست.

میرزاآقاخان از مردانی است که در استعداد فکری، شهامت ذاتی، آزادمنشی در ایران بی‌نظیر بود وکافی است که در آثار قلمی او دقت و مطالعه نمود و به‌مراتب فضل و دانش و نبوغ فکر و تبحر او در تاریخ گذشتگان و فلسفهٔ الهی پی‌برد و از قدرت ایمان و نیروی وطنپرستی و آزادمنشی او آگاه‌شد و به‌خدماتی که در راه روشن کردن افکار ایرانیان و دریدن پردهٔ ظلمانی استبداد و نشان‌دادن مقام آزادی و آزادمردی و مزایای حکومت ملی نموده اذعان نمود.

میرزا آقاخان در دورهٔ عمر کوتاه خود آنی در انجام وظایف ملی و رهبری جامعه به‌طرف نجات و فلاح و نشاندادن مفاسد حکومت استبدادی و روشن کردن مبانی و اصول حکومت ملی فروگذارنکرد و آنچه در قوهٔ یکنفر مجاهد حقیقی و آزادیخواه واقعی و معتقد به‌اصول حق و انسانیت بود انجام داد و به‌قیمت خون خود راه رستگاری را برای ملت ایران باز کرد و در پیدایش انقلاب ملی کمک نمود.

میرزا آقاخان فرزند میرزاعبدالرحیم بردسیری از بلوک سیرجان کرمان و مادرش از نوادهٔ عارف معروف مظفر علیشاه بود در ۱۲۷۰ هجری درکرمان متولد شد و پس از تکمیل تحصیلات مقدماتی عربی و ادبیات فارسی، به‌فراگرفتن حکمت الهی پرداخت و در اندک زمانی به‌عقاید فلاسفه و عرفه آشنا شد و تا حدی که اوضاع آن زمان اجازه می‌داد و وسایل در دست داشت زبان فرانسه را فراگرفت و زبان ترکی را نیز کم و بیش حرف می‌زد.

در آن زمان فرقهٔ شیخیه و بابیه درکرمان فعالیتی داشتند و هریک برای پیشرفت مسلک و مقصد خود مردم را تبلیغ می کردند.

طبع حقیقت جو و روح کنجکاو او، او را به‌آمیزش با سران آن دو فرقه وادار کرد و در مقام تحقیق و تفکر در فلسفه‌ای که هرکدام پیروی می کردند برآمد بهمین جهت بود که دشمنانش او را متهم به‌بی‌دینی و پیروی مسلک بابیه نمودند.

جوان با حرارت که روح بلندپروازش درعالمی بالاتر ازمحیطی که در او می‌زیست

سیر می کرد و از دستگاه استبداد دولتیان و سالوسی روحانیون زمان در رنج و شکنجه بود و آن بساط فساد را مخالف با احساسات درونی و تفکرات عقلانی خود درک می‌نمود بدون پروا در مقام انتقاد برآمد- و بدون اندیشه و پروا با بیان فصیح و براهین قوی معایب و مفاسد اوضاع را برای هموطنان خود شرح می‌داد و از عاقبت وخیمی که آن اوضاع برای ملک و ملت دربرداشت سخن می‌راند.

ناصرالدوله والی کرمان که مردی سختگیر و مستبد بود در مقام تهدید و تخفیف او برآمد و بحدی آن آزادمرد را رنجه داد که بناچار راه فرار و مهاجرت پیش گرفته و به‌اتفاق دوست و همفکر صمیمی‌اش شیخ احمد روحی که یکی از آزادیخواهان معروف بود به‌طرف اصفهان رهسپار شدند و چندی در آن دیار مهمان ملک‌المتکلمین بودند.

ظل‌السلطان پس از آنکه به‌مراتب فضل و دانش و هوش سرشار میرزاآقاخان پی برد به‌او تکلیف کرد که در دستگاه حکومتی خدمتی را عهده‌دار شود ولی او نپذیرفت و پس ازچندی راه تهران را پیش گرفت و چون در تهران همفکرانش بیشتر بودند توقفش در آن شهر طولانی شد و اکثر ایام را به‌مصاحبت حاجی‌میرزا یحیی دولت‌آبادی و شیخ مهدی‌شریف کاشانی که هر دو از آزادیخواهان و مؤسسین فرهنگ جدید بودند می‌گذرانید.

بالاخره چون محیط استبدادی ایران برای او خفه کننده بود و آرزومند بود که در هوای آزادتری زیست کند ایران را ترک کرد و به‌طرف کشور عثمانی رهسپار گشت زمانی طولانی در اسلامبول می‌زیست و سفری چند به‌سوریه و مصر نمود؛ در تمام دورهٔ توقفش در اسلامبول به‌تکمیل نفس و آشنایی به‌فلسفهٔ جدید و آموختن علوم طبیعی والسنهٔ خارجه پرداخت بطوری که در آخر عمرش بعلاوهٔ نبوغ طبیعی و استعداد ذاتی درعلم تاریخ ملل وحقوق امم وطبیعیات و زبان‌فرانسه وترکی مقام‌شامخی را دارا بود.

کتابهایی که در نظم و نثر نوشته و خوشبختانه در دسترس عموم است بهترین شاهد مرتبهٔ فضل و دانش او می‌باشد.

میرزاآقاخان هم در نظم و هم در نثر در ردیف نویسندگان بزرگ محسوب می‌شود و فصاحت گفتار و تأثیر بیانش مورد تصدیق و ستایش اهل دانش و فضل است.

در دورهٔ توقفش در اسلامبول کتبی چند که از آنجمله **آینهٔ اسکندری — نامه باستان — چهار مقاله و اردیبهشت** را نگاشته که هر یک در عالم خود گنج شایگانی است.

دیوان اشعارش از طرف عبدالحسین میرزافرمانفرما بطبع رسیده و مورد استفادهٔ دوستان علم و ادب واقع شده است.

میرزا آقاخان تمام دورهٔ عمر پر افتخار خود را در راه ترویج علم‌ودانش و مبارزه

با ظلم و بیدادگری گذرانید و عاقبت بطوری که در فصل قبل نوشتیم جان شیرین خودرا در این راه برایگان نثار کرد و ما برای نمونه چند بیتی از اشعارش را به‌نظر خوانندگان می‌رسانیم که خطاب به‌ناصرالدین‌شاه کرده:

بترس ای جهان‌جوی ایران خدای — که بعد از تو خیزند مردم بپای
بنالند از دست جور و ستم — بگویند با نالهٔ زیر و بم
که ایزد همی تا جهان آفرید — کسی زین نشان شهریاری ندید
که جز کشتن و بستن و درد و رنج — گرفتن هم از کهتران مال و گنج
ندانست و آزرم کسی را نداشت — همی این بر آن آن براین برگماشت
نه جان سپاهی از او شاد گشت — نه یک ذره زو کشور آباد گشت
نماند ایچ درملک جایی درست — همه کار کشور از او گشت سست
به کار رعیت نپرداخت هیچ — پرستید که گربه گاهی ملیچ
در این مدت سال پنجاه باز — که بر تخت می‌زیست با عز و ناز
همه جان مردم از او شد غمی — بهر شعبه از ملک آمد کمی
خزینه تهی گشت و ملت گدا — ز بیداد او دستها بر خدا
سه نوبت شتابید سوی فرنگ — بیفزود او را به دل عار و ننگ
چو مست شکار است و محو خوشی — کجا داند آیین لشکرکشی
بخواهیم بر تخت این تخمه کس — ز ضحاکش به یزدان پناهیم بس
گزین شه ستمکارتر کس ندید — نه از نامداران پیشین شنید
همه ملک ایران از او شد بباد — به‌خاک آمد آن افسر کیقباد
خدایا روانش به آتش بسوز — دل بندهٔ مستحق بر فروز
وگر دادگر باشی ای شهریار — بمانی و نامت بود یادگار
به نیکی گذارند یاد ترا — پرستند مردم نژاد ترا
تن خویش را شاه بیدادگر — جز از گور و نفرین نیارد بسر
اگر چند بد کردن آسان بود — بفرجام زو دل هراسان بود
الا ای شه نامدار کهن — سزد گر ز سعدی پذیری سخن
نه دربند آسایش خویش باش — که خاطر نگهدار درویش باش
نیاساید اندر دیار تو کس — چو آسایش خویش خواهی و بس
ز من بشنو این نکته شاها درست — نباید شهی چون تو بیداد جست
ترا هست فرهنگ و رای و هنر — ندارد هنر شاه بیدادگر
که بیدادگری زبیچارگیست — به بیدادگر بر بباید گریست
ز بیدادگر کیست بدبخت‌تر — که بیدادش آید بخود سخت‌تر

www.tabarestan.info
تبرستان

میرزا عبدالرحیم طالب‌اف

طالب‌اف فرزند یک درودگر بود و در تبریز متولد شده بود و در عنفوان جوانی به‌قفقاز مسافرت کرد و در آن سامان با رنج بسیار و زحمات گوناگون به کسب دانش پرداخت و در نتیجهٔ استعداد ذاتی و پشتکار توفیق یافت و توانست قسمت آخر عمر خود را در گوشه‌ای امن صرف نشر افکار و اندیشه‌هایی که در سر داشت بنماید.



میرزا عبدالرحیم طالب‌اف

طالب‌اف در ولادی قفقاز سکنی داشت و برای روشن کردن افکار هموطنان خود کوشش بسیار نمود و با زبان و قلم با سبکی معتدل مفاسد استبداد و دورافتادگی ایرانیان را از کاروان تمدن جهان به‌گوش مردم رسانید و کتابی چند در این راه نوشت و منتشر کرد که مهمترین آنها یکی کتاب احمد و دیگری کتاب مسالک‌المحسنین است که در همان زمان شهرت بسیاری یافت و مندرجات آن نقل مجالس ایرانیان شد و در

روشن کردن مردان عقب‌افتاده و علاج امراض اجتماعی و تهییج عوام و تشویق روشنفکران کمک بسیار نمود، این است که تألیفات طالب‌اف را یکی از عوامل مهم بیداری ایرانیان باید دانست.

طالب‌اف از دانشمندان زمان خود محسوب می‌شود و در علوم طبیعی و ستاره شناسی و تاریخ دست داشت. پس از پیدایش مشروطیت از طرف مردم تبریز به‌نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شد ولی به بهانهٔ ضعف مزاج یا نتوانست و یا نخواست به‌ایران بیاید و در مجلس شورای ملی شرکت کند.

بعد از برقراری مشروطیت طالب‌اف مقالاتی چند که حاکی از نگرانی او از اوضاع بود منتشر کرد و ایرانیان را اندرز داد که باید با عقل و احتیاط در مسلک تازه قدم بردارند و از تندی و متابعت احساسات خودداری کنند.

چنانچه در یکی از مقالاتش می‌نویسد «تا بحال دچار گاو یکشاخ بودیم و از این می‌ترسم که بعد از این مبتلا به‌گاو هزار شاخ بشویم» منظورش این بود که تا حالا دچار استبداد یک نفر بودیم ولی می‌ترسم دچار هزارها رجاله و آشوب‌طلب بشویم.

مقالهٔ او مورد خشم و نارضایتی طبقهٔ انقلابی آن زمان شد و او را به‌محافظه کاری و اعتدالی بودن متهم نمودند.

حاجی شیخ فضل‌الله که سرسلسلهٔ روحانیون مستبد ایران بود، طالب‌اف را تکفیر کرد و بی‌دین خواند و تألیفاتش را مخالف شرع اسلام اعلام داشت.

زمانی که میرزاعلی‌اصغرخان اتابک چنانچه در شرح حالش خواهیم نگاشت به‌ایران مراجعت کرد، طالب‌اف را در قفقاز ملاقات کرد و طالب‌اف نامهٔ مفصلی در تمجید و تعریف اتابک به‌سعدالدوله که در آن زمان میان ملیون شهرت بسزایی داشت و از پیشقدمان مشروطیت حساب می‌شد نگاشت.

انتشار این مکتوب سبب نارضایتی مشروطه‌خواهان تندرو شد و بنای شکایت را از او گذاردند و افکار او را در این زمان مخالف با آنچه درگذشته می‌نگاشت پنداشتند ولی حق و حقیقت این است که طالب‌اف چه در دورهٔ استبداد و چه در زمان مشروطیت مردی آزادیخواه و ملت دوست و روشنفکر و طرفدار ترقی ایران بود ولی نظر به کهولت سن و تجربه زیاد و آشنایی به‌اوضاع روسیه استبدادی با افکار تند انقلابی موافق نبود و طرفدار تکامل تدریجی بود.

آخونداف

آخونداف یکی از نویسندگان روشنفکر ایران بود که درقفقاز می‌زیست و درقشون روسیه مقام سرهنگی داشت و در ادبیات فارسی و عربی مقامی بس بلند داشت و آثار گرانبهایی چند از خود منتشر نمود که در تهذیب اخلاق جامعه و نشان

دادن مفاسد اجتماعی بسیارسودمند بود.

آخونداف در نوشتجات خود پردهٔ ریا کاری و سالوسی و تزویر که روحانی‌نماهای ایران به‌روی اصول و حقایق دین اسلام کشیده بودند از هم درید و خرافاتی را که برای منافع شخصی دین را آلوده کرده بودند به‌مردم نشان داد و آن جماعت را بزرگترین مانع ترقی ایران و مسلمانان معرفی کرد وجهاد برضد این طبقه را بر هرمسلمان واقعی و ایرانی ملت‌دوست واجب و لازم شمرد و کوتاه کردن دست روحانی‌نمایان سالوس را برای بهبودی اوضاع ودخول درجرگهٔ ملل متمدن دنیا واجب و حتمی می‌دانست و آنان را کرمهایی می‌خواند که درخت حقیقت و انسانیت واسلام را فاسد و ریشه کن خواهند کرد و ملت کهنسال ایران را به‌زوال ابدی خواهند کشانید.

ناگفته نماند که یکی از نویسندگان معاصر بعضی ازکتبی که به‌نام میرزاآقاخان کرمانی معروف و منتشر است ازآثار قلمی آخونداف می‌داند ولی چون این ادعا به‌ثبوت نرسیده وازموضوع بحث ما خارج است بسکوت می‌گذرانیم.

خبیرالملک

گرچه ما داستان شهادت مرحوم خبیرالملک را که یکی از رجال دانشمند ایران و مطلع به‌قوانین و تاریخ ملل بود در فصل پیش نگاشتیم ولی نظر به‌اینکه آن شهید سعید قلم شیوایی داشته و رساله‌ای بس سودمند در تشکیلات کشوری به‌سبک نوین و برطبق قوانین نگاشته و متأسفانه ازطرف محمدعلی‌میرزا ولیعهد قاتل آن مرد شریف ضبط و ازمیان رفته است دور از انصاف دیدیم که نام او را درردیف نام نویسندگان آزادیخواه نبریم و ازآثار قلمی‌اش تذکر نداده باشیم.

میرزامحمدحسین ذکاءالملک

ذکاءالملک یکی از آزادمردان ادیب و دانشمند ایران بود و تمام عمر خود را در تربیت ابنای وطن و نشر معارف جدید گذراند، بسیاری از مطلعین و باسوادهای اواخر دورهٔ ناصرالدین‌شاه و دورهٔ مظفرالدین‌شاه تربیت یافتگان مکتب این مرد علم دوست بودند.

ذکاءالملک آثارگرانبهایی در تألیف و ترجمهٔ تاریخ ملل از خود بیادگار گذارده وکتبی چند که برای روشن کردن افکار نافع تصور می‌کرده ترجمه نموده و در دسترس عامه قرار داده است.

آثارادبی او ازنظم ونثرمورد تقدیراهل فن بود.

در زمان سلطنت مظفرالدین‌شاه روزنامهٔ تربیت را تأسیس کرد و با ناکامیهایی که برایش پیش آمد چندین سال منتشر نمود.

www.tabarestan.info تبرستان

در خاتمهٔ این بخش تذکر می‌دهیم که نویسندگان روشنفکر دیگری هم در قرن پیش از طلوع مشروطیت در ایران پیدا شدند و آثاری از خود بیادگار گذارده‌اند که اگر ما بخواهیم از همهٔ آنها سخن برانیم وقت بسیار لازم دارد و ما را از منظوری که در پیش است باز می‌دارد.

روزنامه

پیش از مشروطیت روزنامه به‌معنی حقیقی کلمه و مفهوم امروزه وجود نداشت فقط ورقه‌ای به‌نام روزنامهٔ دولتی در دورهٔ ناصرالدین‌شاه بطبع می‌رسید که حاوی احکام و فرامین دولتی بود و اخباری از قبیل سلامتی شاه و یا رفتن شاه به‌شکار و از این قبیل مطالب منتشر می کرد مثلا می‌نوشت که خداوند به‌فلان شاهزاده خانم پسری عطا فرموده و یا فلانکس به‌نشان همایون مفتخر شده و یا فلان شاهزاده به‌حکومت قسمتی از ایران گماشته شده، کلمه‌ای از اوضاع اجتماعی و سیاسی در آن روزنامه دیده نمی‌شد.





میرزا سید حسن خان عدالت

میرزا محمد علیخان تربیت

در دورهٔ مظفرالدین‌شاه که نسبتاً تا حدی از سختگیریها کاسته شده بود، روزنامهٔ تربیت به‌مدیریت میرزامحمدحسین ذکاءالملک منتشر می‌شد که به‌علاوهٔ اخباری که در بالا ذکر کردیم بعضی وقایع دنیا که جنبهٔ سیاسی نداشت از قبیل زلزله و آتشفشانیها را منتشر می کرد و نیز رمانهایی که جنبهٔ سیاسی نداشت ترجمه و بطور پاورقی بطبع می‌رسانید و نیز در تبریز روزنامه‌ای بنام الحدید به‌مدیریت سیدحسین‌خان عدالت منتشر می‌شد وسپس همان روزنامه در مشروطیت به‌نام عدالت منتشر گردید.

میرزاسیدحسین‌خان عدالت

زحماتی که میرزاسیدحسین‌خان عدالت که یکی ازآزادیخواهان باتقوی و نیکوکار بود در راه معارف کشید و صدماتی که در این راه دید ایجاب می کند که نام او را در میان رهبران آزادی بنگاریم و ازخدماتش تقدیر کنیم.

میرزاسیدحسین‌خان عدالت قبل از پیدایش مشروطیت در مجمع آزادیخواهان آذربایجان عضویت داشت و برای واژگون کردن استبداد کوشش بسیار نمود و بعد از ظهور مشروطیت اول کسی بود که ازحقوق زنان دفاع کرد و در روزنامه عدالت مقالاتی چند نگاشت و بهمین جهت مورد تعقیب وتکفیر روحانیون قرارگرفت و اگر با تدابیر چند او را از تبریز بیرون نکرده بودند ممکن بود به‌دست سالوسان کشته شود.

روزنامه‌هایی که پیش از مشروطیت درکشورهای بیگانه منتشر می‌شد

در نیم قرن پیش از ظهور مشروطیت چند روزنامهٔ ملی در کشورهای بیگانه منتشر می‌شد که حقاً باید آنها را علمداران آزادی ایران نامید، علت موفقیت این نامه‌های ملی هم آزادی عملی بود که نویسندگان آن جراید در محیطی که زندگانی می کردند داشتند و از تهدید دولت ایران دور بودند.

این بود که آنچه را که در صلاح ملک و ملت می‌دانستند می‌نوشتند، افکاری را که از مغز آزاد و خردمندشان تراوش می کرد بقلم می‌آوردند، این نامه‌های ملی هر یک درسهم خود خدمات فناناپذیری در نشر اصول آزادی و عدالت و منافع قانون و بیداری ایرانیان و ملل شرق از خود باقی گذاردند و نام نویسندگان و مؤسسین آنها برای همیشه در تاریخ مشروطیت ایران جاویدان خواهد ماند.

روزنامهٔ عروة‌الوثقی

این نامهٔ ملی از تجلیات مغز متفکر و قلم نیرومند سیدجمال‌الدین اسدآبادی سرچشمه می‌گرفت و مظهر افکار بلند آن دانشمند شهیر بود.

تقی‌زاده در روزنامهٔ کاوه در شرح حال سیدجمال‌الدین می‌نویسد «خطابه‌ها و مقالات سیدجمال‌الدین درفصاحت و استحکام مبادی خطابه‌های صدراسلام را بیاد می‌آورد».

روزنامهٔ عروة‌الوثقی در اندک زمانی در شرق وسطی وکشورهای اسلامی شهرت بسزایی یافت و یکی ازعوامل سیاسی قسمتی ازآسیا شد، افکاربلند وبکری که از نوک قلم سیدجمال‌الدین تراوش می کرد نهضتی درشرق به‌وجود آورد و لرزشی در تخت وتاج سلاطین مستبد ایجاد نمود و موجب تحولاتی دربعضی ازکشورهای آسیای وسطی گردید.

www.tabarestan.info تبرستان

بدبختانه بواسطهٔ دیوار آهنی استبداد که ایران را از سایر کشورهای جهان جدا و مجزا کرده بود و ممانعت شدیدی که برای ورود جراید خارجه به‌ایران بکار می‌رفت جز عدهٔ معدودی ایرانیان که بزحمت به‌آن نامهٔ ملی دست می‌یافتند برای دیگران مقدور نبود که از آن چشمه سیراب گردند و از مقالات سودمند آن مستفید بشوند.

این است که روزنامهٔ عروة‌الوثقی که بقلم یک دانشمند ایرانی منتشر می‌شد و تأثیر بسیار در ممالک اسلامی داشت در ایران زیاد مورد استفاده واقع نشد و کمکی را که باید در ترویج افکار نوین بنماید نایل نگشت و به‌شهرتی که در خور آن بود کامیاب نشد.

روزنامهٔ قانون

روزنامهٔ قانون را میرزاملکم‌خان در لندن می‌نگاشت و مندرجاتش مظهر افکار بلند آن سیاستمدار نامی بود.

روزنامهٔ قانون بخلاف بسیاری از جراید ایرانی جنبهٔ احساساتی نداشت و طرفدار اصول و مبانی بود و دستگاه تمدن دنیای مترقی را به‌خوانندگان نشان می‌داد و فلسفهٔ پیدایش ترقیات امم را تشریح می‌کرد و سر موفقیت ملل اروپا را با قلم شیوای خود در صفحات قانون می‌نگاشت و با براهین منطقی ثابت می‌کرد که همهٔ این ترقیات زائیده وجود قانون و مساوی بودن همهٔ افراد درمقابل قانون است.

او عقیده‌مند بود که برای اینکه ایران درجرگه ملل مترقی جهان جای گیرد و از نعمت ترقی برخوردار شود باید قانون داشته باشد و قانون درکشور حکومت کند نه‌ارادهٔ شخصی.

روزنامهٔ قانون از ترقیات اقتصادی و راههایی که ملل اروپا پیموده و بدانوسیله ثروتمند شده‌اند گفتگو می‌کرد.

تأسیس یک بانک ملی را برطبق اصول علم اقتصاد اساس بهبود اوضاع مالی دولت ایران می‌دانست و از روی بصیرت و منطق این راه صواب را به‌زمامداران نشان می‌داد:

روزنامهٔ قانون به‌شاه و زمامداران کشور ایران می‌فهماند که هرگاه قانون درمملکت حکومت کند کشور ایران به‌طرف ترقی خواهد شتافت و بهبودی در دستگاه دولت پیدا خواهد شد و دولت ایران مورد اعتماد سایر ملل قرار خواهد گرفت و اعتباراتش در دنیای مترقی صد چندان خواهد گشت.

اینست که روزنامهٔ قانون و نگارندهٔ او را از رهبران ترقی ایران باید شناخت و در پیدایش نهضت مشروطیت و آزادی ملت ایران از قید اسارت‌عامل مهم دانست و تاریخ مشروطیت ایران با حقشناسی و احترام نام میرزاملکم‌خان و فهرست تألیفات او را

www.tabarestan.info تبرستان

درصفحات خود ضبط خواهد نمود.

روزنامهٔ حبل‌المتین

نامهٔ ملی حبل‌المتین یکی از پایه‌های کاخ مشروطیت و عامل مؤثر پیدایش نهضت آزادی‌طلبی در ایران است.
نامهٔ حبل‌المتین صرفنظر ازمقالات اساسی که در مدت سی‌سال واندی بقلم آزاد و شیوای مدیر روشن ضمیر آن منتشر شد یگانه مرجع و پناه افکار نوین بود که در صفحات آن مردان شیفتهٔ آزادی و آرزومند حکومت قانون می‌توانستند افکار خود را منتشر و در دسترس افکار عمومی بگذارند.

روزنامهٔ حبل‌المتین یگانه وسیله‌ای بود که در آن نالهٔ مظلومانی که در فشار استبداد وظلم ظالمین گرفتار بودند به‌گوش جهان و فارسی‌زبانهای دنیا می‌رسانید.

نامهٔ حبل‌المتین یگانه بلندگویی بود که صدای آزادمردانی که در محیط ایران قدرت نفس کشیدن نداشتند در دنیا منعکس می‌گردانید.

نامهٔ حبل‌المتین یگانه ورقه‌ای بود که دستگاه ریاکاری وسالوس روحانی‌نماهای ایران را به‌مردم نشان می‌داد و مفاسد اجتماعی وسیاسی را به‌بهترین سبکی تجزیه و تحلیل می‌کرد.

نامهٔ حبل‌المتین هر هفته در بیست صفحه در کلکته منتشر می‌شد و هر نمرهٔ آن حاوی چندین مقالهٔ سودمند سیاسی و اجتماعی بود و از اوضاع دلخراش ایران سخن می‌گفت وازفلسفهٔ بیداری کشور آسیایی ژاپن مردم را آگاه می‌ساخت.

حبل‌المتین در تشویق مردم ایران به‌فرهنگ و تأسیس مدارس مساعی بسیار بکاربرد وکوشش می‌کرد حس غرورملی و تفوق را درآنان ایجاد کند.

در تمام نمرات حبل‌المتین مقالاتی از آزادمردان نامی ایران که بعداً قیام برای بدست‌آوردن حکومت ملی نمودند با امضای محفوظ مندرج می‌شد.

روزنامهٔ حبل‌المتین چون آب خنک وگوارایی کام تشنگان آزادی را سیراب می‌کرد و آلامی راکه از فشار استبداد به‌روح آنان وارد می‌آمد تسکین می‌داد و دل دردمندان را تقویت می‌کرد.

اینست که روزنامهٔ حبل‌المتین را رهبر آزادی و یکی از پایه‌های کاخ مشروطیت ایران باید دانست و نام نویسندهٔ آنرا در سرلوحهٔ مردان اصلاح‌طلب و وطنخواه ایران جای داد.

www.tabarestan.info تبرستان

روزنامه پرورش

روزنامهٔ پرورش در آن زمان تاریک چون ستارهٔ درخشانی در افق مصر طلوع کرد (خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود) عمرش کوتاه و زمانی نزیست و بیش از سی نمره منتشر نشد اما هرقدر از حیث زمان نارسا بود از حیث کیفیت و تأثیر، اهمیت داشت. این نامهٔ ملی به‌قلم توانای میرزامحمدعلیخان پرورش نوشته می‌شد و منتشر می‌گردید.

سبک نویسش بزودی نظر اصلاح‌طلبان و آرزومندان آزادی را جلب کرد و انوار تابناک و افکار بکرش مردم را از خواب غفلت تاحدی بیدار کرد. پیدایش این نامهٔ ملی درمحافل آزادیخواهان آن زمان جوش و خروشی زایدالوصف ایجاد کرد و تأثیراتش در انتشار اصول آزادی و عقاید دمکراسی بسیار بود.

روزنامهٔ پرورش در مدت عمر کوتاه خود یک هیجان روحی و نهضت معنوی در میان ایرانیان مستعد بوجود آورد و آنها را به کوشش برای بدست آوردن حقوق ملی تشویق نمود ولی متأسفانه عمر کوتاه مدیر روشن‌ضمیرش به‌حیات این نامهٔ ملی خاتمه داد و آن ستارهٔ درخشان امید و آرزو خاموش گشت.

www.tabarestan.info تبرستان



میرزا محمدعلیخان پرورش

در دورهٔ استبداد روزنامه‌هایی چند از قبیل اختر در اسلامبول و حکمت در مصر به‌زبان فارسی منتشر می‌شد ولی چون در منظوری که ما تعقیب می‌کنیم تأثیر سهمی نداشتند از شرح آنها صرفنظر کرده و به‌قسمت دیگر این تاریخ می‌پردازیم.

مجامع ملی در دوران استبداد

با در نظرگرفتن اینکه مجامع و انجمنهای سری محصول حکومت استبدادیست، درکشورهایی که عقیدهٔ مردم آزاد است و هرفردی می‌تواند بدون بیم و ترس عقیدهٔ خود را آشکارا ابرازکند، وجود انجمنهای سری لزوم پیدا نمی‌کند و بهمین‌جهت است که امروز درکشورهای آزاد دنیا شنیده نمی‌شود که مجامع سیاسی سری وجود داشته باشد و مردم بدان نیازمند باشند.

اگر تاریخ چندین هزار سالهٔ ایران را بدقت و با حس کنجکاوی نگاه کنیم خواهیم یافت که در تمام ادوار انجمنهای سری وجود داشته وکنکاشهایی بر مخالفت روحانیون و دولتها می‌شده ولی این کنکاش کنندگان از اقلیتهای مذهبی که جرأت اینکه معتقدات خود را علناً اظهار کنند تشکیل می‌شده و یا ازشاهزادگان و رجال متنفذ ناراضی برای از میان بردن پادشاه و یا امیری و روی کارآوردن پادشاه و یا امیر دیگری بوده است.

و هیچوقت انجمنها بمنظور آزاد کردن ملت از قید استبداد و بسط آزادی و عدالت نبوده است.

چنانکه تا نیم قرن پیش از طلوع مشروطیت انجمنهای سری که در اغلب نقاط ایران تشکیل می‌یافت یا از پیروان مذاهب مختلفه از قبیل بابی، بهایی، صوفی، شیخی و غیره بود و یا از جمعی از رجال دولت بمنظور معزول کردن صدراعظم و یا حاکم وقت بود.

پس از ظهور رهبران آزادی که ما نام برگزیدگان آنها را در صفحات پیش نگاشتیم مجامع ملی سری چندی در ایران تشکیل گردید، عدهٔ کسانی که در این مجامع شرکت داشتند بسیار ناچیز و انگشت‌شمار بود و علت هم این بود که طبقهٔ اول ایرانیان که نسبتاً اطلاعی از اوضاع جهان داشتند و با سواد بودند همگی طرفدار استبداد و از آن خوان یغما برخوردار می‌شدند و از اوضاع راضی بودند، طبقهٔ سوم هم که در جهل و ظلمت نادانی غوطه‌ور بودند و بندگی را زندگانی عادی می‌دانستند، بدین‌جهت عدهٔ

معدودی روشنفکران طبقهٔ متوسط در این مجامع ملی شرکت داشتند.

مرام مجامع ملی آزاد کردن ملت ایران از قید بندگی و استبداد بود و آرزومند بودند چون کشورهای مترقی از نعمت آزادی و عدالت برخوردار گردند و انتظار داشتند روزی قانون بجای اراده و هوای نفس شخصی در ایران حکومت کند و فقیر و غنی در مقابل قانون مساوی باشند این بود که با دل‌وجان برای واژگون کردن حکومت استبدادی کوشش می کردند.

در دورهٔ سلطنت ناصرالدین‌شاه فعالیت انجمنهای ملی ناچیز بود و فقط به‌این قناعت می کردند که گرد هم جمع شده زانوها را در بغل گرفته سرشک از دیدگان فرو ریزند و به‌حال ایران و ایرانیان غصه بخورند.

ولی کشته شدن ناصرالدین‌شاه به‌دست یک آزادیخواه تحولی در اوضاع پدید آورد و دورهٔ فعالیت مجامع ملی شروع گشت و در اندک زمانی صدها مدرسه به‌سبک جدید برای تربیت فرزندان ایران تأسیس شد و شبنامه‌هایی که گفتگو از خرابی اوضاع و شکایت از دستگاه حاکمه می‌کرد منتشر گشت و مقالات سودمند برای بیداری مردم با امضای مستعار به‌جراید خارجه فرستاده شد و نیز رساله‌هایی از قبیل رؤیای صادقه منتشر گردید و در مجالس و محافل روزنامه‌هایی که مقالات سودمند برای روشن کردن افکار ایرانیان داشت و ترقیات دنیای متمدن را نشان می‌داد خوانده می‌شد و خطبای آزادیخواه در منابر تا آنجایی که اوضاع به‌آنها اجازه می‌داد به‌آشنا کردن مردم به‌افکار نوین و ترقیات جهان سخن می‌گفتند.

اینک برای اینکه خوانندگان این تاریخ به‌سبک بیان رهبران آزادی در آن زمان آشنا شوند خطابه‌ای را که مرحوم ملک‌المتکلمین در ۱۳۲۰ هجری در تهران در مسجد طباطبائی در حضور عدهٔ بیشماری ایراد نموده و در تاریخ زندگانی آن مرحوم نگاشته شده و بطبع رسیده است در اینجا عیناً نقل می کنیم:

«بر دانشمندان هر قومی پوشیده نیست که ترقی و ارتقای شئون هر ملت از حضیض جهالت و ذلت به‌اوج آسمان اقبال و شرف از افکار بلند و عقاید سودمند بزرگان و علمای آن قوم سرچشمه می‌گیرد زیرا آنان هرگونه قدرت و تصرف در نفوس ملت را مالکند و مردم در اصغای کلمات و نصایح آنها مطیع و منقادند خواه اطاعتشان از طریق سلطهٔ روحانیت و انتساب به‌عالم غیب باشد و خواه بواسطهٔ قوهٔ جبریه و استعمال لوازم ظاهریه، چنانچه در تاریخ فلسفه ثابت و محقق است که ترقی و تنزل ملل بر دوگونه است.

نخست بواسطهٔ سیر طبیعی تمدن و توحش و حرکت قهری صعود و هبوط، پس ترقی حرکت به‌طرف برتری و رفعت است که سیر به‌جانب حیات و زندگی باشد و تنزل تنزل به‌مرگ و اضمحلال است.

www.tabarestan.info تبرستان

دوم بواسطهٔ امر فوق‌العاده یا اتفاقی غیرمترقبه مثل توجه بزرگان و ارباب کلمهٔ نافذه و قدرت کامله در صلاح یا فساد. در صورت اول چون ترقی و تقدم موافق حرکت طبیعی است لامحاله تدریجی است نظیر حرکت و سیر انسان و حیوانات و هرگاه ترقی مستند به‌واقعهٔ غیرمنتظره باشد با سرعت هرچه تمامتر پیش می‌رود و در اندک زمانی راه دور و دراز که اقوام دیگر بطول زمان و تحمل مشقت بسیار پیموده‌اند طی می کند نظیر سرعت خط‌آهن که در یک روز مسافتی که اسب در یکماه طی می کند می‌پیماید و این معنی در تکوین نوع بشر مستتر است و موجب تحیر عقول و آنرا قوهٔ الهیه و قدرت فوق‌الطبیعه باید گفت.

از این رو ارباب حکمت عملی و اصحاب فلسفهٔ تاریخی برآنند که در عالم هیچ عاملی را آنقدر اثر در خیروشر عمومی و نفع و ضرر ملی چون حالت رؤسای روحانی نیست از آن رو که این فرقه را در ارواح و صدور قوهٔ نافذه و رسوخ کامل است پس اگر میل این گروه به‌طرف اصلاح و نجاح و دفع مضار مایل شود به‌اندک مدتی آثار رشد و فلاح و علائم سعادت و اقبال در سیمای ملک و ملت ظاهر شود و خرابیها آباد گردد و چون به‌جانب فساد و اخلال متوجه گردند نیز در زمانی کوتاه ضعف و نقصان و آثار مذلت و خذلان پدیدار شود.

اگرچه اولیای دولت درباب ترقی و تنزل ملل مدخلیت کامل دارند و بتجربه معلوم شده که هرگاه پادشاه به‌طرف آبادی و عمران و عدالت عطف عنان نماید ملت در مدت کمی دارای شرف و مرتبهٔ ارجمند گردد، چنانچه در بسیاری از کشورها پادشاهانی دل آگاه پدیدار شدند و در زمان کمی ملت خود را به‌اوج سعادت و ترقی رسانیدند.

ولی این نکته را نباید از نظر دور داشت که حسن نیت سلاطین برای ارتقای ملت بدون کمک و مساعدت طبقهٔ روحانی که نافذ در صدور و مالک عقولند بسیار مشکل است زیرا روحانیون زمام عادات و اخلاق و روش و سلوک عامه را در دست گرفته‌اند و برروح آنها حکمفرمایی می کنند این است که می‌فرماید «اذافسدالعالم فسدالعالم»

پس چون رؤسای روحانی دچار فساد اخلاق گردند زمانی نکشد که تخم بداخلاقی در قلوب عامه نشانده شود و صفات مذمومه و اعمال ناپسندیده در میان ملت ظاهر گردد و نتایج آن که خرابی ملک و مملکت است هویدا شود.

بنابر این چون رؤسای روحانی مایل به‌اصلاح شوند می‌توان امیدوار به‌آینده شد و دامن مستقبل را منور و روشن تصور کرد، مخصوصاً مللی که در تعلیم عمومی صرف افکار نکرده و اکثر افراد از علم و دانش نصیبی ندارند، اینگونه مردم جاهل چون به‌تحقیق حقایق عاجز و به‌تشخیص مصالح قادر نیستند به‌حکم اجبار یکنوع حالت تقلید و تبعیت در طبیعتشان مرکوز است که فطرتاً از اشخاصی که محل وثوق واطمینان آنها است پیروی کنند و افعال و اعمال آنها را سرمشق خود قرار دهند.

www.tabarestan.info تبرستان

نظام طبیعت هم این اقتضارا در بشر به‌ودیعت نهاده تا انسان دچار پریشانی و حیران وسرگردان نشود، چنانچه شخص باید با خود چشم بصرت داشته راه تکامل را بپیماید و یا اینکه از اشخاص خبیر و دانا درطریق سلوک تقلید نماید.

مخصوصاً در ایرانیان که طریق تقلید از علمای روحانی در تمام شئون زندگانی مرسوم است و مردم بدان عادت کرده‌اند.

پس ای علمای دین زمام عقول و نفوس عامه در دست شما است، دردنیا و آخرت مسئول عزت و ذلت امت شما هستید، فساد اخلاق شما بمنزلهٔ تولید مرض در اعضای رئیسه است که بزودی به‌تمام بدن سرایت کند و حسن‌اخلاق و نیکویی کردار شما در میان طبقهٔ عامه بمثابه هوای خوش و سالم است که موجب نمونباتات گردد، پس بپرهیزید که در مقابل تاریخ و نسل آینده در عداد علمای سوء محسوب نشوید و از قضایی که به‌علم خود عمل نمی‌نمایند و برخلاف وجدان و وظائف شرعیه حکم می کنند شمرده نشوید.

زیرا چون بزرگان قوم راه خلاف و نادرستی پیش گیرند و از هوای نفس پیروی کنند و مصالح عمومی را زیرپا بگذارند فساد در تمام شئون راه یابد و برکت از ملک و مال برداشته شود و غضب الهی همه را فراگیرد و روز جزاهمه این فلاکت و بدبختیها را برذمهٔ شما گذارند و مورخین و نکته‌سنجان بشریت درحق شما بنویسند آنچه را که در حق کشیشان عیسوی نوشتند و شما را علت بدبختی و گمراهی ملت و سد راه ترقی و آسایش مردم بخوانند و دین حنیف اسلام و قرآن کریم را مانع تمدن شمرند پس بر شماست که باب حکمت و دانش را به‌روی مردم باز کنید و حق را از باطل تمیز دهید و صلاح و فساد مملکت را درظل حمایت اسلام به‌عوام و خواص القاء نمایید.

در ترویج علم و تمدن بکوشید و نفوذ اجانب را بر کشور از نظر دور ندارید و برای سرفرازی ایران و ایرانیان بدرجه‌ای که در خور استعداد و قابلیت مردم است همت کنید و نام خود را در ردیف مردان نیکوکار و نوع دوست و ملت‌پرست قرار دهید و عمال دولت را که به‌چپاول این مردم بی‌سرپرست مشغولند متنبه نمایید و دست تعدی آنها را ازسربیچارگان کوتاه نمایید.

چون پیروی از کاروان تمدن و پرورش افکار مستلزم شناختن راه و بدست آوردن وسایل کار است برشماست که دیوارجهل و استبداد که این کشور ظلمانی را احاطه نموده خراب کنید و به‌دنیای متمدن و آباد راه یابید، کارخانه آدم‌سازی برای تربیت نوباوگان و فرزندان ایران بپا کنید و به‌نشر کتب تاریخ بیداری ملت مبادرت نمایید و از مجلات و جراید سودمند امم متمدنهٔ جهان برای هدایت افکار و روشن کردن ارواح استفاده نمایید تا آنکه به‌همت شما ملت ایران مقامی را که درخور دورهٔ مجد وعظمت گذشته اوست بدست آورد و در ردیف ملل زندهٔ جهان جای گیرد و راه تکامل و ترقی را

www.tabarestan.info تبرستان

بپیماید و به‌سرمنزل فلاح و نجات رسیده و نام شما برای همیشه به‌نیکویی و ملت‌دوستی برده شود و فرزندان شما به‌داشتن پدرانی وطندوست ونوع پرور مباهات نمایند و صفحات تاریخ آینده اسم شما را به‌خیرخواهی و بزرگی یاد کند.»

برای اینکه حق مردانی که در راه آزادی گامی برداشته‌اند تضییع نشود اقرار می کنیم که ما از کلیهٔ مجامع ملی که در دورهٔ استبداد در ایران تشکیل می‌یافته اطلاع زیادی نداریم و در اینجا از انجمنهایی که فعالیت اعضای آنها منتهی به‌نهضت مشروطیت شد تا حدی که اطلاع پیدا کرده‌ایم سخن می‌رانیم.

کرمان

بطور تحقیق نمی‌دانیم که افکار نوین و فلسفهٔ آزادیخواهی از کجا سرچشمه گرفته است و آن آیین نو از چه طریقی وارد آن سامان شده همینقدر می‌دانیم در آخر سلطنت ناصرالدین‌شاه مجمعی از آزادیخواهان در کرمان تشکیل می‌یافت که در آن مجمع میرزا آقاخان کرمانی، شیخ مهدی بحرالعلوم، شیخ احمد روحی، حاجی میرزا احمد کرمانی، میرزا رضای کرمانی، حاجی سیدجواد و افضل‌الملک شرکت داشتند و در راه انتشار افکار نوین کوششها کردند و هریک در راه مطلوب مصایبی دیدند که به‌قیمت جان اکثر آنها تمام شد و ما نام هریک را در صفحات تاریخ مشروطیت خواهیم یافت و ازمظلومیت وفداکاریهای آنها سخن خواهیم گفت.

اصفهان

در این شهر قدیمی از اواخر سلطنت ناصرالدین‌شاه یک‌مجمع سری از نخبهٔ آزادیخواهان و دانشمندان تشکیل یافته بود و چون فشار استبداد روحانیون در این سامان بیش از سایر نقاط کشور بود این مجامع با کمال حزم و احتیاط منعقد می‌شد و با عشق و علاقمندی‌ای که در مردان صدر مشروطیت بود برای روشن کردن افکار مردم و نشان دادن مفاسد دستگاه دولت و ملاها کوشش می‌نمودند و تا آخر عمر برپانشستند تا شاهد مقصود را در آغوش گرفتند و ما از راه حق‌شناسی نام اعضای آن انجمن را زینت‌بخش صفحات این تاریخ قرار می‌دهیم و بطور اختصار آنان را به فرزندان آیندهٔ ایران معرفی می کنیم.

سروران و مؤسسین این انجمن‌ملی ملک‌المتکلمین و سید جمال‌الدین بودند که شرح زندگانی آنها بتفصیل در این تاریخ نگاشته شده و ما از تکرار آن خودداری می کنیم و به‌شناسایی دیگران می‌پردازیم.

www.tabarestan.info تبرستان

میرزا محمود صدر یکی از وعاظ معروف آن زمان بود و در حکمت الهی مقامی بلند داشت و در نطق و بیان کم نظیر بود؛ مردی بود آزادیخواه، پاك فطرت، شیرین گفتار و در میان مردم به‌حسن اخلاق و نیکوکاری معروف و دوستان آزادیخواهش او را فال امام جعفرصادق می‌نامیدند، مرحوم صدر پدر خطیب شهیر صدر واعظ بود که در نطق و بیان و فصاحت کلام شهرتی بسزا یافت و در راه طرفداری از آزادی جان خود را برایگان فدا کرد.

فرزند دیگرش که فعلا روزنامهٔ قیام ایران را می‌نگارد و اینک در تهران ساکن است آزادیخواهی و فصاحت گفتار را از پدر و برادر ارشدش به‌ارث برده.

میرزا نورالدین مجلسی از نوادهٔ مجلسی معروف بود و در علوم دینی و عرفان ید طولایی داشت، مجلسی طبعی منقد داشت و در سرودن شعر در ردیف اول شعرای آن عصر محسوب می‌شد.

بسیار شوخ و بذله‌گو بود در آخر عمر بواسطهٔ سختی معاش از روی اجبار امام جماعت مسجد شمس‌آباد شد و در وصف حال خود در غزلی که در سن هشتادسالگی سروده و به دوست قدیمیش سیدحبیب‌الله اشرف‌الواعظین که در آن زمان تهران بود فرستاده چنین می‌گوید:

خواهی اگر زحال من، ای جان سلامتم جز دوری تو، هیچ نباشد ملالتم
از خـم کشی چـو طرح نبستیم..... اکنون فلك نموده امـام جماعتم

حاجی فاتح‌الملك تحصیلاتش را در دارالفنون تهران تمام کرده بود و از صاحبمنصبان تحصیل کرده و تربیت شدهٔ افسران اطریشی بود و پس از خاتمهٔ تحصیلاتش به‌مقام ریاست قشون اصفهان نایل شد و در آن سامان متوطن گشت.

او مردی بود روشنفکر و آزادیخواه و خانه‌اش محفل آزادمردان آن زمان بود و نظر به‌حسن شهرت و اعتمادی که مردم به‌او داشتند در دورهٔ دوم تقنینیه به‌نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شد.

میرزا اسدالله خان وزیر مدت سی‌سال وزیر اصفهان بود و در نیکی فطرت و پاکی‌نیت و نیکوکاری معروف بود و در راه پیشرفت فلسفهٔ نوین از بذل مال مضایقه نداشت و در حفظ آزادیخواهان از شر بدخواهان خود را مکرر به‌مهلکه انداخت روحانیون او را متهم به‌فساد عقیده کرده بودند و انواع زحمات و خسارات به‌او وارد آوردند.

حاجی میرزابهاء از اجلهٔ حکمای زمان خود بود و در عرفان و فلسفه یدطولایی

www.tabarestan.info تبرستان

داشت و در عقاید اجتماعی از مکتب افلاطون پیروی می کرد و از اعمال روحانیون آن زمان بدون ملاحظه انتقاد می کرد و آنها را سرچشمهٔ بدبختی و فساد می‌دانست و بهمین جهت امام‌جمعهٔ اصفهان که مردی قلدر و متنفذ و بیسواد بود او را بجرم بدگویی از علما چوب زد و بخواری حبسش کرد.

میرزا رضا حکمی در فلسفه و کلام مقامی بلند داشت و با اینکه فلاسفه در آن زمان مردود بودند، در مجلس درسش صدها محصل حضور می‌یافتند و از آن کانون فضل بهره‌مند می‌شدند در غزل‌سرایی یدطولایی داشت و در روشن کردن افکار هموطنان خود و دریدن‌پردهٔ تاریک سالوسی و ریاکاری زاهد نماها جهد بسیار می کرد و بهمین جهت مورد بغض و کینهٔ آخوندها بود.

شیخ حسن شیخ العراقین اعیانی بود در لباس روحانیت، بسیار متنفذ و متمول و فطرتاً آزادیخواه و دشمن آخوندهای آن زمان، در دورهٔ زندگانیش بواسطهٔ نفوذی که داشت به‌آزادمردانی که مورد تعقیب ملاها قرار می‌گرفتند کمک بسیار می کرد و در نجات چند نفر از آزادیخواهان که به‌مخاطرهٔ بزرگی دچار شده بودند کمک بسیار نمود.

شیخ حسن نظام‌العلماً معروف به‌شیخ حسن نظام بود و در نیکی فطرت و بذل مال و کمک به‌آزادیخواهان و دستگیری مستمندان بی‌اختیار بود، همیشه خوش و خندان بود و با نسبت نزدیکی که با اجله علمای آن زمان داشت از آن دستگاه بیزار بود و عمر خود را در معاشرت با مردان آزادمنش و سران احرار آن زمان می گذرانید.

www.tabarestan.info تبرستان

سید عبدالوهاب امامی از دوستان نزدیک سید جمال‌الدین واعظ بود و در میان رفقایش معروف به‌آیت‌الله شده بود، مردی بود نیکونهاد، آزادمنش، خیرخواه، بی‌اعتنا به‌دنیا، خوش صحبت، لطیفه‌گو، شوخ و بذله‌گو، عمری را به‌آزادمردی و بی‌اعتنایی به‌دستگاههایی که زمام دنیا و آخرت مردم را در دست گرفته بودند گذرانید و نام نیکی در میان جامعهٔ احرار از خود بیادگار گذارد.

اشرف‌الواعظین مردی بود بسیار شوخ، شیرین زبان و کریه‌المنظر و در شعر و شاعری و نطق و بیان مقام ارجمندی داشت و از دوستان نزدیک ملک‌المتکلمین بود.

چنانچه در فصول پیش نگاشتیم در سفر گیلان و بادکوبه و خراسان با آن مرد نامی همراه بود و مجموعه‌ای از خطابه‌هایش را جمع کرده و درصدد طبع آنها بود که روزگار فرصتش نداد ودارفانی را وداع کرد. ما آنچه کوشش کردیم که آن مجموعه را برای استفادهٔ همین تاریخ که به‌نگارش آن مشغولیم بدست بیاوریم موفق نشدیم.

آذربایجان

بطوری که در یکی از بخشهای گذشته تذکر دادیم آزادفکران بیش از مشروطیت در تبریز بیش از سایر شهرستانهای ایران بودند و علت هم یکی مسافرت بازرگانان آذربایجانی به کشورهای مترقی و دیگر همسایگی با روسیه و اطلاع از حوادث و انقلاباتی که در آن سامان روی می‌داد و مبارزاتی که میان آزادیخواهان و دولت مستبد روسیه در جریان بود و مهمتر از همه کردار مستبدانهٔ محمدعلی‌میرزا ولیعهد که در آن زمان فرمانفرمای مطلق آذربایجان بود و هرگونه ظلم و ستمگری را درحق مردم روا می‌داشت، می‌باشد، اگرچه آزادمردان تبریز در آن زمان مجامع منظمی نداشتند و مسلک خاصی را به‌معنی امروزه پیروی نمی‌کردند، ولی مرام آنها آزادشدن ایران از قید بندگی و عبودیت استبداد بود و این خود بالاترین مسلک و آرزوی هر آزادمردی درجهان بوده و خواهد بود.

بواسطهٔ استبداد مطلق که در آن زمان در تبریز حکمفرما بود طرفداران فلسفهٔ نوین قادر به‌تشکیل انجمنها و مجامع نبودند و فقط چندنفر از رهبران آنها مجمع سری تشکیل داده‌گرد هم جمع می‌شدند و در اطراف اوضاع تبادل نظر می‌کردند و همین انجمنهای سری کوچک هستهٔ حقیقی انقلاب مشروطیت آذربایجان گردید.

چون ما درجریان تاریخ مشروطیت و در صحنهٔ انقلاب آن آزادمردان را خواهیم یافت که هریک مصدر کارهای بزرگ بوده و آثار گرانبهایی از خود بیادگار گذارده‌اند دراینجا فقط به‌ذکر نام آنها قناعت کرده و در موقع مناسب از هریک از آنها سخن خواهیم گفت:

سیدحسن تقی‌زاده، میرزا سیدحسین‌خان‌عدالت، میرزا محمدعلیخان تربیت، ابوالضیاء، حاجی‌میرزاآقافرشی، شریف‌زاده، حکاک‌باشی، مشهدی‌علی‌اصغر اردوبادی.

این آزادمردان برای توسعه و ترویج فکری که درسرداشتند و آرزویی که دردل می‌پروراندند روزنامه‌ای به‌مدیریت سیدحسین‌خان‌عدالت وکتابخانه‌ای به‌مدیریت؟ میرزا محمدعلیخان‌تربیت تأسیس نمودند و این دو مؤسسه کمک شایانی در روشن کردن افکار مردم آذربایجان نمود.

عتبات

حوزهٔ علمیهٔ نجف که از علمای مراجع تقلید و طلاب علوم دینیه تشکیل می‌یافت در تقدیرات مشروطیت ایران یکی‌از مهمترین عوامل بود و بدینجهت درخور آنست که چندسطری از اوضاع آن سامان بنگاریم.

بطوری که بکرر از نظر خوانندگان گذشته است در آن زمان قدرت روحانیت در ایران بمرحلهٔ کمال رسیده بود و نفوذ آن طایفه درکلیهٔ امورکشور بی‌حدوحساب بود،

www.tabarestan.info تبرستان

شهر نجف مرکز روحانیت شیعیان خصوصاً ایرانیان بود و علمای بزرگ که مراجع تقلید بودند در آن شهر می‌زیستند و هزارها طلاب علوم دینیه که از اکناف عالم برای تحصیل فقه و اصول به‌نجف مسافرت کرده بودند در مجالس درس اساتید روحانی حضور می‌یافتند و هرسال مبلغ گزافی پول از هندوستان و ایران و سایر ممالک اسلامی در اختیار روحانیونی که مقام اولویت را حائز بودند گذارده می‌شد و آنان ما بین طلاب و فقرا تقسیم می کردند.

احکامی که از مقام روحانیت نجف صادر می‌شد برای کلیهٔ شیعیان واجب‌الاطاعه بود وسرپیچی از آن درحکم سرپیچی ازحدود اسلام بود.

چیزی که از نظر تاریخ مشروطیت دارای اهمیت است و شناسایی آن ضرورت دارد این است که آیا پیش از ظهور انقلاب مشروطیت در ایران افکار آزادیخواهی در حوزهٔ علمیهٔ نجف وجود داشته و اشخاصی از فلسفهٔ نوین پیروی می کرده و مردمان آزادیخواه در میان آن جماعت یافت می‌شده و با آنکه پس‌از پیدایش مشروطیت در ایران عده‌ای به‌آن معتقد شدند و در پیشرفت آن قیام و اقدام نموده‌اند.

پس ازمطالعه و تحقیق بر ما مسلم شد که افکار آزادیخواهی به‌معنایی که‌امروز در ممالک راقیه تلقی می کنند در آن جامعه راه نداشته، ولی در میان طلاب و محصلین جوانانی بوده‌اند که شوری در سرداشته وطالب تحول و بهبود اوضاع و ترقی‌مسلمانان و برانداختن نفوذ اجانب و تأسیس مدارس به‌سبک جدید برای تربیت اطفال و بی‌نیاز کردن مسلمین از ممالک غیرمسلمان و ترویج امتعهٔ وطنی بوده‌اند و در این راه گامهایی برداشته‌اند و چون مشروطیت در ایران اعلام شد بواسطهٔ همان شوق طبیعی و استعداد اصلاح‌خواهی که در نهاد آنان بود فلسفهٔ نوین را پذیرفته و درجرگهٔ‌مشروطه‌خواهان وارد شدند و دراین راه کمک‌شایانی در پیشرفت مشروطیت نمودند.

اینک برای اثبات آنچه که در بالا بیان کردیم به‌شرح احوال و پیدایش افکار نوین در آن سامان می‌پردازیم.

در حدود ۱۳۲۰ قمری، مشهدی میرزاآقابالا، از طرف حاجی‌زین‌العابدین تقی‌اف که یکی از تجار معتبر ایران مقیم باد کوبه بود به‌نجف رفته و از علمای بزرگ استفتاء کرده بود که آیا می‌توان دختران مسلمان را در مدارس جدید وارد و به‌تحصیل گماشت.

این موضوع چند روزی مورد بحث و کشمکش مجامع روحانی واقع شد و سپس برگزیدگان روشنفکر روحانیون اظهارنظر کردند که برای پذیرفتن دختران در مدارس جدید مانعی نیست و این خود اولین گامی بود که در راه جدید برداشته شد.

از طرف دیگر روزنامهٔ حبل‌المتین کلکته که در تمام معنی کلمه یک نامهٔ ملی و حاوی مقالات سودمند بود و راه رسیدن به‌تمدن و همقدم‌شدن با ملل مترقی را به‌مردم

نشان می‌داد بوسیلهٔ سیدمحمد برادر مدیر حبل‌المتین که در آن زمان در نجف اشرف می‌زیست و از طلاب روشنفکر محسوب می‌شد، درجامعهٔ علمی نجف منتشر می‌شد و طلاب جوان با شیفتگی فراوان به‌خواندن آن نامهٔ ملی مبادرت می کردند و در اطراف مندرجاتش اظهارنظر می‌نمودند وگاهی هم مقالات سودمند آن را بنظر علمای بزرگ می‌رسانیدند.

شرکت اسلامی که برای ترویج امتعهٔ وطنی در اصفهان تأسیس شده بود شعبه‌ای در عتبات باز کرد و جامعهٔ روحانیون را به پوشیدن البسهٔ وطنی تشویق نمود.

بطوری که زمانی نکشید که اکثرعلمای درجهٔ اول لباسهای خود را ازپارچه‌های وطنی تهیه نمودند و سایرین را نیز به‌استعمال منسوجات وطنی تشویق کردند.

یک دبستان به‌سبک نوین از طرف ایرانیان مقیم بغداد تأسیس گشت و دبستانی نیز در کربلا افتتاح یافت.

عده‌ای از طلاب جوان و روشنفکر از قبیل شیخ اسدالله ممقانی، نوبری ایروانی، شیخ سلیم لنکرانی، میرزاحسین ایروانی، میرزا احمد قزوینی، میرزاعلی هیئت، بقیادت سید اسدالله خرقانی انجمنی تشکیل داده ودراطراف افکارنوین بحث وگفتگومی کردند و سید اسدالله خرقانی که در آن زمان درنجف اشرف می‌زیست و از آزادیخواهان ومعتقدین به‌تمدن جدید بود و به‌اوضاع دنیا تا حدی بصیرت داشت وازعلوم جدید هم تادرجه‌ای بهره‌مند بود، در روشن کردن افکار جوانان سعی می‌نمود و آنها را به‌طرف افکار تازه رهبری می کرد.

روزنامه‌های مصر هم تا حدی در روشن کردن افکار حوزهٔ علمیهٔ نجف کمک کردند و آنان را به‌اوضاع دنیا آشنا ساختند.

حاجی‌میرزااحمد کوزه کنانی که از آزادیخواهان بود به‌مقامات روحانی نجف نزدیک شده وآنان را از عقب ماندن مسلمانان ازکاروان تمدن‌جهان متوجه می‌نمود.

شیخ علی که یکی از طلاب مبرز بود و درانقلاب‌مشروطیت کشته شد وشیخ اسماعیل محلاتی وسیدمهدی لاهیجی و چندنفر ازخانوادهٔ طباطبائی که در نجف می‌زیستند باهم همفکری کرده در تبلیغ افکارتازه سعی بسیار می‌نمودند.

چون در آن زمان عراق عرب تحت حکومت استبدادی دولت عثمانی بود و مطبوعات آزاد نبودند احمدبک که یکی از روشنفکران بود یک مطبعه‌دستی در بغداد تأسیس کرد و ابلاغیه‌ها و مقالاتی که ازطرف روشنفکران نوشته می‌شد به‌طبع رسانیده منتشر می کرد.

یک کتابخانهٔ ملی بوسیلهٔ میرزارحیم‌بادکوبه‌ای تأسیس گردید و حاجی‌میرزاعلی‌اکبرسرابی مدرسهٔ اخوت را درکاظمین ایجاد کرد و نیز مدرسهٔ علمیه به‌سبک نوین در



...lá Muhammad Kázim al Khurásání. Hájí Mírzá Husayn ibn Khalíl. Mullá 'Abd...

The three great Mujtahids who supported the National ...

آخوند ملا کاظم خراسانی ، حاجی میرزا حسین حاجی میرزا خلیل ، آقا شیخ عبدالله مازندرانی

بغداد افتتاح یافت.

چندنفر از طلاب آذربایجانی که در نجف مشغول تحصیل بودند و از مداخلات روسها در آذربایجان آگاهی داشتند و به‌خبث نیت و اجنبی‌پرستی محمدعلی‌میرزاولیعهد پی‌برده بودند مقامات روحانی را به‌مخاطراتی که آن قسمت از کشور را تهدید می کرد متوجه ساختند و چندنفر از علمای روشنفکر تبریز در این زمینه با مقامات روحانی نجف مکاتبه نموده و آنان را به‌مشکلاتی که در پیش بود آگاه می کردند و بد کرداریهای محمدعلی‌میرزا را به‌سمع آنان می‌رسانیدند.

این بود که بمحض آنکه مشروطیت از افق ایران طلوع کرد طلاب روشنفکر نجف که تشنهٔ تحول و اصلاحات بودند بادل وجان در زمرهٔ طرفداران مشروطیت جای گرفتند و آن تحول نوین را استقبال کردند و چندنفر از روحانیون مراجع تقلید چون آخوندملا کاظم خراسانی و حاجی‌میرزاحسین حاجی‌میرزاخلیل و آقای شیخ‌عبدالله مازندرانی بطرفداری از مشروطیت قیام کردند و پیشوایی نهضت ملی را عهده‌دارشدندو با احکام اکیده مردم ایران را بطرفداری از اصول مشروطیت و حکومت‌ملی مکلف نمودند و چنانچه در فصول آینده خواهیم نگاشت طرفداری آن بزرگواران یکی از بزرگترین عامل پیشرفت مشروطیت درایران شد.

www.tabarestan.info تبرستان

تهران

در اواخر سلطنت ناصرالدین‌شاه انجمنهایی چند ازآزادیخواهان در تهران‌تشکیل یافت ولی بواسطهٔ نداشتن امنیت و آزادی این مجامع با همدیگر ارتباط و پیوستگی نداشتند و تا آنجایی که مقتضیات آن زمان اجازه می‌داد مخفیانه گردهم جمع شده به‌درددل و خواندن جراید خارجه که باهزار زحمت بدست آورده بودند می‌پرداختند و برای اینکه متهم به بی‌دینی و بابیگری که حربهٔ مستبدین بود نشوند جرأت اظهار وجود نمی کردند و فقط گاهی سوز درونی خود را در روزنامهٔ حبل‌المتین آشکار می‌ساختند و چون این مجامع و انجمنها تأثیر وجودی از خود باقی نگذارد ما از شرح و تفصیل آنها خودداری می کنیم و در قسمت دیگر این تاریخ خواهیم دید که پس ازکشته شدن ناصرالدین‌شاه چگونه این انجمنهای سری ملی قوت‌گرفتند و با یکدیگر رابطه پیدا کرده تشریک‌مساعی کردند و به‌تأسیس اولین کنگرهٔ ملی که درحدود شصت نفر از برجسته‌ترین آزادیخواهان ایران که از بنیان‌گذاران مشروطیت بودند درآن‌شرکت کردندوتوفیق یافتندوازمرحلهٔ‌سکون‌وسکوت‌به‌مرحلهٔ‌عمل‌واردشدندو جنبشی را که آرزومند بودند آغازکردند و آرزوهایی را که دردل می‌پروراندند بوجود آوردند.

اسلامبول

ناگفته نماند که شهر اسلامبول پیش از مشروطیت ایران مرکز عمدهٔ تجارت خارجی ایران بود و عدهٔ زیادی از تجار معتبر و معروف ایران در آنجاسکنی داشتند و بکار تجارت مشغول بودند.

اگرچه تاجر جز جلب منافع مادی به‌چیز دیگری علاقمند نیست و روحش ازمعنویات فرسنگها دور است ولی بواسطهٔ توقف سیدجمال‌الدین اسدآبادی در اسلامبول عده‌ای از تجار ایرانی مفتون افکار نوین شدند و علاقمندی به تغییر اوضاع سیاسی ورژیم استبداد را در ایران ازخود نشان می‌دادند.

تا پیش از پیدایش مشروطیت عثمانی از ترس و بیمی که از حکومت استبدادی عبدالحمید داشتند دم نمی‌زدند و اظهار وجود نمی کردند ولی پس‌از انقلاب عثمانی و خلع سلطان‌عبدالحمید طرفداری جدی خود را از آزادیخواهان ایران و مشروطیت اعلام داشتند و انجمن سعادت را تأسیس کردند و بطوری که در مجلدات دیگر این تاریخ خواهیم دید برای خلع محمدعلیشاه از سلطنت و برقراری رژیم مشروطیت در ایران کوشش و مساعدت بسیار کردند و ما در موقع خود نام کسانی که در این راه بذل مساعی کرده‌اند و کمک به‌نهضت آزادی ایران نموده‌اند خواهیم برد.

www.tabarestan.info تبرستان

کتابخانهٔ ملی

با اینکه در اکثر کشورهای جهان داشتن کتابخانهٔ عمومی از ضروریات زندگانی مردم است واز هزارها سال پیش کتابخانه‌ها تأسیس و در دسترس اهل مطالعه قرار داده بودند. در ایران کتابخانهٔ عمومی ملی را یکی ازمظاهر تجددخواهی و آزادی‌طلبی می‌دانستند و مردان معارف پرور از ترس اتهام به‌آزادی‌طلبی جرأت تأسیس کتابخانهٔ عمومی را نداشتند.

تا اینکه در ۱۳۲۲ هجری بطوری که تاریخ بیداری ایرانیان متذکر شده ملک‌المتکلمین و حاجی‌سیدنصرالله تقوی و میرزامحمدعلیخان‌نصرةالسلطان دامن همت‌به کمر زده به‌تأسیس کتابخانهٔ ملی، که هستهٔ کتابخانه ملی فعلی است، همت می گمارند و یک‌دستگاه عمارت فوقانی یا به‌اصطلاح آن زمان چند بالاخانه در خیابان ناصری‌تهران اجاره می کنند و کتابهای شخصی خود را وقف آن مؤسسه می کنند و تا حدی که‌اوضاع مالی آنها اجازه می‌داده کتابهای مورد احتیاج عمومی را با لوازم ضروری کتابخانه خریداری می‌نمایند، عده‌ای از معارف‌پروران هم کتب چند بدان مؤسسهٔ‌ملی هدیه می کنند و کتابخانهٔ عمومی ملی برای اولین دفعه در ایران تأسیس می‌شود.

کتابخانهٔ ملی بعلاوهٔ استفادهٔ علمی که از آن می‌شد در اندك زمانی کانون آزادیخواهی و مرکز مهم ترویج افکار نوین گردید و هرروز عده‌ای از روشنفکران در

آنجا جمع شده به‌تبادل نظر و اندیشه در اوضاع سیاسی کشور می‌پرداختند.

این کانون علمی که در معنی مرکز تجمع اهل دل و روشنفکران آن زمان شده بود و بدانوسیله آزادیخواهان با یکدیگر آشنا شده و به‌افکار یکدیگر پی‌می‌بردند زمینهٔ تشکیل کنگرهٔ عمومی آزادیخواهان تهران گردید و هستهٔ مرکزی حزب مشروطه‌طلب را در ایران بوجود آورد.

با اینکه کتابخانهٔ‌ملی مورد سوءظن دولت وقت بود و مامورین نظمیه مراقب اشخاصی که در آن کانون معرفت آمد و شد می‌کردند بودند، در اندک زمانی صدها نفر از روشنفکران و محصلین مدارس عضویت آنرا پذیرفته و در آنجا به‌مطالعه می‌پرداختند و به‌افکار نوین آشنا می‌شدند.

www.tabarestan.info
تبرستان

کتابخانه تربیت در تبریز

پیش از ظهور مشروطیت میرزا محمد علیخان تربیت که یکی از سران آزادیخواه آذربایجان بود و در راه مشروطیت زحمات بسیار کشیده و چندین دوره هم وکالت مجلس شورای ملی را عهده‌دار بود، کتابخانه‌ای بنام تربیت بدستیاری آقای تقی‌زاده و میرزاسید حسینخان عدالت در تبریز تأسیس نمود و از این راه خدمت مهمی به‌ترویج معارف و آشنا کردن مردم به‌اصول حکومت ملی و آزادی‌طلبی نمود.

سیاست بیگانگان در ایران

شک نیست که سیاست بیگانگان در ایران و مداخلات آنها در امور داخلی کشور و مطامع آنان برای ازدیاد نفوذ خود و بدست آوردن امتیازاتی که مضر به‌استقلال کشور بود، یکی از عوامل مهم پیدایش مشروطیت و نهضت ملی در ایران می‌باشد.

اختلاف روس و انگلیس در آن زمان چنانچه چندی بعد به‌معاهدهٔ معروف ۱۹۰۷ منتهی شد به‌سرحد کمال رسیده بود و هریک از این دودولت مقتدر همسایه کوشش می‌کرد نفوذ خود را در این کشور ضعیف بی‌سروسامان زیادتر کرده برحریف غالب آید و از این خوان یغما و یا کشور بی‌صاحب منافع بیشتری بدست آورد.

چنانچه در فصول پیش نگاشتیم روسها در دستگاه دولت و رجال و روحانیون نفوذ بی‌پایانی داشتند و طوق آقایی خود را به‌گردن زمامداران ایران استوار کرده بودندو با هرنوع تغییر و تحولی مخصوصاً تحولات ملی کاملاً مخالف بودند و در نگاهداری دستگاه استبداد ایران کمک می‌کردند.

همینکه نهضت انقلاب در ایران پدیدار شد انگلیسها که منتظر فرصت بودند و از کامیابیهایی که نصیب حریف شده بود نگران بودند از موقع استفاده کرده به‌مشروطه‌طلبان تا حدی که اوضاع اجازه می‌داد کمک کردند.

تعجب در اینست که بعضی از نویسندگان مستبد و بدخواه مشروطهٔ ایران را زاییدهٔ مساعی انگلیسها می‌دانند و تصور می‌کنند که این نهضت‌عمومی‌ملی که در طول نیم‌قرن مقدمات آن با فداکاری فرزندان روشنفکر ایران بوجود آمد و از فلسفه‌ای رئالیست سرچشمه می‌گرفت، یک کشمکش سیاسی بود که محرک آن منافع انگلیس درشرق میانه وحفظ هندوستان بوده است.

یکی ازمحققین‌عالی مقام انگلستان به‌تقی‌زاده گفته بود «برای چه شما می‌خواهید کاری را که خودتان کرده‌اید به‌ما منصوب کنید».

کسانی که ازسیاست انگلستان آگاهی دارند و از دورهٔ سیادت سه قرن آن کشور در قسمتی ازجهان مطلعند بخوبی می‌دانند که انگلیسها در هرمملکتی که راه یافته‌اند

یا تحت استثمار آنان بوده است به فقط قدمی در روشن کردن ارواح و پرورش افکار برنداشته‌اند بلکه برای آقایی و سیادت خود همیشه کوشان بوده‌اند مردم را پابند خرافات و موهومات و حفظ عادات مذمومه و کهنه‌پرستی نگاهدارند تا چون حیوانات بارکش در موقع جنگ آن نادانان را گروه‌گروه برای منافع خود فدا کنند و درموقع صلح به کارگماشته‌از دسترنج آنها استفاده نمایند و شک نیست که چون ملتی پای در دایرهٔ تمدن گذاشت و از دانش و علم بهره‌مند شد و به‌شخصیت خود پی‌برد زیربار بردگی و بندگی ملت دیگر نخواهد رفت.

از آنچه بطور اختصار در بالا گفتیم به‌این نتیجه می‌رسیم که دولت‌انگلیس نه طالب مشروطیت است و نه طالب استبداد، او یک‌چیز طالب است و آن سیادت انگلستان در ایران است، خواه این‌سیادت در تحت رژیم مشروطیت تأمین شود و خواه با اصول استبدادی استوارگردد، چنانچه دیدیم که همان دولت‌انگلیس طرفدار مشروطیت ایران پس‌از چندی برای حفظ منافع خود دیکتاتوری بیست‌ساله را در ایران تقویت نمود و با خونسردی و سکوت نه فقط ناظر اوضاع استبدادی دورهٔ دیکتاتوری بود بلکه از آن پشتیبانی می کرد.

ولی همینکه جنگ‌دوم بین‌المللی پیش‌آمد و منافع خود را در حکومت‌دیکتاتوری در مخاطره دید، فریاد روزنامه و رادیوهای انگلستان بلند شد و ملت ایران را مظلوم و دولت دیکتاتوری را ظالم و ستمگر به‌عالمیان معرفی کرد و ایرانیان را به‌طرفداری دمکراسی دعوت نمود.

انگلیس می‌خواهد در ایران نفوذ سیاسی و اقتصادی داشته باشد و دست‌حریفش حتی‌الامکان از کارهای داخلی کوتاه باشد و ایران سدی میان روسیه و هندوستان باشد و این منظور و نقطهٔ نظر با هر رژیمی که تأمین شود دولت انگلستان طرفدارآن رژیم است خواه آن رژیم مشروطه باشد خواه استبداد.

خوشبختانه در همان زمان که طلیعهٔ نهضت آزادیخواهی در افق ایران‌خودنمایی می کرد دولت‌روسیه که بزرگترین حامی دستگاه‌استبدادی ایران بود و سلطنت خانوادهٔ قاجاریه را تضمین کرده بود و با هرنوع ترقیخواهی مخالف بود دچار کشمکشهای انقلابات داخلی که از سالهای پیش در قلوب ملت روسیه ریشه‌دوانیده بود گردید و همین گرفتاری آن دولت به‌آزادیخواهان ایران فرصت داد که در منظوری که پیش گرفته بودند کامیاب گردند.

برای آنکه خوانندگان این تاریخ به‌اوضاع داخلی روسیه در آن زمان و نهضتهای انقلابی آن دوره پی‌ببرند بطور مختصر سطری چند از وقایع روسیه در زمانی که نهضت مشروطیت ایران شروع شد در اینجا می‌نگاریم.

رویتر در۲۲ جمادی‌الثانی ۱۳۲۴ مقارن با نهضت انقلاب مشروطیت خبرمی‌دهد

www.tabarestan.info تبرستان

«در مسکو انقلاب بزرگی برپا شد در افواه است که دهاتیان قشون را در بوریسیکا شکست دادند».

مجلس دومای روس به‌قشون بحری و عملجات جهازات اعلان داده که باتفاق مجلس دوما برای حصول آزادی دست از جنگ نکشند.

۹ جمادی‌الثانی — در تفلیس جنگ مابین مسلمانان و ارامنه شروع شده خبر رسید توپچیان قلعهٔ «سویبرگ» یاغی شده و پانصد نفر از قشون را کشتند.

۱۰ جمادی‌الثانی — رویتر از تهران اطلاع می‌دهد تعطیل عمومی است و در حدود دوازده هزار نفر در سفارت انگلیس پناهنده شده مشروطه می‌خواهند.

در ۲ رجب ۱۳۲۴ رویتر خبر می‌دهد:

در روسیه انقلابیون پل مابین پطرسبورك و هلسنگفرا خراب کردند و مانع عبور قشون شدند.

رویتر خبر می‌دهد — انقلاب کرالستاد وحشت زیادی در پایتخت روسیه ایجاد کرده است.

لندن — رویتر خبر می‌دهد — وزیرخارجه انگلیس در مجلس اظهار داشت که رسماً ازدولت ایران تقاضا کرده آتش انقلاب را خاموش کنند و تقاضا های اصلاح‌طلبها را برآورند.

۱۲ جمادی‌الثانی — پنجاه‌هزار نفر عملجات کارخانه‌های پطرسبورك دست از کار کشیده‌اند.

۱۶ جمادی‌الثانی — از مسکو خبر می‌دهند بااینکه وحشت‌بلوا در پایتخت و مسکو بنظر می‌رسد، ولی دولت باکمال جدیت از انقلاب جلوگیری خواهد نمود، عدهٔ زیادی از رؤسای انقلاب دستگیر و مجامع آنها منهدم شد.

اینک اعلامیه‌ای را که ازطرف اعضای مجلس دومای روسیه پس از انحلال آن به‌دست دولت منتشر شده در اینجا عیناً نقل می‌کنیم:

اعلان مجلس دوما و نواب ملت روسیه

درجواب اعلان امپراطور «ما نواب و قایم مقامان و منتخبین ملت روسیه و اعضای **در روزهایی که نهضت** مجلس بسته شده، برهم خورده، و ورشکستهٔ دومای مرحوم **مشروطیت در ایران آغاز** هستیم، به‌تمام ملت وطنخواه، مظلوم، مقهور، پریشان، بی‌- **شده بود** خانمان روسیه اعلام می‌کنیم شما ازظلم وستم و تعدی و جوروا جحاف خانمانسوز وجانگداز حکام مستبد، ظالم، ستم‌پیشه و بی‌انصاف بجان آمدید و ما را بجهت اصلاح خود و دفع ظلم و رفع ستم ستمکاران معین نموده و از ما خواهش کردید درراه آزادی وآبادی وطن وابنای وطن سعی وکوشش نماییم، ما هم بجهت ادای فرایض خود و خواهش شما آیینی چند که مبنی بر آزادی ملت و آبادی

www.tabarestan.info تبرستان

مملکت بود ترتیب داده از امپراطور استدعای عزل وزرایی که در زمان بی‌قانونی و خودسری هرچه از دستشان برآمده از ظلم و تعدی و اجحاف فروگذار نکردند و با کمال بی‌شرمی همواره مخالفت با قوانین مملکتی می کردند و در مقابل حریت و آزادی سدهای آهنین کشیده بودند، نمودیم و اول چیزی که خواهش کردیم این بود که خالصجات دولتی را به‌گز و پیمان درست مساحت کرده به‌فلاحت و زراعت پیشگان تقسیم نموده از تصرف غاصبین بیرون آورند لیکن این امر را چگونه دولت قبول‌تواند کرد، چرا که گویا یک‌نوع سلب اقتدار رجال دربار امپراطوریست، لهذا دولت با این قانون اتفاق نکرده مخالفت آشکار نمود و پس از آنکه مجلس دوما اصرار کرده زور به‌استخلاص خالصه از دست غاصبین آورد، امپراطور حکم به‌برهم زدن و بستن مجلس نمود، پس از آن وعده کرد که هفت ماه بعد مجدداً انتخاب مجلس دوما را از نو کرده مجلس تازه تأسیس خواهد کرد که برفرض صحت، و وفای به‌وعده در این مدت هفت‌ماه با این خرابی حال ملت و مملکت و تباهی تجارت و صناعت و کثرت فتنه و فساد که تمام مملکت را احاطه کرده و شورشهایی که برپاست و حال آنکه وزرا و رجال دولت هم اظهار عجز کرده‌اند از آرام کردن شورش و دفع خرابی و فساد، چگونه ممکن است که مملکت روسیه با خونریزیهای فراوان بدون مجلس شورایی مرکب از نواب ملت، آسایش پیدا کند و آرام گردد، دولت می‌خواهد در این مدت ۷ ماه با کمال استبداد سلطنت کند و تمام اصلاح‌خواهان وآزادی‌طلبان را گوشمالی و سرکوبی داده تا به‌میل خاطر و هوای نفس خود قایز شده یک مجلس مبعوثانی به‌اسم دوما تأسیس نماید که اعضای آن مجلس همه به‌میل خود دولت انتخاب شده و هواخواه امپراطور باشند و بالمره طرف ملت را رها کرده بمیل امپراطور رفتار کنند، خلاصه همه دست نشاندهٔ دولت و تابع ارادهٔ سلطنت باشند، اگر دولت این انقلاب ملت را فرونشاند و ملک را آرام کرد و شورشیان را ساکت نمود هرگز رضا به‌سلطنت مشروطه ومجلس نواب نخواهد شد و دست از استبداد وظلم نخواهد کشید.

ای برادران و فرزندان وطن عزیز کوشش و جد وجهد کنید از برای عزت و برقراری مجلس دوما و نواب عمومی ملت، جایز نیست که مملکت روس یک‌روز از مجلس مبعوثان خالی باشد و باز دست استبداد مشغول بکارشود اکنون که اسبابتان بجهت احقاق حق خود فراهم و آماده است فرصت را از دست ندهید.

اول، بدون رضایت مجلس دوما دولت نباید مالیات از کسی بگیرد.

دوم، اینکه دولت هیچکس را بی‌امضای دوما نمی‌تواند به‌خدمت قشونی و لشگری جلب کند، اکنون که مجلس دوما را بند کرده باید شما هم مالیات و لشگربه‌او ندهید تا ناچارشده متابعت ازملت نماید، از دیگران قرض می‌خواهد، بگیرد به‌ما دخلی ندارد و ملت هرگز به‌ادای آن نخواهد پرداخت، به‌ذمهٔ ملت نیست؛ قرضی که بدون

امضای و کلای ملت باشد برذمهٔ ملت روسیه نیست و هرگز ادا نخواهد کرد. تادوباره مجلس نواب وکلای ملت برپا نشود مرخص نیستند یک‌پول بابت مالیات یاچیز دیگر بپردازند و نیز یک نفر قشون نباید داد این را هم بدانید که هیچ قوت و قدرتی هرچنداز جمیع قوای دنیا قادرتر و قاهرتر باشد در مقابل انقلاب ملت نمی‌تواند خودداری نماید و کلا و نواب شما هم با تمام قوای خود مستعد و آماده یاری و امداد شما هستند».

www.tabarestan.info

ناگفته نماند، همانطوری که آزادیخواهان ایران نجات سرزمین خود را از تجاوزات بیگانگان بسته به یک تحول بزرگ وانقلاب ملی تشخیص داده بودند مظفرالدین شاه هم با اینکه کوشش می کرد که مناسبات خود را با دولت روسیه دوستانه نگاهدارد و در مقابل تقاضاهای نامشروع آنها تن درمی‌داد، از تجاوزات آن دولت در ایران نگران بود و چون مریض و ناتوان بود همینکه نهضت عمومی در ایران برپاگشت و مقاومت مردم را برای بدست آوردن مشروطیت دید به‌امید اینکه با تسلیم درمقابل تقاضاهای ملت و برقراری رژیم مشروطیت اتحادی مابین دولت و مردم پیدا شود و دولت قدرتی پیدا کند و با داشتن مجلس شورای ملی و وضع قوانین تاحدی جلوگیری از تجاوزات اجانب و خیانتکاریهای رجال دولت بشود، این بود که درمقابل تقاضای مشروطه‌خواهان و ملیون مقاومت زیاد از خود نشان نداد و فرمان مشروطیت را امضا نمود.

صدارت دوباره میرزاعلی‌اصغرخان اتابک

در دورهٔ استبداد چون صدراعظمی معزول می‌شد اگر او را نمی‌کشتند بطور یقین محبوس می‌گشت و یا درگوشه‌ای با ترس و وحشت منزوی می‌شد ولی میرزاعلی‌اصغرخان اتابک پس از انفصالش ازصدارت بواسطهٔ پشتیبانی‌ای که روسها از او می‌کردند و طرفداران زیادی که میان روحانیون داشت و به‌علت ملایمت طبع مظفرالدین‌شاه بدون اندیشه به‌قم رفت و در خانهٔ مجللی که در آن شهر داشت سکنی کرد و آزادانه به‌بذل و بخشش و تحریک و تشجیع طرفداران خود برضد امین‌الدوله پرداخت و در اندک زمانی مجدداً مقام صدارت را اشغال کرد و با همان سبک استبدادی که داشت به‌حکمرانی پرداخت و برای اینکه شالوده‌های اصلاحی که در غیاب او ریخته شده بود برهم بزند و افکار تازه‌ای که میان مردم پیدا شده بود خاموش کند ورود جراید خارجه را به‌ایران ممنوع کرد و به‌ریشه کن کردن فرهنگ نوین که پایهٔ آرزو و امید اصلاح‌طلبان بود همت گماشت.

ولی این دورهٔ زمامداری او دولت مستعجل بود و بعللی که در فصول پیش گفتیم دیری نگذشت که به‌مخالفت درباریان و مطامع غیرقابل قبول روسها و ضدیت عده‌ای از روحانیون و سرسختی اصلاح‌طلبان که نیرویی پیدا کرده بودند برخورد و اجباراً استعفا داد و به‌مکه و سپس به‌فرنگستان رفت.

برای اینکه از راه حق‌گویی و حقیقت‌جویی منحرف نشویم متذکر می‌شویم که با اینکه اتابک دست‌نشاندهٔ روسها بود و سالها با پشتیبانی آنها در ایران صدارت کرد در این زمان مطامع روسها نسبت به‌ایران بجایی رسیده بود که خائن‌ترین مردم ایران هم نمی‌توانست زیربارتحمیلات آنها برود و اتابک هم که یک نفر ایرانی بود درصورتی می‌توانست صدراعظم و صاحب اختیار این کشور باشد که ایرانی وجود داشته باشد تا او در آن ریاست و صدارت کند.

این بود که پس از یک ملاقات طولانی با سفیر روس که چندین ساعت طول

شنید بلافاصله استعفای خود را تقدیم مظفرالدین‌شاه کرد و از کار کناره گرفت.



میرزا علی اصغرخان اتابک

دوستعلیخان‌معیرالممالک که داماد اتابک بود و از محارم نزدیکش محسوب می‌شد در یادداشتهای روزانهٔ خود چنین می‌نویسد: «همینکه شنیدم اتابک استعفا داده سراز پا نشناخته به‌ملاقاتش شتافتم و با تأسف و تأثر علت کناره‌جویی غیر منتظرهٔ او را پرسیدم و پیش از اینکه به‌من جواب بدهد گفتم وضعیت شما طوری نبود که موجب نگرانی باشد و مجبور به کناره‌گیری بشوید اتابک به‌من جواب داد: روسها مصمم شده‌اند که بهرقیمتی که ممکن است استقلال ایران را از میان ببرند و من نخواستم در زمان صدارت من این اتفاق بیفتد.»

موضوع دیگری که در کناره‌گیری اتابک تأثیر بسیاری داشت صورت تلگرافی‌بود که مخالفین اتابک ازطرف روحانیون نجف در تهران منتشر کردند.

در آن تلگراف علمای عتبات اتابک را بی‌دین و کافر خطاب کرده و انفصال او را از شاه درخواست کرده بودند. ولی عده‌ای از مطلعین براین عقیده‌اند که آن تلگراف حقیقت نداشته و ازطرف مخالفین اتابک جعل و منتشر شده بود.

اگر چه بطوری که در جلد دوم این تاریخ خواهیم نگاشت بعد از اتابک مرد مستبد سرسخت دیگری به‌صدارت ایران برگزیده شد ولی این تغییر و تحول فتح کوچکی بود که نصیب اصلاح‌طلبان ایران شد و کنار رفتن یک مرد کهنه‌کار آزموده از ریاست دولت ایران گامی بود که در مقدمهٔ نهضت مشروطیت برداشته شد.

صدارت عین‌الدوله

عبدالمجیدمیرزاعین‌الدوله داماد مظفرالدین‌شاه‌وازشاهزادگان درجه‌اول بود، او مردی بود مستبد، سرسخت، متکبر، ممسک و مقتدر.

از اول روزی که زمام کشور را در دست گرفت با یک صولت بی‌نظیری شروع به کارکرد و چون مظفرالدین‌شاه بی‌حال و به‌عیش و عشرت مشغول بود تمام قدرت دولت درشخص عین‌الدوله متمرکز شده و ارادهٔ او به‌جان و مال مردم فرمانفرمایی می کرد.

چون مستبد بود در کارهای مملکت با کسی مشورت نمی کرد و چون متفرعن بود به کسی احترام نمی‌گذاشت و چون ممسک بود به کسی پول نمی‌داد و همین سه‌صفت او کافی بود که در اندک زمانی، مقامات متنفذ اعم از رجال‌دولت و روحانیون برضد او قیام کنند وکار به‌کشمکش برسد.

زیرا مردمانی که در دستگاه دولت مقام و منزلتی داشتند انتظار داشتند که در کارهای دولتی با آنها مشورت شود و احترامات آنها منظورگردد وکسانی که طالب‌پول ومنفعت بودند انتظار استفاده داشتند و اکثر روحانیون که هم طالب پول و هم‌طالب احترام و مداخله در امور دولت بودند بیش از سایرین از صدراعظم تازه رنجیده خاطر شده و به‌مخالفت او برخواستند.

عین‌الدوله یک مرد مستبد و خودخواه در تمام معنی کلمه بود و رحم وشفقت در دل او راه نداشت او مردم را چون گوسفند تصور می کرد و عقیده‌مند بود که باید با چوب آنها را راه برد وکمترین ارزشی به‌افکار عمومی نمی‌داد. او با دستگاه‌نوین دنیای مترقی مخالف بود و از فرهنگ‌نوین بیزار بود و تا آنجا که ممکن بود در خفه کردن افکار و ازمیان بردن آزادمردان کوشش می کرد.

عین‌الدوله با اینکه طبعاً ایران‌دوست بود و چون سایر صدور ایران زیادبه‌مقامات خارجی متکی نبود آزادیخواهان را دشمن می‌داشت و بزرگترین سد راه افکار نوین بود، شدت‌عمل او بحدی بود که هنوز پاسی از شب نمی‌گذشت که اهالی پایتخت قادر به قدم گذاردن درکوچه‌ها نبودند واحدی قدرت انتقاد از دستگاه دولت را نداشت.

مجالس و محافل بکلی ممنوع بود و خواندن روزنامه جرم سیاسی محسوب می‌شد، حکومت ترس و وحشت در دورهٔ او فرمانفرما بود و بیدادگری و فشار مامورین

www.tabarestan.info تبرستان

دولت به‌سرحد کمال رسیده بود.

از همان روز اول که عین‌الدوله زمام امور کشور را در دست گرفت درباریان و طبقهٔ متنفذ را مرعوب نمود و کلیه رشته‌های امور را در دست گرفت، بطوری شدت عمل نشان داد که حتی محارم و نزدیکان مظفرالدین‌شاه سر تعظیم و تکریم در مقابلش خم کردند و او را صاحب اختیار مطلق شناختند.



عین‌الدوله

عده‌ای از آخوندها که در دوره‌های گذشته سرکشی می کردند و کسی متعرض آنها نمی‌شد به‌موافقت و مخالفت بعضی از روحانیون متنفذ کشمکش و زدخوردی کردند که چند نفر مجروح شدند.

عین‌الدوله بدون پروا و اعتنا و مشورت با روحانیون آنها را دستگیر و همه را زنجیر کرده و بافجیع‌ترین وضعی به‌اردبیل فرستاد و مدت زمانی در قلعهٔ اردبیل حبس بودند و آنچه روحانیون از آنها شفاعت کردند اعتنا نکرد.

حتی میرزا سید عبدالله بهبهانی که مورد توهین آخوندهای دستگیر شده واقع شده بود برای اینکه علو همت خود را نشان بدهد از آنها شفاعت کرد و به‌عین‌الدوله پیغام داد

که از توهینی که به‌من شد گذشتم و تقاضای استخلاص آنها را نمود ولی عین‌الدوله با بی‌اعتنایی جواب داد که من آنها را برای میل و رضایت شما تنبیه نکردم بلکه برای نظم عمومی بدین عمل مبادرت کردم و هر کس از هر طبقه و مقام شرارت کند از تنبیه و مجازات معاف نخواهد شد.

بهبهانی که در آن‌زمان موقعیت و مقام بزرگی میان روحانیون داشت از این رویهٔ خشونت‌آمیز عین‌الدوله سخت رنجیده خاطر شد ولی چاره‌ای جز سکوت و تحمل نداشت.

میرزاعلی‌اصغرخان اتابک که دیر زمانی بود ایران را ترک کرده بود، در میان روحانیون و رجال دولت دوستان و طرفداران مهمی داشت که در هر موقع و حال آرزومند مراجعت او به‌ایران و زمامداریش بودند و درخفا برضد عین‌الدوله‌می کوشیدند.

چنانچه ناصرالسلطنه که یکی از محارم اتابک بود برای نگارنده نقل کرد که اتابک پیش از حرکتش از تهران مبلغ مهمی در میان روحانیون قسمت کرد و اعتبار بی‌پایانی در اختیار کارکنانش گذارد.

منجمله مبلغی بتوسط خود من برای میرزا مصطفی آشتیانی که یکی از روحانیون سیاستمدار زمان بود و بعد درجرگهٔ مشروطه‌خواهان درآمد و در این راه شهید شد گذارد و به‌او پیغام داد که من به‌امید دوستی و مردانگی شما در انتظار هستم.

زمانی نکشید که روحانیون متنفذ تهران که در ظاهر با هم آمیزش داشتند به‌دو دسته قسمت شدند، مرحوم طباطبائی و بهبهانی به‌مخالفت با عین‌الدوله برخاستند و حاجی شیخ فضل‌الله نوری و سید ابوالقاسم امام جمعه راه موافقت و همکاری با عین‌الدوله را در پیش گرفتند و مردم هم بنابر تمایل قلبی یا منافع شخصی به‌آنان پیوستند و در نتیجه دودسته بسرکردگی روحانیون در مقابل هم قرار گرفتند و بنای کشمکش و مبارزه راگذاردند و همین مبارزه و دودستگی عاقبت به‌انقلاب مشروطیت که زمینهٔ آن از دیر زمانی به‌دست آزادیخواهان بطوری که در فصول گذشته ذکر کردیم فراهم شده بود منتهی گردید.

ناگفته نماند که مرحوم بهبهانی از دیرزمانی دوست و طرفدار اتابک بود و عین‌الدوله این حقیقت را بخوبی می‌دانست و از فعالیت و شجاعت بهبهانی آگاهی کامل داشت. این بود که به‌کمک و ترفیع روحانیون موافق خود همت گماشت و آنها را تقویت کرده در بسیاری از امور طرف‌شور خود قرار می‌داد و میانجیگری آنها را در کارها می‌پذیرفت و منافعی به‌آنان می‌رسانید.

مدیر روزنامهٔ حبل‌المتین که با اتابک دشمن بود و او را بدخواه ملک و ملت می‌دانست چون عین‌الدوله به‌صدارت رسید مقالات چند در لیاقت و کاردانی عین‌الدوله نگاشت و از او تمجید و تعریف بسیار کرد و برادرش میرزاسیدحسن حبل‌المتین و شیخ

یحیی کاشی که محبوس بودند بنابر امر عین‌الدوله مستخلص شده به‌صدراعظم وقت نزدیک شدند و در نتیجه روزنامهٔ حبل‌المتین که از عین‌الدوله طرفداری می‌کرد بدون مانع وارد ایران می‌شد و مردم از خواندن آن استفاده می‌کردند.

از نظر فلسفهٔ تاریخ و اهمیت موقع اجازه می‌خواهم که راجع به‌آنچه در بالا اشاره کردم توضیح بیشتری بدهم و به‌تفسیر بپردازم.

در آن زمان نفوذ روحانیون بسرحد کمال رسیده بود و در کلیهٔ امور کشور اعم از اجتماعی و معاملات قضایی و سیاسی مداخله داشتند و رشتهٔ امور کشور در تمام شئون در دست آنان بود و حتی در عزل و نصب صدور و حکام پول گرفته اعمال نفوذ می‌کردند و هر کس بیشتر در میان این جماعت طرفدار داشت زودتر به‌مقامات عالیه نایل می‌شد و در کارش پایدار می‌ماند.

چندین هزار نفر مفتخوار بنام طلاب علوم دینیه در مدارس قدیم چون سربازانی که در سربازخانه جای می‌گرفتند می‌زیستند و به‌هر کاری جز به‌تحصیل علم و کمال می‌پرداختند و کارشان گرم کردن حوزهٔ روحانیون بزرگ بود و هر روحانی که بیشتر طلبه در اختیار داشت نفوذ و قدرتش بر دیگران می‌چربید.

چون مخارج این طلاب علوم دینیه از راه اوقاف مدارس تأمین می‌شد، هریک از روحانیون متنفذ کوشش داشتند که تولیت مدارسی که موقوفهٔ بیشتری داشت در دست داشته باشند تا در نتیجه بیشتر طلبه یا قشون دین در اختیارشان باشد، بهمین جهت اغلب برای تولیت مدارسی که موقوفات زیاد داشت در میان روحانیون درجه اول جدال و کشمکش بود.

کشمکشهایی که در زیر پرده مابین دودسته ملاهای طرفدار صدراعظم معزول و صدراعظم منصوب بود و روزبه‌روز به‌تحریکات مقامات خارجی و طرفداران اتابک شدیدتر می‌شد، در میان طلاب علوم دینیه هم رخنه کرده جمعی از آنان را بطرفداری عین‌الدوله و جمع دیگر را بطرفداری اتابک قیام داد.

میرزاسیدابوالقاسم امام جمعه که داماد شاه و ثروت بسیار داشت و از طرفداران جدی عین‌الدوله بود و از مساعدتهای آن صدراعظم مقتدر و مستبد برخوردار بود برای کسب شهرت و نشان دادن اقتدار خود به‌عین‌الدوله و در عین حال انتقام کشیدن از حریف جسور و شجاع خود بهبهانی جمعی از طلاب طرفدار خود را برانگیخت که در کمین نشسته موقع مناسبی بدست آورده و بهبهانی را کتک بزنند و به‌او توهین کنند.

اتفاقاً یکی از روزها که بهبهانی با جمعی از یارانش از خانهٔ شیخ فضل‌الله به‌منزل خود مراجعت می‌کرد طلاب طرفدار امام جمعه موقع را مناسب دیده به‌او حمله می‌کنند. مرحوم بهبهانی به‌عجله خود را از میان معرکه بیرون می‌کشد ولی عده‌ای از همراهانش

تک خورده مجروح می‌شوند.

طلاب طرفدار بهبهانی از این پیشامد خشمگین شده به‌مدارسی که طلاب مخالفشان سکنی داشتند حمله کرده زد و خورد سختی میان آنها درمی‌گیرد.

عین‌الدوله که دیرزمانی درکمین بود که دستمسکی بدست آورده آخوندها را گوشمال بدهد و از نفوذ آنها بکاهد از این پیشامد استفاده کرده و در روز ۱۴ رجب ۱۳۲۱ قمری سیزده نفر از سردستگان طلاب را دستگیر و زنجیر کرده و با تحقیر هرچه تمامتر به‌اردبیل فرستاد و چنانچه بدان اشاره کردیم به‌شفاعت بهبهانی هم اعتنایی نکرد. (ناگفته نماند که چون عدهٔ دستگیرشدگان سیزده بود و ایرانیان عدد سیزده را نحس می‌دانند برای اجتناب از نحوست یکنفر بیگناه را بر آن عده افزودند و چهارده نفر را زنجیر کرده با خواری به‌اردبیل فرستادند).

محتاج به‌ذکر نیست که در همین موقع که این دو دسته به‌جان هم افتاده بودند و بنای کشمکش را گذارده بودند و جز منافع پست شخصی نظری نداشتند آزادیخواهان در پس پرده نقشهٔ عملی کردن آرزوهای دیرینهٔ خود را می‌کشیدند و به‌این آتش نیمه‌افروخته دامان می‌زدند.

بنای ساختمان بانک استقراضی روس در زمین وقفی

درآن زمان واقعه‌ای پیش آمد که در تهییج مردم اثری بسزا داشت و درخور آنست که اینجا ناگفته نماند.

زمین مخروبه و متروکی در جنب امامزاده سیدولی بود که مردم اطراف آنرا خریداری کرده و خانه ساخته بودند و چون این زمین درمرکز شهر بود دلالهای بانک استقراضی رئیس بانک را تشویق کردند که زمین مذکور را خریداری کرده و عمارت مناسبی برای بانک استقراضی بنا کند، چون زمین صاحب معینی نداشت به‌حاجی شیخ فضل‌الله مجتهد معروف مراجعه کردند و او موافقت کرد که زمین را به‌عنوان تبدیل به‌احسن به‌بانک بفروشند و همین کار را کرد و بانک به‌ساختمان بنا پرداخت.

روحانیون و طبقات مخالف دولت قیام کرده و این عمل را مخالف شرع دانسته و بنای شکایت را گذاردند و از صدراعظم جلوگیری این عمل نامشروع را خواستارشدند. ولی صدراعظم جاه‌طلب و متکبر برای بدست‌آوردن دل روسها به‌شکایت آنها اعتنا نکرد.

حاجی شیخ محمدواعظ که از وعاظ معروف تهران بود، منبر رفت و ساختمان بانک را در زمین وقفی مخالف اصول شریعت اسلام اعلام نمود و در نتیجه هزارهانفر در نیمه‌شب به‌محل مذکور هجوم برده و بنای نیمه کارهٔ بانک را خراب و ریشه کن کردند.

رئیس بانک‌به‌صدراعظم شکایت کرد، ولی عین‌الدوله درمقابل افکارعمومی و

www.tabarestan.info تبرستان

بافشاری ملاها نتوانست به‌شکایت آنها ترتیب اثر بدهد و بدین‌ترتیب مخالفین عین‌الدوله در این کشمکش فاتح بیرون آمدند.

سیدجمال‌الدین واعظ که تازه از اصفهان به‌تهران آمده بود درمسجدشاه منبر رفت و این عمل مردم را برای حفظ اصول دین و جلوگیری از نفوذ اجانب تقدیر کرد.

تبعید سه‌نفر از آزادیخواهان

عین‌الدوله که اقتدارش روزبروز دامنه پیدا می‌کرد و طبع مستبدش با افکار نوین سازش نداشت برآن شد افرادی را که به‌آزادیخواهی معروف بودند واز اوضاع کشورانتقاد می‌کردند از میان بردارد، این بود که سه‌نفر از روشنفکران را که هریک معروفیت و موقعیتی درمیان مردم داشتند دستگیر و به‌سخت‌ترین وضعی به کلات فرستاد و در آن قلعهٔ مخروبه محبوس کرد.

یکی از آنها میرزاحسن رشدیه بود که از مهمترین مؤسسین فرهنگ نوین بود و در پیشرفت معارف و نشر علم و معرفت کوشش می‌کرد و با امین‌الدوله دوستی داشت.

دیگری مجدالاسلام کرمانی بود که پس از خاتمهٔ تحصیلاتش در اصفهان و رسیدن به‌مقام اجتهاد به‌تهران آمده بود و با سیدجمال‌الدین‌واعظ و ملک‌المتکلمین انیس و جلیس بود وطبعی روشن و فکری باز داشت، قلمش بسیارشیوا و زبانش فصیح و نقاد و از آرزومندان قانون بود و بی‌پروا در مجالس از مفاسد دستگاه دولت سخن می‌گفت و مردم را به‌افکارنوین آشنا می‌کرد.

دیگری میرزاآقای اصفهانی معروف به‌نفطی بود که سالها در اسلامبول مشغول کسب و تجارت بود و تاحدی از اوضاع دنیای متمدن بی‌اطلاع نبود وطبعی سرکش و جاه‌طلب داشت و چون مایل به کسب شهرت و اظهار فضل و اطلاع بود اغلب در مجالس از ترقیات ملل اروپا سخن می‌گفت و از اوضاع ایران انتقاد می‌کرد.

حبس و تبعید این سه‌نفرحس تنفروعدم اعتمادبیش ازحد در میان آزادیخواهان نسبت به‌عین‌الدوله بوجود آورد و مخالفین عین‌الدوله هم که از هرپیشامدی برای خرابی او استفاده می‌کردند این پیشآمد را بیش از آنچه حقیقت داشت معروف کردند و به‌تحریک مردم و ترسانیدن آزادیخواهان از افکار ناپاک عین‌الدوله و سوءنیت او پرداختند و بیش ازپیش برای برانداختن او همت گماشتند.

ناگفته نماند که میرزاآقا اصفهانی معروف به‌نفطی که در آن زمان در زمرهٔ طرفداران فلسفهٔ نوین شناخته شده بود و خود را آزادیخواه و ملت دوست معرفی

www.tabarestan.info تبرستان

می کرد پس از آنکه در میان مردم کسب شهرت و اعتباری نمود و به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شد با محمدعلی شاه سروسری پیدا کرد و راه جاسوسی پیش گرفت و صدمات جبران ناپذیری به پیکر مشروطیت وارد آورد که ما در موقع خود از آن سخن خواهیم گفت.

www.tabarestan.info تبرستان

فصل یازدهم

دورهٔ فعالیت

ما در اول این کتاب گفتیم تا یک استعداد طبیعی و روحی برای انقلاب در میان ملتی پدیدار نشود سهمگین‌ترین حوادث و موحش‌ترین وقایع و مهمترین اتفاقات هم نمی‌تواند به‌یک نهضت و انقلاب عمومی که به برچیدن دستگاه چندین هزارساله که متکی به‌عادات و رسوم و تقلید و ملکات بوده و روی کارآوردن اوضاع نوینی،منتهی شود.

چنانچه در دورهٔ چندین هزارسالهٔ تاریخی ایران مکرر حوادث بس سهمگین که به ریختن خون چندین صد هزارنفر و غارت قسمتی از مملکت تمام شد، کوچکترین فکر تحول و انقلابی که متکی به‌اصول حقوق ملی باشد در میان مردم ظاهر نشد و چون قبرستانی که زیر فشار منگنه قرار بدهند صدا ازاحدی درنیامد، بر نیاید زمردگان آواز.

اینست که ریشهٔ انقلاب را درگذشته باید پیدا کرد و تخم آن را در کتب فلاسفه و خطابه‌های محققین باید یافت. زیرا چون روح انقلاب و تحول‌جویی در کمون و قلوب مردم پیدا شد و افکار نوین در مغزها تولید گشت و اندیشه‌ها و ایدئولوژی در دماغها راه یافت، بتدریج یک روح انقلاب‌طلبی و تحول‌خواهی در میان مردم پیدا می‌شود که چون مخزن مواد محترقه با جرقه‌ای مشتعل شده بنیان استبداد و کهنه‌پرستی را از بیخ می کند.

اینست که حوادث ناچیزی که در روزهای قبل از ظهور انقلاب پیش آمد و مورخین بی‌اطلاع و سبک‌مغز آنها را علل پیدایش انقلاب مشروطیت دانسته‌اند در حقیقت نیشتری بود که به‌روی دمل پخته‌شده زده شد و یک کبریتی بود که مخزن باروتی که سالها در روی هم انباشته شده بود محترق نمود.

چنانچه اقیانوسی که استعداد طوفان و انقلاب دارد با وزش باد ملایمی طوفانی می‌شود، ملتی که مستعد برای انقلاب شد، بدون آنکه خود بداند و متوجه شود و یا درک کند به‌اندک پیشامدی چون کوه آتشفشان آنچه در قرنها در دل و روح خود انباشته بیرون می‌ریزد و با آهن و آتش و خون دنیای نوینی بوجود می‌آورد.

اینست که حکما و فلاسفه و محققین بشرشناس همیشه برای آنکه تحول و تغییری در ملتی پیدا شود کوشش کرده‌اند که آن ملت را مستعد برای انقلاب بنمایند، زیرا چون ملتی مستعد برای انقلاب شد با اندک پیشامدی که در زمان عادی کمترین تأثیری در او ندارد بهیجان آمده و انقلاب می کند.

بهمین جهت نگارندهٔ این تاریخ بخلاف سایر مورخینی که تاریخ انقلاب مشروطیت را نگاشته‌اند، جلد اول این تاریخ را وقف تحقیق در فلسفهٔ انقلاب و علل و موجباتی که در یک قرن پیش از مشروطیت روی هم متراکم شده و ملت ایران را مستعد انقلاب مشروطیت کرد نمودم و بدینوسیله دوربینی در اختیار خوانندگان گذاردم تا حد نظر آنها از سطح وقایع و ظاهر حوادث تجاوز کرده و با چشم عقل و مغز، عمق حقایق انقلاب مشروطیت را درک نمایند.

اولین قدم به‌طرف انقلاب

تا پیش از سلطنت مظفرالدین‌شاه گمرکات ایران به‌سبک قرون وسطی اداره می‌شد به‌این معنی که هر شهری گمرکخانه‌ای داشت و کلیه مال‌التجاره و اشیایی که از خارجه و داخله وارد شهر می‌شد باید گمرک بپردازد.

www.tabarestan.info تبرستان

اشخاص متنفذ گمرکات شهرها را به‌مبلغ ناچیزی از دولت اجاره می کردند و آنچه دلشان می‌خواست و می‌توانستند از وارد کنندگان به‌نام حق گمرک می گرفتند.

مامورین گمرک و یا گمرکچیها بحدی به‌مردم تعدی می کردند و منفور عامه بودند که چون کسی می‌خواست به کسی فحش بدهد می‌گفت تو مثل گمرکچیها هستی.

بیاد دارم جدهٔ پیرم شبها که می‌خواست بخوابد به‌قصد آنکه سحر برای نماز شب از خواب بیدار بشود، به‌متکایی که زیر سر داشت می‌گفت گناه‌گمرکچی به‌گردنت باشد اگر مرا سحر بیدار نکنی.

ناگفته نماند که مردمان متنفذ از دادن گمرک معاف بودند و تحمیل گمرکات روی شانهٔ ضعیف کسبه و تجار بود.

در زمان مظفرالدین‌شاه تصمیم گرفتند گمرکات را به‌سبک کشورهای متمدن اروپا اداره کنند، این بود که گمرکات شهرستانها را منحل کردندودرسرحدات بنادر چنانچه امروز هم مرسوم است گمرک ایجاد کردند.

بطوری که مطلعین می گویند فلسفهٔ تأسیس گمرکات به‌سبک اروپایی این بود که در همان زمان تصمیم گرفته شده بود مبلغی از طرف دولت روس و انگلیس به‌دولت ایران قرض داده شود و چون برای پرداخت اقساط اصل وفرع آن قرضه دولت ایران یک محل عایدات ثابت و صحیحی در دست نداشت برآن شدند که گمرکات سرحدی را

برای منظور فوق با کنترل دول قرض دهنده تأسیس نمایند و چون سرحدات ایران بهتر از شهرها تحت نظارت دولتهای قرض دهنده قرار گرفته بود، منظوری که دول مذکور چه از نظر سیاست و چه از نظر اقتصاد داشتند بهتر تأمین می‌شد. برای آنکه روسها و انگلیسها بیشتر اطمینان به‌پرداخت اقساط قرضه داشته باشند دولت ایران موافقت کرد که یکنفر متخصص خارجی مورد اعتماد دول قرض‌دهنده برای ریاست کل گمرکات ایران استخدام شود.

این بود که طرفین رضایت دادند که متخصص مذکور تبعهٔ دولت بلژیک باشد و در نتیجه در سال ۱۲۸۷ مسیونوز بلژیکی را برای ریاست گمرکات ایران استخدام کردند و معزالسلطان را که بعداً لقب حاجی‌یمین‌الملک پیدا کرد و از روس‌پرستهای معروف بود به‌سمت معاونت مسیونوز انتخاب نمودند و عده‌ای از معتمدین سفارت روس و انگلیس عهده‌دار مقامات مهم گمرکی ایران گشتند.

چون گمرکات جدید بخلاف سایر ادارات مالی ایران عایدات منظم و قابل توجهی پیدا کرد و حقوق کافی و منظم به‌مستخدمین خود می‌داد و برای کسانی که می‌خواستند از خزانهٔ دولت استفاده کنند محلی نقد و پابرجا بود، پس از چندی اهمیت بسیار پیدا کرد و رئیس بلژیکی آن در ردیف مؤثرترین رجال دولت ایران جای گرفت و همهٔ درباریان از او تملق می‌گفتند و خارجیها با او سروسری داشتند.

در آن زمان حقوقات و مواجبهای اکثر مستخدمین دولت و مستمری‌داران، حواله ولایات می‌شد و وصول آن اشکال بسیار داشت و کسانی که در دستگاه دولت اعتباری نداشتند و با حکام ولایات دمخور نبودند مواجب خود را به‌قیمت نصف و ثلث به متصدیان امور مالی و دلالهای دولتی می‌فروختند، به‌این جهت همهٔ مواجب‌بگیرها کوشش می‌کردند در ادارهٔ گمرک راهی پیدا کنند و با رئیس بلژیکی آشنا شوند تا بتوانند مواجب خود را نقد و بدون کسر از خزانهٔ گمرک دریافت نمایند.

این علل و عوامل سبب ازدیاد نفوذ مسیونوز شده بود و او را در ردیف وزرا و مصادر امور جای داده بود.

ناگفته نماند که در آن زمان فرنگیها فوق‌العاده مورد احترام و توجه مردم ایران مخصوصاً رجال دولت بودند و آنان را مجتهد در تمام علوم و فنون می‌پنداشتند.

عاقبت مسیونوز به‌مقام وزارت ارتقا یافت و یک معاهدهٔ حیرت‌آوری که سرتاپایش به‌ضرر دولت ایران بود با دولت روسیه منعقد نمود و همین عمل ناروای او موجب خشم مردمان روشنفکر و وطن‌پرست شد و کینهٔ او را در دل گرفتند و منتظر فرصت بودند که او را از کار برکنار کنند.

همه‌ساله فرنگیهایی که در تهران بودند محفلی بنام بال کستومه می‌آراستند و در آن

مردان و زنان اروپایی و جمعی از ایرانیهای فرنگی‌مآب شرکت می‌جستند.

در این مجلس چنانچه در اروپا معمول است هریک از مدعوین برطبق ذوق و سلیقهٔ خود لباس مخصوصی تهیه کرده و برتن می‌نمود، چنانچه بعضیها لباس ایلات و عشایر و بعضی دیگر لباس بازرگانان و بعضی دیگر لباس درویشی به‌تن می کردند.



تاریخ اول مشروطیت—مسیو نوز و فرنگیها که در روز عیدشان تقلید درآورده‌اند به‌لباسهای ایرانی

www.tabarestan.info تبرستان

درجشنی که درآن سال برپا کرده بودند مسیونوز لباس روحانیون ایران را دربر کرده بود، عمامهٔ بزرگی برسر و عبایی به‌سبک علما برتن و شالی به کمر بسته بود.

چنانچه در اینگونه مجالس معمول است در این مجلس هم برسم یادگار عکس برداشته شده بود و بدون اندیشه و خیال عکس مذکور را چاپ کرده و به کسانی که مایل به‌داشتن آن بودند داده شده بود.

بخلاف سالهای پیش که کمترین توجهی به‌اینگونه امور نمی‌شد درآن سال چون زمینهٔ انقلاب فراهم شده بود و مردم از تعدیات دولت به‌جان آمده بودند و منتظر بهانه و فرصتی بودند که سروصدایی بلند کنند و برضد دولت مستبد قیام نمایند، انتشار عکس معهود چون بمب در میان روحانیون مخالف با دولت صدا کرد و هیجان و هیاهوی بی‌نظیری درتهران برپا شد.

بهبهانی که سرسلسلهٔ مخالفین عین‌الدوله بود با عده‌ای از طلاب درکمین بودند که دست‌آویز مؤثر و عوام‌پسندی بدست بیاورند و برمخالفت صدراعظم وقت قیام نمایند، از انتشار عکسی که بدان اشاره شد استفاده کرده و با جماعتی که مخالف دولت وقت بودند همصدا شده به‌عنوان اینکه به‌مقام روحانیت واسلام توهین شده قیام کردند و

باب مخالفت علنی را افتتاح کردند، بهبهانی درحضور هزارهانفر منبر رفت و بعد از آنکه ازمقام مقدس اسلام سخن راند و پاس احترام دین اسلام را برای کلیهٔ مسلمانان وکسانی که در ممالک اسلامی سکنی دارند، مخصوصاً اشخاصی که درخدمت دولت اسلامی هستند، واجب و لازم شمرد و ملبس شدن مسیونوز نصرانی را به‌لباس روحانیت توهین و تخفیف به‌مقام مقدس اسلام اعلام کرد، اخراج و تنبیه او را از دولت خواستار شد و بطور کنایه و اشاره فهماند که این بی‌احترامی به‌دین و آیین در نتیجهٔ صدارت و زمامداری عین‌الدوله است.

باری این موضوع بی‌اهمیت جنبهٔ قیام عمومی بخود گرفت و مجالس و محافلی چند برضد زمامداران وقت برپا شد و خطابه‌هایی از طرف واعظین و روحانیون درطرد رئیس گمرک و شکایت از زمامداران وقت ایراد گشت و فریادهای وا اسلاما، واشریعتا از حلقوم هزاران نفر طنین‌انداز گشت و بدرجه‌ای بدین موضوع اهمیت دینی داده شد که شاید اشخاصی که از حقایق امور بی‌اطلاع بودند تصور می‌کردند که یکی از پایه‌های دین اسلام ویران‌شده‌وعملی برعلیه توحید و نبوت روی داده درصورتی که نگارندهٔ این تاریخ چند سال قبل برای جلوگیری ازسرایت مرض طاعون که در آن زمان در بغداد بروز کرده بود به‌قصرشیرین مسافرت کردم، عده‌ای از مردانی که ریشهای بلند و عمامهٔ بزرگ و عبا و قبای بلند در برداشتند به‌دیدن من آمدند اول خیال کردم آنان سادات شهر هستند ولی بزودی فهمیدم که آنها یهودیهای قصرشیرین‌اند.

www.tabarestan.info تبرستان

از نظر روانشناسی

نگارنده جلد اول این تاریخ را به‌فلسفهٔ ظهور انقلاب مشروطیت اختصاص دادم و در علل و موجباتی که سبب پیدایش آن تحول عظیم شد بتفصیل قلمفرسایی کردم. اینک که جلد اول بپایان رسیده و می‌خواهم به‌نگارش جلد دوم شروع کنم و وارد درصحنهٔ انقلاب مشروطیت بشوم از نظر روانشناسی و فلسفه لازم دانستم یک حقیقت ناگفته و یا یک نکته تاریخی راکه برای اکثر مردم مجهول است آشکار نمایم.

عموماً درصحنهٔ خونین انقلاب مردمانی ظاهر می‌شوند که تا آن زمان شهرت و معروفیتی نداشته‌اند وکسی ازحالات و افکار و عقاید آنها اطلاعی نداشته و شاید کوچکترین موقعیت و تأثیر وجودی درآنها تصور نمی‌شده. ولی همینکه زمینهٔ انقلاب فراهم شد و آتش انقلاب روشن گشت این مردان یا از روی تعقل و تعمق و یا بدون اراده و فکر وارد در آن محیط طوفانی می‌شوند و یا بهتر بگوییم خود را در اقیانوس انقلاب پرتاب می‌کنند و در اندک زمانی چنان شخصیت و اراده و شهامت و فداکاری از خود نشان می‌دهند و مصدر کارهای معظمی می‌گردند که نام آنها در

تاریخ انقلاب ضبط می‌شود و در ردیف مردان تاریخی جهان جای می‌گیرند.

چون اینگونه مردان تاریخی دارای یک‌نوع فکر و اخلاق و ساختمان دماغی نیستند لازم دانستم خاتمهٔ این کتاب را به‌شناسایی آنها اختصاص بدهم.

مردان تاریخی

مردانی که نامشان در تاریخ انقلابات سیاسی جهان ضبط شده از نظر روانشناسی به‌سه طبقه یا گروه قسمت شده‌اند:

گروه اول مردانی هستند که سطح فکر و معلوماتشان از سایر مردم بالاتر است و طرفدار یک فکر و فلسفهٔ معینی هستند و برای وصول به‌مرام و آرزوی خود و یا بهتر بگوییم برای عملی‌ساختن افکار بلندی که در مغز خود پرورانده‌اند دانسته و فهمیده از روی فکر و تعقل و ایمان با قدمهای استوار و قلب مطمئن به‌نشر افکار و ترویج عقاید خود می‌پردازند و با چشم باز، دانسته و سنجیده وارد در صحنهٔ انقلاب می‌شوند و در جزرومدهای طوفان حوادث بالا و پایین می‌روند و به‌سختیها و بدبختیها تن در می‌دهند و هیچوقت از راهی که از روی تعقل و تفکر و آزادی کامل در پیش گرفته‌اند پشیمان نمی‌شوند.

این طبقه از مردم فطرتاً انقلابی و تجددخواه و طالب تحول و ترقی هستند، ساختمان مغز آنها با سایر مردم فرق بسیار دارد و روح آنها در عالم بالاتر سیر می‌کند و افکار و رویهٔ فکر آنها با سایر مردم تفاوت بسیار دارد، سطح فکر آنها بالاتر از محیطی است که در آن زندگانی می‌کنند و آرزوی آنها در اطراف تحول و بهبودی سیر می‌کند.

این طبقه در زندگی عادی ناراحت و مقیدند و چون سنخیت با محیط ندارند رنج می‌برند و برای اینکه در محیط بهتری زندگانی کنند برای تغییر و تحول اوضاع تلاش می‌کنند و برای بدست آوردن شاهد مقصود، خود را به‌آب‌وآتش زده جانبازی و فداکاری می‌کنند و چون طوفان انقلاب پدیدارگشت با وجود مخاطرات سهمگین چون عاشقی که امیدوار به‌وصول محبوب شده، با شوق و شعف حوادث و مخاطرات را استقبال می‌کنند و آنقدر جانفشانی می‌کنند تا جان خود را از کف داده و یا شاهد مقصود را دربرگیرند.

گروه دوم کسانی هستند که دارای مرام و مسلک پیشین نیستند و فلسفهٔ معلومی را پیروی نمی‌کنند ولی در ماهیت و کمون آنها بدون آنکه متوجه باشند آتشی نهفته است و استعداد انقلاب بطور نامرئی وجود آنها را در اختیار دارد و یک تشنگی و احتیاج به‌تسکین آلام روحی بدون اینکه علاج آنرا بدانند و در آن فکر کرده باشند در خود حس می‌کنند.

اینست که چون فرشتهٔ آزادی چهرهٔ محبوب خود را به‌آنها نشان می‌دهد و آتش

انقلاب شعله‌ور می‌گردد سر ازپا نشناخته خود را در طوفان انقلاب وگرداب حوادث پرتاب می کنند و چون پروانه بدون پروا، خود را در آتش انداخته عامل مهم تحولات ملی می‌گردند و نام آنان در تاریخ ضبط می‌شود و از مردان تاریخی می‌شوند.

گروه سوم مردمانی هستند که برخلاف ساختمان روحی و فکری و اخلاقی خود بدون آنکه بخواهند و اندیشه در دل داشته باشند در انقلاب کشیده می‌شوند و حوادث طوری آنها را در پیچ وخم انقلاب وارد می کند و در جزوِ مد آن طوفان مهمنا ک واقع می‌شوند که علیرغم خلقت و طبیعیات و سجایا و افکار و ساختمان روحی‌شان در ردیف مردان تاریخی جای می گیرند.

ما از این طبقه عده‌ای را می‌شناسیم که بدون آنکه خود آنها خواسته باشند و اندیشه و تمایلی داشته باشند حوادث آنها را در کام انقلاب کشید و از خود داستانها بیادگار گذاردند و در نهضت آزادی از عوامل مؤثر شناخته شدند و نام آنها در ردیف مردان تاریخی جای گرفت.



www.tabarestan.info
تبرستان

کتاب دوم

بیاد میرزا جهانگیرخان

فلسفهٔ وقایعی که به‌تحولات عظیم منتهی می‌شود

مورخینی که از تحولات و انقلابات اقوام و امم اطلاع نداشته‌اند و از فلسفهٔ نهضتها برکنار بوده‌اند بعضی وقایع و حوادث ناچیز از قبیل چوب‌زدن حاکم، یک نفر بازرگان را و یا ملبس شدن یک نفر اروپائی به‌لباس روحانیت و یا مخالفت جمعی را با صدراعظم وقت علل پیدایش انقلاب مشروطیت ایران پنداشته و غافل از آن بوده‌اند که تا یک استعداد طبیعی و روحی برای انقلاب در ملتی پیدا نشود، موحشترین حوادث هم نمی‌تواند به‌یک انقلاب عمومی؛ که به‌برچیدن دستگاه چندین هزارساله که متکی بر عادات، رسوم، آداب وسنن و ملکات بوده، و روی کارآوردن اوضاع نوینی نائل شود.

چنانکه دردورهٔ تاریخ چندین هزارسالهٔ ایران مکررحوادث بس سهمگین که به‌ریختن خون صدها هزارنفر و غارت قسمتی از مملکت تمام‌شده پیش آمده بود ولی کوچکترین فکر تحول و انقلابی که متکی به‌اصول و حقوق ملی باشد درمیان مردم دیده نشد وچون قبرستانی را که زیرفشار منگنه قرار دهند صدا ازاحدی درنیامد.

این است که ریشهٔ انقلاب را درگذشته باید پیدا کرد و تخم آنرا درکتب فلاسفه و محققین باید یافت و چون روح انقلاب و تجددخواهی و تحول‌جویی در کمون و قلوب مردم پیدا شد و افکار بلند درمغزها بوجود آمد و اندیشه‌های فکری و ایدئولوژی در دماغها راه‌یافت، به‌تدریج یک روح انقلاب طلبی درمیان مردم پیدا می‌شود که چون مخزن مواد محترقه با جرقه‌ای مشتعل شده بنیان استبداد وکهنه‌پرستی را از بیخ می‌کند این است که وقایعی که درطلوع نهضت مشروطیت پیش‌آمد و مورخین آن وقایع را علل پیدایش انقلاب مشروطیت دانسته‌اند، درحقیقت نیشتری بود که به‌روی دمل پخته‌شده زده‌شد ویا بهتربگوییم کبریتی بود که به‌مخزن باروتی که سالها روی هم انباشته شده بود زده شد.

همچنانکه اقیانوسی که استعداد انقلاب دارد با ورزش نسیمی طوفانی می‌شود ملتی که مستعد برای انقلاب شده وکاسهٔ صبرش لبریز گشته، بدون آنکه خود بداند

www.tabarestan.info تبرستان

و متوجه شود به‌اندک پیش‌آمدی چون کوه آتش‌فشان آنچه در قرنها در دل خود انباشته بیرون می‌ریزد و با آهن و آتش و خون دنیای نوینی بوجود می‌آورد.

این است که حکما و فلاسفه و محققین بشرشناس، برای آنکه تغییر و تحولی در ملتی شروع شود کوشش کرده که آن ملت را مستعد برای انقلاب کنند، زیرا چون ملتی مستعد برای انقلاب کردن شد با اندک پیش‌آمدی که در زمان عادی کمترین تأثیری در آن ندارد به‌هیجان آمده انقلاب می‌کنند، به‌همین جهت نگارنده به‌خلاف سایر مورخینی که تاریخ مشروطیت ایران را نگاشته‌اند جلد اول این تاریخ را اختصاص به‌فلسفهٔ انقلاب و علل و موجباتی که یک قرن پیش از مشروطیت روی هم انباشته شده بود و ملت ایران را مستعد انقلاب مشروطیت کرد، دادم و بدین وسیله دوربینی به‌دست خوانندگان این تاریخ دادم تا حد نظر آنها از سطح وقایع و ظاهر حوادث تجاوز کرده با چشم عقل و تعمق به‌حقایق پی ببرند.

تجلیات اندیشه‌های نو تشکیل هستهٔ انقلاب مشروطیت

همانطوری که دریانوردان و کوه‌پیمایان و صحراگردها به تغییرات جوی آشنا هستند و با آن حس مخصوصی که در آن طبقه هست ظهور انقلاب و طوفان را پیش‌بینی می‌کنند مردانی که تمام عمر خود را در عشق و آرزوی آزادی گذرانده و در این راه مصایب بیشمار دیده، تا کتابها کشیده، تکفیر شده، حبس و تهدید شده، بی‌خانمانی و سرگردانی در راه مقصود دیده، کتابها خوانده و در اطراف اندیشه‌های خود مطالعه نموده یک حس مخصوصی که در سایر مردم نیست پیدا می‌کند که علمای روانشناس آن را حس ششم مردان انقلابی نامیده‌اند.

www.tabarestan.info

در آن زمان که ما به‌نوشتن حوادث و پیش‌آمدهایش مشغولیم، آزادیخواهان و متفکرین به‌رهبری همان حس مخصوص استنباط کرده بودند که مقتضیات سیاسی و اجتماعی و ضعف و فساد دستگاه دولت و افراط در ظلم و بیدادگری و نفوذ روزافزون اجانب در تمام شئون ملی و عدم رضایت عمومی و بیدار شدن عدهٔ زیادی از مردمان علاقمند به‌سعادت کشور و بالاخره صدها عوامل دیگر زمینه را برای انقلاب و تغییر اوضاع مستعد نموده است و موقع آن رسیده است که از مرحلهٔ حرف گذشته وارد در عمل شوند و آخرین ضربهٔ مهلک را به‌پیکر پیر و فرسوده و فاسد استبداد وارد آورند و با تغییر رژیم، ایران نوینی بوجود آورند و آرزوهای دیرینه را لباس هستی بپوشانند و شاهد زیبای آزادی و حکومت مردم بر مردم را در آغوش گیرند و مسلک آزادی و حکومت قانون را در کشور مستقر سازند.

بطوری که قبلا اشاره کردیم در آن زمان مجالس کوچک از آزادیخواهان در مرکز و شهرهای بزرگ بطورخفا تشکیل می‌یافت ولی از ترس مأمورین دولت

و جاسوسان جرأت عرض وجود کردن نداشتند و حتی در پیش مردانی که در حسن نیت آنها تردید نبود، از اظهار عقیده خودداری می کردند، بدین واسطه آزادیخواهان ایران بطور انزوا و دور از یکدیگر می‌زیستند و یکدیگر را نمی‌شناختند و از همکاری جمعی محروم بودند.

خوشبختانه نهضت فرهنگی که در آن سالها به‌دست آزادیخواهان برپا شد و کتابخانهٔ ملی که در تهران تأسیس گشت، افراد روشنفکر و آزادیخواه مرکز را بهم نزدیک کرد و شناسایی و آشنایی و حس اعتماد بیشتری میان آنها پیدا شد.

رهبران آزادیخواهان که از دیر زمانی با هم سروسری داشتند و در مجامع سری گرد هم جمع می‌شدند با همان حس سیاسی که اشاره کردیم موقع را مناسب دیدند که این گروه منزوی و منفرد و بی‌سروسامان را گرد هم جمع کرده و برطبق اساسنامه‌ای که تهیه کرده بودند شروع به‌فعالیت اجتماعی نمایند.

ولی در آن دورهٔ وحشت و استبداد برای عملی کردن آن منظور خطرناک احتیاط لازم و اطمینان از افراد کمال ضرورت را داشت زیرا اگر نقشه‌ای که در پیش داشتند کشف می‌شد و عقیم می‌گشت نه‌فقط اکثر روشنفکران دچار بدبختی و حبس و مرگ می‌شدند بلکه آرزو و آمالی که سالها در دل و جان خود می‌پروراندند از میان می‌رفت و چنین آزادی که در دلها پرورش یافته بود هنوز پا به‌دنیا نگذاشته سقط می‌شد.

این بود که پیشوایان آزادی قبل از هر اقدامی به‌آزمایش و امتحان اشخاصی که به‌طرفداری از فلسفهٔ نوین معروف بودند و خود را طرفدار تحولات اجتماعی و حکومت قانون می‌دانستند، پرداختند و در میان صدها نفر از آن طبقه در حدود شصت وچند نفر را که به‌استقامت رأی و ایمان به‌آزادی و استحکام فکری و سرنگاهداری و تاب‌وتوان تحمل فشار و بدبختی را داشتند، انتخاب نمودند و پس از آنکه مقصود و منظور را با هر یک جداگانه در میان نهادند و از آنها اطمینان کامل حاصل کردند، مصمم‌شدند که برای رسمی کردن‌مسلک‌ومرام خود، یک کنگرهٔ عمومی تشکیل بدهند.

مشکلی که در پیش بود جمع کردن آن عده که اکثرشان مورد سوءظن و تعقیب مقامات دولتی بودند، در یک محل مناسب و دور از چشم اغیار بود.

پس از مشاورهٔ زیاد باغ میرزاسلیمان‌خان میکده را در خیابان گمرک که در آن زمان محل کم‌جمعیتی بود و بغیر از در عمومی یک در متروک کوچک در صحرای معروف امین‌الملک داشت، انتخاب نمودند و جماعت را در آنجا برای عصر روز دوازدهم ربیع‌الاول ۱۳۲۲ هجری دعوت کردند و به‌مدعوین گوشزد کردند که با کمال احتیاط یکی‌یکی از در باغ وارد شدند و نیز به‌آنها دستور دادند که هرگاه محل مجمع از طرف مأمورین دولتی کشف شود و اشخاص مورد بازرسی قرارگیرند همگی بدون

اختلاف بگویند که حضور آنها در آن جلسه برای بسط معارف و تکمیل کتابخانهٔ ملی بوده است.

برای احتیاط صورت ظاهر آن کار را فراهم کرده بودند و دفتری که در سرلوحهٔ آن نوشته شده بود: برای توسعهٔ معارف و در ذیل آن اسامی اشخاص نوشته شده بود در روی میز نزدیک مدخل باغ گذارده بودند.

اینک میرزاسلیمان‌خان میکده که یکی از مؤسسین مشروطیت ایران بود و آن مجمع مهم تاریخی در خانه‌اش تشکیل شده بود با شما حرف می‌زند و شرح واقعه را برای خوانندگان تاریخ نقل می کند.

در روز معهود همان ساعتی که معین شده بود مدعوین یکی بعد از دیگری از در کوچک وارد باغ شدند و ذکر نام و نشانی خود را در دفتر مخصوص امضا نمودند، مدعوین به‌استثنای حاجی‌میرزایحیی دولت‌آبادی که مریض بود و مرشدآقا که غایب بود بواسطهٔ عشق و علاقه‌ای که به‌مقصود بلکه به‌مطلوب و محبوب خود داشتند بدون بیم و اندیشه سرساعت مقرره حضور یافتند و مرشدآقا هم در آخر جلسه وارد شد و علت تأخیر خود را چنین بیان نمود:

«چون از خانه بیرون آمدم و گامی چند در کوچه برداشتم حس کردم که مرد ناشناسی مرا تعقیب می کند برای گمراه کردن او از کوچه‌های مختلف گذشتم ولی او همچنان مرا تعقیب می کرد ناچار به‌خانهٔ یکی از دوستان رفتم و ساعتی در آنجا توقف کردم تا آنکه مطمئن شدم آن جاسوس راه خود را پیش گرفته و رفته است سپس با عجله خودم را برای کسب فیض ملاقات دوستان به‌مجمع رساندم.»

ما پیش از اینکه وارد در مذاکرات آن جلسهٔ تاریخی بشویم برای ضبط در تاریخ، نام نامی و اسم گرامی اعضای آن مجمع ملی را که در حقیقت هستهٔ انقلاب مشروطیت ایران بود و با نیروی ایمان و اخلاص در راه آزادی و مشروطیت قدم گذاردند و فداکاریها کردند و در آن دورهٔ تاریک چراغ هدایت افکار را در دست گرفته و به‌پرورش ارواح پرداختند و به‌قیمت جان و هستی خود به‌ملت ایران آزادی بخشیدند می‌نگاریم و امیدواریم که فرزندان آیندهٔ ایران همانطوری که از داشتن پدرانی چون آن آزادمردان مفتخر و سرافرازند و مباهات می کنند طریقه و رویهٔ آنان راسرمشق زندگانی خود قرار دهند و سعادت دنیا و آخرت را در خدمت وطن و آزادی بدانند.

ناگفته نماند که سید حسن حبل‌المتین برادر مؤیدالاسلام که از جمله آزادیخواهان بود و بواسطهٔ مخالفت با میرزاعلی‌اصغرخان اتابک از عین‌الدوله صدراعظم وقت طرفداری می کرد، در آن مجمع دعوت نشده بود و نیز بطوری که نگارندهٔ این تاریخ از کسانی که هنوز زنده‌اند و در آن مجمع حضور داشته‌اند تحقیق کرده‌ام

بحرالعلوم کرمانی برادر شهید سعید مرحوم روحی و حاجی علیقلی‌خان سردار اسعد بختیاری و سلیمان میرزا هم در آن جلسه حضور داشته‌اند.

تمام افرادی که نام پرافتخارشان در این نامهٔ ملی ضبط شده در راه مشروطیت و بدست آوردن آزادی فداکاری نمودند و انحرافی در راهی که پیش گرفته بودند، پیدا نشد و لکهٔ خیانتی دامن پاک آنها را آلوده نکرد.

۱. ملک‌المتکلمین ۲. سید جمال‌الدین واعظ ۳. ابوالحسن میرزا شیخ‌الرئیس ۴. حاجی میرزا یحیی دولت‌آبادی ۵. حاجی سید نصرالله تقوی ۶. میرزا سلیمان‌خان میکده ۷. سید محمدرضا مساوات ۸. میرزا محمدحسین ذکاءالملک ۹. میرزا محسن، برادر صدرالعلما ۱۰. میرزا ابراهیم‌خان، منشی سفارت فرانسه ۱۱. حاجی میرزا مهدی دولت‌آبادی ۱۲. حاجی میرزا علیمحمد دولت‌آبادی ۱۳. سید اسدالله خرقانی ۱۴. یمین‌السلطنه، اخوی آقای منقح ۱۵. میرزا محمدعلی‌خان نصرة‌السلطان ۱۶. میرزا حیدرعلی زردوز ۱۷. یحیی میرزا ۱۸. جلال‌الممالک ایرج ۱۹. میرزا علی‌اکبر حکیمی ساعت‌ساز ۲۰. حاجی شیخ مهدی کاشی ۲۱. مجدالاسلام کرمانی ۲۲. مجلسی اصفهانی ۲۳. جناب اصفهانی ۲۴. سید عبدالوهاب اصفهانی ۲۵. سید عبدالوهاب معین‌العلما ۲۶. اردشیرجی زردشتی ۲۷. ارباب‌گیو زردشتی ۲۸. سلطان‌العلماء زواره‌ای ۲۹. میرزا جهانگیرخان ۳۰. حاجی سیاح ۳۱. ابن‌الاطباء رشتی ۳۲. میرزا محمدحسین اعتضاد‌الحکما ۳۳. حاجی نایب‌الصدر شیرازی ۳۴. قاضی قزوینی ۳۵. آقا محمدحسین تاجر معروف به خیاط ۳۶. مرشد آقا ۳۷. میرزا نورالله‌خان فدوی ۳۸. حاجی شیخ محمد رفیع ۳۹. میرزا حسن‌خان فدوی ۴۰. نصرالله‌خان ناظم‌العلوم ۴۱. آقا میرزا محمدتقی، محرر صدرالعلما ۴۲. لواءالملک ۴۳. میرزا عبدالخالق سدهی ۴۴. شیخ غلام‌حسینی ۴۵. میرزا حسن رشدیه ۴۶. سید عبدالرحیم کاشانی ۴۷. سید عبدالرحیم اصفهانی ۴۸. میرزا محمود اخلاقی ۴۹. میرزا محمود شیرازی ۵۰. حامدالملک شیرازی ۵۱. خان شوکت ۵۲. شیخ عبدالله مفید ۵۳. شیخ علی زرندی ناطق‌المله ۵۴. معین نظام

www.tabarestan.info تبرستان

پس از آنکه تمام متحدین و هم‌پیمانها گرد هم جمع شدند و از دیدار یکدیگر برخوردار گشتند همگی در اطراف یک میز بزرگی که در وسط باغ نهاده بودند و در روی آن قرآن مجید را جای داده بودند، جمع شدند.

سید جمال‌الدین از زیر عبای خود یک پرچم ایران که در روی آن با خط درشت نوشته شده بود «قانون ـ عدالت» بیرون آورد و در کنار قرآن مجید گذارد سپس هریک از متحدین با احترام و حال شوق و جذبه پیش رفتند و با یک دست کلام‌الله مجید و با دست دیگر پرچم ایران را بلند کرده و درمقابل خداوند که قرآن نمایندهٔ او بود و وطن که پرچم ایران مظهر آن شناخته می‌شد قسم یاد کردند که در کتمان اسرار جمعیت استوار باشند و یک دل و یک‌جان در راه بدست آوردن قانون و عدالت و برهم زدن

دستگاه ظلم و بیدادگری کوشش نمایند.

پس از آنکه مراسم سوگند تمام شد متحدین با چشمهای اشک‌آلود که آثار ضعف و امیدواری از آن تابش می کرد، یکدیگر را چون یاران مهربان در برگرفتند و چون کسانی که درعالم تازه‌ای قدم نهاده به رازونیاز پرداختند.

همینکه هیجانی که درنتیجهٔ آن اتحاد و یگانگی در دلها ایجاد شده بود قدری تخفیف یافت ملک‌المتکلمین جماعت را دعوت به‌سکوت و نشستن نمود و چنین گفت:

«برادران وقت تنگ است و دشمن درکمین، ما جان خود را درکف نهاده و تقدیرات آیندهٔ ایران عزیز را عهده‌دار شده‌ایم، باید زودتر شروع به کارکرد و از فرصت استفاده نمود و آرزوهای دیرینه را که دردلهای همهٔ ما نهفته است و گاه‌گاهی با اشک چشم و آه‌های سوزناک تظاهر می کرده، با فداکاری و خون موجودیت بدهیم و پرچم آزادی را به‌اهتزاز درآوریم.

اینک با اجازهٔ آن برادران به‌تعلیم خط‌مشی و راهی که باید پیش گرفت می‌پردازیم.»

ناگفته نماند که چیزی که موجب امیدواری در آن زمان بود این است که آزادیخواهان بدرجه‌ای نسبت بهم اطمینان و اعتماد داشتند و به‌عقاید رهبران خود علاقمند بودند که آن جلسه که بیش از پنج ساعت طول کشید، بدون آنکه سروصدایی بلند شود و یا چنانچه عادت ایرانیان است ایراد و اعتراض به‌یکدیگر نمایند یا خود-نمایی کنند و یا ازگفتهٔ یکدیگر انتقاد نمایند درمقابل کف‌زدن ومسرت خاتمه یافت.

سپس سید جمال‌الدین برپاخاست و چنین گفت: «ای یاران صمیمی و دوستان عدالت و آزادی، ایران سر دوراهی مرگ و حیات است و انتخاب یکی از این دو راه در دست شماست یا باید مستقل و سرافراز و آزاد زیست و یا باید به‌بندگی و محو شدن تن درداد.»

میرزاعبدالخالق سدهی که شغلش تخت‌گیوه درست کردن بود و روحی سرکش و افکاری بلند داشت ازحاجی‌شیخ مهدی‌شریف که بواسطه معمربودنش ریاست جلسه را عهده‌دار بود اجازه سخن گفتن خواست و چنین گفت: «ما از عقاید و آرزوهای یکدیگر کاملا آگاهیم و از مصائب و سختیهایی که هر یک ازما در راه ایمان خود کشیده‌ایم مطلع هستیم و فساد دستگاه ستمگری و استبداد را می‌دانیم و نفوذی که اجانب دررگ و ریشه این سامان پیدا کرده برای همهٔ ما روشن و غیرقابل بحث است و همهٔ ما براین عقیده هستیم که تا این دستگاه ظلم و ستمگری از میان نرود و امور کشور ایران به‌دست مردان وطن‌پرست و عاقل و عدالتخواه نیفتد و به‌جای ارادهٔ شخصی، قانون درمملکت حکومت نکند حیات و بقای ایران ممتنع و بلکه محال است.»

آقای میرزامحسن گفت: «جز با یک جنبش ملی و ازخودگذشتگی و فداکاری

www.tabarestan.info تبرستان

این کشتی شکسته را به‌ساحل نجات نمی‌توان رساند.»

سپس حاجی شیخ مهدی که ریاست جلسه را عهده‌دار بود چنین گفت:

«در آنچه گفته شد همهٔ ما همصدا و هماهنگ هستیم و امتحانی که در سالهای دراز داده‌ایم کافی است که ثبات قدم و استقامت ما را در راه بوجود آوردن عدالت به‌ثبوت برساند، پس آنچه در این راه گفته شود صرف وقت و حماسه‌سرایی است چیزی که باید در اطراف او گفتگو کنیم و تصمیم بگیریم این است که به‌چه وسیله می‌توانیم این دستگاه فاسد و ستمگری را واژگون نماییم و بجای او کاخ رفیع عدالت را بنیاد کنیم.»

حاجی میرزاعلیمحمد دولت‌آبادی اظهار داشت: «که مشکل ما در این است که آزادیخواهان حقیقی و طرفداران حکومت قانون بسیار نادرند و آنهایی هم که به‌آن اصل معتقدند قوت و قدرتی ندارند و عده‌ای از آنها متأسفانه از طرف ملاهای ریا کار و دنیاپرست به‌سوء عقیده معرفی شده‌اند، پس چگونه می‌توانیم این دستگاه عظیم را که هزاران سال است در روی اصول استبداد و خودسری استوار است واژگون کنیم و راهی را که پیش گرفته‌ایم بپایان برسانیم.»

ملک‌المتکلمین برای آنکه به‌مذا کراتی که در جریان بود خاتمه بدهد و جلسه وارد در اتخاذ تصمیم نهایی بشود چنین گفت: «سالهاست که در این امر مهم که مقصد و منظور همهٔ ماست مطالعه و دقت کامل کرده‌ایم و برای پیدا کردن راه و چاره اندیشه‌ها نموده‌ایم و مطالعات ما به‌این نتیجه که یک حقیقت مسلمی است، رسیده است که هرقدر مردان خیرخواه و روشنفکر، به‌نیروی معنوی و ایمان مجهز باشند بدون بدست‌آوردن قدرت و قوت در هیچ کاری کامیاب نمی‌شوند، چنانچه انبیا و پیغمبران که برگزیدگان پروردگار بودند تا قدرت و نیرو بدست نیاوردند به‌توسعه و نشر احکام الهی نایل نشدند، در این مملکت نفرین‌شده مردم همه در خواب غفلت و بیخردی هستند و زیر بار ظلم جان می‌کنند و این تحمل ظلم را زندگانی عادی و طبیعی می‌دانند و چون ظلمی به‌آنها می‌شود دل خود را به‌این خوش می‌کنند که بگویند، خداوند اینطور مقدر فرموده. اختیار و زمام این مردم جاهل در دست حکومت و روحانیون است و آلت بدون ارادهٔ آن دو مقام هستند و فعلا از طبقهٔ عوام برای منظوری که در پیش گرفته‌ایم کاری ساخته نیست. قدرت در این مملکت به‌دست دوطبقه است، یکی دولتیها و دیگری روحانیون و تا حال این دوطبقه بواسطهٔ سازشی که با هم دارند در مملکت حکومت می‌کنند. ما با تفکر و تعقل و مطالعهٔ زیاد به‌این نتیجه رسیده‌ایم که چون هدف ما حق و حقیقت است و خیر دنیا و آخرت و نجات وطن و سعادت ملت در آن است باید به‌تمام وسایل ممکنه برای رسیدن به‌منظور متوسل شویم و طبقه‌ای را که افکار و منافعشان با ما نزدیکتر است جمع نموده بر نیروی خود بیافزاییم و با سعی و کوشش از

www.tabarestan.info طبرستان

راه تبلیغ افکار و نشر عقاید و نشان دادن مفاسد استبداد و برملا کردن اعمال جابران نهضتی برپا نماییم.»

سپس چند نفر دیگر از حضار بیاناتی کردند و در نتیجه قطعنامه‌ای که در هیجده ماده تنظیم شده بود قرائت و به‌تصویب رسید.

چون مقدمهٔ آن قطعنامه خیلی مفصل بود ما از نگارش آن در اینجا صرفنظر می کنیم و فقط مواد هیجده‌گانه را می‌نویسیم:

اول: اشخاص متنفذ و پاک‌نیت را درجرگه آزادیخواهان وارد کنیم.

دوم: از این اختلاف و دودستگی میان پیروان عین‌الدوله و طرفداران میرزا علی‌اصغرخان اتابک حداکثر استفاده را برای پیشرفت منظوری که داریم بنماییم.

سوم: آتش اختلافی که میان دو دستهٔ مذکور شعله‌ورشده دامن بزنیم ومخالفین عین‌الدوله را کمک نموده تشویق به‌پایداری بنماییم.

چهارم: اشخاص جاه‌طلب را به‌مخالفت با دولت و دستگاه فعلی تشویق نماییم.

پنجم: با حوزهٔ علمیه نجف ارتباط پیدا کرده و مفاسد دستگاه کنونی و مخاطراتی که برای مملکت درپیش است به‌آنها خاطرنشان کنیم.

ششم: درمیان شاهزادگان و رجال دولت کسانی که ناراضی هستند جمع کرده و با خود همفکر نماییم.

هفتم: درمیان روحانیون متنفذ تهران با آنهائی که جسارت و شجاعت دارند بدون اینکه ازمنظورما آگاه شوند همکاری کنیم.

هشتم: اگرچه مردان روشنفکری که درمیان دولتیان هستند ترسو و محافظه کار می‌باشند ولی چون اطلاعاتی ازسیاست جهان دارند باید با آنها بطور مخفیانه مشورت کرد و نظامنامهٔ اصلاحی که پس ازموفقیت باید اجرا نمود اول تهیه و آماده کرد.

نهم: کلیه افراد این جمعیت موظفند با تمام وسایل ممکنه در روشن کردن افکار مردم و بسط معارف کوشش کنند و مخاطرات و معایب حکومت استبدادی و منافع بسط قانون را به‌مردم بفهمانند.

دهم: نویسندگان این جمعیت موظفند مقالاتی چند از اوضاع ایران و مفاسد دستگاه حاکمه نگاشته به‌جراید مهم دنیا مخصوصاً روزنامه‌هایی که در ممالک آزاد منتشر می‌شود بفرستند.

یازدهم: رفقا مکلفند دستگاه ژلاتین تهیه نموده شبنامه‌های مهیج در میان مردم منتشر کنند و آسایشی که ملل متمدن جهان در پرتو قانون دارند گوشزد نمایند و از ترقیات کشورهایی که دارای حکومت ملی هستند سخن گویند.

دوازدهم: کسانی که به‌السنهٔ خارجه آشنا هستند موظفند که تاریخ انقلابات امم مترقی را ترجمه نموده و منتشر نمایند.

www.tabarestan.info تبرستان

سیزدهم: خطبا و وعاظ باید بیش از پیش در بیدار کردن مردم و نشان دادن راه صلاح کوشش نمایند.

چهاردهم: برای اینکه از اول کار دچار حملهٔ مخالفین و مستبدین و ملاهای ریاکار نشویم رفقا باید تمام مطالبی را که به‌وسایل مختلفه منتشر می کنند با احکام اسلام مطابق کنند و چیزی که حربهٔ تکفیر به‌دست بدخواهان بدهد ننویسند.

پانزدهم: برادران باید به‌وسایل ممکنه، اطلاعات از دربار سلطنتی و حوزهٔ صدارت و سایر مقامات مهم دولتی بدست آورده و در اختیار مجمع دوستان بگذارند.

شانزدهم: به‌برادران تذکر داده می‌شود که در کشورهای آسیایی و شرقی بیش از هر چیز از جاه‌طلبی اشخاص می‌توان استفاده نمود و چون در میان روحانیون و رجال دولت و شاهزادگان، مردان جاه‌طلب و خودخواه بسیارند ما باید با تشویق و تحریک آنها حداکثر استفاده را برای بوجود آوردن انقلاب و رسیدن به‌مقصودی که داریم، بنماییم.

هفدهم: گرچه سرلوحهٔ مرام آزادیخواهان جهان، آزادی عقیده است ولی بواسطهٔ مشکلاتی که در پیش است اکیداً به‌برادران توصیه می کنیم که از این به‌بعد از حضور در مجالس دینی و مذهبی غیر از مجالس اسلامی خودداری نمایند و وسیله به‌دست بدخواهان ندهند.

هیجدهم: ما باید با آزادیخواهان مملکت و کسانی که در خارج هستند رابطه پیدا کرده و آنان را بهمفکری با خود و قیام دادن برضد ظالمین تشویق نماییم.

این مواد که حاکی برخط‌مشی آزادیخواهان بود بدون کمترین مخالفتی به‌اتفاق آرا تصویب شد.

کمیتهٔ انقلاب

عده‌ای از رهبران اظهار داشتند که چون تشکیل مجمع عمومی در هرهفته خالی از خطر نیست و بدون تردید ازطرف جاسوسان دولت کشف خواهد شد و هنوزگامی در راه مقصود برنداشته ازمیان خواهیم رفت بهتر آنست که ۹ نفر از میان خود برای سرپرستی و اداره کردن جمعیت انتخاب نماییم تا آنان هرطوری که صلاح می‌دانند برای پیشرفت مقصودی که منظور همهٔ ماست اقدام نمایند.

درنتیجهٔ این پیشنهاد ۹ نفر اشخاص ذیل باتفاق آرا انتخاب شدند:

ملک‌المتکلمین — سیدجمال واعظ — سید محمدرضا مساوات — سید اسدالله خرقانی — شیخ الرئیس ابوالحسن میرزا — آقامیرزا محسن (برادر صدرالعلما) — میرزا سلیمان‌خان میکده — حاجی‌میرزا یحیی دولت‌آبادی — میرزامحمد علیخان نصرةالسلطان.

درخاتمهٔ جلسه همهٔ افراد متعهد شدند که تمام نیروی جسمی و روحی خود را

www.tabarestan.info تبرستان

برای رسیدن به هدفی که داشتند بکار برند و ایران را به‌قیمت جان و مال خود از قید بندگی و ستمگری نجات دهند.

جلسه در پاسی از شب گذشته در حالی که برادران یکدیگر را با شوق فراوان دربر می‌گرفتند از کامیابی‌ای که نصیبشان شده بود مسرور شده بودند، خاتمه یافت و هر یک از همان راهی که آمده بود، از درمترو ک پشت باغ مراجعت نمودند.

مردانی که برای قیادت نهضت آزادیخواهی انتخاب شدند و هستهٔ مرکزی انقلاب آینده را بوجود آوردند دارای شخصیت ممتاز بودند و هر یک درمیان جامعه و بالاخص درمیان خواص، مقام مهمی داشتند و نام آنها در ایران و بسیاری از کشورهای شرق وسطی معروف بود و هر یک از نعمت تجربه و دانش برخوردار بودند، بالاتر از آنچه که گفته شد صفاتی را که برای نفوذ درجامعه و تهییج افکار عمومی و احاطه برافکار که از ضروریات اولیهٔ سوق‌دادن ملتی به‌طرف انقلاب بود، دارا بودند زیرا چنانچه تاریخ ملل جهان نشان می‌دهد بالاترین سرّ موفقیتهای مردان بزرگ حتی انبیا و فلاسفه تشخیص روحیات جامعه می‌باشد و بدون داشتن آن‌حس تشخیص، رهبران قوم محال است بتوانند ملت را وارد درمرحلهٔ انقلاب و تحول نمایند.

کمیتهٔ انقلاب پس از خاتمهٔ جلسهٔ عمومی که بدان اشاره کردیم شروع به کار کرد و اولین جلسهٔ خود را در منزل حاجی‌شیخ‌مهدی شریف کاشانی که معمرترین افراد آنها بود و در حدود هشتادسال داشت و در یکی از محلهای دورافتادهٔ شهر سکنی داشت و منزلش ازنظر جاسوسان و کنجکاوان دوربود، تشکیل دادند.

اعزام نماینده به‌عتبات

اولین موضوعی که مورد نظر و تصویب کمیته قرارگرفت فرستادن نمایندگانی برگزیده و با شخصیت به‌حوزهٔ علمیهٔ عتبات بود زیرا در آن زمان حوزهٔ علمیهٔ نجف مرکز روحانیت و مرجع تقلید بیش از صدمیلیون مسلمان شیعه جهان بود و آن جامعهٔ علم که از بزرگترین روحانیون آن زمان تشکیل یافته بود، برروح و عقاید ایرانیان حکومت مطلقه داشت و هرگاه تمایلی از طرف آنها نسبت به‌اساسی مشهود می‌شد، مردم از آن پیروی می‌کردند.

این بود که نشان دادن فساد دستگاه دولت و روشن کردن اوضاع ناگوار ایران و مخاطراتی که از طرف اجانب در نتیجهٔ خیانت کاری رجال دولت متوجه کشور اسلامی ایران شده بود و جلب توجه آنها به‌لزوم یک تحول اساسی و روی کارآوردن دستگاهی که متکی به‌قانون و عدالت باشد، ازاهم لوازم ضروری بود.

این بود که کمیته، سیدجمال‌الدین واعظ را که در فضل و دانش، معروف در

www.tabarestan.info تبرستان

ایران بود و در نطق و بیان بی‌نظیر بود و بعلاوه عمویش صدراصفهانی یکی از روحانیون مرجع تقلید بود و در نجف می‌زیست، و سیداسدالله خرقانی که سالها در نجف گذرانده بود و به‌مقام اجتهاد نایل شده بود و در میان روحانیون حوزهٔ علمیه و طلاب نجف احترام بسزایی داشت و از علوم جدید بهرمند بود و از سیاست جهان و فلسفهٔ نوین اطلاع کامل داشت، و سید محمدرضای مساوات که بر حکمت الهی و علوم دینی متبحر بود و به‌حوزهٔ علمیهٔ نجف آشنا بود و در علاقهٔ به‌آزادی و بوجود آوردن انقلاب ملی شکیبایی نداشت و از مردمانی بود که او را یک آزادیخواه متقی باید نامید، بسمت نمایندگی برای رفتن به‌عتبات انتخاب نمود و به‌آنها تاکید کرد که هرچه زودتر به‌طرف مقصود حرکت کنند.

سیداسدالله خرقانی بدون فوت وقت رهسپار عتبات گشت و مساوات بواسطهٔ وقایعی که درشیراز پیش آمده بود و ما در آینده بدان اشاره خواهیم کرد به‌فارس رفت که تا پس از انجام مقاصدی که در پیش بود به‌عتبات برود.

سیدجمال‌الدین چون درآن زمان شبها را در مسجدشاه منبر می‌رفت و هزارها نفر آرزومندان اصلاحات و روشنفکران گرد منبرش جمع می‌شدند و مجالس خطابهٔ او یک کانون مهم تبلیغاتی برای تهیهٔ منظوری که در پیش داشتند شده بود، چنین صلاح دانستند که تا موقعی که گزارش مساوات وسیداسدالله برسد حرکتش را به‌تأخیر اندازد و همچنان شبها را در مسجدشاه منبر برود.

www.tabarestan.info
تبرستان

همکاری احرار با روحانیون

اگرچه در تهران عدهٔ روحانیون زیاد بود و معاریف آنها هر یک مستقل و مقام و منزلتی داشتند ولی چهارنفر از آنها طبقهٔ اول روحانیون مرکز را تشکیل می‌دادند و مورد احترام شاه و دولتیان بودند و نظر آنها در کارهای مهم کشور مورد توجه و ملاحظه بود و صدور اعظمها و وزرا و حکام به‌دستیاری و کمک آنها سرکار می‌آمدند و با همکاری ومساعدت آنها در ایران فرمانفرمایی می‌کردند.

دو نفر از آن روحانیون یکی حاجی‌شیخ‌فضل‌الله نوری بود و خود را اعلم علمای تهران می‌دانست. دیگری حاجی‌میرزاابوالقاسم امام‌جمعه که علاوه برمقام روحانیت داماد شاه بود و ثروت بسیار داشت و بعد از مراجعت از نجف شهرت بسزایی پیدا کرده بود و درمسجدشاه امامت می‌کرد و موقوفات بسیار دراختیار داشت و عدهٔ زیادی طلاب علوم دینیه گردش جمع شده بودند و راه ترقی را در میان همگنان خود می‌پیمود و از طرفداران جدی عین‌الدوله صدراعظم وقت بود. این دو روحانی که هر دو طرفدار صدراعظم بودند، از قدرت او برای ازدیاد نفوذ خود استفاده می‌کردند و منافع مادی هم در این طرفداری داشتند، چون مردم به‌طرف درخانهٔ بازمی‌روند وگرد اشخاصی که

از آنها ناری در دستگاه دولت ساخته است جمع می‌شوند این دو نفر روحانی در آن زمان به‌اوج شهرت و ترقی رسیده بودند و هر روز در مساجد و مجالس درسشان و خانه‌هاشان هزارها نفر اجتماع کرده حوزهٔ ریاست آنها را گرم می کردند.

عین‌الدوله هم چون نسبت به‌بعضی علما متنفذ از آنجمله سیدعبدالله بهبهانی خوش‌بین نبود و او را طرفدار میرزاعلی‌اصغرخان اتابک می‌دانست به‌تحقیر و تخفیف و کاستن نفوذ آنها مایل بود و برای این‌منظور حاجی‌شیخ فضل‌الله و امام‌جمعه را بیش از پیش تجلیل و تقویت می کرد و وساطت آنها را در مهام امور کشور می‌پذیرفت، این دو نفر روحانی متنفذ هم همه‌چیزخود را در اختیار صدراعظم مقتدر یا بهتر بگوییم دیکتاتور جبارگذارده بودند و با کلیهٔ وسایل ممکنه او را تقویت می کردند و از قدرت مطلقه و مقام او استفاده می‌نمودند.

دو نفر دیگر از روحانیون درجهٔ اول میرزاسیدمحمد طباطبائی و میرزاسیدعبدالله بهبهانی که نفوذ زیادی میان مردم داشتند، از عین‌الدوله ناراضی بودند و نسبت به‌دستگاه دولت بدبین بودند ولی طرز فکر این دو روحانی و ساختمان روحی و اخلاقی و حتی ساختمان دماغی آنها یا بهتربگوییم طرز فکر آنها با هم اختلاف داشت و چون به‌زودی این دو روحانی نامی وارد درصحنهٔ انقلاب می‌شوند و با وجود اختلاف روحی و فکری که میان آنها بود صمیمانه دست اتحاد و برادری به‌یکدیگر می‌دهند و کاخ مشروطیت را به‌دستیاری احرار و آزادیخواهان بنا می‌گذارند و با عزم راسخ و ثبات عقیده و ازخودگذشتگی خود را به‌مرتفع‌ترین قلهٔ انقلاب و تحول می‌رسانند و نام خود را در سرلوحهٔ بوجودآورندگان حکومت ملی قرار می‌دهند، لذا برای پیروی از فلسفهٔ تاریخ ناچاریم که درحالات روحی و اخلاقی و ساختمان معنوی و عادات و آداب آنها صحبت کنیم و آنچه را سایر مورخین ناگفته گذارده‌اند و گذاشته‌اند روشن نماییم.

آقامیرزاسیدمحمد طباطبائی

چنانچه درکتاب اول این تاریخ بطور اختصار نگاشتیم آقامیرزاسیدمحمد طباطبائی مردی بود در تمام معنی کلمه یک روحانی حقیقی و تاحدی آگاه به‌اوضاع جهان و دشمن ظالمین و ستمگران، خواه آن ظالم و ستمگر عین‌الدوله باشد یا دیگری، او طرفدار حق و عدالت و انصاف و طالب راحتی و آسایش مردم بود.

طباطبائی با عده‌ای از روشنفکران و احرار مخصوصاً آنهایی که در جمعیت فراماسون عضویت داشتند سروسری داشت و از افکار نوین و ترقیات ملل راقیه بی‌اطلاع نبود و ازچند سال پیش چنانچه درجلد اول این تاریخ نگاشتیم بواسطهٔ حمایتی که از ملک‌المتکلمین درمقابل خصومت سایر ملاها نمود و ایستادگی که دراین راه کرده بود با معظم‌الیه دوست و همفکر شده بود و با اینکه درمجامع احرار رسماً عضویت نداشت

از افکار آنها اطلاع داشت و با رهبران آنها سرپشته مساعی می کرد و تا حدی محرم اسرار آنها بود و در پیش آمد مشکلات به‌آنها کمک می‌نمود.

بنابر آنچه گفتیم طباطبائی چون سایر آزادیخواهان ایران آرزومند عدالت و قانون بود و برای هر نوع تحولی که آمال قلبی او را تأمین می کرد مستعد بود و چون مرد متقی و شجاعی بود همینکه اوضاع ایران را برای بهبودی استنباط کرد بدون اندیشه و پروا وارد اقیانوس انقلاب شد و پرچم آزادی را در دست گرفت و با عزمی راسخ و از خودگذشتگی به‌دستیاری آزادمردان ایران دستگاه ظلم و استبداد را واژگون کرد و کاخ با عظمت ملی را بنا نهاد.

آقاسید عبدالله بهبهانی

این مرد روحانی و سیاستمدار پیش از طلوع نهضت مشروطیت کوچکترین اطلاعی از تاریخ انقلاب ملل و مسالک سیاسی احزاب مترقی دنیا نداشت ولی چون مردی بود شجاع، بردبار، با عزم، با قوت قلب، فهیم و آشنا به‌سیاست، چون راهی را پیش می‌گرفت بدون تردید و سستی با جوانمردی و شهامت پیش می‌رفت تا به‌مقصود خود برسد. کلمهٔ تسلیم و تمکین در قاموس زندگانی مرحوم بهبهانی نبود و هیچوقت سستی و زبونی از خود نشان نداد. خوشبختانه حوادث و جریانات او را در راه مشروطه‌طلبی و عدالت خواهی وارد کرد و چنانچه خواهیم دید با عزمی راسخ و شجاعتی بی‌نظیر در این راه مبارزه نمود.

اینک که شرح حال این چهار نفر روحانی معروف را که شخصیت هر یک از آنها تاثیر بزرگی در تقدیرات آیندهٔ کشور ایران داشت، نگاشتیم رشتهٔ سخن را از دست نداده و سیر وقایع انقلاب را تعقیب می کنیم.

جلب همکاری و نزدیکی با سیدعبدالله بهبهانی و تشویق او به‌مخالفت دولتیان مهمترین موضوعی بود که توجه آزادیخواهان را به‌خود جلب کرده بود و علت هم این بود که مرحوم بهبهانی بعلاوهٔ مقام مهم روحانیت، نفوذ زیادی در میان مردم داشت و مردی بود بغایت شجاع، مدبر، با پشتکار و بالاتر از همه جاه‌طلب و یک‌دنده و هرگاه به‌یاری هریک از دو طرف برمی‌خاست طبعاً کفهٔ ترازوی طرف مقابل سبک می‌شد و جریان امور به‌نفع آن دستهٔ دیگر می‌گردید.

خوشبختانه قیام دادن بهبهانی به‌مخالفت با دولت وقت کار خیلی مشکلی نبود زیرا از دیر زمانی مناسبات او با عین‌الدوله صدراعظم بهم خورده بود و چندین دفعه از طرف آن وزیر مستبد مورد تحقیر قرارگرفته بود و شیخ فضل‌الله و امام‌جمعهٔ تهران هم که به‌اصطلاح آن زمان از شمشیربندهای عین‌الدوله بودند بنای سرسختی وخصومت

www.tabarestan.info تبرستان

را با او گذارده بودند و در محافل و مجالس از او بد می‌گفتند.

مهمتر از آنچه گفتیم بهبهانی از سالهای دراز طرفدار و دوست میرزاعلی اصغرخان اتابک بود و کوشش می‌کرد که روزی او را مجدداً به‌مقام صدارت رسانیده و از دشمنان خود انتقام بکشد و خود مختار مطلق در کارها بشود.



آقا سیدعبدالله بهبهانی

عین‌الدوله هم دیرزمانی بود که از مکاتبات محرمانه‌ای که میان بهبهانی و اتابک رد و بدل می‌شد آگاه شده بود و به‌دستور او نامه‌ها در پستخانه تفتیش می‌شد.

طرفداران اتابک هم که اکثرشان رجال مهم دولت و روحانیون و مردمان ناراضی بودند گرد بهبهانی جمع شده او را پرچمدار خود قرار داده بودند.

نزدیکی و تماس آزادیخواهان با بهبهانی در روی اصول مرام و افکار نوین و

فلسفهٔ جدید غیرممکن بود زیرا با این تاریخ افکار نوین در مغز او راه نیافته بود و صحبت حکومت ملی و مجلس مبعوثان و این قبیل حرفها بگوش او آشنا نبود، شاید برای شنیدن اینگونه عقاید حاضر نبود و هرگاه می‌خواستند بنای سازش خود را در روی انقلاب فکری و سیاسی و ازمیان بردن دستگاه دولت استبدادی بگذارند بهبهانی نمی‌پذیرفت و آنها را از خود دور می‌کرد. پس راه چاره در این بود که یک هدف مشترکی که نفع هر دو طرف در آن باشد انتخاب نمایند و دم از آزادیخواهی و مشروطه‌طلبی نزنند و آن هدف مشترک مخالفت با عین‌الدوله صدراعظم وقت بود



حاج شیخ فضل‌الله نوری

زیرا دوطرف برای رسیدن به منظوری که در دل داشتند ازمیان رفتن او را شرط اساسی می‌دانستند بالاتر از آنچه گفته شد رهبران آزادیخواهان با حس مردم شناسی و

معرفةالروح تشخیص داده بودند که بزرگترین نقطهٔضعف نفس بهبهانی حس جاه‌طلبی اوست و با بدست‌آوردن این سنگر مهم که مرکز حساس حیاتی او بود از تمام قوای مادی و معنوی او می‌توانند استفاده کنند و بدون آنکه او بداند به کجا می‌رود به‌مرحلهٔ مقصود که خیر دنیا و آخرت خود او هم در آن بود خواهند رسید.



سیدمحمد امام‌جمعه سیدجعفر صدرالعلماء

اهمیت همکاری بهبهانی با آزادیخواهان بدرجه‌ای بود که نویسندهٔ تاریخ بیداری

ایرانیان چندین صفحه در این موضوع قلمفرسایی کرده و از تلاشی که آزادیخواهان برای تشجیع بهبهانی در مخالفت با دولتیان نموده‌اند، سخنرانی نموده است.

اگر چه اکثر برگزیدگان احرار با بهبهانی آمدوشد داشتند ولی دو نفر از کسانی که مورد اطمینان او بودند و از محارم او محسوب می‌شدند از میان خود انتخاب نمودند و آنها را مأمور کردند که به‌وسایل ممکنه یک محیط اعتماد و مودت که در نتیجه به‌اتفاق و اتحاد و همکاری منتهی شود، بدون آنکه او به‌مقصد حقیقی آنها پی‌ببرد، ایجاد نمایند.

یکی از منتخبین، میرزامحسن برادر صدرالعلما بود که علاوه برمقام روحانیت داماد بهبهانی بود و در ذکاوت و قوهٔ دراکه و جلب حریف پهلوانی چون بهبهانی بی‌نظیر بود و دیگری حاجی شیخ مهدی شریف که از محارم نزدیک بهبهانی بود و اکثر در مسائل مهم با او مشورت می‌کرد و به‌فهم و حسن‌نیت او کمال اعتماد را داشت.

سایر آزادیخواهان هم دستور یافتند که هریک به‌نوبهٔ خود با بهبهانی نزدیکی کرده و اعتماد او را به‌خود جلب کنند و او را در مخالفت با دستگاه فساد دولت تشویق و مطمئن نمایند که جماعت انبوهی از متنفذین در این نیت با او همراهند و از او پشتیبانی خواهند کرد و وسایلی بس سودمند برای موفقیت در اختیار او خواهند گذارد و او را به‌بسیاری از اسرار که تا آن‌زمان برایش پوشیده بود آگاه خواهند کرد و راه موفقیت و کامیابی را باز خواهند نمود.

www.tabarestan.info تبرستان

اتحاد دو سید روحانی

پس از پیشرفت برنامه‌ای که در صفحات پیش نگاشتیم مهمترین چیزی که توجه کمیتهٔ انقلاب را جلب کرد، بوجود آوردن یک محیط اعتماد و اتحاد میان طباطبائی و بهبهانی بود.

بدست آوردن این سنگر کار آسانی نبود زیرا چنانچه در پیش نگاشتیم این دو روحانی خَلقاً و خُلقاً با هم تفاوت بسیار داشتند و فرسنگها طریقه و رویهٔ آنها با هم اختلاف داشت و چون بدون ایجاد اتحاد میان آن دو نفر، ممکن نبود نیرو و قدرت قابل توجهی بوجود آورد که در مقابل حریف پرزور که همه چیز در اختیار داشت و به‌قدرت دولت و پول و سرنیزه و ایلات و شاهزادگان و درباریان و اعیان و اشراف و جمعی از روحانیون متنفذ متکی بود، مقاومت کرد. عقل و تدبیر بهبهانی، حسن‌نیت طباطبائی، فصاحت بیان ملک‌المتکلمین، مجاهدت صدرالعلما وسیدجمال‌الدین و حاجی شیخ‌مهدی شریف و آقامیرزا محسن، این مشکل را از میان برداشت و پس از ملاقاتهای زیادی دو سید دست برادری و دوستی بهم دادند و از آن روز تا روزی که مرگ آنها را از هم جدا ساخت در دوستی و اتفاق استوار ماندند و این اتحاد یکی از

بزرگترین عوامل بوجود آوردن مشروطیت در ایران شد.

ناگفته نماند با اختلافی که در عقاید و روحیات طباطبائی و بهبهانی بود در یک اصل با هم شریک و هم‌عقیده بودند و آن مخالفت با عین‌الدوله و دستگاه حاکمهٔ آن روز بود زیرا طباطبائی عقیدتاً مخالف با آن دستگاه ظلم بود و بهبهانی سیاستاً، و همین اشتراک منافع یکی از عوامل مهم نزدیکی و اتحاد آن دو نفر شد و با وجود عصبانیت و تندی طباطبائی، عقل و بردباری و کیاست بهبهانی این اتحاد را پایدار و محکم نگاهداشت.

بهبهانی که خود را در مبارزه با دولتیان تنها می‌دید بخوبی درک کرده بود که هدف دشمنانش ضعیف کردن و از میان بردن اوست و این بود که منافع خود را در اتحاد با طباطبائی تشخیص داده بود و برای این منظور بعلاوه اشخاصی که در بالا اسم بردیم و عوامل مؤثری که در کار بود معتمدالاسلام رشتی را که یکی از محارمش بود و در نزد طباطبائی نیز اعتباری داشت مستقیماً به‌منزل طباطبائی فرستاد و موضوع اتحاد و اتفاق را در میان گذارد.

در وهلهٔ اول طباطبائی برای همکاری با بهبهانی مشکوک بود ولی پس از مطالعهٔ زیاد اظهار داشت، اگر بهبهانی از منافع شخصی و نظریات خصوصی صرفنظر کند و هدف خود را اصلاح امور عامه قرار بدهد من با دل‌وجان دست یگانگی به‌طرف او دراز خواهم کرد و با او متفق خواهم شد.

بهبهانی که مرد عمل و طالب رسیدن به‌مقصود بود شخصاً به‌خانهٔ طباطبائی رفت و پس از مذاکرات طولانی که مابین آن دو نفر شد آرزویی که آزادیخواهان برای نیل به‌آن زحمت می کشیدند و سعی و کوشش می کردند، جامهٔ عمل پوشید و آن دو روحانی از آن ببعد متفقاً برضد دستگاه بیدادگری دولت متحد شدند.

نتیجهٔ این اتحاد آن شد که بستگان و اقوام طرفین که عدهٔ آنها به‌چندین صدنفر می‌رسید و اشخاص متنفذ هم در میان آنها یافت می‌شد و طلابی که در تحت نفوذ آنها بودند و ملاهای درجهٔ دوم که از سیاست آنها پیروی می کردند و عده‌ای از رجال دولت که با آنها سروسری داشتند در این اتحاد شرکت کنند و یک جبههٔ زورمندی تشکیل بدهند.

امیدوار شدن طرفداران اتابک

دوستان و طرفداران اتابک که عدهٔ آنها در تهران زیاد بود ولی از ترس عین‌الدوله جرأت اظهار وجود نمی کردند پس از آنکه جبههٔ مخالفین عین‌الدوله را قوی یافتند دست به فعالیت زدند و سر دسته‌های آنها از قبیل میرزا مصطفی آشتیانی که یکی از ملاهای متنفذ و مدبر بود و یا بهتر بگوییم یک سیاستمدار روحانی

www.tabarestan.info
تبرستان

بود و برادران اتابک و معیرالممالک داماد اتابک، بهجبههٔ ضد عین‌الدوله پیوستند و با کمک مالی و صرف پول رونقی بهبساط مخالفین دادند و آنها را بیش از پیش تحریک به‌مخالفت عین‌الدوله نمودند طرفداران اتابک که از قدرت معنوی آزادیخواهان بی‌اطلاع نبودند و یا بعضی از سران آنها ارتباط داشتند برای جلب‌نظر آن گروه شهرت دادند که اتابک در این سفر فرنگستان از کرده‌های خود متنبه شده و وارد یکی از احزاب آزادیخواه فراماسونری گشته است و مصمم است که اگر روزی به‌ایران برگردد به‌خلاف سابق تمام هم خود را صرف اصلاح امور کشور و وضع قوانین در مملکت بنماید.

این شهرتها از یکطرف و ضرورت اتحاد و موافقت کلیه مخالفین دولت در لباسهای مختلف و مرامهای متفاوت، آزادیخواهان را به‌طرفداران اتابک نزدیک کرد و باتفاق یکدیگر و مخالفت صدراعظم مستبد قیام نمودند.

تجار تهران و موقع آنان در انقلاب

کسانی که از اوضاع اجتماعی دورهٔ استبداد اطلاعی ندارند وقتی نام تجار تهران را در سرلوحهٔ این صفحه می‌خوانند فوراً ذهنشان متوجه طبقه‌ای می‌شود که در میان جامعه اهمیتی بسزا داشته و در امور اقتصادی و سیاسی نفوذ داشته‌اند و یک رکن مهم دستگاه عمومی محسوب می‌شوند. ولی در آن زمان تجار دارای اهمیت نبودند و مداخله‌ای در کارها نداشتند و به‌قول مرحوم نراقی داخل آدم نبودند و در مجامع عالیه کشور راهی نداشتند و طبقهٔ نوکرباب و دولتیان، آنها را مردمان عامی، کنس، خسیس و پول جمع کن می‌دانستند.

هریک از تجار برای اینکه از شر مامورین دولت و تعدیات آنها محفوظ باشند و ثروت خود را حفظ کنند خود را به‌یکی از ملاهای متنفذ می‌بستند و هرسال مبلغی بعناوین مختلف باو می‌رساندند و آن ملاها هم از آنها حمایت می‌کردند و آنان را از شر زورگویی و تجاوزات مامورین دولت حفظ می‌کردند.

از زمانی که گمرکات ایران بسبک تازه اداره می‌شد و مسیونوز بلژیکی ریاست آنرا عهده‌دار شده بود فقط پول نقد و بی‌دردسری که در جیب شاه و دولتیان ریخته می‌شد از راه خزانهٔ گمرک بود و بهمین جهت مسیونوز در بسیاری از کارهای دولتی صاحب اختیار شده بود و برای آنکه عواید گمرک را زیاد کند بیش از آنچه نظامنامهٔ گمرک اجازه می‌داد به‌تجار تعدی می‌نمود و مامورین گمرک هم برای استفادهٔ شخصی نسبت به‌تجار سختیها می‌کردند، این بود که کینه از مدیر ادارهٔ گمرک در دل تجار ایرانی پیدا شده بود و چندین دفعه تصمیم گرفتند که برای رهایی از تعدیات مامورین گمرک در حضرت عبدالعظیم پناهنده شوند.

بعلتی که در بالا ذکر کردیم هرگاه در ایران کشمکش و انقلابی پیش می‌آمد طبعاً تجار ناراضی هم منافع شخصی خود را در شرکت در انقلاب دانسته به‌مخالفین دولت می‌پیوستند.

اگرچه تا آن زمان دولتیها به‌اهمیت طبقهٔ تجار پی نبرده بودند و نمی‌دانستند که این جماعت بواسطهٔ ثروتی که در دست دارند و معاملاتی که با بانکداران و کسبه دارند اگر با مخالفین همدست شوند، تأثیر بسیاری در موفقیت آنها خواهد داشت و عامل تازه‌ای قدم درمیدان خواهد گذارد.

همدستی تجار با ملیون از دو نظر حائز اهمیت بود یکی آنکه می‌توانستند با کمک مالی به‌نهضت کنندگان مساعدت کنند و دیگر آنکه چون اجناس مورد احتیاج عامهٔ مردم بوسیلهٔ آنها به‌ایران وارد می‌شد و آنها اجناس را باقساط به‌کسبه و پیشه‌وران می‌فروختند و هزارها کاسب و پیشه‌ور بازار مدیون و طبعاً دست نشاندهٔ آنها بودند و همه ماهه مجبور بودند اقساط دین خود را به‌آنها بپردازند چنانچه حاجی‌محمدعلی شالفروش معروف به‌حاجی‌علی‌حاجی‌حبیب که یکی از تجار معتبر آن زمان بود و در نهضت مشروطیت از پیشقدمان گشت قماش و اجناس مورد احتیاج را بمقدار کلی وارد می‌کرد و باقساط به‌کسبه می‌فروخت و در موقع ظهور نهضت مشروطیت در حدود یک ثروت که در آن زمان مبلغ گزافی بود از اصناف و کسبه طلبکار بود و برای آنکه آنها را در نهضت مشروطیت و بستن بازارها وارد کند مبلغی به‌آنها تخفیف داد و ازاین راه عدهٔ زیادی از کسبه و پیشه‌وران با مشروطه‌خواهان همصدا شدند.

رهبران آزادیخواهان که تا حدی به‌اهمیت و موقعیت تجار پی برده بودند و استنباط کرده بودند که شرکت بازرگانان در نهضتی که پیش آمده بود ارزشی بسزا خواهد داشت و از عدم رضایت آنها از دستگاه دولت آگاه بودند، آقامحمدحسین تاجر معروف به‌خیاط و میرزامحمود شیرازی تاجر، برادرشهید سعید مهام‌الملک و میرزامحمود اصفهانی معروف به‌شرکت متفقه را مأمورکردند که با تجار معروف تماس پیدا کرده و آنها را تاحدی که ممکن است از اهمیت و شخصیت و احترام بازرگانان درکشورهای متمدن جهان آگاه سازند و نارضایتی آنها را بیش ازپیش تحریک نمایند و سعی کنند آن جمع پراکنده را گرد هم جمع آورند و رؤسای آنها را با هم متفق کنند.

این منظور بزودی عملی شد و اشخاص فوق در مأموریت خود موفقیت حاصل کردند، زیرا تاجر وقتی که پای منافعش درپیش می‌آید حتی با زورق بادی هم‌سفر دریا می‌کند. تجار بهمکاری چند نفر از آزادیخواهان معروف مجمعی تشکیل دادند و بعضی از رؤسای اصناف را هم با خود همدست کردند و در مخالفت با دولت، با رهبران ملت همصدا شدند، زمانی نکشید که چند نفر از تجار معتبر و معروف به‌امانت، مانند حاجی سیدمحمد صراف علوی — حاجی‌محمدتقی شاهرودی — حاجی امین‌الضرب — حاجی‌علی

تنباکوفروش – معین‌التجار بوشهری – حاجی محمدتقی بنکدار و عده‌ای دیگر زمام امور بازار را در دست گرفتند و بدون آنکه بدانند چه می‌خواهند و مقصود نهایی چیست و چه پیش خواهد آمد یک مرکز مهم مستعد برای انقلاب تشکیل داده شد که در آینده عامل مهمی برای بدست آوردن مشروطیت گردید.

رجال روشنفکر

در میان هزارها دیوانیان و رجال دولت که همگی مستبد بیسواد و ستمگر بودند چند نفری ازآنجمله صنیع‌الدوله – احتشام‌السلطنه – ظهیرالدوله – ناصرالملک – مشیرالدوله – مؤتمن‌الملک – سعدالدوله که دراروپا تحصیل کرده بودند و کم‌وبیش ازاوضاع جهان اطلاع داشتند و از دستگاه شرم‌آور دولت ناراضی بودند مایل بودند که ایران هم گامی در راه اصلاحات بردارد و از نعمت تمدن و دانش بهره‌مند شود ولی این مردان به‌حدی ترسو و خودخواه و فاقد حس فداکاری بودند که حتی ازاظهارعقیده جز درنزد خواص خودداری می‌کردند وفقط درمیان آنها احتشام‌السلطنه و سعدالدوله تا حدی متهور بودند و صراحت لهجه داشتند ولی حس جاه‌طلبی و خودخواهی بدرجه‌ای در آنها قوی بود که عاقبت سعدالدوله راه خیانت پیش گرفت و احتشام‌السلطنه کار را بپایان نرسانده ازمیدان بدررفت.

این رجال دولت با آنکه باسران آزادیخواهان آمدوشد می‌کردند و خود را طرفدار فلسفهٔ نوین می‌خواندند، نوکر مطیع دولت بودند وگاهی برخلاف میل آقای خود برنمی‌داشتند، چنانچه بزودی خواهیم دید که اکثرازهمین رجال متجدد وخیرخواه درکابینه‌ای که مجلس در زمان او به‌توپ بسته شد و آزادیخواهان با آن وضع فجیع کشته شدند، عضویت داشتند وآنقدر غیرت و همت نداشتند که ازشرکت درآن دولت جابرخودداری کنند.

در میان این رجال، صنیع‌الدوله یگانه کسی بود که صمیمانه همکاری با آزادیخواهان می‌نمود و بدون پروا در مجالس خصوصی آنها حضور پیدا می‌کرد و از اوضاع دولت انتقاد می‌نمود وآنان را به‌راهی که صلاح بود هدایت می‌کرد.

ظهیرالدوله هم مردی درویش مسلک وعارف‌بودوخود وپیروانش طالب آزادی و اصلاحات بودند و از اوضاع اظهار تنفر می‌کردند ولی چنانچه شیوهٔ درویشان است عملیاتشان ازدایرهٔ حرف تجاوزنمی‌کرد.

احتشام‌السلطنه که اروپا را دیده بود و شیفتهٔ اوضاع کشورهای مترقی بود وطبعی سرکش و جسورداشت ازاوضاع دربار و رفتار درباریان انتقاد می‌کرد وآرزومند بود که ایران هم دارای قانون شده و در ردیف ملل مترقی جهان جای بگیرد.

از آنجایی که بنابر مثل معروف در شهر کورها یک چشمی پادشاه است،

www.tabarestan.info تبرستان

آزادیخواهان بناچار با این رجال محافظه کار آمدوشد می کردند و با بعضی از آنها سروسری داشتند.

از جمله کسانی که ازجوانی عشق و علاقه به‌فلسفهٔ جدید ازخود نشان می‌دادند و با آزادیخواهان تا حدی سروکار داشتند و به‌اصطلاح عرفا بوی عشقی از آنها به‌مشام می‌رسید وثوق‌الدوله و تا حدی برادرش قوام‌السلطنه و محتشم‌السلطنه بودند.

کانون جوانان

از دیر زمانی آزادیخواهان در تلاش بودند که کانونی از جوانان مستعد تشکیل بدهند و آتشی در قلوب آنها روشن کنند و برای این منظور انجمنی از جوانان به‌عضویت ظهیرالسلطان پسر ظهیرالدوله — یارمحمدخان افشار پسر سردار کل — میرزا محمدعلیخان نصرةالسلطان — حاجی میرزا مهدی دولت‌آبادی — غلامرضاخان پسر مظفرالملک — دکتر حاجی رضاخان — دکترقزل‌ایاغ — غلامعلیخان قاجار — همایون سیاح و مترجم همایون فرهوشی و امثال آنها تشکیل دادند و آنها را مأمور نمودند که مجامعی از محصلین دارالفنون و مدرسهٔ امریکایی و جوانانی که کشورهای خارجه را دیده بودند، تشکیل بدهند و آنها را با افکار جدید آشنا نمایند و چنانچه خواهید دید همین جوانان، هستهٔ قشون ملی آتیه را تشکیل داده و پس از انهدام مشروطیت هم برای برگشت آزادی، هریک از آنها خدماتی انجام دادند که ما در موقع خود خواهیم نگاشت.

www.tabarestan.info تبرستان

نقش سفیر کبیر عثمانی در ایران

با اینکه کشور عثمانی در آن زمان تحت رژیم استبداد و سلطنت مطلقهٔ سلطان جابر عبدالحمید اداره می‌شد خوشبختانه سفیر کبیر عثمانی شمس‌الدین بک مردی آزادیخواه، دانشمند، عارف و عالم به‌ادبیات زبان فارسی و چون جویای اهل دل و طالب معاشرت با مردان روشنفکر بود از دیر زمانی بوسیلهٔ مرحوم خان‌شوکت مستشار سفارت عثمانی که با رهبران احرار سروسری داشت با ملک‌المتکلمین و حاجی‌میرزا یحیی دولت‌آبادی دوستی پیدا کرد و اکثر از ملاقات یکدیگر بهره‌مند می‌شدند و چنانچه خواهیم دید در مشکلترین موقع بحران، این سفیر روشن ضمیر برخلاف مسلک دولتش بدون خوف و اندیشه گامهایی در راه موفقیت مشروطه‌طلبان برداشت و بوسیلهٔ همین مرد آزادیخواه بود که کمیتهٔ انقلاب ملی به‌بسیاری از حقایق سیاسی و اطلاعات سودمند دست یافت و باز بوسیلهٔ همین مرد خیرخواه طرفداران مشروطیت توانستند مطالب خود را به‌مظفرالدین شاه برسانند و او را از نیات ملت و جریانات امور آگاه سازند.

مسافرت ملک‌المتکلمین و ملاقات با سالارالدوله

بطوریکه در فصل پیش اشاره کردیم تصمیم رهبران ملت بر این بود که از کلیهٔ وسایل ممکنه برای واژگون کردن کاخ استبداد استفاده کنند و مردمانی را که روحاً استعداد طغیان داشتند برضد دولت استبداد برانگیزند.

در میان شاهزادگان درجهٔ اول سالارالدوله پسر سوم مظفرالدینشاه طبع سرکش



سالارالدوله

و روحی جاه‌طلب و جسور داشت و استعدادش برای سرکشی و طغیان از همه بیشتر بود و با تحریک حس جاه‌طلبی او و امیدوار کردن او به‌آینده انتظار می‌رفت که علم مخالفت را برضد دولت وقت برافرازد و سربه‌طغیان بلند کند و چون در آن ایام این شاهزادهٔ ماجراجو والی غرب ایران، که بیش از سایر قسمتهای کشور دارای ایلات و

عشایر جنگجو می‌باشد، بود و با اغلب خوانین معروف که ریاست ایلات را داشتند وصلت کرده و متحد شده بود، نیروی عظیمی در اختیار داشت و می‌توانست عدهٔ زیادی افراد مسلح گرد خود جمع کند.

بجهات فوق ملک‌المتکلمین بطوری که پیش از این تذکر دادیم با سالارالدوله سابقهٔ دوستی داشت و برای همداستان کردن او با نقشهٔ ملیون رهسپار کردستان گردید.

در موقعی که سالارالدوله نامزد ایالت غرب شد چون جوان بود و طبعی تند داشت، مظفرالدین‌شاه نصیرالملک شیرازی را که از رجال مهم فارس بود و زمانی هم تولیت آستانهٔ قدس رضوی را عهده‌دار بود، به‌سمت وزارت و پیشکاری سالارالدوله معین کرده بود.


www.tabarestan.info
نصیرالملک شیرازی

نصیرالملک قبل از حرکتش به کردستان ملک‌المتکلمین را با سالارالدوله آشنا کرده بود و بین آنها دوستی و الفتی بوجود آورده بود و سالارالدوله با وجود غرور و تکبری که داشت از همان ملاقات اول شیفتهٔ فصاحت بیان و تحت‌تأثیر فکر توانا و قوهٔ جاذبهٔ ملک‌المتکلمین قرار گرفت، بطوری که صدیق اکرم که سمت پیشکاری شخص سالارالدوله را داشت مکرر می‌گفت که سالارالدوله با آن طبع سرکش و مغرور چون مومی در دست ملک‌المتکلمین بود و کسروی نگارندهٔ تاریخ مشروطیت ایران با آنکه

از کمیت و کیفیت آن وقایع آگاهی صحیح نداشته و از حقایق بی‌اطلاع بوده در دوجای آن تاریخ به‌مناسبات ملک‌المتکلمین و سالارالدوله اشاره می کند.

پس از رفتن سالارالدوله به‌حکمرانی غرب باب مکاتبه میان آنها مفتوح می گردد و وی مکرر اشتیاق خود را برای ملاقات ملک‌المتکلمین اعلام می‌دارد. ملک‌المتکلمین هم برای منظوری که در پیش بود باتفاق یمن‌السلطنه که یکی از نزدیکان مورد اعتماد سالارالدوله بود به کردستان می‌روند و پس از ورودش به کردستان در اندک زمانی طوق منویات آزادیخواهان را برگردن آن شاهزادهٔ جاه‌طلب و سرکش استوار می کند و کلیهٔ مردانی که در دستگاه عریض و طویل ایالت غرب بودند و هریک ریاست یکی از ادارات سهم آن سامان را داشتند، وارد در جرگه آزادیخواهان می‌نماید. بطوری که در آینده خواهیم دید اکثر آن مردان در راه مشروطیت خدمات بسیار کردند و زحمات زیاد دیدند و چند نفر از آنها با مردانگی در جنگ مجلس کشته شدند و چند نفر دیگر در باغشاه محبوس گشتند.

صدیق اکرم نقل می کرد که شاهزاده سالارالدوله بعد از مراجعت ملک‌المتکلمین به‌تهران خود را شاه آیندهٔ ایران می‌پنداشت و محرمانه یکدست لباس سلطنتی تهیه کرده بود و بعضی از شبها درخلوت همان لباس را برتن می کرد و جقه برسر می‌گذاشت و ما را که محارمش بودیم احضار می کرد و دراطراف سلطنت آتیهٔ خودش و حکومت مشروطه و وضع قوانین و اصلاحات اساسی صحبت می‌نمود.

چون در آن زمان مظفرالدین‌شاه مریض بود و امیدی به‌بهبودی او نمی‌رفت و هرگاه فوت می کرد محمدعلی میرزاولیعهد که سالارالدوله او را دشمن می‌داشت به سلطنت می‌رسید، این بود که سالارالدوله سبک سرانه و باعجله برای اینکه پیشدستی کند و خود را به‌سلطنت رساند، هنوز زمانی از مراجعت ملک‌المتکلمین به‌تهران نگذشته بود و موقع برای طغیان مناسب نبود و تدارکاتی که در تهران دیده می‌شد کامل نشده، علم طغیان را بلند کرد و در اندک زمانی عدهٔ بیشماری از افراد مسلح ایلات و عشایر راگرد خود جمع نمود و در تهیهٔ حرکت به‌طرف تهران افتاد و در نتیجهٔ این عمل بیخردانه٬ جنگ میان او و قشون دولتی درگرفت و این طفل نارسیده که پیش از وقت می‌خواست قدم در عالم هستی بگذارد، به‌حکم طبیعت ساقط شد و شاهزاده دستگیر و به‌تهران اعزام شد و درعشرت‌آباد که یکی از قصور دولتی بود محبوس گشت.

شک نیست که هرگاه این مرد عجول و کم‌تجربه و جاه‌طلب عجله نکرده بود و منتظر وقایع نشسته بود و درهمان زمانی که انقلاب در تهران شروع شد دست بکارشده بود و یا قدرت و قوه‌ای که دورخود جمع کرده بود بطرفداری مشروطه‌خواهان قیام کرده بود، سیر تاریخ عمومی و شخصی او غیر از این می‌بود و جریانات صورت دیگری بخود می‌گرفت.

www.tabarestan.info تبرستان

هنوز ایامی چند از حبس سالارالدوله نگذشته بود که انقلاب مشروطیت در تهران آغاز گشت و سالارالدوله با اینکه محبوس بود خود را طرفدار مشروطیت اعلام نمود و دوستان و بستگان خود را به‌همراهی با انقلابیون تحریک می‌کرد و مکرر مبالغ گزافی برای متحصنین قم و حضرت عبدالعظیم و متحصنین سفارت انگلیس، بطوری که تاریخ بیداری ایرانیان و تاریخ مشروطیت نگارش پروفسور براون تذکر داده‌اند، به‌توسط ملک‌المتکلمین فرستاد و چند دفعه برای فرار از محبس و پیوستن به‌انقلابیون اقدام کرد ولی موفق به‌فرار نشد.

بعد از برقرار شدن مشروطیت سالارالدوله بواسطهٔ پافشاری و اصرار محمدعلیشاه به‌اروپا تبعید شد. سالارالدوله در تمام دورهٔ جنگها میان مشروطه‌طلبان و محمدعلیشاه نسبت به‌مشروطیت وفادار بود و اظهار مشروطه‌طلبی می‌کرد چنانچه نگارندهٔ این تاریخ پس از چندی او را در پاریس ملاقات کردم و طرفدار مشروطیتش یافتم ولی بعد از فتح تهران سالارالدوله چون خود را از خسارت‌دیدگان راه مشروطیت می‌دانست انتظار داشت که زحمات و خسارات او از طرف اولیای دولت مشروطه مورد تقدیر و حق‌شناسی قرارگیرد و او را به‌ایران احضار نمایند و کاری که مناسب با وضع و مقامش بود به‌او بدهند ولی از طرف دولت مشروطه کمترین اعتنایی باو نشد و به‌تقاضاهای او جواب مساعد ندادند. این بود که پس از یأس از طرف مشروطه‌خواهان، باب رابطه را با برادران خود محمدعلیشاه که در روسیه می‌زیست وشعاع‌السلطنه پیش گرفت و سه برادر متحد شدند که به‌ایران مراجعت نمایند و قشونی جمع کنند و به‌دولت مشروطه بتازند و تاج وتخت را تصاحب نمایند.

چون داستان مراجعت آن سه برادر به‌ایران و فتنه و شورشی که برپا کردند درجلد دیگر این تاریخ بطور تفصیل نگاشته خواهد شد، در اینجا به‌آنچه که گفتیم قناعت می‌کنیم ولی از نظر انصاف باید تصدیق کرد که هرگاه سران دولت مشروطه سالارالدوله راکه در راه پیدایش مشروطیت کمکها کرده بود و خسارتها دیده بود دلجوئی کرده بودند آن همه بدبختی نصیب ایران نمی‌شد.

تعجب دراین است که دولت مشروطه، شاهزادگان، وزرا و رجالی را که همدرنشین باغشاه بودند و در ریختن خون ملت با محمدعلیشاه سهیم و شریک بودند، بعد از فرار محمدعلیشاه، نه‌فقط بخشید واز گناهانشان گذشت بلکه به‌هر یک مقام و منزلتی که خود آنها هم انتظار نداشتند داد.

تجزیه و تحلیل

جبههٔ ملی که در آن دوران بسیادت روحانیون آزادیخواه بوجود آمده بود، از دستجات و عناصری تشکیل یافته بود که در مسلک و مرام با هم مخالف بودند و تباین میان افکار آنها بود ولی در یک اصل با هم متفق بودند و آن از میان برداشتن صدراعظم مقتدر و دیکتاتور بود ولی برای آینده، هردسته آرزو و آمالی در دل می‌پروراندند و امیدوار بودند که این کشمکش به‌مصلحت آنها خاتمه یابد و شاهد مقصود را در بر گیرند.

ما مسلک و مرام آزادیخواهان را که از سالهای پیش برای چنین روزی خود را آماده می کردند و اینک رشتهٔ واقعی انقلاب را بطور مخفی در دست داشتند، در جلد اول این تاریخ به‌تفصیل بیان کردیم و اینک تمام مقاصد و آرزوهای آنها را در این سطور خلاصه می کنیم:

«آزادیخواهان آرزومند بودند که دستگاه ظلم و استبداد و خودسری را از ایران براندازند و به‌جای او حکومت قانون را که متکی به‌ارادهٔ ملت و مجلس مؤسسان باشد برقرار نمایند.»

رجال روشنفکر دولت هم، که نام برگزیدگان آنها را در صفحات پیش نگاشتیم، بدون آنکه جرأت اظهار عقیده داشته باشند و حاضر برای کمترین فداکاری بشوند خواهان برقراری قانون در مملکت بودند تا بدان وسیله هم مردم به‌راحتی و در تحت لوای قانون زندگی کنند و هم خود آنها از شر هوای نفس پادشاه که هر لحظه ممکن بود بدون علت آنان را بدبخت کند مصون و محفوظ باشند و با اتکای قانون برمردم حکومت و ریاست کنند.

ملاها یا سیاستمدارهای روحانی و پیروانشان تلاش می کردند دشمن نیرومند خود عین‌الدوله و یارانش را از میان بردارند. و شیخ فضل‌الله و امام جمعه و نیرالدوله و علاءالدوله و سایر طرفداران صدراعظم وقت را بزانو در آورند و از میدان نبرد شکست خورده بیرون کنند و دنیا را به کام خود بیارایند، بطوری که دولتها مطیع ارادهٔ آنها باشند و صدراعظمها دست نشاندهٔ آنها گردند و موقوفات را که عایدی هنگفتی در آن زمان داشت در اختیار خود بگیرند و زمام رشته‌های روحانی و دولتی را در کف خود گرفته و به‌شاه و به‌رجال دولت بفهمانند که با آنها ستیز نمی‌توان کرد و در هر حال و کار رعایت کامل نظر آنها از ضروریات است.

طلاب علوم دینیه که عدهٔ آنها در آن زمان به‌هزارها نفر می‌رسید، چون قشون منظم در مدارس دینی سکنی کرده بودند و هر دسته‌ای مرید و پیرو یکی از علمای متنفذ بودند و جز چرب کردن سبیل و شیرین کردن کام خود منظوری از مداخله در این کشمکشها نداشتند.

www.tabarestan.info طبرستان

علمای درجهٔ دوم در کمین بودند که از این شتر عظیم‌الجثه که در حال ذبح کردنش بودند سهمی ببرند و از موقوفات بهرهٔ بیشتری بدست بیاورند و نیز این حوادث را نردبان ترقی خود قرار داده کسب شهرت نمایند.

طرفداران میرزاعلی‌اصغرخان اتابک کوشش می کردند که دوباره آن مرد مستبد را سر کار آورده و به‌مقام صدارت رسانده و دنیا را دوباره به کام خود کنند و به‌غارتگری و ریاست بپردازند.

تجار آرزومند بودند که از شر مسیونوز بلژیکی و تحمیلات گمرکی نجات پیدا کنند و از تعدیات مامورین دولت مصون باشند.

سالارالدوله آرزو داشت که بجای برادرخود محمدعلی‌میرزا تخت و تاج ایران را اشغال کند و به‌مقام سلطنت برسد.

ظل‌السلطان که تااین زمان بواسطهٔ ترس و جبن طبیعی‌ای که داشت ساکت بود، ولی از زمان پدرش خود را وارث حقیقی تاج وتخت می‌دانست و دم نمی‌زد، از موقع استفاده کرده مناسبات خود را با مخالفین دولت برقرار نموده بود و در دل خیال سلطنت آینده را می‌پروراند.

این بود تجزیه و تحلیل افکار و آرزوهای دسته‌های مخالف دولت.

اینک شب آبستن است تا چه زاید سحر.

www.tabarestan.info تبرستان

طلیعهٔ انقلاب

پیش از آنکه وارد در مرحلهٔ نوین بشویم ضرورت ایجاب می کند توجه خوانندگان را به‌علت قدرت بی‌پایان عین‌الدوله صدراعظم و زمامدار دولت وقت جلب نماییم.

عین‌الدوله صرفنظر از اینکه شخصاً مرد شدیدالعمل، خودخواه مستبد، متکبر و قلدر بود بواسطهٔ ضعف نفس و ملایمت طبع وکسالت مزاج مظفرالدینشاه زمام کلیهٔ امور کشور را بدون مداخله دادن شاه و درباریان در دست گرفته بود.

برادرش وجیه‌الله‌میرزا، سپهسالار و فرماندهٔ کل قشون بود، بنا براین عین‌الدوله زمام تمام قوهٔ کشوری و لشگری را دردست داشت و چون دیکتاتوری مطلق‌العنان آنچه را اراده می کرد بدون آنکه احدی از رجال و درباریان جرأت اظهار نظری داشته باشند اجرا می‌نمود و حتی گستاخی را بجایی رسانده بود که مکرر مقربان و نزدیکان شاه را تنبیه می کرد و از کار دور می‌نمود.

www.tabarestan.info
تبرستان

واقعهٔ چهاردهم شوال ۱۳۲۲

اواخر ماه رمضان ۱۳۲۲ هجری قندوشکر در بازار تهران کمیاب شد و قیمت آن رو به‌فزونی گذارد و چهل درصد بالاتر از پیش به‌فروش می‌رسید، علاءالدوله حاکم تهران که مردی بود مستبد، قلدر، ستمگر و در بی‌رحمی ضرب‌المثل، و معروف بود که خنجر شمر در خانهٔ علاءالدوله است، روز چهاردهم شوال جمعی از تجار را که معامله عمدهٔ قند و شکر می کردند و تقریباً قندوشکر در انحصار آنها بود به‌دارالحکومه احضار کرد و با کبر و نخوت علت بالارفتن قیمت قندوشکر را از آنها سؤال نمود. و چون باطناً می‌خواست تجاری را که در واقعهٔ مسیونوز سر کشی کرده بودند و چندی در حضرت‌عبدالعظیم متحصن شده بودند گوشمالی بدهد، با خشونت به‌آنها امر داد که باید کتباً التزام بدهند که از این ببعد قند و شکر را به‌قیمت سابق بفروشند. تجار اظهار داشتند که قند و شکر بمراتب گرانتر از پیش وارد می‌شود و هر گاه بخواهند ارزانتر از قیمت فعلی بفروشند ضرر خواهند کرد.

از جمله کسانی که معاملهٔ عمدهٔ قند و شکر می کردند سید هاشم معروف به‌قندی بود که ۶۵ سال داشت و در میان تجار معروفیت و موقعیت بسزایی داشت و دیگری حاجی‌سیداسمعیل، سرهنگ بازنشستهٔ توپخانه بود.

علاءالدوله بدون آنکه اعتنایی به‌گفتهٔ تجار بکند حکم داد چند نفر از آنها را به‌فلک ببستند و چوب بسیار به‌آنها زدند.

در همان وقت سید هاشم قندی وارد طالار دارالحکومه شد و با حالت ظاهرالصلاح و ریش بلند سلام کرد و در گوشهٔ طالار نشست.



علاءالدوله

علاءالدوله رو به‌سید هاشم کرد و از او سئوال کرد چرا قیمت قند را بالا برده‌اید او جواب داد بواسطهٔ پیش‌آمد جنگ روس و ژاپون قند کمتر از سابق از روسیه وارد ایران می‌شود و بهمین جهت فوق‌العاده کمیاب شده و قیمت قند در تمام ایران بالا رفته و آنچه قند از روسیه می‌رسد به‌قیمت بالاتر از پیش به‌ما می‌فروشند، علاءالدوله بدون آنکه توجهی به‌گفته‌های سید بکند گفت من این حرفهای چرند سرم نمی‌شود باید همهٔ

شما التزام بدهید که قند را بقیمت سابق بفروشید. سید جواب داد من چگونه می‌توانم چنین التزامی بدهم و همچه خسارتی را تحمل کنم، من فقط صدصندوق قند موجود دارم و آنرا تقدیم حضرتعالی می کنم و دست از تجارت برمی‌دارم.

در بین مذاکرات، منشی مخصوص سعدالدوله وزیر تجارت، وارد طالار شد و به‌علاءالدوله گفت وزیر تجارت سلام رساندند و گفتند امور تجارت مربوط به‌من است و من خودم با تجار تضیهٔ فروش قندوشکر را بطور رضایتبخش حل می کنم، علاءالدوله که از پیغام سعدالدوله متغیر شده بود با تشدد پرسید چه کسی خبر احضار تجار را از طرف من به‌سعدالدوله داده است، یکی از حضار جواب داد پسر حاجی‌قندی بعد از آنکه پدرش را احضار فرمودید منزل سعدالدوله رفته و او را واسطهٔ کار پدرش قرار داده است.

در میان این گفتگوها حاجی سیداسمعیل وارد شد و سلام کرد علاءالدوله بدیدن او فریاد کشید—مرد که تو کی هستی که به‌من سلام می کنی و تعظیم نمی کنی و بعد رو به‌سیدقندی کرد و با تمسخر گفت بسیار خوب به‌وزیر تجارت هم که ملتجی شده‌اید سپس فریاد کشید بچه‌ها بیایید یک پای این سید پیر و یک پای سیداسمعیل را فلک کنید.

دو سید بدبخت را به‌چوب بستند و ده نفر فراش قرمزپوش با شلاق و تر که به‌زدن آنها پرداختند.

پسر سیدقندی که پدر پیرش را در زیر چوب مشرف به‌مرگ دید خودش را روی پاهای پدرش انداخت و با ناله و التماس از علاءالدوله استدعا کرد که بجای پدر او را چوب بزنند.

فراشها هرچه کردند نتوانستند پسر را از روی پاهای پدر بلند کنند و درحالی که شلاق به‌سروصورت او می‌زدند، او همچنان پاهای پدر را بغل گرفته و بدن خود را محافظ او قرار داده بود.

علاءالدوله می‌گوید بسیار خوب پسر را بجای پدر به‌چوب ببندید، فراشها بجای حاجی قندی، پسر را بجای پدر به‌چوب می‌بندند و آنقدر چوب می‌زنند که خون از پاهایش جاری می‌شود.

در همان هنگام پیشخدمت می‌آید و می‌گوید ناهار حاضر است، علاءالدوله با خونسردی روبه‌تجار کرده می گوید بسیار خوب چوب خودتان را خوردید حالا برویم ناهار بخوریم، سید پیر مرد که از درد و شکنجه گریه می کرد و پاهای خود را میان دستهایش گرفته بود از ترس با زحمت با سایرین سر سفره می‌روند، پس از صرف ناهار علاءالدوله به‌تجار می‌گوید شما مجبورید التزام بدهید که قند را به‌قیمت سابق از قرار یکمن پنج قران بفروشید و تجار هم از ترس التزام نامه‌ای نوشته مهر و امضاء می کنند

و به‌دست حاکم عادل می‌دهند و راه خانه‌های خود را پیش می‌گیرند.

میرزاحسن رشدیه همان شب در انجمن مطبوعات اظهار کرده بود که من امروز در دارالحکومه بودم و شاهد و ناظر چوب خوردن تجار بودم و می‌توانستم وساطت کنم و مانع شوم که آنها را چوب نزنند ولی چون منظورما برپا کردن انقلاب است نه‌فقط مانع آن عمل خلاف نشدم بلکه تا حدی هم او را تحریک کردم.

تأثیر چوب خوردن تجار در مجامع تهران

خبر چوب‌خوردن تجار مخصوصاً سید قندی که در امانت و دیانت معروف بود و بعلاوه کبرسن، از بازرگانان محترم تهران محسوب می‌شد، چون برق در کاروانسراها و بازارها منتشر شد و عده‌ای از تجار و کسبه دکانهای خود را بستند و گروه‌گروه گرد هم جمع شدند و به‌چاره‌جویی و مشورت پرداختند.

سعدالدوله وزیر تجارت از بی‌احترامی‌ای که علاءالدوله باو کرده بود غضبناک شده بود به‌حضور عین‌الدوله رفت و ماجرا را به‌عرض او رسانید و جداً تقاضای رسیدگی به‌امر و جبران توهین وارده را درخواست کرد ولی عین‌الدوله با بی‌اعتنایی به‌او جواب داد که آنچه علاءالدوله حاکم شهر کرده به‌دستور من بوده است، و سعدالدوله با آن غرور و تکبری که داشت کله‌خورده از خانهٔ عین‌الدوله بیرون رفت.

در نتیجهٔ کنکاشی که میان رؤسای تجار و اصناف بمیان آمد چنین صلاح دانستند که جمعاً به‌مسجدشاه که جنب بازار است بروند و به‌امام‌جمعه که در نزد عین‌الدوله مقام و منزلتی داشت متوسل بشوند و جبران توهین وارد شده به‌تجار را بوسیلهٔ او از مقام صدارت بخواهند، چند نفر از تجار هم به‌خانهٔ بهبهانی و طباطبائی و حاجی شیخ فضل‌الله رفتند و آنها را از واقعهٔ چوب خوردن تجار آگاه کردند.

امام جمعه که از دیرزمانی در کمین بود که ضرب‌شصتی به‌رقبای خود نشان بدهد و نفوذ و قدرت خود را به‌عین‌الدوله و سایر رجال دولت بفهماند موقع را مناسب دید و به‌تجار گفت فردا عصر به‌اجتماع به‌مسجدشاه بیایید و منهم از علمای بهم تهران دعوت خواهم کرد که به‌مسجد بیایند و همگی برای حل مشکلی که پیش آمده و بی‌احترامی که به‌تجار شده اقدام نماییم.

فردا عصر بهبهانی، طباطبائی و صدرالعلما و سایر علمای معروف با عدهٔ زیادی از طلاب و بستگان خود به‌مسجد شاه رفتند و تجار و اصناف و جمع زیادی از مردم متفرقه و چند نفر از وعاظ معروف در مسجد حضور پیدا کردند.

بطوری که نقل می‌کنند و بعضی از مورخین هم اشاره کرده‌اند، چون حاجی‌شیخ فضل‌الله از نقشهٔ امام‌جمعه اطلاع داشت از حضور در مسجد شاه خودداری کرد.

بطوری که حاضرین آن مجلس نقل می‌کنند عدهٔ مجتمعین در مسجد در آن روز

بهزارها نفر می‌رسید و کلیهٔ علمای معروف تهران هم در مسجد حضور یافته بودند.

روحانیون که در صدر مجلس قرارگرفته بودند به‌مشورت در اطراف توهینی که به‌تجار وارد شده بود پرداختند و هریک برای رفع توهین راهی پیشنهاد کردند سپس گفته شد که چون مردم از موضوع اطلاع ندارند بهتر است که سیدجمال‌الدین واعظ که در آن زمان شهرتی بسزا داشت منبر برود و مردم را از چگونگی امر مطلع و آگاه نماید.

سیدجمال‌الدین که درپی فرصت و موقع مناسب بود که زهر کینهٔ خود را درکام ستمگران بریزد و مردم را به‌مقاومت درمقابل ظلم و ظالم تشجیع کند از موقع استفاده کرد و بدون اینکه متوجه خطری که درپیش بود بشود، درعرشهٔ منبر جای گرفت.

در آن ساعت مردم دکاکین و بازارها را بسته و دسته‌دسته وارد مسجدشاه می‌شدند و صحن مسجد ازجمعیت مالامال شده بود.

سید صاحب‌الزمان که از زمرهٔ احرار بود و چند نفر دیگر، متوجه شدند که خیانتی درکارو خطر بزرگی درپیش است، آقا سید عبدالله بهبهانی را از نگرانی خود آگاه ساختند و عده‌ای ازطلاب را به‌حفاظت او گماشتند.

سیدجمال‌الدین پس ازآنکه برعرشهٔ منبر جای گرفت این آیه را عنوان کرد اناجعلنا ک خلیفةفی الارض الاآخر آیه، و درفضیلت عدل سخن گفت و ازوظایف سلاطین مسلمان در برقراری عدالت و جلوگیری ازظلم، داد فصاحت را داد و از رفتار زشت علاءالدوله نسبت به‌تجار بشدت اعتراض کرد سپس این جمله را که برای همیشه در تاریخ مشروطیت ایران ضبط است ادا نمود: «**اعلیحضرت شاه اگر مسلمان است با علمای اعلام همراهی خواهد فرمود و عرایض بی‌غرضانه آنها را خواهد شنید والا اگر برخلاف صلاح ملت کار کند ملت او را...**» هنوزجمله خود را تمام نکرده بود که امام‌جمعهٔ تهران از پای منبر فریاد کشید ای سید بی‌دین کافر، ای بابی، به‌پادشاه اسلام توهین می کنی.

این عمل غیرمنتظرهٔ امام‌جمعه همگی را چند ثانیه مات و مبهوت کرد و واعظ بیچاره که دست‌وپای خود را گم کرده بود برای آنکه‌گفتهٔ خود را اصلاح کند جواب داد، من لفظ اگرگفتم، خداوند هم مکرر به‌پیغمبر خود خطاب می کند اگرچنان نکنی... ولی فریاد امام‌جمعه و هیاهوی مردم نگذاشت که صدای سید به‌گوش کسی برسد.

امام‌جمعه به‌فراشها و نوکرها و عده‌ای رجاله که دراطرافش صف کشیده بودند و منتظر اجرای دستوراتش بودند گفت این سید بابی را ازمنبر پایین بکشید.

صدها نفر با چوب‌وچماق به‌طرف منبر حمله بردند و هیاهو و زدوخورد درمیان جماعت درگرفت و چندین هزار نفر بجان هم ریخته فریاد می کشیدند.

www.tabarestan.info تبرستان

در همان موقع در مسجد شاه را بار کردند و صدای مهیبی چون غرش رعد بلند شد. فریاد مردم، صدای موحش در، ناله مضروبین منظرهٔ غریبی بوجود آورد.

سیدجمال‌الدین که از منبر پایین آمده بود در گوشه‌ای مبهوت ایستاده و از شدت فشار مردم و حملهٔ مهاجمین گیج شده بود. ناگاه دو بازوی نیرومند آن سید ضعیف و کم جثه را بلند کرد و روی شانهٔ خود گذارد و با دستیاری چند نفر دیگر او را از آن مهلکه نجات داد و به‌خانهٔ سیدمحمدطباطبائی رسانید.

این مرد نیرومند که جان سید را نجات داد، میرعبدالهادی فرزند طباطبائی بود که در آن زمان در عنفوان جوانی، زورمند و ورزشکار بود.

طباطبائی با پای برهنه با هزار زحمت به‌منزل خود مراجعت کرد.

جمعی از پیروان و همدستان امام‌جمعه به‌سیدعبدالله حمله کردند ولی طرفداران بهبهانی که از اول مجلس مراقب بودند و خطر را حس کرده بودند او را در میان گرفتند و با هزار زحمت به‌مدرسهٔ مروی رسانیدند.

هنوز صدای ناله و فریاد در فضای مسجد بلند بود که امام‌جمعه خبر فتح و پیروزی خودش را به‌گوش عین‌الدوله رسانید و به‌قول یکی از اطرافیان عین‌الدوله، او را از این کامیابی بیش از پیش مست بادهٔ غرور و نخوت نمود.

در همان شب عین‌الدوله حکم توقیف و تبعید سیدجمال‌الدین را صادر کرد ولی بطوری که خواهیم دید سید مخفی شد و مأمورین دست به‌او پیدا نکردند.

www.tabarestan.info
تبرستان

پنهان شدن سیدجمال‌الدین

ناظم‌الاسلام کرمانی نگارندهٔ تاریخ بیداری ایرانیان از ایامی که سید جمال‌الدین در تهران مخفی بوده داستانها می‌نویسد که چون نگارندهٔ این تاریخ بطور تحقیق از صدق و کذب آنها اطلاع ندارم از اظهارنظر خودداری می کنم، ولی آنچه مسلم است اینست که نگارشات ناظم‌الاسلام بجز ذکر وقایع وشرح حوادثی که همه دیده و دانسته‌اند و نمی‌توانسته در آن تحریف بکند و تغییر بدهد، اکثر ساختگی و دور از حقیقت می‌باشد ولی چیزی که مرا بسیار متأثر کرد اینست که ناظم‌الاسلام که یک آخوند کلاش و ریزه‌خوار سفرهٔ رجال آن زمان بود و کمترین موقعیت و مقامی و تأثیر وجودی در انقلاب مشروطیت ایران نداشته، نه‌فقط خود و چند نفر اشخاص گمنام چون خود را رهبران آزادی و مؤسسین مشروطیت نوشته، بلکه مکرر از ضعف نفس و ترس و بزدلی سیدجمال‌الدین سخن گفته و او را یک‌مرد ترسو معرفی کرده درصورتی که نگارنده که از طفولیت از مجالست و تربیت آن سید جلیل برخوردار بودم و از صفات پسندیده و افکار عالیه‌اش بهره‌مند می‌شدم، او را یکی از جسورترین و با شهامت‌ترین افراد آن زمان می‌دانم و برای اثبات آنچه که گفتیم کافی است که تاریخ زندگانی سید

جمال‌الدین را ورق بزنیم و صفحات آنرا از نظر بگذرانیم تا به‌این حقیقت پی‌ببریم که او چگونه با کمال استقامت و شجاعت یک عمر برای بدست‌آوردن آزادی مبارزه کرد و در مقابل مخاطرات کمترین ضعف و ناتوانی از خود نشان نداد و در مقابل پادشاهی مستبد و خونخوار که مکرر دست دوستی به‌طرفش دراز کرد و خواست با تطمیع او را به‌طرف خود جلب کند، تن در نداد و سفیر روس که در آن زمان حقیقةً فرمانفرمای مطلق در ایران بود و رجال و شاهزادگان، آرزوی دوستی و ملاقاتش را داشتند، مکرر اقدام برای ملاقات سید نمود و سید نپذیرفت و پولهایی که برایش فرستادند رد کرد و با شجاعت بی‌نظیر تا دم آخر در مقابل بیدادگران مبارزه کرد وعاقبتُ با شهامت بی‌نظیری که صفحات تاریخ شاهد وگواه آنست جان خود را در راه آزادی نثار کرد.

باری از مطلب دور نیفتیم و رشتهٔ سخن را ازدست ندهیم، آنچه نویسنده اطلاع دارد سید باگذراندن یک شب درخانهٔ طباطبائی و چند شبی در خانهٔ شوهر همشیره‌اش، مخفی بوده و سه‌شبَ هم منزل حاجی‌میرزایحیی دولت‌آبادی گذرانده و یکشب هم به‌خانهٔ یکی ازتجار اصفهانی که با اوسابقهٔ دوستی داشته رفته ولی آن تاجر پست‌فطرت او را با تلخی و ترش‌رویی پذیرایی کرده ودر نیمه‌شب عذر او را خواسته است شاید چند شبی هم سید درمنزل ناظم‌الاسلام مخفی بود ولی آنچه مسلم است سیدعبدالوهاب معین‌العلمای اصفهانی که از دوستان سید بود، تمام آن ایام وحشت‌زا را با او گذرانیده و نقل مکانهایی که سید کرده به‌راهنمایی او بوده و عاقبت باتفاق او با زحمات زیاد و بطور ناشناس خود را به‌حضرت عبدالعظیم رسانیده و به‌سایر متحصنین ملحق شده است.

عامهٔ مردم حضرت‌عبدالعظیم بخصوص متحصنین پیدا شدن سید جمال‌الدین را در میان خود با شادی استقبال کردند ولی چون سید مورد بغض و کینهٔ عین‌الدوله و درباریان بود صلاح دانستند که از منبر رفتن خودداری کند.

ناظم‌الاسلام معتقد است که حاجی شیخ‌محمدواعظ و شیخ‌مهدی‌سلطان که از وعاظ معروف آن زمان بودند و همه روزه در صحن حضرت عبدالعظیم منبر می‌رفتند، منبر رفتن سید جمال‌الدین را بواسطهٔ شهرت مقام و فصاحت کلامی که داشت شکست بازار خود دانسته و در تحت عنوان اینکه اگر سید منبر برود خشم دولتیان نسبت به‌متحصنین افزوده خواهد شد علما را تحریک کردند که مانع منبر رفتن سید بشوند و نیز سید را مجبور کردند که تا آخرین روز تحصن در خانهٔ معتمدالتولیه منزوی باشد.

www.tabarestan.info

عین‌الدوله در حضور شاه

عین‌الدوله از موفقیتی که در نتیجهٔ پیش‌آمد مسجدشاه نصیبش شده بود شادمان بود و فردای همان روز برای آنکه پیش از پیش شاه را تحت تأثیر لیاقت و کاردانی خود قرار بدهد، شرفیاب شد و به‌عرض رسانید که روزگذشته جمعی از ملاها و طلاب بسردستگی سیدعبدالله و سیدمحمد در مسجدشاه اجتماعی برپا کرده بودند و سیدجمال فتنه‌جو منبر رفت و زبان بی‌احترامی نسبت به‌مقام سلطنت بازکرد ولی امام جمعه و مردم از روی حس شاه‌پرستی به‌او مهلت حرف‌زدن ندادند و با خواری او را از منبر پایین کشیدند و ملاهای مخالف را از مسجد راندند و طرفداران آنها را متفرق کردند.

عین‌الدوله به‌پاس خدمتی که امام‌جمعه کرده بود به‌او وعده داد که وسایل همسریش را با دخترشاه که هنوز از موقرالسلطنه طلاق نگرفته بود، فراهم نماید.

توضیح آنکه از دیرزمانی امام‌جمعه اسباب‌چینی می‌کرد که دختر مظفرالدین شاه را که زن موقرالسلطنه بود از شوهرش طلاق گرفته به‌عقد خود درآورد و محرمانه خانم را با خود موافق کرده بود ولی با وجود تهدیداتی که از طرف امام‌جمعه می‌شد موقرالسلطنه زیر بار نمی‌رفت.

این حسن خدمت امام جمعه سبب‌شد که عین‌الدوله موقرالسلطنه را مجبور کرد که در محضر حاجی‌شیخ‌فضل‌الله رفته همسر خود را طلاق بدهد، می‌گویند موقرالسلطنه در این معامله چهل هزار تومان که در آن زمان مبلغ هنگفتی بود گرفت و تن به‌این کار داد و پس از چندی آن خانم به‌عقد امام‌جمعه درآمد و آن روحانی به‌قیمت طرفداری از استبداد وظلم، شاهد مقصود را دربر گرفت.

www.tabarestan.info تبرستان

تحصن در حضرت عبدالعظیم

همان شبی که واقعهٔ مسجدشاه پیش آمد جمعی از علما و سردستهٔ طلاب از آنجمله حاجی‌شیخ مرتضی آشتیانی که مردی متقی و پاکدامن بود و از مداخلهٔ کارهای سیاسی اجتناب می‌کرد و سید جمال افجه داماد حاجی‌میرزا حسین حاجی‌میرزاخلیل که در آن زمان اعلم علمای ایران و مرجع تقلید شیعیان بود و در شجاعت بطوری که خواهیم دید در میان روحانیون تهران بی‌نظیر بود به‌منزل طباطبائی رفتند و برای کسب تکلیف و اتخاذ تصمیم به‌مذاکره پرداختند.

طباطبائی می‌گوید بواسطهٔ کشمکش و زدوخوردی که امروز در مسجد شاه پیش آمد اگر ما چاره‌ای نیندیشیم ممکن است فردا دامنهٔ اختلاف و زدوخورد توسعه پیدا کند و کار به‌دودستگی و انقلاب و خونریزی و مفسده برسد و مردم عوام هم خیال کنند که ما برای طرفداری از تجاری که قند را گران کرده بودند این مفسده را بپا کرده‌ایم و از ما گریزان بشوند، این است که به‌عقیدهٔ من برای دوری جستن از پیش‌آمد سوء و فتنه و فساد بهتر آن است که برای چندی تهران را ترک کرده و به‌حضرت عبدالعظیم رفته و در آنجا منزوی شویم، حضار بیانات آقای طباطبائی را تصدیق می‌کنند و سید عبدالله بهبهانی را از این اندیشه آگاه می‌نمایند و نظر ایشان را می‌خواهند.

بهبهانی که در قضیهٔ مسجدشاه هدف طرفداران عین‌الدوله بود و در حقیقت تمام توهینی که شده بود متوجه او بود و با آن استقامت طبع و شخصیتی که داشت هرگز زیر بار تحقیر دشمنان خود نمی‌رفت با خورسندی تصمیمی را که در خانهٔ طباطبائی گرفته شده بود، استقبال کرد و روز چهارشنبه ۱۶ شوال ۱۳۲۳ هجری عده‌ای از علما و طلاب رهسپار حضرت عبدالعظیم شدند و در کنف فرزند امام متحصن گردیدند.

معروفین روحانیون که در این مهاجرت، که به‌نام مهاجرت صغیر معروف شد، شرکت کردند، سیدمحمدطباطبائی — سیدعبدالله بهبهانی — حاجی‌شیخ مرتضی آشتیانی — صدرالعلما — سیدجمال افجه — میرزامصطفی آشتیانی — سیدمحمدصادق کاشانی — شیخ محمدرضای قمی می‌باشند.

www.tabarestan.info

همینکه خبر خارج‌شدن روحانیون از شهر منتشر شد جمعی از تجار و کسبه دکانها را بستند و دست از معامله کشیدند، ولی عین‌الدوله که مراقب اوضاع بود به‌فوریت اعلانی منتشر نمود و از رؤسای اصناف و کسبه التزام گرفت که هرگاه کسی دکانش را ببندد به‌اشد مجازات محکوم خواهد شد و دکان و سرمایه‌اش به‌یغما خواهد رفت و برای ترساندن آنها امر داد چند دکانی را که بسته بودند غارت کردند و آنچه در آن دکاکین بود به‌یغما بردند.

و نیز عده‌ای سرباز و سوار و فراش درب دروازه‌های شهر و راه حضرت‌عبدالعظیم گذاردند تا از کسانی که می‌خواستند به‌متحصنین بپیوندند ممانعت کنند.

چنانچه زدوخوردی هم میان مأمورین دولت و افرادی که به‌طرف حضرت عبدالعظیم می‌رفتند، روی داد و عده‌ای مجروح و گرفتار شدند ولی چون مسافرت آن‌زمان اکثر بوسیلهٔ اسب و قاطر انجام می‌یافت عدهٔ زیادی از بیراهه بدون آنکه گرفتار مأمورین دولت بشوند خود را به‌حضرت‌عبدالعظیم رسانیدند بطوری که چند روزی نکشید که عدهٔ مهاجرین به‌دوهزار نفر بالغ شد.

مقاومت منفی

امام‌جمعه و حاجی‌شیخ‌فضل‌الله و روحانیون طرفدار عین‌الدوله که در این کشمکش مظفر شده بودند و مخالفین خود را به‌عقیدهٔ خود از میدان بیرون کرده و به‌گوشهٔ حضرت عبدالعظیم نشانده بودند، خیال می‌کردند که همانطوری که در نظر صدراعظم و دولت اعتباری پیدا کرده‌اند درمیان مردم هم بیش‌ازپیش قدر و منزلت خواهند یافت و مسجد و محرابشان رونق بیشتری پیدا خواهد کرد و بازار ریاستشان گرمتر خواهد شد ولی به‌خلاف انتظار آنها، در مسجدشاه که شبها هزار نفر برای استماع وعظ سیدجمال‌الدین جمع می‌شدند و طبعاً پشت سر امام‌جمعه نماز می‌گذاردند دیگر کسی جز نوکرهای شخصی او دیده نمی‌شد و بعضی از پیشنمازهای طرفدار دولت هم که سابق براین عده‌ای به‌آنها اقتدا می‌کردند و مساجدشان رونقی داشت مجبور شدند بواسطهٔ نبودن مأموم به‌مسجد نروند و نمازجماعت را ترک کنند و نیز بازارها و کاروانسراها رونق سابق را از دست داده بود و تجار معتبر از رفتن به‌حجره خودداری می‌کردند و کسبه هم تا آنجایی که ممکن بود از بازکردن دکاکین خود طفره می‌رفتند و در کوچه و بازار، مردم برای علمای مهاجر غمخواری می‌کردند و نسبت به‌عین‌الدوله و طرفدارانش بدگویی می‌نمودند و نیز یکی ازشبها محراب مسجد شاه را که در آن امام جمعه نماز می‌گزارد ملوث کردند، و نیز خیال ملوث کردن سر قبرآقا که پدر امام‌جمعه در آنجا مدفون بود داشتند، ولی موضوع کشف شد و مأمورینی از طرف دولت برای حفظ سرقبرآقا گماشته شد.

www.tabarestan.info تبرستان

تدریجاً دایرهٔ نفرت عمومی نسبت به‌عین‌الدوله و طرفدارانش طوری وسعت یافت که زنها بدون پروا در کوچه و خیابانها به‌او بد می‌گفتند و در حق او نفرین می‌کردند.

آزادیخواهان درچه کار بودند

هنوز چند ساعتی از چوب‌خوردن تجار نگذشته بود که سران احرار در منزل ملک‌المتکلمین جمع شدند و میرزاحسن رشدیه که شاهد و ناظر وقایع بود آنچه که گذشته بود برای آنها نقل کرد و رهبران ملت که منتظر چنین روزی بودند به‌مشورت پرداختند، حالت آن آزادمردان در آن جلسه شبیه حال اشخاص عاشق‌پیشه‌ای بود که سالها در فراق معشوق و دوری از معبود رنجها کشیده، ستمها دیده، وادیها و بیابانها پیموده که ناگاه در زیر ابرهای سیاه و آسمان طوفانی گوشه‌ای از صورت زیبای مطلوب ظاهر و جلوه‌گر شود و چشم آنها را خیره و روحشان را مضطرب سازد و تجلیات معبود، قلوبشان را گرم کند و امید جانبخش وصال، آنان را سرمست نماید.

آثار امید و شادمانی در چهرهٔ هریک هویدا بود و نور کامیابی در دیدگانشان مشاهده می‌شد و فروغی تابناک در جسم و جانشان طلوع کرده بود و آن مردانی که تا آن روز مأیوس و دل‌خسته بودند اینک روحی تازه و توانایی بی‌اندازه در خود مشاهده می‌کردند و نیروی ایمان و عقیده به‌مقصود و مرام که سالها در این دلهای پرخون نهفته بود در آن ساعت با درخشانترین وجهی جلوه‌گری می‌کرد و نور آزادی برجسم و جانشان پرتوافکنده تحول غریبی در فکر و بیان آنها بوجود آورده بود.

www.tabarestan.info

پس از اظهار شادمانی از پیش‌آمدها، به‌عملی کردن نقشهٔ داسته‌داری که سالها در دل پرورانده بودند و برای اجرای آن مطالعهٔ دقیق کرده بودند، پرداختند.

اولین اقدامی که کردند، به‌حوزه‌های پنج نفری که از چندی پیش تشکیل داده بودند بتوسط رابطین اطلاع دادند که جلسات خود را مستمر تشکیل بدهند و از جریانات اوضاع هیأت مرکزی را آگاه سازند و آنچه می‌توانند به‌این آتشی که روشن شده دامن بزنند و مردم را به‌مقاومت در مقابل دستگاه استبداد تشویق نمایند و در مجامع عمومی مخصوصاً جلساتی که در خانهٔ روحانیون تشکیل می‌یافت شرکت کنند و روح امید و موفقیت در مردم بخصوص بازرگانان و کسبه تزریق نمایند و هرساعت منتظر دستورات کمیتهٔ مرکزی باشند و نیز تصمیم گرفته شد که جلسات کمیته هر شب مرتب تشکیل شود و در دعوتی که در مسجد شاه شده بود شرکت کنند.

عده‌ای از معاریف و آزادیخواهان مأمور شدند که با رؤسای روحانیون مخالف دولت تماس دایمی گرفته، همکاری نمایند و آنان را تشویق به‌پایداری کنند و به‌آنها بفهمانند که از طرف نیرویی بس توانا که برای هرگونه فداکاری حاضر شده تقویت

و پشتیبانی خواهند شد.

پیش‌آمد مسجدشاه و تصمیم به‌رفتن حضرت‌عبدالعظیم، آزادیخواهان را امیدوار کرد که تیر به‌هدف خورده و جنگ میانهٔ دوطبقه حتمی و غیرقابل اجتناب است، این بود که با فعالیت به‌تشویق مردم برای بستن بازارها و تعطیل عمومی و شرکت در تحصن پرداختند.

کمیته به‌اعضای خود دستور داد که مخارج سفر و وسایل نقلیه در اختیار کسانی که می‌خواهند مهاجرت کنند بگذارند و به‌خانوادهٔ آنها که استطاعت ندارند، کمک کنند.

طلاب مدرسهٔ صدر و طلاب مدرسهٔ دارالشفا با وجود قرب جواری که با امام جمعه و مسجدشاه داشتند، اولین طبقه‌ای بودند که به‌یاری متحصنین شتافتند و به‌حضرت عبدالعظیم رفتند.

پس از آنکه جمعیت انبوهی از مهاجرین در زاویهٔ مقدسه مأوی کردند، همه روزه حاجی‌شیخ محمد واعظ و شیخ‌مهدی سلطان در صحن، منبر می‌رفتند و مردم را به‌اتحاد و یگانگی دعوت می‌نمودند.

اگر چه تجار جرأت نکردند به‌حضرت‌عبدالعظیم بروند و به‌مهاجرین بپیوندند و اکثر در خانه‌های خود پنهان شدند ولی با کمک مالی به‌متحصنین کمک می‌کردند و نیز بطوری که سابق براین اشاره کردیم، و دولت‌آبادی هم در تاریخی که نگاشته متذکر شده از طرف سالارالدوله مبلغ معتنابهی بتوسط ملک‌المتکلمین برای تأمین زندگی متحصنین فرستاده شد و نیز طرفداران اتابک بوسیلهٔ معیرالممالک بطوری که پروفسوربراون در تاریخ مشروطیت می‌نگارد، بیش از سی‌هزار تومان در اختیار متحصنین گذاردند.

جاسوسان عین‌الدوله مرتباً به‌حضرت عبدالعظیم آمدوشد می‌کردند و او را از جریان کار و عدهٔ متحصنین و نظریات آنها مطلع می‌ساختند.

عین‌الدوله برای ضعیف کردن روحانیون مخالف و تشویق روحانیون دست‌نشاندهٔ خود و پاداش به‌آنها تولیت مدرسهٔ خان‌مروی را که از مهمترین مدارس قدیم تهران بود و عدهٔ زیادی طلاب در آنجا سکنی داشتند و در هر سال مبلغ گزافی منافع موقوفات آن بود و تا آنزمان ریاست آن، یا بهتربگوییم تولیت آن‌مدرسه با حاجی شیخ مرتضی آشتیانی بود، به‌امام‌جمعه واگذار کرد و برای تشریفات آن جشن با شکوهی به‌ریاست حاجی‌شیخ فضل‌الله برپا کردند و نیز مسجد خازن‌الملک را که امامت آن با حاجی‌شیخ مرتضی بود به‌آخوند آملی واگذار نمودند.

www.tabarestan.info تبرستان

پیوستن پسر شیخ فضل‌الله به‌متحصنین

شیخ مهدی پسر ارشد حاجی‌شیخ فضل‌الله با عده‌ای متجاوز از شصت نفر طلبه به‌حضرت‌عبدالعظیم رفت و به‌جمعیت متحصنین پیوست.

این پیش‌آمد اهمیت شایانی داشت و شکستی برای حاجی شیخ فضل‌الله بود که پسرش در جرگهٔ مخالفین با او درآمده بود و فتحی که نصیب مخالفین دولت شده بود و اهمیت موضوع درخور آن است که علت این پیوستگی را آشکار کنیم.

شیخ مهدی مردی بود طبعاً انقلابی، درویش مسلک، بی‌تکبر و آزادمنش، طبعی سرکش و سری پرشور داشت، از دیر زمانی در یکی از مجامع آزادیخواهان که میرزا ابراهیم‌خان، منشی سفارت فرانسه—سید اسدالله خرقانی— مجلسی اصفهانی— سلطان‌العلما زواره در آن شرکت داشتند، عضویت پیدا کرده بود و با اینکه از خود علاقمندی به‌افکار جدید نشان می‌داد و شوق و شعفی از عضویت آن مجمع آزادیخواه داشت و کوچکترین عملی که مورد سوء‌ظن آزادیخواهان بشود، از او دیده نشده بود به‌ملاحظهٔ اینکه پسر حاجی‌شیخ‌فضل‌الله بود، رهبران آزادیخواهان نسبت به‌او سوء‌ظن داشتند و از راه یافتنش در مجامع ملی اظهار نگرانی می کردند و اعمال و رفتارش را با کمال دقت تحت‌نظر گرفته بودند و او را در مجامع سری چنانکه دیدیم دعوت نمی کردند و مقاصدی را که داشتند از او مخفی می‌داشتند ولی شیخ‌مهدی از روی ایمان و سادگی وظایفی را که به‌او محول می‌شد انجام می‌داد و در پیش‌آمدن حوادثی که نگاشتیم، علناً از عین‌الدوله و پدرش و امام‌جمعه بدگویی و انتقاد می کرد و چون کردارش در جریانات آن ایام رضایتبخش بود، رهبران ملت او را احضار کردند و به‌او تکلیف کردند که به یاری متحصنین قیام کند و او هم بدون کمترین درخواستی با شوق و شعف عده‌ای از طلاب طرفدار پدرش را با خود همدست کرد و به‌حضرت عبدالعظیم رفت و به‌متحصنین پیوست.

ناگفته نماند که مرحوم شیخ مهدی در دورهٔ انقلاب با حرارت و عشق و علاقه در صف مشروطه‌طلبان جای گرفته بود و از آزادی و مشروطیت دفاع می کرد، حتی با احترام و اعتباری که پدرش در دستگاه دولت استبدادی داشت و سرسلسلهٔ مستبدین شناخته شده بود، درموقعی که مجلس به‌توپ بسته شد شیخ مهدی از اظهار مخالفت با مستبدین خودداری نکرد و به‌همین جهت گرفتار شد و چند روزی در باغشاه محبوس گشت ولی حبس او برعایت پدرش طولانی نشد.

در دورهٔ استبداد صغیر هم با مشروطه‌خواهان همساز بود و عاقبت هم در آن راه کشته شد.

عین‌الدوله بواسطهٔ طبع مستبد و جاه‌طلبی که داشت از اول کار نمی‌خواست در

مقابل مخالفینش ضعف‌نفس نشان بدهد و راه صلح و مسالمت پیش بگیرد او می‌خواست با قلدری مخالفین را منکوب و مغلوب کند و برای همیشه دولت استبدادی را استوارتر از پیش کند و با تضعیف و تنبیه دستهٔ مخالف، دیگر کسی جرأت عصیان نداشته باشد و در مقابل خرده‌گیری و مخالفت با او برنیاید.

عین‌الدوله به‌مظفرالدین‌شاه اینطور فهمانده بود که جماعت مخالفین یک‌عده مفسده‌جو بیش نیستند و بزودی آنها را متفرق خواهد نمود و محرکین و سردسته‌های آنها را مجازات خواهد کرد.

مظفرالدین‌شاه هم که در مقابل صدراعظم مقتدر خود همیشه ضعف‌نفس نشان می‌داد و درحقیقت در مقابل تمایلات او تمکین می کرد، نه‌فقط به‌اعمال او اعتراضی نکرد بلکه او را برای رفع غایله آزاد و مختار گذارد.

توقیف و تبعید متحصنین

حقیقت مطلب اینست که عین‌الدوله و دستیارانش که از بادهٔ نخوت و غرور مست بودند و از پایهٔ متین و استواری که این نهضت درزیر پردهٔ استتار در روی آن قرارگرفته بود وبه‌قدرت ایمانی که از این نهضت پشتیبانی و تقویت می کرد، به کلی بی‌اطلاع بودند و جز صورت ظاهر و سطح وقایع را نمی‌دیدند و نظر ظاهربینشان در حقایق امر راه نداشت، مخالفین خود را یک جمعی استفاده‌جو و ریاست‌طلب که با اندك طعمه‌ای که در دهانشان انداخته شود ممکن است آنها را راضی و متفرق کرد، می‌پنداشتند و برای آنها یک ارزش حقیقی و معنوی قایل نبودند و نمی‌خواستند از راه مسالمت وسازش که تمکین تصور می کردند، غائله را خاتمه بدهند.

این بود که عین‌الدوله برای نشاندادن قدرت خود به‌زور و جبر متوسل شد وامیربها درجنگ را که وزیر دربار مظفرالدین‌شاه بود با پانصد نفر سوار کشیکخانه و یک فوج سرباز و عدهٔ بسیاری فراش مأمور کرد که به‌حضرت‌عبدالعظیم بروند و بهر تدبیری که ممکن است متحصنین را ازمحوطهٔ صحن که مأمن مسلمانان بود و از هرنوع تجاوز مصون بودند، بیرون آورند و سپس در حدود سیصد نفر را که رؤسا و سرسلسلهٔ آن جماعت تشخیص داده بود دستگیر کرده عده‌ای را زنجیر نموده درگاریهایی که همراه داشتند ریخته مستقیماً به کلات بفرستند وعده‌ای که محترمتر بودند به‌نقاط دیگر تبعید کنند و مابقی را به‌تهران آورده درانبار دولتی حبس نمایند.

ناگفته نماند که عین‌الدوله نسبت به‌سید محمد طباطبائی زیاد بدبین نبود و او را آلت اغراض سید عبدالله بهبهانی می‌پنداشت و می‌خواست بهر وسیله که ممکن شود طباطبائی را با خود همراه کند، این بود در همان روزها با خست‌جبلی که داشت بوسیلهٔ یکی از محارمش بیست‌هزار تومان برای طباطبائی فرستاد و از او تقاضا کرد که از

www.tabarestan.info تبرستان

همدستی این جماعت مسجدجو دست بردارد و به‌خانهٔ خود برود و اطمینان داده بود که کسی با او کاری نخواهد داشت و احترامات او همچنان محفوظ خواهد بود ولی طباطبائی پول را قبول نکرد و به‌درخواست عین‌الدوله جواب رد داد.

از زمانی که مردم در حضرت‌عبدالعظیم متحصن شده بودند، سالارسعید که یکی از صاحبمنصبان ارشد قشون بود و عین‌الدوله کمال اعتماد را به‌او داشت با عده‌ای سوار و پیاده ظاهراً برای حفظ امنیت آن سامان و باطناً برای تحت‌نظر گرفتن متحصنین مأمور حضرت‌عبدالعظیم شده بود و از ورود مهاجرین به‌صحن جلوگیری می‌کرد و انواع سختیها برای آنها فراهم می‌نمود.

چنانچه گفتیم امیربهادر با عده‌ای سوار و سرباز و فراش و گاریهای زیاد و چندین گاری پر از غل وزنجیر و چند دستگاه کالسکه و درشکه وارد حضرت‌عبدالعظیم شد، امامزاده را محاصره کرد و با چند نفر به‌صحن رفت و به‌اطاقی که آقایان در آن جلسه داشتند وارد شد و به‌آنها اخطار کرد که از طرف شاه مأموریت دارد که همه را با احترام به‌حضور شاه ببرد تا هر استدعا و تقاضایی دارند حضوراً عرض نمایند. سپس به‌گفته‌های خود اضافه کرد که همه می‌دانند من مسلمان هستم و احترام علما را همیشه منظور می‌دارم و آنقدر که در قوه دارم در خاکپای مبارک برای انجام مستدعیات آقایان پافشاری خواهم کرد.

سران متحصنین که از حقیقت امر آگاه بودند و از نیرنگ عین‌الدوله اطلاع داشتند به‌امیربهادر جواب رد دادند و از مراجعت به‌تهران امتناع نمودند.

امیربهادر که امتناع آقایان را دید و از بردن آنها بطور ملایمت مأیوس گشت بی‌پرده گفت من مأموریت دارم بهرطور باشد ولو به‌توپ بستن گنبد مطهر و کشته شدن این جماعت شما را به‌شهر ببرم.

سیدجمال افجه که روحانی‌ای جسور بود گفت، برای دادن دختر یک خری به‌یک خر دیگر می‌خواهید مسلمانها را بکشید، مقصودش از این عبارت اشاره بازدواج میان امام‌جمعه و دختر شاه بود، از شنیدن این عبارت امیربهادر متغیر شد و فریاد کشید که تو به‌پادشاه و ولینعمت و آقای من فحش می‌دهی و بی‌احترامی می‌کنی، من خودم را می‌کشم و آنقدر داد و فریاد وگریه نمود و به‌سروسینه خود زد که غش کرد.

سوارهای کشیکخانه که صدای فریاد امیربهادر را شنیدند تفنگها در دست به‌صحن هجوم آوردند ومردم را به‌باد ته‌تفنگ وسرنیزه گرفتند. بواسطهٔ هجوم سربازها هزارها مردم که در صحن و حجره‌ها و بازار اطراف صحن بودند بنای شیون و فریاد وادنیا و واسحمدا را گذاردند.

حاجی‌شیخ مرتضی آشتیانی که ناظر آن صحنه بود غش کرد و به‌زمین افتاد،

www.taberestan.info تبرستان

درآن گیرودار چند نفر به‌هوش آوردن امیربهادر و حاجی‌شیخ مرتضی پرداختند و جماعتی اسبابهای خود را جمع و در تهیه فرار شدند، عده‌ای گریه می کردند و جماعتی فریاد می کشیدند و فحش می‌دادند، باری قیامتی برپا شده بود.

در همین گیرودار معین‌حضور که یکی از احرار بود و ما او را در مجمع آزادیخواهان دیدیم و در کشیکخانه تحت ریاست امیربهادر سمت صاحبمنصبی داشت، محرمانه به‌توسط میرزاعلی‌آقا برادرزادهٔ خود که در میان متحصنین بود به‌بهبهانی پیغام داد که اگر پای خودتان را از صحن بیرون بگذارید همه شما را دستگیر کرده زنجیر می کنند و بکلات می‌فرستند و عده‌ای را هم در بیرون دروازه تیرباران خواهند کرد. طولی نکشید که این خبر در میان متحصنین و مردمی که در صحن جمع شده بودند، شایع شد و برشدت گریه و نفرین و داد و فریاد افزود.

طباطبائی گفت که بهتر است به‌آنچه که خدا خواسته تسلیم شویم و به‌ریختن خون مسلمانان راضی نشویم و بشهر برویم ولی عده‌ای ازمتحصنین که ازجان خود در امان نبودند و می‌ترسیدند، مخصوصاً آنهایی که بیشتر مورد کینهٔ عین‌الدوله بودند موافقت نکردند و طباطبائی و بهبهانی و صدرالعلما را برای اینکه در کنف قبر فرزند امام از تعرض مصون باشند وگزندی به‌آنها نرسد، کشان کشان به‌بقعهٔ مطهر بردند و اطرافشان را چون حلقهٔ انگشتر احاطه کردند.

www.tabarestan.info

امیربهادرجنگ که حالش بهترشده بود چون دید که آقایان با رضایت خاطر ازصحن بیرون نخواهند رفت و با جبر هم درآن موقع که هزارها نفر تمام خیابانها و صحن و بازارها را پر کرده‌اند، بیرون بردن آنها مشکل و خالی از خطر نیست، بهتر دانست که تا شب صبر کند و همینکه شب شد و مردم متفرق شدند مأموریت خود را انجام بدهد و متحصنین را محاصره و دستگیر نماید.

این بود که به‌آقایان پیغام داد که من می‌روم استراحت بکنم و شما هم تا صبح فکر خود را بکنید.

خوشبختانه در همان روز بواسطهٔ تلفن مظفرالدین‌شاه را از جریان وقایع مطلع کردند و او برای اینکه خونریزی نشود پیش از آنکه شب برسد و امیربهادر نقشهٔ خود را عملی کند، به‌او دستور داد که متعرض متحصنین نشوند و به‌شهر مراجعت کنند.

یک حقیقت تلخ

در ایران اکثر اشخاصی که درمقام رفیع روحانیت قرار دارند هرگاه خودشان مردان پاکدامن و با تقوی و خیرخواه مردم باشند، متأسفانه بعضی اقوام و بستگان و فرزندانشان از نعمت علم و دانش بی‌نصیب وازفضایل اخلاقی بی‌بهره‌اند و فقط مقام و موقعیت و افتخار آنها این است که پسر فلان روحانی و یا برادر و یا

برادرزادهٔ فلان آقا هستم، این آقازاده‌ها اغلب باسم پدر، کلاشی و استفاده می‌کنند و در بردن مال مردم و تعدی به‌ضعفا و استفاده از موقعیت، ید طولایی دارند.

متأسفانه بهبهانی و طباطبائی هم از این اصل کلی مستثنی نبودند و بستگانی داشتند که در آن موقع خطیر بجای آنکه از روی وجدان و شرافت برای حصول به‌مقصودی که در پیش بود کوشش کنند و آقایان را یاری نمایند، به کلاشی و دلالی و خبرچینی و استفاده از موقع پرداختند و نزدیک بود آن بزرگان دین را بی‌آبرو کنند و تمام زحمات را بر باد بدهند.

پولهایی که برای کمک و مخارج متحصنین از خارج می‌رسید بوسیلهٔ نزدیکان آقایان بود و آنها قسمتی از آن وجوه عمومی را در جیب خود می‌ریختند و نیز برای استفاده، راه‌سازش و آمدوشد را با عین‌الدوله و سایر رجال مستبد بازگذارده بودند و می‌خواستند از این راه شاه‌شناس شده و با صدراعظم راه پیدا کرده موقعیتی پیدا کنند و پولی به‌دست بیاورند و به‌وظیفه و مستمری برسند.

بطوری که در مبحث پیش گفتیم، چون عین‌الدوله موفق نشد جمع متحصنین را پراکنده کند و مخالفین خود را مجازات نماید، به‌خیال افتاد که تا آنجا که به‌حیثیت و تکبرش برنخورد از در آشتی درآید و بعضی از تقاضاهای ناچیز ملاها را بپذیرد و برای رسیدن به‌نقشه‌ای که در پیش داشت به‌آقایان پیشنهاد کرد خوب است یکنفر نماینده از طرف خودشان بفرستند تا باب مذاکره را بازکند و راهی برای رفع دلتنگی و توافق نظر پیدا نمایند.

میرزاسیداحمد طباطبائی، برادر طباطبائی که برای کسب شهرت و بدست آوردن پول از همان روزهای اول تحصن با عین‌الدوله سروسری پیدا کرده بود و وعده داده بود که آشیانهٔ متحصنین را بهم بزند و جمعیت آنها را متفرق نماید و در مقابل عین‌الدوله مبلغی برای او فرستاده بود و مبلغی هم به‌پسرش میرزاعلینقی که برای عین‌الدوله جاسوسی می‌کرد، داده بود، داوطلب شد که به‌سمت نمایندگی از طرف روحانیون متحصن به‌تهران برود و با عین‌الدوله داخل مذاکره شود.

اینک برای آنکه خوانندگان این تاریخ بدانند که اینگونه اعمال از طرف آقازاده‌ها و بستگان منافق آقایان تا چه حد بیشرمانه و خطرناک بوده است، خلاصه‌ای از داستانی را که در تاریخ بیداری ایرانیان درچندین صفحه نگاشته شده و به‌صحت آن نگارنده قسم یاد کرده است، در اینجا نقل می‌کنیم.

نقل از تاریخ بیداری ایرانیان

مدیرالذاکرین به‌خط خود چنین می‌نویسد: خدا را شاهد می‌گیرم که آنچه را که می‌نویسم صدق است.

روز یکشنبه چهار ساعت از شب گذشته آقای میرزاسیداحمد که از زمرهٔ روحانیون و مردی مسن و برادر طباطبائی و پسر آقاسیدصادق، مجتهد معروف بود در حضور پسرانش و میرزامحمدمحرر، مرا محرمانه احضار کرد و به‌من گفت مدیر! می‌توانی کاری بکنی که عین‌الدوله مرا از حضرت عبدالعظیم بخواهد و ما هم مثل دیگران دخلی کرده باشیم، من گفتم این کار خطرناک نیست ولی آقا گفت مطمئن باش کسی نخواهد فهمید.

نیمهٔ همان شب مرا بیدار کردند و سه تومان مخارج راه به‌من دادند و مرا روانهٔ تهران کردند، پس از ورود به‌شهر چند نفری که مرا می‌شناختند از من سؤال کردند که برای چه به‌شهر آمده‌ای من جواب دادم برای آنکه پولی برای آقای میرزاسید احمد قرض کنم.

من یکسره به‌منزل صدرالممالک که مرد خوش‌فطرتی بود و عین‌الدوله هم به‌او کمال اعتماد را داشت رفتم و به‌او گفتم آقای میرزاسیداحمد برای صلاح مسلمین و اصلاح طرفین می‌خواهد صدراعظم را ملاقات کند، صدرالممالک این نیت نیک آقا را تقدیس کرد و وعده داد که هرچه زودتر وسیلهٔ ملاقات را فراهم کند.

روز بعد، مدیرالذاکرین به‌اتفاق صدرالممالک و امیرعلاءالدین کالسکه نشسته به‌خانهٔ عین‌الدوله می‌رود و صدرالممالک موضوع را برای اعظام‌الممالک که پیشکار عین‌الدوله بود نقل می‌کند.

اعظام‌الممالک از این پیشامد که به‌نفع عین‌الدوله بود اظهار بشاشت می‌کند و می‌گوید، فعلا عضدالسلطان پسر شاه نزد عین‌الدوله است قدری صبر کنید تا برود آنوقت مطلب را به‌عرض حضرت‌والا می‌رسانم.

بعد از ساعتی اعظام‌الممالک به‌حضرات می‌گوید که حضرت‌والا فرمودند فردا صبح زود که اینجا خلوت است و من فرصت دارم بیایید و مطلب خودتان را بگویید.

فردا صبح پیش از آفتاب هر سه نفر در خلوت به‌حضور صدراعظم باریافتند و صدرالممالک به‌عین‌الدوله می‌گوید، آقای میرزاسیداحمد برای اینکه خدمتی به‌حضرت‌والا و مردم کرده باشد، استدعا دارند ایشان را با احترام بخواهید تا ایشان بیایند و مابین حضرت‌والا و علما که به‌حضرت عبدالعظیم رفته‌اند، اصلاح بدهند.

برای اینکه عین‌الدوله بیشتر اطمینان پیدا کند، بنا شد پسرهای آقاسیداحمد محرمانه اعظام‌الممالک را در منزل صدرالممالک ملاقات کنند و از کمیت و کیفیت اوضاع و وضعیت متحصنین و اندیشه‌هایی که در دماغ بعضی هست، او را آگاه نمایند. فردا صبح آقامیرزا کاظم و میرزاعلینقی پسرهای میرزاسیداحمد و میرزامحمد محررشان

www.tabarestan.info تبرستان

و مدیرالذاکرین چون عیاران عباها را بر سر کشیده از دراندرون به خانهٔ صدرالممالک می‌روند و با پیشکار عین‌الدوله ملاقات می‌کنند و به او می‌گویند که برای رعایت احترام آقا باید کالسکهٔ شاه را به حضرت عبدالعظیم ببرند و با تجلیل آقا را با همان کالسکه به منزل عین‌الدوله برسانند ولی اعظام‌الممالک می‌گوید که فرستادن کالسکهٔ شاه ممکن نیست ولی کالسکهٔ شخصی صدراعظم را برای آوردن آقا می‌فرستم.

باری آقای میرزاسیداحمد و پسرانش و مدیرالذاکرین سوار کالسکهٔ صدراعظم شده به خانهٔ عین‌الدوله می‌روند و عین‌الدوله آقا و آقازاده‌ها را با احترام می‌پذیرد و به مدیر هم اظهار محبت می‌کند و سپس وارد در مذاکرهٔ موافقت‌نامه می‌شود.

آقا میرزا سیداحمد شرایط ذیل را که با نظر علمایی که در قم متحصن بودند، تهیه شده بود به عین‌الدوله پیشنهاد میکند.

اول: عزل علاءالدوله از حکومت تهران.

دوم: ظفرالسلطنه والی کرمان بواسطهٔ توهینی که به حاجی میرزامحمدرضا مجتهد کرده بود معزول شود.

سوم: عسکرگاریچی معزول شود و تنبیه گردد.

چهارم: یک عصای جواهرنشان بتوسط آقامیرزاسیداحمد برای حاجی میرزامحمد رضا مجتهد کرمانی بفرستند.

عین‌الدوله بعللی که در صفحات بعد بیان خواهیم کرد، پیشنهادها را قبول نمی‌کند و آقای میرزاسیداحمد بعد از صرف شام به حضرت عبدالعظیم مراجعت می‌کند.

دو روز بعد، عین‌الدوله مدیرالذاکرین را احضار می‌کند و مدیر برای کسب اجازه خدمت آقا میرزاسیداحمد می‌رود، میرزاسیدعلینقی مدیر را به کنار کشیده و به گوش او می‌گوید: «مدیرجان این دفعه بی‌پول نیایی.»

فردای آنروز مدیر به حضور عین‌الدوله می‌رود و عین‌الدوله به او می‌گوید، پریشب آقای میرزاسیداحمد تعهد کرد که از آقایان جدا بشود و با اتباعش به شهر بیاید چرا به عهد خود وفا نکرد، مدیر جواب می‌دهد قربان آقا خیلی مقروض است و یک پول ندارد و موقوفه هم در دست او نیست و پسرش هم پانصد تومان مقروض است.

عین‌الدوله حواله می‌کند هزارتومان به آقاسیداحمد و پانصد تومان به سید علینقی و صد تومان به مدیرالذاکرین بدهند و نیز مقرر می‌دارد که از این تاریخ ببعد هر ماه صد تومان به آقا و ۲۵ تومان به مدیر و ماهی صد تومان به دو پسر آقا داده شود.

مدیر مذاکراتی را که با عین‌الدوله کرده بود به عرض آقا سیداحمد و پسرهایش می‌رساند سپس میرزاسیدعلینقی می‌رود منزل عین‌الدوله و پولها را می‌گیرد و پس از دریافت پول از عین‌الدوله استدعا می‌کند که به پدرش نگویند که شاهزاده پانصد تومان به او داده است. عین‌الدوله می‌خندد و او را مطمئن می‌کند که از این بابت به آقا

حرفی نخواهد زد. سیدعلینقی از هزار تومان سهم پدر هم دویست تومانش را برمی‌دارد و فقط هشتصد تومان به‌آقا میرزاسیداحمد می‌دهد و سرمحرر بیچاره هم بیکلاه‌می‌ماند.

در خاتمهٔ مذاکراتی که میرزاسیدعلینقی با عین‌الدوله کرده می‌گوید قربان من و پدرم آقایان را حاضر کرده‌ایم که به‌تهران بیایند ولی میرزامصطفی آشتیانی و میرزا ابوالقاسم، پسر طباطبائی و میرزامحسن، برادر صدرالعلما و اعتمادالاسلام، داماد بهبهانی مانع مراجعت آقایان به‌تهران می‌باشند خوب است حضرت والا آنها را احضار فرموده و نسبت به‌آنها مرحمت و التفات و چند... کنید.

آقازاده شاد و خندان با جیب پر از پول از خدمت صدراعظم مرخص می‌شود و نمی‌دانست که آن چندنفری را که ازمخالفین عین‌الدوله تصور می‌کرد ومانع مراجعت آقایان به‌تهران پنداشته بود، همان راهی را که او و پدرش تعقیب می‌کردند درپیش گرفته بودند و مشغول معامله بودند و دونفرشان در خفا با عین‌الدوله سازش کرده بودند ولی چون آن دو نفر پس از آن زحماتی در راه مشروطیت کشیدند ما از بردن نامشان خودداری می‌کنیم.

دو روز بعد آقا میرزاسیداحمد بتوسط مدیرالذاکرین به‌عین‌الدوله پیغام می‌دهد که من با این شرایط به‌شهر می‌آیم که اولا پنج هزارتومان مقروضم باید قبلا بدهید ثانیاً یک کالسکه دولتی با دویست سوار بفرستید مرا به‌شهر آورده به‌خانه‌ام ببرند و نگذارند من بیرون بروم تا مردم چنان تصور کنند که من مورد بی‌میلی شما هستم و جبراً مرا به‌شهر آورده‌اید.

مدیرپیغام آقا را به‌عین‌الدوله می‌رساند و عین‌الدوله تقاضای او را قبول می‌کند و دو روز بعد کالسکه و سوار برای آوردن آقا به‌حضرت‌عبدالعظیم می‌فرستد ولی چون آقا مورد سوءظن متحصنین واقع شده بود جرأت نمی‌کند به‌شهر برگردد پسرش با صدق‌السلطان که برای مراجعت دادن آقا با یک کالسکهٔ چهاراسبه به‌حضرت‌عبدالعظیم رفته بودند به‌شهر مراجعت می‌کند.

آقا و آقازاده‌ها تا زمانی که عین‌الدوله صدراعظم بود مقرری که در بالا ذکر کردیم، همه ماهه دریافت می‌کردند.

مهمتر ازآنچه گفتیم این است که مدیر می‌نویسد که کلیهٔ مذاکرات محرمانه که میان متحصنین می‌شد آقازاده‌ها مرتباً به‌عین‌الدوله خبر می‌دادند.

مهمانی امیربهادر ازشاه

همان روزهایی که مردم درحضرت عبدالعظیم متحصن بودند امیربهادر مهمانی مجللی از شاه نمود. در روز موعود چنانکه معمول بود دو طرف خیابانهای معبر شاه را سرباز و سوار گذاردند و شاه در یک کالسکه هفت‌اسبه با کوکبهٔ تمام در

میان صدها سوارگارد مخصوص و عده‌ای فراش که چماقهای نقره بدست داشتند و شاطرهایی که لباس زردوزی دربر کرده بودند و در جلوی کالسکه شاه روان بودند و مردم را به کنار رفتن و دورشدن از مسیر ملوکانه مجبور می کردند، بطرف خانهٔ امیر بهادر روانه شد.



امیربهادر

هزارها نفر در خیابانها، چنانچه هنوز هم رسم است، برای دیدن شاه جمع شده بودند، شاه درمیان هلهلهٔ شادی به‌درب خانهٔ امیربهادر رسید. همینکه کالسکهٔ متوقف شد عدهٔ زیادی مردم که در آنجا اجتماع کرده بودند فریاد کردند که ما علما را می‌خواهیم—ما می‌خواهیم آنها به‌تهران برگردند، وقتیکه شاه پیاده شد یک زن تنومند که پاکتی در دست داشت صف قراولان را شکافت و فریاد کرد من می‌خواهم عریضه

به‌شاه بدهم، سواران خواستند او را دور کنند ولی مظفرالدینشاه اشاره کرد که مانع نشوید و یکی از پیشخدمتها کاغذ را از دست آن زن گرفت و با احترام تقدیم شاه نمود و آن زن پس از دادن نامه درمیان جمعیت مفقود شد.

عریضهٔ دیگری هم ازطرف صحاف باشی که یکی ازآزادیخواهان آن زمان بود، به‌شاه تقدیم شد.

شاه که عریضهٔ آن زن را همچنان در دست داشت وارد طالار بزرگ شد و روی صندلی مخصوص که ازطلای ناب ساخته شده بود، جای گرفت.

شاهزادگان و رجال درجهٔ اول دولت هم دست بسینه دور تا دور طالار ایستاده بودند؛ شاه پس از آنکه قدری استراحت کرد و از تجملاتی که برای پذیرایش تهیه شده بود، تعریف نمود یک فنجان چای خورد و سپس کاغذ آن زن را که در دست داشت و با آن بازی می کرد با بی‌اعتنایی بازکرد.

مؤیدالملک شیرازی، داماد صاحب دیوان که یکی از پیشخدمتهای شاه بود چنین حکایت می کرد:

(توضیح آنکه ازلفظ پیشخدمت شاه در آن زمان نباید معنی امروزه را در نظر گرفت زیرا در دورهٔ استبداد پیشخدمتهای مخصوص شاه همه از اعیان و محترمین و رجال دولت بودند که هریک ثروت بسیار داشتند و برای افتخار و نزدیکی به‌شاه سمت پیشخدمتی را می‌پذیرفتند و اکثر محارم شاه بودند و درمجالس عیش و نوش شاه شرکت داشتند. مؤیدالملک هم یکی از رجال فارس بود و در زمرهٔ پیشخدمتهای مخصوص شاه درآمده بود.)

«من درچند قدمی شاه ایستاده بودم و متوجه شاه بودم، شاه همینکه سر پاکت را گشود و به‌خواندن آن مشغول شد بی‌اختیار حرکتی کرد و رنگش پرید و با عجله کاغذ را در پاکت گذارد و چند دقیقه درفکر فرو رفت سپس بار دیگر با دستی لرزان کاغذ را بیرون آورد و بطوری جلوی چشمش گرفت که مندرجات کاغذ از نظر دیگران پوشیده بماند و پس ازآنکه بدقت ازسر تا ته کاغذ را خواند با ملایمت آن را در پاکت گذارد و درجیب بغلی خود جای داد.»

کسی آن زن را که عریضه به‌شاه داد نشناخت واز مضمون آن عریضه اطلاع پیدا نکرد، ولی نگارنده برای درج در تاریخ آن زن را به‌خوانندگان معرفی می کنم و مضمون آن عریضه را به‌نظر آنان می‌رسانم.

آن زن عمهٔ میرزاجهانگیر خان و مادر اسدالله‌خان جهانگیر که در جنگ مجلس کشته شده، بود.

این خانم یکی از زنهای آزادیخواه، جسور و فداکار دورهٔ مشروطیت و انقلاب ایران بوده خانهٔ این خانم در دورهٔ انقلاب محفل آزادیخواهان و سینهٔ او مخزن

اسرار انقلابیون بود، چنانچه در دورهٔ استبداد صغیر که ملت با محمدعلیشاه در جنگ وستیز بود مجامع سری در آن خانه تشکیل می‌یافت و اسلحه‌های آتشین و بمب زیادی برای روزهای جنگ در آنجا ذخیره کرده بودند— مقداری از این بمبها که به کار نرفته بود تا بعد از خاتمهٔ انقلاب همچنان در آن خانه بود و برای اینکه از دسترس دور باشد و خطری پیش نیاید این خانم کلیهٔ بمبها و سلاحها را در یک صندوقخانه گذارده و مدخل آنرا تیغه کرده بود.

متجاوز از ۲۰ سال این اسلحه مخوف در آن محل مخفی بود تا آنکه بواسطهٔ خرابی‌ای که به‌عمارت وارد شده بود، مجبور شدند برای جابجا کردن بمبها فکری بکنند.

درآن زمان که دورهٔ سلطنت اعلیحضرت رضاشاه آغاز شده بود هرگاه بمب درخانهٔ کسی کشف می‌شد صاحبخانه با کمال شدت مورد تعقیب و مجازات قرار می‌گرفت این بود که خانم مذکور برای اینکه سوء جریانی پیش نیاید چارهٔ کار را از نگارنده خواست و منهم با کمال صداقت مقامات مربوطه و تظمیه را از حقیقت امر مطلع کردم و درنتیجه با مراقبت مامورین نظمیه تیغهٔ صندوقخانه را خراب کردند و بمبها را از آنجا بیرون بردند.

اما عریضه از طرف کمیتهٔ انقلابی نوشته شده بود و در بالای آن نامه یک دست سرخ که ششلولی درچنگ داشت رسم شده بود و مضمونش ازاین قرار بود:

«ای شاه بیخبر و عیاش که تمام عمر خود را به‌عیش و بربادادن خزانهٔ ملت می‌گذرانی و فکری به‌بدبختی و سیه روزی ملت خود نمی کنی اگر به‌اسرع اوقات دست ستمگرانی که دور تو جمع‌اند و خون ملت ترا می‌مکند از سر مردم کوتاه نکنی و مجلسی از منتخبین ملت برای بسط عدالت مثل سایر ممالک متمدن جهان که در سفرهاییکه به‌فرنگستان کرده‌ای و به‌چشم دیده‌ای مفتوح نکنی یقین بدان که تورا خواهیم کشت»

در تاریکی شب

در همان روزی که متحصنین بی‌سروسامان حضرت عبدالعظیم که عدهٔ آنها از دوهزار نفر تجاوز می کرد، دسته‌دسته در اطاقها و زوایای امامزاده گرد هم جمع می‌شدند و سرها را روی زانوی غم گذارده بودند و با نگرانی خاطر دردل می کردند، درهمان روزهایی که کسبه و اصناف دست ازکسب وکار خود کشیده بودند و برای پیروی از پیشوایان دین، تحصن جسته بودند وازبی‌تکلیفی و مخاطراتی که در پیش بود نگران بودند، درهمان روزهایی که عدهٔ بینوایان ندانسته و نفهمیده بتقلید دیگران در زاویهٔ مقدسه متحصن شده بودند و ازفقر و پریشانی و بیسامانی زن و فرزند خود درتشویش بودند، وعلماییکه سیادت آن جماعت را عهده‌دار بودند وچشم امید همه

به‌طرف آنها بود با تشویش خاطر و بی‌تکلیفی و نگرانی از اینده بی‌آنکه تصمیمی بتوانند بگیرند و راه صوابی که صلاح دنیا و آخرت در آن باشد اتخاذ کنند روز را به‌شب می‌رسانیدند. در همان روزهایی که بواسطه نبودن پول کافی تهیه خوراک و سایر مایحتاج متحصنین دچار اشکال شده بود و بیم آن می‌رفت که مردم بخودی‌خود متفرق بشوند و علی بماند و حوضش، در همان روزهایی که مردم تهران باشکیبایی انتظار داشتند که روحانیون و متحصنین دفع شر ستمگران را کرده و عدالت و امنیت برای آنها به‌ارمغان بیاورند، درهمان‌روزهایی‌که عده‌ای از آقا زاده‌ها و بستگان آنها چون کسانی که گنج پیدا کرده‌اند محرمانه با عین‌الدوله و سایر رجال مستبد مشغول سازش شده بودند و جیبهای خود را از پول دولت انباشته و برای بهم‌زدن جمع متحصنین در تلاش بودند، درهمان‌روزهایی که آزادیخواهان می‌پنداشتند که با این قیام ملی سنگ اول پایهٔ انقلاب گذارده شده و آرزومند بودند که آن کاخ سعادت را روزی بپایان برسانند، درهمان‌روزهایی که طرفداران میرزاعلی‌اصغرخان اتابک در تک‌وپو بودند و برگشت او را به‌ایران نزدیک می‌پنداشتند و دنیا را به کام خود تصور می‌کردند، در یکی ازهمان روزهای تاریخی پنج نفر از متحصنین آزادیخواه که به‌خلاف سایرین می‌دانستند چه می‌خواهند و درچه راهی گام برداشته‌اند و به کجا می‌خواهند بروند و از افکار متشتت و نظریات مختلف طبقاتی‌که در تحصن شرکت کرده بودند، آگاه بودند و از عملیات‌خائنین و سازشی که میان بعضی‌از متحصنین با عین‌الدوله پیدا شده بود و رفت وآمدی که در خفا با دربار می‌شد به‌خوبی اطلاع داشتند و از امید به اینکه این نهضت به‌یک انقلاب عمومی منجر شود مأیوس شده بودند و از وضع پریشان بعضی ازمتحصنین و ازبی‌ثباتی بعضی دیگر و بالاتر ازهمه از بی‌پولی که بزرگترین عامل پاشیده شدن آن جماعت ممکن بود بشود، نگران بودند، همینکه تاریکی شب افق حضرت‌عبدالعظیم را فراگرفت محرمانه پیاده از راه دولت‌آباد روانهٔ تهران شدند و هنوز پاسی ازشب نگذشته بود که خسته و فرسوده به‌خانهٔ‌ملک‌المتکلمین که مرکز اجتماع احرار بود وارد شدند. این پنج نفر، سیدمحمدرضای مساوات — صحاف‌باشی — آقا محمدحسین تاجر، معروف به‌خیاط — معین‌نظام — عبدالخالق سدهی بودند که با رنگ‌پریده و اضطراب خاطر اظهار داشتند که دیگر کار تمام شد و کاخ امید و آرزوها در هم ریخت و دست خیانتکاران آنچه را که رشته بودیم پنبه کرد و هرگاه تدبیری نکنیم و راه چاره‌ای نیندیشیم تمام زحمات به‌باد خواهد رفت.

سران آزادیخواهان که یکی بعدازدیگری در آن مجمع حضور یافته بودند پس از تعمق دراوضاع به کنکاش پرداختند.

عبدالخالق سدهی دریادداشتهایی که از آن شب تاریخی از خود بیادگار گذارده چنین می‌نویسد:

سیدمحمدرضای مساوات با همان طبع آتشین و روح سرکش ولی بدن ضعیف و اندام لاغر شروع به‌صحبت کرد و چنین گفت: ما همه شب در منزل آقامیرزامحسن بطور مخفی جلسات خود را تشکیل می‌دهیم و در اطراف آرزوهایی که در دل داریم و راهی را که پیش گرفته‌ایم، صحبت می کنیم. رویهٔ ما متکی به‌دو اصل است، اول آنکه بهر شکلی که ممکن است آتش اختلاف را میان متحصنین و به‌خصوص علما و دولتیان تیزتر کنیم و نگذاریم سازش و نزدیکی میان آنها پیدا بشود، دوم آنکه از آن اجتماع استفاده کرده و به‌روشن کردن افکار جماعت و آشنا نمودن آنها به‌اصول تمدن و ترقیات ملل و منافع عدالت و آزادی و نتایج سودمند مجلس مؤسسان و حکومت قانونی می‌پردازیم و به‌آنها می‌فهمانیم که اگر این نهضت ملی به‌سود کشور و آزاد کردن مردم از چنگال حکومت جبار و ستمگر منتهی نشود، تمام این زحمات بی‌نتیجه و بدون فایده خواهد بود و دولت طبقهٔ روشنفکری را که محرک حقیقی این نهضت است از میان خواهد برد.

سپس چنین گفت در زمانی که سیدجمال‌الدین به‌حضرت‌عبدالعظیم آمده مرتباً در جلسات ما شرکت می کند، مایل بود که باتفاق ما به‌تهران آمده و دوستان را از حقایق جریاناتی که می‌گذرد آگاه نماید ولی چون مأمورین دولت در کمین او هستند و خیال دستگیریش را دارند، جرأت نکرد خارج شود.

از چند روز پیش ما ازگوشه‌وکنار می‌شنیدیم که عده‌ای از منسوبین آقایان بوسیلهٔ ملک‌التجار تهران، که مرد ناپاک و حقه‌بازیست و در فریب دادن مردم یدطولایی دارد و اعظام‌الممالک با عین‌الدوله سروسری دارند و برای بهم‌زدن جمع متحصنین مشغول کنکاش هستند و برای همین منظور پول زیادی از عین‌الدوله گرفته‌اند و در میان متحصنین تولید نفاق و اختلاف می کنند و اشخاص ترسو را از قدرت دولت می‌ترسانند.

اگر چه ما تصور نمی کردیم و حال هم تصور نمی کنیم که طباطبائی ــ بهبهانی ــ صدرالعلما ــ سیدجمال افجه‌ای و شیخ مرتضی که قایدین آن جماعت هستند با آنها همساز باشند و به‌نیرنگ آقازاده‌ها به‌آن کار پست و نامردانه دست‌زده باشند ولی آنچه مسلم است آقایان فوق از رفتار آقازاده‌ها و روابط آنها با عین‌الدوله اطلاع دارند و از این بابت فوق‌العاده نگران هستند.

دیشب پس از آنکه جلسهٔ ما تشکیل شد، آقامیرزامحسن که با بهبهانی و صدرالعلما تماس و محرمیت دارد و به‌افکار و عقاید آنها آشناست به‌ما گفت رفقا کار خیلی مشکل شده است و از قراری که من فهمیدم علما و عین‌الدوله دارند بهم نزدیک می‌شوند و در روی شرایطی که هیچیک به‌نفع مردم نیست و مصالح عمومی و ملی را در برندارد موافقت پیدا می کنند و اگر این موافقت میان عین‌الدوله و علما که سران

www.tabarestan.info تبرستان

نهضت هستند حاصل شود جمع ما به‌پریشانی مبدل خواهد شد و عین‌الدوله تخم آزادی و آزادیخواهی را از زمین ایران خواهد کند و تمام زحمات ما نقش برآب خواهد شد و اگر دو عمل به‌فوریت انجام نشود کار از کار خواهد گذشت.

اول آنکه از هر راهی که ممکن است نگذاریم میان عین‌الدوله و متحصنین توافق پیدا شود.

و دوم بهرطریق که میسر شود پول برای مخارج یومیه متحصنین فراهم کنیم زیرا بطوری که همه مشاهده می کنیم بواسطهٔ نبودن پول دستگاه متحصنین دچار عسرت شده و در نتیجهٔ سختی زندگانی متفرق خواهند شد.

پس از بیانات مساوات، افرادی که در آن جلسه حضور داشتند به‌اندیشه فرو رفتند و برای پیدا کردن راه‌حل به‌تفکر پرداختند و جلسه تا صبح به‌طول انجامید و در نتیجه تصمیمات ذیل اتخاذ شد:

اول بهروسیله ممکن است حس جاه‌طلبی و بلندپروازی عین‌الدوله را تحریک کرد و او را متقاعد نمود که هرگاه چند روزی صبر کند و روی موافقت به‌متحصنین نشان ندهد بواسطهٔ اختلافی که میان آنها ظهور کرده و بی‌پولی و نداشتن وسایل تأمین زندگانی خانواده‌هایی که مردانش درحضرت عبدالعظیم جمع شده‌اند بخودی خود متفرق خواهند شد و آقایان را تنها خواهند گذارد و آنها مجبور خواهند شد که سرشکسته به‌تهران برگردند و یا راه عتبات را پیش بگیرند و درنتیجه تو کامیاب خواهی شد و هرگاه با آقایان سازش کنی وتقاضاهای آنها را بپذیری همگی به‌اجتماع فاتحانه به‌تهران برخواهند گشت و تو یا باید تسلیم آنها بشوی و یا ازکار کناره کنی.

شیخ‌الرئیس متعهد شد که وظیفه‌ای که بیان کردیم انجام بدهد بدین ترتیب که شیخ زین‌الدین را، که یکی از دوستان صمیمی و معتمدین عین‌الدوله بود و مرد بسیار زیرک و زرنگی بود و در هر کاری عین‌الدوله با او مشورت می کرد، ملاقات کند و او را به‌انجام مقصودی که در پیش بود وادار نماید و در نتیجه عین‌الدوله را از سازش با آقایان منصرف کند ونیز شاهزاده نیرالدوله را که حاکم تهران و از دوستان عین‌الدوله بود برای اجرای منظوری که در پیش بود ملاقات کنند و به‌او بفهمانند درصورتی که عین‌الدوله کمی مقاومت کند جمع متحصنین متفرق خواهند شد.

حاجی میرزاعلیمحمد دولت‌آبادی متعهد شد که میرزاعلی مدرس یزدی را که از دوستان حاج‌شیخ فضل‌الله بود نزد حاجی‌شیخ فضل‌الله بفرستند و به‌او بفهمانند که اگر میان علمای متحصنین و عین‌الدوله سازش پیداشود و عین‌الدوله به‌درخواستهای آنها تن دردهد دیگر برای او منزلت و اعتباری در دستگاه دولت و در میان مردم باقی نخواهد ماند و نفوذ خود را بکلی ازدست خواهد داد و چندنفر هم امام جمعه را

www.tabarestan.info تبرستان

ملاقات نمودند و آتش کینه او را نسبت به‌بهبهانی تیزتر کردند و به‌او همچه فهماندند که هرگاه بهبهانی در این مبارزه کامیاب شود اول کاری که خواهد کرد تو را ازمیان خواهد برداشت و دیگری را بجای تو امام جمعهٔ تهران خواهد کرد.

این تدبیری که قایدین آزادیخواهان از روی عقل و روانشناسی برای جلوگیری از سازش میان متحصنین با عین‌الدوله کردند، چون تیری به‌هدف خورد و عین‌الدوله پس از مشورت با حاجی‌شیخ فضل‌الله و نیرالدوله از قبول پیشنهاد آقایان که بتوسط سیداحمد طباطبائی به‌او شده بود سر باز زد و روگرداند درصورتی که تقاضاهای آقایان برای عین‌الدوله ضرری نداشت و او با قبول درخواستهای ناچیز آنها که کمترین جنبهٔ ملی و عمومی نداشت می‌توانست آنها را راضی کند و به‌غایله خاتمه بدهد.

درخواستهای علما و متحصنین از دولت

اول: تولیت مدارسی که از آقایان متحصنین گرفته شده بود دوباره به‌آنها برگردد. قبول این تقاضا برای عین‌الدوله کوچکترین اهمیت را نداشت و برای او تفاوتی نمی‌کرد که فلان ملا متولی مدرسه باشد و از منافع آن استفاده کند یا ملای دیگر.

دوم: علما تقاضا داشتند که حاکم شهر معزول شود. قبول این تقاضا هم ارزشی نداشت و عین‌الدوله می‌توانست علاءالدوله را به کار بالاتری بگمارد و حکومت تهران را به‌شخص مستبد دیگری بدهد.

سوم: علما درخواست کرده بودند که ظفرالسلطنه از حکومت کرمان معزول شود. این امر هم ارزشی نداشت که برای قبول آن سرباززند.

چهارم: علما می‌خواستند که اصغرگاریچی که وسایل نقلیه راه قم به‌تهران را در دست داشت از آن کار معزول شود. این درخواست بدرجه‌ای ناچیز بود که عین‌الدوله ازشنیدن آن درحیرت شد.

بهاءالواعظین نقل می‌کرد که ملک‌المتکلمین به‌ما گفت، تدبیری که برای جلوگیری ازسازش میان عین‌الدوله و علما اتخاذ کردیم شبیه به‌تدبیری بود که سردار معروف یونان درجنگ خشایارشا برای نجات وطن و ملت خود اتخاذ کرد.

ما جاه‌طلبی و تکبر عین‌الدوله را تحریک کردیم و بدون آنکه او بفهمد وادارش نمودیم که از قبول تقاضاهای ناچیز کوچک آقایان که مطلقاً جنبهٔ ملی نداشت و فقط روی مصالح و استفادهٔ شخصی آنان بود و برای عین‌الدوله هم کوچکترین ضرری نداشت سر باززند و دست رد به‌سینه آنها بزند و بدست خودش وسایل سقوطش را فراهم کند.

www.tabarestan.info تبرستان

نشر اعلامیه ملیون

همان شب اعلامیهٔ ذیل از طرف ملک‌المتکلمین انشا و ژلاتین شد و فردا صبح میان متحصنین حضرت‌عبدالعظیم و در شهر تهران منتشر گردید.

ما نسخه‌ای از این اعلامیه را که در آرشیو این تاریخ ضبط کرده‌ایم می‌خواستیم گراور کرده و در یکی از صفحات این تاریخ بچاپ برسانیم ولی متأسفانه چون با جوهر نوشته شده و در اینمدت ۴۴ سال رنگ خود را از دست داده موفق نشدیم.

اعلامیه

«متحصنین زاویهٔ مقدسه، هشیار باشید شما را نفروشند. ای کسانی که برای رفع ظلم به‌جوار فرزند امام پناهنده شده‌اید، ای مردمانی که از جور و ظلم بیدادگران و فاسدین قیام کرده‌اید، ای کسانی که از تعدیات صدراعظم جابر دست از کسب و کار و زن و فرزند خود کشیده‌اید وگرد هم جمع شده‌اید، ای مردمانی که در زندگی معصوم خود جز عدالت و امنیت توقع دیگری ندارید، هشیار باشید و بسیار هشیار باشید و بدانید که چندیست عده‌ای از همانهایی که در میان شما هستند و اکثر آنها از بستگان و فرزندان علمایی که در رأس این قیام عمومی قرارگرفته‌اند، می‌باشند در خفا با عین‌الدوله سازش کرده‌اند و می‌خواهند با پرکردن جیب خود و بدست آوردن منافع و امتیازاتی شما را دست‌بسته تسلیم آن ظالم جابر کنند. اگر چه ما، آقایان روحانی‌ای که در زاویهٔ مقدسه متحصن شده‌اند، مسلمان‌تر و شریف‌تر و والا مقام‌تر از آن می‌دانیم، که بازیچهٔ دست چند نفر فرزندان و بستگان جوان و بیخرد خود بشوند و تن به‌پستی بدهند و در مقابل ظالم تسلیم بشوند و مسلمانانی که از روی عقیده و ایمان گرد آنها جمع شده‌اند و برای بدست آوردن عدالت تن به مصائب گوناگون داده‌اند در مقابل منافع ناچیز بفروشند و خود را میان جهانیان سرافکنده و رسوا کنند.

ای حجج اسلام که امروز بنام عدالتخواهی و حقجویی و رفع‌ظلم از مسلمانان دست از خانه و مسجد و محراب کشیده‌اید و با سختی به کنف فرزند امام پناهنده شده‌اید بدانید، که امروز تمام ایرانیان و تمام مسلمانان، بلکه عموم ملل متمدن و عدالت‌پرور جهان از این قیام عمومی شما آگاه شده‌اند و شما را ناجی ملت و رهانندهٔ کرورها مردم بدبخت و ستم کشیده از قید ظلم و بیدادگری می‌پندارند و انتظار دارند که شماها که در مسلمانی و از خودگذشتگی و بی‌اعتنایی به‌جاه و مقام معروف هستید و امروز در مسند پیغمبر اکرم نشسته‌اید همانطوری که آن حضرت پای بردوش علی گذارد و بالا رفت و بتها را شکست و مردم را از کفر و بت‌پرستی نجات داد شما هم پای

بردوش ملت بگذارید و از نردبان عزت و جلال بالا بروید و آن بت بزرگی که نامش ظلم و بیدادگری است و در لباس عین‌الدوله صدراعظم ظالم ظاهر شده است واژگون کنید و همانطوری که پیغمبر اکرم بت‌پرستی را از میان برد و بجای آن قرآن و دین مقدس اسلام را برای عالمیان آورد شما هم دست ظالمین را ازگریبان ملت ایران و مسلمانان کوتاه کنید و عدالت و آسایش به‌مردم عطا فرمایید و نام خود را به‌ملت‌دوستی و اسلام‌پروری و خیرخواهی در تاریخ جهان به‌یادگار بگذارید و به‌ملل متمدن دنیا نشان بدهید که هنوز در میان ایرانیان و مسلمانان کسانی هستند که طریقهٔ بزرگان صدراسلام را سرمشق خود قرار داده‌اند و بدون ترس و بیم از بیدادگران با یک قیام ملی و یک نهضت حق‌طلبی ملت خود را از زنجیر اسارت و بندگی و بدبختی نجات داده و آنها را سعادتمند نمودند.

آقایان به‌خدایی که جان همهٔ ما در کف قدرت اوست، اگر ضعف‌نفس و زبونی از خود نشان دهید و در مقابل دشمن ملک و ملت و یا با بدست آوردن امتیازاتی ناچیز تسلیم شوید هم دنیا و هم آخرت خود را از دست خواهید داد.

آخرت خود را از دست می‌دهید برای اینکه باستمکار سازش می‌کنید و این سازش شما او را در بیدادگری جسورتر و جری‌تر خواهد کرد و دنیای خود را از دست می‌دهید زیرا چون مردم دانستند و فهمیدند که شما برای منافع خصوصی آنها را رها کردید و با ستمگران سازش نمودید دیگر گرد شما جمع نخواهند شد و مأیوس شده شما را رها خواهند کرد و دیگر یار و یاور شما نخواهند بود و چون مردم از گرد شما متفرق شدند و دشمن شما را تنها و منفور ملت دید دیگر به‌شما رحم نخواهد کرد و همه چیز شما را ازمیان خواهد برد و عاقبت خسرالدنیا والاخره خواهید شد والسلام علی‌من اتبع الهدی»

این اعلامیه که همان شب در هزارها نسخه ژلاتین شد و تا فردا شب میان متحصنین و شهر تهران منتشر گردید طوفانی در ارواح و هیجانی در افکار بوجود آورد که ما بزودی از نتایج آن سخن خواهیم گفت.

مجمع آزادیخواهان تصمیم گرفتند که دیوار آهنی که عین‌الدوله دور مظفرالدین‌شاه کشیده بود و او را از مردم و ملت بکلی جدا کرده بود و حتی از جریانات و وقایعی که پیش آمده بود بی‌اطلاع گذارده بود بشکنند و کاری کنند که متحصنین بطور مستقیم و بدون وساطت عین‌الدوله و درباریان با شاه تماس پیدا کنند و مستدعیاتی که دارند مستقیماً از خود او بخواهند.

برای رسیدن به‌آن منظور چون تمام راهها را عین‌الدوله مسدود کرده بود ودربها را بسته بود حاجی‌میرزایحیی دولت‌آبادی ملک‌المتکلمین ازدوستی که با شمس‌الدین‌بک سفیر کبیر عثمانی که مردی آزادیخواه و عارف‌مسلک و ایران‌دوست بود استفاده

www.tabarestan.info تبرستان

کردند و او را واسطه برای رسانیدن تقاضاهای ملیون به‌شاه قرار دادند و از این راه موفق شدند که چشم شاه را به‌روی حقایق باز کنند و ذهن او را از آنچه می‌گذرد روشن نمایند و ستمگریهایی که بنام او، عین‌الدوله می‌کرد و انتظاراتی که مردم ایران از پادشاه خود داشتند به‌عرض برسانند.

روزبعداز آن جلسه تاریخی که در صفحات پیش به‌آن اشاره کردیم ملک‌المتکلمین و دولت‌آبادی به‌ملاقات سفیر کبیر شتافتند و پس از مذاکرات طولانی شمس‌الدین بک برخلاف مسلک استبدادی دولتش قبول کرد که درخواستهای ملیون را به‌شاه برساند و تمام نفوذ معنوی خود را بکار ببرد که شاه تقاضاهای آنها را قبول کند.

برای آنکه متحصنین را در راهی که قدم گذارده بودند استوارتر کنند و آنها را تقویت نمایند تصمیم گرفتند که عده‌ای از معاریف شهر را وادار کنند که به‌متحصنین ملحق شوند تا در نتیجه عدهٔ آنها افزون شده و تا حدی از ناامیدی آنها کاسته شود و بفهمند که مردم تهران با دل‌وجان با مقاصد آنها همراه و از آنها پشتیبانی می‌کنند. در نتیجه اقدامات مؤثری که بعمل آمد به‌فاصله چند روز عدهٔ زیادی برجمعیت متحصنین افزوده شد و از این راه روحیهٔ آنها تقویت گردید.

مهمترین مشکل این بود که متحصنین بدرجه‌ای در مضیقهٔ مالی بودند که قادر نبودند خوراک یومیهٔ خود را تهیه کنند و بهمین جهت بیم‌آن می‌رفت که مردم بخودی‌خود متفرق بشوند.

ملک‌المتکلمین در همان جلسه برعهده گرفت که باسرع وقت پول کافی برای مخارج یومیهٔ متحصنین در اختیار آنها بگذارد این بود که از همان فردا صبح به‌تهیهٔ پول همت گماشت و به‌ملاقات چند نفر از تجار و ثروتمندان که تصور می‌کرد در آن موقع خطیر از کمک و یاری متحصنین خودداری نخواهند کرد، رفت ولی برخلاف انتظار آنها بیش از مبلغ ناچیزی مساعدت نکردند، این بود که عماد خلوت را محرمانه نزد سالارالدوله که در آن وقت در عشرت‌آباد محبوس بود، فرستاد و به‌او نوشت که هرگاه ملیون در این مبارزه کامیاب نگردند برای شاهزاده امید نجاتی نیست و پایداری متحصنین امروز بسته به کمک مالیست که به‌آنها بشود و از سالارالدوله تقاضا کرده بود که از مساعدت مالی به‌متحصنین خودداری نکند سالارالدوله هم فوراً هشت‌هزار تومان بتوسط صدیق اکرم برای ملک‌المتکلمین فرستاد چون آن مبلغ کافی نبود ملک‌المتکلمین حاجی‌میرزاعلی صراف اصفهانی، که از صرافهای معتبر تهران بود و از دیرزمانی با او دوستی داشت و جهانیان، که یکی از تجار معتبر زردشتی بود ملاقات کرد و با رهن گذاردن قباله خانه‌ای که در تهران و ملکی که در اصفهان داشت هفت‌هزار تومان قرض کرد.

ناگفته نماند که این قروض تا بعد از شهادت آن مرحوم همچنان باقی بود و

بازماندگانش با فروش خانه‌های اصفهان و قسمتی از ملک مذکور آن فروش را پرداختند.

پس از بدست آوردن آن وجوه که بالغ بر شانزده هزار تومان می‌شد و در آن زمان مبلغ هنگفتی بود با دلی شاد باتفاق میرزامحمدعلیخان نصرة‌السلطان که عضو وزارت خارجه بود و در دورهٔ اول مجلس هم به‌وکالت انتخاب شد رهسپار حضرت عبدالعظیم شدند.

چهار نفر از آزادیخواهانی که در حضرت‌عبدالعظیم متحصن بودند، سیدمحمدرضا مساوات— جلال‌الممالک‌ایرج—صحاف‌باشی—عبدالخالق‌سدهی، که مرد فقیر و بی‌بضاعتی بود و شغلش تخته‌گیوه ساختن بود ولی از ثروت معنوی برخوردار بود و روح آزادیخواهی داشت و جسارت در خمیره‌اش بحد کمال بود و از ادبیات هم بی‌بهره نبود، پس از آنکه شهرت یافت که علما می‌خواهند با عین‌الدوله سازش کنند و تمام آرزوهایی که در دلها شعله می‌کشید بر باد بدهند و با شرایط ناچیزی که فقط تأمین مصالح خصوصی آنها را می کرد به‌تهران برگردند، با هم هم‌قسم شدند که هرگاه‌طباطبائی و بهبهانی از درسازش با عین‌الدوله درآیند، آنها را بکشند و چون در این تصمیم پابرجا و ثابت‌قدم بودند بدون اندیشه و بی‌پروا نیت خود را به‌گوش روحانیونی که تقدیرات نهضت را دردست داشتند رسانیدند.

پس از اندک زمانی قصد آنها درمیان متحصنین فاش شد و همه فهمیدند که درمیان آنها مردان فداکاری هستند که بقیمت جان خود و دیگران برای بدست‌آوردن شاهد مقصود فداکاری و جانبازی خواهند کرد.

شهرت سوءقصد به‌طباطبائی و بهبهانی جامعهٔ متحصنین را تکان داد و اشخاصی را که طرفدارسازش با عین‌الدوله بودند مرعوب نمود و بهبهانی قسم یاد کرد که تا آخرین نفس مقاومت خواهد کرد و طباطبائی برادر خود میرزا سیداحمد را که با عین‌الدوله راه‌سازش پیش گرفته بود، علناً مورد سرزنش و ملامت قرار داد.

پیش از چند روز نکشید که تیر آزادیخواهان به‌هدف خورد و تصمیمات جسورانه‌ای که گرفتند "اوضاع را منقلب نمود و مجرای امور را تغییر داد و تحولی شگفت درافکار وجریانات بوجود آورد."

عین‌الدوله درتحت‌تأثیر تلقیناتی که به‌او شده بود با اینکه خود را برای سازش با متحصنین آماده کرده بود و با شرایطی که از طرف روحانیون شده بود نظر مساعد نشان داده بود عقلاً برخلاف انتظار متحصنین دست رد به‌سینهٔ واسطه‌ها زد و درحالیکه جیب اغلب آنها را از پول پر کرده بود شرایطی که پیشنهاد شده بود، رد کرد.

www.tabarestan.info تبرستان

اعلامیهٔ آتشینی که منتشر شد و ما در صفحات قبل عین آنرا نقل کردیم علما و محافظه کارها را به‌لرزه درآورد و به‌آنها فهماند که یک نیروی حقیقت خواه و عدالتجو در زیر این پردهٔ ظاهر آماده است و آرزوها و مقاصدی بالاتر از آنچه تا حال خیال می کردند در کار است.

پولی که ملک‌المتکلمین بطوری که نگاشتیم، در دسترس آقایان گذارد در بهبودی اوضاع متحصنین و تأمین زندگانی آنها تأثیری بسزا بخشید و خطر متفرق شدن را از میان برد.

توطئه و تهدیدی که از طرف چهار نفر آزادیخواهان شده بود انقلابی در روح و فکر آقایان بوجود آورد و چشم آنها را برای درک حقایق امور روشنتر ساخت و به‌آنها فهماند که برخلاف آنچه تا حال تصور می کردند یک ایمان واقعی در مغز و قلب جماعتی وجود دارد و نباید آنرا ناچیز شمرد و از نظر دور داشت.

وساطت سفیر عثمانی میان شاه و متحصنین پردهٔ آهنینی که عین‌الدوله به‌دور شاه کشیده بود از هم درید و رابطهٔ مستقیم میان شاه و ملت برقرار کرد.

آزادیخواهانی که در میان متحصنین بودند مردم را به‌پایداری و مقاومت تشویق می‌نمودند و کسانی را که همدست با عین‌الدوله بودند رسوا و سرافکنده کردند.

www.tabarestan.info تبرستان

جلسه تاریخی

پاسی از شب گذشته بود که ملک‌المتکلمین و نصرةالسلطان وارد حضرت‌عبدالعظیم شدند و پس از دیدار یاران جلسهٔ خصوصی با سیدمحمد طباطبائی ــ سیدعبدالله بهبهانی ــ صدرالعلما ــ آقا میرزامحسن ــ حاجی‌شیخ مرتضی ــ آقا سیدجمال افجه‌ای تشکیل دادند و به‌گفتگو پرداختند.

اینک میرزامحمدعلیخان نصرةالسلطان که مامکرر نام او را در این تاریخ خواهیم برد با شما خوانندگان این صفحات صحبت می کند.

نصرةالسلطان دریادداشتهایی که از خود باقی گذارده چنین می‌نویسد:

ملک‌المتکلمین با همان قیافهٔ جذاب وفصاحت بیان که هر شنونده‌ای را تحت تأثیر قرار می‌داد به‌سخن پرداخت و چنین گفت: مقصود من از تشکیل این جلسه دو موضوع بود، اول آنکه چون می‌دانستم آقایان برای مخارج یومیهٔ متحصنین در زحمت هستند و ممکن بود بواسطهٔ کمبود معاش مردم متفرق شوند مبلغی تهیه کرده حضورتان تقدیم می کنم.

سپس یک کیف چرمی از زیر عبایش بیرون آورد و در جلو آقایان گذارد. صدرالعلما پرسید این پول چه مبلغی است، جواب شنید شانزده هزار تومان.

شانزده‌هزارتومان در آن زمان مبلغ هنگفتی بود و آقایان تصور نمی کردند

که در آن موقع سخت که همه کس از آنها روگردان بود چنین پولی در اختیارشان گذارده شود این بود که از شنیدن لفظ شانزده هزار تومان چهرهٔ همگی روشن شد و



میرزا محمدعلیخان نصرة السلطان

www.tabarestan.info تبرستان

آثار امیدواری در چشمان حاضرین دیده می‌شد.

ملک‌المتکلمین گفت از این موضوع بگذریم و به‌مطلب دوم که اهمیتش از موضوع پول بیشتر است بپردازیم.

پس از ادای این جمله چنین گفت: — امروز تمام ملت ایران که سالهاست در زیر فشار ظلم و استبداد جان می‌دهند و همهٔ روشنفکران این کشور که در رنج و شکنجه‌اند بلکه تمام مسلمانان جهان چشمشان به‌شما آقایان است و تصور می‌کنند که شما برای نجات مسلمانان و ملت ایران قیام کرده‌اید و می‌خواهید این مردم بدبخت را از دست ستمگران نجات بدهید.

همهٔ سفرای دول مترقی که در تهران مقیم‌اند به‌دولتهای خود و روزنامه‌های آزاد جهان خبر داده‌اند که جماعتی به‌قیادت روحانیون بزرگ ایران برضد دستگاه ستمگران که بنام دولت ایران خوانده می‌شود قیام کرده‌اند و کوشش می‌کنند که در کار ملت ایران سروسامانی بدهند و تا حدی که ممکن است آنان را از قید بندگی نجات بخشند و در نتیجه تمام ملل متمدن دنیا و دولتهایی که طرفدار عدالت و آسایش نوع بشر هستند، ناظر شما می‌باشند و منتظر نتیجهٔ قیامی که شما کرده‌اید، هستند.

سپس دستش را در بغلش کرد و اعلامیه‌ای را که سه‌روز پیش از طرف کمیتهٔ آزادیخواهان منتشر شده بود (و به‌انشاء خودش بود) و اطلاع داشت که آقایان خوانده و تأثیر زیادی در افکار آنها کرده است درجلو بهبهانی گذارد.

آقا میرزامحسن گفت: آقایان این نشریه را خوانده‌اند.

سپس ملک‌المتکلمین چنین گفت این اعلامیه مظهر افکار هزارها مردمان منورالفکر و روشن‌ضمیر است و انتظاراتی که مردم ایران از شما آقایان دارند بخوبی نشان می‌دهد و از نگرانی که از سازش بعضی آقایان و آقازاده‌ها با عین‌الدوله که ظالم‌ترین افراد بشر است و این قیام برای کوتاه کردن دست او از گریبان مردم می‌باشد، حکایت می‌کند و از شما که باید خیر دنیا و آخرت مردم را وجههٔ همت خود قرار بدهید، ظنین و ناراضی می‌شوند و از آیندهٔ خود و مملکت در تشویشند.

طباطبائی با حال عصبانی گفت این شایعات حقیقت ندارد ولی بهبهانی همچون کسی که فکرش درعالم دیگر سیر می‌کند، ساکت بود. صدرالعلما روبه‌ملک‌المتکلمین کرد و گفت به‌عقیدهٔ شما چه باید کرد.

او پس از سکوت ممتد که‌گویی برای گفتن چیزی در تردید است، آه عمیقی از ته دل کشید و گفت: هرچه باداباد آنچه را که اگر ما بخواهیم و اگر نخواهیم خواهد شد، من از نظر خیرخواهی و مصلحت شما آقایان و ملت ایران بدون پروا می‌گویم به‌عقیدهٔ من بلکه به‌عقیدهٔ مردمانی که ایران را دوست می‌دارند و میل دارند سرفراز زندگی کنند و اشخاصی که در تاریخ بشر و سرگذشت ملل تعمق کرده‌اند، امروز سعادت دنیا و آخرت این مردم بدبخت در دست شما پیشوایان روحانیت است و شما می‌توانید با فداکاری و شهامت و حس نوع‌پروری و اسلام دوستی، مردم این مملکت را از قید ظلم و بندگی نجات بدهید و نام خودتان را در ردیف بزرگترین رهبران ملل و هادیان اسم قرار بدهید و با یک جنبش مردانه ایران و اسلام را نجات بخشید و در مقامی جای بگیرید که دول و ملل متمدن دنیا وتاریخ شما را ناجی ایران وحامی اسلام بشناسند و نام شما در ردیف بزرگترین خدام جامعهٔ انسانیت قرار گیرد.

ولی اگر خدای نخواسته چنانچه در میان مردم معروف است شما در مقابل تقاضاهای کوچک وناچیز که ابداً درنفع عموم ومصلحت ملت ایران نیست باعین‌الدوله سازش کنید و در مقابل او تسلیم شوید و او همچنان به‌مقام خود باقی بماند، شما هم دنیا و هم آخرت خودتان را از دست خواهید داد. آخرت را بر باد می‌دهید برای اینکه با ستمگری که موجد تمام این بدبختیهاست سازش کردید و دنیای خود را بر باد می‌دهید زیرا چون اطمینان مردم ازشما سلب شد و ازشما ناامید شدند، دیگر گرد شما جمع نخواهند شد و به‌قول جمعی از همین متحصنین دیگر فریب شما را نخواهند خورد و همینکه شما یکه و تنها شدید و مردم از دور شما پاشیدند یا باید خانه‌نشین بشوید، یا از ایران مهاجرت کنید و یا باید ازظالم اطاعت کنید.

ازشنیدن این جملات اخیر طباطبائی به‌گریه افتاد و اشک از ریش سفیدش جاری شد و لی بهبهانی همچنان ساکت و به‌یک نقطهٔ نامعلومی نگاه می‌کرد.

www.tabarestan.info تبرستان

بازصدرالعلما گفت پس چه بکنیم. ملک‌المتکلمین با یک هیجان فوق‌العاده گفت، به‌عقیدهٔ من مثل مردان صدر اسلام و علی مرتضی باید قد مردانگی برافرازند و با شجاعت و شهامت به‌اتکای خداوند متعال این دستگاه ظلم و جبر را بهم بزنید و عدالت و آزادی را که خداوند به‌بندگانش عطا فرموده و این ستمگران از آنها سلب کرده‌اند بدست بیاوریم، به‌جای این تقاضاهای ناچیز که شده است و متأسفانه در محافل مردمان روشنفکر و نمایندگان دول خارجی با تحقیر و تمسخر تلقی می‌شود، ایران و ملت ایران را از گرداب فلاکت و بدبختی نجات دهید و با کاروان علم و تمدن جهان همدوش وهم‌قدم نمایید تا دیگر اجانب برما آقایی نفروشند و مارا ملت وحشی و جاهل ندانند. فرضاً عین‌الدوله بنا به‌خواهش شما علاءالدوله را معزول کرد و یک‌جابر دیگری به‌جای او گذارد و یا ظفرالسلطنه را از ایالت کرمان منفصل کرد و یک ظالم‌تری را به‌جای او گماشت، چه نتیجه و فایده‌ای از اینکار برای ملک و ملت بدست خواهد آمد.

من چون صلاح و خیر شما و خیر ملت ایران را می‌خواهم گستاخانه به‌شما عرض می کنم، امروز ملل متمدن جهان در سایهٔ قانون و عدالت به‌این مقام ترقی و تمدن رسیده‌اند وبه‌رهبری علم و اکتشافات می‌خواهند به کرهٔ ماه راه پیدا کنند، شما آقایان که هادیان قوم و ملت هستید و جانشینان نبی اکرم می‌باشید، درسر موقوفات مدرسهٔ مروی و مدرسهٔ صدر جنگ و جدال می کنید و منتهی آمال خود را این اندیشه‌های کوچک قرار داده‌اید. بازصدرالعلماء گفت پس چه بکنیم. ملک‌المتکلمین جواب داد به‌جای این تقاضاهای کوچک و کم‌ارزش که مطلقاً منافع عامه را در بر ندارد همان راهی راکه رهبران ملل راقیه پیش گرفتند و امروز به‌بالاترین مقام قدرت و ثروت و تمدن رسیده‌اند و دنیایی را تسخیر کرده‌اند و در همه‌جا استیلا یافته‌اند، پیش بگیریم و ازشاه برقراری مجلس منتخبین ملت و حکومت مشروطیت را بخواهید.

مرحوم طباطبائی با صدایی که معلوم بود از یک روح پاک و اصلاح‌طلب نیرو گرفته است، گفت صحیح است و من موافقم. صدرالعلما و آقامیرزا محسن و حاجی شیخ مرتضی هم گفتند ما همه موافقیم. سپس ملک‌المتکلمین ازملاقاتی که به‌اتفاق حاجی میرزا یحیی دولت‌آبادی با سفیر کبیر عثمانی کرده بودند به‌تفصیل صحبت کرد و در خاتمه گفت که ما بعد از این می‌توانیم مستقیماً مطالب خود را به‌شاه برسانیم و مظفرالدینشاه هم که طبعاً مرد ملایم و خوش فطرتی است تقاضاهای آقایان را مخصوصاً وقتی که استنباط کند که به‌نفع مردم و مملکت است، خواهد پذیرفت.

در خاتمهٔ بیانات خود توضیح داد که سفیر عثمانی به‌شرطی این میانجیگری را قبول کرده است که تقاضاهای آقایان جنبهٔ عمومی داشته باشد و در نفع مردم ایران باشد.

موضوع وساطت سفیر عثمانی آقایان را فوق‌العاده خورسند ساخت و پس از

استماع بیاناتی که در بالا نگاشتیم همگی سر بزیر انداخته بفکر فرو رفتند و دقیقه‌ای چند سکوت مطلق در آن محضر حکمفرما بود.

آقاسیدعبدالله بهبهانی سر دوراهی

دوسه روز بود که بهبهانی بسیار متفکر بود و کمتر صحبت می کرد و شبها را نمی‌خوابید و یک هیجان درونی او را ناراحت کرده بود.

بهبهانی که در وهلهٔ اول قضایا را کوچک و ساده تصور می کرد و یقین داشت که بالاخره این کار بصورت آبرومندی خاتمه خواهد یافت و حیثیت و مقامش محفوظ و مصون خواهد بود. او باهوشتر و عمیق‌تر از آن بود که در این روزهای اخیر با آن شم حساس و قدرت دراکه‌ای که داشت، درك نکرده باشد که در زیر این پرده‌ای که ظاهر امر را پوشانیده است حقایق دیگر و افکاری بلندتر و عقایدی محکمتر و آمال و آرزوهایی وسیع‌تر وجود دارد که نمی‌توان آنرا نادیده گرفت و به‌آن بی‌اعتنا بود.

بهبهانی از پیغامهای پی درپی که از طرف عده‌ای رجال روشنفکر و آزادیخواه به‌او می‌رسید و از اعلامیه‌هایی که به‌این صراحت و شجاعت منتشر شده بود و از زمزمه‌هایی که از چندروز پیش دراطرافش می‌شد و به‌گوشش می‌رسید و ازاظهارتنفری که مردم به آمدوشدی که بعضی از آقازاده‌ها و میرزا سیداحمد باعین‌الدوله کرده بودند و از عدم رضایتی که طبقهٔ روشنفکر درسازش با عین‌الدوله از خود نشان می‌داد و از تهدیدی که از طرف سید محمدرضای مساوات و همدستانش به‌او شده بود و از بیانات مؤثر و منطقی ملک‌المتکلمین و ازکمک‌هایی که از طرف مردم به‌متحصنین می‌شد و از راهی که به‌وسیلهٔ سفیر عثمانی برای مذاکرهٔ مستقیم با شاه پیدا شده بود، در فکر و اندیشه فرو رفته بود و یک حال تردید وبی‌تکلیفی در خود مشاهده می کرد و با نفس خود در جدال بود و می‌خواست این حال تردید را برطرف کرده و یک تصمیم قطعی بگیرد.

مهمتر از آنچه که گفتیم این بود که اگر عین‌الدوله قدم پیش گذارده بود و برای سازش چنانچه تصورمی‌رفت حاضر گشته بود، ممکن بود بیک نحوی به‌آن اوضاع خاتمه داد و سروته کار را بهم وصل کرد، ولی بطوری که می‌دانیم در چند روز پیش عین‌الدوله تقاضاهای آقایان را باآنکه قدر و قیمت معنوی و ملی‌نداشت رد کرده بود و دیگر راهی برای صلح و آشتی باقی نمانده بود مگر آنکه بهبهانی تسلیم بلاشرط عین‌الدوله بشود و همهٔ احترامات و حیثیت خود را از دست بدهد و این کار هم برای بهبهانی که یک مرد دلیر و جاطلبی بود و اعتماد به‌خود داشت، غیرممکن بود.

بهبهانی مثل کسی بود که در ساحل دریا باشد و مختار باشد که چون تاجری

www.tabarestan.info تبرستان

لرزنده دل به‌معاملات ناچیز قناعت کند و از سفر دریا اجتناب نماید و یا کشتی برآب انداخته و صحنهٔ بیکران اقیانوس را در پیش بگیرد و در نتیجه یا جان خود را از دست بدهد و یا به‌منافع کلی برسد.

بهبهانی کسی نبود که از خطر روگردان باشد و در بیم و تزلزل زندگی کند. این افکار طوفانی در دماغ آن روحانی بی‌باک و عاقل تولید کرده بود و با نفس خود در کنکاش بود، عاقبت شجاعت فطری و شخصیت طبیعی و قوت نفسش برجنبهٔ ضعف که در تمام افراد بشر کم‌وزیاد دیده می‌شود غلبه کرد و خداوند رحمن که همیشه مؤید نیکوکاری و صلاح است تجلیات خود را از او دریغ نداشت و با الهامات سبحانی آن سید روحانی شجاع و قوی‌الاراده را به‌نیکوکاری و صلاح نوع هدایت فرمود و این مرد که روزی نامش در سرلوحهٔ بوجود آورندگان نهضت مشروطیت ایران جای خواهدگرفت بدون تردید چنانچه فطرت او بود که هرگاه تصمیم می‌گرفت دیگر برگشت نداشت راهی را که در صلاح دنیا و آخرتش بود، پیش گرفت و با قلبی مطمئن و تصمیمی راسخ سربلند کرد و گفت باید این راهی را که در پیش گرفته‌ایم بپایان برسانیم و ملت را از بدبختی نجات دهیم و همچنان ممالک راقیه مشروطیت را در ایران برقرار کنیم.

یک سند تاریخی

بهبهانی پس از آنکه آخرین تصمیم خود را با کلمات روشن و قاطع ادا کرد سند تاریخی که اولین پایهٔ تحولات آیندهٔ ایران بود و ما با خط جلی در اینجا می‌نگاریم بدون تزلزل و تردید امضا نمود و کسانی که هم در آن جلسه حضور داشتند آن سند تاریخی را امضا کردند.

«امضا کنندگان برای نجات ملت ایران از زیر بار ظلم تصمیم گرفتیم که از پادشاه برقراری مشروطیت و مجلس منتخبین ملت را در ایران که از طرف جناب... ملک‌المتکلمین پیشنهاد شد و ما با طیب خاطر از نظر صلاح مسلمانان وملت ایران پذیرفتیم درخواست نماییم.»

نصرةالسلطان می‌گوید ملک‌المتکلمین در حالیکه برق شادی در چشمانش می‌درخشید آن سند را که بیش ازگنجی برایش ارزش داشت دربغل خود گذارد.

دولت‌آبادی نقل می کرد که ملک‌المتکلمین مکرر به‌دوستان و بستگانش می‌گفت من وصیت می کنم که این سند آزادی که ملت ایران را ازقید بندگی نجات داد پس از مرگم درکفنم بگذارید، ولی متاسفانه وصیت آن مرد فداکار عملی نشد زیرا او با یک پیراهن پارهٔ خون‌آلود به‌خاک سپرده شد.

اغلب مورخین از آن سند تاریخی و مساعی ملک‌المتکلمین برای متقاعد کردن

سران نهضت به‌درخواست مشروطیت، قلمفرسائی کرده، و نیز حاجی شیخ مهدی کاشی و پروفسور براون به‌آن سند تاریخی و اهمیت آن اشاره کرده‌اند.

در خاتمهٔ جلسه تصمیم گرفته شد که فردا سران متحصنین جلسه کرده و درخواستهائی که باید از دولت بشود، تنظیم نموده و بتوسط سفیر کبیر عثمانی تقدیم مظفرالدینشاه نمایند.

در نیمهٔ شب ملک‌المتکلمین و نصرةالسلطان با قلبی مملو از شادی و امید رهسپار تهران شدند و مژدهٔ روحبخش موفقیتی که نصیبشان شده بود به‌عموم آزادیخواهان رسانیدند.

جلسه برگزیدگان متحصنین

ما تا این زمان جماعتی را که در حضرت‌عبدالعظیم جمع شده بودند به‌نام متحصنین می‌خواندیم ولی پس از تصمیماتی که در جلسهٔ این روز گرفتند آنها را عدالتخواهان و یا ملیون خواهیم خواند و پس از چندی آنها را به‌نام مشروطه‌طلبان می‌خوانیم.

جلسهٔ سران نهضت درساعت ۸ صبح ۹ ذیقعده ۱۳۲۳ در یکی از حجرات صحن حضرت‌عبدالعظیم تشکیل شد و سه ماده‌ای که قبلا تنظیم کرده بودند و در اطراف آن مذاکره شده بود، که یکی عزل علاءالدوله حاکم تهران و دیگری عزل شاهزاده ظفرالسلطنه والی کرمان و سوم عزل و تنبیه عسگرگاریچی بود مورد تصویب وتصدیق قرارگرفت. سپس عده‌ای عزل عین‌الدوله را تقاضا کردند و در اطراف آن تقاضا جاروجنجالی برپاشد، چند نفر از رهبران نهضت بنابر تصمیمی که در جلسهٔ پیش گرفته شده بود و مادر اطراف آن بتفصیل سخن راندیم پیشنهاد کردند که ازشاه درخواست مشروطیت و تأسیس مجلس مبعوثان ملت بشود.

عده‌ای از آن جماعت که از طول تحصن خسته شده بودند و می‌خواستند زودتر به‌شهر برگردند و تا آن زمان لفظ مشروطه بگوششان نرسیده بود و معنی مجلس مبعوثان را نمی‌دانستند، فریاد کردند که دیگر مشروطه چیست که یکدفعه این میان پیدا شده چرا هرروز سنگی در میان راه می‌گذارید و تقاضاهای نوظهور می‌کنید و نمی‌خواهید مردم راحت شوند و پی کار و کسب خودشان بروند.

ملک‌المتکلمین در اطراف کلمهٔ مشروطیت و مجلس مبعوثان توضیحات داد ولی استماع این الفاظ هنوز برای گوش آن مردم ثقیل بود و اکثراً به‌مخالفت پرداختند وحتی زمزمه‌ای بلند شد که اینها می‌خواهند ایران را جمهوری کنند.

این بود که سران نهضت به‌حکم اجبار از آنچه که پیشنهاد شده بود صرفنظر کردند و برای منظوری که درپیش داشتند با تقاضای عدالتخانه موافقت کردند.

www.tabarestan.info

حساس‌ترین مرحلهٔ تاریخ

بطوری که یکسره تقاضاهای متحصنین مطلقاً جنبهٔ عمومی نداشت زیرا افکار نوین تا آن زمان در مغز آنان راه نیافته بود و هرگاه کشمکش و اختلافی که منجر به‌تحصن شده بود، مطابق میل علما خاتمه پیدا می‌کرد، آرزوهایی که آزادیخواهان در دل می‌پروراندند و نتیجه‌ای را که از این نهضت انتظار داشتند پایمال منافع خصوصی اشخاص می‌شد و گامی در راه منظور برداشته نمی‌شد.

اینک برای آنکه فرزندان ایران بدانند که آزادیخواهان واقعی در آن موقع حساس چه‌رل بزرگی را بازی کردند و چگونه وضعیت را به‌نفع ملت و مشروطیت تغییر دادند، بهتر دانستیم که آنچه را که دولت‌آبادی که واسطه میان سفیر عثمانی و متحصنین بود و در تاریخ بتفصیل از آن سخن گفته در اینجا نقل کنیم.

آخرین ماده‌ای که علما پیشنهاد کرده بودند این بود:

«مادهٔ هفتم ــ اصلاح در کلیهٔ امور با رعایت حقوق علما.»

سفیر عثمانی که واسطهٔ رساندن این مواد به‌شاه بود و سابق براین به‌تلقین سران آزادیخواهان به‌علما پیغام داده بود که من درصورتی می‌توانم واسطهٔ میان شما و شاه بشوم و گامی در راه حل اختلافات و رضایت خاطر متحصنین بردارم که پیشنهاداتی که می‌شود تا حدی جنبهٔ عمومی داشته باشد و این موادی که پیشنهاد شده هیچکدام جنبهٔ عمومی ندارد و فقط در مادهٔ اخیر است که بطور مبهم یک کلمهٔ (اصلاح امور) نوشته شده که می‌توان آن را به‌نفع عامهٔ مردم تفسیر کرد.

ما از این نظر سفیر استفاده کرده به‌علما گفتیم که سفیر می‌گوید من درصورتی می‌توانم در اینکار واسطه شوم که تقاضاهای آنها نفع عمومی را در برداشته باشد والا در اختلافات شخصی و خصوصی بهتر است که آقایان علما مستقیماً با دولت وارد مذاکره بشوند.

بالاخره پس از مذاکرات زیاد توضیح مادهٔ اخیر را ملک‌المتکلمین انشا کرد و به‌خط خود نوشت و به‌تصویب علما رسانید و ضمیمهٔ مواد دیگر که ارزش عمومی نداشت نمود و برای سفیر کبیر عثمانی فرستاده شد.

توضیح مادهٔ هفتم ــ مراد از قرارداد در اصلاح کلیهٔ امور تأسیس دیوان عدالت است برطبق شرع مقدس اسلام از روی کتاب و تشکیل یک مجلس مشورتخانهٔ ملی برای اجرای قانون مساوات در تمام نقاط ایران که فرق میان وضیع و شریف گذارده نشود و هر ذیحقی به‌حق خود برسد.

شک نیست که تفسیر مادهٔ هفتم در حقیقت تخم مشروطیت بود که فشانده شد و پس از چندی سراز خاک بیرون آورد و درخت برومندی شد.

سپس دولت‌آبادی چنین می‌نویسد من آن مواد را فردا صبح نزد سفیر عثمانی

www.tabarestan.info تبرستان

بردم، پس از آنکه مادهٔ هفتم و توضیحی که در آن داده شده بود بدقت خواند باتعجب به‌من گفت: «من گمان نمی کردم که میان آن جماعت کسانی باشند که این مطالب را بگویند، مطلب همین است که در این ماده گفته شده هر چه هست در کتاب و قانون است و پیغمبر می‌فرماید «خافوا‌الکتاب‌ولاتخافونی» محالست ملتی زنده بماند بدون آنکه عهدی داشته باشد، خدا با پیغمبر خود عهد می‌بندد، حضرت‌محمد (ص) با امت خود عهد می‌بندد، چگونه ممکن است میان دولت و ملتی عهدی نباشد.»

باری سفیر کبیر با رضایت‌خاطر مستدعیات متحصنین را به‌عرض شاه می‌رساند و شاه با کلیهٔ مستدعیات موافقت می کند.

در همان هنگام عین‌الدوله مطلع می‌شود که تحولی در افکار متحصنین پیدا شده و مستدعیات آنها از حدود تقاضاهای شخصی تجاوز کرده و جنبهٔ عمومی و ملی به‌خود گرفته است و سفیر کبیر عثمانی در اینکار مداخله داشته و شاه مستدعیات متحصنین را پذیرفته است.

من پس از آنکه از حضرت‌عبدالعظیم آمدم، منزل مشیرالدوله وزیر خارجه رفتم. علاءالدوله آنجا بود، مشیرالدوله از رابطهٔ ما با سفیر عثمانی اطلاع داشت به‌من گفت بالاخره منظور آقایان چیست.

من گفتم آنها فقط عدالت می‌خواهند و سایر حرفها اساس صحیحی ندارد. مشیرالدوله کمی فکر کرد وگفت اینکه حرف بدی نیست، علاءالدوله گفت ملاها خودشان بیش از هر کس مخالف عدالت هستند، آنها نظرهای دیگر دارند از آن جمله عزل مرا و عزل مسیونوز را می‌خواهند. مشیرالدوله بدون آنکه جوابی به‌علاءالدوله بدهد گفت در یک موقعی که میان روحانیون و شاه کشمکشی پیش‌آمده بود و شاه می‌خواست آنها را گوشمالی بدهد یکی از وزرای خارجه به‌شاه گفته بود که هر وقت دولتهای اجنبی از شما تقاضای امتیازی می کنند و قبول آنرا صلاح نمی‌دانید جواب می‌دهید علما راضی نمی‌شوند، حال اگر علما را سرکوبی کنید و خارجیها بفهمند که شما قادر به‌تمکین آنها هستید دیگر نمی‌توانید درمقابل تقاضاهای آنها مانعی نشان بدهید.

در همان شب که قرار شد فردا کالسکهٔ شاهی را ببرند و آقایان را بیاورند، مجمع خصوصی ما در خانهٔ نصرةالسلطان بود. در آن جلسه رأی داده می‌شود که دو نفر شبانه به‌حضرت‌عبدالعظیم رفته آقا سیدمحمدطباطبائی که بیش از سایرین طرفدار کارهای ملی و قانونی است ملاقات کرده، حیلهٔ دولتیان را در خصوص عدالتخانه حالی نمایند تا دولتیان دستخط را عوض نموده دستخط خوبی که مطلوب است صادر نمایند. مذاکره می‌شود که توقف آقایان دو روز دیگر پانصد تومان تمام می‌شود این مبلغ را در این موقع شب از کجا می‌توان تهیه کرد، ملک‌المتکلمین دست درجیب خود کرده و یک اسکناس پانصد تومانی درآورد وگفت این پول بهتر است مصرف اینکار

شود و برای ملک‌المتکلمین و نصرة‌السلطان بدون معطلی با وجودی که برف بشدت می‌آمد یک درشکه کرایه کرده و می‌روند و آقای سیدمحمدطباطبائی را پیدا نموده پیغام خود را با اسکناس به‌او می‌دهند و قول می‌گیرند که نگذارند آقایان فردا به‌شهر بیایند و نزدیک صبح برمی‌گردند.

فردا همه انتظار داشتند که آقایان به‌شهر بیایند، خبر می‌رسد که آقایان این دستخط را قبول نکرده تا دستخط مطلوب برسد و آقای طباطبائی در اینجا ایستادگی کرده خلاصه دولت مجبور می‌شود یک دستخط مفصلی صادر کند.

پافشاری

پس از آنکه شاه بوسیلهٔ سفیر عثمانی تقاضای متحصنین را پذیرفت آزادیخواهان معتقد بودند که باید از طرف شاه تأسیس مجلس مبعوثان ملت در دستخط تصریح شود ولی طباطبائی و بهبهانی با اینکه قلباً با آن نظر موافق بودند اظهار داشتند که هرگاه ما در این موقع سخت تقاضاهای سخت‌تر از مظفرالدین‌شاه بکنیم بطور یقین قبول نخواهد کرد و موقع به‌دست عین‌الدوله افتاده و به‌شاه خواهد گفت که ملاحظه فرمودید که مقصود و منظور ملاها و کسانی که متحصن شده‌اند از میان بردن قدرت و اختیارات پادشاه است و در نتیجه شاه از ما ظنین خواهد شد و کار بکلی خراب می‌شود و به‌نفع عین‌الدوله خاتمه خواهد یافت و بهتر است از کلمهٔ مبعوثان ملت فعلا صرفنظر بکنیم و به‌همان تقاضای عدالتخانه قناعت نماییم زیرا اگر عدالت در ایران برقرار شود همهٔ مردم در امن و آسایش زندگی خواهند کرد و از جور ظالمین مصون خواهند شد و هر وقت ملت ایران مثل سایر ملل مترقی جهان استعداد مشروطیت پیدا کرد آنوقت برای بدست آوردن آن باید اقدام کرد.

این منطق بهبهانی و طباطبائی مورد تصدیق مردم که از تحصن خسته شده بودند واقع شد و سران آزادیخواهان هم که حضور داشتند بناچار سکوت کرده و به‌این منطق تسلیم شدند.

واسطهٔ ملاقات سران نهضت با عین‌الدوله

پس از آنکه علما در حضرت‌عبدالعظیم متحصن شدند عین‌الدوله برای آنکه بهتر اعمال و اندیشه‌های آنها را تحت نظر بگیرد برادرزادهٔ خود امیرخان سردار، پسر آقا وجیه سپهسالار را به‌حکومت حضرت‌عبدالعظیم گماشت و به‌او دستور داد که مراقب رفتار و کردار مردمانی که در حضرت‌عبدالعظیم متحصن‌شده‌اند باشد و از پیوستن مردم به‌آنها جلوگیری کند.

امیرخان سردار که سپس به‌لقب امیراعظم ملقب شد و در جرگهٔ مشروطه‌خواهان

www.tabarestan.info تبرستان

درآمد، جوانی بود بلندقد، خوش‌سیما، نیرومند، ورزشکار و باطنش هم مظهر ظاهرش بود، با این معنی که خوش‌فطرت و جوانمرد و طالب صلح و صفامیان عمویش عین‌الدوله و روحانیون بود.

روزهای اول که به‌حکومت حضرت عبدالعظیم گماشته شده بود چون برادرزادهٔ عین‌الدوله بود رهبران نهضت به‌او اظهار بی‌اعتمادی می کردند و از معاشرتش اجتناب می‌نمودند ولی پس از اندک زمانی فهمیدند که این جوان فطرتی نیکو دارد و برای صلح و صفای میان دو دسته کوشش می کند.



امیرخان سردار

عین‌الدوله هم که از مقاومت آقایان خسته شده بود امیرخان سردار را تشویق می کرد که بیشتر در راه جلب مخالفینش کوشش کند و وسایل سازش را فراهم آورد.

در یکی از شبها که امیرخان سردار علما را به‌شام دعوت کرده بود، اظهار داشت مگر شما میل ندارید این کشمکش و اختلاف از میان برود و مردم آسوده بشوند، آقایان جواب مساعد دادند بعد گفت اگر مایل هستید که سازشی در کار پیدا شود چهار نفر از میان معتمدین خودتان انتخاب کنید تا باتفاق من حضور شاهزاده رفته و مذاکره نماییم شاید این اختلاف از میان برخیزد و آقایان به‌تهران مراجعت نمایند.

آقایان با این پیشنهاد موافقت کردند و میرزا ابوالقاسم، پسر ارشد طباطبائی و آقامیرزامحسن برادر صدرالعلما و آقا میرزامصطفی آشتیانی و آقا سید علاءالدین، داماد بهبهانی را انتخاب کردند و این چهار نفر در روز چهارشنبه ۱۴ ذیقعده ۱۳۲۳ به‌تهران رفتند و عین‌الدوله را ملاقات کردند، توقف نمایندگان آقایان در خانهٔ عین‌الدوله به‌طول انجامید و شب را در آنجا بسر بردند و در نتیجه شهرتهای غریب و عجیب در شهر و حضرت عبدالعظیم داده شد که چون متکی برمدارک معتبری نیست نمی‌توان صحت آنها را تصدیق کرد.

جمعی شهرت دادند که عین‌الدوله آنها را توقیف کرده و برای اینکه ضربه‌ای به‌دشمنان خود واردآورد، خیال دارد آنها را تبعید کند. برخی دیگر گفتند که این چهار نفر هر یک مبلغ معتنابهی از عین‌الدوله گرفته و تسلیم شدند و دیگر خیال مراجعت به‌حضرت‌عبدالعظیم را ندارند ولی ظن قوی این است که هیچیک از این دو نظریه پایه و مایهٔ صحیحی نداشته است.

مدعی در لباس میانجی

عین‌الدوله که تا این زمان هدف دستهٔ مخالف بود و از دو سال پیش تمام کشمکشها برای عزل او از صدارت می‌شد همینکه فهمید سران نهضت بوسیلهٔ سفیر کبیر عثمانی باشاه راه پیدا کرده‌اند و دیوار آهنی که دور شاه کشیده بود شکسته‌اند و با شاه رابطه پیدا کرده‌اند و شاه تقاضاهای آنها را پذیرفته است، با کمال تردستی و زرنگی لباس مدعی را از تن بیرون آورد و لباس واسطه برتن کرد و عریضه‌ای به‌شاه نوشت و از شاه استدعا کرد که به‌عرایض متحصنین توجه فرموده و استدعای آنها را مورد قبول قرار بدهند تا شاد کام به‌شهر برگشته مشغول دعاگویی ذات مقدس بشوند، از طرف دیگر سفیر عثمانی یک نامهٔ رسمی بتوسط مشیرالدوله به‌شاه نوشت و مستدعیات سران نهضت را از پیشگاه همایونی خواست اینک سواد عریضهٔ متحصنین را به‌شاه و عریضهٔ عین‌الدوله را به‌شاه و دستخط شاه را به‌عین‌الدوله و دستخط عین‌الدوله و دستخط شاه را به‌متحصنین در اینجا عیناً می‌نگاریم.

www.tabarestan.info تبرستان

عریضهٔ متحصنین به‌حضور شاه

به‌شرف‌عرض بندگان اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاه اسلام و اسلامیان پناه می‌رساند: که این مشت دعاگویان از علما و قاطبهٔ سلسلهٔ جلیلهٔ علما و کلیهٔ اصناف و رعیت از حضور بندگان اعلیحضرت شهریاری که پاسبان ملت و حامی شریعت است استدعا داریم مقرر فرمایند مزیدالطول والعمر و رضای خاتم‌النبیین صلی‌الله‌علیه فی‌الطاهرین قانون معدلت اسلامی برطبق مذهب شیعهٔ جعفری در تمام اقطار و بلاد مملکت علیه ایران بین تمام اصناف بن دون استثنا جاری شود که احدی خارج ازحدود آن قانون احکاماً و حدوداً نباشد و موجب مباهات و مفاخرت بندگان اعلیحضرت شهریاری برتمام سلاطین وجه‌الارض باشد.

عریضهٔ عین‌الدوله اتابک‌اعظم به‌شاه

قربان خاکپای جواهرآسای بندگان اعلیحضرت قویشوکت اقدس همایونت شوم.

برخاطر مهر مظاهر همایون اعلیحضرت قدرقدرت شاهنشاهی ارواحنافدا پوشیده نیست که این غلام خانه‌زاد از بدو به جاروب کشی اقدس اعلی، تا کنون چهل سال است و همه وقت و درهر مأموریت ازدیاد دعاگویی ذات عدیم‌المثال مبارک بوده و در هیچ مورد از این مقصود غفلت نداشته است.

ولی در این مقدمه علما که قصدی جز دعا و ثنا نداشته‌اند و همه وقت به‌وظیفهٔ دعاگویی خودشان مشغول بوده‌اند بطوری که پیش آمد کارشده که اصل مقصود از میان رفته و حالا این غلام خانه‌زاد بی‌مقدار را در آستان اعلی شفیع انگیخته‌اند که نظر توجهی از طرف قرین‌الشرف همایون در انجاح عرایض آنها معطوف و به‌امیدواری به‌مراحم شاهانه به‌دعاگویی ذات با برکات همایون مشغول شوند و چون عرایض آنها از روی دعاگویی محض است، این است که به‌عرض آستان مبارک می‌رساند و امیدوار است به‌شمول مراحم ملوکانه افتخار حاصل نماید.

استدعای علما از شاه

اول محض سلامتی ذات اقدس مبارک قیمت تمبر را که برای عامه اسباب ازدیاد دعاگوییست گذشت فرمایید، گرچه در اینجا ضرری به دولت متوجه است ولی این غلام بی‌مقدار در صورت قبول عرایض، لذا محض اجرای این امر خیر و دعاگویی علما و امیدواری عامه از خود تقدیم می‌دارد که به‌دولت.هم ضرر متوجه نشود و اسباب مزید دعاگویی ذات اقدس نیز فراهم آید.

دوم نظر به‌بی‌احترامی که به حاجی‌میرزا محمدرضا شده، چون از دعاگویان دولت

www.tabarestan.info تبرستان

است اظهار مرحمت بشود که موجب مزید امیدواری و دعاگویی طبقهٔ علما اعلام گردد.

سوم سیاست اعمال عسکر گاریچی متصدی راه قم و عراق به‌عرض اولیا دولت علیه رسیده و اجزا و اتباع او از جانب دولت مورد تنبیه شوند، خود عسکر را هم مقرر فرمایید از دخالت به کار منفصل و از طرف توجهی به‌تنبیه او بشود که حد خلافکاری خود را بداند و موجب دعاگویی عامهٔ رعایا گردد و در عرایض سایر آقایان عظام هم باید ارادهٔ مخصوص مبذول فرمایند که آنها هم مقرون به‌اجابت گردد.

چهارم برای رسیدگی به‌عرایض کلیهٔ رعایا و مظلومین از جانب سنی‌الجوانب همایونی ترتیبی در امر عدالتخانهٔ دولتی داده شود که رفع ظلم از مظلوم حقاً و عدلا بعمل آید و در اجرای عدل ملاحظه از احدی نشود.

دستخط شاه درجواب عین‌الدوله

جناب اشرف اتابک اعظم عریضهٔ شما را ملاحظه نموده توسط شما را قبول فرمودیم. مسلم است علمای عظام دعاـ گوی دولت هستند، عرایض آنها اگر برای دعاگویی ما باشد و صحیح باشد پذیرفته می‌شود، نسبت به‌آنها کمال التفات را داریم و همیشه دعاگو بوده‌اند شما هم التفات و مراحم ما را به‌آنها بنمایید. ذیقعده ۱۳۲۳.

دستخط شاه به‌علما

جنابان مستطابان شریعتمداران علمای عظام سلم‌الله تعالی جنابان آقایان میرزا مصطفی، آقا میرزا ابوالقاسم، آقا میرزا محسن و اعتمادالاسلام را که برای اظهار مطالب خودتان نزد جناب اشرف اتابک اعظم فرستاده بودید، از شرح پیغامات شما مطلع شدیم این مسئله را باید عموم علمای عظام بدانند که رأفت و معدلت ما همیشه به‌افراد رعیت شامل بوده خصوصاً نسبت به‌علمای اعلام که دعاـ گوی دولت و خیرخواه سلطنت هستند، التفات داشته درمقاصد حقهٔ آنها کمال توجه را کرده‌ایم، حالا که شرح حال اظهارات شما را جناب اشرف اتابک‌اعظم عرض کرد در صدر عریضهٔ او دستخطی صادر شده است که برای شما خواهند فرستاد با کمال امیدواری به‌شهر آمده به‌اتفاق جناب اشرف شرفیاب شوید که حسن‌ظن و رأفت و عقیدت خودمان را مشافهة نیز با جنابان انجا و اظهار کنیم و با نهایت آسودگی و امیدواری به‌دعای دولت و توفیقات ما اشتغال ورزید.

www.tabarestan.info تبرستان

دستخط شاه به عین‌الدوله

جناب اشرف‌اتابک‌اعظم ــ چنانچه مکرر این نیت خود را اظهار فرموده‌ایم ترتیب و تأسیس عدالتخانهٔ دولتی برای اجرای احکام شرع مطاع و آسایش رعیت از هر مقصود واجب‌تر مهمی است، این است که ما بالصراحه مقرر می‌فرمائیم برای اجرای این نیت مقدس قانون معدلت اسلامیه که عبارت از تعیین حدود و اجرای احکام شریعت مطهره است باید در تمام ممالک محروسهٔ ایران عاجلا دایر شود و بر وجهی که میان هیچیک از طبقات رعیت مطلقاً فرقی گذارده نشود و در اجرای عدل و سیاست بطوری که در نظامنامهٔ این قانون اشاره خواهیم کرد ملاحظهٔ اشخاص و طرفداری بی‌وجه قطعاً و جداً ممنوع باشد، البته به‌همین ترتیب کتابچه نوشته مطابق قوانین شرع مطاع فصول آنرا مرتب و به‌عرض برسانند تا در تمام ولایات دایر و ترتیب مجلس، آنهم با وضع صحیح داده‌شود و البته این قبیل مستدعیات علمای اعلام که باعث مزید دعاگویی است همه وقت مقبول خواهد بود. همین دستخط را به‌ولایات ابلاغ کنید. ذیقعده ۱۳۲۳.

اگر با دقت دستخطهای شاه و عریضه‌ای که عین‌الدوله به‌عنوان وساطت به‌شاه عرض کرده، مطالعه شود به‌خوبی به‌این حقیقت پی می‌بریم که با اینکه روحانیون در زمان مظفرالدین‌شاه قدرت بسیاری پیدا کرده بودند و برجسم و جان مردم حکومت می‌کردند و خود را در مقام رفیع روحانیت و نمایندگان اسلام می‌دانستند، شاه آنها را دعاگویان خود می‌پندارد و از آن جهت به‌آنها مرحمت می‌کند که آنان دعاگوی ذات اقدس ملوکانه هستند و نیز آنها را در ردیف رعایای خود جای می‌دهد و نیز صدراعظم تفضل و ترحم شاه را به‌این طبقهٔ دعاگویان که فقط وظیفهٔ دعاگویی دولت دانسته از خاکپای همایونی استدعا می‌کند و نیز به‌این نکتهٔ اساسی پی‌باید برد که شاه و صدراعظم خود را درمقام اولی‌الامر می‌دانستند و چقدر نظریاتشان با اندیشه‌های آزادیخواهان فاصله داشته و از میان بردن این فاصلهٔ عظیم که فاصلهٔ میان عبد و مولا و آقا و بنده است درخورچه فداکاریها و زحمات خواهد بود.

ابلاغ دستخط شاه به‌متحصنین

دستخط شاه بوسیلهٔ وعاظ درصحن حضرت‌عبدالعظیم در میان جمعیت زیادی خوانده شد و مردم مخصوصاً کسانی که از تحصن خسته شده بودند ابراز خشنودی و خرسندی زیاد کردند، ولی آزادیخواهان قانع نبودند و به وعده‌های عین‌الدوله اعتماد نداشتند و معتقد بودند که تا عین‌الدوله معزول نشود از تحصن نباید خارج بشوند. تاریخ بیداری ایرانیان می‌نویسد که سیدمحمدرضای مساوات با تهدید پافشاری می‌کرد که تعهدنامهٔ شاه باید از طرف سفیر کبیر عثمانی تضمین بشود والا

www.tabarestan.info تبرستان

باید در تحصن باقی ماند تا کار یکسره گردد.

نگارنده در صحت آنچه تاریخ بیداری ایرانیان نوشته تردید دارم زیرا مساوات یک مرد بتمام معنی وطنپرست و انقلابی بود و او بجز به‌ملت و روح بلند خودش اتکایی نداشت و هیچوقت رضایت نمی‌داد که دستخط پادشاه ایران از طرف یک سفیر خارجی ولو اینکه آزادیخواه و از دوستان ایران باشد، تضمین بشود. به‌عقیدهٔ من چون مساوات به‌آنچه پیش آمده بود راضی و قانع نبود و می‌خواسته است با تولید شک و تردید در دل متحصنین آنان را به‌باقی ماندن در تحصن و پافشاری به‌رسیدن مقصود نهایی وادار کند.

مراجعت به‌تهران

بعدازظهر جمعه ۱۶ ذیقعده ۱۳۲۳ متحصنین باتفاق امیر بهادر وزیر دربار که با کالسکهٔ سلطنتی وگارد مخصوص کشیکخانه و سایر تجملات برای مراجعت دادن آقایان به‌حضرت‌عبدالعظیم آمده بود روانهٔ شهر شدند. طباطبائی، بهبهانی، صدرالعلماء، حاجی‌شیخ‌مرتضی درکالسکهٔ سلطنتی نشستند وسایرین با وسایل نقلیهٔ زیادی که تهیه شده بود به‌طرف تهران حرکت نمودند.

در طول راه جمعیت زیادی با شادی و سلام و صلواة متحصنین را استقبال کردند وعلما را با احترام به‌ارک دولتی بردند.

پس از آنکه آقایان چند دقیقه در عمارت مخصوص صدارت رفع خستگی کردند به‌اتفاق عین‌الدوله و مشیرالدوله حضورشاه مشرف شدند.

شاه با چهرهٔ گشاده آنها را پذیرفت وگفت من از دیرزمانی مایل به‌تأسیس عدالتخانه بودم و در نیمهٔ شعبان به‌نظام‌الملک دستور دادم که ترتیب تأسیس عدالتخانه را بدهد و بعد از این هم شما هر کاری که دارید مستقیماً به‌عرض خود ما برسانید زیرا افتخار من در این است که دین جدشما را ترویج می کنم.

آقایان متفقاً از حسن‌نیت شاه تشکر کردند، سپس، شاه گله کرد که چرا موضوع بانک رهنی را بخود من رجوع نکردید و خودتان بدون اطلاع دولت اقدام در آن کار نمودید.

طباطبائی جواب داد که مشیرالدوله و مشیرالسلطنه هر دو شاهد هستند که من مکرر گفتم و نوشتم و جواب هر دو نفر موجود است.

آقایان علما در حضور شاه از زحمات امیرخان سردار اظهار تشکر کردند و شاه یک انگشتر الماس که در انگشت داشت بیرون آورد و به‌او مرحمت کرد.

چون توقف علما در حضور شاه طولانی شده بود جمعی از مردم وطلاب بسر-دستگی میرزا مصطفی آشتیانی وارد ارک شدند و بنای صلواة را با صدای بلند گذاردند، شاه قدری از این صداها و هیاهو مضطرب شد ولی به‌او عرض کردند که مردم

www.tabarestan.info تبرستان

برای سلامتی وجود مبارک صلواة می‌فرستند، سپس آقایان از حضور شاه مرخص شدند.

مردم تهران در همان شب شهر را چراغان کردند و از موفقیتی که نصیب ملیون شده بود همگی اظهار شادی می کردند.

ناگفته نماند که عین‌الدوله برای حفظ ابهت خودش در دستخط شاه و عریضه‌ای که به‌حضور شاه نوشته، ذکری از عزل علاءالدوله و ظفرالسلطنه نکرده بود ولی بطوری که قول داده بود پس از مراجعت متحصنین به‌تهران آنها را معزول کرد و شاهزاده نیرالدوله را که مورد اعتمادش بود به‌حکمرانی تهران منصوب نمود و تولیت چند مدرسه را که سابقاً تذکر دادیم مجدداً به‌آقایان واگذار کرد.

سید جمال‌الدین هم که مورد خشم عین‌الدوله بود به‌اتفاق سایر متحصنین وارد تهران شد و مردم با احترام و تجلیل او را استقبال کردند و عدهٔ زیادی از رجال ناراضی و سایر طبقات از او دیدن نمودند.

عین‌الدوله پس از مراجعت آقایان از حضرت عبدالعظیم از رؤسای آنها دیدن کرد ولی بواسطهٔ نخوت و تکبری که داشت در منزل هیچکدام چیزی نخورد و قهوه و قلیانی که قهوه‌چی مخصوصش همراه آورده بود، صرف کرد و این رفتار او که برخلاف عادات و سنن باستانی ایرانیان بود، که اگر میزبان نان بیات جو جلوی مهمان بگذارد مهمان باید با خوشروئی بخورد، یک نوع بی‌احترامی و بی‌ادبی نسبت به‌آقایان بود و آنان را سخت دلتنگ کرد، چنانچه در غیابش می‌گفتند که این مرد نمی‌خواهد ذره‌ای از غرورش بکاهد و یک پله از نردبان خودخواهی پایش را پایین گذارد.

ظفرالسلطنه پس از چندی به‌تهران وارد شد و با دادن چند هزار تومان رشوه به‌آقازادگان که ما شمه‌ای از رفتار آنها را در فصل پیش نوشتیم، تطهیر شد و با همان آقایان که او را ستمگر و ظالم می‌خواندند، راه پیدا کرد و پس از چندی مأمور ارومیه شد.

شاهزاده نیرالدوله که بجای علاءالدوله به‌حکومت تهران انتخاب شده بود به‌مراتب بدتر از او با مردم رفتار کرد چنانچه گفته می‌شد عین‌الدوله برای انتقام کشیدن از مردم نیرالدوله را به‌حکومت انتخاب کرده است.

روزنامهٔ ادب که از منافع قانون و مجلس منتخبین ملت سخن گفته بود، توقیف شد و مدیرش را نیز توقیف کردند و نیز کسانی که به آزادیخواهی معروف بودند بیش از پیش مورد تعقیب مأمورین دولت قرارگرفتند زیرا عین‌الدوله از وقایعی که پیش آمده بود تاحدی پی‌برده بود که محرک حقیقی و موتور واقعی این نهضت رهبران آزادیخواهان می‌باشند.

تبعید سیدجمال‌الدین واعظ

از همان روزی که سید جمال‌الدین وارد تهران شد عین‌الدوله اورا در فشار قرار داد بطوری که سید مظلوم جرأت بیرون رفتن از خانه را نداشت و در گوشهٔ خانهٔ خود منزوی شده بود، پس از چند روزی نیرالدوله حاکم تهران به‌او اخطار کرد که باید در تهران نماند و برای چندی به‌مشهد برود.

این خبر به‌ملیون و آزادیخواهان رسید و باز هیاهو و سروصدا برپا شد. طباطبائی و بهبهانی هم متفقاً و هم جداگانه از عین‌الدوله خواهش کردند که دست از سر سید بیچاره بردارد و او را بحال خود بگذارد، ولی عین‌الدوله جواب داد تمام خواهشهای شما را می‌توانم قبول کنم ولی از سید جمال‌الدین دست بردار نیستم و اگر نرود او را خواهم کشت و به‌گفته‌های خود اضافه کرده بود که شاه هم نسبت به‌این سید مفسد بدبین است و امر فرموده است که از تهران تبعید شود.

امیرخان سردار برادرزادهٔ عین‌الدوله به‌منزل سیدجمال‌الدین رفت و در حضور جماعتی که درآنجا بودند گفت: من آنچه کردم که این عموی مستبد و کینه‌جوی خودم را راضی کنم که از تبعید شما صرفنظر کند راضی نشد، منهم برای سلامت شما صلاح می‌دانم که چندی در تهران نباشید.

شیخ مهدی سلطان‌الواعظین که از طرف بهبهانی برای وساطت پیش عین‌الدوله رفته بود و اندرزها به‌او داده بود که دست ازسرسید بردارد و خواهش علما را رد نکند، نتیجه‌ای نگرفت و عین‌الدوله هزارتومان به‌شیخ مهدی سلطان برای مخارج مسافرت سیدجمال‌الدین داد وگفت هرگاه سید جمال ماه محرم را در تهران بماند فتنه و آشوب برپا خواهد کرد و اگر بدون کشمکش خودش برای چندی به‌قم برود قول می‌دهم که پس ازماه محرم او را به‌تهران احضار کنم.

درنتیجه شیخ مهدی با پولی که از عین‌الدوله گرفته بود به‌منزل سید جمال‌الدین می‌رود و در حضور چند نفر از معاریف منجمله شیخ محمد بروجردی عبده، آقای سیدحسین بروجردی، آقامیرزامحسن که در آنجا بودند هزار تومان را جلوی سید می‌گذارد، سیدجمال‌الدین با همان مناعت طبع که در او سراغ داریم، هزار تومان را که در آن زمان مبلغ گزافی بود با اینکه برای مخارج یومیه در زحمت بود، رد کرد وشرحی که ذیلا به‌نظر خوانندگان می‌رسد نوشت و به‌دست شیخ مهدی سلطان‌الواعظین داد.

«اگر چه من بنده کمال افتخار را دارم که مورد مرحمت پادشاه اسلام خلدالله ملکه واقع بشوم ولی در این موقع مسافرت چون فقط غرضم امتثال امر سلطان اسلام و تشیید شرع مقدس اسلام است از قبول این وجه امتناع دارم حررة‌الاحقر جمال‌الدین الواعظ‌الموسوی»

باری سید در تهیهٔ مسافرت برآمد و چون پول نداشت هفتاد تومان از شیخ حسن دلال که همسایه‌اش بود، قرض کرد و بوسیلهٔ کالسکه‌ای که شیخ حسن مذکور برایش کرایه کرده بود رهسپار قم شد.

در موقع حرکتش عدهٔ زیادی از روحانیون و طلاب و کسبه به‌منزلش رفتند و بنای داد و فریاد را گذاردند و می‌خواستند از حرکتش جلوگیری کنند و درصورتی که دولت فشار بیاورد، مقاومت کنند ولی سید گفت صلاح این است که من بروم ولی عین‌الدوله بداند آنچه را که باید بشود، خواهد شد.

از قراری که ذکر کرده‌اند مظفرالدین‌شاه از علو همتی که سید نشان داد و شهرتی که سید در میان مردم داشت، آگاه شده بود و عین‌الدوله را از این عمل ناپسند تقبیح کرده بود.

ناگفته نماند که در همان روزی که سید را تبعید کردند همسرش که حامله بود، فرزندی آورد که نام او را رضا گذاردند.

اهالی قم با تجلیل و احترام از سید جمال‌الدین پیشواز و پذیرایی کردند ولی سید از معاشرت با مردم و رفتن منبر امتناع کرد و در منزلی که برایش تهیه کرده بودند، منزوی شد.

www.tabarestan.info تبرستان

آزادیخواهان خشمگین بودند

اگر چه نهضتی که پیش آمد و به‌تحصن منتهی گردید، آرزوهای آزادیخواهان را تأمین نکرد و نتیجه‌ای که آنها منتظر بودند، بدست نیامد ولی آن پیش‌آمد یک آزمایشی بود که به‌نفع آزادی تمام شد و میدان تبلیغات آنها را وسیعتر و دامنه‌دارتر کرد.

اجتماع دوهزار نفر متحصنین در یک محوطهٔ محصوری، برای کسانی که طالب تبلیغات فکری و مرامی بودند یک نعمت غیرمنتظره و وسیلهٔ فوق‌العاده سودبخشی بود.

از همان روز اول تحصن آزادیخواهان که به‌خلاف دیگران می‌دانستند چه می‌خواهند و به کجا می‌خواهند بروند، با جدیت به‌توسعهٔ مسلک و مرام برای بدست آوردن همفکر به‌تبلیغ اشخاصی که استعداد قبول افکار تازه را داشتند و شوروعشقی در مغزشان بود پرداختند و نیز رهبران آزادیخواهان تهران بعنوان کمک با متحصنین، باب آمدوشد و مراوده را با تجار و رجال دولت گذاردند و درنتیجه پس از خاتمهٔ تحصن عدهٔ طرفدار فلسفهٔ نوین و مشروطیت چندین برابر شد و مجامع آزادیخواهان بواسطهٔ عضویت اعضای تازه رونقی بسزا گرفت و پس از مراجعت متحصنین دامنهٔ تبلیغات بوسیلهٔ نطق در مجالس و شب‌نامه‌ها وسعت پیدا کرد و مردم بی‌پروا از مشروطیت و منافع تأسیس مجلس مؤسسان سخن می‌گفتند.

تبعید سید جمال‌الدین که یکی از برگزیدگان آزادیخواهان و عضو جمعیت مرکزی آنان بود، همه را خشمگین کرد و بیش از پیش آن طبقه را به‌فعالیت سوق داد.

فردای روزی که سید جمال‌الدین تهران را ترک کرد از طرف کمیتهٔ مرکزی آزادیخواهان بیانیه‌ای به‌شرح ذیل ژلاتین و در تهران منتشر شد.

بیانیهٔ جمعیت آزادیخواهان

من از بیگانگان هرگز ننالم — که با من هرچه کرد آن آشنا کرد

ما از عین‌الدوله و دستگاه استبداد جز آنچه را که کرده و می کند و تا آخر هم خواهد کرد و عاقبت ملت را به‌خاک و خون خواهد کشید انتظار دیگری نداریم.

شکایت ما از روحانیون است که خود را حافظ ناموس مسلمانان می‌دانند و می گویند منظور ما رفع ظلم از مردم است.

ما مکرر به‌آنها گوشزد کرده‌ایم که تا ریشهٔ زهرآگین درخت استبداد محکم و پابرجاست و از چشمهٔ مسموم استبداد و خودخواهی آبیاری می‌شود، جز میوهٔ تلخ و آثار مشئوم که به‌زوال ایران منتهی گردد محصول دیگری نباید انتظار داشت.

ما مکرر به‌سران روحانیون تذکر دادیم که بچه نازادن به‌از شش ماهه افکندن جنین است، ما در همان زمانی که در تحصن بودیم به‌آنها گفتیم که کار را ناتمام گذاردن و به‌آخر نرساندن جز بیدار کردن بدخواهان نتیجهٔ دیگر نخواهد داشت و از این بعد عین‌الدوله و دولتیان برای از میان بردن مردمان عدالتخواه و اصلاح‌طلب فشار و ظلم خود را صد چندان خواهند کرد.

ما به‌آنها گفتیم که برداشتن علاءالدوله و آوردن مستبدی ستمکارتر از او چنانچه همه بچشم خود می‌بینند و گفتهٔ ما را تصدیق می کنند جز فلاکت و مرعوب کردن مردم فایدهٔ دیگر نخواهد داشت.

ما به‌آنها گفتیم خودتان و مردم راگول نزنید و قدری در تاریخ گذشتگان تعمق کنید و به‌حقایق انقلاباتی که در دوران جهان پیش آمده و حکومتهای ملی روی کار آورده، مطالعه نمایید.

ما به‌آنها گفتیم که اگر دلتان برای مردم نمی‌سوزد، به‌خودتان رحم کنید و یقین بدانید که دشمنی ستمگر و جبار قیامی که شما کردید، نادیده نخواهد گرفت و قلم عفو به‌روی دشمنیهای شما نخواهد کشید و بمحض اینکه فرصت پیدا کند شما را یکی بعد از دیگری از میان خواهد برد.

چنانچه دیروز سید جمال‌الدین را که زبان ملت ایران و محبوب مسلمانان است، با آن خشونت تبعید کردند و فردا نوبت دیگران خواهد رسید.

اینک برای احدی جای تردید باقی نمانده و همهٔ اقشار تصدیق دارند که یگانه راه نجات مملکت ایران از چنگال استبداد و بیدادگران و حفظ جان رهبران و بزرگان قوم بدون اندیشه و تردید در اتحاد مابین کلیهٔ طبقات مظلوم و بپا کردن یک قیام عمومی و ریشه کندن درخت پوسیده و زهرآلود استبداد است.

من آنچه شرط بلاغ است با تومی‌گویم تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال

پس از انتشار این اعلامیه بطوری که خواهیم دید، جامعهٔ تهران تکان خورد و تهییج و تنبهی برای روحانیونی که در رأس حوادث گذشته بودند، بوجود آمد.

تأثیر بیانیهٔ آزادیخواهان در مجامع روحانی

آقاشیخ علی زرندی ناطق‌الملـه کـه از آزادیخـواهـان صدر مشروطیت بود در یادداشتهایی که از خود به‌یادگار گذارده و اینک در دست نگارندهٔ این تاریخ است، چنین نوشته است:

«من در مدرسهٔ صدر تهران مشغول به‌تحصیل فقه و اصول بودم و از افکار تازه به کلی بی‌اطلاع و بی‌اعتنا بودم، یکی از روزهای اوایل ماه ذیحجه ۱۳۲۳ ملک‌المتکلمین با همان فصاحت بیان و قدرت کلام که عالمی را تکان می‌داد و چون طوفان همه چیز را به‌لرزه درمی‌آورد، در مدرسهٔ صدر منبر رفت و مرا مسحور بیانات و عقاید خود ساخت. من چنان مجذوب شدم که دل‌ودین را در طبق اخلاص گذارده و تقدیم راه آزادی کردم و از آن زمان جزء پیروان آن‌مرد بزرگ درآمدم، پس از آنکه از صداقت من اطمینان حاصل کرد باتفاق بهاءالواعظین وارد یکی از انجمنهای آزادیخواهان که در پامنار کوچهٔ امین‌الدوله منزل اعتضادالحکما تشکیل می‌شد، شدیم و از آن زمان چون سایه همیشه همراهش بودیم و چنان شیفتهٔ آن افکار تازه شده بودیم که درس و مدرسه را کنار گذارده‌و دیوانه‌وار برای رسیدن به‌مطلوب مجاهدت و کوشش می کردیم، و عده‌ای از طلاب مستعد مدرسه از آن جمله شیخ محمدعلی تهرانی و شیخ حسین طالقانی بوسیلهٔ من وارد در همان مجمع گشتند.

یکی از روزها که به‌ملاقات ملک‌المتکلمین توفیق یافتم به‌من گفت: آقاشیخ علی من می‌خواهم یک مأموریتی به‌تو بدهم بشرط آنکه از روی دقت و هوش انجام بدهی! یک نسخه از اعلامیه‌ای که همان روز منتشر شده بود به‌من داد و گفت باید این ورقه را شخصاً به‌آقاسید عبدالله بهبهانی بدهی و اگر از تو سؤال کرد که از کجا این ورقه را بدست آوردی بگو وقتی می‌خواستم وارد منزل شما بشوم شخص ناشناسی آن را به‌من داد و از من خواهش کرد که به‌شما بدهم. سپس اضافه کرد مقصود من از این کار این است که بفهمم مندرجات این اعلامیه چه تأثیری در بهبهانی خواهد کرد. من همان روز به‌خانهٔ بهبهانی رفتم و در بالاخانه‌ای که گویا کتابخانهٔ ایشان بود خدمتشان رسیدم و اعلامیه را به‌دستشان دادم و گفتم مرد ناشناسی از من خواهش کرد که این

عریضهٔ او را حضور شما تقدیم کنم، بهبهانی اعلامیه را گرفت و دو دفعه از اول تا آخر با دقت مطالعه کرد و پس از آنکه از خواندن فارغ شد چند دقیقه فکر کرد و اعلامیه را به‌سیدعلاءالدین که حضور داشت داد و گفت این ورقه را بخوانید. او اعلامیه را خواند و به‌بهبهانی مسترد نمود، بهبهانی پرسید از این نوشته چه فهمیدید؟ سید علاءالدین که منتظر چنین سؤالی نبود دست‌وپای خود را گم کرد و در جواب گفت اگر چه من مقصود کسانی که این ورقه را نوشته‌اند نمی‌دانم ولی مثل اینکه بعضی مطالبش صحیح است؛ بهبهانی با متانت جواب داد آنچه را که نوشته‌اند صحیح و غیرقابل تردید است. سپس به‌گفتهٔ خود اضافه کرد: «ما فهمیده یا نفهمیده دست به کار بزرگی زده‌ایم و خود و مردم بیچاره را در این کار آلوده کرده‌ایم و بدون آنکه نتیجه‌ای بگیریم کار را ناتمام گذارده‌ایم و همینطورکه در این ورقه نوشته است دشمنان خود را بیدار کرده‌ایم، بعد کمی فکر کرد و گفت آنچه برمن مسلم است این است که کار به‌اینجا تمام نخواهد شد و حوادثی پیش خواهد آمد، سپس سرش را چند دفعه تکان داد و گفت شب آبستن است تا چه‌زاید سحر، تا خدا چه خواهد.»

من ملاقات خودم را با بهبهانی به‌تفصیل برای ملک‌المتکلمین نقل کردم، او بطور اختصار بمن گفت آقاسیدعبدالله با فهم‌تر و عمیق‌تر از آن است که حقایق را درک نکرده باشد.

چند روز بعد شب‌نامهٔ دیگری بطور سؤال و جواب در چندین صفحه منتشر شد که نقل آن موجب طول کلام است و ما در چند سطر مفهوم آنرا به‌نظر خوانندگان می‌رسانیم.

آن شب‌نامه که خیلی محققانه نوشته شده بود، از فلسفهٔ ترقی ملل جهان سخن گفته بود و مسئولیت بدبختی مردم و مملکت را متوجه شاه کرده بود و از بیدادگریهای عین‌الدوله و سایر رجال دولت شرح مفصلی نگاشته بود، از اجرا نشدن عهدی که دولت برای تأسیس عدالتخانه کرده‌بود شرحی نگاشته بودواز بیحالی روحانیون و استفاده‌جویی بعضیها گزارش داده بود. مردم را بی‌تعصب، تنبل و ترسو خوانده بود و گفته بود مردم ایران می‌خواهند بدون آنکه کوشش و غیرتی ازخود نشان بدهند یک دست غیبی عدالت را چون لقمه‌ای در دهانشان بگذارد.

عین‌الدوله به‌جلب مخالفین خود پرداخت

سال ۱۳۲۴ هجری که سال انقلابش باید نامید باماه محرم آغاز گشت. عین‌الدوله برای تظاهر به‌مسلمانی و دینداری و جلب توجه مردم عوام، دستگاه روضه‌خوانی وسیعی که تا آن زمان سابقه نداشت، برپا کرد و سفره‌های پرنعمت برای مفتخواران گسترد و هر شب در حدود چندصد نفر از طلاب و ملاها را دعوت می کرد

و بعد از استماع ذکر مصیبت و صرف شام، مبلغی در کف دست هریک می‌گذاشت و به‌اشخاصی که اهمیت بیشتری داشتند، مهربانی می‌کرد. از طرف دیگر جمعی از همکاران و بستگان عین‌الدوله منجمله امیربهادر جنگ بنای آمدوشد را با آقازادگان گذاردند و به‌جیب هر یک بنا بمرتبه‌شان پول زیادی ریختند و آنها را واسطهٔ صلح و صفا میان عین‌الدوله و علمای مخالف قرار دادند.

عین‌الدوله اهمیت حوزهٔ علمیهٔ نجف را از نظر دور نداشت

برای اینکه روحانیون نجف همصدا با مخالفین دولت نشوند، عین‌الدوله به‌جمعی از ملاهای پیروانش که با علمای نجف مکاتبه و ارتباط داشتند، دستور داد که به‌آنان بفهمانند که عده‌ای مفسده‌جو به‌مخالفت با دولت قیام کرده‌اند و می‌خواهند دولت اسلامی را ضعیف کنند و چون شاه و عین‌الدوله هر دو مسلمان و خیرخواه و وطن‌دوست می‌باشند و عملی برخلاف شرع و شریعت هرگز نخواهند کرد، مفسدین بی‌دین برضد آنها قیام کرده و می‌خواهند دستگاه دولت را مختل نمایند.

در اواسط محرم، نامه‌ای که آقاعلی اکبر بروجردی که یکی از روحانیون مستبد و متعصب بود و با حاجی‌شیخ‌فضل‌الله همدست بود و به‌روحانیون نجف نوشته بود، بدست بهبهانی افتاد و شریف‌الواعظین که از وعاظ مشروطه‌خواه بود آن نامه را درحضور عدهٔ زیادی قرائت نمود و ما عین آن نامه را در اینجا نقل می‌کنیم:

«برای اطلاع خاطر مبارک به‌عرض می‌رساند، اشخاصی که رفته‌اند به‌زاویهٔ مقدسه و مطالبهٔ عدالتخانه می‌نمایند، معدودی از طلاب می‌باشند و ربطی به‌حجج اسلام ندارند و حجج اسلام تهران اصلا و ابداً از شهر خارج نشدند و با عین‌الدوله نهایت دوستی را دارند و از عدالتخانه متنفر می‌باشند و یقین دارند که اگر عدالتخانه‌ای در ایران تأسیس شود درب خانهٔ علما بسته خواهد شد».

تبعید و مراجعت به‌تهران

در همان ایام سعدالدوله وزیر تجارت که در میان مردم به تجددخواهی معروف شده بود و طبعی سرکش داشت و بیش از سایر رجال دولت از اوضاع ممالک مترقی جهان اطلاع داشت و با مخالفین عین‌الدوله هم‌آواز شده بود، به یزد تبعید شده بود و احیاءالملک طبیب مخصوص میرزاعلی‌اصغرخان اتابک با وجودی که گوشش برای حرفهای نو و فکرش از کارهای سیاسی فرسنگها دور بود، به‌اروپا تبعید گردید.

روز ۱۳ محرم بنا بامر مظفرالدین‌شاه سیدجمال‌الدین واعظ به‌تهران مراجعت کردو عدهٔ زیادی او را با شادی استقبال کردند.

نقل از یادداشتهای آقا شیخ محمد علی تهرانی

روز ۲۳ محرم ملک‌المتکلمین در اتحادیهٔ طلاب که تازه تشکیل شده بود و بیش از دوهزار نفر طلاب علوم دینیه در آن عضویت داشتند، منبر رفت و در حضور هزارها نفر، خطابهٔ بلیغی در تحت عنوان وفای به‌عهد ایراد نمود و گفت شخص پادشاه مثل محور ثابتی است که تمام دستگاه مملکت درگرد او حرکت می‌کنند و فقط اعتماد و ایمان مردم به‌شاه است که این محور مملکت را ثابت و محکم نگاه می‌دارد و هرگاه این اعتماد متزلزل شود، دیگر سنگی در روی سنگ قرار نخواهد گرفت و اوضاع مملکت آشفته و دچار بحران و خرابی خواهد شد و این اعتماد وقتی پابرجا و ثابت خواهد بود که پادشاه قولی را که به‌ملت خود می‌دهد و تعهدی را که به‌عهده می‌گیرد اجرا نماید و دستخط خود را محترم شمارد.

اینک زمانی است که از انتشار فرمان تأسیس عدالتخانه می‌گذرد و دولت کوچکترین قدمی در این راه برنداشته است و بیم آن می‌رود که اگر کار به‌این‌منوال بگذرد و پادشاه که مورد اعتماد و اطمینان عموم است در قول خود تردیدی پیدا کند رشتهٔ امور پاره و شیرازهٔ کار از هم بپاشد و هرج‌ومرج درکلیهٔ امور کشور پدیدار گردد و اصلاح امور به‌مشکلاتی که فایق آمدن برآن مشکل است، برخورد و چاره‌از دست بیرون برود. و نیز در همان روزها یک شبنامهٔ آتشین از طرف کمیتهٔ آزادیخواهان به‌قلم سیدمحمدرضای مساوات در تهران به‌این مضمون منتشر شد.

متن شبنامه

«ای‌آقایان روحانی که جز منفعت خود چیزی نمی‌خواهید و جز در راه مصالح شخصی خود قدمی برنمی‌دارید و‌ای مردم جاهل که گوش شنوا برای حرفهای حق ندارید، ما در حضرت‌عبدالعظیم فریاد کردیم که به‌دستخط این شاه و آن وزیر نمی‌شود اعتماد کرد و جز اغفال ملت و بیرون آوردن ما از تحصن منظوری ندارند و برای اطمینان اجرای دستخط شاه و قول صدراعظم گفتیم که باید آن قولها و قرارداد تضمین بشود و شما حرف ما را نپذیرفتید و گفتید ممکن نیست یک پادشاهی قول خودش را زیر پا بگذارد و امضای خودش را بی‌اعتبار کند، حال از شما سؤال می کنم که چرا قول وقرارداد انجام نشد و به‌دستخط شاهانه ترتیب‌اثر داده نشد.»

هر شب در تهران شبنامه‌ای منتشر می‌شد و تأسیس عدالتخانه را می‌خواستند واز فساد دستگاه‌دولت تذکراتی می‌دادند.

علما هم در مجالسی که داشتند از بی‌اعتنایی دولت به‌وعده‌ای که داده بود و تأخیر تأسیس عدالتخانه اظهار نگرانی می کردند و به‌وسایل ممکنه به‌عین‌الدوله فشار می‌آوردند.

www.tabarestan.info تبرستان

تشکیل جلسه در دربار

عین‌الدوله برای اغفال مردم و وقت‌گذراندن بخلاف تعهدی که با سران ملیون کرده بود که مجلسی از آنان و جمعی از رجال دولت برای تهیهٔ نظامنامهٔ عدالتخانه تشکیل بدهد، مجلسی در دربار تشکیل داد و فقط جمعی از رجال دولت و درباریان که با خود او همفکر بودند، برای مذاکره در اطراف عدالتخانه‌ای که مورد توجه و طلب عموم مردم بود، دعوت نمود و پس از انعقاد جلسه چنین گفت: بطوری که همه مسبوق هستید اعلیحضرت شاه در فرمانی که صادر فرموده‌اند امر به تأسیس عدالتخانه فرمودند و منهم بواسطهٔ فشاری که مردم و ملاها می‌آورند و هرروز به‌وسایل مختلف تقاضای عدالتخانه می‌کنند تهیهٔ نظامنامه آن را دستور دادم ولی از نظر صلاح تا حال تأسیس آنرا بطفره گذراندم و اجرای آنرا به‌تعویق انداختم ولی مردم دست برنمی‌دارند و اجرای امر مبارک شاه را می‌خواهند. این است که من برای تصمیم در این کار از شما دعوت کردم که نظریات خودتان را اظهار کنید و اگر صلاح نمی‌دانید عدالتخانه تأسیس بشود، بگویید تا من یکدفعه آب پاکی روی دست آنان بریزم و از این سروصداها که راه انداخته‌اند، جلوگیری کنم و اگر تأسیس عدالتخانه را صلاح می‌دانید بطورصریح بگویید، تا اقدام‌شود.

احتشام‌السلطنه که صراحت لهجه و سرنترسی داشت و مدتی در فرنگستان زیست کرده بود و مفتون ترقیات کشورهای متمدن بود و طبعی آزادمنش داشت، بدون واهمه در جواب عین‌الدوله گفت به‌عقیدهٔ من باید قولی که شاه داده است محترم شمرد و دستخط پادشاه را بی‌اعتبار نکرد و بدون تردید برای تأسیس عدالتخانه که در نفع دولت و مملکت است و مردم هم خواستار آن هستند اقدام نمود.

امیربهادر وزیر دربار که در استبداد رأی سرسلسلهٔ مستبدین بود، جواب داد صلاح در این است که از خیال تأسیس عدالتخانه منصرف بشوید و شاه را هم از این خیال منصرف کنید، زیرا اگر عدالتخانه در ایران درست بشود دیگر چه تفاوتی میان پسر پادشاه با یکنفر بقال خواهد بود و دیگر اعتبار و احترامی برای شاهزادگان نمی‌ماند و دیگر آنکه اگر عدالتخانه در ایران درست بشود، راه استفادهٔ حکام و مأمورین دولت بسته می‌شود و همهٔ رجال مملکت فقیر و پریشانحال خواهند شد و دستگاه مملکت بکلی از کار می‌افتد.

احتشام‌السلطنه باحال عصبانی جواب داد آقای وزیر دربار دیگر بس است دخل تا کی، استفاده تا چند، مردم از دست رفتند و همه فقیر و بدبخت شدند، دیگر کسی اختیار جان‌ومال خودش را ندارد و خوب است به‌حال رعیت رحم کنید و مردم و علما را از شاه مأیوس نکنید.

www.tabarestan.info

حاجب‌الدوله گفت اگر عدالتخانه تأسیس بشود، سلطنت منقرض خواهد شد و مقصود یکمشت بی‌دین فتنه‌جو هم همین است.

امیربهادر با درشتی به‌احتشام‌السلطنه گفت شما که از خانوادهٔ قاجاریه هستید نباید بخواهید سلطنت منقرض شود.

احتشام‌السلطنه جواب داد به‌خدا اشتباه می کنید، دوام سلطنت بسته به‌عدالت و جلب رضایت مردم است و امروز که می‌شود بوسیلهٔ عدالتخانه میان مردم و دولت یک اتحاد حقیقی ایجاد کرد و مردم را از شاه راضی کرد و آسایش و راحتی رعیت را فراهم کرد، چرا مخالفت می کنید.

امیربهادر رو به‌عین‌الدوله کرد و گفت احتشام‌السلطنه می‌خواهد اقتدارات دولت را از میان ببرد و شاه را کوچک وخفیف کند.

احتشام‌السلطنه با حال عصبانی گفت آقای امیربهادر من می‌خواهم پادشاه و ولینعمت من در مقام امپراطورهای بزرگ دنیا قرار بگیرد و شما می‌خواهید او مقام امیر ترکستان را داشته باشد.

امیربهادر گفت من تا جان دربدن دارم نمی‌گذارم عدالتخانه در ایران تأسیس شود و از قدرت ولینعمت خودم کاسته شود. شما بروید در مملکت آلمان عدالتخانه درست کنید، آقای من نوکری مثل شما لازم ندارد.

ناصرالملک با اینکه یکی از رجال دانشمند و تجددخواه شناخته شده بود، اظهارات امیربهادر را برخلاف انتظار تصدیق کرد و گفت فعلا دست‌زدن به‌اینگونه کارها صلاح نیست.

عین‌الدوله که با تشکیل این جلسه به‌منظوری که داشت و آن رد کردن تأسیس عدالتخانه از طرف وزرا و رجال دولت بود، نایل شده بود گفت من این نظریات را به‌عرض شاه می‌رسانم و بعد هرطور که امر فرمودند، عمل می کنم و جلسه را بهم‌زد.

نگارندهٔ تاریخ بیداری ایرانیان که مذاکرات این جلسهٔ تاریخی را بتفصیل نگاشته، می‌نویسد که ناصرالملک با تأسیس عدالتخانه مخالفت کرد و گفت صلاح نیست و گفته‌های احتشام‌السلطنه را رد کرد.

نگارندهٔ این تاریخ با اینکه ناصرالملک رایک مرد محافظه کار و فوق‌العاده ترسو و محتاط می‌دانستم و در زمان نیابت سلطنتش کشمکشها با او کردم و صدماتی دیدم امروز که دستش از دنیا دور است، انصاف نیست که گفته شود که حقیقتاً ناصرالملک مخالف تأسیس عدالتخانه بوده است و با عدالت که یکی از پایه‌های دین اسلام است موافق نبوده من تصور می کنم چون ناصرالملک استنباط کرده بود که عین‌الدوله و سایر رجال دولت که در آن جلسه حضور داشتند، جداً مخالف بودند بواسطهٔ طبع محتاطی که داشته، از عقیده اکثریت پیروی کرده است؛ ولی این حقیقت را

ناگفته نمی‌گذارم که درموقعی که کشمکش برای تأسیس حکومت مشروطه میان ملیون و دولت در ایران بود، ناصرالملک بطورصریح با مشروطیت مخالف بود و می‌گفت چون مردم جاهل و بیسواد هستند، مشروطیت برای آنها مناسب نیست و بهتر است اول به‌توسعهٔ معارف بپردازیم و پس از آنکه مردم مستعد برای مشروطیت شدند رژیم را تغییر بدهیم.

سه روز بعد از این جلسه برای اینکه احتشام‌السلطنه در تهران نباشد او را در حقیقت بسزای حرفهایی که در آن جلسهٔ تاریخی زده بود، تبعیدش کردند.

ملاقات رؤسای روحانی با عین‌الدوله

روزبروز فشار مردم، مخصوصاً طبقهٔ روشنفکر و آزادیخواه، به‌روحانیون، مخصوصاً به‌طباطبائی و بهبهانی، برای تأسیس عدالتخانه زیادتر می‌شد و با آنها ملاقات می‌کردند که از عین‌الدوله فریب خورده و در نتیجه مردم را اغفال کرده‌اند، آقایان ناچار شدند در مقابل فشار ملت به‌ملاقات عین‌الدوله رفته که تکلیف را با او یکسره کنند.

پنج نفر از علمای طبقهٔ اول تهران به‌خانهٔ عین‌الدوله رفتند و اجرای تعهدی را که شاه و دولت کرده بودند، با سختی خواستار شدند. طباطبائی برای اینکه عین‌الدوله را متقاعد کند به‌او گفته بود که تأسیس عدالتخانه دکان ما علما را می‌بندد و به‌ضرر ما تمام می‌شود و به‌نفع دولت است، چنانچه شما همیشه شکایت داشتید که ملاها در کارها مداخله می‌کنند و نمی‌گذارند دولت به‌امور خود برسد حال باید ازخدا بخواهید که در دکان ملاها از راه تأسیس عدالتخانه بسته شود. سپس آنچه که می‌دانست و می‌توانست درمنافع عدالتخانه و نتایج سودمندی که برای دولت و ملت دربردارد شرح داد و چنین نتیجه گرفت که اگر صدراعظم اقدام به‌این امر نماید و تأسیس عدالتخانه را از خود به‌یادگار گذارد، ملل دنیا او را یک مرد ملت‌دوست و عدالت‌پرور خواهند خواند، ولی متأسفانه آهن سرد کوبیدن بود و کمترین تأثیری در روح مستبد این مرد سرسخت نکرد و عاقبت مجلس با سردی و تلخی بدون نتیجه به‌پایان رسید.

فشار به‌روحانیون

فشار مردم به‌روحانیون روزبروز شدت می‌یافت و آنها را به‌مخالفت با دستگاه استبداد تحریک و تشجیع می‌کردند و گاهی هم آنها را متهم می‌نمودند که رشوه گرفته‌اند و به‌ساز عین‌الدوله می‌رقصند و مردم را بازی می‌دهند.

حقیقتاً روحانیون در آن زمان موقعیت مشکلی پیدا کرده بودند و در کار خود حیران و سرگردان بودند، زیرا از یکطرف مردم مخصوصاً آزادیخواهان به‌آنها سوءظن پیدا کرده بودند و در شبنامه‌ها می‌نوشتند که هرگاه یک سازش باطنی و در زیر

www.tabarestan.info تبرستان

برده میان دولتیها و روحانیون نیست پس چرا برای بدست آوردن عدالتخانه که به‌آنها وعده صریح داده شده و شاه تعهد کرده، مقاومت و ایستادگی نمی کنند و اگر در زیر این کاسه نیم کاسه‌ای نیست، به‌چه علت ملت را که برای بدست‌آوردن حق مشروع خود حاضر و مستعد همه‌گونه جانفشانی است، دعوت به‌سکوت و بردباری و اجتناب از تعطیل عمومی و انقلاب می‌نمایند.

فشار مردم به‌روحانیون به‌جایی رسید که طباطبائی مجبور شد که برای آخرین دفعه یک نامهٔ شخصی به‌عین‌الدوله بنویسد و چون این نامه از نظر تاریخ مشروطیت حایز اهمیت بسیار است و معرف عقاید آن روحانی آزادمرد می‌باشد، ما عین آن را در اینجا نقل می کنیم.

«کوآنهمه رازوعهد و پیمان»، مسلم است ازخرابی این مملکت و استیصال مردم و خطراتی که این صفحه را احاطه نموده است خوب مطلعید و بخوبی می‌دانید که اصلاح تمام اینها منحصر است به‌تأسیس مجلس و اتحاد دولت و ملت و رجال دولت با علما، عجب در این است که مرض را شناخته و راه علاج هم معلوم، اقدام نمی‌فرمایید.

این اصلاحات عماً قریب واقع خواهد شد ولیکن ما می‌خواهیم به‌دست شاه و اتابک خودمان باشد نه به‌دست روس و انگلیس و عثمانی، ما نمی‌خواهیم درصفحات تاریخ بنویسند دولت ایران در زمان سلطنت مظفرالدینشاه منقرض شد، ایران در عهد این پادشاه برباد رفت، خطر نزدیک و وقت مضیق وحال ایران، حال مریض مشرف به‌موت است و تسامح در علاج این مریض آیا رواست و به‌تأخیر انداختن آیا سزاوار است؟ به‌خدای متعال و به‌انبیا و اولیا قسم است، به‌اندک مسامحه و تأخیر ایران می‌رود. الحمدلله حضرت والا مسلمان و به‌خلاف سابقین معتقد به‌شرع و روز جزا هستید، ملاحظه فرمایید اینطور که شد، جوابی برای امیر مؤمنان علیه‌السلام دارید؛ بفرمایید دولت شیعه منحصر به‌ایران بود، ایران را چرا به‌باد داده و دولت شیعه را منقرض کردید؟ من اگر جسارت کرده و بکنم معذورم، زیرا که ایران وطن من است، اعتبارات من در این مملکت است، خدمت من به‌اسلام در این محل است، عزت و احترام من بسته به‌این دولت است، می‌بینم این مملکت بدست اجانب می‌افتد و تمام شئونات و اعتبارات من می‌رود، پس تا نفس دارم در اعتبارات این مملکت کوشش می کنم و درصورت لزوم جان را در این راه خواهم گذارد.

سیدالشهدا برای شیعیان جان و اولاد خودش را داد. اگر شهادت آن بزگوار نبود، ازشیعه درعالم اسمی نبود.

سزاوار است ما این مملکت را به‌رایگان به‌چنگ اجانب بیندازیم و یکمشت شیعه را ذلیل وخوار نماییم. امروز باید اغراض شخصی را کنارگذارد و محض خدا و بقای این مذهب جان‌نثاری کرد و خیال نکرد چرا این کار به‌اسم فلان و فلان انجام می‌گیرد.

وقت تنگ و مطلب مهم است، وقت این خیالات نیست. من حاضرم در این راه از همه‌چیز بگذرم شأن و اعتبار را کنار گذارده انجام این کار را اگر موقوف شد، در دولت منزل حضرت والا کفش برداری و دربانی کنم، حاضرم برای ملت و رفع ظلم، حضرت والا را به‌خدا و رسول قسم بدهم، بریزید آنچه در دامان است و این مملکت و مردم را اسیر روس و انگلیس و عثمانی نکنید.

چه شد قرآن، چه شد؟ عهد و پیمان ما برای این کار یعنی تأسیس مجلس بود والا ما به‌الاشتراک نداشتیم.

مختصراً، اقدام به‌این کار فرمودید ما هم حاضریم و همراهیم، اقدام نفرمودید یک‌تنه اقدام خواهم کرد، یا انجام مقصود یا مردن، از هیچ پروا ندارم زیرا اول از جان گذشتم بعد اقدام نمودم.

از عمر من زیاد باقی نمانده و از چیزی محظوظ نمی‌شوم. پس حظم اقدام به‌این کار و تنها آمالم انجام این کار است، با جان دادن در این راه که مایهٔ آمرزش و افتخار خود و اخلافم است، اینکار را با بلند اسمی از خود در صفحه روزگار باقی می‌گذارم. اینکار اگر صورت نگیرد برما لعن خواهند کرد، چنانچه به‌اسلافمان خوب نمی‌گوییم. باز عاجزانه التماس می‌کنم هرچه زودتر این کار را انجام دهید، تأخیر این کار ولو یک روز هم باشد اثر سم قاتل دارد، فعلادفع شر عثمانی نمی‌شود مگر به‌یمن مجلس و اتحاد ملت و علما و نتایج حسنهٔ دیگر نه محتاج به‌بیان است. فعلا بیش از این مصدع نمی‌شوم. والسلام.

www.tabarestan.info تبرستان

در نامهٔ طباطبائی به‌عین‌الدوله این‌جمله نوشته شده است (یک‌تنه اقدام خواهم کرد)، عین‌الدوله عبارت را اینطور خوانده بود (یکشنبه اقدام خواهم کرد) و به‌تصور اینکه برای روز یکشنبه تهیهٔ قیام برضد دولت دیده شده است، بدون فوت وقت بعلاوه عده‌ای سرباز و سوار توپخانه و قزاق که در مرکز بودند، چند فوج از اطراف احضار و در تمام کوچه‌ها و خیابانهای مهم شهر قراولان و چاتمه گذاردند و دسته‌های سوار و پیاده در تمام ساعت شب و روز درشهر به‌گردش درآمدند.

مردم یقین کردند که برای روز یکشنبه اعلام جهاد داده خواهد شد و جنگ و خونریزی شروع خواهدگشت ولی چون روز یکشنبه بدون سروصدا گذشت، همه به‌اشتباهی که شده بود، پی‌بردند و فهمیدند که دولت برای مقاومت با هرگونه پیش‌آمدی حاضر و مهیاست. ناگفته نماند که درهمین زمان وقایعی درکرمان و فارس و خراسان پیش‌آمد که مردم تهران را بیش ازپیش عصبانی و تهییج کرد.

فرمانفرما که یکی از شاهزادگان درجهٔ اول و داماد مظفرالدینشاه بود و چندی هم به‌صدارت رسیده بود و ثروت بسیار داشت و مرد محتاط و عاقلی بود و چنانچه خواهیم

دید در تمام دورهٔ انقلاب از مخالفت با مشروطیت خودداری کرد و در زمان ایالت آذربایجانش برای جلوگیری از مخالفین مشروطیت با آزادیخواهان همکاری نموده در این زمان ازطرف عین‌الدوله به‌ایالت کرمان انتخاب شد و عین‌الدوله برخلاف وعده‌ای که به‌علمای تهران داده بود به‌فرمانفرما محرمانه دستور داد که حاجی میرزا محمد رضای مجتهد را به‌مشهد تبعید کند.

فرمانفرما بعد از ورود به کرمان نظر عین‌الدوله را محرمانه به‌حاجی میرزامحمد



فرمانفرما

رضای مجتهد فهماند و به‌او گوشزد کرد که بهتر است بعنوان زیارت عازم مشهد مقدس بشود. علمای تهران که انتظار داشتند برطبق قراری که با عین‌الدوله گذارده بودند حاجی میرزامحمدرضا را با تجلیل و اکرام از رفسنجان وارد کرمان کنند، از شنیدن خبر تبعید حاجی‌محمدرضا فوق‌العاده آشفته و عصبانی شدند و پیغامهای سخت برای عین‌الدوله فرستادند ولی عین‌الدوله جواب مساعدی به‌آنها نداد و چنانچه شیوهٔ او بود به‌دفع‌الوقت گذرانید، ولی پس از آنکه علما بیش ازپیش به‌او فشار آوردند تلگرافی به‌مضمون ذیل به‌فرمانفرما مخابره نمود:

«چند نفر سوار بفرستید حاجی‌میرزامحمدرضا را مانع شوند از رفتن به‌خراسان و ایشان را وارد کرمان نمایید. پس از دوسه روز ایشان مختارند به‌خراسان بروند و یا به تهران بیایند.»



شعاع‌السلطنه

این تلگراف عین‌الدوله که در حقیقت حکم تبعید حاجی‌میرزامحمدرضا بود، آقایان را سخت رنجاند و به‌عین‌الدوله نوشتند که تلگراف شما به‌فرمانفرما باعث زحمت و سرشکستگی یکنفر عالم روحانی می‌شود و حال که ایشان به‌طرف خراسان رفته‌اند، بگذارید بروند.

حاجی‌میرزامحمدرضا به‌خراسان رفت و مردم شهر مشهد که از وقایع کرمان آگاهی پیدا کرده بودند، اورا با تجلیل و احترام وارد شهر کردند و تا زمانی که در

مشهد بود از او پذیرائی شایانی نمودند.

از دیرزمانی ملک منصورمیرزا شعاع السلطنه پسر مظفرالدین شاه که در عنفوان جوانی بود، به‌ایالت فارس انتخاب شده و متجاوز از چند صدنفر از مردمان طماع و استفاده‌جو را با کبکبه و دستگاه عریض و طویلی با خود به‌فارس برد و از روز ورود به‌غارت و ستمگری پرداخته چنانچه یکی از سیاحان انگلیسی می‌نویسد: (حکومت این شاهزادهٔ جوان مردم فارس را گدا کرد و بیش ازصدمیلیون به‌رعایا خسارت وارد کرد، سیر کردن شکم و پر کردن جیب خود واردوی مفتخواری که همراه آورده بود فارس را به‌روز سیاه نشاند.)

از جمله کارهایی که این شاهزادهٔ جوان و طماع کرده، عدهٔ زیادی از دهات و قصبه‌های فارس را که از قرون پیش در تصرف مردم بود و کمتر دست بدست گشته و خریدوفروش شده بود، در کتابچه‌های دولتی به‌نام خالصه ضبط گردیده بود، از شاه در مقابل تقدیم چندصد اشرفی خریداری کرد و با زور و جبر املاک را تصرف کرد در نتیجه هزارها نفر از ملاکین و دهقانان از هستی ساقط شدند.

این شاهزادهٔ جوان و طماع به‌این هم قناعت نکرد و به‌تحریک ندمای خود املاک خالصه‌ای را که مردم در دورهٔ ناصرالدینشاه خریده بودند تصرف کرد و نیز به‌تجاوز حدود املاک کسانی که با دهات متصرفی او هم سرحد بودند پرداخت و آنچه مردم به‌تهران شکایت کردند و از بخت بد خود نالیدند، کسی به‌آنها جواب نداد. پس از آنکه حضرت والا میلیونها ثروت از هستی مردم بدبخت بدست آورد برای گردش راه فرنگستان را پیش گرفت و مرد جبار و طماعی را بنام سردار مکرم از طرف خود به‌نیابت ایالت گماشت.

www.tabarestan.info
تبرستان

این‌مرد که می‌خواست در غیاب شاهزاده همان ثروتی که او بدست آورده بود بدست بیاورد بنای ظلم و تعدی را گذارد و از بیدادگری فروگذار نکرد. مردم که از بدبختی به‌جان آمده بودند، دکاکین و بازارها را بسته بنای شورش و انقلاب را گذاردند نایب‌الحکومه ظالم به‌افواجی که در اختیار داشت امر به‌متفرق کردن آنها داد و در نتیجه زدوخوردی که پیش‌آمد متجاوز از سی‌نفر کشته و صدها نفر مجروح شدند و بناچار مردم به‌شاه‌چراغ و قونسولخانه انگلیس و تلگرافخانه پناه بردند و بوسیلهٔ تلگرافات متعدد ازشاه و صدراعظم استدعای رفع ظلم ظالم را نمودند.

نکته‌ای که قابل توجه و ذکر در تاریخ است اینست، در تلگرافی که علمای شیراز به‌شاه و محمدعلی میرزاولیعهد مخابره کرده‌اند و آن تلگراف را آقامیرزا ابراهیم محلاتی که ازاعلم علمای زمان خود بود امضا نموده این جمله دیده میشود.

(دولت اسلامی دولت جمهوریست و باید در دست مردمان ناردان و شریف

و خداپرست و عدالتخواه باشد نه‌مردمان پست و ... .)

در آن زمان آصف‌الدوله شاهسون که به‌دینداری متظاهر بود ولی از ارتکاب بزرگترین منهیات و کارهای خلاف روگردان نبود، والی خراسان بود.

بواسطهٔ کمی نان و آذوقه انقلابی برپا شد و جمعی درصحن مطهر متحصن شدند و جمعی دیگر به‌خانهٔ چند نفر محتکر هجوم بردند، در نتیجه جنگی روی داد که عده‌ای کشته و مجروح شدند و تلگرافاتی به‌علمای تهران برای استخلاص از چنگ حاکم جابر مخابره نمودند ولی دولت کمترین اعتنایی به‌مردم خراسان نکرد و وساطت علمای تهران را هم با بی‌اعتنایی تلقی کرد و از این راه بیشتر شعلهٔ خشم مخالفین را برافروخت و آتش عدم رضایت علما را دامن زد.

تأثیر شبنامه‌ها

همانطوری که درکشورهای آزاد روزنامه‌ها هادی افکار عمومی هستند و مردم را رهبری می‌کنند در آن زمان نیز با وجود سختگیری و مراقبت دولت همه‌شب یک یا چندین شبنامه منتشر می‌شد و مردم هم برای بدست‌آوردن شبنامه به‌اصطلاح سرودست می‌شکستند چنانچه یک نمره‌شبنامه گاهی ازصد دست می‌گذشت، تجار وکسبه چون شبنامه بدست می‌آوردند دریکی از حجرات دوردست کاروانسرا گرد هم جمع شده و با ولع بسیار آنرا می‌خواندند و در اطراف مندرجات آن صحبت می‌کردند.

این بود که شبنامه‌های آن زمان را بزرگترین عامل روشن کردن افکار مردم به‌اصول و فلسفهٔ نوین باید دانست و بهترین محرک انقلابی که بزودی پیش خواهد آمد، باید شمرد.

چنانچه (ربسپیر) انقلابی معروف فرانسه در نطقی که درکلوب ژاکوبنها که مقتدرترین احزاب دورهٔ انقلاب بود چنین می‌گوید: «یک روزنامهٔ مورد توجه عامه بیش از یک حزب بزرگ و اکثریت مجلس در تحول اوضاع تأثیر دارد» مردم از خواندن شبنامه‌ها فهمیدند که یک نیروی مفید و مؤمن به‌آزادی در زیر پرده مشغول فعالیت است و دیر یا زود تحولی بوجود خواهد آمد.

تبعید سه نفر از روشنفکران

در ۲۴ ربیع‌الثانی بنابامر عین‌الدوله، میرزاحسن رشدیه، مجدالاسلام کرمانی، ومیرزاآقای اصفهانی را به کلات‌تبعید کردند وتبعید این سه نفربطوری که درجلد اول این تاریخ اشاره کردیم، اضطراب‌خاطرآزادیخواهان رافراهم کردوسروصدایی در تهران تولید نمود و همگی یقین کردند که اگر زودتر در کاری که دست زده‌اند،

ناکام نشوند آزادیخواهان یکی بعد از دیگری به‌سرنوشت آنها مبتلا خواهند شد.

دولت وقتی محرکین حقیقی را شناخت که قدری دیر شده بود

عین‌الدوله که مردی مستبد ولی کاردان و مجرب و باهوش بود، بطوری که خودش می‌گفت مدت چهل سال کارهای مهم کشور را عهده‌دار بوده و با مردم مخصوصاً روحانیون تماس کامل داشت و از روحیات و طرز فکر آنها آگاه بود و مکرر در وقایعی که در دورهٔ زمامداری طولانیش چه در آذربایجان یا نقاط دیگر پیش آمده بود، آنها را آزمایش کرده و نقطهٔ ضعف آن طایفه را تشخیص داده بود، یقین داشت که با تأمین منافع حس جاه‌طلبی ملاها می‌تواند آنها را به‌دام آورد و سروصدای آنها را خاموش کند، در تعجب بود که با تمام وسایل ممکنه که در دست داشت و قدرت مطلقه‌ای که تا آن زمان هیچیک از زمامداران نداشتند، دراختیارش بود و کوشش شبانه‌روزی چندماهه و بکار بردن پول و زور و تهدید و تطمیع و ایجاد اختلاف و همدست کردن جمعی از آقازاده‌ها را با خود، نتوانست شکافی در صف مخالفینش تولید کند و از استقامت و پافشاری آنها بکاهد و آنها را رام کند و یا لااقل تفرقه‌ای میان آنها بوجود بیاورد.

این بود که از روی اندیشه و تفکر و شم سیاسی بوسیلهٔ جاسوسان و خواندن شبنامه‌ها و انتشار افکار نوین و انقلابی در میان مردم و صحبتهای تازه‌ای که در مجالس و محافل می‌شد پی‌برد که زیر این پردهٔ ظاهر و درعقب این صحنه یک نیروی ایمان و اعتقاد و یک روح انقلاب و بیباکی و یک کوشش سری و نامرئی درکار است و در پشت جبههٔ مقدم که ملاها قرارگرفته بودند یک لشگر نیرومند و سرکش وجود دارد و بقول خودش رجال الغیب و مردمان نامرئی دست درکارند و این چرخ مخالفت را بگردش درآورده‌اند. پس مصمم شد روحانیونی را که آلت دست آن قوهٔ باطنی و محرک واقعی می‌پنداشت، آگاه سازد و آنها را به‌عاقبت کار که درنتیجه به‌ضرر و فنای خود آنها منتهی می‌شد مطلع نماید و از این راه مقدمات سازش را فراهم آورد و آنان را به‌طرف خود جلب کند وسپس به کندن ریشهٔ آزادیخواهان بپردازد.

برای عملی کردن منظوری که داشت، شیخ زین‌الدین که مرد فوق‌العاده باهوش و زیرک و ناطق زبردستی بود و بیش از هرکس به‌او اطمینان داشت انتخاب کرد و پیغام و دستوراتی چند که ما فقط از یک قسمت آن اطلاع داریم و خلاصهٔ آنرا ازقول شاهزاده مؤیدالدوله محمدحسین‌میرزا نقل می کنیم، برای روحانیونی که رهبری نهضت نوین را عهده‌دار بودند، فرستاد.

شیخ زین‌الدین نقل کرده که من بنابه‌دستور عین‌الدوله رؤسای ملاهای مخالف را یک‌یک ملاقات کردم و از قول عین‌الدوله به‌آنها گفتم از صدوبیست سال پیش که

سلطنت ایران را سلاطین قاجاریه عهده‌دار شده‌اند همیشه میان روحانیون و سلطنت دوستی و مودت در کار بوده و سلاطین قاجاریه در تقویت مقام روحانیت و احترام علما بی‌اختیار بودند چنانچه در دورهٔ سلطنت قاجاریه قدرت و احترام روحانیون صدچندان پیش از سابق شد و هرگاه اختلافی میان سلطنت و روحانیون پیش می‌آمد با حسن‌نیت به‌رفع آن همت می‌کردند و اختلاف را به‌اتحاد و یگانگی محکمتری برقرار می‌ساختند. اینک چند ماه است که یک دلتنگی و نقاری آقایان پیدا کرده‌اند که ابداً پایه و مایهٔ مهمی نداشته و ندارد و هرچه من کوشش کردم که این اختلاف کوچک را رفع کنم متأسفانه موفق نشدم و از آن می‌ترسم که روزی آقایان به‌حقیقت امر پی ببرند و حاضر برای سازش با دولت بشوند که دیگر راه چاره از دست رفته باشد. من با اعتمادی که به‌حسن‌نیت آقایان دارم و آنها را مسلمان حقیقی و شاه‌پرست واقعی می‌دانم، مجبورم این حقیقت تلخ را آشکار کنم، از دیرزمانی با وسایل زیادی که در دست دارم و اطلاعات صحیحی که پیدا کرده‌ام و در صحت اطلاعات خود کمترین تردید به‌خود راه نمی‌دهم، به‌این حقیقت پی‌برده‌ام که آقایان با حسن‌نیت و بدون آنکه بدانند و بخواهند و اطلاع داشته باشند آلت دست یک‌مشت مفسده‌جوی جمهوری‌طلب بی‌دین که از دیرزمانی در این مملکت ریشه پیدا کرده‌اند و مقصودی جز انقراض مملکت و از میان بردن روحانیت ندارند، شده‌اند و به‌قول معروف به‌ساز آنها می‌رقصند و غافل از عاقبت این کار هستند حکایت ما و شما و این مفسده جویان و لامذهبها شبیه به‌همان حکایتی است که مولوی در مثنوی ذکر کرده.

این مردمان فتنه‌جو که در پشت پرده نشسته‌اند و با ریسمانی که در دست دارند مثل خیمه‌شب‌بازها مردم عوام و بیسواد را می‌رقصانند، اول می‌خواهند به‌دست شما عدالتخانه در ایران برپا کنند و پس از آنکه در تحت حمایت عدالتخانه از تعرض دولت در امان شدند و آزادی بیشتری پیدا کردند قصد دارند که به‌دستیاری شما مرا معزول کنند و سپس شاه را از میان ببرند و بعد به‌شما بپردازند و روحانیت را ریشه کن کنند و یکروز شما به‌خطر پی‌خواهید برد که دیگر چاره‌ای در دست‌نیست و نه از خسرو خبری است و نه از خسروپرست.

اینست که شما را به‌همکاری و یگانگی با دولت و خودم دعوت می‌کنم و قول می‌دهم که آنچه را که در قوه دارم در تقویت آقایان و انجام مصالح خصوصی آنها فروگذار نکنم.

خوشبختانه در اینجا هم تیر عین‌الدوله به‌هدف نخورد و وقتی به‌حقیقت پی‌برد که کار از کار گذشته بود و روح اتحاد وصمیمیت میان آزادیخواهان و روحانیون عدالتخواه ریشه دوانده بود و جدا کردن آنها از هم ممتنع بلکه غیرممکن بود.

www.tabarestan.info تبرستان

اتحاد بین آزادیخواهان و روحانیون عدالتخواه

همکاری صمیمانهٔ یک سالهٔ نهضت، یک روح اعتماد و اطمینان و صمیمیت مابین سران آزادیخواهان و روحانیون عدالتخواه بوجود آورد و یک تماس دائمی در میان آنها ایجاد نمود. روحانیون بخوبی پی بردند که آزادیخواهان مردمانی هستند در تمام معنی کلمه وطن‌پرست، ایراندوست و مطلع به‌اوضاع جهان و منظوری جز نجات ملت ایران از زیر بار استبداد و ظلم ندارند و جز عظمت ایران و سعادت ایرانیان فکری در دماغ آنها نیست و به‌قدر و قیمت حقیقی و تأثیر واقعی آنها پی بردند. آزادیخواهان هم از حسن‌نیت و ملت‌دوستی و عدالتخواهی و عزم راسخ و حسن‌عقیدهٔ روحانیون بیش ازپیش اطمینان پیدا کردند و یقین کردند که روح بلند آنها دستخوش تزلزل نخواهد شد و عزت نفس آنها مانع از هرگونه سازش با مستبدین است. و چون می‌دانستند که بدون اتکا به‌آنها این بارگران را به‌سرمنزل مقصود نمی‌توانند برسانند و به‌نتیجهٔ نهایی برسند، کوشش کردند که اعتمادی که از دیرزمانی میان طرفین پیدا شده بود به‌اتحاد حقیقی مبدل شود و در کلیهٔ مسایل با هم مشورت کنند.

رؤسای ملیون پس از جلسه‌ای که در دربار تشکیل شد، یقین پیدا کردند که دولت تن به‌تأسیس عدالتخانه نخواهد داد و زیربار تقاضاهای ملت نخواهد رفت و اگر سستی در کار نشان بدهند همه چیز از دست خواهد رفت،این بود که برای حسن‌جریان نهضت و هم‌آهنگی عمومی مجمعی از رؤسای روحانی و رهبران آزادیخواهان از ملک‌المتکلمین — سیدجمال‌الدین — طباطبائی — بهبهانی — حاجی‌شیخ مرتضی — آقاسید جمال افجه‌ای — آشتیانی — سیدمحمدرضا مساوات — حاجی‌شیخ مهدی کاشی و چند نفر دیگر تشکیل دادند و همه‌شب گرد هم جمع می‌شدند و در اطراف سیاست روز و راهی را که باید درپیش بگیرند مشورت می‌کردند.

این مجمع که درحقیقت مجلس شورای ملیون بود تا روزی که ایران مشروطه‌شد با یک روح صمیمیت مرتب منعقد می‌شد ولی پس از رسیدن به‌مقصود بخودی‌خود منحل شد.

تأثیر تأسیس مجلس دربار در میان ملت

برای آنکه تأثیر مجلس دربار را در میان مردم تهران و مجامع آزادیخواه و رحانیون بنگاریم، بهتر دیدیم که قسمتی از شبنامه‌ای که پس از انعقاد مجلس مذکور منتشر شد، در اینجا نقل کنیم:

ای مردم مگر شما مسلمان نیستید، اگر مسلمان هستید قائد اسلام می‌فرماید گناه مظلومین از ظالمین بیشتر است زیرا عدهٔ مظلومین هزار برابر از ظالمین بیشتر است و می‌توانند دست‌بدست هم داده از خود رفع ظلم کنند و ظالم را از میان بردارند ولی

www.tabarestan.info

چون با پستی تحمل ظلم می کنند ظالم را جسورو تشویق می‌نمایند، پس مظلوم از ظالم پست‌تر است زیرا رفتار و عمل او ظالم را به‌ظلم کردن تشویق و تحریک می کند.

اگر شما مسلمان هستید عدالت یکی از اصول دین اسلام است و کسی که به‌اصول دین عقیده نداشته باشد مسلمان نیست و اگر شما به‌اصول دین معتقد بودید برای بدست آوردن عدالت کوشش می کردید و با کسانی که برای شما عدالت و آزادی می‌خواهند همصدا می‌شدید.

ای مردم شما خود را انسان هم نمی‌دانید زیرا انسان از مواهبی که خداوند به بشر عطا فرموده باید بهره‌مند شود و چون حیوانات گردن زیر بار ظلم و استبداد همچون خود نگذارد، انسان کسی است که بندگی یکعده پست‌تر از خود را قبول نکند و در مقابل ستمگر تسلیم نشود، انسان صبح تا شام زحمت نمی کشد و نتیجهٔ زحمت و رنج خود را چون گاو شیرده دودستی تقدیم یکعده دزد و خائن نمی کند.

انسان باید با عزت و شرف زندگی کند و از حیثیت و شرافت خود دفاع نماید، دولت جابر شما را اگر انسان می‌پنداشت از حقوق اولیه بشر محرومتان نمی کرد و هستی شما را صرف عیش و عشرت خود نمی‌نمود و شما را در گرسنگی و فقر و پریشانی نمی گذاشت.

دیروز یک عده مردم پست و نادان که از تمدن و انسانیت بهره ندارند و جز ستمگری و دزدی کاری نمی کنند، بنام رجال دولت و وزرای مملکت در دربار دور هم جمع شده‌اند و گفتند ملت ایران عدالتخانه لازم ندارد، آیا شما مردم معنی آنچه را که آنها گفته‌اند می‌فهمید و اگر نمی‌فهمید ما به‌شما می‌گوییم تا بفهمید معنی گفتهٔ آنها این است که ملت ایران حکم حیوان را دارد و قابل آن نیست که با عدل و انصاف با او رفتار بشود و دارای حدود و حقوق نیست، معنی تصمیم آنها اینست که ملت ایران باید چشمش کور بشود و چون حیوان خار بخورد و برای آقایان خود بار بکشد.

شاه محصور در قلعهٔ آهنین

عین‌الدوله و امیربهادر برای اینکه شاه را از آنچه در میان ملت می گذشت بی‌خبر بگذارند و نگذارند کوچکترین اطلاعی به‌او برسد، او را از جاسوسان و معتمدین خود بطوری احاطه کرده بودند که حتی درموقع خواب پیشخدمتهای مخصوصش جرأت حرف زدن با او را نداشتند و زنهای حرم هم از مراوده با خارج محروم شده بودند و بتوسط خواجه سرایان به‌آنها اخطار شده بود که اگر کلمه‌ای با شاه از اوضاع مملکتی صحبت کنند و یا عریضه‌ای به‌شاه برسانند، مجازات خواهند شد.

پس از آنکه سران نهضت از همه جا مأیوس شدند و یقین کردند که موضوع تشکیل عدالتخانه جز افسانه‌ای بیش نیست جلسه‌ای کردند و در آن جلسه چنین صلاح دیدند که طباطبائی عریضه‌ای به‌شاه بنویسد و بی‌پرده اوضاع مملکت و خطراتی

www.tabarestan.info تبرستان

که در پیش است برای او روشن کند ولی یک مشکل در پیش بود و آن رساندن عریضه بدست شاه بود زیرا بطوری که اشاره کردیم تمام درها بسته بود و شاه محصور و احدی از ترس عین‌الدوله و امیربهادر جرأت نمی کرد عریضهٔ یکنفر روحانی که مقامی بلند در میان مردم داشت به‌شاه برساند.

پس از مشورت براین عقیده شدند که طباطبائی شرحی به‌معتمدالحرم که رئیس خواجه‌سرایان بود بنویسد و از او خواهش کند که عریضه‌اش را به‌شاه برساند.

طباطبائی عریضهٔ مفصلی به‌شاه نوشت و یک نامه‌ای هم به‌رئیس خواجه‌سرایان به‌این مضمون نوشت:

«چون شما اولاد پیغمبر و مرد مسلمان و خیرخواهی هستید و همیشه سلامتی اعلیحضرت همایونی و راحتی مردم را طالب هستید خواهش می کنم برای آسایش مسلمانان عریضه‌ای که نوشته‌ام و لفاً فرستادم به‌نظر اعلیحضرت همایونی برسانید.»

طباطبائی عریضهٔ شاه را جوف نامه‌ای که به‌معتمدالحرم نوشته بود می گذارد و لاک و مهر می‌نماید و به‌حاجی‌غفارخان قوام دیوان که مرد محترمی بود می‌دهد که برساند.

حاجی‌غفارخان به‌منزل معتمدالحرم می‌رود و با احترام نامه طباطبائی را می‌دهد و می‌گوید آقا فرمودند چون حضرتعالی از سلسلهٔ جلیلهٔ سادات و مرد خیرخواه و مسلمان هستید، استدعا دارم عریضهٔ جوف را به نظرمبارک اعلیحضرت برسانید.

معتمدالحرم پس از اطلاع از درخواست طباطبائی بنای فحاشی را می‌گذارد و می‌گوید مرد که تو را چه به‌این غلط کاریها می‌خواهی بدهم سرت را ببرند زود برو عقب کارت و دعاگو باش ندادم سرت را بزنند، مرد بیچاره با تنی لرزان و قیافهٔ وحشت‌زده عرض می کند قربان من گناهی ندارم و از آنچه در عریضه نوشته شده اطلاعی ندارم، آقای طباطبائی به‌من فرمودند این پاکت را به‌شما برسانم منهم اطاعت کردم.

همینکه حاجی‌غفارخان می‌خواهد از اطاق بیرون برود معتمدالحرم او را صدا می کند و می‌گوید کاغذ را به‌من بده و به‌آقای طباطبائی عرض کن با اینکه عین‌الدوله قدغن کرده است که عریضه‌ای به‌شاه داده نشود، من عریضهٔ شما را تقدیم حضور مبارک می کنم و اگر جواب دادند جواب را می‌فرستم و اگر جواب ندادند مطالبهٔ جواب از من نکنید.

تاریخ بیداری ایرانیان می‌نویسد: ایرانیهایی که از نعمت مشروطیت برخوردارند و دورهٔ استبداد را درک نکرده‌اند شاید آنچه را که ما گفتیم حمل بر گزافگوئی کنند و تعجب کنند که چگونه یک خواجه‌باشی یک مردی را به‌جرم اینکه کاغذی از طرف یک روحانی برای او آورده، می‌خواسته بکشد.

در آن زمان یک مامور کوچک دولت خون بیگناهان را بدون اندیشه و ترس می‌ریخت و کسی از او سئوال و جواب نمی کرد. برای اثبات گفتهٔ خود داستانی که در

همان ایام روی داده بود نقل می‌کنند.

میرزاحسین‌خان صدیق‌الممالک که یکی از نوکرهای شعاع‌السلطنه بود، چندی حاکم دشتستان بود و برای بدست آوردن مال هفتاد نفر رعیت بیگناه را کشت و کسی از او بازرسی نکرد ولی چون مبلغی از مال دیوان را خورده بود از طرف علاءالدوله که پس از شعاع‌السلطنه والی فارس شده بود، مورد تعقیب قرار گرفت.

اینک عین تلگراف علاءالدوله را که به‌آقای طباطبائی در جواب تلگراف ایشان مخابره کرده است، در اینجا می‌نگاریم تا خوانندگان این تاریخ بدانند روزگار و حال مردم ایران در دورهٔ استبداد چگونه بوده است.

شیراز جواب ۴۲ تاریخ ۱۳۲۴

خدمت ذی‌سعادت جناب مستطاب شریعتمدار حجة‌الاسلام آقای

آقاسیدمحمد طباطبائی مجتهد دامت افاضاته

تلگراف مبارک شما در مسأله صدیق‌الممالک در چند روز قبل زیارت گردید مشغول اصلاح کار او شده اما این آدم کاری نکرده است که بتوان اصلاح کرد، هفتاد نفر را بدون جهت کشته است که وارث آنها در اینجا آه و ناله دارند و دادخواهی می‌نمایند مردم با او خونی شده و درصدد تلف کردن او بودند بیست‌ودوهزار تومان باقی او بود گفتم برود تهران حسابش را بدهد همین روزها حرکت خواهد کرد، در انجام فرمایشات حاضرم علاءالدوله

www.tabarestan.info
تبرستان

سواد عریضهٔ طباطبائی به‌مظفرالدینشاه

فریاد دل وطنپرستان به‌عرض اعلیحضرت اقدس شهریاری خلدالله سلطان می‌رساند. چون حضوراً فرمودید هروقت عرضی دارید بلاواسطه بخود من اظهار بدارید، بدینجهت بدین عرایض مصدع خاطر مبارک می‌شوم.

این ایام همهٔ طرق را برای دعاگویان سد کرده‌اند، عرایض دعاگویان را نمی‌گذارند به‌حضورمبارک مشرف شود. با اینحال اگر مطلبی را براعلیحضرت همایونی مشتبه کرده باشند، چگونه رفع اشتباه کنم.

محض پیشرفت مقاصدشان دعاگویان را بدخواه دولت و شخص اعلیحضرت همایون قلم داده و خاطر مبارک را مشوش نموده‌اند تا اگر مفاسد اعمالشان را عرض کنم مقبول نیفتد.

به‌خدای متعال و رسول اکرم و امیرالمؤمنین و صدیقهٔ‌طاهره و امام زمان قسم دعاگویان اعلیحضرت را دوست داریم و صحت و بقای وجود مبارک را شب‌وروز از خداوند تعالی می‌خواهیم.

پادشاهی رئوف و مهربان، بی‌طمع و باگذشت را چرا نخواهیم، راحت و آسایش ما

از دولت اعلیحضرت است، مقاصد دعاگویان در دورهٔ اعلیحضرت همایونی صورت خواهد گرفت، چنین پادشاهی را ممکن است دوست نداشته باشیم، حاشا با طالب دنیا باشیم یا آخرت غرضمان ریاست باشد و جلب نفع یا خدمت به‌شرع، منحصر در این دولت است.

حال علمایی را که در ممالک خارجه هستند می‌دانیم ایران وطن و محل انجام مقاصد دعاگویان است، باید در ترقی ایران و نجات آن جاهد باشیم، ممکن نیست بد این دولت را بخواهیم.

عقل حکم نمی‌کند که دعاگویان با این خطرات ساکت و اضمحلال دولت را طالب باشیم.

نمی‌گذارند اعلیحضرت بر حال مملکت و رعیت و خرابی و خطرات آن و پریشانی رعیت و ظلم ظلمه از حکام و غیره و قضایای ناگوار واقعه مطلع شوند.

متصل عرض می‌کنند مملکت آباد و منظم و دور از خطر، رعیت راحت و آسوده به‌دعاگویی مشغول و قضیهٔ ناگواری وارد نشده و نمی‌شود.

اعلیحضرتا مملکت خراب، رعیت پریشان و گداست، تعدی حکام و مأمورین بر جان و مال مردم دراز، ظلم مأمورین و حکام اندازه ندارد، از مال رعیت هر قدر میلشان اقتضا کند می‌برند.

قوهٔ غضب و شهوتشان هرچه میل کند از زدن و کشتن و ناقص کردن اطاعت می‌کنند، این عمارات، وجوهات و املاک در اندک زمانی از کجا تهیه شده، تمام مال رعیت بیچاره است، این ثروت همان فقرای بدبخت است که اعلیحضرت برحالشان مطلعید.

در اندک زمانی از مال رعیت دارای مکنت و ثروت شدند پارسال دخترهای قوچان را در مقابل سه ری گندم مالیات که نداشتند بدهند، گرفته و به‌ترکمنها و ارامنهٔ عشق‌آباد به‌قیمت گزاف فروختند، ده‌هزار نفر رعیت قوچانی از ظلم به‌خاک روسیه فرار کردند، هزارها رعیت ایران از ظلم حکام و مأمورین به‌ممالک خارجه مهاجرت کرده به‌حمالی و فعلگی گذران می‌کنند و در ذلت و خواری می‌میرند.

بیان حال این مردم را از ظلم به‌این مختصر عریضه ممکن نیست، تمام این قضایا را از اعلیحضرت مخفی می‌کنند و نمی‌گذارند اعلیحضرت مطلع شوند و در مقام چاره‌جویی برآیند، حالت یأس این مملکت اگر اصلاح نشود عنقریب این مملکت جزء ممالک خارجه خواهد شد.

البته اعلیحضرت راضی نمی‌شوند در تواریخ نوشته شود در عهد همایونی ایران بباد رفت، اسلام ضعیف شد و مسلمانان ذلیل گشتند.

اعلیحضرتا تمام این مقاصد را مجلس عدالت، یعنی انجمن مرکب از تمام

www.tabarestan.info تبرستان

اصناف مردم که در آن انجمن بداد مردم برسند، شاه و گدا در آن مساوی باشند، تأمین می شد. فواید این مجلس را اعلیحضرت همایونی بهتر از همه کس می‌دانند، مجلس اگر باشد این ظلمها رفع خواهد شد، خرابیها آباد خواهد شد، خارجه طمع به‌مملکت نخواهد کرد و سیستان و بلوچستان را انگلیس نخواهد برد و فلان محل را روس نخواهد برد و عثمانی تعدی نخواهد کرد.

وضع نان وگوشت که قوت مردم است، بسیار بد و مغشوش است، بیشتر مردم از این دو محروم هستند، اعلیحضرت اصلاح به‌این دو فرمودند بعضی خیرخواهان هم حاضر شدند افسوس آنهایی که روزی مبلغی گزاف از قصاب و نانوا می‌گیرند نمی‌گذارند این مقصود حاصل شود و مردم آسوده گردند.

حال سرباز که حافظ دولت و ملت است بر اعلیحضرت مخفی است، جزئی جیره و مواجب را هم به‌آنها نمی‌دهند، بیشتر با عملگی و فعلگی قوتی تحصیل می کنند، آن را هم قدغن نمودند همه‌روزه تیمی از آنها می‌میرند و برای دولت نقصی از آن بالاتر نیست.

در زاویهٔ مقدسه سی روز با سختی تمام گذراندیم تا دستخط همایونی در تأسیس مجلس صادر شد، شکرها بجا آوردیم و به‌شکرانهٔ مرحمت چراغان کرده جشن بزرگی گرفته شد به‌انتظار انجام مضمون دستخط مبارک روزمی‌گذرانیم، اثری ظاهر نشده همه را بطفره می‌گذرانند، بلکه صریحاً می‌گویند اینکار نخواهد شد و تأسیس مجلس مخالف باسلطنت است.

نمی‌دانند سلطنت صحیح و بی‌زوال با بودن مجلس است، بی‌مجلس سلطنت در معرض زوال است.

اعلیحضرتا سی کرور مردم را که اولاد پادشاهند اسیر استبداد یک نفر نفرمایید برای خاطر یک‌نفر مستبد چشم از سی کرور فرزند خود نپوشید.

مطلب زیاد است فعلا بیش از این مصدع نمی‌شوم—استدعا دارم این عریضه را ملاحظه بفرمایید و پیش از انقطاع راه چاره‌ای فرموده تا مملکت از دست نرفته و یک‌مشت بیچاره که به‌منزلهٔ فرزندان اعلیحضرتند ذلیل و اسیر خارجه نشوند.

الامرالاعلی مطاع محمدابن‌صادق‌الحسینی‌الطباطبائی

پس از سه روز دستخطی از طرف شاه خطاب به‌آقای طباطبائی باین مضمون رسید:

جناب آقای سیدمحمد مجتهد عرایض شما را خواندیم، سفارش به‌اتابک می کنم مقاصد شما را انجام بدهد لیکن شما هم در وظایف خود کوتاهی نکنید و به‌دعاگویی مشغول باشید و البته اشرار والواط را به‌موعظه و نصیحت ساکت کنید، هیجان وفتنه را خاموش نمایید و راضی نشوید غضب و قهر ما عموم را شامل گردد.

پس از وصول جواب عریضهٔ طباطبائی از طرف شاه، سران نهضت که آشنایی

www.tabarestan.info تبرستان

به‌روحیهٔ مظفرالدین‌شاه داشته، همه یقین حاصل کردند که این جواب از طرف عین‌الدوله تهیه شده است و از این پس راه چاره مسدود است و در صدد علاج باید برآمد.

اجتماع سران ملت

سران نهضت چون از جواب شاه به عریضهٔ طباطبائی مطلع شدند برای چاره‌جویی گردهم جمع شدند و به‌مشورت پرداختند اکثر بر این عقیده بودند که راه چاره مسدود است و شاه در میان دیوار آهنی که عین‌الدوله و امیربهادر در اطرافش کشیده‌اند، محصور است و چنان در تحت تأثیر افکار آنها قرار گرفته است که ممکن نیست کاری برخلاف رضا و مشورت آنها انجام بدهد و عین‌الدوله هم محال است که از استبداد فکری و جاه‌طلبی خود دست کشیده راه صلح پیش بگیرد و به‌تأسیس عدالتخانه تمکین کند.

با وجود آنچه که گفته شد، آقای بهبهانی پیشنهاد کرد که برای آخرین دفعه بطور اجتماع به‌منزل عین‌الدوله بروند و از او جداً وفای به‌عهد و تأسیس عدالتخانه را بخواهند ولی دیگران نظر ایشان را رد کردند و گفتند ما عین‌الدوله را می‌شناسیم و از نیت او آگاهیم برفرض که صراحتاً جواب رد به‌ما بدهد و دست رد به‌سینهٔ ما نزند، برای اغفال ما خواهد گفت مشغول نوشتن نظامنامه و تهیهٔ تأسیس عدالتخانه هستم.

شیخ محمدرضای کاشانی که یکی از روحانیون موافق با تأسیس عدالتخانه بود گفت بهتر است از خداوند مشورت کنیم و از قرآن مجید استخاره نماییم و هر راهی را که خدا صلاح دانست، در پیش بگیریم و درنتیجه روحانیون بنا را به‌استخاره گذاردند و با قرآن استخاره کردند و آیه شریفه‌ای که ما مفهوم ترجمهٔ آن را اینجا می‌نگاریم، در اول صفحه آمد:

«ای کسانی که به‌خداوند و قرآن ایمان آورده‌اید، از دشمنان خدا و خود دوری کنید و با آنها طرح مصاحبت نیندازید و با آنها دوست نشوید ولو اینکه وطن را ترک کنید، برای جهاد در راه خدا نفرستید محرمانه به‌آنها سخنان سری، زیرا خدا از همه‌چیز آگاه است و آنها می‌خواهند شما از راه حق دور شوید و در طریق باطل داخل شوید.»

قرائت این آیهٔ شریفه بدن آنهایی که در خفا با عین‌الدوله سازش کرده بودند لرزاند و آنها را رسوا کرد و راهی را که مردان حقجو و حق‌طلب باید در پیش بگیرند، روشن نمود.

این بود که از ملاقات با عین‌الدوله صرفنظر کردند و تصمیم گرفتند که روحانیون عدالتخواه شبها در مساجد خود منبر رفته و مردم را به‌صبر و شکیبایی و مظلومیت و طرفداری از حق و عدالت و دعا به‌درگاه خدا برای نجات از دست ظالمین تشویق و راهنمایی نمایند.

www.tabarestan.info تبرستان

نشان دادن قدرت

عین‌الدوله برای ترسانیدن مردم یک اردوی نظامی مر کب از بیست‌هزار نفر در سمت شمال شهر تهران تشکیل داد و آنها را همه روزه به‌تیراندازی با توپ و تفنگ و مشق نظامی واداشت و برای جلوگیری از اجتماعات در مساجد قدغن کرد که مردم از ساعت سه‌از شب گذشته از خانه‌های خود بیرون نروند و برای اجرای این کار هزارها سرباز و سوار گماشت و قراولخانه‌های متعدد در نقاط مختلف شهر ایجاد کرد و شدت عمل را بجایی رسانید که مردم تهران پس از غروب آفتاب برای اینکه بدست مأمورین گرفتار نشوند جرأت بیرون رفتن از خانه‌های خود را نداشتند و هرگاه کسی بیرون می‌رفت گرفتار سربازها شده، اول جیب و بغل او به غارت می‌رفت و سپس به‌محبس می‌افتاد، عده‌ای از مردمان محترم را لخت کرده حبس نمودند و جمعی را شلاق زدند.

روحانیون طرفدار عین‌الدوله از کشمکش دو دسته استفاده نموده، آنچه می‌توانستند فایده بردند و جیبهای خود را پر کردند و طرفدارهای خود را به کارهای مهم گماشتند چنانچه شیخ فضل‌الله با گرفتن سی هزار تومان رشوه که در آن زمان مالیات شهری بود شوکت‌الملک را به‌حکومت قاین برقرار کرد، گرچه بعضی از مورخین از رذالت و پستیهای روحانیون طرفدار عین‌الدوله در آن زمان سخنها گفته‌اند، ما از ذکر آن وقایع صرفنظر می کنیم.

www.tabarestan.info
تبرستان

ملاقات محرمانهٔ بهبهانی با عین‌الدوله

با اینکه ما هیچوقت تصور نمی کنیم که ملاقات محرمانهٔ بهبهانی با عین‌الدوله برای یک ساخت‌وساز محرمانه بوده و بهبهانی با آن عزم راسخ و عزت‌نفس خیال بدی در سر داشته، بلکه تصور می کنیم او به‌امید اینکه بتواند آن مرد جبار مستبد را از راهی که پیش گرفته نادم کند و او را به‌راهی که صلاح است هدایت نماید و یا آنکه بواسطهٔ فشاری که بعضی از بستگانش که دست نشاندهٔ عین‌الدوله بودند به‌او وارد می‌آوردند، تن به‌این ملاقات داده، بهرحال آزادیخواهان که در دلشان اطمینان زیادی به‌ملاها نداشتند و از آنها نگران بودند و می گفتند شیوهٔ ملاها براین است که با دولتیان باطناً سازش کنند و مصالح عمومی را فدای منافع شخصی نمایند، آمدوشدهای آنها را تحت مراقبت قرار داده بودند و از ملاقات بعضیها با عین‌الدوله اطلاع داشتند.

با اینکه ملاقات بهبهانی با عین‌الدوله با احتیاط کامل و بطور مخفی صورت گرفته بود، میرزانورالدین خان قدوی که در دستگاه عین‌الدوله راه داشت و مراقب جریان بود، آزادیخواهان را از آن ملاقات محرمانه آگاه کرد و بیست چهار ساعت نگذشته بود که آن ملاقات در شهر تهران مورد گفتگو گردید و همه دانستند و بنای بدگویی

و تعرض را گذاردند و شبنامه‌ای در تحت عنوان (مردم بیدار شوید ملاها به‌شما خیانت می کنند) منتشر گردید و در آن شبنامه گفته شده بود که دیگر برای ملت ایران جای شک باقی نمانده است که علت ناکامیابی و محرومیت ملت ایران از عدالتخانه بواسطهٔ سازش محرمانه‌ایست که ملاها با عین‌الدوله کرده‌اند و از او پول گرفته و ملت را اغفال می کنند و نیز ملاقات محرمانهٔ عین‌الدوله با بهبهانی را نیز فاش نموده و از بعضی آقازاده‌ها که به‌نفع مستبدین کار می کردند، سخن رانده بود.

خبر ملاقات عین‌الدوله با بهبهانی و انتشار آن شبنامه چنان هیجان و غوغایی در مجامع تهران برپا کرد که روحانیون را مضطرب نمود و برای تبرئهٔ خود بدست وپا افتادند.

مرحوم طباطبائی با اینکه در صداقت و پاک‌طینتیش تردیدی نبود، از آن تهمتها بی‌نصیب نماند و بناچار در مسجد سنگلج در حضور عدهٔ زیادی منبر رفت و قرآنی که در بغل داشت بیرون آورد و در دست گرفت و با یک قیافهٔ معصوم و تأثرآوری فریاد کرد: ای مردم اگر مرا مسلمان و اولاد پیغمبر می‌دانید به‌این قرآن قسم که من از عین‌الدوله پول نگرفته‌ام و با او ابداً رابطه‌ای ندارم و منظوری جز خدمت به‌خلق و تأسیس عدالت و مجلس نمایندگان ملت ندارم.

و باز به‌این قرآن قسم می‌خورم که تا جان در بدن دارم برضد دشمنان مملکت و ظالمین مجاهدت و جانفشانی کنم ولواینکه در این راه کشته شوم و نیز گفت آقای بهبهانی هم برای جلوگیری از خونریزی و تلف‌شدن مسلمانان با عین‌الدوله ملاقات کرده‌اند.

بیانات طباطبائی تسکینی درقلوب ایجاد و سوءظن مردم را برطرف نمود.

بهبهانی هم برای تبرئهٔ خود از تهمتهایی که به‌او زده بودند، بیاناتی کرد و مستبدین را دشمن ایران و اسلام نامید و مکرر قسم یاد کرد که برای منافع عمومی و تحصیل عدالتخانه جانبازی خواهد نمود.

حقیقتاً روحانیونی که برضد عین‌الدوله قیام کرده بودند موقعیت مشکلی پیدا کرده بودند زیرا از یکطرف عین‌الدوله و شاه و دولت آنها را دشمن داشتند و از طرف دیگر مردم آنها را هدف تهمت قرار داده بودند و به‌آنها بدگویی می کردند، این بود که ناچار بودند یا از حیثیت و آبروی خود درمیان مردم دست بردارند و یا دست به کاری بزنند بس هولناک که عاقبتش را هیچکس نمی‌توانست پیش‌بینی بکند.

در همان زمان زمزمهٔ جهاد درمیان مردم بلند شد و این فکر به‌درجه‌ای قوت گرفت و شهرت یافت که مرحوم طباطبائی مجبور شد به‌منبر رفته و بگوید چندیست در میان مردم صحبت از جهاد برضد دولت می‌شود و غافل از این هستند که پادشاه ایران مسلمان است و برضد یک پادشاه مسلمان نمی‌شود جهاد کرد و آنچه در اطراف جهاد

www.tabarestan.info تبرستان

می‌گویند حقیقت ندارد و علما هیچوقت برضد پادشاه مسلمان اعلان جهاد نخواهند داد.

کشف یکی از مجامع ملی و توقیف اعضای آن به‌عنوان بابی‌گری

در آن زمان وقایع دیگری هم پیش آمد که به‌آشفتگی مردم و اوضاع افزود منجمله یکی از مجامع آزادیخواهان از طرف مأمورین نظمیه کشف شد و تمام اعضای آن راگرفته توقیف و حبس نمودند و خانه و هستی آنها را به‌یغما بردند و آن بدبختها را صدمهٔ بسیار زدند و در شهر شهرت دادند که عده‌ای از بابیها را که خیال فتنه و فساد داشتند دولت دستگیر کرده و در خانهٔ آنها بعضی نوشتجات وشبنامه‌ها بدست آمده، مقصود از این شهرت این بود که بفهمانند شبنامه‌هایی که برضد دولت منتشر می‌شود از طرف بابیهاست و از این راه اختلافی مابین روحانیون و آزادیخواهان تولید کنند.

شهرت تکفیر شاه

عین‌الدوله بیش از هرکس نسبت به‌بهبهانی دشمن بود زیرا او را نه فقط یک مرد مدبر و محکم و پشتکاردار می‌دانست، بلکه او را از طرفداران جدی میرزاعلی اصغرخان اتابک می‌دانست و یقین داشت که هدف بهبهانی از این کشمکشها فقط برداشتن او و سرکار آوردن اتابک است، این بود که کوشش می‌کرد که بهر وسیله‌ای که ممکن بود بهبهانی را از میدان مبارزه بیرون کند و برای موفقیت این کار جز موافق کردن شاه راه دیگری نبود.

برای اینکه شاه سوءظن به‌بهبهانی پیدا کند و عین‌الدوله زبانش برای خرابی او پیش شاه بیشتر درازشود به‌شاه تلقین کردند که تمام این سروصداها برای برداشتن تو از سلطنت است وشهرت دادند که بهبهانی شاه را تکفیر کرده است این شهرت هم متکی به‌یک استفتایی بود که خان‌شوکت منشی سفارت عثمانی از بهبهانی کرده بود.

چون در آن زمان در اسلامبول از طرف ارامنه سوءقصدی نسبت به‌سلطان عبدالحمید شده بود خان‌شوکت سئوالی به‌این عنوان از بهبهانی کرده بود و بیچاره بهبهانی هم که ذهنش از دسیسه‌ای که فراهم کرده بودند، روشن نبود به‌آن سؤال جواب داده بود.

سؤال این بود که اگر از طرف امیری سوءقصدی به‌سلطان و خلیفهٔ مسلمانان بشود با او چه معامله‌ای باید کرد. جواب: سوءقصد به‌سلطان مسلمانان در حکم فساد است و مرد فاسد را باید کشت.

طرفداران عین‌الدوله شهرت دادند که مقصود از امیر، مظفرالدین‌شاه است و بهبهانی او را محرک ارامنه در سوءقصد به‌سلطان عثمانی دانسته است. عاقبت بهبهانی

www.tabarestan.info تبرستان

مجبورشد به‌سفارت عثمانی رفته و ورقه‌ای که در آن جواب و سئوال شده بود گرفته پاره کند و به‌این شهرت بی‌اساس خاتمه بدهد.

فاطمیه

ایام فاطمیه رسید و میدان را برای مخالفین عین‌الدوله باز کرد. در همان زمان مجالس سوگواری که تا آن تاریخ سابقه نداشت برپا شد و ملک‌المتکلمین و حاجی شیخ محمد به‌ذکر مفاسد دستگاه دولت و منافع مجلس ملی و تأسیس عدالتخانه نطقها کردند و طباطبائی و بهبهانی که بیش از سایرین تحت فشار مردم قرار گرفته بودند بناچار احتیاط را کنار گذارده در روی منبر مردم را به پافشاری برای بدست آوردن عدالتخانه تشویق نمودند و مهیا بودن خود را برای فداکاری و کشته شدن در راه عدالت گوشزد مردم کرده و زمینه را برای انقلابی که پس از اندک زمانی پیش آمد مهیا ساختند.

زمزمهٔ ولیعهدی شعاع‌السلطنه

شاه مریض بود و امید زیادی به‌بهبودی او نمی‌رفت، عین‌الدوله برای اینکه صدارت خود را دائمی کند برآن شد که شعاع‌السلطنه یا سالارالدوله را به‌جای محمدعلی‌میرزا که در آن زمان ولیعهد رسمی بود، ولیعهد کند.

این خیال خام که از جاه‌طلبی آن مرد سرچشمه می‌گرفت سبب شد که محمدعلی میرزا که از عین‌الدوله هزارها بار مستبدتر بود، برضد عین‌الدوله شروع به‌تحریکات نمود، چنانچه خواهیم دید در موقعی که ملیون تقاضای مشروطیت از مظفرالدینشاه می‌کردند و برضد عین‌الدوله در جنگ و ستیز بودند از شاه تقاضای قبولی مشروطیت نمود و شکستی به‌عین‌الدوله وارد آورد، از طرف دیگر شعاع‌السلطنه برای رسیدن به‌مقام ولایتعهدی با جمعی از شاهزادگان به‌عین‌الدوله کمک می‌کرد و او را تقویت می‌نمود.

دستگیر کردن مهدی گاوکش

این مرد یکی ازسردسته‌های پیروان بهبهانی بود و از لوطیان معروف آن زمان به‌شمار می‌رفت به‌این معنی که جوانمرد بود و به‌بیچارگان کمک می‌کرد و از عین‌الدوله بدگوئی می‌نمود، یکی ازشبها چند نفر از مأمورین دولت به‌خانهٔ او ریختند، او و چند نفر از بستگانش را مجروح نمودند و بچهٔ کوچکش را در آب خفه کردند و خانه‌اش را به‌یغما بردند و خودش را هم سروپا برهنه به‌خانهٔ عین‌الدوله بردند و چوب زیاد زدند و حبس کردند این رفتار بیرحمانه بیش‌ازپیش خشم مردم را نسبت به عین‌الدوله برافروخت و مردم را به‌مقاومت وادار کرد.

www.tabarestan.info تبرستان

حکم توقیف شیخ الرئیس

شیخ الرئیس ابوالحسن میرزا که یکی از آزادیخواهان و عضو کمیتهٔ انقلاب بود و در آن زمان برای پیشرفت مقاصدملیون کوشش بسیار می کرد و در خانهٔ خود منبر می‌رفت و از ستمگریهای دولتیان سخن می‌راند مورد تعقیب قرارگرفت و حکم توقیف او از طرف عین‌الدوله صادر شد ولی سفیرعثمانی از او حمایت کرد و مانع توقیف او شد. کتاب آبی‌علت حمایت سفیر عثمانی را عضویت شیخ الرئیس در جمعیت اتحاد اسلام می‌داند.

تفرقه‌اندازی عین‌الدوله میان آزادیخواهان

برای روشن کردن موضوع بحث بهتر آن دیدم آنچه را که دولت‌آبادی که خود وارد در جریانات بوده و چندین صفحه‌از تاریخ زندگانی خودش را به‌شرح آن اختصاص داده‌بنویسم. دولت‌آبادی می‌نویسد: احتشام‌السلطنه از زمان نهضت در ایران با من دوست بود و در انجمن معارف بودیم و همانطوری که او را می‌شناختم مردیست که طالب ترقی و سعادت ایران است و می‌خواهد ایران هم چون کشورهای راقیه از نعمت عدالت و ترقی برخوردار بشود، ولی از طرف دیگر فوق‌العاده جاه‌طلب است و مایل نیست مناسبات خود را با صدراعظم وقت و رجال دولت قطع کند و بعلاوه نسبت به‌ملاها که سرسلسلهٔ نهضت جدید شده‌اند، اعتقاد ندارد و عقیده دارد که آنها کمترین اطلاعی از دنیای جدید ندارند و از دست آنها کاری نخواهد شد.

روزی به‌من گفت که این ملاها مثل شما و رفیق شما که مقصود ملک‌المتکلمین بود، طالب عدالت حقیقی نیستند و مقصود آنها از این صداها که بلند کرده‌اند استفادهٔ شخصی و خصوصی می‌باشد و عین‌الدوله هم بهتر از هر کسی از نیات ملاها مطلع است و منظور حقیقی آنها را می‌داند والا او با تأسیس عدالتخانه اساساً مخالف نیست و هرگاه آزادیخواهان مخصوصاً ملک‌المتکلمین و طباطبائی با او ملاقات کنند و به‌او اطمینان بدهند که نظر مخالفتی با شخص او ندارند تن به‌تأسیس عدالتخانه خواهد داد، عین‌الدوله یقین دارد که سیدعبدالله بهبهانی جز مخالفت با او و کنار کردن او از صدارت و سر کار آوردن میرزاعلی‌اصغرخان اتابک منظور دیگری ندارد.

سپس چنین می‌نویسد: احتشام‌السلطنه به‌من گفت حقیقتاً اصلاح‌طلبان کیانند، آنها را پیدا کرده دست بدست هم داده کاری از پیش ببریم من این مطلب را به‌شما می‌گویم و تا حال به‌احدی نگفته‌ام مگر به‌یک نفر که رفیق شماست و او ملک‌المتکلمین است، شما دو نفر مغرض نیستید و دلتان می‌خواهد کار اساسی بشود باید بدانید اگر موفقیتی حاصل شود فقط به‌دست مردان صحیح و با اطلاع ممکن است بشود، وگرنه به‌دست چهار نفر معمم از همه جا بی‌خبر طرفی بسته نمی‌شود، باید همدست دولت شد

و با رجال دولتی دست بکار شد و میان طباطبائی که مرد بی‌غرضی است با عین‌الدوله الفت داد و به‌مقصود اساسی که تأسیس عدالتخانه و اصلاح امور مملکت است، رسید.



حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی

احتشام‌السلطنه عقیده دارد، بلکه اظهار اطمینان می کند که اگر میان ملک‌المتکلمین و طباطبائی با عین‌الدوله و نیرالدوله حاکم تهران سازشی پیدا شود و اعتمادی بوجود بیاید عین‌الدوله با تأسیس عدالتخانه موافقت خواهد کرد. اینک برگردیم به‌مصاحبه با احتشام‌السلطنه. احتشام‌السلطنه به‌هیچ‌عنوان نمی‌تواند مقصدی را که دارد به‌دست نگارنده و ملک‌المتکلمین اجرا کند، مگر آنکه ما را اطمینان بدهد که با این اقدام به‌مقصد اصلی خواهیم رسید. او در این زمینه هرچه می‌خواهد صحبت می کند و وعده

می‌دهد و از ما می‌خواهد که با نیرالدوله ما ثم شهر ملاقاتی بکنیم که با ما همراه باشد و نیز گفت که من به اتابک گفته‌ام که با ملک‌المتکلمین و شما در اجرای آن مقصود همراه خواهم بود.

مقصود احتشام‌السلطنه تفکیک آزادیخواهان از روحانی نمایان است که وظایف آنها در امر سیاست به‌عقیدهٔ کلیهٔ آزادیخواهان مضر است، متحیرم که در این صحبتها احتشام‌السلطنه را فریب داده‌اند تا اقدامات ما را بی‌اثر کنند.

در نتیجهٔ مذاکرهٔ طولانی ما با احتشام‌السلطنه، ملک‌المتکلمین و احتشام‌السلطنه می‌روند وطباطبائی را ملاقات می‌نمایند و باو می‌گویند اگر شما اتابک را مطمئن کنید و او از طرف ما اطمینان پیدا کند به‌دست او مجلس ملی تشکیل می‌شود و چنین تصمیم می‌گیرند که یک مجلس سری از آزادیخواهان معروف و رجال دولت که مورد اعتماد باشد تشکیل بدهند و از روی اساس و متانت پایهٔ عدالتخانه و مجلس گذارده شود احتشام‌السلطنه خوشحال از منزل طباطبائی بیرون می‌رود و عین‌الدوله را ملاقات می‌کند و از نتیجه‌ای که بدست آمده بود او را مطلع می‌کند و عین‌الدوله هم خوشحال می‌شود و از پیش‌آمد اظهار رضایت می‌کند و وعدهٔ صریح می‌دهد که برای تهیهٔ قانون اساسی مملکت اقدام خواهد کرد و قرار می‌گذارند که ملک‌المتکلمین وطباطبائی به‌خانهٔ احتشام‌السلطنه رفته و چون شب شود محرمانه هرسه نفر به‌ملاقات عین‌الدوله بروند و نقشهٔ قطعی تأسیس عدالتخانه و مجلس ملی را عملی نمایند. چون طباطبائی متلون بود و در آن زمان رؤسای روحانیون چنانچه در صفحات پیش نقل کردیم مورد سوءظن مردم مخصوصاً آزادیخواهان قرارگرفته بودند، از ملاقات با عین‌الدوله نگران بود می‌ترسید که باز سروصدایی میان مردم بلند شود ولی ملک‌المتکلمین به‌او می‌گوید منظور ما تهیهٔ قانون اساسی و تأسیس عدالتخانه است و اگر با کسی دوستی می‌کنیم برای این است که با این منظور ما موافق است و اگر دشمنی می‌کنیم او را مخالف مقصود خود دانسته‌ایم.

حال که عین‌الدوله حاضر شده است که در این آرزوی ملی به‌شرط اطمینان از ما و با ملاقات با ما موافقت کند البته باید او را ملاقات کنید و در این راه که سعادت دنیا و آخرت و نجات مملکت است، او را تشویق نماییم و به‌او اطمینان بدهیم که هرگاه از روی حسن‌نیت منظور ما را انجام بدهد ما نه‌فقط کوچکترین مخالفتی با او نخواهیم داشت بلکه این عمل او را تحسین و ستایش خواهیم کرد و از او طرفداری خواهیم نمود. باری پس از بحث بسیار ملک‌المتکلمین و طباطبائی به‌خانهٔ احتشام‌السلطنه می‌روند و چون شب می‌شود هرسه به‌منزل عین‌الدوله می‌روند، جلسه چند ساعت به‌طول می‌انجامد و عین‌الدوله با چهرهٔ گشاده برای تأسیس عدالتخانه و تنظیم قانون اساسی اظهار موافقت می‌کند و قول قطعی می‌دهد و آن آزادمردان شاد و خوشحال از کردهٔ

www.tabarestan.info تبرستان

خود خدا را شکر می‌کنند که برای نیل به‌منظوری که در پیش بود و ممکن بود به کشمکش و خونریزی منتهی بشود به‌سهولت موفق به‌انجام آن شده‌اند و اختلافات میان ملت و دولت ازمیان برخواسته مملکت وارد درشاهراه ترقی و سعادت خواهدشد.

ملک‌المتکلمین و طباطبائی درخانهٔ احتشام‌السلطنه

قسمتی از داستانی را که نگاشتیم احتشام‌السلطنه اینطور نقل کرده و دولت‌آبادی عین آنرا در تاریخ زندگانی خود نگاشته. پس ازآنکه ملک‌المتکلمین و طباطبائی به‌خانهٔ احتشام‌السلطنه می‌روند طباطبائی برای ملاقات عین‌الدوله تردید پیدا می‌کند احتشام‌السلطنه به‌او می‌گوید وضعیت خطرناک است و اگرشما با عین‌الدوله سازش کنید روح ملت را ازخود شاد کرده و نام نیک خود را درعالم پایدار می‌کنید. بالاخره طباطبائی نماز می‌گزارد وگریه می‌کند سپس استخاره می‌کند، آیه مناسب بود، این است که می‌گوید به‌امید خدا می‌رویم.

فردا صبح رفتم منزل احتشام‌السلطنه بسیار خوشحال بود گفت دیشب مجلس خوبی شد و طرفین از هم اطمینان پیدا کردند و بنا شد ورقهٔ دعوتی از طرف اتابک به‌عنوان جمعی ازعلما و رجال نوشته شود و آنها را برای مشورت و تهیهٔ مقدمات تأسیس عدالتخانه دعوت نماید و بنا شد آن ورقه را قبلا برای ما بفرستند و هرگاه مورد پسند واقع شد به‌طبع برسانند، ولی عین‌الدوله برطبق قراری که گذارده شده بود عمل نکرد واز علما دعوت ننمود وعده‌ای ازدرباریان و وزرا را برای مشورت در دربار دعوت کرد.

متن دعوت‌نامه: برحسب امر قدرقدرت ملوکانه روزیکشنبه چهارم ربیع‌الاول ۱۳۲۴ دردربار معدلت مدار حاضرشده واوامر ملوکانه را اصغا نمایند و بعد از انعقاد مجلس آن ورقه که با نظر طباطبائی و ملک‌المتکلمین ازطرف عین‌الدوله تهیه شده بود خوانده شود.

یکی دوروز به‌افسردگی می‌گذرد یکروز ملک‌المتکلمین را ملاقات کردم به‌من گفت احتشام‌السلطنه را ملاقات کردم، خیلی خوشحال بود ومی‌گفت آثارخوش نمایان است وقرارشد امشب به‌اتفاق بروند و با عین‌الدوله حضوراً جواب وسئوال کنند.

ملاقات ملک‌المتکلمین و عین‌الدوله

نقل از تاریخ زندگانی دولت‌آبادی:

در آن ملاقات عین‌الدوله طوری صحبت کرده بود که ملک‌المتکلمین می‌گفت دلم به‌حالش سوخت و یقین دارم بیچاره می‌خواهد کاری بکند ولی می‌ترسد مفسده بشود و نتواند از عهدهٔ رفعش برآید. ملک‌المتکلمین گفت اتابک درآخر مجلس به‌من اطمینان داد که با خیالات ما همراه است و قرارشد با ما و آقاسیدمحمد طباطبائی

کار کنیم تا نتیجه بدست آید، این صدا ثمره رایحهٔ امیدی به‌مشام می‌رساند و اندکی از ناامیدی خارج شدم.



www.tabarestan.info

عین‌الدوله

در جای دیگر می‌نویسد، احتشام‌السلطنه اطلاع داد که امشب باید عین‌الدوله را ملاقات کنیم، در یک مجلس خلوت شب به‌اتفاق ملک‌المتکلمین واحتشام‌السلطنه رفتیم منزل عین‌الدوله، او موضوع استفتاء بهبهانی و سفارت عثمانی را پیش کشید و گفت: بهبهانی تحریکاتی می کند که خیانت به‌دولت و ملت است، سپس ازعدالتخانه صحبت کرد و گفت بزودی منعقد خواهد شد و باز صحبت ازخیانت بهبهانی کرد. من از گفتهٔ او چنین نتیجه گرفتم که او می‌خواهد ما وطباطبائی را اغفال کند ولی به‌روی‌خودم نیاوردم.

در همان روزها شاه سکتهٔ ناقصی می کند و حالش بد می‌شود. طباطبائی تقاضای

ملاقات از شاه می کند ولی عین‌الدوله موافقت نمی کند و برای تولید اختلاف میان طباطبائی و بهبهانی، بهبهانی را برای شرفیابی حضور شاه دعوت می کند، بهبهانی هم صلاح می‌داند با چند نفر از نمایندگان حوزهٔ اسلامی شرفیاب شود.

طباطبائی که از وعده‌های دروغ عین‌الدوله خسته شده بود کاغذی برای او می‌نویسد و جداً تقاضای تأسیس عدالتخانه را می‌نماید ولی عین‌الدوله شفاهاً پیغام می‌دهد من که صاحب مملکت نیستم، مملکت صاحب دارد، صاحب مملکت شاه است، شاه را ملاقات کنید و هرچه می‌خواهید از او استدعا کنید.

تعجب در این است که با همهٔ قول و قراردادهائی که عین‌الدوله داده بود سه روز بعد از آخرین ملاقات با ملک‌المتکلمین حکم توقیف ملک‌المتکلمین را صادر کرد و جمعی را برای دستگیر کردن او مأمور نمود و درنتیجه برای همه مسلم شد که تمام عهد و پیمانها و ملاقاتها و مذاکرهٔ عین‌الدوله برای فریب دادن طرفداران عدالتخانه بوده و می‌خواسته میان آنها تولید اختلاف و نفاق کند و او هرگز حاضر برای آنکه قدمی از استبداد مطلق فراتر بگذارد، نیست.

و چون احتشام‌السلطنه را مرد احساساتی شناخته بود او را واسطهٔ جریاناتی که در بالا بیان کردیم قرار داده بود و تردید نیست که احتشام‌السلطنه از نیات واقعی عین‌الدوله اطلاعی نداشته و ندانسته آلت دست او شده است.

www.tabarestan.info تبرستان

دولت‌آبادی می‌نویسد:

دستگیری ملک‌المتکلمین و حاجی شیخ محمد

شب چهارشنبه ۱۸ جمادی‌الاول ۱۳۲۴ از طرف دولت حکم می‌شود که دو نفر اهل منبر را شبانه دستگیر کنند یکی حاجی شیخ محمد که از مهمترین وعاظ تهران است، دیگری حاجی میرزا نصرالله ملک‌المتکلمین. نگارنده بی‌خبر از همه‌جا تقاضای ملاقات از عین‌الدوله کرده‌ام صبح چهارشنبه را معین نموده، روز مذکور وقتی عازم مبارک‌آباد هستم خبردار شدم که شب‌قبل ریخته‌اند به‌منزل ملک‌المتکلمین که در همسایگی ماست برای گرفتن او، چون خودش منزل نبوده دو پسرش را گرفته‌اند و به‌نظمیه برده‌اند. این خبر مرا پریشان کرد آنهمه خصوصیت اتابک با ملک‌المتکلمین کجا رفت معلوم است هیچ واقع نداشته و الا چگونه متعرض او شدند.

بالاخره رفتم پیش عین‌الدوله بدون اینکه کوچکترین اعتنایی بکند شروع کرد به بدگویی نسبت به‌آقایان و می‌گوید حکومت برای حرف چهارنفر دست از کار خود برنمی‌دارد.

سید حسن حبل‌المتین می‌نویسد

در همان روزهای بحرانی عین‌الدوله مرا احضار کرد و بعد از آنکه از بدی اوضاع شکایت کرد چنین گفت: من به‌خوبی میدانم که در این اغتشاشی که پیش‌آمده است دست یکعده مردمانی که از سالها خیال انقلاب درسر دارند و می‌خواهند مملکت را جمهوری کنند و دین و آیین گذشتگان ما را از میان ببرند در کار است وملاها هم از روی جهل و نادانی به‌ساز آنها می‌رقصند و غافل از این هستند که دود اینکار عاقبت در چشم خود آنها خواهد رفت شما به‌مؤیدالاسلام آنچه را که گفتم بنویسید وبه او حالی کنید که من احتیاج زیادی به‌یاری او دارم و چون می‌دانم اغلب از علما و طلاب نجف روزنامهٔ حبل‌المتین را می‌خوانند و به‌عقاید نویسندهٔ او اعتماد دارند،لازم است آنچه را که گفتم بطور روشن به‌آنها حالی کنید تا گول چند نفر ملاهای تهران را که با مفسدین همدست شده‌اند نخورند. من درمقابل اظهارات عین‌الدوله سکوت کردم و جرأت نکردم که به‌او بگویم دونفر از همان اشخاصی که شما آنها را مفسد می‌دانیدمن و برادرم هستیم.

عین‌الدوله سپس اضافه کرد من درمقابل این‌وضعیت تمکین نخواهم کرد و عنقریب محرکین حقیقی این اوضاع را به‌مجازات خواهم رسانید. من همان‌شب آنچه را که از دهن عین‌الدوله شنیده بودم برای سران آزادیخواهان نقل کردم و تصمیم او را در برانداختن آنان خاطر نشان کردم و حقیقت امر را هم برای برادرم مؤیدالاسلام نوشتم و او برخلاف انتظار عین‌الدوله، از همان زمان شروع به‌نوشتن مقالاتی بس سودمند به‌نفع نهضت ملیون نمود و علم مخالفت را برضد عین‌الدوله بلند کرد.

آب انداختن درخانه‌ها

بطوری که سابقاً نوشتیم در آن زمان حکومت نظامی درتهران با شدیدترین وضعی حکمفرما بود و عبور و مرور در شبها بکلی قدغن و ممنوع شده بود و هرگاه کسی پاسی از شب گذشته درکوچه و خیابان دیده می‌شد، فوراً بوسیلهٔ مأمورین آنچه داشت به‌یغما می‌رفت و با شدترین وضعی درمحبسهای تاریک زندانی می‌شد. چون منظور اصلی حکومت وقت فشار وارد آوردن به‌آزادیخواهان بود، به کلیهٔ وسائل ممکنه برای زحمت دادن به‌آنها متشبث می‌شدند، ازجملهٔ اقداماتی که به‌عمل می‌آمد این‌بود که به‌میرابها دستور داده بودند که در نیمه شب‌مجاری آب خانهٔ کسانی که موردنظرشان بود بازکرده آب زیادی بـه خانهٔ آنها بیاندازند تا درنتیجه صاحب‌خانه برای‌نجات دادن منزلش از خرابی وبستن راه آب به کوچه برود و همینکه به کوچه می‌رفت فوراً از طرف مأمورین که دراطراف کمین کرده بودند دستگیر و مجروح و مضروب می‌شد.

شناسایی عین‌الدوله

چون وقایع انقلاب از این ببعد وارد در مرحلهٔ نوینی می‌شود و تمام آن حوادث دراطراف یک‌مرد سرسختی که به‌هیچ قیمت نمی‌خواست پله‌ای از نردبام استبداد و خودخواهی پایین بیاید دورمی‌زند اینست که برای شناسایی او آنچه را که آقای عبدالله‌مستوفی که شناسایی کامل به‌حالات روحی و اخلاقی عین‌الدوله داشته و در تاریخ اجتماعی و اداری دورهٔ قاجاریه نگاشته در اینجا نقل می کنیم:

«عبدالمجید میرزا بر خلاف پدرش با کفایت و برخلاف برادرش درس خوانده و مخصوصاً خط تحریر را با امضای عبدالمجید چنان خوب می‌نوشت که به‌خط درویش عبدالمجید مشتبه می‌شد و از شاهزادگانی بود که جقهٔ شاهزادگی را درجیب‌یابانچی‌قره نوکری دارند، تکبر و شاه‌اندازی، شاه وارثی و اخاذی و پستی قره نوکری را جامع بود، فحشهای اسیرنظام را که بالهجهٔ کردی با آقا شروع و به‌الفاظ رکیک ختم می‌شد بدون هیچ شکوه و شکایت و حتی گله گذاری تحلیل می‌برد و در آن واحد جواب تعظیم زیردستان را حتی به‌گوشهٔ چشم هم نداده منتها التفاتی که درحق تعظیم کننده بذول می‌داشت حرکت دادن چند تار ازموی سبیلهای انبوه خود بود و از جو دزدی طویله‌تا تقلبات دقیق دفتری از همهٔ حیف‌ومیلهای مال دولت مثل کسی که مدتی عمل کرده وسوراخ وسمبهٔ هر کاری را بلداست مطلع بود حساب هر کاری را داشته بی‌رو دربایستی می‌توانست تا دینارآخر از عامل آن اخذ وعمل نماید، پشتکاری خسته‌نشو و طمعی سیرمانی ناپذیر داشت.

اگرچه مظفرالدینشاه اهل این حسابها و به‌فکر تناسب انتخابات خود نبود، ولی این انتخاب بسیار به‌موقع و عین‌الدوله برای راه‌انداختن این ماشینی که هرچه روغن به‌آن می‌زدند زنگ طمع از آن زدوده نمی‌شد، از همه کس مناسب‌تر و واقعاً خیرالموجود بود، از یکطرف سابقهٔ خدمتش دردستگاه ولیعهدی مظفرالدین‌شاه از همه بیشتر وبه همین واسطه ترکها را خوب می‌شناخت و به‌اخلاق و مکنت سابق ولاحق و درجهٔ لیاقت هریک به‌خوبی واقف بود و می‌توانست آنها را سرجای خود بنشاند، از زیاده‌طلبی ترکی آنها جلوگیری نمایدوبرای التفات شاه دربارهٔ آنها حد و اندازه‌ای برقرار کند و حتی دستخط شاه را هم دربارهٔ آنها بلا اجرا گذارد سهل است، ذینفع را بباد پرخاش بگیرد که چرا وسیلهٔ صدور چنین دستخطی دربارهٔ خود شده است، ازطرف دیگر اقامت هفت‌هشت سالهٔ تهران که اکثر به‌حکومت این شهر حتی در دو سفر شاه به‌فرنگ تا حدی سمت نایب‌السلطنگی را هم داشت او را بر اخلاق وجوه مملکت آشنا کرده می‌توانست آنها را به کارهایی که ازعهده برآیند بگمارد واز همه بالاتر جلوی فکر مسافرت بوالهوسانهٔ فرنگ را بگیرد، شاهزاده توانست این منطق را حالی شاه و حول وحوش او نماید که نمی‌توان یکسال درمیان بیست‌سی کرور پول قرض کرد و خرج هوا و هوس نمود و بدشاه وعده

کرد که سال دیگر از جمع‌آوری عایدات کشوری اعلیحضرت را برای سفر سوم به فرنگ خواهد برد و چنانکه خواهیم دید به این وعدهٔ خود هم وفا نکرد.

عین‌الدوله تصور می‌کرد که در دستورالعمل ولایات اسامی موهوم که مستوفیها از آن استفاده می‌نمایند زیاد و با بی‌بند وباری بیست‌سالهٔ امین‌السلطان و میرزا بنویسی وزیر دفتر، آقایان گذشته از اولاد و بسته و کس و کار برای گربه‌های خانهٔ خود هم به‌اسم موهوم مواجب دست و پا کرده باشند و حساب می‌کرد از کشف این قضیه می‌تواند یک کروری تفاوت در جمع و خرج تحصیل کند و با جلوگیری از صدور بروات بی‌اساس و حاتم بخشیهای بی‌موضوع شاه و خریدهای غیرلازم اعلیحضرت که ترکها برای استفادهٔ خود از ثمن و مثمن بدان وادارش می‌کردند، نیز سالی دوسه کروردست‌و پا نماید. عایدات گمرک روزبروز در تزاید است و شاید بتواند در این سمرعایدی هم رخنه کرده لجام به‌خودسری بلژیکیها بزند و از مازاد اصل و فرع قروض خارجی مبلغ بیشتری برای مصارف عمومی کشور بدست آورد.

در قسمت اول شاهزاده در اشتباه بود مستوفیها حقوق زیادی که قابل کسر ونقص باشد، نداشتند و در این پانزده‌سالهٔ هرج ومرج بعد از حاجی میرزانصرالله اگر غایب ستوفای بلاعقبی هم پیدا کرده بودند باحکم و فرمان به‌این و آن داده و از تومانی سه‌چهارقران حق دلالی فایده برده بودند نه از اصل آن.

اما در دوقسمت دیگر، البته صدراعظم به‌خوبی می‌توانست ازصدوربروات انعام و خلعت بی‌مورد جلوگیری کند و از مخارج بی‌مورد بیوتات سلطنتی که در سالهای اخیر زیاد شده بود بکاهد و با فشار بلژیکیها و دقت بیشتری در کار، البته در عایدات گمرک هم می‌شد تفاوتهایی بدست بیاورد.»

انقلاب

انقلاب با ظاهر وحشتناک و باطن آزادیبخش پس از هزارها سال چهرهٔ زیبای خود را در ایران به‌عالمیان نشان داد.

همانطوری که در ظاهر اعمال جراحی که برای نجات افراد از مرگ به عمل می‌آید، دستهای خون‌آلود متصدیان آلات قطاعه و ناله و فریاد مریض و خوف و وحشت ناظرین دیده می‌شود ولی در حقیقت یک‌بشری از مرگ نجات می‌یابد، انقلاب هم ظاهرش بسیار موحش است و جز آهن، آتش، فغان، یغما، خونریزی و خرابی بنظر نمی‌رسد ولی در باطنش نجات یک و رستگاری قومی نهفته است.

در پایان سی‌سال تهیهٔ زمینه و خود آرایی و یکسال مقاومت و استقامت اینک دو دسته یکی به‌طرفداری از عدالت و دفع ظلم و دیگری برای حفظ مالک‌الرقابی و استبداد درمقابل هم صف کشیده بودند و چون دیگر راه‌سازش سپری شده بود منتظر بودند که تیر اول را کدام طرف خواهد انداخت و حمله از کدام طرف شروع خواهد شد. طبعاً طرفی که مغرورتر است و خود را مجهزتر می‌پندارد پیشدستی خواهد کرد و به‌هجوم خواهد پرداخت.

دولت استبدادی که اساسش در روی‌پایهٔ حکومت چندین هزارسالهٔ مالک‌الرقابی استوار بود و از قدرت نظامی و سرمایهٔ مالی برخوردار بود و بیش از بیست هزارنفر قشون مجهز در تهران آماده کرده بود و اکثر از رجال کشور و روحانیون و شاهزادگان و ایلات و حکام هم از او پشتیبانی می‌کردند و طرف خود را هم حقیرو ناچیز می‌پنداشت. یقین داشت که در اولین برخورد شیرازهٔ مخالفینش از هم پاشیده خواهد شد و شاهد فتح و ظفر را بدست خواهد آورد.

ملیون که جماعتی ناچیز و فاقد کلیهٔ وسایل ظاهری وآلات پایداری بودند و حتی یک‌تفنگ هم دردست نداشتند وعدهٔ آنها از دوسه هزارنفر تجاوز نمی‌کرد و درمقابل حریف بسیار ناتوان وضعیف بنظر می‌آمدند، یک تفوق برحریف زورمند خود داشتند وآن برتری و تفوق معنوی بود. این جماعت مجهز به‌نیروی حق و ایمان بودند و همین برتری

آنها را عاقبت فاتح و کامیاب کرد زیرا به‌اتکای همین نیروی ایمان بود که انبیا و بزرگان، نهضتهای مهم جهانی را بوجود آوردند و دولتهای بزرگ استبدادی را به‌زانو در آوردند و علم عدالت و آزادی را در عالم بلند کردند و مردم را به‌توحید وخداشناسی هدایت نمودند و دنیا را به‌این پایه از تمدن و ترقی رسانیدند.

باری حمله از طرف دولت استبدادی شروع شد و آتش انقلاب روشن گشت و جنگ مشروطه و استبداد که چهارسال طول کشید و ده‌ها هزارنفر بیگناه کشته شد و هزارها خانواده بی‌سرپرست شدند، آغاز گشت.

همانطوری که در کلیهٔ جنگهای جهانی قشون مهاجم در مرحلهٔ اول نقاط حساس را هدف حملهٔ خود می‌دهد و کوشش می کند سرداران و علمداران را از پای درآورد و درفش دشمن را واژگون کند، در جنگ مشروطه واستبدادی که در ایران شروع شد هدف دولت استبدادی از پای درآوردن رهبران آزادی و پیشوایان نهضت بود.

چون اسلحهٔ برنده و قاطع کلیه آزادیخواهان جهان و ملیون و انقلابیون دوران، بیان و قلم است، با از میان بردن این دو اسلحه هرنهضت ملی را می‌توان خاموش کرد و یا بهتر بگوییم با ازمیان بردن خطبا و نویسندگان، نهضتها بخودی خود ازمیان می رود.

عین‌الدوله برای تار و مار کردن ملیون و درهم شکستن نهضت، امر به‌توقیف و دستگیری رهبران ملت و بزرگترین خطبای آن زمان ملک‌المتکلمین ــ سیدجمال‌الدین و حاجی شیخ محمد واعظ را صادر نمود.

عین‌الدوله شب ۱۷ جمادی‌الاول ۱۳۲۴ رئیس نظمیه و رئیس قراولان خاصه را احضار نمود و به‌آنها دستور داد که باسرع اوقات بدون سروصدا آن سه نفر را دستگیر نمایند و با وسایل نقلیه‌ای که قبلا فراهم شده بود، ازشهر بیرون ببرند.

محاصرهٔ خانهٔ ملک‌المتکلمین

محمدعلی‌ملکزاده که شاهد و ناظر آن واقعهٔ تاریخی بود شرح قضیه را برای شما نقل می کند:

قوام‌السلطنه که در آن‌زمان قوام حضور لقب داشت و منشی مخصوص عین‌الدوله بود و با آزادیخواهان ورهبران نهضت سروسری داشت و آنها را محرمانه از اوضاع دربار ونیات عین‌الدوله آگاه می‌ساخت در روز ۱۷ جمادی‌الاول بوسیلهٔ یکی از محارمش به‌ملک‌المتکلمین پیغام داده بود که عین‌الدوله دستور داده است شما را دستگیر کنند و توقف شما در تهران خطرناک است و بهتر آنست که امشب را به‌شمیران منزل من یا منزل‌وثوق‌الدوله بیایید و شب را در خانه نباشید.

ملک‌المتکلمین پس از اطلاع از موضوع به‌شمیران می‌رود و شب را در باغ نصیرالدوله که مسکن ییلاقی وثوق‌الدوله بود می‌گذراند.

در نیمه‌شب عدهٔ زیادی سواره و پیاده خانهٔ ملک‌المتکلمین واقع در خیابان چراغ گاز را محاصره می کنند و بوسیلهٔ نردبانی که همراه داشتند روی‌پشت بام می‌روند و در پلکان را شکسته واردخانه می‌شوند و جمعی هم تفنگ بدست در روی پشت‌بام کوچه‌های اطراف‌خانه را مراقبت می کردند که از ساکنین خانه کسی فرار نکند.

منظم‌الملک کلانتر محل با بیست‌نفر مرد مسلح تفنگ بدست وارد خانه می‌شوند، اهل خانه سراسیمه از خواب بیدار می‌شوند.

منظم‌الملک می‌پرسد ملک‌المتکلمین کجا است، زنها جواب می‌دهند که دیشب خانه نیامده ولی مأمورین قانع نمی‌شوند و با بیشرمی تمام اطاقها و زوایا حتی داخل صندوقها را بازرسی و تفتیش می کنند. جمال‌زاده نقل می کند مضحک این بود که یکی از فراشها با چوب بلندی که دردست داشت آب‌حوض را بهم میزد به‌امید آنکه ملک‌المتکلمین را در زیر آب پیدا کند، حال افراد آن خانواده که از چندنفر زن و بچه تشکیل یافته بود در آن‌موقع شب معلوم است.

پس از آنکه مطمئن می‌شوند که ملک‌المتکلمین درخانه نیست سه نفر طفل را که یکی محمدعلی‌ملکزاده و دیگری اسدالله‌ملک‌زاده پسرهای ملک‌المتکلمین و محمدعلی جمال‌زاده پسرسید جمال‌الدین که آنشب درآنجا مهمان بود و همگی از ترس می‌لرزیدند از رختخواب بیرون کشیده و آنها را به‌دست مأمورین دادند.

www.tabarestan.info تبرستان

زنها التماس کردند که این بچه سید مهمان ماست و اهل این خانه نیست و تازه از اصفهان آمده است، مزاحم او نشوید، مأمورین جمال‌زاده را رها می کنند ولی پسران ملک‌المتکلمین را کت‌بسته از خانه بیرون می‌برند و در محبس نظمیه حبس می کنند.

میرزامحمدعلی‌خان نصرةالسلطان که یکی از آزادیخواهان صدر مشروطیت بود و خانه‌اش باخانهٔ ملک‌المتکلمین فاصلهٔ زیاد نداشت در همان نیمه‌شب از واقعه اطلاع پیدا می کند و سفیدهٔ‌صبح رهسپار شمیران می‌شود و به‌خانهٔ وثوق‌الدوله می‌رود و ملک‌المتکلمین را از حادثه وگرفتاری فرزندانش واضطراب خانواده‌اش آگاه می کند.

ملک‌المتکلمین تصمیم می‌گیرد به‌شهر برگردد و آنچه وثوق‌الدوله وقوام‌السلطنه و نصرةالسلطان کوشش می کنند که از حرکتش به‌طرف شهر جلوگیری کنند، فایده نمی‌بخشد، حتی وثوق‌الدوله می‌گوید ممکن است شما کشته شوید و یا لااقل گرفتار گردید، جواب می‌دهد کار از این مراحل گذشته است باید کاریکسره‌شود.

بالاخره ملک‌المتکمین با همان شهامتی که مخصوص به‌خودش بود کالسکه می‌خواهد و برای آنکه از نظر مأمورین دولت که آنروزها دسته‌دسته در خیابانهای شهر مشغول گشت بودند شناخته نشود کلاه به‌سرمی‌گذارد و یک عینک دودی به‌چشم می‌نهد و روانهٔ شهر می‌شود و یکسره به‌مسجد جامع می‌رود.

در همان موقع طباطبائی و بهبهانی وصدرالعلما هم با جمع کثیری به‌مسجد جامع

می‌روند و طولی نمی‌کشد که هزارها نفر در مسجد جمع می‌شوند.

ملک‌المتکلمین در بیان احساسات و نگرانی و اضطرابی که همه را فراگرفته بود منبر می‌رود و از حملهٔ دولتیان به‌خانه‌اش و گرفتاری فرزندانش سخن می‌راند و می‌گوید بیش از این صبر و تحمل جایز نیست و ما باید تکلیف خودمان را با این دستگاه ظلم وستم روشن کنیم.

نیروی ایمان و فصاحت کلام خطیب شهیر چنان جماعت را تحت تأثیر قرار می‌دهد که همگی به یک‌صدا آماده بودن خود را برای دفع ظلم با فریادهای مرگ‌برای ستمگران اعلام می‌دارند.

ناگفته نماند که وقایع یکسال گذشته و کوششی که رهبران ملیون برای حاضر کردن افکار عمومی و مستعد نمودن برای مقاومت نموده بودند تا حدی چشم و گوش مردم تهران را باز کرده بود و آنها را برای مقاومت و به‌دست آوردن حقوق ملی آماده ساخته بود.

هنوز ساعتی از اجتماع سران نهضت در مسجد جامع نگذشته بود که صدای تیر و تفنگ و فریاد و ناله و هیاهو افق تهران را فرا گرفت و بازارها و دکاکین بسته شد و مردم دست از کسب و کار کشیدند و جمعیت چون سیل خروشان به‌طرف مسجد جامع که مقر رهبران نهضت بود سرازیر شدند و هزارها سرباز و سوار از دروازه‌های شهر به‌حکم دولت چون بلای آسمانی وارد شهر شدند و انقلاب به‌تمام معنی شروع شد.

www.tabarestan.info تبرستان

دستگیر کردن حاجی شیخ محمدواعظ

صبح همین روز مأمورین دولت برای دستگیر کردن حاجی شیخ محمدسلطان‌الواعظین که یکی از وعاظ درجهٔ اول تهران بود و از نعمت علوم معقول ومنقول کاملا برخوردار بود و در میان مردم احترام به‌سزایی داشت، خانه‌اش را محاصره کردند و عده‌ای بدرون خانه رفتند ولی چون او را نیافتند و گفته شد که صبح زود از خانه‌بیرون رفته است پی‌او را گرفتند و در محلهٔ سرپولک او را یافتند و احمدخان یاور سردستهٔ مأمورین دولت آن مرد محترم را به‌خواری از الاغی که سوار بود پایین کشید و درمیان انبوهی از پلیس و نظامی به‌طرف محبسش کشانیدند.

همینکه نزدیک مدرسهٔ حاجی‌ابوالحسن رسیدند، طلاب مدرسه ازگرفتاری واعظ معروف اطلاع یافتند و بطور اجتماع با چوب و چماق برای نجات او و از چنگ مأمورین دولت شتافتند، مردم بازارچه هم به‌طلاب ملحق شدند ومأمورین را احاطه کردند. احمدخان چون قوایی که همراه داشت برای مقاومت و متفرق کردن مردمی که به‌یاری حاجی شیخ محمد آمده بودند کافی ندید واعظ را کشان کشان به‌طرف قراولخانه‌ای که در آن نزدیکی بود و درآنجا عدهٔ زیادی سرباز کشیک می‌داد برد و بنا به‌گفتهٔ کسروی درآنجا

بندش کردند، در این گیرودار خبر به‌سید عبدالله بهبهانی رسید و او جماعتی را با پسرخود میرزا سید احمد به یاری حاجی شیخ محمد فرستاد و جمعیت با فریادهای خشمناک به‌طرف قراولخانه که از طرف عدهٔ زیادی سرباز مسلح حفاظت می‌شد هجوم بردند و حاجی شیخ محمد را مستخلص نمودند و او را روی شانه‌های خود گذاردند و می‌خواستند به‌طرف مسجد جامع روانه شوند.



حاج شیخ محمد واعظ
(سلطان الواعظین)

احمدخان از عدم موفقیتی که نصیبش شده بسیار خشمگین بود و نتوانسته بود امر آقای خود عین‌الدوله را اجرا کند به‌سربازها و پلیسها حکم داد که به‌مردم شلیک کنند

و آنها هم بدون درنگ میان مردم شلیک کردند و در نتیجه ادیب‌الذاکرین و چند نفر دیگر بطوری مجروح شدند که تاب ایستادن نداشته، نقش زمین گشتند و خون از سرو پای آنها جاری شد.

در همان گیرودار سیدعبدالحمید که یکی از طلاب بود وگویا از مجلس درس مراجعت می کرد و داخل جمعیت شده بود و از تجاوزی که از طرف سربازها به‌مردم‌شده بود فوق‌العاده متأثر و عصبانی بود خود را به‌احمدخان رسانید و با تشدد گفت تو مگر مسلمان نیستی که اینطور با مردم بیگناه و بی‌اسلحه رفتار می کنی چرا میان مردم‌شلیک کردی و به‌چه حق جمعی ازمردمان عزیز را به‌خاك و خون کشیدی.

احمدخان بدون آنکه‌جوابی به‌ هد با همان‌تفنگی که در دست داشت‌سینهٔ‌سید را هدف کرد و تیری به‌سینهٔ سید زد که از پشتش پرید و سید نقش برزمین شد و پس از چندثانیه جان داد.

ادیب‌الذاکرین هم که پایش تیرخورده بود، درمیان خاك و خون می‌غلطید و‌از مردم استمداد می‌طلبید.

حاجی‌شیخ‌محمد همینکه این هنگامه را دید حمیتش به‌جوش آمد و سروصورتش را از خون سید عبدالحمید که همچنان روی‌زمین جاری بود رنگین کرد و مردم از زن و مرد بنای فریاد را گذاردند.

در همان موقع شاهزاده‌سیف‌الدین‌میرزا رئیس کل توپخانه با عدهٔ زیادی توپچی و قزاق برای یاری و کمک به‌احمدخان و متفرق کردن مردم و دستگیر نمودن سران انقلاب که منظور نظرشان بود وارد معرکه شدند و کشتهٔ سیدعبدالحمید را از دست‌مردم گرفتند و روانه شدند.

صدرالعلما که از واقعه مطلع شده بود با جمعی از طلاب و کسبه به‌یاری شورشیان رسید و در نتیجه عدهٔ جمعیت مضاعف شد و قوت قلب پیدا کردند و قزاقها و توپچیها را دنبال کردند و با کشمکش و زد وخورد که به‌مجروح شدن عده‌ای تمام شد جسد سیدعبدالحمید را از آنها پس گرفتند و کشتهٔ آن شهید را روی تخته گذاردند وبرسردوش گرفتند و همگی که عدشان از سه‌هزارنفر تجاوز می کرد با خشم فراوان و فریادهای وحشتناك به‌طرف مسجد جامع روانه شدند.

صدای شلیک تفنگ و شیون زنها و فریاد مردها و نالهٔ مجروحین اهالی شهر را مضطرب‌و پریشان خاطر ساخت و دسته‌دسته از اطراف شهر برای کمک به‌شورشیان به‌طرف‌معرکه‌و مسجد جامع شتافتند.

کلیهٔ بازارها و دکاکین حتی نانواییها بسته شد و شهر به‌صورت ایام سوگواری‌در آمد و چنان هیاهو و غوغایی در تهران بپاشد که مردم تا آن زمان چنین روزی را ندیده

www.tabarestan.info تبرستان

بودند.

علما همگی با بستگان خود فوج‌فوج به‌طرف مسجد جامع روانه شدند حتی حاجی شیخ فضل‌الله که از انصار عین‌الدوله بود نتوانست در مقابل هیجان عمومی در خانه بنشیند و صلاح خود را در آن دانست که به‌مسجد رفته به‌ملیون ملحق شود.

تجار و بازرگانان که تا آن‌زمان خود را مخفی می کردند و از شرکت علنی در وقایع سابق خودداری می کردند و یکنوع بی‌طرفی پیش‌گرفته بودند و اگر هم کمک به‌نهضت می کردند، از تظاهر دوری می‌جستند، از خانه‌ها بیرون آمده به‌جماعتی که در مسجد جامع بودند ملحق شدند.

زنهای تهران هم در این قیام شرکت کردند و مردها را به‌یاری شورشیان و مظلومین تشویق می کردند و در کوچه و بازارها فریاد دلخراش به‌دولتیها فحش می‌دادند و نفرین می کردند.

مردم کشتهٔ سید عبدالحمید را به‌مسجد بردند و در میان شیون و گریه غسل دادند و در میان مسجد گذاردند و در اطراف آن به‌نوحه سرایی و سینه زدن پرداختند.

دولت درچه کار بود

شاه و درباریان به‌ملاحظهٔ فصل تابستان در ییلاق نیاوران بودند، به‌محض رسیدن خبر شورش و زدوخورد در شهر عین‌الدوله، نصرالسلطنه محمدولیخان تنکابنی را که سپس لقب سپهدار یافت و عاقبت یکی از سرداران ملیون شد و مردی بود تندخو، بی‌باك، جسور ولی متلون به‌سمت فرماندهی ساخلوی شهر و حفظ امنیت پایتخت انتخاب کرد و کلیه افراد مسلحی که در شهر بودند و چندین فوج که در خارج شهر اردو زده بودند و بریگاد قزاق را در اختیار او گذاردند.

نصرالسلطنه بدون فوت وقت در تمام خیابانها و بازارها چاتمه و قراولخانه برپا کرد و بیش از هزارنفر سواره و پیادهٔ گشتی برای متفرق کردن اجتماعات و برقرار کردن نظم انتخاب نمود و بریگاد قزاق را که فرماندهانش صاحبمنصبان روسی بودند به کمک گشتیها مأمور کرد و چند فوج را به‌محاصره کردن مسجد جامع که مردم در آنجا اجتماع کرده بودند گماشت و خود و ارکان حربش چهارسوق بزرگ را که در مرکز بازار و نزدیک مسجد جامع بود، مقر فرماندهی و مرکز نظامی قرار داد.

همان روز از طرف عین‌الدوله اعلامیه‌ای در شهر منتشر شد و به‌دیوارها چسبانیدند در آن اعلامیه مردم را تهدید کرده بودند که اگر دکانهای خود را بازنکنند و به کسب و کار خود مشغول نشوند، دکاکین و خانه‌های آنها خراب و غارت خواهد شد و خود آنها به اشد مجازات تنبیه خواهند شد. ولی این تهدیدها نتیجه‌ای نداد و تمام‌بازارها و دکاکین شهر بسته و شهر در حال تعطیل عمومی درآمده بود حتی دکاکین نانوایی و

www.tabarestan.info تبرستان

قصابی که برای خوراک یومیهٔ مردم ضرورت داشت، بسته شده بود.

با وجود مراقبت هزارها افراد مسلح از طرف دولت مردم اعلانها را از دیوارها می‌کندند و به ناشرین آن فحش و ناسزا می‌گفتند.



محمدولیخان تنکابنی
نصرالسلطنه (سپهدار)

www.tabarestan.info
تبرستان

هر روز عدهٔ زیادی از طبقات مختلفهٔ مردم به‌متحصنین مسجد جامع افزوده می‌شد بطوری که روز سیم تمام صحن مسجد و اطاقها و شبستانها حتی پشت بامها و گوشه و کنار مملو از جمعیت بود و حرکت برای افراد مشکل شده بود و بواسطهٔ محصور بودن مسجد از طرف چند فوج مسلح از راه پشت بام و خانه‌ها مجاور نان و خوراک به‌محصورین می‌رسید.

نصرالسلطنه پس از آنکه مسجد را در حصار گرفت و پشت بامها و عمارات مشرف به‌مسجد را پست نظامی گذارد و چند توپ هم در نقاط مرتفع که مسلط برمسجد بودقرار داد، امر کرد مسجد و محصورین را زیر آتش گلوله گرفتند.

چون مردم در زیر طاقهای آجری استوار و محکم پناهنده بودند این گلوله‌باران زیان زیادی به‌مردم وارد نکرد و بیش از چند نفر مجروح نشدند ولی رعب و وحشت در چهرهٔ محصورین که تا آن روز جنگ ندیده بودند، آشکار بود.

در همان موقع که مسجد زیر باران گلوله بود، بهبهانی با همان شجاعت فطری و استقامت که مخصوص به‌خودش بود منبر رفت و برای تقویت روحیهٔ محصورین بند گریبانش را باز کرده و سینه‌اش را نشان داد وگفت من پیش از همهٔ شما برای کشته شدن در راه حق و عدالت حاضرم.

شجاعت و جسارت آن پیرمرد روحانی یک روح مقاومت و استقامت در مردم ایجاد کرد و پس از آن ضعف و فتوری از خود نشان ندادند.

در همان روز واقعهٔ قتل سیدعبدالحمید، سیدمحمدرضا مساوات که فوق‌العاده از پیش آمد عصبانی شده بود یک نفرقزاق مسلح را با ششلول کشت و آتش درونی خودرا با ریختن خون او تسکین داد.

www.tabarestan.info تبرستان

حملهٔ متقابل از طرف ملیون

عدهٔ زیادی از جوانانی که درمیان محصورین بودند و شوری در سرداشتند با جمعی از کسبه که از حملهٔ دولتیها عصبانی شده بودند و نیز از تنگی محل ناراحت بودند، برای‌آنکه زنجیر محاصره را پاره کنند، در صورتی که یکدانه تفنگ‌هم دردست نداشتند، پیراهن خون‌آلود سیدعبدالحمید را چون بیرق برچوب کردند و قرآن دردست گرفته با فریاد زنده باداسلام، زنده باد ملت ایران، مرده‌باد عین‌الدوله، مرگ برای ظالمین، از محوطهٔ مسجد بیرون رفتند و تا حدود مسجدشاه را که بیش ازصدذرع با مسجد جامع فاصله داشت اشغال کردند. سپس به‌صف متراکم سربازها نزدیک شدند و با نداشتن اسلحه باقشون مسلح دولتی به‌مبارزه و زدوخورد پرداختند.

در نتیجه جنگ بشدت درگرفت و سربازها بدون پروا در میان انبوه مهاجمین شلیک کردند و با سرنیزه حمله نمودند و در نتیجه صف ملیون را عقب راندند و مجبور به‌فرارشان کردند.

در این جنگ خونین دولتیها عدهٔ مقتولین را بیست ودونفر وعدهٔ مجروحین راچند برابر قلمداد می کردند، ولی پس از ختم معرکه مسلم شد که عدهٔ مقتول از صدنفر متجاوز بوده وطبعاً مجروحین چندین برابر بوده است.

چون مردم بعلت فرار قادر به‌جمع‌آوری مقتولین خود نبودند سربازها و قزاقها

چندین گاری آوردند و مقتولین را در گاریها ریختند و از شهر بیرون بردند و اجساد کشتگان را در چاههای مخروبهٔ بیرون شهر سرنگون کردند و روی آنها خاک ریختند.

جمعی از مجروحین بزحمت توانستند خود را از معرکه نجات بدهند و با هزار مرارت بخانه‌های خود بروند و جمعی غرقه در خون به‌مسجد بازگشتند.

پس از این واقعهٔ جانگداز محصورین یا تأثر و خشم از بی‌رحمی سربازها تصمیم گرفتند که مجتمعاً به‌قشون دولتی هجوم ببرند و یا کشته شوند و یا آنها را مغلوب و متفرق نمایند ولی علما از تصمیم آنها جلوگیری کردند و به‌آنها نصیحت کردند که کشتن مسلمانها و خونریزی پسندیده نیست و بهتر آنست که صبر و شکیبایی و مظلومیت را پیش بگیریم زیرا خداوند همیشه به‌مظلومین یاری می کند.

پس از این واقعه به‌امر نصرالسلطنه عدهٔ زیادی توپچی پشت بامهای بازار که مشرف و مجاور مسجد بود سنگر کردند و چندین عراده توپ کوهستانی در آنجا کارگذاردند و شمس‌العماره را که در آن زمان مرتفع‌ترین عمارت شهر بود و کاملاً مشرف به‌مسجد جامع و خیابانهای اطراف بود اشغال نمودند وعدهٔ زیادی افراد مسلح در طبقات فوقانی جا دادند، بطوری که می‌توانستند صحن مسجد و خانه‌های اطراف و خیابانها و کوچه‌های مجاور را به‌سهولت گلوله باران کنند.

علاوه برآنچه که نوشتیم برای آنکه محصورین را بیچاره کنند و آنها را مجبور به‌تسلیم نمایند مجرای آبی که به‌مسجد می‌رفت سد کردند بطوری که روزآخر اکثر محصورین از تشنگی بی‌تاب شده بودند و فقط مقدار کمی‌آب بوسیلهٔ همسایه‌ها آنهم با هزار زحمت با طناب به‌محصورین می‌رسید.

کسانی که در آن آشوب شرکت داشتند جمعیت محصورین مسجد را سی‌هزارنفر نقل می کنند.

ولی مورخینی که به‌قولشان اعتماد هست، نتوانسته‌اند رقم ثابتی بدست بدهند ولی آنچه مسلم است جمعیت محصورین از بیست هزار نفر متجاوز بوده است.

پایان واقعهٔ مسجد جامع

انقلاب وخونریزی که از صبح ۱۸ جمادی‌الاول شروع شد سه‌روز طول کشید و فتح و فیروزی قطعی نصیب هیچیک از دوطرف نشد و روزبروز نگرانی دوطرف بیشتر می‌شد و از عاقبت کار اندیشناک بودند.

محصورین به‌واسطهٔ تنگی مکان وگرمی هوای سوزان تابستان و بی‌آبی و کمی خوراک و از همه بالاتر کثافت و بوی عفن که نفس کشیدن را برهمه مشکل کرده بود به‌جان آمده بودند و اگر این وضع چند روز دیگر دوام پیدا می کرد بدون شک همگی

www.tabarestan.info تبرستان

مریض وعدهٔ زیادی تلف می‌شدند.

ازطرف دیگر دولتیها هم نمی‌توانستند بیش از این ناظر وضعیت یکشهر در حال تعطیل و گرسنه و فاقد وسایل زندگانی عمومی باشند و بیم آن را هم داشتند که‌شهرهای دیگر هم علم طغیان بلند کرده و با اهالی‌تهران همصدا بشوند و مهمتر از آنچه که گفته شد این بود که عین‌الدوله یقین داشت که اگر دامنهٔ جنگ و کشمکش وسعت پیدا کند خواهی نخواهی مظفرالدینشاه بوسیلهٔ خارجیها از جریانات مطلع خواهد شد و به‌مسئولیت خود پی‌خواهد برد و او را از کار بر کنار خواهد کرد و روزگار به کام دشمنانش خواهد شد.

این بود که طرفین راه‌چاره می‌اندیشیدند و می‌خواستند به‌آن‌وضع ناهنجار خاتمه داده شود.

عاقبت سران ملیون در یکی از حجرات‌مسجد جلسه‌ای تشکیل دادند و به کنکاش پرداختند و پس ازگفتگو و بحث بسیار به‌این نتیجه رسیدند که چون راه‌صلح و صفا با دشمن بدخواه مسدوداست و مقاومت در تهران هم موجب خونریزی و اتلاف نفوس خواهد شد و تسلیم در مقابل دشمن سرسخت هم غیرممکن است، همان راهی را که پیغمبراکرم در مقابل کفار مکه پیش‌گرفت اتخاذ کنند و تهران را ترک کرده راه مهاجرت در پیش‌گیرند و به کلیهٔ روحانیون پایتخت که اکثرشان دراین نهضت‌شریک بودند تکلیف شود که درمهاجرت‌شرکت کنند و بدینوسیله‌چرخ زندگانی عمومی را که بوسیلهٔ روحانیون درگردش بود ازکاربیندازند.

ناگفته نماند که تدبیری که شده بود بسیارعاقلانه بود زیرا درآن‌زمان کلیهٔ امورجامعه دردست روحانیون بود، معاملات بطور کلی و جزئی درمحضر روحانیون انجام می‌یافت، عقد و نکاح را روحانیون اجرا می کردند، ارث بوسیلهٔ آنان تقسیم می‌شد، حق امام و خمس که درحقیقت پرداخت مالیات بود به‌آنها داده می‌شد، اکثر مردم نماز را که از واجبات دین بود پشت‌سرروحانیون و درمساجد می‌گزاردند و کمتر فردی بود که درروز گرفتار مشکلات و مسائلی نشود که حل آن بوسیلهٔ استعلام و استفتا از روحانیون میسر بود.

درنتیجه هرگاه دستگاه روحانیت در تهران برچیده می‌شد زندگانی عمومی بکلی فلج می‌شد و رشتهٔ زندگی اجتماعی که روی معاملات بود ازهم پاشیده می‌شد و خواهی‌نخواهی یک انقلاب عمومی پیش می‌آمد.

درهمان روز دستخطی از طرف مظفرالدینشاه به‌خط شاهزادهٔ عضدالسلطان پسر شاه برای آقایان به‌مسجد آوردند که درآن علما را به‌متفرق کردن مردم توصیه کرده بود و وعده داده بود که عدالتخانه را بزودی تأسیس خواهد کرد.

www.tabarestan.info تبرستان

اگرچه مردم بدانی وعده‌ها دیگر اطمینان نداشتند ولی چون سران ملیون استنباط کرده بودند که بیش از این نمی‌شود بدان وضع ناگوار ادامه داد، از وصول این دستخط استفاده کردند و دستخط را در میان جماعت خواندند و سپس از مردم تقاضا کردند که متفرق بشوند و به‌خانه‌های خود بروند و به کسب و کار خود مشغول بشوند.

مردم هم که از آن وضع غیرقابل تحمل به‌جان آمده بودند و ادامهٔ آن‌را غیرممکن می‌دانستند، به‌نصایح خیرخواهانهٔ رؤسای خود تسلیم شدند و دسته‌دسته با چشم گریان مسجد را ترک کردند و فقط رؤسا و برگزیدگان نهضت در مسجد باقی ماندند و دوروز گرسنه و تشنه با کمال سختی در آن‌محل نامطبوع بسربردند و همچنان در محاصرهٔ نظامیها بودند و راه‌آمد و شد با خارج برای آنها بکلی مسدود شده بود.

کسروی در تاریخ مشروطیت می‌نویسد، همان‌شب میرزامصطفی آشتیانی محرمانه به‌خانهٔ امیربهادر رفت و شب را در آنجا گذرانید و صبح که به‌مسجد بازگشت قضیه برای مردم مکشوف شد و مورد توبیخ قرارگرفت.

گرچه رویهٔ آقازاده‌ها درآن‌دوره بطوری که سابق براین نگاشتیم به‌همین منوال بود ولی هرگاه نگارنده خود را ملزم‌به‌ذکر کلیهٔ وقایع نمی‌دانستم داستان رفتن میرزا مصطفی‌آشتیانی را به‌خانهٔ امیربهادر ذکر نمی‌کردم و راضی نمی‌شدم که کسی که عاقبت جان خود را درراه مشروطیت فداکرد لکه‌ای‌در‌دامانش باقی بماند.

محمدولیخان نصرالسلطنه

نصرالسلطنه فرماندهٔ کل قشون پایتخت در حالیکه محاصره را روزبروز سخت‌تر می کرد و بر شدت خود می‌افزود، از متفرق شدن مردم بسیار مسرور بود و خود را در این کشمکش و زدوخورد کامیاب تصورمی کردو برای خاتمه دادن به‌غایله پس از آنکه مردم مسجد را تخلیه کردند و در آنجا جز عده‌ای از سران نهضت کسی‌باقی نماند بدمسجد رفت و آقایان را ملاقات کرد و به‌آنها پیشنهاد نمود که بهتر اینست که آقایان مسجد را ترک کنند و به‌حضورشاه مشرف بشوند و عرایض و مستدعیات‌خودشان را حضوراً به‌عرض برسانند و البته شاه مهربان مستدعیات آقایان را خواهد پذیرفت و این جنگ وستیز به‌صلح وصفا خاتمه پیدا خواهد کرد، ولی رؤسای نهضت پیشنهاد نصرالسلطنه را نپذیرفتند و همچنان با کمال سختی در مسجد باقی ماندند و پس از مشورت و مطالعه دقیق پیشنهاد ذیل را درجواب دستخط شاه نوشته و فرستادند:

«یا عدالتخانه به‌فوریت در ایران تأسیس شود و یا همهٔ ما ها را بکشید ویا آنکه اجازه بدهید همه تهران را ترک کرده مهاجرت کنیم.»

عین‌الدوله سبکسرانه قسمت اخیر پیشنهاد آقایان را پذیرفت و خیال می کرد که با رفتن آن عده از تهران کار به‌نفع او خاتمه خواهد یافت و حریف را از میدان بدر

خواهد کرد و در نتیجه دستخطی از طرف شاه بدین مضمون صادر و به‌رؤسای نهضت ابلاغ شد.

آقایان آزادند که بهر کجا که می‌خواهند بروند.

سران نهضت پس از دریافت دستخط شاه برای بیرون رفتن از تهران شرایط ذیل را تقدیم داشتند و در آخر آن تذکر دادند که در صورتی که تقاضای آنها پذیرفته شود، فوراً حرکت خواهند کرد.

اول کسانی که در انقلابات چندروزه شرکت داشته‌اند و در وقایع اخیر سهیم بوده‌اند و درمسجدجامع اجتماع نموده بودند، آزاد و مصون از تعقیب و تعرض دولت باشند (عین‌الدوله این شرط را پذیرفت ولی به‌آن عمل نکرد).

دویم هر کس و از هرطبقه‌ای از مردم که بخواهند به‌اتفاق آقایان تهران راترك کنند و به‌خارج بروند، دولت مانع حرکت آنها نشود (عین‌الدوله این شرط رانپذیرفت).

سیم پسرهای ملک‌المتکلمین که در حبس بودند آزاد شوند (عین‌الدوله این شرط را پذیرفت و حکم آزادی فرزندان ملک‌المتکلمین را صادر کرد و به‌نظمیه فرستاد و دستور داد که آنان را به‌آقایان تحویل بدهند.)

نورالدین‌خان سرهنگ توپخانه که هنوز زنده است، از طرف عین‌الدوله مأمورشد فرزندان ملک‌المتکلمین را از زندان مستخلص نموده و تسلیم سران نهضت نماید.

پس از ابلاغ حکم آزادی پسران ملک‌المتکلمین سیدمحمدعلی تهرانی که یکی از آزادیخواهان پرشور بود و او را صدیق مشروطه می‌نامیدند، با جمعی از ملیون به نظمیه رفتند و باشور وشعف محبوسین را در آغوش گرفته به‌اتفاق سرهنگ‌نورالدین‌خان به‌خانهٔ بهبهانی که مرکز تجمع ملیون بود بردند و آنها را درمیان فریادهای شادی به‌پدرشان سپردند.

نتایج انقلاب اخیر

انقلاب چندروزه با اینکه به کشته شدن و مجروح گشتن جمع زیادی پایان یافت، منافع بسیاری برای بدست آمدن‌مشروطیت داشت که ما بعضی از آنها را بطور اختصار در اینجا ذکر می‌کنیم:

اول ، در این انقلاب اخیر عدهٔ زیادی از کلیهٔ طبقات مردم شرکت کردند و در حقیقت انقلاب صورت ملی و عمومی بخود گرفت.

دویم ، تا آن زمان صحبت از مشروطه و مجلس منتخبین ملت درمیان عوام نبودو فقط گفتگو از عدالتخانه می‌شد، ولی در تحت‌تأثیر این انقلاب، خواستکاری مشروطه عمومیت پیدا کرد و در کوچه و بازار صحبت از مشروطه می‌شد و از منافع آن سخن

می‌گفتند.

سوم، از آن خونریزی آزادیخواهان مطمئن شدند که دیگر سازشی که منافع ملی و عمومی دربر نداشته باشد میان روحانیون و دولت پیش نخواهد آمد.

چهارم، کسانی که از بهبهانی نگران بودند و بعضی نسبتهای بی‌اساس به‌او می‌دادند، یقین کردند که این مردشجاع و قوی‌القلب در راهی که وارد شده ثابت و پایدار است و هیچوقت روح قوی او دستخوش تزلزل و اضطراب نخواهد شد.

پنجم، حاجی شیخ فضل‌الله که از روحانیون متنفذ و طرفدار عین‌الدوله بود و بطوری که نوشتیم در پیش آمد تحصن حضرت‌عبدالعظیم شرکت نکرد، در این انقلاب اخیر چنان تحت‌تاثیر افکارعمومی و خشم جامعه قرارگرفت که با وجود ممانعت عین‌الدوله با سران نهضت هم‌قدم شد و راه مهاجرت را پیش گرفت.

ششم، از آنچه در بالا نوشتیم مهمتر آن بود که رهبران آزادیخواهان استنباط کردند که ملت ایران را می‌توان به‌طرف یک انقلاب دامنه‌دار که به تغییرات و تحولات اساسی منتهی شود، سوق داد.

هفتم، تا آن زمان ملت ایران خون ندیده بود و از جنگ وستیزگریزان و وحشت داشت ولی زد وخورد و انقلاب اخیر آن پرده را پاره کرد و یک روح استقامت وفدا کاری درمردم بوجود آورد.

www.tabarestan.info تبرستان

مذاکرهٔ محرمانه عین‌الدوله با شاه

معتمدخاقان که از محارم مظفرالدین‌شاه بود نقل می کند، در همان روزی که واقعهٔ مسجد جامع پیش آمد و صدها نفر کشته و مجروح شدند پاسی از شب گذشته عین‌الدوله برای ملاقات شاه به‌عمارت گلستان آمد و به‌امر او تمام پیشخدمتها و خدمه را از اطراف شاه دور کردند.

من به‌واسطهٔ علاقه‌ای که به‌اوضاع داشتم در اطاق کوچک جنب خوابگاه شاه خودم را مخفی کردم و با کمال مراقبت به‌آنچه میان شاه و وزیر می‌گذشت و حرفهایی که می‌گفتند گوش می‌دادم، شاه بطور اختصار می‌دانست که اغتشاشی در شهر روی داده است ولی ازچگونگی امر کمترین اطلاعی نداشت، عین‌الدوله با کمال بی‌پروایی گفت مطلب مهمی نیست فقط یک‌عده از مفسده جویان را می‌خواستم دستگیر و از شهر تبعید کنم و آنها از ترس به‌مسجد جامع پناهنده شده‌اند و جمعی از ملاها هم که طرفدار میرزاعلی‌اصغرخان‌اتابک هستند و با پول او این اغتشاشها را برپا می کنند، با آنها همدست شده‌اند و سروصدایی برپا کرده‌اند، برای حفظ امنیت دستوردادم یک عده افراد نظامی مراقب اوضاع باشند.

بعد اضافه کرد برای اینکه مفسده‌جویان که مقصودی جز هرج‌ومرج ندارند و

می‌خواهند دین و آیین ما را از بین ببرند و حکومت جمهوری در کشور اسلامی برپا کنند تنبیه شوند، تصمیم گرفته‌ام که آنها را متفرق کنم تا بهر کجا که می‌خواهند بروند و یقین دارم که با رفتن آنها از تهران مردم راحت شده و به کسب و کار خود مشغول خواهند شد و دعاگوی وجود مبارک اعلیحضرت همایون خواهند بود. مظفرالدین شاه که مریض بود و حوصلهٔ حرف زدن زیاد را نداشت و از حقیقت اوضاع هم بی‌خبر بود جواب داد کاری بکنید که به‌مردم صدمه وارد نشود. عین‌الدوله این جواب شاه را در حکم اجازه دانست و کرد آنچه را صفحات تاریخ شاهد و گواه است.

www.tabarestan.info

مهاجرت

بعضی از مورخین و مشروطه‌خواهان تحصن حضرت‌عبدالعظیم را مهاجرت صغیر و مهاجرت به‌قم را مهاجرت کبیر نوشته‌اند.

در روز چهارشنبه ۲۴ جمادی‌الاول رهبران نهضت مرکب از علما و سران احرار و جمعی از معاریف و تجار و کسبه و عدهٔ زیادی از طلاب علوم دینیه سواره و پیاده رهسپار حضرت‌عبدالعظیم شده‌ند و پس از یکشب توقف راه قم را پیش گرفتند.

عدهٔ مهاجرینی که در حضرت‌عبدالعظیم جمع شدند، مورخین هزار نفر می‌نویسند ولی جمع کثیری در راه میان حضرت‌عبدالعظیم و قم به‌آنها پیوستند و عدد مهاجرین روزبروز افزونی یافت.

نیکلامانوسکی که یکی از مستشرقین روسی است و تاریخ مشروطیت ایران را بزبان روسی نگاشته، چنین می‌نویسد:

من از عراق به‌تهران می‌رفتم در حسن‌آباد راه‌قم به‌سیل مهاجرین که تهران را ترک کرده بودند، برخوردم. عدهٔ آنها بحدی زیاد بود که جمعی در زیر درختها سکنی کرده بودند، حس کنجکاوی مرا برآن داشت که با چندنفر از رؤسای آنها ملاقات کنم. از جمله کسانی که نامشان را در کمیته اجتماعیون عامیون قفقاز شنیده بودم و طالب ملاقاتشان بودم یکی ملک‌المتکلمین و دیگری سیدجمال‌الدین واعظ بود، ازحسن اتفاق آن‌دونفر در یکی از بالاخانه‌های مجاور کاروانسرا منزل کرده بودند، من به‌ملاقات‌آنها رفتم و پس از احوال‌پرسی که معمول میان ایرانیان است، از سیدجمال‌الدین پرسیدم آیا اطمینان دارید به‌این کاری که دست زده‌اید بتوانید با موفقیت به‌پایان برسانید، به‌من جواب داد این همان راهیست که پیغمبر ما پیش گرفت و بالاخره کامیاب شد.

از ملک‌المتکلمین پرسیدم در مملکت شما که بیش از صدیک مردم سواد ندارند و از اوضاع دنیا بی‌خبرند و از افکارنوین کمترین اطلاعی ندارند و تا حال هم یک حزب ملی در ایران نبوده که مردم را برای یک تحولی آماده کند، تصور می‌کنید که بشود به‌این مردم آزادی داد و تقدیرات مملکت رابه‌دست آنها سپرد. ملک‌المتکلمین با همان

لطف بیانی که مخصوص بخودش بود به‌من جواب داد، آزادی بزرگترین موهبتی است که خداوند رایگان بدون قید و شرط به‌بندگانش عطا فرموده است و او مقید به‌قید و شرطی نکرده است و روزی که آدم را خلق کرد، او را مجهز به‌قدرت عقل و آزادی نمود و بوسیلهٔ همین دونیروی خداداد بود که بشر بداین پایه از ترقی نایل شده است و چون بشر اولیه علم نداشت و به‌آنچه که امروز تمدن می‌نامند آشنا نبود، خداوند او را از آزادی محروم نکرد و در زیر زنجیر وغل نگاهش نداشت تا سواد و تمدن پیدا کند، آنوقت آزادی به‌او بدهد.

سپس آن شخص روسی چنین می‌نویسد، بیانات حکیمانهٔ ملک‌المتکلمین تحولی در افکار من بوجود آورد و تنبهی بود که مرا از خواب غفلت بیدار کرد و از آن زمان بدون قید و شرط طرفدار آزادی مطلق شده‌ام.

با ورود مهاجرین به‌علی‌آباد در راه قم، از تهران خبر رسید که عین‌الدوله عده‌ای سوار و سرباز مامور کرده است که خود را به‌مهاجرین برسانند و همگی را دستگیر کنند و به‌نقاط دوردست بفرستند.

این خبر که هنوز صحت آن مسلم نیست اضطراب زیادی میان مهاجرین بوجود آورد و با عجله بدون آنکه در علی‌آباد رفع خستگی بکنند، راه قم را پیش گرفتند و خود را به‌قم رسانیدند و در کنف دختر امام متحصن شدند.

قم مرکز فعالیت مشروطه خواهان

مهاجرین دسته‌دسته سواره و پیاده وارد شهر قم شدند و کسانی که نسبتاً ثروتی داشتند و یا محترم‌تر بودند در خانه‌ها سکنی گزیدند وسایرین درصحن بزرگ ومدارس مجاور منزل کردند. عدهٔ مهاجرین را مورخین تا دوهزار نفر نوشته‌اند ولی چون آمار صحیحی در دست نیست نمی‌شود زیاد به‌گفتهٔ آنها اعتماد داشت.

صبحها را مهاجرین به‌دید و بازدید و بحث در اطراف وقایع و خواندن تلگرافات و مکاتیب که از تهران و شهرستانها می‌رسید و ملاقات اشخاص تازه وارد می‌گذرانیدند و عصرها را همگی در صحن بزرگ جمع می‌شدند و اکثر روزها ملک‌المتکلمین یا سیدجمال‌الدین منبر می‌رفتند و از منافع مشروطیت و حقوق حقهٔ ملت سخن می‌کنند و مردم را به پایداری تشویق می‌کردند.

ناگفته نماند که تحصن حضرت‌عبدالعظیم و قم، درحقیقت یکنوع مدرسه‌ای بود که در آن افراد از اوضاع جهان و افکار نوین و منافع مشروطیت و حقوق ملت اطلاع پیدا کردند و آموختند که با چشم باز و فهمیده و دانسته در راهی که پیش گرفته بودند قدم بردارند، چنانچه یکی از محققین اروپایی می‌نویسد، انقلاب خود مدرسهٔ بزرگیست که در آن عدهٔ بیشماری از کلیهٔ طبقات مردم علم آزادیخواهی و وطن‌دوستی می‌آموزند.

www.tabarestan.info تبرستان

این حقیقت در ایران بیشتر صدق می کند، زیرا قبل از نهضت مشروطیت عدهٔ کسانی که از روی تحقیق و مطالعهٔ معنی و منافع حکومت‌ملی و آزادی را می‌دانستند و از منافع حقیقی مشروطیت اطلاع داشتند، انگشت شمار بودند و بعد از واقعهٔ مهاجرت به‌حضرت‌ـ عبدالعظیم و واقعهٔ مسجدجامع و مهاجرت به‌قم، هزارها نفر مطلع و مؤمن به‌مشروطیت‌و آزادی درمیان آن‌جماعت پیدا شدند و این نکته بزرگترین فایده‌ای بود که از آن حوادث نصیب مردم شد. شبها رهبران ملت دورهم جمع می‌شدند و به‌تدبیر امور می‌پرداختند و بوسیلهٔ تلگرافات‌وقاصدومکاتیب اهالی‌شهرستانها را به‌موافقت با نهضت دعوت می‌نمودندو بواسطهٔ اهمیت موقعیت روحانیون نجف برای پیشرفت مشروطیت چندنفر را به‌آن‌سامان فرستادند و آنان را از جریانات آنچه می‌گذشت و مقاصدی که مستبدین داشتند، آگاه می‌کردند و از ستمگریهایی که دولتیان در حق مردم روا می‌داشتند و کشتارهای بی‌رحمانه‌ای که کرده بودند، مطلع می‌نمودند.

از حسن اتفاق، حاجی‌شیخ‌فضل‌الله که در آن زمان در حوزهٔ روحانی نجف شهرت و اعتبار زیادی داشت درمیان مهاجرین بود و او هم درسهم خود روحانیون نجف را به‌نفع نهضت‌ملی تشویق می‌نمود.

انعکاس انقلاب در شهرستانها و خارجه

انقلاب تهران ومهاجرت ملیون، درشهرستانها انعکاسی مهمی نمود وعدهٔ بیشماری مردم به‌هواخواهی مهاجرین ومشروطیت قیام نمودند و نمایندگانی ازطرف خود به‌قم فرستادند.

آژانسهای خارجی هم اخبار انقلاب ایرانیان را با شاخ وبرگ زیاد در اکثر کشورهای متمدن منتشر نمودند و جراید آزادیخواه ملل مترقی مقالات تشویق‌آمیز راجع به‌نهضت ایرانیان نگاشتند و همین انعکاسات بیش ازپیش مردم تهران را به‌پایداری و ایستادگی تحریص می‌نمود.

بااینکه میان راه تهران و قم دسته‌های مسلح برای جلوگیری از رفتن مردم تهران به‌قم و ملحق شدن آنها به‌مهاجرین گماشته بودند مردم دسته‌دسته از راههای مختلف و به‌وسایل گوناگون به‌مهاجرین می‌پیوستند.

همکاری نزدیکه‌میان‌مهاجرین قم و ملیون در تهران نقشهٔ عاقلانه و مساعدی برای اخذ نتیجهٔ نهایی فراهم کرده بود و افکارعمومی را بطوری متمایل به‌طرفداری از ملیون نموده بود که میرزای فرصت که یکی از مورخین و دانشمندان معروف ایران بود و در آن زمان در تهران می‌زیست درخاطرات خود چنین می‌نویسد: من به‌چشم خود زنی را دیدم که‌مقنعه خود را سرچوب کرده بود و فریاد می کشید که‌از این ببعد عقددختران مسلمان را باید مسیونوز بلژیکی ببندد.

www.tabarestan.info طبرستان

مقدمهٔ قیام عمومی و تحصن در سفارت انگلیس

پیش از اینکه وارد داستان تحصن ملیون در سفارت انگلیس بشویم دو نکته را که از نظر تاریخ روشن کردن آن کمال ضرورت را دارد بنظر خوانندگان می‌رسانیم.

اول موضوع تحصن در ایران، غریزهٔ دفاع و حس محافظت از خود، از نوامیس طبیعت است و این غریزه در کلیهٔ موجودات زنده و اجتماعات وجود دارد و اگر این غریزه نبود ذیروحی در دنیا زنده نمی‌ماند، چنانچه از حیوانات تا مجامع عالی انسانی همیشه در تحت رهبری این حس طبیعی به‌حیات خود ادامه داده‌اند و تمام وسایل دفاعی که انسان از اول خلقت تا امروز ایجاد کرده متکی به همین حس مخصوص بوده است.

ملت ایران بطوری که تاریخ نشان می‌دهد در دورهٔ زندگانی چندین هزارساله‌اش دائماً مورد هجوم و تجاوز ستمگران و ظالمین بوده است و کسانی که در این کشور قدرت داشته‌اند و برمردم حکومت می کردند، اعم از اینکه خارجی و یا ایرانی بوده‌اند، اساس حکومت آنها در روی زورگویی و تجاوز و تعدی بوده است و چون قانون و اصول و ملجایی هم در کار نبوده که مردم را از تعدی ظالمین مصون و محفوظ بدارد، مردم بناچار برای نجات خود از تجاوز ستمگران مأمنهایی بدست می‌آوردند تا در پناه آن مصون بمانند و فلسفهٔ ایجاد اماکن مقدسه در کلیهٔ نقاط ایران حتی دردهات و قصبات درروی همین اصل استوار است، زیرا اماکن مقدسه به‌احترام دین از دستبرد ظالمین تاحدی مصون بود و مردم برای حفظ جان و مال خود به‌آن امکنه پناهنده می‌شدند، این بود که امامزاده‌ها و مساجد و خانهٔ بعضی از علما در درجه‌اول بست بود و از تعدی حکام و مأمورین دولت محفوظ بود و مردم می‌توانستند به‌آنجاها پناه ببرند.

جماعتی که برای بدست‌آوردن عدالت قیام کردند، در مقابل قشون مسلح دولت کمترین قوهٔ دفاعیه و کوچکترین وسیلهٔ مبارزه نداشتند و زمانی هم که در مسجد جامع تهران که مقام مقدسی بود و حقاً باید از تجاوز ستمگران محفوظ باشد پناهنده شده‌بودند، مورد هجوم و محاصره واقع شدند و به‌مصائب گوناگون مبتلا گشتند، بناچار عده‌ای راه‌قم را پیش گرفتند و در آنجا متحصن شدند و جمع زیادی از اهالی تهران برای حفظ جان‌خود

www.tabarestan.info

و گفتن حرف حق که در خانه‌های خود نمی‌توانستند آزادانه آن کلمه را ادا کنند به سفارت انگلیس رفته و در آنجا متحصن شدند.

شک نیست که مقصود از تحصن مشروطه‌خواهان در سفارت انگلیس یاری از انگلیسها نبوده، بلکه منظور فقط این بود که در جایی زیست کنند و اجتماع نمایند که جانشان محفوظ باشد و بتوانند آنچه را که می‌خواستند آزادانه و بدون پروا بگویند. و هرگاه مردم به‌سفارت انگلیس پناه نبرده بودند با اینکه برای دفاع خود حتی یک تفنگ هم در دست نداشتند عاقبت کار آنها معلوم بود. کسانی که امروز در امن و امان هستند و مقام از خود گذشتگی آنها برما مجهول است، خورده می‌گیرند که چرا ملیون ایران به سفارت اجنبی پناهنده شدند و برای بدست آوردن حق ملی خود با اسلحه قیام نکردند.



متحصنین در سفارت انگلیس

متذکر میشویم که در آنوقت اگر مردم در محل دیگری جمع می‌شدند با قوهٔ قهریه مواجه می‌گشتند و بزور و جبر متفرقشان می کردند.

مهمتر از آنچه که گفتیم اینست که رهبران ملیون در آن‌زمان روحانیون بودند و آنها بکلی با خونریزی و جنگ مخالف بودند و عقیده داشتند مقصودی را که در پیش گرفته بودند، از راه مظلومیت و ناله و فریاد و تحصن بدست بیاورند.

اما علت اینکه مردم تهران سفارت انگلیس را برسایر سفارتخانه‌ها ترجیح دادند و در آنجا پناهنده شدند اینست که سفارت عثمانی که نمایندگی یک‌دولت اسلامی را

داشت در آن زمان با دولت ایران اختلاف زیادی پیدا کرده بود و قشونش سرحدهای ایران را مورد تجاوز و تاخت وتاز قرار داده بود و مليون ایران از رفتار ناهنجار آنها فوق‌العاده خشمگین بوده و نمی‌خواستند به‌نمایندگان دولتی که کشورشان را مورد هجوم قرار داده، پناهنده شوند.

سفارت روس هم نمایندهٔ مستبدترین کشورهای جهان بود و با نهضت مليون ایران بکلی مخالف بود و با آزادیخواهان روسیه درجنگ بود و روزی نمی‌گذشت که خبرهایی از بی‌رحمی دولت روسیه نسبت به‌آزادیخواهان آن دیار به‌تهران نمی‌رسید و داستانهایی از ستمگریهای آن دولت مستبد، نقل نمی کردند.

این بود که مردم به‌سفارت انگلیسی که نمایندهٔ یک‌دولت آزاد و مشروطه بود، پناهنده شدند.

نکتهٔ دویم بعضی از مردمان فرومایه و فاقد شخصیت و عقیده که در روحشان ذره‌ای وطنپرستی و فداکاری راه نیافته و نسیم آزادیخواهی و آزادمنشی به‌مشامشان نرسیده و رویهٔ زندگانیشان در بندگی و اطاعت مقامات ذیقدرت بوده و هرگز آیات رحمانی و تجلیات صمدانی در قلب آنها رسوخ نکرده و فاقد شهامت و شجاعت می‌باشندو همچون خفاش که منکر وجود آفتاب است، منکر سجایای عالیه و نیروی شخصیت و فداکاری در راه عقیده هستند و چون خود فاقد صفات عالیهٔ انسانیت می‌باشند دیگران را هم چون خود می‌پندارند و تصور نمی کنند که کشورما هم چون سایر ممالک مترقی جهان دارای مردان باایمان وفداکاربوده که با خلوص نیت وفداکاری و حسن عقیده و صلاح عامه و نجات ملت و وطن نهضت مشروطیت را بوجود آوردند وبه‌قیمت جان ومال خود ملت ایران را ازقیدبندگی وعبودیت نجات دادند، با بیشرمی می‌گویند انگلیسها برای منافع خودشان ایران را مشروطه کردند و ایرانیان را برای بدست آوردن مشروطیت تشویق بلکه تحریک نمودند وآنها را به‌سفارتخانهٔ خود کشیدند.

من هروقت نام اینگونه افراد را می‌شنوم برآنهالعنت می‌فرستم و آنها را فرومایه‌ترین افراد بشر می‌دانم، زیرا بهتر از هرکس می‌دانم که مشروطیت ایران از نیم‌قرن پیش از انقلاب زمینهٔ آن بتدریج تهیه شده بود و صدها نفر اشخاص متفکر و محقق با رنج بسیار و فداکاری بیشمارمقدمات آنرا تهیه نموده بودندوبا فداکاری و از جان گذشتگی ملت ایران که به‌قیمت خون ده‌ها هزارنفر عناصرپاک تمام شد، آن نهضت بزرگ و قیام عمومی بوجود آمد و باموفقیت خاتمه یافت.

من از نظر حق‌گویی این حقیقت را پوشیده نمی‌دارم که در آن‌زمان دولت روسیه در ایران قدرت بسیاری پیدا کرده بود و اکثر از رجال دولت طوق خدمتگذاری پطرسبورغ را برگردن نهاده بودند و دولت انگلیسی بسیار از اوضاع ایران و نفوذ روزافزون روسها بیمناك بود و همینکه انقلاب مشروطیت در ایران ظهور کرد و ستارهٔ آزادی درافق

ایران طلوع نمود و ملت ایران قدرت معنوی خود را نشان داد، دولت انگلیس صلاح خود را در این دید که با ملت ایران از در دوستی درآید و نسبت به نهضت مشروطیت اظهار رضامندی کند و خود را متمایل به‌مشروطیت نشان بدهد.

این نکته نیز ناگفته نماند که اگر انگلیس قلباً مایل به‌تغییر رژیم در ایران بود، درمقابل دولت روسیه که‌قدرت و نفوذش در ایران به‌مراتب از نفوذ انگلیسها بیشتربود با تمام قوا مخالف با مشروطیت ایران بود و آنچه در قوه داشت برای فلج کردن نیروی جوان ملت ایران و خنثی کردن انقلاب کوشش می کرد و چنانچه خواهیم دید عاقبت هم به‌پشتیبانی و کمک روسها مجلس به‌توپ بسته شد و مشروطیت از میان رفت.

حال که دامنهٔ صحبت به‌این موضوع مهم تاریخی که حل و روشن کردن آن از نظر تاریخ کمال ضرورت را داشت، کشید از خوانندگان اجازه می‌خواهم که برای زمان کوتاهی از متن مطلب دوررفته و به‌قول طلاب علوم دینیه داخل در حاشیه بشوم و آتش سوزانی که سالهاست قلب مرا گداخته و روح مرا خسته و افسرده کرده است بوسیلهٔ نالهٔ جانسوزی که از نوك قلم ترشح کرده، بگوش شما برسانم.

www.tabarestan.info تبرستان

از زمانی که نگارندهٔ این تاریخ وارد در مرحلهٔ تفکر و تعقل در امور اجتماعی شده‌ام و افکار و اخلاق و رسوم و عادات و سجایای ملت ایران را تحت مطالعه قرار داده‌ام، به‌این حقیقت رسیده‌ام که در نتیجهٔ فشار استبداد چندین هزارساله و عادت مردم به قبول و تسلیم درمقابل هرگونه پیش آمدی و عدم مداخلهٔ مردم در امور اجتماعی و سیاسی و حتی نداشتن اختیار و آزادی در کارهای شخصی و فردی بسیاری که روحشان ازسموم استبداد مریض و ناتوان شده و در نتیجه اعتماد بنفس از میان آنان رخت‌بربسته و روانشان حال تسلیم و رضا درمقابل هرگونه ظلم و بیدادگری بخود گرفته و درنتیجه فاقد شخصیت و مردانگی شده‌اند و ضعف‌نفس و نداشتن اراده در آنها وجود ثانوی پیدا کرده، هروقت که صحبت از اصلاحات و تحولات می‌شود ولو آنکه آن اصلاحات مربوط به‌امور شخصی و کارهای فردی آنها باشد، می گویند ما چکاره‌ایم وچه می‌توانیم بکنیم، صاحب مملکت خودش کارها را اصلاح می کند و نمی‌توانند پیش خودشان تصور بکنند که صاحب مملکت خود آنها هستند و هر تحول و اصلاحی که لازم باشد باید خود آنها بوجود بیاورند.

بعد از طلوع مشروطیت که مردم وارد در سیاست شدند و زمام مملکت به‌دست خود آنها داده شد، آن مرض مهلك بصورت خطرناکتری در میان مردم مخصوصاً در میان طبقهٔ سیاستمدار و کسانی که‌مسئول بدبختی و سعادت کشور بودند درآمد، بدین نحوکه قدرت و سیاست دول مقتدر و ذی‌نفوذ مخصوصاً دول همسایه جای صاحب مملکت راگرفت و این فکر پلید به‌درجه‌ای در میان بعضی از مردم سست عنصر و فاقد

شخصیت قوت پیدا کرده که نه‌فقط تقدیرات ملک و ملت را بسته به‌اراده و میل دول خارجی می‌پندارند، بلکه اصلاح امورجزئی و شخصی خود را بسته به‌تمایلات و یا مخالفت مقامات خارجی تصور می کنند.

و کار این تصورات باطل و افکار مسموم بجایی رسیده است که اگر پسر فلان سیاستمدار بواسطهٔ تنبلی مدرسه نمی‌رود، پدرش می‌گوید انگلیسها به‌واسطهٔ مخالفتی که با من دارند، نمی‌خواهند طفل من مرد دانشمندی بشود و یا اگر همان طفل در امتحان رد بشود، می‌گوید دست اجانب برای کامیاب نشدن فرزند من در امتحان درکار بوده و هرگاه با همسرش درکار داخلی خانواده اختلاف و نزاعی پیدا کند، انگلیس را محرک واقعی زن خود می‌پندارد.

این طبقه ازمردم عقیده دارند که پیچ ومهرهٔ این مملکت در دست اجانب مخصوصاً انگلیسها است وچرخ مملکت بطورنامرئی با انگشت آنها حرکت می کند و دستگاه دولت به‌ارادهٔ آنها می‌چرخد و کلیهٔ مامورین کشوری ولشکری با توافق مقامات خارجی برای کارها انتخاب می‌شوند و کسی به‌مقام مهمی نمی‌رسد، مگر انگلیس ازاوطرفداری کندو کسی ازمقامی عزل نمی‌شود، مگرانگلیس بودن او را درکار مخالف سیاست ومصالح خود تشخیص داده باشد.

در نتیجه برای ملت موهوم‌پرست ایران، انگلیس جای جن وپری را گرفته است و همانطوری که جن وپری در همه جا حاضر و به‌هر کار ناظر می‌باشند، بدون آنکه کسی آنها را ببیند، سیاست انگلیس هم مراقب همهٔ کارها و عملیات مردم است و دستگاه عمومی کشور وحتی کارهای فردی و شخصی اشخاص را تحت نظر دارد وطبق مصالح ومنافع دولت خودش آنها را می گرداند.

کسانی که جلد اول این تاریخ را مطالعه کرده‌اند وفصلی را که به‌سیاست‌خارجی اختصاص داده‌ام، از نظرگذرانده‌اند به‌خوبی درک کرده‌اند که نگارندهٔ این کتاب مطلع‌تر و بصیرتر از اینست که نداند سیاست دول اجنبی در ایران از دوقرن پیش یک عامل مؤثر در امور کشور ایران بوده و بسیاری از بدبختیهایی که نصیب ما شده و ناکامیهایی که درگذشته داشته‌ایم حتی عقب‌افتادگی ما ازکاروان تمدن جهان بواسطهٔ قدرت روزافزون خارجیها در این کشور بلا دیده و مداخلهٔ نامشروع آنها در امورکشور و نفوذ آنها در رجال مملکت بوده است، ولی با تمام نیروی فکری و روحی خودم معتقدم که کسانی که اجانب را در ایران فعال مایشا می‌دانند و عقیده‌مند هستند که همهٔ چرخهای کشور ایران به‌ارادهٔ آنان می‌گردد گرفتار مرض مالیخولیا می‌باشند و ضرر وجود آنها برای ملک و ملت ایران هزارها مرتبه از ضرر اجانب‌بیشتر است و به‌عقیدهٔ نگارنده برهر فرد عاقل و وطنپرست و علاقمند به‌سعادت و سربلندی ایران لازم و واجب است که برای ازمیان بردن آن افکار ابلهانه کوشش کند و دست اینگونه

www.tabarestan.info تبرستان

افراد را از دستگاه دولت کوتاه نماید، زیرا قدرت اجانب هرچه باشد بقا و حیات یک‌ملتی بستگی به‌لیاقت و شایستگی خود آن ملت دارد و هرگاه ملتی شایسته برای زندگانی و بقا نباشد، اگر تمام دول مقتدر دنیا زیر بغل او را بگیرند و استقلال او را تعهد نمایند، آن ملت نالایق مثل مرده‌ایست که بوسیلهٔ عصا سرپا نگاهش داشته باشند و چون عصا را از زیر بغلش بکشند نقش برزمین می‌شود و بالعکس. یک ملت زنده و وطنپرست بطوری که تاریخ به‌ثبوت رسانیده اگر تمام دنیا با او از در ستیزه درآیند و نیستی او را طالب باشند و او را مغلوب و منکوب کنند، بواسطهٔ همان غریزهٔ حیات و نیروی بقا از میان نخواهد رفت و مقام خود را درمیان ملل جهان محفوظ نگاه خواهد داشت...

در تهران چه می‌گذشت

پس از آنکه سران نهضت با جمعی تهران را ترک کردند و راه مهاجرت را پیش گرفتند، چند روزی یک سکوت مرگ‌آسا در تهران حکمفرما بود و مردم با چهره‌های غمگین به کسب و کار خود مشغول شدند و دولت از کامیابی خود مسرور بود و دنیا را به کام خود می‌پنداشت. با وجود این دسته‌های نظامی در شهر و بازار گردش می‌کردند و پاسبانان و قراولان درگوشه و کنار کشیک می‌دادند و چون قشون فاتح فخر و مباهات می‌کردند و غافل از این بودند که در زیر این پردهٔ سکوت و آرامش، مخزنی از باروت نهفته است و آتشی در دلهای مردم ساکت و بی‌سروصدا پنهان است. همانطوری که یک‌مرد تازه وارد در دین اسلام یکشور و عشق بی‌اندازه‌ای درسردارد، اشخاصی که درجریانات اخیر تهران وارد جرگهٔ وطنپرستان و آزادیخواهان شده بودند و اصول نو را پذیرفته و مشروطه‌طلب شده بودند، چنان شور و شعف و اشتیاق به‌وصال مطلوب از خود نشان می‌دادند و روح مقاومت و فداکاری و سرکشی در آنها مشاهده می‌شد که بدون‌شک اگر روحانیون سرسلسلهٔ نهضت مردمان صلح‌طلب و مخالف خونریزی نبودند و مردم را به‌پیروی ازطریق بردباری و مقاومت منفی دعوت نمی‌کردند و بعکس آنها را به‌جنگ و پایداری تشویق می‌نمودند، یک‌جنگ خونین و موحشی مابین ملت و دولت در می‌گرفت و سیر تاریخ را تغییر می‌داد و جان ملت و مملکت را از انقلابی که پنج‌سال دامنه داشت نجات می‌داد.

ولی روحانیون مقاومت منفی را کافی برای حصول مقصود می‌دانستند و تصور می‌کردند که اگر مردم دست ازکسب و کار بکشند و در نقطه‌ای که مصون از تهاجم دولت باشد، جمع بشوند، دستگاه دولت خواهی نخواهی درمقابل مقاصد آنها تمکین خواهد کرد و روی این فلسفه بود که تحصن درسفارت انگلیس پیش آمد و در نتیجه از راه مقاومت منفی به‌مقصود خود رسیدند، ولی تاریخ پنج‌سالهٔ انقلاب خونین ایران نشان داد که با بردباری و مسالمت و مظلومیت و استقامت منفی نمی‌توان درخت کهن

www.tabarestan.info تبرستان

استبداد چندین هزارساله را از پای در آورد و بدون آهن و آتش و خون ریشه کن نخواهد شد.

به‌خلاف آنچه جمعی از مورخین نوشته‌اند، مقدمات تحصن در سفارت انگلیس پیش از مهاجرت کردن نهضت از تهران تهیه شده بود و نقشه این کار را عده‌ای از تجار آزادیخواه ورؤسای اصناف و رهبران مشروطیت کشیده بودند و از طرف رهبران نهضت با نمایندگان سفارت مذاکره شده بود.

اردشیرجی که یکی از زرتشتیان آزادیخواه و دانشمند و تبعهٔ انگلیس بود چنین نقل می کرد: من صرفنظر از اینکه تحصیلات خود را در مملکت آزاد و دمکراسی انگلستان تمام کرده‌ام و تربیتم در آن دیار بوده و به‌مشروطیت ایمان داشتم برای رهایی زرتشتیان ایران از جور دولت ستمگر استبدادی با دل وجان کوشش می کردم که رژیم مشروطیت در ایران برقرار شود، در همان زمان باسفارت انگلیس چندین مرتبه برای پناه دادن ایرانیان آزادیخواه صحبت کردم و در روزهایی که مردم در مسجدجامع محصور بودند واسطهٔ میان مقامات ملی و سفارت انگلیس شدم تا بالاخره سفارت پس از تحصیل اجازه از لندن موافقت کرد که به‌شرط حفظ نظم ومقررات کسانی را که از طرف دولت در مضیقه بودند و جانشان در خطر بود، در سفارت بپذیرند.

تحصن در سفارت انگلیس

برای بیان داستان تحصن مشروطه طلبان در سفارت انگلیس، بهتر دانستم که ازگزارشی که سفارت انگلیس به‌لندن داده و در کتاب آبی طبع و منتشر گردیده استفاده کنم و اطلاعاتی را که از ناحیهٔ متحصنین بدست آمده به‌آن ضمیمه نمایم تاشک و تردیدی برای دانستن این واقعهٔ تاریخی پیش نیاید و از اجتهادی که بعضی از مورخین کرده‌اند و اظهارات بعضی از بی خبران اجتناب شود.

در همان روزهایی که مردم در مسجد جمعه محصور بودند، بهبهانی مکتوبی به کاردار سفارت انگلیس که به‌واسطهٔ غیبت سفیر عهده‌دار امور سفارت بود می‌نویسد و از او تقاضا می کند که سفارت انگلیس عملا با محصورین مساعدت کند ولی کاردار سفارت جواب می دهد، سفارت انگلیس نمی تواند به کسانی که رفتارشان برخلاف حکومت شاه است کمک نماید.

روزی که مهاجرین می‌خواستند به‌طرف قم حرکت نمایند باز بهبهانی مکتوبی به کاردار سفارت انگلیس می نویسد و متذکر می‌شود که چون نمی خواهیم خونریزی بشود مصمم هستیم از تهران بیرون برویم ولی درعین حال از آن جناب تقاضا دارم که در دفع ظلم با ملت ایران کمک کنید.

سه‌روز بعد دونفر از ملیون که نام آنها برده نشده به‌سفارت انگلیس می‌روند و

به کاردار اظهار می‌دارند که هرگاه مردم به‌واسطهٔ فشاری که به‌آنها وارد می‌شود بخواهند در سفارت انگلیس پناهنده بشوند، آیا آنها را خواهید پذیرفت؟ کاردار سفارت جواب می‌دهد، با اینکه تحصن در ایران امریست مشروع و تحصن در سفارت انگلیس هم سابقه دارد با وجود این اگر مردم بیایند به‌سفارت، آنها را با قوهٔ جبریه بیرون خواهیم کرد.

کاردار سفارت جوابی را که به‌نمایندگان مشروطه‌خواهان داده بود، به‌وزیر خارجه مشیرالدوله می‌نویسد و وزیرخارجه ازسفارت تشکر می‌کند.

عصر نوزدهم ژوئیه پنجاه نفر از طلاب غفلتاً وارد سفارت می‌شوند و آنجا متحصن می‌گردند ولی از طرف سفارت اقدام شدیدی برای بیرون کردن آنها نمی‌شود و از آن بعد دسته دسته از کلیهٔ طبقات به‌سفارت می‌روند و پناهنده می‌شوند.

بطوری که کتاب آبی نوشته در ظرف ده‌روز عدهٔ پناهندگان به‌چهارهزار نفر رسید و همه روزه برعدهٔ آنها افزوده می‌شد. مورخین، متحصنین سفارت را در حدود بیست‌هزار نفر نوشته‌اند.

پناهندگان بدون اینکه کمترین توقع وکمکی از سفارت بخواهند چادرها برپا کرده از روی نظم وترتیب بدون سروصدا درزیرچادرها سکن می‌کنند و کلیهٔ وسایل لازمه ازقبیل آذوقه و موادغذایی، چای، قند، آبدارخانه و آشپز به‌سفارت می‌آورند و چون یک اردوی منظم زندگانی داخلهٔ جماعت را اداره می‌کنند.

مخارج پناهندگان سفارت از طرف تجار مشروطه طلب پرداخته می‌شد و ادارهٔ شام و نهار و سایر احتیاجات آنها را حاجی محمدتقی بنکدار که از تجار مشروطه‌خواه بود و چند نفر دیگر عهده‌دار بودند.

کسروی در تاریخ مشروطیت می‌نویسد که پناهندگان در روزهای اول خواستار عدالتخانه و مراجعت مهاجرین به‌تهران بودند ولی پس از آنکه جمعیت آنها زیاد شد و قوت گرفتند تقاضای مشروطه کردند. این مطلب صحیح نیست و بطور تحقیق متحصنین از همان روزاول به‌قصد بدست آوردن مشروطیت به‌سفارت رفتند و اندیشه‌ای جز بدست آوردن مشروطیت وعزل عین‌الدوله و مراجعت مهاجرین نداشتند.

دولت در روزهای اول به‌تقاضاهای پناهندگان جواب سربالا می‌داد و همان اظهارات بی‌اساس و دروغهای سابق را تکرار می‌نمود، ولی استقامت پناهندگان هرروز زیادتر می‌شد و برعدهشان افزوده می‌گردید.

تعطیل عمومی شهر تهران و تگرافات علمای نجف به‌شاه و تگراف محمدعلی میرزا ولیعهد و تگرافات روحانیون ولایات مخصوصاً تبریز و از همه مهمتر سستی‌ای که نظامیان مامور جلوگیری مردم برای رفتن به‌سفارت از خودنشان می‌دادند و اظهار همدردی که صاحبمنصبان قشون و قزاقخانه نسبت به‌مشروطه طلبان می‌کردند، مقاومت

شاه و صدراعظم را متزلزل و آنها را مجبور به تمکین نمود.

علمای نجف از انقلاب تهران بوسیلهٔ تلگرافات و مکاتیب و رسولانی که فرستاده شده بود، آگاهی یافته بودند و مجمع طلاب روشنفکر نجف که به‌رهبری آقاسیداسدالله خرقانی تشکیل شده بود و به‌افکار نوین آشنا و فریفته شده بودند، به‌یاری مشروطه‌طلبان برخاستند و تلگراف مؤثری به‌شاه کرده و از او قبول تقاضای مراجعت علما را از قم نمودند، علمای تبریز هم تلگرافاتی به‌شاه کردند و موافقت او را با درخواست علمای تهران تقاضا نمودند و نیز تلگرافاتی به‌علمای شهرستانها کردند و یاری آنها را به‌روحانیون متحصن درقم درخواست نمودند.

محمدعلی میرزا که در استبداد و شقاوت هزارمرتبه از عین‌الدوله بدتر بود، در آن موقع برای انتقام از عین‌الدوله که دشمن خود می‌دانست ووجود او را در مقام صدارت بزرگترین مانع برای سلطنت آیندهٔ خود می‌پنداشت، تلگراف ذیل را به مظفرالدینشاه از تبریز مخابره کرد:

به‌توسط حضرت والاشاهزاده اتابک‌اعظم به‌خاکپای اقدس اعلا ارواحنا فداه تصدق خاکپای اقدس همایونت‌شوم ــ در خاکپای مملکت‌آرای همایونی تا حال محقق و معلوم شده که این غلام خانه‌زاد از اول عمر ازوظیفهٔ خانه‌زادی و استرضای خاطرآفتاب مظاهر غفلت نداشته و اگر تصور این را می‌کرد که علمای اعلام عرایضشان خدای نخواسته متضمن خلاف مصلحت ومضر به‌حال دولت است ابداً اسمی از آنها درخاکپای معدلت‌مدار نمی‌بردم. در اینجا بقدر امکان نگذاشته‌ام علمای آذربایجان از طرف قرین‌الشرف‌همایونی مأیوسی حاصل کنند، امروز هم که به‌تگرافخانه حاضر شده برای اینست که شخصاً از علمای مهاجر دارالخلافه شفاعت نماید و درکمال عجز به‌عرض جسارت می‌نماید که قاطبهٔ رعایای ایران ودایع الهی هستند و به‌منزلهٔ اولاد همایونی ظل‌الهی هستند، حفظ‌شئون اسلام هم ازفرایض ذمهٔ سلطنت است، معهذا هرگاه دراین مورد از طرف قرین‌الشرف همایونی از ماسبق صرفنظر شود و درمقام ترضیه و اعادهٔ محترمانهٔ آنها برآیند، مزید شکوه دولت و قوت اسلام و افتخار این غلام خانه زادین دول خواهد بود، رعیت که به‌منزلهٔ اولادسلطان است به‌واسطهٔ خبط و خطایی مستحق سیاست شدن بارحمت وشفقت کامله سزاوار نیست.

امیدوارم این شفاعت صادقانهٔ چاکرجان‌نثار به‌عزالنجاح مقرون افتد.

۷ جمادی‌الثانی ۱۳۲۴

www.tabarestan.info

تجار در حضور شاه

چند نفر از تجار معتبری که متحصن نشده بودند ولی باطناً با متحصنین سفارت انگلیس همفکر و همدست بودند، حضورشاه می‌روند، شاه می‌گوید، این اشخاص ورشکسته چرا به‌سفارت انگلیس رفته‌اند، همه ساکت بودند فقط حاجی امین‌الضرب می‌گوید، ما هرچه داریم از دولت شاه است و متعلق به پادشاه است، بعد از آن شاه ملایم شده اظهار لطف می کند و می‌گوید بروید و آنها را هم از سفارت متفرق کنید، تجارهم به‌ظاهر اطاعت کرده خارج می‌شوند. اتابک تصور می کند کار گذشته و آن جمع می‌روند و مردم را متفرق می کنند و مراجعت دادن علما هم مال‌المصالحه خواهد شد وخونهای بنا حق ریخته شده از میان می‌رود، مردم از گفتن حرف مشروع خود منصرف می‌شوند و باز او اتابک اعظم خواهد بود.

خلاصه تجار از حضورشاه برگشتند، عین‌الدوله ومشیرالدوله را دیده دستورهایی گرفته می‌آیند و می‌روند به‌سفارتخانه، هرچه می‌خواهند رؤسای متحصنین را جمع کرده با آنها صحبتی بدارند موفق نمی‌شوند و آنها برای ملاقات حاجیها حاضر نمی‌شوند، تجار هم که باطناً با مقاصد متحصنین موافق بودند و از روی مصلحت خود داخل آنها نشده بودند، رفته به‌مبارک آباد پیش عین‌الدوله و خبر شکست خودشان را به‌او می‌گویند.

عین‌الدوله افسرده می‌شود و می‌گوید، این مردم چه می‌خواهند، هیچکس از ترس حرفی نمی‌زند، حاجی آقامحمد معین‌التجار بوشهری می‌گوید من از این جماعت نیستم و حرف را پوست کنده می‌گویم، این جماعت که خدمت شما هستند جسمشان خدمت شما و روحشان پیش متحصنین است و با آنها هم فکر و همعقیده هستند، مجلس می‌خواهند، عین‌الدوله می‌گوید ما که قرار مجلس عدالت دادیم، حاجی‌معین می‌گوید، آنها مجلس مبعوثان می‌خواهند، از همان مجلس که در تمام دنیا هست، عین‌الدوله از این حرفها بسیار متفکر می‌شود و سکوت می‌نماید، بالاخره پس از مذاکرات زیادی که میان متحصنین سفارت و دربار و شاه رد و بدل می‌شود، مواد زیر برای تصویب از طرف مشروطه خواهان تنظیم و تقدیم شاه می‌شود:

اول: بازگشت علما و مهاجرین به‌تهران.

دوم: عزل شاهزاده عین‌الدوله از صدارت.

سوم: افتتاح مجلس شورایملی.

چهارم: قصاص قاتلین شهدای وطن.

پنجم: تبعیدشدگان به‌تهران بازگردند.

یکی از سردارانی که چندین فوج در اختیار داشت و نظم شهر تهران به‌عهدهٔ او بود، محرمانه به‌مظفرالدین‌شاه اطلاع می‌دهد که چندروزیست سازشی میان بعضی از

www.tabarestan.info تبرستان

صاحبمنصبان با رؤسای ملیون پیدا شده و نیز در میان سربازها زمزمه‌های خطرناک پدیدار گشته و اگر زودتر به‌وضعیت خاتمه داده نشود، ممکن است عده‌ای از نظامیان به‌مخالفین ملحق شوند و نیز چند نفر از صاحبمنصبان آزادنحوه از آن‌جمله ابوالفتح زاده و منشی‌زاده که از صاحبمنصبان ارشد قزاقخانه بودند از شغل خود استعفا داده و درجرگهٔ مشروطه‌خواهان وارد شده‌اند.

مظفرالدینشاه مضطرب شد و تسلیم تقاضاهای مشروطه‌طلبان گردید و عین‌الدوله را هم با همهٔ علاقمندی که به‌او نشان می‌داد، معزول کرد و شرایط پنجگانه را پذیرفت و فرمان مشروطیت را که به‌قلم قوام‌السلطنه نوشته شد، امضاء و منتشر نمود.

یک‌نکته را نباید از نظر دور داشت که مظفرالدین‌شاه با همه بی‌فکری و بی‌خیالی از دیر زمانی از آیندهٔ ایران نگران بود و بیم آن را داشت که با قدرت روزافزون روسها در ایران و مطامع زیادی که داشتند و نفوذی که در دستگاه دولت و میان مردم پیدا کرده بودند، با ضعف و ناتوانی دولت و ناخوشی خودش و تمایل محمدعلی‌میرزا به روسها، خطری برای استقلال و تمامیت ایران پیش بیاید و در دورهٔ سلطنت او ایران منقرض شود و به‌امید اینکه با برقراری مشروطیت و اتحاد میان ملت و دولت و ورود ایران در جرگهٔ ملل آزاد، دولت قدرتی پیدا کند و روح مقاومتش در مقابل مطامع و تجاوزات روسها پیدا شود، تن به‌مشروطیت درداد و در مقابل ملیون تسلیم شد.

هرگاه اندیشهٔ بالا حقیقت داشته یا نداشته باشد، شک نیست نهضت مشروطیت ملت ایران را از اسارت و ایران را از انقراض نجات داد.

ناگفته نماند که با فشارهای روزافزون مردم و سروصدایی که از اکناف و اطراف بلند شده بود شاه و عین‌الدوله و درباریان و جمعی از شاهزادگان آخرین کوشش خود را بکار بردند که از قبول مشروطیت شانه خالی کنند و مردم را به‌تأسیس عدالتخانه که خود آنها تا چندی قبل زیربار آن نمی‌رفتند راضی کنند و مهاجرین را به‌تهران بازگردانند، ولی ملیون زیربار نرفتند و از تهران کسانی به‌قم فرستادند و به‌آنها سفارش کردند که سستی از خود نشان ندهند و استقامت کنند و نیز مهاجرین قم بوسیلهٔ کاغذ و پیغام مردم تهران را به کمک‌برادرانی که‌متحصن در سفارت بودند، تشویق می‌کردند و به متحصنین اطمینان دادند که تا حصول آخرین آرزو که مشروطیت است دست ازفداکاری نخواهند کشید.

تلگراف علمای تبریز به‌شاه

عرض حضور مبارک پادشاه اسلام پناه خلدالله‌سلطانه.

دستخط مبارک از جانب سنی‌الجوانب همایونی در جواب عریضه تلگرافی این دعاگویان زیارت شد، این خادمان‌شریعت مطهره هیچوقت از تقویت دولت اسلام فروگذار نبوده و وجود

مبارك پادشاه‌ظل‌الله را سرمشق عدالت و دینداری و شرع پرستی دانسته و می‌دانیم و واضح می‌بینیم که مغرضین درباری نمی‌گذارند عرایض ما و سایر خادمان شریعت مطهره چه درتهران و چه درسایر نقاط ممالك محروسه درست‌به‌عرض خود حضرت‌سلطانی برسد و مقاصد حقهٔ مشروعهٔ ما را در البسه‌ای که منافی اغراض خودشان نباشد جلوه می‌دهند، ما خادمان شریعت مطهره و سایر اهل آذربایجان که چهل سال است به‌فرمایشات ملوکانه آشنا هستیم، می‌بینیم که عرایض ما را هیچکدام از لحاظ مبارك نگذرانیده‌اند و هیچیك از عبارات دستخط جوابیه زایش طبع عدالت‌پرور ملوکانه نیست، اوضح من‌الشمس است که نص عبارت خائن بوده، این است مختصری از اوضاع مملکت را از اول مذاکره که علمای دارالخلافه باهره با اولیای دولت روزافزون داشته‌اند الی یومنا هذا به‌عرض می‌رسانیم و باقی را به‌تکلیف دینداری خود بندگان حضرت همایونی می‌گذاریم.

سابقاً علمای دارالخلافهٔ تهران با رضای کافهٔ علمای ممالك محروسه از اولیای دولت خواستار شدند که قراری در اصلاح وضع محاکمات و دفتر مالیه دولت علیه داده‌اید که درظل پادشاه اسلام عموم رعایا از بی‌اعتدالیهای عدیده آسوده و در مهدامن و امان باشند، چون هردو این مقصود منافی با طریقهٔ استبداد و ظلم وزرای درباری بود علمای دارالخلافه رابه‌وعده‌های بی‌اساس امیدوار کرده آنها را از مهاجرت اولیه به آستان مطهر حضرت‌عبدالعظیم رجعت دادند و به‌مواعید کاذبه چندی سرگردان نگاهداشته، از آن‌طرف خاطر خطیر سلطانی را از انجاح حوائج آنها مطمئن ساختند، علمای دارالخلافه هرچه منتظر شدند که مواعید اولیای دولت صورت خارجی بهمرساند نتیجه ندیدند وکم کم از جانب اولیای دولت و وزرای درباری اقدام در نفی و طرد جمعی از وضیع و شریف که جز خیرخواهی ملت و دولت اسلام گناهی‌نداشتند، شد. علمای دارالخلافه که این نقض عهد و حرکات مستبدانه را از وزرای درباری‌دیدند مجدداً مستدعیات خود را مجدانه خواستند و این مرتبه یقین داریم همان وزرای‌خائن بدون اطلاع خاطر مهرمظاهر همایونی دست به‌رشتهٔ تشدد و سختی گذاشته جواب علمای دارالخلافه را به‌تهدیدات دادند، آخرالامر که آنها را مصمم درکندن اساس این ظلم دیدند دانستند اگر این طرح نوروی کار آید، دست استبداد و ظلم آنها کوتاه و خیانتهای آنها مشهود خواهد شد. محض حفظ خود و منافع خود، طلاب علوم و ذریهٔ رسول را هدف گلولهٔ سرباز کردند، مسجد و معبد اسلام و خانهٔ خدا را مثل قلاع اشرارو متمردین محاصره نمودند به‌بام مسجد سرباز و قراول گذاردند نان و آب به‌روی علمای اسلام بستند، گویی یاغی و قاتل بودند.

ازصدراسلام الی یومناهذا ازهیچ ملت کفری، نسبت به‌علمای اسلام این توهین وارد نشده بود، این بی‌احترامی نه‌تنها به‌شخص علمای اسلام شده بلکه درواقع به‌شرع

محمدی صلی‌الله‌علیه و آله گردیده و ناموس شریعت هتک شده است.

اکنون جمیع هیأت علمای مذهب بلکه تمام مسلمین اثنی عشریه جبران توهین را به‌وجه کامل از حضور اقدس همایونی خواستارند که امر و مقرر شود مقصد حضرات علمای مهاجرین را انجاح کرده و دلجویی از ایشان نموده و با احترام به‌وطن مألوف معاودت دهند و خصوص دعاگویان تبریز در دولتخواهی خاص که از سابق مشهود خاطر دریا مقاطر است، جسارت می کنیم که قبول این استدعا و ارجاع مهاجرین مقضی المرام عاجلا لازم است و به‌وعده و قول اصلاح و اسکات عامه ممکن نیست مترقب است بلوای محیطی باشد که رشته از دست دعاگویان رفته و به‌حکم ضرورت والجا اقداماتی شود که باعث روسیاهی دعاگویان گردد.

پاسخ تلگراف از شاه

ولیعهد، به‌جنابان مستطابان حاجی میرزا حسن آقای مجتهد و آقای امام جمعه و آقای میرزا محسن آقا و آقای میرزا صادق آقای مجتهد و آقای ثقة‌الاسلام التفات ما را برسانید و از طرف ما بگویید که مراحم ملوکانه همیشه شامل طبقات مردم خاصه به‌علمای اعلام و مخصوصاً به‌علمای آذربایجان بوده و خواهد بود، همگی دعاگوی دولت و ملت و طرف توجه ملوکانهٔ ما هستند و نسبت به‌همه التفات داریم و همین است که به‌شفاعت و توسط شما، استدعای علمای آذربایجان را در معاودت علمای تهران قبول فرموده مشیرالدوله وزیر امور خارجه را برای معاودت دادن آنها روانه کردیم، بزودی علمای تهران شرفیاب می‌شوند و عرایض حقهٔ آنها را هم که مبنی بر صلاح دولت و ملت باشد، قبول خواهیم فرمود.

فرمان مشروطیت

همان روزی که فرمان مشروطیت امضا و منتشر شد متحصنین به‌مناسبت تصادف با شب تولد شاه در سفارت جشن گرفته و چراغانی مفصلی کردند، ولی فرمان شاه را که نامی از تودهٔ ملت در آن برده نشده بود و جمله‌های آن روشن نبود نپذیرفته و دستور دادند فرمانهای چاپی که به‌دیوارهای شهر چسبانده بودند، کنده و پاره کنند.

شاه بناچار فرمان دیگری بدین مضمون صادر و منتشر نمود که عیناً در اینجا نقل می‌شود:

«جناب اشرف صدراعظم در تکمیل دستخط سابق خودمان مورخهٔ ۱۴ جمادی‌الثانی ۱۳۲۴ که امر و فرمان صریحاً در تاسیس مجلس منتخبین ملت فرموده بودیم، مجدداً برای اینکه عموم اهالی و افراد ملت از توجهات کاملهٔ همایون ما واقف باشند

امر و مقرر می‌داریم که مجلس مزبور را به‌شرح دستخط سابق صریحاً دایر نموده بعد از انتخاب اجزای مجلس و شرایط نظام مجلس شورای اسلامی را موافق تصویب و امضای منتخبین بطوری که شایستهٔ ملت و مملکت و قوانین شرع مقدس باشد مرتب نمایند که به‌شرف عرض و امضای همایون ماموشح و مطابق نظامنامهٔ مزبور این مقصود مقدس صورت انجام پذیرد».

این فرمان‌دوم که مکمل فرمان‌اول بود و آنچه را که مشروطه‌طلبان می‌خواستند در برداشت از طرف عموم با شادی پذیرفته شد و همان‌شب تهران و تمام شهرهای‌ایران جشن گرفتند و چراغانی کردند و مردم تهران دکانهای خود را که تا آنروز بسته بود باز کردند و متحصنین سفارت با کامیابی از سفارت بیرون رفتند.

یکی از مخبرین خارجه می‌نویسد: «امروزشعف‌وشادی ازچهرهٔ ایرانیان نمودار بود و یک روح کامیابی و امیدواری در قیافهٔ مردم دیده می‌شد.

رژیم تازهٔ حکومت ایران به‌سفارتخانه‌ها اعلام گردید و از آن‌تاریخ ملل جهان دولت ایران را مشروطه شناختند.

جراید کشورهای آزاد ملل دمکرات، در اطراف مشروطیت ایران و بیداری ایرانیان مقالاتی نوشتند.

یکی از جراید پاریس می‌نویسد، عفلتاً و بدون انتظار در کشورظلمانی و تاریک استبدادی ایران ستارهٔ آزادی پدیدارگشت و دنیا را به‌آیندهٔ ملت ایران که گذشتهٔ درخشانی در تاریخ دارد امیدوار نمود.

روزنامهٔ دیگری می‌نویسد، چراغ مشروطیت که در ایران روشن شد و افکارنوین که در آن کشور پدیدارگشت، رهبر آسیا خواهد گشت و همچنانکه ایران درگذشته مرکز تمدن آسیا بود، در آتیه نیز مهد آزادی و دمکراسی خواهد شد.

کلیهٔ ملل آزاد جهان از این خبر غیر منتظره که در ایران روی داد و نهضتی که پیش‌بینی نمی‌شد، اظهار خورسندی و رضایت نمودند.

چنانکه خواهیم دید بعضی از کشورهای آسیایی که در استبداد می‌زیستند و چون ایران گرفتارظلم و بیدادگری بودند، از نهضت آزادی ایران بهرمند شدند.

آزادیخواهان روسیه که با دولت دیوصفت استبداد در ستیز بودند مشروطیت ایران را چون درب سعادتی که به‌روی ملل آسیا بازشده تلقی کردند و از طرف کمیتهٔ سوسیال دمکرات روسیه و سایر مجامع آزادیخواهان آن کشور تلگراف تهنیت به آزادیخواهان ایران مخابره نمودند و آنها را به‌آن موفقیت عظیم تبریک گفته، قطعنامه‌ها در تمجید و تبریک آزادیخواهان ایران منتشر گردید.

تلگرافات شادباش از شهرها و نجف‌اشرف؛ به‌سران نهضت که در قم بودند مخابره شد و بسیار از طبقات مردم شهرستانها مسرت خود را از پیدایش مشروطیت آشکار کردند،

www.tabarestan.info تبرستان

جشن گرفته و در شهر چراغانی کردند.

مراجعت مهاجرین

عضدالملک که یکی از مهمترین رجال ایران بود و در شرافت و نجابت و خوش‌قلبی معروف و مورد احترام و تکریم عموم بود و ریاست سلسلهٔ قاجاریه را عهده‌دار بود از طرف شاه مأمور شد به‌قم رفته و مهاجرین را با اعزاز و اکرام به تهران بیاورد.

www.tabarestan.info تبرستان

آن‌مرد سالخوردهٔ نیک‌فطرت که قلباً از پیدایش مشروطیت دلشاد بود، به‌اتفاق حاجی نظام‌الدولهٔ تبریزی که در آن زمان در تهران می‌زیست، با تجملات سلطنتی به‌قم رفته و به‌اتفاق مهاجرین به‌تهران وارد شدند و درمیان جمعیت زیاد استقبال کنندگان با شادی و فریادهای زنده‌باد علما و زنده‌باد ملت که برای اولین دفعه در ایران‌طنین‌انداز می‌شد پذیرایی گشتند و هر کدام به‌خانه‌های خود رفتند.

انتخاب وکلای مجلس

مجلسی از معتمدین دولت و رهبران ملت برای تهیهٔ آیین‌نامه و افتتاح مجلس نمایندگان ملت، آراستند و با حسن‌نیت و حسن‌تفاهم به‌مذاکره پرداختند و چنان صلاح دانستند که برای اینکه نمایندگان مجلس، نمایندهٔ طبقهٔ عامهٔ مردم باشند و عموم طبقات در انتخاب مجلس سهیم باشند، از هر طبقه و صنفی نماینده‌ای معین شود تا پس از آنکه مجلس شورای ملی مفتوح گردید و وقت بیشتری بدست آمد وکلا بهرطریق که صلاح می‌دانند، قانون انتخابات عمومی را تدوین کنند.

از طرف شاه اعلان انتخابات عمومی داده شد و در تمام شهرهای ایران منتشر گشت صدوبیست نفر نماینده برای تمام ایران در نظر گرفته شد که تقریباً نیمی از تهران و نیمی دیگر از ولایات منتخب شوند و چون مردم عجله داشتند که مجلس شورای ملی زودتر منعقد گردد و نمایندگان ملت زمام امور و تقدیرات مملکت را در دست گیرند و در آن زمان راههای ایران خراب و مسافرت از شهرهای دور به‌تهران گاهی بیش از چهل روز به‌طول می‌انجامید و ممکن نبود که نمایندگان ملت زودتر از دوماه در تهران حاضر شوند، و بعلاوه حکام ولایات که همگی شاگردان مکتب استبداد بودند و هنوز به‌ریش مشروطه و مشروطه طلبان می‌خندیدند، در انتخاب وکلا اهمال می‌کردند.

به‌ملاحظات فوق چنین صلاح دانستند که مجلس شورای ملی از نمایندگان تهران تشکیل یابد و بدون فوت وقت مشغول کار شوند لذا انتخابات طبقاتی در تهران شروع شد و هریک از طبقات شاهزادگان، اعیان، اشراف، مالکین، تجار، صنفهای مختلف یهودی، ارامنه، زرتشتیان وکلای خود را انتخاب نمودند، فقط شاهزادگان چون قلباً با مشروطیت مخالف بودند، از انتخاب وکیل خودداری کردند ولی مظفرالدینشاه به‌آنها امر داد که نمایندهٔ خود را انتخاب کنند. یهودیها و ارامنه طباطبائی و بهبهانی را به نمایندگی خود انتخاب کردند.

پس از آنکه انتخابات تهران بی‌سروصدا و با شادی و کامیابی خاتمه یافت به مقدمات افتتاح مجلس شورایملی پرداختند.

www.tabarestan.info

تشکیل مجلس شورایملی ایران

برای روز ۲۷ جمادی‌الثانی افتتاح مجلس شورایملی اعلام گردید.

این روز میمون و تاریخی، این روزی که برای بدست آوردن آن آرزوها زیرخاك رفت، فغانها درسینه ها خفه شد، ناله‌ها در گوشهٔ سیاهچالهای محبس از دل مظلومین بیرون آمد، خونهای بیگناهان ریخته شد و مردمانی جلای وطن کردند، این روز برای عاشقان آزادی بزرگترین عید بود و برای عدالتخواهان روزی مسعود.

این روز، روز وصال به‌محبوب بود و درآغوش کشیدن معشوق، این روزمظهر آزادی بود، این روز دوباره ایران را در مقابل دنیا سرافراز کرد و شایستگی ملت ایران را به جهانیان نشان داد.

پایهٔ حکومت مردم برمردم از این روز شروع شد و شرکت ملت ایران در تقدیرات خود در این روزمسلم گشت، این روز بقای ایران را مستقرساخت و به کاخ واژگون شدهٔ ستمگران لبخند زد، این روز نوید آیندهٔ درخشانی به‌ملت ایران می‌داد و از این روز زنجیر اسارت و بندگی از پای ملت ایران برداشته شد.

عمارت مدرسهٔ نظام که بزرگترین و مجلل‌ترین بنای تهران بود، برای تأسیس اولین جلسهٔ مجلس شورایملی معین شد و از طرف دولت بنام شاه دوهزارنفر از شاهزادگان، وزرا، علما، اعیان و اشراف، تجار، رؤسای ایلات، اصناف و سفرای خارجه و سرداران و صاحبمنصبان بلندپایه دعوت شدند. این مجلس که تا آن روز نظیرش در تاریخ ایران دیده نشده بود از بیرق ایران مزین شده بود وگلهای رنگارنگ و شیرینی و میوهٔ بسیار روی میزها را پوشانیده بود و ده‌ها هزارنفر درخیابانهای اطراف با شادی و شعف فریاد زنده‌باد مشروطیت، زنده‌باد ایران را می کشیدند و دسته های گل به‌طرف نمایندگانی که به‌طرف مجلس می‌رفتند، پرتاب می کردند و آنها را به‌حفظ حقوق ملت سوگند می‌دادند.

چون شاه سخت مریض و قادر به‌حرکت نبودند، عضدالملک به‌نمایندگی از طرف اعلیحضرت مجلس را افتتاح کرد و مشیرالدوله صدراعظم بنام شاه خطابهٔ زیر را ایراد نمود:

خطابهٔ مشیرالدوله صدراعظم

آقایان عظام البته می‌دانند هریك از ما که در این مجلس شرف حضور داریم سختصراً می دانیم که مقصود از تشکیل این مجلس محترم و اجتماع آقایان علما و وزرا و اعیان و تجار و اصناف در این محل چیست ولی محض اینکه نیت پاك و مقدس بندگان اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی خلدالله ملکه و سلطانه بطورشایسته مکشوف شود لزوماً به‌استحضار خاطر محترم آقایان عظام می‌رسانم که البته چنانچه خاطر

شریف همگی مسبوق است بندگان اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاه خلدالله ملکه مصمم شدند که ابواب نیکبختی و سعادت به روی قاطبهٔ اهالی ممالک محروسهٔ ایران باز شود و اصلاحات لازمه که باعث مزید استحکام میان دولت و خوشبختی ملت است به



نصرالله‌خان مشیرالدوله

مرور به‌موقع اجرا گذارده شود.

چون این خیال شاهانه بدون همدستی و مقاومت قاطبهٔ اهالی ایران به‌آن‌طوری که منظورنظر معدلت‌اثر بندگان همایونی است انجام‌پذیر نمی‌شد، رأی مبارک همایون شاهنشاه معظم بدان تعلق گرفت که مجلس‌شورایملی منتخبین طبقات معینه بطوری که درآن دستخط مبارک مشروع است، در دارالخلافهٔ تهران تشکیل و تنظیم شود و ازآنجا که ترتیب قوانین انتخابات و سایر فصول نظامنامهٔ این مجلس‌شورایملی باید با کمال دقت موافق دستخط مبارک تنظیم شود، البته چنانچه می‌دانید اتمام این کار مستلزم

وقت و فرصت معین است لهذا برای اینکه اعلیحضرت اقدس شهریاری دلیلی واضح و حجتی کافی در تصمیم رأی مبارک خودشان برای تشکیل و ترتیب مجلس‌شورای‌ملی برای قاطبهٔ اهالی ایران داده باشند چنین مقرر فرمودند که عجالتاً محل موقتی این مجلس محترم ملی تعیین و در آنجا با حضور آقایان علما و وزرا و اعیان و اشراف و تجار و اصناف صرف شیرینی و شربت شود.

بدیهی است که اولیای دولت اهتمام بلیغ خواهند نمود که لایحهٔ قواعد انتخابات و نظامنامهٔ مجلس شورایملی در تهران جمع و به‌افتتاح این‌مجلس محترم مبادرت شود.

ازخداوند خواهانیم که سایهٔ بلندپایهٔ اعلیحضرت‌اقدس شاهنشاهی خلدالله ملکه و سلطانه را برقاطبهٔ ایرانیان مستدام و فرزندان وطن مقدس را توفیق بدهد با اولیاء دولت، تا برای افتتاح، ابواب نیکبختی بروی ایرانیان بگشایند و این دولت و ملت قدیم پنجهزارسالهٔ ایران را به‌اوج سعادت برسانند.

پس از پایان نطق صدراعظم، ملک‌المتکلمین خداوند نطق و بیان و اولین خطیب‌شرق وسرسلسلهٔ آزادیخواهان که در آن زمان مظهراراده‌ٔ ملت و نمایندهٔ حقیقی امت بود، نطق تاریخی وفصیحی را که سند آزادی ملت ایران است و همیشه جاویدان در صفحات تاریخ آزادی جهان باقی خواهد ماند، ایراد کرد و برای اولین دفعه اعلام آزادی ملت ازقید بندگی به‌زبان بزرگترین رهبر انقلاب اعلام گردید.

خطابهٔ ملک‌المتکلمین

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

الحمدلله رب‌العالمین و الصلوة علی سیدنا محمد و آله‌ـ الطاهرین

قال‌الله تبارک و تعالی فی کتابه‌المجید. الحمدلله‌الذی اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفورشکور. خدا را شکر که به‌توجه ظاهر و باطن امام‌عصر عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف و ازشمول توجهات کاملهٔ پادشاه رعیت‌پرور عدالت گستر، امروز شب تاریک و بینوایی ایرانیان بسرآمد و آفتاب سعادت و اقبال ایشان طلوع کرد.

حسن‌استعداد و قبول قابلیت ملت سبب شد که پادشاه دل آگاه را نیت مقدس که درنجات مملکت و حیات ملت درخاطر الهام مظاهر نهفته بود در این زمان سعادت‌فرجام بمنصه شهود رسانید و فرزندان عزیز خود را مهد رأفت پرورده بود، اینک درمصالح خود مطلق و آزاد داشتند تا آنچه را که برای مصلحت وقت خود لازم دانند بگویند و بکنند و خرابیهای گذشتهٔ وطن عزیز خود را مرمت نمایند.

شک نیست که استقلال سلطنت موقوف به ثروت رعیت و تربیت ملت است و تربیت ملت موکول به استقلال سلطنت.

ملت اگر برای آزادی شخصی و استقلال فکری شورای ملی خواست برای حفظ بیضهٔ اسلام و قدرت سلطنت بود و دولت هم که قبول این استدعا را نمود برای تقویت ملت و ترقی مملکت بود و اینک که به‌عنایات کاملهٔ خداوند و به‌موجب دستخط همایونی اینطور اتحادی محکم فیمابین نمایندگان دولت و ملت حاصل گشت و حسن استعداد ملت سبب شد که دولت حقوق شخصی و ملی آنان را تصدیق فرمود، جای آنست که این هیأت مجلس در بیداری ملت و آگاهی آنان به‌حقوق مشروعهٔ خود نهایت مساعدت را بجای آورند تا ملت هم بتواند با نهایت قدرت حقوق سلطنت خود را محفوظ دارد و حال که از خواب غفلت برخاسته و در مقام مرمت خرابیها برآمده، به‌راهنمایی علمای دین‌پرور و وزرای دولتخواه وطن‌دوست کلیهٔ معایب و نواقصی که مدار مملکت را از کار بازداشته، دور دارند و مطمئن باشند آنچه را که از رؤسای روحانی و وزرای بزرگ برآید و لازم باشد در مساعدت با آن بدون تأمل به‌عمل خواهد آمد و به‌موقع اجرا خواهند گذاشت.

در اینوقت با کمال مسرت و خوشوقتی از طرف خود اصالتاً و از جانب ملت ایران وکالتاً تشکیل این مجلس شورای ملی را که فقط برای رسم افتتاح است شکر موفور بعمل آورده تشکرات قلبیه و ادعیهٔ خالصانه تقدیم حضور مبارک اعلیحضرت پادشاه معظم و متبوع و مفخم ایرانیان می‌نمایم و عجالتاً با این معدود وکلا که منتخبین پایتخت می‌باشند، شروع به‌مقصود نموده انتظار می‌رود که به‌فرصت وکلایی که باید از تمام بلاد منتخب شوند به‌ترتیب مخصوص انتخاب شده دارالخلافه حاضر گردند، تا هرچه زودتر این مجلس بپا شده موافق نظامنامه رفع نواقص خود را نموده در استحکام مبانی سلطنت و استقرار حقوق ملت نتایج مستحسنه را بعون‌الله ظاهر سازد.

والسلام علی من اتبع الهدی

الوویه‌رژه مورخ معروف چنین می‌نویسد: در همان سال اول انقلاب مشروطیت یکی از مورخین بنام الوویه‌رژه مسافرتی به‌شرق نزدیک کرده و تاریخ سودمندی از کشورهای شرق نوشته.

نگارنده آن کتاب را بوسیلهٔ میرزا محمدعلی‌خان تربیت بدست آوردم و قسمتهایی که راجع به‌نهضت مشروطیت ایران بود، مطالعه کردم، از آنجمله از افتتاح اولین جلسهٔ مجلس شورای ملی سخن گفته و صفحه‌ای چند در اطراف خطابهٔ ملک‌المتکلمین قلمفرسایی کرده است.

مورخ مذکور می‌نویسد: «این اولین مرتبه‌ای بود که در کشور چندین هزارسالهٔ

ایران به‌نام حقوق ملت و مداخلهٔ ملت در امور ملک و مملکت سخن گفته شده، سپس به‌تجزیه و تحلیل جملات خطابهٔ مذکور پرداخته و می‌نویسد، با مقایسهٔ خطابهٔ ملک‌المتکلمین و نطقهایی که از طرف زعمای ملت و وزرای دولت و روحانیون عالیمقام آن‌زمان می‌شد انسان به مقام معرفت و عمق کلام و پختگی گفتار و مراتب تحقیق خطیب معروف ملی پی‌می‌برد.

مخصوصاً ما اروپاییها که سالها است ورزیده در اینگونه امور شده‌ایم به‌خوبی متوجه می‌شویم که کلیهٔ نکات حساس که حاکمیت را تضمین می کند و نقل و انتقال قدرت که در نتیجهٔ انقلاب از شاه گرفته شده و به‌ملت واگذار شده است، چگونه با دقت و نزاکت در آن خطابهٔ تاریخی تسجیل شده است.» سپس چنین می‌نویسد: «کاردار سفارت فرانسه که به‌زبان و ادبیات فارسی آشنایی دارد و چند سال است در ایران زیست می کند، می‌گفت، فصاحت بیان و بلاغت گفتار ناطق ملی ایران به‌درجه‌ای است که در تمام شرق نظیر ندارد و همان فصاحت بیان و عمق عقاید و افکار اوست که یک ملت درخواب را بیدار کرده و آن آشوب عظیم را بوجود آورده است.»

سپس از آن جلسهٔ تاریخی سخن گفته و از احساسات شدیدی که مردم نسبت به مشروطیت نشان می‌دهند قلمفرسایی نموده و اظهار امیدواری می کند که ملت ایران با وجود مشکلات و موانعی که در پیش دارد مخصوصاً فقر مالی و عدم نظم در قشون و نفوذ زیاد دولت روس در دربار ایران موفق بشود گام مهمی در بهبودی اوضاع داخلی خود بردارد بعد بزرگترین مشکلات ایران را نداشتن رجال کافی و مطلع به‌اوضاع زمان می‌داند و اظهار عقیده می کند که بهترین راه برای بهبودی اوضاع ایران استخدام یکعده متخصص از کشور فرانسه است.

سرور رهبران نهضت از افتتاح مجلس

شکراﷲخان معتمدخاقان که سپس لقب قوام‌الدوله گرفت واز طرفداران مشروطیت بود و در استبداد صغیر به‌اتفاق سردار اسعد از اروپا به‌ایران بازگشت و در فتح تهران سهیم وشریک بود، چنین حکایت می کرد:

من و سیدجمال‌الدین در آن مجلس تاریخی پهلوی هم نشسته بودیم همینکه مجلس خاتمه یافت من به سیدجمال‌الدین گفتم اگر مایل باشید من شما را به‌منزلتان برسانم، گفت کمی صبر کنید تا جمعیت برود.

ملک‌المتکلمین از دور سیدجمال‌الدین را دید و با همان قیافهٔ محبوب به‌طرف ما آمد (چنانچه سابقا هم اشاره کردیم از جوانی ملک‌المتکلمین و سید جمال‌الدین باهم دوست و همفکر و همعقیده وانیس وجلیس بودند و به‌واسطهٔ صمیمیتی که میان آنها بود سیدجمال‌الدین ملک‌المتکلمین را ملک خطاب می کرد و ملک‌المتکلمین سید-

جمال‌الدین را سید می‌نامند.) همینکه ملک‌المتکلمین مقابل ما رسید گفت سید اینهم مشروطیت و مجلس شورای ملی که آرزومند آن بودیم، سپس آن‌دو آزادمرد چون دو یار مهربان یکدیگر را در آغوش گرفته و درحالیکه آثار بشاشت از چهرهٔ آنها هویدا بود و اشک از دیدگانشان جاری بود همدیگر را بوسیدند. ملک‌المتکلمین پهلوی ما نشست و به‌صحبت پرداختیم سیدجمال‌الدین گفت، ملک امروز نور از صورتت می‌بارد، ملک‌ـ المتکلمین با خنده گفت، این نورصابون است، بعد سیدجمال‌الدین گفت ملک ایران مشروطه شد، مجلس هم درست شد ما به‌آرزوی خود رسیدیم بیا باهم برویم به‌مصر و یا به‌هندوستان، ملک‌المتکلمین گفت،سید تواشتباه می کنی امروز اول کار و زحمت است، این طفل نوزاد که هزارها دشمن درکمین دارد محتاج به‌پرستار است و اگر از او نگاهداری نشود پیش از بلوغ خواهد مرد و ما باید از او نگاهداری و پرستاری کنیم تا توانا و نیرومند شود.

www.tabarestan.info
تبرستان


شکراللهخان معتمد خاقان

سپس برخاسته و به‌اتفاق تا نزدیک خانهٔ سیدجمال‌الدین که در محلهٔ سید ناصرالدین بود رفتیم، آنها از کالسکه پیاده شدند و من خداحافظی کرده مراجعت کردم.

همسر مرحوم سیدجمال‌الدین نقل می کرد که آن‌شب سید جمال‌الدین به‌اندازه‌ای مسرور بود که من هرگز او را در دورهٔ زندگانی به‌آن پایه شاد کام ندیده بودم و از شدت شوق و خوشحالی تا صبح با ملک‌المتکلمین بیدار بودند و صدای خندهٔ آنها وصحبتشان نگذاشت ما بخوابیم.

نظامنامهٔ انتخابات

نقل از تاریخ زندگانی یحیی:

آزادیخواهان در مرحلهٔ دوم تأسیس حکومت ملی باز مورد حمله واقع می‌شوند، چه، مستبدین می‌خواستند در این مرحله هم مبارزه نموده، نگذارند نظامنامهٔ انتخابات به‌صورتی نوشته شود که اساس دولت تغییر نماید، بلکه مجلس شورای دولتی تأسیس نمایند و در این کار بعضی از روحانیون به‌ظاهر طرفدار مشروطه را با خود همراه می‌نمایند.

آزادیخواهان بمحض گرفتن دستخط مشروطیت جمعی از اشخاص مطلع مانند صنیع‌الدوله، مخبرالسلطنه، مشیرالملک، محتشم‌السلطنه را وادار کرده بعضی از نظامنامه‌های انتخابات ملل دیگر را ترجمه و تعدیل کرده، نظامنامهٔ انتخاباتی ترتیب می‌دهند و بی‌فاصله جمعی از رجال دولت و ملت را دعوت کرده آن نظامنامه را می‌خوانند، ولی اینکار به‌دو اشکال برمی‌خورد، یکی از طرف رؤسای روحانی و دیگر از جانب رجال مستبد درباری که ولیعهد باطناً در رأس آنها واقع است و نمی‌خواهد بگذارد سلطنتی را که برای در آغوش گرفتنش روز بلکه ساعت شماری می کند، محدود بگردد. این هردو دسته به‌نظامنامه‌ای که از طرف آزادیخواهان بدست رجال مطلع نوشته شده، اعتراض دارند ونقطه نظر هریک از آنها چیز دیگراست. نقطه نظر روحانیون این است که از بابیهای ناصرالدین شاهی یعنی منورالفکران و بی‌اعتقادان به‌روحانی نمایان کسی داخل مجلس نشود و دخول آنها را مضر می‌دانند.

نقطهٔ نظر رجال مستبد در مخالفت با نظامنامه دوچیز است، یکی آنکه قوای مملکت فقط در تحت ارادهٔ پادشاه باشد و تجزیه نگردد، دیگر آنکه روحانیون نفوذی در مجلس حاصل نمایند و در این‌قسمت توافق آنها با آزادیخواهان حاصل است.

حقیقت اینست که عدم آشنایی اکثر از معروفین روحانیون به‌اصول نوین و اختلافات منافع طبقات و غرض رانی درباریها وشاهزادگان کار نوشتن نظامنامه را بسیارمشکل کرده بود، اعیان و اشراف وشاهزادگان مایل نبودند درحق انتخاب شدن با اصناف مساوی‌و برابر باشند و روحانیون مقام خود را بالاتر از طبقات دیگر می‌دانستند، آزادیخواهان کوشش می کردند که از طبقهٔ عامه بیشتر نماینده در مجلس برود و مجلس عوام به معنی حقیقی تشکیل شود.

باری پس از کشمکش بسیار که نگارش آن موجب طول کلام می‌شود نظامنامه‌ای برطبق انتخابات طبقاتی نوشته شد و به‌صحهٔ شاه رسید و در نتیجه قدم اول که یک‌قدم اساسی بود به‌نفع طبقهٔ عامه و میل آزادیخواهان برداشته شد.

www.tabarestan.info تبرستان

نقل از کتاب زندگانی یحیی:

شرفیابی بهبهانی به‌حضورشاه

ملیون و آزادیخواهان مخصوصاً آقا سیدمحمدطباطبائی از تنها رفتن آقا سیدعبدالله به‌حضورشاه ظنین شده، از او دلتنگ می‌گردند و خاصه که نظامنامه تصرف شده از طرف دولت را همراه خود آورده است و به‌مردم ارائه می‌دهد.

مردم در خانهٔ بهبهانی اجتماع کرده و او را وادار می‌کنند که با دربار مخالفت کند و مجبورش می‌کنند که شرحی بنویسد به‌صدراعظم که ملت این نظامنامه را قبول نمی‌کند، صدراعظم می‌گوید حالا که قبول ندارند خودشان بنویسند و بفرستند تا امضا شود. اینجا باز تجار خودشان را به‌میان انداخته همان نظامنامه‌ای را که آزادیخواهان نوشته‌اند با اندك تغییری حاضر کرده روزجلسه عمومی خواندند. چون جلسه هفته‌ای دوروز در مدرسه نظام تشکیل می‌شد، روحانیون سوافق رجال و مردم و کسبه جمع می‌شدند و هرصحبتی گفته می‌شد و کسی مانع نمی‌گردید، در حقیقت یک‌مجلس آزاد ملی بود و هم در این جلسه نظامنامه‌ای که توسط جمعی از فرنگی مآبها به‌اتفاق اولاد طباطبائی نوشته شده بود، خوانده و سورد اعتنا واقع نگردید.

روزدوشنبه ۱۳ رجب باز مجلس منعقد می‌شود و نظامنامه‌ای که در مجلس خصوصی نوشته شده، خوانده می‌شود و همه قبول می‌کنند. میرزاشفیع‌خان مستشار-الملك گرکانی نظامنامه را می‌برد به‌صحهٔ شاه برساند، بعد از چند روز برمی‌گردد و می‌گوید به‌صحهٔ شاه نرسید، و از پیش هم خبر رسیده بود که درباریان مانع شدند که امضا شود، بشنیدن این خبر مردم سخت به‌هیجان آمده جمعی عصبانی از همانجا به‌سفارت انگلیس رفته متحصن می‌شوند و بازارها را می‌بندند، مخالفین فوراً نظامنامه را به‌صحهٔ شاه می‌رسانند، روز شنبهٔ ۱۸ رجب ۱۳۲۴ صدراعظم و نایب‌السلطنه در مجلس حضور پیدا کرده نظامنامهٔ موشح را می‌خوانند و نظامنامهٔ انتخابات چاپ گشته، به‌دست مردم می‌دهند و از طرف دولت، مهدیقلیخان مخبرالسلطنه به‌نظارت انتخابات تهران معین می‌گردد.

چون حال مزاجی شاه‌روبه‌وخامت گذارده بود و خطرمردن او در پیش بود سران ملیون و متصدیان امر انتخابات کوشش می‌کردند که زودتر انتخابات خاتمه یافته و مجلس مفتوح شود، زیرا باشناسایی به‌عقاید و افکار محمدعلیشاه یقین داشتند که اگر پیش از انعقاد مجلس مظفرالدینشاه‌فوت کند، مجلس بازنخواهد شد و مشکلاتی پیش خواهد آمد.

مجلس انتظار ورود سعدالدوله را داشت

بطوری که در صفحات پیش اشاره کردیم، میرزا جوادخان سعدالدوله از مردانی بود که از اوضاع دنیا و تشکیلات ملل مترقی آگاهی داشت و سالها عمر خود را در اروپا گذرانده بود و پس از آنکه به‌وزارت تجارت منصوب شد چون با مسیونوز بلژیکی بنای ستیزه را گذاشت و گاهگاهی هم از بی‌ترتیبی دستگاه دولت انتقاد می‌کرد عین‌الدوله او را معزول و به‌یزد تبعید کرد.



سعدالدوله

stan.info

گفته می‌شد که در یزد بنا به‌دستور عین‌الدوله می‌خواستند او را سربه‌نیست کنند و او فهمید و بناچار در تلگرافخانهٔ انگلیسها متحصن شد.

بعد از انتشار اعلان انتخابات از طرف مردم تهران به‌سمت نمایندگی مجلس شورایملی انتخاب شد. و چون وکلا او را مجتهد در قوانین و آشنا به‌اصول نوین می‌پنداشتند و تصور می‌کردند با ورود او به‌مجلس کارها برطبق اصول پارلمانی پیش خواهد رفت و مشکلات از میان برداشته خواهد شد، در حقیقت نمایندگان مجلس چون

شاگردانی که انتظار ورود استاد خود را دارند برای آنکه آنها را راهنمایی کند، منتظر ورود سعدالدوله بودند.

انتخابات نمایندگان در ولایات

انتخابات شهرستانها با مشکلاتی که حکام مستبد و مأمورین ستمگر پیش می‌آوردند، با کندی پیش می‌رفت، زیرا حکام ولایات نهضت مشروطیت را جز یک‌بازی بی‌اساس چیز دیگر نمی‌دانستند و امیدوار بودند که این طفل نوزاد پیش از رشد از بین خواهد رفت، چنانچه در خود تهران پس از آنکه عین‌الدوله معزول شد و شاه فرمان مشروطیت را داد و تصمیم به‌افتتاح مجلس گرفته شد، شاه از امضای فرمان انتخابات چندروز خودداری کرد و تردید از خود نشان داد و مشروطه‌خواهان ناچارشدند مجدداً قیام کنند و امضای فرمان انتخابات را تقاضا نمایند.

با همهٔ این حرفها درچندماه وکلای ولایات یکی بعد از دیگری وارد تهران‌شدند عدهٔ نمایندگان مجلس فزونی یافت ولی تأسف در این بود که منتخبین ولایات و اکثر منتخبین تهران از وظایف خود آگاه نبودند و از اصول پارلمانی اطلاع نداشتند.

چون در آذربایجان مرد مستبد و ستمگری مانند محمدعلی‌میرزا ولیعهد حکومت

www.tabarestan.info
تبرستان



بحرالعلوم کرمانی

می کرد و بیش از هرکس دشمن آزادی و مشروطیت بود، ممکن نبود بدون کشمکش مشروطیت در آن‌سرزمین راه یابد و بدون مقاومت مردم موفق به‌انتخاب نمایندگان مجلس شورا بشوند، اینست که بهتر دانستیم که آنچه را که در آن سامان می‌گذشت جداگانه بنویسیم.

بحرالعلوم کرمانی که یکی از آزادیخواهان معروف و نمایندهٔ دورهٔ اول مجلس

شورایملی بود، در خاطرات خود می‌نویسد: «نظامنامهٔ انتخابات که در سر آن کشمکش بسیار شد و درحقیقت اساس آن در روی منافع طبقات مختلف مردم مملکت بود به‌درجه‌ای حایز اهمیت بود که هرگاه مطابق میل درباریان تنظیم می‌شد، همه‌چیز از دست می‌رفت.»

سپس چنین می‌گوید: «صنیع‌الدوله وملک‌المتکلمین وسیدجمال‌الدین که برای تنظیم نظامنامه مجاهدت بسیار می‌کردند و کوشش می‌نمودند که این کار اساسی به‌نفع طبقهٔ عامه خاتمه پیدا کند مکرر می‌گفتند: نظامنامهٔ انتخابات درحقیقت مقدمه و طلیعهٔ قانون اساسی است و هرگاه در این مرحله ملیون شکست بخورند و نظامنامهٔ انتخابات روی منویات مستبدین نوشته و به‌امضا برسد، محال است یک قانون اساسی که حاکی مصالح عمومی و متضمن منافع ملت باشد، بدست آورد.»

آذربایجان پس از اعلان مشروطیت

کسروی می‌نویسد، رفتار ناهنجار محمدعلی‌میرزا خود انگیزهٔ دیگری برای بیداری وبیزاری مردم بود و این مردستم‌پیشه باشاپشال روسی که معلمش بود و او را زبان روسی درس می‌داد، درکارها مشورت می‌کرد. تمایل او به‌روسها بجایی رسیده بود که لباس قزاق روسی دربرمی‌کرد و پیروی از طریقهٔ دولت استبدادی روسیه می‌نمود.

این مرد که باید حافظ حقوق مردم باشد خود سردستهٔ دزدان و ستمگران بود، چنانچه بعنوان وام پول از مردم می‌گرفت و آن‌را هیچوقت پس نمی‌داد و کسانی که در پستی چون او بودند، بارشوه و چاپلوسی خود را به‌او نزدیک می‌کردند و از قدرت او استفاده کرده به‌جفاکاری می‌پرداختند و در این باب داستانها می‌نویسند که انسان از ذکر آنها شرم دارد.

با همهٔ ستمگریها، متظاهر به‌دینداری بود و درشب عاشورا پای برهنه در کوچه و بازار رفته و درمجالس روضه‌خوانی بدست خود شمع روشن می‌کرد.

در همان زمان که نهضت مشروطیت در تهران شروع شد آزادیخواهان تبریز که مجامعی داشتند و ازسالهای پیش درخفا دست‌به‌کار زده بودند موقع را برای همصدا شدن با آزادیخواهان تهران مناسب دیده، به‌فعالیت پرداختند، ولی استبداد محمدعلی‌میرزا در تبریز صد چندان از تهران زیادتر بود و درحقیقت دشمن آزادی و مشروطیت در تبریز جای داشت.

محمدعلی‌میرزا چون عین‌الدوله دشمن خود را از کار برکنار دید بیش‌ازپیش بنای سختی را درآذربایجان گذارد و بهروسیله که بود، راه مخابرات با تهران را مسدود نمود

و کسانی را که آزادیخواه می‌دانست تحت مراقبت مخصوص قرار داد. با وجود این چون تبریز بیش از سایر قسمتهای کشور مزهٔ استبداد را چشیده بود و از نفوذ روسها و همدستی محمدعلی میرزا با آنها نگران بود و آزادیخواهان زمینه را برای انقلاب فراهم کرده بودند، جمعی به‌قنسولخانهٔ انگلیس پناهنده شدند و مردم به‌یاری مشروطه طلبان تهران بازارها را بستند و تبریز هم حال تهران را پیدا کرد.

جمعیت زیادی در مسجد صمصام جمع شدند و چند نفر از علمای معروف هم به آنها ملحق گشتند و صندوقی برای مخارج جمعیت بنام صندوق جمعیت عدالتخواهان و مشروطه طلبان باز کردند و تجار آزادیخواه مبلغ هنگفتی از جیب فتوت خود به‌صندوق ریختند.

محمدعلی میرزا برای اینکه عکس‌العمل نشان بدهد و مردم را اغفال کند، قیمت نان را تنزل داد و به‌دکانهای نانوایی دستور داد که چراغ گذارده و نان را به قیمت نازل بفروشند، ولی مشروطه طلبان چراغها را خاموش کردند و به‌محمدعلی‌میرزا پیغام دادند، ما نان نمی‌خواهیم، ما خواهان مشروطیت هستیم.

ده روز دکانهای شهر بسته بود و تعطیل عمومی بود و مردم در مساجد و قنسولخانه‌ها مجتمع شده و هرروز سروصدا بلندتر می‌شد و آواز ما مشروطه می‌خواهیم، از حلقوم ده‌ها هزار جمعیت در شهر تبریز طنین انداز بود.

نام مشروطیت در تبریز تأثیر معنوی بسیار کرد و اختلافات مذهبی و دسته‌بندیهای جاهلانه را که سالها در آن شهر بود از میان برداشت و عموم طبقات با یک روح صمیمیت و برادری دست به‌دست یکدیگر داده گرد هم جمع شدند و همگی با یکدل و جان خواستار مشروطیت گشتند.

ارامنه که تا آن زمان با مسلمانان کینه داشتند و اغلب درستیز بودند، کینه‌های دیرینه را با آب ملت خواهی شسته و به‌مشروطه طلبان گرویدند.

محمدعلی میرزا برای احتیاط و جلوگیری از چنین پیش آمدی چندفوج در خارج شهر جمع کرده بود و خیال می‌کرد بوسیلهٔ آنها می‌تواند از انقلاب مردم جلوگیری کند، ولی همینکه فهمید بعضی از صاحبمنصبان می‌خواهند به‌مشروطه طلبان بگروند و با آنها همدست شوند، فوق‌العاده نگران و مأیوس شد و برای چاره تلگرافاتی به‌تهران مخابره کرد و دستور خواست.

ناطقین مشروطه خواه، شیخ سلیم و میرزا جواد ناصح، همه روزه درمیان جماعت به‌منبر رفته و مردم را از منافع مشروطیت و حکومت ملی و مجلس آگاه می‌ساختند و آنها را به‌شهامت و پایداری دعوت می‌نمودند.

ناگفته نماند که برخلاف تهران که روحانیون سرسلسلهٔ جنبش مشروطیت بودند در تبریز نهضت مشروطیت را آزادیخواهان و تجار روشنفکر بوجود آوردند و روحانیون

هم مجبور شدند با آنها همصدا شوند و این نکته مرتب و برتری تودهٔ تبریز را به‌سایر نقاط ایران مدلل می‌دارد. پس از یکماه‌ونیم بعد از صدور فرمان مشروطیت در تهران و افتتاح مجلس شورایملی تلگراف زیر در ۸ شعبان از طرف مظفرالدین‌شاه به‌ولیعهد مخابره شد.

«دستخط مبارک همایونی بتوسط ولیعهد به‌اهالی مملکت آذربایجان.

تشکیل مجلس‌شورایملی و نظامنامهٔ آنرا به‌شما اجازه مرحمت فرمودیم و وکلای شهر تبریز و سایر ولایات به‌تهران بیایند و به‌ترتیب کار مشغول شوند و به‌عموم متحصنین قنسولگری انگلیس عفو عمومی شامل خواهد بود».

شک نیست که علت تأخیر اعلان مشروطیت در آذربایجان محمدعلی‌میرزا بود زیرا او نمی‌خواست در قلمرو حکومتش نامی از مشروطیت برده شود.

پس از وصول تلگراف شاه محمدعلی‌میرزا بناچار تمکین کرد و دستخطی خطاب به‌عموم بشرح زیر صادر نمود:

اعلامیهٔ ولیعهد

اولا از طرف قرین‌الشرف بندگان اعلیحضرت اقدس ارواحنا‌ـ فداه و از طرف خود به‌اشخاصی که در قنسولخانه و مسجد متحصن هستند، اطمینان می‌دهیم که دربارهٔ آنها عفو عمومی داده خواهد شد و کسی مزاحم آنها نخواهد شد.

دوم مجلس شورای‌ملی را بطوری که اعلیحضرت اقدس همایونی به‌ملت‌اعطا و مرحمت کرده، منهم تصدیق دارم و اجرا خواهم نمود و به‌ولایات جزء هم اعلان خواهد شد.

سوم برای اعضای مجلس شورای‌ملی که اساس آبادانی و ثروت و ترقی دولت و ملت است، عموم رعیت چه در شهر تبریز و چه در ولایات مملکت آذربایجان چراغان بکنند.

چهارم در تعیین و انتخاب وکلا بزودی قراری بدهند که وکلای تبریز و سایر ولایات معین شده، روانهٔ تهران شوند.

نامهٔ ولیعهد به‌قنسول انگلیس

مسیو لاتسلا و ژنرال قونسول.

چهار فقره‌ای را که اهالی استدعا کرده بودند برطبق مقررات صحهٔ همایونی مهر و امضا نموده دادم، دستخط تلگرافی هم که الان از طرف قرین‌الشرف ملوکانه در برقراری‌مجلس و اجرای نظامنامه رسیده فرستادم که به‌اهالی داده همگی مطلع و شکرگذار باشند و بطوری که آنها تعهد کرده‌اند بروند بازار را باز کرده مشغول کسب و کار شوند.

۸ شعبان ۱۳۲۴

www.tabarestan.info

پس از انتشار اعلامیهٔ محمدعلی‌میرزا مردم با شوق و شعف شهر را چراغان کردند و سران نهضت انجمن تشکیل دادند و نمایندگان کلیهٔ اصناف هم در آن انجمن عضویت پیدا کردند و بدین‌ترتیب یک مرکز ملی در شهر تبریز پدیدار گشت و امور ملیون را در دست گرفت، در همان روزها عده‌ای از سران آزادیخواهان که حقیقت بین‌تر از دیگران بودند و فهمیده بودند که آزادی را بدون قدرت نمی‌توان از دستبرد دشمنان حفظ کرد، یک انجمن سری تأسیس نمودند و به‌تشکیل یک قوهٔ ملی از افراد مورد اعتماد و معتقد به‌مشروطیت پرداختند و همین قوهٔ ملی که در آن زمان تشکیل شد، هستهٔ یک قدرت نیرومندی شد که مدت سه‌سال در مقابل دولت استبداد ایستادگی کردند تا عاقبت مشروطیت را در ایران پایدار نمود و ما برای درج در تاریخ نام نامی و اسامی گرامی برجسته‌ترین آن آزادمردان را که تا آخر کار با ایمان کافی و شجاعت بی‌نظیر از آزادی دفاع کردند در اینجا می‌نگاریم: کربلائی‌علی‌مسیو — حاجی‌رسول صدقیانی — حاجی‌علی دوافروش — سیدحسن‌شریف زاده — میرزامحمدعلی‌خان تربیت — بادامچی — فرشی — گنجه‌ای — آقامیر باقر — میرزاعلی اصغر خوبی — آقاتقی شجاع — محمدصادق خامنه‌ای — سید رضا و چندنفر دیگر از روشنفکران به ترویج معارف و تأسیس مدارس جدید پرداختند و به‌همت آنان چندین مدرسه تأسیس گردید و بسیاری از نوباوگان به‌تحصیل دانش پرداختند.

نمایندگان تبریز

انتخاب نمایندگان مجلس در تبریز مطابق نظامنامه‌ای که از تهران فرستاده شده بود، شروع شد و مردم بهترین افرادی را که شایستهٔ مقام نمایندگی می‌دانستند از طرف خود انتخاب نمودند، منتخبین عبارت بودند از: حاجی‌میرزاابراهیم آقا — تقی‌زاده — مستشارالدوله — آقامیرزافضلعلی — امام‌جمعه خوبی — احسن‌الدوله — هدایت‌الله میرزا — طالب اف — فرشی.

تقی‌زاده چند روز پیش از انتخابات روانهٔ مصر شده بود، ولی پس از اطلاع از انتخاب خود به‌تهران رفت.

طالب‌اف اول نمایندگی را قبول کرد و بعد استعفا داد و از رفتن به‌تهران امتناع ورزید. سایر نمایندگان در میان جمعیت انبوهی از ملت و خطابه‌های ناطقین و ابراز احساسات آزادیخواهان رهسپار تهران گشتند.

شیخ‌سلیم که یکی از خطبای مشروطه‌خواه تبریز بود و از روز اول مشروطیت تا روزی که جان خود را نثار کرد با ایمانی کامل و شجاعتی بی‌نظیر برای پیشرفت

www.tabarestan.info تبرستان

مشروطیت کوشش نمود، در روزی که نمایندگان تبریز عازم تهران بودند، در میان جمعیت منبر رفت و قرآن‌مجید را در دست گرفت و پیمانی میان ملت و نمایندگان بست، این پیمان چنین بود: نمایندگان به‌قیمت جان خود از منافع ملت و مشروطیت دفاع کنند، مردم تبریز تا جان در بدن دارند از نمایندگان خود پشتیبانی نمایند.



سید حسن تقی‌زاده

www.tabarestan.info

انتخاب نمایندگان تبریز یک نیرویی بود که به‌پشتیبانی مشروطیت وارد میدان کارزار شد، زیرا مردم تهران و سایر شهرستانها بخوبی درک کردند که تبریز از دل وجان طالب مشروطیت است و اهالی آن سامان بهر قیمت که برای آنها تمام بشود، ازآزادی دفاع خواهند کرد. ایستادگی و قیام عمومی که از بدومشروطیت درآن شهر ظهور کرد، به‌همه فهماند که آزادیخواهان تبریز فقط به‌حرف قناعت نمی کنند بلکه در عقب حرف عمل و فداکاری نشان خواهند داد.

کسانی که از طرف اهالی تبریز انتخاب شدند همگی حسن شهرت در میان مردم داشته و چند نفر آنها به‌آزادیخواهی و طرفداری فلسفهٔ نوین معروف بودند. مزیت



مستشارالدوله

دیگری که در کار انتخاب تبریز بود اینست که منتخبین حقیقتاً نمایندگان حقیقی‌ملت بودند و مردم در انتخاب آنها شرکت کرده بودند ومأمورین دولتی در انتخاب‌نمایندگان تبریز نه‌فقط مداخله نداشتند بلکه این اشخاص برخلاف میل باطنی ولیعهد و دولتیها انتخاب شده بودند.

هنوز آغاز نشده شروع به‌مخالفت شد

از شروع مشروطیت در اکثر شهرهای ایران وقایعی پیش آمد که تاحدی مهم بودو اگر ما بخواهیم آن وقایع را در تاریخ ضبط کنیم باید کتابها بنویسیم، ولی نظر به‌اینکه وقایعی که در تبریز در موقع ظهور مشروطیت روی داد در تقدیرات آینده کمال اهمیت را داشت، بناچار بطور اختصار بدان اشاره می کنیم.

سیدهاشم دوه‌چی که یکی از سادات معروف و جاه‌طلب محلهٔ دوه‌چی بود و جمعی از مردم قداره‌بند اطرافش بودند، چون با محمدعلی‌میرزا از قدیم دشمنی داشت همینکه آواز مشروطیت در تبریز بلند شد باجمعی برای یاری مشروطه‌طلبان به‌قنسولخانه انگلیس پناهنده شد و پس از آنکه با موفقیت از قنسولخانه بیرون آمد، حس جاه‌طلبی و ریاست‌خواهی را بجایی رساند که مردم از رفتار ناشایسته و کردار ناپسند او ناراضی

شدند و چون در این گیرودار موفقیتی پیدا کرده بود و روحاً هم عقیده‌ای به‌مشروطیت نداشت در خفا با محمدعلی‌میرزا بنای آمد و شد را گذارد و راه شرارت پیش گرفت این بود که آزادیخواهان برضد اوقیام کردند و او را از تبریز بیرون کردند و از آن زمان میرهاشم درسلک مستبدین و دشمنان مشروطیت درآمد و صدماتی وارد کرد و زحماتی تولید نمود که ما درموقع خود خواهیم نگاشت.

ازطرف دیگر امام‌جمعهٔ تبریز که مرد متنفذی بود و روزهای‌اول قیام ملی در تبریز با مشروطه‌طلبان هم آهنگ بود، بنای بدگویی را ازمشروطه گذارد و با جماعتی راه مخالفت پیش گرفت و مجری نیات محمدعلی‌میرزا که می‌خواست درخت مشروطیت را پیش‌از آنکه سرازخاک بیرون بیاورد لگدمال کند، شد. مردم به‌نیات او پی‌بردند و برضد او قیام نمودند و بابستن بازارها و تعطیل عمومی او را مجبور به‌فرار ازشهرنمودند.

چون انجمن تبریز مرکز مشروطه‌طلبان شده بود و نیروی مسلحی که تازه تشکیل شده بود در اختیار داشت و در حفظ وحصول آزادی و محدود کردن خودسری دولتیان اقدام بی‌باکانه می کرد، محمدعلی‌میرزا پیغام داد که چون انتخاب نمایندگان تمام شده و انجمن دیگر کاری ندارد، باید تعطیل شود.

آزادیخواهان از پیغام محمدعلی‌میرزا آگاه‌شدند و بنای طغیان و سرکشی راگذاردند، هزارها نفرگرد انجمن راگرفته با فریادهای زنده‌باد مشروطیت، زنده‌باد آزادی خواستار بقای انجمن گشتند و نیز عدهٔ زیادی به‌خانهٔ حاجی‌میرزاحسن‌آقا مجتهد رفته در حضور نماینده و پیغامبر محمدعلی‌میرزا بنای داد و فریاد و تهدید راگذاردند و چنان آشوبی برپا کردند که محمدعلی‌میرزا مجبورشد رسمیت انجمن را بشناسد و مقابل تقاضاهای انجمن تن دردهد.

حقیقت مطلب این است که سررشتهٔ انقلاب دردست انجمن‌سری که بدان اشاره کردیم، بود و آنان محافظ حقیقی انجمن و مشروطیت بودند و مجاهدین و مردم را در پایداری و استقامت تشجیع می‌نمودند و زمام انقلاب را دردست داشتند.

نمایندگان ملت

گرچه کسانی که تاریخ مشروطیت را نگاشته‌اند، اسامی نمایندگان دورهٔاول مجلس را نوشته‌اند ولی به‌عقیدهٔ ما در تاریخ باید نام کسانی برده شود که درجریان انقلاب مصدر خیروشری بوده‌اند و وجود آنها تأثیر دراوضاع داشته است، اینست که ما نام نمایندگانی را که به وظایفی که عهده‌دارشده بودند، عمل کردند و اماناتی که ازطرف ملت به‌آنها سپرده شده تا قدرت داشتند برای حفظ آن پایداری نمودند و منشأ کارهایی شده‌اند، درضمن وقایع شرح حال و عملیاتشان را خواهیم نگاشت.

بسیاری از نمایندگان دورهٔاول منشأ کوچکترین اثری نبودند و در آن نهضت‌ملی

www.tabarestan.info تبرستان

که تقدیرات حیات و ممات کشور و آزادی ملت را در بر داشت کمترین قدمی برنداشتند و کوچکترین کوششی نکردند.

بعضی از نمایندگان با اینکه امانت‌دار ملت بودند و حفظ قانون اساسی ملت به دست آنها سپرده شده بود، همینکه چیرگی استبداد را برمشروطه استنباط کردند، راه‌خیانت پیش گرفتند و بطوری که خواهیم دید با محمدعلیشاه و مستبدین سازش کردند و در انهدام مشروطیت کمک نمودند و در روزی که جنگ درگرفت بجای آنکه درحفظ خانه‌ای که خود صاحب آن بودند و حمایت اصولی که بدان قسم خورده بودند، در مجلس حاضر شوند و چون سایر آزادیخواهان از حقوق مشروطیت دفاع کنند، نامردانه در خانه‌های خود پنهان شدند و تقدیرات مشروطیت و سرنوشت ملت را به‌دست سرنیزهٔ قزاقها سپردند.

مجلس سلام

چون شاه بواسطهٔ کسالت نتوانسته بود در روز افتتاح مجلس حضور پیدا کند در روزیکشنبه در عمارت موزهٔ قصرگلستان مجلس سلام برپا کردند و از وزرا وسفرای خارجه ونمایندگان و اعیان و اشراف دعوت نمودند و شاه را با صندلی راحتی وارد مجلس کردند و در صدر قرار دادند.

سپس نظام‌الملک از طرف شاه لایحه‌ای که مفهومش طرفداری از مشروطیت بود، خواند و مجلس با شلیک توپ خاتمه پیدا کرد.

روزدوشنبه وکلا در مدرسهٔ نظام گردهم جمع شدند و صنیع‌الدوله را به‌ریاست و وثوق‌الدوله و حاجی امین‌الضرب را به‌نیابت ریاست انتخاب نمودند و نیز کمیسیونی برای تهیهٔ نظامنامهٔ داخلی مجلس وکمیسیون دیگری برای تهیهٔ قانون اساسی از وکلا و سران مشروطه خواهان انتخاب نمودند.

روزسه‌شنبه مجلس در عمارت بهارستان منعقد شد و وکلا چنانچه عادت آن‌زمان بود روی زمین نشستند و چون کسی اجازهٔ نطق می‌خواست، برمی‌خاست و نطق خود را ایراد می‌کرد.

متأسفانه در روزهای اول بواسطهٔ بی‌اطلاعی اکثر وکلا از وظیفه‌ای که‌عهده‌دار بودند، بیشتر صحبت از نان وگوشت وگرانی ارزاق می‌کردند و به مسائل اساسی توجه نداشتند، ولی کم کم به‌وظیفهٔ خود پی‌بردند وکارهای مهمتری را پیش کشیدند که ما درموقع خود بدان اشاره خواهیم کرد.

ناگفته نماند که اگر نگارنده بخواهد گفتگوهایی که در جلسات مجلس می‌شد ولو بطور اختصار باشد، در اینجا بیاورد صرفنظر از اینکه بیهوده است، کتابها نیز باید

www.tabarestan.info تبرستان

نوشت اینست که فقط مطالبی که با مصالح عمومی و مشروطیت مربوط است در این تاریخ می‌نویسم و کسانی که مایلند از جزئیات مذاکرات دورهٔ اول مجلس آگاه شوند، به‌خواندن روزنامهٔ مجلس که در آن زمان به‌مدیریت آقای میرزا محمدصادق طباطبائی نوشته می‌شد، راهنمائی می‌کنم.



نمایندگان دورهٔ اول مجلس شورایملی

تقدیم لایحهٔ استقراض به‌مجلس

هنوز مجلس از کارهای داخلی خود خلاص نشده بود و قانون اساسی به‌صحهٔ شاه نرسیده بود و حدود اختیارات و مسئولیت وزرا در مقابل مجلس معلوم نبود و وظایف مجلس معین نشده بود که از طرف صدراعظم لایحه‌ای برای استقراض بیست کرور تومان با همان شرایط ننگین استقراضهای سابق بوسیلهٔ مخبرالسلطنه تقدیم مجلس شد.

حقیقتاً مجلس در آن موقع دچار مشکلی شده بود که حل آن آسان نبود زیرا از یکطرف نمی‌خواست از روزاول بنای کشمکش را با پادشاه مریض که با حسن نیت به مشروطیت گردن نهاد و در تمام دستخطهای خوداز نتایج سودمند همکاری میان ملت و دولت سخن رانده بود، بگذارد و از طرف دیگر ممکن نبود زیربار یک استقراض ننگین از اجانب با شرایط غیرقابل قبول برود، زیرا می‌دانست که یکی از علل پیدایش انقلاب مشروطیت همان استقراضهای خانه خراب کن دولت بود و فلسفهٔ وجود مجلس برای جلوگیری از اینگونه اعمال بود.

مخبرالسلطنه گفت که دستگاه دولت بواسطهٔ بی‌پولی بکلی فلج شده و چندماه است حقوق نظامیان و مستخدمین و سفرا که در خارج هستند، پرداخته نشده و اگر بفوریت این لایحه تصویب نشود و پولی در اختیاردولت گذارده نشود رشتهٔ اموربکلی پاشیده می‌شود.

حاجی معین بوشهری گفت عین‌الدوله مکرر اظهار کرده بود که دولت کسر خرج ندارد و در زمان صدارتش بودجه را تعدیل کرده است، خوب است برای اطلاع مجلس صورت جمع وخرج سه‌سالهٔ اخیر دولت را بیاورد تا از نظر نمایندگان بگذرد و سپس تصمیم لازم برای تهیه پول گرفته شود.

مخبرالسلطنه بازفردا به‌مجلس آمد وگفت تقدیم بودجه به‌مجلس اشکالی ندارد، ولی رسیدگی به‌آن طول می کشد و اگر تاسه‌روز دیگر پول به‌دولت نرسد، کارها فلج

خواهد شد.

فعلا دو کرور در بانک‌شاهی برای پیش‌قسط استقراض موجود است خوب است برای اینکه چرخ مملکت بکارافتد مجلس تصویب کند که دو کرور را دولت بگیرد، نمایندگان سؤال کردند که آیا بانک به‌امضای دولت دو کرور را می‌پردازد؟ مخبرالسلطنه جواب داد شرط پرداخت دو کرور تصویب لایحهٔ استقراض می‌باشد.

مجلس پس‌ازمذاکرات زیاد لایحهٔ استقراض از روس و انگلیس را رد کرد.

حاجی‌معین بوشهری که بیش‌از سایرین مخالف استقراض از اجانب بود چنین گفت ملت باید احتیاجات مالی دولت را رفع کند و به‌خزانه کمک نماید و برای این منظور تأسیس بانک‌ملی را پیشنهاد نمود و به‌اکثریت پذیرفته شد.

پس‌از چند روز ناصرالملک وزیر مالیه به‌مجلس آمد و تقاضای تصویب لایحهٔ استقراض از اجانب را تجدید کرد و این مردی که به‌وطنپرستی معروف بود، در این کارناشایسته بسیار پافشاری نمود ولی مجلس تن درنداد و ناصرالملک مأیوس مراجعت کرد.

این عمل دلیرانهٔ مجلس که درصلاح دولت و ملت ایران بود، مردم را به‌مجلس و مشروطیت امیدوار کرد و مستبدین هم فهمیدند که مشکل است مجلس را آلت دست خود قرار دهند و هرطورمیل دارند بکاروادارند.

www.tabarestan.info تبرستان

تأسیس بانک‌ملی

اساسنامهٔ بانک‌ملی باسی کرورسرمایه به‌تصویب مجلس رسید و برطبق نظامنامه هر کس می‌توانست از پنج‌تومان تاپنجاه هزارتومان سهام بانک را خریداری نماید.

مردم برای پیشرفت بانک احساساتی از خود نشان دادند که در ایران سابقه نداشت و جز احساساتی که در نتیجهٔ تحولات نو پیش آمده بود، عامل دیگری نمی‌توانست چنان علاقمندی به‌مملکت در قلوب مردم ایجاد کند، زنها زینت‌آلات خود را فروخته و سهام بانک خریدند، طلاب مدارس کتابهای خود را فروختند و به‌بانک کمک کردند.

روزی در پای منبر سید جمال‌الدین واعظ، زنی برخاست وگفت دولت ایران چرا می‌خواهد از دولتهای خارجی پول قرض کند مگر ما مرده‌ایم، من یک‌زن رختشوی هستم و به‌سهم خود یک‌تومان می‌دهم. روحانیون هم که همیشه دست‌بگیر دارند، در اینکار مساعدت کردند و حاجی‌شیخ‌فضل‌الله دویست‌تومان سهام بانک را خریداری کرد و امام‌جمعهٔ تهران هم که درمیان مردم ننگین و سرشکسته شده بود و او رامخالف مشروطه می‌دانستند، برای جلب‌نظر مشروطه خواهان تعهد کرد که از سهام بانک خریداری کند ولی به‌عهد خود وفا ننمود.

درباریان که انتظار داشتند لایحهٔ استقراض از طرف مجلس تصویب شود و این بیست کرور هم مثل کرورهایی که سابقاً قرض کرده بودند، در جیب بریزند نه‌فقط به‌تاسیس بانک کمک نکردند، بنای بی‌اعتبار کردن بانک را گذاردند تا نگذارند این قدم مهمی که از طرف مجلس برای رونق اقتصادیات کشور برداشته شده بجایی برسد. در تبریز هم برای کمک به‌بانک‌ملی جلسه‌ای از بازرگانان و رؤسای مشروطه‌طلبان و ملاها تشکیل دادند و پس ازمذاکرهٔ بسیار، تلگرافی به‌تهران مخابره کردند که مادامی که قانون اساسی به‌صحهٔ شاه نرسیده و به‌موقع اجرا گذارده نشده و به‌دخل وخرج دولت رسیدگی نشده و مسلم نشود پولی را که دولت می‌خواهد، به‌جیب مفتخواران ریخته نخواهد شد، تأسیس بانک‌ملی بی‌نتیجه خواهد بود و درخاتمه تذکر داده بودند که ملت آذربایجان با استقراض ازاجانب کاملا مخالف است.

www.tabarestan.info

ملت در چه کار بود

همانطوری که چون حادثهٔ مهمی در زندگانی شخصی پیدا می‌شود روح او را تکان می‌دهد و طوفانی در خیالاتش بوجود می‌آورد و استحاله و تغییراتی در اندیشه و افکارش ایجاد می کند، چون انقلاب در ملتی ظهور کرد تحول و تغییر مهمی در افکار جامعه بوجود می‌آورد که با سالها تحصیل و تربیت و ترقی تدریجی و تکامل زمان آن تحول را نمی‌توان ایجاد کرد.

همانطور که عمل تخمیر، خاصیت و کیفیت اشیا را عوض می کند و ترکیب و تجزیهٔ شیمیایی اثرات مخصوصی به‌آنها می‌دهد، انقلاب نیز چون طوفانی در مغز و قلب اثر کرده اندیشه و افکار را تغییر داده حتی عادات وآداب ورسوم و سنن را دستخوش یغما قرار می‌دهد و همانطور که ماشین پارچه‌بافی پنبه را در دم خود فرو می‌برد و از طرف دیگر پارچهٔ قابل استفادهٔ زندگانی عمومی را بیرون می‌دهد. دستگاه انقلاب، ملت را که آلوده به‌عادات مذمومه و صفات ناپسندیده جبن و ترس و روح اطاعت و بندگی و صبر و تحمل و بردباریست، به‌خود کشیده با افکارنوین که عمل تخمیر را در انسان دارد و خون و آتش و آهن که تأثیر تجزیه و تحلیل را دارد، ملتی شجاع، فداکار، وطنپرست با افکارنو و اندیشه‌های بلند به‌جامعه تحویل می‌دهد.

میرزا جهانگیرخان که یکی از پاکترین و معصوم‌ترین آزادیخواهان ایران بود، در روزنامهٔ صور اسرافیل که چون کوکب درخشان در افق مشروطیت ظاهر شده بود و بزرگترین و مهمترین نامهٔ ملی و مظهر مشروطیت و تقوی شناخته شده بود و تا امروز هم که چهل‌وچهارسال از عمر مشروطیت می‌گذرد، هنوز هیچیک از جراید ملی، مقام و منزلت آن نامهٔ ملی را به‌دست نیاورده‌اند و صفحات آن چون کتب مقدس مورد ستایش و استدلال آزادیخواهان و نویسندگان است، در شمارهٔ اول صفحهٔ چهارم پنجشنبه ۱۷ ربیع‌الاول چنین می‌نویسد: ایران تغییر کرده، آدم هرچه فکر می کند می‌بیند این مردم آدمهای پارسالی نیستند، هرجا بروی حرف مجلس است، هرکس را ببینی صحبت از ایران می‌دارد، هنوز یک‌صدایی بلند نشده مردم می‌دوند ببینند چه‌خبر است، هنوز

www.tabarestan.info

پنج نفر کمیسیون نمی کنند می دانند چه کسه اند، از مجلس علنی و خصوصی و کلا آگاهند و کلمه به کلمه حرفهای آنها را از حفظ می گویند، از وقایع درباری و مطالب سری دولت مستحضرند، از باطن کارهایی که تصور شود در هر وزارتخانه حاضرند، در هر کجا صحبت کنند سرپا گوشند، روزها دور ملک‌المتکلمین جمعند و شبها پای منبر آقا سید جمال‌الدین ازدحام می کنند، در هیچ انجمنی نیست که حاضر نشوند و در کدام مجلس است که حضور پیدا نکنند، نه شب راحت دارند نه روز آرام می‌گیرند، واقعاً عجب دوری است.

رهبران ملت

در آن زمان چهارنفر طباطبائی، بهبهانی، ملک‌المتکلمین و سید جمال‌الدین قائدین ملت و رهبران امت و محورحقیقی مشروطیت بودند و دستگاه نوین را رهبری می کردند.

ملک‌المتکلمین روزها در اتحادیهٔ طلاب و سید جمال‌الدین در مسجدشاه منبر می‌رفتند و مردم را به‌اصول مشروطیت آشنا می کردند و از منافع آن سخن می‌گفتند. این دوخطیب ملی به‌درجه‌ای محبوبیت درمیان مردم داشتند و مورد احترام خواص و عوام بودند که چون از خانهٔ خود بیرون می‌آمدند، صدها عشاق آزادی و شیفتگان فلسفهٔ نوین آنها را احاطه کرده و در حفظ و حراستشان می کوشیدند و هزارها جمعیت هرروز درپای خطابه و نطقشان جمع می‌شدند، عکسشان زینت بخش خانه‌ها و دکانها بود و نامشان در مجامع و مجالس خصوصی و عمومی ورد زبانها بود.

در تمام خانواده‌ها جز صحبت از مشروطیت و گفتگو از رهبران آزادی نبود و در سر هر کوی و برزن مردم بیانات رهبران قوم را برای یکدیگر نقل می کردند. بهبهانی و طباطبائی همه روزه در جلسات مجلس شرکت می کردند و درحقیقت تکیه‌گاهی برای مجلس و مشروطه‌طلبان بودند و با حسن‌نیت و پشتکار بی‌نظیر در تقویت مبانی مشروطیت کوشش می کردند، این دوروحانی مشروطه‌خواه که برای سعادت کشورخوددست اتحاد و برادری بهم داده بودند و برای استحکام مبانی مشروطیت کوشش می کردند، درحقیقت محوردستگاه نوین و حافظ اصول مشروطیت بودند و تا روزی که مجلس از هم پاشیده شد کمترین تزلزل و فتوری در روح با شهامت آنها پیدا نشد و تا آخرین ساعت در مجلس ماندند تا عاقبت به‌دست قشون استبداد گرفتار و در باغشاه محبوس گشتند.

انجمنهای ملی

پس از برقراری مشروطیت مردم به تشکیل مجامع ملی بنام انجمن پرداختند، اهالی هریک از ولایات و ایالات انجمن تشکیل دادند و اصناف تهران و محلات به تأسیس انجمنهای صنفی و محلی همت گماشتند، چنانچه در اندک زمانی در حدود دویست انجمن در تهران تشکیل یافت و در هریک از آنها مخصوصاً در اتحادیهٔ طلاب انجمن آذربایجان، انجمن مظفری، انجمن برادران دروازه‌قزوین چندین هزار نفر عضویت یافتند.

همه روزه این انجمنها تشکیل می‌شد و اعضا به‌مذاکره در اطراف اصلاحات امور و تقویت اساس مشروطیت و ترقی کشور می‌پرداختند و تمام دستگاه دولت وادارات مملکت را تحت نظارت قرار داده بودند و چون می‌شنیدند کاری برخلاف عدالت شده و یا یک عمل خلاف قانونی در یکی از ادارات دیده شده، قیام می کردند و از دولت و مجلس استیضاح می کردند و هرگاه امر مهمی در یکی از ولایات پیش می‌آمد و یا خودسری ازطرف مستبدین و دولتیان دیده می‌شد همگی راه‌بهارستان را پیش گرفته و درآنجا جمع می‌شدند و با نطقهای آتشین و بیانات انقلابی و فریادهای تهدیدآمیز اجرای قانون و محدود کردن خودسری زمامداران را تقاضا می کردند.

یکی از معایب انجمنها این بود که چون به‌وظایف خود در کشور مشروطه‌آگاه نبودند، درکارهای قوهٔ مجریه مداخله می کردند و نمایندگانی به‌وزارتخانه‌ها و ادارات دولتی فرستاده توضیحات می‌خواستند و تاحدی کارها را مشکل کرده بودند.

انجمن مرکزی

برای هماهنگی انجمنها درکارهای ملی و مملکتی پس‌از چندی قائدین ملت تصمیم گرفتند که انجمنی از نمایندگان کلیهٔ انجمنهای تهران بنام انجمن مرکزی تشکیل نمایند و انجمنها نظریات اصلاح طلبانهٔ خود را به‌انجمن مرکزی پیشنهاد کنند و انجمن مرکزی به‌نمایندگی کلیهٔ انجمنها اصلاحات منظوره یا رفع معایب موجوده را ازدولت و مجلس بخواهد.

عدهٔ زیادی ازمستبدین و درباریان که لباس مشروطیت در بر کرده بودند وارداین انجمنها شدند و خیانتها کردند که ما درموقع خود خواهیم نگاشت ازجمله کسانی که خود را مشروطه طلب دوآتشه قلمداد کرده بود و خود را فدایی ملت و غمخوار مردم معرفی کرده بود و در باطن همدست دربار و مستبدین بود، ارشدالدوله بود. این مرد فعال و جسوربحدی خود را طرفدارمشروطیت نشان می‌داد و اظهارعلاقمندی به‌آزادی‌و عدالت می کرد که به‌عضویت انجمن مرکزی و سپس به ریاست آن انجمن انتخاب شد و از راه نفوذی که میان مشروطه‌طلبان پیدا کرده بود و آمیزشی که با رهبران ملت داشت صدمات جبران ناپذیری به‌حکومت ملی وارد کرد و عامل مهم انهدام مشروطیت شد.

www.tabarestan.info تبرستان



ارشدالدوله

www.tabarestan.info تبرستان

تدوین و امضای قانون اساسی از طرف مظفرالدین‌شاه

برای تهیه و تدوین قانون اساسی در مجلس و خارج کشمکشهایی که متکی به‌اصول و منافع طبقاتی بود شروع شد و سه قدرت مختلف‌المنافع، مستبدین، روحانیون و آزادیخواهان برای تامین مصالح طبقهٔ خود به‌مبارزه پرداختند. روحانیون در حالی که طرفدار مشروطیت و حقوق عامه بودند کوشش می کردند قدرت خود را بیش ازگذشته استوارکنند و حکومت روحانی را بوسیلهٔ قانون اساسی در تمام شئون استوار نمایند. مستبدین و درباریان سعی می کردند که اختیارات دولت زیاد باشد و وزرا درمقابل شاه مسئول باشند و نیز کوشش می کردند که اختیارات مجلس سنا زیادتر از مجلس مبعوثان ملت باشد و درحقیقت مجلس شورای ملی تحت‌الشعاع مجلس سنا واقع شود. آزادیخواهان برای تامین حکومت ملت‌برملت و آزادی حدود و حقوق و عقیده و قلم و گفتار مجاهدت می‌نمودند.

عاقبت پس از مطالعه و مباحثهٔ طولانی روحانیون موفق شدند که ماده‌ای در قانون اساسی بگذارند که برطبق آن چهار نفر از علمای درجهٔ اول درمجلس عضویت داشته باشند و دروضع قوانین نظارت کنند و درباریان مجلس‌سنا رادرقانون اساسی گنجانیدند و سایرقسمتهای قانون اساسی بنفع طبقهٔ عامه تهیه و تدوین شد. پس از آنکه قانون اساسی از طرف رهبران ملت تهیه‌شد، برای امضا تقدیم شاه نمودند، ولی درباریان

اساسی از طرف رهبران ملت تهیه شد، برای امضا بمقدم شاه نمودند، ولی درباریان اشکالاتی پیش آوردند و موانعی تراشیدند و چندین روز امضای قانون اساسی را بتعویق انداختند.

مجلس بواسطهٔ تعویق تصویب قانون اساسی که پایه کارش بود دلتنگ بود و از کسالت مزاج مظفرالدین‌شاه مضطرب شده بود این بود که مردم و مجلس به‌دولت و دربار فشار آوردند و امضای قانون اساسی را جداً خواستارشدند.

عاقبت مظفرالدین‌شاه با حال ناتوان قانون‌اساسی را امضا کرد و بتوسط صدراعظم به‌مجلس فرستاد. مشیرالدوله صدراعظم، ناصرالملک وزیر مالیه، محتشم‌السلطنه و مشیرالملک قانون را به‌مجلس آوردند و مجلسیان و رهبران ملت و روحانیون تادم درب مجلس از قانون اساسی پیشواز کردند، با سپاسگزاری و تجلیل، قانون اساسی را وارد عمارت مجلس نمودند.

بعضی از نمایندگان از آن‌جمله سید محمدتقی هراتی نطق تشکرآمیزی ایراد کرد و از حسن نیت شاه و دولت سپاسگزاری نمود.

همان‌شب شهر تهران را چراغان کردند و در مدرسهٔ خان مروی مجلس جشن و سروری بپا نمودند و به‌تمام ولایات ایران مژدهٔ امضای قانون اساسی را تلگراف کردند.

www.tabarestan.info تبرستان

ناگفته نماند که اختلاف باطنی که میان حاجی شیخ فضل‌الله‌نوری و آقاسید عبدالله بهبهانی بود، یکی از مشکلات آن‌زمان شده بود و میدان مبارزهٔ آنها مواد قانون اساسی شده بود و آن کشمکش که در آن موقع بسیار خطرناک بود، ممکن بود اساس کار را متزلزل کند و قانون‌اساسی بطوری نوشته شود که حقوق عامه را نتواند تأمین نماید، ولی با پافشاری سران‌ملت وایستادگی روشنفکران و پتیبانی که مردم تهران و احرار تبریز از حقوق عامه نمودند، قانون اساسی مطابق میل و آرزوی آزادیخواهان تنظیم و به‌صحهٔ پادشاه رسید.

نگرانی محمدعلی‌میرزا

کسالت مظفرالدینشاه روزبروز شدیدتر می‌شد وشعاع‌السلطنه کوشش می‌کرد که به‌مقام ولایتعهدی برسد.

محمدعلی‌میرزا مورد کینهٔ مشروطه خواهان تبریز بود و مشروطه‌طلبان تهران هم از او دلخوشی نداشتند و او را متهم می‌کردند که کسانی را از طرف خود به‌نجف فرستاده، برای اینکه علمای نجف را برضد مشروطیت تحریک کند و آنان را از طرفداری مشروطیت بازدارد و از خطاکاریهای دورهٔ ولایتعهدیش نیز اطلاع داشتند و هیچوقت به‌حرفها و دروغهای او اعتماد نمی‌کردند.

محمدعلی‌میرزا برای تحکیم مقام خود با عجله تبریز را ترک کرد و رهسپار تهران شد، پیش از حرکت از تبریز شرحی را که ذیلا می‌نگاریم برای تبرئهٔ خود از اتهامات و طرفداری خود از مشروطیت به‌بهبهانی نوشت و سپس برای نزدیک شدن به‌سران ملیون و جلب اطمینان آنها و رسیدن به‌مقام سلطنت خود را به‌تهران رسانید.

نامهٔ محمدعلی میرزا به‌بهبهانی

نقل از روزنامهٔ مجلس :

از قراری که شنیدم از تبریز کاغذی به‌جنابعالی نوشته‌اند که ولیعهد مخالف با عقاید ملت است و مجلس را که بندگان اقدس همایونی ارواحنافداه داده است، ولیعهد قبول ندارد. اولا به‌ذات مقدس پروردگار قسم می‌خورم که این مطلب بکلی خلاف و بی‌اساس است و من از خدا می‌خواهم که این دولت و ملت ترقی کرده و رفع این مذلتها بشود.

ثانیاً به‌سر جدت قسم است که اگر آدمی به‌عتبات فرستاده باشم و اگر من آدم به‌عتبات فرستاده باشم، در پرده نخواهد ماند و آشکار خواهد شد برای چه، چرا باید من مخالف این عقیده و منکرآبادی مملکت باشم.

ثالثاً از شخص شما تعجب دارم چرا این تصور را نسبت به‌من نموده‌اید و چرا این کاغذ را باور کرده‌اید، مگر خودتان آن اشخاص مغرض را نمی‌شناسید.

این سهل است هزارها از این اقدامات برعلیه من می‌نمایند چرا شما باید باور کنید. خواهش دارم سایرین را هم خودتان اطلاع بدهید که بدانند این تهمت است و منتظر جواب کاغذ هستم، زیاده زحمت ندارم.

بدبختانه این نامهٔ سرتا پا فریب محمدعلی‌میرزا که در آن روز از روی ترس و ناچاری نوشته بود، بعضی از مردان ساده‌دل را مطمئن نمود، چنانچه حبل‌المتین پس از نشر آن نامه، محمدعلی‌میرزا را طرفدار مشروطیت خواند و ستایشها از او کرد و مردم را به‌طرفداری او تشویق نمود.

بالاتر از آنچه گفته شد اینست که محمدعلی‌میرزا، طباطبائی و بهبهانی را هم فریب داد و آنها را باخود موافق کرد و با این نیرنگ پس‌از فوت مظفرالدین‌شاه به سلطنت رسید.

محمدعلی‌میرزا در ۱۷ شوال از تبریز رهسپار تهران شد و پس از رسیدن به‌تهران چون شاه مریض بود زمام کار سلطنت را عملا دردست گرفت و کوشش کرد که اعتماد مردم و سران مشروطه خواه را به‌خود جلب کند و خود را طرفدار مشروطه معرفی نماید.

مرگ مظفرالدین شاه

مظفرالدین‌شاه که دیرزمانی مریض بود، در ۲۴ ذیقعده، شش ساعت از شب گذشته درگذشت و با مرگ او روز بدبختی و خونریزی و انقلاب و نفوذ روزافزون دولت روسیه در ایران شروع شد و دامنهٔ آن تا چهارسال طول کشید.

جنازه را با تجلیل تمام در تکیهٔ دولت امانت گذاردند و مجلس به‌پاس احترام او سه روز تعطیل کرد و مردم هم از مردن او دلتنگ و از آینده نگران بودند.

محمدعلی‌میرزا بجای پدر نشست و تاجگذاری او در روزچهارم ذیحجه انجام یافت. در آغاز کار محمدعلی‌میرزا بنای شکایت را از کارهای بی‌رویه و تندرویهای انجمن تبریز گذارد و چون طباطبائی و بهبهانی هنوز نسبت به‌او خوش‌بین بودند آنچه که گفته بود باور کردند، بطوری که طباطبائی در مجلس گفت که انجمن تبریز از حدود اختیارات خودش تجاوز کرده، به کارهای ناروا پرداخته و باید دانست که در ایران جز یک مجلس شورای ملی مقام دیگری نیست که صلاحیت اینگونه مداخلات را داشته باشد و اگر کار به‌این منوال پیش برود مملکت دچار هرج ومرج خواهد شد و بالاتر از همه این است که حاجی‌میرزا حسن‌آقا را تبعید کرده‌اند و به‌نظام‌الملک والی وقت پیغام داده‌اند که ماهی سیصد تومان بگیرد و کاری به کارها نداشته باشد.

محمدعلی‌میرزا که به‌خوبی آذربایجان را می‌شناخت و از مقاومت و علاقهٔ آنها به مشروطیت آگاه بود، اول قدمش برای بهم‌زدن مشروطیت این بود که به‌دست مجلس شورای ملی و طباطبائی و بهبهانی انجمن تبریز را از میان بردارد و کانون آزادیخواهی آذربایجان را خاموش کند. خوشبختانه در آن زمان تقی‌زاده پیش از سایر نمایندگان آذربایجان به‌تهران آمده بود و در مجلس حضور داشت و بهبهانی و طباطبائی را از حقیقت امر آگاه و نیت محمدعلی‌میرزا را برای آنها آشکار ساخت و سپس روزنامهٔ انجمن در تحت عنوان «مذاکرهٔ مجلس شورای ملی» حقایق را روشن کرد و مقصود واقعی محرکین و دشمنان ملت را به‌گوش مجلسیان رسانید.

این اولین تیری بود که محمدعلیشاه به‌طرف مشروطیت پرتاب کرد، ولی

www.tabarestan.info تبرستان

خوشبختانه به‌هدف نرسید و انجمن آذربایجان که هستهٔ واقعی انقلاب آینده و تکیه‌گاه مشروطه‌طلبان تهران بود، همچنان مقتدر و پابرجا ماند.

تاجگذاری محمدعلیشاه و بی‌اعتنایی او به‌نمایندگان

در روز چهارم ذیحجه مجلس تاجگذاری برپاگشت و از وزرا و اعیان و شاهزادگان و سفرا و قنسولهای خارجه دعوت نمودند، ولی نمایندگان ملت را دعوت نکردند، این تحقیری که به‌مجلس شده بود از طرف نمایندگان نادیده گرفته نشد، چنانچه میرزا طاهر در مجلس گفت، سلطان ملت است و باید از طرف ملت تاج برسرش بگذارند و میرزا محمود کتابفروش گفت، حالا که اول مجلس است اگر می‌تواند مطالبهٔ حق خودش را بکند والا منبعد نمی‌تواند کاری از پیش ببرد.

کتاب آبی می‌نویسد، تاجی که شاه برسر گذارده سنگین بود و او نتوانست تحمل کند بناچار تاج را با دست خود از سرش برداشت و کلاهش را برسر گذارد، ولی حقیقت امر اینست که تاج گشاد بود و تاروی چشمهایش پایین آمده بود و او مجبورشد تاج را با دست نگاهدارد و سپس از سرش برداشت.

کسروی در تاریخ مشروطیت می‌نویسد: این‌مرد با خود کامگی بزرگ گردیده بود و پادشاهی را غیر از گردن کشیدن و فرمان راندن نمی‌شناخت و اکنون که به‌تخت و تاج رسیده بود برایش سنگین می‌آمد که کسانی از توده در برابر او بالا افرازند و باوی گفتگو از کار توده و کشور کنند، معنی مشروطه و سود ملت چیزهایی بود که به‌مغز او راه نمی‌یافت و از طرف دیگر روابط او با روسها و داشتن آموزگار روسی چون شاپشال و مشاورینی چون مفاخرالدوله و مفاخرالملک و امیربهادر و ساعدالملک و سید محمد-یزدی و سید اسدالله آذربایجانی و کامران میرزا جای سازش با مشروطه و مجلس باز نمی‌گذارد.

محمدعلشاه از همان روز اول به برانداختن مجلس تصمیم گرفته بود و برای همین منظور حکام جاهل و سران سپاه مستبد برای ولایات انتخاب کرد و به‌آنها دستور داد که از جنبش مشروطه‌طلبان جلوگیری کنند، چنانکه بعضی از مامورین او در همان زمان که مجلس برپا بود و دولت ایران رسماً مشروطه شناخته شده بود عده‌ای از مردم را که اظهار مشروطه خواهی کرده بودند، چوب زدند و حبس کردند و جریمه از آنها گرفتند که دیگر نامی از مشروطه نبرند.

آصف‌الدوله والی خراسان نگذاشت انجمن در مشهد تاسیس شود و امیراسعد حاکم تنکابن، شیخ محمد نامی را که از روحانیون بود، به‌گناه اینکه می‌خواسته انجمنی برای انتخاب نماینده تاسیس کند، چوب زده و حبس نموده با وجود اقدامات مجلس نسبت به رویهٔ مستبدانهٔ امیراسعد و تذکراتی که نمایندگان به‌دولت دادند، وزیر داخله

جواب داد ملا محمد می‌خواسته شرارت کند، حا تم او را تنبیه کرده است.

بدخواهی محمدعلیشاه و مخالفتش با مشروطه بطوری روشن و واضح شد که حتی بعضی از نمایندگان معتدل نتوانستند سکوت کنند، چنانچه حاجی سید نصرالله تقوی در مجلس گفت در اطراف شاه کسانی هستند که راضی به پیشرفت نیستند و نمی‌خواهند که قانون در کشور حکمفرمایی کند و استاد حسن معمار با آنکه مرد عامی بود گفت اینها از اول به‌الدرم و اشتلم مردم را چاپیده‌اند و خورده‌اند و ابدا راضی نمی‌شوند جلوگیری از آنها بشود و طباطبائی گفت اگر آنها این مجلس را نخواهند، برماست بگوییم سلطنت به مجلس توأم است و این پادشاه، پادشاه مجلس است.

بدبختانه چنانچه معمول مردمان ضعیف است، مجلسیان گناه را به گردن اطرافیان شاه می‌انداختند و شهامت آنرا نداشتند که همان ایامی که قدرت داشتند و می‌توانستند کار را یکسره بکنند، بگویند محمدعلیشاه دشمن مشروطیت است و باید تکلیف قطعی با او معین شود.

ورود نمایندگان آذربایجان به‌تهران

از دیرزمانی آذربایجان بواسطهٔ موقعیت جغرافیایی وسیاسی و کثرت جمعیت واهمیت تجارت و حاصلخیزی اراضی و ولیعهد نشینی و داشتن مردان روشنفکر مهم‌ترین ایالات ایران بود. در این زمان که مردم تبریز برای پشتیبانی مشروطیت قیام کردند اهمیت آذربایجان در نظر مردم ایران مخصوصاً آزادیخواهان و مشروطه‌طلبان صدچندان شد. از حسن اتفاق درمیان نمایندگان تبریز چند نفر از آزادیخواهان واقعی و مطلعین به‌اصول حکومت ملی چون تقی‌زاده، مستشارالدوله، حاجی میرزا ابراهیم آقا و فرشی بودند.

شرکت آنها در مجلس شورایملی و کمک آنها به‌دستگاه قانونگذاری قیمتی بسزا داشت و آن آزاد مردان در راه مشروطیت و پایدار ماندن حکومت ملی و مقاومت در مقابل استبداد امتحاناتی دادند که درصفحات این تاریخ ذکر خواهد شد.

مشروطه طلبان تهران با شادی و شعف ورود نمایندگان تبریز را استقبال نمودند و عموم طبقات از آنها دیدن کردند و با اظهار احساسات آنان را به‌انجام وظیفهٔ مشکلی که درپیش داشتند، تشجیع و امیدوار نمودند.

تأثیر نمایندگان تبریز درمجلس

در میان نمایندگان تبریز، تقی‌زاده، مستشارالدوله، حاجی میرزا ابراهیم آقا و فرشی مردمانی بودند که به‌حکومت‌ملی و آزادی ایمان داشتند و از دیرزمانی در این مسلک قدم برمی‌داشتند، بعلاوه تا آنجایی که اوضاع آن زمان اجازه

می‌داد از وضعیت کشورهای مترقی و اصول دموکراسی و دستگاه ملل راقیه بی‌اطلاع نبودند و مشروطیت و حکومت ملی را سرچشمهٔ اصلاحات و یگانه راه ترقی مملکت و آزادی ملت می‌پنداشتند و با یک روح فداکاری که مجهز به‌صراحت لهجه و شجاعت بود، در مجلس شورایملی شرکت کردند و از همان روزهای اول ورودشان در مجلس تأثیر شرکت آن پاک نهادان در دستگاه سیاسی کشور ظاهر وهویدا گشت و دیری نگذشت که یک اقلیت روشنفکر و متجدد و آزادیخواه و تا حدی مطلع به‌اوضاع جهان در مجلس بوجود آمد و آن اقلیت مرکز انقلاب و پایداری در مقابل استبداد گردید.

تقی‌زاده که از نعمت فرهنگ نوین تاحدی برخوردار بود و تا آنجایی که وسایل آن زمان اجازه می‌داد، معلومات زیادی از اوضاع ممالک آزادیخواه و اصول حکومتهای ملی تحصیل کرده بود، بواسطهٔ نبوغ فطری ولیاقت ذاتی و شم سیاسی و صراحت لهجه و جسارت در گفتار و پاکی در رفتار و راستی در کردار، قیادت اقلیت روشنفکر و آزادیخواه مجلس را پیدا کرد و با عدهٔ قلیلی همفکر موفق شد که در مواقع سخت و خطرناک مجلس را تحت تأثیر نبوغ ذاتی خود قرار بدهد و صفی محکم و جبهه‌ای مستحکم در مقابل استبداد بوجود آورد و برای حفظ مشروطیت و بدست آوردن حقوق ملت به‌مبارزه بپردازد.

چندی قبل یکی از رجال صدر مشروطیت در یکی از جراید تهران چنین نوشته بود در همان روزهایی که تقی‌زاده تازه وارد مجلس شده بود، من و جمعی در محضر ملک‌المتکلمین بودیم، صحبت از تقی‌زاده به‌میان آمد، ملک‌المتکلمین گفت، این سید جوان هوش و استعداد فوق‌العاده‌ای دارد و عنقریب منشأ کارهای مهمی خواهد شد.

کسانی که تاریخ انقلابات ملل را مطالعه کرده‌اند و حالات قائدین انقلابات را تحت دقت قرار داده‌اند با مطالعه به‌حالات و عادات و اخلاق و آداب و سایر صفاتی که تقی‌زاده داشت، به‌خوبی می‌توانستند درک کنند که تقی‌زاده واجد شرایطی بود که برای حایز شدن آن مقام لازم بود.

تقی‌زاده درستکار و بی‌طمع بود، تقی‌زاده یک زندگی فوق‌العاده ساده و از متوسط پایینتر داشت، تقی‌زاده به‌مشروطیت ایمان داشت، تقی‌زاده از نطق و بیان برخوردار بود، تقی‌زاده با مردم کمتر معاشرت می‌کرد، تقی‌زاده دوستان صمیمی و معتقدینی داشت، تقی‌زاده شجاعت گفتار داشت، تقی‌زاده از ملاقات رجال و بزرگان دولت خودداری می‌کرد و به‌آنها اعتنایی نداشت، تقی‌زاده مورد اعتماد رهبران آزادیخواه ملت بود و با آنها همفکری و همکاری می‌کرد و بالاتر از همه تقی‌زاده از نعمت یک نبوغ ذاتی و استعداد فطری برخوردار بود و همین صفات او را به‌قلهٔ ترقی و شهرت رسانید و او را یک مرد ملی و یکی از قائدین انقلاب نمود.

www.tabarestan.info تبرستان

ناگفته نماند همانطوری که تقی‌زاده دوستان و پیروانی داشت که از او طرفداری می کردند و با او همصدا بودند و در انقلاب با هم همکاری می کردند، دشمنانی هم داشت که یا از نظر حسادت و یا بواسطهٔ مخالفت در سلیقه و سیاست نظر خوبی نسبت به‌او نداشته و او را متهم به کارهای ناروا و مخالف با مصالح مشروطیت می‌نمودند و نیز چند نفر از کسانی که در دورهٔ اول مشروطیت با او دوست و همقدم بودند پس‌ازآنکه مجلس به‌توپ بسته شد و مشروطه خواهان معروف راه مهاجرت را پیش گرفته از اوجدا شدند و وارد در دستهٔ مخالف که سپس نام حزب اعتدال به‌خود گرفت، گشتند در اتهاماتی که به‌تقی‌زاده زده می‌شد، همصدا شدند و این اتهامات از حدود گفتار خارج شد و در بعضی از کتب تاریخ مشروطیت و جراید انعکاس پیدا کرد.

لذا نگارنده بر آن شدم که آنچه را که در این موضوع گفته و نوشته‌اند با کمال بی‌طرفی به کارخانهٔ تحقیق و مطالعه برده و با اتکا به‌حقایق و دسترسی به‌مدارک تجزیه و تحلیل نموده و حقیقت را چون زرناب بدون غل‌وغش در موقع خود در دسترس فرزندان آیندهٔ ایران بگذارم و برای همیشه این موضوع را که گاهگاهی مورد گفتگو است و هرچندی در تحت یک عنوان و یا مصلحت و یا غرض چون آتش در زیر خاکستر در صفحات جراید و محافل عرض وجود می کند، خاتمه بدهم و همانطوری که در این دورهٔ تاریخ بسیاری از حقایق را از ظلمت بیرون کشیدیم وعریان و پاک به‌خوانندگان نشان دادم این موضوع مورد گفتگو را هم برطبق حق و حقیقت روشن و آشکار نمایم.

www.tabarestan.info

کمیتهٔ انقلاب ملی

سران آزادیخواهان واقعی و موجدین حقیقی مشروطیت که اوضاع را روشنتر از دیگران می‌دیدند و حقایق را بهتر از دیگران درک می کردند، یقین داشتند که این رشته سردراز دارد و این شاه به‌اتکای روسها و درباریان و شاهزادگان هیچوقت تمکین از مشروطیت و قانون نخواهند کرد و بهر وسیله که ممکن شود کلک مشروطیت را خواهند کند و این مجلس ضعیف و بی‌اطلاع و وکلای دور از مرحله و نادان، قادر به‌قیادت ملت و مقاومت در مقابل شاه‌مستبد نیستند و اگر اندیشهٔ صحیحی نکنند و راه صوابی پیش نگیرند، مشروطیت یا به‌عبارت دیگر ایده‌ئال و آرزوی چندین سالهٔ آنها از میان خواهد رفت و این مجلس یا به‌خودی‌خود منحل می‌شود و یا آلت‌دست شاه و مستبدین می‌شود.

آنها می‌دانستند که آزادی را بدون قدرت نمی‌توان نگاهداشت و شاه‌مستبد و طبقه‌ای که خود را مالک‌الرقاب و همه‌چیز مردم می‌دانند، باناله وگریه و هیاهو جنجال و بست نشستن و اظهار مظلومیت کردن و فریاد وا اسلاما بلند کردن نمی‌توان پیش پای خود نشاند. آنها به‌تاریخ انقلاب و تحول ملل آشنا بودند و می‌دانستند که

جز با آهن و آتش نمی‌شود استبداد چندین هزار ساله و عادات جابرانه را برانداخت.

بالاتر از همه تکیهٔ این شاه مستبد به‌دولت مقتدر استبدادی روسیه بود و از پطرزبورگ دستور می‌گرفت و به‌ساز سفیر روس و فرماندهٔ قفقاز می‌رقصید و دائماً با صاحبمنصبان روس و شاپشال در تماس بود و هرچه می کرد با مشورت و نظر آنها بود و تمام قدرت مادی کشور از لشگری و کشوری را دردست داشت و وزرا را به‌میل خود انتخاب می‌کرد و حکام و رؤسای ایلات و عشایر چون قوام‌الملک شیرازی و رحیم‌خان چلبیانلو و شیخ



حکیم‌الملک

محمود ورامینی و رؤسای ایل سنجابی و عده‌ای از خوانین بختیاری، شاهسون، حاجی‌آقا محسن عراقی و غیره با او همدست بودند و برضد مشروطیت کوشش می کردند و شاهزادگان و اعیان و اشراف و زورگویان و مفتخواران و روحانیون دشمن مشروطیت از

او طرفداری می کردند، او مکرر گفته بود اجدادش سلطنت مستبده را با شمشیر به‌دست آورده‌اند و او با شمشیر حفظ خواهد کرد.

مهمتر از آنچه گفته شد این است که محمدعلیشاه ملت را بنده و بردهٔ خود می‌پنداشت و آنها را لایق برای مداخله در امور کشور و مشورت در سیاست نمی‌دانست.

این بود که چون سران آزادیخواهان روزگار را تیره و تار دیدند و خطرهایی که مشروطه را تهدید می کرد، مشاهده نمودند، چاره را دردست گرفتن زمام انقلاب و بوجود آوردن یک قدرت ملی و تهییج افکار عمومی و قیام اجتماعی دانسته و برای رهبران انقلاب یک کمیتهٔ سری بنام «کمیتهٔ انقلاب» ازمهمترین و فداکارترین افراد آزادیخواه تاسیس نمودند و به کارهایی دست زدند و حوادث و وقایعی ایجاد کردند که ما در موقع خود بیان خواهیم کرد.

این کمیته که از رشیدترین و مهمترین فرزندان انقلاب تشکیل یافته، مرامش مقاومت با استبداد و واژگون کردن تخت و تاج مستبد و ستمگر و بوجود آوردن یک مشروطهٔ حقیقی که ازنیروی خون وآهن وآتش سرچشمه بگیرد، بود.

بطوری که تواریخ ملل نشان می‌دهد، موجد حقیقی و علت واقعی تمام انقلابات و تحولات جهان، خطبا و نویسندگان بودند وچون کشوری ازاین نیروی معنوی برخوردار بود راه ترقی پیش گرفت و به‌مقام منیع آزادی رسید و چون آزادی قلم و بیان ازمیان رفت، دورهٔ انحطاط شروع گشت.

قلم و زبان اسلحهٔ مغلوب نشدنی آزادیخواهان است و با این اسلحه در تمام ادوار تاریخی آزادیخواهان با مستبدین مبارزه کرده‌اند و قشونهای استبداد در مقابل این نیروی معنوی زبون گشته و تسلیم شده‌اند. خوشبختانه ایران درآن زمان واجد بزرگترین خطبا و نویسندگان که تاریخ ایران مانند آنها را نشان نمی‌دهد بود و همانها رهبران ملت بوده‌اند و کمیتهٔ انقلاب را بوجود آورده و با ظالمین و ستمگران درجنگ شدند و دراین راه چنان سرسختی نشان دادند تا سرخود را باختند و به‌قیمت آن سرعزیز، ایران برای همیشه ازقید بندگی و استبداد آزاد شد.

کمیتهٔ انقلاب از پانزده نفر رهبران مشروطه تشکیل یافته بود و ما برای اینکه فرزندان آیندهٔ ایران، قائدین انقلاب و رهبران مقاومت را بشناسند، به‌ذکر اسامی آنها مبادرت می‌جوییم — ملک‌المتکلمین — سیدجمال‌الدین — میرزاجهانگیرخان — سیدمحمدرضا مساوات — تقی‌زاده — حکیم‌الملک — سیدعبدالرحیم خلخالی — سید جلیل اردبیلی — معاضدالسلطنه — میرزاسلیمان‌خان — حسینقلی‌خان‌نواب — میرزاعلی‌اکبرخان دهخدا — حاجی‌میرزا ابراهیم‌آقا — میرزا داودخان — ادیب‌السلطنه و نصرةالسلطان.

جلسات کمیته هرنیمه‌شب درخانهٔ حکیم‌الملک واقع درخیابان پستخانه تشکیل می‌شد وقبل ازطلوع آفتاب اعضای آن متفرق می‌شدند.

www.tabarestan.info تبرستان

میرزا محمد نجات — حسین آقا پرویز — میرزا محسن نجم‌آبادی سه نفر از جوانان روشنفکر و آزادیخواه آن زمان که خوشبختانه هنوز دو نفر آنها زنده‌اند رابط کمیته بودند و ابلاغات و نوشتجات و تلگرافات و دستورات کمیته را به خارج می‌رساندند.

اول اقدامی که کمیتهٔ انقلاب کرد ایجاد یک نیروی ملی برای حفظ آزادی و مقابله با استبداد بوده زیرا آن مردان مجرب می‌دانستند که حق را بدون قدرت نمی‌توان اجرا نمود و آزادی را بدون قوت نمی‌توان حفظ کرد.



یارمحمدخان افشار (سردار کل)

www.tabarestan.info تبرستان

در اندک زمانی عده زیادی از جوانان مشروطه‌خواه و حتی پیرمردها در سلک مجاهدین و سربازان ملی در آمدند و با زحمت زیاد اسلحه تهیه کرده مسلح شدند و دست از کسب و کار کشیده به‌فرا گرفتن فنون نظامی و جنگی پرداختند، عده‌ای از جوانان از قبیل تیموزتاش و یارمحمدخان افشار و چند نفر از صاحبمنصبهای مشروطه‌خواه

چون ابوالفتح زاده و منشی‌زاده که از تیپ‌قزاق استعفا داده بودند به‌آموختن و مشق دادن سربازان ملی همت گماشتند.

از میان انجمنهای ملی عده‌ای داوطلب داخل درقشون ملی شدند و روزها درمقابل مجلس و انجمنها رژه می‌رفتند و در روزهای خطرناك برای حفظ مجلس و رهبران ملت از هجوم مستبدین کشیک می‌دادند. عده‌ای ازمشروطه‌خواهان اثاثیهٔ خانه‌های خود را فروخته تفنگ و فشنگ خریدند و خود را برای دفاع از آزادی مجهز کردند.

ناگفته نماند که حکیم‌الملک که امروز یکی از باقیماندگان رهبران مشروطیت است و در خانهٔ او کمیتهٔ انقلاب تشکیل می‌شد، از شروع نهضت آزادی با یک روح پاك و فکر تزلزل ناپذیر در صف آزادیخواهان درآمد و در دورهٔ اول مجلس بسمت نمایندگی ملت انتخاب شد و در مجلس به‌اتفاق نمایندگان آزادیخواه و روشنفکر یک اقلیت انقلابی تشکیل دادند و درمقابل استبداد تا روزی که مجلس به‌توپ بسته شد، مبارزه کردند.

در روز جنگ مجلس هم حکیم‌الملک یکی از چند نفر نمایندگانی بود که بدون پروا در مجلس حضور داشت و چون ما در بسیاری از وقایع و حوادثی که پیش خواهد آمد، بنام این مرد پاك برخواهیم خورد و او را در صحنه‌های انقلاب و حوادثی که منبعد پیش خواهد آمد، خواهیم یافت به‌آنچه در اینجا گفتیم قناعت می کنیم و به‌این بحث خاتمه می‌دهیم.

تهییج مردم

کمیتهٔ انقلاب ملی کوشش می کرد که با کلیهٔ وسایل ممکنه‌و فدا کاریهای گوناگون این قبرستان را که بنام کشورایران خوانده می‌شد و مردگانی را که بنام ملت ایران نامیده می‌شد، تکان بدهند و آنها را به‌یک قیام حقیقی و انقلاب واقعی سوق بدهند و کارها را یکسره کنند.

سیدجمال‌الدین دریکی از نطقهایش می‌گوید، ای مردم‌شما مثل آبکش هستید، آبکش تا درآب است پر است و همینکه از آب بیرون آوردند فوراً خالی می‌شود، شما هم تا پای منبر من هستید هیجانی دارید، ولی همینکه به‌خانهٔ خود می‌روید خاموش و سرد می‌شوید. درجای دیگر می‌گوید، مردم شما چرا از فراش سرخ پوش می‌ترسید آنها مثل شما آدم هستند، لباس سرخ که ترس ندارد. حقیقتاً یک‌مردمی که جبن و ترس از طفولیت در جسم و جانشان راه‌یافته خیلی مشکل است آنها را به‌فدا کاری و از جان گذشتگی وادار کرد.

همه روزه* ملک‌المتکلمین و سید جمال‌الدین در یکی از انجمنهای ملی و یا در

مدرسه سپهسالار منبر می‌رفتند و مردم را به‌استقامت و پایداری درمقابل دشمنان آزادی و مشروطیت تشویق و تحریض می کردند و روح فداکاری و ملت دوستی را در آنها تزریق می‌نمودند. در روزنامه‌های ملی مخصوصاً صوراسرافیل و مساوات مقالات آتشین می‌نگاشتند و بدون بیم و هراس به‌شاه و درباریان حمله می کردند و کارهای زیرپرده و نیرنگهای آنها را فاش می کردند.

تقی‌زاده و وکلای آذربایجان درمجلس، صفی درمقابل مستبدین تشکیل دادند و با دستیاری چندنفر وکیل آزادیخواه طریق مقاومت درمقابل اعمال خلاف قانون و تحریکات شاه و مستبدین پیش گرفتند و با نطقهای متین و سوزان که از روح آزاد آنان سرچشمه می‌گرفت مجلس را تحت‌تأثیر قرار داده، به‌حفظ حقوق ملت و انجام وظیفهٔ نمایندگی و پایداری درمقابل ستمگران تهییج می‌نمودند.

کمیتهٔ انقلاب ملی یقین داشت که اگر مجلس تحت تأثیر افکار عمومی قرار نگیرد، قوهٔ مقاومت خود را از دست خواهد داد و درمقابل تهدید و تطمیع شاه و دربار تسلیم خواهد شد. این بود که هرروز هزارها نفر از مشروطه‌خواهان را به‌بهارستان می‌فرستادند و با فریادهای زنده‌باد مشروطیت و وکلای ملت، روح خموش وکلا را تهییج می کردند وگاهی نمایندگان را از انتقام ملت می‌ترساندند و خلافکاریهای بعضی ازنمایندگان را علناً به‌گوش جماعت می‌رساندند و آنها را بدخواه ملت می‌خواندند.

www.tabarestan.info تبرستان

آتشی که دردل رهبران آزادی زبانه می‌کشید و تا مغز استخوان را می‌سوزاند، گاهی چنان مشتعل می‌شد که مردم وکلا را بی‌حس و پست و نالایق برای مشروطیت وحکومت ملی وسروری می‌خواندند.

چنانکه ملک‌المتکلمین مردم را مکررملت گوساله خطاب می کرد و به‌آنها می‌گفت: من نمی‌دانم این خون فاسد وکثیف که درعروق شما جاریست چقدرعزیز است که نمی‌خواهید یک قطرهٔ آنرا در راه شرافت و افتخار و نجات وطن و بدست آوردن آزادی بریزید و به‌پستی و دون همتی چنان عادت کرده‌اید که بهر حقارت تن در می‌دهید و نام نیاکان خود راکه قرنها با سربلندی می‌زیستند، پست کرده‌اید. روح آنها با داشتن فرزندانی چون شما درعذاب است.

باری سروران آزادیخواه به‌تمام وسایل ممکنه برای تهییج افکار و ایجاد روح فداکاری درمردم متشبث می‌شدند و برای قیام دادن برضد ستمگران کوشش می کردند.

شاه اشرار را به راهزنی و دزدی تشویق می کرد

بطوری که مردم آذربایجان می‌دانند و بعضی از مورخین از آن جمله مورخ بیداری ایرانیان نوشته، محمدعلیشاه در زمان ولیعهدیش با دزدان و راهزنان همدست وشریک بود و چند دفعه هم با لباس مبدل با راهزنان کاروانی را یغما کرد، وی

پس از رسیدنش به‌سلطنت تصورکرد که اگر نا امنی و دزدی در سرتاسر ایران شیوع پیدا کند و مردم مخصوصاً تجار را درفشار ناامنی قرار بدهد مردم از مشروطیت روگردان خواهند شد و برای حفظ جان ومال خود خواهان سلطنت مطلقه خواهند گردید. و کشورهای بیگانه که در ایران منافع تجارتی دارند، این ناامنی را ازمشروطیت خواهند دانست و به‌دنیای متمدن خواهد فهماند که ملت ایران قابل حکومت مشروطه نیست و مشروطیت در ایران جز ناامنی و هرج و مرج نتیجه‌ای نخواهد داشت.

این بود که مأمورینی درخفیه به‌اطراف فرستاد و غارتگران را به‌دزدی و یغما تشویق و تحریص نمود و دراندک زمانی بطوری ناامنی و راهزنی طرق تجارتی و کاروانرو شهرها را فراگرفت که در ایران نظیر آن کمتر دیده شده بود. یکی از سران بختیاری که طرفدار محمدعلیشاه بود نقل کرد که از تهران به‌ما توصیه شده بود که مخصوصاً مال‌التجارهٔ کمپانیهای انگلیسی را یغما کنیم و به‌جان و مال کسی رحم نکنیم.

این بود حسن تدبیر پادشاهی که حافظ جان و مال و ناموس مردم بود و به موافقت با مشروطیت قسم خورده بود.

یادداشتهای اعلم‌الدوله

دکترخلیل‌خان اعلم‌الدوله که طبیب مخصوص مظفرالدینشاه بود و تحصیلات خود را در اروپا به‌پایان رسانیده بود و از مردان روشنفکر و آزادیخواه آن زمان محسوب می‌شد، در یادداشتهایی که از خود به‌یادگارگذارده چنین می‌نویسد:

«محمدعلیشاه پس از آنکه به‌سلطنت رسید، چون قلباً با مشروطیت مخالف بود کوشش می کرد که بهر وسیله که ممکن است حکومت ملی را از میان بردارد و قانون‌اساسی را که پدرش امضا کرده بود وخود او امضا نموده بود، لغو کند. برای رسیدن به منظوری که داشت به‌خیال افتاد مدارک طبی مبنی‌براختلال مشاعر مظفرالدینشاه در هنگام دادن مشروطیت بدست آورد، برای تهیهٔ تصدیق نامه برادر خود شعاع‌السلطنه را مأمورکرد، شعاع‌السلطنه یک تصدیق‌نامهٔ مفصل که حاکی براختلال مشاعر مظفرالدینشاه بود، تهیه نمود و به‌اعلم‌الدوله تکلیف کرد که آن تصدیق‌نامه را امضا نماید و نیز به‌امضای سایر اطبای معروف تهران برساند، ولی اعلم‌الدوله که قلباً از طرفداران مشروطیت بود زیربار نرفت و دست رد به‌سینهٔ تقاضا کنندگان زد. این بود که محمدعلیشاه املاک او را توقیف نمود و امرداد خود او را نیز زندانی کنند. اعلم‌الدوله بناچار چندی در تهران خود را مخفی کرد وسپس با اشکال بسیار وسایل مسافرت خود را فراهم کرده، راه‌فرنگستان را پیش گرفت. در همان زمان اعلم‌الدوله به‌دستیاری چند نفر ازمشروطه خواهان انجمنی بنام انجمن سواد اعظم در تهران تأسیس کرده بود و چون تهران را ترک کرد شیخ محمدعلی تهرانی ریاست انجمن را عهده‌دارشد.

پس از رسیدن به پاریس اعلم‌الدوله به‌دستیاری فریدون‌خان پسرمیرزا ملکم‌خان و عده‌ای از ایرانیان طرفدار مشروطیت انجمنی بنام «جوانان ایران» در پاریس تشکیل دادند و به تبلیغات برضد دستگاه استبداد پرداختند و اعلامیه‌هایی چند به‌نفع مشروطیت منتشر نمودند و نیز اوراقی به‌صورت شبنامهٔ ژلاتین کرده به‌نقاط مختلف ایران ارسال داشتند. اعلم‌الدوله تا سقوط محمدعلیشاه دست ازمجاهدت در راه مشروطیت برنداشت و تا آخر عمر از حکومت ملی پشتیبانی می کرد.

معرفی وزرا و تقدیم لایحه تأسیس بانک ملی و مجلس سنا

محتشم‌السلطنه که معاون صدراعظم بود، ازطرف مشیرالدوله صدراعظم، وزرا را به‌مجلس معرفی کرد و چون از کامران‌میرزا وزیر جنگ اسم نبرد، مجلس اعتراض کرد. علت اینکه اسم کامران‌میرزا را نبرد این است که او مقام خودش را بالاتر از آن می‌دانست که در پیشگاه مجلسی که یکعده مردم عوام عضویت دارند، معرفی شود.

در خاتمهٔ معرفی وزرا محتشم‌السلطنه گفت این آقایان در مقابل ذات اقدس همایونی مسئول هستند و هر وقت لازم باشد یا خودشان و یا معاونینشان برای ندا کره به‌مجلس خواهند آمد.

وکلا از محتشم‌السلطنه سؤال کردند که آیا غیراز این آقایان وزیر دیگری هم درکابینه عضویت دارد، منظور مجلس از این سؤال این بود که موقعیت مسیونوز بلژیکی که به‌نام وزیرگمرکات خوانده می‌شد، روشن شود. محتشم‌السلطنه جواب داد وزرایی که طرف جواب و سؤال با مجلس هستند، همین آقایانند.

منظور محمدعلیشاه این بود که وزیر جنگ و وزیرگمرکات دست نشاندهٔ خودش باشند و مسئولیت در مقابل مجلس نداشته باشند و بهرنحو که می‌خواهند، این دو وزارتخانه را که نیروی قشونی و مالی را دردست داشتند دراختیارمطلق خود نگاهدارد.

مستشارالدوله گفت چرا لوایح مالی را وزیر مسئول تقدیم مجلس نمی کند و باز مثل دورهٔ استبداد لوایح ازکیف صدراعظم بیرون می‌آید.

موضوع دیگری که اسباب رنجش وکلا از دولت شد این بود که صدراعظم بجای آنکه خودش به‌مجلس بیاید و دولت را معرفی کند معاون خود را برای معرفی وزرا به مجلس فرستاده بود و مجلسیان این رفتارصدراعظم را یک‌نوع تحقیری نسبت به‌مقام مجلس دانسته و ازاظهار تأثر خودداری نکردند.

www.tabarestan.info تبرستان

کامران میرزا نایب‌السلطنه

کامران‌میرزا عمو و پدرزن محمدعلیشاه فاقد معلومات و تربیت بود و از طفولیت عادت کرده بود که مردم به‌او تعظیم و تکریم کنند و آنچه را که می‌گوید بدون چون و چرا بپذیرند، طبعاً شخصی که دارای اینگونه عادات و اخلاق باشد، روحش از حکومت ملی و مداخلهٔ طبقهٔ پائین مملکت در امورسیاسی و کشوری بیزار بود و بهیچ قیمتی زیربار این حرفها نمی‌رفت و مشروطیت و مجلس را مسخره می‌کرد و مکرر می‌گفت یک مشت بی‌سروپا ورجاله می‌خواهند خود را در ردیف شاهزادگان قرار بدهند و در ایران حکومت کنند. کامران‌میرزا یکی از بزرگترین دشمنان مشروطه و آزادیخواهان بود و در ادوار گذشته ظلمها نسبت به‌آزادمردان روا داشته بود و همینکه استنباط می‌کرد که مردی دارای فکر تازه‌ای است می‌گفت سرش بوی قرمه‌سبزی می‌دهد و بیدرنگ او را به‌حبس می‌فرستاد و تحت شکنجه قرار می‌داد.

رذلترین افراد آن زمان، اطرافیان کامران‌میرزا بودند و ظالم‌ترین رجال آن دوره از معتمدین و منتخبین او بودند.

کامران‌میرزا بواسطهٔ نفوذ فوق‌العاده که در محمدعلیشاه و ملکه و شاهزادگان داشت یکی از بزرگترین و خطرناکترین دشمنان مشروطیت بود، زیرا او دائماً شاه و سایرین را برضد مشروطیت تحریک می‌کرد و آرزوئی در دل نداشت جز آنکه دستگاه‌نوین از هم بپاشد و محمدعلیشاه با استبداد مطلق در ایران حکومت کند. کامران‌میرزا به موهومات و خرافات فوق‌العاده معتقد بود و به‌همین جهت اقدام می‌کرد که به کمک جن‌گیرها و فالگیرها و جادوگرها مشروطیت را بهم بزنند و در این راه هم پول زیادی خرج کرد.

آزادیخواهان تبریز بیدار بودند

آزادیخواهان تبریز که نسبت به‌محمدعلیشاه بدبین بودند و از نیرنگهای او اطلاع داشتند و جریانات اوضاع مرکز را تحت‌نظرگرفته بودند و از وقایع مجلس و سرسختیهای دولت آگاهی داشتند، بازارها را تعطیل کرده و به‌تلگرافخانه آمده و پس از ردو بدل کردن تلگرافات متعدد با نمایندگان آذربایجان و برجستگان وکلاء بهبهانی و طباطبائی تقاضاهای زیر را بوسیلهٔ مجلس از شاه نمودند.

اول: شاه باید دستخطی صادر نماید که دولت ایران مشروطهٔ تامه است.

دوم: وزرای مسئول فعلاً هشت‌نفرند و اگر بواسطهٔ مقتضیات، وزارتخانهٔ دیگری لازم شود باید با تصویب مجلس باشد.

سوم: ازاین ببعد از اتباع خارجه نباید کسی وزیرشناخته شود.

چهارم: درتمام ولایات و ایالات انجمن محلی تأسیس شود.

www.tabarestan.info تبرستان

پنجم: عنوان وزیر افتخاری باید لغو شود.
ششم: مسیو نوز و پریم باید معزول شوند و لاورس رئیس گمرکخانه تبریز توقیف شود.
هفتم: ساعدالملک معزول گردد.



شریف‌زادهٔ تبریزی

آزادیخواهان و انجمن تبریز بدخواهی و مخالفت محمدعلیشاه را نسبت به مشروطیت در تلگرافات عدیده و خطابه‌هائی که ناطقین ایراد می کردند و در جراید تبریز به‌طبع می‌رسید، اعلام داشتند. و همین شناسائی ایشان سبب شد که آزادیخواهان تهران و شهرستانها مراقب اوضاع و در هرحال آمادهٔ کارزار باشند.

سران ملیون

ناگفته نماند بـواسطهٔ روح همکاری و اتحاد معنوی که میان نمایندگان آذربایجان در مجلس شورایملی و انجمن تبریز بود وقایعی که در تهران روی می‌داد و سرسختیهایی که در مقابل ملت، محمدعلیشاه و مستبدین از خود نشان می‌دادند، در ظرف چند ساعت در تبریز منعکس می‌شد و مردم از اوضاع اطلاع پیدا می کردند و بوسیلهٔ اجتماعات و نطقها ورژه‌ها بستگی و پشتیبانی خود را از مشروطیت اعلام می‌نمودند و حاضر بودن خود را برای مقاومت در مقابل قدرت استبدادی با فریادهای زنده‌باد مشروطیت و آزادی به‌گوش اهالی تهران و سایر شهرستانها می‌رسانیدند. در حقیقت انجمن تبریز بلندگوی نیات و افکار طبقهٔ تندرو و انقلابی نمایندگان مجلس بود و بالعکس اقلیت تندرو مجلس مظهر افکار و نمایندهٔ عقاید ملت آذربایجان بودند و این هماهنگی و همفکری میان تهران و تبریز یک نیروی مؤثر و تکیه‌گاه محکم برای مشروطیت جوان ایران بوجود آورده بود و تا زمانی که مجلس به‌توپ بسته نشده بود، این هم آهنگی دوام داشت و در کلیهٔ وقایعی که پیش می‌آمد، باهم همصدا بودند و متفقاً برای ازمیان برداشتن مشکلات و موانعی که درجلو راه مشروطیت بود، اقدام می کردند

جلسهٔ خانهٔ مشیرالدوله صدراعظم

برای جواب به‌تقاضاهای مردم تبریز، جلسه‌ای در خانهٔ مشیرالدوله با حضور منیع‌الدوله و سعدالدوله و وکلای آذربایجان تشکیل یافت. مشیرالدوله که اساساً با افکار تازه مخالف بود و مغز کهنه پرستش زیربار افکارنوین نمی‌رفت گفت: به‌مردم چه مربوط است که دولت چند نفر وزیر داشته باشد، مجلس با وزرایی که به‌او معرفی می‌شود سروکار دارد. سعدالدوله جواب داد در مملکت مشروطه وزرا مسئولند و غیراز وزرای مسئول که رسماً به‌مجلس معرفی شده‌اند، دیگری به‌سمت وزارت شناخته نخواهد شد، سپس با حالت عصبانی چنین گفت مگر ما دولت مشروطه نیستیم و به‌ما مشروطه عطا نشده است؟ مشیرالدوله جواب داد مشروطه شروطه هم نیستند، دولت بـه شما یک مجلس برای وضع قوانین داده است. سعدالدوله گفت: آقایان شنیدید جناب صدراعظم چه گفتند دیگر ما کاری نداریم، بهتر است برویم عقب کار خودمان. حاجی امین‌الضرب گفت: ما مشروطه هستیم و بهمین جهت نماینده از تمام ایران

انتخاب کرده‌اید و حقوقی که بدست آورده‌ایم کسی نمی‌تواند از ما سلب کند و با خون خود از مشروطیت دفاع می کنیم. مستشارالدوله گفت: حال که دولت تکول می کند و مملکت را مشروطه نمی‌داند و می‌خواهد ملت را فریب دهد تکلیف ما این است که به مردم تبریز که در تلگرافخانه جمعند اطلاع بدهیم. سپس برخاست و گفت: مرخص بفرمایید برویم؛ همگی برخاستند. مشیرالدوله دید کار بجای بدی کشید گفت: بنشینید خشمگین نشوید آنچه می‌خواهید بنویسید فردا به نظر شاه می‌رسانم.

بعد مذاکرات دیگر به‌میان آمد، در نتیجه مقرر شد که فردا مجلس بطور فوق‌العاده منعقد شود و در آنجا تقاضاهای ملت را کتباً نوشته به‌صدراعظم بدهند تا به نظر شاه برساند.

ناگفته نماند آنچه که مشیرالدوله اظهار کرد، عقیدهٔ محمدعلیشاه و درباریان بود و مقاومتی که دولت برای نگاهداری مسیونوز می کرد، برای آن بود که آن‌مرد بلژیکی یکی از کارکنان سفارت روس بود و روسها از او حمایت می کردند و محمدعلیشاه هم مطیع ارادهٔ آنها بود.

روز ۲۶ ذیحجه مجلس تشکیل یافت که در اطراف تقاضاهای اهالی آذربایجان و متمم قانون‌اساسی مذاکره و شور کنند و چند نفر نماینده که حامل تقاضاهای مجلس بودند، نزد مشیرالدوله رفتند و تقاضاهای مجلس را به‌او دادند و مشیرالدوله هم به‌نظر شاه رسانید، ولی محمدعلیشاه اعتنا به‌تقاضاهای مجلس نکرد و جواب رد داد.

در نتیجه یک قیام عمومی در تهران برپا شد و مردم به‌طرف مجلس روانه شدند و تلگراف تهدیدآمیز از تبریز رسید که اگر شاه به‌درخواست مردم جواب مساعد ندهد، ادارات دولتی را تصرف خواهند کرد و مأمورین دولت را از شهر بیرون خواهند کرد.

روز بعد مردم اطراف مجلس را فراگرفتند و خطابه‌ها و نطقهای شدید برضد مستبدین ایراد کردند و به‌مجلس فشار آوردند که زودتر تکلیف قطعی را معلوم کند، مجلس باز نماینده‌ای نزد صدراعظم فرستاد و او مجدداً شاه را ملاقات کرد و تقاضاهای مردم را به‌او خاطرنشان کرد.

پس از کشمکش وگفتگوی زیاد مخبرالسلطنه به‌مجلس آمد وگفت غیر از لفظ مشروطه هر کلمهٔ دیگری را که انتخاب کنید، شاه خواهند پذیرفت ولی جمعی با سختی به‌او جواب دادند که مشروطیت از طرف شاه فقید قبول شده و به‌تمام دنیا اعلام شده و تمام ملل جهان ایران را کشور مشروطه می‌شناسند و ملت ایران جز کلمهٔ مشروطیت برای حکومت ایران عنوان دیگری را قبول نخواهد کرد.

مخبرالسلطنه که خورده بازگشت و مردم همچنان به‌تظاهرات پرداختند و بیش از پیش مجلس را تحت‌فشار قرار دادند و دولت را تهدید نمودند که اگر در مقابل تقاضاهای ملت تمکین نکنند، تعطیل عمومی خواهند کرد. عاقبت محمدعلیشاه درمقابل

www.tabarestan.info

فشار ملت تسلیم شد.
فردا مخبرالسلطنه به‌مجلس آمد و اظهار کرد که شاه، مسیونوز را معزول کردند و با لفظ مشروطه هم موافق گشتند، بشرط آنکه کلمهٔ مشروعه بر او اضافه شود زیرا کشور ما کشور اسلامی است و اگر قید مشروعه نشود، جماعتی آزادی ادیان را اعلان خواهند کرد و این خلاف مصلحت مسلمانان است.
منظور شاه این بود که با کلمهٔ مشروعه اختلافی ما بین آزادیخواهان و روحانیون بوجود بیاورد و در نتیجه به‌مقصود اصلی خود برسد ولی مجلس و مردم زیر بار نرفتند و اعلام داشتند که جز عنوان مشروطهٔ مطلق عنوان دیگری را قبول نخواهند کرد.
چند روز این کشمکش دوام داشت، همه روزه هزارها نفر گرد مجلس جمع می‌شدند و برای قبولاندن مشروطیت پافشاری می کردند و از تبریز هم تلگرافات تهدیدآمیزی می‌رسید، تا عاقبت محمدعلیشاه به‌تقاضای ملیون تن در داد و این دستخط را صادر کرد و بوسیلهٔ مخبرالسلطنه به‌مجلس فرستاد که ما سواد آن را عیناً در اینجا نقل می کنیم.
«جناب اشرف صدراعظم ــ سابق هم دستور فرموده بودیم که نیات مقدسه ما در توجه به‌اجرای اصول قوانین‌اساسی که امضای آن را خودمان از شاهنشاه مرحوم گرفتیم بیش از آن است که ملت بتواند تصور کند و این بدیهی است که از همان روز که فرمان شاهنشاه مبرور شرف صدور یافت، امر به‌تأسیس مجلس شورایملی شد. دولت ایران در عداد دول مشروطه و صاحب کنستیتوسیون بشمار می‌آید، منتهی ملاحظه‌ای که دولت داشته این بوده است که قوانین لازم برای انتظام وزارتخانه‌ها و دوایر دولتی و حکومتی و مجلس بلدی مطابق شروع محمدصلی‌الله‌علیه وآله نوشته و آنوقت به‌موقع اجرا گذارده شود. عین این دستخط را برای حجج اسلام و مجلس شورایملی ابلاغ نمایید.

متمم قانون‌اساسی

مهمترین مشکلی که ملت ایران در آن زمان در پیش داشت، تکمیل قانون‌اساسی بود، زیرا قانون‌اساسی که به‌امضای مظفرالدینشاه رسیده بود، گرچه دولت ایران را مشروطه اعلام داشته بود، ولی حدود و وظایف مجلس شورایملی و شاه و وزرا و قوهٔ قضاییه و مردم، مبهم و نامعلوم بود و قانون مذکور برای اینکه پایهٔ یک دولت استواری بشود که حدود و حقوق آن معلوم باشد نارسا بود، زیرا بسیاری از ممالک دنیا دارای حکومت مشروطه هستند ولی اختیارات دولت و شاه و مجلس به‌یک میزان نیست، چنانچه در بعضی از کشورهای مشروطه قوهٔ مجریه و وزرا، مسئول شاه هستند و مجلس نمی‌تواند آنها را از کار برکنار کند.
بالاتر از آنچه گفته شد، تعیین حدود حقوق ملت بود و آزادیخواهان جداً

www.tabarestan.info تبرستان

می‌خواستند تمام طبقات ایرانی اعم از مسلمان و غیرمسلمان و غنی و فقیر و شاه و گدا، دارای تساوی حقوق باشند. ولی پادشاه مستبد که اساساً مخالف مشروطیت بود، زیربار تساوی حقوق نمی‌رفت و طبقات ممتازه و شاهزادگان و اعیان واشراف و روحانیون حاضر نبودند با افراد ملت و طبقهٔ پائین در حقوق و حدود مساوی باشند، چنانچه سروصداها بلند کردند و بنای داد و فریاد و شکایت را گذاردند و گفتند چگونه ممکن است یک روحانی عالی مقام با یک کارگر در حقوق مساوی باشد و یک سید اولاد پیغمبر با یک یهودی و یک شاهزادهٔ بزرگ با یک عمله حقوق قانونیشان یکی باشد.

کمیسیونی در مجلس برای نوشتن متمم قانون‌اساسی از صنیع الدوله — وثوق‌الدوله — سعدالدوله — مستشارالدوله — تقی‌زاده — حاجی امین‌الضرب و چند نفر دیگر تشکیل یافت و پس از بحث بسیار و کشمکش بیشمار در موضوع تساوی حقوق ملت ایران و اختیارات شاه و مجلس و وزرا تتمهٔ قانون‌اساسی را تهیه کردند و تقدیم مجلس نمودند و در مجلس هم کشمکشها و زدوخوردها پیش آمد که موجب ملال است، بالاخره در این جنگ حیاتی که تقدیرات آیندهٔ ملت ایران را در برداشت، آزادیخواهان موفق شدند متمم قانون‌اساسی را با رعایت تساوی حقوق عموم افراد ملت ایران و مسئولیت دولت درمقابل مجلس و تفکیک قوا از یکدیگر و محدودیت شاه به‌تصویب برسانند و برای امضا تقدیم محمدعلیشاه کنند.

ولی شاه بهیچ قیمتی زیربار امضای چنین قانونی نمی‌رفت و از امضای آن امتناع می‌نمود و طبقات متنفذ را برضد مجلس و قانون مذکور برمی‌انگیخت و امیدوار بود که در این جنگ طبقاتی مشروطیت از میان برود و به‌مقصود قلبی خود نایل شود، ولی آزادیخواهان آگاه دل چون تصمیم محمدعلیشاه را در مخالفت و امتناع امضای متمم قانون‌اساسی حس کردند، به‌یک قیام ملی و یک نهضت عمومی دست زدند. عدهٔ زیادی از مردان مشروطه‌خواه و موجدین انقلاب به‌رهبری ملک‌المتکلمین چهل روز در مجلس متحصن گشتند و مردم بازارها را بستند و هرروز ده‌ها هزار نفر دور مجلس جمع می‌شدند و تصویب تتمه قانون‌اساسی را می‌خواستند.

از طرف دیگر انجمن آذربایجان و مردم آزادیخواه آن سامان تعطیل عمومی کرده و در تلگرافخانه جمع شده جداً امضای متمم قانون‌اساسی را از شاه می‌خواستند. وکلای آذربایجان مخصوصاً تقی‌زاده و مستشارالدوله و حاجی میرزا ابراهیم آقا که واسطهٔ میان مجلس و انجمن آذربایجان بودند، همه روزه بوسیلهٔ تلگراف با رهبران ملیون تبریز مذاکره می‌کردند و آنها را به‌پایداری واستقامت تشجیع می‌نمودند وعلاقه‌مندی خود را به‌اساس مشروطیت مسلم داشته و کوشش بی‌شمار می‌نمودند.

تبریز در حال تعطیل بود، بازارها بسته و هزارها نفر گرد تلگرافخانه چادر زده بودند وصدها تلگراف مخابره کرده و امضای قانون‌اساسی را ازشاه تقاضا می‌کردند.

www.tabarestan.info

مشروطه خواهان اصفهان، شیراز، رشت، کرمان و بعضی از شهرهای دیگر ایران با تهران و تبریز هم صدا شدند و بازارها را بسته و در تلگرافخانه‌ها متحصن شدند.

علمای نجف تلگرافات متعدد به‌شاه نمودند و او را به‌تمکین در مقابل تقاضاهای ملت نصیحت نمودند.

برای آخرین کوشش، در حدود پنجاه هزار نفر اهالی تهران در تکیهٔ دولت که مدفن مظفرالدینشاه بود اجتماع نمودند و ملک‌المتکلمین خطابهٔ آتشین و تاریخی‌ای که ارکان استبداد را متزلزل نمود، ایراد کرد و ما متأسفانه نتوانستیم متن آنرا بدست بیاوریم و فقط در اینجا جملاتی را از کسانی که در آن جلسه حضور داشتند می‌نگاریم.

در نتیجه شاه مستبد در مقابل پافشاری و هیجان ملت تسلیم شد و پس از دوماه کشمکش و زد و خورد و خسارت متمم قانون‌اساسی را امضا کرد و به‌مجلس فرستاد.

خلاصهٔ خطابهٔ ملک‌المتکلمین در تکیهٔ دولت

مجدالاسلام کرمانی مدیر روزنامهٔ وطن چنین نقل می کند: امروز تمام صحن تکیه دولت، حجرات و پشت‌بامها پوشیده از جمعیت بود و عموم وزرا و شاهزادگان و وکلای ملت وسران مشروطه خواهان حضور داشتند. ملک‌المتکلمین با همان قیافهٔ ملکوتی در میان فریادهای زنده‌باد پیشوای ملت بر روی کرسی خطابه قرار گرفت و مستشارالدوله و تقی‌زاده نمایندگان مبرز و معروف آذربایجان در دو طرفش ایستاده بودند.

یکدفعه تمام صداها خاموش شد و چشمهای پنجاه‌هزار نفر شیفتگان آزادی به طرف خطیب شهیر و رهبر آزادی متوجه گشت.

ملک‌المتکلمین شروع به‌سخن کرد و مانند عقابی که بال وپر خود را برسر جماعت بگستراند، آن جمعیت انبوه را تحت تأثیر فصاحت بیان خود قرار داد، مانند کوهی که آتشفشانی کند اشاره به‌قبر مظفرالدینشاه کرد و چنین گفت:

«ای پادشاه ملت‌دوست و دل‌آگاه، تو برای آسایش ملت و ترقی مملکت و محو نفوذ اجانب و بسط عدالت و بهبودی حال مردم به‌ملت خود مشروطیت و آزادی عطا کردی و آنچه درخور یک پادشاه عادل و ملت‌دوست بود، نسبت به‌وطن و ابنای آن انجام دادی و نام خود را در میان سلاطین بزرگ و خیرخواهان ملت و غمخواران امت جاویدان نمودی، اینک سر از خاک بردار و مشاهده کن که فرزند جانشین تو که حقاً باید تصمیمات تو را محترم بشمارد و راهی را که تو برای ترقی ملک و ملت پیش گرفتی پیروی کند و بنایی را که تو پایه‌اش را گذاردی تمام کند و اساسی را که تو چیدی استوار گرداند و از عدل و انصاف که ازسجایای تو بود پیروی کند و ملت‌دوستی که ازمزایای

www.tabarestan.info تبرستان

تو بود پیش گیرد با اینکه به‌قرآن مجید در مقابل ملت قسم خورده که مشروطیت را حفظ کند و در استحکام بنای آن بکوشد، دست ظلم و ستمگری درازکرده و با دستیاری دشمنان ملت و تحریک اجانب برای برانداختن اساس عدالت کوشش می کند و به دست خود تیشه به‌ریشهٔ ملت می‌زند و آتش بدبختی و انهدام کشور را دامن می‌زند.»

این نطق تاریخی که یکساعت‌ونیم طول کشید چنان هیجان و شوری در میان آن جمعیت انبوه ایجاد کرد که فریاد زنده‌باد مشروطیت فضای تهران را فراگرفت و چندین هزارنفر دستهای خود را به‌طرف خطیب شهیر بلند کردند و در حالیکه اشک از چشمانشان می‌ریخت، قسم یاد کردند که به‌قیمت جان خود از مشروطیت و حقوق ملت دفاع کنند.

روزنامه‌ها نوشتند که نطق ملک‌المتکلمین واحساسات وعلاقه‌ای که پنجاه‌هزار نفر مردم تهران برای حفظ مشروطیت از خود نشان دادند، مستبدین را در مقابل مشروطیت به‌زانو درآورد وشاه را مجبور به‌تسلیم و تصدیق متمم قانون‌اساسی نمود.

مجدالاسلام می‌گوید، با اینکه من و چند نفر از روزنامه‌نگاران مصمم بودیم که آن خطابهٔ مهیج را بنویسیم، چنان مجذوب شده بودیم که قادر به‌نوشتن یک کلمه هم ازگفته‌های او نشدیم و بناچار شب را به‌اتفاق میرزا جهانگیرخان و سید عبدالرحیم‌ـ کاشانی و سیدحسن حبل‌المتین به‌منزل ملک‌المتکلمین رفتیم و از او تقاضا کردیم که خطابه‌ای را که ایراد کرده بود، برای ما تکرار کند تا در جراید درج کنیم، او با همان لحن شیرین که مخصوص خودش بود جواب داد، خوب است شما برای من نقل کنید که چه گفتم.

روزنامهٔ غیب‌نما می‌نویسد، آن روز مردم چنان مسحور خطابهٔ ملک‌المتکلمین شدند که چند نفر به‌قصد خودکشی با چاقو سینهٔ خود را دریدند.

رسانیدن قانون‌اساسی به‌صحه و تصدیق محمدعلیشاه بزرگترین کاری بود که در دورهٔ مشروطیت اول انجام یافت و هرگاه این تضمین از آن مرد بدخواه و مستبد گرفته نشده بود، شاید مشروطیت بکلی ازمیان می‌رفت.

میرزاصالح خان وزیراکرم که ما مکرر از او در این تاریخ نام برده و خواهیم برد چنین حکایت می کرد:

در همان روزهایی که میان ملت وشاه برای امضای متمم قانون‌اساسی کشمکش وگفتگو بود، من اکثر به دربار می‌رفتم و با درباریها آمیزش داشتم وگاهی هم به ملاقات محمدعلیشاه می‌رفتم و قیافه و وضع رفتار و نگرانی شاه‌مستبد را از نزدیک می‌دیدم و پیش خودم فکر می کردم که آیا درمیان فرزندان آدم کسی پست‌فطرت‌تر و خبیث‌تر از محمدعلیشاه یافت می‌شود و پادشاهی احمق پرست‌تر از این مرد دیده شده

اسب ؟

محمدعلیشاه در آن روزها مثل کسی که می‌خواهد خفه شود، سیاه و برافروخته بود و دائما با خودش حرف می‌زد و گاهی بلندبلند به کائنات فحش می‌داد.

ساعتها با شاپشال روسی خلوت می کرد و با عموی خود کامران میرزا مشورت می‌نمود، امیربهادر کلید عقلش، او را به مخالفت با ملت و امتناع از امضای متمم قانون اساسی تحریک می کرد.

یکی از روزها امیربهادر با من خلوت کرد و به‌من گفت فلانی اگر شاه مجبور بشود این قانون را امضاء کند دیگر همه‌چیز از دست خواهد رفت نه‌شاهی باقی می‌ماند نه دربار و دولتی. من به‌او گفتم که صلاح است شاه با ملت خود راه سازش پیش بگیرد و بجای این کشمکشها و مخالفتها فکری برای روزسیاه مملکت بکند. امیربهادر با غضب به‌من نگاه کرد و بدون آنکه دیگر حرفی بزند، برخاست و رفت. از آن روز دیگر محمدعلیشاه به‌من اجازهٔ شرفیابی نداد و هر گاهی هم که در میان جماعت به‌حضور می‌رسیدم رویش را از من برمی گرداند و پشتش را به‌من می کرد.

www.tabarestan.info تبرستان

فصل یازدهم

روزنامه‌ها

پس از طلوع مشروطیت روزنامه که محصول کارخانهٔ حکومت ملی است یکی بعد از دیگری در افق مطبوعات ایران ظاهر گشت که معروفترین آنها روزنامهٔ مجلس — ندای وطن — کلید سیاست — آئینهٔ غیب نما — حبل المتین — روح القدس — کشکول — تمدن — ندای اسلام — الجمال — الجناب — صبح صادق — حی علی الصلاح — صراط مستقیم — کوکب دری — نوروز — محاکمات — ترقی — فواید عامه — جام جم — زبان ملت — مساوات — آدمیت — خرم — عراق عجم — تدین — اتحاد — مجلهٔ استبداد — صوراسرافیل و عدهٔ دیگر.

اول روزنامه‌ای که پس از تأسیس مجلس بوجود آمد روزنامهٔ مجلس به‌مدیریت سید محمدصادق طباطبائی بود، این نامهٔ ملی بعلاوهٔ مقالات سودمند مذاکرات مجلس را می‌نوشت و در اندك زمانی شهرت بسیار یافت و تا زمانی که منتشر می‌شد رویه و مسلك خود را از دست نداد و دامنش به‌اغراض خصوصی و خیانت آلوده نگشت.

دولت‌آبادی در تاریخ زندگانی یحیی، شرحی راجع به‌امتیاز روزنامهٔ مجلس نگاشته که ما برای آنکه سوءتفاهمی روی ندهد در اینجا آنچه را که از مطلعین شنیده‌ایم، نقل می کنیم:

نویسندگان و مؤسسین این روزنامه‌ها که با یك حسن نیت و شور وطنی قدم در دایرهٔ مطبوعات گذاردند بعضیها به‌واسطهٔ نداشتن سرمایهٔ معنوی یا مادی نتوانستند بیش از چندروزی دوام کنند و از میان رفتند و بعضی دیگر چون سوزد توجه مردم واقع نشدند پای خود را عقب کشیدند، عده‌ای روزنامه را وسیلهٔ معاش خود قرار داده و به استفاده‌های ناچیز پرداختند.

فقط چند روزنامه بود که از روی اصول صحیح و مسلك آزادیخواهی منتشرمی‌شد و مظهر انقلاب نوین و علمدار مشروطیت بود و از نظرحقشناسی ما صفحات این تاریخ را به‌نام نامی و اسم گرامی آن روزنامه‌ها و نویسندگان شریف و وطن‌دوست آنها مزین می کنیم.

www.tabarestan.info
تبرستان

اول — روزنامهٔ مجلس که ذکر آن شد.

دوم — روزنامهٔ حبل‌المتین تهران بود که بطور یومیه به‌مدیریت سیدحسن‌حبل‌المتین و سردبیری شیخ یحیی کاشی که یکی از نویسندگان معروف مشروطیت بود، منتشر می‌شد و درحقیقت نمایندهٔ روزنامهٔ حبل‌المتین کلکته بود و همان شیوه و رویه را در ترویج افکار نو و منافع مشروطیت و مصالح ملت تعقیب می کرد و تا روزی که مجلس به‌توپ ستمگران منهدم شد، منتشر می‌شد.

سوم — روزنامهٔ ندای وطن بود که مجدالاسلام کرمانی که مرد فوق‌العاده با هوش و مطلع و نویسندهٔ زبردستی بود، می‌نگاشت و مدتی دوام کرد و شهرت بسیار یافت ولی چون نویسندهٔ او متهم به‌استفاده‌جویی گشت وجههٔ خود را درمیان‌مشروطه‌طلبان ازدست داد و رونقی را که در روزهای اول داشت از بین برد.

روزنامه‌های انقلابی

سه‌روزنامه در مطبوعات طلوع کرد که بواسطهٔ اهمیتی که درتحول اوضاع و تأثیری که درافکار داشت باید حقاً آنها را در مقام بالاتری قرار داد و آنها را رهبران انقلاب و آزادی پنداشت وبه‌مقام مهمی که درجریان مشروطیت ومبارزه‌با استبداد حائز بودند، پی‌برد و مؤسسین و نویسندگان آنها را در ردیف قائدین انقلاب و مردان جاویدان جای داد و مندرجات آنها را اسناد تاریخی انقلاب ایران شناخت و به‌تأثیری که در تهییج افکار داشتند، پی‌برد و به‌مبارزه‌ای که برای حفظ اصول مشروطیت و آزادی ملت نمودند آگاه گشت و آنها را چون ستاره‌های درخشانی که درعالم مطبوعات‌نوین ظهور کرد و با انوار خود قلوب را روشنی و حرارت بخشید، شناخت.

روزنامهٔ صوراسرافیل

سه نفر از جوانان مشروطه‌خواه و آزادمردان واقعی، میرزا‌جهانگیرخان ، میرزاقاسم‌خان و میرزاعلی‌اکبرخان دهخدا دست برادری بهم دادند و روزنامهٔ صوراسرافیل را تأسیس کردند.

گرچه ما درجریانات تاریخی بنام این سه آزادمرد فداکار مکرر برخواهیم خورد و از فداکاریهای آنها و تأثیر روزنامهٔ صوراسرافیل درانقلاب‌مشروطیت و تحول اوضاع و مبارزه با استبداد سخن خواهیم گفت؛ این حقیقت را ناگفته نمی‌گذاریم که روزنامهٔ صوراسرافیل در نظر آزادیخواهان چنان مقام و منزلتی دارد که در خانهٔ هریک از مشروطه‌خواهان واقعی نمرات تدوین شدهٔ آن جریدهٔ ملی چون کتاب مقدسی نگاهداری می‌شود و فرزندان ایران از نام مؤسسین آن فخر و مباهات می کنند و تاریخ مشروطیت روزنامهٔ صوراسرافیل را چون درخشنده‌ترین آثار دورهٔ انقلاب مشروطیت ضبط کرده‌است

و مدیر فداکار و آزادیخواه او میرزا جهانگیر را در ردیف بزرگترین آزادمردان فداکار شناخته و نام جاویدان او را در سرلوحهٔ شهدا ثبت کرده است و ما خود را موظف می‌دانیم که بطور اختصار تاریخچهٔ زندگانی او را برای هموطنان بنگاریم و مردم را به شرح حال مردی که یکی از مفاخر ایران است آشنا کنیم.

اینک شرح زندگانی او را که میرزا نصرالله‌خان جهانگیر نگاشته در اینجا نقل می‌کنیم:

میرزا جهانگیرخان

اگر کسی بخواهد معیاری از آدمیت حقیقی بدست آورد و میزانی از حس شرافت و عزت نفس حاصل کند باید تاریخ زندگی شهید راه وطن میرزا جهانگیرخان شیرازی را درمدنظر آورد، زیرا که نه تنها در دماغش دارای حب شرافت و در نهادش سودای عشق وطن ودیعه نهاده شده بود بلکه وجودش به‌زیور کمالات صوری آراسته و اعمالش از اخلاق رذیله مبری، فاضلی دانا و عالمی گویا بود که قلمش اثر صوراسرافیل داشت و سخنش نظیر وحی جبرییل. این جوان فرزانه سزاوار آنست که نامش درجریدهٔ بزرگان عالم برده شود و درعداد نوادر دهر شمرده گردد.

انتقالات آن زندهٔ جاوید را برسبیل اجمال زینت کتاب دوستداران وطن می‌نماییم.

وی در سنهٔ ۱۲۹۲ هجری در شهر شیراز متولد شد، خانوادهٔ او در شیراز مردمان فقیری بودند. در اوان کودکی پدرش که آقا رجبعلی نامیده می‌شد وفات نمود و برای او ضامن معاش و کفیل زندگانی‌ای جز عمه وجده باز نماند. از عهد صباوت آثار جودت و ذکاوت از ناصیه‌اش پیدا ودلایل ترقی از جبهه‌اش هویدا بود. پنجساله بود که با عمه وجدهٔ خود به‌تهران مسافرت نمود و چهارده‌ساله بود که به‌شیراز بازگشت، درآنجا به‌تحصیل علم رغبت نمود، با اینکه درسنتهای فقر و فلاکت بود ازطلب دانش باز نماند و همت و اقدام او برضیق معاش وسایر موانع غلبه نمود، مقدمات ادبیات و منطق و ریاضی را نزد اساتید زمان بخواند و بدانست و بفهمید.

در سنهٔ ۱۳۱۱ باز با عمهٔ خود به‌تهران رفت و در دارالفنون و دیگر مدارس عالیهٔ تهران به‌تحصیل علوم و فنون جدیده مجاهدت کامل نمود. شبانه روز خود را با وجود تنگی مؤنه وقف برمباحثه و مطالعه می‌کرد، تا اینکه یکی از دانشمندان زمان گردید. این همان هنگامی بود که رفته‌رفته آتش آزادی طلبی در ایران شعله کشیده و درمقابل استبداد و قاهریت سلاطین دورهٔ قاجار، نفوسی توانا احداث شده بودند.

میرزا جهانگیرخان که سرنوشت او به‌وصول اعلی مرتبه شرف ونیکنامی مقدور شده بود درانجمنهای سری و مجامع خفایی ایرانیان راه یافت و با اکابر و بزرگان سیاسی ایران رابطهٔ کامل حاصل نمود و یکی از ارکان عمدهٔ آزادی‌طلبان به‌شمار رفت. در

www.tabarestan.info تبرستان

سنهٔ ۱۳۲۴ هجری که آزادی‌طلبان ایران فیروزی یافته، اساس سلطنت ایران را به مشروطیت عادله بنا نهادند، محمدعلیشاه، شاه ایران که می‌خواست مانند اجداد خود بر نفوس رعایا قاهریت و فرمانروایی مطلقه داشته باشد از این رو با پارلمانت و هواخواهان مشروطیت راه مخالفت می‌پیمود و معاندت می‌نمود. آن دزد شهوت‌پرست که طمع داشت آزادی و آسایش یک ملت را قربان حرص و آزفرعونیت خود نماید، برای اختلال اساس پارلمانت مجاهدتهای وافی ارزانی می‌داشت و در تمام پهنهٔ مملکت ایران بذر نفاق و فساد می‌کاشت. هواخواهان مشروطیت قلیل، طرفداران پادشاه کثیر و نفوس اکثر عامه مبتلای جهل و نادانی بودند روس و انگلیس نیز برای حمله و دفاع هندوستان صفحهٔ ایران را نطع شطرنج خود نموده بودند. اینهمه دردهایی بود که اندام وطن بیچاره را احاطه کرده بود.

میرزا جهانگیرخان به‌همداستانی چند نفر از دانشمندان نظایر خود در قبال اینهمه بدبختیها و مصائب قد برافراخته، روزنامه‌ای موسوم به‌صور اسرافیل ایجاد نمود. تا آنوقت ادبیات و انشای ایرانی عموماً و روزنامه‌ها خصوصاً به‌طرز نگارش قدیم سراسر الفاظ مسجع با طمطراق و بی‌حقیقت و معنی و خالی از سود و اثر بود. این روزنامه سبک و مسلکی دلکش و انشایی جدید و نو پیش گرفت که دل از عارف و عامی می‌ربود و همه کس برقوت قلم آن جوانمرد آفرین می‌سرود. این روزنامه در عالم ادبیات زبان فارسی تغییری بزرگ بداد و آنرا که در مقامی پست بود به‌درجهٔ رفیع نهاد. گذشته از آن بواسطهٔ سحر قلم و قوت انشاء در نفوس مردگان جهل و نادانی اثر صوراسرافیل داشت، پردهٔ ظلمت و جهل که اخلاق و افکار عامه را فرو پوشانیده بود پاره نمود، حقایق عالم را با عباراتی خوش و انشایی دلکش به‌سمع ابنای وطن می‌رسانید ومقالات سیاسی را با قلمی آتشین می‌نگاشت.

از آنجایی که طرفداران حقیقت همواره مطرود و منفورجهال بوده‌اند، روزنامهٔ صوراسرافیل به‌مشکلاتی دچار شد، چندین بار عالم‌نمایان ظاهرپرست او را تکفیر نمودند، چندین بار بساط روزنامه نویسیش را فرو پیچیدند، بزرگتر دشمنی که در برابر او یافت می‌شد محمدعلیشاه ایران بود که از اثرات خامهٔ او دلی پر از خون داشت و از ایراد هیچگونه خصومت فرو نمی‌گذاشت، لیکن تمام این موانع و مشکلات در مقابل همت مردانهٔ میرزا جهانگیرخان هیچ بود که با عزمی راسخ و تصمیمی استوار روزنامهٔ خود را انتشار می‌داد و نفوذ سیاست شاه و کهنه پرستان را مبالغی به‌عقب می‌انداخت.

یکی از مقالات وطنی که در حماسه و برانگیختن اولاد ایران در برابر پادشاه نگاشته است، عیناً در اینجا نقل می‌کنیم، تا میزانی از محبت وطن و علم و ادب و سخنوری آن جوانمرد بدست بیاوریم.

www.tabarestan.info تبرستان

با مرگ باشرف یا زندگی با افتخار

ای ایران، ای بیشهٔ شیران و کمینگاه دلیران، بوی خون مردان عرصهٔ جنگ را تهییج می کند و رنگ آن مرگ را در مذاق گردان هیجان به‌شیرینی انگبین جلوه می‌دهد، آیا بوی سیلابهای خون هخامنشیها هنوز در هوای تو منتشر نیست؟ و آیا خاك تو هنوز از رنگ خون ما جوانان غیور دورهٔ اشکانیان و ساسانیان گلگون نمی‌باشد؟ سرمن دور می‌زند، چشمهای من جز رنگ سرخی نمی‌بینند، خون پدران غیور من در عروقم به‌تندی برق حرکت می کند و مشامم از بوی خون پر است چرا؟ زیرا که فرزندان ترا دزدان خانگی و دشمنان خارجی تهدید می کنند و اولاد تو دامن پاك مادر و مقبرهٔ اجداد و خونبهای پدران خود را در خطر نزدیک مشاهده می‌نمایند و تو با اندوه و یأس سربه‌زانوی بی کسی گذارده و با چشم ناامیدی در پسران شجاع خود می‌بینی، زیرا که به‌غیرت و شجاعت و عصمت پرستی آنها مطمئن نمی‌باشی نه؟ سربردار تو هنوز غریب نیستی، تو هنوز بی‌معین نمانده‌ای، تو هنوز بیست کرور از فرزندان دارای اول و پسران زال و اولاد کاوه در آغوش مادری داری، تو هنوز به‌پاکی نژاد و صفای خون آنها معتقدی، بلی اطمینان ما به پاکی خود برای تحریک هر عرق مردانگی و غلیان خونهای عروق ما و جانبازی در راه تو کافیست، زندگی ما به‌حکم تقدیر ازلی محدود و اجل ما تغییرناپذ است، دقیقه‌ای از آن کسرو ثانیه‌ای برآن مزید نخواهد شد، فرضاً که اینطور نباشد آیا مرگ چیست جز نقل و تحویل، و آیا زندگانی کدام است جز میدان جنگ، و آیا غنیمت مبارزین این میدان چه خواهد بود جز تحصیل شرف وافتخار، اجداد ما در تمام ادوار عمر ملیت خود در همین میدان خون‌آلود و برای تحصیل همین غنیمت بزرگ جانهای خود را فدا کرده خون پاك و نسب عالی و عرق غیرت خود را بالوراثه درمیان اولاد خود گذاشته و گذشتند، آیا امروز اخلاف آن اسلاف سرهای خود را گوی میدان شرف و ابدان خویش را فرش جولانگاه افتخار نخواهند کرد؟

فرزندان ایران پنجهزار سال درمقابل یونانیها در برابر رومیها در قبال ترکها و مغولها با نهایت سربلندی و کمال استحقاق به‌ندای رسا فریاد زدند، دین ما وطن ما ملت ما. امروزکه به‌واسطهٔ خیانت دزدان اهلی و جاسوسان خانگی دین، وطن و ملیت خود را نزدیکست به‌دست غربا بسپارند آیا دیگر حیات برای آنها چه معنی خواهد داشت و آیا زندگی عالی خود را به‌امید تحصیل کدام شرف دیگر می‌گذرانند.

ای ایران ای مادرپیری که سالیان دراز از خون عروق و شرائین خود، ما راشیر دادی و ازگوشتهای بدن خویش به‌تغذیهٔ بدن ما پرداختی، آیا ما باز زنده خواهیم ماند و فرزندان ناخلف تودامن عصمت ترا به‌دست اجانب خواهند داد، آیا چشم ما خواهد دید که حجاب عفت ترا خارجیها می‌درند، حاشا و کلا این نخواهد شد.

قسم به‌خداوند جبار و منتقم و قادرقهار هنوز خونهای معاصرین ضحاك در

www.tabarestan.info تبرستان

شرائین ما جاریست و هنوز احساسات مردان عهد قباد و خسرو و نادر و آقا محمدشاه در اعصاب ما متمکن می‌باشد، ببین که سرهای ما چگونه به‌ایدان سنگینی می کند، ببین که چطور خونهای ما از تنگی مجاری خود فریاد می کند و ببین که دلهای ما چسان در سینه‌ها می‌طپد، ببین که بازوهای ما از کسالت صلحجویی تا چه حد خسته شده است، ببین که سینه‌های ما برای نفس و ابدان ما برای ارواح تنگ گردیده چرا؟... زیرا که چشمهای غضب‌آلود پدران خود را که از آسمانها خیره برما می‌نگرند می‌بینیم، زیرا که ملامتهای آنان را نسبت به بی‌تعصبیهای خود در حفظ وطن یعنی خونبهای اجداد خویش می‌شنویم.

ما باپنجهزارسال تجربه و دوسال جانبازی و دادن هزاران جان پاك و صرف میلیونها مال و وقت آخرالدوای ضعف و رنجوری ترا تحصیل کرده و در تحت نام نامی شورای ملی برای تو آماده کرده‌ایم، بگیر و بنوش و جوانی خود را از سر شروع کن و به تربیت فرزندان خویش بپرداز، آنکه می‌گوید من این جام حیات را از کف این محتضر گرفته به‌زمین خواهم ریخت، او از دنائت نسب و پستی مولد خویش خبر می‌دهد، او از قدرت قدمت تاریخ و نجابت ملی و شرافت نسبی بی‌اطلاع است، خلل در ارکان مجلس شوری با حیات آخرین طفل تابالغ ملت ایران سبانیت دارد، امروز اولاد ایران از سرحد بلوچ تا آذربایجان و از اطراف شط العرب تا خراسان در تاریکی هر جنگل در صفای هر جلگه در قلهٔ هر کوه در عمق هر دره به غرش رعد و صولت شیر فریاد می‌زنند، مرگ نیست جز نقل و تحویل، زندگی نیست جز میدان جنگ، غنیمت نیست جز کسب شرافت و تحصیل افتخار، آنکه مجلس شوری ندارد وطن ندارد، آنکه وطن ندارد شرف ندارد، و آنکه شرف ندارد مرگ برای او هزار بار از زندگی شیرین‌تر است. (شمارهٔ هیجدهٔ صوراسرافیل).

مجاهدتهای آن جوانمرد تنها منحصر به‌نگارش روزنامه نبود در چندین انجمن علنی و سری شریك و انباز و لحظه‌ای از خدمت به‌وطن باز نمی‌شد، جز به‌طریق رسمیت. روزنامه لوایح غیررسمی در مواقع مخصوصه انتشار می‌داد، رشحهٔ قلمش کار هزاران توپ و تفنگ از پیش می‌برد و مرکب مدادش جویهای خون روان می کرد.

سنین عمر صوراسرافیل به‌سی و دوشماره رسید که بغی و عدوان محمدعلیشاه نیز از پرده برافتاد. در بیست‌وسوم جمادی‌الاولی سنهٔ ۱۳۲۶ به‌معاونت برخی از ملت فروشان سیاهکار که همواره لکهٔ دامان قومیت‌اند یعنی معدودی از وطن فروشان تبه کار و چند نفر روسی نژاد سیاه کاسه، حمله براساس آزادی و عدالت آورده عمارت بهارستان که مقر پارلمانت ایران بود به‌توپ‌ریزی خراب نمود. هواخواهان آزادی وطن جمعی کشتهٔ میدان و پاره‌ای گرفتار زندان و گروهی متواری و پنهان شدند، جوانمرد میرزاجهانگیرخان با یکنفر دیگر از خطبا و سخن سرایان فصیح ملت که موسوم به‌میرزانصرالله و ملقب به ملك‌المتکلمین و از اهل اصفهان بود از گروه گرفتاران بودند.

هنگامی که آن جوانمرد را دستگیر کردند، به‌عمارت باغشاه که جایگاه دزدان آزادی بشری یعنی‌شاه و هواخواهان او بود همی بردند. او با سری پر از افتخار یک‌ذره عجز نیاورده و در طول راه زبان به‌نصیحت ملت گشوده و مستمعین را به‌مجاهدت و کوشش ترغیب می‌نمود.

محمدعلیشاه یعنی همان سبع دنی که از قلم آن جوانمرد حکیم دلی پر از غیظ و سری پراز خشم داشت، همان لحظه به‌قتلش فرمان داد. چون او را به‌قتلگاه آوردند که به‌جرم وطن پرستی سراز تنش جدا سازند، دست برده مشتی خاک برگرفت و چنین گفت: «ای خاک ایران گواه‌باش که خون من درراه‌تو ریخته می‌شود»، آنگاه به‌آزادگی جان‌سپرد.

روزی که محمدعلی‌شاه شروع به‌حمله و توپ‌ریزی به‌عمارت مجلس شورایملی نمود، وطن پرستان ایران در همان کعبهٔ امید و قبلهٔ اهل دل یعنی عمارت پارلمانت اجتماع نموده حاضر میدان جانبازی شده بودند، میرزا جهانگیرخان به‌عمهٔ پیرش وصیتنامه‌ای نوشته و فرستاده است که ذیلا در این مقام درج می‌نماییم.

«با آنهمه مهرومحبتی که بامن دارید و مرا مثل فرزند از زمان ولادت در دامان خود پرورانده‌اید و خود دانسته‌ام که مرا از اولادهای خود بیشتر دوست داشته‌اید، میل دارم که چند سطر ذیل را به‌دقت بخوانید و آنچه نوشته‌ام رفتار فرمایید. عمهٔ عزیز مهربانتر ازمادرم عقیدهٔ مرا به‌خوبی می‌دانید که دلبستگی به‌زندگانی و عمر نداشتم و همیشه مرگ باشرف و افتخار را از زندگی بدبهتر می‌دانستم، زیرا که همواره شنیده‌اید که می‌گفتم مکررات، خواب وخوراک اهمیتی ندارد و از این تکرارآدم حساس خسته‌و کسل می‌شود، امروز سعادت و اقبال فرزندان ایران بسته به‌تکمیل معنی مشروطیت است ولی فرزند ام‌الخاقان (ام‌الخاقان لقب مادر محمدعلیشاه بوده) که ننگ تاج و تخت چندهزارسالهٔ ایرانست برای استقلال کامروایی سبعانهٔ خود می‌خواهد این سعادت ما را به‌یک بدبختی و ذلت دائمی مبدل نماید، از دیروز تابحال نقشه‌ای که ترسیم کرده آفتابی شد، فردا ما به‌فدا کاری حاضرمی‌شویم اگر ازپیش نبردیم و کشته شدیم و خبر مرگ من به‌شما رسید، غمگین نشوید و هول نکنید زیرا که در راه آزادی ایران یک افتخاری برای شما و فرزندان شما به‌یادگار گذاشتم. مردن که از لوازم‌طبیعت است، آدم که باید بمیرد چرا با درد و مرض مرده باشد و به‌جانبازی ازتألم‌نشاه‌زندگی بد در یک چشم بهمزدن نمیرد — جهانگیر»

میرزا جهانگیرخان به‌آزادگی جان داد و آوازهٔ شرافت او جهانگیر شد.

اگر که زنده‌دلی سعدیا به‌عشق بمیر — که عادت حیوانیست این چنین مردن

دهخدا نقل می کند:

میرزا علی‌اکبرخان دهخدا داستانی نقل می کند که پایهٔ تقوی و علاقمندی اداره‌

کنندگان روزنامهٔ صوراسرافیل را به‌مشروطیت می‌رساند: در یکی از نمره‌های صوراسرافیل مقالهٔ تندی برضد روحانیون نوشته شده بود جمعی از آخوندهای مفسده‌جوطباطبائی را ملاقات کرده و او را برضد نویسندگان آن نامه خشمگین می‌کنند و به‌او می‌گویند که مندرجات مقالهٔ صوراسرافیل برخلاف موازین شرع مبین و توهین به‌اسلام است. مرحوم طباطبائی که گاهی عصبانی می‌شد، به‌قول معروف از کوره در می‌رفت، به‌بهبهانی می‌گوید آقا شما مقالهٔ صوراسرافیل را خوانده‌اید؟ بهبهانی با خونسردی جواب می‌دهد بلی. طباطبائی باعصبانیت می‌گوید: نویسندگان این مقاله کافرند و به‌اسلام توهین کرده‌اند و واجب‌القتلند.

این خبر به‌محمدعلیشاه می‌رسد و او که آرزومند بود نفاقی مابین مشروطه‌خواهان پیش بیاید و به‌مقصود نهایی خود نزدیکتر شود، یک‌دسته سوار، در حدود دویست نفر برای محافظت اداره‌ومدیران و کارکنان روزنامهٔ صوراسرافیل که درخیابان علاءالدوله بود، می‌فرستد.

من و میرزا جهانگیرخان دربالاخانهٔ اداره نشسته بودیم و به کار روزنامه مشغول بودیم، دیدیم عدهٔ زیادی سوار دوطرف خیابان و مقابل ادارهٔ روزنامه صف کشیدند و صاحبمنصب آنها نزد ما آمد و گفت چون اعلیحضرت استنباط فرموده‌اند که جان شما در خطر است، ما را برای حفاظت شما فرستاده‌اند و ما در اختیار شما هستیم و منتظر اوامر شما می‌باشیم. ما به‌او جواب دادیم ما مشروطه‌خواه و مطیع قانون هستیم و هرتصمیمی را که مجلس شورای ملی بگیرد ولوحکم قتل ما باشد با کمال میل استقبال می‌کنیم و از لطف شما ممنون هستیم تشریف ببرید و به‌شاه عرض نمایید. پنج تومان که فقط دارایی ما بود و می‌خواستیم با آن پول برای روزنامه کاغذ بخریم، به‌صاحبمنصب داده و گفتیم چون سوارهای شما خسته شده‌اند این پول را برای خوردن چای میان آنها تقسیم کنید.

خبر گفتگوی ما با صاحبمنصب مذکور به‌گوش مرحوم طباطبائی می‌رسد و آن سید خوش فطرت چنان متأسف می‌شود که مدتی گریه می‌کند و حس قانون دوستی میرزا جهانگیرخان و مرا تقدیر می‌کند و می‌گوید تا ایران اینگونه مردان دارد هرگز نخواهد مرد و مشروطه جاویدان خواهد ماند.

روزنامهٔ مساوات

نویسندهٔ این نامهٔ ملی سیدمحمد رضا مساوات شیرازی بود و ما ازشروع به‌انقلاب در تمام وقایع مهم و گزارشات تاریخی به نام مساوات برخوردیم و تا آخر انقلابات مشروطیت و حوادث مهمی که پیش خواهد آمد و در صحنه‌هایی که ظاهرمی‌شود، او را خواهیم دید و از فداکاریها و از خود گذشتگیهای او سخن خواهیم گفت.

سیدمحمدرضا مساوات مردی بود فطرتاً آزادیخواه، انقلابی، بیباک، شجاع، با

شهامت، با گذشت، تندخو و جسور و یکی از برگزیدگان و مؤسسین انقلاب مشروطیت ایران است.

روزنامهٔ مساوات با شجاعت بی‌نظیری به‌دشمنی و مخالفت با پادشاه مستبد و درباریان ستمگر برخاست و شاه را بزرگترین دشمن مشروطیت و آزادی معرفی کرد و چنانچهٔ خواهیم دید عرصه را بدرجه‌ای به‌محمدعلیشاه تنگ کرد که او مجبور شد برعلیه مساوات به‌عدلیه ملتجی شود و محاکمه و مجازات مدیر آنرا تقاضا کند.

سیدمحمدرضا مساوات یکی از کسانی بود که محمدعلیشاه تبعید او را از مجلس تقاضا کرد و بعد از بمباردمان مجلس اگر گرفتار شده بود بطور یقین جان به‌سلامت در نمی‌برد و کشته می‌شد.

روزنامه روح القدس

این نامهٔ انقلابی را سلطان‌العلمای خراسانی معروف به‌روح‌القدس منتشر می‌نمود. روح‌القدس مردی بود انقلابی در تمام معنی کلمه و تمام صفات برجسته‌ای را که انقلابیون معروف جهان دارا بودند حائز بود، سری نترس داشت و بسیار تندخو وشجاع و جسور بود.

او مؤمن به‌مشروطیت و دشمن استبداد بود و خود را وظیفه‌دار به‌حفظ حقوق ملت می‌دانست، بااینکه به‌اصول روزنامه‌نگاری آشنایی نداشت و از دنیای متمدن و دستگاه ملل راقیه بی‌اطلاع بود، از روزی که قلم در دست گرفت چون عاشق دلداده با همان سبک سادهٔ مخصوص به‌خودش که از یک روح پاك و بی‌آلایش سرچشمه می‌گرفت به‌مخالفت با شاه مستبد قیام کرد و او را دشمن آزادی و انسانیت خواند و مانع ترقی ایران معرفی کرد و ازمیان بردن او را برای بقای مشروطیت لازم و واجب شمرد.

روح‌القدس به‌قول قدما صاحب سیف‌والقلم بود و چنانچه خواهیم دید در موقع جنگ مجلس چنان رشادتی از خود نشان داد که موجب حیرت دوست و دشمن شد. زیر زنجیر و حبس با شهامت و استقامت زیست و در موقع مرگ شجاعانه جان داد و نام خود را درمیان پهلوانان آزادی جاویدان نمود.

دام تزویر

پس از آنکه محمدعلیشاه حس کرد که نیروی جوان مشروطه‌خواه روزبروز قوی‌تر می‌شود و تمام شهرها به‌یاری مشروطه‌خواهان قیام کرده‌اند و از حقوق ملت دفاع می‌کنند و روحانیون نجف نیز خواهان مشروطیت و بقای آن هستند و نمی‌تواند در مقابل افکار عمومی پایداری کند و مخالفت نماید، به‌ناچار متمم قانون‌اساسی را امضا کرد و به‌قید قسم با قرآن وفاداری خودش را به‌حفظ مشروطیت اعلام

نمود و به‌این فکر افتاد که از راه تزویر و رشوه و تطمیع رهبران مشروطیت را بفریبد و با خود همراه کند و این درخت نیرومند جوان را فاسد و کرمو کرده از پا در آورد. این بود که درظاهر خود را حامی مشروطیت قلمداد کرد و نسبت به‌سران ملیون راه‌سازش پیش گرفت و محمد حسین میرزا مؤیدالدوله را با اعتبار کافی به‌خانهٔ ملک‌المتکلمین و سید جمال‌الدین فرستاد و از آنها وعدهٔ ملاقات خواست ولی آنها از گرفتن پول امتناع کردند و به‌ملاقات هم تن در ندادند و جواب دادند که اگر شاه از مشروطیت طرفداری کند ما بدون اجر و مزد طرفدار دولت او هستیم و اگر مخالفت کند ما مخالف او خواهیم بود. باردیگر ارشدالدوله را مأمور اینکار کرد و نتیجه‌ای نگرفت. سپس رئیس بانک رهنی روس را واسطه قرار داد و مبلغ گزافی در اختیارش گذارد، او هم کاری از پیش نبرد و نتوانست مخالفین سرسختش را رام کند. اینک داستانی را که دانستن آن برای شناسایی مردان صدر مشروطیت و قدرت ایمان و علاقمندی آنها به‌آزادی خالی از فایده نیست نقل می‌کنیم.

آقا شیخ اسدالله ممقانی که فعلا نمایندهٔ مجلس دورهٔ پانزدهم شورایملی که یکی از آزادیخواهان صدر مشروطیت بشمار می‌رود، می‌گوید:

پس از اینکه محمدعلیشاه بواسطهٔ انقلاب کبیر روسیه از ادسا فرار کرد و به‌اسلامبول آمد، مختارالملک که یکی از محارم و نزدیکان او بود و شاه بیش از هر کس به‌او اطمینان داشت و محرم اسرارش بود برای من نقل کرد: محمدعلیشاه به‌من مأموریت داد که محرمانه آقاسید عبدالله بهبهانی را ملاقات کنم و بهر قسم که ممکن است او را به طرف‌شاه جلب نمایم و به‌او اطمینان بدهم که اگر از مشروطه خواهی دست بردارد، مقام و منافع او محفوظ خواهد ماند.

من محرمانه بهبهانی را ملاقات کردم و پیغامهای محمدعلیشاه را به‌او گفتم وآنچه در قوه داشتم برای جلب و نزدیک کردن او به‌شاه بکار بردم. پس از اینکه بهبهانی حرفهای مرا شنید چنین جواب داد آقای مختارالملک به‌شاه بگویید عمواغلی فرضاً هم‌من دست از مشروطیت کشیدم و با تو همدست شدم، تو با ملک‌المتکلمین چه خواهی کرد آیا می‌توانی او را ازمیان ببری و یا با خودت موافق کنی.

خان‌ملک که به‌ملک‌ساسان معروف است و در زمانی که محمدعلیشاه از روسیه فرار کرد و به‌اسلامبول رفت، مستشار سفارت ایران بود و بطوری که خودش نگاشته مورد مهر او واقع شده بود و اکثر به‌ملاقات او می‌رفته، در یک مقالهٔ مفصلی که در روزنامهٔ ماهیانه اطلاعات مرداد ۱۳۲۷ به‌طبع رسیده چنین می‌نویسد:

محمدعلیشاه به‌من گفت ملک‌المتکلمین از زمان شاه شهید با انگلیسها ارتباط داشت و برای رسیدن ظل‌السلطان به‌سلطنت کار می‌کرد و برای همین منظورسید-جمال‌الدین اسدآبادی را به‌پطرسبورغ فرستاد ولی امپراطور روس او را نپذیرفت، بعداز

www.tabarestan.info تبرستان

مردن پدرم باز ظل‌السلطان به‌خیال سلطنت افتاد و از هیچگونه تحریک و دسیسه خودداری نمی کرد، یکروز ملک‌المتکلمین در باغ مجلس بالای منبر رفت و فریاد کرد محمدعلیشاه فلان‌فلان شده فرار خواهد کرد و ایران جمهوری خواهد شد، من از آن روز سخت عصبانی شدم و کینهٔ این مشروطه‌طلبها را در دل گرفتم، همینکه روسها فهمیدند که از کارکنان انگلیسها رنجیده‌ام به‌آتش دامن زدند.

اگرچه هر خوانندهٔ با وجدانی اعتبار قضاوت و گفته‌های یکنفر قاتل بی‌رحم را نسبت به‌مقتول مظلوم تشخیص می‌دهد، ولی از نظر اهمیت این موضوع تاریخی خوانندگان این کتاب را دعوت می کنیم که تاریخ زندگانی ملک‌المتکلمین را که به طبع رسیده مطالعه کنند تا به‌حقایق آگاه گردند.

اولا ملک‌المتکلمین در ایام جوانی پس از مراجعت از مکه به‌هندوستان کتابی برضد استعمار انگلیسها بنام من‌الخلق الی‌الحق نگاشت و انگلیسها او را از هندوستان بیرون کردند و کتابها را ضبط کردند.

دوم به‌نطق ملک‌المتکلمین که راجع به‌معاهدهٔ ۱۳۲۷ درمجلس شورایملی ایراد کرده رجوع شود تا از عقیدهٔ او نسبت به‌انگلیسها آگاهی پیدا کنید.

سوم بطوری که خواهیم دید در روزی که مجلس با توپ ستمگران منهدم شد و خطر برای ملک‌المتکلمین حتمی بود، اردشیرجی به‌مجلس آمد و گفت جان شما در خطر است و باید خود را نجات بدهید، من یک کالسکه درخیابان دوشان‌تپه حاضر کرده‌ام بیایید برویم به‌سفارت انگلیس. ملک‌المتکلمین جواب داد من مردن را بر پناهنده شدن به‌اجانب ترجیح می‌دهم.

چهارم ملک‌المتکلمین در تمام دورهٔ عمر با ظل‌السلطان که او را ظالم‌تر از ناصرالدین‌شاه می‌دانست درکشمکش بود و ظل‌السلطان مکرر ملاها را برضد او تحریک کرد و او را تکفیر کردند و از اصفهان تبعیدش نمودند و در مکتوبی که به میرزا اسدالله‌خان وزیر می‌نویسد و عین آن در جلد اول این تاریخ ضبط است چنین می گوید:

فرضاً بطوری که مرقوم فرموده‌اید به‌اصفهان بیایم و با هزار رنج و مشقت موفق به کوتاه کردن دست بی‌رحم ظل‌السلطان ازگریبان این مردم بیچاره و نادان بشویم، تصور نمی‌فرمایید که ممکن است ظالم دیگری به‌جای او برقرار شود و سودی از کردهٔ خود نبریم زیرا رجال این دولت همه تربیت شدگان مدرسهٔ ظلم و استبداد هستند و در ستمگری پای کم از یکدیگر ندارند و به‌قول معروف حمام جن است همه سم دارند، همه سروری خود را در ستمگری می‌دانند، همه آقایی خود را دربندگی مردم تشخیص داده‌اند، همه دشمن علم و آزادی هستند، همه طالب جهل و نادانی مردمند و خون ظلم و بیدادگری درعروق همهٔ آنها جاریست.

این است که باید ریشهٔ درخت استبداد را از بیخ کند و چون ریشه از میان رفت شاخها به‌حکم طبیعت خشک شده، ظل‌السلطان و امثال او از میان می‌روند و نظیر آنها هم پیدا نمی‌شود.

شک نیست که در زمانی که مشروطه طلبان با محمدعلیشاه در کشمکش بودند برای از میان برداشتن او شاید ظل‌السلطان را به‌مخالفت او برمی‌انگیختند و از مخالفت او به‌نفع مشروطه استفاده می کردند، ولی منظور آنها این نبود که یک ستمگری چون محمدعلیشاه را از میان بردارند و ستمگر دیگری چون ظل‌السلطان را روی کار بیاورند و اگر به‌صفحات کتاب آبی رجوع شود، خواهید دانست که در همان ایامی که سران مشروطه خواه عقیده داشتند که یک شورای نیابت سلطنت از رجال آزادیخواه و مملکت دوست تشکیل بدهند و اختیارات سلطنت را به‌عهدهٔ آن شورا واگذار کنند و سلطان احمدشاه که طفل بود شاه باشد، مطلقاً صحبتی از ظل‌السلطان در میان مشروطه طلبان نبود و اگر ظل‌السلطان خیال خام سلطنت در مغز خود می‌پروراند، این فکر در مجامع آزادیخواهان راه نداشت و آزادیخواهان از او و از اندیشه‌های او گریزان بودند.

پنجم همه می‌دانند که ملک‌المتکلمین در زمانی که سید جمال‌الدین اسدآبادی به‌ایران آمد، جوان بود و بیش از بیست‌وپنج سال نداشت و سید جمال‌الدین اسدآبادی در آن زمان بزرگترین و معروف‌ترین رجال شرق بود و مخالف سلطنت استبدادی ناصرالدینشاه بود، هیچوقت خود را تنزل نمی‌داد که به‌سلطنت ظل‌السلطان که به مراتب از ناصرالدینشاه پست‌تر و ظالم‌تر بود، اقدام کند.

مضحک‌تر از همه این است که محمدعلیشاه گفته است که سید جمال‌الدین به دستیاری ملک‌المتکلمین به‌پطرسبورغ رفت تا امپراطور روسیه را برای خلع ناصرالدینشاه و به‌سلطنت رساندن ظل‌السلطان موافق کند. چگونه ممکن بود که مردانی که مخالف استبداد بودند و از شاه مستبد ناراضی بودند، شکایت خود را نزد مستبدترین امپراطورهای جهان ببرند و مساعدت آن مستبد را برای برانداختن مستبد دیگر بکار برند.

بطوری که صفحات روزنامه‌های عروة‌الوثقی شاهد و گواه است و در مکتوبی که سید جمال‌الدین از پاریس به‌ملک‌المتکلمین به‌عربی نگاشته و ما مصمم بودیم آن مکتوب تاریخی را در این کتاب گراور کنیم ولی متأسفانه بواسطهٔ فرسوده‌شدن کاغذ و رنگ رفتن خطوط موفق نشدیم، سید طرفدار حکومت جمهوری بود و تا آخر عمر در این عقیده ثابت و استوار بوده است و مقام آن آزادمردان بالاتر از این بوده است که بخواهند شاه مستبدی را از تخت پایین بکشند و شاهزادهٔ مستبدی را بجای او بنشانند.

www.tabarestan.info تبرستان

محمدعلیشاه می‌گوید، چون روسها مرا ناراضی از انگلیسها دیدند، مرا تحریک کردند. درصورتی که تمام ملت ایران می‌دانند که این شاه خائن واجنبی‌پرست از زمان ولیعهدیش دست نشاندهٔ روسها بود و بدون مشورت و موافقت آنها کاری نمی‌کرد وهمهٔ بلاهایی که به‌سرخود و مملکت آورد به‌دستیاری روسها بود.

www.tabarestan.info تبرستان

فصل دوازدهم

در شهرستانها چه خبر بود

تبریز

مردم تبریز که بهتر از سایر ایرانیان محمدعلیشاه را می‌شناختند و از خبث نیت او اطلاع داشتند، چون سایرین فریب قسمهای او را در نگاهداری مشروطیت نخوردند و خود را آماده برای حفظ مشروطیت نمودند و یک‌نیروی ملی تشکیل دادند و زمام امور را در دست انجمنی که از مردان آزادیخواه و پاک‌نیت بودند سپردند و دائماً با نمایندگانی که به‌تهران فرستاده بودند، بوسیلهٔ تلگرافات و نامه‌ها در تماس بودند و اوضاع تهران را تحت‌نظر داشتند و پس از ایستادگی که محمدعلیشاه برای امضای متمم قانون‌اساسی نشان داد، آنها بیش از پیش معتقدشدند که این مرد مستبد خیانتکار تن به‌مشروطیت درنخواهد داد و عاقبت زهرخود را در کام ملت خواهد ریخت.

این بود که مصمم شدند که هرگاه محمدعلیشاه قانون‌اساسی را امضا نکند، برای حفظ مشروطیت راه تهران را در پیش بگیرند وایکاش این اتفاق در آن‌وقت افتاده بود و کار در همان زمان یکسره شده بود و مصائب و خونریزیهای بعدی پیش نمی‌آمد.

پس از آنکه محمدعلیشاه مجبور شد متمم قانون‌اساسی را امضا کند، مشروطه‌خواهان تبریز تا حدی امیدوارشدند و مشروطیت را در اکثر نقاط آذربایجان بسط دادند و انجمنهای ملی برپا کردند و زمام‌امور قسمتی از آن ایالت مهم را در دست گرفتند ولی محمدعلیشاه هم که مردم تبریز را می‌شناخت و از آنها بی‌نهایت بیمناک بود، بیکار ننشسته و آتش فتنه و فساد و غارتگری را در بسیاری از نقاط آذربایجان مشتعل کرد و در شهر تبریز هم جماعتی از ملاهای مستبد و جماعتی از متنفذین را به‌مخالفت با مشروطیت برانگیخت.

شاید زیاد محتاج به‌ذکر نباشیم که شهرهایی که در نهضت مشروطیت شرکت کردند و به‌قیام عمومی مبادرت نمودند و برای امضای متمم قانون‌اساسی ایستادگی کردند با هم ارتباط پیدا کرده بودند و همه روزه تلگرافات میان انجمنها ردوبدل می‌شد و از یکدیگر یاری می‌خواستند و مردم را به‌پایداری تشویق می‌نمودند.

انجمن تبریز شاخصیت مخصوصی در میان انجمنهای شهرستانها پیدا کرده بود و بعد از مجلس شورای ملی مهمترین مجمع ملی محسوب می‌شد.

رحیم‌خان چلبیانلو

رحیم‌خان رئیس ایل شاهسون که محمدعلیشاه او را لقب نصرة‌الملک داده بود، مرد خسیس و پست‌فطرتی بود که در تاریخ نظیر آن کمتر دیده شده و از دشمنان سرسخت مشروطیت بود و برای گرفتن دستور از محمدعلیشاه به‌تهران رفته بود، پسر و سرکردگان ایل را به‌راهزنی و اغتشاش و کشتن مشروطه‌خواهان تحریک می‌کرد و آن ناپاکان جسارت را بجایی رسانیدند که چند نفر از اعضای انجمن تبریز را که برای تهیهٔ گندم به‌اردبیل رفته بودند، مورد هجوم قرار داد وعده‌ای از همراهان و طرفداران آنها را کشتند این قضیه در موقعی صورت گرفت که اهالی بدبخت تبریز از حیث آذوقه و خوراک در مضیقه بودند و دست از کسب و کار کشیده برای بدست آوردن قانون‌اساسی مجاهدت می‌کردند.

www.tabarestan.info

مأموریت کشتن سران مشروطه‌خواه

اکرم‌السلطان برادر تیرالسلطان حاجب‌الدوله از طرف محمدعلیشاه با اعتباری زیاد وعده‌ای از افراد کشیکخانه مأمور شده بودند به‌تبریز رفته و سران مشروطه‌خواهان را بکشند و چند نفر را هم کشتند، این خیانت کشف گشت و مردم بیش از پیش از سوء‌نیت و دشمنی محمدعلیشاه نسبت به‌آزادیخواهان آگاهی پیدا کردند.

در استنطاقی که از اسدالله‌خان همدست اکرم‌السلطان شد و عین آن به‌وکلای آذربایجان مخابره گردید، چنین برمی‌آید که اکرم‌السلطان مأموریت داشته بیست‌وچهار نفر از اعضای انجمن و سران مشروطه‌خواهان را بکشد و برای رسیدن به‌این مقصود مقداری پول طلا از تهران با خود آورده وعده‌ای در حدود سیصد نفر از افرادگارد ولیعهد را با خود همراه کرده بوده است.

اتباع رحیم‌خان هم قتل و غارت را توسعه داده تا چهار فرسخی شهر تبریز را میدان تاخت وتاز خود قرار داده بودند و مشروطه‌طلبان شک نداشتند که این عملیات اتباع رحیم‌خان به‌دستور محمدعلیشاه می‌باشد.

انجمن تبریز برای حفظ شهر از هجوم اتباع رحیم‌خان مجبور شد که عده‌ای را به نام مجاهد مسلح کرده و به‌حفظ شهر و اطراف بگمارد مجاهدین با شور و شعف بسیار بنای نمایش را در شهر گذاردند و آمادگی خود را برای حفظ مشروطیت بوسیلهٔ ناطقین میرزا حسین ناطق و شیخ سلیم که از خطبای مشروطه‌خواه بودند، اعلام داشتند.

انعکاس تحریکات محمد علیشاه در مجلس شورایملی

حاجی‌میرزا ابراهیم آقا و مستشارالدوله بطورصریح درمجلس اظهار کردند که اگر این قتل و غارتی که اتباع رحیم‌خان در آذربایجان می کنند، به‌دستور دولت مرکزی است، پس ما اینجا چه می کنیم و اگر بدون اجازهٔ دولت است، پس چرا دولت جلوگیری نمی کند.

محتشم‌السلطنه معاون رئیس‌الوزرا از دولت دفاع کرد ولی گفته‌های او مجلس را قانع نکرد و احساسات بی‌نظیری از طرف نمایندگان ظهور کرد و عزل رحیم‌خان را از ایل بگی‌گری و حبس او را ازشاه درخواست کردند. در آن روز مجلسیان عصبانی بودند و هریک از بیدادگری ظالمین شکایت کرده و جلوگیری آنها را از دولت درخواست نمودند.

عده‌ای از وکلا از بیدادگریهای حاجی‌آقا محسن عراقی‌شکایت کردند و جمعی دیگر از تعدیات قوام‌الملک شیرازی گفتگو نمودند، یکی از ظلمهای سردار طالش سخن راند و دیگری از اعمال مستبدانهٔ متولی‌باشی قم حکایتها نقل کرد و دیگری از تاخت و تازشیخ محمود ورامینی شکوه نمود وجملگی دولت را مورد سرزنش و توبیخ قرار دادند و جلوگیری از بیدادگران و تنبیه آنها را خواستارشدند.

خطبای ملت و سران آزادیخواه که دائماً مجلس را به‌پایداری ومقاومت درمقابل ظالمین و بیدادگران و حفظ اصول مشروطیت تشویق و تحریک می کردند، در مجلس جمع شده مجازات بد کاران را از مجلس تقاضا کردند و با کنایه و اشاره شاه را محرک حقیقی ومروج واقعی آن اغتشاشات قلمداد نمودند. تعجب در این است که با آنکه در استنطاقات مسلم شد که اکرم‌السلطان به‌دستور محمد علیشاه برای کشتن سران‌مشروطه‌خواه در همان موقع که تقاضای امضای قانون‌اساسی را می‌نمودند، به‌تبریز رفته بود و با پول و اسلحه که شاه به‌آنها داده بود، مصمم به‌آن خیانت شده بود، مجلس‌بجای آنکه موضوع را علنی کند و بدخواهی شاه را نسبت به‌مشروطیت اعلام دارد، به‌پرده پوشی برخاست و قضیهٔ اکرم‌السلطان را که محکومیت شاه را مسلم می کرد به‌میان نیاورد و چشم‌پوشی نمود.

استبداد چیست ومستبد کیست

روزنامهٔ یومیهٔ‌حبل‌المتین که ازرفتار محمدعلیشاه‌برضدمشروطیت و تحریکاتی که در آذربایجان می کرد، کاسهٔ صبرش لبریز شده بود، چنین می‌نویسد: استبداد خودسری و هواپرستی است، استبداد خراب کنندهٔ اساس انسانیت است، استبداد خاموش کنندهٔ چراغ تمدن است، استبداد ویران کنندهٔ خانهٔ ملت است، استبداد کشندهٔ بساط عدل و مروت و فاسد کنندهٔ اخلاق است، استبداد قصابخانه‌هایی از

فرزندان آدم پر از خون کرده و عالم را گرفتار وحشت و اضطراب کرده، استبداد آدم شقه می کند و دم توپ می گذارد، استبداد انسان را به‌دعوی خداوندی وادار می کند، استبداد دستور خدا را پامال می کند و ناموس بندگان خدا را بر باد می‌دهد، استبداد میان مردم فتنه و فساد تولید می کند و میان ملت نفاق بوجود می‌آورد.

استبداد یک دستگاه بی‌غیرتی راه می‌اندازد، تملق و چاپلوسی از آثار استبداد است، استبداد شرف و آبرو ندارد، مستبد دشمن خلق خداست و دشمن آزادی و آبادی است. مستبد آتش در عالم می‌زند و جز سروری و آقایی خودش منظوری ندارد و برای عزت خود ذلت خلق خدا را طالب است.

سپس شرحی از تحریکاتی که دستگاه استبدادی محمدعلیشاه در تمام نقاط مملکت نموده می‌نویسد و از مجلس می‌خواهد که به‌این وضع ناهنجار خاتمه داده شود و بیش از این جان و مال مردم بیچاره را ملعبهٔ هوای نفس یک‌عده مستبد بدخواه قرار ندهد.

بعد می‌گوید اگر قانون در ایران حکومت کند، اسلام زنده می‌شود و ملت ایران در انظار خارجه آبرو پیدا می کند و مردم از این منجلاب استبداد نجات خواهند یافت.

مردم تهران به‌یاری مشروطه‌طلبان تبریز قیام کردند

پس از آنکه خبر قتل و غارت سوارهای رحیم‌خان به تهران رسید و بنا به‌گفتهٔ یکی از وکلا اتباع رحیمخان بیش از دویست نفر مردمان بیگناه را کشته و تبریز را غارت کرده بودند، هیجان غریبی در تهران برپا شد و مردم دکانها را بسته و ده‌هزار نفر اطراف مجلس را گرفتند و نطقها کردند و بدخواهی شاه را نسبت به مشروطه اعلام داشتند، حتی بهاءالواعظین که یکی از ناطقین بود، محمدعلیشاه را پسرام‌الخاقان خطاب کرد.

توضیح آنکه از سالهای پیش میان مردم ایران مخصوصاً مردمان آذربایجان شهرت داشت که محمدعلیشاه با آن زشتی سیرت و پستی و شقاوت پسر مظفرالدین‌شاه نیست. و مادر او ام‌الخاقان که یک زن بد کاری بود این فرزند را از یکنفر جلودار پیدا کرده است.

باری در نتیجهٔ قیام عمومی، مجلس مجبور شد عده‌ای نماینده نزد صدراعظم و شاه بفرستد و جداً از طرف ملت حبس رحیم‌خان وعزل پسر رحیم‌خان از ایل بگی‌گری و دلجویی از اهالی آذربایجان را بخواهند، عاقبت پس از کشمکش و رفت وآمد بسیار که تا نیمه‌شب طول کشید، محمدعلیشاه درمقابل تقاضاهای مجلس تمکین کرد.

خالی از فایده نمی‌دانم گزارشی را که از قیام تهران در آن روزها به‌توسط حاجی مهدی آقای کوزه کنانی که یکی از سران آذربایجان بود به‌انجمن تبریز داده در اینجا

نقل کنم.

خیابانها و پشت‌بامها و بالاخانه‌های عمارات اطراف مجلس از آدم مثل دریا موج می‌زد، چنانچه بیرون آوردن یک دستمال از جیب در میان آن مردم انبوه و فشرده غیر ممکن بود، تنفس مشکل شده بود و از هر گوشه‌ای مردان مشروطه‌خواه با حرارت هرچه تمام‌تر مشغول نطق بودند و من بعضی از گفته‌های آنها را در اینجا نقل می‌کنم.
آخوندی می‌گفت: مردم، اگر خدا نان شما را قطع کند آیا از او بندگی و اطاعت می‌کنید؟ مردم فریاد کشیدند خیر، بعد گفت اگر پادشاه مستبد و ظالم باشد و آسایش شما را نخواهد او را پادشاه می‌دانید، همه فریاد کشیدند هرگز، نه‌نه، بعد گفت مگر نمی‌دانید که شاه پسر رحیم‌خان را تحریک کرد برادران آذربایجانی ما را بکشند و غارت کنند؟ فریاد بلند شد که ما همچه شاهی را نمی‌خواهیم.

یکنفر فرنگی مآب از انقلاب فرانسه صحبت کرد و در خاتمه گفت چون شاه فرانسه بدخواه ملت بود، ملت او را محاکمه کرد و اعدام نمود، مردم فریاد کردند فرانسه نباشد، ایران باشد.

یکنفر طلبه فریاد می‌کشید مردم می‌دانید ما از دست سلاطین قاجاریه چه ظلمها کشیده‌ایم و امروز گرفتار چنگال یکنفر بیرحم و مستبد هستیم. صدا بلند شد ما این شاه را نمی‌خواهیم، ما پسرام الخاقان را نمی‌خواهیم.

یکنفر خان گفت ما تاحالا مرده بودیم و اینک به‌واسطهٔ مشروطه زنده شده‌ایم. مستبدین، آذربایجان را که عضو بدن ماست می‌خواهند قطعه‌قطعه کنند. فریاد بلند شد مرده باد ظالمین.

میرزا احمد نامی گفت ما می‌خواهیم شاه از آذربایجانیها معذرت بخواهد و رحیم خان را بدست ما بدهد تا او را بکشیم و اگر ندهد خود او را خواهیم کشت، همه فریاد کردند صحیح است.

شاگردان مدارس با پرچمها و زنها بطور دسته جمعی در این اجتماعات شرکت می‌کردند و نجات آذربایجان را از مجلس می‌خواستند، این یک صحنه از صدها صحنه‌ای است که در دورهٔ مشروطهٔ صغیر تا پیش از توپ بستن مجلس همه روزه در تهران برپا بود.

شیراز

بعد از اعلان مشروطیت در تهران مشروطه‌خواهان شیراز انجمن فارس را تأسیس کردند و به‌ترویج افکار نوین و طرفداری از مشروطیت پرداختند. قوام‌الملک و پسرانش که در فارس دیکتاتور و حاکم مطلق بودند به‌تحریک محمد-علیشاه برضد مشروطه‌خواهان برخاستند و اتباع خود را به‌اغتشاش و فتنه‌جویی

www.tabarestan.info

گماشتند.

شهرها و راههای تجارتی دستخوش یغماگری دزدان شد، بطوری که امنیت راههای تجارتی از میان رفت و آمد و شد کاروانها مقطوع شد و چندین قافله را دزدها لخت کردند و عده‌ای مسافر بیگناه را کشتند.

در حدود پانصدنفر از طلاب علوم دینیهٔ فارس باهم متحد شدند و انجمنی تشکیل دادند و قسم خوردند که برای حفظ مشروطیت آنچه در قوه دارند فروگذار نکنند و مستبدین را مجبور به‌تمکین از اصول تازه نمایند.

دامنهٔ خصومت میان مستبدین و مشروطه‌طلبان توسعه یافت و کار به‌جنگ و ستیز کشید، مستبدین خانه‌های یهودیها را غارت کردند و در حدود هفتاد خانوادهٔ کلیمی از ترس جان از ایران مهاجرت کرده، رهسپار بیت‌المقدس شدند.

سالارالسلطان پسرقوام در ملاقاتی که با قنسول انگلیس مقیم شیراز کرده بود چنین گفته بود، زنهای تبریز به‌زنهای شیراز نامه نوشته و آنها را برضد اعیان و اشراف تحریک به‌انقلاب کرده‌اند، در نتیجهٔ ناامنی و تعدیات قوام‌الملک و اطرافیانش مردم بازارها را بسته و تعطیل عمومی نمودند و هزارها نفر در تلگرافخانه متحصن شدند و از مجلس تبعید قوام‌الملک را از شیراز درخواست نمودند.

سید عبدالحسین لاری که یکی از سران مشروطه‌خواهان فارس بود با جمعی مشروطه‌طلب برای یاری مشروطه‌طلبان به‌شیراز آمدند و جنگ درمیان مشروطه‌خواهان به‌سردستگی سید عبدالحسین لاری و مستبدین به‌سردستگی قوام‌الملک درگرفت وعدهٔ زیادی کشته و مجروح گشتند و هزارها نفر از ترس جان به‌شاه چراغ پناهنده شدند و جمعی از فارسیهای مقیم تهران در مجلس متحصن شدند و رفع شر قوام‌الملک را از مجلس استدعا کردند.

سرکشی قوام‌الملک، مشروطه‌خواهان تهران و مجلس را متأثر و خشمگین ساخت و تبعید او را از دولت تقاضا کردند.

ملک‌المتکلمین در خطابه‌هایی که همان روزها ایراد کرد گفت قوام‌الملک شیرازی اول مستبد ایران است، زیرا او کسی است که برضد مشروطیت و آزادی قیام کرد و مشروطه‌طلبان را کشت.

با وجود مقاومتی که محمدعلیشاه برای نگهداری قوام‌الملک در شیراز کرد عاقبت درمقابل فشار افکار عمومی و مجلس ناچار شد که او را به‌تهران احضار کند.

با اینکه قوام‌الملک رهسپار تهران گشت بستگان و اتباعش از قتل و غارت و تولید ناامنی دست نکشیدند و اهالی فارس را بیچاره کرده بودند، بطوری که دیگر قافله‌ای جرأت عبور ومرور در راهها را نداشت و شبها مردم جرأت بیرون رفتن از خانهٔ خود را نداشتند.

www.tabarestan.info تبرستان

ایل بهارلو که در جرأت و تهور معروفند، به‌تحریک قوام‌الملک به‌راهزنی و آدم‌کشی پرداختند و صفحهٔ فارس را در خاک و خون کشیدند.

قوام‌الملک و پسرانش پس از ورود به‌تهران، چون دستگاه مشروطیت را با رونق یافتند و مردم تهران را طرفدار جدی مشروطیت شناختند بناچار همانطوری که رویهٔ مردمان منافق است، با پول و تزویر خود را به‌بعضی از سران مشروطه‌خواه نزدیک کردند و در جشن مجلس غرفه‌ای به‌افتخار عید مشروطیت آراستند و خود را طرفدار مشروطیت قلمداد کردند ولی در باطن به‌دستور محمدعلیشاه اتباع خود را در شیراز به اغتشاش و فشار برمشروطه خواهان تحریک می کردند.

کرمان

قبل از اینکه وارد در بیان وقایع کرمان بشویم، از نظر تاریخ لازم می‌دانم یک حقیقتی را روشن کنم، در بسیاری ازشهرهای ایران قیام مشروطه خواهی فقط جنبهٔ تقلید از تهران را داشت و یا به‌واسطهٔ اختلافات محلی و دودستگی که از دیرزمانی میان مردم بود، بوجود آمد ولی در بعضی از شهرها یک هستهٔ حقیقی آزادیخواهی وجود داشت و همینکه نهضت مشروطیت در تهران آغاز گشت همان مراکز آزادیخواه ازروی عقیده و ایمان انجمنها تشکیل دادند و در انقلاب عمومی شرکت کردند.

از جمله در کرمان از دیر زمانی آزادیخواهانی بودند که آرزومند نجات ایران از قید استبداد بودند و همینکه انقلاب مشروطیت برپاگشت با ایمانی راسخ و فداکاری در نهضت ملی شرکت کردند.

انجمن کرمان که از سران احرار آن سامان تشکیل یافته بود، مردم را به‌طرفداری حکومت ملی دعوت کرد و در اندک زمانی هزارها نفر در زیر پرچم مشروطیت گرد آمدند و برای انتخاب وکلای صالح دست بکارشدند.

نصرةالدوله پسرفرمانفرما والی کرمان که جوانی بود جاه‌طلب و مستبد چون می‌خواست وکلا را از دست نشاندگان خود انتخاب کند، به‌مخالفت با مشروطه خواهان برخاست و در مقابل مشروطه خواهان برضد آن شاهزادهٔ جابر قیام کردند و بازارها را تعطیل نمودند و به‌طرف ارک دولتی هجوم بردند.

نصرةالدوله سربازهای مسلح را امر به‌شلیک داد و زد وخورد درگرفت و بیست نفر کشته و جمعی مجروح گشتند مردم ناچار به‌تلگرافخانه متحصن شدند و مجازات حاکم جابر را ازمجلس وسران مشروطه خواهان تهران تقاضا کردند.

محمدعلیشاه از همشیره‌زادهٔ خود نصرةالدوله که مجری دستوراتش بود پشتیبانی می کرد و به‌عزل او تن در نمی‌داد، رهبران و مشروطه طلبان تهران و خطبا همه جداً انفصال آن شاهزادهٔ خود سر را تقاضا می کردند و هرروز میتینگها داده و در انجمنها

اجتماع نموده، به‌شاه فشار وارد می‌آوردند.

عاقبت محمد علیشاه ناچار شد نصرة‌الدوله را به‌تهران احضار کند.

قورخانهٔ دولتی را ملیون تصرف و جماعتی بنام سربازملی اسلحه بردوش گرفته روزها درمیدان مشغول مشق نظامی شدند.

ناظم‌التجار کرمانی که یکی از مشروطه خواهان واقعی و انقلابی حقیقی بود و سری پرشور داشت باتفاق میرزاشهاب و حاجی‌نایب زمام امورکرمان را دردست گرفتند و رهبری مشروطه خواهان را عهده‌دارگشتند و برای حمایت از مشروطیت یک قشون ملی تشکیل دادند و بنای مخالفت را با قنسول انگلیس و مداخلات او در امور کرمان گذاردند و احساسات ضد اجانب را ترویج می‌نمودند و مردم را به‌مساوات و مخالفت برضد مستبدین ستمگر و خوانین محلی تشویق می کردند و یک انقلاب حقیقی در آن دیار ایجاد کردند که به کشمکشهایی منجر شد، که ما در موقع خود خواهیم نگاشت.

قنسول انگلیس به‌سفیرانگلیس تلگراف می کند که اگر وضع به‌این منوال پیش برود، نفوذ انگلستان از صحنهٔ پهناورکرمان رخت برخواهد بست. محتاج به‌ذکر نیست که حامی مشروطه خواهان ولایات وزبان آزادیخواهان شهرستانها ملک‌المتکلمین و سید جمال‌الدین بودند و تمام تلگرافات و شکایات به‌آنها می‌شد و خطابه‌های آتشین آنها و فعالیتهای زیاد و فشاری که به‌دولت آوردند، باعث شد که شر قوام‌الملک شیرازی و نصرة‌الدوله را از کرمان و فارس رفع کند.

چون روزنامه های آن دوره به‌تفصیل از انقلابات شیراز و کرمان سخن گفته‌اند ودر اطراف خطابه‌های مهیج رهبران ملت قلمفرسایی کرده‌اند ما به‌آنچه نوشتیم قناعت می کنیم وبه کسانی که طالب اطلاع بیشتری از اوضاع آن زمان هستند، خواندن روزنامهٔ حبل‌المتین یومیه، مساوات و صوراسرافیل را توصیه می کنم.

اصفهان

ظل‌السلطان در حدود سی‌سال فرمانفرمای مستبد و حاکم مطلق برجان و مال مردم اصفهان بود و ظلمها کرد و ثروت بی‌پایانی که در حدود پنجاه‌ملیون تومان در آن زمان تخمین زده می‌شد، جمع کرد و املاک بی‌شمار با جبر و زور بدست آورد، بطوری که او را متمول‌ترین مردان ایران می‌دانستند.

همینکه انقلاب مشروطیت در تهران شروع شد و آزادیخواهان موفق به‌برقراری رژیم مشروطه شدند، مخالفین ظل‌السلطان که تا آنوقت جرأت سرکشی نداشتند و اکثر آنها ملاهای مستبد بودند و هریک در سهم خود شریک گناهان ظل‌السلطان بودند، لباس مشروطه طلبی دربر کرده به‌مخالفت آن حاکم مستبد قیام نمودند و تعطیل عمومی

کرده به زدوخورد با مستبدین پرداختند و در نتیجه دونفر مقتول و جمعی مجروح شدند، مردم در تلگرافخانه متحصن شدند و دست نیازمندی به طرف رهبران مشروطه و مجلس دراز کردند و رفع ظلم آن حاکم مستبد را خواستار شدند، جمعی از اصفهانیهای مقیم تهران هم که از ظلم ظل‌السلطان در تهران به‌سر می‌بردند با قیام کنندگان همصدا شده و در مجلس شورای ملی متحصن گشتند، تا عاقبت آن حاکم جابر را معزول کردند و انجمنی دراصفهان به‌قیادت آقانجفی معروف که خود از هر مستبدی مستبدتر بود بوجود آوردند و بطرفداری از مشروطیت تظاهراتی نمودند و در هر موقع که مشروطه خواهان تهران از شهرستانها استمداد می کردند، اصفهانیها پیش از دیگران اظهار علاقمندی به‌اساس مشروطیت می‌نمودند وشاه و دولت را به‌تمکین ازمجلس تهدید می کردند.

حاجی آقا نورالله برادر آقا نجفی که روحانی روشنفکری بود و از روی عقیده‌طرفدار مشروطیت بود و مردی با عزم و شجاع بود، رهبری مشروطه خواهان اصفهان را بعهده گرفت و در تقویت مشروطه سعی و کوشش بسیار نمود و تا آخر عمر از طرفداری مشروطه و آزادی ایران دست نکشید و نام نیکی از خود به‌یادگار گذاشت.

با اینکه مشروطه خواهی اصفهانیان بیشتر جنبهٔ تظاهر داشت و از معنویت و حقیقت دور بود، ولی بسیار تظاهر نمودند وسر وصدا بلند کردند و در موقعی که میان مشروطه خواهان و شاه کشمکش بود، برای امضای متمم قانون اساسی اصفهانیها اعلان کردند که تا قانون‌اساسی امضا نشود از دادن مالیات خودداری خواهند کرد و به دولت مالیات نخواهند پرداخت.

ناامنی درشهر و راههای تجارتی که به‌اصفهان منتهی می‌شد، بیش‌ازسایر نقاط کشور بود و علت این بود که حکومت شهر دردست آقانجفی و چند نفر ملای دیگر که خود را طرفدار مشروطه می‌خواندند بود و آنها هم قادر به‌نظم شهر نبودند در راهها دسته‌های چهل پنجاه نفری بختیاری و قشقایی و دزدان محلی مشغول راهزنی بودند و کسی ازآنها بازخواستی نمی کرد.

بعضی از مردمان طماع یهودیها را مورد آزار و اذیت قرار دادند و خانه‌های آنها را غارت نمودند و در نتیجه عدهٔ زیادی وطن خود را ترک کرده راه‌فلسطین را پیش گرفتند.

گیلان

نهضت و قیام مردمان رشت به کمک حکومت ملی متکی به ایمان و حقیقت بود و جنبهٔ تظاهر نداشت، علت هم این بود که از دیر زمانی عده‌ای از روشنفکران گیلان با مجامع آزادیخواهان روسیه و قفقاز سروسری داشتند و به‌مرام و مسلک و احزاب سیاسی آزادیخواه آن زمان آشنا شده بودند و چند نفری هم عضویت

حزب سوسیال دمکرات را که مرکز آن در باد کوبه بود پذیرفته بودند و در رشت هم یک مجمع سری داشتند و گردهم جمع می‌شدند. همینکه انقلاب مشروطیت ظهور کرد آن آزاد مردان صدای آزادی را بلند کرده و جماعتی هم به‌آنها پیوستند و انجمن ملی را تشکیل دادند و با مشروطه‌طلبان انجمن تبریز بنای مکاتبه و همکاری گذاردند و چند نفر از ملاهایی که مخالف مشروطه بودند از شهر بیرون کردند و با دل و جان حامی مشروطه شدند و یک نیروی ملی مرکب از عده‌ای مجاهد برای حفظ مشروطیت تشکیل دادند که همه روزه در سبزه‌میدان مشق می‌کردند و رهبران آنها برای مردم از منافع مشروطیت سخن می‌گفتند.

در کشمکشی که در تهران راجع به‌قانون اساسی پیش آمد، به‌گیلان خبر رسید که دولت همهٔ وکلا را کشته است، این خبر نه فقط مشروطه خواهان گیلان را مرعوب نکرد بلکه آنها را جسورتر نمود و مصمم شدند که برای انتقام به‌طرف تهران رهسپار شوند.

نایب‌الحکومهٔ فومنات که مرد مستبدی بود به‌دست مشروطه‌خواهان کشته شد و در همان روزها که در تبریز و تهران مردم تعطیل عمومی می‌کردند و دست از کار می‌کشیدند، اهالی رشت هم با آنها همصدا شده بازارها را بسته و به‌تلگرافخانه رفته برادران تهرانی و آذربایجانی خود را تشویق و به‌پایداری تحریک می‌نمودند.

www.tabarestan.info تبرستان

انقلاب در انزلی برای امضای متمم قانون اساسی

اهالی انزلی برای بدست آوردن قانون اساسی با مردم رشت همصدا شدند و دست به‌تعطیل عمومی زدند و عدهٔ زیادی در تلگرافخانه و اماکن عمومی اجتماع نمودند و تلگرافاتی به شاه و شهرستانها مخابره کردند و آمادگی خود را برای رفتن به‌تهران و به‌امضا رساندن قانون‌اساسی اعلام داشتند. ملیون انزلی گمرک را در اختیار خود درآوردند و مانع از پیاده کردن مال‌التجاره در بندر شدند و عدهٔ زیادی هم به‌نام سرباز ملی لباس نظام دربر کردند و همه روزه به‌مشق کردن و نمایش دادن پرداختند.

کرمانشاهان

این شهر که مرکز ایالت غرب ایران است و بیش از سایر شهرها مردان مستبد و مقتدر دارد، در طلوع مشروطیت میدان جنگهای خونین و قتل و غارتهایی شد که در سایر نقاط ایران نظیر آن دیده نشده بود. حاکم شهر حاجی سیف‌الدوله برادر عین‌الدوله مرد مستبدی بود و نمی‌خواست وکلایی برای مجلس انتخاب شوند، این بود که به‌مخالفت مشروطه خواهان برخاست و در نتیجه جنگ میان دودسته درگرفت. مستبدین، خانه‌های ملاهای معروف را که مخالف مشروطه بودند، مرکز خود قرار

دادند و مشروطه طلبان در قنسولخانهٔ انگلیس و تلگرافخانه اجتماع کردند. شهر بکلی در حال تعطیل بود، بازارها بسته و هزارها مرد مسلح از دوطرف شب وروز باهم جنگ و تیراندازی می کردند، چندین هزار نفر از ایلات مسلح اطراف کرمانشاه به‌تحریک مستبدین به‌شهر هجوم بردند، بازارها و خانه‌های مردم را غارت کردند وعده‌ای از مردم بیگناه را کشتند. چون مستبدین از کمک ایلات بهره‌مند بودند، به‌طرف قنسولخانه که مشروطه خواهان در آن متحصن بودند هجوم بردند و تیراندازی کردند ولی جرأت نکردند وارد قنسولخانه شوند و متحصنین را به‌قتل برسانند.

آقا محمد مهدی که رئیس حزب ملیون بود، با دوهزارنفر در قنسولخانهٔ انگلیس متحصن بود و محمدعلیشاه تسلیم او را از سفارت انگلیس تقاضا کرد، ولی سفارت نپذیرفت و در نتیجهٔ اعتراضات سفارت انگلیس به‌وزارت خارجهٔ ایران و فشار مجلس به دولت، حاکم مستبد کرمانشاهان معزول شد وظهیرالدوله که مردخیرخواه‌وآزادیخواهی بود بجای او به‌حکومت منصوب گردید و در نتیجه موقتاً آسایشی پیدا شد.

www.tabarestan.info تبرستان

خراسان

در مشهد هم چون سایر شهرهای ایران انجمن ملی تشکیل شد و دودستگی واختلاف مشروطه و مستبد و تعطیل عمومی و زدوخوردهایی چند پیش آمد ولی این زد وخوردها بیشتر جنبهٔ خصومت شخصی و محلی داشت و هیچوقت خراسان در راه مشروطیت قدم مؤثری برنداشت و مشروطه خواهان حقیقی آن سامان نفوذی نداشتند.

سایر شهرهای ایران

در کاشان مردم به‌مخالفت یهودیها قیام کردند و خساراتی به‌آن طبقه وارد آوردند. در زنجان هم به‌واسطهٔ کشمکشی که برای نمایندگی مجلس پیش آمد، به‌غارت‌دارالحکومه و فرار حاکم منتهی شد. در اردبیل جنگ شدیدی پیش آمد و عده‌ای کشته شدند. در یزد مستبدین بلوا برپا کردند و شاه جهان که از زرتشتیان مشروطه خواه بود کشته شد.

هیأت وزرا

بعد از استعفای میرزا نصرالله خان مشیرالدوله دیگر کسی به صدارت یا به‌سمت ریاست وزرا منصوب نشد. هشت نفر به عنوان وزیر مسئول از طرف محمدعلیشاه انتخاب شدند و به مجلس معرفی گردیدند، افراد این کابینه همه مطیع و دست نشاندهٔ محمدعلیشاه بودند و چون در آن زمان وزارت داخله کمال اهمیت را داشت و در حقیقت صدراعظم عهده‌دار امور وزارت داخله بود محمدعلیشاه وزیرافخم را که وزیر

دربارش بود به‌سمت وزیر داخله انتخاب کرد. این هیأت دولت به‌درجه‌ای بی‌تأثیر در امور و جریانات بود که قابل نیست اسمی از آن در تاریخ برده شود. در حقیقت این کابینه موقتاً تشکیل یافته بود که تا ورود میرزا علی اصغرخان اتابک سر کار باشد و مملکت بدون دولت نباشد.

دولت‌آبادی می‌نویسد:

مخبرالسلطنه درچه کار بود

مخبرالسلطنه بعد از رسمیت پیدا کردن مشروطیت و افتتاح مجلس سمت رابط میان دربار و مجلس را داشت و بطوری که در وقایع گذشته دیدیم، تقاضاهای دربار را به‌مجلس می‌آورد و جوابهای مجلس را برای شاه می‌برد و یک رویه‌ای اتخاذ کرده بود که طرفین به‌او بی‌اعتماد نبودند.

ولی رلی که مخبرالسلطنه در آن زمان بازی می‌کرد، تهیهٔ اسباب و مقدمات مراجعت دادن میرزا علی اصغرخان اتابک به‌ایران بود و در این راه از هیچگونه کوشش و اقدام خودداری نداشت و چنانچه خواهیم دید بعد از مراجعت اتابک، مخبرالسلطنه عضو کابینهٔ او شد و در کارهای سیاسی با او همکاری و همفکری می‌کرد و بیش از سایر وزرا به‌اتابک نزدیک و مورد اعتمادش بود.

www.tabarestan.info
تبرستان

وقایع مهم

در همان زمان حوادثی روی داد که هریک تاحدی در آشفتگی اوضاع و تولید کشمکش و اختلاف مؤثر بود.

منجمله بواسطهٔ نرسیدن حقوق افراد پلیس کلیه کارکنان نظمیه دست از کار کشیدند و رئیس نظمیه را در یکی از اطاقها حبس کردند و به‌اتفاق بخانهٔ سپهسالار رفتند و در آنجا متحصن شدند، پس از چند روز با زحمت زیادی پنجهزار تومان تهیه و میان آنها تقسیم شد و به‌سر کار خود رفتند. دست از کار کشیدن افراد پلیس نظم شهر را مختل نمود و میدان را برای تبهکاران باز کرد و دزدیها و شرارتهایی شد که شرح آن موجب طول کلام است. سرایدارهای سلطنتی هم در همان زمان دست از کار کشیدند و مطالبهٔ حقوق می‌کردند.

در سرحد، ملیون، مسیونوز بلژیکی رئیس گمرك را که سابقاً سطوری چند از شرح حال او و تأثیر کارهایش را در پیش‌آمد انقلاب نگاشتیم، به‌عنوان اینکه حساب گمرك را تصفیه نکرده می‌خواهد از ایران فرار کند، توقیف نموده در حبس انداختند و در نتیجه دست‌آویزی به‌دست محمدعلیشاه و مستبدین داده شد که شرح آن در موقع خود بنظر خوانندگان خواهد رسید.

از جمله وقایع یکی محاکمهٔ آصف‌الدوله والی خراسان بود که محمدعلیشاه را بسیار خشمگین نمود و دیگری اعتصاب فوج ششم آذربایجان بود.

در همان‌زمان زرتشتیان ایران عریضه‌ای به‌مجلس نوشتند و تساوی حقوق خواستار شدند ولی مجلس به‌آنها جواب داد که زرتشتیان از همهٔ حقوقی که قانون‌اساسی به‌مسلمانان عطا نموده به‌استثنای رسیدن به‌مقام وزارت بهره‌مند هستند، این موضوع هم دست‌آویزی به‌دست ملاهای مشروطه مشروعه خواه داد و سر و صدا بلند کردند.

www.tabarestan.info



کتاب سوم

بیاد سید جمال الدین واعظ

فصل اول

مراجعت میرزاعلی اصغرخان اتابک *

میرزاعلی اصغرخان اتابک بیش از بیست سال در ایران صدراعظم بود و بیش از هر کس از روحیات مردم ایران آگاهی داشت و در میان روحانیون و رجال و شاهزادگان طرفداران بسیار داشت و در دورهٔ طولانی زمامداریش تجربهٔ بسیار بدست آورده بود و از جریانات امور داخلی و سیاست خارجی ایران آگاه بود و چون بذل و بخشش بسیار می‌کرد و آنچه را که با زور و غارتگری از مردم می‌گرفت میان متنفذین، مخصوصاً ملاها، قسمت می‌کرد عدهٔ زیادی طرفدار او بودند، چنانچه دیدیم وقتی که به‌طرف اروپا رهسپار شد، مبلغ زیادی بین طرفدارانش تقسیم کرد و اعتبار مهمی در اختیار آنان گذارد تا زمینهٔ مراجعتش را به‌ایران فراهم کنند و طرفدارانش با مشروطه‌خواهان برای زمین زدن عین‌الدوله همدست شدند و به‌امید بازگشت او به‌ایران و رسیدنش به‌مقام صدارت کوششها نمودند و پول زیاد خرج کردند ولی همینکه ستارهٔ مشروطیت در افق ایران ظاهر شد دیگر اسمی از اتابک برده نشد و طرفدارانش هم از مراجعت او به‌ایران مأیوس شدند، زیرا آزادیخواهان که زمام انقلاب را در دست داشتند او را یک مرد مستبد، بدخواه و اجنبی‌پرست می‌دانستند.

قدرت روزافزون مشروطیت در تمام نقاط کشور ایران، محمدعلیشاه و روسها را بیش از پیش نگران می‌داشت و نیرنگهایی که برای بهمزدن مشروطیت بکار می‌بردند یکی بعد از دیگری بی‌نتیجه می‌ماند و دامی که برای جلب سران احرار می‌گستردند بجایی نرسید، این بود که بر آن شدند اتابک را که آن زمان در سویس می‌زیست و به کاردانی و استبداد عقیدهٔ او کمال اعتماد را داشته و از نفوذی که میان ملاها داشت آگاه بودند، به‌ایران بخواهند و زمام امور را به‌دست او بدهند و یقین داشتند که او یگانه مردیست که با تزویر و بذل‌وبخشش، تخم نفاق در میان مشروطه‌خواهان خواهد افشاند و با تدبیر و تجربه‌ای که دارد کاری خواهد کرد که مشروطیت بخودی خود تحلیل رفته و از میان خواهد رفت. اتابک پس از ملاقات با سران دولت روسیه در پطر-

www.tabarestan.info
تبرستان

سوئیس به‌طرف ایران رهسپار شد.

[illegible] که قبلاً از مراجعت اتابک به‌ایران اطلاع داشتند و رضایت داده بودند. خبر حرکت اتابک به‌طرف ایران هیجان و اضطرابی میان مشروطه‌طلبان ایجاد کرد و همه از مراجعت آن مرد مستبد اظهار نگرانی می کردند.

عدهٔ زیادی از مشروطه‌طلبان گیلان به‌بندر پهلوی رفتند و در موقعی که کشتی حامل اتابک به‌ساحل رسید از پیاده‌شدنش جلوگیری کردند و او را مستبد و بدخواه ایران و مشروطه خواندند و تهدیدش کردند که اگر با همان کشتی به‌طرف بادکوبه مراجعت نکند، او را خواهند کشت.

مستوفی‌الممالک که با همان کشتی به‌ایران آمد نقل می کرد که اتابک بطوری از هجوم مردم مرعوب شد که مصمم گردید که با همان کشتی به‌طرف بادکوبه برگردد ولی برای آخرین کوشش تقاضا کرد که عده‌ای از نمایندگان ملت به کشتی رفته او را ملاقات کنند و درصورتی که نتواند آنها را قانع کند، از همان راهی که آمده برگردد.

در همان روز تلگرافاتی از طباطبائی و بهبهانی و بعضی از رهبران مشروطیت به سران نهضت گیلان مخابره شده بود و به‌مردم توصیه کرده بودند مانع پیاده شدن اتابک به‌خاک ایران نشوند و اطمینان داده بودند وجود او کوچکترین خطری برای مشروطیت دربردارد.

جمعی از نمایندگان مردم گیلان به کشتی رفتند و با اتابک به گفتگو پرداختند. اتابک با زبان بازی که مخصوص خودش بود آنها را مطمئن کرد که در این چند ساله که دراروپا می‌زیسته و اوضاع کشورهای متمدن جهان را از نزدیک تحت دقت و مطالعه قرار داده و از ترقیات امم آگاهی یافته، بر این عقیده شده است که تمام آن ترقیات ملل در زیر سایهٔ حکومت ملی بدست آمده و برای ایران هم بهترین راه سعادت، مشروطیت است و هیچوقت با دستگاهی که مردم با جانفشانی به‌روی کار آورده‌اند، مخالفت نخواهد کرد و بقصد خدمتگذاری به‌ملت و مملکت به‌ایران برگشته است و تمام کوشش خود را برای ترقی ایران بکار خواهد برد.

نمایندگان از گفته‌های او قانع شدند و او را با احترام وارد بندر کردند، وی پس از استراحت روانهٔ تهران شد و بلادرنگ از طرف محمدعلیشاه به‌سمت صدارت انتخاب و به‌مجلس معرفی گردید و کابینهٔ خود را تشکیل داد.

اتابک موقعی به‌تهران رسید که کشمکش میان مشروطه‌خواهان و محمدعلیشاه برای امضای متمم قانون اساسی به‌منتهای شدت رسیده بود و غوغا و آشوبی در تهران و شهرستانها برپا بود.

اتابک درموقع حرکت از اروپا مشروطیت و انقلاب ایران را بازی‌ای بیش نمی-

پنداشت و با نفوذی که در میان مردم و روحانیون داشت و اتکا به‌طرفدارانی که انتظار ورودش را داشتند، تصور می کرد که با اندک کوششی آب رفته را دوباره به‌جوی برگرداند و رژیم استبداد را محکمتر از اول برقرار نماید، ولی پس از مشاهدهٔ اوضاع از نزدیک و مطالعه در احوال به‌خطای خود پی برد و استنباط کرد که اوضاع دگرگون شده و در این مدتی که ایران نبوده تحول بزرگی در افکار بوجود آمده و مردان تازه‌ای که او نمی‌شناخت و یا اگر می‌شناخت از روحیات و عقاید آنها اطلاع نداشت، روی کار آمده و بازیگر این صحنهٔ بزرگ شده‌اند و زمام انقلاب و مشروطیت را در دست گرفته‌اند و با تطمیع به‌جاه و مقام و پول و ثروت نمی‌توان آن آزادمردان را که با نیروی ایمان مجهزند و از بادهٔ آزادیخواهی سر مستند و حاضرند همه چیز خود را فدای مشروطیت کنند، فریب داد.

اتابک هر چه کوشش کرد با رهبران حقیقی و آزادیخواهان واقعی راه پیدا کند، موفق نشد و حتی بعضی از آزادیخواهان متعصب از قبیل ملک‌المتکلمین — سید جمال‌الدین — تقی‌زاده — حاج میرزا ابراهیم آقا — مساوات — قاضی قزوینی — میرزا جهانگیرخان — دهخدا و جمعی دیگر، از ملاقات او که مکرر وسیله و واسطه فراهم کرده بود، سر باززدند و بطور صریح به‌او جواب دادند که آنها با کسی که از جان‌ودل طرفدار مشروطه نباشد نمی‌توانند سازش کنند.

www.tabarestan.info تبرستان

حقیقتاً اتابک در آن زمان موقعیت بسیار مشکلی پیدا کرده بود، از یک‌طرف محمدعلیشاه و روسها که او را برای برانداختن مشروطیت به‌مقام صدارت رسانیده بودند به‌او فشار می‌آوردند و از طرف دیگر چون ملتی بیدار شد و دست به‌انقلاب زد آن طوفان را نمی‌توان بآسانی تسکین داد و آن آتش را با پفی خاموش کرد.

مردمی که زمام کشور را در دست دارند و مسئولیت امور را عهده‌دار هستند و در رأس قوهٔ مجریه قرار دارند، محال است بتوانند دیرزمانی دورویی کنند و دوطرف را گول بزنند و عاقبت دورویی آنها این خواهد شد که طرفین نسبت به‌او ظنین شده به‌مخالفت برخواهند خاست. اتابک هم از این قانون مستثنی نشد و دیری نگذشت که مورد سوءظن ملت و محمدعلیشاه واقع شد و هردوطرف از او ناراضی شدند.

کابینهٔ میرزاعلی اصغرخان اتابک

اتابک پس از ورود به‌تهران چند روزی با طرفدارانش که معروف‌ترین آنها آقا سیدعبدالله بهبهانی — صنیع‌الدوله، رئیس مجلس — مخبرالسلطنه — حاجی معین بوشهری — حاجی امین‌الضرب و حاجی اسماعیل آقا بودند و برای مراجعت دادن او به‌ایران و زمامداریش کوشش بسیار کرده بودند، به‌مشورت پرداخت. و پس از آنکه تا حدی از اوضاع و افکار اطلاع پیدا کرد کابینهٔ خود را به‌شرح ذیل انتخاب و معرفی

کرد: کامران‌میرزا، وزیر جنگ ــ ناصرالملک، وزیر مالیه ــ فرمانفرما، وزیر عدلیه ــ علاءالسلطنه، وزیر خارجه ــ مخبرالسلطنه، وزیر معارف ــ وزیر همایون، وزیر پست و تلگراف و خودش هم عهده‌دار وزارت کشور شد.

هنوز زمانی از تشکیل کابینه نگذشته بود که اتابک استنباط کرد با وزیرانی که انتخاب کرده، مخصوصاً کامران‌میرزا و فرمانفرما و وزیرهمایون، نمی‌تواند همکاری بکند. این بود که به‌خیال ترمیم کابینه افتاد ولی برای بیرون کردن آن سه‌نفر از هیأت دولت به‌مشکلات و مقاومتهایی برخورد، زیرا محمدعلیشاه به‌جهاتی که ذکر می کنیم مایل بود کامران‌میرزا در وزارت جنگ باقی بماند و به کناره‌گیری او تن درنمی‌داد. اول، کامران‌میرزا در استبداد با او همفکر و هم‌عقیده بود ــ دوم، کامران‌میرزا، عمو و پدرزنش بود ــ سوم، محمدعلیشاه می‌خواست در حقیقت وزارت جنگ و قشون در اختیار خودش باشد و این امر امکان نداشت مگر آنکه وزیر جنگ مورد اعتماد و اطمینانش باشد. فرمانفرما هم طرفدارانی در مجلس داشت که از او حمایت می کردند و زیر بار تغییر او نمی‌رفتند. وزیر همایون هم مرد مسخره و کاسهٔ همه‌آش بود و در پشت‌هم‌اندازی نظیر نداشت و به‌قول اتابک گربهٔ مرتضی‌علی بود و پشتش روی خاک نمی‌آمد.

باری بعد از کشمکش بسیار اتابک موفق شد که کامران‌میرزا را که از سرسخت‌ترین مخالفینش بود از کابینه بیرون کند و همین امر موجب خشم و کینهٔ محمدعلیشاه نسبت به‌او شد، دیگر آنکه در همان زمان بنا بر تقاضای مردم و پافشاری مجلس، اتابک مجبور شد رحیم‌خان معروف را که سبب اتهمه قتل و کشتار در آذربایجان شده بود برخلاف میل محمدعلیشاه حبس و زنجیر کند و بقول یکی از مورخین این زنجیر را ملت به‌دست اتابک به‌گردن محمدعلیشاه گذارد و حبس و زنجیر کردن رحیم‌خان در نظر محمدعلیشاه گناه غیرقابل عفوی برای اتابک بود.

با اینکه اتابک در مجلس طرفداران جدی و مهمی داشت اقلیت روشنفکر مجلس بقیادت تقی‌زاده و به‌اتکای افکار عمومی و پشتیبانی ملت برضد او قیام کردند و بنای انتقاد را از اعمال او گذاردند و بحدی در این راه پیش رفتند که طرفداران اتابک به‌خیال افتادند تقی‌زاده را از مجلس بیرون کنند ولی چون سران ملیون از اقلیت مجلس پشتیبانی می کردند و اتابک را خائن و دست‌نشاندهٔ روسها می‌دانستند، طرفداران اتابک کاری از پیش نبردند.

زمانی نکشید که اتابک قضیهٔ استقراض از اجانب را پیش کشید ولی به‌مقاومت با افکار عمومی برخورد بطوری که یحیی‌میرزا که یکی از جوانهای آزادیخواه و با حرارت بود، در نطقی که در میدان بهارستان ایراد کرد او را خائن به وطن خواند و در انجمن آذربایجان که ریاستش با تقی‌زاده بود و دارای اعضای

متعصب و مشروطه‌خواه بود حملاتی به‌او کردند و او را مستبد و بدخواه ملت خواندند.

پشتیبانی روسها ازاتابک

روسها که بوسیلهٔ جاسوسان و کارکنان خود از دیرزمانی در مجامع ملی ایران راه‌یافته بودند بخوبی مردانی را که آزادیخواه حقیقی و محور واقعی انقلاب ملی بودند می‌شناختند و به‌استقامت فکر و نیروی ایمان و پایداری آنها پی برده بودند و کوشش می‌کردند که با آنها راهی پیدا کنند و تمایل آنها را به‌طرف خود جلب کنند، ولی رهبران مشروطیت، روسها را مخالف حقیقی و دشمن واقعی مشروطیت و آزادی ایران می‌دانستند و یقین داشتند که محمدعلیشاه به‌پشتیبانی و تحریک آنها قیام برضد مشروطیت کرده و مستبدین به‌اتکای آنها برخلاف ملت مشغول دسیسه و تحریکات هستند و نزدیکی با روسها، نزدیکی با آتش است که مشروطیت را مبدل به‌توده‌ای از خاکستر خواهد کرد. این بود که تمام کوشش روسها برای فریب‌دادن سران مشروطیت و تطمیع آنها بلانتیجه ماند و ما برای آنکه خوانندگان عزیز این تاریخ به‌قدرت ایمان و مراتب وطنپرستی و علاقمندی رهبران ملت و سروران مشروطیت پی ببرند داستانی چند از تشبثهایی که روسها برای ملاقات یکی از پیشوایان مشروطیت نمودند در اینجا نقل می‌کنیم. ناگفته نماند که در زمان محمدعلیشاه سفیر روس پادشاه حقیقی و فرمانروای واقعی مملکت ایران بود، شاه و رجال دولت دست‌نشانده و مطیع دربار روس بودند و ملاقات و نشست‌وبرخاست با سفیر روس را، رجال خائن دربار برای خود فخر بزرگی می‌دانستند.

www.tabarestan.info

سفیر روس مکرر بوسایل مختلفه خواست ملک‌المتکلمین را ملاقات نماید، ولی موفق نشد، تا آنکه مطلع شد که ملک‌المتکلمین با ظهیرالدوله که یکی از رجال پاکدامن و مشروطه‌خواه و سرسلسلهٔ دراویش است، دوستی دارد. این بود که ظهیرالدوله را واسطهٔ این ملاقات قرار داد.

سیدیعقوب انوار وکیل سابق مجلس شورای ملی که یکی از مشروطه‌خواهان آن زمان بود و چندی در باغشاه محبوس بود، از سرسپرده‌های ملک‌المتکلمین بود. دریکی از روزها که با جمعی منزل آقای سردارفاخر رئیس مجلس شورای ملی بودیم و صحبت از راه پیدا کردن بعضی از وزرای پست‌فطرت و رجال امروزه به‌سفارتخانه‌ها به‌میان آمد، آقاسیدیعقوب چنین گفت، من برای اینکه مقام بلند مردان صدر مشروطیت و رهبران را بشناسید داستانی راکه خود شاهد و ناظر آن بوده‌ام، برای شما نقل می‌کنم:

یک روز عصر من به زیارت ملک‌المتکلمین رفتم و ایشان را عازم به‌بیرون‌رفتن از خانه دیدم به‌من گفت، آقاسیدیعقوب، ظهیرالدوله از من دعوت کرده که برای صرف چای به‌منزلش بروم اگر تو هم میل داری با من بیا. من با کمال میل قبول کردم، ولی همینکه خواستیم حرکت کنیم صدرالعلما وارد شد و ملک‌المتکلمین مجبور شد از ایشان پذیرایی کند، پس از نیمساعت صدرالعلما رفت و ما هم روانهٔ منزل ظهیرالدوله شدیم. ظهیرالدوله تا وسط باغ از ملک‌المتکلمین استقبال کرد و با احترام ایشان را به‌اطاق برد و پس از احوالپرسی با رنگ پریده و اضطراب خاطر چنین گفت، حقیقت امر این است که سفیر روس اطلاع حاصل کرده که من با شما دوست هستم و احترامی نزد شما دارم، این است که مرا واسطهٔ ملاقات با شما قرار داده است، ولی چون یقین داشتم که اگر قبلا به‌شما اطلاع بدهم نخواهید پذیرفت، این بود که تدبیری بنظرم رسید که شما را دعوت کنم و سفیر روس را هم دعوت کنم اینجا بیاید و شما را ملاقات کند و اینک بیش از یکساعت است که سفیر برای ملاقات شما آمده و در اطاق مجاور منتظر است. سیدیعقوب می‌گوید از شنیدن این حرف ملک‌المتکلمین برآشفت و بتندی به‌ظهیرالدوله گفت، شما کار خوبی نکردید و سپس چای نخورده عصای خود را برداشت و به‌من گفت، سیدیعقوب برویم؛ و ما از خانهٔ ظهیرالدوله بیرون آمدیم.

محمدعلی ملک‌زاده نقل می کند یکی از روزها که پدرم در اطاق بیرونی تنها بود و من برایش تلگرافها و نامه‌هایی که از ولایات رسیده بود می‌خواندم، بارنوفسکی مستشار سفارت روس غفلتاً وارد شد و پس از سلام و تعارف رسمی چنین گفت، جناب ملک‌المتکلمین خیلی عذر می‌خواهم که بدون اجازه، به‌شما وارد شدم، ولی مجبور بودم وظیفه‌ای که به‌من محول شده بود انجام بدهم و سپس یک پاکت بزرگ پارچه‌ای که مهرولاک شده بود جلوی پدرم گذارد و گفت جناب سفیر کبیر دولت امپراطوری این پاکت را بعنوان هدیه برای جنابعالی فرستادند و خیلی سلام رساندند و فرمودند با اینکه فوق‌العاده مشتاق ملاقات شما بودم، متاسفانه میسر نشد، من از شما تمنا ندارم که با ما سازش کنید و یا از مشروطیت صرفنظر نمایید، فقط خواهش من از شما این است که از خصومت با اتابک دست بکشید و بجای مخالفت، به‌او کمک بکنید که کارهایش پیشرفت بکند و بتواند اصلاحاتی را که منظورنظر اوست، اجرا کند.

پدرم جواب داد من خصومت شخصی با اتابک ندارم، من با هر کس که طرفدار مشروطیت است دوست هستم و با مخالفین مشروطیت دشمن هستم، اتابک مخالف مشروطیت ایران است و به‌جمیع وسایل برای بهمزدن مشروطیت دست زده است و محال است تا زنده هستم از کسی که بدخواه ملت است طرفداری کنم، خواهش می کنم این پاکتی را که آورده‌اید به‌صاحبش مسترد دارید و معذرت مرا از قبول آن

بپذیرید.

بارنوفسکی با آشفتگی گفت جناب ملک‌المتکلمین آیا خیال نمی کنید که دشمنی و خصومت شما با بزرگترین امپراطوریهای عالم چه مخاطراتی برای شما در پیش دارد. پدرم خندید و جواب داد من از روزی که برای نجات ملت ایران از قید استبداد قیام کردم همه چیز خودم را در طبق اخلاص گذاردم. بارنوفسکی با کت را برداشت و بدون خداحافظی از خانهٔ ما بیرون رفت.

پس از این ملاقات برای رهبران مشروطیت مسلم شد که اتابک با دستور روسها نقشهٔ برانداختن مشروطیت را می کشند و اگر به او امان داده شود کار از کار می گذرد.

ملک‌المتکلمین ملاقات بارنوفسکی را در کمیتهٔ انقلاب مطرح کرد و در جلسه‌ای که چندین ساعت طول کشید تصمیمی گرفتند و ما در فصول آتیه از نتیجهٔ آن سخن خواهیم گفت.

بطوری که اطلاع داریم سفیر روس کوشش بسیار برای ملاقات سیدجمال‌الدین و تقی‌زاده نمود و آن دو سیدجلیل‌القدر زیر بار نرفتند و دست رد به‌سینهٔ کسانی که واسطهٔ ملاقات بودند، زدند.

اتابک وسایلی برانگیخت تا تقی‌زاده را که آن‌زمان لیدر تندروهای مجلس بود ملاقات کند، ولی تقی‌زاده سر باز زد و از ملاقات او خودداری نمود تا اینکه ظهیرالاسلام بدون آنکه منظوری که داشت به‌تقی‌زاده بگوید او را در باغ ییلاقی خود دعوت کرد و تقی‌زاده بورود در چادری که وسط باغ برپا کرده بودند، غفلتاً خود را در مقابل اتابک دید و بناچار چند دقیقه با هم گفتگو کردند.

سید عبدالله بهبهانی از سالهای پیش با اتابک دوست و از طرفداران او بود و پس از آنکه اتابک به ایران بازگشت فوق‌العاده مایل بود که او را به طرفداری مشروطیت وادار نماید.

اتابک مکرر در پیش محارمش از پستی فطرت و دنائت طبع و استبداد فکر محمد علیشاه شکایت می کرد و می‌گفت کار کردن با این جوان سرسخت و پست‌فطرت خیلی مشکل بلکه محال است و من ناچارم دست از کار کشیده و به اروپا مراجعت کنم.

طرفداران اتابک منجمله معیرالممالک که داماد و مورد اعتمادش بود، می گوید که اتابک پیش از کشته شدنش تصمیم قطعی خود را برای همکاری با مشروطه‌طلبان گرفته بود ولی روزگار به‌او مهلت نداد و پیش از اینکه گامی در این راه بردارد، کشته شد.

عقیدهٔ سران ملیون بر این بود که اگر اتابک کشته نشده بود با نفوذ و تدبیری که

دانست، مشروطیت را بی‌سروصدا و خونریزی و جنگ چنان از میان می‌برد که دیگر ملت ایران قدرت قد علم کردن در مقابل استبداد را نداشت.

در اینکه محمدعلیشاه نسبت به‌اتابک ظنین و بدبین شده بود، تردیدی نیست و در اینکه روسها کمال اعتماد را به‌اتابک داشتند و تا آخرین روز او را تقویت می‌کردند، شکی نیست.

بعضی از مشروطه‌خواهان که طرفدار اتابک بودند، می‌گویند که اتابک در سویس و پاریس عضویت مجامع آزادیخواهان را پیدا کرده بود و با نیت تقویت کردن مشروطیت به‌ایران آمده بود.

«چند روز پس از وقایعی که ذکر کردیم، از طرف رهبران مشروطیت به‌آزادیخواهان و انجمنهای ملی اعلام شد که برای روز دوشنبه در انجمن برادران دروازه قزوین حضور پیدا کنند، متجاوز از سه هزار نفر در آن محل اجتماع نمودند و ملک‌المتکلمین روی کرسی خطابه جای گرفت و نطق آتشینی که ما در اینجا نقل می‌کنیم ایراد کرد:

«با آنکه شاه مکرر برای حفظ مشروطیت و قانون اساسی به‌قرآن‌مجید قسم یاد کرده، با تمام قوا بدستیاری درباریان خائن و سفارت اجنبی و پشت‌گرمی عده‌ای از ملاهای بی‌دین و صدراعظم مستبد، برای ریشه کن کردن مشروطیت و از میان بردن حقوق ملت که با خون جوانان آزادیخواه و خسارتهای بیشمار بدست آمده، کوشش می‌کند.»

سپس از دورهٔ ننگین صدارت سی‌ساله اتابک و اجنبی‌پرستی وطبع مستبد او سخن راند و گفت: «شاه و مقامات خارجی این مرد مستبد را برای ازمیان بردن مشروطیت به ایران آورده‌اند و او را برای همین منظور به‌مقام صدارت رساندند. این است که بر هر فرد آزادیخواه و علاقمند به‌مشروطیت واجب است که این درخت کهن استبداد را ریشه کن کند والا او بنیان ما و مشروطه را برباد فنا خواهد داد.»

سپس گفت: «ای کسانی که از طرف دربار برای خبرچینی و جاسوسی به‌اینجا آمده‌اید، از قول من به‌شاه بگویید بجای آنکه به‌حرفهای بیخردانهٔ اطرافیان خود گوش بدهی و به‌گفتهٔ اجنبی‌پرستانی که جز بدبختی و آشفتگی ما منظوری ندارند توجه‌نمایی، خوبست تاریخ نهضتهای ملل و انقلابات امم را مطالعه کنی و از سرگذشت گذشتگان عبرت بگیری. به‌خدایی که تمام دستگاه آفرینش در تحت قدرت اوست، استقلال و ترقی کشور ایران و آسایش ملت و بقای سلطنت تو جز تحت لوای مشروطیت و اجرای قانون اساسی و اتحاد با ملت میسر نیست و هر راهی بغیر از این در پیش بگیری به‌زوال سلطنت خود تو و بدبختی ملت ایران منتهی خواهد

شد.»

همینکه ملک‌المتکلمین در میان فریادهای تحسین و تکریم از کرسی خطابه پایین آمد، جوانی صف جمعیت را از هم شکافت و خود را به‌چندقدمی ملک‌المتکلمین رسانید و با خونسردی ولی صدایی محکم بطوری که جمعی صدای او را شنیدند، فریاد کرد: ای نجات‌دهندهٔ ملت و غمخوار امت تا یک هفتهٔ دیگر جواب آنچه که امروز فرمودی به‌گوش تو خواهد رسید. این جوان عباس آقا بود.

اتابک در دورهٔ زمامداری کوتاهش کوشش بسیار کرد که طریقهٔ میانجی میان شاه‌وملت را پیش گیرد و سازش میان آنها بوجود آورد، ولی همانطوری که سازش میان آب و آتش محال است، اتفاق میان محمدعلیشاه که جز استبداد و قلدری آرزویی نداشت و دشمن آزادی و مشروطیت بود و ملیون که طرفدار قانون و مشروطه بودند و با قیمت جان خود برای حفظ آن می کوشیدند، غیرممکن بود.

این بود که در آخر کار اتابک مورد خشم و کینهٔ دوطرف واقع شده و هردوطرف برای ازمیان برداشتن او کوشش می کردند و او را سد راه خود می‌دانستند.

مستشارالدوله نقل می کند: صبح همان‌روزی که اتابک کشته شد حاجی‌معین بوشهری از مجلس به‌او تلفن کرد که چرا مجلس نمی‌آیید، اتابک جواب داد می‌خواهم کارخودم را با این جوان خودسر یکسره کنم.

www.tabarestan.info تبرستان

همانطوری که باستان‌شناسان هرقدر بیشتر کاوش می کنند به‌اکتشافات تازه‌تری برمی‌خورند، در تاریخ هم هرقدر بیشتر تحقیق و تعمق شود حقایقی که پیش از آن مجهول بوده معلوم و روشن می‌شود.

تا این زمان چهل و چند سال از کشته‌شدن میرزا علی اصغرخان اتابک می‌گذرد و در این مدت طولانی در اطراف علل و موجبات و کشندهٔ او ومحرکین قتل او گفتگو و بحث زیاد می‌شود.

آزادیخواهان عباس آقارا کشندهٔ اتابک می‌دانند و قتل او را بنابر امر مقامات ملی نقل می کنند.

عده‌ای از رجال آن زمان و وزرای کابینهٔ اتابک از قبیل مستوفی‌الممالک، صاحب اختیار و مخبرالسلطنه، محمدعلیشاه را قاتل اتابک می‌دانستند و در نظریهٔ خود شک‌وتردید نداشته و مقالاتی چند در اطراف این واقعهٔ تاریخی در روزنامه‌های مهم نگاشته‌اند و برای اثبات نظریهٔ خود چندین دلیل ذکر کرده‌اند.

مشروطه‌طلبان عقیده داشتند که چون این مردان از دوستان اتابک بودند راضی نمی‌شدند که تاریخ او را درمیان بدخواهان ملت و دشمنان مشروطیت نام ببرد از این جهت قتل او را نسبت به‌محمد علیشاه می‌دهند و آن شاه مستبد و جابر را قاتل او می-



جنازهٔ عباس‌آقا قاتل اتابک

www.tabarestan.info
تبرستان

دانند.

ولی ما در نتیجهٔ کاوش و تحقیق زیاد برای کشف کردن حقیقت و آلوده نکردن تاریخ به‌مطلبی خلاف واقع، به‌این نتیجه رسیده‌ایم که اتابک مورد کینهٔ آزادیخواهان و محمدعلیشاه بود و هیچکدام نسبت به‌او اطمینان نداشته و او را بدخواه خود می‌دانستند. آزادیخواهان و مشروطه‌طلبان دشمن اتابک بودند و او را مخالف آزادی و مشروطیت می‌دانستند و برای اثبات نظریه و عقیدهٔ آنها ما محتاج به‌ذکر دلیل نیستیم، زیرا زندگانی گذشته و زمامداری سی سالهٔ او بهترین شاهد و گواه مشروطه‌طلبان است و طرفداری روسها از او هر نوع شک‌وشبهه را از میان برمی‌دارد.

اتابک در دوره‌ای که دنیا با گامهای بلند به‌طرف علم‌وآزادی پیش می‌رفت، در حدود سی سال، زمامدار مطلق و فرمانروای ایران بود و در این زمان طولانی نه‌فقط

قدمی برای اصلاحات کشور برنداشت و چاره‌ای برای آسایش مردم نیندیشید، بلکه وقت خود را به‌طرفداری از استبداد و ترویج فساد و رشوه‌گیری و اجنبی‌پرستی صرف کرد و مردمان پست و فرومایه را به کارهای مهم دولتی گماشت و هر کس را که دارای فکری روشن و اندیشه‌ای بلند بود، از میان برداشت. میرزا آقاخان کرمانی، روحی و خبیرالملک به‌امر آن صدراعظم جابر به‌دست محمدعلی میرزا شهید شدند و صدها آزادیخواه در دورهٔ زمامداری او یکی بعد از دیگری راه نیستی در پیش گرفتند. بالاتر از آنچه ذکر شد مشروطه‌طلبان این مرد را دست نشاندهٔ روسها می‌دانستند و یقین داشتند که برای از بین بردن مشروطه او را به‌ایران خواسته‌اند.

این بود که کمیتهٔ انقلاب که از رهبران آزادیخواهان تشکیل می‌یافت و هر یک از آنها حاضر بودند برایگان جان خود را فدای مشروطیت کنند، وجود اتابک را برای بقای مشروطیت خطرناک دانسته و برای حفظ آزادی و پایمال نشدن خون هزارها نفر که برای بدست آوردن مشروطیت ریخته شده بود، او را محکوم کرده و به کمیته اجرائیه دستور از میان برداشتن او را صادر کردند و عباس آقا خود داوطلب این خدمت شد و به‌قیمت جان خود برای حفظ آزادی و مشروطیت، مردی را که خار جلوی پای مشروطه‌خواهان بود از میان برداشت.

از طرف دیگر محمدعلیشاه نسبت به‌اتابک ظنین شده بود و او را مدعی خود می‌پنداشت. محمدعلیشاه انتظار داشت که اتابک پس از رسیدن به تهران با قدرت دولت و نفوذ شخصی و تجربهٔ گذشته، مشروطیت را از میان بردارد ولی دید که نه فقط در دورهٔ صدارت اتابک مشروطیت از میان نرفت بلکه اساس آن محکم‌تر و استوارتر گشت.

اتابک که سالها صدراعظم ناصرالدین شاه جد محمد علیشاه بود و مدت سی سال رجال بزرگ دولت در مقابلش سر فرود می‌آوردند، از یک عده افراد پست ورذل که اطراف محمد علیشاه را گرفته بودند، دلتنگ بود و به‌آنها اعتنا نمی کرد و از مداخلهٔ آنها در کارهای دولتی جلوگیری می‌نمود، این مردمان هم محمد علیشاه را بر ضد او برانگیختند و بطوری که صاحب جمع نقل می کرد، به‌او چنان فهمانده بودند که اگر ریشهٔ اتابک را نکند در اندک زمانی او را خلع از سلطنت کرده و خود با مقام نیابت سلطنت بجایش خواهد نشست.

مخبرالسلطنه که عضو کابینهٔ اتابک بود نقل می کند که یکی از روزها که برای التیام میان مجلس و شاه به‌حضور رفتیم، محمد علیشاه طوری مضطرب و از ما ظنین بود که به‌اتابک گفت: برای گرفتن استعفای من از سلطنت آمده‌اید؟

اتابک گفت: چنین مقصودی را نداریم.

دیگر آنکه محمد علیشاه ایلات و اشرار را بر ضد مشروطیت می‌شورانید و آنها را

وادار به‌اغتشاش و سلب امنیت و قتل‌وغارت می‌نمود و اتابک بنابر وظیفه‌ای که عهده‌دار بود، تا آنجا که می‌توانست از تحریکات محمد علیشاه جلوگیری می‌کرد و احکام سخت بر ضد غارتگران که به‌حکم شاه مشغول آدم‌کشی و چپاول بودند صادر می‌نمود.

دیگر آنکه اتابک، محمد علیشاه را یک مرد پست و دون می‌دانست و کمتر از آنچه محمد علیشاه انتظار داشت، به‌او تکریم می‌کرد.

این بود که محمد علیشاه کمر قتل اتابک را بست و موقرالسلطنه، دبیرالسلطان و مجلل‌السلطان را مأمور قتل او نمود.

دبیرالسلطان در حضور نگارندهٔ این تاریخ شرح آن داستان را برای مستوفی‌الممالک اینطور نقل کرد: محمد علیشاه، من و مجلل‌السلطان و موقرالسلطنه را مأمور کشتن اتابک نمود، من از ترس جانم مجبور شدم این مأموریت را قبول کنم و جرأت نداشتم کسی را از آن سر آگاه کنم و برای تبرئه خود گفت، ولی من در عمل قتل شرکت نکردم و آنروز را در خانه بودم، موقرالسلطنه مأموریتی که شاه به‌او داده بود انجام داد و اتابک را کشت.

خان ملک در مقالهٔ مفصلی که در همین سال در روزنامهٔ اطلاعات منتشر نموده چنین می‌نویسد، راجع به‌اتابک، محمدعلیشاه به‌من گفت: موقرالسلطنه و... مرا وادار به‌این کار کرده‌اند، بنابراین محمدعلیشاه اقرار کرده که اتابک را به‌دستور او کشته‌اند و او قاتل حقیقی اتابک می‌باشد.

در اینجا یک سؤال پیش می‌آید و آن این است که محمد علیشاه که قادر بر عزل و نصب وزرا و صدراعظمها بوده، چرا اتابک را معزول و از کار بر کنار نکرد و تصمیم به‌کشتن او گرفت. جواب این سؤال این است:

اولا روسها جداً طرفدار اتابک بودند و به‌او اعتماد کامل داشتند و یقین داشتند که اگر زمامداری او دوام کند با تدبیر و تجربه مشروطیت را بدون سروصدا از میان خواهد برد و محمد علیشاه جرأت نمی‌کرد کاری برخلاف میل و ارادهٔ اربابهای حقیقی خود بکند.

دوم آنکه اتابک مرد مقتدر و با نفوذی بود و هرگاه او را معزول می‌کرد او داخل جرگهٔ مشروطه‌طلبان می‌شد و در اینصورت قدرت و قوت آزادیخواهان خیلی بالا می‌رفت و موقعیت محمد علیشاه بیش از پیش در مخاطره می‌افتاد.

بنابر آنچه در این فصل نگاشتیم و با دلایلی که در دست داریم اطلاع و استنباط ما این است که آزادیخواهان از یک جهت و محمد علیشاه از جهت دیگر اتابک را محکوم به‌مرگ کردند و مأمورینی برای اجرای آن معین کردند، منتهی عباس آقا که از طرف آزادیخواهان مأمور کشتن اتابک بود، پیشدستی کرد و مأموریت خود را انجام داد و

www.tabarestan.info تبرستان

موقرالسلطنه و همدستانش که از طرف محمد علیشاه مأمور کشتن اتابک بودند و مسلماً در میان جمعیت کثیری که در میدان بهارستان جمع بودند، حضور داشتند، از پیشدستی عباس‌آقا استفاده کردند و نزد محمد علیشاه خود را قاتل اتابک معرفی کردند و ازوعده‌هایی که به‌آنها داده‌شده بود، بهرمند گردیدند.

درگزارشی که سفیر انگلیس به‌وزیر خارجه انگلستان می‌دهد، می‌گوید که ما برای عرض تسلیت به‌حضور شاه رسیدیم ولی نه‌فقط او را متأثر ندیدیم بلکه خیلی راضی وسردماغ بود و ابداً اظهار تأسفی از کشته شدن وزیرش نکرد.

برای اینکه ناگفته نگذاریم خودکشی عباس‌آقا پس از آنکه مورد تعقیب یکی از قراولان مجلس واقع شد، بهترین دلیل است که او اتابک را کشته و نیز کارت عضویت یکی از انجمنهای سری که درجیب داشته (عباس‌آقا صراف آذربایجانی عضو انجمن نمره ۴۱ فدائیان ملت) و نیز کپسول استرکنین و مقداری سنگ جهنم که در جیبش پیدا کردند بهترین دلیل است که در تصمیم خود راسخ بوده و برای اینکه بدست دشمنان گرفتار نشود، تهیهٔ خودکشی خود را دیده بوده است.

استعفای سعدالدوله از نمایندگی

بطوری که سابق بر این تذکر دادیم، سعدالدوله بواسطه حس جاه‌طلبی و شهرتی که در اول مشروطیت میان مردم پیدا کرده بود، امیدوار بود رشتهٔ امور ملی را در دست بگیرد و بر دستگاه مشروطه حکمفرمایی کند و حاکم جریانات مجلس باشد.

ولی طولی نکشید که خودخواهی و سبک‌مغزی او بر همه مسلم شد و ازمقامی که پیدا کرده بود روز بروز کاسته می‌شد و دیگر بازارش رونقی نداشت. ازطرف دیگر او با صنیع‌الدوله رئیس مجلس که محبوبیت بسزایی میان مردم داشت وبواسطه صحت عمل و ایمان به‌آزادی و متانت طبع مورد اعتماد کلیهٔ مشروطه‌خواهان بود، دشمن بود و به‌او حسد می‌ورزید و چشم دیدن او را نداشت و او را مانع رسیدن به امیالش می‌پنداشت.

مهمتر از آنچه گفته شد سعدالدوله از دیرزمانی فکر صدارت را در مغزش می‌پروراند و آرزومند رسیدن به‌آن مقام بود وچون ازطریق مجلس و ملت غیرممکن بود بتواند به‌صدارت برسد، رسیدن به‌آرزوی دیرینه را در سازش با محمد علیشاه تشخیص داد و بهمین علت ازمجلس استعفا داد وطوق اطاعت محمد علیشاه و روسها را برگردن نهاد. اینک‌متن استعفا نامهٔ سعدالدوله راکه تقدیم مجلس کرده و حاوی نکات مهمی است در اینجا عیناً نقل می کنیم و ضمناً متذکر می‌شویم که استعفای سعدالدوله از

www.tabarestan.info تبرستان

نمایندگی و پیوستنش به‌مستبدین لطمهٔ بزرگی به‌ارکان مشروطیت وارد آورد.

۲۵ ربیع‌الاول ۱۳۲۵ مجلس محترم شورای ملی

توجهات حجج‌اسلام ادام‌الله ظلهم‌العالی خصوصاً و اقدامات کافهٔ اهالی از هر طبقه عموماً در جلب و طلب این بنده به‌این مقام مستلزم شکرانه و سپاسی بود که ادای آن را جز به‌حقیرشمردن جان و مال و تقدیم عمر و صرف وقت در راه خدمت به‌وطن عزیز چیزی را قابل ندید. بدو ورود به‌ادای این تکلیف پرداخته تشکرات قلبیه را در محضر نمایندگان ملت به‌عرض رسانید، تا چندی اصوات مشوقانه از دور و نزدیک مهیج قوهٔ خیاله و ناطقه گردیده صرف وقت و فکر را که سرمایهٔ زندگی و هستی است برخود منحتم شمرده شب از روز یا از سر نشناخته و به‌عقیدهٔ قاصر راه سعادت و نجات ملت را می‌پیمودم، غافل از اینکه به‌عادت معمولهٔ مملکتی، شدت خدمتم تولید حقدوحسد کرده مورد شتم و طعن و توبیخ و ملامت و تهمت و ایراد گردیده، چنان پنداشته خواهد شد که اقدامات و خدمات این بنده نه‌فقط منتج نتایج حسنه و فواید عامه نخواهد بود بلکه در لباس اسباب‌چینی مانع پیشرفت مقاصد عالیه مجلس محترم خواهد گردید چارهٔ رعایت مصالح عامه و حفظ مقام پیشرفت مقاصد عالیه مجلس را، به کناره‌جویی خود دیده در نهم صفر استعفای خود را نوشته به‌مجلس فرستادم، جمعی از وکلای مطلع مانع از قرائت آن شدند، فردای آن روز رئیس مجلس آمده در نهایت اصرار مجبورم از رفتن به‌مجلس و ندادن استعفا نمودند، با الحالی که از ابرام ایشان و امیدی که به‌اصلاح بعضی ترتیبات داشت، تسلیم شدم، تا اینکه عصر روز سه‌شنبه بیست‌وسوم این ماه گروهی از عارضین و جماعتی از انجمنها در بهارستان اجتماع کرده، مطالبهٔ قانون اساسی و شکایت از اجحافات قوام‌الملک شیرازی و حاجی آقا محسن عراقی و حاکم ایل شاهسون بغدادی با عناوین مختلفه نموده و باندازه‌ای در مقام اصرار و فشار بر آمده بودند که چنانکه تمام وکلا مشاهده داشته‌اند، مانع از خروج آنها بودند. نظر به‌ضعف و عارضهٔ دردپا این بنده بعد از انقضای اجلاس اول برخاسته بود که به‌منزل معاودت کند، جماعت سد راه نموده مانع از حرکت گردیده مقاصد خود را مصراً درخواست کردند، چون با خال نقاهتی که داشت قادر به‌اسکات آنها نبود متوسل به‌حسن‌بیان جناب ملک‌المتکلمین که آنجا حاضر بودند، گردیده با هزاران نصایح مردم را به‌وعده‌ای که مستقیماً به‌وزارت جلیله داخله رفته و عرایض آنها را ابلاغ و استدعای شخصی خواهد نمود تا درجه‌ای ساکت نموده، منزل وزیر داخله روانه شد. متأسفانه این اقدام مجبوری را که مقصودی جز اسکات و آسایش مردم و تبلیغ عرایض آنها به شخص اول دولت نداشت، در غیاب این بنده رئیس و عده‌ای از اعضای مجلس محترم حمل به‌اغوی و تحریک و اسباب چینی نموده و اظهار داشته‌اند که علت ازدحام و اجتماع مردم این بنده بوده است.

اولا این تهمت را پروتست می‌نماید، ثانیاً چنانکه مکرر گفته‌ام برخلاف زعم بعضی از اجزای مجلس که بر بنده ایراد می‌نمایند، هر وکیلی حق دارد اعم از اینکه درمحوطهٔ بهارستان یا خارج باشد، اگر می‌تواند هر قسم شورش و ازدحام را بخواباند. کما اینکه حق دارد با هروزیر و با سفیری خلطه و مراوده نماید. گذشته از اینکه به‌حکم طبیعت وکلا باید در هر موردی موکلین و ملت را با نطق خود نصیحت کرده آنها را بر حقوق ملی خود مستحضر نموده، از اقدامات خارج از وظیفه ممانعت نماید؛ گذشته از این فقره در هیچیک از قوانین اساسی دول مشروطه حتی درقانون اساسی و نظامنامهٔ داخلی خودمان اشاره و قیدی نشده است که وکلا حق نداشته باشند که میان جماعت در هر نقطه که باشد نطق نموده یا با وزرا و رجال دولت خلطه و آمیزش نمایند.

لهذا نظر به‌معروضات فوق با قید قسمی که درحفظ حقوق ملت و دولت در ربقه تعهد دارد خلاف شرط آدمیت و وطنپرستی است که به کناره جستن رفع مانع را ننمایند با کمال تأسف از وکالت و وظیفهٔ مقدس خود استعفا جسته از خداوند مسئلت می‌نماید که نیات مقدس مجلس محترم را دراصلاح اموروطن مؤید فرماید.

سعدالدوله

www.tabarestan.info تبرستان

ناگفته نماند که محمدعلیشاه هم برای جلب سعدالدوله و جدا کردن او از ملیون علاقهٔ زیاد داشت، زیرا او خیال می‌کرد که با وارد کردن سعدالدوله درصف مستبدین کپهٔ ترازوی ملیون سبکتر شده و زودتر به خیالاتی که در دل داشت موفق خواهد شد.

سعدالدوله را اگر کسی بطور عمقی نمی‌شناخت و با او معاشرت زیاد نداشت، در مرحلهٔ اول تحت تأثیر کردار وگفتار او قرار می‌گرفت و او را یک مرد لایق و محقق و مطلع و جاافتاده می‌پنداشت، زیرا سعدالدوله در آن زمان که مردم شیفتهٔ افکار تازه بودند چون سالها در اروپا زیست کرده بود و اطلاعاتی از دستگاه ملل راقیه داشت همینکه لب به‌سخن می‌گشود و محفوظات خودش را به‌معرض نمایش می‌گذارد، طرف را جلب می‌کرد.

بعلاوه سعدالدوله اندامی برازنده، قدبلند و قیافهٔ متین و متکبر داشت و همیشه بهترین لباسها را در تن می‌کرد و بسیار نظیف بود و خانه و زندگانی مجللی به‌سبک فرنگستان آراسته بود و کالسکهٔ با شکوهی سوار می‌شد و پیشخدمتهای مؤدب و تربیت شده داشت و درمجالس و محافل با کلمات شمرده و درشت و تا حدی محکم خود را فدائی ملت می‌خواند و به‌مستبدین و مخالفین مشروطیت حمله می‌کرد و مکرر می‌گفت که حاضر است برای ملت جانش را برایگان نثار کند.

بنابر آنچه در بالا گفته شد سعدالدوله در روزهای اول انقلاب کلیه وسایل لازمهٔ معروف شدن و جلب مردم کردن را در اختیار داشت و بقول عوام سر اول را خوب آمد، ولی چون قادر نبود جاه‌طلبی و خودخواهی و طبع بد خود را برای مدتی از انظار مخفی کند، زمانی نکشید که نقاب ملیت از چهرهٔ او برداشته شد و سعدالدوله حقیقی خود را نشانداد و سران ملیون او را شناختند و از مقام و منزلتی که در میان ملت داشت روزبروز کاسته شد و مردمان متفکر و محقق فهمیدند که این مرد با ابهت و متانت ظاهری جز طبل خالی و مستبدی خودخواه چیز دیگری نیست.

www.tabarestan.info
تبرستان

فصل دوم

مشروطهٔ مشروعه

بزرگترین عکس‌العملی که استبداد در مقابل انقلاب مشروطیت از خود نشان داد و بالاترین خطری که حکومت ملی و آزادی را تهدید می کرد، قیامی بود که مستبدین در تحت عنوان مشروطهٔ مشروعه برپا کردند.

بطوری که پیش از این نوشتیم، تا زمانی که مظفرالدین شاه زنده بود، سروصدایی از طرف مستبدین برخلاف مشروطیت بلند نشد و فقط شاهزادگان از انتخاب نماینده برای مجلس شورای ملی استناع کردند، ولی مظفرالدین‌شاه به‌آنها امر داد که نمایندگان خود را به‌مجلس بفرستند، ولی پس از آنکه محمد علیشاه به‌سلطنت رسید و بدستیاری مقامات اجنبی بنای بدخواهی و مخالفت را با مشروطه گذارد، مستبدین که در کمین نشسته و منتظر فرصت بودند بسر دستگی جمعی از ملاهای مستبد و اعیان و شاهزادگان با محمد علیشاه همدست شدند و به‌مخالفت با مشروطیت قیام کردند و با همان حربه‌ای که از هزارسال پیش هروقت مردان خیرخواه و روشنفکری پیدا می‌شدند، آنان را از میان می‌بردند و یا افکار اصلاح‌خواهانه و مترقی را که عرض‌وجود می کرد، خاموش می‌نمودند، متوسل شدند و به تکفیر مشروطه و مشروطه‌طلبان برخاستند و مشروطه را مخالف با شرع انوراسلام و اصول دین معرفی نمودند و مشروطه‌خواهان را کافر و بی‌دین و بابی و لامذهب خواندند.

www.tabarestan.info
تبرستان

حاجی شیخ فضل‌الله نوری که با محمد علیشاه در مخالفت با مشروطیت هم عهدوپیمان بود و از او مقدار زیادی پول گرفته بود، سردستگی مخالفین را قبول و هر روز عده‌ای از طلاب را در خانهٔ خود جمع کرده و شکم آنها را از سفرهٔ رنگین که با پول شاه مستبد تهیه می‌شد، سیر کرده به‌بدگویی از مشروطیت و مشروطه‌خواهان پرداخته و در خفا با عده‌ای از روحانیون که در ولایات بودند، همدست گشت.

در همین زمان حاجی میرزا حسن مجتهد معروف تبریز که با مشروطه‌خواهان آن سامان به‌مخالفت برخاسته بود و حاجی خمامی که از علما و متنفذین گیلان بود و

مخالف با مشروطه بود، به‌تهران وارد شدند و حاجی شیخ عبدالنبی که از روحانیون معروف تهران بود و حاجی میرزا لطف‌الله واعظ و سید احمد برادر طباطبائی با حاجی شیخ فضل‌الله همدست شدند بطرفداری از مشروطه مشروعه و مخالفت با مشروطه‌خواهان قیام کردند و به‌تقلید از مشروطه‌خواهان مجالسی چند آراستند و جماعتی از مفتخوارها و او باش را گرد خود جمع کردند و حاجی میرزا لطف‌الله منبر رفته و بنای بدگویی به‌مشروطیت و رهبران آن راگذارد و حاجی‌آقا محسن عراقی و بستگانش به‌ملاهای مستبد پیوسته و انقلابی در عراق برپا کردند و جمعی از مشروطه‌خواهان را کشتند و خانه‌های آنها را غارت نمودند و برای جلب موافقت علمای نجف و حوزهٔ علمیه عتبات نمایندگاتی با پول زیاد به‌عتبات فرستادند، تا آن مراجع تقلید را برضد مشروطیت بشورانند و طلاب نجف و کربلا را با پول با خود همداستان کنند.

پسر شیخ فضل‌الله که در آن زمان در نجف می‌زیست بنمایندگی پدر و سایر روحانیون بنای تحریک را گذارد و رهبران مشروطیت را در نظر مقامات روحانی بی‌دین و مخالف شریعت قلمداد نمود.

از طرف دیگر عده‌ای از رجال مفتخوار که حقوق و مستمری گزافی از خزانهٔ دولت گدا، می‌گرفتند و مستمری آنها از طرف مجلس قطع شده بود و نیز متنفذینی که تیولات زیاد داشتند و از این راه استفادهٔ زیادی می‌بردند، بواسطهٔ لغو شدن تیول از طرف مجلس با شیخ فضل‌الله و سایر مخالفین همدست شدند و بنای مخالفت را گذاردند.

نقیب‌السادات و سید هادی شیرازی به‌مستبدین پیوستند، شیخ قربانعلی زنجانی که یکی از ملاهای متنفذ آن سامان بود و در حدود صد سال داشت و مجتهد سبزواری و جمعی دیگر از روحانیون و حکام و اعیان ولایات با شیخ فضل‌الله و پیروانش همصدا و همدست شدند و در نتیجه فتنه‌ای برضد مشروطیت برپا کردند.

سید کاظم یزدی که یکی از اعلم روحانیون نجف بود فریب نمایندگان شیخ فضل‌الله را خورد و علناً برخلاف مشروطیت قیام کرد و در نتیجه آشوب ضد انقلاب در تهران برپا شد.

چون طرفداران مشروطه مشروعه خود را از هر طرف آماده کردند، روز ۱۳ جمادی‌الثانی در تحت عنوان عزاداری فاطمیه چادرها در مسجد جامع برپا کردند و عدهٔ زیادی از افراد مسلح و اوباش جمع شدند.

(توضیح آنکه تمام آن چادرها متعلق به‌دولت بود و به‌دستور محمد علیشاه به‌مستبدین داده شده بود)

ولی مشروطه‌خواهان که قصد آنها را می‌دانستند، چادرها را پایین آورده دور انداختند و عده‌ای از افراد مسلح را که در خیال شرارت بودند، دستگیر کردند و نشان دادند که زورآزمایی مستبدین در مقابل مشروطه‌خواهان ارزشی ندارد و ملت با دل و-

www.tabarestan.info تبرستان

جان طرفدار مشروطه است.

فردای آن روز انجمنهای ملی و علما و سروران مشروطیت در مدرسهٔ صدر که محل انعقاد اتحادیهٔ طلاب بود جمع شدند و ملک‌المتکلمین و سید جمال‌الدین نطقهای آتشینی بر ضد دشمنان مشروطیت که در تحت عنوان دین می‌خواهند آزادی و عدالت را پایمال کنند، ایراد کردند و جمعیت زیادی به‌طرف خانهٔ شیخ فضل‌الله که مرکز مستبدین و طرفداران مشروطه مشروعه بود رهسپار شدند و آنها را با خواری از شهر بیرون کردند.

اینک خلاصهٔ نطق ملک‌المتکلمین را که در ۲۴ جمادی‌الثانی در مدرسهٔ صدر ایراد کرده و از یادداشتهای شیخ محمد تهرانی نایب رئیس انجمن طلاب بدست آمده در اینجا نقل می کنیم:

«ای مشروطه‌خواهان و آزادی‌طلبان، ما باید پیش از استبداد گذشته از این مشروطه مشروعه که همان مستبدین و دشمنان آزادی هستند بیم و وحشت داشته باشیم و در برانداختن آن کوشش کنیم، زیرا اینها می‌خواهند استبداد را در لباس دین و شریعت دوباره زنده کنند و ظلم و ستمگری و حکومت خودمختاری را با حربهٔ تکفیر رواج دهند و آزادی و عدالت را مخالف دین اسلام معرفی کنند و مردم عوام را در تحت این عناوین ریاکارانه دور خود جمع و مشروطیت را پایمال نمایند.

اینک استبداد و کهنه‌پرستی، سالوسی و عوام‌فریبی در لباس مشروطه مشروعه بر ضد آزادی و عدالت که با این همه فداکاری بدست آمده قیام نموده و کوشش می کند آنچه را که ما با حسن‌نیت و علاقمندی به‌مملکت و ملت بدست آورده‌ایم، بیغما ببرند و به‌دنیا نشان دهند که ایرانی قابل آزادی و تمدن نیست و باید در زیر یوغ استبداد و حکومت جابره و خودمختار آخرین رمقی که از او باقی مانده از دست بدهد و برای همیشه طوق بندگی و بردگی برگردن نهد.»

سید جمال‌الدین در ضمن نطق مفصلی که ایراد کرد، چندین آیه از قرآن مجید که هریک مؤید حکومت جمهور و عدالت و مشاوره در امور بود، تلاوت نمود و گفت: مردم ما مگر جز عدالت و مشورت در امور مملکت و صلاح ملت که خداوند ما را مکلف و امر به‌آن نموده است، منظور و مقصود دیگری داریم؟ کجای رفتار و کردار ما مخالف با شرع است و کجای قانون اساسی با اسلام مغایرت دارد؟

سالارالدوله در غرب

در همان زمان که مشروطه‌خواهان با پادشاه مستبد و هواخواهان مشروطه مشروعه دست بگریبان بودند و قشون عثمانی سرحدات ایران را مورد تهدید قرار داده بود و اقبال‌السلطنه ماکویی با عدهٔ کثیری سوار بتحریک محمد علیشاه

به‌قتل و غارت مشروطه‌خواهان پرداخته بود. سالارالدوله جمعی از ایلات و عشایر غرب را گرد خود جمع کرده و در ظاهر بطرفداری مشروطیت و در حقیقت برای رسیدن به‌تاج و تخت و سلطنت قیام کرد و اعلامیه‌هایی بر موافقت با مشروطه انتشار می‌داد و با رهبران مشروطه‌خواه کرمانشاهان و سرسلسلهٔ آنها حاجی محمد مهدی مکاتبه می کرد و آنها را به‌دستیاری با خود می‌طلبید و محمد علیشاه را سخت پریشان و نگران کرده بود.

در نتیجه محمد علیشاه مجبور شد که از روی تزویر با مشروطه‌خواهان راه مسالمت پیش بگیرد و از مخالفت علنی موقتاً صرفنظر کند.

مجلس شورای ملی بجای آنکه از قیام سالارالدوله بر ضد محمد علیشاه بنفع مشروطیت استفاده کند و او را تقویت نماید و یا لااقل آنرا در مقابل شاه مستبد و خطرناك سرپا نگاهدارد، برای تملق و چاپلوسی از محمد علیشاه اعلامیه‌ای بر ضد سالارالدوله منتشر نمود و او را متمرد به‌ملك و ملت اعلام داشت و همین عمل نابخردانهٔ مجلس سبب شد که مشروطه خواهانی که همدست با سالارالدوله در مقابل محمد علیشاه بودند دست از یاری او کشیدند و ایلاتی که با او همدست شده بودند، چون شاه و مجلس را مخالف او دیدند راه سستی پیش گرفتند و در نتیجه محمد علیشاه که برای خاموش کردن فتنهٔ اقبال‌السلطنه و رحیم‌خان کمترین اقدامی نمی کرد، قشونی تهیه نمود و برای سرکوبی سالارالدوله فرستاد و در پایان جنگی که در نهاوند روی داد سالارالدوله شکست خورد و راه فرار پیش گرفت و در قنسولخانهٔ انگلیس در کرمانشاه پناهنده شد و پس از چندی از طرف دولت به‌او تأمین داده شد و به‌تهران روانه‌اش کرد و چندی در پارك اتابك تحت‌نظر بود و سپس به‌اروپا تبعیدگردید و همین ناخردمندی مجلس سبب شد که پس ازآنکه محمد علیشاه خیالش از طرف سالارالدوله راحت شد، بیش از پیش به‌دشمنی با مشروطه برخواست و دست به‌کارهایی زد که تا آن زمان جرأت آنرا نمی کرد.

متأسفانه از نظر تاریخ مجبوریم یك حقیقت تلخ را اقرار کنیم که آزادیخواهان ایران با فداکاری مشروطیت را بدست آوردند ولی مجلس شورای ملی بواسطهٔ سستی و ضعف نفس و بی‌خردی مشروطه را بباد داد و همین سستی و نفهمی مجلس و بیگانه بودنش از اصول انقلاب بود که به‌قیمت خون دهها هزار نفر ایرانی و ازمیان رفتن بهترین فرزندان ایران تمام شد، زیرا در مجلس اول بجز معدودی از وکلا که عدد آنها از چند نفر تجاوز نمی کرد، سایرین خیال می کردند که با حرف می‌شود آزادی را حفظ کرد و حاضر نبودند از این مرحله قدمی فراتر بگذارند و راه مقاومت و ایستادگی که متکی به‌قوای مسلح باشد، پیش بگیرند.

داستان ما کو و اقبال‌السلطنه

همینکه انقلاب مشروطیت در تبریز آغاز شد و مشروطه‌خواهان پیشرفت کردند و انجمن ایالتی را تشکیل دادند، در ماکو هم جماعتی بطرفداری مشروطیت قیام کردند، لیکن اقبال‌السلطنه که پادشاه مطلق‌العنان آن سامان بود به‌مخالفت برخاست و کشمکش میان او و مشروطه‌خواهان درگرفت. انجمن تبریز میرزا جواد ناطق را که از خطبای مشروطیت بود، به‌ماکو فرستاد و او انجمن ملی آن شهر را تأسیس نمود و مردم را به‌قبول مشروطیت و حکومت ملی تشویق نمود و چون اقبال‌السلطنه تن به‌مشروطیت نمی‌داد، مشروطه‌طلبان برضد او قیام کردند و او را از ماکو راندند و او بناچار به‌قفقاز رفت و انجمن، عزت‌الله‌خان برادرزاده‌اش را که به‌ملیون پیوسته بود، بجای او گذارد.

اقبال‌السلطنه با وجودی که چندی در خارج ایران می‌زیست، با محمد علیشاه و اتابک مکاتبه داشت و از آنها دستور می‌گرفت و طرفداران خودش را به‌قیام برضد مشروطه‌خواهان تحریک می کرد و آنها اردویی تشکیل داده در اطراف ماکو به‌دزدی و راهزنی و اذیت مشروطه‌طلبان پرداختند و اقبال‌السلطنه هم از قفقاز بتحریک روسها به‌ایران مراجعت کرد و در میان هواخواهان خود جای گرفت و علم مخالفت را بر ضد مشروطیت بلند کرد و در جنگی که میان او و مشروطه‌خواهان درگرفت عدهٔ زیادی کشته شدند و عاقبت موفق شد ماکو را تصرف کند و انجمن و اعضا را دستگیر و زندانی نماید.

روزنامه کاسپی که در قفقاز بطبع می‌رسید، می‌نویسد: در جنگی که مابین مشروطه‌طلبان و اقبال‌السلطنه روی داد دهات زیادی بغارت رفت و عدهٔ زیادی مردم کشته شدند زنها را پستان بریدند و بچه‌ها را در رودخانه انداختند و بعضی از مردم را به دونیم کردند، هرقدر انجمن تبریز به تهران شکایت کرد، بجایی نرسید، زیرا دولت خود معرکهٔ این آشفتگیها بود و مجلس هم گرفتار بود و کاری نمی‌توانست بکند. در همان زمان طرفداران مشروطه مشروعه بر ضد مجلس قیام کرده بودند و عرصه را بر مجلسیان تنگ کرده بودند.

گاهی وکلا از اوضاع آذربایجان از دولت سؤال می کردند، ولی دولت با بی‌اعتنایی جواب می‌داد، دستور داده‌ایم، اقدام کرده‌ایم و یا خواهیم کرد و به‌همین حرفها قناعت کرده و قدمی برای نجات هزارها مردم بدبخت که گرفتار کردهای بی‌رحم شده بودند، برنمی‌داشت.

www.tabarestan.info

تجاوز قشون عثمانی به‌خاک ایران

کسانی که تاریخ روابط ایران و عثمانی را خوانده‌اند، بخوبی می‌دانند که از چهار قرن پیش تا آن زمان هروقت دولت ایران ضعیف و ناتوان می‌شد و یا گرفتاری برایش پیش می‌آمد، عثمانیها از ضعف دولت استفاده کرده تجاوز به‌خاک ایران می‌نمودند و قسمتی از آذربایجان یا نقاط دیگر سرحدی را تصرف می‌کردند، تا زمانی که دولت ایران قدرتی پیدا می‌کرد و آنها را خارج می‌نمود.

در این ایام هم که دولت قدرت و توانایی نداشت و انقلاب مشروطیت در ایران ظهور کرده بود و دولت و ملت در جنگ و ستیز بودند، دولت عثمانی از موقع استفاده کرده قسمتی از سرحدات ایران را اشغال نمود.

محمدعلیشاه هم نه‌فقط قدرت جنگ با عثمانی را نداشت، بلکه قلباً برای اینکه گناه تمام پیش‌آمدها را به‌گردن مشروطه بیندازد، اقدامی نکرد و قشون اجنبی بی‌پروا قسمتی از خاک آذربایجان و کردستان را میدان تاخت‌وتاز خود قرار داد.

در آن زمان سلطان عبدالحمید سلطان مستبد معروف در عثمانی سلطنت می‌کرد و قشون ترک که خود را طرفدار مستبدین ایران می‌دانست، بر مشروطه‌خواهان صدمات بسیار وارد کرد.

از مجلس هم کاری جز فشار به‌دولت و تظلم به‌کشورهای متمدن جهان برنمی‌آمد.

قشون عثمانی هم همچنان درخاک ایران بی‌پروا می‌زیستند و کمترین اعتنایی به اظهارات مأمورین دولت ایران نمی‌کردند.

www.tabarestan.info تبرستان

خبر اضطراب انگیز روزنامه‌های پطرسبورغ

روزنامه‌هایی که در پایتخت روسیه منتشر می‌شد نوشتند که ژنرال فریچ مأمورنظامی انگلیس به‌این منظوراز طرف دولت انگلیس به‌روسیه وارد شده است که چون انقلابات ایران مضر برای منافع دولت روس و انگلیس شده است و خیال آنها را نگران کرده است، لذا تصمیم دارند که ده فوج از افواج روس ساخلو قفقاز را برای ایجاد نظم به‌ایران بفرستند وچون بر طبق معاهدهٔ ۱۹۰۷ دولتین موافقت کرده‌اند که در امور ایران با مشورت و توافق نظر یکدیگر عمل کنند و دولت انگلیس بواسطهٔ دوری راه و اشکالات دیگری که برای قشون کشی به‌ایران در پیش دارد نمی‌تواند در همان زمان که روسها قشون به‌ایران وارد می‌کنند، او هم همان عمل را انجام بدهد، لذا ژنرال مذکور برای گفتگو و مذاکره در کیفیت رفتن قشون روس به‌ایران به‌پطرسبورغ مسافرت کرده است و بر طبق قراردادی که میان آنها منعقد شده حفظ منافع انگلیس در ایران به‌عهدهٔ قشون روس واگذارشده است.

بر همه کس روشن است که شیوع این خبر در مجامع ملی ایران چه تأثیر

وحشتناك و یأس‌آوری بوجود آورد و سران مشروطیت استنباط کردند که از این بعد نه فقط با محمد علیشاه و مستبدین داخله سروکار دارند بلکه با سیاست جابرانهٔ دو دولت مقتدر و هم پیمان روبرو هستند.

روسها به‌حاجی شیخ فضل‌الله تأمین می‌دهند

دولت آبادی می‌نویسد: در همان روزهایی که شیخ نوری در مدرسهٔ‌خان مروی جای گرفته بود و عدهٔ زیادی از مستبدین راگرد خود جمع کرده و بدستیاری محمدعلیشاه برای بهمزدن مشروطیت تلاش می کرد، فاتشیکف نایب سفارت روس که مرد درویش مسلکی است، به‌منزل من آمد. درضمن صحبت گفت این واقعهٔ پیش بردن ملیون و بر هم زدن آشوب برای مجلس خوب شد، ولی یک نقص دارد و آن اینست که شیخ فضل‌الله را هم باید با آقایان صلح داد تا آن نقص برطرف شود و معلوم شد که چون روسها به‌شیخ فضل‌الله تأمین داده‌اند، می‌خواهند وسایل امنیت و آسودگی او را بهرقسم که ممکن بشود، فراهم کنند.

سپس می‌نویسد: شیخ نوری‌که از جان خود بیمنا ک بود و نمی‌خواست از خانه بیرون برود، دفعتاً بدون تعلل با کمال اطمینان از خانه بیرون رفت و در نتیجهٔ تحقیقات معلوم شد با سفارت روس جواب وسؤال نموده تا از آنها اطمینان حاصل کرده است. بعد می‌گوید تا این ایام معلوم نبود که شیخ نوری با روسها ارتباط و سروکار دارد، اگرچه هرکس جزو حوزهٔ استبداد باشد در هرکجا، طرف توجه روسها است و روسها با اینکه برحسب معاهدهٔ ۱۹۰۷ نمی‌توانند بدون مشورت با انگلیسها در امور سیاسی ایران مداخله کنند، ولی بازهم کارمی کنند نهایت قدری در پرده و با ملاحظه. انگلیسها هم آنچه روسها می کنند می‌دانند ولی به‌روی خودشان نمی‌آورند.

در آخر این مبحث می‌نویسد: حرف آن مرد روسی صحیح است و منهم با او همعقیده هستم و معتقدم که شیخ را باید وارد کارکرد و درحساب آورد والا او کسی نیست که‌گوشهٔ خانه‌اش بنشیند و دست از فساد بکشد و آنقدر تلاش خواهد کرد تا دشمن خود را به‌زمین بزند. شیخ فقط از آزادیخواهان حقیقی ملاحظه دارد و می‌خواهد به‌زبان بی‌زبانی بفهماند که او با مشروطه دشمنی ندارد و دشمنی او با سید عبدالله بهبهانی وکسانی که دوراو راگرفته‌اند، می‌باشد.

ناگفته نماند که پس از آنکه مجلس به‌توپ بسته شد و دورهٔ استبداد صغیر آغاز گشت و یکباره پرده از روی کارها برداشته شد و نقابها از روی چهره‌ها گرفته شد و شمشیرهایی که در زیر عبای مستبدین بظاهر مشروطه‌خواه مخفی بود، از نیام بیرون آمد، مسلم شد که شیخ فضل‌الله و سعدالدوله و امیر بهادر جلساتی داشتند و در اکثر جلسات آنها کاردار سفارت روس که به‌زبان فارسی تا حدی آشنا بود حضور داشته و

www.tabarestan.info تبرستان

آنچه می کردند با مشورت و دستور سفارت روس بوده است.

اتهام وثوق‌الدوله و حکمیت ملک‌المتکلمین

بطوری که در فصول پیش اشاره کردیم، در دورهٔ استبداد بعلاوه تعدیات و تجاوزاتی که شاهزادگان و رجال دولت‌به جان‌ومال مردم می کردند و همه چیز مردم دستخوش چپاول آنها بود. آنچه به‌نام مالیات از مردم گرفته می‌شد، بعنوان صرف جیب و مخارج اندرون و مواجب در جیب شاه و شاهزادگان و رجال فرو می‌رفت و یک شاهی خرج اصلاحات عمومی نمی‌شد و سربازها برای تأمین زندگانی خود هیزم‌شکنی و عملگی و کشمش فروشی و دست فروشی و این قبیل کارها می کردند.

مواجبی که بعضی از شاهزادگان در آن روز می‌گرفتند، با مقایسهٔ ارزش پول آن روز سرسام‌آور بود و به‌حساب امروز از میلیونها تجاوز می کرد. مثلا بعضی از شاهزادگان درجهٔ اول بیش از دویست هزار تومان در سال از خزانهٔ دولت گدا، مواجب می‌گرفتند. و چون عواید دولت کفاف پرداخت آن مواجبهای گزاف و مخارج بی‌معنی را نمی‌داد، بنای استقراض از اجانب را گذاردند و بزرگترین خیانت را به‌مملکت روا داشتند.

مجلس شورای ملی برای توازن و تعدیل بودجه و جلوگیری قرض از اجانب مهمترین کاری که کرد، این بود که آن مواجبهای گزاف را قطع و کسر کرد و تا حدی موفق شد قلم جمع و خرج را بهم نزدیک کند. مواجب‌بگیرهای مفتخوار که همگی از متنفذترین رجال کشور بودند، از آن روز کمر به دشمنی با مشروطه و مشروطه‌خواهان بستند. و چون وثوق‌الدوله نایب رئیس مجلس و رئیس کمیسیون مالیه مجلس بود و بیش از دیگران از امور مالیه سررشته داشت و به دست او و سایر اعضای کمیسیون حقوقات کسر شده بود او را بیش از هر کس مورد تهمت و حمله و هجوم قرار دادند و او را متهم کردند که از مقام خود سوءاستفاده کرده و غرض رانی نموده و از حقوق خود و بستگانش دیناری نکاسته است.

تحدید و فشار متنفذین به‌وثوق‌الدوله او را بحدی بیچاره کرد که بناچار برای رسیدگی، ملک‌المتکلمین حکمیت و رسیدگی نمود و ما برای ضبط در تاریخ نامه‌ای که ملک‌المتکلمین در آن موضوع نگاشته و در تمام روزنامه‌های معروف آن زمان بطبع رسیده در اینجا عیناً می‌نگاریم.

نامهٔ ملک‌المتکلمین نقل از روزنامهٔ حبل‌المتین مورخه یکشنبه ۳ ذی‌القعده ۱۳۲۵

ما نگوییم بدو میل به ناحق نکنیم — جامهٔ کس سیه و دلق خود ازرق نکنیم

در این ایام مواجب و مرسوم نقل مجلسها است و تحقیق از قطع یا ابقای حقوق، شغل خاطرها.

قومی به غم نقد گروهی ز پی جنس بعد از غم روبت غم بیهوده خورانند

ایکاش این توجه و اشتباه در مظان بطلان حقوق ملی و منافع مملکت هم بی‌خبران را بیدار می کرد و هم مخموران را هشیار، والا برای مواجبی که اصلش باطل و عنوانش قبح و گرفتنش غیرمشروع است، انجمن کردن و عزا گرفتن کار خردمندان نیست.

باری رشتهٔ این مطلب را همین جا قطع می کنیم، شاید در این زمینه قلم سرکشی کند و دوستان آزرده خاطر شوند. آنچه را در این لایحه می‌خواستیم بگوییم اینست که کمیسیون مالیه مورد اعتراض ارباب حقوق است و بیشتر از همهٔ اعضاء، جناب وثوق‌الدوله واقع شده. می‌گویند در این اصلاحات بغرض کار کرده است، به‌دلیل اینکه مواجب خود و اقوام خود را باقی گذارده و حقوق سایرین را کسر کرده است.

این بنده را با جناب ایشان سابقهٔ الفتی بود و ایشان را بر من حق صحبت، حسن ظنی که به‌اخلاق ایشان داشتم وقوع چنین امری را مستبعد می‌دانستم، اما هجوم اعتراضات، کمال شهرت را به‌شبهت افکند و دربارهٔ ایشان ظن بد بردم با خود گفتم تحقیق امر از خود ایشان اولی‌تر است، چه یقین داشتم با سوابق وداد، حقیقت امر را با من در میان خواهد گذاشت و چیزی از من مخفی و مستور نخواهد داشت. روز پنجشنبه ۲۱ شوال برای ملاقات ایشان به‌باغ بهارستان رفته با حضور چند نفر وکلا ایشان را ملاقات کردم.

خلاصهٔ سؤال و جوابی که ما بین بنده و ایشان واقع شده از قراریست که ذیلا درج می‌شود:

ما همیشه شما را به‌دوستی و درستی شناخته‌ایم و یقین راسخ داشتیم که در هیچ مورد جلب منافع یا سد مضار شخصی را بر مصالح نوعی یا فضایل شرفی ترجیح نمی‌دهید. برخلاف انتظار ما، در السنه و افواه مشهور است که شما در موقع اصلاحات در کمیسیون مالیه در مورد حقوق شخصی و اقوام و عشیرهٔ خودتان غمض عین کرده‌اید و نگذاشته‌اید چیزی از مواجب آنها کم‌وکسر شود و بنابراین شهرت، اعتراضات اجتماعی از دوست و دشمن بر شما متوجه است، آیا چنین است که می‌گویند و جوابی در مقابل این اعتراضات دارید یا نه؟ جواب دادند که اول لازم است خاطر عالی را به‌ملاحظهٔ قانون اکثریت که از اصول تمام مجامع شورا است، جلب نمایم و عرض کنم که رعایت این اصل آنقدر مهم است که مخالفت آن ولو متضمن هزارصرفه و صلاح باشد، خلاف غرض و نقض اساس و بی رعایت آن اتخاذ نتیجه مشورت ممتنع و محال است.

پس اگر من در تمام این مدت مرسوم کسی را برخلاف اکثریت قطع یا ابقا کرده باشم، در پیشگاه قاضی وجدان خجلم و تمام این اعتراضات بر من وارد است، ولی خوشبختانه بصدای بلند می‌گویم که اولا درضمن قواعدی که در کمیسیون مالیه مناط

حکم قرار دادند، یک قاعده دیگر که انتساب یا عدم انتساب است با بنده وضع نکرده‌اند و قرابت با بنده را مناط قطع یا ابقا قرار نداده‌اند، بلکه با اشخاصی که با بنده مناسبتی داشته‌اند همان معامله را کردند که با دیگران کردند و به‌آنها هم همانقدر دادند که به‌دیگران دادند.



وثوق‌الدوله

ثانیاً این اعتراض درصورتی محل داشت که اعضای کمیسیون بقول من عمل می‌کردند، اما به‌ملاحظاتی بنده در اوایل شروع به‌اصلاحات، رأی خود را امساک کردم و فقط اکثریت یا اتفاقی که از آرای سایر همگنان محترم حاصل می‌شد، بی‌مداخله رأی بنده مناط حکم بود.

ثالثاً با همهٔ این مقدمات اگر باز ترحمی باقی بماند، در خصوص اشخاصی که با

بنده مناسبتی دارند، تجدیدنظر حکم کنند و هرچه برخلاف واقع شده است، اصلاح کنند و اگر از بنده ضدیت یا تأثری احساس کردند اعتراض فرمایند.

تا اینجا جواب اعتراضات بود.

اما آنچه در باب مواجب خود بنده گفته می‌شود که شش‌هزارتومان یا بیشتر مواجب داشته‌ام و کسر نشده است جواب اینست:

از هر جهت و هر باب دوهزاروهشتصدوهفتادودوتومان نقد و سی‌خروار جنس به‌اسم بنده و سیصد تومان به‌اسم صبیهٔ مرحوم آصف‌الدوله که در حجر بنده است به‌خرج منظوراست. مواجب شخصی بنده بعد از هفده‌سال نوکری درمقابل زحماتی که شب و روز تحمل می کردم و غالب اهل شهر مطلعند داده می‌شد و مواجب صبیه مرحوم آصف‌الدوله ازچند هزار تومان مواجب پدری او برقراراست.

در اول کار رأی شخصی بنده این بود که تمام مبلغ و مقداری که به‌این دو اسم منظوراست مقطوع و ازجزو مخارج دولتی موضوع شود و غرض اصلی این بود که این مبلغ که درسال به‌بنده می‌رسد، فقط مخارج سه ماه بنده را کفاف می کند.

می‌خواستم بعد از اتمام بودجه و برگشت حقوق معروضه شرحی از ترتیب معیشت خود به‌مجلس مقدس عرضه دارم و استدعا کنم در اوضاع زندگانی بنده تحقیق فرموده اگر خدمت نالایقی که از بنده برمی‌آید قابل آن دانستند، معاشی بقدرکفایت به‌بنده بدهند و مادام که دراین خدمت هستم امرمعاش مرا کفایت فرمایند و هروقت معاف شدم ندهند وازطریق دیگر تحصیل معاش کنم.

ولی اعضای محترم کمیسیون وقتی که به‌اسم بنده رسیدند این دو فقره حقوق بنده را باتفاق ابقا فرمودند و هر چه بنده برای قصد و نیت خود استحسانات گفتم و استدلالات کردم نپذیرفتند وگفتند از آنچه باید برای بنده معاش معین کنند مواجب دیوانی را موضوع و بقیه را درجزو بودجهٔ مجلس منظور دارند. و دردو مراجعه ثانی و ثالث نیز با بنده همین معامله شد.

درنظر داشتم بعد از اتمام اصلاحات کمیسیون شرحی به‌وزارت مالیه عرض کنم که مواجب مرا درکمیسیون مالیه باتفاق آرا ابقا کرده‌اند و البته آنچه حکم قانون است مطاع و متبع است اما باز این اختیار برای من باقی است که از این مواجب صرفنظر کرده، استدعا کنم این مبلغ را ازجزو مخارج دولتی موضوع و مقطوع فرمایند، حالا که بنده به‌خدمت دولتی مشغول نیستم چیزی به‌این عنوان دریافت نکنم و این شرح را درایامی که اصلاحات کمیسیون درشرف اتمام بود نوشته بودم و الان حاضر دارم.

(دراین موقع مسوده کاغذی که به‌وزارت مالیه دراین باب نوشته بودند در آورده و درحضورجمع ارائه کردند)

www.tabarestan.info تبرستان

ولی فقط چیزی که مانع از این خیال شد کم‌صبری و شتاب همین معترضین بود که زبان اعتراض بر بنده گشودند و به‌اعتراض هم قناعت نکرده بنای تهدید گذاردند و هر چه توانستند کردند و گفتند و نوشتند.

بنده فقط برای آنکه به‌جبن و بددلی منصوب نشوم از تقدیم این ذریعه نیز تردید و تقاعد کردم و اکنون هم می‌گویم که اگر توهم این مطلب نباشد بنده از هر مواجب مرسومی که به‌اسم من در بودجه دولت منظور است صرفنظر می کنم و بهرقدر که در بودجه مجلس به‌اسم من منظورشود قناعت می کنم.

نگارنده گفتم آنچه می‌گوید صحیح است ولی گذشتن از تمام مبلغ مواجب موهم قهر و اعتراض خواهد بود، بهتر اینست بوجه دیگر بگویید که من مبلغی از حقوق خود را صرفنظر می کنم که به‌اختیار وزیر مالیه به‌ضعفای ملت که شاید در کمیسیون مالیه مجلس مورد جرح و تعدیل شده باشند، تقسیم شود.

در جواب گفتند شخص شما وکالت دارید که در خصوص حقوق دیوانی من بهر نحو که مصلحت می‌دانید، اقدام بنمایید و از من همینقدر است که اظهار شما را تصدیق کنم، اظهار شما معتبر و اقدام شما مرضی من خواهد بود.

مجلس همینجا ختم شد و برخاستم و شکر کردم که شخصی را که در این شهر به‌محاسن او صاف شناخته بودم، همان است که بود و من در این احساس خود خطا نکرده‌ام.

پس با خود گفتم تو که لاف خدمت به‌ملت می‌زنی و ملتزمی که برخلاف ملت دوستی قدمی نپیمایی، در این موضوع تکلیف واجب داری.

اول آنکه آنچه را که دیدی و شنیدی به‌مسامع عموم ملت رسانیده بی‌خبران را از شرح آن خبردار و متعمدان یاوه‌گو را هشیار نمایی که ای ملت شما به‌اهمیت تمام زندگانی خود حتی زینت زنان و لباس مردان را برای حفظ ایرانیت و ادای حق قومیت وعده کردید، پس چه شد که معدودی از بی‌مروتان شما را که بخیال دراهمی معدود یعنی مواجبی موهوم یا مرسومی معدود که خاصه در حق غیر محتاجین تا کسان می‌خوردند، این نواها را ساز و شورش را آغاز کرده. و چرا به‌انصاف خود رجوع نمی کنید آنچه را که ضعیفترین اهالی مملکت برای حفظ نوامیس و حفظ بقای سلسلهٔ قومیت خود تقدیم خزانهٔ دولت می کردند، شما با یک حقه‌بازی وشیوه‌سازی می‌بردید و می‌خوردید و مانند خوان یغما چپو می کردید.

در این موقع باریک که ازشدت فقر کار مملکت به‌فلاکت و هلاکت رسیده آیا هنوز جای آن دارد که مال ملت را برای خود ملت نخواهید و باکمال سرافرازی یکدیگر را به‌این قلیل فداکاری که از ما گرفته و بر ما بفروشند تشویق و تحریض ننمایید و سرمشق ندهید و برالواح دفتر گذشته خط عذری نکشید.

چرا به‌علو همت و بروز شرافت نفس که اول نمونه‌اش تسلیم رضای احکام مقدسه مجلس شورای ملی و اصلاح بودجه مملکت است، ملت را امیدوار نمی کنید و درعوض با نوای شیطنت اذهان را مشوش می‌سازید.

دوم آنکه برای تشویق این جوان غیرتمند، من که از این اعتراضات اظهار ملامت و افسردگی می‌نمودم، با اعتمادی که به‌غرور و خیرخواهی عموم ملت دارم، از زبان عموم ملت بگویم آقای من.

ریگ آموی و درشتیهای او　　پیش پایت پرنیان آید همی

این سردیها چرا و این خستگیها چیست، محال عقل است که اگر فرضاً معصومی بخواهد در افعال خود سدابواب نعمت و مهملهای غیر واقع را بنماید، صورت‌پذیر گردد. هر کسی بر فطرت خود می‌تند.

شما هم نباید زود رنج و سست‌پیمان باشید، شما امروز وکیل ملت هستید و با هر فطرت سلیم خدمات ملت را بر ذمه گرفته یک‌ساعت تأخیر تقاعد ننموده، دیگران را نیز مأیوس و سرد ننمایید و خدا را در هر حال حاضر و ناظر بدانید و دیگر آنکه به‌موجب وکالت شفاهی که از جناب وثوق‌الدوله حاصل کردم، به‌وزیر مالیه می‌گویم که یک هزار تومان از مواجب ایشان را منها و موضوع فرموده در مورد ضعفای ملت که شایسته می‌دانند تقسیم فرمایند یا جزء برگشتیها و ضبطیها که صرف مخارج مشترکه عموم ملت باید بشود محسوب دارند، یقین دارم جناب وثوق‌الدوله وکالت من را چنانچه حضوراً گفتند تصدیق و تصرفی را که در این باب کرده‌ام امضا خواهند داشت.

خادم ملت نصرالله ملک‌المتکلمین

www.tabarestan.info تبرستان

کشته شدن اتابک

سوءظن مشروطه‌طلبان نسبت به اتابک همه روزه فزونتر می‌شد و مردم او را بدخواه مشروطه می‌دانستند و بیش از تهرانیها مشروطه خواهان آذربایجان نسبت به او بدگمان بودند، بطوری که فرمانفرما را که از طرف اتابک والی آن سامان شده بود می‌خواستند نپذیرند و سرکشی اقبال‌السلطنه ماکویی و قتل و غارت مشروطه خواهان آن دیار را بتحریک اتابک می‌دانستند. از جمله افراد آزادیخواه که کینهٔ بسیار از او در دل داشتند یحیی‌میرزا و سلیمان‌میرزا بودند. یحیی‌میرزا بحدی نسبت به اتابک بدبین بود که پس از کشته شدن اتابک جمعی او را قاتل اتابک تصور می کردند.

روز ۲۱ رجب ۱۳۲۵ اتابک با وزرایش به‌مجلس رفت و در پشت تریبون جای گرفت و مستوفی‌الممالک را برای وزارت جنگ و علاءالملک را برای وزارت عدلیه معرفی نمود، و شرحی از علاقمندی خودش به‌اصول مشروطیت و کوششی که برای بهبودی حال ملت کرده و خواهد کرد بیان نمود، سپس گفت عریضه‌ای حضور اعلیحضرت عرض نموده‌ام و مساعدت آن اعلیحضرت را در تقویت مشروطیت استدعا کرده‌ام و اعلیحضرت در جواب عریضهٔ هیأت دولت دستخطی صادر و وعدهٔ هرگونه مساعدتی را داده‌اند. سپس عریضه هیأت دولت را به‌شاه و جواب شاه را خواند. وکلا اظهار مسرت و امیدواری نمودند و مجلس خاتمه یافت.

سپس اتابک با چند نفر از وکلای آذربایجان که از مخالفینش بودند و به‌او ظنین بودند باتفاق وزرا در یکی از اطاقهای مجلس جلسه کردند و بطوری که مخبر-السلطنه اظهار می کرد، اتابک موفق شد در آن جلسه سوءظن مخالفین خود را رفع کند و آنها را به‌حسن نیت خود در مشروطه‌خواهی مطمئن نماید.

سپس اتابک باتفاق بهبهانی از در مجلس بیرون رفتند و وارد جمعیت شدند. بواسطهٔ انبوه جمعیت میان اتابک و بهبهانی فاصله پیدا شد و هنوز اتابک چند گامی بر نداشته بود که گردوخاکی بلند شد و سه تیر به‌طرفش خالی گشت و به‌زمین افتاد و

www.tabarestan.info

پس از چند دقیقهٔ دیگر صدای تیر دیگری بلند شد و آن صدای تیری بود که عباس‌آقا خودش را کشته بود. اتابک را به‌خانه‌اش بردند و پس از نیم‌ساعت یا کمتر درگذشت.

پس از آنکه نعش عباس‌آقا را کاوش کردند و اشیایی که در بالا نام بردیم از جیب بغلش بیرون آوردند، مدتی نعش آن جوان فداکار میان میدان افتاده بود، تا عاقبت مأمورین نظمیه نعش را به‌نظمیه برده و در چاهی انداختند.

پس از کشته شدن اتابک بهبهانی به مجلس بازگشت و چون ترس و وحشت تمام وکلا را فراگرفته بود، بهبهانی با همان شهامت جبلی اعلام داشت که فردا اول وقت مجلس منعقد شود.

در این واقعه وکلا بیش از سایر مردم ترسیده بودند و علت ترس آنها این بود که درمیان مردم عده‌ای از وکلا متهم به‌همدستی با اتابک شده بودند و مردم از آنها بد می‌گفتند و آنها را خائن به‌مشروطیت می‌نامیدند.

فردای آن روز ملک‌المتکلمین، میرزا سلیمان‌خان میکده و مساوات و محمدعلی ملک‌زاده را به‌خانهٔ اجلال‌السلطنه رئیس نظمیه فرستاد و بسختی به او پیغام داد که باید نعش عباس‌آقا را از چاه بیرون آورده و با تجلیل و احترام غسل داده و در محل مناسبی دفن نماید.

رئیس نظمیه ناچار تن درداد و عباس‌آقا را با مراسم معمول و مشایعت جمعی از مشروطه‌طلبان بیرون شهر تهران به‌خاک سپردند.

محمدعلیشاه بیش از دیگران از کشته شدن اتابک باطناً شاد بود، زیرا سبکسرانه تصور می‌کرد که با این پیش‌آمد دو نفع نصیبش شده، اول آنکه یکی از دشمنانش ازمیان رفته و دیگر آنکه می‌تواند مشروطه‌خواهان را به کشتن صدراعظم متهم کند و خشم روسها را نسبت به‌آنان تحریک نماید و بیش از پیش به‌خرابکاری بپردازد.

مجلس

مجلس بجای آنکه از کشته شدن اتابک به‌نفع مشروطیت استفاده کند و نشان بدهد که مردی که سالها یکی از عوامل بدبختی ایران بود از انتقام ملت جان بدر نبرد و عاقبت بدست یکی از فرزندان آزادیخواه ایران کشته شد و مستبدین دیگر باید از این پیش‌آمد عبرت گیرند و راه خدمت به‌ملت و مملکت را در پیش بگیرند، ضعف نفس از خود نشان داده و خود را در چشم آزادیخواهان بی‌ارزش کرد و در جلسه‌ای که فردای آن روز تشکیل یافت تلگرافی بدین مضمون به‌تمام حکام و انجمنهای ولایات و ایالات مخابره نمود:

«اتابک اعظم برای معرفی وزرای جنگ و عدلیه به‌مجلس آمد و دوساعت از شب گذشته در بیرون بهارستان در موقع درشکه نشستن از طرف دو نفر شخص ناشناس با گلوله مقتول و به‌رحمت ایزدی پیوست، قاتل بلافاصله خود را کشت. مجلس شورای ملی و دولت مشغول تحقیقات است که منشا این سوءقصد و مرتکبین اصلی را بدست بیاورد. قتل اتابک از ضایعات عظیمه و موجب تأسف و تأثر کلی است، امید است کشف منشأ فساد و محرکین درسایهٔ قدرت و سطوت مجلس شورای ملی بسهولت میسر و ازبرای عموم ملت ایران تشفی عادلانه حاصل شود.»

در مجلس محقق‌الدوله و سیدمحمد هراتی که هر دو از طرفداران دربار بودند و با اتابک سروسری داشتند، اتابک را خدمتگزار ملت و طرفدار است خواندند و کشتن او را یک فاجعهٔ بزرگ اعلام نمودند و سپس مکتوبی به‌امضای چند نفر از بازاریها خواندند و مجازات محرکین قتل را خواستند و نیز مجلس تلگرافی به‌شاه که در نیاوران بود مخابره کرد و این فقدان بزرگ را به‌شاه تسلیت گفت و از شاه تعقیب و مجازات مرتکبین قتل را تقاضا کرد.

در نتیجهٔ فشار مجلس میرزا صادق طاهباز و شاگرد عباس‌آقا و چند نفر دیگر را زندانی کردند، برادرعباس آقا از تهران فرار کرد و در قزوین خودش را کشت.

مجامع ملی

یکی دو روز بعد از قتل اتابک محافل ملی و مردم ساکت بودند و انتظار عکس‌العمل آن پیش آمد غیر منتظره را از طرف شاه داشتند، ولی برخلاف مجلس، خطبای ملت و رهبران آزادیخواهان بهر خاموشی را درهم شکسته و در نطقهای پرشورخود کشته‌شدن اتابک را یک پیروزی که نصیب ملت و مشروطیت شده اعلام داشتند و او را خارپیش پای ملت و مشروطیت خواندند و به‌مستبدین اعلام داشتند که از این پیش‌آمد بایدعبرت بگیرند و دست از مخالفت و کینه‌ورزی با ملت بردارند و درمقابل مشروطیت و قانون زانو به‌زمین نهند و تسلیم گردند.

مدیر انقلابی و سرکش روزنامهٔ روح‌القدس با همان جسارت جبلی و طبع آتشین اول کسی بود که در روزنامه‌اش اعمال جابرانه و افکار مستبدانه و مخاطراتی که زنده‌بودن اتابک برای مشروطیت داشت، خاطرنشان نمود و ازبین رفتن اتابک را به ملت تبریک گفت.

مجدالاسلام کرمانی نگارندهٔ روزنامه ندای ملت که مردی استفاده‌جو بود، از کشته شدن اتابک اظهار تأسف کرده بود، ولی سایر جراید با رهبران ملت همداستان شده و مقالات مفصلی در اطراف عقاید سوء و اندیشه‌های خطرناک اتابک نوشتند.

درنتیجه کشته شدن اتابک سبب تقویت مشروطیت و جسارت آزادیخواهان و

مرعوبیت مستبدین گردید.

کشورهای خارجه

روزنامه‌های آزادیخواه ممالک مترقی کشته شدن اتابک را فتح بزرگی برای ملت ایران در راه آزادی تلقی کردند.
یکی از جراید مهم انگلستان نوشته بود که در ایران یک انجمن سری مرکب از عدهٔ زیادی فداییان وطن تشکیل یافته و در میان آنها در حدود سیصد نفر برای کشتن سیصد نفر مستبدین معروف مأمور شده‌اند؛ یکی از آنها عباس آقا بود که دارای نمره ۴۱ بوده و به‌قیمت جان خود مأموریتی که داشت انجام داد و میرزا علی اصغرخان اتابک صدراعظم وقت را که سرسلسلهٔ مستبدین ایران بود، در مقابل شورای ملی کشت. اینک باید منتظر بود که سایرین چگونه مأموریت خود را انجام خواهند داد و آیا مستبدین از دست این فداییان ملت جان بدر خواهند برد و یا سرنوشت اتابک نصیبشان خواهد شد.
حبل المتین این مقاله را ترجمه و منتشر کرد و انتشار آن لرزه بر اندام بدخواهان مشروطیت انداخت.

www.tabarestan.info تبرستان

استعفای صنیع الدوله از ریاست مجلس

صنیع الدوله بعد از کشته شدن اتابک از ریاست مجلس شورای ملی استعفا داد. علت کناره‌جویی او این بود که استنباط کرده بود شاه با مشروطیت مخالف است و او قادر نخواهد بود سازشی میان مجلس و شاه را فراهم کند، بعلاوه بواسطهٔ دوستی که با اتابک داشت، از کشته شدن او دلتنگ بود و تصور می کرد که اگر اتابک را نکشته بودند، او قادر بود راهی را که در صلاح مملکت است پیش بگیرد و مانع از جنگ‌وخونریزی بشود و محمد علیشاه را مجبور به تمکین کند.
ولی آنچه مطلعین می‌گویند علت حقیقی استعفای صنیع الدوله اینست که شاه نسبت به‌او بدگمان شده بود و برضد او تحریکاتی می کرد و دیگر آنکه صنیع الدوله با تندروی انقلابیون موافق نبود و رویهٔ آنها را برخلاف صلاح آن زمان می‌دانست.

ریاست احتشام السلطنه

بعد از استعفای صنیع الدوله، احتشام السلطنه که در آن زمان کسب شهرتی کرده بود و در میان مشروطه‌خواهان به‌صراحت لهجه و طرفداری از ملت معروفیت پیدا کرده بود و تا حدی به قوانین و اوضاع کشورهای مترقی جهان آگاه بود، به ریاست مجلس شورای ملی انتخاب شد.
چون ما در صفحات آینده از رفتار دورهٔ ریاست این مرد و عللی که سبب بهم-

خوردن میان او و سران ملیون شد، سخن خواهیم راند و موجباتی که او را به‌استعفا از ریاست مجلس مجبور نمود، گفتگو خواهیم کرد، به‌آنچه در بالا نوشتیم قناعت می کنیم و بدابن مبحث خاتمه می دهیم.

چهلم عباس آقا

ملک‌المتکلمین و سید جمال‌الدین برای تشویق مردم به فداکاری در راه وطن و آزادی و تکریم و تعظیم در مقابل جانبازان و فداکاران ملت و مشروطیت به‌عموم مجامع ملی و انجمنها و مشروطه‌طلبها اعلام داشتند برای حق‌شناسی از یک نفر فدایی ملت و شهید راه مشروطیت چهلمین روز شهادت عباس آقا سر مزار آن مرحوم جمع شوند و با اظهار احساسات حق‌شناسی خود را از یک نفر فدایی از جان گذشته و خادم واقعی مشروطیت ابراز دارند.

چهلم عباس آقا یکی از روزهای تاریخی مشروطیت ایران بشمار می‌رود و برخلاف مجلس شورای ملی و نمایندگان ملت که در موضوع قتل اتابک دورویی و بی‌ارجی از خود نشان دادند، رهبران مشروطیت و تودهٔ ملت غیرت و علاقمندی خود را به‌اساس آزادی به‌عالمیان نشان دادند.

عدهٔ بیشماری از مردم در مزار عباس آقا میدان بزرگی را که چند کیلومتر مساحت آن می‌شد، از چند روز پیش صاف و آب‌پاشی و تمیز کردند و از صبح روز معهود انجمنها‌ی ملی با دسته‌های گل و طبقات مختلف ملت با پرچم ایران و کلیه محصلین مدارس سرودخوانان رهسپار مزار عباس آقا شدند.

در آن روز شهر تهران تعطیل و تمام بازارها و دکاکین بسته شده و در حدود پنجاه هزار نفر در آن فضای وسیع جمع شده بودند و آنقدر دستهٔ گل نثار قبر عباس آقا کردند که مزار او به تل گلی مبدل شده بود.

منبری برای خطابه در میان انبوه جمعیت نهاده بودند و همه چشم‌به‌راه خطبای بزرگ ملت بودند، ملک‌المتکلمین و آقا سید جمال از دور نمایان شدند مردم به‌دیدن آنها احساسات شورانگیزی نشان داده و فریاد زنده‌باد را به‌فلک رسانیدند.

ملک‌المتکلمین در میان احساسات شدید مردم بالای کرسی خطابه قرار گرفت و انبوه جمعیت که چون دریای خروشان متحرک بنظر می‌رسید، صدای غریو و فریادشان یک باره خاموش گردید و متوجه خطیب شهیر گشت. صدا در سینه‌ها خفه شد و حتی مردم برای اینکه بهتر صدای خطیب بزرگ را بشنوند آهسته نفس می کشیدند.

متأسفانه ما نتوانستیم چیزی از خطابه‌ای که در آن روز ایراد کرده، بدست بیاوریم ولی هزارها نفر از اشخاصی که در آن روز حضور داشتند، نطق آن روز ملک‌المتکلمین را یکی از شاهکارهای طبیعت و یکی از مظاهر تجلیات غیبی می‌پندارند،

بدواً با همان صدای رسا و فصاحت کلام این آیهٔ شریفه را عنوان کرد:

ولا یحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتاً بل احیاء عندربه یرجعون

سپس از اجر شهدای راه آزادی در پیشگاه خداوند سخن گفت. نطق ملک‌المتکلمین بیش از یکساعت بطول انجامید، بعد سید جمال‌الدین در میان همان احساسات خطابهٔ غرایی ایراد کرد و در خاتمه گفت، همانطوری که امیر مؤمنان وقتی که می‌خواست سر یکی از بزرگان کفار را از تن جدا کند فرمود من برای رضای خدا ترا می کشم، عباس آقا نیز برای رضای خدا و نجات ملت و بسط آزادی اتابک را کشت و خود را هم فدای ملت کرد.

میرزا صالح‌خان وزیر اکرم که یکی از رجال مشروطه‌خواه بود و در آن زمان حکومت تهران را برعهده داشت چنین حکایت می کند، عصر روز چهلم عباس‌آقا، محمد علیشاه مرا احضار کرد، منهم حسب‌الامر در کاخ گلستان شرفیاب شدم، شاه با حال خشم‌وغضب راه می‌رفت و درباریان دست بسینه درکناری صف کشیده بودند، شاه همینکه چشمش به‌من افتاد با آن صدای زیر که شبیه به‌صدای خواجگان بود، فریاد کرد مگر تو حاکم این شهر صاحب‌مرده نیستی، این چه اوضاع و بساطی است، بازارها را چرا بسته‌اند و این سروصداها چیست، من عرض کردم قربان من که نمی‌توانم جلوی احساسات ملت را بگیرم، از شنیدن لفظ ملت چنان خشمگین و آشفته شد که چند قدم به‌طرف من دوید و یقین دارم اگر اسلحه در دست داشت مرا می کشت، سپس فریاد کرد ملت، ملت، ملت را به‌شما نشان خواهم داد.

یکی از چاپلوسهای درباری که بیش از دیگران مقرب آن درگاه بود، برای آنکه خشم شاه را تخفیف بدهد چند قدم جلو آمد و عرض کرد قربان مردم در این کارگناهی ندارند و همه قلباً شاه پرستند و از کشته شدن اتابک مرحوم متأسف هستند، این بازیها را ملک‌المتکلمین و سید جمال فراهم می کنند.

از شنیدن اسم ملک‌المتکلمین و سید جمال رنگ محمدعلیشاه بطوری سیاه و خشمگین گشت که ما تصور کردیم الان سکته می کند، دندانهایش را بهم فشار داد و با یک خشم و عصبانیتی که هرگز در او ندیده بودم فریاد کرد یک نفر با غیرت پیدا نمی‌شود مرا از دست این دو نفر... نجات دهد.

کابینه‌های بعد از کشته شدن اتابک

ما در این تاریخ بطور اختصار چند سطر از هر یک از کابینه‌هایی که در دوره مشروطهٔ اول تشکیل شد نوشته و گذشته‌ایم، علت اینست که کابینه‌ها در آن زمان کمترین تأثیری در جریان انقلاب و کشمکش حیاتی که در کار بود و دو قوه با دو عقیده در مقابل هم ایستاده بودند و هریک برای از میان بردن دیگری

تلاش می کردند، نداشتند.

محمدعلیشاه می‌خواست مشروطیت را از میان ببرد و ملیون می‌خواستند مشروطه را حفظ و پایدار کنند و کابینه‌ها در آن میان یک آلت معطله بودند و کمترین تأثیر وجودی در جریانات نداشتند، کسانی که در کابینه‌ها عضویت داشتند اگر تمایلی به‌مشروطیت داشتند بواسطهٔ جبن و محافظه کاری دم نمی‌زدند و خود را بی‌طرف و یا مصلح قلمداد می کردند و به‌همین جهت مورد اعتماد شاه نبودند و ملیون هم به‌آنها اطمینان نداشتند.

کابینهٔ بعد از اتابک که به‌ریاست مشیرالسلطنه تشکیل شد، دوامی نکرد و طولی نکشید که مورد مخالفت سران ملیون و تندروهای مجلس قرارگرفت و با اینکه محمدعلیشاه مایل بود آنرا نگاهداری کند، در نتیجه استیضاح مجلس از میان رفت.

مشیرالسلطنه یکی ازکهنه نوکرهای دورهٔ استبداد بود و از اصول نو و مشروطیت کمترین اطلاعی نداشت و حکومت استبدادی را طبیعی و غیر قابل تغییر می‌پنداشت و شاه را سایهٔ خدا می‌دانست. اثری که از آن صدراعظم دورهٔ انقلاب به‌یادگار باقی مانده دو جمله است که سالها ورد زبانها بود. پس از آنکه محمدعلیشاه با فشار مردم متمم قانون‌اساسی را امضا کرد مشیرالسلطنه گفت: حالا که شاه بنابر میل مردم و مجلس قانون اساسی را امضا کرد خوب است دیگر مجلس و وکلا در کارهای سیاسی مداخله نکنند، دیگر آنکه گفته بود من یک گاو دارم که رئیس‌الوزرای گاوها است.

تأثیر کشته شدن اتابک در درباریان و رجال مستبد

سران مستبدین و رجال درباری ازکشته شدن اتابک و تجلیلاتی که از قاتل اتابک شده بود چنان وحشت‌زده و ترسیده بودند که چند روزی از رفتن به‌دربار خودداری کردند و در خانهٔ علاءالدوله انجمنی برپا نمودند و عریضه‌ای به‌شاه نوشتند که هرگاه شاه با مشروطیت همراهی نکند از نوکری او صرفنظر خواهند کرد.

خوانین قاجاریه شاه را تهدید کردند که هرگاه با مشروطیت همراهی نکند و به‌مخالفت خود باقی بماند، دیگری را بجای او به‌سلطنت انتخاب خواهند کرد. محمدعلیشاه چنانچه شیوهٔ نامردانهٔ او بود جواب داد که همیشه با مشروطه‌خواهان موافق بوده و هیچوقت مخالفت نخواهد کرد.

سپس رجال و امرا به هیأت اجتماع به‌مجلس رفته و به قرآن‌مجید قسم یاد کردند که با دل‌وجان نسبت به‌مشروطیت وفادار بوده و از قانون اساسی طرفداری و اطاعت خواهند کرد. حتی امیر بهادر که سر سلسلهٔ مستبدین و ستمگران بود قسم یاد کرد و

www.tabarestan.info تبرستان

بیش از دیگران اظهار علاقمندی به‌مشروطیت نمود، ولی متأسفانه بطوری که در صفحات بعد خواهیم دید دیری نگذشت که اکثر آن ناپاکان برخلاف عهدی که با خدا و قسمی که یاد نموده بودند، به‌مخالفت با مشروطیت و حکومت ملی قیام نمودند و به‌خون هزارها وطنپرست بی‌گناه دامان خود و تاریخ را آلوده کردند و بدستیاری اجانب ریشهٔ مشروطیت و آزادی را کندند.

جشن عید تولد شاه

از طرف دولت به‌وزارتخانه‌ها و حکام دستور داده شد که جشن باشکوهی برای تولد شاه برپا کنند و نیز مأمورین نظمیه به‌کسبه و تجار دستور داده بودند که بازار و خیابانها را چراغان کنند، ولی رهبران مشروطیت که روزبروز از رفتار ناپسند محمدعلیشاه دلتنگتر می‌شدند و از بدخواهی او نسبت به‌مشروطیت نگران بودند و از طرف دیگر از تجاوز قشون عثمانی به‌خاک ایران آشفته و پریشان‌حال بودند، تصمیم گرفتند که از جشن عیدشاه جلوگیری کنند، این بود که در همان موقع که مردم مشغول آیین بستن وتزیین شهر بودند ملک‌المتکلمین در انجمن مرکزی خطابه‌ای ایراد کرد که مفهوم آن این بود:

امروز قشون اجانب کشور ما را مورد هجوم و تاخت‌وتاز قرار داده و کشور ما در لب پرتگاه نیستی قرارگرفته است، درحقیقت ملت ایران عزادار است و این روز را روز عزای ملت باید نامید، دولت بجای آنکه قشون به‌سرحدات بفرستد و کشور را از چنگ دشمن خلاص کند، تهیهٔ جشن و چراغانی می‌بیند و مردم را به‌شادی و سرور دعوت می‌کند.

این است که به‌عموم ملت ایران اعلام می‌کنم که از شرکت در این جشن خودداری کرده و پولی که برای خرید شیرینی و قند و چای می‌خواهند مصرف کنند، برای فرستادن قشون به‌سرحدات و حفظ کشور از تعدیات اجانب صرف نمایند و از استقلال مملکت دفاع نمایند، پس از آنکه قشون اجنبی از خاک وطن رانده شد، ملت با شادکامی و دلخوشی بجای یک شب چندین شب جشن خواهد گرفت و چراغانی خواهد نمود.

هنوز چند ساعت از آن تصمیم نگذشته بود که مردم دست از تزیین شهر کشیدند و بساط جشن برچیده شد.

این رفتار مشروطه‌طلبان کینهٔ محمدعلیشاه را نسبت به‌آنها چندین برابر کرد و بیش از پیش او را خشمگین و عصبانی کرد، مخصوصاً نسبت به‌ملک‌المتکلمین.

با اینکه شیخ فضل‌الله در مجلسی که بهبهانی و طباطبائی و صدرالعلما و عده‌ای از رهبران مشروطیت و وکلای ملت حضور داشتند، تعهد کرد که از مخالفت با مشروطیت

www.tabarestan.info تبرستان

دست بکشد و در ورقهٔ استشهادی که راجع به‌مشروطیت از او سؤال شده بود مشروطیت را موافق بدموازین شرع اعلام نمود و آن ورقه را مهر و امضاء کرد و طباطبائی در منبر گفت که من متعهدم که اگر شیخ فضل‌الله مخالفت با مشروطه بکند او را از تهران بیرون کنم، او دست از مخالفت نکشید و جمعی از مستبدین را به‌تأسیس انجمنی بنام انجمن آل محمد برای مخالفت با مشروطیت دعوت نمود و همه روزه خود او و جمعی از ملاهای مستبد در آن مجمع حضور یافته و برضد مشروطیت نطقها می کردند و مشروطه‌خواهان را بی‌دین و بابی می‌نامیدند و تلگرافاتی در بدگوئی از آن اساس به‌نجف و شهرستانها مخابره می‌نمودند و مردم عوام را برضد حکومت ملی تحریک می کردند و با پولی که از محمد علیشاه گرفته بودند جمعی از اشرار را گرد خود جمع کرده به‌عربده‌کشی و فحاشی به‌سران مشروطه‌خواه وادار می کردند و هر جا مشروطه‌طلبی را تنها می‌یافتند کتک‌زده مجروح می‌نمودند.

دسیسه‌های ملکه ایران

مجدالاسلام کرمانی مدیر روزنامه ندای مردم در یادداشتهائی که از دورهٔ انقلاب از خود به‌یادگار گذارده چنین می‌نویسد:

«محمد علیشاه مثل مومی در دست ملکه نرم بود، ملکه برای اینکه وکلای مجلس را که موی دماغ او بودند از بین ببرد، دستور داد بتعداد آنها گوسفند آتش بزنند و معتقد بود به‌این ترتیب همهٔ آنها را قتل‌عام کرده است.»

محمد علیشاه برخلاف پدرانش فقط یک زن دایمی داشت که دختر نایب‌السلطنه کامران میرزا عمویش بود و قبل از او هم مادر اعتضادالسلطنه را درحبالهٔ خود درآورده بود، ولی بعد از نکاح دختر نایب‌السلطنه او را ترک کرد و این زن در مزاج شاه رسوخ زیادی داشت وشاه بالمره مطیع او بود و این زن برخلاف سایر قاجاریه خیلی با عصمت ولی مثل سایر زنهای عالم شوهردوست و معتقد به‌سحروجادو بود. پدرش نایب‌السلطنه هم همیشه تمام کارهایش را به کمک سحروجادو تمام می کرد و انجام می‌داد و دراین سن هم هنوز بهمان مزخرفات معتقد بود و با یک دنیاخست در هر سال مبالغی به‌یهودیها و منجمها می‌داد که زبان دشمنانش را ببندند و کار بستهٔ او را بگشایند.

ملکه ایران در دورهٔ مشروطیت خیلی دلتنگ بود، برای آنکه دلش می‌خواست بستگان خودش را روی کار بیاورد و ممکنش نمی‌شد و همیشه از مشروطیت اظهار نفرت می کرد. ملکه مکرر نزد دوستانش و نزد خود شاه شکایت می کرده که من از انیس‌الدوله و امین اقدس و سایر زنهای ناصرالدین شاه بمراتب بدبخت‌تر هستم چرا که آنها اقلا می‌توانستند برادر و کس‌وکار خود را به‌وزارت و حکومت برسانند و برای

من ممکن نیست که پدرم نایب‌السلطنه و برادرم شاهزاده مشدی را به‌منصب لایق برسانم.

اتابک مقتول در دورهٔ رئیس‌الوزرایی نظر به‌همین نکتهٔ مهم، نایب‌السلطنه را به‌وزارت جنگ معرفی نمود، ولی بعد از چندی مجلس بر عزل او رأی داد و مستوفی‌الممالک بجای او معین شد. مجملاً ملکه علاوه بر اینکه اقتدار شوهرش را خیلی ضعیف می‌دید خودش و برادرش و پدرش را هم بدبخت می‌دید و چاره‌ای نداشت و تحمل می‌نمود، ولی بعد از واقعهٔ نارنجک انداختن به‌شاه زیادتر مضطرب شد و مخصوصاً بعد از آنکه مرتکبین را گرفتار نمودند و خواستند مجازات بدهند و ملت مانع شد و بالاخره شبانه آنها را از حبس دربار نجات داده بودند، ملکه رفته رفته یقین کرد که ملت در مقام قتل شاه است.

و بعد از آنکه امرا و سایر طبقات در خانهٔ عضدالملک اجتماع نمودند و تبعید امیر بهادر و سایر رفقایش را از دربار خواستند، امیربهادر به‌شاه و ملکه حالی کرد که مردم یعنی پارتی ظل‌السلطان می‌خواهند بریزند به‌اندرون و فامیل شاه را بکشند، تا آنکه سلطنت به‌ظل‌السلطان برسد و آنها فقط از من و سوارهای کشیکخانهٔ ابواب جمعی من وحشت دارند لهذا می‌خواهند اول مرا خارج کنند و بعد اقدام نمایند.

ملکه تمام این مطالب را باور کرد و از آنجا که شخصاً صاحب مکنت بود و هم هرچه می‌خواست شاه به‌او می‌داد و هم پدرش از او مضایقه نداشت، از دو ماه قبل از خراب شدن مجلس شروع کرد به‌سحروجادو کردن. وسیلهٔ ایجاد اینگونه اعمال او پدرش بود، لهذا همه روزه جمعی از یهودیها در امیریهٔ نایب‌السلطنه مشغول عملیات بودند، از جمله یکروز بعدهٔ وکلای مجلس گوسفند آورده و دنبه‌های آنها را آتش زده بودند. به‌ترتیبی که اهلش می‌دانند و به‌نایب‌السلطنه قتل تمام وکلا را اطمینان داده بودند.

مجملاً بعد از آنکه شاه به‌مقصود خود نایل شد، برابهت ملکه خیلی افزود و ملکه هم فوق‌العاده به‌شاه منت می‌گذاشت، برای آنکه تمام آن حوادث را از اثر اعمال ساحرانهٔ خودش و پدرش می‌دانست، لهذا از آن تاریخ ببعد شریک‌السلطنه شد و در بسیاری از مقامات فرامین و احکام شاه را لغو و ابطال می‌نمود و همین ملکه با امیربهادر و مشیرالسلطنه و شیخ فضل‌الله اتحاد سیاسی داشت و آنها هم از فرمان او خارج نمی‌شدند.

بعد از آنکه شاه اعلان مشروطیت را منتشر نمود، همین ملکه فرستاد تمام آنها را پاره کردند و به‌متحدین خودش حکم کرد که صریحاً برضد این ارادهٔ ملوکانه قیام کنند، آنها هم با اطمینان ملکه اهتمام نمودند و بالاخره خواهی نخواهی شاه را مجبور به‌متابعت کردند.

www.taberestan.info تبرستان

نایب‌السلطنه هم بعد از مدتها ذلت هرگز راضی نمی‌شد دو مرتبه اختیارات شاه محدود شود و او را کمافی‌السابق مخذول نمایند. این چند نفر که مقربین و محارم شاه بودند، در داخل برضد مشروطیت فعالیت داشتند. نوکرهای خارجی شاه هم که حالشان معلوم است مثل امین‌الملک ـ مجلل‌السلطان ـ بنان‌السلطان ـ مشیرالسلطنه ـ مفاخرالملک ـ امیربهادر ـ ارشدالدوله ـ موقرالسلطنه و امثال آنها که در دورهٔ مشروطیت ذلیل بودند و حالیه تمام کارهای عمدهٔ دربار به‌آنها واگذار شده بود، چگونه راضی می‌شوند دو مرتبه از اوج عزت به‌حضیض ذلت بیفتند و بار دیگر ذلیل و بیکار شوند. مجملا از داخل و خارج شاه را برضد اساس آسایش نوعی برانگیختند و بالاخره رشتهٔ اقتدارت خود را از هم گسیخته و آبروی سلطنتی او را به‌خاک مذلت ریختند.

علت اینکه یادداشت مجدالاسلام کرمانی را در اینجا نقل کردیم اینست که مجدالاسلام در آخر مشروطهٔ اول به‌تهمت اینکه با دربار راه پیدا کرده و داخل جرگهٔ مخالفین مشروطیت شده، مورد سوءظن مشروطه‌خواهان قرار گرفت.

و این سوءظن بعد از توپ بستن مجلس به‌حقیقت پیوست و مجدالاسلام در دورهٔ استبداد صغیر با ملکه و نایب‌السلطنه کامران میرزا و روسها راه سازش را گذارد و مبالغی از آن راه پول بدست آورد.

بهمین جهت پس از آنکه تهران بدست مشروطه‌خواهان فتح شد، مجدالاسلام توقیف و حبس و استنطاق شد و می‌خواستند او را تیرباران کنند، ولی بعضی از سران مشروطه‌خواهان مانع از کشتن او شدند و مدت یکسال حبس شد و سپس به‌کرمان تبعید گردید.

مجدالاسلام با اینکه طرفدار ملکه بود، نتوانسته است بعضی از حقایق را ناگفته بگذارد و یک قسمت از آنچه در دربار شوکت مدار می‌گذشته نشان داده است، ولی حقیقت اینست که ملکه دشمن مشروطیت و آزادیخواهان بود و به‌عقیدهٔ جمعی از مطلعین آنقدر که می‌توانست، محمدعلیشاه را در برهم زدن مشروطیت تحریک می‌کرده و حتی عقیدهٔ جمعی براینست که بعد از توپ بستن مجلس و کشته‌شدن عده‌ای از سران ملت ملکه جدیت می‌کرده که کلیه کسانی که در باغشاه حبس بودند، کشته شوند و کسی از آن مهلکه نجات نیابد.

آقا شیخ اسدالله ممقانی نقل می‌کند:

پس از آنکه محمدعلیشاه بواسطهٔ انقلابی که در روسیه پیدا شد به‌اسلامبول فرار کرد و خود و خانواده‌اش در آنجا سکنا گزیدند، ملکه که خیلی پول دوست بود، برای استفاده دو تا اتومبیل تاکسی در اسلامبول خرید و راه انداخت و سفارت ایران را تحت فشار قرار داد تا از دولت ترکیه تقاضا کند که تاکسیهای ملکه از پرداخت

مالیات معاف باشند. چون اقدام به‌اینکار برای سفارت وهن‌آور بود بناچار من محمد علیشاه را ملاقات کردم و موضوع تقاضای ملکه را از سفارت به‌او گفتم محمد علیشاه ثمی در فکر فرو رفت و بعد به‌من گفت: تمام بدبختیهای گذشتهٔ من از این زن است و اعمال او مرا به‌این روز نشانده.

تحصن مخالفین مشروطیت

چون در تهران مستبدین و یا طرفداران مشروطه مشروعه کاری از پیش نبردند و به مخالفت شدید تودهٔ مشروطه‌خواه برخوردند و مجامعی که بنام روضه‌خوانی برپا کرده بودند، بهم خورد و چادرهایی که برپا کرده بودند، به زیر آورده شد و مردم آنها را مفسده‌جو و کارکنان اجانب خواندند، بر آن شدند که کانون فساد را در محلی که آزادی عمل داشته باشند، برپا کنند و با پول زیادی که از محمدعلیشاه می‌گرفتند بازار مخالفت با مشروطه را رونق دهند.

www.tabarestan.info تبرستان

درحدود پانصد نفر از ملاها و بعضی از مستبدین معروف بسرکردگی حاج شیخ فضل‌الله و سید احمد طباطبائی برادر طباطبائی و عده‌ای از طلاب در حضرت عبدالعظیم متحصن شدند و حامیان خود را درمیان مردم تهران فرستادند و با پول و تطمیع مردم را به‌پیوستن به‌متحصنین وادار می‌کردند و تلگرافی به‌مضمون ذیل به‌نجف مخابره نمودند:

۱۳ جمادی‌الاول «بواسطهٔ طغیان زنادقه و دعوت آنها به‌اتحاد و زندقه درمنابر و مجلس علناً و جماراً و عدم رادعی تمام علما الاّ دونفرسه‌شب است در زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم مقیم‌الله فی حفظ‌الاسلام» و نیز در ۱۷ جمادی‌الاول تلگرافی بدین مضمون به کلیهٔ شهرستانها فرستادند.

«حضور حجج اسلام دامت برکاته فصلی دائر به‌حفظ قوانین اسلام و هیات مجتهدین عظام و سایر اصلاحات مردود و مکنون مکشوف عموم متحیر، اساس دین متزلزل، جهت پیش آمد غیر مفهوم اغلب علما به‌حکم تکلیف مهاجر به‌زاویهٔ مقدس عازم عتبات، موقع اقدامات لازم، فضل‌الله نوری—احمدالحسینی طباطبائی—احمد الحسینی عراقی (علی)»

روزنامهٔ تمدن نوشت به‌دستور شاه تمام تلگرافاتی که متحصنین به‌ولایات مخابره می‌کردند، مجانی بود. این عده باوجودی که به‌تحریک خود محمدعلیشاه برضد مشروطیت قیام کرده بودند و همه روزه میان آنها مکاتبات و نمایندگانی ردوبدل

می‌شد، برای گول زدن مردم تلگرافی به محمدعلیشاه کردند که ما برای حفظ اسلام به‌قم خواهیم رفت و خواستاریم که مجلس با اصول اربعهٔ ما کار نداشته باشد — توحید — نبوت — امامت — معاد.

مقصود از این تلگراف این بود که به تمام ایرانیان و مسلمانان برسانند که مجلس مخالف اصول اسلام است و می‌خواهد اسلام را ازمیان بردارد و ما جز حمایت از اصول اربعه که اساس دین اسلام است مقصود و منظوری نداریم.

متحصنین برای اینکه دامنهٔ نفوذ خود را توسعه بدهند و در تهران آشوبی برپا کنند، پسر نقیب‌السادات را مأمور کردند که در مسجد سپهسالار قدیم مجلس روضه‌خوانی برپا کند و بساط چای و شربت راه بیندازد و مخالفین مشروطیت را گرد خود جمع کند، ولی همان روزی که روضه‌خوانی برپا شد و یکی از وعاظ برضد مشروطیت سخن گفت یکی از مشروطه‌طلبها که درمیان جماعت بود فریاد کرد که شما دشمن ملت هستید و از راه بدخواهی به‌تحریکات دست زده‌اید و می‌خواهید آزادی ملت را از میان ببرید. در نتیجه زدوخوردی درگرفت و خبر به‌مردم شهر رسید و جمعی از مشروطه‌طلبان به‌طرف مسجد شتافتند و پسر نقیب‌السادات را دستگیر کردند ولی ژاندارمها مداخله کرده پسر نقیب‌السادات را بعنوان اینکه می‌خواهند او را زندانی کنند از دست مشروطه‌خواهان خلاص کردند.

همان روز در حضرت عبدالعظیم متحصنین میرزا ابراهیم‌خان منشی سفارت فرانسه را که برای زیارت رفته و ازمشروطه‌خواهان بود، کتک‌زده مجروح کردند.

موضوع تحصن مشروطه مشروعه‌خواهان در مجلس شورای ملی مورد مذاکره شد، بهبهانی وطباطبائی عقیده داشتند که از راه مسالمت باید به‌این قضیه خاتمه داده شود و مصمم شدند که با عده‌ای از روحانیون مشروطه‌طلب به‌حضرت عبدالعظیم رفته متحصنین را دعوت به‌مراجعت به‌شهر و دست کشیدن ازمخالفت بنمایند. روز ۲۲ جمادی‌الاول بهبهانی و طباطبائی و صدرالعلما و امام‌جمعه وافجه‌ای بدون اطلاع مجلس به‌حضرت عبدالعظیم رفتند و وارد به‌حاجی شیخ فضل‌الله شدند و کوشش بسیار نمودند که او را به‌شهر آورند ولی به‌مقصود نرسیده، به‌شهر برگشتند وگزارش ملاقات خود را با متحصنین به‌مجلس دادند و مجلس پس ازمذاکرات زیادی تلگراف ذیل را به‌جمیع ولایات و ایالات ایران مخابره کرد.

«خدمت عموم آقایان حجج‌اسلام و علمای اعلام و عموم کارآگاهان ملت زایدت توفیقهاتهم.

حاجی شیخ فضل‌الله نوری از اول امر چون استحکام اساس مشروطیت رامخل منافع شخصی خود دید و دانسته است که با توسعهٔ اسباب عدل و تحقیق که ازجمله

مزایای این اساس عالی است، طرق استفادهٔ شخصی مسدود می‌گردد، در خفی و آشکار گاهی بعنوان موافقت وگاهی با اعلان مخالفت در اخلال ارکان سعادت مملکت کوتاهی نداشته. مسببین این بنای رفیع ومجلس مقدس شورای ملی به‌گمان اینکه بالاخره جناب شیخ از سیر در خط تنگ و تاریک باطل نادم شده به‌شاهراه حق و سعادت توفیق عود نماید، بـرفق و مماشات عمل می‌نمودند، تا اینکه چندی قبل با گرفتن وجه سعی بلیغ بـعمل آوردنـد که حکومت سیستان و قائن را درحق حشمت‌الملک برقرار نمایـد، چون مجلـس به‌ملاحظات عدیده حکومت مشارالیه را تصویب نکرد، بالمره معاندت با مجلس مقدس را علنی نموده که اهالی دارالخلافه ازمخالفتهای او به‌جان آمـدند و او هم مجبور به‌ترک پایتخت گشته و در زاویهٔ مقدسه حضرت عبدالعظیم چند نفر ازمفسدین ومعاندین را ازقبیل پسر جناب حاجی سید محسن عراقی معلوم‌الحال که از مدتی بواسـطه تعدیات فوق‌العاده‌اش در عراق تحت محاکمه است، دور خـود جمع نموده و ازقرار معلوم برای اخلال مسلمین تلگراف فسادانگیز به‌ولایات مخابره نموده است، اگرچه با توجهٔ خاصهٔ آیت‌الله عتبات عالیات و عموم حجج‌اسلام و علمای اعلام ایران و موافقت‌نامهٔ اکابردین و همراهی عقلای مسلمین ظن کامل حاصل است، اغفال اینگونه علمای بی‌عمل مظهر هیچگونه اعتنا و اعتباری نخواهد بود، معهذا برای اینکه عوام بیچاره در بلاد دور ونزدیک به‌دام تزویرات مغرضین نیفتند، لازم آمد مجملی از تفاصیل حالات این شخص بتوسط التفات عالی گوشزد خاص‌وعام گردد تا سیه‌روی شود هرکه دراوغش باشد. «مجلس شورای ملی»

هرگاه ما بخواهیم تلگرافاتی که از طرفین در آن زمان به‌شهرستانها و خارج ایران مخابره شده در اینجا بنویسیم باید کتابی نوشت، فقط به‌درج دو تلگراف فوق مبادرت کردیم و آن برای این است که فرزندان ایران پی ببرند که مستبدین و ملاهای طرفدار مشروطهٔ مشروعه چگونه مشروطیت را می‌خواستند مخالف اصول دین و شرع معرفی کنند و مشروطه‌خواهان را کافر و بی‌دین جلوه دهند و درخواست می‌کردند که مجلس چهار چیز راکه پایهٔ اسلام به روی آن گذارده شده و اصول دین اسلام است دست نزند و از میان نبرد: اول توحید با این درخواست می‌خواستند بگویند که مجلس بـه‌خدای یگانه معتقد نیست، دوم نبوت می‌خواستند بگویند که مجلسیان مسلمان نیستنـد و به‌پیغمبر اکرم اعتقاد ندارند، سوم امامت می‌خواستند به‌مردم بفهمانند که مجلسیان و مشروطه‌خواهان شیعه نیستند و چهارم معاد یعنی مجلس به‌قیامت و بقای روح ایمان ندارد.

از طرف دیگر مجلس با آنکه اکثر اوقات جنبهٔ محافظه‌کاری پیش می‌گرفت ناچار شد شیخ فضل‌الله و همراهانش را مفسده‌جو و بدخواه و استفاده‌طلب خواند، ولی خطبای ملت و جراید و سران مشروطه‌خواه واقعی از اول شمشیر را از روی عبا بـستند و

علناً مبارزه را با طرفداران مشروطه مشروعه و در حقیقت با محمدعلیشاه آغاز کردند و آنقدر به‌مجلس فشار وارد آوردند تا مجلس ناگزیر شد وارد در جنگ شده و رویهٔ محافظه کاری یا بقول خود مجلسیان مسالمت‌آمیز را کنار بگذارد. در خاتمه ناگفته نماند که همین رویهٔ مسالمت‌آمیز مجلس بود که مشروطیت را از پای درآورد و موجب چهار سال جنگ و خونریزی شد.

زنهای فاحشهٔ بی‌حجاب در کوچه و بازار

یکی از نیرنگهای مستبدین وملاهای طرفدارمشروطه مشروعه برای بدنام کردن مشروطه‌خواهان و متهم کردن آنها به بی‌دینی، این بود که نظمیه جمعی از زنان فاحشه را با پول زیاد جمع کرد و درخفا به‌آنها دستور داد که به‌حال اجتماع در میان روز که خیابانها و بازارها پراز جمعیت است، بدون حجاب به‌بازارها و خیابانها رفته و فریاد بکشند زنده‌باد مشروطه زنده‌باد آزادی (مشروطه به‌ما آزادی داده و ما باید از قیود دینی آزاد باشیم و هرطور میل داریم زندگی کنیم).

هدف مستبدین این بود که به‌این وسیله مردم متعصب را برضد مشروطیت قیام بدهند و به‌آنها بفهمانند که اگر از این سیل جلوگیری نشود، فردا زنها و دخترهای آنها هم بروز همین زنهای دوره‌گرد و هرزه خواهند افتاد.

دولت‌آبادی می‌نویسد: که محرک اصلی این نقشه سعدالدوله بود.

باری این نیرنگ هم بجایی نرسید و مردم مصنوعی بودن آنرا بخوبی درك کردند و خطبای ملت این عمل رسوای ملاهای مستبد را که جز بدنامی خودشان نتیجه‌ای نداد برای مردم تشریح کردند و به‌همه فهماندند که این قوم برای رسیدن به‌مقصودی که در پیش دارند از ارتکاب هر نوع زشت کاری و پلیدی خودداری ندارند.

طرز قضاوت مردم شهرستانها نسبت به‌جراید

گاهی بعضی از وقایع کوچک پیش می‌آید که بیش از خواندن یک کتاب انسان را به‌طرزفکروقضاوت مردم زمان آشنا می‌کند و حالات روحی و اخلاقی جامعه را روشن می‌نماید.

بعد از آنکه بساط مشروطیت در ارومیه که بعد از تبریز مهمترین شهر آذربایجان است گسترده شد و انجمن ایالتی تأسیس گردید روزنامه‌ای بنام فریاد منتشر شد.

پس از چندی جمعی از اعیان شهر به‌انجمن ایالتی رفته و توقیف روزنامهٔ مذکور را از انجمن تقاضا نمودند و ادله و عللی که برای توقیف روزنامه ذکر کردند از این قرار بود:

اول، روزنامه با اصول شریعت تطبیق نمی کند.

دوم، روزنامه اسامی اشخاصی که مرتکب اعمال زشت می‌شوند نمی‌برد.

سوم، نیک‌وبدی که در شهر می‌شود روزنامه می‌نویسد و در تمام بلاد منتشر می‌شود و آبروی ما را می‌برد.

چهارم، کارهایی که در شهر ما می‌شود مربوط به‌خود ما است و به‌دیگران ربطی ندارد که بدانند در شهر ما چه وقایعی اتفاق می‌افتد.

در مقابل ادلهٔ بالا انجمن تسلیم می‌شود و حکم توقیف روزنامه را صادر می‌نماید. مخالفین مشروطیت در تهران مخصوصاً کسانی که می‌خواستند آزادی جراید را مخالف با شرع مبین معرفی کنند، رأی انجمن ایالتی ارومیه را تحسین نموده بنای حمله را به‌جراید ملی گذاردند و آنها را ناشر کفر و زندقه خواندند.

سیدا کبرشاه معروف در روی منبر گفت اگر از این اوراق کفرآمیز جلوگیری نشود دین از دست خواهد رفت.

و شیخ عاملی در مجمعی که از طلاب طرفدار مشروطهٔ مشروعه تشکیل شده بود فریاد کرد که روزنامه مرادف با کفر و زندقه است.

www.tabarestan.info
تبرستان

عریضهٔ اتحادیهٔ طلاب آذربایجان و فارس

انجمنهایی که نامشان در بالا برده شد، عریضه‌ای به‌مجلس نوشتند و در آن متذکر شده بودند که دستگاه استبدادی که در حضرت عبدالعظیم به‌ریاست حاجی شیخ فضل‌الله در مخالفت با مشروطیت برپا شده و عده‌ای از اوباش و مردمان ولگرد و چاقوکش را گرد خود جمع کرده، همه روز موجب زحمت مردم می‌شوند و چون مشروطه‌خواهی را بدست می‌آورند او را با خواری کتک زده و مجروح می‌کنند و کار جسارت را بجایی رسانیده‌اند که در یکی از روزهای زیارتی به‌گار خط آهن رفته به‌طرف مردم بی‌گناه هجوم برده و عده‌ای را مجروح نمودند. چون دولت نمی‌خواهد جلو آن فتنه‌جویان را بگیرد و مجلس هم مهر سکوت بر دهن زده، ما مصمم هستیم مجتمعاً به‌حضرت عبدالعظیم رفته و آن کانون فساد را از میان برداریم و چون نمی‌خواستیم بدون اطلاع قبلی مجلس اقدامی کرده باشیم اینست که مراتب فوق را به‌عرض رسانیدیم.

فردای آن روز هزارها نفر از طبقات مختلف به‌سردستگی سه انجمن فوق به‌مجلس آمدند و نیت داشتند از آنجا بطور اجتماع به‌حضرت عبدالعظیم بروند.

رئیس مجلس هر چه کرد آنها را قانع کند موفق نشد. بهبهانی هر قدر کوشش کرد که با اندرز و نصایح به‌آنها بفهماند که این اقدامی که می‌خواهند بکنند صلاح نیست و متضمن مخاطرت بسیار است و مشکلات مجلس را زیادتر خواهد کرد، مردم

به‌حرفهای او گوش ندادند و بعضی افراد تندرو به‌او تعرض و پرخاش کردند.

روزنامهٔ حبل‌المتین می‌نویسد: بهبهانی بناچار به‌ملک‌المتکلمین متوسل شد و خطیب شهیر ملت در میان جماعت بپا ایستاده بدیدن او آن دریای طوفانی ساکت شد و چشمها به‌طرف او متوجه گشت. ملک‌المتکلمین در چند جمله که مفهومش اینست: «ای مردم شما اگر به‌رهبران خود ایمان دارید و حقیقتاً مشروطه‌



حاج آقا محسن عراقی

خواه و ملت‌دوست هستید، باید گوش شنوا داشته باشید و آنچه را که صلاح است رفتار کنید. اینست که به‌شما می‌گویم صلاح در اینست که متفرق بشوید و به‌ما وقت بدهید تا درخواستی را که نموده‌اید با دقت و مطالعه انجام بدهیم.» مردم را قانع نمود.

مردم که عده‌شان به‌هزارها می‌رسید با فریاد زنده‌باد ملک‌المتکلمین صحن

بهارستان را ترک کردند و متفرق شدند از جمله تقاضای انجمنها تنبیه کسانی بود که در قوچان اطفال ایرانی را فروخته بودند.

ناگفته نماند که در همان روزها چند نفر از اطفالی که در قوچان فروخته شده بودند با بستگانشان به‌تهران آمده بودند و دیدن آن اطفال بیگناه و شنیدن داستان فروختن آنها کلیهٔ مجامع ملی را عصبانی و آشفته حال نموده بود و زمینه برای یک قیام عمومی مستعد بود.

فردای همان روز مجلس تشکیل شد اول عریضهٔ انجمنها قرائت و سپس تلگرافی که به این مضمون از اراک رسیده بود خوانده شد:

«حاجی‌آقا محسن عراقی با جمعیت زیادی از سواره و پیاده مسلح به‌شهر وارد و شب تا صبح مشغول تیراندازی می‌باشند و انجمن را تهدید به‌متفرق شدن نموده‌اند تا حال عدهٔ زیادی از مردمان بیگناه را کشته و مجروح کرده‌اند و هرساعت بر جسارت و تجری آنها افزوده می‌شود، علت و محرک حقیقی این اوضاع ناگوار در تهران است و اگر بفوریت جلوگیری نشود شهر در خاک و خون کشیده خواهد شد.»

در مجلس گفته شد چگونه دولت می‌توانست از سالارالدوله که اردوی زیادی همراه خود داشت جلوگیری کند و او را مجبور به‌فرار نماید، ولی از حاجی‌آقا محسن نمی‌تواند جلوگیری کند.

پس معلوم می‌شود که محرک تمام این فتنه‌وآشوبها خود دولت است چنانچه اغتشاش ماکو، زنجان و اردبیل بواسطهٔ تحریکات دولت بوجود آمد.

چند نفر از وکلا اظهار داشتند که عده‌ای از شیاطین مفسده‌جو از قبیل نایب‌السلطنه، اقبال‌الدوله، صاحب اختیار و مختارالدوله اطراف شاه راگرفته‌اند و نمی‌گذارند جلوگیری از این فتنه‌وآشوبها بشود و باید آنها را از اطراف شاه راند.

سپس تلگرافاتی که از کرمان و شفارود و بعضی از نقاط دیگر رسیده بود خوانده شد و همگی حاکی از تحریکات مستبدین فتنه‌جو بود. پس از قرائت تلگرافات مذکور هیجانی در مجلس پدیدار گشت و انتقاداتی از دولت شد و در نتیجه تصمیم گرفتند که برای جلسه آینده وزیر کشور را احضار و از او استیضاح بعمل آید. در جلسهٔ بعد وزیر داخله در مجلس حضور یافت و همان جوابهای بی‌سروته که همیشه در اینگونه موارد می‌داد، داد.

حقیقت مطلب اینست که هم مجلسیان و هم وزرا می‌دانستند که محمدعلیشاه شخصاً محرک این اغتشاشات و فتنه‌جویها است ولی وزرا جرأت دم زدن نداشتند و مجلس سست عنصر هم می‌خواست گناه را به‌گردن اطرافیان شاه بیندازد.

نیرومندی اقلیت تندرو مجلس

نظر بموقعیت مهمی که اقلیت تندرو مجلس که بقیادت تقی‌زاده تشکیل یافته بود در جریان انقلاب پیدا کرد و تأثیری که در وقایعی که از این ببعد پیش آمد داشت و بعقیدهٔ اعتدالیها و یا بهتر بگوییم مخالفین اقلیت، رویهٔ تند و طریقهٔ انقلابی‌ای که اقلیت پیش گرفت، کار را به‌توپ بستن مجلس و انهدام مشروطیت کشانید و مانع شد میان مجلس و محمدعلیشاه سازش پیدا شود، درخور آنست که در اطراف موقعیت و رویهٔ آن بیشتر قلمفرسایی شود و سیروسلوکی که داشت روشنتر گردد.

بطوری که در یکی از فصول گذشته تذکر دادیم این اقلیت از نمایندگان آذربایجان و چند نفر وکلای آزادیخواه و تندرو مجلس تشکیل یافته بود و چون افرادی که این اقلیت را تشکیل می‌دادند همه مردمان پاکدامن و معتقد به‌مشروطیت بودند، در اندک زمانی توانستند توجه و اعتماد رهبران حقیقی ملت را به‌خود جلب نمایند و یک اتحاد و اتفاق و همکاری در میان آنها ایجاد شود و در نتیجه نفوذی در میان عامهٔ مردم پیدا کردند و چون از روز اول طریقهٔ اقلیت بر مخالفت با دستگاه استبداد و بدبینی به‌محمدعلیشاه استوار بود و از آمیزش و همکاری با وزرا و رجال خودداری می‌کردند و راه انتقاد و مخالفت که بهترین طریقهٔ جلب طبقهٔ عوام است در پیش گرفته بودند، در اندک زمانی شهرت بسزایی پیدا کردند و اعتماد مردم را بیش از پیش به‌خود جلب نمودند.

www.tabarestan.info
تبرستان

از طرف دیگر وکلای متنفذ مجلس و رؤسای روحانیون که خود را موجد نهضت مشروطیت می‌دانستند و متولی آن دستگاه نوین می‌پنداشتند، نمی‌خواستند که عده‌ای غیر معروف که کمترین حقی و سهمی در ایجاد نهضت مشروطیت نداشتند و کسی آنها را نمی‌شناخت و در کشمکشهای گذشته نامی از آنها در میان نبود خود را به‌میدان انداخته و مقامی را که آنان در انحصار خود می‌پنداشتند غصب کنند و یا در آن شریک و سهیم گردند. مهم‌ترین اشخاصی که مخالف با اقلیت بودند: آقاسیدعبدالله بهبهانی و چند نفر تجار متنفذ از قبیل حاجی امین‌الضرب و حاجی معین بوشهری و حاجی محمدتقی بنکدار و حاجی محمداسماعیل آقا بودند که خود را ارکان مشروطیت می‌دانستند و اکثریت مجلس را هم در دست داشتند.

بعد از ورود میرزاعلی‌اصغرخان اتابک به‌تهران و رسیدنش به‌مقام صدارت، اکثریت مجلس که حامی او بود، مخصوصاً بهبهانی و حاجی معین بوشهری که از دیر زمانی زمامداری او را آرزو داشتند، موقع را برای از میان بردن اقلیت تندرو و انقلابی مساعد دیدند و امیدوار بودند که با دستیاری رئیس دولت آنان را از مجلس برانند و میدان را از مخالفین خود پاک کنند.

اقلیت چون خود را در فشار دید، بخلاف مردمان ضعیف و سست عنصر، با

شجاعت و استقامت راه حمله و مخالفت با دولت و دستگاه استبداد را پیش گرفت و همین رویه که با روح انقلاب سازش داشت نه‌فقط او را از انحلال و مهلکه نجات داد بلکه موقعیت محکم و استواری در آینده برای آنها تأمین نمود.

عواملی که موجب تقویت اقلیت تندرو شد

اول، ایستادگی و مخالفت با محمدعلیشاه و دستگاه استبداد و عدم اعتنا و اعتماد به‌اتابک، آزادیخواهان را به‌طرف اقلیت تندرو جلب کرد.

دوم، زندگانی ساده و بی‌آلایشی که افراد اقلیت مخصوصاً سران آنها داشتند.

سوم، پشتیبانی‌ای که زعمای ملت، ملک‌المتکلمین و سیدجمال و مدیران جرابد ملی و تندرو میرزا جهانگیرخان و مساوات از آنها می‌کردند.

چهارم، نیروی مجاهد و سرباز ملی که به‌دست کمیتهٔ انقلاب برای ایستادگی و مقاومت در مقابل شاه مستبد تشکیل یافته و طرفدار اقلیت مجلس بود.

پنجم، انجمن آذربایجان و انجمن برادران دروازه قزوین که یکی بریاست تقی‌زاده و دیگری بریاست میرزا سلیمان‌خان میکده تشکیل یافته و در هر یک از آن انجمنها چندین هزار نفر عضویت داشتند و عده‌ای افراد مسلح در اختیار آنها بود، طرفدار اقلیت بودند.

ششم، افرادی مانند حیدرخان عمواغلی که معروف به‌انقلابی و بمب‌انداز بودند و مستبدین و اعتدالیهای مجلس از آنها واهمه زیاد داشتند، از طرفداران اقلیت بودند.

هفتم، کشته شدن اتابک به‌دست یکی از مجاهدین تندرو که مردم او را عضو کمیته سری می‌دانستند، بیش از پیش موقعیت اقلیت تندرو مجلس را استوار و محکم نمود.

در نتیجه زمام مشروطیت بدست کمیتهٔ انقلاب که از زعمای ملت و رؤسای اقلیت مجلس تشکیل یافته بود و ما اسامی اعضای آن را در جلد دوم این تاریخ نگاشتیم افتاد.

مستبدین و درباریان که ازکشته شدن اتابک بکلی خود را باخته و مرعوب شده بودند و برای چندی دست از مخالفت با مشروطیت برداشته بودند، موقعیت کمیتهٔ انقلاب و اقلیت مجلس را بیش از پیش محکم و استوار نمود.

این بود که پس ازکشته شدن اتابک کمیتهٔ انقلاب حاکم بر وضعیت شد و توانست علیرغم میل محمدعلیشاه کابینهٔ ناصرالملک را سر کار بیاورد و از او پشتیبانی کند و هرگاه ناصرالملک بمحافظه کاری را کنار می‌گذاشت و از خود جرأت و جسارتی نشان می‌داد ممکن بود در همان روزها کار را یکسره کرد و دست محمد علیشاه را از تاج و

تخت کوتاه نمود.

در اینجا ناگفته نگذاریم که نیرومند شدن انقلابیون در آن زمان یک بدبختی و عیب بزرگی هم همراه داشت و آن بدبختی این بود که عده‌ای از وکلا و مشروطه‌خواهان سست عنصر و بی‌بنیاد بواسطهٔ خوف از رویهٔ انقلابیون و یا بواسطهٔ حسادت و رقابت راه دربار را پیش گرفتند و در باطن با شاه مستبد و درباریان خائن سروسری پیدا کردند و بزرگترین خیانت را به‌آزادی و حکومت روا داشتند و ما در موقع خود در اطراف این موضوع صحبت خواهیم کرد.

در خاتمهٔ این مبحث متذکر می‌شویم که اختلاف و کشمکشی که میان بهبهانی و احتشام‌السلطنه رئیس مجلس پس از چندی پیش آمد بهبهانی را به‌انقلابیون و اقلیت تندرو مجلس نزدیک کرد و آنها را نیرومندتر نمود ولی در مقابل بطوری که در فصل بعد خواهیم دید احتشام‌السلطنه هم با محمد علیشاه راه سازش پیش گرفت و به نفع او شروع به فعالیت نمود.

تأثیر نهضت مشروطیت در عتبات

با اینکه همهٔ مامورین دولت و حکام، دست‌نشاندهٔ محمد علیشاه بودند و از او دستور داشتند که در تقویت مخالفین با مشروطه آنچه در قوه دارند فروگذار نکنند، اکثر شهرها و ولایات ایران نسبت به‌مشروطیت باوفا بودند و از آن طرفداری می کردند، فقط در زنجان شیخ قربانعلی که در حدود صد سال داشت و ملای متنفذی بود به کمک مشروطهٔ مشروعه برخاست و مشروطه‌طلبان را تکفیر کرد و به تحریک او جمعی زخمی و کشته شدند و در سبزوار حاجی میرزا حسین مجتهد که از مستبدین معروف بود برضد انجمن ملی قیام کرد و مردم را به‌جنگ با مشروطه‌طلبان تحریک نمود و خانه‌هایی چند به‌غارت داد و خونها ریخت که ما در موقع خود از بیان آن خودداری نخواهیم کرد.

در عراق و ورامین هم طرفداران حاجی‌آقا محسن و شیخ محمود نسبت به‌مشروطه خواهان ظلمها کردند و خسارتها وارد آوردند و جمعی را آواره کردند.

در آن زمان موافقت یا مخالفت حوزهٔ علمیه نجف بیش از هر عاملی در تقدیرات مشروطیت ایران مؤثر بود و وزنهٔ سنگین روحانیت نجف در کپهٔ ترازوی هر یک از دو طرف گذارده می‌شد، کار به‌نفع آن طرف تمام می‌شد.

از بخت بد در آن سرزمین هم روحانیون به‌دو دسته تقسیم شده بودند جمعی از طلاب روشنفکر به‌قیادت و رهبری حاجی میرزا حسین حاجی میرزا خلیل و آخوند ملا کاظم خراسانی و آخوند مازندرانی که از اجلهٔ علمای شیعه و مراجع تقلید بودند از روز اول انقلاب ایران به‌یاری مشروطیت و طرفداری از ملت برخاستند، ولی سید کاظم

www.tabarestan.info تبرستان

یزدی که در ریا کاری بی‌نظیر بود و بقول طرفدارانش در زهد و تقوی مانند نداشت و مریدان و مقلدین زیاد در ایران داشت و عشایر شیعهٔ عراق عرب از او تقلید می کردند و او را پیشوای مطلق خود می‌دانستند و هرگاه ضرورت ایجاب می کرد ممکن بود هزارها عرب مسلح تحت اختیار او گذارند و احکامش را با آهن و آتش پیش ببرند، طرفدار استبداد بود و بیش از هر کس نسبت به‌مشروطه و مشروطه‌خواهان اظهار تنفر می کرد و آنها را بی‌دین و خدانشناس می‌خواند.

از طرف دیگر دولت استبدادی عثمانی بزرگترین دشمن مشروطیت ایران بود و کوشش می کرد آتش مقدسی که در نجف اشرف روشن بود خاموش کند، سید کاظم و مخالفین مشروطیت را تقویت می کرد و روحانیون مشروطه‌خواه را تهدید نموده بود که اگر از یاری مشروطه‌طلبان ایران دست نکشند، آنها را از خاك عراق تبعید خواهد کرد.

کمک مأمورین مستبد عثمانی و قنسول روس در بغداد و اطاعت کورکورانهٔ عشایر مسلح عراق از سید کاظم و پول زیادی که از طرف محمد علیشاه برای او می‌فرستاد عرصه را به‌روحانیون طرفدار مشروطیت چنان تنگ کرده بود که نزدیک بود خانه‌نشین شده و حتی از رفتن به‌مسجد خودداری کنند، ولی آن سه روحانی مبارزو خیرخواه و حامی حق و عدالت در مقابل همهٔ این فشارها از پای ننشستند و آنچه در توه داشتند در تقویت حکومت ملی و مخالفت با شاه مستبد و روحانیون طرفدار مشروطهٔ مشروعه فروگذار نکردند و برای آنکه خوانندگان از اوضاع حوزهٔ علمیه نجف بهتر مطلع شوند تلگرافی که روحانیون مشروطه‌خواه نجف به‌مجلس شورای ملی مخابره کرده‌اند و کاغذی را که سید عبدالحسین مجتهد یزدی به‌پسر آقا سید کاظم یزدی که آن زمان با شیخ فضل‌الله در حضرت عبدالعظیم به‌مخالفت با مشروطه‌خواهان متحصن شده بود عیناً اینجا نقل می کنیم:

«مجلس محترم شورای ملی رفع الله قواعده

تلگراف موحش انجمن شریف واصل و از مخالفت مخالفین با مجلس محترم اسلامی خاطر قاطبهٔ اهل اسلام ملول گشته، عموم اهل علم و کافهٔ ممتحنین شریعت مطهره حضرت ختمی مرتبت صلی‌الله علیه وآله وسلم اعلام می‌دارد که خداوند متعال گواه است که ما غرضی جز تقویت اسلام و حفظ دماء مسلمین و اصلاح امورعامه نداریم، علیهذا مجلسی که تأسیس آن برای رفع ظلم و اغاثه مظلوم و اعانت ملهوف و امر به‌معروف و نهی ازمنکر و تقویت ملت و دولت و ترفیه حال رعیت و حفظ بیضهٔ اسلام است قطعاً و عقلا و شرعاً و عرفاً راجح بلکه واجب است و مخالف و معاند او، مخالف شرع انور و مجادل با صاحب شریعت است. رجاء واثق که تا کنون انشاءالله تعالی کسی مخالفت نکرده و نخواهد کرد و هرگاه برخلاف این مضمون کتباً و تلگرافاً نسبتی به‌ما داده شود کذب محض، احضار را صلاح ندیدیم مهمات را اطلاع دهید.

www.tabarestan.info

الاحقر نجل حاجی میرزا خلیل ــ الاحقر محمد کاظم خراسانی ــ الاحقر عبدالله مازندرانی»

نامه‌ای برای مستبدین

این هم کاغذیست که یکی از پیروان سید کاظم بنام شیخ ـ عبدالحسین یزدی به‌پسر آقاسید کاظم، سیداحمد که در حضرت عبدالعظیم با آقاشیخ فضل‌الله بود نوشته:

بعرض می‌رساند امید است که خداوند وجود مبارک جنابعالی را از مجموع آلام و اسقام مصون و محروس بدارد. تلوا فی‌الجمله شرح بعضی وقایع را بعرض می‌رسانم که حضرات مفسدین آن حدود خواستند تلگراف مساعد با اغراض خبیثهٔ خود که فی‌الحقیقه هدم اسلام و پایمال کردن کلمهٔ طیبهٔ (لااله‌الاالله و محمد رسول‌الله صلی‌الله علیه وآله وسلم) بود از حضرت مستطاب حجةالاسلام و آیت‌الله فی‌الانام حضرت آقا بگیرند امتناع شدید می‌فرمودند لذا مفسدین درمقام صدمه و اذیت آن‌وجود مبارک برآمدند، حتی تهدید به‌قتل و صورتی که مشتمل بر این معنی و دوشکل ششلول بر آن کشیدند، نوشتند و بر درهای صحن مقدس چسباندند. اهل نجف از عرب و عجم که این معنی را دیدند از بطلان این امر و اغراض مفسدین مطلع شدند، به کلمهٔ واحده آنها را لعن کردند و این معنی موجب آن شد که متدینین و علمای اهل علم متمکن از بدگویی و انکار این امر مشئوم شدند و بحمدالله اهل حق قوتی گرفتند. لاینقطع شیوخ اعراب و علمای ایشان از حضرت آقا و اصحاب ایشان سؤال از مرتکبین این امر شنیع می‌نمودند که آنها را به‌مجازات خود برسانند و تلف کنند، از خود حضرت آقا جوابی بغیر آنکه به‌خدا واگذاشتم و احدی را نمی‌شناسم نشنیدند و یکروز هم خود آقا برمنبر درس به‌محضر همهٔ آقایان طلاب فرمودند که امر راجع به‌دین اسلام است و حفظ نفوس و اعراض مسلمین باید بشود و حفظ شوکت مذهب جعفری صلوات‌الله علیه و علی آبائه‌الطاهرین و ابنائه‌المعصومین و دماء باید بشود و این معنی جز به‌مطابقهٔ باشریعت مطهره نخواهد شد و از کشتن هم باک ندارم، چیزی از عمر من باقی نمانده که از آن خائف باشم و از دین خود دست بردارم و دیگر حضرت آقا ساکت بودند و هیچ نمی‌فرمودند تا آنکه مدتی لاینقطع از علما و متدینین بلاد عجم و اهل علم و متدینین آنجا مکاتیب مشحون از تشکیلات فوق‌العاده از ظهور فتن و شیوع بدع و بی‌پردگی کفره و زنادقه و ملاحده و فرنگی مآبان و انتشار کلمهٔ کفریات و جسارت به‌انبیاء و ائمه و بالخصوص حضرت ختمی مرتبت صلی‌الله علیه وآله و حضرت ولی عصر عجل‌الله فرجه رسید حتی آنکه نوشته بودند که ملاحده علانیه وجود مبارک امام زمان علیه‌السلام را به‌وجود موهوم تعبیر می‌کنند بازهم حضرت آقا ساکت بودند تا آنکه درچندی قبل تلگرافی از جناب ثقةالاسلام آقای آخوند

آملی داشت ایام افاضاته در شکایت از کمال شیوع این معانی و پناه بردن اهل علم و اخیار به‌حضرت عبدالعظیم رسید، خیلی اسباب وحشت خاطر مبارک حضرت آقا گردید جوابی از آن تلگراف مطابق صورت جوف مرقوم فرمودند این معنی اسباب شدت اضطراب شیاطین و شرکای ملحدین گردید در مقام اذیت آن وجود مبارک برآمدند و گاهی فی‌الجمله سوء ادب لسانی از آنها شنیده شد و بعضی از طلاب عرب مسبوق شدند، کسبهٔ بازار هم فی‌الجمله مستحضر شدند و در این بین هم تلگرافی از تهران رسید که مضمون آن شدت ضعف و اضطراب ملاحده آنجا بود، این مفسدین خیلی ناچار شدند و پرده حیا را بکلی از خود دور کردند و در صحن بنای هایهوی گذاشتند شاید بتوانند خاطر آقا را مضطرب نمایند و تلگرافی مطابق اغراض خبیثهٔ خود بگیرند، عرب و عجم نجف که از این معنی مستحضر شدند فردای آن‌شب در محل نماز جماعت، تمام مردم از کسبه و تجار و عرب و عجم که همگی مسلح بودند، خدمت حضرت آقا هجوم آوردند و فریاد می‌زدند که تمام مفسدین نجف را خواهیم کشت حضرت آقا و اصحاب هرچه آنها را آرامی می‌دادند، آرام نمی‌گرفتند حکومت هم با جمعی عساکر درصدد امتثال و اطاعت آنچه امر بفرمایند برآمد، جواب همان بود که بخدا واگذاشتم و بغیر از خدا کسی را ندارم و نمی‌خواهم و افتضاح این امر بحدی رسید که حتی اطفال اهل نجف مفسدین اهل عجم را لعن می‌کنند و از قراری که می‌گویند حکومت عثمانی درصدد اخراج مفسدین است این خبر آشوب نجف که به‌عشایر اطراف رسید از جانب شیوخ اطراف لاینقطع رسول خدمت حضرت آقا می‌رسید که ما در جمیع مراتب حاضریم و با قبیلهٔ خود به‌نجف‌اشرف خواهیم آمد، خداوند طول عمر به‌حضرت مستطاب شریعتمدار اخوی آقاسیدعلی بدهد که الحق غوث‌الشریعه و حامی‌الشیعه ایشان بودند از اول ورود به‌نجف اشرف با آن لسان بلیغ به‌آیات قرآنیه و خطب نهج‌البلاغه و ادعیهٔ صحیفهٔ سجادیه و اخبار اهل بیت صلواةالله علیهم اجمعین در جمیع مجالس و محافل صحن مطهره و مجلس درس طلاب را موعظه فرمودند که باید انجام امر ایران به‌مطابقه با شرع انور باشد تا نفوس و دماء و اموال مسلمین محفوظ ماند و تکمیل عقاید اسلامیه مسلمین بشود و از جهت صحبتهای ایشان بود که مقدسین و متدینین بیدار شدند و امر به‌اینجا رسید.

شکرالله مساعیه‌الجمیله والسلام علیکم و رحمةالله و برکاته

العبد عبدالحسین یزدی»

کشته شدن فریدون پارسی

مجلل السلطان که یکی از محارم محمدعلیشاه بود بدستیاری چند نفر از اشرار شب به خانهٔ فریدون پارسی که یکی از تجار مشروطه‌خواه زرتشتی بود رفته و آن مرد بیگناه را در پهلوی عیالش کشتند.

این واقعه هیجان شدیدی در میان مشروطه‌خواهان ایجاد کرد، سران ملت مجازات مرتکبین را از دولت جداً تقاضا کردند و با اینکه همه می‌دانستند به‌تحریک محمدعلیشاه این قتل واقع شده به‌فشار خود افزودند. دولت ناچار شد مرتکبین قتل را دستگیر کند و در عدلیه حبس نماید و در حضور جماعت بسیاری آنها را شلاق بزنند، بحدی مردم برای تنبیه قاتلین پافشاری می کردند که چند نفر از مرتکبین قتل بواسطهٔ سختی تنبیه نزدیک بود جان بسپارند.

جمعی از ملاهای مستبد مجازات مرتکبین قتل زرتشتی را خارج از حدود مقررات شرع دانستند و خواستند سروصدایی برضد عدلیه بلند کنند، ولی اظهارات آنها در مقابل حس برادری که میان ایرانیان مسلمان و زرتشتیها پیدا شده بود، کمترین اثری نبخشید و مرتکبین قتل پس از تنبیه و حبس تبعید شدند.

ناگفته نماند که قتل فریدون زرتشتی که یکی از جنایاتی بود که محمدعلیشاه مرتکب شد، سروصدا و کشمکش فوق‌العاده‌ای در تهران بوجود آورد و میدان را برای مبارزهٔ مشروطه‌خواهان و روحانیون طرفدار مشروطهٔ مشروعه بازنمود. زیرا مشروطه‌خواهان جداً مجازات قاتلین آن مظلوم را می‌خواستند و مستبدین به‌اتکای آنکه برای قتل یکنفر مجوس نباید چندین نفر مسلمان را بحدی تنبیه کرد که مشرف به‌موت‌شوند، این کار را بخلاف شرع و احکام اسلام جلوه می‌دادند و مشروطه‌خواهان را طرفدار دین مجوس می‌خواندند.

کابینهٔ ناصرالملک

پس از آنکه کابینهٔ مشیرالسلطنه که محمدعلیشاه از او پشتیبانی می کرد، در نتیجهٔ مخالفت مجلس و سران ملیون سقوط کرد، افکار عمومی متوجه دو نفر از رجال مشروطیت شد یکی صنیع‌الدوله و دیگری ناصرالملک. صنیع‌الدوله به‌ریاست وزراء انتخاب شد ولی چون استنباط کرد که محمدعلیشاه با انتخاب او باطناً مخالف است و کاری از پیش نخواهد برد پس از بیست‌وچهار ساعت استعفا داد و قرعهٔ فال به‌نام ناصرالملک درآمد.

ناصرالملک چون مردی محافظه کار وجبون بود از قبول مسئولیت در آن موقع بحرانی خودداری می کرد. زیرا او از مشکلات مالی آگاه بود و یقین داشت که بدون داشتن پول چرخ دولت رانمی‌تواند به‌کاربیندازد و مجلس هم زیربار استقراض خارجی

www.tabarestan.info

نخواهد رفت، از طرف دیگر ناصرالملک می‌دانست که در میان دو قوهٔ متضاد یکی ملیون افراطی و دیگر شاه مستبد واقع خواهد شد و خواهی‌نخواهی از میان خواهد رفت، این بود که با وجود تمایلی که مجلس و ملیون در انتخاب او نشان می‌دادند، در قبول ریاست وزرا مردد بود، بالاخره پس از مذاکرات طولانی با لیدرهای ملیون و مجلس، ریاست دولت را عهده‌دار شد و کابینه را از عناصری که نوع فکرشان با هم اختلاف بسیار داشت و با یکدیگر متجانس نبودند تشکیل داد، ولی بطوری که در صفحات آینده خواهیم دید این کابینه هم جز آلت معطله چیز دیگری نبود و کاری از پیش نبرد و نتوانست کوچکترین اثری در اوضاع و جریانات داشته باشد و پس از چندی با وضع عجیبی ازمیان رفت.

اجتماع مردم در بهارستان

ملت از کشته شدن فریدون زرتشتی که یکی از مشروطه‌خواهان با ایمان بود و در راه آزادی کوشش بسیار نموده بود، بدست عمال محمدعلیشاه فوق‌العاده عصبانی و آشفته خاطر بودند، بهمین جهت برخلاف معمول و سنن که مسلمانان در سوگواری و ختم زرتشتیها شرکت نمی‌کردند، عدهٔ زیادی در مجلس ختم فریدون حضور پیدا کردند و از اظهار تأسف و تأثر خودداری نکردند و فردای آن روز عدهٔ کثیری راه مجلس را پیش گرفتند و با پافشاری زیاد اعدام قاتلین فریدون را از مجلس خواستار شدند.

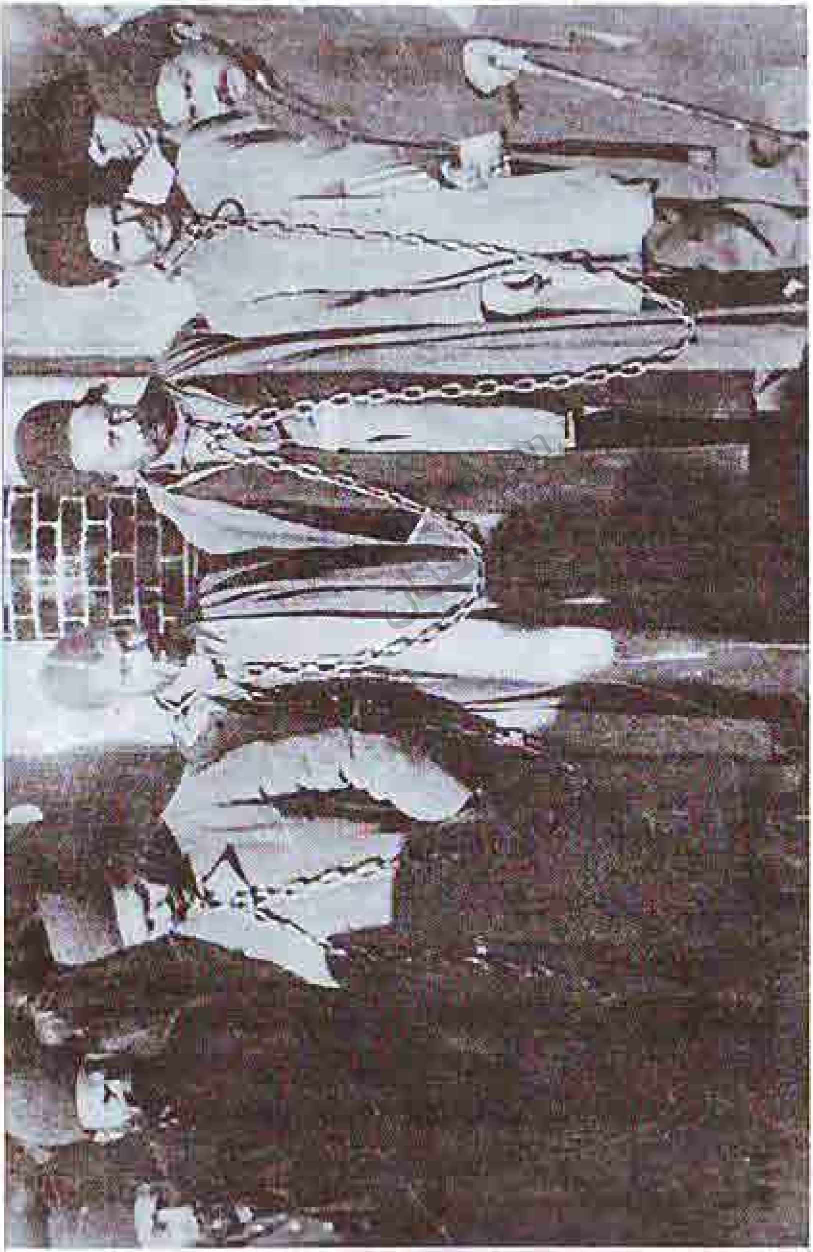
www.tabarestan.info تبرستان

چون در مذهب اسلام چند نفر را نمی‌شود برای قتل یکنفر اعدام نمود مخصوصاً اگر مقتول مسلمان نباشد، اعدام چند نفر مسلمان در مقابل قتل یکنفر زرتشتی کاری مشکل و غیرممکن بود، رؤسای روحانی که باید حکم مجازات را بدهند دچار مشکلی بس سخت شده بودند. آنچه سعی کردند که به‌مردم بفهمانند که اعدام چند نفر مسلمان برای کشتن یکنفر زرتشتی با احکام و موازین دین اسلام مطابقت نمی‌کند، مردم بدرجه‌ای عصبانی بودند که گوش‌شنوا برای شنیدن اینگونه حرفها نداشتند و جداً اعدام قاتلین را می‌خواستند.

پس از مذاکرهٔ زیاد بناچار برای اینکه مردم از مضمون حکم مطلع نشوند و تصور کنند که علما حکم اعدام قاتلین را صادر کرده‌اند، حکم مذکور که عبارت بود از چوب زدن قاتلین و زنجیر کردن آنها و فرستادنشان مقیداً به کلات و ده سال حبس در کلات، در پاکت گذارده لاک کردند و به‌ملک‌المتکلمین تسلیم نمودند و ملک‌المتکلمین به‌مردم اعلام کرد که حکم محکومیت مجرمین در دست من است و فردا در عدلیه از مضمون آن که تنبیه شدید قاتلین است مطلع خواهید شد، سپس از مردم تقاضا کرد متفرق بشوند و مردم هم به‌خیال آنکه حکم مذکور حکم اعدام قاتلین

است، محوطهٔ مجلس و میدان بهارستان را ترک کردند.

فردای آن روز ملک‌المتکلمین شخصاً در میان فریادهای زنده‌باد قائد ملت برای



قاتلین فریدون زرتشتی

اجرای مجازات قتله در عدلیه حضور پیدا کرد و در میان هزارها نفر که با عصبانیت برای شنیدن اعلام اعدام قاتلین حضور پیدا کرده بودند و تمام صحن و پشت‌بامها را پوشانیده بودند، روی کرسی خطابه جای گرفت و پس از اظهار تأسف از کشته شدن فریدون که یکنفر آزادیخواه و ملت‌دوست بود چنین گفت:

اصول مشروطیت و قوانین و احکام آن باید بر طبق قانون اساسی با احکام و موازین شرع اسلام تطبیق بکند و چون مطابق احکام شریعت چند نفر مسلمان را نمی‌شود در مقابل قتل یکنفر زرتشتی کشت، لذا قتلهٔ فریدون به‌حد اکثر مجازات ممکنه محکوم شده‌اند، سپس حکم مجازات را برای مردم قرائت نمود.

ناگفته نماند که ملت بحدی نسبت به‌قاتلین فریدون عصبانی و متغیر بودند که محمدعلیشاه خیال می کرد مجلس و روحانیون حکم اعدام آنها را صادر خواهند کرد ولی وقتی شنید که حکم اعدام دربارهٔ آنها صادر نشده بسیار مسرور شد.

www.tabarestan.info تبرستان

معاهدهٔ ۱۹۰۷

آزادمردان ایران که با فداکاری، با مستبدین و بدخواهان مملکت دست‌بگریبان بودند و امید داشتند که با برقراری مشروطیت نه فقط آزادی فردی و اجتماعی مردم تأمین شود بلکه استقلال مملکت را که متجاوز از یک‌قرن بود بواسطهٔ مداخلات اجانب و زورگوییهای آنها متزلزل شده بود، در روی یک پایهٔ محکم مستقر و استوار نمایند و دست بیگانگان را از دامان وطن کوتاه کنند.

ناگاه معاهده‌ای که میان روس و انگلیس محرمانه منعقد شده بود و ایران را به دو منطقهٔ نفوذ سیاسی و اقتصادی قسمت کرده بودند چون صاعقه بر سر ملت بدبخت ایران فرود آمد و همه را گیج و مشوش نمود.

در مقابل این پیش‌آمد غیرمنتظره تمام امیدها به‌یأس مبدل گشت و عشق و حرارتها منجمد شد و سکوت مرگ‌آسایی سرتاسر ایران را فراگرفت، ایرانیان که مشروطیت را بیشتر برای حفظ استقلال کشور خواستار بودند تا برای آزادی شخصی خود، این پیش‌آمد غیرمنتظره را چون مرگ حتمی برای ایران تلقی کردند و خاتمهٔ استقلال ملی خود دانستند و آن را غیر قابل قبول و کان‌لم‌یکن دانسته و دولت و مجلس و ملت ایران به‌یک زبان مخالفت خود را با آن معاهده که در حکم مداخله در امور یک کشور مستقل و برخلاف حق و عدالت و قوانین بین‌المللی بود، اعلام داشتند.

مجامع ملی و خطبا، منعقد کنندگان آن معاهده را دشمنان ملت ایران خواندند و تنفر خود را از آن پیش‌آمد در تمام جراید به‌پیشگاه ملل آزادیخواه و کشورهای طرفدار حقوق بشر آشکار کردند و دولت انگلیس را که تا آن زمان طرفدار استقلال ایران و حامی مشروطیت می‌پنداشتند، دوستی مزور و بدخواه ملل شرق و طالب استعمار خواندند.

چنانچه ملک‌المتکلمین در میتینگ مهمی که برای اظهار تنفر ملت ایران از معاهدهٔ ۱۹۰۷ در تهران منعقد شد چنین گفت:

«ما از دولت مستبد و جابر روسیه در مقابل نهضت آزادیخواهی ایران این

عکس‌العمل را انتظار داشتیم و یقین دانستیم حکمران روسیه عاقبت هم با ما همان معامله‌ای را که با آزادیخواهان آن دیار و کشورهای ضعیف همسایه خود کرده‌اند، خواهند کرد و بهروسیله که ممکن شود سعی خواهند کرد دامنهٔ مطامع سیاسی و استبدادی خود را در ایران توسعه بدهند و درخت آزادی را که با خون جوانان ایرانی آبیاری شده و استقلال ایران که بر پایهٔ مشروطیت برقرار و استوار گشته و ستارهٔ آزادی که در افق ایران طلوع کرده و با نور خود قلوب آزادیخواهان روسیه را روشن و گرم کرده، با زوروظلم واژگون نمایند و این کشور باستانی را که دارای با افتخارترین تاریخ جهان است و قرنها بر دنیای متمدن حکومت می‌کرد و مهد دانش و تمدن بود نابود سازند و ما را چون ترکستان و قفقاز زیر دست خود قرار دهند.»

سال شهادت سید عبدالحمید

مشروطه‌خواهان برای سال شهادت سید عبدالحمید که اولین کسی بود که در ظهور انقلاب مشروطیت کشته شد، مجلس ختم و تذکر با شکوهی سرمزار آن مرحوم تشکیل دادند و عدهٔ بیشماری در آنجا گرد آمدند و چندین قاری بخواندن کلام‌الله مجید پرداختند و کلیهٔ اصناف و انجمنها دسته‌دسته حضور یافته درود به‌روح آن مرحوم فرستادند و شاگردهای مدارس با پرچمهای گوناگون دسته‌های گل نثار قبر آن مرحوم کردند و علما و نمایندگان مجلس و طلاب علوم دینیه در آن مجلس سوگواری شرکت کردند و خطبای ملت، ملک‌المتکلمین، سید جمال‌الدین و حاجی شیخ محمد واعظ هریک نطق مفصلی ایراد کردند و سید عبدالحمید را اول شهید راه آزادی خواندند و مجلس ختم با فریادهای زنده‌باد مشروطیت و شادباد روح فداکاران راه ملت، در میان هزارها نفر برچیده شد.

عید مشروطیت

رهبران ملت و سران مشروطه به‌تهیهٔ یک جشن باشکوهی که کمتر درگذشتهٔ ایران سابقه داشته (بنام عید مشروطیت) پرداختند و آقا میرزا محسن برادر صدرالعلما را که یکی از آزادیخواهان معروف و نمایندهٔ مجلس بود برای مدیریت جشن انتخاب نمودند.

عموم طبقات ملت با دل وجان و بذل مال در آن جشن ملی شرکت کردند و تمام دکاکین و سردرخانه‌ها و بازارها را آیین بستند و چراغان کردند، بهتر از همه آنکه در دورتادور میدان بهارستان طاقنما و غرفه‌ها بنا کردند و آن طاقنماها را بانواع و اقسام اشیای نفیس و چراغهای گوناگون وگلدانهای گل و لاله، چهلچراغ و شالهای کشمیر و قالیچه‌های اعلا و غیره زینت کردند و صدها چراغ بزرگ پایه‌دار در میدان

برپا نمودند و در هریک از طاقنماها که متعلق به‌یک انجمن یا صنف یا دسته‌ای بود بساط چایی و شیرینی و شربت چیده و به‌واردین می‌خوراندند، در مقابل در مجلس یک طاقنمای مخصوص برای پذیرایی رهبران مشروطیت ساخته بودند و با ورود هریک از قائدین مشروطیت در محیط بهارستان فریاد شادی و زنده‌باد از حلقوم ده‌ها هزار نفر فضای تهران را پرمی کرد، رهبران مشروطیت برای تشویق و تشکر از کسانی که وسایل این جشن بزرگ را تهیه کرده بودند و طاقنماها را با مخارج گزاف ساخته و پرداخته بودند، به‌غرفه‌ها رفته با چهره‌های خندان و قیافهٔ بشاش از آنان قدردانی می کردند.

جماعتی کالسکه‌ای که طباطبائی و بهبهانی در آن نشسته بودند بردوش گرفته تا مقابل درب مجلس آوردند و با تجلیل و تکریم بسیار از آن دوسید بزرگوار که با شجاعت و استقامتی بی‌نظیر برای بدست آوردن مشروطیت مجاهدت کرده بودند، قدردانی وسپاسگزاری نمودند.

بعضی از مستبدین معروف از قبیل پسرهای قوام شیرازی و غیره برای آنکه خود را طرفدار مشروطیت در میان ملت معرفی کنند، غرفه‌ای بنا کردند و با تجلیل رهبران ملت را در آن غرفه دعوت و پذیرایی نمودند.

تقاضای انحلال انجمنهای ملی

محمدعلیشاه بهرقیمتی که بود می‌خواست شاخ و برگ درخت مشروطیت را ببرد و بال و پر آزادیخواهان را بکند تا مشروطه بدون حامی و نگهبان شده ضعیف و ناتوان گردد و بخودی خود از میان برود، این بود که از برای این منظور هرروز نیرنگی روی کار می‌آورد و دامی تازه می گسترد.

انجمنهای ملی هم که عدهٔ آنها شاید از دویست نفر تجاوز نمی کرد چون اسیران از بند رهایی یافته بی‌اختیار حرکاتی می کردند که با موازین عقل واحتیاط وفق نمی‌داد و اعضای انجمن که اکثرشان از مردمان ستمدیده و رنج کشیده بودند و سری پرشور و دلی سوخته داشتند و از اصول مشروطیت و وظایف افراد مردم در کشور مشروطه و حقوق و حدود قانون آگاهی نداشتند، خودسرانه درکارهای وزارتخانه‌ها و هیأت حاکمه مداخله می کردند و تا حدی ادارات دولتی را فلج کرده بودند، مثلا همینکه تلگرافی از یکی از شهرستانها مبنی برشکایت از حاکم یا مأمور مالیه به‌یکی از انجمنها می‌رسید، بی‌درنگ جلسه تشکیل داده وسایرانجمنها را به‌یاری طلبیده و دسته جمعی به‌طرف مجلس رهسپار می‌گشتند و با داد وفریاد احقاق حق مظلومان را تقاضا می کردند و یا جماعتی را به‌وزارتخانهٔ مربوطه فرستاده با تهدید، انفصال مأمور دولت را خواستار می‌شدند، این رفتار انجمنها بهانه بدست محمدعلیشاه داده بود و هروقت یکی از سران مشروطه‌خواه و یا وکلای مجلس را ملاقات می کرد بنای‌شکایت را از انجمنها می‌گذارد

و آنها را هرج و مرج طلب و آشوبگر می‌خواند و انحلال انجمنها را برای نظم عمومی لازم می‌دانست و از مجلس محدود کردن آنها را تقاضا می‌نمود.

عاقبت بوسیلهٔ وزرا به‌مجلس پیغام داد که این انجمنها موجب اغتشاش شده‌اند و مانع اجرای اوامر دولت‌اند، هرگاه مجلس آنها را حامی مشروطیت تصور می کند باید بداند که حافظ مشروطیت و حقوق ملت خودمن هستم نه این یک مشت رجالهٔ هرج و مرج‌طلب که بنام انجمن گرد هم جمع شده و موجب اختلال شده‌اند. بطوری که مکرر قسم یاد کرده‌ام، خودم حافظ مشروطیت هستم و احتیاجی بوجود این انجمنها نیست و جداً از مجلس انحلال آنها را تقاضا کرد.

ولی مجلس و رهبران ملت که از خیالات باطنی او آگاه بودند جواب دادند مطابق نص صریح قانون اساسی اجتماعات در مملکت مشروطه آزاد است و مجلس نمی‌تواند قانوناً اجتماعات ملت را منع و از آنها جلوگیری کند.

سازش محرمانه محمدعلیشاه و رئیس مجلس

محمدعلیشاه که برای اجرای نقشهٔ خائنانهٔ خود به‌تمام وسایل ممکنه متوسل می‌شد پس از آنکه نتوانست رهبران ملیون را فریب بدهد و از قیام مشروطهٔ مشروعه هم سودی نبرد و اتابک هم موفق نشد منظور قلبی او را عملی کند، به‌خیال افتاد که اکثریت اعتدالی و چون مجلس را با خود همدست نماید و صف محکمی در مقابل تندروها و انقلابیون که دشمنان خود می‌دانست، ایجاد کند و چون دیرزمانی بود که میان احتشام‌السلطنه رئیس مجلس و سران ملیون بهبهانی، ملک‌المتکلمین و تقی‌زاده کدورتی پیش آمده و آنان از رویهٔ خودسرانهٔ احتشام‌السلطنه دلتنگ بودند و رفتار او را برخلاف موازین و اصول پارلمانی می‌دانستند مناسب‌ترین موقع بود که محمدعلیشاه از آن اختلاف بنفع خود استفاده نماید و احتشام‌السلطنه را به‌طرف خود جلب کند و بدستیاری او اکثریت مجلس را تحت نفوذ خود قرار داده برضد زعمای ملت برانگیزد.

احتشام‌السلطنه که روزبروز موقعیتش در میان ملت ضعیف‌تر و سست‌تر می‌شد و برای مقاومت و مبارزه با مخالفین خود احتیاج به‌پشتیبانی داشت، محرمانه دست اتحاد به‌طرف شاه ستمگر دراز کرد و باتفاق نقشهٔ خطرناکی را برای از میان بردن تندروها که قائدین حقیقی ملت بودند، در میان گذاردند و برای عملی کردن آن به‌فعالیت پرداختند. چون این واقعه در تقدیرات مشروطه و مجلس تأثیر بسزایی داشت، بهتر آن دانستیم که شرح قضایا را از یادداشتهای حاجی‌میرزا یحیی دولت‌آبادی که سالها با احتشام‌السلطنه معاشر بود و دوستی داشت و از اخلاق و عقاید او آگاه بود و بطوری که می‌نویسد در همان وقایع شرکت داشته و شاهد و ناظر بوده نقل کنیم:

بعد از کشته‌شدن اتابک تندروهای مجلس جلو افتادند و از تحت فشاری که بودند بیرون آمدند. احتشام‌السلطنه نظر به‌حال افراط و تفریطی که در وجودش هست با تقی‌زاده و رفقایش خصوصیت می کند.

سید عبدالله بهبهانی و عده‌ای که در مجلس از او متابعت می کنند مخصوصاً تجار، چون از تندروهای مجلس دل‌خوشی ندارند و از ازمیان رفتن اتابک دلتنگ هستند از نزدیکی احتشام‌السلطنه و تندروهای مجلس نگران و ناراضی هستند.

موقعیت بهبهانی قدری مشکل شده است، زیرا نمی‌خواهد با شاه راه داشته باشد و شاه هم به‌او اطمینان ندارد، تندروها هم که روزبروز قویتر می‌شوند، با او باطناً مخالفند و احتشام‌السلطنه هم که با بهبهانی مخالف است به‌تندروها خودش را نزدیک کرده ولی تندروها از او ناراضی هستند و حرکات بی‌رویه و خودسرانهٔ او را تنقید می کنند. بهبهانی بناچار بوسیلهٔ ملک‌المتکلمین خود را به‌دستهٔ تندروها نزدیک می کند و خود را درجرگهٔ آنها داخل می کند.

طبعاً اتحاد سید عبدالله با تندروها احتشام‌السلطنه را از آنها دور می کند و ملک‌المتکلمین هم که سالها با احتشام‌السلطنه رفاقت داشته و ما سه نفر با هم عوالمی داشتیم، نظر به‌اینکه از احتشام‌السلطنه ظنین‌شده با او قطع رابطه می کند و درمجالس و محافل از او بدگویی می کند، احتشام‌السلطنه بهروسیله که خواست او را جلب کند نتوانست.

بعضی از تجار درمجلس از قبیل حاجی محمداسماعیل تبریزی و سید مرتضوی از کارکنان شاه‌شده و دسته‌ای درمجلس بمخالفت با تندروها تشکیل می‌دهند.

کدورت احتشام‌السلطنه از تندروها زیاد می‌شود و از تقی‌زاده نزد نگارنده بد می‌گوید، من می‌گویم تقی‌زاده را بطوری که شما می‌گویید من نشناخته‌ام، ولی او مایل است که آنچه می‌گوید من تصدیق کنم.

چندین جلسه باز از تقی‌زاده بد گفت و او را خیانتکار خواند، من گفتم چه دلیلی داری، چون دلیلی نداشت گفت آنچه گفتم درگوشهٔ دستمال خود ببند تا برسی و بدانی من راست گفته‌ام.

شاه هم نگرانیش از همین چند نفر تندروها و وکلای آذربایجان است و می‌داند با او رام نخواهند شد و او را خوب می‌شناسند و روزبروز بواسطهٔ اتحاد آنها با بهبهانی و سرکار آوردن ناصرالملک نگرانیش زیادتر می‌شود، مخصوصاً تشکیل نظام ملی بیش ازپیش شاه را مضطرب کرده است.

احتشام‌السلطنه می‌خواهد نظام ملی را بهم بزند و به‌شاه قول داده که اینکار را انجام خواهد داد، اینست که می گوید فقط دویست نفر نظام ملی که از طرف دولت هم قبول شده برای حفاظت مجلس کافی است وسایرین باید پی کار خود بروند.

احتشام‌السلطنه با رؤسای انجمنها برای منحل کردن قوای مسلح ملی جلسه می‌کند و پس از چند ساعت گفتگو نمایندگان انجمنها می‌گویند بشرطی نظر شما را که رئیس مجلس هستید قبول می کنیم که وزیر جنگ التزام رسمی بدهد که امنیت را حفظ خواهد کرد.

مسلم است که در آن‌موقع که همه از حقیقت قضایا آگاهی داشتند، غیرممکن بود ظفرالسلطنه وزیر جنگ بتواند چنین قولی را بدهد ولی احتشام‌السلطنه نوشتهٔ مبهمی از وزیر جنگ می‌گیرد و بوسیلهٔ آن مردم را قانع می کند که از اطراف مجلس متفرق شوند.

معارضه میان احتشام‌السلطنه و تندروها بالا گرفت احتشام‌السلطنه می کوشد از نفوذ آنها بکاهد و آنها کوشش می کنند دست او را از ریاست مجلس کوتاه کنند، احتشام‌السلطنه چون از موفقیت خود مأیوس می‌شود استعفای خود را نوشته بضمیمهٔ یک مکتوب گله‌آمیز به‌ملک‌المتکلمین که به‌نگارنده نشان داد، می‌فرستد. من او را منع کردم که استعفانامه خود را بفرستد و گفتم باید کوشش کرد صلح و صفایی میان شما پیدا شود.

احتشام‌السلطنه بعضی را متهم به‌بدخواهی می کند و می گوید رشوه می‌گیرند. احتشام‌السلطنه باز از ملک‌المتکلمین گله کرد و گفت رعایت دوستی سابق را نگاه نداشت.

احتشام‌السلطنه بناچار استعفای خود را تقدیم مجلس می کند، ولی نمایندگان اکثریت که از نفوذ اقلیت بیمناک بودند و وجود احتشام‌السلطنه را سدی در مقابل آرزوهای آنها می‌پنداشتند، استعفا را قبول نکردند.

قبول نکردن استعفای احتشام‌السلطنه بیش از پیش سران ملیون و اقلیت تندرو مجلس را عصبانی نمود و از برای بیرون کردن او از مجلس بر شدت حملات خود افزودند.

در همین ایام بواسطهٔ کشمکش دو نفر از خوانین زنجان که یکی مورد حمایت بهبهانی و دیگری در حمایت احتشام‌السلطنه بود آتش اختلاف شدیدتر می‌شود و احتشام‌السلطنه در مجلس علنی از روی کرسی ریاست می‌گوید، سید عبدالله بهبهانی رشوه می‌گیرد و حقوق مردم را پایمال می کند.

عده‌ای از وکلا گفتهٔ او را تصدیق می کنند. در همین موقع بهبهانی وارد مجلس می‌شود، به‌او می گویند رئیس مجلس شما را رشوه‌خوار خواند. بهبهانی با قدرت و نفوذی که داشت نمی‌توانست چنین حرفی را نشنیده بگیرد و با تغیر از مجلس خارج می‌شود و به‌اطاق دیگر می‌رود، تندروها پرخاش می کنند و سروصدا در مجلس بلند

می‌شود و احتشام‌السلطنه بناچار جلسه را ختم می‌کند.

احتشام‌السلطنه از کردهٔ خود نادم می‌شود و وکلا او را به‌اطاقی که بهبهانی بود می‌برند و به‌او تکلیف عذرخواهی می‌کنند، احتشام‌السلطنه با خشونت می‌گوید برای خاطر ملت زیربار هرکار می‌روم و بظاهر صلح می‌کند.

انجمنها بیاری سران ملیون قیام می‌کنند و انجمن آذربایجان به‌احتشام‌السلطنه می‌نویسد که دیگر نباید به‌مجلس برود.

احتشام‌السلطنه به‌مجلس می‌آید و بنای ملایمت را با تندروها می‌گذارد، ولی مقصود حقیقی احتشام‌السلطنه این بود که بنابر نقشه‌ای که با محمدعلیشاه کشیده بودند، بهبهانی را از مجلس بیرون کند و سپس باتفاق اکثریت تندروها را مجبور به کناره‌گیری و بیرون رفتن از مجلس نماید.

در اینجا دولت‌آبادی با اینکه تصدیق دارد که احتشام‌السلطنه با شاه ساخته است و آن نقشه را فراهم کرده‌اند، می‌نویسد که احتشام‌السلطنه نمی‌خواست خیانت به‌ملت کند، بلکه عقیدهٔ او این بود که مجلس و ملت باید با شاه سازش کنند و چون اقلیت مجلس مخالف شاهند برای اصلاح باید آنها را از مجلس بیرون کرد.

www.tabarestan.info تبرستان

جلسهٔ منزل احتشام‌السلطنه

بنا بدعوت احتشام‌السلطنه، تقی‌زاده، وثوق‌الدوله، مستشارالدوله و چند نفر دیگر به‌منزل احتشام‌السلطنه می‌روند در ضمن صحبت احتشام‌السلطنه می‌گوید:

آقایان خیال می‌کنند که اصلاح با شاه محال است و بهمین جهت با من مخالفت می‌کنند، من بطور صریح می‌گویم هرگاه شاه نخواهد از در اصلاح وارد شود من اول کسی هستم که با او مخالفت خواهم کرد و امروز مصمم هستم که بروم و آخرین حرف را به‌او بگویم (مقصود احتشام‌السلطنه از آخرین حرف این بود که به‌شاه بگویم یا باید با ملت سازش کنی و یا استعفا بدهی) دراینصورت چرا آقایان باید از من نگران باشند و اظهار بی‌اعتمادی به‌من کنند.

سپس می‌گوید، برای اینکه ما موفق به‌پیشرفت مقاصد ملت و برقراری اصول مشروطیت بشویم باید یک وزیر جنگ مورد اعتماد سر کار بیاوریم و برای وزارت جنگ کسی مناسب‌تر و بهتر از برادرم علاءالدوله نیست و از آقایان تقاضا دارم با وزارت جنگ علاءالدوله موافقت بفرمایند.

در نتیجه مذاکره معلوم شد مقصود از تشکیل آن جلسه، وزارت جنگ علاءالدوله بود. بدون تردید برجستگان و کلای تندرو که در آن جلسه حضور داشتند، ممکن نبود زیربار وزارت جنگ علاءالدوله بروند، زیرا آنها می‌دانستند که پیشنهاد وزارت جنگ علاءالدوله از طرف احتشام‌السلطنه برطبق نقشه‌ای است که احتشام‌السلطنه با

محمدعلیشاه کشیده‌اند.

همینکه احتشام‌السلطنه از سازش با سران ملیون بکلی مأیوس می‌شود، به‌خیال می‌افتد که میان شاه و اکثریت مجلس تحبیب کند و آنها را به‌شاه نزدیک نماید، اینست که شاه را مجبور می کند چند نامهٔ مودت‌آمیز به‌مجلس بنویسد و نیز شاه را که پس از واقعهٔ میدان توپخانه از ارک بیرون نرفته بود، وادار می کند که بعنوان رفتن به‌گردش دوشان تپه از ارک بیرون برود و خود را به‌مردم نشان بدهد و همان روزی که شاه بنابر صوابدید احتشام‌السلطنه رهسپار دوشان تپه شد، به‌طرف او بمب انداختند و کارها صورت دیگری پیدا کرد.

ملاقات سفیر انگلیس با شاه

درگزارشی که سفیر انگلیس مقیم تهران به‌وزارت خارجهٔ انگلستان درآن زمان داده چنین می‌نویسد:

دیر زمانیست که بر من مسلم شده است که محمدعلیشاه بدخواه مشروطیت است و مشغول دسیسه و تحریکات است که مجلس را منحل کرده و مشروطیت را ازمیان ببرد، چون اقدام به‌چنین امری ممکن است انقلابی در ایران بوجود آورد که امنیت عمومی و امنیت اتباع ما را تهدید نماید و تجارت ما بیش از پیش در ایران مختل گردد، لذا ازشاه وقت خواستم و آن اعلیحضرت را ملاقات کردم و بطور روشن و صریح گفتم که رویهٔ خصمانهٔ آن اعلیحضرت با مجلس عاقبت بدی برای خود اعلیحضرت و کشور ایران خواهد داشت و بهتر است که آن اعلیحضرت از درسازگاری با مجلس درآمده و بجای مخالفت، مجلس را تقویت بفرمایند تا کارها اصلاح شود ومشکلات ازمیان برداشته شود.

شاه ظاهرآ گفته‌های مرا تصدیق کرد و مخالفت خودش را با مجلس تکذیب نمود ولی معلوم و مسلم است که آنچه در دل دارد غیر از آن چیزیست که به‌زبان می‌آورد و دیر یا زود در ایران بحرانی پیش خواهد آمد که پیشگویی آن خیلی دشوار است. سپس اضافه می کند مستبدین پول زیادی برای بهمزدن مشروطه خرج می کنند و ما آنچه تحقیق کردیم نتوانستم بفهمیم که این پول فراوان را از کجا بدست می‌آورند.

تحصن مشروطه‌ مشروعه‌خواهان

بطوری که اشاره کردیم پس از آنکه قیام مستبدین بر ضد مشروطیت در پایتخت به‌مقاومت شدید تودهٔ ملت برخورد و به‌شکست منتهی شد حاجی شیخ فضل‌الله با عده‌ای از ملا-های مستبد به‌حضرت عبدالعظیم رفتند و در آنجا متحصن شدند و با وجود پول زیادی که به‌آنها می‌رسید و تقویتی که محمدعلیشاه و درباریان

به‌آنها می گردند، عده‌شان از پانصد نفر تجاوز نکرد و نتوانستند جمعیت انبوهی گرد خود جمع کنند.

متحصنین به‌انتشار اعلامیه‌ها بر ضد مشروطه‌خواهان پرداختند و برای طبع به چاپخانه‌های تهران بردند، ولی چون چاپخانه‌ها همه طرفدار مشروطه بودند از طبع اعلامیه‌ها امتناع نمودند. مشروطهٔ مشروعه‌خواهان ناچار شدند یک مطبعه سنگی خریداری کرده به‌حضرت عبدالعظیم ببرند و اعلامیه‌ها را در همانجا به‌طبع برسانند.

نظر به‌اهمیتی که فتنهٔ مشروطهٔ مشروعه خواهی در تقدیرات آزادی و مشروطیت ایران پیدا کرد و سیر تاریخ مشروطیت و انقلاب را تغییر داد، ما برای آنکه نظر حقیقی و مقصود واقعی آن جماعت را برای خوانندگان این تاریخ روشن کنیم و رویهٔ ناجوانمردانه‌ای که برای از بین بردن مشروطه بکار بردند، نشان بدهیم، بهتر دیدیم که بجای توضیح و تشریح اعمال و رفتار و عقاید آنها اعلامیه‌هایی که بنام طرفداری دین برای فریب دادن مردم منتشر نمودند، در اینجا عیناً نقل کنیم:

بسمه تبارک وتعالی

محضر مقدس علماء عظام و حجج اسلام ادام‌الله تعالی

ظلالهم الممدوده علی مفارق المسلمین

قریب هزارسال است که از غیبت کبرای حضرت حجةبن‌الحسن عجل‌الله تعالی فرجه می‌گذرد. در این مدت متمادی علمای بزرگ و نواب عامه در هر دوره رنجها برده و سختیها کشیده‌اند و از بذل عمرومال وسهمه چیزی دریغ نداشتند تا دین اسلام و مذهب جعفری را بدأبیده امروز بدست شما رسانیده‌اند. شرح زحمات و خدمات و آثار قلبیه و مجاهدات علمیهٔ آن بزرگواران را درحفظ حمای شریعت و حراست اساس اسلام شما خود بهتر از همه کس می‌دانید، در این عصر تکالیف نیابت عامه و مسئولیت تامه من جمیع الجهات به‌شما متوجه است، باید دین اسلام را که ودیعه الهیه است لامحاله به‌همان قوت و رونق و رواج که از اسلاف گرفته‌اید تسلیم اخلاف بفرمایید، ولی امروز دشمنان شما در این مملکت بدستیاری منافقین وضعی فراهم آورده‌اند که دین شما و دولت شما هر دو را ضعیف کرده‌اند و در خطر عظیم افکنده‌اند. جماعت آزادی‌طلب بتوسط دو لفظ دلربای «عدالت و شورا» برادران ما را فریفته به‌جانب لامذهبی می‌رانند وگمان می‌رود که در عصر ریاست روحانی شما تاریخ انقراض دولت اسلام و انقلاب شریعت خیرالانام واقع بشود و چیزی نگذرد که حریت مطلقه رواج و منکرات مجاز و مسکرات مباح و مخدرات مکشوف و شریعت منسوخ و قرآن مهجور بشود و این سوء ذکر و عوارعظیم در شرح احوال شما ابدالدهر باقی بماند. شما که بهتر می‌دانید که دین اسلام اکمل ادیان و اتم شرایع است و این دین دنیا را بعدل و شورا گرفت، آیا چه افتاده است که امروز

www.tabarestan.info طبرستان

باید دستور عدل ما از پاریس برسد و نسخهٔ شورای ما از انگلیس بیاید، اگر این سر سیاسی را از دارالخلافه و غیره‌ها استکشاف فرمودید خواهید دید که در این فتنهٔ عظمی به‌ضرر اسلام کله الی اکفر کله آنوقت داعیه اسلام را اجابت خواهید کرد و استغاثه ما را لبیک خواهید گفت. اما دربارهٔ دولت حیرت باید داشت و عبرت باید گرفت. شخص اول برخلاف مصلحت شرع و غبطه پادشاه با این فرقه همراه است تا خاک این علقمی است عمر او باد، اعمام همایونی باگنجهای قارونی خود را کنار کشیده‌اند، رجال دولت همه خاموش، همه مدهوش، کانهم خشب سنده پادشاه اسلام پناه آیا خود نیز غافل است یا متغافل نمیدانیم، شاید وساوس وزرای خیانت‌شعار و دسایس دولتهای همجوار و افسونهای دردمندانه روزنامه‌جات که امروز از وسایل تجری و ادوات تکسب و تکدی شده است در ضمیر منیر تأثیر نموده، ذات اقدس را برای تسلیم کردن اسلام و تبدیل دادن شرایع و احکام حاضر ساخته باشد. علی‌التقدیرین برشما ای نواب امام وای حصون اسلام که خود را عندالله و عندالرسول موقوف و مسئول می‌شناسید واجب است که پادشاه را از عاقبت این فتنه تحذیر بکنید، بلکه خاطر خطیر را تکدیر بفرمایید که ما حاضرین می‌بینیم ولشاهدیری الغایب که حیرت مقدس اسلام باز به‌آواز جانگداز می‌فرماید هل من ناصر ینصرنی بفضل‌الله تعالی، طبقات حمات اسلام کرور کرور از برای مجاهده با زنادقه و ملاحده حاضرند و به‌حکم جهانمطاع امام عصر ارواحنافداه فرمان شما را منتظرند.

فیاخلفاء‌الامام علی‌المسلمین و یاورثه‌الانبیاء والمرسلین اجیبوداعی‌الله و بادروا علی اسم‌الله من غیر انتظار رجمیدی‌الاولی من سنه ۱۳۲۵

تلگراف از نجف

از نجف اشرف توسط جناب حجةالاسلام نوری دامت برکاته مجلس شورای ملی شیدالله تعالی، ارکانه ماده شریفه ابدیه که به‌موجب اخبار واصله در نظامنامه اساسی درج و قانونیت مواد سیاسیه و نحوهای من‌الشرعیات را با موافقت با شریعت مطهره منوط نموده‌اند، از اهم مواد لازمه و حافظ اسلامیت این اساس است و چون زنادقه عصر به‌گمان فاسد حریت این موقع را برای نشر زندقه و الحاد مغتنم و این اساس قویم را بدنام نموده، لازم است ماده ابدیه دیگر در دفع این زنادقه و اجرای احکام الهیه عزاسمه بر آنها و عدم شیوع منکرات درج شود تا بعون‌الله تعالی نتیجهٔ مقصود بر مجلس محترم مترتب و فرقهٔ ضاله مأیوس و اشکالی مترتب نشود انشاءالله تعالی.

الاحقرالجانی محمد کاظم خراسانی ــ الاحقر عبدالله مازندرانی هفتم جمادی‌الاولی.

www.tabarestan.info طبرستان

تلگراف دیگر:

مطبوع در آستانهٔ مقدسه حضرت عبدالعظیم سلام‌الله علیه و علی آبائه‌الکرام برای انتباه و رفع اشتباه از برادران دینی.

بسم‌الله الرحمن الرحیم

صورت مقاصد علماء اعلام و حجج اسلام مهاجرین دامت برکاتهم بروجه اجمال در این ورقه برای برادران دینی نوشته می‌شود که بدانند و بفهمند که بهیچوجه غرض دنیوی نیست، فقط غرض حفظ بیضهٔ اسلام از انحرافات که ملحدین و زنادقه خذلهم‌الله اراده نموده لاانالهم‌الله تعالی ما اراد و انشاءالله تعالی اولا باید کلمهٔ مشروطه در اول قانون اساسی تصریح به کلمهٔ مبارکه مشروطه و قانون محمدی صلی‌الله علیه وآله بشود ثانیاً آنکه لایحه نظارت علما که به‌طبع رسیده بدون تغییر ضم قانون شود و تعیین هیأت نظار هم در همهٔ اعصار فقط با علمای مقلدین باشد چه آنکه خودشان تعیین بفرمایند یا به‌قرعهٔ خودشان معین شود و ماده‌ای که حضرت حجة‌الاسلام آقای آخوند خراسانی مدظله که تلگرافاً بتوسط حجة‌الاسلام آقای حاجی‌شیخ فضل‌الله دامت برکاته از مجلس محترم خواستند امتثالاً لامره الشریف در قانون اساسی درج شود.

ثالثاً اصلاحات مواد قانونیه از تقیید مطلقات و تخصیص عمومات و استثناء ما یحتاج الی‌الاستثناء مثل تهذیب مطبوعات و روزنامه‌جات از کفریات و توهینات به‌شرع و اهل شرع و غیره‌ها که در محضر علمای اعلام و وجوه از وکلا واقع شد، باید بهمان نحو در نظامنامه بدون تغییر و تبدیل درج شود انشاءالله تعالی.

تعدیل و تصویب بودجه کشور در مجلس شورای ملی

تا این زمان عایدی دولت در حدود پانزده کرور بود و مخارج از بیست و یک کرور تجاوز می کرد و همه ساله دولت ایران شش هفت کرور کسر بودجه داشت و این مبلغ از راه استقراض خارجی که قسمت عمدهٔ آن در جیب مفتخواران می‌رفت تأمین می‌شد و با وجود استقراض پی‌درپی، حقوق مستخدمین مخصوصاً قشونیها پرداخته نمی‌شد و همگی در حال گرسنگی و بدبختی زندگی می کردند. مجلس موضوع تعدیل بودجه و موازنهٔ عایدات و مخارج دولت را در مرحلهٔ اول وجهه همت خود قرارداد و برای این منظور کمیسیونی از مردان مطلع و کاردان انتخاب نمود و آن کمیسیون پس از چندماه مطالعه و دقت کسری بودجه را از طرق ذیل تأمین نمود و گزارش خود را به‌مجلس داد و مجلس هم گزارش کمیسیون بودجه را با مختصر اصلاحاتی تصویب نمود.

اول، شاهزادگان و رجال با وجود ثروت زیادی که داشتند و املاک بی‌شماری را که از طرف دولت به‌آنها داده شده بود و یا بعنوان خالصه بقیمت ناچیز خریداری کرده بودند و حکومتهایی که به‌آنها داده می‌شد و از آن راه استفاده فراوان می کردند، همه سال مبلغ گزافی از دولت مواجب می‌گرفتند. مثلا شعاع السلطنه در هر سال یکصدو پانزده هزار تومان که در آن زمان مبلغ هنگفتی بود از دولت مواجب می‌گرفت و ظل السلطان با آن ثروت سرشار و حکومت دائمی اصفهان، سالی هفتادو پنجهزار تومان از خزانهٔ دولت مواجب دریافت می کرد، مجلس مبلغی از این مواجبها را حذف کرد و از این راه گام مهمی برای توازن بودجه برداشت.

دوم، حکام و فرمانفرمایان ولایات، مالیات از مردم می‌گرفتند و بیش از نصف آن را خرج‌تراشی کرده در جیب خود می‌ریختند و نیم دیگر را به‌خزانهٔ دولت می‌پرداختند. مجلس دست حکام را بست و مقرر داشت که مالیات بدون مداخلهٔ حکام مستقیماً تحویل مامورین مالیه بشود و آنچه از مردم گرفته می‌شود وارد خزانهٔ دولت گردد.

www.tabarestan.info تبرستان

سوم، تیول را بطوری که سابقاً نوشتیم برانداخت و از این راه مبلغی برعایدات دولت افزوده شد.

چهارم، عمل تسعیر را بهم زد و مقرر داشت که کسانی که باید مالیات جنسی بدهند عین جنس را به انبارهای دولتی تحویل نمایند.

توضیح آنکه تا آن زمان اکثر از رجال و شاهزادگان و ملاکین متنفذ و ملاها مالیات جنسی را بقیمت نازل با مأمورین دولتی تسعیر می کردند و از این راه کمتر از نصف، بلکه ثلث آنچه مالیات باید بدهند به دولت می‌پرداختند، مثلا اگر کسی صد خروار گندم از بابت مالیات به دولت دادنی بود و قیمت گندم از قرار خرواری ده تومان بود، او گندم را به پول نقد از قرار هرخرواری دو تومان یا سه تومان به دولت می‌پرداخت و این عمل نامشروع را تسعیر می‌نامیدند و رواج داشت.

پنجم، چون ولیعهد طفل بود و در تهران بود، بودجهٔ ولایتعهد را حذف کردند.

ششم، صرف جیب شاه که در زمان مظفرالدین شاه معمول بود، حذف کردند.

هفتم، شصت هزار تومان که همه ساله بعنوان خرید خلعت به صندوقخانهٔ شاه داده می‌شد، کسر نمودند.

و بدین طریق مجلس موفق شد گام بلندی در راه اصلاح بودجه که پایه و اساس هرحکومتی است بردارد و وظیفهٔ خود را که نظارت در امر دخل و خرج مملکت است اجرا نماید.

اگرچه محمدعلیشاه و شاهزادگان در باطن فوق‌العاده ناراضی بودند ولی مخالفتی از خود نشان ندادند و از این عمل مجلس از طریق دیگر بنفع خود استفاده نمودند، چنانچه پس از تصویب این بودجه مواجب شترخانه و قاطرخانه و صندوقخانه و بعضی ادارات دیگر را ببهانهٔ اینکه مجلس بودجه را کسر کرده است، نپرداخته و آنان را که مردمان شرور و سرکش بودند به مخالفت با مشروطیت و مجلس بطوری که در قضیهٔ توپخانه خواهیم دید، برانگیختند.

ناگفته نماند که عمل مجلس در تعدیل بودجه و کسر کردن مواجبهای گزاف و سایر اصلاحاتی که تماماً بجا و به نفع مملکت و مردم بود، مفتخوارها را که همه از طبقات متنفذ بودند، برضد مشروطیت برانگیخت و یک صف دیگر در مقابل ملت و مجلس ایجاد کرد و پشتیبان تازه‌ای برای محمدعلیشاه و مستبدین مخصوصاً کسانی که مشروطهٔ مشروعه می‌خواستند، بوجود آورد.

www.tabarestan.info تبرستان

فشار دولت عثمانی

در آن زمان دولت استبدادی عثمانی سعی می کرد که با کلیهٔ وسایل ممکنه دولت مشروطه را تحت فشار قرار بدهد و از انقلاب داخلی ایران استفاده کند و دامنهٔ نفوذ خودش را در آذربایجان زیاد کند، چنانچه بطوری که نگاشتیم سرحدات ایران را مورد تجاوز قشون مسلح خود قرارداد و قسمتی از خاک ایران را تصرف کرد.

از جمله اقداماتی که دولت عثمانی کرد این بود که اعلام داشت کلیهٔ ایرانیان مقیم خاک عثمانی که سنشان برای خدمت سربازی مناسب است، مجبورند وارد درقشون بشوند و خدمت سربازی کنند. این اقدام دولت عثمانی که مخالف با قوانین بین‌المللی و معاهدات بود، هزارها نفر از جوانان ایران را که در خاک عثمانی مشغول کسب‌و کار بودند، مجبور می کرد دست از کار خود کشیده وارد قشون دولتی که با ملت ایران سرجنگ وستیز داشت بشوند و خانوادهٔ خود را در کشور بیگانه گرسنه و بی‌سرپرست بگذارند. این تعدیات ناجوانمردانهٔ دولت عثمانی بیش از پیش ملیون را پریشان کرد و مجلس شورای ملی را که با تمام قوا با مستبدین و شاه درکشمکش بود، ناراحت و مضطرب نمود.

پروفسور براون در تاریخ انقلاب ایران می‌نویسد:

«مردم بیدار شده‌اند و کم کم بینا می‌شوند، شایان‌ترین علامت بیداری مردم کثرت جراید ملی است، درقهوه‌خانه ها بجای سخن‌سرایی در اطراف قصه‌ها و افسانه‌ها، صحبت از سیاست کشور و آزادی ملت است.

وضع کهن تدریجاً جای خود را به‌اوضاع نوین می‌دهد، ایران با کندی ولی استوار به‌طرف ترقی می‌رود و جامهٔ کهنهٔ بندگی را دور می‌اندازند و لباس آزاد منشی در بر می کنند. تحمیلات ستمگرانه یکی بعد از دیگری از دوش ملت برداشته می‌شود. دیگر آب بسیاری از زیر پل گذشته و دیگر این مردم کسانی نیستند که برای بدست آوردن حقوق ملی خود در محلی بست بنشینند بلکه با تمام قدرت مقاومت و ایستادگی خواهند کرد.

جشن مشروطیت که از طرف ملت ایران برپا شد و احساساتی که مردم از خود نشان دادند درجهٔ علاقمندی و خوشحالی مردم را نسبت به‌رژیم نو کاملا آشکار می‌سازد.»

سپس از نمایندگان تبریز سخن می‌گوید و آنان را مردان وطنپرست و آزادیخواه و مطلع به‌امور جهان معرفی می کند.

«اینک تا حدی از زورگویی و جبر حکام که عادت به‌ستمگری دارند کاسته شده است، ولی مسالهٔ بی‌پولی دولت و خالی بودن خزانهٔ دولت از اهم مشکلات دولت

www.tabarestan.info تبرستان

مشروطه است. از یکطرف مجلس و ملیون بطور قطع مخالف استقراض از خارجیها می‌باشند و از طرف دیگر عواید دولت کافی برای گردانیدن چرخ مملکت نیست و حقوق نظامیان عقب افتاده و آنها در کمال سختی می‌گذرانند.

با اینکه من مخالف قتلهای سیاسی هستم ولی شک نیست که قتل اتابک به‌نفع نهضت اصلاح‌طلبان بود و ایرانیان حاضر نیستند که وزیری برخلاف نهضت و آزادی که با هزار فدا کاری بدست آورده‌اند، رفتار کند.

پس از آنکه قرارداد ۱۹۰۷ میان روس و انگلیس آفتابی شد برای کسانی که موضوع قتل اتابک را یک عمل بد تلقی می‌کردند، مسلم شد که عمل بجایی شده و بهمین جهت عموم مردم قاتل اتابک را فدایی ملت خواندند و در روز چهلم وفات او تجلیل زیادی از او به‌عمل آوردند.

بلی هر کس برای بقاء نوع و حفظ وطن از جان خود گذشت و نقد عمر را فدای مشروطیت کرد، سزاست که بیش از این مردم از او تجلیل کنند.

کار عباس آقا و اثر ضربت دلیرانهٔ او تغییر بزرگی در اوضاع مملکت داد که با چندین کرور پول ممکن نبود.

عدهٔ مردمی که در چهلم وفات عباس آقا حضور پیدا کردند از صد هزار نفر تجاوز می‌کرد»

سپس می‌نویسد «مدارکی از خیانتکاریهای اتابک به‌دست ملیون افتاد که محکومیت او را مسلم کرده بود و مهمتر از همه دستور مخفیانه‌ای بود که اتابک به‌حکام ولایات و اشخاص متنفذ برای مخالفت با مشروطیت داده بود.

بعد از اتابک سعدالدوله عیار که با محمدعلیشاه همدست شده بود کوشش می‌کرد که به‌ریاست وزرا منصوب بشود و کابینهٔ خود را از درباریان مستبد تشکیل بدهد، ولی سعی او در مقابل ایستادگی سران انقلاب که کاملا به‌او بدبین بودند و او را یک عنصر خائن و جاه‌طلب شناخته بودند، بجایی نرسید.»

استخاره

معروف است که مظفرالدین شاه در کارهایی که پیش می‌آمد، استخاره می‌کرد و چون به‌سید بحرینی ایمان و اعتقاد داشت او را به‌حضور می‌طلبید و در مقابل خودش می‌نشانید و مطلب خود را به‌او می‌گفت و او قرآن‌مجید را در دست‌گرفته استخاره می‌کرد.

عین‌الدوله که می‌خواست مظفرالدین‌شاه کاری برخلاف نظرش انجام ندهد با سید بحرینی همدست بود و در موقع استخاره پشت سر مظفرالدین شاه می‌ایستاد و همینکه مظفرالدین شاه مطلب خود را به‌سید می‌گفت، سید چنانچه معمول استخاره‌کنندگان است که در موقع باز کردن کتاب الهی به‌طرف آسمان نگاه می‌کنند، به‌طرف عین‌الدوله که مقابلش ایستاده بود نگاه می‌کرد و عین‌الدوله با حرکت سر موافقت و یا مخالفت خود را به‌استخاره کننده می‌فهماند و در نتیجه استخاره مطابق میل عین‌الدوله انجام می‌یافت.

محمدعلیشاه هم با آنکه همهٔ اعمال و کردارش برخلاف رضای خدا و موازین و احکام اسلام بود و اعمالی از او شنیده شده که قلم از نوشتن آن شرم دارد، در کارهای مشکلی که پیش می‌آمد استخاره می‌کرد و چون سید ابوطالب زنجانی روحانی مستبد و دشمن مشروطه مورد اعتمادش بود، صورت استخاره‌ها را نزد او می‌فرستاد و آن روحانی بی‌دین و بی‌انصاف مطابق میل خودش که دشمنی با آزادیخواهان و بر هم زدن مشروطیت و مقاومت در مقابل ملت بود، جواب می‌نوشت و در نتیجه تقدیرات اوضاع مملکت بسته به‌اراده و صوابدید آن مرد بدخواه بود.

مرآت‌الممالک که پس از خلع محمدعلیشاه از سلطنت رئیس بیوتات سلطنتی شده بود مقداری از نوشتجات محمدعلیشاه را از آن جمله صورت استخاره‌های محمدعلیشاه در دورهٔ سختی و انقلاب را بدست آورده و بعد از چهل‌ودو سال استخاره‌های مذکور در شمارهٔ هشتم و نهم مجلهٔ یادگار بقلم آقای احمد توکلی انتشار یافت که از نظر اهمیت ماعین آنرا برای عبرت فرزندان ایران در اینجا نقل می‌کنیم:

www.tabarestan.info تبرستان

محمدعلیشاه که مطابق رسم زمان دوران ولیعهدی را در تبریز اقامت داشت همواره عده‌ای اشخاص سالوس و جاهل و مغرض دور او را داشتند و بهروسیله حس طبیعی و حیوانی استبدادخواهی او را تشویق می کردند و علیرغم توافقها و مساعدتهای مظفرالدین‌شاه با مشروطه‌طلبان او از آزار آنان در ایالت آذربایجان کوتاهی نداشت و دائماً به‌عذاب و شکنجهٔ آنان مشغول بود.

چون وقایعی که در مدت کوتاه سلطنت این شاه اتفاق افتاده از لحاظ اهمیت همواره مورد بحث قرارگرفته تجدید آنها در اینجا مورد نظر نیست. سبب نگارش این مقدمه توضیح دربارهٔ مندرجات کتابچه‌ای است که به‌لطف یکی از دوستان عزیز آقای مهندس محمد مرآت در دسترس این‌جانب قرارگرفته و به‌امید کمک به‌تاریخ مشروطه، به‌اشاره و توجه مخصوص استاد دانشمند و محترم آقای عباس اقبال به‌معرض مطالعهٔ خوانندگان گرامی گذارده می‌شود.

این کتابچه حاوی بیست‌وچهار برگ کاغذ دودی رنگ است که هر یک به‌منزلهٔ قاب اوراق دیگر بکاربرده‌شده و اوراق اصلی بیست برگ کاغذ برنگهای متفاوت می‌باشد که بر روی هر یک استخاره‌ای نوشته و پاسخ آنها برخی در ذیل همان برگ و برخی بطوری که استنباط می‌شود، بر روی پاکت حاوی آن کاغذ نوشته شده، بعد آن پاکتها را گسترده و متن جواب را در ذیل متن سؤال چسبانیده‌اند.

برخی از این اوراق حاوی متن استخاره امضاء محمدعلی دارد و بعضی پاکتها هم لاک‌ومهر محمدعلی است و عموماً به‌خط دست محمد علیشاه است.

تمام جوابها به‌استثناء یکی به‌خط مرحوم حاجی سید ابوطالب موسوی زنجانی از بزرگان علمای عهد محمد علیشاه و از مخالفین جدی مشروطه است (برای شرح حال آن مرحوم رجوع شود به‌مجلهٔ یادگار سال سوم شمارهٔ هشتم).

مطالعهٔ این اوراق نکاتی از تاریخ گذشته را آشکار می‌سازد که سرنوشت این مرد فلکزده تا چه حد دستخوش هوا و هوس‌وعدم تصمیم بوده و چگونه تکلیف ملتی که تشنهٔ آزادی بوده با یک استنباط ناصواب و یا مغرضانه یکی از علمای عصر از کلام‌الله مجید معین شده و بالنتیجه قتل، آزار، عزل و نصبها به‌صورتی جاهلانه انجام می‌گرفته است.

پس از چندی که از آغاز سلطنت محمد علیشاه گذشت، مجلس همواره به‌تضییقاتی که وارد می‌شد، معترض بود و از وزرا بازخواست می کرد، تا آنکه میرزاعلی‌اصغرخان اتابک اعظم در روز بیست‌ویک رجب ۱۳۲۵ قمری کشته شد. شاه بیست نفر از نمایندگان مجلس را برای مشورت و انتخاب رئیس‌الوزرا احضار کرد، در این مجلس مشاوره جناب آقای مستشارالدوله نمایندهٔ مجلس بی‌پرده سخنانی گفت که محمد-

www.tabarestan.info تبرستان

علیشاه را خشمگین ساخت بطوری که ظاهرا باید اولین ورق این کتابچه مربوط به این زمان باشد، اینک صورت آن استخاره را با حفظ املای اصلی ذیلا از نظر خوانندگان محترم می‌گذرانیم:

بسم‌الله الرحمن الرحیم

پروردگارا اگر من عجالتاً با همین وضعی که دارم در سلطنت و پادشاهی بمانم و صبر کنم و تحمل نمایم، عاقبت برای من خوب است و نتیجهٔ خیر خواهد داد که استخاره خوب بیاید والافلا یا دلیل المتحیرین یا الله ــ محمدعلی.

جواب سطر اول: علی کل شیئی قدیر و ابتدای آیه ذالک بان‌الله و هوالحق وان یحیی الموتی وانه. سطر دوم بنظر بنده بسیار خوب آمد.

بعد از قتل اتابک و مذاکراتی که دربارهٔ قرارداد سال ۱۹۰۷ میلادی در مجلس شد درباریان پی به اهمیت مجلس شورای‌ملی برده و بزرگان دربار به‌راهنمایی رئیس مجلس در خانهٔ احمدخان علاءالدوله برادراحتشام‌السلطنه رئیس مجلس انجمنی بنام انجمن خدمت ترتیب دادند و نامه‌ای به‌محمدعلیشاه نوشته تقویت مشروطه و مجلس را خواستارشدند، ظاهراً درهمین مورد است که محمدعلیشاه استخارهٔ ذیل را کرده و برای رفع تحیر خود تکلیف خواسته:

بسم‌الله الرحمن الرحیم

پروردگارا با ملایمت و مصالحت از سلطنت استعفا بدهم صلاح من است استخاره خوب بیاید والافلا یادلیل المتحیرین یاالله.

اینک جواب: فلوان لنا کرةفنکون‌من المؤمنین ان فی ذلک‌لایةوما کان اکثرهم مومنین.

گناهکاران که گرفتار می‌شوند تمنا می کنند که خداوند آنها را دعوت به‌دنیا بدهد مؤمن شوند، می‌فرمایند در این فقره نشانه و علامت برای مردم هست و اکثر مردم تصدیق نمی کنند، این علامت اگر راجع به‌شخص شخیص اعلیحضرت شهریاری باشد خوب نیست و هرگاه مقصود سختگیری به‌دیگران باشد خیلی خوب است.

محمدعلیشاه که تصور می کرد با اقدامات اولیهٔ خود مشروطه را از بین خواهد برد بعد از یکسال مبارزهٔ مداوم متوجه شد که کاری از پیش نبرده بلکه بر پافشاری نمایندگان افزوده شده بحدی که مجلس از حقوق شاهزادگان حتی بودجه دربار می‌کاهد، ناچار به‌فکر می‌افتد که استعفا بدهد، استخاره او و جواب آن در این مورد به قرار ذیل است:

www.tabarestan.info تبرستان

بسم الله الرحمن الرحیم

پروردگارا اگر من از این سلطنت استعفا کنم عاقبت از برای من خوب است و پشیمانی ندارد که استخاره خوب بیاید والافلا یادلیل المتحیرین یاالله — محمدعلی.

جواب: انانحن نحیی الموتی فنکتب ماقدموا او آثارهم و کل شیئی احصیناه فی امام مبین.

انشاءالله خوب است با زحمت وخوف لیکن چون زنده کردن مرده است خوبی به‌قاعده ندارد وشاید ریاست بزرگی هم درضمن ایجاد شود.

بواسطهٔ اینکه جواب خوب نبوده و شاید هم حس جاه‌طلبی محمدعلیشاه او را وادار به‌مقاومت کرده و درباریان عهدشکن نیز او را تشویق می کردند، شاه مصمم شد اول هیأت دولت را که متکی به‌مجلس بود و مطابق دستورات دلخواه شاه رفتار نمی کرد تصفیه کند، چون اغوای درباریان سبب تردید او می‌شد پناه به‌استخاره برد تا اگر صلاح باشد کابینه را تصفیه نماید و چنین سؤال می کند:

بسم الله الرحمن الرحیم

پروردگارا اگر من این چهار نفر وزیر را از شغلهای ذیل: ابوالقاسم‌خان ناصرالملک را از وزارت مالیه معزول کنم، غلامرضاخان (آصف‌الدوله) را از شغل وزارت داخله معزول کنم، حسن‌خان (مشیرالدوله) را از شغل وزارت خارجه معزول کنم، خانباباخان (مخبرالسلطنه) را از وزارت عدلیه معزول کنم، صلاح من است استخاره خوب بیابد والا فلایادلیل المتحیرین یاالله — محمدعلی.

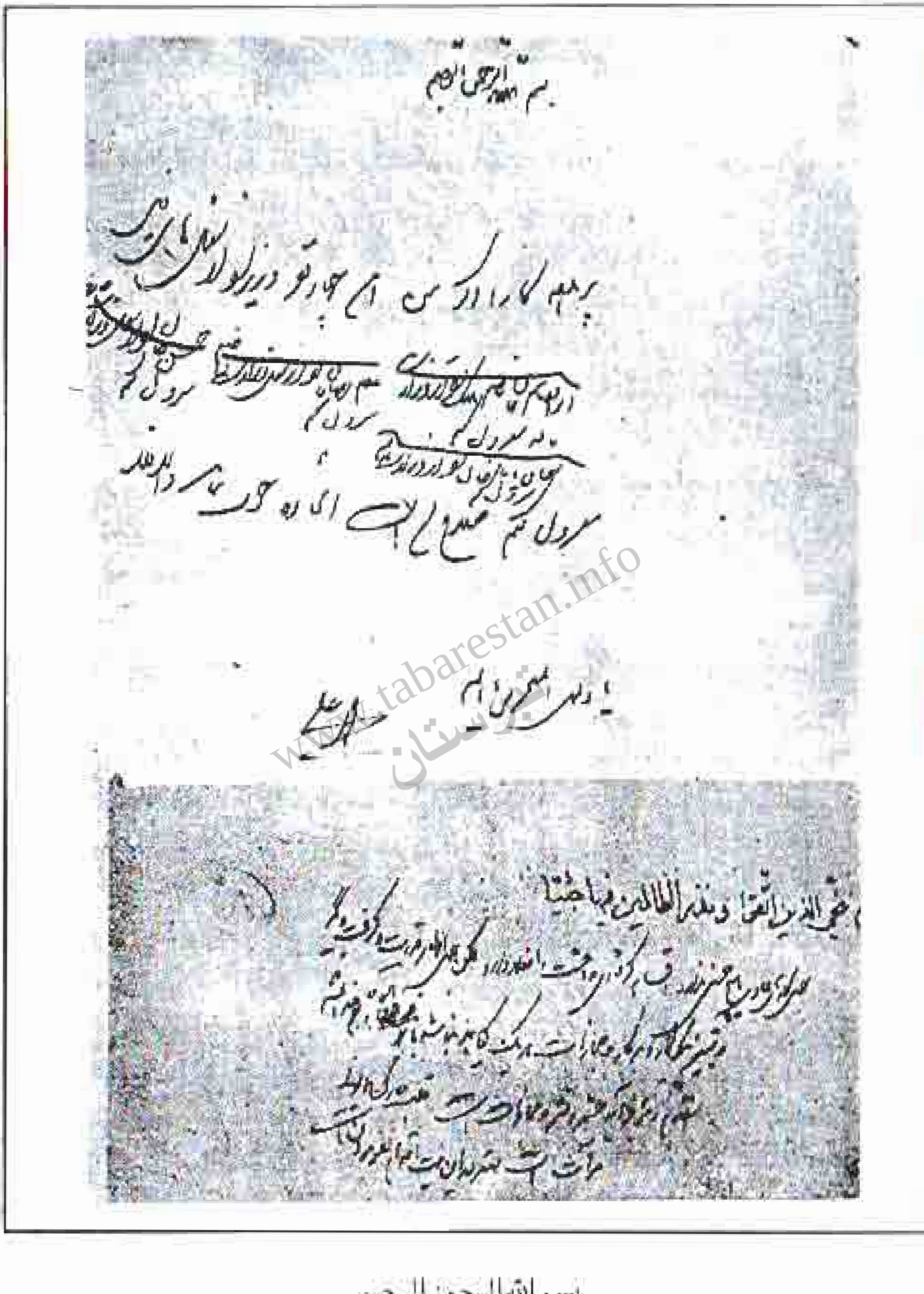
جواب: در روی پاکت چنین مرقوم است ثم ننجی الذین اتقواونذرالظالمین فیها جثیاء برای کارهای عادی هیچ حسنی ندارد، اقسام گرفتاری و وحشت را فعلا دارد لیکن برای اظهار قدرت وگرفت وگیر و تمیز نیکوکار و بدکار و مجازات هریک گویا بد نباشد با زحمت فوق‌العاده والعلم عندالله مقدم و مؤخرآیه حشرونشر مجازات است قلب مبارک همایونی مرآت است بهتر در این نیت اقدام نفرمودن است.

چون جواب استخاره خوب نبود دسته‌بندیها و تحریکاتی که بتوسط درباریان می‌شد و اجتماعی که به‌هدایت عده‌ای از علما در توپخانه فراهم شد به‌محمدعلیشاه امیدواری بیشتری داد تا از اجرای این قصد بکلی منصرف شود.

بر اثر این وقایع و عملیات دیگر مستبدین هیأت دولت مستعفی گردید.

مشروطه‌طلبان تصمیم خود را گرفته بودند و مسلحانه از مجلس دفاع می کردند بحدی که پایداری آنان سبب شد که محمدعلیشاه از در صلح درآید، از جمله شرایط مشروطه‌خواهان یکی خلع امیر بهادرجنگ بود و شاید تردیدی که شاه در اینخصوص داشته او را به‌استخارهٔ ذیل واداشته است.

www.tabarestan.info تبرستان



www.tabarestan.info
طبرستان

بسم الله الرحمن الرحیم

پروردگارا اگر من در این مقدمه که مردم و انجمنها حسین پاشاخان امیر جنگ و غیره را نمی‌خواهند سختی کنم و جواب سخت بدهم صلاح من است استخاره خوب بیاید والافلا یا دلیل المتحیرین یا الله.

جواب: ما منعک ان تسجد لما خلقت بیدی استکبرت لهم کنت من الضالین: ظهور قهروغضب پروردگار است به‌شیطان که می‌فرماید چه مانع شد از اینکه سجده نکردی و کوچکی ننمودی به کسی که ما به‌قدرت خود او را آفریده بودیم بلند پروازی کردی و یا از بزرگان بودی برای استنطاق محاکم خیلی خوب است و برای غیر آن خوبی ندارد.

محمدعلیشاه از فکر و عقیدهٔ خود باز نمی گشت و بهر وسیله حتی با اغفال آزادیخواهان درصدد ایذا و آزار و اضمحلال مشروطه‌طلبان بود و آنان را وادار به‌اقدامات شدید می کرد تا منجر به‌واقعهٔ بمب انداختن به کالسکه محمدعلیشاه شد و او را مصمم ساخت مجدانه بکوشد، لذا درصدد برآمد مسلحانه اقدام کند. برای اجرای این منظور تصمیم گرفت از شهر خارج شده و به‌باغشاه برود ولی چون تردید داشت استخاره‌ای تهیه و برای کسب تکلیف فرستاد و آن اینست:

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

پروردگارا فردا که پنجشنبه ۲۷ است از خانه خارج شوم خوب است استخاره خوب بیاید والافلا یادلیل المتحیرین.

جواب: به‌عرض حضور شوکت ظهور بندگان اعلیحضرت همایون شاهنشاهی خلدالله ملکه رسانده بود که هرگاه راجع به‌شخص همایونی است البته اقدام نفرمایند صحیح نیست حالا هم به‌عرض می‌رساند آیه صریح انداز است هرگز نمی‌توان تجویز کرد اگر رأی انورشهریاری اقتضای حرکت به‌خارج شهر فرماید غره یا دویم پس از استخاره به‌باغشاه و پس از آن به‌شمران اردوی همایونی را امر به‌حرکت بفرمایند لزومی هم ندارد وقت حرکت رسماً شده باشد بنده خود عکس امپراطور روس را دیدم درلباس قزاقی سواره با بیست قزاق انداخته بودند، با وضع مملکت و تجربه احتیاط لازم است بلکه به‌عقیدهٔ بنده همیشه اردویی باشد از قزاق و سواره کشیکخانه و یک فوج سرباز دراطراف سلطنت‌آباد و صاحبقرانیه ملتزم رکاب مبارک باشند، عقل اهل ایران درچشمشان است هیمنه و هیبت سلطنت ازانظار رفته است باید عود داد ناخوشی سزمن دعاگوی حقیقی مانع از شرف‌اندوزی شد وگرنه خیلی عرایض صادقانه به‌حضور اقدس می‌رسانید، امیدوار است که بتوجهات اجداد طاهرین علیهم‌السلام و صلوة والتحیه مزاج قوتی گرفته درموقع شرفیاب شوم اگرچه درشمران باشد. زیاده جسارت است الامرالمطاع.

این استخاره و جواب از لحاظ موضوع اهمیت دارد همچنین از نظر تفاوت آن با سایر اوراق از حیث ظاهر جالب توجه می‌باشد چه اولا دراین استخاره برخلاف سایر اوراق که جواب هرکاغذ که جداگانه یا بر روی پاکت حاوی مطلب نوشته شده

جواب عیناً در ذیل مطلب است. ثانیاً بر سایر استخاره‌ها آیه‌ای از قرآن‌مجید نوشته شده و در این استخاره آیه‌ای نوشته نشده بلکه بجای آن با تمثیل، محمدعلیشاه راهنمایی و تشویق می‌شود.

اینک سواد چند نمونه دیگر از این استخاره‌ها را با جوابهای آنها چون هر یک حاکی از وقایع مهمی است در اینجا می‌آوریم.

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

پروردگارا اگر من امشب میرزا نصرالله (ملک‌المتکلمین) و سید جمال و بها (جهاء‌الواعظین) و میرزا جهانگیرخان و این مفسدین را گرفتار نمایم صلاح است استخاره خوب بیاید، یا دلیل‌المتحیرین یاالله.

جواب: در قصهٔ حضرت سلیمان علیه‌السلام و آوردن تخت ملکه سبا است که می‌فرماید:

فلما رآه مستقراً عنده قال هذا من فضل ربی لیبلونی أأشکر ام اکفرو من یشکر فانما لنفسه و من کفر فان ربی غنی کریم، تخلف از این نیت جایز نیست در کمال خوبی ابتدا و عاقبت خواهد بود.

www.tabarestan.info طبرستان

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

پروردگارا اگر من قصر خوابگاه و اطاقهای آن که نشیمن من است به‌سارا و عالم و جهان کنیزهای مرحوم مظفرالدین شاه بسپارم خوب است و صلاح من است استخاره خوب بیاید والافلا یا دلیل‌المتحیرین یا الله — محمدعلی.

در پشت پاکت مهردار این عبارت به‌خط محمد علی شاه نوشته شده: استخاره نمایید و آیه را مرقوم فرمایید.

جواب امن یجیب‌المضطر اذا دعاه و یکشف‌السوء و یجعلکم خلفاء‌الارض ءاله مع الله قلیلا ما تذکرون.

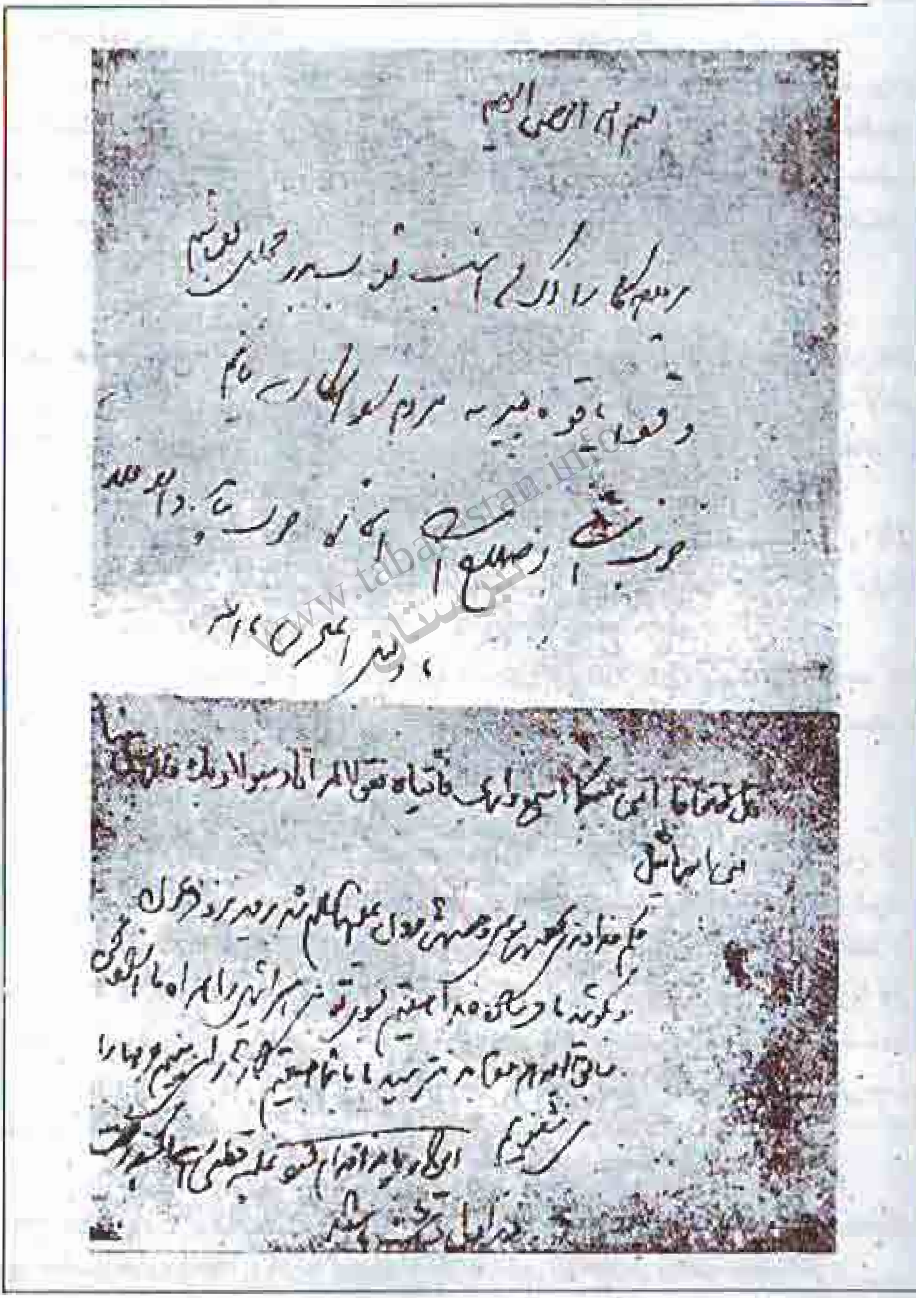
خوبی آیه شریفه واضح است.

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

پروردگارا اگر من امشب توپ به‌در مجلس بفرستم و فردا با قوهٔ جبریه مردم را اسکات نمایم خوب است و صلاح است استخاره خوب بیاید والا فلا یا دلیل‌المتحیرین یاالله.

جواب: قل لاتخافا اننی معکما اسمع واری فاتیاه فقولا له انا رسولا ربک فارسل معنا بنی اسرائیل: حکم خداوندی به‌حضرت موسی و حضرت هارون علیهم‌السلام شد بروید نزد فرعون و بگویید ما فرستادهٔ خدا هستیم بسوی تو، بنی اسرائیل را همراه ما آزاد کن، سابق آیه هم می‌فرماید نترسید ما با شما هستیم، کارها را می‌بینیم، حرفها را

نویسیم، اینکار باید اقدام بشود غلبه قطعی است اگر چه زحمت در اول داشته باشد.



www.tabarestan.info

ایضاً بسم‌الله الرحمن الرحیم
اگر سید عبدالله و سید محمد را از تهران خارج نمایم صلاح است و ندامت ندارد که استخاره خوب بیاید والافلا یا دلیل المتحیرین یاالله — محمدعلی.
جواب: لعلی اتیکم منها بخبر او جذوة من النار لعلکم تصطلون فلما آتیها نودی من شاطئ الوادی الایمن فی البقعة المبارکه من شجره ان یا موسی انی اناالله رب العالمین: فقره اعطای مقام رسالت به‌حضرت موسی علیه‌السلام است و شروق نورنبوت آن حضرت است، برای بندگان اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاه اسلام پناه ارخدالله عیشه و نصر جیشه نهایت عظمت در اینکار خواهد بود انشاءالله.

ایضاً، استخاره نمایید که این اشخاص را تغییر بدهم خوب است یا بد: میرزا حسن‌خان مشیرالدوله را از وزارت علوم تغییر بدهم در زیر این اسم جواب چنین نوشته شده: لاخیر انا الی ربنا منقلبون هیچ عیب ندارد و خودش و پدرش و خانواده‌اش را مثل خانوادهٔ مخبرالدوله بندهٔ خائن دولت می‌دانم که کرورها بدزدی مالک شده‌اند.
میرزا حسینخان مؤتمن‌الملک را از وزارت تجارت تغییر بدهم جواب: او تاتی باالله والملائکه قبلا اویکون لک بیت من زخرف او ترقی فی‌السماء ولن نؤمن لرقیک حتی تنزل علینا کتاباً نقرؤه:
این آیه دلالت بر نفاق آنها می‌نماید ولیکن تغییر حالا خوب نیست، دورنیست که مجدداً مرحمت شود و آن صحیح نخواهد بود همانطور عجالتاً باقی بماند بهتر است تا وقت دیگر.

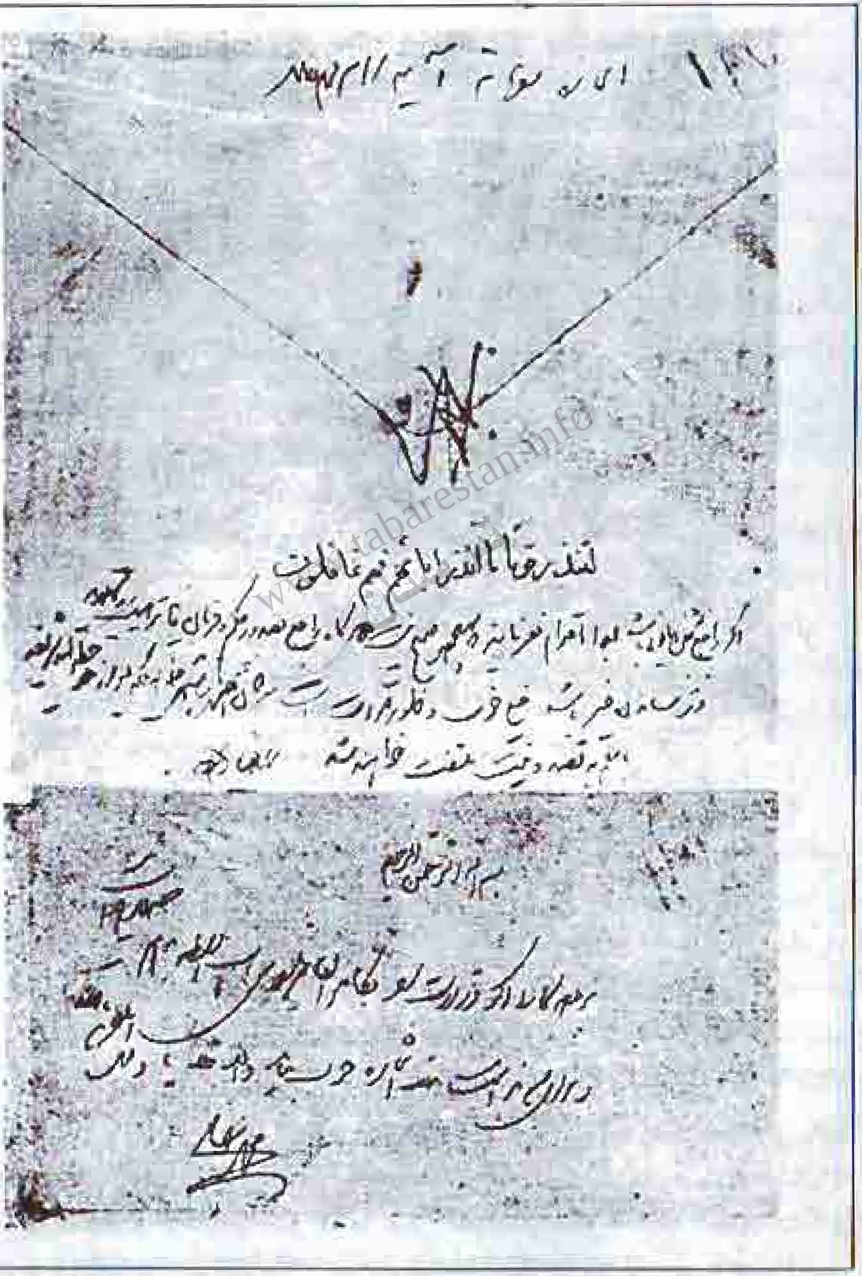
میرزا حسن‌خان مستوفی‌الممالک را از وزارت جنگ تغییر بدهم جواب: ان الشیطان لکم عدو و اتخذوه عدواً انما یدعو حزبه‌لیکونومن اصحاب‌السعیر آیه شریف نص است در بدذاتی و عداوت او هرگز قوهٔ قهریه دولت نباید در دست آدمی باشد که نه‌سر رشته دارد و نه‌در هیچوقتی نظامی بوده قطع نظر از شیطنت و پروردگی میرزا علی اصغرخان دشمن دین و دولت یقیناً به‌حکم فاتخذوه عدواً تغییرش لازم بنظر می‌آید دیگر رأی رأی اقدس همایونی است شخص شخیص پادشاه اعقل از همه هستند و بی‌سبب خداوند به کسی سلطنت نمی‌دهد، ملک‌الملوک اذا وهب لاتسئلن عن السبب.

ایضاً پروردگارا اگر وزارت را به کامران میرزا نایب‌السلطنه بدهم صلاح است و برای من ندامت ندارد استخاره خوب بیاید والافلا یا دلیل المتحیرین یاالله — محمدعلی.
در پشت پاکت به‌خط محمدعلیشاه چنین نوشته شده: استخاره بفرمایید آیه را مرقوم دارید محمد علی.

www.tabarestan.info تبرستان



جواب: لتنذرقوماً ما انذر آبائهم فهم غافلون اگر راجع به‌شخص همایونی باشد ابداً اقدام نفرمایند که به‌هیچوجه صحیح نیست و هرگاه راجع به‌صدور حکم و فرمان با ترهیب و تهدید و ترساندن غیر باشد خیلی خوب و ظهور قدرت است. بندگان اعلیحضرت شاهنشاهی خلدالله ملکه پس از ملاحظهٔ آیه شریفه با علم به‌قصد و نیت ملتفت خواهند شد زیاده جسارت است.



بسم الله الرحمن الرحیم

www.tabarestan.info

بسم الله الرحمن الرحیم

پروردگارا اگر حکم تبعید میرزا علی ثقةالاسلام را از تبریز بدهم صلاح است استخاره خوب بیاید والافلا یا دلیل المتحیرین یاالله ـ محمدعلی.

جواب: الله الذی خلقکم ثم رزقکم ثم یمیتکم ثم یحییکم هل من شرکائکم من یفعل من ذالکم، بسیار خوب است لیکن زمان را چهار قسم است هرگاه فرض کنیم قسمت اول و دوم در نهایت خوبیست و قسمت سوم یک قدری خمود در کار دیده می‌شود قسمت چهارم در نهایت خوبی است پس از هر جهت خوب است انشاءالله الرحمن.

ایضا پروردگارا اگر سید عبدالله را دوباره به‌خاک ایران مراجعت بدهم و در صفحات کرمانشاهان تحت‌الحفظ باشد خوب است و صلاح است استخاره خوب بیاید.

جواب: ام یقولون به‌جنة بل جائهم بالحق و اکثرهم للحق کارهون، در این فقره که رأی بیضاء ضیاء ملوکانه بر امری شده دیگران خلاف آن را عرض کرده‌اند و موجب تردد قلب شاهنشاهی شده ابداً اعتنا به‌رأی دیگران نفرمایند همان رأی مبارک شاهنشاهی حق است باید آنطورشود،بدون تردید آرای دیگران باطل است اگر چه اصرار هم بکنند.

www.tabarestan.info

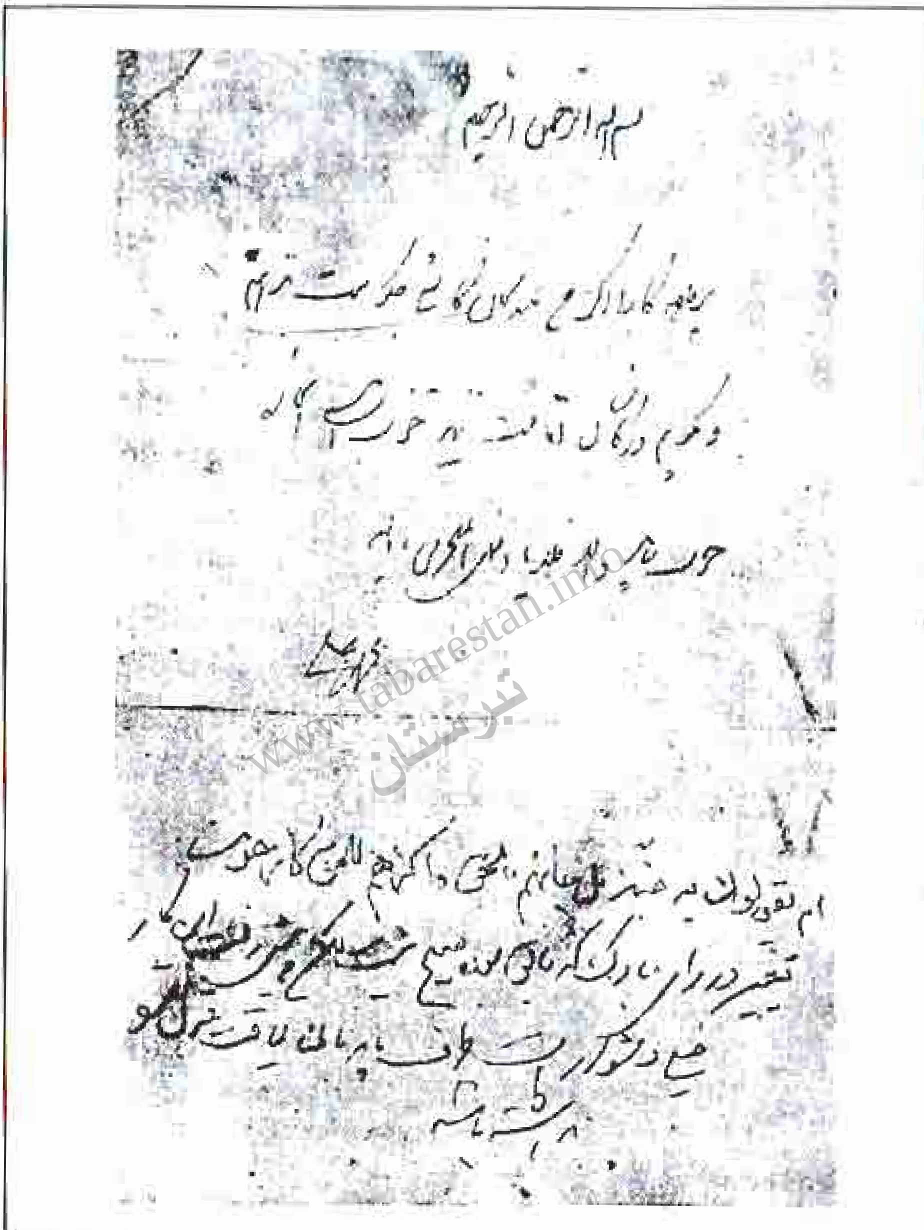
بسم الله الرحمن الرحیم

پروردگارا اگر در ۱۷ ربیع الاول سلطان احمد را ختنه بکنند صلاح است و خوب است استخاره خوب بیاید و اگر حالا صلاح نیست استخاره بد بیاید ــ محمدعلی.

جواب: فساهم فکان من المدحضین، بداست پشیمانی دارد وقت دیگر اقدام شود انسب است.

در پشت این کتابچه که وصف آن در ابتدای مقاله گذشت به‌خط و امضاء مرحوم غلامحسین‌خان صاحب اختیار غفاری کاشانی چنین مرقوم است:

این استخاره‌ها که در این کتابچه جمع شده تمام خط مرحوم محمدعلیشاه و جوابها خط مرحوم آقاسید ابوطالب مجتهد زنجانیست تردید برای هیچ کس نیست.


بسم الله الرحمن الرحیم

تفأل از دیوان خواجه حافظ

چون قسمتی از این فصل را به‌نقل استخاره‌های محمدعلیشاه و جوابهای آنها در دورهٔ انقلاب اختصاص دادم خالی از مناسبت و بیرون از لطف ندیدم که مقاله‌ای را که در تحت عنوان (مشروطیت را دیوان حافظ بوجود آورد) در روزنامهٔ

اطلاعات هفتگی درج شده بود در اینجا عیناً نقل کنم:

محمدعلیشاه پس از رسیدن به‌سلطنت برای از بین بردن مشروطیت دست بکار زد و برای از بین بردن اساس مشروطیت بیشتر تکیهٔ او ظاهراً بر تفأل با قرآن کریم بود، نزدیکان محمدعلیشاه هم متفق‌اند که وی تا استخاره‌ای نمی‌نمود، به کاری دست نمی‌زد و ما در اینجا برای اینکه خوانندگان عزیز خود را به‌طرز تفکر شاه ضعیف‌النفس قاجار آشنا سازیم آن استخاره‌ها را که وی نیت آنرا به‌خط خود نگاشته و به‌خدمت مجتهد زنجانی فرستاده است در اینجا آوردیم.

و از طرف دیگر در اوایلی که مشروطیت می‌خواست در ایران پدید آید برخی از رجال بزرگوار که در این راه کوشش بسیار نمودند و مشروطیت ایران خود را مرهون فداکاریهای آنان می‌داند، بمناسبت آشنایی با خواجهٔ شیراز شمس‌الدین محمد حافظ به‌دیوان او تفأل زده و در رسیدن به‌مقصود خویش از غزلیات او همت می‌طلبیدند. ما در اینجا آن تفألات را متذکر می‌گردیم تا برخوانندگان معلوم شود که مشروطیت را حافظ پدید آورد و قرآن نگاهداشت.

اینک چند تفألی که آزادیخواهان قبل از مشروطیت با دیوان خواجه حافظ زدند:

مرحوم حاجی میرزا نصرالله ملک‌المتکلمین که برمشروطیت ایران بسی حق دارد، در رجب ۱۲۷۷ قمری در اصفهان متولد شد و پس از تحصیلات مقدماتی به‌فراگرفتن حکمت الهی پرداخت.

در ۲۲ سالگی به‌زیارت مکهٔ معظمه مشرف شد و در مراجعت بنا بدعوت مسلمانان هندوستان به‌آن خطه رفت و دوسالی را در آنجا بسر آورده و سپس به‌اصفهان مراجعت نمود. ولی در این شهر براثر آزاری که از ریاکاران دید دلش از زادگاه خویش برکنده شد و خیال جلای وطن بر سرش قوت گرفت. اما در رفتن تردید داشت و از آینده خویش بیمناک بود و در اواخر ماه رمضان بود که شبی با حالت گرفته به کتابخانهٔ خویش رفت و به‌دیوان خواجهٔ شیراز پناه جسته از آن تفألی زد و آیندهٔ خویش را به‌عهدهٔ غزل شاهد گذاشت از قضا این غزل در جوابش آمد:

ما آزموده‌ایم در این شهر بخت خویش	باید برون کشید از این ورطه رخت خویش
از بسکه دست می‌گزم و آه می‌کشم	آتش زدم چوگل به‌تن لخت‌لخت خویش

مرحوم ملک فردای آن‌شب شهر اصفهان را ترک گفته راه آذربایجان را که مردمانش برای قبول افکار تازه مستعدتر بودند، در پیش گرفت و همین سفر موجب رسیدن به‌مقصود وی گردید.

www.tabarestan.info تبرستان

حزب فراماسون هم در ایران با تفأل از حافظ پدید آمد

در میان رجال دورهٔ استبداد میرزا ملکم‌خان بیش از هر کس در آشنا کردن مردم به‌دستگاه تمدن جهان و منافع قانون و مزایای حکومت ملی سعی و کوشش کرد و تأثیر افکار او در روشن کردن ضمیر مردم و پیدایش مشروطیت بسیار گرانبها بود.

حزب فراماسون را او در ایران بنیان نهاد و از این راه افکار نوین را تا آنجا که مقتضیات آن زمان اجازه می‌داد، درمیان ایرانیان انتشار داد.

او هنگامی که می‌خواست این حزب را تشکیل بدهد از جورانسای دولت بیم داشت و ماهها در تردید بسر برده با رنج و عذاب در آغوش بود تا اینکه روزی هنگام مطالعه به‌یاد دیوان حافظ افتاد و با خود گفت:

«بهتر است برای درک آینده این کار تفألی زنم»، دیوان خواجه را درکنار گرفت و به‌این غزل، ضمیر پریشان را جمعیت روی داد و ایمنی خاطر حاصل گردید:

خیز در کاسهٔ زر آب طربناک انداز　　پیشتر زآنکه شود کاسه‌سر خاک انداز
عاقبت منزل ما وادی خاموشانست　　حالیا غلغله در گنبد افلاک انداز

عدل مظفر از خواجهٔ شیراز بیادگار مانده است

میرزا سلیم‌خان ادیب‌الحکما طبیب محمد ولیخان سپهسالار که مردی دانشمند و اغلب در سفر و حضر همراه او بود دربارهٔ کلمهٔ عدل مظفر که با حساب حروف ابجد اعداد (۱۳۲۴) یعنی سال اعلان مشروطیت می‌شود و اکنون بربالای در ورودی مجلس نوشته شده است، در کتاب «داستان باستان» خود می‌نویسد که در ۱۴ شهر جمادی‌الثانی مشروطیت اعلام شد و دو ۱۸ شعبان همان سال شاه مجلس را افتتاح کرد و این بنده میرزا سلیم‌خان ادیب‌الحکما از مشاهدهٔ این عطوفت بسیار خرسند گردیدم و ذهن خود را متوجه پیدا کردن کلمهٔ جامعی که بتواند تاریخ اعلان مشروطیت را بنا کند گردانیدم، چیزی به‌خاطرم نرسید پس برروح حافظ فاتحه خوانده به‌دیوان آن شاعر بزرگوار توسل جستم این غزل آمد:

جوزا سحر نهاد حمایل برابرم　　یعنی غلام شاهم و سوگند می‌خورم

وشاهد این بیت را گرفت که منصوربن‌مظفر نمازیست حرزمن.

از این خجسته نام «براعداد مظفرم» بسیار خرسند گشته «عدل مظفر» را پدید آورد و به‌خدمت محمد ولیخان سپهسالار رفته بروی عرضه داشت و از او به‌گوش مظفرالدین شاه رسیده مورد قبول قرار گرفت.

سپهسالار بدون اجازه حافظ آب نمی‌خورد

مرحوم محمدولیخان سپهسالار تنکابنی که در راه مشروطیت ایران خدمات شایان نمود، برخلاف سایر رجال ایران که در نوشتن شرح روزنامهٔ خود سستی می‌ورزیدند، یادداشتهای روزانهٔ خود را در حاشیهٔ چند جلد کتاب از جمله یک دیوان حافظ نوشته و تفألاتی که به‌دیوان خواجه شیراز زده است در آن حواشی متذکر گردیده و ما آنچه با تاریخ مشروطیت سروکار دارد در اینجا می‌آوریم.

مرحوم محمدولیخان برای تسخیر تهران در ربیع‌الاول ۱۳۲۷ از رشت عازم تهران شد و چون به‌فال حافظ ارادتی داشت قبل از حرکت بدان تفألی زد و خود در این باره می‌نویسد:

«زمان حرکت از رشت برای تسخیر قزوین و تهران تفأل شد و غزلی مناسب آمد و شاهد بعدش هم معلوم، انشاءالله تعالی برای خدمت به‌ملت امیدوارم صبح شنبه ۲۵ حرکت بنمایم و بخواست خداوندی این ملت را آسوده و این درباریان شاه بدبخت را بجای خود بسزا برسانیم و امیدواری به‌فضل خداوند و همت برادران ملی و مجاهدین راه حق دارم که مرا از یاد خود فراموش نکنند به‌تاریخ چهارشنبه ۲۳ ربیع‌الاول درخانهٔ جناب سردار منصور سنهٔ ۱۳۲۷»

غزل تفأل که یادداشت درحاشیهٔ آنست این مطلع را دارد:

ساقی حدیث سرو و گل ولاله می‌رود — وین بحث با ثلاثهٔ غساله می‌رود
طی مکان ببین و زمان در سلوک شعر — کاین طفل یک‌شبه ره صدساله می‌رود
باد بهار می‌وزد از بوستان شاه — وز ژاله باده در قدح لاله می‌رود

مرحوم محمدعلی فروغی ذکاءالملک نخست وزیر ایران حکایت می‌کرد که در سال ۱۳۲۶ هجری قمری که محمد علیشاه بر مشروطه‌طلبان چیره گشته و روزگار مردمان آزاده تیره شده بود و هواخواهان آزادی با دهان بسته و دل شکسته در زوایای اختفا بسر می‌بردند، چندی بر نیامد که سپاهیان مشروطه به‌سوی تهران حرکت کرده و عاقبت در سال ۱۳۲۷ هجری شاه مستبد قاجار به‌سفارت روس پناه برد، در این هنگام وی با جمعی از جوانان همسال خود درخانهٔ مرحوم حاجی سید نصرالله اخوی گرد آمده و به‌انتظار فتح قطعی آزادیخواهان و نابودی بقایای استبداد به‌دیوان حافظ فال زدند، ناگهان این ابیات برای خاطر نگران آنان مژدهٔ فتح و نوید بشارت شد:

شد آنکه اهل نظر بر کناره می‌رفتند — هزارگونه سخن در دهان ولب خاموش
به‌بانگ چنگ بگوییم آن حکایتها — که از نهفتن آن دیگ سینه می‌زد جوش
شراب خانگی و ترس محتسب‌خورده — به‌روی یار بنوشیم بانگ نوشانوش

چند روزی بر نیامد که پرچم استبداد سر نگون و دولت مشروطه مظفر شد.

محمدعلیشاه استخاره می کرد

میرزاعلی‌اصغرخان اتابک‌اعظم در روز ۲۱ رجب ۱۳۲۵ قمری کشته شد. محمدعلیشاه بعد از این واقعه بیست نفر از نمایندگان مجلس را برای مشورت و انتخاب رئیس‌الوزرا احضار کرد در این مجلس آقای مستشارالدوله صادق نمایندهٔ مجلس سخنانی اظهار نمود که شاه را خشمگین ساخت.

محمدعلیشاه که مردی زبون و ضعیف‌النفس بود از این رهگذر سخت تنگدل شده به خط خود نیت این استخاره را برای به همزدن مشروطیت نوشت و به خدمت حاجی‌سید ابوطالب موسوی زنجانی که از مخالفین جدی مشروطه و از علمای درجهٔ اول بود فرستاد، آن شخص برای خوش‌آیند شاه در جواب دادن به استخاره‌ها بی‌شک به نیت نگاه من کرد و آیه را مطابق دلخواه شاه تعبیر می‌نموده است بطوری که اکثر اوقات اتفاق افتاده که جواب استخاره آیهٔ عذاب که بطور یقین (بد) می‌باشد آمده است و سید روحانی برای دلخوشی محمدعلیشاه آنرا به (نیکی) تعبیر نموده و جواب آنرا خوب نوشته و برای استنباط تأویل خویش به حاشیه رفته است. خوانندگان در مطالعهٔ این جوابها خود به خوبی متوجهٔ این نکته گردیده و بطرز عمل سیدزنجانی که از علمای مشهور آن زمان و از مستبدین بوده است واقف خواهند گردید.

www.tabarestan.info تبرستان

بار دیگر محمدعلیشاه در مجلس قسم یاد کرد

پس از کشته شدن اتابک و کناره‌گیری بعضی از رجال از دربار و قسم یاد کردنشان در مجلس، محمدعلیشاه که فطرتاً مثل همهٔ ظالمین و ستمگران بسیار ترسو و جبون بود راه سازگاری با مجلس را پیش گرفت و در مقابل تصمیمات مجلس چنانچه در موضوع بودجه اشاره کردیم عکس‌العملی از خود نشان نداد و برای تحبیب و جلب رضایت ملت آمادگی خود را برای رفتن به‌مجلس و تجدید عهدوپیمان در طرفداری از مشروطیت اعلام داشت و مجلس و سران مشروطه هم با اینکه یقین به بدخواهی او داشتند و می‌دانستند که جز فریب دادن ملت اندیشهٔ دیگری در دل ندارد با خرسندی وشادی، رفتن او را به‌مجلس استقبال کردند و جلوخان مجلس را آئین بستند و در مقابل درمجلس طاق نصرت برپا کردند.

روز پنجم شوال ظل‌السلطان و شاهزادگان درجه اول و رئیس‌الوزراها و اعیان برای تجلیل از شاه به‌مجلس رفتند و در جایگاهی که برای آنها معین شده بود صف کشیدند، سپس محمدعلیشاه با کوکبه و تجلیل بسیار درمیان جمعیت بیشماری که در خیابانهای مسیر او جای گرفته بودند به‌مجلس رفت.

رئیس مجلس و علما و وکلا شاه را با شادمانی استقبال کردند. ناصرالملک از طرف شاه خطابه‌ای ایراد کرد و حاجی سید نصرالله تقوی از طرف مجلس از شاه سپاسگزاری نمود، سپس قرآنی را که پشت آن قسم نامه نوشته بودند به‌دست شاه دادند و شاه آن قسم نامه را با همان صدای زیر خواند و پای او را امضا کرد و برای بار دیگر محمد-علیشاه در مقابل خدا و قرآن مجید و هیأت دولت و بزرگان مملکت و روحانیون و نمایندگان ملت تعهد نمود که از مشروطیت و قانون اساسی پشتیبانی کند.



مرحوم حاج‌سید نصرالله تقوی

tabarestan.info تبرستان

ناگفته نماند پس از آنکه محمدعلیشاه مجلس و مشروطیت را با آن وضع ستمکارانه از میان برد و رهبران مشروطیت را کشت، عضدالملک رئیس ایل قاجار از او سؤال کرده بود که شما در مجلس دو دفعه قسم یاد کردید چگونه برخلاف قسم و عهد وپیمان خود رفتار نمودید، آن مرد نانجیب و ناپاک که نه‌فقط ملت خود را فریب می‌داد بلکه خدا را هم بخیال خودش گول زده بود با بی‌شرمی و وقاحت هر چه تمام‌تر جواب داده بود، من در آنوقت جنب بودم و قسم من ارزشی نداشته، عضدالملک می‌گوید اگر نجس بودی چگونه برخلاف نص صریح قرآن که می‌فرماید لایمسحوالامطهرون قرآن را لمس کردی و به کلام خدا قسم خوردی!

سستی مجلس مشروطه را در مخاطره انداخت

با آنکه مجلسیان بخوبی از اندیشه‌های بد محمدعلیشاه آگاه بودند و از تحریکاتی که برای از میان بردن مشروطیت بکار می‌بست اطلاع کامل داشتند و اسناد و مدارکی به دست آمده بود که سوءنیت او را مسلم می‌ساخت، نه فقط اقدام جدی برای جلوگیری خطر و تقویت ملیون نمی کردند بلکه چنانچه خواهیم دید نیروی مقاومت را که در تهران و بعضی شهرستانها بوجود آمده بود و با اندک تقویت مجلس قادر بود محمد-علیشاه را از میان بردارد و کاری که پس از چندسال خونریزی شد بسهولت انجام یابد، فلج و ناتوان می کردند و از مسلح شدن مردم و انقلاب جلوگیری می‌نمودند.

محمدعلیشاه، امیر بهادر را که بزرگترین دشمن مشروطیت بود و نسبت به‌او مردم تنفر داشتند به‌مقام کشیکچی باشی که منصب مهمی در آن زمان بود ارتقا داده و هفتصدنفر سوار را از آذربایجان به‌تهران احضار کرد و با اینکه قصدشاه از این اقدام برای همه روشن بود، مجلس کوچکترین مخالفتی از خود نشان نداد و این عمل را نادیده گرفت. همان زمان کاغذی از محمدعلیشاه به‌دست مجلسیان افتاد که به‌پسر محمدولیخان نصرالسلطنه نوشته بود و او را به‌مخالفت با مشروطه‌خواهان دستور داده بود و به‌اوامر کرده بود که قوای مسلحی از چندهزار نفر آماده کند و منتظر دستور او باشد، باز مجلس موضوع را نادیده گرفت.

مقتدرنظام و صنیع حضرت که هردو از صاحبمنصبان توپخانه بودند و در شرارت و بد-خواهی معروف بودند با پول محمدعلیشاه چندین هزار نفر اوباش و قاطرچی و آشوبگر راگرد خود جمع کرده بودند و هرشب عربده کشی کرده به‌مجلس و مشروطه فحش می‌دادند و به‌سلامتی شاه عرق می‌خوردند و زنده‌باد می گفتند و مجلس را تهدید می کردند.

عده‌ای قزاق که برای امنیت آذربایجان بنا بود به کمک فرمانفرما فرستاده شود

و مجلس علاقمند بود که این قوه زودتر به‌آذربایجان فرستاده شود چون محمدعلیشاه وجود آنها را برای برهم زدن مشروطیت لازم داشت، نگذاشت آنها از تهران حرکت کنند و نیز دستور داد که قزاقهایی که در شهرستانها ماموریت دارند به‌عجله به‌تهران برگردند.

مجلس می‌توانست عده‌ای مسلح بنام گارد ملی چنانچه در تمام انقلابات جهانی سابقه داشته از جوانهای آزادیخواه و فداکار برای حفظ آزادی و مجلس آماده کند ولی نه‌فقط این کار را نکرد بلکه از توسعهٔ قشون ملی که بدستیاری رهبران حقیقی آزادی تشکیل یافته بود جلوگیری کرد.

مجلس می‌توانست هزارها افراد داوطلب مسلح از شهرستانها به کمک خود به‌تهران بخواهد و با دردست‌گرفتن یک نیروی قوی ملی مشروطیت را در ایران اجرا کند و از بدخواهان جلوگیری نماید و شاه بد کردار را از میان بردارد ولی اینکار را نکرد و بعکس کوشش درخاموش کردن کانونهای انقلابی شهرستانها نمود.

مجلس با اینکه می‌دانست که روسها با محمدعلیشاه همدست هستند و این شاه بدخواه و دشمن ملت بزودی به‌کمک روسها ریشهٔ آزادی را خواهد کند، کمترین عکس‌العملی از خود نشان نداد و گامی برای جلوگیری از خطری که حیات کشور و آزادی را تهدید می کرد برنداشت، اگرچه سران مشروطه‌خواه و رهبران واقعی ملت که در کمیتهٔ انقلاب جمع شده‌بودند و از حقایق امور کاملا آگاه بودند تا حدی که قدرت داشتند نیروی مسلح ملی بوجود آوردند و مردم تهران و شهرستانها را به‌مقاومت تشویق می کردند ولی مجلس یک مقام رسمی بود که سررشتهٔ کارها دردست او بود و او اگر می‌خواست از حقوق حقهٔ ملت دفاع کند بدون شک موفق می‌شد ولی مقاومت چندنفر ولواینکه متنهای نفوذ را در میان ملت داشته باشند در مقابل دستگاه مهم دولت و هزارها قشون مسلح و قورخانه و قزاقخانه که در تحت ریاست صاحبمنصبان اجنبی اداره می‌شد و از همه مهمتر پشتیبانی و تقویتی که روسها از شاه مستبد می کردند، چه می‌توانست بکنند.

ایکاش وکلای مجلس به‌آنچه که گفتیم قناعت می کردند و در این کشمکش حیاتی بی‌طرف می‌ماندند و انجام کارها را به‌خود ملت واگذار می کردند، این کار را هم نکردند و چنانچه خواهیم دید کمال کوشش را در تضعیف نیروی مادی و معنوی ملیون کردند و درهمان روزهایی که محمدعلیشاه به‌باغشاه رفت و تهیه هجوم به‌مجلس را می‌دید و بیش از هروقت می‌بایست نیروی مقاومت ملی را تقویت کرد و مردم را به‌مقاومت و ایستادگی درمقابل ظالمین تشویق و تهییج نمود، مجلس در تحت عنوان اینکه نباید شاه و مستبدین را تحریک کرد و به‌آتش انقلاب دامن زد، رأی داد که خطبای ملت ازنطق درمجامع عمومی و میتینگهای ملی خودداری کنند و ازطبع جراید

آزادیخواه جلوگیری کردند و همان شبی که فردای آن جنگ شد چند نفر از وکلا منجمله حاجی معین بوشهری و حاجی محمداسمعیل‌آقا به‌مجلس رفتند و مقداری اسلحه و تفنگ که با خون دل برای دفاع از حق و عدالت جمع شده بود مخفیانه از مجلس بیرون بردند و نیز عده‌ای از مجاهدین را که در مسجد و مجلس برای مقاومت جمع شده بودند متفرق کردند و تخم نفاق و وحشت در میان مدافعین کاشتند و آنها را از قدرت دولت ترسانیدند و بعضی را با نیرنگ متفرق کردند.

عریضهٔ آقاسیدعبدالله بهبهانی به‌شاه

پس از آنکه قسمتی از سرحدات ایران را قشون عثمانی اشغال کرد و قشون متجاوز با مستبدین همدست شد و مردم بدبخت را تحت شکنجه و آزار قرار داد، مجلس مکرر به‌شاه خطری که مملکت را تهدید می‌کرد تذکر داد و خطبای ملت هم همه روزه در انجمنها و میتینگهای عمومی از تجاوزات بیرحمانهٔ قشون عثمانی فریاد و فغان کردند و از شاه تقاضای اقدام فوری برای جلوگیری آن نمودند. بهبهانی عریضهٔ مفصلی به‌شاه نوشت و جلوگیری از هجوم اجانب را به‌سرحدات کشور تقاضا نمود و در ضمن عبارات فهماند که اقدامات لازمه که مردم انتظار دارند هنوز نشده است.

محمدعلیشاه به‌شیوهٔ معمولهٔ خود جوابی را که ذیلا می‌نگاریم برای بهبهانی فرستاد.

جناب مستطاب حجةالاسلام آقای سیدعبدالله مجتهد سلمه‌الله‌تعالی مشروحهٔ جنابعالی ملاحظه شد قریب به‌همین مضمون هم از مجلس شورای ملی اظهار کرده بودند خدا شاهد است که همیشه خیالات و عقیده و مقصود باطنی من در آسودگی ملت و رعیت است در این باب مخصوصاً به‌هیأت دولت تأکید کرده‌ام که کمال همراهی داشته باشند انشاءالله فردا به‌شهر می‌آیم و اقدامات لازمه می‌نمایم و در ظرف هفتهٔ آینده قشون و استعداد به‌ارومیه خواهم فرستاد. ناگفته نماند محمدعلیشاه نه‌فقط قشون نفرستاد بلکه دو فوج هم از آذربایجان برای خیالاتی که در سر داشت به‌تهران احضار کرد.

سعدالدوله که در جاه‌طلبی و خودخواهی نظیر نداشت و از جرأت و جسارت هم بی‌نصیب نبود و خود را یک سیاستمدار دانا می‌پنداشت و در ظهور مشروطیت در جرگهٔ مشروطه‌خواهان وارد شد و به‌نمایندگی مجلس انتخاب گردید و بحدی خود را طرفدار مشروطیت و مصالح ملت نشان داد که در میان مردم به‌ابوالمله معروف گردید ولی بواسطهٔ کوچکی مغز و بزرگی آرزو که داشت نتوانست در میان سران مشروطه‌خواه مقامی را که انتظار داشت حائز گردد و موفقیتی را که خواهان بود پیدا کند، این بود

www.tabarestan.info تبرستان

که سبکسرانه در مجلس به کشمکش با عده‌ای از رهبران ملت پرداخت و به‌دشمنی با صنیع‌الدوله رئیس مجلس که یک مرد آزادیخواه واقعی و متین و دانشمند بود قد علم ساخت و کم کم محبوبیت و مقامی را که در میان ملت داشت از دست داد و چون این مرد جاه‌طلب منظور و مقصودی جز رسیدن به‌مقامات عالیه خواه از راه طرفداری مشروطیت و خواه از پیروی استبداد نداشت مجلس را ترک کرد و به‌دشمنان مشروطیت پیوست و با شاه و درباریان همدست گشت و برضد حکومت ملی بطوری که خواهیم دید از هیچ نوع خیانت و بدکاری فروگذار نکرد و با امیربهادر جنگ که مستبد نمرهٔ یک معروف و بالاترین دشمن و بدخواه ملت بود طرح دوستی و مودت انداخت و بعد با شیخ فضل‌الله و آقا سیدعلی آقای یزدی که از سران مخالفین مشروطیت بودند، مجالسی برای برانداختن مشروطیت برپا کردند و به کنکاش پرداختند و بیش از پیش مورد اعتماد محمدعلیشاه واقع شد و چون محمدعلیشاه سعدالدوله را یک مرد فرنگ رفته و قانون‌دان و مطلع به‌سیاست جهان تصور می کرد اغلب در مهام امور دولتی و رهایی ازمشروطیت با او مشورت می کرد و پس ازچندی او را وزیر خارجه کرد.

افراد آزادیخواه عضو وزارت خارجه که سعدالدوله را بخوبی می‌شناختند و او را یک مرد سبک مغز و جاه‌طلب و دشمن مشروطیت می‌پنداشتند، زیر بار وزارت خارجهٔ او نرفتند و او را به‌زور مجلس و مقامات ملی از کار برکنار کردند.

سعدالدوله بیش از پیش کینهٔ مشروطه‌خواهان را در دل گرفت و در ویرانی مشروطیت کوشش نمود چنانچه با مصلحت‌اندیشی سعدالدوله شاه چند نفر از وکلا را احضار کرد و به‌آنها گفت که انجمنها باید منحل شود و حدود اختیارات مجلس هم که فقط قانونگذاریست باید معلوم شود و مجلس از مداخله در کارهای دولت و قوهٔ مجریه خودداری نماید و شرحی هم به همین مضمون به‌مجلس نوشت و در آنجا قرائت شد.

محمدعلیشاه چون مرد جبون و ترسویی بود و ازسیاست جهان هم اطلاع نداشت همیشه نگران بود که اگر به‌جنگ با مجلس و ملت برخیزد ممکن است عکس‌العملی از طرف دولتهای آزاد جهان پیدا شود و مشکلاتی ایجاد گردد ولی بطوری که خود سعدالدوله سبکسرانه مکرر اقرار کرده بود نگرانی شاه را بی‌مورد دانسته و او را مطمئن کرده بود که کوچکترین اشکالی پیش نخواهد آمد.

در خاتمه با مدارك و اطلاعاتی که در دست داریم ناگفته نمی‌گذاریم که سعدالدوله یکی از افرادی بود که بیش از هر کس محمدعلیشاه را به‌برانداختن مشروطیت تشویق می‌نمود و یکی ازعوامل توپ بستن مجلس شورای ملی بود.

www.tabarestan.info

یادداشت سفیر روس به‌صنیع‌الدوله

سفیر روس برخلاف قوانین و مناسبات بین‌المللی یادداشت شدیدی که جنبهٔ تهدید داشت به‌صنیع‌الدوله رئیس مجلس می‌فرستد و در خاتمهٔ آن از رئیس مجلس تقاضا می کند که یادداشت مذکور را در مجلس علنی قرائت نماید.

یادداشت سفارت روس به‌رئیس مجلس شورای ملی: دولت روس از ترقیات کنونی ایران خوشوقت و از تشکیل مجلس شورای ملی مشعوف است اما وضع امور جاریه چنان مایه تولید اغتشاش در ایالات‌شمالی و سرحدات شده که خارج از قوهٔ تحمل دولت روس است چنانچه دولت ایران در دفع این اغتشاشات عاجز باشد ناچار دولت روس ازطرف خود به‌اجرای قوای حربیه اقدام خواهد نمود.

رئیس مجلس چون یادداشت مذکور را ازطرف یک سفیر اجنبی به‌مجلس شورای ملی برخلاف اصول و مقررات بین‌المللی می‌دانست، برخلاف تقاضای سفیر روسیه از قرائت آن در مجلس خودداری کرد و چند نفر از نمایندگان مطلع مجلس را دعوت نمود و یادداشت مذکور را بنظر آنها رسانید و پس از مداقه و مذاکره در اطراف آن جواب ذیل را تهیه و برای سفارت روس فرستاد.

www.tabarestan.info تبرستان

نامهٔ رئیس مجلس به‌سفیر روس

ظهور بعضی انقلابات داخله که اخیراً در ایران مشاهده می‌شود نتیجهٔ ناگزیر تغییرات اساس ادارهٔ مملکتی است و این اتفاقات حزن‌انگیز نباید انظار دولت قویشوکت روس را به بعضی تصورات باطله جلب نماید، خود روسیه در این دو سال اخیر از وقتی که به‌انتظام امور مملکتی به‌ترتیب اصول مشروطیت اقدام می کرد دچار انقلابات داخله و اشکالات وافر گردید و اتباع دولت ایران نیز بواسطهٔ اغتشاشات بادکوبه و سایر بلاد قفقاز همانوقت جاناً و مالاً متحمل خسارات و اتلافات بسیار شدند، فعلا دولت علیهٔ ایران مشغول علایق خویش، و در کار تنظیم و تأمین مملکت است انشاءالله ازحسن مساعی و اقدامات معموله عنقریب امنیت مملکت چه در داخله و چه از خارج کاملا حاصل خواهد آمد، به‌لحاظ فوق مکتوب شریف‌را عودت داده خواهشمندم عباراتی را که علامت گذارده‌ام از آن مکتوب محو سازید تا تصورات سانندهٔ روس در باب اوضاع امور بتواند در محضر مجلس مقدس مطبوع و مقبول افتد.

در آن زمان که دستگاه دولت ایران بواسطهٔ مشکلات گوناگون و انقلابات در منتهای تنگدستی و بی‌پولی بود و مجلس درمقابل فشارطلبکاران قرارگرفته بود و دولت هر هفته وزه از مجلس درخواست استقراض از اجانب را تکرار می کرد سفیر روس و

انگلیس برای وصول اقساططلبی که از دولت ایران داشتند فشار وارد می‌آوردند و همه‌روزه به‌وزارت خارجه یادداشت می‌فرستادند و اقساط عقب افتاده را مطالبه می کردند و با اینکه انگلیسها اظهار حسن‌نیت در بهبودی اوضاع ایران می‌نمودند و تهیدستی دولت ایران را می‌دانستند و از مشکلاتی که مجلس مبتلا بود آگاهی داشتند، باز از تهدید و فشار دست برنمی‌داشتند و اضطراب خاطر مجلس و رهبران مشروطیت را فراهم می کردند.

انتخاب علاءالدوله به‌فرمانفرمایی فارس و بنادر

محمدعلیشاه از اوضاع فارس و نهضت آزادیخواهان آن دیار فوق‌العاده نگران شده بود و برای آنکه فارس هم چون آذربایجان کانون فعالیت مشروطه‌خواهان نشود علاءالدوله را که در شدت عمل و استبداد طبع معروف بود به‌سمت فرمانفرمایی آن سامان انتخاب کرد و دستور داد که قوام شیرازی را هم که سرسلسلهٔ مستبدین فارس بود و در آن زمان در تهران می‌زیست با خود ببرد و با کمک او نهضت فارس را خاموش کند.

ملک‌المتکلمین که علاءالدوله را مرد مستبدی می‌دانست به‌مخالفت پرداخت و رفتن او را به‌فارس برای مشروطیت خطرناک اعلام داشت.

چون دولت‌آبادی شرح آن واقعه را بتفصیل نگاشته بهتر دیدم ملخص گفته‌های او را در اینجا نقل کنم:

«روزی احتشام‌السلطنه رئیس مجلس به‌ملاقات من آمد و به‌من گفت که دیر زمانیست که ملک‌المتکلمین نسبت به‌من و برادرم علاءالدوله بدبین شده و ما را مستبد خطاب می کند و مانع از رفتن علاءالدوله به‌ایالت فارس شده است، من به‌او گفتم نظر به‌سابقهٔ دوستی که میان من و ملک‌المتکلمین بوده بهتر آنست که خود او را ملاقات کنید و اگر سوءتفاهمی پیش آمده و یا از رفتن علاءالدوله به‌فارس نگرانی دارد مرتفع نمایید.

جواب داد که من در مقابل کسی خم نمی‌شوم، ولی بعد از چند روز خود او نزد من آمد و خواهش کرد که واسطهٔ ملاقات او و ملک‌المتکلمین بشوم منهم اینکار را انجام دادم ولی در ملاقات هر قدر احتشام‌السلطنه کوشش کرد که ملک‌المتکلمین را برای رفتن علاءالدوله به‌فارس راضی کند او حاضر نشد و جواب داد که علاءالدوله فطرتاً مستبد است و من تردید ندارم که رفتن او به‌فارس در ضرر مشروطیت تمام خواهد شد.

بناچار احتشام‌السلطنه پذیرفت که علاءالدوله استعفا بدهد به‌شرط آنکه ملک‌المتکلمین هم از تعقیب او دست بکشد، به‌همین جهت ملک‌المتکلمین فردای آنروز در میتینگ مهمی که در انجمن طلاب تشکیل یافته بود و عدهٔ زیادی در آن

شرکت کرده بودند و منتظر بودند که ملک‌المتکلمین راجع به‌اوضاع فارس و مأموریت علاءالدوله به‌آن سامان بتفصیل سخن بگوید، بطور اختصار گفت در موضوع فارس بطوری که مصلحت ملت بود اقدام شد و مردم نظربه‌اطمینانی که به‌گفته‌های رهبر خود داشتند استنباط کردند که دیگر علاءالدوله به‌فارس نخواهد رفت و همگی با دل‌شاد پی کارهای خود رفتند.»

حاجی شیخ مهدی شریف می‌نویسد: در همان روزها که آقا شیخ فضل‌الله و عده‌ای از ملاها در حضرت عبدالعظیم متحصن شده بودند و مشروطهٔ مشروعه می‌خواستند و سران آزادیخواهان را مرتد و بی‌دین می‌خواندند، محمدعلیشاه چند نفر از محارم خود را که در سلک روحانیون بودند با مبلغ هنگفتی برای فریب دادن علمای نجف به‌عتبات فرستاد.

آنها مأموریت داشتند که با کمک والی بغداد که مرد مستبدی بود و قنسول روس تهیهٔ یک انقلاب بزرگ در نجف و کربلا برضد سه نفر روحانی آخوند ملا محمد کاظم خراسانی و حاجی میرزا حسین و آقای مازندرانی برپا کنند و حوزهٔ علمیهٔ طرفدار مشروطه را از هم بپاشند ولی خوشبختانه پیش از انجام مقصودی که داشتند، دسیسهٔ آنها به‌این ترتیب کشف شد:

یکی از نامبردگان در منزل تاجری که از بستگانش بود و در بغداد سکنا داشت، منزل کرد و چون خیال نمی‌کرد که تاجر مذکور از مشروطه‌خواهان باشد و وارد افکار نوین باشد بدون ملاحظه بنای آمدوشد را با قنسول روس و رجال مستبد عثمانی گذارد. مرد تاجر چون رفتار آن روحانی را مرموز یافت اعمال او را تحت مراقبت گذارد و پس از چند روز به‌مقصد او و رفقایش پی برد و بدون فوت وقت نقشهٔ آنها را بنظر روحانیون مشروطه‌خواه نجف رسانید و در نتیجه منظوری که محمدعلیشاه داشت نقش برآب شد.

صحاف‌باشی که در آن زمان برای کسب اطلاع به‌حضرت عبدالعظیم می‌رفت نقشه‌های مستبدین را به‌مجامع ملی می‌رساند و آنها را از افکار پلید آنان و روابطی که با مستبدین شهرستانها داشتند آگاه می‌کرد.

جراید خارجه و تجلیل ملت ایران از عباس آقا

روزنامهٔ هرالد می‌نویسد: در هیچ تاریخ دیده نشده که مانند ایران قاتل خودکشی کرده را به‌این پایه محترم بدارند. چنانچه تلگرافات تهران خبر می‌دهد برای ترحیم عباس آقا قاتل میرزاعلی اصغرخان صدراعظم سابق، صد هزار نفر دیروز بر سر مزار او ازدحام نمودند و احساسات شدیدی از خود نشان دادند و قبر او را در زیر گلهای رنگارنگ مستور داشتند، در هیچ ملت چنین حسیات دیده و شنیده نشده، فقط

این احترام نصیب ناپلئون شد و آنهم وقتی که جنازهٔ او را از سنت هلن عودت به‌فرانسه دادند، این نکته برزنده بودن حس ملیت ایرانیان شهادت می‌دهد و بخوبی ثابت می‌کند که این ملت دیگر زیر بار استبداد نخواهد رفت.

یکی از جراید پاریس می‌نویسد قاتل صدراعظم ایران حق بزرگی برگردن ایرانیان دارد زیرا عمل او دندان بدخواهان ایران مخصوصاً خارجیها را کند کرد، دانستند که در ایران مردمان فداکار و ازجان گذشته هم هست.

یکی از جراید دیگر نوشت مستبدین ایران دیگر تکلیف خود را دانستند و فهمیدند که مشروطیت ایران حافظین جدی و فداکار دارد.

روزنامهٔ روسی کاسپی منطبعه در روسیه در شمارهٔ ۲۸۵ خود می‌نویسد: معروفترین رجال و محبوبترین اشخاص در ایران ملک‌المتکلمین و سید جمال‌الدین می‌باشند که ایشان را در تاریخ وطن مألوفشان مقام بسیار عالی نصیب و مقدر است، اگر بخواهیم از ذکر نام مقدسشان صرفنظر نماییم مثل آنست که عمداً در میان فرقهٔ مجاهدین حقیقی اشخاصی که از روی بصیرت و حسن صداقت همشان مصروف مقاصد عالیه ترقیات ایرانست جایی خالی گذارده باشیم، این رجال محترم هر دو پیشوایانند ولی نه طرفدار فرقه و انجمن مخصوص بلکه هر دو حامی اساس مشروطیت و پیروان یک‌نیت مقدسهٔ حریتند که علم آن حریت را زهی بلند برافراشته والحق قادرند که به‌قوهٔ نافذه و به‌قدرت کاملهٔ بیان بخوبی از عهدهٔ محافظتش برآیند.

ملتی که درمیان خود ازجان گذشته‌ای چون عباس‌آقا و پیشوایانی چون ملک‌المتکلمین و سید جمال‌الدین دارد هرگز نخواهد مرد.

ستایش از تأسیس مدرسهٔ آلمانی و از امپراطور آلمان

درجلسهٔ ۲۰ ذیحجه ۱۳۲۵ صحبت از مدرسهٔ آلمانی به‌میان آمد وگفته شد که این مدرسه بنابر برنامه‌ای که تهیه نموده می‌تواند هشتصد نفر شاگرد داشته باشد و فقط سالی هفت هزار تومان کمک از دولت ایران تقاضا دارد و سایر مخارج مدرسه را امپراطور آلمان برعهده گرفته است این مدرسه دارای کلاسهای عالی خواهد بود و بعد از مدت کمی هر سال عده‌ای متخصص در علوم و فنون بیرون خواهد داد و درردیف بهترین مدارس عالیه اروپا قرار خواهد گرفت و چون میان نمایندهٔ ایران و دولت آلمان توافق کامل پیدا شده خوب است مجلس مبلغ هفت هزار تومان را تصویب نماید. ناگفته نماند که مذاکراتی که در مجلس از توسعهٔ مدرسهٔ آلمانی و امپراطور آلمان شد تأثیر ناگواری درمیان روسها و انگلیسها که می‌خواستند بهرقیمتی که تمام بشود جلو نفوذ آلمان را در ایران بگیرند نمود و آنها را پیش از پیش به‌مجلس و

www.tabarestan.info تبرستان

مشروطه‌خواهان بدبین کرد.

سر موعد طلب روسها پرداخت شد

ما در جلد اول این تاریخ بتفصیل از استقراض خانمان بر باد دهی که دولت ایران از روسها کرده بود سخن راندیم و متذکر شدیم که این استقراض یکی از عوامل ازدیاد نفوذ دولت روسیه در ایران شد و همین استقراض یکی از علل پیدایش انقلاب مشروطیت گردید.

اقساطی که بابت استقراض به‌روسها پرداخته می‌شد از عایدات گمرکات شمال بود. تا زمانی که مسیو نوز عهده‌دار ریاست گمرکات بود اقساط را مرتب می‌پرداخت. ولی همینکه مسیو نوز که در آن زمان وزیر گمرکات بود استنباط کرد که بواسطهٔ فشار ملت و مجلس مجبور خواهد شد کناره‌گیری بکند و راه کشور خود را پیش بگیرد، برای اینکه انتقام از ملت ایران بکشد اوضاع گمرك را مختل کرد بطوری که عایدات گمرکی نکث فاحشی پیدا نمود و تصور می‌شد که دیگر دولت ایران قادر نخواهد بود از راه عواید گمرکات شمال قرض روسها را بپردازد و خطر این می‌رفت که هرگاه طلب روسها بموقع پرداخته نشود آنها گمرکات شمال را که تا آن زمان برطبق قرارداد استقراض در تحت نظارت خود داشتند، رسماً اشغال نمایند.

شاه و دربار استبداد هم کوشش می کردند که با تمام وسایل ممکنه دستگاه امور را مختل کنند و به‌عالمیان بفهمانند که مشروطیت جز تولید ناامنی و فقر اقتصادی در ایران نتیجهٔ دیگری ندارد و روسها را هم بیش از پیش در امور داخلهٔ ایران مداخله بدهند.

متأسفانه در همان روزها مملکت بحدی در مضیقهٔ مالی بود که خزانه موفق نشده بود حقوق یک‌سالهٔ توپخانه را بپردازد و حقوق وظیفه خواران را بدهد. در نتیجه توپچیها دست از کار کشیدند و راه طغیان و بی‌نظمی پیش گرفتند و به‌خانهٔ وزیر داخله هجوم بردند و خواستند در خانهٔ او را بشکنند و به جبر وارد خانه بشوند و عدهٔ زیادی از آنهایی که وظیفه‌خوار بودند حقوقشان نرسیده بود و یا آنکه تحریک شده بودند راه مجلس را پیش گرفته و بنای دادوفریاد را گذاردند.

وزیر مالیه چون خطر تعویق پرداخت طلب روسها را بخوبی می‌دانست برخلاف انتظار مجلسیان و ملیون بطوری که کسی متوجه نشود از یکماه قبل از موعد پرداخت متدرجاً پولهایی را که به‌خزانه می‌رسید جمع‌آوری کرد و بدون تأخیر در موقع طلب روسها را پرداخت و از این راه خدمتی که شایستهٔ تقدیر است به‌مملکت نمود.

حمله به‌ناصرالملک رئیس‌الوزرا

ما نوشتیم که ناصرالملک مایل به‌قبول ریاست دولت نبود و محمدعلیشاه هم قلباً طالب زمامداری ناصرالملک نبود و نسبت به‌او سوءظن داشت ولی فشار مجلس و ملیون ناصر-الملک را در آن مقام مستقر نمود.

ناصرالملک با همهٔ محافظه کاری و احتیاطی که داشت چون آشنا به‌حکومت پارلمانی بود می‌دانست که زمامدار یک دولت مشروطه است و باید بر طبق اصول و موازین مشروطیت حکومت کند و همین نکته بود که بر طبع مستبد و سرکش محمد علیشاه و مستبدین گران می‌آمد و او را طرفدار جدی مشروطیت و همفکر و همدست با رهبران ملت می‌پنداشتند و زمامداری او را برای خود خطرناک تصور می کردند.

علاءالدوله که مردی بود خلقاً و خلقاً مستبد و تندخو و از دیرزمانی مورد هجوم و فشار جراید ملی قرارگرفته بود و از ناصرالملک هم دل‌خوشی نداشت و از اوضاع دلتنگ بود، در خانهٔ سلطانعلی‌خان وزیر افخم که در آن زمان وزیر دربار بود، ناصر-الملک را ملاقات می کند و بی‌پروا بنای فحاشی و بدگویی را نسبت به‌او می‌گذارد و آنقدر بی‌احترامی به‌ناصرالملک می کند که او مجلس را ترک می کند و مصمم می‌شود که استعفا بدهد و رهسپار فرنگستان گردد.

هنوز ساعتی چند از حمله و توهین علاءالدوله به‌ناصرالملک نگذشته بود که آن خبر در تمام شهر منتشر می‌شود و هیجانی در میان ملت ایجاد می گردد و رهبران ملت که جداً از کابینهٔ ناصرالملک پشتیبانی می کردند و کناره‌گیری او را در آن موقع بحرانی صلاح نمی‌دانستند اعلام می‌دارند که مردم برای اطلاع از جریانات و اتخاذ تصمیم درانجمن طلاب حضور پیدا کنند.

روزنامهٔ حبل‌المتین می‌نویسد روز یکشنبه دوم ذی‌القعده چندین هزار نفر برای استماع بیانات رهبران ملت دراتحادیهٔ طلاب مجتمع شدند.

بهاءالواعظین علت آن دعوت را اعلام داشت سپس ملک‌المتکلمین شرح توهین به‌ناصرالملک را و تصمیم او را به کناره‌جویی از مقام ریاست وزرا بیان کرد و علاء-الدوله را مرد مستبد و بی‌شرم خواند و عمل او را توهین و هتک احترام به‌مشروطیت و حکومت ملی اعلام کرد و مجازات او را واجب شمرد، سپس از دستگاه دربار سخن راند و گفت مادامی که یک عده مردمان مستبد و بدخواه دورشاه را گرفته‌اند و او را به‌اعمال برخلاف مصلحت مملکت و حکومت مشروطه وادار می کنند، امید اصلاح و بهبودی در اوضاع و تولید وحدت و اتفاق میان شاه‌وملت میسر نخواهد شد و ما باید این مردمان بدخواه را از دورشاه دور کنیم و به‌این تحریکاتی که هر روز بصورتی جلوه‌گر می‌شود خاتمه بدهیم. بعد سید جمال‌الدین منبر رفت و نطق بلیغی در اطراف همان دو موضوع کرد و مردم را به‌پایداری در مقابل ظالمین تشجیع نمود، هنوز نطق خطبای ملت

تمام نشده بود و مردم متفرق نشده بودند که نامه‌ای از طرف ناصرالملک خطاب به ـ
رهبران ملت می‌رسد که در آن گفته بود که علاءالدوله از کردهٔ خود پشیمان و در مقام
عذرخواهی برآمد و دیگر سورد و موجبی برای تعقیب او نیست و در خاتمه از احساسات
بی‌آلایش ملت تشکر کرده بود.

www.tabarestan.info

فصل نهم

واقعهٔ میدان توپخانه

پیشامدی که به‌نام واقعهٔ میدان توپخانه در تاریخ مشروطیت ضبط است یکی از مهمترین بحرانهایی است که در دوره مشروطیت ایران پیش آمده و درخور آنست که در اطراف آن تا حدی که ضرورت ایجاب می کند گفتگو شود.

همانطوری که مکرر گفتیم محمدعلیشاه برای از میان بردن مشروطیت به‌تمام وسایل ممکنه و تشبثات متوسل می‌شد و آنی در خرابی آن اساس غفلت و کوتاهی نمی‌کرد و در همان روزهایی که اظهار مشروطه‌خواهی می کرد و قسم یاد می‌نمود، شبها در حضور خودش جمعی از سران مستبدین و مخالفین را جمع می کرد و به‌هر دسته دستوراتی می‌داد و پول کافی برای اجرای دستوراتی که داده بود در اختیار آنها می‌گذارد.

به‌حکام و مامورینی که در ولایات داشت دستور می‌داد که آتش ناامنی و اغتشاش را روشنتر کنند و به‌هیأت دولت دستور می‌داد درمقابل مجلس سرسختی کنند و به‌مستخدمین مواجب نمی‌داد و آنها را برضد مشروطیت می‌شوراند، به‌ملاهای مستبد پول می‌داد و آنها را به‌مخالفت با مشروطیت برمی‌انگیخت، با سران اشرار و طبقهٔ پست سروکار داشت و به‌آنها پول می‌داد و به‌عربده کشی و خرابکاری و اذیت‌وآزار مشروطه طلبان وادار می کرد.

پس از آنکه با صرف وقت و پول بسیار و فعالیت شب‌وروز دسته‌هایی از ملاهای مستبد و متنفذین دولت و اوباش و قاطرچی و فراش و جلودار و بعضی از رؤسای ایلات و قزاق که همیشه پشت سر او ایستاده بود فراهم کرد و تهیه کار را برای بهم‌زدن مشروطیت آماده و مهیا دید، صبح نهم ذیقعده پیش از طلوع آفتاب دسته‌های بیشماری مسلح و غیر مسلح از گوشه و کنار شهر و محلات و از خارج شهر پیاده و سواره و با درشکه و کالسکه طبل‌زنان و عربده کشان به‌طرف میدان توپخانه که مرکز پایتخت بود روانه شدند و چندین چادروپوشهای شاهی بتوسط فراشهای شاهی در صحن میدان برپا کردند، آبدارخانه و قهوه‌خانه و آشپزخانه مفصل بکار انداختند و در اندک

www.tabarestan.info تبرستان

زمانی خیابانهای ناصریه، چراغ برق و علاءالدوله (فردوسی امروز) خیابان باغشاه (سپه) و خیابانهای اطراف ارک دولتی و خیابان جلو بازار و خیابان لاله‌زار را تصرف و اشغال کردند و برای اینکه مجلسیان غافلگیر شوند و فرصت به‌مشروطه‌طلبان ندهند که به‌یاری آنها بیایند، یک ستون که عدهٔ آنها در حدود هزار نفر بود بسر کردگی مقتدر نظام صاحب‌منصب توپخانه و یک ستون چاله‌میدانی که عده‌اش بیش از ستون اول بود بسرکردگی صنیع حضرت صاحب‌منصب توپخانه با جمع کثیری از طبقات قاطرچی، فراش، جلودار، الواط و اشرار به‌طرف مجلس رفتند و این دوستون در جلوخان بهارستان بهم ملحق شدند و با فریادهای فحش و ناسزا اسلحه در دست به‌طرف مسجد سپهسالار که مرکز ملیون بود حمله کردند و بنای تیراندازی را گذاردند.

آن روز در مجلس کسی نبود و فقط چند نفر سرباز دم درکشیک می‌دادند و کمیسیونی هم از چند نفر وکلا در یکی از اطاقها تشکیل شده بود درمسجد سپهسالار هم عده‌ای از مجاهدین ملی درگوشه کنار نشسته و بدون آنکه خیال چنین سوءقصدی را در خاطر بگذرانند، مشغول صحبت بودند.

مهاجمین چون درمجلس بسته بود، به‌طرف مسجد حمله‌ور شدند و عده‌ای هم وارد مسجد شدند و بنای شلیک را گذاردند مجاهدین با اینکه عدهٔ کمی بودند و غافلگیر شده بودند، خود را نباخته و بدون فوت وقت مناره‌ها و ارتفاعات مسجد را سنگر کردند و بنای تیراندازی را به‌طرف مهاجمین گذاردند و چنان مردانه دفاع کردند که مهاجمین مجبور شدند از مدرسه بیرون بروند در همان حال که طرفین مشغول زدوخورد بودند تیمورتاش که درعنفوان جوانی بود و پس از پایان تحصیلاتش دراروپا به‌ایران مراجعت کرده بود و سردستگی دسته‌ای از مجاهدین را داشت با منتهای شجاعت و از خودگذشتگی بابیست‌وپنج نفر ششلول بدست به‌طرف مهاجمین حمله بردند و به‌طرف آنها شلیک کردند، هجوم این دسته از جان گذشته و شلیک مجاهدینی که مناره‌ها و سردرمسجد را سنگر کرده بودند پای استقامت انبوه مهاجمین را سست کرد و پس ازمختصر مقاومت عقب‌نشینی کردند و با سرشکستگی راهی را که آمده بودند در پیش گرفتند و با کمال بی‌غیرتی بجای اینکه درمقابل دشمن به جنگ پردازند، به‌لخت کردن عابرین و غارت دکانها و خانه‌هاپرداختند و به‌رفقای خود که درمیدان توپخانه جمع بودند پیوستند.

حاجی شیخ فضل‌الله که سرسلسلهٔ مستبدین بود با آقا سیدعلی یزدی و نقیب‌السادات شیرازی و حاجی میرزا ابوطالب زنجانی و ملا محمد آملی و عده‌ای از طلاب و ملاها و سادات مستبد به‌میدان توپخانه رفته و درچادر مخصوصی که برای آنها برپا کرده بودند جای گرفتند و دروسط میدان منبری گذاردند و هریک از سران مستبدین بنوبت منبر رفته و آن جماعت انبوه را به‌مخالفت با مشروطیت و برانداختن ریشهٔ

آزادیخواهان تشویق می کردند. اشرار و اوباش که عدهٔ آنها از حساب خارج بود در خیابانها به‌غارت کردن دکاکین و لخت کردن عابرین و کتک زدن و بی‌احترامی کردن مردم مشغول بودند و حاجی شیخ فضل‌الله در منبر این قیام را خدمت در راه دین و شریعت و جنگ با کفار و مرتدین و بابیها اعلام می کرد و آن جماعت انبوه را به تاراج خانهٔ ملت و کشتن مردم تشویق می‌نمود.



آقاسیدعلی آقای یزدی

روزنامهٔ صوراسرافیل می‌نویسد، سیدعلی آقا یزدی سوار توپ شده بود و با فریاد و فغان جماعت را به ریختن خون مشروطه‌طلبان تحریک می کرد.

سعدالدوله و امیربهادر و لیاخف و سایر مستبدین در دربار گرد محمدعلیشاه

جمع شده بودند و با خاطری شاد و مطمئن از فتح و پیروزی هدایا برای کسانی که در میدان جمع شده بودند می‌فرستادند و آنها را به‌مقاومت و ایستادگی در مقابل ملت تشجیع می کردند، صاحبمنصبان کشیکخانه مقدار زیادی تفنگ و فشنگ میان میدان‌نشینان تقسیم کردند و آبدارهای شاهی قدحهای پر از شراب و عرق در گوشه و کنار میدان نهاده و آن جماعت را به‌نوشیدن به‌سلامتی شاه دعوت می کردند.

یکی از صاحبمنصبان روسی شیکف نام در خاطرات خود می‌نویسد که من آن شب در میان آن جماعت بودم، منظره‌ای دیدم که در دنیا سابقه نداشته است، بیش از ده هزار نفر که اکثر آنها مست بودند و عربده می کشیدند جامهای شراب و عرق را پر کرده به‌سلامتی سبیل مردانهٔ محمدعلیشاه سر می کشیدند و به‌مشروطه‌طلبان فحش می‌دادند.

یکی از سیدها که عمامهٔ بزرگی بر سر داشت و از وضعش معلوم بود موقعیت مهمی در میان آن جماعت دارد در حالیکه جام شرابی در دست داشت روی صندلی ایستاد و گفت ای مسلمانان بخدا قسم که من تا بحال از این مایع کثیف نخورده‌ام ولی امشب به کوری چشم بابیها و بی‌دینها و دشمنان اسلام و بسلامتی پادشاه‌اسلام‌پناه این جام را سر می کشم و فردا همین جام را از خون مشروطه‌طلبان پر کرده خواهم نوشید.

علما و حجج‌اسلام که در چادر نشسته بودند، این منظرهٔ مست بازار و این بساط را که به‌نام حفظ شریعت برپا کرده بودند می‌دیدند و نفس نمی کشیدند.

در همان روز ناصرالملک رئیس‌الوزرا از طرف محمدعلیشاه دستگیر و زندانی شد، وزرا از کار برکنار شدند و محمدعلیشاه خود را کامیاب و مشروطیت را از میان رفته می‌پنداشت.

از طرف دیگر چون خبر هجوم به‌مجلس و مجتمع شدن مستبدین در میدان توپخانه در شهر منتشر شد با اینکه خیابانهای مهم شهر که به‌مجلس منتهی می‌شد از طرف اشرار اشغال و سنگربندی شده بود، مشروطه‌خواهان دسته دسته از راههای مختلف به‌طرف مجلس شتافتند و هنوز روز بپایان نرسیده بود که درحدود هزارها نفر که بسیاری از آنها مسلح بودند مسجد سپهسالار، مجلس و میدان بهارستان و خیابانهای اطراف را اشغال کردند و دسته‌های مسلح از مجاهدین در نقاط حساس برای پاسبانی گماشتند و خطبا مردم را به‌حفظ مشروطیت و آزادی، دعوت به‌مقاومت و فداکاری نمودند.

برای آنکه علاقمندی ملت ایران را در آن روزهای پرآشوب به‌آزادی و مشروطیت خاطرنشان کنیم و قدرت بیان رهبران ملت و خطبای امت را بفهمانیم واقعه‌ای که در

همان روز اول غائلهٔ میدان توپخانه در میدان بهارستان پیش آمد نقل می کنیم:

پس از آنکه خبر اشغال میدان توپخانه و خیابانهای مهم شهر بوسیلهٔ دشمنان آزادی به‌گوش سران ملت رسید، یکی بعد از دیگری رهسپار مجلس شدند و عدهٔ بیشماری از مشروطه‌خواهان میدان بهارستان را اشغال کردند. ملک‌المتکلمین با همان قیافهٔ جذاب وصدای محکم روی کرسی خطابه قرار گرفت و به‌ایراد خطابهٔ مهیجی پرداخت.

اینک از قول میرزاعلی اکبرخان دهخدا نویسندهٔ روزنامهٔ صوراسرافیل داستان خودکشی یکی ازملیون را بشنوید:

من هم چون سایر علاقمندان به‌آزادی در میان جماعتی که سطح میدان بهارستان را پوشانیده بود و چون دریای مواج در جوش وخروش بود جای داشتم و منتظر پیش‌آمدها بودم، ناگاه ملک‌المتکلمین در میان طوفان احساسات عمومی روی کرسی خطابه رفت و آن خداوند نطق و بیان با همان قیافهٔ جذاب و صدای مهیج به‌سخن گفتن آغاز کرد و مثل همیشه صداها خاموش شد و سکوت مطلق آن محیط پرحرارت را گرفت و مردم برای آنکه بهتر صدای رهبرملت را بشنوند حتی آهسته نفس می کشیدند، ناگاه سروصدایی درمیان جماعت بلند شد و قیل‌وقالی برپا گشت و درنتیجه معلوم شد مرد قصابی ازمشروطه‌خواهان چنان تحت‌تأثیر نطق مهیج و مؤثر ملک‌المتکلمین قرارگرفته بود که با کاردی که درکمر داشت شکم خودش را پاره کرده بود.

www.tabarestan.info تبرستان

وکلا درمجلس حضور یافته جلسهٔ رسمی مجلس را تشکیل دادند و براین عقیده شدند که ظل‌السلطان وکامران‌میرزا را به‌حضورشاه فرستاده وجلوگیری ازآن هنگامه را ازاو خواستارشوند ولی آنها نپذیرفته و زیربارنرفتند.

بناچارعلاءالدوله برادراحتشام‌السلطنه رئیس مجلس راکه سابقاً حاکم تهران بود و ما ماجرای آنرا به‌تفصیل نگاشتیم حضور محمدعلیشاه فرستادند. شاه پس ازآنکه فحش زیادی به‌علاءالدوله داد، او را به‌چوب بست و محبوسش ساخت.

پس ازآنکه این خبر به‌مجلسیان رسید بجای آنکه به‌مخالفت پردازند برآن شدند که باردیگر حاج‌امام‌جمعهٔ خویی وچند نفر دیگر ازوکلا را برای اتمام حجت به‌حضور شاه بفرستند ولی محمدعلیشاه ازملاقات آنها سرباز زد و آنها را نپذیرفت.

درآن‌شب که برای مشروطیت و آزادی خطر حتمی بود عدهٔ زیادی از رهبران ملت ازترس جان خود درمجلس مانده وشب را تا صبح بیدارماندند.

فردا بازشش نفر از معاریف مشروطه‌خواهان بنمایندگی از طرف مجلس باتفاق عضدالملک حضورشاه رسیدند وازاو تقاضا کردند که جمعیت میدان توپخانه را متفرق کند، ولی محمدعلیشاه با کبر و غرور به‌آنها جواب داد که اول باید انجمنهایی که در

مجلس جمع شده‌اند متفرق شوند و سپس امر به‌تفرقهٔ کسانی که در میدان توپخانه اجتماع نموده‌اند خواهد داد.

مقصود محمدعلیشاه این بود که مجلس محافظین خود را پراکنده کند و سپس جماعتی که در میدان جمع شده بودند و خود را برای حملهٔ نهایی آماده کرده بودند به‌مجلس هجوم آورده کار را یکسره نمایند.

تعجب در این است که بعضی از وکلاء خودسرانه و یا از روی خیانت اصرار داشتند که ملت ازگرد مجلس پراکنده شود. ولی رهبران حقیقی مشروطیت و علاقمندان واقعی به‌آزادی به‌این امر تن درندادند و همچنان پایدار ماندند و بیش ازپیش از خودگذشتگی و استقامت درمقابل استبداد و مهاجمین نشان دادند.

ساعت به‌ساعت بر عدهٔ مدافعین مشروطیت افزوده می‌شد و ساعت به‌ساعت اخبار موحش و ناهنجار از وحشیگریهای مستبدین و از قتل وغارت و آدم کشی آنها به‌مجلسیان می‌رسید. چنانچه خبر رسید که عنایت‌الله زنجانی را که یکی ازمشروطه‌خواهان بود درمیدان توپخانه قطعه قطعه کردند و نعش پاره پارهٔ او را به‌درخت آویختند و چشم او را پسر نقیب‌السادات با چاقو بیرون آورد و نیز عدهٔ زیادی را در خیابان ناصریه و اطراف بازار کشتند و مجروح کردند و نیز جمعی از اوباش به‌طرف خانهٔ ملک‌المتکلمین که شب را در مجلس بود هجوم آورده ولی مجاهدینی که آن خانه را محافظت می‌کردند پس از زدو خورد شدید آنها را راندند.

عدهٔ دیگر از ملاهای تهران از قبیل سلطان‌العلما — سیدابراهیم قزوینی — حاجی شیخ عیسی چالمیدانی — سیدمهدی امام — سیدمحمد پسر سیدعلی اکبر — حاجی‌علی اکبر بروجردی ملامحمد پیشنماز به‌جماعتی که درمیدان توپخانه جمع شده بودند پیوستند و سیدمحمد یزدی و سیداکبرشاه همه‌روزه منبر می‌رفتند و مردم را به‌مخالفت با مشروطه طلبان تحریک می‌کردند چنانچه سیداکبرشاه با فریاد می‌گفت:

ای مسلمانان زنا بکنید دزدی بکنید آدم بکشید اما نزدیک این مجلس نروید ان‌الله یغفرالذنوب جمیعا.

اوباش فریاد می‌کردند ما مشروطه نمی‌خواهیم ما دین نبی خواهیم، مضحک است که جمعی از یهودیها را مجبور کرده بودند که درمیدان توپخانه جمع شده و در مخالفت با مشروطیت با آنها هم صدا شوند و به‌آنها فشار میآوردند که باید مثل ما فریاد کنید ما مشروطه نمی‌خواهیم ما دین نبی خواهیم، یهودیهای بدبخت فریاد می‌کردند ما مشروطه نمی‌خواهیم ولی دین نبی را هم نمی‌خواهیم.

روز دوم این غائله، شیخ محمود ورامینی که ازسرسلسلهٔ مستبدین بود با هفتصد نفر به‌کمک جماعتی که در میدان جمع شده بودند وارد تهران شد و ازطرف مستبدین با فریادهای مرده‌باد مشروطه زنده‌باد شاه پذیرایی شدند و در چادرهایی که قبلا برای

آنها برپا شده بود جای گرفتند.

کشتن یک زن آزادیخواه

در همان موقعی که سیدمحمد یزدی در میدان توپخانه بالای منبر می‌رفت و به‌مشروطه‌خواهان فحش می‌داد یکنفر زن از میان زنها بلند شد و ششلولی از زیر چادرش بیرون آورد و سه تیر به‌طرف سیدمحمد یزدی خالی کرد.

کسانی که گرد منبر سیدیزدی بودند به‌طرف آن زن هجوم بردند و او را با قداره قطعه قطعه کردند و برخلاف آیین مسلمانی با او بی‌احترامی کردند که قلم از ذکر آن شرم دارد.

مرد دیگری که از مشروطه‌خواهان بود ششلولی به‌طرف یکی از معروفین مستبدین خالی کرد و فرار نمود، اشرار او را تعقیب کردند ولی او خود را در چادر سیدعلی‌اکبر انداخت و سید نگذاشت او را بکشند و نیز دو نفر دیگر را که شناخته نشدند در آن روز با خواری کشتند و بدن آنها را پاره‌پاره کردند.

مرد دیگری فریاد کرد زنده‌باد مشروطیت و فرار کرد ولی بدخواهان او را تعقیب کردند و از عقب ضربهٔ مهلکی به‌او زدند که از پای درآمد.

مخبر رویتر خبر می‌دهد با آنکه شرب شراب در مذهب اسلام حرام است جماعتی که در میدان توپخانه برای حمایت از اسلام جمع شده بودند و از مشروطه بد می‌گفتند علناً در حضور علمای بزرگ شراب می‌خوردند و عربده می‌کردند و به‌مخالفین اسلام فحش می‌دادند و بدمستی می‌کردند و روحانیونی که در میدان بودند رفتار پیروان خود را نادیده می‌گرفتند و کمترین اعتراضی بعمل خلاف شرع آنها نمی‌کردند.

روزنامهٔ حبل‌المتین می‌نویسد عنایت‌الله زنجانی هفتصد تومان پول در جیب داشت و یک ساعت طلا با زنجیر قیمتی در بغلش بود اوباش بیشتر برای ربودن پول و ساعت او را کشتند و پسر نقیب‌السادات که چشمهای عنایت‌الله را با چاقو بیرون آورد فریاد می‌کرد:

ای حضرات مسلمانان شاهد باشید و در روز قیامت در حضور جدم شهادت بدهید که من در راه دین اول کسی هستم که چشم مشروطه‌خواهان را بیرون آوردم.

و نیز می‌نویسد:

علی‌آقای صراف را زخمهای بسیار زدند که از پای درآمد و اسمعیل‌نامی را سخت مجروح کردند.

میرزای فرصت (فرصت‌الدوله شیرازی) که یکی از دانشمندان و مورخین آن عصر بود در کتاب «دبستان‌الفرصه» راجع به قضیهٔ میدان توپخانه چنین می‌نویسد:

این جماعت اشرار در میدان توپخانه چادر برپا کرده بودند و دسته‌هایی به‌طرف

www.tabarestan.info تبرستان

مجلس رفته بنای شلیک را گذاردند و حاجی شیخ فضل‌الله برای آنها در میدان بنای نطق را در بدگویی از مشروطه‌خواهان گذارد، بعد می‌نویسد اینکه این جماعت به‌میدان توپخانه آمدند چون زمانی که در حضرت عبدالعظیم بودند مخارج آنها را میرزاعلی‌اصغرخان اتابک می‌داد و چون مشارالیه کشته شد و پول بقدر کافی به‌آنها نمی‌رسید به‌شهر آمدند و میدان توپخانه را مرکز شرارت قرار دادند.

در میدان جمعی از یهودیها را هم آورده بودند و به‌آنها می‌گفتند شما هم مثل ما فریاد بکشید ما دین نبی خواهیم مشروطه نمی‌خواهیم یهودیهای بدبخت می‌گفتند ما حاضریم بگوییم مشروطه می‌خواهیم ولی آخر ما که مسلمان نیستیم و نمی‌خواهیم بگوییم دین نبی خواهیم.

مهمتر از همه این است که آن جماعت که فریاد می‌کشیدند دین نبی می‌خواهیم صدها قرابهٔ شراب و عرق درگوشه و کنار گذارده و هرچند دقیقه جامی سرمی کشیدند.

حاجی‌شیخ فضل‌الله که با چشم عرق‌خوردن آنها را می‌دید عمل آنها را نادیده می‌پنداشت و چون کار بالا کشید اوگفت، نخورید این کار را نکنید الواط جواب دادند این دروغ است و ما محض رفع عطش می‌خوریم.

میرزای فرصت کسی که این شرح را نوشته، می‌گوید خوانندگان تصور نفرمایند من از روی طرفداری مشروطیت مطلب بالا را نوشتم بلکه خودم حضور داشتم و ناظر اعمال آنها بودم.

روز دوم واقعهٔ میدان توپخانه عده‌ای از مشروطه‌طلبان شمیران – شاهزاده‌عبدالعظیم و دهات اطراف به‌یاری مجلس وارد شهر شدند و اطراف مجلس جای گرفتند بیش از نیمی از مشروطه‌خواهان مسلح بودند و با ارادهٔ راسخ برای جنگ و دفاع از حقوق ملت خود را آماده کرده بودند.

همه روزه تلگرافات بسیار از شهرستانها مخصوصاً آذربایجان، گیلان، اصفهان، فارس، کرمان در طرفداری از مشروطیت و تهدید محمدعلیشاه و دولتیان می‌رسید و مجلسیان را تقویت می‌کرد و شاه و طرفدارانش را مضطرب می‌نمود ازطرف دیگر بخلاف کسانی که در میدان توپخانه جمع شده بودند و مشغول شرارت و عرق‌خوری بودند مشروطه‌خواهان چنان نظم و انضباط و حس برادری و ایمان به‌مقصود از خود نشان می‌دادند که موجب حیرت دوست و دشمن شده بود.

در آن چند روز بیش از بیست‌هزارنفر گرد مجلس را فراگرفته بودند و شب‌وروز با یکدیگر در تماس بودند صدای احدی بر مخالفت دیگری بلند نشد و نزاع حتی میان دو شخص واقع نگشت و یک دستمال گم نشد و همگی با یک روح مودت و برادری دور هم می‌نشستند و از منافع مشروطیت و حقوق ملت صحبت می‌کردند و آمادگی خود را برای دفاع از حق و عدالت به‌یکدیگر خاطرنشان می‌نمودند.

افزایش نیروی ملیون و تقویت معنوی که از اکثر نقاط ایران می‌شد محمدعلیشاه را نگران کرد و سستی و تزلزلی در ارکان جمعیت میدان توپخانه ایجاد نمود و یقین کردند که اگر کار به‌این منوال بگذرد قدرت مشروطه‌خواهان فزونی خواهد یافت و کار به‌مظفریت آنان خاتمه پیدا خواهد کرد، این بود که محمدعلیشاه که قصدش جز اشغال مجلس و ازمیان بردن مشروطیت چیز دیگری نبود همینکه به‌ناکامی خود پی برد و از موفقیت ناامید گشت و از نیروی مشروطه‌خواهان بیمناک گردید راه صلح و سازش پیش گرفت و نظام‌السلطنه را که یکی از رجال مجرب و کاردان و مزور و حیله‌گر بود به‌صدارت برگزید و او را به‌مجلس معرفی نمود و واسطهٔ اصلاح کار قرار داد و امر داد فراشهای دولتی چادرهای میدان توپخانه را پایین آوردند و درنتیجه اشرار و الواط دسته‌دسته کله‌خورده و سربزیر، راه خانه‌های صود را پیش گرفتند و بدین‌ترتیب غائلهٔ میدان توپخانه خاتمه پیدا کرد و برای یک دفعهٔ دیگر مشروطیت خلاصی یافت.

سفارت روس اسلحه وارد کرد

درآن زمان که مردم به‌مقاصد خائنانهٔ درباریان پی برده بودند و می‌دانستند که محمدعلیشاه با همکاری و دستور روسها وسایل بهمزدن مشروطیت را تهیه می کند، خبر رسید که سفارت روس مقداری اسلحه به‌سرحد وارد کرده و حمل به‌تهران شده. این خبر وحشت و اضطراب زیادی در مجامع ملی ایجاد کرد و رهبران مشروطیت را بیش از پیش پریشان‌خاطر نمود و برای روشن‌شدن مطلب و جلوگیری از اینگونه اقدامات خلاف حق و قوانین بین‌المللی به‌مجلس فشار آوردند که از دولت راجع به‌چگونگی امر سئوال و استیضاح نماید.

وکلا که اکثرشان ترسو و محافظه کار بودند و از روسها می‌ترسیدند اظهار آن موضوع مهم را درمجلس به‌دفع‌الوقت می‌گذراندند و امروزوفردا می کردند.

سران ملیون مطلب را درکمیتهٔ انقلاب طرح نمودند و تصمیم گرفتند که مجلس را تحت فشار قرار بدهند و از وکلا بخواهند که موضوع مورد نظر را در مجلس طرح کنند.

یکی از وکلا که نسبتاً از دیگران بیپرواتر بود چگونگی امر را از وزیر خارجهٔ وقت سئوال کرد.

وزیر خارجه پس از چند روز مسامحه مجبورشد برای جواب به‌مجلس برود و در جلسه ۱۳ شعبان ۱۳۲۵ چنین گفت:

از سفارت روس راجع به‌ورود صندوقهای فشنگ درگمرک سئوال شد سفارت روس جواب داد که فشنگهای مذکور را برای قزاقهای مستحفظ سفارتخانه وارد کرده‌ایم، گفته شد که گذشته از مقدار اسلحه‌ای که به‌تهران حمل شده، فعلا بیش از ده صندوق

فشنگ در گمرک توقیف شده و این مقدار فشنگ متناسب با احتیاج قزاقهایی که فعلاً حفاظت سفارت را عهده‌دار هستند نمی‌باشد.

وزیر خارجه چنانچه شیوهٔ مردان بی‌علاقه و محتاط است جملاتی بی‌سروته و بی‌معنی ادا کرد و در خاتمه گفت رسیدگی بیشتری در این موضوع خواهد کرد و نتیجه را به عرض مجلس خواهد رسانید.



میرزا حسن رئیس المجاهدین

مجلس از فرماندهان ملی قدردانی کرد

پس از واقعهٔ میدان توپخانه و استقامتی که مجاهدین از خود نشان دادند و لیاقتی که از رؤسای آنها ظاهر شد موجب رضایت نمایندگان مجلس قرار گرفت و در جلسهٔ علنی از زحمات آنان قدردانی شد.

دو نفر از سران مذکور ظهیرالسلطان پسر ظهیرالدوله و آجودان‌باشی پسر سردار

کل از مجلس تقاضا کردند که ادارهٔ گارد ملی که بنا بود برای نگاهبانی مجلس تشکیل شود به‌عهدهٔ آنان واگذار شود. مجلس از این تقاضا حسن استقبال نمود و وعده داد که نه‌فقط با خواهش آنها موافق است بلکه به‌پاس خدمات ملی که انجام داده‌اند نشان افتخار به‌آنها عطا خواهد کرد.

در همان روزها آقا سید عبدالله مجتهد قمی که یکی از روحانیون مشروطه‌خواه بود با جمعی از مجاهدین قم به‌تهران وارد شدند و در مجلس حضور پیدا کردند، رئیس مجلس بنام ملت از زحمات آنان در راه حفظ مشروطیت تشکر کرد.

دو روز بعد از واقعهٔ میدان توپخانه میرزا حسن رئیس‌المجاهدین که سپس لقب شیخ‌ـ الاسلام یافت و ما مکرر نام او را در این تاریخ خواهیم برد و خدمات و جانفشانیهایی که در راه مشروطیت نموده گوشزد خواهیم نمود با جمعی از مجاهدین قزوین که همه مسلح بودند و خود را برای جنگ و دفاع از حقوق ملت آماده کرده بودند وارد تهران شدند و از طرف سران ملیون و رؤسای انجمنها و سربازهای ملی تجلیل زیاد از آنان بعمل آمد و مجلس هم از زحمات آنان قدردانی کرد.

فاجعهٔ آستارا

گزارش تلگرافی که از آستارا رسیده بود حاکی بود که مصباح دیوان که یکی از مستبدین معروف و دست‌نشاندهٔ روسها بود با صد سوار قریهٔ دومون را مورد تاخت‌وتاز قرار داده و جمعی را کشته و زخمی نمود و هستی مردم را به‌غارت برد و کار بی‌رحمی را بجایی رسانید که زنها و بچه‌ها آوارهٔ جنگلها شدند و کسانی که در گمرکخانه تحصن جسته بودند بیرون کشیده سه نفرشان را مقتول و مابقی را چوب زدند و از محل بیرون کردند و برادر خود مصباح‌الملک را با پانصد نفر سواره و پیاده که همگی مسلح بودند مأمور قتل‌وغارت آستارا نمود و آنان در نیمه شب وارد شهر شدند و کار بی‌رحمی و ظلم را بجایی رسانیدند که عده‌ای از مردم به‌خاک روسیه پناهنده شدند و سایرین برگشته درگوشهٔ جنگلها خود را مخفی کرده‌اند. تمام دکاکین بسته شده، بازار آدم کشی رواج دارد، چوب و فلک برای بدست آوردن پول بیست‌وچهار ساعت بکار است، کسانی که معروف به‌مشروطه‌خواهی و وطنپرستی بودند و نتوانسته بودند از شهر فرار کنند، دستگیر شدند، بعضی را کشتند و کسانی که خیال می کردند پولی از آنها ممکن است بدست بیاید گرفتار چوب و شکنجه هستند.

www.tabarestan.info تبرستان

اخطاریه به‌شاه

انجمنهای تهران که از رفتار ناسازگار شاه عصبانی شده بودند و از دسیسه‌هایی که او برای برهمزدن مشروطه می‌نمود آگاهی یافته بودند، اخطاریهٔ ذیل را که به‌مهر اکثر انجمنها رسیده بود برای شاه ارسال داشتند.

«گویا اعلیحضرت شاهنشاهی فراموش کرده است که رسیدن به‌تاج و تختش جز احضارش به‌پایتخت بوسیلهٔ تلگراف، پایهٔ دیگری نداشته و او از مادر با دیهیم شاهی و خاتم ملک زاییده نشده و قبالهٔ سلطنت مطلقه از آسمان و خدای جهان در دست نداشته، یقیناً اگر لحظه‌ای اندیشه می‌کرد که این پادشاهی تنها بستگی به‌پذیرش یا روگردانی ملت دارد وکسانی که او را بدین جایگاه بلند برگزیده و به‌شاهی شناخته‌اند به‌برداشتن وگزیده کردن دیگری به‌جایش توانا هستند، هرگز از راه راست و عدالت و عنایات مقتضی سلطنت مشروطه انحراف پیدا نمی‌کرد یا شاید به‌سطالب فوق چندان توجه نداشته و بر خطای مردم که هنوز واقف به‌حقوق خود در برانداختن او وگزیدن دیگری نیستند، اعتماد دارد.

ما نیکخواهان این ملت و سلطنت نگهبان مقام دین‌ودولت و پشتیبان تخت‌وتاج پادشاهی با کمال احترام این آخرین اتمام حجت را نموده و بدین وسیله از خودمان و ملت و تشکیلاتمان هرگونه مسئولیت را سلب مینماییم و از سفرا و وزرای دول که در پایتخت حاضر و حوادث اتفاقیهٔ این شهر را دیده‌اند شهادت می‌طلبیم که تظلمات این ملت نجیب راگواهی دهند که چگونه کارد به‌استخوان رسیده خدای متعال منتقم حقیقی است.»

سیاههٔ اشیای محمدعلی‌شاه در گرو بانک روس

صورت اشیائی که از طرف محمدعلیشاه بوسیلهٔ شاپشال در بانک روس گروگذارده شده و در مقابل شصت هزار تومان برای مخارج واقعهٔ میدان توپخانه گرفته شده است:

۱ــ نشان و تمثالهای اعلیحضرت	۵۰۰۰ تومان
۲ــ زروزیور علیاحضرت ملکه	۲۰۰۰۰ «
۳ــ سه تسبیح مروارید سلطنتی	۲۰۳۰۰ «
جمع	۴۵۳۰۰ تومان

شاپشال در ذیل این صورت حساب یادداشتی از خود باقی گذارده که ما عین آنرا نقل می کنیم:

«در دومین روز حادثهٔ میدان توپخانه پول در بانک حاضر بود و بنا بود که تسبیح را که نزد عدل‌السلطنه بود بگیریم و بیست هزار تومان را دریافت نماییم ولی

امروز مرا منتظر گذاشت و پیداش نشد و چیزی نمانده بود که آبروی مرا پیش اولیای بانک بریزد.»

این بود شمه‌ای از آبرو و اعتبار پادشاهی که خود را وارث یک سلطنت سه هزار ساله و جانشین اردشیر بابکان می‌پنداشت.



شاپشال روسی در حضور احمدشاه

تحریک به‌خرابکاری و اغتشاش

از گمرک انزلی خبر رسید که روسها مقداری فشنگ و اسلحه وارد کرده و به‌قنسولخانه حمل کردند و نیز بر عدهٔ مستحفظین افزوده‌اند.

یک کشتی مسافربری متعلق به‌شرکت قفقاز مرکوری که در آن صدوشصت مسافر ایرانی بود نزدیک ساحل مورد حمله قرارگرفت و تمام هستی مردم را بردند و عده‌ای از سرنشینان را مجروح نمودند و کشتی ناچار روز بعد به‌بادکوبه مراجعت کرد و آن مردم برهنه و بی‌سروسامان را در آنجا پیاده نمود.

ترکمنها تا حدود خراسان و مازندران را میدان تاخت‌وتاز قرار داده بودند و کار غارتگری را بجایی رسانیدند که دیگر کسی جرأت به‌مسافرت از آن حدود نمی کرد.

رؤسای ایل شاهسون که با روسها سروسری داشتند همچنان به‌قتل‌وغارت مردم بی‌گناه ادامه می‌دادند و بی‌رحمیها کردند که نظیر آن کمتر شنیده شده.

آستارا و نواحی مجاور آن در آتش بیدادگری می‌سوخت و مردم دسته دسته در

جنگلها پناهنده می‌شدند.

مستبدین، مجلس سنا می‌خواستند

پس از آنکه محمدعلیشاه و مستبدین به کلیهٔ وسایل ممکنه برای بهمزدن مشروطیت متوسل شدند و در همه جا با شکست مواجه گشتند، برای فریب دادن ملت راه تسلیم و رضا پیش گرفتند و قسمها خوردند و عهدوپیمانها بستند و برای آنکه سنگی از راه قانون اساسی در مقابل راه انقلاب بگذارند و یک قوهٔ قانونی به‌پشتیبانی خود ایجاد کنند قانون اساسی را دست‌آویز قرار دادند و جداً تقاضای تأسیس مجلس سنا را نمودند، چون در قانون اساسی مصرح است که نیمی از سناتورها را شاه و نیمی را ملت انتخاب می کنند و بدون شک شاه سی نفر از برگزیدگان مستبدین را انتخاب می کرد و در میان افرادی که ملت انتخاب می کردند بدون تردید عده‌ای مشکوک انتخاب می‌شدند و درنتیجه شاه یک‌سنگر قانونی بنام سنا در مقابل مجلس شورای‌ملی بدست می‌آورد و بوسیلهٔ سنا می‌توانست تمام تصمیمات مجلس را خنثی و بی‌اثر کند.

رهبران ملت که از مقصود باطنی شاه آگاه بودند جداً بر ضد تأسیس سنا قیام کردند و چون خوشبختانه نظامنامهٔ تشکیل مجلس سنا را مجلس شورای ملی باید بنویسد و تصویب کند و مجلس شورای ملی صرفنظر از آنکه دارای عده‌ای از نمایندگان آزادیخواه و دشمن مستبدین و شاه بود چنان تحت تأثیر افکار عمومی و ملت قرار گرفته بود که غیرممکن بود تن به‌تأسیس مجلس سنا بدهد و به‌میل شاه رفتار نماید.

مبادلهٔ قسم نامه

چون واقعهٔ میدان توپخانه به‌شکست قطعی شاه و مستبدین خاتمه یافت محمدعلیشاه باز نیرنگ تازه‌ای پیش گرفت و خود را طرفدار مشروطیت خواند و کابینه‌ای بریاست نظام‌السلطنه انتخاب نمود و او را مامور رفع اختلاف با مجلس و بوجود آوردن حسن تفاهم نمود و برای آنکه کاملا مجلس و ملت را از خود مطمئن نماید قسم نامه‌ای که ذیلا می‌نگاریم در پشت قرآن نوشت و امضا کرد و به‌مجلس فرستاد و اینک عین آن در کتابخانه مجلس مضبوط است.

در جلسه یکشنبه ۱۶ ذیقعده پس از آنکه قسم نامهٔ شاه قرائت شد بعضی از وکلا از حسن‌نیت شاه تمجید و تقدیس کردند و زبان به‌مدح‌وثنای او گشودند و برای اطمینان شاه قسم‌نامه تنظیم و درپشت قرآن نوشتند و وکلا مهروامضا نمودند و به‌دربار فرستادند سپس کابینه به‌شرح ذیل به مجلس معرفی شد:

نظام‌السلطنه رئیس‌الوزرا و وزیر مالیه ــ آصف‌الدوله وزیر داخله ــ مشیرالدوله وزیر خارجه ــ صنیع‌الدوله وزیر علوم ــ مخبرالسلطنه وزیر عدلیه ــ نصرالسلطنه وزیر

جنگ قائم مقام کاشی وزیر فواعد عامه.

قسم‌نامهٔ محمدعلیشاه

«چون بواسطه انقلاباتی که این چند روزه در تهران و ولایات ایران واقع شده برای ملت سوءظن حاصل شده بود که خدای نخواسته ما در مقام نقض عهد و مخالفت با قانون اساسی هستیم لهذا برای رفع این سوءظن و اطمینان خاطر عموم ملت به‌این کلام‌الله مجید قسم یاد می‌کنیم که اساس مشروطیت و قوانین اساسی را کلیةً درکمال مواظبت حمایت و رعایت کرده و بهیچوجه غفلت نکنیم و هر کس برخلاف مشروطیت رفتار کرده مجازات سخت بدهیم و هرگاه نقض عهد و خلاف از ما بروز کند در نزد صاحب قرآن‌مجید مطابق عهد و شرط و قسمی که از وکلا گرفته‌ایم مسئول خواهیم بود لیله ۱۷ ذیقعده ۱۳۲۵.»

www.tabarestan.info تبرستان

قسم نامهٔ وکلای مجلس

«در این موقع که بندگان اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی محمدعلیشاه قاجار خلدالله ملکه بواسطه بروز انقلابات برای رفع سوءظن ملت به کلام‌الله مجید قسم یاد کرده‌اند که حافظ و حامی اساس مشروطیت و قوانین اساسی باشند ما وکلاء ملت امضا کنندگان ذیل نیز به‌این کلام‌الله مجید قسم یاد می‌کنیم مادامی که قانون اساسی و حدود مشروطیت را اعلیحضرت همایونی حامی و مجری و نگهبان باشند بهیچوجه خیانت باساس سلطنت ایشان نکنیم و حقوق و حدود پادشاه متبوع عادل خودمان را موافق قانون اساسی محفوظ و محترم بداریم و هرگاه برخلاف این عهدوقسم رفتار بکنیم نزد خدا و نزد رسول مسئول باشیم ۱۷ ذیقعده ۱۳۲۵.»

سپس درمجلس شروطی که با شاه و دولت شده بود قرائت شد:

اول— تبعید سعدالدوله.

دوم— مجازات اشراری که به‌مجلس و مشروطیت توهین کرده بودند.

سوم— دویست نفر سرباز تحت امر مجلس گذارده شود.

چهارم— تمام قشون از قزاق و سرباز تحت امر وزیر جنگ باشد و فقط افراد کشیکخانه تحت ریاست امیر بهادر باقی بماند.

پنجم— به‌تمام نقاط ایران تلگراف نمایند که میان شاه‌وملت اتحاد و سازش شد.

مستشارالدوله نقل می کند

پس از آنکه واقعهٔ میدان توپخانه با موفقیت مشروطه‌خواهان خاتمه یافت و محمدعلیشاه سر تسلیم پیش گرفت، سران ملیون و مجلس برای آنکه دیگر نظیر آن واقعه پیش نیاید و تا بتوانند مشروطیت را از دستبرد و حملهٔ بدخواهان مصون نمایند پیشنهادی که حاوی مواد ذیل بود تهیه و بنا شد امضا و اجرای آنرا از شاه خواستارشوند.

اول— از این تاریخ ببعد کلیهٔ قوای دولتی اعم از سرباز و قزاق و سوار به‌استثنای کشیکخانه باید در تحت امر وزیر جنگ باشند.

دوم— رؤسای اشرار که واقعهٔ میدان توپخانه را بوجود آوردند بر طبق قانون تنبیه بشوند.

سوم— یک گارد ملی مرکب از دویست نفر برای محافظت مجلس شورای ملی تشکیل شود.

آن روز هزارها مجاهد مسلح و افراد ملت در بهارستان اجتماع نموده بودند و جداً تقاضای فوق را طلب می کردند.

جمعیت به‌اندازه‌ای زیاد بود که عبور از میدان مجلس و خیابانهای اطراف مشکل شده بود، بازار بسته بود و ساعت بساعت بر عدهٔ مردمی که مجلس را احاطه کرده بودند افزوده می‌شد.

بعد از مذاکرات زیاد مجلس تصمیم گرفت که هیأتی مرکب از خود من و امام جمعهٔ خویی و آقا میرزا محسن و چند نفر دیگر به‌قصر گلستان بفرستد، تا پیشنهاد مجلس را به‌شاه تقدیم نماییم و امضای آن را بخواهیم.

ما به‌طرف ارک دولتی حرکت کردیم و عدهٔ زیادی از مجاهدین مسلح ما را تا دروازهٔ ارک مشایعت کردند و در آنجا منتظر مراجعت ما شدند.

همینکه وارد میدان ارک شدیم اوضاعی دیدیم که موجب حیرت همهٔ ما شد. میدان ارک و حیاط تخت مرمر و باغ گلستان مملو از سرباز و افراد مسلح بود بطوری که برای آنکه ما بتوانیم خود را به‌قصر سفید برسانیم، فراشها به‌زحمت توانستند راهی در میان آن جمعیت برای عبور ما باز کنند.

پس از ورود به‌عمارت مذکور تقاضای مجلس را بتوسط صاحب اختیار نزد شاه فرستادیم بعد از چهار ساعت انتظار و نگرانی صاحب اختیار ورقه‌ای که به‌امضای محمد علیشاه رسیده بود به‌ما تسلیم کرد، ما آن ورقه را خواندیم و با کمال تعجب دیدیم که مندرجات آن بکلی با آنچه ملت و مجلس تقاضا کرده بود مباینت داشت.

بناچار من مجدداً مواد پیشنهادی مجلس را در روی ورقه‌ای نوشته و به‌صاحب اختیار دادم و گفتم اینست مطالبی که ملت از شاه می‌خواهد و ما حق نداریم چیزی بر

www.tabarestan.info تبرستان

آن اضافه کنیم و یا کم کنیم، شاه مختار است تقاضاهای ملت و مجلس را قبول کند و یا رد نماید.

صاحب اختیار رفت و ما تا ساعت ده شب در انتظار جواب بودیم ولی خبری نشد کم کم یک حال وحشت و رعبی برای رفقای ما پیدا شد و بعضی گفتند که بهتر است منتظر جواب نشویم و مراجعت کنیم. من گفتم هزارها مردم گرسنه و تشنه در اطراف مجلس منتظر خبر ما هستند و ما باید بمانیم تا جواب رد یا قبول بگیریم.

پیشخدمتهایی که برای ما چای و قلیان می‌آوردند همگی قطار و فشنگ به کمر بسته و تفنگ بر دوش داشتند و با خشم و کینه به‌ما نگاه می کردند و وزرایی که در آن طالار بودند با رنگ پریده جرأت دم زدن نداشتند.

ساعت یازده اقبال‌الدوله وارد طالاری که ما در آن بودیم شد و از ما پرسید علت انتظار شما چیست؟

ما گفتیم منتظر جواب شاه هستیم.

اقبال‌الدوله گفت: من می‌روم و این کار را انجام می‌دهم.

بعد از ده دقیقه اقبال‌الدوله مراجعت کرد و ورقهٔ امضا شده را به‌ما تسلیم کرد، ما از این واقعه مبهوت شدیم که چه شد که اقبال‌الدوله موفق شد در چند دقیقه موافقت و امضای شاه را تحصیل نماید.

چون رفتن از میان آن جمعیت مسلح و خشمگین برای ما خالی از خطر نبود ظفرالسلطنه وزیر جنگ با کمک عده‌ای از صاحبمنصبانی که مورد اعتمادش بودند بزحمت توانست ما را از آن مهلکه نجات بدهد و از آن محوطه پرغوغا بیرون ببرد.

وکلای مجلس و مردم که تا نیمهٔ شب با بی‌صبری انتظار مراجعت ما را می‌کشیدند به‌تصور اینکه خطری برای ما پیش آمده است، فوق‌العاده نگران شده بودند و بهمین جهت عدهٔ زیادی از مجاهدین مسلح برای یاری ما به‌اطراف ارک دولتی رسانیده بودند و می‌خواستند در صورت لزوم برای نجات ما اقدام مسلحانه نمایند.

ظفرالسلطنه مرا در کالسکهٔ خود نشاند و سایر نمایندگان هم با چند درشکه مقضی‌المرام به‌طرف مجلس روانه شدیم و در نیمهٔ شب خبر مسرت بخش قبول تقاضاهای ملت را از طرف شاه به‌مردم و مجلس اعلام نمودیم.

چند سال از داستانی که نگاشتیم گذشته بود، روزی نگارنده در اختیاریه میهمان صاحب اختیار بودم، اقبال‌الدوله هم حضور داشت، صحبت از آن شب تاریخی شد مرحوم مستوفی‌الممالک از اقبال‌الدوله سؤال کرد در صورتی که محمد علیشاه جداً مخالف با قبول تقاضای مجلس بود شما چه سحری بکار بردید که توانستید او را راضی به‌امضای تقاضای مجلس بنمایید.

www.tabarestan.info طبرستان

اقبال‌الدوله گفت جواب این سئوال خیلی ساده است، من به‌محمدعلیشاه گفتم شما که خیال سازش با مشروطه‌خواهان و قبول مشروطیت را ندارید و می‌خواهید عاقبت این بساط را بهم بزنید بهتر است که فعلا برای آنکه آنها را اغفال کنید آنچه را که می‌خواهند امضا نمایید، محمدعلیشاه قدری در گفتهٔ من فکر کرد و بلا تامل کاغذ را از دست من گرفت و امضا کرد.

مجلس قابل قیادت ملت و قادر به رهبری مشروطیت نبود

حقیقت مطلب این است که سرچشمهٔ بدبختیها و عدم موفقیتها و ازمیان رفتن مشروطیت این بود که مجلس یا درک نمی کرد و یا تشخیص نمی‌داد که او زاییدهٔ انقلاب است و نهضت ملت و قیام است او را بوجود آورده و او وظایفی درمقابل تاریخ برعهده دارد که باید با شجاعت و استقامت انجام بدهد و سستی و ناتوانی از خود نشان دادن و حقیقت را نادیده گرفتن و به دفع الوقت گذراندن مشروطیت را ازمیان خواهد برد.

هرکس که اندیشه‌ای در دل و عقلی در سر داشت، یقین داشت که محمد‌علیشاه و روسها به‌درجه‌ای دشمن مشروطیت و حکومت ملی هستند که سازش میان آنها و مشروطه‌خواهان ممتنع و محال است و عاقبت باید یکی از دو طرف ازمیان برود و هر وقت که محمد علیشاه نیروی خود را کافی و قادر برای بهمزدن مشروطیت بداند بدون اندك ترحم و فوت وقت بر آن اقدام خواهد نمود و اثری از حکومت ملی و آزادی باقی نخواهد گذارد و چنان آثار مشروطیت و رهبران ملت را ازمیان خواهد برد که سالها ایرانیان قادر بدست آوردن حقوق حقهٔ خود نشوند.

مجلس نمی‌خواست این حقیقت را درك کند زیرا فکر اکثر از مجلسیان باندازه‌ای کوتاه بود و از حوادث دنیا و تحولات گیتی و انقلابات اسم بی‌اطلاع و بی‌خبر بودند که نمی‌خواستند درك کنند که این مجلس و مشروطیت را ملت به‌قیمت خون خود و نیم تن کوشش و مبارزه بدست آورده و باید بهمان قیمت حفظ کند و از دستبرد دشمنان مصون نگاهدارد.

مجلس خیال می کرد که مشروطیت را به‌او عنایت کرده‌اند و خود را کوچکتر از آن می‌پنداشت که بتواند برای حفظ آزادی شاهی را از تخت پایین بکشد و پایهٔ حکومت ملی را در روی یک اساس محکم و تزلزل‌ناپذیر قرار بدهد، این بود که تمام وقت مجلس به‌حرفهای پوچ و خودگول زدن می گذشت و مضحکتر از همه این است که از تعدیات و تجاوزات دشمن به‌خود دشمن متوسل می‌شد و با اینکه بخوبی می‌دانست که

محمدعلیشاه محرک واقعی و سرسلسلهٔ تمام مخالفتها و دشمن واقعی مشروطیت است باز تا سروصدایی بلند می‌شد، راه چاره را از او می‌خواست و دست توسل به‌طرف او دراز می‌کرد و شگفت‌تر از آنچه گفته شد این است که حملاتی که مشروطه‌خواهان حقیقی و آزادیخواهان واقعی به‌شاه می‌کردند و بدبینی و نگرانی که انجمنهای ولایتی نسبت به شاه داشتند، مجلس از شاه دفاع می‌کرد و او را حامی مشروطه می‌خواند و در آن زمان که نیروی ملت بر قدرت دولت فزونی یافته بود و موقع آن رسیده بود که کار یکسره شود و مملکت و آزادی را از چنگال استبداد نجات بدهند، باز راه سازش و سستی پیش گرفت و از آن پیش‌آمد به‌نفع آزادی استفاده نکرد و به‌دشمن سرسخت فرصت داد که خود را برای آخرین حمله آماده کند و ملک و ملت را درخاک و خون بکشد.

بطوری که سفیر انگلیس درگزارشهای رسمی خود می‌نویسد، آنروزی که قضیهٔ میدان توپخانه بنفع مشروطه‌طلبان خاتمه یافت مجلس شش هزار نفر مرد مسلح ازجان گذشته و مؤمن به‌مشروطیت و مجاهد در راه آزادی در اختیار داشت، مخبر رویتر عدهٔ مجاهدین را در حدود ده هزار نفر می‌نویسد و سران مشروطه‌خواه که عهده‌دار دفاع مجلس بودند عقیده دارند که مدافعین مجلس بیش از پانزده هزار نفر بودند و مجلس می‌توانست با آن عدهٔ زیاد و مورد اعتماد درچند ساعت برای همیشه دستگاه استبداد را برچیند و شاه ستمکار را از میان بردارد ولی مجلس برخلاف ارادهٔ ملت و رهبران مشروطیت این کار را نکرد و از در آشتی و خودفریب دادن درآمد و با سبکسری قبر مشروطیت و آزادی را به‌دست خود کند.

هرگاه مجلس استقامت نشان می‌داد و پافشاری می‌کرد، نه‌فقط نیرویی که در اختیار داشت برای واژگون کردن کاخ استبداد کافی بود، بلکه در اندک زمانی از ولایات و ایالات عدهٔ بیشماری افراد مسلح که به‌نام سرباز ملی تشکیل یافته بود به‌یاری او می‌آمدند و قدرت او را صدچندان می‌کردند و شاید بدون جنگ و خونریزی دشمن بدخواه مرعوب می‌شد و راه فرار پیش می‌گرفت. کمیتهٔ انقلاب که با خون جگر و کوشش چندین ماهه، یک‌قوهٔ مسلح آماده کرده بود، بعد از واقعهٔ میدان توپخانه و متفرق شدن مستبدین می‌خواست بر طبق نقشهٔ قبلی بلادرنگ قورخانه و توپخانه و نظمیه را اشغال کند و دشمن را در ارک دولتی محصور نماید و مراودهٔ او را با خارج قطع نماید و یقین داشت که محمدعلیشاه با آن جبن‌ذاتی که از خصایص مردمان پست‌فطرت و ظالم است، بناچار تسلیم می‌شد و از سلطنت استعفا می‌داد و یا خود را به‌یکی از سفارتخانه‌ها می‌رساند و در زیر بیرق اجانب پناهنده می‌گشت و کار به‌فتح و پیروزی آزادیخواهان خاتمه پیدا می‌کرد. ولی مجلس که یگانه مقام رسمی و نمایندهٔ مشروطیت بود چنین فکری در سر نداشت و حاضر برای چنین کاری نبود و قطعاً در مقام مخالفت برمی‌خواست و در نتیجه دو دستگی میان مشروطه‌خواهان

www.tabarestan.info تبرستان

پدیدار می‌گشت و کار به‌نفع دشمنان آزادی تمام می‌شد.

باری فرصت از دست رفت و از همان زمان قوای مشروطه رو به‌ضعف گذارد و در مقابل محمدعلیشاه چنانچه خواهیم دید به‌جمع‌آوری قشون مشغول گردید.

مهمتر از آنچه گفتیم این بود که روحانیون مشروطه‌خواه مخصوصاً طباطبائی و بهبهانی که در مجلس و میان مردم نفوذ بسیار داشته، طرفدار صلح و سلامت و مظلومیت بودند و از جنگ و خونریزی اجتناب می‌کردند و مردم را به‌اتحاد دعوت می‌نمودند و غافل از این بودند که اگر مظلومیت حضرت مسیح و پیروانش در دل سنگ یهود اثر بخشید، طریق مظلومیت پیش گرفتن مشروطه‌طلبان در قلب دشمن بدخواه و ستمگر تأثیر نخواهد داشت.

قیام شهرستانها یاری مشروطیت

محمدعلیشاه همینکه واقعهٔ میدان توپخانه را برپا کرد به تلگرافخانهٔ تهران اکیداً امر کرد که از قبول تلگرافات مجلس و رؤسای مشروطه‌خواهان به‌ولایات خودداری کند و نیز اخبار تهران را به‌شهرستانها اطلاع ندهند، علت این بود که می‌دانست مشروطیت در تمام ایران ریشه دوانده و طرفداران بسیار دارد و از آگاه‌شدن اوضاع پایتخت برضد او قیام خواهند کرد. او می‌خواست همانطور که مجلس را غافلگیر کرده، کار را یکسره کند و ملت را در مقابل یک عمل انجام شده قرار دهد، ولی تلگرافچیهای آزادیخواه با فداکاری زیاد اخبار تهران را به‌ولایات مخابره می‌کردند و همینطور برعکس تلگرافهای شهرستانها را به‌مشروطه‌طلبان می‌رساندند.

در آن روز صدها تلگراف میان شهرستانها و تهران مخابره شد که اکثر آنها در دسترس ماست و چون نقل آنها در اینجا موجب طول کلام است فقط چند فقره از آنها را در اینجا ذکر می‌کنیم.

طباطبائی و بهبهانی تلگرافی به‌مضمون زیر به‌تمام شهرستانها مخابره کردند:

«مفسدین اقدام به‌مخالفت، دولت درصدد خلف عهد.»

ملک‌المتکلمین تلگرافات زیر را به‌انجمن اصفهان بتوسط مجلس و صدرالواعظین و به‌انجمن شیراز بتوسط ذوالریاستین و رشت بتوسط معزالسلطان و کرمانشاهان بتوسط کزازی مخابره نمود:

«شاه برخلاف قسمی که در پیشگاه الهی و ملت ایران خورده به‌مخالفت ملت و مشروطیت کمربسته، اگر زودتر به کمک نرسید کار از کار خواهد گذشت.»

سید جمال‌الدین تلگرافی به‌عموی خود صدر اصفهانی در نجف مخابره کرد و کمک خواست.

روحانیون مشروطه‌خواه تلگرافات بیشماری به‌نجف مخابره کرده و وقایع میدان

www.tabarestan.info تبرستان

توپخانه و هجوم اشرار را گوشزد کردند.

وکلای تبریز که اکثرشان آزادیخواه حقیقی و بهتر از هر کس محمدعلیشاه را می‌شناختند، از بدخواهی و سوءنیت او آگاهی داشتند، تلگراف زیر را به‌انجمن ملی تبریز مخابره کردند:

«مبعوثان ملت و مجلس در مخاطره، امیر بهادر جنگ و سعدالدوله در تصور قتل و غلبه به‌مجلس مبعوثان و وکلا اقدام، علاج فوق‌العاده لازم»

برسیدن اخبار تهران به‌شهرستانها کلیهٔ طبقات به‌یاری مشروطیت برخواستند، دکان و بازارها را بسته دست از کسب‌وکار کشیده در تلگرافخانه جمع شدند و تلگرافات تهدیدآمیز به‌شاه کردند و به‌مجلس اطمینان دادند که باسرع وقت با فرستادن عده‌ای سرباز ملی مسلح بیاری آنها خواهند شتافت.

انجمن تبریز و مشروطه‌خواهان و مجاهدین آن شهر قدم را بالاتر گذاردند و اعلام نمودند:

«چون محمدعلیشاه نقض عهد کرده و برخلاف قسمی که به‌قرآن مجید خورده رفتار نموده ازسلطنت خلع و از مجلس خواسته بودند که دیگری را به‌جای او انتخاب نمایند.»

انجمن رشت هم که از اول مشروطیت با تبریز همصدا بود و با هم همکاری می‌کردند همان رویهٔ مطلوبه‌تبریز را پیش گرفته و هزار نفر در تلگرافخانه جمع شده و عزل محمدعلیشاه را می‌خواستند.

تبریزیها اعلام داشتند که هزار نفر فدایی مسلح برای حمایت مجلس بزودی به‌طرف تهران حرکت خواهد کرد و همینطور ازسایر شهرستانها عده‌ای داوطلب خود را آمادهٔ حرکت می کردند.

تلگراف تقی‌زاده نمایندهٔ آزادیخواه و انقلابی مجلس به‌تبریز:

«اساس مشروطیت متزلزل، مجلس شورای ملی دچار حملات مستبدین، پنج هزار نفر تفنگدار از فدائیان ملت بامهای مجلس را سنگر کرده، ادارات دولت متوقف، بازارها تعطیل عمومی، حیات عاریت جان نثار که پنج روز است متزلزل، باقی نتیجه کار را اطلاع می‌دهم.»

تلگراف تبریز به‌شهرستانهای ایران:

«شاه موافق قانون مشروطیت ذکر قسم و حالا نقض عهد، ملت آذربایجان او را به‌جهت این خیانت ازسلطنت خلع و به‌قناسل و نجف اطلاع، شما هم او را خلع و سفارتخانه‌ها را اطلاع دهید.» انجمن ملی تبریز.

اصفهانیها که به گزافه گویی بیش از سایر مردمان ایران عادت دارند تلگراف زیر را به‌ملک‌المتکلمین مخابره کردند:

www.tabarestan.info تبرستان

«شهر در حال تعطیل و عزاداری، پنج هزار نفر فدایی سر بر کف گذارده و از جان گذشته برای حمایت مجلس مقدس بزودی به‌طرف تهران رهسپار، تا جان در بدن داریم از حمایت مشروطه دست نخواهیم کشید.»

انجمن ملی اصفهان

تلگراف از رشت به همهٔ شهرهای ایران:

«وکلای دارالشورا دچار مخاطرات، اهالی گیلان با تمام قوای خود در شرف حرکت به تهران، شما هم حرکت نموده وکلا را از مخاطره برهانید.»

انجمن ملی رشت

چون عده‌ای از رجال و رؤسای ایلات آذربایجان و مردان معروف تبریز در تهران با محمدعلیشاه همدست بودند و او را کمک می‌کردند، انجمن آذربایجان اعلامیه‌ای بدین مضمون منتشر و به‌تهران هم مخابره نمودند:

«آذربایجانیهایی که به‌محمدعلیشاه کمک کنند، یا با مشروطیت مخالفت نمایند خانواده و رئیس آنها را از بین خواهیم برد.»

برای اینکه اوضاع را بهتر تشریح کنیم خالی از فایده نمی‌دانیم که گزارش سفیر انگلیس را که در کتاب آبی به‌طبع رسیده در اینجا نقل کنیم:

سه‌شنبه دوم دیماه— در نیمه روز مسلم شد که مشروطه‌خواهان بر اوضاع مسلط شده‌اند و در خیالند موفقیت خود را با خلع شاه به‌پایان برسانند، طرفداران شاه و قزاقها را تهدید کرده‌اند که اگر دست از مخالفت برندارند زن و کودکان آنها را گرفتار خواهند کرد، آشکارا گفتگو از کشتن شاه می‌کنند، درباریان بسیار ترسیده‌اند و از جان خود بیم دارند و همه می‌گویند شاه تا هفتهٔ دیگر زنده نخواهد ماند، شاه از اندرون بیرون نمی‌آید.

با آنچه در این فصل نگاشتیم شک و شبهه نیست که اگر مجلس از سستی و محافظه‌کاری دست می‌کشید و از نهضت عمومی که در تهران و شهرستانها برپا شده بود جلوگیری نمی‌کرد و باز راه صلح و صفا را با شاه خیانتکار و دروغگو پیش نمی‌گرفت وگول آن مرد پست بی‌وجدان را نمی‌خورد، در نتیجه میدان توپخانه ملت و مشروطیت برای همیشه نجات می‌یافت و سیر تاریخ عوض می‌شد، ولی متأسفانه وکلای ترسو و بی‌اراده و خیانتکار نخواستند و یا نتوانستند با برکنار کردن یک نفر خیانتکار ملت و آزادی را نجات دهند و مظفرانه انقلاب مشروطیت را بپایان برسانند و خون متجاوز از صدها هزار نفر بیگناه و آزادیخواهی را که از این ببعد در انقلاب و جنگها کشته شدند، برگردن نگیرند.

انجمن آزادیخواهان در اسلامبول

در اثر انقلاب مشروطیت ایران، شور و هیجانی در میان ایرانیان روشنفکر مقیم اسلامبول پدیدار گشت و میرزا آقا که یکی از آزادیخواهان تندرو بود، یک انجمن سری بنام انجمن آزادی در اسلامبول تشکیل داد و عدهٔ زیادی از ایرانیان منجمله چند نفر از اعضای سفارت کبرای ایران مستشار سفارت و قنسول اسلامبول در آن عضویت یافتند و بنای فعالیت را گذاردند، با اینکه انجمن سری بود طولی نکشید که از طرف مامورین خفیه و جاسوسان نظمیه کشف شد و چون دولت عثمانی در آن زمان دارای وحشتناکترین رژیم استبدادی بود و از انقلاب مشروطیت ایران ناراضی و نگران بود عدهٔ زیادی از اعضای جمعیت را دستگیر و حبس نمودند و محل انجمن را اشغال کردند، سفیر ایران برای رهایی ایرانیان کوشش بسیار نمود و متعهد شد که کسانی‌را که عضو سفارت بودند و در انجمن مذکور شرکت کرده بودند، معزول نماید و از خاک عثمانی خارج کند و نیز سران نهضت را تارومار کند در نتیجه مستشار سفارت و قنسول ایران معزول گشتند و چند نفر از ایرانیها هم از خاک عثمانی تبعید شدند.

ولی ریشهٔ آن نهضت همچنان در خاک عثمانی خشک نشد و بعد از انقلاب عثمانی انجمن سعادت را که ما در موقع از تأثیر وجود آن و خدماتی که در راه پیشرفت مشروطیت نمود، صحبت خواهیم کرد، بوجود آورد.

www.tabarestan.info طبرستان

تحصن نمایندگان انجمنها در مجلس

قتل و غارت ارومیه بحدی مردم تهران را آشفته خاطر و متأثر کرده بود که انجمنهای ملی چون دیدند نطقهای وکلا در مجلس و خطابه‌های ناطقین ملت و اجتماعات مردم در بهارستان و وعده‌های بی‌اساس و دروغ دولت کمترین تاثیری در بهبودی اوضاع اسف‌انگیز ارومیه نکرد، بناچار جلساتی تشکیل دادند و تصمیم گرفتند که نمایندگان کلیهٔ انجمنها، که عدهٔ آنها در حدود دویست نفر بود در مجلس متحصن شوند و تا اوضاع ارومیه بهبودی نیابد و مردم ستمدیدهٔ آن سامان راحت نشوند، از تحصن بیرون نروند.

متحصنین سر راه وزرا و وکلا را می‌گرفتند و با شدت و عصبانیت اصلاح امور ارومیه را می‌خواستند، مجلس ناچار شد که انجمنی با وزرا و بعضی از رجال دربار تشکیل بدهد و به‌چاره‌جویی بپردازد، در آن جلسه گفته شد علت اینکه دولت موفق نشده قوا برای امنیت به‌ارومیه بفرستد بی‌پولی است و تا پولی بدست نیاید نمی‌توان قشون به‌ارومیه اعزام داشت و برای این منظور چهار صد هزار تومان لازم است و چون خزانهٔ دولت خالی است و پولی در اختیار دولت نیست، راهی جز اعانه و کمک مردمان ثروتمند بنظر نمی‌رسد.

بعد از مذاکرهٔ زیاد دفتر اعانه‌ای تهیه و چند نفر با میل و رغبت مبلغی پول در دسترس دولت گذاردند و به‌متحصنین گفته شد که چون پول تهیه شده بزودی قشون فرستاده خواهد شد ولی قشون برای نجات مردم ستمدیده فرستاده نشد.

شاه بناچاری به‌ظاهر تسلیم شد

چنانچه شیوهٔ مردان پست‌فطرت است که در موقعی که زورمند و مقتدر هستند بی‌رحم و متکبر و ستمگرند و در وقت ضعف و ناتوانی خاضع و تسلیم، محمدعلیشاه هم که فرد کامل آن طبقه بود چون مشروطه‌خواهان را پیروزمند یافت بنای چاپلوسی و تملق را گذارد و نظام‌السلطنه را به‌ریاست وزرا انتخاب نمود و او را واسطهٔ صلح با مجلس قرارداد و به‌مجلسیان پیغام فرستاد که با دل وجان برای قبول تقاضای مجلس آماده است و بطوری که کتاب آبی می‌نویسد، سفرای روس و انگلیس که جان و تخت و تاج شاه را در خطر دیدند، به‌میانجیگری برخاستند و با مجلسیان برای صلح با شاه به‌گفتگو پرداختند و مجلس خصوصی تشکیل دادند و پس از مذاکرهٔ زیادی که بین نمایندگان شاه و مجلس شد، اعلام داشتند که میان مجلس و شاه سازش پیدا شده و دیگر خطر در پیش نیست و مردم می‌توانند با کمال اطمینان سر کارهای خود بروند و دست از تعطیل بکشند و اجتماعات را متفرق نمایند.

تعجب در اینست که سفارت انگلیس که خود را حامی مشروطیت ایران می‌دانست و یا بهتر بگوییم مردم احمق او را حامی مشروطه می‌دانستند، همینکه تخت و تاج شاه بیدادگر را در مخاطره می‌بیند پا در میان می‌گذارد و مجلس را بوسایلی که در دست دارد به‌سازش با شاه تشویق می‌نماید، ولی در موقعی که مجلس و آزادیخواهان مورد تهدید قوای دولتی واقع شدند و از بین رفتن مجلس و کشته شدن رهبران ملت مسلم بود، انگلیسها کمترین کوشش برای جلوگیری از آن فاجعه نکردند و خود را بی‌طرف نشان دادند و با خونسردی تماشاچی آن همه جنایتهای موحش و ستمگریها شدند.

روز دیگر رئیس‌الوزرا سوگندنامهٔ شاه را که پشت قرآن نوشته شده‌بود و مهر و امضا کرده بود به‌مجلس آورد و تسلیم رئیس مجلس نمود که ما عین آنرا در صفحات پیش نوشتیم.

بواسطهٔ شهرتی که انقلاب ایران در تمام نقاط جهان پیدا کرده بود، مشیرالدوله وزیر خارجه تلگراف ذیل را به‌نمایندگان ایران در کشورهای بیگانه مخابره نمود و دستور داد مفاد آنرا در جراید منتشر نمایند:

اختلافاتی که بین ملت و دولت پیدا شده بود بحمدالله بخوبی رفع شد، اعلیحضرت همایونی در مجلس شورای ملی با امضای قرآن مجید حفظ مشروطیت را مطابق قانون اساسی متعهد شدند، اطمینان بعمل آمد و کابینهٔ جدید مسئول رفع اختلافات شد.

مشیرالدوله

www.tabarestan.info تبرستان

در همان روز میرزاحسن رئیس‌المجاهدین از قزوین با صد نفر مجاهد به‌تهران وارد شد و عده‌ای هم سوار از ساوه به کمک مجلس به‌تهران آمد و مشروطه‌خواهان استقبال شایانی از آنها نمودند و با شادی و فریادهای زنده‌باد ملت، زنده‌باد مشروطه وارد صحن بهارستان شدند و کعبهٔ آمال را زیارت کردند.



مشیرالدوله
میرزاحسن‌خان پیرنیا

پس از غلبهٔ آزادیخواهان عده‌ای از نمایندگان مجلس از بیخردی و عدهٔ دیگر از روی خیانت نه‌فقط نگذاشتند که ملت از فتحی که نصیبش شده بهره‌مند شود و استبداد را ریشه کن کند، بلکه نخواستند از این غلبه بنفع آیندهٔ خودشان و استحکام مبانی مشروطیت استفاده کنند و لااقل یک گارد ملی از همان افراد فدا کاری که از جان گذشته برای حفظ آزادی قیام کرده بودند، تشکیل بدهند و بدینوسیله قدرتی در اختیار

داشته باشند و در موقع ضرورت از مخاطراتی که بعقیدهٔ آزادیخواهان واقعی و مردان مطلع حتمی بود، جلوگیری نمایند.

مجلس بجای اینکه از آن موقع استفاده کند و خود را نیرومند نمایند و پایهٔ کار را در روی یک اساس محکم قرار دهد به کارهای بی‌اساس و نطقهای بی‌پایه و مایه پرداخت و دشمن را بحال خود آزاد گذارد تا زورمند گردد و برای فتح نهایی خود را آماده سازد.

تعجب در این است که بعضی از وکلا که در مشروطه‌خواهی و حسن نیت آنها شک و تردید نبود، چنان فریب همکاران خود را خورده بودند و اعتماد به‌محمدعلیشاه پیدا کرده بودند که در مقابل ایستادگی نمایندگان آذربایجان که عزل محمدعلیشاه را می‌خواستند تلگرافی بدین مضمون مخابره نمودند:

از حسیات غیورانه موکلین خود امتنان داریم و با اطمینانی که به‌نمایندگان خود دارید بدانید مجلس نگهبان حقوق تمام ایران است و وقتی می‌تواند این وظیفهٔ بزرگ را انجام بدهد که عموم ملت صلاحدید و کلای خود را تصدیق کند.

مستشارالدوله — حاجی میرزا ابراهیم آقا — حاجی میرزا آقا.

باری مجلس به‌تبعید سعدالدوله و دور کردن امیربهادر از دربار و تنبیه سران الوار و آزادی علاءالدوله و معین‌الدوله قناعت کرد و محمدعلیشاه هم تمکین کرد و سعدالدوله در سفارت هلند متحصن شد و علاءالدوله آزاد گشت.

www.tabarestan.info تبرستان

بازهم مشروطهٔ مشروعه

با اینکه مستبدین مغلوب و کله‌خورده در واقعهٔ میدان توپخانه متفرق شدند و محمدعلیشاه بطوری که نوشتیم قسم خورده و خود را طرفدار مشروطیت و قانون اساسی اعلام نمود و قدرت مشروطه‌خواهان روزافزون بود، باز شیخ فضل‌الله و ملاهای مخالف مشروطیت دست از مبارزه نکشیدند و در مدرسهٔ مروی جمع شدند و آش پلو را راه انداختند و همه روزه آقاسیدعلی آقا یزدی و سیدمحمد یزدی منبر می‌رفتند و مشروطه‌طلبها را کافر و بابی می‌خواندند و مشروطیت را مخالف دین و برخلاف شرع اسلام اعلام می‌داشتند و خود را حامی اسلام و مظلوم قلمداد می‌کردند و برای اینکه رفع اتهام از خود نمایند، اعلانی به‌در مدرسه چسبانیدند که هرکس از یکشاهی تا یک تومان به‌این حامیان دین که برای ترویج اسلام در این محل جمع شده‌اند کمک و یاری کند خدمتی در راه خدا کرده است، درصورتی که همهٔ مردم می‌دانستند هرروز مبلغ گزافی ازطرف دربار و مقامات خارجی به‌آنها پول داده می‌شود و مامورینی با مخارج گزاف برای مخالفت با مشروطیت به‌ولایات فرستاده‌اند، مجلس و روحانیون طرفدار مشروطیت تلگرافات متعدد به‌مقامات روحانی نجف کردند و از رفتار شیخ فضل‌الله و

همدستانش شکایت نمودند و حمایت آن بزرگواران را در برانداختن آن فتنه خواستار شدند و در جواب آنها تلگرافی از نجف رسید و در جراید منتشر شد که ما عین آن را در اینجا نقل می کنیم:

«حجةالاسلام بهبهانی ــ طباطبائی ــ تلگراف ثانی واصل، نوری چون مخل آسایش و مفسد است تصرفش در امور حرام است.

محمدحسین نجل میرزاخلیل ــ محمد کاظم خراسانی ــ عبدالله مازندرانی»

در مقابل نهضت مشروطه‌خواهان و بدگویی عامه از مشروطهٔ مشروعه و تلگراف حجج اسلام نجف، حاجی‌شیخ فضل‌الله و همراهانش مجبور شدند مدرسه را ترک کرده و متفرق شوند ولی اوباش بسردستگی مجلل السلطان که یکی از محارم محمدعلیشاه بود، دست از تبهکاری برنداشتند و شبها دسته دسته در کوچه و بازار به‌لخت کردن مردم و صدمه زدن به‌مشروطه‌خواهان و دستبرد به‌خانه‌ها می‌پرداختند، چنانچه یکی از شبها بهاءالواعظین را که از ناطقین مشروطه‌خواه بود در میان گرفتند و کتک بسیار زدند و چند جای بدن او را مجروح کردند و چنانچه سابقاً نگاشتیم فریدون زرتشتی را با آن وضع فجیع به‌قتل رسانیدند و سیدمحمدعلی تهرانی را زخم زدند.

دستگیر کردن رؤسای اوباش و مجازات آنها

افراد ملت همه‌روزه در مجلس و مسجد سپهسالار جمع می‌شدند و از مجلس مجازات بدخواهان و قاتلین مشروطه‌طلبان را می‌خواستند و اظهار می‌داشتند که درصورتی که محمدعلیشاه حقیقتاً محرک آنها نبوده و از آنها تقویت نمی کند چرا آنان را دستگیر نکرده و به کیفر قانونی نمی‌رساند.

محمدعلیشاه چون بغایت مرعوب شده بود و می‌خواست بیش از پیش مردم را فریب بدهد و خود را حامی مشروطه جلوه‌گر کند، بهبهانی و طباطبائی و چند نفر از وکلای مجلس را در دربار دعوت کرد و بخلاف عادت شاهان کنار آنها روی زمین نشست و قرآن را به‌میان گذارد و برای دفعهٔ سوم به‌قرآن قسم خورد که با دل و جان با مشروطیت موافق است و برخلاف گذشته تمام جدوجهد خود را برای آسایش مردم و ترقی مملکت بکار خواهد برد و گفت امروز را روز اول سلطنت من و روز اول مشروطه ایران باید پنداشت.

وکلا از این پیش‌آمد استفاده کرده تنبیه سردسته‌های اشرار را از او تقاضا نمودند و او برای اینکه در باغ سبزی نشان دهد، به‌نظمیه امر داد که سرسلسلهٔ اشرار را دستگیر کنند و در عدلیه محاکمه نمایند و هر حکمی که عدلیه بر طبق قانون داد اجرا نمایند.

نظمیه صنیع حضرت را در خانهٔ پدرزنش در چادر زنانه پیدا کرد و دستگیر نمود،

www.tabarestan.info تبرستان

سید کمال معروف و مقتدر نظام را هم که مخفی شده بودند با چند نفر دیگر که متهم به‌حمله به‌مجلس و کشتن مشروطه‌طلبان بودند، دستگیر کردند و تسلیم عدلیه نمودند. مجلس استنطاقی که تا آن زمان سابقه نداشت برپا شد و پس از چند جلسه در حضور عدهٔ بیشماری حکم محکومیت مجرمین در میان فریاد زنده‌باد عدالت خوانده شد، چون حکم محکمه مفصل است از درج عین آن در اینجا خودداری می کنیم و خلاصهٔ آنرا بنظر خوانندگان می‌رسانیم.

حکم محکمهٔ عدلیه — به‌امضای صدیق‌الممالک — قاضی قزوینی — معاون حضرت و مجدالممالک — چهار نفر از مفسدین صنیع حضرت و مقتدر نظام و سید کمال و اسمعیل‌خان را به‌جرم حملهٔ به‌مجلس شورای ملی و کشتن و خیانت به‌زنجانی و مجروح کردن چند نفر از مشروطه‌خواهان و شرارت محکوم به‌دوهزار تازیانه و ده‌سال حبس در کلات و خلع از مقامات دولتی کردند و همان روز حکم اجرا شد و آن بدخواهان را در میان انبوه مردم شلاق زدند و به کلات تبعید کردند.

خرابکاری در شهرستانها ادامه داشت

پس از تعهد و قسم‌خوردنها، محمدعلیشاه چندی در تهران بظاهر مخالفتی با مشروطه‌خواهان نکرد ولی بر فتنه و فساد در شهرستانها دست زد و مأمورینی محرمانه به‌اطراف فرستاد و جمعی از سران ایلات و عشایر را با خود همدست نمود و پول زیادی برای سردسته‌های مستبدین فرستاد، چنانچه سیدهاشم معروف در تبریز عده‌ای تفنگچی و اشرار راگرد خود جمع نمود و بنای شرارت را گذارد و در خانهٔ رئیس انجمن ملی را آتش زد و چندین دکان را غارت نمود و در کوچه و بازار به‌بدگویی مشروطه‌خواهان مشغول شد و عده‌ای از آنها را کتک زد، انجمن بناچار به‌عده‌ای از مجاهدین اسلحه داد و آنها را به‌حفظ شهر گماشت و درنتیجه جنگ مابین طرفین درگرفت و دکانها و بازار بسته شد و در آن جنگ که چهار روز طول کشید بیشتر از بیست نفر کشته شدند و عدهٔ زیادی مجروح گشتند.

مستبدین روزنامه‌ای بنام ملاعمر که از سر تا ته فحش به‌مشروطه‌خواهان بود، منتشر کردند و شعرها در هجو مشروطه‌خواهان ساختند و اطفال را با دادن چند ریال به‌خواندن آن در کوچه و بازار می‌گماشتند و حاجی‌خلیل قرشچی را که یکی از تجار مشروطه‌خواه بود کشتند.

فرمانفرما عبدالحسین‌میرزا که در آن زمان والی آذربایجان بود و با مشروطه‌خواهان و انجمن سازش پیدا کرده بود مورد سوءظن و کینهٔ محمدعلیشاه واقع شده بود با زحمت زیاد عده‌ای سوار و سرباز جمع کرد و برای جلوگیری از قشون عثمانی که قسمتی از خاک ایران را تصرف کرده بودند به‌طرف ساوجبلاغ رفت و از دولت کمک و

اسلحه خواست، ولی از طرف محمد علیشاه نه‌فقط کمترین مساعدتی با او نشد بلکه بطور صریح به‌او تلگراف کردند که از زدوخورد با قشون عثمانی خودداری کند.

فرمانفرما هر چه انتظار کشید که شاید کمکی از طرف دولت به‌او بشود و بطوری که وعده کرده بودند قشون و مهمات برایش بفرستند، بجایی نرسید، بناچار عقب‌نشینی کرد و میدان را برای تاخت‌وتاز اشرار بازگذارد.

قوام‌الملک شیرازی به‌دستور محمد علیشاه بنای مخالفت را با مشروطه‌خواهان شیراز گذارد و اشرار را به‌قتل‌وغارت آنان تحریک می‌کرد، نامه‌هایی از درباریها که حسب‌الامر محمد علیشاه به‌سران ایلات غرب کلهر و سنجابی نوشته بودند و آنها را به حمله به‌شهر کرمانشاهان و از میان بردن مشروطه‌خواهان تشویق کرده بودند، به دست سران مشروطه‌طلبان آن سامان افتاد و سواد آنها را برای رهبران ملیون تهران فرستادند و از بدخواهی محمدعلیشاه نگرانی و اضطراب خود را آشکار نمودند. ازطرف دیگر محمد علیشاه برای خانوادهٔ مجرمینی که به کلات تبعید شده بودند، پول فرستاد و بطوری که مقتدر نظام نقل می‌کرد پول زیادی بتوسط یکی از محارمش برای تبعید شدگان به کلات فرستاد و به‌آنها پیغام داد که عنقریب کلک مشروطیت کنده خواهد شد و آنها با جلال و احترام به تهران بازخواهند گشت و خسارت زحماتیکه دیده‌اند جبران خواهد شد.

شیخ فضل‌الله و همدستانش با عده‌ای از درباریان مورد اعتماد شاه همه شب جلسه داشتند و نقشهٔ برانداختن مشروطیت را می‌کشیدند و مامورین به‌اطراف می‌فرستادند و کاغذها و پول برای ملاهای ولایات می‌فرستادند و آنها را برضد مشروطیت برمی‌انگیختند چنانچه در بعضی ازکاغذهای آنها که بدست آمد، بطور صریح نوشته بودند که محمد علیشاه با تمام قوا مخالف مشروطیت است و اگر فعلا بنابر مصلحت دست از مخالفت کشیده و ساکت مانده برای خودآرایی و تهیهٔ زمینه موقعیت نهایی می‌باشد.

عده‌ای سوار از بختیاری،و سایر ایلات بسرکردگی خانهایی که به‌شاه‌پرستی و دشمنی با مشروطیت معروف بودند در تهران جمع کردند و آنها را برای اجرای نقشه‌ای که در دل می‌پروراندند آماده نمودند.

همچنین چند نفر از ملاهای گمنام را با مبلغ گزافی به‌عتبات فرستادند تا تخم نفاق درحوزهٔ روحانیون بپاشند و طلاب را با پول برضد روحانیون مشروطه‌خواه بشورانند.

دولت انگلیس که تا پیش از انعقاد معاهدهٔ ۱۹۰۷ خود را غمخوار ملت ایران‌معرفی می‌کرد و از نهضت مشروطیت طرفداری می‌نمود و جراید انگلیس ملت ایران را

شایستهٔ حکومت ملی و مستعد برای ترقی جلوه می‌داد و دستگاه استبداد را کهنه و پوسیده و غیر قابل بقا و اعتماد می‌نامیدند و به‌روسها حمله می کردند که با طرفداری از مستبدین و کهنه‌پرستهای ایران پشتیبانی می کنند و نمی‌گذارند ملت ایران با آن استعداد ذاتی و لیاقت فطری که در گذشتهٔ تاریخی خود امتحانات خیره کننده داده، گامی در راه اصلاحات ملک و ملت بردارد و در تحت رژیم مشروطیت سروصورتی به خرابیهای گذشته بدهند، بعد از انعقاد معاهدهٔ مذکور دولت انگلیس و روزنامه‌هایی که از سیاست آن دولت طرفداری می کردند، لحن خود را تغییر دادند و بنای انتقاد و بدگویی از اوضاع ایران گذاردند. ملت ایران را ناشایسته برای اصلاحات و نارسیده برای داشتن حکومت ملی خواندند و بنای تحقیر و توهین را پیش گرفتند و در اطراف منافع معاهده میان خود و روسها که به‌استقلال ایران خاتمه داده بود، مزایا و منافعی ذکر کردند و اعلام داشتند که از این ببعد بدون مشورت با دولت روسیه و توافق کامل میان دولتین عملی در ایران نخواهند کرد.

روزنامهٔ تیمس لندن که ارگان رسمی دولت انگلیس بود، بعد از انعقاد معاهدهٔ ۱۹۰۷ ملت ایران را به‌باد انتقاد گرفت و تشکیل بانک ملی را یک موضوع مسخره‌آمیزی تلقی کرد و نمایندگان ملت ایران را ناپخته و ناشایسته خواند و در زیر پرده می‌خواست بفهماند که ملت ایران قابل برای داشتن حکومت ملی و مشروطیت نیست.

وزیر خارجهٔ انگلیس سرادوارد گری مکرر در مجلس عوام انگلستان با بی‌اعتنایی و سردی از نهضت مشروطیت ایران سخن می‌راند و در ضمن جملاتش همان مطالبی را که روزنامهٔ تیمس بی‌پرده اظهار کرده بود آشکار می‌ساخت و از اوضاع ایران و رویهٔ آزادیخواهان انتقاد می‌نمود.

حقیقت مطلب اینست که دولت انگلیس مشروطیت و آزادی ایران و حیات چندین هزار نفر فرزندان این آب‌وخاک را فدای سیاست آن روز خود که جلب دوستی روسها و باز کردن دست روسها در ایران بود نمود و در مقابل خونبهای ایران، روسها را برای جنگ آینده با آلمان با خود متحد و همدست نمود.

اعلامیهٔ کمیتهٔ حزب اتحاد و ترقی

مشروطیت ایران یک روح برادری و مودت میان ملت ایران و فرق و احزاب آزادیخواه‌جهان مخصوصاً آنهایی که با دول استبدادی در جنگ و ستیز بودند بوجود آورد. از آنجمله حزب آزادیخواه اتحاد و ترقی عثمانی که از سالهای پیش تشکیل یافته بود و در آن زمان به‌اوج شهرت و اقتدار رسیده بود و مرکز آن در پاریس بود و با سرسختی برای واژگون کردن تخت و تاج سلطان عبدالحمید، جابر معروف مجاهدت و کوشش می‌نمود و ظهور انقلاب ایران را یک فوز عظیمی دانسته و

تأثیر آنرا در مملکت عثمانی که همسایه و همکیش ایران بود، بخوبی درك کرده بود، برای تشویق آزادیخواهان ایران و ایستادگی آنان در مقابل ظالمین یک اعلامیهٔ مفصلی در پاریس انتشار داد و از ملت ایران ستایش بسیار کرد و ایران را مهد تمدن قدیم آسیا خواند و نهضت ایران را طلیعهٔ سعادت و آزادی شرق دانست و از پافشاری و جانبازی ایرانیان در راه آزادی تمجید نمود و دست برادری و همکاری خود را برای نجات دو ملت از ظلم بیدادگران به‌طرف ایران دراز کرد و وعده داد که از هرگونه مساعدت برای پیشرفت نهضت مشروطیت ایران و موفقیت آزادیخواهان آن سامان فروگذار نخواهد کرد.

این اعلامیه در مجامع آزادیخواهان ایران تأثیر معنوی بسیار نمود و موجب دلگرمی آنان گشت زیرا استنباط کردند همچنانکه آزادیخواهان روسیه از ظهور انقلاب آزادی ایران بس شادمانند، فرق آزادیخواه‌سایر کشورها هم با نظر قدردانی و تحسین به‌ملت ایران نگاه‌می‌کنند و طالب همکاری و معاضدت با ما می‌باشند و انقلاب مشروطیت ایران را یکی از وقایع و حوادث معظم آن عصر می‌شناسند و برای آن یک اهمیت جهانی و عمومی قایل‌اند و آنرا در اوضاع سیاسی کشورهای مجاور بی‌نهایت مؤثر می‌دانند.

آزادیخواهان عثمانی در آن‌موقع که مشروطه‌خواهان ایران با استبداد دست به‌گریبان بودند، از تجاوز قشون عثمانی به‌خاك ایران ناراضی و این عمل دولت استبدادی سلطان‌عبدالحمید را قیام علنی بر ضد آزادی ملت ایران می‌پنداشتند و در روزنامهٔ ارگان خود که در پاریس منتشر می‌شد، از رفتار دولت عثمانی نسبت به‌ایران شدیداً انتقاد می‌نمودند.

ایرانیان روشنفکر مقیم اسلامبول که شاگردان مدرسهٔ سیدجمال‌الدین اسدآبادی بودند با مجامع آزادیخواهان عثمانی آمدوشد می‌کردند و چند نفری هم عضویت حزب اتحاد و ترقی را پذیرفته بودند و در محافل مهم آنان وارد بودند و برای نجات عثمانی و ایران از اسارت استبداد کوشش و تلاش می‌نمودند.

بطوری که در مجلدات آیندهٔ این تاریخ خواهیم نگاشت انقلاب کبیر عثمانی که در استبداد صغیر برپا گشت و به‌سقوط سلطان‌عبدالحمید جابر از تخت سلطنت و برقراری حکومت مشروطه در آن کشور پهناور منتهی شد تأثیر بسیاری در پیشرفت انقلاب ایران و برانداختن دستگاه استبدادی محمدعلیشاه نمود.

www.tabarestan.info تبرستان

همه جا ناامنی، همه جا قتل و غارت

تمام وقت جلسات مجلس شورای ملی به‌خواندن تلگرافات جانگدازی که از نقاط مختلفهٔ مملکت می‌رسید می‌گذشت. ایلات غرب تا حدود عراق بنای یاغیگری و خودسری را گذارده بودند، مردم آستارا سر به‌بیابان نهاده بودند، ارومیه در آتش و خون غرق شده بود، دامنهٔ غارت و آدم کشی تمام صفحات آذربایجان را فرا گرفته و بعضی از رؤسا و خوانین کردستان راه سازش با عثمانیها را پیش گرفته بودند و مشغول تعدی و تجاوز به‌مردم شده بودند.

در خلخال و طارم رشیدالملک و نصرة‌لشگر بنا به‌دستور محرمانهٔ مرکز به‌حبس و کشتن هر کس که نام مشروطه می‌برد، قیام کرده بودند و با خوانین و متنفذین زنجان همدست شده دامنهٔ فساد را تا حدود مرکز توسعه داده بودند.

تمام راههای تجارتی و قافله‌رو میدان تاخت‌وتاز دسته‌های مسلح و دزد شده بود در شیراز و کرمانشاهان همچنان جنگ و ستیز میان طرفداران مشروطه و مستبدین برپا بود. جمعی ازاشرار و عده‌ای بختیاری مسلح کوههای نطنز را سنگر کرده و مرکزی برای غارتگری و اغتشاش فراهم کرده بودند.

بندرت پست دولتی سلامت وارد می‌شد ومکاتیب به‌مقصد می‌رسید و اگر هم پستی از دست سارقین جان بسلامت بدرمی‌برد اقلاً دوماه طول می کشید تا ازشیراز یا کرمان خود را به‌مرکز برساند.

نایب‌حسین در کاشان قوهٔ مسلحی از دزدها و آدم کشها تشکیل داده بود و بر مردم آن‌سامان حکمفرمایی می کرد وجان ومال مردم را دستخوش یغما قرار داده بود و ازحدود اصفهان تا پشت قم را میدان غارتگری و چپاول خود قرار داده بود.

خودکشی یکی ازوکلای مجلس

روز شنبه ۲۷ ذیحجه محقق‌الدوله که یکی از وکلای نامی مجلس بود و در اطراف رویه و مسلک او صحبت بسیار می‌شد، بعد از برگشتن از مجلس به خانهٔ خود می‌رود و در اطاق خلوت بوسیلهٔ ششلول خودکشی می کند.

انتخاب انجمن بلدیه

پس از آنکه زمانی ازدورهٔ مشروطیت گذشت و مجلس در کار خود مستقر شد و کلا تا حدی به‌حدود و حقوق پارلمانی آشنا شدند، سران ملت برای آنکه قدرت مردم در کارهای عمومی افزونی یابد و تا آنجایی که قانون اساسی اجازه می‌داد کارهای شهرستانها و امور داخلی مخصوصاً ارزاق به‌دست خود مردم بیفتند، درصدد برآمدند که قانون انتخابات انجمن بلدی را تصویب کنند و انجمنهای بلدی انتخاب

کردند. در اینکار یک منظور اساسی دیگر هم در کار بود و آن منظور این بود که تصور می کردند که با تشکیل انجمنهای بلدی از نمایندگان مردم قدرت مشروطیت در شهرستانها بیشتر خواهد شد و حکومت ملی استوارتر خواهد گشت و یک قدرت مشروع و قانونی بر قوای ملت افزوده خواهد شد و انجمنهای بلدی که از منتخبین ملت تشکیل یافته امور شهرستان را در دست گرفته و نیرویی برای حفظ مشروطیت بوجود خواهد آمد.

موضوع انتخاب انجمن بلدیه در تهران سروصدایی برپا کرد و عموم مشروطه‌خواهان با شوق وشعف خود را برای شرکت در انتخابات انجمن آماده می کردند، موضوع اختیارات و کلای انجمن بلدیه نقل مجالس و مجامع ملی شده بود و همه‌جا از حدود و حقوق آنان گفتگو می‌نمودند، روزنامه‌ها در اطراف اهمیت بلدیه قانونی قلمفرسایی می کردند و خطبا و ناطقین ملت از منافع آن سخن می گفتند.

بخلاف انتخاب و کلای مجلس شورای ملی که مردم هنوز به‌اصول مشروطیت آشنا نشده بودند، بلکه آگاهی نداشتند، چون مدتی از مشروطیت می گذشت و مردم تهران تا حدی به‌اصول آشنا شده بودند، بیش از انتظار برای انتخاب انجمن بلدیه اظهار علاقه می کردند.

مستبدین که هر یک مؤسسات قانونی و ملی را سنگر بلکه استحکامی برای حفظ مبانی مشروطیت می‌پنداشتند، بنای مخالفت و کارشکنی را گذاردند چنانچه در دربار گفته شده بود که ما از دست مجلس به‌جان آمده‌ایم، حالا می‌خواهند یک مجلس دیگر هم در هر یک ازشهرستانها برپا کنند.

متأسفانه جریان انقلابات و کشمکش میان شاه و مجلس و جنگ و ستیز میان مشروطه و استبداد فرصت نداد که انتخاب انجمنهای بلدیه به‌خوبی لباس عمل بپوشد و یکی دیگر از آرزوهای ملت برآورده شود.

بطوری که خواهیم دید وقایع و حوادثی پیش آمد که اساس را متزلزل و اصل مشروطیت را ازمیان می‌برد. این بود که تشکیل وانتخاب انجمنهای بلدیه تحت‌الشعاع حوادث و وقایع قرارگرفت و انجمنهایی که تشکیل یافت نتوانست کمترین تأثیری در بهبودی زندگانی مردم تهران داشته باشد.

نطق غیبی یا اشاره لاریبی

در شماره سیزدهم و نوزدهم رمضان ۱۳۲۵ روزنامهٔ روح‌القدس، مقالهٔ ذیل را در تحت عنوان فوق منتشر نمود که چون آتش شعله‌ور شد و مدیرش مورد تعقیب قرارگرفت.

«مکرر بگوش سلیمان زمن رساند باد نصیحتی که در او خیر سلطنت باشد
ما نه خواب جاه می‌بینیم نه در فکر مقامیم، ما با همهٔ افراد در حفظ کشور و

صیانت هموطنان خود کوشا می‌باشیم و پا از حقیقت فراتر نمی‌نهیم. میان اتباع و بندگان زرخرید فرق است، تسلیم به‌حرص و آز زیبندهٔ بندگان است نه درخور کسانی که برده و بنده نبوده بلکه آزادگانند بلکه با خود سلطان یکسان می‌باشند، وظیفهٔ مردم است که فقط شئون پادشاه را از لحاظ سرپرستی محترم شمرده و مراعات نمایند به‌شرط آنکه شاه نیز به‌وظایف خود قیام و اقدام نماید، گوسفند از برای چوپان نیست بلکه چوپان برای خدمت اوست.»

«هرچند در دورهٔ سلطنت قاجاریه فساد ظاهر گشته و در زمان فتحعلیشاه و محمد-شاه قسمتی از خاک ایران از میان رفت ولی امنیت در ایران برقرار بود، ولی از دورهٔ سلطنت ناصرالدینشاه اختر برشکست و طالع ملت واژگون شد و اطرافیان شاه به‌مال و ناموس مردم بنای دست‌درازی را گذاردند و برای داشتن پارک و ملک و کالسکه خانه‌های مردم را ویران کردند و باقیماندهٔ وطن را به‌بیگانگان فروختند، عاقبت شاه ستمگر به‌آه مظلومین گرفتار شد و هدف گلولهٔ مردی وطنپرست گردید، سپس می‌نویسد از زمان سلطنت این پادشاه اوضاع از بد بدتر شد مردم غارت شدند و نابود گشتند و سرزمین ایران به‌دست اجانب اشغال شد.»

بعد از هجوم قشون عثمانی به‌خاک ایران و ظلمهای اقبال‌السلطنهٔ ماکویی و سایر مستبدین سخن می‌گوید و نتیجه می‌گیرد که ملت نباید از گرگان خودی انتظار داشته باشد.

بعد به‌محمدعلیشاه خطاب کرده می‌گوید «خوب است بعد از مست بازار قدری به‌هوش می‌آمدی، احساسات خود را بهبودی داده چشمها را باز نموده به‌سلطنت خود و سلطنت دیگران نگاه می‌کردی، آیا همهٔ شاهان جهان از وظایف خود صرفنظر کرده به‌قصابی می‌پردازند، آیا همهٔ ملل گیتی مانند مردم بینوای ایران دستخوش ستم و خودخواهی و آرزوهای نفسانی فرمانروایان گشته‌اند، من نمی‌دانم چگونه ملل دیگر بجز ایران همواره رو به‌سوی وسعت زندگی و افزایش نفوس رهنمون گردیده‌اند، آری بجز ایران که هرسال نه‌بلکه هرماه بهرهٔ دیگران شده و افراد، خوراک گرگان گردیده و بختیاری اجتماعی آنها به‌صورت انفرادی درآمده نصیب تنان چند می‌گردد، بعد می‌پرسد چرا محمدعلیشاه این اندازه از حکومت مشروطه نفرت دارد و شیدای حکومت مطلقه است درحالی که می‌بیند چگونه ملل آزاد سعادتمند برقرار شده، اوتکراسی روس با افتخارات خود به‌زانو درآمده است.»

بعد می‌گوید «آیا ممکن نیست داستان لویی شانزدهم در این سلطنت تکرار شود! براستی حق سبحان‌الله تعالی قادر به‌انتقام است.

سرشب سر قتل و تاراج داشت — سحرگه نه تن سر نه سر تاج داشت!

آیا می‌دانید که از هر قطره خون فدایی شماره ۴۱ یک فدایی بزرگتر برای هر فرد

www.tabarestan.info
تبرستان

عالی‌تر برمی‌آید، تا امر حق تکمیل گردد! باید با نظر عبرت‌شاهانه دریابد: که با مار و افعیان خوش خط‌وخال که پر از زهر قتاله‌اند بازی کردن خردمندانه نیست و نباید بی‌محابا و در پنهانی با نابودکنندگان این سلطنت و نمایندگان دول بیگانه به‌مشورت پرداخت زیرا دزد بازار آشفته می‌خواهد و بیگانه در بند پیشرفت و سود خود است، ایشان بخوبی دریابند که میان اتباع این دولت و رعایای سایر دول فرقی نیست، باید ذلت اینها هم تبدیل به‌عزت گردد، چه در برابر سیادت اجنبی فرمانروا و پادشاهی که رعایای شاهنشاهی در سایهٔ بوق و منتشای درویش می‌بیند دوام نخواهد داشت و سلطنت بر رعایای بینوا و در یوزه‌گر افتخاری ندارد. اگر اعلیحضرت و خاندان سلطنتی تصوّر نمایند افتخار عزت در نوکری طوق رقیت اجنبی است، مردم کشور در قضاوت خود این سیادت را شرم‌آور و ننگین دانسته و محکومش می‌دانند. چه شوق وطنی آنها سبب بقا و ادامهٔ سلطنت این خاندان بوده وگرنه بستان مشروطیت که دو ماه است آبیاری نشده تشنه است و وقت آن رسیده که با رگبار فدایی ناشناس و نادیدهٔ دیگری بطوری سیراب گردد که گل و میوه‌هایش غنچه‌دار و بارآور گردد یا به عبارت دیگر جراح خردمند ناشناس عضو فاسد را بریده که باقیماندهٔ اعضا از بلا ایمن گردد، بهتر است با رباعی زیر قناعت نموده پایان بدهیم».

ظالم بستم همیشه لات آمده است رخ رفته پیاده با ثبات آمده است
مشروطه‌طلب به‌اسب پیل است سوار چون کشته وزیر و شاه مات آمده است

مخبر یکی ازجراید خارجی راجع به‌مقالهٔ روح‌القدس می‌نویسد:

شما باید بدانید که این مقاله یکماه پیش در موقعی که هولناکترین حوادث دمبدم رخ می‌نمود، نوشته شده که در هرمورد یأس‌آمیزترین حادثه بشمار بوده است، در همه جاها آشوب برپا و شاه درکار دسیسه بر ضد مردم و بیچاره مردم با ترس از عاقبت وخیم دیوانه‌وار بر ضد سلطنتی که شاهش دربند رقیت اجنبی‌بودن خود را بر پادشاهی ملتی آزاد و حکومت مشروطه ترجیح می‌داد، حق داشت متغیر باشد زیرا این مقاله افتتاح باب تهدید نسبت به‌او و اخطار ساده ازسرنوشت پدربزرگ او و امین‌السلطان است که در انتظار او نیز می‌باشد، مگر آنکه روش خود را ترمیم نماید.

روزنامه روح‌القدس به‌امر مجلس شورای ملی توقیف شد و مدیرش در تحت تعقیب مقامات قضائی قرار گرفت.

فتوای حاجی شیخ فضل‌الله

در آن زمان زنهای روشنفکر و مشروطه‌خواه مجامعی در تهران تشکیل دادند و برای کمک به‌نهضت نوین فداکاریها کردند. در اغلب میتینگهای عمومی شرکت می‌جستند و مردها را به‌پایداری تهییج می‌کردند و از بروز احساسات

خودداری نمی کردند.

ازجمله اقدامات خانمهای آزادیخواه این بود که برای تعلیم و تربیت دختران با زحمات زیاد و صرف وقت و مال و تحصیل اعانه و کمک چندین مدرسهٔ دخترانه که هنوز هم باقی است، افتتاح کردند.

خانمهایی که تا حدی از نعمت معلومات برخوردار بودند بدون مزد و اجر مجاناً با شوروشعف معلمی آن مدارس را عهده‌دار گشتند و در اندک زمانی عدهٔ زیادی دختران در مدارس جدیدالتأسیس به‌تحصیل پرداختند.

حاجی‌شیخ فضل‌الله و سایر مستبدین که مقصود و منظوری جز برچیدن دستگاه تجدد و مشروطیت نداشتند و اسلام را حربهٔ برندهٔ خود قرار داده بودند و در هر قدمی که مشروطهٔ نوزاد می‌خواست در راه اصلاح مملکت بردارد. دین را چون سد آهنی در جلو راهش می گذاردند، حتی درمورد تحصیل علم هم برخلاف نص صریح قرآن کریم و گفته‌های پیغمبر اکرم طلب‌العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمه تحصیل دختران و تأسیس مدارس نسوان را مخالف با شرع انور که پایهٔ آن در روی اطلب‌العلم ولوفی‌الصین و هل یستوی‌الذین یعلمون والذین لایعلمون می‌باشد، اعلام داشتند.

کسانی را که طرفدار تحصیل و تربیت دخترها بودند، بابی و بی‌دین و مخالف اسلام خواندند و کار بی‌انصافی و دین‌شکنی را به‌جایی رسانیدند که آن مجتهد روحانی فتوا داد که تأسیس مدارس دختران مخالف با شرع اسلام است و بعضی از مردمان نادان و جاهل سرراه‌معلمان و دخترهایی را که می‌خواستند به‌مدرسه بروند می‌گرفتند و به‌آنها بی‌احترامی می کردند و آنها را بی‌عفت می‌خواندند و تف به‌صورت دخترهای بی‌گناه می‌انداختند، این بود قسمتی از رفتار و کردار کسانی که خود را حامی دین اسلام می‌خواندند و مشروطهٔ مشروعه می‌خواستند.

تحصن عده‌ای برای یاری مشروطهٔ مشروعه‌خواهان

حاجی‌شیخ فضل‌الله و یارانش کوشش می کردند که بازار خود را گرمتر کنند و عده‌ای را گرد خود درحضرت‌عبدالعظیم جمع نمایند با پولی که خرج می کردند و کمکی که از دربار به‌آنها می‌شد، بیش از عدهٔ ناچیزی با آنها همصدا نشد و بازارشان رونقی پیدا نکرد ازجمله اقداماتی که کردند این بود که جمعی از تفنگداران را با خود همدست نمودند و آنها را با پول فریب دادند و به‌حضرت‌عبدالعظیم کشانیدند ولی پس ازچند روز رؤسای آنها متوجه خطای خود شدند و از در توبه درآمدند و به‌انجمن آذربایجان رفتند و کسانی را که آنها را فریب داده بودند، معرفی کردند.

روزنامهٔ حبل‌المتین نامهٔ تفنگداران را به‌این شرح منتشر نمود:

روزنامهٔ حبل‌المتین «ما تفنگداران که به‌تحریک حاجی‌محمدتقی صراف تبریزی

و چند نفر دیگر گول خورده و به‌زاویهٔ مقدسهٔ حضرت‌عبدالعظیم رفته و به‌جناب شیخ ملحق شده بودیم، محض فرمودهٔ جناب مرتضوی مراجعت به‌شهر نموده‌ایم، لهذا محض رفع اتهام و اظهار توبه مستدعی است عموم برادران وطن در روز چهارشنبه ۲ شعبان در انجمن مقدس آذربایجان تشریف‌فرما شوند شرح حال ما در حضور برادران وطن مشروحاً قرائت شده تا سیه روی شود هر که در او غش باشد».

از نظر حق‌شناسی تذکر می‌دهیم که سیدمرتضوی یکی از تجار و ملاکین مهم آذربایجان و منصوب به‌خانوادهٔ محترمی بود و مردم آذربایجان با نظر احترام و اکرام به‌او نگاه می‌کردند و با اینکه او را طرفدار استبداد می‌دانستند در میان آزادیخواهان تهران مقام و منزلتی بس رفیع داشت. همین مرد در استبداد صغیر اقداماتی به‌نفع مشروطیت نمود که ما در موقع خود به‌نظر خوانندگان خواهیم رسانید.

جلسهٔ ۵ شعبان ۱۳۲۵ مجلس شورای ملی

جلسهٔ آن روز مجلس شورای‌ملی از جلسات پرشور بود زیرا تلگرافاتی که از شهرستانها می‌رسید بدرجه‌ای اسف‌آور بود که بی‌حس‌ترین اشخاص را متأثر می‌ساخت و از طرف دیگر مداخلهٔ محمدعلیشاه در کلیهٔ امور هیأت دولت را بکلی فلج کرده بود و هیچگونه اختیار و قدرتی برای آنها باقی نگذارده بود، پس از آنکه مجلس مکرر از دولت راجع به‌اغتشاش مملکت سئوال و استیضاح نمود، وزرا به‌زبان بی‌زبانی حقیقتی را که مجلس بخوبی می‌دانست و روی خودش نمی‌آورد فاش کردند و به‌آنها فهماندند که ما کمترین قدرت و اختیاری نداریم، چون تا حدی پرده پاره شد وکلا دیگر نتوانستند اعمال شاه را نادیده بگیرند و خود و مردم را اغفال کنند، بعلاوه همه روزه هزارها نفر مردم مشروطه‌خواه در بهارستان اجتماع نموده و با نطقهای آتشین آنچه را که مجلس پرده‌پوشی می‌کرد، برملا می‌کردند و حقایق را بدون پرده برای مردم می‌گفتند و شاه را محرک اغتشاشات و خونریزیها می‌خواندند، این بود که مجلس در تحت فشار و کلای تندرو و ملت مجبور شد هیئتی منتخب نموده نزد شاه بفرستد و از او اصلاحات و نگاهداشتن حدود وظایف وزرا را بخواهد.

شش نفر اشخاص ذیل: حاجی‌امام‌جمعهٔ خوبی — حسام‌الاسلام — مستشارالدوله — حاجی‌امین‌الضرب — حاجی‌میرزا ابوالحسن‌خان — حاجی‌سیدنصرالله انتخاب شدند ولی محمدعلیشاه باز هم همان جوابهای خالی از حقیقت و فریب دهنده و سرتاپا دروغ را که مکرر از او شنیده شده بود به‌آنها داد و آنان گفته‌های او را که ما طرفدار مشروطه هستیم و خودمان حامی آن اساس خواهیم بود و خود ما شاه مرحوم را تشویق به‌قبول مشروطیت نمودیم و قانون اساسی را امضا کردیم و از این قبیل عبارات برای صدمین دفعه تحویل مجلس دادند.



حاج امین الضرب

حملهٔ بهبهانی به سعدالدوله در مجلس

پنجشنبه ۱۹ رجب ۱۳۲۵ مردم تهران از اخبار آشفتگیهای شهرستانها و قتل و کشتاری که در ارومیه شده بود به درجه‌ای متأثر و عصبانی شده بودند که راه بهارستان را پیش گرفتند و چون سیل خروشان وارد صحن مجلس شدند و بنای داد و فریاد و گریه و زاری را گذاردند و از ناتوانی مجلس شکایت کردند.

رئیس مجلس به‌اتفاق تقی‌زاده و حاجی امام‌جمعهٔ خوبی هرچه کردند مردم را ساکت کنند موفق نشدند، عاقبت خواهش کردند که مردم چند نفر نماینده از طرف خود معین کنند تا با آنها گفتگو کنند.

سپس جلسه خصوصی شد و چون در جلسهٔ خصوصی نتیجه‌ای گرفته نشد و راه حلی به‌دست نیامد مجلس علنی تشکیل گشت، و کلا حرارت زیاد از خود نشان دادند

و چند نفر گریه کردند.

گفته شد چرا دولت نمی‌خواهد آتشی که در اورومیه روشن شده و جان و هستی همه را می‌سوزاند خاموش کند؟ بعضی از متملقین گفتند دولت کوتاهی نمی کند و با آنچه در قوه دارد می کوشد که فتنهٔ ارومیه را خاموش کند، ولی چند نفر از نمایندگان فریاد کشیدند محرکین فتنه در خود تهرانند و آن آتش خانمانسوز به‌دست اینها روشن شده است.

بهبهانی که از تحریکات فتنه‌انگیز سعدالدوله آگاه بود و می‌دانست که آن مرد خودخواه و جاه‌طلب با شیخ فضل‌الله بر ضد مشروطیت هم‌عهد و هم‌پیمان شده و متفقاً زمام عقل محمدعلیشاه را در دست گرفته‌اند و آن مرد بدخواه را می کشانند بجایی که عاقبت آن جز خرابی مملکت و از میان رفتن آزادی نیست، فریاد کشید تمام تحریکات و مفسده‌ها از همان شخصی است که در تبعید بود و ما او را نجات دادیم و به‌مجلس آوردیم ولی بزودی از خبث فطرت او آگاه شدیم و او مجلس را ترک کرده و حال با تمام قوا به‌آتش فتنه‌ای که در مملکت روشن شده دامن می‌زند و می‌خواهد همه چیز ما را نابود کند.

یکی از وکلا گفت تمام این بدبختیها از ضعف و ناتوانی خود مجلس است اگر مجلس به‌مقام و موقعیت خود پی می‌برد و جداً از دولت اصلاحات امور را می‌خواست و هرگاه سر موعد معین اصلاحات منظوره عملی نمی‌شد دولت را معزول می کرد، کار به‌اینجا نمی کشید.

دیگری گفت دولتی که پول و اختیار ندارد چه می‌تواند بکند، دیگری فریاد کرد اگر کاری نمی‌تواند بکند چرا کنار نمی‌رود تا مجلس تکلیف خودش را بداند. این جلسه هم با اینکه پرشور بود و همه تصور می کردند که مجلس تکانی خواهد خورد، مثل سایر جلسات بدون نتیجه خاتمه پیدا کرد و جز یک مشت حرف برای مردمانی که در ولایات در خاک‌وخون می‌غلطیدند، اثری از خود باقی نگذارد. مردم تا پاسی از شب گذشته با حال عصبانی منتظر تصمیم مجلس بودند و چون مطلع شدند که مجلس قادر به‌گرفتن یک تصمیم اصولی و قطعی نیست، یحیی‌میرزا روی سکوی مجلس که محل مرتفعی بود جای گرفت و فریاد کرد ای مردم این مجلس ناتوان است و قادر به‌نگاهداری حقوق ملت و حفظ حدود قانون اساسی نیست، باید فکر دیگری کرد و برای نجات مشروطیت راه بهتری پیش گرفت.

تحریکات محمدعلیشاه در شهرستانها

در همه جا ناامنی، در همه جا کشتار و غارتگری، تلگراف انجمن ملی ارومیه به مجلس شورای ملی می‌گوید عدهٔ کشتگان به درجه‌ای زیاد است که عفونت تمام شهر و اطراف را گرفته و تنفس مشکل شده است و کسی قادر به دفن کشتگان و جمع‌آوری آوارگان نیست.

سردار طالش که چندی در تهران می‌زیست، بنا به دستور محمدعلیشاه به گیلان بازگشت و بنای کشتار مشروطه‌خواهان را گذارد، دو نفر از اعضای انجمن ملی خلخال را کشت و چند نفر را زیر چوب هلاک کرد. مخبر روزنامهٔ غیب‌نما می‌نویسد: هر کس اسم مشروطه ببرد گوشهایش را کف دستش می‌گذارند.

پسرهای قوام در شیراز همچنان به تاخت‌وتاز مشغول و کشتن مشروطه‌خواهان و غارت خانه‌های آنها را مباح می‌دانند.

در قم متولی‌باشی که سردستگی مستبدین را دارد عده‌ای از کسانی که به‌مشروطه‌خواهی معروف بودند با ذلت به‌قبرستان مجاور صحن آورده و آنقدر آنها را کتک زدند که خون از سر و صورت همگی جاری شد، سپس آن بدبختها را با حال زار از شهر بیرون کردند.

ملاقربانعلی، مجتهد زنجان، برضد مشروطه‌خواهان حکم جهاد داد و کشتن و بردن مال آنها را مباح کرد، عده‌ای مقتول و جمعی جلای وطن کردند.

کاشان به‌تقلید از سایر شهرستانها و به‌تحریک حاکم ستمگر چند نفر بیگناه را که معنی مشروطه را نمی‌دانستند، مجروح نموده و آنها را از شهر بیرون کرد.

روزگار اهالی مازندران دست کمی از سایر شهرها نداشت و خوانین مستبد آن سامان مخصوصاً امیراسعد ستمگریها نسبت به کسانی که به‌مشروطه‌خواهی معروف بودند کرد که ذکر آن موجب ملال است.

مخبر روزنامهٔ حبل‌المتین می‌نویسد:

«در خوی و ماکو قیامت کبرا است و کار ظلم و آدم‌کشی بجایی رسیده که دیگر امنیت برای احدی باقی نمانده، همینکه کسی را طرفدار مشروطه بدانند به‌خانهٔ او می‌ریزند و او را به‌قتل می‌رسانند».

وضع راهها بهتر از شهرها نبود و قتل و غارت کاروان و مسافرین در کلیهٔ طرق تجارتی عمل عادی شده بود و تقریباً آمدوشد و تجارت میان شهرستانها متروک گشته بود.

این بود شمه‌ای از رفتار مردی که عهده‌دار امور کشور و حافظ جان و مال مردم بود و به‌قرآن کریم قسم یاد کرده بود که حکومت ملی را تقویت کند و بر طبق اصول مشروطیت و قانون اساسی سلطنت نماید.

www.tabarestan.info تبرستان

بالجمله همه جا اغتشاش، همه جا خونریزی، همه جا قتل و غارت، همه جا تجاوز و تعدی.

مامورین دولت که همگی منتخبین و دست نشاندهٔ محمدعلیشاه بودند از موقع برای خوش آمد آقای خود و پر کردن جیبهای خود استفاده کرده، بیهانهٔ بی‌دینی، بابی بودن و مشروطه‌خواه بودن مردم را می‌گرفتند، چوب می‌زدند، حبس می کردند و دارایی آنها را می‌بردند.

استعفای میرزاابراهیم خان ازسفارت فرانسه

ما موقعی بدست آوردیم که از یکی از رجال صدرمشروطیت که تا زنده بود نسبت به‌آزادی ملت و مشروطیت وفادار بود و در دورهٔ انقلاب خدمات فراموش نشدنی از خود به‌یادگار گذارده است، نام ببریم.

میرزاابراهیم‌خان، منشی سفارت فرانسه در تهران از مردانی بود که به‌مشروطیت و حکومت ملی ایمان داشت و از روز انقلاب در مجامع عمومی و ملی شرکت می‌جست و با حرارت نطق می کرد و مردم را به‌پیروی از اصول نو تشویق می‌نمود و با رهبران ملت همفکر و همقدم شده بود.

دستگاه استبدادی که کوشش می کرد بهروسیله که ممکن شود اشخاص مؤثری که در جرگهٔ مشروطه‌خواهان وارد شده بودند و در تقویت رژیم آزادی سعی و کوشش می‌نمودند از میدان بدر کند، به‌سفارت فرانسه فشار آورد که منشی رسمی آن سفارتخانه که مصونیت دارد برخلاف اصول و قواعد بین‌المللی رفتار می کند و از موقعیت خود استفاده کرده وارد جرگهٔ انقلابیون شده است، سفارت باید یا او را از کار رسمی که در سفارت دارد بر کنار کند و یا او را ملتزم نماید که از مداخله در سیاست خودداری نماید.

سفارت فرانسه هم میرزاابراهیم‌خان را از تقاضایی که دربار کرده بود مطلع نموده و اتخاذ تصمیم را به‌خود او واگذار کرد. آن مرد وطنپرست و آزادیخواه با اینکه ثروتی نداشت و خدمت در سفارت یگانه راه معاش او و خانواده‌اش بود، نان را فدای آزادی کرد و از سمت مهمی که در سفارت فرانسه داشت دست کشید.

ناگفته نماند در موقعی که جمعی از ملاهای مستبد در حضرت‌عبدالعظیم متحصن شده بودند و برای خراب کردن اساس مشروطیت کوشش می کردند میرزا-ابراهیم‌خان برای هدایت آنها به‌راه حق به‌حضرت‌عبدالعظیم رفت ولی نه‌فقط نصایح او سودمند نشد بلکه بشدت او را کتک زدند و مجروح نمودند.

پس از برهم‌خوردن دستگاه حکومت ملی میرزاابراهیم‌خان برای تشویق و کمک مجاهدین بختیاری به‌اصفهان رفت و با آنها به‌تهران آمد و در فتح تهران تا حدی سهیم و شریک بود و پس از فتح تهران و برقراری مشروطیت از طرف اهالی اصفهان به‌سمت

www.tabarestan.info تبرستان

نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شد.

نصرالله‌خان و فتح‌الله‌خان پسرهای میرزاابراهیم‌خان که از جوانان تربیت‌شده و تحصیل کرده بودند در انقلاب مشروطیت وارد قشون ملی شدند و در واقعهٔ میدان توپخانه محافظت مجلس را عهده‌دار بودند.



آقاشیخ علی زرندی ناطق‌الملة



غلامحسین خان عماد خلوت

از نظر حق‌شناسی ناگفته نماند که از جمله کسانی که برای متفرق کردن مشروطهٔ مشروعه‌خواهان در حضرت‌عبدالعظیم اقدامات مؤثر نمودند و زحمات زیادی متحمل شدند یکی شیخ علی زرندی معروف به‌ناطق‌الملة و دیگری غلامحسین‌خان عمادخلوت بودند.

صاحب اختیار نقل می‌کرد یکی از شبهای پرآشوب تا نیمی از شب گذشته در حضور محمدعلیشاه بودم، همینکه از عمارت خوابگاه شاه بیرون آمدم دیدم امیربهادر با شمشیری که در دست داشت دور خوابگاه شاه را خط می‌کشد، من از عمل او تعجب کردم و پرسیدم چه‌می‌کنید، اوگفت این عمارت را طلسم می‌کنم تا جادوگران و ارواح ناپاک درخوابگاه‌شاه راه پیدا نکنند.

مستوفی‌الممالک سری را فاش می‌کند

میرزاسلیمان‌خان میکده نقل می‌کرد، چند روز بعد از واقعهٔ میدان توپخانه به‌ملاقات مستوفی‌الممالک رفتم و او را بی‌اندازه مضطرب و پریشان دیدم علت پریشانیش را پرسیدم، گفت اطلاعی پیدا کرده‌ام که بحدی بیشرمانه و حیرت‌آور

است که حتی فکر آن به‌من زحمت می‌دهد و آن اینست که از محل مطمئنی اطلاع پیدا کرده‌ام که محمدعلیشاه چون نتوانست بوسیلهٔ آشوبی که برپا کرده بود مشروطیت را از میان ببرد و از موفقیت در آینده بکلی مأیوس شده است و ترس و بیم زیادی در وحشی راه یافته به‌امپراطور روس پیغام داده است که درصورتی که امپراطورسلطنت او



شادروان مستوفی الممالک

را تضمین بکند و بساط مشروطهٔ ایران را برچیند حاضر است خود و مملکت ایران را رسماً تحت‌الحمایه روسها قرار بدهد.

ایمان ملت به‌مشروطیت و فداکاری برای آن

همینکه ستارهٔ آزادی در افق ایران طلوع کرد ملت ستمدیده و زجر کشیدهٔ ایران با نداشتن وسایل مقاومت و تدارکات لازمه چنان مجذوب مظاهر و تجلیات آزادی گردید و برای حفظ و نگهداری آن قیام کرد که حتی مستبدین بدخواه هم در شگفت بودند، کسانی که با کار روزانه و مزد یومیه معاش خود و خانوادهٔ خود را می‌گذرانیدند دست از کسب و کار کشیدند و فرش و اثاثیه خانهٔ خود را فروختند و اسلحه برای حمایت مشروطه تهیه کردند و با یک روح برادری و برابری که در تاریخ ایران

هرگز دیده نشده بود با چهره‌های خندان و مهر و محبت دست برادری بهم دادند و شب و روز در کوچه و خیابانها و پشت بامها به حفاظت کعبهٔ آمال پرداختند، با اینکه در آن زمان قوهٔ تأمینیه در ایران بسیار ضعیف و ناتوان بود و اگر هم قوه‌ای بود در تحت سلطه و اختیار شاه ستمگر بود، در روزهایی که تمام بازارها و دکاکین بسته شده بود و ده‌ها هزار نفر از افراد ملت اطراف مجلس را احاطه کرده بودند و در روی زمین بدون بالاپوش و شاید با شکم گرسنه شب را به‌روز می‌رسانیدند و با اسلحه و یا بدون اسلحه مهیای جانبازی شده بودند، شنیده نشد که درمیان دو نفر نزاع و کشمکش پیش بیاید و یا آنکه یک دستمال از جیب کسی ربوده شود، برای آنکه بتوانیم احساساتی را که ملت در آن زمان از خود نشان داد به‌عرض خوانندگان این تاریخ برسانیم بهتر دانستیم که شمه‌ای از آنچه پروفسور براون محقق معروف در تاریخ انقلاب مشروطیت نگاشته اینجا نقل کنیم:

روز دوم واقعهٔ میدان توپخانه مجلس و انجمنها موقعیت خود را ترمیم نمودند بازارها بسته و مردم دسته‌بدسته در پیرامون بهارستان گرد آمده تفنگها به‌دوش افکنده و بزودی بر بامهای بهارستان و مسجدسپهسالار برآمدند، درون و بیرون این دو ساختمان از شگفت‌آورترین توده‌ای که دیدهٔ روزگار کهن در برابر نیروی ستم اهریمن تیره‌گون تاکنون ندیده، پر بود. اروپا رفتگان با یقهٔ سفید آهاردار، آخوندان با عمامهٔ سفید، سیدان با عمامهٔ سبز و سیاه که نشانی از نیاکانشان است، کلاه‌نمدیان، دهقانان و کارگران و عباپوشان بازاری همه درهم آمیخته در دلشان آتش مقدس فروزان و در جنگی بسود آزادی به‌میدان فداکاری گام نهادند. کی است که از روی غریزه بخشش آتشین اثر کارلیل دربارهٔ روز فتح باستیل را بیاد نیاورد که می‌نویسد:

«ای پسران امروز شما مردان آتیهٔ کشور خواهید شد، بیاد خطاهای پدران با امید استیفای حقوق کودکانتان، هان، بکوشید از ستمگر سرخ پوش حقوق از دست رفتهٔ خود را به کف باز آرید، باید امروز این مهم را انجام داده یا به‌مرگ تسلیم گردید.»

امیدوارم موهوم پرست و خوش‌باور نباشم از اینکه می‌گویم حسن عقیده نیرومندی قلوب جامعهٔ ایرانی را آتش زده است و با ایمان راسخ برای دفاع از آنچهٔ در روی زمین نزد آنان گرامی و مقدس است یعنی کاخ آزادی و ستایشگاه خدایشان گرد آمده‌اند، از این نظر نیست که من دوستدار عناصر دینی باشم چه به‌عقیدهٔ من در همه‌جا اینها خدمتکار طبیعی دستگاه ستم‌اند بلکه باید با آدم بد هم درست بود.

چنانکه در پیش گفته شد، شاه شانس خود را در واقعهٔ میدان توپخانه از دست داد و پس از روز یکشنبه غم‌انگیز اقبالش با اغماض روبرو گردید. تبهکاران اوباشش می‌توانستند در میدان توپخانه موضع گرفته به‌چپاول و کشتار پردازند ولی دلاوران کرایه‌ای‌اش استادانی نبودند که آنها را با استادی به‌حملهٔ مجلس وادار نماید. میان دو

دسته گفتگوی مسالمت آغاز شد، شاه کوشش می‌نمود شرایط خود را مقدم بدارد ولی خرد خرد تغییر لحن داده در روز دوشنبه ۱۶ دسامبر شاه عضدالملک رئیس ایل قاجار را به‌مجلس فرستاد و درخواست نمود که موقتاً مجلس از تشکیل بازایستاده اعادهٔ نظم را به‌شاه واگذارند. نمایندهٔ او با حالت عصبانی و طوفانی مجلس پذیرفته شد، احتشام‌السلطنه شیردل سخن او را از میان بریده گفت بنا نبود چنین سخنی را به‌زبان رانید، ما در اینجا برای بررسی اینگونه جریانات ننشسته‌ایم آنچه ما می‌پرسیم اینست تکلیف ما نسبت به کسی که با بهترین اصولی به کلام‌الله مجید سوگند یاد و پیمان خود را شکسته چیست، عضدالملک که بی‌نهایت عصبانی شده بود هاج‌وواج ماند و به‌احتشام‌السلطنه یادآور شد که او نیز از قاجار است و آنچه را که مدیون به‌ایل است باید بخاطر آورد.

سپس شاه درخواستهای خود را تعدیل کرده تنها تبعید چند نفر از نمایندگان تقی‌زاده — مستشارالدوله — سیدنصرالله و از واعظین بزرگ حاجی‌ملک‌المتکلمین و سیدجمال را تقاضا نمود، ولی بزودی بکلی از میدان دررفت، چه همینکه اخبار به‌ایالات رسید، تبریز — قزوین — مشهد — اصفهان و کرمان تلگراف به‌مجلس کرده پایداری خود را نسبت به‌امر اجتماعی خاطرنشان ساختند.

تبریز به‌مجلس و همهٔ سفارتخانه‌ها تلگراف نمود که دیگر حکمرانی مردی که سوگند به‌قرآن را شکسته بر مسلمین ناروا می‌باشد و تأکید نمود که باید او را از شاهی انداخته و جانشین او معین گردد و نیز تلگرافهایی به‌درباریان و نوکران شاه و هنگهای آذربایجان در تهران نیز زده شد که چنانچه دست به‌روی مشروطه دراز نمایند، خانه‌هاشان در تبریز آتش زده خواهد شد و زنان و اطفالشان را از دم شمشیر می‌گذرانند، سپس به کمکهای بیشتری یعنی اعزام نیروی مسلح پرداخته در حدود چندصد سوار مجاهد از قزوین به‌تهران وارد کردند ولی مجلس بجای نگاهداری آنها را پس فرستاد، شاه ناگزیر شد با آنان راه بیاید، شاه به‌تبعید سعدالدوله و عزل امیربهادر جنگ از همهٔ مناصب‌مگر ریاست گارد خود و کیفرلوطیان در هنگامهٔ میدان توپخانه و واگذاری بریگارد قزاق و سرپرستی سپاهیان زیر فرمان وزیر جنگ و فرستادن قرآن با سوگند نگاهبانی مشروطیت به‌مجلس، آزادی کامل ناصرالملک که بهرجا که می‌خواهد برود و احضار علاءالدوله و معین‌الدوله و غیره تن درداد.

آشتی فراهم آمد ولی احساس می‌شود که پوچ و میان تهی است، دیگر امیدی بوجود اعتماد مجلس از شاه نمانده و آنچه بنظر می‌رسد کناره‌گیری یا عزل اجباری محمدعلی‌میرزا است چنانکه بسیاری از تلگرافهای ایالات مشعر بر آنست کار را به‌پایان تواند رساند.

اینگونه بازیهای دراماتیک که اکنون در پیش چشم ماست و از نزدیک بدان

تماس گرفته‌ایم، از نظر تاریخ پنهان نمانده و نخواهد ماند، ولی خالی از ابهام هم نمی‌تواند بود، تنها یک چیز خود را عریان نشان می‌دهد و آن فکر مشروطیت است که در همهٔ مردم کشور ایران جایگزین گردیده است.



عضدالملک

من همیشه از این دلواپسم که حس تعصبم نسبت به‌مردم ایران مبادا مرا گمراه نماید بنابراین آرزویم این است که راه مبالغه نپویم. مردم عملاً در برابر نیروی مسلح مقاومت نکردند پس نمی‌توان گفت اینکه مردم تهران و شمال ایران نشان دادند که بدون کشمکش و تلاش آزادی خود را از کف نخواهند داد.

سال پیش هیچکس نمی‌گفت مردم قزوین و تبریز خانه و زندگی خود را ول کرده

برای دفاع آنچه را که عزیز می‌شمارند به‌پایتخت شتابند، کسی باور نمی کرد که اهالی تهران روی زمینهٔ ضدیت با نیروای مسلحه شاه ایستادگی نمایند یا اینکه در برابر چنین خطر سهمگینی مردم مانند نفس واحدی درصدد دفاع از مشروطیت برآیند، هر کسی تفنگدارانی را که روی بامها پراکنده شده و آنان که با هم در مسجد نشسته با تفنگها زیر عبا گوش به‌سخنان فصیح حاجی ملک‌المتکلمین و سیدجمال می‌دادند، می‌دید از اینکه آنها برای امر مقدس خود آمادهٔ جانبازی شده‌اند هیچگونه شکی بخود راه نمی‌داد. هنوز مشیت الهی به‌آخرین آزمایش آنها تعلق نگرفته ولی من مطمئن هستم که آنها احتیاجی به‌آزمایش ندارند.

در این سال پیشرفت زیادی شده تقی‌زاده در یک سخنرانی شیوای خود گفت: «از مردم رویهمرفته سپاسگزارم، بیایم امشب تشکر کنیم که پرده‌ای که بالا رفت اکنون روی صحنه پایین آمده، صحنه‌ای بس غم‌انگیز و تاریخی بود، ما نسبت به‌مردم اعتماد داشته و هنوز هم داریم ولی این صحنه را دیگر ول نکنیم، ما کلام پیغمبر را که می‌فرماید یدالله مع الجماعه فراموش نکرده‌ایم چه به‌حول و قوهٔ الهی ما اتحادی از مردم دیدیم که دنیا را تکان داد. اکنون من سال گذشته مردم را بخاطر می‌آورم که آنها منفرداً قوه‌ای نداشته و زیر یوغ ستم استبداد بودند اکنون از آن دم که دست به‌دست یکدیگر داده و متحد گشته‌اند حقوق خود را گرفتند و ما امیدواریم این وحدت تا ظهور امام دوازدهم عجل الله فرجه پایدار بماند.»

انجمنها وسیلهٔ پیروزی بودند، آنها مردم را با هم گرد آورده در امر عمومی همداستانشان ساختند و نیرویی چنان پردامنه تشکیل دادند که در روز آزمایش دشمن با شگفتی دریافت که فرونت متحدی درجلوی خود دارد.

من باید بیک شکل دیگر از بحران عطف عنان نمایم، در تمام شمال ایران که شاه و ملتش در جنگ آشکاری بودند و پایتخت که به‌دو اردو تقسیم شده بود به‌فردی از اروپاییان دست درازی نشد. این کار تصادف نبود بلکه ارادهٔ ملیون براین نهاده شده بود، که مبادا اسباب مداخلهٔ آنها گردد. اینست یک کشور خاوری یک مملکت اسلامی و یک کشور غیرمتمدن، آیا اروپا می‌تواند یک چنین نمونه‌ای از خویشتن‌داری بیاراید.

خرافات در ایران مرده، ملاهای مرتجع بسر کردگی شیخ فضل‌الله غوغایی بعنوان بابیگری، اسلام در خطر کفار و غیره برپا کردند ولی مراجعهٔ آنها بـه‌خرافیون حرف‌نشنو بود.

مردم امسال ترقی زیادتری نموده‌اند، یکسال دیگر کسی نمی‌داند چه ترقیاتی خواهند کرد، امروز من خود بدرستی فهمیدم کـه مردم خود را در ناراحتی و خطر دشواری گذاشتند سال آینده ممکن است برای وطن نیاکانشان مانند فرانسویان مرگ را

پیشواز نمایند. امروز در ایران گفتگو از احیای ایرانست که آیا بوسیلهٔ یک دیکتاتور ممکن است یا با نوتنش آهسته و لاینقطع پارلمان، من خاطرجمع هستم که ایران زنده است و باور نمی کنم که سرنوشت آن مرگ باشد هر قدر وضعیت هم امیدبخش نباشد، ما که سروکار با دموکراسی داریم باید زوال را خلاف انتظار بنگریم بویژه دموکراسی‌ای که با انقلاب بدست آمده باشد «یدالله مع الجماعه».

انجمن آدمیت

در میان کشمکش انقلاب مردی مرموز، ناطق زبردست و ظاهرالصلاح که از دیرزمانی در جرگهٔ مشروطه‌خواهان داخل شده بود، انجمنی بنام انجمن آدمیت تأسیس نمود و مردم را به‌عضویت آن انجمن مرموز دعوت کرد.

برخلاف سایر انجمنها که علنی بود این انجمن سری بود و برای عضویت در آن اشخاص داوطلب مجبور بودند مبلغی پول طلا که حداقل آن ده‌اشرفی و حداکثر آن هزار اشرفی بود به‌خزانهٔ انجمن بپردازند.

این شاهکاری که مرد مذکور از خود نشان داد بطوری نظر اشخاص را جلب کرد و سروصدایی در اطراف انجمن بلند نمود که همه تصور می کردند که کلید سعادت در دست این انجمن مرموز است و با عضویت در آن تمام درهای بسته باز خواهد شد و مشکلات حل خواهد گردید.

شرط عضویت در این انجمن سری مشروطه‌طلب بودن نبود و هر کس می‌توانست با پرداخت وجهی که معین شده بود در آن انجمن عضویت پیدا کند. اکثر رجال که در آن روزهای طوفانی در عقب راه چاره می‌گشتند، چنان مجذوب تظاهراتی که از طرف رئیس مرموز انجمن می‌شد، شدند که با پرداخت حق دخول، عضویت انجمن را بدست آوردند و کارشهرت این انجمن و اهمیت باطنی آن بجایی رسید که محمدعلیشاه با وجود خست فطری و مخالف‌بودنش با لفظ انجمن، با پرداخت هزار اشرفی طلا عضویت انجمن آدمیت را بدست آورد. ولی چندی نگذشت که معلوم شد این انجمن با آن ظاهر فریبنده جز دامی برای پول بدست‌آوردن و کسب شهرت و اهمیت پیدا کردن چیز دیگری نبود.

بعضی از مطلعین عقیده داشتند که رئیس انجمن با آن زرنگی ذاتی و حسن بیانی که داشته موفق شده بود محمدعلیشاه را مجذوب کند و او را قانع نماید که با تأسیس و پیشرفت انجمن آدمیت موفق خواهد شد مجرای انقلاب را تغییر داده و جریان کارها را در راهی بیندازد که با از میان رفتن مشروطیت خاتمه یابد، بعد از این نیرنگ دیگر حنای... آدمیت در میان جامعهٔ مشروطه‌خواهان رنگی پیدا نکرد و تا آخر عمر با آنهمه زرنگی و استعداد چون مردی ورشکسته می‌زیست و نتوانست مقام و موقعیتی را که

انتظار داشت نه در میان مشروطه‌خواهان و نه در میان مستبدین بدست بیاورد.

در خانهٔ علاءالدوله بمب منفجر شد

لفظ بمب در آن زمان همان تأثیری که کلمهٔ بمب اتمی امروز در دنیا دارد، داشت و مردم خیال می کردند که با یک بمب می‌شود شهری را خراب کرد و دستهٔ مخالف را نابود نمود. در همان ایام در نیمه‌شب صدای موحشی که بمراتب بالاتر از صدای توپ بود مردم تهران را از خواب بیدار کرد و همه را مضطرب نمود، صبح معلوم شد که بمبی در نزدیکی درخانهٔ علاءالدوله منفجر شده و خسارات زیادی به‌سر درخانه و بناهای اطراف وارد آورده است.

چون علاءالدوله از مستبدین معروف بود، انفجار این بمب تأثیر زیادی در پیشرفت کار مشروطیت نمود، زیرا مستبدین معروف که از لفظ بمب وحشت داشتند و آنرا اسلحهٔ خطرناک انقلابیون می‌دانستند، پنداشتند که اگر با مشروطیت ولو بصورت ظاهرسازش نکنند دچار خطر بمب خواهند شد و خانمانشان برباد خواهد رفت.

تاسیس بانک شرقی آلمان

بطوری که سابق بر این اشاره کردیم از دیرزمانی دولت آلمان کوشش داشت که دامنهٔ نفوذ سیاسی و اقتصادی خود را در شرق وسطی توسعه بدهد و میدان را بر دو حریف خود روس و انگلیس تنگتر کند، این بود که پس از بدست آوردن امتیاز تأسیس خط آهن سرتاسری آسیای وسطی، درصدد برآمد که در ایران هم امتیازی بدست بیاورد لذا تأسیس یک بانک تجارتی بنام «بانک شرقی» را از دولت ایران تقاضا نمود و نیز می‌خواست پایگاهی در خلیج فارس برای کشتیهای تجارتی خود بدست بیاورد، تقاضاهای دولت آلمان با حسن توجه و رغبت بسیار از طرف ملت ایران تلقی شد و علت هم این بود که چون ملت ایران در قرون اخیر بجز زورگویی و تجاوز از دولت روس و انگلیس ندیده بود و بالاتر از همه از معاهدهٔ ۱۹۰۷ منعقده میان دولتین که ایران را به‌دو منطقهٔ نفوذ تقسیم کرده بود، بی‌اندازه عصبانی بودند، مایل بودند که یک دولت مقتدر ثالثی پایش در ایران بازشود تا بآن وسیله زورگوییهای روس و انگلیس تا حدی از میان برود و فشار آنها در ایران بوسیلهٔ آن دولت ثالث خنثی گردد.

مجلس شورای ملی هم با اشتیاق تمام تقاضای آلمانها را استقبال کرد و باب مذاکره در اطراف شرایط تأسیس بانک و مقررات آن به‌میان آمد که شرح آن موجب طول کلام است.

ولی برای مردمان مطلع به‌اوضاع سیاسی جهان روشن بود که دولت روس و انگلیس محال است بگذارند دست دولت آلمان به‌طرف ایران دراز شود و کمترین امتیاز

و نفوذی در آن سرزمین که معنا مستملکهٔ خود می‌دانستند پیدا کند، رجال ایران هم که از سالها پیش دست نشاندهٔ روسها و انگلیسها بودند مسلماً اقدام به‌چنین کاری که در نجات ایران بود نمی کردند، ولی چون ملت و مجلس را موافق و طرفدار دادن امتیازات به‌دولت آلمان می‌دانستند در ظاهر مخالفتی از خود نشان نمی‌دادند، ولی در باطن کارشکنی می کردند.

شاه هم که جز اطاعت و پیروی از نظریات روسها و اطاعت کورکورانه از آنها عملی نمی کرد، با دادن امتیاز تأسیس بانک به‌دولت آلمان نه‌فقط مخالف بود بلکه این تمایل ملت ایران را به‌آلمانها دست‌آویز در پیش روسها و انگلیسها قرار داد و به‌آنها می‌خواست بفهماند که هرگاه مشروطیت ایران دوام و قوای پیدا کند نفوذ سیاسی و قدرت اقتصادی آلمان درسرتاسر ایران مستقر خواهد شد.

چون در آن زمان رقابت میان انگلیسها و آلمانها چه در اروپا و چه در سایر نقاط دنیا به‌سرحد کمال رسیده بود و جنگ میان انگلیس و روس با آلمان را همه کس پیش‌بینی می کرد، تمایلی که مشروطه‌خواهان و مجلس ایران در آن‌موقع نسبت به‌آلمانها از خود نشان دادند یکی از علل و موجبات مهمی شد که آن دو دولت برای از میان رفتن مجلس و دستگاه مشروطیت همعقیده و متفق شدند و به‌دست محمدعلیشاه مجلس و مشروطیت را از میان بردند.

www.tabarestan.info تبرستان

تأثیر اتحاد مدیران و کارکنان جراید ملی

روزنامهٔ یومیهٔ حبل‌المتین که یکی از روزنامه‌های تندرو و ملی بود بمدیریت میرزاسید حسن حبل‌المتین منتشر می‌شد.

مدیر آن روزنامهٔ ملی در تمام دورهٔ کوتاه زندگانی خود حامی و طرفدار آزادی و مشروطیت بود و در آن راه صدمات بسیار دید و زحمات زیاد کشید و پس از انهدام مشروطیت درسفارت انگلیس پناهنده شد و شاید اگر بدست مستبدین گرفتار می‌شد جان به‌سلامت در نمی‌برد و به روز میرزاجهانگیر-خان مبتلا می‌شد و پس از فتح تهران و برقراری مجدد مشروطه بواسطهٔ مقالات تندی که بر ضد مداخلات روحانیون در امور سیاسی نگاشت بنا بر فشار روحانیون و بدستور دولت مشروطه که تازه زمام امور را بدست گرفته بود توقیف و مدتی در محبس ارک دولتی محبوس بود وعاقبت بخواهش نگارندهٔ این تاریخ که تازه تحصیلات خود را در اروپا تمام کرده بودم و به‌ایران مراجعت کرده بودم دولت و مقامات روحانی مخصوصاً مرحوم بهبهانی بپاس احترام و حقگزاری از مرحوم ملک‌المتکلمین او را مستخلص کردند.

بعد از واقعهٔ میدان توپخانه روزنامهٔ حبل‌المتین مقالات تند بر ضد دستگاه استبدادی منتشر نمود و درنتیجه وزیر معارف وقت روزنامهٔ حبل‌المتین را توقیف کرد و

او را متهم نمود که می‌خواهد آشوب و فتنه برپا کند و جنگ خانگی ایجاد نماید. توقیف جریدهٔ ملی حبل‌المتین سروصداهایی در مجامع ملی برپا کرد و عموم جراید تهران تعطیل کردند و کارگران مطابع و مستخدمین اداری روزنامه‌ها دست از کار کشیدند حتی روزنامهٔ مجلس که مکلف بود اخبار یومیه مذاکرات مجلس شورای ملی را منتشر کند تعطیل کرد و با سایر روزنامه‌نگاران همصدا شد.

همکاری صمیمی که مطبوعات از خود نشان دادند و علاقمندی‌ای که از طرف خطبای ملت برای حفظ مقام و موقعیت رکن چهارم مشروطیت نشان داده شد دولت را مجبور کرد که از حبل‌المتین رفع توقیف نماید و پس از چند روز تعطیل مجدداً روزنامهٔ حبل‌المتین چون ستارهٔ درخشانی در عالم مطبوعات ظاهر شد و به‌وظیفهٔ ملی که عهده‌دار شده بود و تا آخر از انجام آن خودداری نکرد، مشغول گشت و تا زمانی که مشروطیت برقرار بود مرتباً منتشر می‌شد و مردم را به‌حفظ آزادی و پایداری در مقابل ظالمین تشجیع و تهییج می‌نمود.

تحصن ملک‌التجار تهران درسفارت روس

ملک‌التجار که در خبث نیت و بدذاتی و بدنفسی و دزدی و مسخرگی و فتنه‌جویی و چاپلوسی معروف خواص و عوام بود و یکی از دشمنان سرسخت مشروطیت بود و از روز شروع انقلاب صدمات جبران‌ناپذیری بر پیکر حکومت ملی وارد آورد. بعد از آنکه با خون جگر مبالغ گزافی برای سرمایهٔ بانک ملی جمع‌آوری شد و نیز شرکتی برای ساختن راه آستارا بوجود آمد این مرد خود را در این دو کار مهم که مجلس با حسن نیت به‌آن دست زده بود و در تقدیرات آنروز تأثیر بسزایی داشت وارد نمود و با تردستی قسمتی از وجوه بانک ملی و تمام سرمایهٔ ساختمانی راه آستارا را ربود.

صاحبان سهام به‌عدلیه عرضحال دادند و تعقیب او را خواستار گشتند، چند دفعه از طرف عدلیه به‌او اخطار و تذکر داده شد که برای محاکمه و رسیدگی به‌ادعای مردم حاضر شود ولی او امتناع کرد. بناچار عدلیه چند نفر مأمور مسلح سوار با یک درشکه برای جلب او به‌قصر ملک که محل ییلاقی او بود فرستاد، مأمورین او را دستگیر کردند ولی معلوم نشد که به‌چه تدبیر بجای آنکه در درشکه بنشیند سوار اسب شد و با مأمورین به‌راه افتاد همینکه نزدیک سفارت ییلاقی روس رسید بینی خودش را خون انداخت و به‌بنوسیله توجه مأمورین را از مراقبت باز داشت در همانحال اسب خود را جلو انداخت و به‌تاخت به‌طرف سفارت رفت مأمورین او را تعقیب کردند و در محوطهٔ مقابل در سفارت زدوخوردی میان قزاقهای روس و مأمورین عدلیه پیش آمد که به‌مجروح‌شدن چند نفر منتهی شد، عاقبت ملک‌التجار خود را در سفارت انداخت و آن مرد پست‌فطرت از تعقیب عدالت جان به‌سلامت برد.

www.tabarestan.info

متعجب در انتساب شد با آنکه قزاقهای روس برخلاف قوانین و اصول رفتار کرده بودند و در محوطه بیرون سفارت مأمورین دولت ایران را کتک زده بودند روسها باب شکایت را باز کردند و عمل مأمورین عدلیه را توهین به‌سفارت دولت امپراطوری اعلام داشتند و در نتیجه وزیر خارجهٔ ایران مجبور شد رسماً به‌سفارت روس رفته عذرخواهی کند.

قتل و غارت در استرآباد

به‌تحریک مرکز استبداد دامنهٔ بی‌نظمی و قتل و غارت روزبروز توسعه پیدا می کرد و خودسری و تجاوز مخالفین مشروطه شدیدتر می‌شد.

اخباری که از کشتار ارومیه و ماکو و سلماس و خوی رسیده بود همه را عزادار کرده و ناامنی سرحدات کردستان و خراسان و تجاوز و تحریکات اجانب در سرحدات ایران و ترکتازی پسرهای قوام‌الملک در شیراز، مشروطه‌خواهان را آشفته و حیران کرده بود.

خبر رسید که ترکمنها بنای قتل و غارت را در استرآباد گذارده و دامنهٔ تعدیات و چپاول را تا حدود خراسان توسعه داده‌اند و آن منطقهٔ بزرگ سرحدی را میدان تاخت و تاز و کشتار و یغماگری ساخته‌اند.

شب ۱۳ رمضان ترکمنها به‌قریهٔ هاشم‌آباد در حوالی شهر استرآباد ریخته عده‌ای را مقتول و جمعی را اسیر و قریه‌ای را غارت کردند، سپس به‌طرف قریهٔ معصوم‌آباد و قریهٔ اصفهان کلاته و قلعه و قریهٔ طرنگ‌تپه و چند ده که سر راهشان بود هجوم برده عدهٔ زیادی را مقتول و جمعی را اسیر و آنچه گاو و گوسفند در آن دهات بود با اثاثیهٔ مردم به‌غارت بردند و سپس چند ده را آتش زدند و چون از طرف دولت از آنها جلوگیری نشد به‌طرف شهر استرآباد هجوم برده خانه‌های بسیاری را غارت و مردمان زیادی را مجروح و مقتول کردند و هرگاه مردم شهر ایستادگی مسلحانه نکرده بودند تمام شهر خراب و هستی همه بیغما می‌رفت.

تلگرافاتی که از خراسان می‌رسید همه حاکی بر تجاوز ترکمنها به‌حدود آن ایالت بود و از دولت تقاضای فرستادن قشون و اسلحه داشتند.

درمقابل این کشتارها و غارتگریها مردم تهران جز ناله و فریاد کردن و دورهم جمع شدن و میتینگ دادن و نطق کردن کار دیگری از دستشان ساخته نبود.

وکلای مجلس هم چون مردمان گیج دست و پای خود را گم کرده و آن ساعات تاریخی و پربها را به‌چرند گفتن و از وزرا سئوال کردن و ناله نمودن می‌گذرانیدند.

از همه مضحک‌تر این بود که مجلس شفای مریض را از کسی می‌خواست که خود موجب و محرک آن وضعیت ناگوار بود و امنیت را از مردی درخواست می کرد که

خود علت حقیقی و محرک واقعی آن بدبختیها بود.

۱۱

روزنامهٔ روح‌القدس توقیف شد

در جلسهٔ اول شوال ۱۳۲۵ مجلس شورای ملی وزیر علوم گفت روزنامهٔ روح‌القدس را که بر ضد اعلیحضرت مطالبی نوشته بود توقیف کردم، این اظهار وزیر علوم میدان را برای یاوه‌سرایی وکلای محافظه‌کار و طرفداران محمدعلیشاه که از روزنامه‌های تندرو دل پری داشتند و تا آنروز جرأت دم‌زدن نمی‌کردند، باز کرد و هر یک بنحو مخصوصی روزنامه‌های تندرو را مورد انتقاد قرار دادند، بعضی گفتند روزنامه‌ها جز تولید نفاق و خلاف و فتنه‌انگیزی کاری نمی‌کنند، بعضی گفتند روزنامه‌ها حق ندارند از دولت و وکلای ملت بد بنویسند مگر آنکه خیانت شخصی را که نام می‌برند ثابت کنند.

یکی از وکلا که از طرفداران مشروطهٔ مشروعه بود و تا آن روز موقع برای نشان دادن مسلک خود بدست نیاورده بود، گفت روزنامه‌ها مطلقاً حق ندارند در اطراف مسائل دینی قلمفرسایی کنند زیرا مقام دین بالاتر از آنست که مردمانی که صلاحیت تحقیق در آن را ندارند اظهار نظر کنند.

جمعی پیشنهاد کردند که مجلس از انتشار اینگونه روزنامه‌ها جلوگیری کند، دیگری گفت این وظیفهٔ وزیر علوم است که جراید نامناسب را توقیف نماید و مجلس هم باید وزیر علوم را در این کار کمک کند.

وکلای آزادیخواه که با دقت به‌گفته‌های نمایندگان گوش می‌دادند چون دیدند مجلس و دولت مستعدند که اختیارات جراید ملی را محدود نمایند و آن اسلحهٔ برنده را که در موقع انقلاب بهترین وسیلهٔ مبارزه با استبداد بود، از کار بیندازند گفتند برطبق قانون اساسی مطبوعات آزادند و چون هنوز قانونی برای محدود کردن مطبوعات وضع نشده است در تحت هیچ عنوانی نمی‌توان روزنامه‌ها را توقیف کرد.

رئیس مجلس چون وضعیت را بحران‌آمیز تشخیص داد خود را به‌میان انداخت وگفت با اینکه من خودم معارف‌دوست هستم می‌گویم که هرگاه روزنامه‌ها عرض‌رانی کنند و به‌دولت و به‌مجلس بد بنویسند، باید توقیف شوند و تصدیق می‌کنم که بعضی از روزنامه‌ها جز مزخرفات و بدگویی و آشوب‌طلبی چیزی نمی‌نویسند ولی فعلا از توقیف آنها صرفنظر می‌کنیم ولی هرگاه رویهٔ خود را تغییر ندادند از طرف مجلس اقدام به‌توقیف آنها خواهد شد.

www.tabarestan.info تبرستان

نامهٔ انجمنها به مجلس شورای ملی

اخبار موحشی که از شهرستانها و سرحدات می‌رسید و هرج ومرج دستگاه دولت و بی‌نظمی که در تمام شئون دیده می‌شد و شرارت و بدرفتاری الواط و اوباش و عدم امنیت طرق و شوارع انجمنها را وادار کرد که عریضهٔ مفصلی به‌مجلس شورای ملی بنویسند و اقداماتی را که ذیلا می‌نگاریم تقاضا نمایند.

در خاتمهٔ عریضه متذکر شده بودند که هرگاه مجلس مقرراتی را که تذکر داده‌اند تصویب نکند بهیأت اجتماع به‌مجلس آمده و در آنجا متحصن خواهند شد.

اول مبلغی را که شاهزادگان و اعیان قبول کرده بودند برای تهیه فرستادن قشون به‌سرحدات بدهند باید تا یکهفتهٔ دیگر بپردازند.

دوم بفوریت اردوی مفصلی برای بوجود آمدن نظم و امنیت در ولایات تشکیل شود.

سوم چون در شهرستانها و شهر تهران خرابکاری می‌شود یا دولت بوسیلهٔ تشکیل یک نظمیهٔ مقتدر با عدهٔ کافی نظم و امنیت در شهرستانها برقرار کند و یا مجلس شورای ملی اجازه بدهد انجمنهای ملی نظم و امنیت شهرها را عهده‌دار بشوند.

عریضهٔ انجمنها در جلسهٔ ۲۳ شوال در مجلس قرائت شد و مذاکرهٔ زیاد در اطراف آن بعمل آمد و مجلس با همان سبک اهمال کاری که ما به‌آن آشنا هستیم جواب داد:

مجلس شورای ملی از غیرت و همت ملت برای حفظ امنیت و مصالح عمومی تشکر می‌کند و برای عملی کردن مقاصد ملت مجلس با دولت مشغول مذاکره است و انشاءالله بزودی تقاضاهایی که شده لباس عمل خواهد پوشید و منظور ملت که اصلاح مملکت است اجرا خواهد شد.

خودکشی برادر عباس آقا درقزوین

از قزوین خبر رسید که حسن آقا برادر عباس آقا کشندهٔ اتابک در قزوین خود کشی کرده و شرح واقعه را اینطور نقل کرده بودند:

جوانی ترک بسن بیست‌وچهارسال وارد قزوین می‌شود و در سرای حاجی محمدحسن شاهرودی یک حجره می‌گیرد و در آنجا منزل می‌کند و با احدی آمیزش وصحبت نمی‌کند، صبح پنجم شوال صدای ناله از اطاق او بلند می‌شود چون در اطاق را از پشت بسته بود مردم در اطاق را می‌شکنند و وارد می‌شوند، می‌بینند جوان مذکور شش‌لول را در دهان خود خالی کرده و در میان خاک‌وخون می‌غلطد و یک

نامه‌ئی هم در روی دیوار نصب کرده که این عبارات روی آن نوشته شده بود:

نمیدانم حدیث نامه چون است همی بینم که عنوانش بخون است

من می‌خواهم جهان فانی را وداع کنم و کسی با من نیست که مرا از این خیال منصرف کند و چون اسم و رسم خود را اظهار نکردم از برادران دینی امیدوارم در حق من گمان بد نبرند و از خداوند طلب مغفرت می‌نمایم و به‌موجب این نوشته به‌احدی اذیت نکنند جنازهٔ مرا در کرباس پیچیده دفن کنند اثاثیه حجره متعلق به‌من نیست ده تومان پول دارم.

جوان بیچاره دو روز زنده بود اسمش را پرسیدند گفت سیداسدالله و بعد فوت کرد.

خود کشی برادر عباس‌آقا در مطبوعات تهران و مجامع ملیون انعکاس غریبی کرد و همه را به‌حال آن دو برادرجوان که در راه وطن و آزادی جان خود را فدا کردند متأثر نمود، گفته می‌شد که چون مستبدین آن جوان ناکام را تعقیب می کرده‌اند برای آنکه به‌دست مأمورین ظالم گرفتار نشود خود کشی کرده است.

www.tabarestan.info طبرستان

بجای مالیات زکوة گرفته شود

در جلسهٔ سوم شوال مجلس شورای ملی مذاکره از بودجه و مخارج مملکت و لزوم وضع مالیات و ترتیب پرداخت مالیاتها به‌میان آمد.

چند نفر از وکلا اظهار داشتند که چون ایران مملکت اسلامی است و مشروطیت ایران در روی اصول و مقررات دین اسلام برقرار شده است صلاح است که عواید دولت و آنچه از مردم گرفته می‌شود همانطوری که اسلام معین کرده بعنوان زکوة باشد و هر مرد مسلمانی زکوة خود را بپردازد و از عواید آن مخارج مملکت تأمین بشود.

در اطراف آن پیشنهاد مذاکره بسیار شد عاقبت عده‌ای که به‌اوضاع آنروز دنیا و احتیاجاتی که در پیش بود بیشتر آشنا بودند، اظهار داشتند که حفظ مملکت اسلامی و تأمین امور مردم و بگردش درآوردن چرخهای امور بر طبق احتیاجات امروزه از راه زکوة غیر ممکن است و بعلاوه گرفتن زکوة مقرراتی دارد که عملی کردن آن غیر میسر است و بهمین جهت بوده که از زمانی که ایران وارد در جرگهٔ ممالک مسلمان شد با اینکه بیش از امروز مردم مقید بودند قوانین اسلام را برقرار نمایند، ناچار شدند از راه وضع مالیات مخارج مملکت را تأمین کنند، بطریق اولی امروز که دنیا وضع دیگری پیدا کرده و احتیاجات بیشتری در کار است محال است بجز از طریق وضع مالیاتهای عادلانه مخارج مملکت را تأمین نمود.

یکی از وکلا گفت گرفتن مالیات بسبک ممالک اروپا اصل مالکیت را که مذهب

اسلام مسلم داشته متزلزل می کند و مردم دیگر اختیار مال و هستی خود را ندارند.
پس از مذاکرات زیاد که ذکر آن در اینجا موجب طول کلام است مجلس موافقت کرد
که از موضوع زکوة صرفنظر بشود و مخارج مملکت از طریق وضع مالیاتهای ارضی و
صنفی تامین گردد.

www.tabarestan.info

انداختن بمب به
اتومبیل محمدعلیشاه

بعد از واقعهٔ میدان توپخانه و پیروزی که نصیب مشروطه‌خواهان گشت متأسفانه مجلس‌شورای‌ملی بیخردانه نگذاشت ملت از آن موقعیت استفاده کند و مشروطیت برای همیشه از خطر نجات یابد.

آزادیخواهان واقعی و رهبران حقیقی ملت بیش از پیش یقین پیدا کردند که دشمن بدخواه در خفا بدستیاری روسها مشغول خودآرایی و تهیهٔ برانداختن مشروطیت است و چون در واقعهٔ میدان توپخانه شاه قوای ملت را آزمایش نمود، درصدد است که نیرویی که قادر بر مقاومت باشد فراهم کند و بر مجلس و ملت بتازد و بنای نوبنیاد آزادی را ویران کند.

www.tabarestan.info تبرستان

از طرف دیگر بخوبی حس می‌شد که نیروی ملیون که با آن همه زحمت جمع‌آوری شده بود روزبروز تحلیل می‌رفت و ضعیفتر می‌شد و یک حس بدبینی و یأس که تخم آن‌را مستبدین و درباریانی که در مجامع ملی راه یافته بودند و وکلای دست‌نشاندهٔ شاه در میان آنان پراکنده کرده بودند ظاهر شده بود و مجلس هم بهیچ قیمت حاضر نبود که تا قوتی دارد و می‌تواند با نیروی مسلح که در اختیار دارد دست بکار بزند و همان کاری را که حریف پس از چندی کرد پیشدستی کند و ملت و آزادی را نجات دهد.

مجلس بجای آنکه انقلاب را تشویق کند و ملت را به‌پایداری و حفظ مشروطیت تقویت نماید سنگ جلوی پای این نهضت می‌نهاد و چرخ انقلاب را از کار باز می‌داشت وخیال می کرد که با مظلومیت و صلح طلبی می‌توان آزادی را حفظ کرد و دشمن بدخواه را موافق نمود.

کمیتهٔ انقلاب که از سران حقیقی مشروطیت و آزادیخواهان مطلع تشکیل یافته بود با بصیرت کامل که از اوضاع داشت و اطلاعاتی که به‌او می‌رسید، بخوبی می‌دانست که عده‌ای از وکلا محرمانه با دربار و شاه همدست هستند و به‌ساز آنها می‌رقصند و نمی‌گذارند که مجلس وظیفهٔ حقیقی خود را انجام دهد و اگر هم گاهگاهی قدمی در راه مسئولیتی که دارند برمی‌دارند بواسطهٔ فشاریست که ملت و خطبا و

روزنامه‌ها به‌آنها وارد می‌آورند.

کمیتهٔ انقلاب مستبدینی را که لباس مشروطه‌خواهی در بر کرده بودند و در مجامع ملی وارد بودند و تخم نفاق میان مردم پراکنده می‌کردند و نیز آنهایی که با سفارت روس راه داشتند خوب می‌شناخت.

کمیتهٔ ملی از پولهایی که محمدعلیشاه میان مردم برای فریب‌دادن آنها و جلب آنان به‌مخالفت با مشروطیت تقسیم می‌کرد آگاه بود.

کمیتهٔ انقلاب درک کرده بود که پس از امضای معاهدهٔ ۱۹۰۷ میان انگلیس و روس دولتین در حفظ تخت و تاج محمدعلیشاه پافشاری می‌کنند و ممکن نیست به‌خلع او تن دردهند.

کمیته می‌دانست که بهبهانی و طباطبائی با اینکه بقیمت خون خود حاضر بودند از مشروطیت دفاع کنند تن به‌جنگ و خونریزی نمی‌دهند و خیال می‌کنند که با همین وسایل سست و بی‌پایه می‌توان مشروطیت را حفظ کرد.

کمیته می‌دانست که روسها بهرقیمت که هست می‌خواهند مشروطیت را از میان ببرند و با محمدعلیشاه همدست و همپیمان هستند.

کمیته می‌دانست که انگلیسها مشروطیت و آزادی ایران را به‌رایگان فدای سیاست عمومی خود که دوستی با روسها، در مقابل آلمان نیرومند است، خواهند کرد.

کمیته بر این عقیده بود که تا محمدعلیشاه خود را آماده برای هجوم نکرده است باید بر او تاخت و او را از میان برد و برای همیشه مشروطیت را نجات داد.

ولی انجام این فکر و اندیشه با مخالفت مجلس غیر ممکن بلکه محال بود زیرا ملت بدبخت قادر نبود از یکطرف با شاه ستمگر و از طرف دیگر با مجلس درافتد.

کمیته شک نداشت که ملت ایران سر دو راهی قرار گرفته است یا باید محمد علیشاه از میان برود و یا آزادی و یقین داشت که مجلس نه مایل است و نه قادر که محمدعلیشاه را از میان بردارد.

رهبران مشروطیت که بهتر از هر کس به‌حقایق پی برده بودند و از آینده بیمناک بودند و شک‌وتردید نداشتند که اگر دشمن بدخواه از میان نرود مشروطیت و آزادی از میان خواهد رفت در مقابل خدا و وجدان نمی‌توانستند قبول کنند که یک فرد خائن، یک عنصر فاسد، یک مردی که در مقابل تمام قوانین انسانیت و ملل و احکام آسمانی محکوم به‌اعدام است با زور و خیانت، آزادی یک‌ملت مظلوم را از میان ببرد و دوباره طوق بندگی را به‌گردن آن استوار نماید، این بود که در جلسه ۱۲ ذیحجه ۱۳۲۵ کمیتهٔ انقلاب تصمیم گرفت که برای نجات ملت و سعادت است و حفظ آزادی و مشروطیت محمد علیشاه را از بین بردارد و کشور را از لوث وجود ناپاک او پاک گرداند برای انجام این منظور حیدرخان عمواغلی که رئیس کمیتهٔ اجرائیه بود و ما مختصری

از شرح حال او را در صفحات این تاریخ نگاشتیم مامور گردید که این امر مهم که حیات یک ملتی را دربردارد بعهده گیرد.

حیدرخان عمواغلی و همدستانش چند بمب برای منظوری که در پیش بود تهیه کردند و در خانه‌ای در خیابان چراغ برق جنب مسجد سراج‌الملک به‌دست جوانی که در آن زمان بیش از هیجده‌سال نداشت و امروز هم در قید حیات است سپردند.

پس از آنکه کمیته بوسیلهٔ یکی از درباریان مشروطه‌خواه از رفتن محمدعلیشاه به‌دوشان تپه و روز حرکت و خط سیر او آگاه شد مشغول تهیهٔ کار خود گردید.

روز ۲۵ محرم ۱۳۲۵ محمدعلیشاه با کوکبهٔ باشکوهی برای گردش رهسپار دوشان تپه شد، اتومبیل شاه که خالی بود و بوسیلهٔ یک نفر شوفر فرانسوی رانده می‌شد در جلو حرکت می‌کرد و در پشت آن یک کالسکهٔ شش اسبه که شاه در آن جا داشت و از عدهٔ زیادی غلامان کشیکخانه و امیربهادر احاطه شده بود دیده می‌شد، کوکبهٔ شاهی وارد خیابان باغ وحش که امروز «اکباتان» است گردید و هنوز به‌خم خیابان که به‌طرف خانه‌های ظل‌السلطان می‌رود نرسیده بود که یک بمب به‌طرف اتومبیل پرتاب شد و قسمتی از اتومبیل را خرد کرد و چند نفر که اطراف او بودند کشته شدند و شوفر هم قدری مجروح شد، سپس بمبی دیگر در چند متری عقب‌تر نزدیک کالسکهٔ شاه منفجر گشت و چند نفر کشته و عده‌ای زخمی گشتند.

آشوب غریبی برپا شد و آشفتگی در میان همراهان شاه پدیدار گشت عده‌ای از سواران رو به‌فرار گذاردند محمدعلیشاه وحشت‌زده و رنگ پریده از کالسکه پیاده شد و به‌خانهٔ کالسکه‌چی باشی که در آن نزدیکی بود پناه برد.

مضحک این است که سوارها بجای آنکه به‌محافظت شاه بپردازند بنای غارت را گذاردند و به‌چپاول عابرین و دکانها پرداختند ولی پس از آنکه فهمیدند شاه زنده است گرد هم جمع شدند.

شاه ساعتی در خانهٔ کالسکه‌چی‌باشی توقف کرد و پس از آنکه او را مطمئن کردند که اطراف و کوچه‌ها امن است و خطری در پیش نیست پیاده در میان افراد مسلح به‌ارک مراجعت کرد.

خبر سوءقصد نسبت به‌شاه در تهران منتشر شد و اضطراب زیادی میان طبقات پدیدار شد فردا صبح مجلس شورای ملی منعقد گشت وکلا هریک با چرب‌زبانی از این واقعه اظهار تأسف کردند و موقع را برای چرب‌زبانی و چاپلوسی مناسب دیده گزاف گوییها کردند مجلس تلگرافهای متعدد به‌شهرستانها کرد و تأسف خودش را از این پیش‌آمد اظهار نمود.

نظمیه برای پیدا کردن مرتکبین کوشش بسیار نمود و عده‌ای را دستگیر کرد و خانه‌های بسیاری را تفتیش نمود ولی نتیجه‌ای بدست نیامد در خانه‌ای که از بام آن

www.tabarestan.info تبرستان

بمب پرتاب شده بود کسی را نیافتند و فقط بعضی آلات بمب‌سازی و یک ریش مصنوعی بدست آوردند.

مجلس تأثر خودش را از این واقعه بیش از آنچه حقیقت داشت نشان می‌داد و به‌مأمورین نظمیه دستور داد که برای پیدا کردن مرتکبین کمال کوشش را بجا بیاورند.

محمدعلیشاه یکی دو روز مبهوت شده بود و حرف نمی‌زد پس از آنکه مشاعرش بجا آمد بنای شکایت را گذارد و نامه‌ای به‌مجلس نوشت و تهدید کرد که اگر تا چند روز دیگر مرتکبین و مسببین را دستگیر نکند خود با کمال خشونت اقدام خواهد کرد.

حیدرعمواغلی و چند نفر دیگر را نیز دستگیر کردند ولی در استنطاق چیزی بدست نیامد و چون مشروطه‌خواهان تقاضای علنی رسیدگی به‌این کار را می‌نمودند و مأمورین دولت را متهم به‌بدرفتاری و غرض‌ورزی می کردند بناچار توقیف‌شدگان را آزاد کردند.

بعد از واقعهٔ بمب‌اندازی شاه از اظهار خشم و کینه‌جوئی نسبت به‌سران مشروطه‌ـ خواه خودداری نمی کرد و مکرر می گفت که انتقام خود را از آنها خواهم کشید و درـ باریان مستبد هم او را تشویق می کردند.

هر فرد عاقل ومتفکری می‌دانست که پس از آن واقعه دیگر سازش ولو به‌حسب ظاهر هم باشد میان شاه و مشروطه‌طلبان غیرممکن است بجز مجلسیان که سبکسرانه باز به‌نطقهای بی‌سروته‌و تملق‌آمیز می‌پرداختند و مرتب اظهار تأسف از این واقعه می‌ـ کردند وکمتر قدمی در راه وظیفهٔ ملی خود برنداشته و میدان را برای حریف بدخواه خالی می گذاشتند.

تصمیم به کشتن حاجی شیخ فضل‌الله

محمدعلی ملک‌زاده نقل می کند که یکی از آن روزهای پرـ آشوب سیدجمال‌الدین، میرزا جهانگیرخان، قاضی قزوینی، میرزا ابراهیم‌خان منشی سفارت فرانسه، مساوات و یمین‌السلطنه بدیدن پدرم آمدند و اطاق را خلوت کردند و به‌گفتگو پرداختند.

سیدجمال‌الدین شروع به‌سخن کرد وگفت بر ما محقق است که شیخ فضل‌الله شب‌وروز با شاه و درباریان است و برای از میان بردن مشروطیت نقشه می کشد و باز جمعی از اوباش و طلاب راگرد خود جمع کرده می‌خواهد علم مخالفت را بلند کند و بر طبق اطلاعاتی که از تلگرافخانه بدست آورده‌ایم همه روزه تلگرافات رمز به‌ملاهای ولایات می‌فرستد و آنها را نیز به‌مخالفت تشویق می کند، سعدالدوله هم بدامید رسیدن به‌مقام صدارت با او همدست شده به‌سفارتخانه‌ها می‌روند و کوشش می کنند سفرای خارجه را به‌لایق نبودن ملت ایران برای رژیم مشروطیت متقاعد کنند. این است که ما متحداً براین عقیده هستیم که شیخ فضل‌الله بزرگترین دشمن خطرناک مشروطیت

www.tabarestan.info تبرستان

است و تا این مرد زنده است محال است بگذارد سروسامانی به کارها داده شود و اصلاحاتی در امور کشور بشود و گامی در راه سعادت ملت برداشته شود، هر روز آشوبی برپا می کند و فتنه‌ای برمی‌انگیزد که اگر جلوگیری نشود عواقب وخیمی در پیش خواهد بود، این است که بر آن شده‌ایم که این مرد بدخواه ملت و دشمن آزادی را از میان برداریم و ملت را از مخاطراتی که وجود او در بردارد نجات دهیم و با دقت وسایل کشتن او را فراهم کرده‌ایم ولی نخواستیم بدون تصویب و مشورت با شما به‌این کار اقدام کنیم، این است که برای موافقت شما به‌اینجا آمدیم.

سایرین هم در همین زمینه صحبت کردند و تصمیم قطعی خود را برای کشتن حاجی شیخ فضل‌الله اعلام نمودند.

پدرم در فکر فرو رفت و پس از اندکی تأمل به‌آنها جواب داد در آنچه که گفتید با شما همداستان هستم و خطر وجود شیخ فضل‌الله را بیش از آنکه شما گفتید بهتر می‌دانم ولی بچند دلیل عقیده به کشتن او ندارم.

اول آنکه با ترور موافق نیستم. دوم آنکه می‌ترسم کشتن حاجی شیخ فضل‌الله خطرش برای مشروطیت بیشتر از زنده بودنش باشد، زیرا به‌محض آنکه او کشته شد مخالفین مشروطه، شاه و درباریان و مخصوصاً ملاها و عوام کشته شدن او را علم عثمان خواهند کرد و برضد ما قیام خواهند نمود و مشروطیت را مخالف روحانیت در مقابل عوام و مقامات روحانی جلوه خواهند داد و شاه از کشته شدن او استفاده کرده علناً برضد مشروطیت قیام خواهد کرد. سوم آنکه محرک دستگاهی که برضد مشروطیت و آزادی بکار افتاده است محمدعلیشاه است و اوست که شیخ فضل‌الله و دیگران را با پول و نوید برانگیخته است، همچنانکه رحیم‌خان و قوام‌الملک شیرازی، اقبال‌السلطنه ماکویی شیخ محمود ورامینی، حاجی میرزا حسن مجتهد و سید یزدی و حاجی آقا محسن عراقی و جمعی از رؤسای ایل بختیاری و کلهر و سنجابی و ایل شاهسون و هزارها از اینگونه افراد را برضد مشروطیت قیام داده و آنی از تحریک آنها غفلت نمی کند. فرضاً شیخ فضل‌الله را از بین بردید فردا یک آخوند دیگر را بجای او می‌نشانند و به‌دست او این کارها را می کنند. راست است که با کم کردن یک شاخه از درخت زهردار قدری از خطر او می کاهد ولی مادامی که ریشهٔ آن درخت استوار است فردا بجای یک شاخ از میان رفته چندین جوانهٔ نودیگر می‌زند، اینست که به‌عقیدهٔ من باید فکر بزرگتری کرد و راه‌چارهٔ اساسی را پیمود و درخت ظلم و بیدادگری و فساد را از ریشه کند.

همیشه مردمان جبون و سست نهاد که جرأت روبرو شدن با حقایق و مخاطرات را ندارند خود را گول میزنند و بواسطهٔ همین اشتباه خود را در مهلکه می‌اندازند. مثلا اشخاصی که مسلول هستند و در مرض آنها شک نیست چون جرأت نمی کنند که مرض خود را تصدیق کنند و با شجاعت به‌علاج آن بپردازند برای گول زدن خود می‌گویند

ز تام هستیم و سرما خورده‌ایم و غافل از اینکه حقیقت را نمی‌شود پنهان کرد.
آقایان، محمدعلیشاه به‌پشتیبانی روسها و نیروی نظام و قزاقخانه و پول زیاد و توپ و تفنگ مستعد برانداختن مشروطیت است و دیر یا زود خواه شیخ فضل‌الله زنده باشد یا مرده، موافق باشد یا مخالف این کار را خواهد کرد. شما اگر می‌توانید باید راه علاج این مرض مهلک و خطر قطعی را بکنید و یقین بدانید که با از میان رفتن شیخ فضل‌الله مسیر سیل تغییر نخواهد کرد.
بیانات ملک‌المتکلمین حاضرین را قانع کرد و بدین ترتیب آقا شیخ فضل‌الله در آن زمان از مرگ قطعی نجات یافت.

فداکاری میرزا جهانگیرخان

ما برای اینکه فرزندان ایران به‌مقام واقعی و منزلت حقیقی و میزان فداکاری و از خودگذشتگی مردان صدر مشروطیت پی ببرند داستانی را که یحیی میرزا حکایت می‌کرد در اینجا نقل می‌کنیم:
در آن روزهای پرآشوب و خطرناک آزادیخواهان واقعی کوشش می‌کردند که بهر وسیله و قیمتی که هست مشروطیت را از فرورفتن در گرداب نیستی نجات دهند و چون اکثر مردم امیربهادرجنگ را دشمن شمارهٔ یک آزادی می‌دانستند و عقیده داشتند که این مرد عامی بی‌سواد در نقش شاه‌گول‌زنی و یا به‌قول عوام شاه خرکردن دست طولایی دارد چنانچه در مظفرالدین‌شاه هم نفوذ داشت و با همان زبردستی مقامی را که در دربار مظفرلدین شاه داشت بلکه بالاتر در دستگاه محمدعلیشاه پیدا کرد و در حقیقت حکم چشم‌وگوش آن شاه بدخواه بود، مشروطه‌خواهان سعی زیاد کردند که شاید او را از دربار دور کنند ولی موفق نشدند، محمدعلیشاه چنان تحت تأثیر او واقع شده بود که بهیچوجه تن در نمی‌داد.
میرزا جهانگیرخان که روحش از بادهٔ آزادی سرشار بود و کمترین ارزشی بجان خود برای حفظ مشروطیت نمی‌داد، به‌این خیال افتاد که برای راندن امیربهادر از دربار و یا از ایران یکی ازشبها بطوری که او را نبینند به‌خانهٔ امیربهادر برود و خودش را بکشد و تصور می‌کرد قتل او را منصوب به‌امیربهادر خواهند کرد و ملت امیربهادر را قاتل او خواهد دانست و بناچار محمدعلیشاه مجبور خواهد شد یا او را تسلیم محکمه کند یا به‌خارج فرارش دهد.
ملک‌المتکلمین و سیدجمال‌الدین به‌قصد میرزا جهانگیرخان پی بردند و با هزار دلیل‌وبرهان او را از اینکار باز داشتند، چنانچه ملک‌المتکلمین به‌او گفته بود: تو تصور نمی‌کنی که نفع وجود تو برای آزادی بیش از زیانی است که ما از امیربهادر می‌بریم.

قتل قوام‌الملک شیرازی

میرزا علیمحمدخان قوام‌الملک شیرازی ازصد سال پیش خود و پدرانش[1] در فارس یک دولت خود مختار تشکیل داده بودند و با ثروت زیاد و املاک بیشمار و در دست داشتن چند ایل مقتدر که به‌نام ایلات خمسه خوانده می‌شد بر فارس حکومت می کردند. از اول ظهور مشروطیت بطوری که در فصول پیش اشاره کردیم خود و پسران و بستگانش برضد مشروطیت و حکومت ملی قیام نمودند و موجب قتل وغارت و خسارات بسیاری شدند و عده‌ای از مشروطه‌خواهان را به‌خاک و خون کشیدند و خانواده‌های آنها را به‌باد فنا دادند، بطوری که مجلس ناچار شد او را با هزار زحمت به‌تهران بیاورد و در تحت نظر بگیرد ولی با ارتباط نزدیکی که با دربار داشت و طرفداری که محمدعلیشاه از او می کرد مجدداً به‌شیراز مراجعت کرد و با اطمینان خاطر و اعتماد به‌شاه به‌مخالفت و ضدیت با اساس مشروطیت پرداخت.

در روز ۴ صفر یکی از مشروطه‌خواهان بنام نعمت‌الله بروجردی قوام‌الملک را در میان جمعی از هواخواهان و بستگانش هدف چهار تیر قرار داد و او را از پا درآورد و سپس خود را کشت. در جیب او ورقه‌ای بدست آوردند که در روی او این عبارت نوشته شده بود نعمت‌الله بروجردی نمره ۱۹ کشندهٔ نصرالدوله پسر قوام‌الملک شیرازی.

پسرهای قوام پس از دفن جسد پدر به‌انتقام از دشمنان خود برخاستند و عده‌ای را دستگیر کردند و خانه‌هایی را تاراج نمودند.

در مجلس سوگواری که برای قوام‌الملک مقتول بپا کردند سید احمد دشتی را که یکی از مشروطه‌خواهان بود سالارالسلطان پسر قوام با گلوله کشت و دو نفر دیگر را بستگان قوام در همان مجلس کشتند و بدن سید را قطعه قطعه کردند و آتش زدند.

نوکرهای قوام‌الملک از پشت‌بام دو نفر روحانیون مشروطه‌خواه حاجی شیخ محمد باقر و حاجی سید احمد معین‌الاسلام را تیرباران کردند و حاجی شیخ باقر حجة‌الاسلام را سخت مجروح نمودند و دو نفر دیگر و یک زن را در همان مجلس کشتند.

همینکه داستان کشته شدن قوام‌الملک و تجاوز پسرانش به‌مشروطه‌خواهان و کشتن و غارت کردن خانه‌ها به‌تهران رسید، آشوبی بپا گشت و مشروطه‌خواهان دسته دسته گرد مجلس جمع شدند و اظهار بدبینی به دولت و دربار نمودند و به سکوت مجلس اعتراض کردند.

یکی از ناطقین گفت که اگر مجلس ما حقیقتاً خیرخواه ملت بود و می‌خواست عدل و انصاف در ایران برقرار شود نباید اجازه بدهد قوام‌الملک شیرازی به‌شیراز مراجعت کند و این آشوب را برپا نماید.

دیگری گفت تا مرکز ایران و دربار سلطنت نقطهٔ اتکای دشمنان مشروطیت می‌باشد و آنها را به‌بدخواهی تشویق می کند باید منتظر وقایع مهمتر و پیش آمدهای

ناگوارتر بود.

مجلس بواسطهٔ فشار مردم اقداماتی کرد ولی نتیجه نگرفت.

انتخاب نمایندگان از طرف مجلس و ترمیم کابینه

در همان روزهای آشفته مجلس برای آنکه اعتماد عمومی را به‌طرف خود جلب کند بجای نمایندگانی که مستعفی شده بودند و یا جای آنها در مجلس خالی بود اشخاص ذیل را که به‌پاکدامنی و مشروطه‌طلبی معروف بودند به‌نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب نمود: مستوفی‌الممالک، حکیم‌الملک، حاجی محمدحسین یزدی، مؤتمن‌الملک، معاضدالسلطنه، امان‌الله میرزا، مجدالملک، حسینقلی خان نواب.

برای جلب اعتماد مجلس، نظام‌السلطنه هم کابینهٔ خود را ترمیم نمود: ظفرالسلطنه وزیر جنگ، صنیع‌الدوله وزیر مالیه، مخبرالسلطنه وزیر علوم، مؤتمن‌الملک وزیر تجارت، مؤیدالسلطنه وزیر عدلیه ولی هیچیک از این دواقدام کمترین تأثیری در بهبودی اوضاع عمومی ننمود و کشمکش همچنان ادامه داشت و روزبه‌روز شدیدتر می‌گشت و خطر تصادف نزدیک می‌گردید.

سرکوبی شیخ محمود ورامینی

از جمله وقایعی که در آن زمان روی داد این بود که شیخ محمود ورامینی که از دشمنان مشروطیت بود و در واقعهٔ میدان توپخانه با جمعی از اشرار ورامین به‌تهران آمد و شرارتها کرد، پس از ختم واقعهٔ میدان توپخانه با جمعی که همراه داشت به‌ورامین مراجعت کرد و خودسری و دشمنی با مشروطه‌خواهان را از سر گرفت و کسانی را که به‌مشروطه‌طلبی معروف بودند از خانه‌هاشان بیرون کرد و عده‌ای را مجروح نمود و املاک آنها را خراب وزیر و رو کرد و چون باطناً از طرف شاه تقویت می‌شد اعتنایی به‌مجلس و دولت نمی‌کرد و همچنان به‌بیدادگری مشغول بود.

خبرهای بدی که از ورامین می‌رسید انجمنهای ملی را سخت برآشفت و عصبانی ساخت و همگی به‌یک زبان رفع شر آن مرد بدخواه را از مجلس خواستند، مجلس هم به‌دولت فشار وارد آورد و از شاه رفع شر آن بد نهاد را خواست، محمدعلیشاه چندی به‌تأخیر انداخت ولی عملیات شیخ محمود نه‌چندان بود که بشود نادیده گرفت و هیجان مردم در تهران بدرجه‌ای شده بود که شاه برخلاف میل باطنی خود جمعی سوار و قزاق و توپ برای سرکوبی شیخ محمود به‌ورامین فرستاد و بمحض شروع زدوخورد طرفداران شیخ متفرق شدند و شیخ خود را به‌تهران رسانید و در خانهٔ طباطبائی بست نشست ولی طباطبائی او را راند و بناچار به‌مجلس رفت و در آنجا متحصن و پناهنده شد.

بعضی از وکلا که طرفدار محمدعلیشاه بودند گفتند که شیخ توبه کرده و باید توبهٔ

www.tabarestan.info تبرستان

او را قبول کرد و اجازه داد به‌مسکن خود بازگردد.

ملت به‌مجلس فشار آورد و مجازات آن مرد بدخواه، که عدهٔ زیادی از مشروطه‌خواهان را کشته بود و خانه‌های آنها را ویران نموده بود جداً خواستار شدند و مجلس ناچار شد شیخ محمود را تسلیم عدلیه کند.

ممتازالدوله رئیس مجلس

بطوری که سابقاً اشاره کردیم در نتیجهٔ کشمکش میان سران ملیون از جمله سید عبدالله بهبهانی و ملک‌المتکلمین با احتشام‌السلطنه رئیس مجلس ناچار احتشام‌السلطنه رئیس مجلس از ریاست استعفا داد و ممتازالدوله که سابقاً عضو وزارت خارجه بود و روحاً ملایم و اعتدالی بود به‌ریاست مجلس انتخاب شد. ممتازالدوله معروفیت زیادی در میان ملت نداشت و این انتخاب از قدرت مجلس بسیار کاست و اهمیت مجلس را در مقابل ملت و در نظر درباریان کم کرد.



ممتازالدوله

www.tabarestan.info

چون ممتازالدوله قادر نبود زمام سیاست مجلس را در دست بگیرد وکلای بدخواه مشروطه از موقع استفاده کرده راه خودسری را پیش گرفته وضع داخلی مجلس را دچار بی‌نظمی و هرج و مرج کردند و نفوذ شاه و درباریان در مجلس فزونی یافت و همین کار ناپختهٔ مجلس بطوری که خواهیم دید یکی از علل شکست نهائی مشروطه

خواهان گشت.

اگرچه ممتازالدوله یکی از اشخاص با ندامت و مشروطه خواه بود، ولی در موقع انقلاب بطوری که سابقاً هم تذکر دادیم حق این بود که یک مرد توانا و با نفوذ و با تصمیم و شجاع به ریاست مجلس انتخاب می‌شد که امور را در دست می‌گرفت و انقلاب را رهبری می‌کرد.

مظنونین سوءقصد به‌شاه

از زمانی که بمب به‌طرف کالسکهٔ شاه انداخته شد و او جان بسلامت بدر برد همه روزه برای دستگیر کردن مرتکبین کوشش می‌کرد و حاکم شهر و رئیس نظمیه را مامور پیدا کردن محرکین سوءقصد نموده بود و مکرر به‌مجلس شکایت می‌کرد که برای یافتن کسانی که خیال کشتن او را داشته‌اند اقدام جدی نمی‌شود و علاقمندای که باید برای حفظ جان شاه نشان داده شود ظاهر نمی‌گردد، عاقبت مأمورین نظمیه حیدرخان عمواغلی و ضیاءالسلطان معروف به‌چراغ برقی را با چند نفر دیگر دستگیر کردند و به‌بازرسی آنها پرداختند و یک دفعه هم آنها را به‌حضور شاه بردند.

www.tabarestan.info تبرستان

انجمنها که خود را حامی قانون اساسی و نگهبان مشروطیت می‌دانستند همینکه مسبوق شدند که بنابه‌امر شاه حکومت تهران و نظمیه برخلاف قانون به‌استنطاق مظنونین که از وظایف عدلیه است پرداخته‌اند هیجانی برپا کردند و دسته جمعی به‌طرف مجلس رفتند و شاه را متهم کردند که از وظیفه‌ای که قانون اساسی برای او تعیین کرده تجاوز کرده و در کاری که از وظایف قوهٔ قضاییه است مداخله نموده و شخصاً به‌استنطاق متهمین پرداخته و جداً از مجلس خواستار شدند که برای این عمل خلاف قانون حاکم شهر و رئیس نظمیه تسلیم مقامات قضائی شوند و بواسطهٔ عمل خلاف قانونی که کرده‌اند، مجازات گردند.

مجلس چند روزی درمقابل تقاضای ملت طفره زد ولی مردم آنقدر به‌مجلس فشار آوردند که مجبورشد ازشاه تقاضا کند که حاکم تهران و رئیس نظمیه را تسلیم عدلیه نمایند و متهمین را نیز برای رسیدگی و استنطاق به‌عدلیه ببرند.

محمدعلیشاه با وجودی اینکه از این پیش‌آمد بی‌نهایت عصبانی و خشمگین بود بناچار سرتسلیم فرود آورد و آنها را تسلیم مقامات قضایی کرد.

از استنطاقی که از متهمین بعمل آمد نتیجهٔ مثبتی بدست نیامد و عدلیه درمقابل فشار افکار عمومی بخلاف میل محمد علیشاه متهمین را آزاد کرد.

اولین آثار شوم معاهدهٔ ۱۹۰۷

بعد از انعقاد معاهدهٔ شوم ۱۹۰۷ روسها که شمال ایران را مستملکهٔ خود می‌دانستند و بی‌پروا در امور داخلی ایران مداخله می‌کردند و از تعدی و تجاوز چیزی فروگذار نمی‌کردند، روز یکشنبه دهم ربیع‌الاول یک کاپیتن روسی دویقلازف با شش نفر سوار بدون اجازه[۱] از مأمورین گمرک و مسئولین حفظ سرحد وارد خاک ایران می‌شوند و دو نفر از افراد ایل قوجه بیگلو را می‌کشند.

افراد ایل که از این واقعه مطلع می‌شوند برای کمک به‌هموطنان خود روسها را در میان می‌گیرند، کاپیتن و دو نفر از سوارها را بتلافی دو نفری را که کشته بودند می‌کشند.

این خبر به‌پاسگاه روسها که در نزدیکی بیله‌سوار بود می‌رسد و عده‌ای از سربازهای روسی وارد خاک ایران می‌شوند و ۳۷ نفر رعیت بی‌گناه و بدون اسلحه را می‌کشند و گمرکخانه و ۱۲۵ خانه را آتش می‌زنند و تمام ده را غارت می‌کنند و سپس به‌خاک روسیه برمی‌گردند. هفت روز پس از آن واقعه باز روسها به‌خاک ایران هجوم می‌برند و در ده زرگر ۱۷ نفر را می‌کشند و ۷۰ خانه را آتش می‌زنند و تمام دهات اطراف را غارت می‌کنند و سپس به‌سترین‌سو و جواد کندی هجوم برده بیش از ۶۰ نفر دهقان را می‌کشند و هر دو ده را آتش می‌زنند.

مضحک این است دولت روس بجای آنکه درصدد جبران گناهی که قشونش مرتکب شده بود برآید و از کردهٔ آنها لااقل معذرت بخواهد به‌دولت ایران پرخاش کرد و جبران خسارت خواست.

با اینکه دولتیها می‌خواستند این پیش‌آمد را مسکوت بگذارند و سروصدایی بلند نشود پس از چند روز خبر آن فاجعه به‌تهران رسید و مردم را بیش از پیش نسبت به روسها خشمگین کرد و در میدان بهارستان میتینگ بزرگی برپا کردند و از ستمکاری روسها ناله و فریاد نمودند و اشک ریختند ولی آنچه البته بجایی نرسید ناله و فریاد بود.

بطوری که خواهیم دید از همان زمان دست ستمگری و تجاوز روسها به‌خاک

ایران و بروی مردم مظلوم این سامان دراز شد و ستمگریها کردند که نظیر آن در تاریخ کمتر شنیده شده است و ما در آخرین مجلدات این تاریخ از فجایع روسها در ایران بتفصیل سخن خواهیم گفت.

آذربایجان در چه حال بود

همانطوری که مشروطه‌خواهان تبریز بیش از آزادیخواهان سایر نقاط ایران به‌محمدعلیشاه بدبین و از آینده نگران بودند محمدعلیشاه هم تمام همّ خود را صرف آن می کرد که آذربایجان را به‌خاک‌وخون کشد و فرصت خودآرایی به‌مشروطه‌خواهان آن سامان ندهد.

ما بجای آنکه فجایع و جنایاتی که در آن ایالت بتحریک محمدعلیشاه روی داد بنگاریم تلگرافی را که انجمن ملی ارومیه به انجمن تبریز مخابره کرده عیناً در اینجا نقل می کنیم:

«آتش بیداد در ارومیه و اطراف افروخته، تمام دهات قتل‌وغارت، بیش از دو هزار نفر مرد و زن و بچه سر بریده و شکم دریده، جنازهٔ مسلمانان در شیطان‌آباد و داش اغیل خون آلوده بی‌غسل و کفن به‌زمین مانده و مسافرین را سر می‌برند و مال‌التجاره‌ها را به‌یغما می‌برند.»

فرمانفرما، والی آذربایجان که درمقابل قشون عثمانی تاب مقاومت نیاورد و عقب نشسته بود درمیاندوآب سپاهی گرد خود جمع کرده و بلاتکلیف در آنجا به‌سر می‌برد، درمقابل تعدیاتی که بتحریک محمدعلیشاه به‌مردم می‌شد عکس‌العملی از خود نشان نداد.

ملیون تبریز که از پیش‌آمدها آشفته و بجان آمده بودند به‌تهران پیشنهاد کردند که حاجی نظام‌الدوله رئیس قشون آذربایجان را برای سرکوبی اشرار شاهسون با دو فوج مأمور آن حدود نماید.

نظام‌الدوله با دو فوج آمادهٔ حرکت‌شد ولی محمدعلیشاه بجای آنکه او را تقویت کند افواج مذکور را برای واژگون کردن مشروطیت به‌تهران احضار کرد و آذربایجان را همچنان در آن حال اسف بار گذارد.

فرار رحیم‌خان از محبس

در روزهایی که آذربایجان در خاک‌وخون غوطه‌ور بود محمدعلیشاه برای اینکه دامنهٔ آشوب و هرج‌ومرج را در آن سامان وسیع‌تر کند رحیم‌خان معروف را که یکی ازشرورترین و ناپاکترین افراد بود و دیرزمانی بواسطهٔ فشار مجلس و آزادیخواهان در تهران حبس شده بود، از حبس فرار داد. او برای اینکه مشروطه‌

خواهان را فریب دهد و بتواند به‌آذربایجان مراجعت کند، به‌مجلس رفت و طباطبائی را شفیع قرارداد و به‌قرآن قسم یاد کرد که با دل و جان طرفدار ملت است و اطمینان داد که اگر به‌آذربایجان برود با قوای مسلح خود می‌تواند اکراد و ایل شاهسون را سرکوب کند و ملت آذربایجان را از شر آنها خلاص نماید و مجلس هم مثل همیشه بیخردانه فریب آن مرد پست‌فطرت را خورد و اجازه داد به‌آذربایجان برود.

محمدعلیشاه که در باطن با رحیم‌خان همدست بود و خود این نقشه را کشیده بود. پول زیاد و با دستوراتی که بعد خواهیم دید به‌او داد وروانهٔ آذربایجانش کرد.

رحیم‌خان با عدهٔ سواری که در تهران داشت راه آذربایجان را پیش گرفت و در راه سیم تلگراف را قطع کرد و مسافرین را غارت نمود و دارایی آنها را به یغما برد و خود را به‌قره داغ رسانید و برای اینکه فرصت جمع‌آوری قشون و مهمات داشته باشد نامه‌ای به‌انجمن ملی تبریز نوشت و پشیمانی خود را ازکارهایی که درگذشته مرتکب شده بود اعلام کرد و در خاتمه تقاضا نمود که هرگاه انجمن به‌او پناه دهد مایل است به تبریز بیاید و به‌ملت خدمت کند.

انجمن تبریز هم چون مجلس فریب آن مرد بد نهاد را خورد و از تقصیر او درگذشت. انجمن هم چند نفر از نمایندگان خود را به‌استقبال او فرستاد و در اوایل ربیع‌الاخر رحیم‌خان با دویست و پنجاه‌سوار و عدهٔ زیادی مستقبلین وارد تبریز شد.

چون انجمن تبریز می‌خواست آشوب و غارتگری شاهسونها را خاتمه دهد با موافقت مخبرالسلطنه والی جدید چنین صلاح دانستند که رحیم‌خان را با عدهٔ کافی و مهمات برای سرکوبی اشرار مأمور نمایند.

در نتیجه رحیم‌خان با ۸۰۰ نفر سوار و دو توپ و مقدار زیادی اسلحه برای سرکوبی اشرار ازطرف مخبرالسلطنه و انجمن مأمورشد و برای اینکه رفتار او را تحت مراقبت قرار دهند دو نفراز اعضای انجمن مأمورشدند که در این مسافرت جنگی همراه او باشند.

با این نیرنگ رحیم‌خان موفق شد در نقشه‌ای که با محمدعلیشاه کشیده بودند کامیاب گردد و عده‌ای از قوا و اسلحه و پول ملت را برای قیام برضد ملت بدست بیاورد.

محمدعلیشاه برای تکمیل نقشهٔ خود وسایل مراجعت مجتهد و امام جمعه را که ملیون از تبریز تبعید کرده بودند و آنان به‌تهران آمده بودند و با شیخ فضل‌الله برضد مشروطیت همصدا شده بودند فراهم کرد. به‌دستور محمدعلیشاه مجتهد با بهبهانی بنای دوستی را گذارد و بهبهانی او را به‌مجلس برد و به‌مجلسیان اطمینان داد که جناب مجتهد مخالف مشروطه نیستند و اگر به‌تبریز مراجعت کنند بواسطهٔ نفوذی که دارند می‌توانند آتش آشوب را خاموش کنند و ممتازالدوله رئیس مجلس هم حمد وثنایی از

مجتهد کرد و بعضی از وکلای دست نشانده محمد علیشاه تمجید زیادی از او کردند بهبهانی و طباطبائی او را مرد وطن‌دوست و دلسوز ملت خواندند.

انجمن آذربایجان که او را مرد بدخواه و پستی می‌دانست تلگرافات چند به‌تهران نمود و مخالفت خود را با بازگشت مجتهد اعلام داشت ولی کار از کار گذشته بود و مجتهد بنزدیک تبریز رسیده بود و مخبرالسلطنه هم برای ورود او به‌تبریز پافشاری می‌کرد.



جمعی از مشروطه‌خواهان تبریز در وسط شیخ سلیم ناطق معروف

در نتیجه امام جمعه و مجتهد درمیان مستقبلین زیاد و هلهله و شادی وارد تبریز شدند و محمدعلیشاه موفق شد به‌دستیاری طباطبائی و مخبرالسلطنه و مجلس، تیر آزادیخواهان آذربایجان را بکند و نقشهٔ کار را بطور دلخواه خودش فراهم کند.

مجلس برای شاه جشن می‌گیرد

خوانندگان گرامی فراموش نکرده‌اند که سال گذشته آزاد‌یخواهان نگذاشتند جشن عید تولد شاه گرفته شود و گفتند پولی که خرج این کار بیهوده می‌شود بهتر است برای بیرون کردن بیگانگان از خاک ایران بمصرف داده شود.

در این سال محمد علیشاه از ترس اینکه مبادا مثل سال گذشته مشروطه‌خواهان

از انعقاد جشن تولدش جلوگیری کنند خود پیشدستی کرد و اعلام نمود که پولی که برای جشن خرج می‌شود به‌فقرا و ضعفا داده شود.

مجلس این عمل محمدعلیشاه را حاکی از حسن نیت و ملت دوستی او دانسته به تمام ولایات و ایالات دستور داد که عید شاه را با شکوه و جلال منعقد کنند و شهرها را آیین بسته چراغانی نمایند و نیز چند نفر از وکلای متملق در مجلس شاه را وطن دوست غمخوار ملت خواندند و با بی‌شرمی هرچه تمامتر کرده‌های او را نادیده گرفتند و بخیال خام خودشان از این راه جلب موافقت او را با مشروطه و مجلس نمودند.

www.tabarestan.info تبرستان

نیرنگ دینی

سیدمحمد یزدی که از دشمنان مشروطیت بود و در فتنه‌جویی و بدفطرتی معروف بود پس از آنکه آشوبی در تبریز برپا کرد و دشمنیها با آزادیخواهان نمود به تهران آمد و با محمدعلیشاه و مستبدین و ملاهای مخالف مشروطه همدست گشت و دامی در راه آزادیخواهان گسترد که اگر این خیانت کشف نمی‌شد فساد بزرگ و کشمکش مذهبی به‌میان می‌آمد.

بطوری که مکرر تذکر دادیم طایفهٔ بابیه و بهایی در آن زمان مورد کینه و نفرت مسلمانان بودند و مردم آنها را کافرمی‌پنداشتند و ریختن خون آنها را مباح می‌دانستند، مخصوصاً ملاها که بیش از دیگران باآن طایفه دشمنی می کردند، هر کس را که مخالف خود تصور می‌نمودند او را متهم به‌بهایی یا بابی‌بودن می کردند، چنانکه شیخ فضل‌الله و همدستانش مشروطه‌خواهان را بابی می‌خواندند و محمدعلیشاه نیز سران مشروطیت را بابی می‌نامید و می‌خواستند آنها را با متهم کردن به‌این مسلک از بین ببرند.

کسروی در تاریخ مشروطیت می‌نویسد: محمدعلیشاه برای اینکه سران آزادیخواه را درمقابل ملت ننگین و لکه‌دار کند و آنان را از آنها دور سازد ماموریتی به‌نزد عباس آفندی سر سلسلهٔ بهاییان فرستاد و از او تقاضا کرد که الواح و مکاتیبی بنام معاریف مشروطه خواه بفرستد و آنها را پیرو مذهب بهاییه معروف کند و عباس آفندی هم که باطناً با محمدعلیشاه همراه بود تقاضای او را پذیرفت ولی خوشبختانه آن مکاتیب در پستخانه به‌دست مشروطه‌خواهان افتاد و مشت آنها باز شد.

بعد از زمانی سید محمد یزدی اعلامیه‌ای از زبان مجاهدین قفقاز که به‌طرفداری مشروطه‌خواهان معروف بودند، نوشته، ژلاتین کرد و به‌دیوارهای شهر چسبانید. مضمون آن اعلامیه این بود که ما مشروطه‌خواهان طرفدار دین بها هستیم و هر کس از این کیش پیروی نکند او را خواهیم کشت.

در این ایام دشمنی مستبدین با مشروطه‌طلبها به‌سرحد کمال رسیده بود و برای

www.tabarestan.info تبرستان

برچیدن بساط آزادی به هر خدعه و خیانت دست می‌زدند.

شب چهارم ربیع‌الاول یکی از مشروطه‌خواهان که از بازار عبور می‌کرد دید که مردی اعلانهایی به در و دیوارها می‌چسباند که مضمون آن این بود:

ما بهاییها از زمان ناصرالدین‌شاه برای آزادی دین خود کوشش می‌کردیم و در این راه عده‌ای از ما کشته شدند و جمعی بی‌خانمان گشتند و چون مشروطه را یگانه راه آزادی خود می‌دانستیم، اقدام کردیم ایران مشروطه شود و اساس آن را بنا نهادیم و چون شاه با مشروطه موافقت نکرد تصمیم به کشتن او گرفتیم و بمبی که به‌طرف او پرتاب شد از طرف ما بود و اگر به‌ما آزادی مذهب داده نشود همه را به‌خاک و خون خواهیم کشید.

مشروطه‌طلب مذکور سران آزادیخواهان را از ماجرا مطلع ساخت و آنان تعقیب تهیه کنندگان این اوراق را از وزارت عدلیه خواستند و خوشبختانه بعد از دو روز یکی از کسانی که اعلامیه‌ها را روی دیوار می‌چسباند دستگیر شد و همدستهای خودش را معرفی کرد و همه شناخته شدند و توقیف گردیدند، یکی از آنها برادرزادهٔ سیدمحمد یزدی و دیگری سید معروف به‌آهن‌تاب بود، آنها گفتند که این اعلامیه‌ها را آقاسید علی‌آقا به‌ما داده بود منتشر کنیم ولی بعد از تحقیق معلوم شد مؤسس این کار سید محمد یزدی است.

عدلیه حکم توقیف او را داد و امر کرد عمامه که علامت سیادت او بود از سرش بردارند و زنجیرش کرده حبسش نمایند.

یک حقیقت تلخ

در آن روزها که حیات مشروطیت به‌مویی بسته بود و آزادیخواهان حقیقی بغایت نگران بودند و از اندیشه‌های ناپاک و تهیه‌های زیر پردهٔ محمدعلیشاه و روسها آگاهی داشتند، مجلس نمی‌خواست مشکلات را به‌روی خود آورد و حقیقت را برای ملت روشن کند حتی بعضی از وکلا به‌حمدوثنای شاه جا برمی‌پرداختند و او را طرفدار حقوق ملت می‌خواندند و نگرانی ملت را بی‌مورد می‌دانستند و حتی از تندی و ناشکیبایی رهبران ملت انتقاد می‌کردند.

اگر مجلس چوب در چرخ انقلاب نمی‌کرد و تصمیمات ملت را فلج نمی‌نمود بدون شک پیش از آنکه استبداد بر آزادی چیره شود و بدخواهان نیرومند شوند ملت کار را یکسره می‌کرد و آزادی را نجات می‌داد ولی مجلس بزرگترین مانع کامیابی ملت بود، مجلس نه‌فقط ملت را تقویت و تشجیع در پایداری و مقابله با ظلم و ستمگران نمی‌کرد بلکه ماشین نهضت عمومی را فرسوده و فلج کرده بود، ملیون و سران آزادیخواه بدرجه‌ای از سست عنصری و محافظه کاری یا بهتر بگوییم بی‌لیاقتی مجلس

عصبانی و نگران بودند که یکی از خطبای مشروطیت می‌گوید اگر دشمنی خونخوار چون محمدعلیشاه و روسها در مقابل نداشتیم حساب خود را با این مجلس که بقیمت خون جوانان ایران بوجود آمده تصفیه می کردیم.

روزنامهٔ مساوات که زبان ملت ایران بود و مقالاتش از قلب و فکر آزادیخواهان سرچشمه می‌گرفت در شمارهٔ ۱۸ یکشنبه ۱۹ صفر ۱۳۲۶ چنین می‌نویسد:

«مجلسی که آلت دست یک عده خائن است چگونه می‌تواند حدود شاه و وزرا را محدود کند، مجلسی که کارگاه صدارت‌سازی و معرکهٔ حقه‌بازی مستبدان طرار است کجا و چطور سعادت ملت را می‌تواند تأمین نماید، مجلسی که صریحاً ضد ملت و درصدد تخریب مجامع ملی و باطناً درمقام تحلیل قوای ملی است چگونه می‌تواند مایهٔ نجات و رستگاری ایران گردد، وکلای نادان ما تصور کرده‌اند که مجلس را آنها تأسیس کرده و بقا و وجودش را آنها باعث هستند و مجلس را مملوک خودفرض می کنند، ما با صدای بلند به‌این نابخردان خطاب کرده می‌گوییم شما که تا دیروز از ترس استبداد خود را در پشت هزار پرده مستور کرده بودید کی شما را به‌این مقام رسانید و جسارت به‌شما داد که در بهارستان نشسته و رگهای گردن را ازعربده‌پرباد کرده در مقابل استبداد کهنسال آزادانه سخن می‌رانید و در امور سیاسی و مملکتی جرأت مداخله پیدا کرده‌اید، به کدام قوه جز همت ملت این مقام را بدست آوردید، آیا آنقدر قوت برای مدافعه از حقوق همین ملت در وجود خویشتن می‌بینید و یا صریحاً می‌خواهید دست‌وپای ملت را بسته تسلیم بدخواهان کنید، آیا هنوز آن موقع نرسیده؟ آیا هنوز نباید ریشهٔ فساد را کند؟ همان ملتی که شما را در عوض خونهای پاک خویش در بهارستان نشانید اگر آنی همت مردانه و پشیمانی خود را از شما نمک بحرامان بازگیرد خرمن هستی شما سوخته و به‌باد فنا خواهد رفت!

اول روزی که ملت از طرف استبداد کهنه اطمینان حاصل کند بدون درنگ به‌علاج شما می کوشد، فعلا درسایهٔ استبداد هستی خود را نگاه می‌دارید بترسید از روزی که استبداد خاموش و از میان برود، خدا می‌داند چه خواهد شد اگر از خدا نمی‌ترسید و ازملت شرم ندارید اقلا ازخود بترسید».

کسروی در تاریخ مشروطیت می‌نویسد:

«با اینکه مجلسیان از درون دل گمان نیکی به‌محمدعلیشاه نمی‌داشتند ولی چون مردمان جانفشانی نمی‌بودند و به کندن ریشهٔ بدخواههای دربار دلیری نمی‌داشتند از این‌روخود رافریب می‌دادند. کشتارآذربایجان، راهزنیهای نایب حسین کاشی، دزدی و ناامنی شهر تهران، خرابیهای پی‌درپی ولایات و غیره را که همگی بتحریک محمدعلیشاه می‌شد نادیده می‌گرفتند.»

شاه در چه حال است

روز یکشنبه ۲۴ ربیع‌الاول ۱۳۲۶ مقاله‌ای در روزنامهٔ مساوات به‌قلم سید محمدرضا مساوات در تحت عنوان «شاه در چه حال است» طبع و منتشر شد و آن مقاله چون بمب در تهران صدا کرد و آتش خشم محمدعلیشاه را بیش از پیش بر ضد مشروطه‌خواهان مشتعل کرد.

چون مقاله مفصل است ما فقط بعضی از جملات او را در اینجا نقل می‌کنیم مساوات پس از آنکه چند ستون وظایف شاه و زمامداران را در مقابل ملت و قانون گوشزد کرده بود چنین نوشته:

«اقتضای طبیعت و بخت اصل خلقت همان عدل و مساوات است نه‌ظلم و استبداد، جوروظلم از عوارض جبریست، اگر چه دنیا سالها از روی جهالت، از روی عنف‌واجبار، قبول ظلم نمود و پادشاهان ستمگر قرنها جوروظلم را در جامعهٔ انسانی رواج دادند و از فرط شقاوت نوع بشر را مجبور به‌اطاعت خود نمودند و در تحت زنجیر اسارت و غلامی، مقهور خود ساختند، ولی چون اساس ظلم و خودسری منافی با مزاج طبیعت و مخل آسایش بشر بود بحکم آنکه امور اجباری طبعاً در زوال است، طبیعت دنیا متدرجاً اقتضای ذات خود را به‌عرصهٔ بروز و ظهور درآورد و آفتاب عدالت و مساوات را از افق خود طالع ساخت و هر روز در نقطه‌ای از نقاط عالم استبداد را از میان برد و عدل و آزادی را به‌جایش نشاند تا آنکه همان حیات ابدی نجات و رستگاری قسمتی از عالم را فرا گرفت.

هان ای ایرانیان هشدارید که روزگار بر دفتر استبدادیان و شاه بازیها قلم در کشید، همینکه ملت ایران ندای آسمانی به‌گوشش رسید بلند شد و با مردانگی در مقابل ظلم و استبداد به‌جانفشانی پرداخت و حکومت بت‌پرستی یا شخص‌پرستی را واژگون کرد و فهمید کسی را باید به‌ریاست و سرپرستی خود انتخاب کند که ملت دوست و عدالت‌پرور باشد.

ریاست به‌دست کسانی خطاست ... که از دستشان دستها بر خداست

کجا اسلام اجازه می‌دهد کسی که از سر شب تا صبح از اثر مواد الکلی قوای دماغیه‌اش از جادهٔ اعتدال منحرف است، مسلط بر اعراض و نوامیس مسلمانان گردد.

چه وقت شریعت اجازه می‌دهد کسی که سراپا انباشته از شهوت و غضب و حرص و طمع است مالک جان‌ومال بندگان خدا باشد.

کجا دین خدا اجازه می‌دهد کسی که التهاب درونیش به‌ریختن خون مردم فرو می‌نشیند، بر مسند حکومت ملت بنشیند.

چطور آیین پاک روا می‌دارد کسی که عزت خود را در ذلت مردم پنداشته و سرمایهٔ ترقی خود را ظلم و جور انگاشته بر مقام فرمانفرمایی برآید.

کیش اسلام حکم می کند که حکام جابر را از خود دور نماید و اعمال ظلم را درافکار منفور نماید، انصاف را، شاه حالیه ایران واجد درجهٔ اولای از اسلامیت است. مذهب اسلام به‌ما اجازت می‌دهد پیروی کسی را باید کرد که حقوق بندگان خدا را بداند و در امور جمهور جانب حق را منظور دارد و از لوث شهوت و کثافات هوای نفس که لازمهٔ دشمنان خداست منزه باشد چنین کسی را باید مسلمانان بر خویش به‌حکومت و ریاست انتخاب کنند.

آیا ریختن خون بیگناهان و غارت خانهٔ مسلمانان مخالف دین و وجدان نیست.

آیا در کیش مسلمانی قسم خوردن و عهد شکستن رواست و دزدان و غارتگران را به‌راهزنی وادار کردن پسندیده است.

اگر کسی از روی وجدان و انصاف، اخلاق و رفتار پادشاه و درباریان بد کیش را بر قواعد متین اسلامی عرضه بدارد و هر یک از گفتار و کردار آنها را به‌موازین شرع مبین بسنجد، بدون شک‌وتردید آشکارا خواهد دید که از آغاز جلوس شاه حالیه براریکه سلطنت بلکه از بدایت رشد و بلوغ تا کنون با مسلمانان و بندگان خدا بقدر ذره و سرمویی بر وفق قوانین اسلامی سهل است مطابق هیچ قانونی از قوانین دنیا رفتار و سلوك ننموده و تا امروز یک قدم برای آسایش و سعادت مردم و ترقی ملک برنداشته زیرا فقط یک خیال فاسد، یک اندیشهٔ باطل و یک نیت پست تمام سلولهای دماغ او را احاطه کرده و جای اصلاح و خیرخواهی در مغزش نگذارده و آن خیال باطل این است که کسی که سالها در انتظار سلطنت نشسته امروز که به‌این مقام رسیده می‌خواهد شکم پاره کند، گردن بزند، چشم بکند گوش ببرد، خون بریزد و خون بخورد، پردهٔ ناموس بدرد، غارت بکند، ولی وقتی به‌پادشاهی رسید و دید ملت بیدار و مبعوثین ملت هشیار و ناظر اعمالش هستند و مانع کردار استبدادی او هستند البته اولین نقشه‌ای که در فکرش پیدا می‌شود این است که باید این اساس را بهم زد و این فکر را از میان برد، چنین کسی جز این افکار نیت دیگری ندارد و عده‌ای درباری پست‌فطرت و محروم از شرافت و نجابت هم او را در کلیهٔ امور تشویق می کنند.

افسوس که غیرت ما منع می‌نماید که آنچه را که می‌دانیم بنویسیم والا انجمن گلستان و اعضا و افراد و مذاکراتشان را با تاریخ اعمال و زندگانی آنها شرح می‌دادیم تا ملت ایران بداند که این ملت قدیم دستخوش اغراض چه اشخاصی می‌باشد، ولی قلم مساوات عار دارد نام ناپاکان را بنگارد.

آتش فتنه و فساد در تمام نقاط مشتعل است و ملت را می‌سوزاند، آذربایجان در آتش می‌سوزد، اردبیل و سرحدات از شرارت اشرار در شرف زوال است، کردستان در حال نزع است، خاك فارس از خون مظلومین رنگین است، کرمانشاه در خاك و خون غوطه می‌خورد، یزد و کرمان ناله‌اش به‌آسمان رسیده، قزوین و گیلان دستخوش دزدها و

راهزنها شده، خزانه تهی، قشون معطل، افواج پریشان. با این گرفتاریها و بدبختیهای گوناگون شاه در چه حال است؟

آیا در فکر سرحدات است؟ خیر! آیا خیال جلوگیری از اشرار را دارد؟ خیر! آیا اندیشهٔ اصلاح قشون در سر دارد؟ معاذالله! آیا می‌خواهد ملت را از این بدبختیها نجات بدهد؟ نعوذبالله! آیا خیال اصلاح ادارات دولتی را دارد؟ استغفرالله! آیا دلش به‌حال این مردم بدبخت می‌سوزد؟ لاوالله! هیچکدام از اینها نیست، پس شاه در چه حال است؟

فقط وفقط آرزویی که در سر دارد، اسباب لهوولعب فراهم کند و عده‌ای ندمای بی‌شرف دور خود جمع کند و از اول شب به‌باده نوشیدن دماغی ترکند و با حالت مستی شب را به‌صبح آورده و صبح آزادانه آنچه که خواهد بکند، نه‌سئوالی در پیش باشد و نه‌ترس‌وبیمی فقط چیزی که مانع این عیش‌وآزادی است مجلس و مشروطه است. این است که شب‌وروز مشغول تهیهٔ برچیدن این اساس است.

تعجب در این است که خیال می کند که مشروطیت با چند نفر وکلا و چند نفر خطبا و چند روزنامه‌نویس از میان خواهد رفت.

عجبا مگر این قانون اساسی که با خون ملت بدست آمده و ملت را از استبداد و ظلم چندین هزارساله نجات بخشیده حفظش بر عهدهٔ تمام افراد مملکت نیست، تا کی باید هیچ نگفت، تا کی باید سکوت کرد، تا چند باید تحمل نمود، آخر ما مگر انسان نیستیم، مگر ما ایرانی نیستیم، مگر ما در این آب‌وخاک حق نداریم، مگر این خانهٔ ما نیست، مگر خاک ایران با خون پدران ما آبیاری نشده، مگر ایران مدفن پدران ما نیست، مگر ما از سر حقوق خود می‌خواهیم بگذریم؟

شاها آنچه مساوات از رویهٔ مملکت و تجربهٔ این مدت دورهٔ مشروطیت و اخلاق طبیعی ملت ایران استخراج نمود اگر نگوید خیانت به‌ملت و وطن و دولت خود کرده، این است که بطورصریح و روشن می‌گوییم این هیجان و انقلاب فوق‌العاده که در ملت ایران پیدا شده، هرگاه بیش از این با ملت لجاج و عناد کنی و قلوب ملت را منزجر و متنفرسازی نتایج وخیم و عواقب ندامت خیز که دامنگیر سلطنت خواهد شد در بر دارد.

شاها با ملت بساز و به‌دشمنان مملکت بتاز، شاها روشن و مبرهن است که چون ملتی بیدار و هشیارشد و توسن همتش درمیدان بلند پرواز و عزمشان در راه حریت و مساوات سبکروح گردید هرگاه کسی را مانع سعادت و شرافت و سیادت خویش ببیند معلوم است چه پیش خواهد آمد.

در کشا کش با ملت تا کنون هیچ پادشاهی صرفه نبرده و طرفی نبسته و هیچ پادشاه قادری از این بند بسلامتی نرسته، ملت ناموس خداست و با ناموس خدا در

افتادن خطاست.»

کشمکش میان شاه و مساوات

محمدعلیشاه که با بدخواهان و روسها در خفا مشغول نقشه‌کشی برای برکندن بنیان مشروطیت بود پس از انتشار مقالهٔ مساوات برای آنکه مردم را اغفال کند و سران آزادیخواهان را فریب بدهد و خود را طرفدار قانون معرفی کند و توجه ملت را از آنچه در زیر پرده می کرد به‌طرف دیگر معطوف دارد، به‌وزارت عدلیه از مساوات دادخواهی کرد و شاهزاده مؤیدالسلطنه محمدحسین میرزا را به وکالت از طرف خود برای اقامهٔ دعوا انتخاب نمود.



محمدحسین میرزا مؤیدالسلطنه

www.tabarestan.info تبرستان

از طرف عدلیه مساوات را برای محاکمه جلب نمودند، شرح این واقعه را که یکی از برجسته‌ترین وقایع مشروطیت است، روزنامهٔ مساوات بطور نمایش درسه‌پرده درشمارهٔ ۲۲ یکشنبه ۲ ربیع‌الثانی نگاشته و ما بواسطهٔ نداشتن مجال از درج آن در اینجا خودداری می کنیم و خوانندگان عزیز را به‌مطالعهٔ نمرات روزنامهٔ مساوات توصیه می‌نماییم.

احکام ناسخ و منسوخ علما

یکی از مشکلاتی که در آن ایام پیش آمده بود کشمکش میان عدلیه و روحانیون بود. علمای متنفذ بنابر عادت دیرینه در کلیهٔ امور قضائی مداخله می‌کردند و احکام ناسخ و منسوخ صادر می‌نمودند و در نتیجه دستگاه عدلیهٔ نوین را فلج کرده بودند.

آزادیخواهان که عقیده داشتند کلیهٔ مرافعات و شکایات اعم از حقوقی و یا جنایی باید به‌عدلیه رجوع بشود و احکامی که از طرف عدلیه صادر می‌شود واجب‌الاجرا باشد از مداخلهٔ علما در امور قضائی بی‌نهایت عصبانی بودند و می‌خواستند بهرقیمت که باشد دست آنان را از مداخلهٔ در امور قضائی کوتاه کنند ولی قدرت و نفوذ علما بدرجه‌ای بود که خواهی نخواهی مراجع قضائی را تحت تأثیر قرار داده بودند و اعتنایی به‌احکامی که از عدلیه صادر می‌شد نمی‌کردند، شاه و مستبدین هم که اصولاً با دستگاه دادگستری مخالف بودند و می‌خواستند آن مؤسسهٔ نوزاد را فلج نمایند، از هیچ نوع تحریکات و تخریب برضد عدلیه که یکی از پایه‌های حکومت ملی بود خودداری نمی‌کردند، از طرفی علما احکام ناسخ و منسوخ می‌دادند و رشوه می‌گرفتند و نمی‌گذاشتند عدلیه که آمال و آرزوی همهٔ آزادیخواهان است و نهضت مشروطیت برای بوجود آوردن عدالتخانه ظهور کرد کاری از پیش ببرد و چرخ عدالت به‌گردش درآید.

پس از آنکه مخبرالسلطنه در کابینهٔ نظام‌السلطنه به‌وزارت عدلیه منصوب شد تا حدی جلو احکام ناسخ و منسوخ علما را گرفت و بنای سختی را با آنها گذاشت ولی این کابینه هم با اینکه مورد حمایت رهبران ملت قرار گرفته بود بواسطهٔ تحریکات دربار دوامی نکرد و بعد از چندی یک یک اعضای آن استعفا دادند و از میان رفت و مداخلهٔ مقامات روحانی در امور قضایی همچنان ادامه داشت.

انتصاب مصطفی‌خان حاجب‌الدوله به‌حکومت تهران

محمدعلیشاه برای اینکه شهر تهران را در دست داشته باشد از دیرزمانی کوشش می‌کرد که ظفرالسلطنه حاکم تهران را که مورد اعتماد مشروطه‌خواهان بود معزول نماید و بجای او شخصی که طرف اعتمادش باشد بگذارد و بعد از تلاش زیاد به‌مقصود خود رسید و نظام‌السلطنه را مجبور کرد که مصطفی‌خان حاجب‌الدوله را که بعداً بنام دژخیم باغشاه معروف شد حاکم کند و او با بی‌باکی جمعی را به‌اتهام انداختن بمب به‌کالسکهٔ شاه دستگیر نمود و عده‌ای را نیز مورد تعقیب قرار داد، ولی از اقدامات خود جز آشفته کردن اوضاع و خشمگین نمودن انجمنهای ملی نتیجه‌ای نبرد و بواسطهٔ فشار و استقامتی که رهبران ملت از خود نشان دادند، رضا بالا رئیس

نظمیه و حاجب‌الدوله حاکم تهران معزول شدند و میرزا صالح‌خان وزیر اکرم که یکی از رجال مشروطه‌خواه بود به‌حکومت تهران منصوب شد.

دولت‌آبادی شرح این داستان را اینطور نقل می‌کند: حاجب‌الدوله، حیدرخان عمواغلی و اسماعیل نام قفقازی و ضیاءالسلطان و امان‌الله‌خان تبریزی را بوسیلهٔ مأمورین نظمیه که از دیوار وارد منازل آنها شده بودند دستگیر و در نظمیه حبس می‌کنند.

هفتم ربیع‌الاول آنها را به‌باغ گلستان می‌برند و یک روز و یک شب آنها را استنطاق می‌کنند ولی چیزی از شرکت آنها در بمبی که به کالسکه شاه انداخته شده بود، بدست نمی‌آید، سپس آنها را تسلیم عدلیه می‌کنند. چون وارد شدن به‌خانهٔ مردم از راه پشت‌بام و دستگیر کردن اشخاص برخلاف قانون اساسی بود و امنیت عمومی را متزلزل می‌کرد، مردم در بهارستان جمع می‌شوند و به‌عمل خلاف قانون که از طرف دولت شده جداً اعتراض می‌کنند. ملک‌المتکلمین نطق مهیجی می‌کند و از دولت توقیف و محاکمهٔ رئیس نظمیه و حاکم تهران را تقاضا می‌نماید، چند نفر از وکلا به‌حضور شاه می‌روند و او را به‌عاقبت وخیم رفتاری که حاکم تهران و رئیس نظمیه کرده بودند متوجه می‌نمایند، در نتیجه شاه و دولت موافقت می‌کنند که حاکم تهران و رئیس نظمیه را در اطاق نظام دعوت نمایند و از کار خلاف قانونی که کرده‌اند استنطاق بعمل آید.

عاقبت مجلس از هیئت دولت و رؤسای ملیون و عده‌ای از وکلای مجلس در اطاق نظام تشکیل می‌شود و حاکم تهران و رئیس نظمیه را استنطاق می‌کند و رأی به‌مجرم بودن آنها صادر می‌کنند، ولی رؤسای ملیون بنا به‌خواهش وزرا قناعت می‌کنند که مجرمین معزول بشوند و مظنونین به‌انداختن بمب در محاکم عدلیه محاکمه بشوند.

پس از چند روز دو نفر از متهمین، مستخلص می‌شوند ولی شاه اصرار داشت که ضیاءالسلطان از بند رهایی نیابد و برای ماندن او در حبس پافشاری می‌کرد. بار دیگر مردم به‌هیجان آمده و مداخلهٔ شاه را در امور قضایی برخلاف قانون اعلام نمودند و استخلاص ضیاءالسلطان را خواستار شدند.

فردای آن روز ملک‌المتکلمین را ملاقات کردم و از بدی اوضاع با او صحبت کردم او بر این عقیده بود که باید شاه را راضی کرد که عده‌ای از درباریان فتنه‌جو و مخالف مشروطیت را ازگرد خود دور کند و اگر حقیقتاً دشمن مشروطه نیست خودش را به‌مردم نزدیکتر نماید.

من گفتم که اگر شاه حاضر شود اطرافیان بدخواه را از دربار براند خوب است شما هم چند نفر را که مورد سوءظن شاه هستند و شاه آنها را مخالف و دشمن خود می‌داند

دور کنید تا صلح و صفا میان مشروطه‌خواهان و شاه پیدا شود، ملک‌المتکلمین گفت ما هم اینکار را می کنیم. اگر صلاح مملکت در این باشد که خود من دور بشوم تا سازش در کار پیدا شود با کمال میل اینکار را خواهم کرد، من گفتم تصور نمی کردم شما تا این اندازه از خود گذشتگی از خود نشان بدهید و حاضر بشوید برای سازش میان شاه و مجلس مسافرت نمایید.

بالاخره با ملک‌المتکلمین تبانی کردم در مجالس و محافل جز از صلح وصفا و جلب اطمینان شاه سخن گفته نشود و به‌روزنامه‌ها هم توصیه کنید که در همین زمینه قلمفرسایی نمایند شاید موفق بشویم شاه را به‌ملت نزدیک کنیم و صلح و صفایی بوجود آوریم. ولی متأسفانه مقالهٔ شدیدی که مساوات برضد شاه نوشت منظور ما را نقش برآب کرد وشاه، شاهزادهٔ مؤیدالسلطنه را از طرف خود وکیل نمود که در عدلیه برضد مساوات اقامهٔ دعوا نماید و مساوات هم ازطرف خود ملک‌المتکلمین را که کاملا طرف سوءظن شاه است، وکیل نمود که در محکمه برضد اعمال خلاف قانونی که شاه کرده است اعلان جرم نماید.

آنچه من خواستم ملک‌المتکلمین را از این خیال منصرف کنم نپذیرفت و به‌عدلیه اطلاع داد که در مقابل اقامهٔ دعوایی که شاه برضد مساوات نموده است وکالت مساوات را پذیرفته و درمحکمه حضورپیدا خواهد کرد.

www.tabarestan.info تبرستان

صاحبمنصبان قشون قسم یاد کردند

روز سه شنبهٔ اول محرم ۱۳۲۵ کلیه رؤسای ادارات، وزارت جنگ و صاحبمنصبان ارشد باتفاق وزیر جنگ به‌مجلس شورای ملی رفتند و در اطاقی که برای پذیرایی بود جمع شدند و درحضور عده‌ای از وکلا و زعمای ملت به‌قرآن مجید قسم یاد کردند که ازدل وجان ازمشروطیت دفاع کنند وکمترین عملی برخلاف اصول و قوانین مشروطیت ننمایند فردای آن روز صاحبمنصبان توپخانه باتفاق امیر توپخانه به‌مجلس رفتند و آنها هم بهمان طریق قسم یاد کردند.

نطق وزیر خارجهٔ انگلیس راجع به معاهدهٔ ۱۹۰۷

دراول فوریه ۱۹۰۸ سرادواردگری وزیر خارجه انگلیس در مجلس عوام راجع به‌معاهدهٔ ۱۹۰۷ روس و انگلیس در مورد ایران نطقی به‌این شرح ایراد کرد: «اگر شما فصول عهدنامه میان دولت انگلیس و روس را راجع به‌ایران مطالعه کنید خواهید دید که بواسطهٔ فصول آن سرحدات هندوستان را محکم‌تر کرده‌ایم و اینکار را کرده‌ایم بدون آنکه زیانی به‌تجارت ما در ایران وارد شود. فعلا ایران درحال انقلاب است و اگر این معاهده درکار نبود ما و روسها مجبور بودیم در

امور ایران مداخله کنیم.

حالا عقیدهٔ من اینست که تا زمانی که ایران در حال انقلاب است نه‌ما و نه روسها مادامی که امنیت برای اتباع ما هست در کارهای ایران مداخله نکنیم و ایران را به‌حال خود واگذاریم تا خودشان امور خود را اصلاح نمایند.»

مقالهٔ روزنامهٔ تیمس

روزنامهٔ تیمس لندن در ۲۱ دسامبر ۱۹۰۷ می‌نویسد: «شاه هنوز جرأت نمی کند مخالفت نامه با مشروطیت بنماید، حیله پلتیکی یا شبیخونی که خواست بزند موفق نشد و به‌شکست او منتهی شد، حال بصورت ظاهر می‌خواهد با مجلس سازش کند تا فرصت بدست بیاورد و مقاصد باطنی خود را بموقع اجرا بگذارد، فعلا مشروطه‌طلبان و مستبدین خود را مجهز می کنند و هر طرف قشونی تشکیل داده‌اند، قشون ملی از مجلس محافظت می کند و لشگر استبداد در عقب فرصت می‌گردد که به‌مشروطه‌خواهان حمله کند.

مشروطه‌طلبها در صورتی اقدام به‌جنگ خواهند کرد که به‌آنها حمله بشود فعلا بعد از واقعهٔ میدان توپخانه یک متارکهٔ موقتی میان طرفین پیدا شده.

یکی از دلتنگیهای شاه اینست که حقوق او را محدود کرده‌اند و دیگر نمی‌تواند از خزانه هر مقدار که می‌خواهد بگیرد و حیف و میل کند و به‌مفتخوارها بدهد و از طرف حکام هم که سابقاً هر سال مبلغ گزافی تقدیم شاه می کردند وجه قابل ملاحظه‌ای به‌او نمی‌رسد این وضعیت مالی شاه اسباب دست مستبدین شده و از همین راه که نقطهٔ ضعف او است، او را بیش از پیش به‌دشمنی با مشروطه تحریک می کنند.»

نامهٔ پروفسور براون

پروفسوربراون مستشرق وایراندوست معروف در تاریخ ۱۲ ژانویهٔ ۱۹۰۷ نامه مفصلی راجع به‌معاهدهٔ ۱۹۰۷ منعقده میان روس و انگلیس می‌نویسد که ما فقط ملخص آنرا در اینجا نقل می کنیم:

مستشرق معروف پس از آنکه شرح مفصلی از تاریخ گذشته و افتخارات باستانی ایران می‌نویسد، می‌گوید، روس و انگلیس در ایران همان رویه و راهی را که در لهستان پیش گرفته و به‌نابودی استقلال آن کشور منتهی شد، پیش گرفته‌اند و عاقبت این معاهده، تجزیه و از میان رفتن استقلال کشور باستانی ایرانست.

سپس به‌زمامداران و سیاستمداران انگلیس مخصوصاً وزیر خارجه حمله می کند و رفتار او را جابرانه و ضعیف کش می‌خواند و آزادیخواهان انگلیس را دعوت می کند که برای نجات یک کشور قدیمی در مقابل سیاست ناروای دولت روس اقدام کنند و

راضی نشوند که کشور کهنسال ایران از میان برود و این ننگ دامنگیر ملت انگلیس بشود.

بخلاف مجلس عوام انگلستان که اقلیت مخالف دولت مخصوصاً سوسیالیستها از معاهده‌ای که برای تقسیم ایران میان دو دولت روس و انگلیس منعقد شده بود، بشدت انتقاد کردند و این عمل دولت انگلیس را یک کار بی‌انصافانه تلقی نمودند، درمجلس لردها پس از بحث مفصل دراطراف معایب و محسنات معاهدهٔ مذکور لانس دن وزیر خارجهٔ سابق انگلیس که یکی از سیاستمداران معروف آن کشور است پس از نطق مفصلی این عمل دولت را تبریک گفت و اظهار داشت دولتین بوسیلهٔ این معاهده آسایش قسمتی ازمنطقهٔ خاور را تأمین نمودند و از یک بحران بزرگی جلوگیری کردند و ازاین معاهده بهما زیانی وارد نیامده وما از یک کشمکش چندین ساله راحت شدیم.

ولی لرد مذکور نتوانست یک حقیقتی را ناگفته بگذارد و به گفته‌های خودش این جمله را افزود: اگر چه روسها بواسطهٔ نفوذی که از انعقاد این معاهده درشمال ایران بدست آورده‌اند دامنهٔ نفوذ خود را توسعه خواهند داد و رفتار آیندهٔ آنها درنفع ما نخواهد بود و بطوری که من پیش‌بینی می‌کنم روسها منطقهٔ بیطرف را هم که درمیان دو منطقهٔ روس و انگلیس تعیین شده تحت نفوذ خود قرار خواهند داد و عاقبت در منطقهٔ نفوذ انگلیس با ما هم سرحد خواهند شد و بیش از پیش خود را بهخلیج فارس نزدیک خواهند کرد.

لرد کروا اظهارات وزیر خارجه سابق انگلیس را تصدیق و تأیید نمود و گفت، در ده سال اخیر مناسبات ما با دولت روسیه موجب اضطراب خاطر بود و چندین مورد ممکن بود کار بهجنگ بکشد ولی بعد از انعقاد آن معاهده مناسبات ما با روسیه کاملا مطبوع و برطبق مرام است.

سپس درجواب اعتراض لرد کرزن چنین گفت: گویا لرد کرزن نفوذ دولت روس را در ایران قبل از این معاهده بنظر بی‌اعتنا و حقارت نگریسته، هرگاه عقیده دارد که دولت انگلیس می‌توانسته معاهدهٔ با روس را بطور تحکم برقرار کند اشتباه کرده است و ازجادهٔ انصاف و حقیقت خارج شده است. و اگر بگوییم که دولت روس منافع و نفوذی درقسمت جنوب ایران ندارد خالی از حقیقت تصور کرده‌ایم زیرا دولت روس جهازاتی درخلیج فارس دارد و بوسیله کنسولگری که در بوشهر دارد اوضاع آن سامان را تحت نظر گرفته است.

وزیرخارجه انگلیس درمجلس عوام توضیح می‌دهد: منظور ما از معاهدهٔ با روسها و تقسیم ایران بهدو منطقهٔ نفوذ از نظر اقتصادی و تجارتی نبود بلکه منظور نظامی در

انکار داشتیم زیرا توسعهٔ نفوذ روسها در سیستان و امتداد خط آهن روسیه به‌داخل خاك ایران کلید فتح باب هندوستان است، سپس شرحی از منافع این معاهده که عاید انگلستان شده بیان نمود و خاطرنشان کرد که این معاهده اطمینان خاطر برای دولت انگلیس بوجود آورد و منافع آن بمراتب از ضرر آن زیادتر است.

دستگیری میرزا حسن صنعت‌کار

از جمله وقایعی که ملیون را خشمگین کرد و آنان را بیشتر به‌دستگاه استبداد بدبین نمود این بود که در نیمه شب سوم صفر بیش از پنجاه نفر پلیس و نظامی مسلح به‌خانهٔ میرزا حسن که یکنفر کاسب و صنعتگر فقیر بود و گناه آن این بود که نسبت به‌مشروطیت اظهار علاقهٔ زیاد می کرد هجوم بردند و پس از آنکه زن و بستگان آن مرد فقیر را بوضع ناهنجاری با ته‌تفنگ مضروب و مجروح نمودند، میرزا-حسن بدبخت را کت‌بسته از خانه بیرون کشیدند و بردند در نظمیه حبس کردند.

آن شب تا صبح اهالی قنات‌آباد که خانهٔ میرزا حسن در آنجا بود نخوابیدند و همه از این واقعهٔ غیرمنتظره که جز در دورهٔ استبداد مطلق نظیر آن دیده نشده بود متحیر بودند، فردا صبح بطرف مجلس رفتند و انجمنها را هم از واقعهٔ مستحضر نمودند و در نتیجه عدهٔ زیادی در مقابل سر در مجلس جمع شدند و از بیدادگری مامورین دولت شکایت کردند و تنبیه متجاوزین را خواستار شدند. عاقبت پس از چند روز میرزا حسن مستخلص شد، ولی واقعهٔ آن شب طوری اعصاب و قلب او را تکان داده بود که دیری زنده نماند و پس از یکی دو هفته فوت کرد.

تلگراف والی فارس

روز چهارم صفر تلگراف ذیل از طرف صاحب‌اختیار والی فارس به‌وزارت داخله رسید که ما عین آنرا در اینجا نقل می کنیم:

دیروز در فاتحهٔ قوام‌الملک، سید احمد دشتکی تیری به‌سالار-السلطان زد که مشغول معالجه‌اند و دو تیر هم به‌آقا شیخ محمد باقر خورد و دو نفر هم مقتول شدند، سید مذکور را بستگان قوام قطعه قطعه کردند می‌خواستند معتمد دیوان را — که از مشروطه‌خواهان بود — سر ببرند من نگذاردم ولی گمان نمی کنم جان بسلامت در ببرد زیرا سه روز مهلت گرفتند که یا مرده و یا زنده او را تحویل بگیرند.

مجلس ختم از طرف بهبهانی

پس از آنکه خبر شهادت شیخ محمد باقر مجتهد اصطهباناتی که از اجلهٔ علمای فارس و سر سلسلهٔ مشروطه‌خواهان آن دیار بود، به‌دست کسان قوام‌الملک به‌تهران رسید شورشی در تهران برپا گشت و هیجانی که کمتر نظیر آن دیده شده بود

www.tabarestan.info تبرستان

درمردم پیدا شد و بیش از پیش از ستمگریهای عمال محمدعلیشاه شکایت می کردند، آقا سید عبدالله بهبهانی مجلس ختمی برای تجلیل از حجةالاسلام شهید برپا کرد و اعلان ذیل را در جراید منتشر نمود:

خدمت عموم انجمنهای محترمه متحده متحابه دارالخلافه تهران زیدت توفیقهم وجمعت آلائهم فی حفظ بیضةالاسلام و قواعد دین خیرالانام اظهار می‌شود بر همه محقق و پوشیده نیست که جناب مستطاب حجةالاسلام شیخ محمد باقر مجتهد اصطهباناتی درشیراز شهید گردیده و بر تمام مسلمین و برادران و مؤمنین تعزیت‌داری و سوگواری دراین باب واجب و لازم است خصوصاً سلسلهٔ جلیلهٔ اهل علم، لذا پس از تعزیت گویی به‌تمام اعضای انجمنهای محترم اعلام می‌شود که داعی بجهت اختصاصی که به‌شیراز و آن مملکت دارد از فردا صبح درمدرسهٔ سپهسالار اقامه مجلس فاتحه و تعزیه‌داری منعقد است انشاءالله همگی قدم رنجه داشته مستفیض شویم.

الداعی خادم‌الشریعة الطاهره عبدالله بهبهانی

دراین مجلس ختم که درحقیقت یک نمایش ازطرف مشروطه‌خواهان درمقابل شاه و مستبدین بود ده‌ها هزار نفر شرکت کردند و نسبت به‌شیخ شهید احساسات بی‌نظیری ازخود نشان دادند.

www.tabarestan.info طبرستان

بمب در زیر خاکروبه

روز یکشنبه بیست‌وهفتم محرم دو نفر باغبان که از اندرون صاحب اختیار خاکروبه پاک می کردند، بواسطهٔ انفجار بمبی که درزیر خاکروبه‌منفجر شد کشته می‌شوند، این پیش آمد بیش از پیش رجال مستبد را مضطرب نمود و بیش ازگذشته برای ریشه کندن مشروطه و از میان برداشتن زعمای ملت بکار پرداختند و به‌محمد علیشاه حالی کردند که اگر زودتر این دستگاه را واژگون نکند یکی بعد از دیگری از میان خواهند رفت.

تقاضای محاکمهٔ مدیر روزنامهٔ روح‌القدس

درآن ایام سعدالدوله از ترس جان به‌سفارت هلند پناهنده شده وملت جداً تبعید او را از دولت خواستارشده بود زیرا همهٔ مردم مطلع شده بودند که این مرد جاهطلب راه خیانت پیش گرفته است و با مستبدین مجالسی دارد و شاه را برای برهمزدن دستگاه مشروطیت تشویق و تحریض می کند و سفارتها را به‌مخالفت با اصول نوین تحریک می کند و مقالاتی برای بعضی از جراید خارجه دربدگویی از رهبران مشروطه فرستاده است، ولی درصورت ظاهر خود را مظلوم و طرفدار مشروطه می‌خواند و غمخوار ملت می‌نامد، برای اینکه در تاریخ نویسی از حیلهٔ بیطرفی خارج نشویم عین

نامه‌ای که سعدالدوله از سفارت هلند به‌وزیر عدلیه نوشته در اینجا نقل می‌کنم:

فدایت شوم. خدماتی که از ابتدای عمرم به‌دولت و ملت ایران کرده‌ام مخصوصا بهتر از شخص جناب مستطاب عالی شاهد وگواهی نخواهد بود و خدماتی که اخیرا به‌عالم مشروطه نموده‌ام بر هیچکس پوشیده و پنهان نبوده در جراید و تواریخ ثبت و ضبط است، تا اینکه جمعی برای اجرا و انجام مقاصد شخصیهٔ خودشان اعدام بنده را واجب دیده و هر چه توانستند بخیال حکمرانی و استبدادی در افواه و اذهان عامه شایع کردند، گاهی گفتند مستبد شده‌ام، گاهی گفتند مشروطه را مقننه می‌خواهم بکنم، گاهی گفتند برای انجمنها قانون وضع می‌کند و غیره و غیره چون هیچیک از اینها قابل اعتنا نبود معترض نشده و قانع به‌علم و اطلاعات اشخاص مشروطه‌دان و قلوب منصفه بودم تا اینکه مصمم به‌تبعید بنده شدند چون محکمه و تحقیقی در میان نبود شخصاً محافظ حقوق ملیت خود گردیدم و گوشهٔ سفارت هلاند را اختیار کردم تا خداوند حکمی بر این مملکت مقدر و مقرر فرماید و حق از باطل شناخته شود و هم در مقابل خرافات جراید تا حالا نمی‌گفتم به‌این ملاحظه بود که محکمه و مجازاتی در میان نبود حالا بحمدالله هم قانون انطباعات و مجازات از مجلس مقدس بیرون آمده و به‌صحهٔ مبارک موشح شده و هم مثل حضرتعالی شخص عالم بر اساس حقیقت مشروطه در مقام عدالت منصوب گردیده عرض می‌کنم که امروز روزنامهٔ موسوم به‌روح‌القدس را خواندم مسأله‌ای را راجع به‌بنده نوشته است چون پای جان جمعی را درمیان دیدم، تکلیف خود را در طلب محاکمه از عدلیه اعظم دیده خواهشمندم بدون قبول یک روز مهلت و مماطله مدیر روزنامهٔ روح‌القدس را به‌دیوان عدالت جلب فرمایید که با حضور و کیل بنده محاکمه فرموده آنچه از استنطاق و محاکمه معلوم بشود موافق قانون مجازات حکم مسأله را دربارهٔ طرفین جاری بفرمایید، چنانکه صورت عین این عارض‌نامهٔ خود را به‌جراید داده منتشر می‌نماید تا از نتیجهٔ محاکمه وزارت عدلیه، عموم ملت مستحضر گردیده به‌عدالتخواهی و عزم حضرتعالی در حکم قضایا گواه و شاهد باشند، زیاده تصدیع ندارد ایام عدالت مستدام باد.

روزنامهٔ حبل‌المتین دربارهٔ نامهٔ سعدالدوله چنین می‌نویسد:

ما درباب جناب سعدالدوله که آیا واقع جنایتی کرده یا خیر اظهاری نمی‌کنیم و نمی‌دانیم مراتب منسوبه به‌ایشان واقعیت دارد یا خیر بهتر آنست که وجدان مشروطه طلبان حقیقی و حامیان عدالت را حاکم قضیه قرار دهیم که بدانند چرا کسی که معروف به‌ابوالمله بود مطرودالمله شد، با قانون مشروطیت و داشتن محکمهٔ عدلیه چرا باید سعدالدوله درگوشهٔ سفارت هلاند زیست کند که نقض قانون مشروطیت شود اگر در واقع خائن است چرا باید واگذاشتش و به‌محکمه حاضرش نکرد که پس از ثبوت تقصیر به‌جزای خود رسیده و عبرت سایرین گردد و اگر وجود این مرد باعث فتنه است

در همانجا هم که هست لابد هرچه بخواهد می‌تواند بکند.

تلگراف از شیراز

توسط انجمن جنوب و انجمنهای ملی و عموم جراید تهران. به‌ساحت مجلس مقدس حضور حجتین آیتین حضرت وزیر داخله مد ظلهم، پنج روز است حجة‌الاسلام شهید رابع و شهید سید مظلوم را تیرباران نموده مثله کرده سوختند و استخوانهای سوخته را در خندق ریختند، آنچه عجز و لابه می‌کنیم رحم کنند استخوانها را بدهند دفن کنیم فایده نمی‌کند، خانه‌های ما را غارت کردند، به‌زن و بچهٔ ما بیچارگان ابقا نمی‌نمایند، کجا رفت غیرت شما، چه شد حمیت اسلامیت شما، پسران سفاک و خونخوار قوام بر بزرگ و کوچک و زن و بچه ما ابقا نمی‌کنند شما هم به‌حال زار ما ترحم نمی‌فرمایید، کجا رویم، چه کنیم، به کدام مذهب پناه بریم، به‌چه دولتی پناهنده شویم، آه ما بیچارگان از حیوانات پست‌تریم — وامذهبا، وادینا، واسلاما، وامحمدا.

انجمن اسلامی — انجمن انصار

دولت آبادی در تاریخ معاصر که به‌طبع رسیده می‌نویسد:

در مجلس ترحیمی که از طرف بهبهانی برای سوگواری شهدای شیراز برپا کرده بود و هزاران نفر در آن شرکت کرده بودند، ملک‌المتکلمین بعد از ایراد نطق مؤثر و بلیغی به‌دولت ابلاغ کرد که باید پسرهای قوام‌الملک و سردسته‌های مستبدین از شیراز تبعید شوند و آنها را برای محاکمه به‌تهران بیاورند، دولت هم بناچار آن تقاضا را پذیرفت ولی حوادثی که بعداً پیش آمد مهلت نداد که بازرسی از مجرمین که متکی به‌محمدعلیشاه بودند بعمل بیاید.

حاجی شیخ مهدی شریف در تاریخ مشروطیت می‌نویسد: دولت برخلاف میل شاه تقاضای ملک‌المتکلمین را پذیرفت و دستور تبعید پسرهای قوام را صادر کرد ولی محمدعلیشاه مانع از اجرای آن شد.

دولت آبادی می‌نویسد:

علمای نجف هم تشکیل قشون ملی را بتوسط یکی از سربازان ملی موسوم به‌ابوالسادات تجویز نمودند و وجود آن را برای حفظ مشروطیت ضروری تشخیص دادند و ملک‌المتکلمین و چند نفر از نمایندگان آذربایجان در اینکار سعی بلیغ نمودند و یک کمیسیونی مرتب از چند نفر به‌نام کمیسیون نظام ملی تشکیل دادند و میرسید ابراهیم خان سرتیپ توپخانه را که مرد مطلع به‌فنون نظام بود و در وطن‌دوستی و مشروطه‌خواهی او تردید نبود به‌ریاست مشتاقان می انتخاب نمودند و همهٔ افرادی را که وارد

www.tabarestan.info
تبرستان

نظام ملی شدند لباس سرباز ملی پوشانیدند.

سپس می‌گوید تشکیل نظام ملی بیش از پیش محمدعلیشاه را خشمگین کرد و او را مصمم به‌برچیدن دستگاه مشروطیت نمود. در چند روز عدهٔ سربازان ملی به‌چندین هزار رسید ولی متأسفانه در موقعی که بایستی از وجود سربازان ملی برای حفظ آزادی استفاده بشود دستهای مرموز دشمنان مشروطیت در لباس صلح‌طلبی و در تحت عنوان جلوگیری از خونریزی آن قوهٔ ملی را متلاشی و متفرق نمودند.

انصراف شاه از محاکمه با مساوات

موضوع محاکمه میان شاه و مساوات اهم مسائلی بود که در مجامع و محافل از آن گفتگو می‌شد و همه از این محاکمه نگران بودند و نمی‌دانستند عاقبت آن به کجا خواهد کشید، تندروها جداً طرفدار محاکمه بودند و می‌خواستند با این عمل یکی از مهمترین اصول مشروطیت اجرا شود مخصوصاً وکلای طرفین از معروفترین و مبرزترین رجال آن زمان انتخاب شده بودند و هرگاه آن دو مرد در محکمهٔ عمومی با حضور صدها روزنامه‌نویس و نمایندگان انجمنها و رهبران ملت و وزرا و رجال به‌بحث می‌پرداختند ممکن بود پرده از روی بسیاری از اسرار برداشته شود و رشتهٔ باریکی که ملت را با شاه پیوسته بود بکلی قطع گردد.

بهمین جهت عضدالملک که برخانوادهٔ قاجاریه سمت ریاست داشت و ملیون هم به‌او اعتماد کامل داشتند شاه را ملاقات کرده و با اندرز و نصیحت او را از تعقیب محاکمه منصرف نمود و شاه هم برای حفظ ظاهر در جواب عریضهٔ شفاعت‌آمیز عضدالملک دستخط ذیل را صادر نمود.

«جناب عضدالملک تقصیرات مساوات هر قدر بزرگ باشد ولی مقام شما بزرگتر است، توسط شما را دربارهٔ او قبول کردیم منبعد بسپارید از اینگونه کارها نکند.»

محمدعلیشاه

روز بعد سید جمال‌الدین با جمعی از سران ملیون به‌خانهٔ عضدالملک می‌روند و دستخط شاه را به‌مساوات می‌دهند و بصورت ظاهر موضوع محاکمه از میان می‌رود.

ملیون ریاست وزرایی صنیع‌الدوله را قبول نکردند

نظام‌السلطنه رئیس‌الوزرا هر قدر کوشش کرد میان شاه و مشروطه‌خواهان سازش بوجود بیاورد موفق نشد و بخوبی درک کرد که روزبروز فاصله میان شاه و ملت زیادتر می‌شود و بزودی رشتهٔ باریک و نااستواری که آنها را بصورت ظاهر بهم پیوسته سست‌تر می‌شود و عنقریب پاره خواهد شد، شاه هم در باطن به‌نظام‌السلطنه اعتماد نداشت و برای از میان برداشتن او کارشکنی می‌کرد و رهبران ملت هم او را

یک مرد قدیمی و کهنه‌پرست می‌پنداشتند، این بود که بناچار استعفا داد و شاه هم با خوشحالی استعفای او را پذیرفت و صحبت از ریاست وزرایی صنیع‌الدوله به‌میان آمد ولی صنیع‌الدوله در آن روزها اعتبار سابق را در میان مردم نداشت و تندروها او را متهم می‌کردند که در زمان وزارت مالیه‌اش طلبهای سوختهٔ امیربهادر را که از زمان مظفر-الدین شاه مطالبه می‌کرد پرداخته است و در آن موقع سختی و تنگدستی مبلغ هنگفتی به‌جیب مردی که بزرگترین دشمن مشروطیت بود ریخته است. به‌همین جهت با آنکه صنیع‌الدوله برای ریاست دولت نامزد شد وگویا فرمان رئیس‌الوزرایی او هم از طرف شاه امضا گردید موفق به تشکیل کابینه نشد وخود را کنار کشید.

www.tabarestan.info

در خانهٔ عضدالملک

بدخواهی شاه روزبروز روشنتر می‌شد و اثرات تحریکاتش در ولایات مخصوصاً آذربایجان ظاهرتر می‌گردید نظام‌السلطنه کوشش بسیار کرد که میان شاه و مجلس صمیمیتی پیدا شود ولی موفق نشد و بناچار استعفا داد و مشیرالسلطنه بجای او به صدارت منصوب گشت، عده‌ای از شاهزادگان و رجال قاجاریه ازآنجمله جلال‌الدوله، علاءالدوله، امیراعظم، سردارمنصور، معین‌الدوله که بیمناک بودند که عاقبت خودسری محمدعلیشاه سبب انقراض سلطنت از خاندان قاجاریه بشود، به خانهٔ عضدالملک رئیس ایل قاجار رفتند و نگرانی خود را ازاوضاع اظهار داشتند و او را برانگیختند که در راه چاره‌جویی برآید و شاه را به راه راست هدایت نماید.
برانگیختند که در راه چاره‌جویی برآید و شاه را به راه راست هدایت نماید.

در روز ۲۹ ربیع‌الاخر بنابر تصمیمی که انجمنهای ملی گرفتند عدهٔ بیشماری که از ده هزار نفر تجاوز می کرد به‌رهبری زعمای قوم رهسپار خانهٔ عضدالملک شدند، جمعیت آنقدر زیاد بود که عمارت دیوانخانه و خانه‌های مجاور و پشت‌بامها و خیابان جلیل‌آباد ازمردم پوشیده شده بود.

ملک‌المتکلمین که قیادت و رهبری ملت را عهده‌دار بود برای آنکه صدایش را همه بشنوند به‌روی بام رفت و نطق آتشینی که تا آن زمان نظیر آن شنیده نشده بود ایراد کرد چون این خطابه در تاریخ مشروطیت و تحولات اوضاع تأثیر بسیاری داشت بهتر آن دیدم که آنچه راکه کسانی که حاضر و ناظر بودند و پس از سالها نقل می‌کردند، اینجا نقل کنم.

شیخ‌الرئیس که خود یکی ازخطبای معروف آن زمان بود و در آن جلسهٔ تاریخی حضور داشته در نطقی که پس از فتح تهران در حضور هزارها نفر ایراد کرد چنین گفت:

گاهی از فرزندان آدم آثاری ظهور می کند و تجلیاتی بروز می کند که یک بشر عادی قادر به‌انجام آن نیست و جز کسی که ملهم ازطرف حق باشد و متجلی به‌تجلیات غیب و ازعالم بالا و مافوق طبیعت نیرو گرفته باشد قادر به‌ظهور چنین آثاری نخواهد

www.tabarestan.info تبرستان

بود. نطق ملک‌المتکلمین در خانهٔ عضدالملک از خطابه‌هایی بود که جز آنکه بگویم از طرف گویندهٔ خلق الانسان علمه البیان به‌او الهام می‌شد و از عالم بالا سرچشمه می‌گرفت راه و چاره‌ای ندارم زیرا یک بشر عادی بدون کسب فیض از عالم مافوق‌الطبیعه قادر به‌ایراد چنین خطابه‌ای نیست.

سپس گفت خطابهٔ ملک‌المتکلمین بدرجه‌ای مهیج و فصیح و مؤثر بود که علاءالدوله که به‌شقاوت و سنگدلی مشهور است و در میان مردم معروف است که شمشیر شمر در خانهٔ او می‌باشد چنان تحت تأثیر آن بیانات آسمانی قرارگرفته بود که بی‌اختیار سرش را به‌دیوار می‌زد و اشک می‌ریخت، ملک‌المتکلمین تبعید چند نفر از مستبدین معروف را که اطراف شاه بودند بنام ملت تقاضا نمود.

پس از خاتمهٔ خطابه عضدالملک و مشیرالسلطنه رئیس‌الوزرا متعهد شدند به‌حضور شاه بروند و تقاضای ملت را به‌او بقبولانند.

محمدعلیشاه که با روسها مشغول کشیدن نقشهٔ برهمزدن مشروطیت بود برای فریب دادن آزادیخواهان بدون مقاومت زیاد تقاضای ملت را پذیرفت و فردای آن روز اعلامیه‌ای از طرف صدراعظم به‌این مضمون صادر و در شهر منتشر شد.

www.tabarestan.info تبرستان


شاهزاده نیرالدوله

این بنده مشیرالسلطنه که رئیس‌الوزرا هستم در خدمت حضرت اشرف آقای عضدالملک مدظله‌العالی و سرکار والا نیرالدوله شرفیاب خاکپای جواهرآسای مبارک همایونی ارواحنا فداه شده مطالب دولتخواهانهٔ امرا و وزرا و اعیان و عموم ملت را

معروض داشته، مستدعیات راجع به تصفیهٔ دربار در حضور همایونی مقبول افتاد و اشخاص مفصلهٔ ذیل را امیربهادرجنگ، شاپشال، علی‌بک، موقرالسلطنه، امین‌الملک و مفاخرالملک از دربار معدلت مدار تبعید و از نوکری معزول فرموده و امیدوارم بعد از رفع این سوانح کلیهٔ امور مملکتی اصلاح شود.

پس از انتشار این اعلامیه مردم خوش باور تهران بنای شادی را گذاردند و شاه را دوست ملت خواندند، غافل از اینکه آن مرد بدخواه با جدیتی بی‌نظیر مشغول تهیهٔ برانداختن آنها بود و تسلیم او فقط و فقط برای اغفال ملت بود.

سفیر روس و انگلیس بار دیگر برای حفظ مقام شاه به‌فعالیت پرداختند و بوسیلهٔ مشیر-الدوله وزیر خارجه به‌مجلس پیغام دادند که از مخالفت ملت با شاه جلوگیری کند و بطور صریح موافقت خود را درنگاهداری شاه اعلام داشتند و نیز عضدالملک و رئیس مجلس و بعضی از نمایندگان مجلس و رجال مشروطه را ملاقات کردند و آنها را به-سازش با محمدعلیشاه و دست کشیدن از تبعید درباریان نصیحت کردند، سفیر روس که نمی‌خواست کسانی که مورد اعتماد روسها بودند از دربار رانده شوند به‌وزیر خارجه گفت که امیربهادر چون سگ باوفا پاسبان شاه است و نباید او را از شاه دور کرد و نیز گفت درصورتی که ملت بخواهد شاه را ازمیان بردارد دولت روسیه تحمل نخواهد کرد و در امور ایران مداخله خواهد کرد، سفیر انگلیس هم در این تهدیدات با سفیر روس هم‌صدا بود و محرمانه بعضی از وکلای انگلیس‌پرست را به‌جلوگیری از هیجان ملت و سازش با شاه تشویق نمود و به‌آنها توصیه کرده بود که ازجنگ با شاه و از میان بردن او باید اجتناب کرد.

شرح این واقعه چون درکتاب آبی بتفصیل نوشته شده و پروفسور براون هم در تاریخ مشروطیت نگاشته ما به‌آنچه در بالا گفتیم قناعت می کنیم و خوانندگان را به مطالعهٔ دقیق کتاب آبی و تاریخ انقلاب ایران بقلم پروفسور براون توصیه می‌نماییم.

چیزی که فوق‌العاده موجب وحشت محمدعلیشاه شده بود این بود که او تصور می کرد ملیون با ظل‌السلطان همدست و هم‌پیمان هستند و می‌خواهند او را به‌سلطنت رسانند درصورتی که این موضوع مطلقاً حقیقت نداشت و کاملاً خالی از صحت بود.

راست است که سران مشروطه از مخالفت سالارالدوله و ظل‌السلطان با شاه بنفع مشروطیت استفاده می کردند ولی آنها ظل‌السلطان و سالارالدوله را هم مثل محمد-علیشاه ظالم و جابر می‌دانستند و اگر روزی از شر محمدعلیشاه خلاص می‌شدند دست آنها را نیز از کار کوتاه می کردند و به‌دورهٔ ستمگری آنها نیز خاتمه می دادند.

www.tabarestan.info تبرستان

فصل پانزدهم

رفتن محمدعلیشاه به باغشاه

چنانکه به تفصیل نگاشتیم محمدعلیشاه از زمانی که ستارهٔ آزادی در افق ایران طلوع کرد با تمام وسایلی که در دست داشت برای خاموش کردن آن آتش مقدس کوشش نمود و بانواع حیل و دسیسه متوسل شد، مشروطهٔ مشروعه درست کرد، انجمن آل‌محمد تأسیس نمود، ایلات و عشایر آذربایجان را به مخالفت با مشروطه خواهان برانگیخت، راه رشوه و فریب را پیش گرفت، واقعهٔ میدان توپخانه را پیش آورد، میرزا علی اصغرخان اتابک را بیاری خود از فرنگستان آورد، آزادیخواهان را تبعید و تهدید نمود، در هرگوشه و کنار آتش فتنه و فساد را روشن کرد ولی هیچیک از این کارها بجایی نرسید و ملت همچنان به‌عقیدهٔ خود راسخ و در نگاهداری آن استقامت کرد.

www.tabarestan.info
تبرستان

عاقبت بر آن شد که از راه زور و جبر مشروطیت را از میان بردارد و برای نیل به‌این مقصود بنابر اسناد و مدارک معتبر که در دست داریم و در موقع خود خواهیم نگاشت از دیرزمانی با روسها همدست شده بود و شب‌وروز برای فراهم کردن قوه و مهمات کوشش می کرد و برای آنکه ملیون را اغفال کند در مقابل تقاضاهای ملت بظاهر راه تسلیم و موافقت را پیش‌گرفت چنانچه چند دفعه با قرآن‌مجید قسم یاد کرد و در واقعهٔ خانهٔ عضدالملک به‌تبعید درباریان تن درداد و درکشمکش با مساوات به‌عدلیه متوسل شد و چون در زیر پرده تدارکات خود را کامل کرد عقلتاً ارک دولتی را ترک کرد و به‌باغشاه رفت.

علت اینکه محمدعلیشاه باغشاه را انتخاب کرد یکی این بود که محل وسیعی برای نگاهداری عده‌ی قشون در اطراف خود داشت و آزادی‌اش بیشتر بود، دیگر آنکه در صورت شکست خوردن محصور نمی‌شد و می‌توانست فرار کند و خود را به‌سامتی برساند، هرگاه در ارک می‌ماند ممکن بود ملیون او را محاصره کنند و رابطه‌اش را با خارج قطع کنند.

شک نیست که انتخاب باغشاه که از نظر نظامی و استراتژیک موقعیت خوبی

داشت بنابر مصلحت‌اندیشی صاحب‌منصبان روسی بود.

در آن روزها ارک دولتی عمارت تخت مرمر گلستان و خلوتهای مجاور مملو از سرباز و سوار مسلح بود و چندین هزار نفر در آنجا به‌پاسبانی شاه مشغول بودند و طوری محمدعلیشاه وحشت‌زده و نگران بود که حتی پیشخدمتهایی که برایش چای می‌آوردند تفنگ بر دوش و چندین قطار فشنگ به کمر خود بسته بودند و رفت‌وآمد در میان آن جمعیت مسلح بسیار مشکل بود وفقط اشخاصی را که موردِاعتماد کاملش بودند راه می‌دادند و شاه حتی‌الامکان از ملاقات پرهیز می‌کرد.

با وجود آنچه که گفته شد هرگاه مشروطه‌خواهان بیدار بودند و مصلحت را از دست نمی‌دادند، هنوز قادر بودند که با اشغال خیابانهای اطراف قصر سلطنتی و سنگر-بندی، اطراف ارک‌شاه را محاصره کنند و او را مجبور به تسلیم نمایند، ولی افسوس که مجلس در خواب بود و کمترین توجهی به‌خطری که او را تهدید می‌کرد نداشت، عجب این است که پس از آنکه خبر رفتن محمدعلیشاه به‌باغشاه منتشر شد جمعی از مشروطه‌خواهان و مجلسیان سبکسرانه این عمل او را در حکم فرار تلقی کردند و اظهار شادمانی نمودند که شاه فرار کرده باید جانشینی برای او انتخاب نمود.

محمدعلیشاه بدرجه‌ای می‌ترسید که برای رسانیدن خود به‌باغشاه با دستیاری صاحب‌منصبان روسی دستگاه شگفت‌آوری تهیه کرده بود و نیرنگی ساخته بود و یا بهتر بگوییم برای اغفال مردم و گیج کردن ملت نقشه‌ای کشیده بود که شرح آن از نظر تاریخ خالی از اهمیت نیست.

روز پنج‌شنبه چهارم جمادی‌الاول تازه مردم از خواب بیدار شده بودند و در خیابانها و بازارها رفت‌وآمد شروع شده بود که فوج سیلاخوری که به‌وحشیگری و جسارت معروف بودند، درهای ارک را باز کرده تفنگ در دست و آستین بالا زده و پاچه‌ها را ورمالیده‌فریادکنان وارد خیابانهای اطراف ارک شدند و هرکس را دیدند زدند و مجروح و لخت کردند و تیرها به‌هوا انداختند و بنای تاراج را گذاردند و وحشی بی‌نظیر در مردم تولید نمودند سپس دو فوج قزاق سواره کاملا مسلح تفنگها بر سر دست با دو عرابه توپ تاخت‌کنان به‌طرف مجلس هجوم بردند چنانچه تمام مردم خیال می‌کردند که با این هجوم خیال اشغال مجلس شورای ملی را دارند.

سپس یک تیپ قزاق پیاده میدان توپخانه را اشغال و پشت‌بامها و نقاط مرتفع را سنگر کردند این آشوب ناگهانی چنان مردم را مضطرب نمود که با عجله دکانها را بسته و هرکس برای نجات خود به‌خانه یا به گوشه‌ای پناه بردند.

مدارس تعطیل شد شاگردان با تن لرزان از کوچه پس کوچه به‌خانه‌های خود رفتند در میان این آشوب و آشفتگی یک کالسکه شش اسبه که شاه در آن جای داشت با سرعت و عجله وارد میدان توپخانه شد، درحالیکه لیاخف فرمانده قزاقخانه و شاپشال

www.tabarestan.info تبرستان

روسی سواره با شمشیر کشیده در طرفین او جای گرفته بودند و عدهٔ زیادی سوار قزاق و گارد سلطنتی و سوارهای کشیکخانه اطراف کالسکه شاه را گرفته بودند، درمقابل میدان مشق، موزیک قزاقخانه که در آنجا حاضر بود برای سلام نواخت ولی کوکبهٔ شاهانه چنان وحشتزده بود که معطل نشد و برخلاف مرسوم در موقع نواختن موزیک سلام توقف نکرد و با عجله خود را به‌باغشاه رسانید.

سوارهای قزاق که به‌طرف مجلس برای گیج کردن مردم و راه‌گم کردن هجوم برده بودند از دروازهٔ یوسف‌آباد بیرون رفته خود را به‌باغشاه رسانیدند.

پس از آنکه سربازها از شهر بیرون رفتند مردم از حیرانی بیرون آمده دکانها را باز کردند و جماعتی برای کسب اطلاع و یا حمایت مجلس رهسپار بهارستان شدند و جماعتی به‌تلگرافخانه رفتند ولی معلوم شد که همهٔ سیمها را قطع کرده‌اند و راه مخابره با ولایات را مسدود کرده‌اند.

همان روز عصر دستخطی بمضمون ذیل ازطرف شاه منتشر شد.

«جناب اشرف مشیرالدوله چون هوای تهران گرم و تحملش برما سخت بود ازاین رو به‌باغشاه حرکت فرمودیم» پنج‌شنبه ۴ جمادی‌الثانی از باغشاه.

عجب این است که همان کسانی را که ملت چند روز پیش تبعید آنها را از دربار خواسته بود و شاه قبول کرده بود، آن روز مسلح و با شمشیرهای کشیده در اطراف شاه دیده می‌شدند و با او به‌باغشاه رفتند و بیش از پیش مصدر امور مهم گشتند، سپس معلوم شد که در آن چند روزه محرمانه تمام ذخایر قشون و اسلحه و مهمات و توپهایی که در قورخانه و نقاط مختلف شهر بود به‌باغشاه برده‌اند و در آنجا تمرکز داده‌اند.

کسانی که از انجمنها به‌یاری مجلس شتافته بودند، چون دیدند خبری نیست و گزندی به‌مجلس نرسیده راه خود را در پیش گرفته و متفرق شدند.

مجلسیان مجلس آراستند و به گفتگو پرداختند و ما برای آنکه درجهٔ غفلت مجلس و نمایندگان ملت را در آن موقع خطرناک برای خوانندگان روشن کنیم نطق پوچ و بی‌مغز رئیس مجلس و عکس‌العملی را که ازخود نشان داد در اینجا می‌نگاریم:

«مجلس تصمیم گرفت که هیأتی از نمایندگان مجلس مقدس بروند منزل آقای عضدالملک و با ایشان راجع به‌اوضاع صحبت کنند، این هیأت عضدالملک را ملاقات کردند و معلوم شد که اعلیحضرت همایونی تمام تقاضاهای ملت را پذیرفته و قبول کرده‌اند و وقتی که عضدالملک و مشیرالسلطنه حضور شاه رسیدند، این هیأت هم از طرف اعلیحضرت احضار شده‌اند و اظهار تشکر کردند که رفع غائله شده و نگرانی‌ای در کار نیست، مشیرالسلطنه، رئیس‌الوزرا هم مشغول کار شده و امروز صبح موکب همایونی برای سیاحت به‌باغشاه تشریف برده‌اند گویا زمان تشریف‌فرمایی شاه از سربازهای سیلاخوری بعضی حرکات ناشایسته سرزده و کسبه می‌خواهند بازارها را

ببندند ولی با تلفن به‌آنها دستور داده شد که از این کار صرفنظر کنند بجهت آنکه این کار چندان مهم نبود و وقوع این حرکات مورد اعتنا نیست.

مشیرالسلطنه روز شنبه با وزرا به‌مجلس معرفی خواهند شد و در خصوص نظم شهر با ایشان مذاکره خواهد شد و با رئیس نظمیه هم مذاکره شد که یک عده سرباز و قزاق بسرکردگی سردار فیروزکوهی برای نظم شهر معین شود.»

حاجی سید باقر گفت: مگر این سربازها رئیس و صاحبمنصب ندارند که مرتکب این خلافکاریها می‌شوند، رئیس جواب داد: به‌رئیس‌الوزرا تأکید خواهد شد که از این گونه اعمال جلوگیری شود.

موقع این است که خوانندگان این تاریخ اوضاع آشفته و مخاطراتی که برای آزادی در پیش بود و حرفهایی که در مجلس گفته می‌شد تحت دقت و مطالعهٔ منصفانه قرار بدهید و ضعف و ناتوانی و عدم لیاقت مجلس را تصدیق کنند، یکی از محققین علم تاریخ می‌نویسد:

غریزه خود فریب دادن افراد بشر را وادار می کند که مخاطراتی که بوجود آنها آگاهند از فکر خود دور کنند.

دو روز بعد از رفتن شاه به‌باغشاه جمعی از رؤسای قاجاریه و شاهزادگان و اعیان که از ترس شاه با مشروطیت همراه شده بودند به‌خانهٔ عضدالملک رفته متحصن شدند و از او تقاضا کردند حضور شاه شرفیاب شده از او بخواهند که به‌عهدی که کرده بود عمل کند و بدخواهان را چنانکه قول داده بود از دربار بیرون کند، عضدالملک حضور شاه رفت و پیغام آنها را به‌شاه گفت، محمدعلیشاه با بیشرمی جواب داد که ما به‌قولی که به‌رجال مملکت داده بودیم عمل خواهیم کرد و در عهد خود استوار هستیم شما اشخاصی را که در منزلتان متحصن شده‌اند به‌حضور ما بیاورید تا ما از آنها دلجویی کنیم و آنها را مطمئن نماییم.

عضدالملک دلشاد به‌خانه بازگشت و فردای آن روز باتفاق جمعی از شاهزادگان و اعیان حضور شاه شرفیاب شد، شاه باگرمی و ملایمت آنها را پذیرفت و پس از آنکه از حضور مرخص شدند عده‌ای سوار و قزاق گرد آنها را گرفتند و جلال‌الدوله سردار منصور علاءالدوله را دستگیر کردند و عضدالملک بیچاره با حال تأسف به‌خانهٔ خود برگشت.

ناگفته نماند که روز قبل از این واقعه محمدعلیشاه سردار منصور را از وزارت پست‌وتلگراف معزول کرد و مخبرالدوله که یکی از مستبدین بود بجای او برقرار کرده بود و بدینوسیله مخابرات را تحت نظارت خود گرفته بود و نیز میرزا صالح‌خان وزیر اکرم حکمران تهران را که از مشروطه‌خواهان معروف بود معزول کرد و مصطفی‌خان حاجب‌الدوله که از همدستان خودش بود مجدداً به‌حکومت تهران منصوب کرد.

www.tabarestan.info تبرستان

پس از انتقال دربار به‌باغشاه هیأت دولت جدید که به‌ریاست مشیرالسلطنه تشکیل یافته بود بشرح ذیل به‌مجلس شورای ملی معرفی شد:

مشیرالسلطنه رئیس‌الوزرا و وزیر داخله، مستوفی‌الممالک وزیر جنگ، علاءالسلطنه وزیرخارجه، صنیع‌الدوله وزیرمالیه، مشیرالدوله وزیر علوم، مؤتمن‌الملک وزیر تجارت، محتشم‌السلطنه وزیرعدلیه.

کسروی می‌نویسد تعجب در این است که یکی از نمایندگان مجلس سئوال نکرد که کابینه معرفی کردنتان چیست و آن توپ به‌درودیوار کشیدن چه معنی دارد؟

حقیقت مطلب این است که با اینکه مجلس خطر را بخوبی مقابل چشم خود می‌دید مثل همهٔ مردمان ضعیف و جبون خود راگول می‌زد و چشم خود را بر هم گذارده بود و آنچه می‌گذشت نادیده می‌گرفت و در دل می‌گفت انشاءالله همهٔ اینها دروغ است.

داستان رفتن محمد علیشاه به‌باغشاه از زبان همدستان روسی

ماموتوف روسی که آن زمان در تهران می‌زیسته و از دوستان صمیمی و محارم لیاخف رئیس قزاقخانه بود و شاید برای برچیدن بساط مشروطیت مأموریت داشته و به‌ایران آمده بود در کتابی که تحت عنوان حکومت تزار و محمدعلیشاه نگاشته و در روسیه به‌طبع رسانیده درشرح حال محمدعلیشاه و رفتنش به‌باغشاه چنین می‌نویسد:

حکمران ایران محمدعلیشاه رفیق و طرفدار بزرگ روسیه محسوب می‌گردد زبان روسی را نزد یکی از روسها آموخته و کم‌وبیش حرف می‌زند.

محمدعلیشاه مرد کوتاه‌قد و چاقی است که مایل به‌راحتی است و در مملکتداری تنبل و بی‌اراده و کاملا تحت نفوذ درباریهاست بزرگترین لذت او این است که در مقابل میز کوچکی به‌خوردن شیرینی و شربت‌وآجیل و شرابهای گوارا وقت خود را بگذراند. تمایل شاه به‌روسیه بدرجه‌ای است که طبیب مخصوص خود دکترسادوسکی را انتخاب کرده و تربیت ولیعهد خود را به‌عهدهٔ سمیرنف روسی واگذارده و شاپشال روسی را به‌رفاقت خود برگزیده است.

سپس چنین می‌نویسد: شاپشال در دستگاه محمدعلیشاه مقام اول را دارد او جوانی است جدی وفاکولته شرق اونیورسیته پطرسبورغ را تمام کرده و از زمان ولیعهدی محمدعلیشاه برای تربیت او به‌تهران آمده، این جوان زرنگ بسرعت دوستی ولیعهد را جلب کرد و نفوذ بسیار در دربار بهمرسانید و همیشه هادی او بود و درحقیقت او ایالات آذربایجان را اداره می‌کرد.

در معاهدهٔ ۱۹۰۷ منعقد میان روس و انگلیس ایالات آذربایجان وگیلان و مازندران و مشهد و حومهٔ تهران یعنی آبادترین قسمت ایران به‌روسیه واگذار شده و

www.taberestan.info تبرستان

علاوه بر این تقسیم و جدایی ایران، هر دو دولت چند قطعه از اراضی ایران را بتصرف و اشغال درآورده‌اند.

بودجه قزاقخانه که یگانه قشون منظم ایران است از عواید گمرکات شمالی که تحت کنترل و ممیزی دولت روسیه است داده می‌شود با اینکه بریگاد قزاق تحت امر مستقیم شاه است و مجبور است در امور سیاسی با وزیرمختار روسیه در ایران مشورت کند و راپرتهای خود را به ارکان حزب قشون قفقاز بدهد، رئیس قزاقخانه در تمام کارهای خود، مختار است و تا درجهٔ سرهنگی را خود می‌تواند به اشخاص بدهد. شاه بدرجه‌ای به بریگاد قزاق اطمینان دارد که به لیاخف گفته بود از شما برای حفظ تاج و تخت متزلزل خود تشکر می‌کنم.

سرهنگ لیاخف مرد جدی و لایقی است و در دربار نفوذ بسیار دارد و توانسته است حیثیت و اقتدار دولت روس را در ایران حفظ کند و بواسطهٔ لیاقت او بود که پیش‌آمدهای خونین ایران به‌وجه احسن خاتمه پیدا کرد.

توجه شاه ایران به صاحبمنصبان روسی از نشانها و جواهرات و مناصبی که به آنها داده است پیداست، تاج و تخت محمدعلیشاه در خطر بود ولی از خوشبختی شاه سرهنگ لیاخف فرمانده تیپ قزاق مثل یک نفر رادمرد و صاحبمنصب راضی نشد که شاهی را که تحت حمایتش بود در سخت‌ترین مواقع رها سازد، مشارالیه مصمم شد صادقانه نظریات خود را به آقای کورتیک بگوید و به او گفت یاری نکردن به شاه مساوی فرار در موقع جنگ است و او چنین رفتاری را خیانت تشخیص می‌دهد و شرافت صاحبمنصبان روس اجازه نمی‌دهد که با رها کردن پست خود در موقع قطعی آن را لکه‌دار کنند و تقاضا می‌کند تلگرافاً او را بخواهند و تیپ را به دیگری تحویل نمایند ولی تا زمانی که صاحبمنصبان روس در ایران هستند با کمال شرافت وظیفهٔ خود را نسبت به شاه انجام می‌دهند.

سرهنگ لیاخف که به دربار احضار شده بود، محمدعلیشاه را که کاملاً مأیوس شده بود مطمئن ساخت و به او گفت اعلیحضرت امپراطور مهربان است و من و تمام صاحبمنصبان روسی تا قطرهٔ آخر خون خودمان از شما دفاع می‌کنیم.

شاه علیرغم انگلیسها و آلمانها که طرفدار انقلابیون بودند جرأتی یافته و به‌بازوی توانای سرهنگ لیاخف تکیه کرد و از گودالی که برایش کنده بودند بیرون آمد.

امیربهادر جنگ، کشیکخانهٔ شاهی را در عهده داشت و شاپشال آجودان ژنرال شاه بود، علی بک تبعهٔ روس هم آجودان شاه بود و با امین‌الملک و موقرالسلطنه و مفاخرالملک همدست بودند.

روز ۱۴ خرداد اتفاق مهمی رخ داد که در تقدیرات ایران نقش مهمی داشت از همان روز در اخلاق شاه تغییراتی پیدا شد و با تقاضای مجلس جسورانه بنای مخالفت

www.tabarestan.info تبرستان

را گذاشت.

در همان روزها اعلانی در شهر منتشر شده بود که شاه نباید در روزهایی که مجلس جلسه دارد از شهر بیرون برود و باید در تهران بماند و به‌وزرا هم اخطار شده بود که درصورت تخلف کشته خواهند شد، صرفنظر از این جسارت بی‌نظیر شاه درمیان قصر تنگ درمیان خیابانها و کوچه‌ها محصور دشمنی اهالی شده بود و از نظر استراتژی وضع بسیار وخیمی داشت و قشون که نسبت به‌شاه وفادار بود مجبور بود با دادن تلفات بسیار کوچه‌ها را ازجمعیت خالی کند.

درباریان پس از خواندن این اعلان بسیار ترسیدند و دربار را خالی کردند و کسانی که نسبت به‌شاه اظهار وفاداری می کردند، در خانه‌های خود مخفی شدند. شاه خیال کرد به‌زرگنده فرار کند وزیر بیرق روس بست بنشیند، این حرکت پیشرفت انقلاب و به‌تخت نشستن ظل‌السلطان را حتمی می کرد، فقط دو نفر اشخاص صدیق و شرافتمند تبعهٔ روس یکی سرگی مارکوویچ شاپشال و دیگری فرماندهٔ تیپ قزاق اعلیحضرت همایونی سرهنگ لیاخف پیش محمدعلیشاه ماندند.

شب ۱۴ خرداد شاپشال با پیغام و مأموریت ظاهری برای ملاقات فرماندهٔ تیپ به‌قزاقخانه آمد و برای شام آنجا ماند و کسی نمی‌دانست که چند لحظه پیش شاپشال با شاه چه مذاکره کرده و چگونه او را راضی کرده که محرمانه ازشهر خارج شود.

صبح ۱۴ بنابمعمول نفرات در میدان مشق به‌مشق نظامی پرداختند، چهار فوج سوار و آتشبار و گردان پیاده دقیله می‌دادند، ناگهان فرماندهان قسمتها به‌صدای شیپور فرماندهٔ تیپ، لیاخف، بتاخت نزد او رفته امر کوتاه ولی جدی او را شنیده به‌سر قسمتهای خود برگشتند و دو فوج سوار و آتشبار سوار را چهار نعل از خیابانهای تهران که اصلا کسی تصور نمی کرد به‌میدان بهارستان و دو فوج دیگر را به‌طرف قصر سلطنتی بردند.

گردان پیاده میدان توپخانه را اشغال کرد و درشهر شهرت پیدا کرد که توپخانه مجلس و انجمنها را می کوبد، جمعیت بسیار متوجه مجلس شد.

درب قصر شاه آهسته بازشد و کالسکه سلطنتی بمعیت ده بیست نفر ازقاجاریه که نسبت به‌شاه باوفا بودند بحالت چهار نعل بیرون آمدند، کالسکه شاه را قزاقها احاطه نمودند و بسرعت طرف عمارت قزاقخانه رفتند.

شاپشال و لیاخوف صاحبمنصبان روسی پهلوی کالسکه می‌تاختند مقصود و خط سیر حرکت مخفی بود. شاه برسیدن به‌سر هر پیچ خطیر را به‌شاپشال نشان می‌داد کالسکه با طمطراق وارد قزاقخانه شد، موزیک که جلو در ایستاده بود سلام نظامی سرود، قزاقها که صف کشیده بودند ورود شاه را هورا کشیدند، خیال محمدعلیشاه ظاهراً آسوده شده بود سر را بلند کرد و با چند کلمه ازفرماندهٔ تیپ اظهار تشکر کرد، شاه که خیال می کرد ممکن است ازخیابانهای بمبی انداخته شود خط سیرش را ازکوچه‌های

www.tabarestan.info

کم جمعیت انتخاب کرده بود و همینکه از درب قزاقخانه خارج شد امر کرد از دست چپ پیچیده از جنب دیوار شهر بگذرند و پس از چند دقیقه به‌باغشاه وارد شد در صورتیکه اصلا درآنجا انتظار او را نداشتند.

یکی از روزنامه‌های روسی چون از حقیقت امر اطلاع نداشت نوشته بود شاه فرار کرده و معلوم نیست کجا رفته است توپها را اطراف باغشاه قرار داده و لوله‌های آن را به‌طرف شهر قرار دادند.

پس از اینکه قضایا با حسن تدبیر خاتمه پیدا کرد افواج رسیدند و سربازها از سربازخانه‌ها آمدند، به‌طرف باغشاه رهسپار شدند تا شاه را از وفاداری و صداقت خود مطمئن کنند، سوارهای کشیکخانه و سوارها در شهر پراکنده شده بنای تیراندازی و غارت را گذاردند.

محمدعلیشاه پس از آنکه از موقعیت خود اطمینان پیدا کرد وکلای مجلس را احضار کرد و این جمله که لازم است یادداشت شود گفت:

اجداد من مملکت را با قوه اسلحه گرفتند ومنهم با شمشیر آن را حفظ و دفاع می‌کنم و اگر لازم شود در رأس تیپ قزاق باوفایم وسایر قسمتهای قشون ایستاده جنگ می‌کنم تا فاتح شوم و یا بمیرم.

www.tabarestan.info تبرستان

ایران میان خرس و نهنگ

چون بجایی از تاریخ رسیده‌ایم که آثار شوم معاهدهٔ ۱۹۰۷ روزبروز ظاهرتر می‌شود و بدبختیهایی که از آن معاهدهٔ شوم نصیب ملت بدبخت ایران گردید آشکارتر می‌گردد و بطوری که خواهیم دید نهال تازه رسیدهٔ آزادی و مشروطیت با داس معاهدهٔ ۱۹۰۷ دروگشته ریشه کن می‌گردد، در این اندیشه بودم که بتفصیل از چگونگی و علل پیدایش آن معاهدهٔ شوم سخن گویم و صحنهٔ شرم‌آوری را که دو دولت همسایه برای مصالح خود بوجود آوردند در پیشگاه تاریخ و نسل آینده آشکار نمایم ولی دیدم باید یک جلد بر مجلدات این تاریخ بیفزایم و چون فرصت اینکار را ندارم کسانی را که مایل به‌دانستن علل و موجباتی که سبب انعقاد قرارداد ۱۹۰۷ میان روس و انگلیس گردید و نتایج سوئی که این معاهده برای ملت ایران و آزادی ایران در برداشت دعوت می کنم که به‌تاریخ انقلاب ایران که بقلم پروفسور براون نگاشته شده و به‌مقالات مسلسل حبل المتین کلکته که جمع‌آوری و تدوین گشته مراجعه نمایند.

درخاتمه این مبحث یادداشتی راکه یکی از محققین اروپایی در این‌باره نگاشته در اینجا نقل می کنم:

صلح مسلح قبل از جنگ بین المللی

در اکتبر سال ۱۸۷۹ پیمان اتحادی در اروپا میان آلمان و اتریش منعقد گردید، سه سال بعد ایتالیا هم به‌این پیمان ملحق گردید واتحاد مثلث تشکیل شد.

در برابر اتحاد مثلث، فرانسه و روس نیز به‌یکدیگر نزدیک شده با یکدیگر متحد شدند.

انگلیس که تا این زمان در جزیرهٔ خود در دوران انزوا بسر می‌برد، از ترقیات روزافزون آلمان مخصوصاً از قدرت بحری آنها در وحشت و اضطراب بود ولی با فرانسویها و با روسها هم اختلاف داشت و اختلافی که با این دو داشت مانع بود که دست اتحاد به‌طرف فرانسه و روس درازکند.

www.tabarestan.info
تبرستان

اختلافات با فرانسه در سر مصر و مراکش بود، این اختلافات در سال ۱۹۰۴ بین انگلیس و فرانسه تسویه شد. فرانسویها که در این موقع با روسها از یکطرف و با انگلیسها از طرف دیگر اتحاد داشتند دلال و واسطهٔ اتحاد روس و انگلیس شدند.

درسال ۱۹۰۶ در کنفرانس مهم سیاسی در اوقات غیر رسمی جلسات نمایندگان فرانسه سعی می‌کردند که نمایندگان روس و انگلیس را با یکدیگر نزدیک نمایند و همین ملاقاتها منجر به‌عهدنامه ۱۹۰۷ گردید وگفتگوی تقسیم ایران که از مدتها پیش مورد مذاکره بین روس و انگلیس بود صورت عمل بخود گرفت.

گزارش سفیر کبیر انگلیس در عثمانی:

در ماه اول بهار سال ۱۹۰۶ سفیر کبیر انگلیس در اسلامبول طی گزارش محرمانه‌ای که برای سرادوارد گری وزیر خارجهٔ انگلیس فرستاد نوشته بود سفیر آلمان در اسلامبول علاقهٔ خاصی نسبت به‌حل اختلافات مرزی ایران و عثمانی نشان می‌دهد و علاوه بر این آلمانها وزیر مختار بسیار لایقی در ایران انتخاب کرده‌اند و این نشان می‌دهد که دولت آلمان در نظر دارد دست به‌فعالیت مهمی در ایران بزند.

این گزارش موجب می‌شود که وزارت خارجه انگلیس به‌نمایندهٔ خود در دربار تزار دستور دهد که با ایزولسکی وزیر خارجهٔ روسیه هرچه زودتر وارد مذاکره شده و نظر او را دربارهٔ قرارداد بخواهد.

ایزولسکی وزیر خارجهٔ روس در این موقع از هواخواهان انگلیسها بود و شخصاً سعی داشت که هرچه زودتر سایر مقامات روسی و درباریان تزار را با انعقاد قرارداد موافق سازد از این‌رو به‌نمایندهٔ انگلیس قول می‌دهد که سعی خواهد کرد موافقت امپراطور و همکاران او را جلب کند.

انگلیسها برای انعقاد قرارداد خیلی عجله می‌کردند ولی چون در دربار روسیه این قرارداد مخالفین جدی داشت از طرف روسها اهتمام نمی‌شد.

هارتویک وزیر مختار روسیه در تهران در اکتبر ۱۹۰۶ به‌وزیر مختار انگلیس گفته بود علت اینکه تا بحال ما اقدام برای امضای قرارداد نکرده‌ایم این است که فکر می‌کنم اگر ایرانیها از مفاد این قرارداد آگاه شوند خود را به‌دامن آلمانها بیاندازند و اسباب مزاحمت جدیدی برای ما فراهم شود.

در نوامبر ۱۹۰۶ ایزولسکی وزیرخارجه روس به‌سفیر کبیر انگلیس درپطرسبورغ اطلاع می‌دهد که در روسیه با انعقاد قرارداد تعیین ایران به‌منطقهٔ نفوذ، مخالفین زیاد وجود دارد وستاد ارتش ما ازمخالفین جدی این قرارداد است.

انگلیسها وقتی می‌دیدند روسها برای امضای قرارداد اهتمام ندارند اینطور فکر می‌کردند که شاید روسها درباطن قصد تجاوز به‌هندوستان را دارند.

www.tabarestan.info طبرستان

در این موقع سروصدای قرارداد ۱۹۰۷ بلند شده بود حتی وزارت خارجهٔ ایران هم که قاعدتاً نباید از چیزی قبل از وقوع اطلاع حاصل کند متوجه شده بود پشت پرده مذاکراتی در مورد ایران بین روس و انگلیس جریان دارد، بهرحال هم روسها و هم انگلیسها برای اینکه صورت حق‌بجانبی به‌این قرارداد بدهند از آلمانها استمزاج کردند که در مورد ایران چه تصمیمی دارید؟

سفیر انگلیس در پطرسبورغ به‌سفیر آلمان می‌گوید، منظور ما از انعقاد قرارداد با روسها دربارهٔ ایران رفع موجبات اصطکاک بین طرفین در ایران می‌باشد چون این رقابت ما همیشه بنفع سیاستمداران ایران بوده و آنها همیشه خوشوقت بوده‌اند که روس و انگلیس را بجان هم بیاندازند. آلمانها در جواب روسها و انگلیسها گفته بودند ما نظری درمذاکرات شما نداریم فقط آزادی تجارت ما در ایران باید تأمین باشد.

مذاکرات بین روس و انگلیس بدون اطلاع وزیر مختار انگلیس در ایران جریان داشت سر سپرینگ‌رایس وزیر مختار انگلیس در ایران طی نامه‌ای به‌وزیر انگلیس با لحن گله‌آمیزی می‌نویسد:

شما در مورد پیمان ۱۹۰۷ از من اظهارنظری نخواستید ولی من وظیفهٔ خود می‌دانم نظر خود را بگویم روسها حتی اگر قراردادی امضا کنند پابند به‌اجرای مقررات آن نیستند، با این وسایل ما نمی‌توانیم جلوی روسها را بگیریم و باید این مقصود را از راه تقویت خود ایران و مقاومت خود ایشان در برابر تجاوزات روسیه حاصل کنیم و بگذاریم خود ایرانیها بواسطهٔ تنفری که از اعمال و رفتار روسها پیدا می کنند در برابر آنها مقاومت کنند. این مرد شرافتمند که باید او را یکی ازمردان حقیقت‌بین و وطنپرست و در عین حال ایران‌خواه بنامیم معتقد بود که امضای پیمان روس و انگلیس بنفع انگلستان تمام نمی‌شود و درگزارش خود نوشته بود این قرارداد موجب نخواهد شد که انگلستان درشمال ایران نفوذ کند و از نفوذ روسها هم در نقاط مختلف ایران جلوگیری نخواهد کرد و برعکس انتشار این قرارداد درمردم ایران که انگلیس را حامی استقلال خود می‌دانند، تأثیر سوئی خواهد کرد و ممکن است ایرانیان از ناچاری و نومیدی دست توسل به‌سوی ملل دیگر دراز کنند.

این مرد روشن‌بین آنچه پیش‌بینی کرده و نوشته بود بعداً ثابت شد درست است؛ در پایان گزارش خود اشعار داشته بود، تنها راه نجات ایران بیداری مردم ایران و برخورداری ایشان از حسن اعتماد و قابلیتی که پس از تأسیس حکومت مشروطه در خود مشاهده کرده‌اند می‌باشد.

وزیر مختار انگلیس درگزارش دیگر به‌سرادواردگری می‌نویسد چون روسها بهیچوجه رفتاری نکرده‌اند که دلیل بی‌طرفی آنها در کار ایران باشد بهتر است از

www.tabarestan.info تبرستان

همکاری و اشتراك مساعی با آنها خودداری نماییم، در کشورهای اسلامی همکاری ما با روسیه اثر نامطلوبی خواهد کرد و مسلمانان تصور خواهند کرد که ما هم در باطن مانند روسها به‌فکر آزار ایران و پامال کردن حقوق آنها می‌باشیم.

وزیر مختار مزبور در پایان‌نامهٔ خود پیش‌بینی صحیحی کرده و نوشته بود انعقاد پیمان با روس به‌محبوبیت نسبی ما در ایران لطمه خواهد زد و باعث ازدیاد محبوبیت آلمان خواهد شد. در جواب این گزارش و نامه‌ها وزیر خارجهٔ انگلیس نوشته بود موافقت ما با روسها برای شناسایی استقلال ایران و عدم تجاوز متقابل دو کشور به‌ایران بوده است ممکن است این اقدام ما باعث نگرانی و شکایت ایرانیها بشود که همیشه مایلند با روس دشمنی کنیم ولی ما نمی‌توانیم برای رضای خاطر ایرانیان پرتوقع خودمان را با روسها طرف کنیم. درهرحال درماه ژوئن ۱۹۰۷ پیمان روس و انگلیس آماده شد و در روز ۳۱ اوت ۱۹۰۷ معاهدهٔ ۱۹۰۷ در پایتخت روسیه به‌امضای وزیر خارجهٔ روس و سفیرکبیر انگلیس رسید.

معاهدهٔ ۱۹۰۷ — فصل اول — دولت بریتانیا متعهد می‌شود که درماورای خطی که از قصرشیرین شروع شده از اصفهان و یزد و خواف گذشته به‌نقطه‌ای درسرحد ایران در مقطع حدود روسیه و افغانستان (ذوالفقار) منتهی می‌شود برای خود امتیازی خواه تجارتی باشد و خواه سیاسی از قبیل امتیاز راه‌آهن و بانک و تلگراف و حمل‌ونقل‌وبیمه و غیره تحصیل ننمایند و از رعایای انگلیس یا دولت دیگر در تحصیل این امتیازات تقویت نکند و درصورتی که دولت روسیه در تحصیل این قبیل امتیازات تقویت بکند دولت انگلیس بطور مستقیم یا غیرمستقیم تعرض ننماید، بدیهی است محل مفصلهٔ فوق قطعه‌ایست که دولت بریتانیا متعهد می‌شود در آنجا درصدد تحصیل امتیازی نباشد.

فصل دوم — دولت روسیه ازطرف خود متعهد می‌شود که درماورای خطی که از سرحد افغانستان ازگزیل شروع شده از بیرجند و کرمان گذشته به‌بندرعباس منتهی می‌شود برای خود امتیازی خواه تجارتی باشد خواه سیاسی ازقبیل امتیاز راه‌آهن و بانک و راه و حمل‌ونقل و غیره تحصیل نکند و درصورتی که دولت انگلیس درتحصیل این امتیازات تقویت بکند دولت روسیه بطور مستقیم یا غیرمستقیم تعرض ننماید، بدیهی است محل مفصلهٔ فوق قطعه‌ایست که دولت روسیه متعهد می‌شود درآنجا درصدد امتیازنباشد.

فصل سوم — دولت روسیه متعهد می‌شود که بدون مذاکره و قرارداد با دولت انگلیس ازاینکه دروسط خطوط مفصله درمواد ۱ و ۲ امتیازی به‌رعایای انگلیس داده‌شود ممانعت ننماید و همچنین بریتانیا درباب امتیازی که به‌رعایای دولت روسیه

در نقاط مزبور داده شود همین تعهد را می‌نماید، تمام امتیازات که فعلا در نقاط مفصله در موارد ۱ و ۲ موجود است بحال خود باقی خواهد بود.

فصل چهارم— واضح است که عایدات گمرکات ایران غیر از گمرکات فارس و خلیج‌فارس که محل تأدیهٔ اصل و فرع قروضی می‌باشد که دولت ایران از بانک استقراضی و رهنی ایران تا تاریخ امضای این قرارداد نموده است کماکان بهمان مصرف خواهد رسید واضح است که عایدات گمرکات ایران در فارس و نیز عایدات صیدماهی در کنار بحر خزر که متعلق به‌ایران است و همچنین عایدات پست و تلگراف کمافی‌السابق به‌مصرف استقراضی خواهد رسید که دولت ایران از بانک شاهنشاهی تا تاریخ امضای این قرارداد نموده است.

فصل پنجم— درصورتی که در استهلاک یا در تأدیهٔ تنزیل قروضی که ایران از بانک شاهنشاهی ایران و بانک استقراضی و رهنی تا تاریخ امضای این قرارداد نموده است بی‌ترتیبی بروز نماید و اگر مقتضی بشود که در عایداتی که محل استقراض است و از بانک استقراضی و رهنی ایران شده است روسیه در نقاطی که در مادهٔ دوم ذکر شده است نظارت نماید و اگر برای دولت انگلیس اقتضا نماید که در عایداتی که در مادهٔ اول این قرارداد ذکر شده است نظارت نماید دولتین روس و انگلیس متعهد می‌شوند که قبل از وقت دوستانه مبادلهٔ افکار نموده در اقدامی که برای نظارت باید بکنند اتفاق کرده در اقدامی که مغایر اساس این قرارداد باشد احتراز نمایند.

در انگلستان انعقاد معاهدهٔ ۱۹۰۷ را مطبوعات و رجال سیاسی انگلستان با خوشنودی و مسرت تلقی کردند.

روزنامهٔ تایمز نوشته بود معاهدهٔ جدید روس و انگلیس را افکار عمومی با خوشنودی تلقی می‌کند زیرا این عهدنامه به حقوق حقهٔ انگلستان را در کشورهای ایران و افغانستان و تبت تثبیت کرده و روسها آن را شناخته‌اند. روزنامهٔ استاندارد نوشته بود گرچه این قرارداد سبب خوشنودی و اطمینان خاطر دولت و ملت انگلستان شده ولی دولت باید درمورد دفاع هندوستان از هیچ نکته و دقیقه‌ای فروگذار نکند.

مخالفین و منتقدین قرارداد در انگلستان عدهٔ معدودی از رجال بودند که علاقه به‌هندوستان سبب دشمنی آنها نسبت به‌روسیه بود و همچنین لرد کرزن سیاستمدار معروف انگلیس که سفری به‌ایران کرده بود نیز با این پیمان مخالف بود و در نطق یک ساعته‌ای که در مجلس لردها ایراد کرد گفت انگلستان با این قرارداد سیاست دیرین آسیایی انگلیس را فدای مقتضیات دیپلماسی اروپایی ساخت و این کار خیانت نسبت به‌اعتمادی بوده که ایرانیها در مدت نیم‌قرن به‌دوستی انگلستان نموده بودند و ضمناً گفته بود، من گمان نمی‌کنم که این قرارداد از لحاظ قسمت ایران آن منجر به‌امنیت

هندوستان و یا استقلال ایران بشود و یا موجب تأمین صلح وصفا در آسیا گردد.

لرد کرزن و همفکران او در اقلیت بودند و این پیمان در انگلستان مانند فتح نمایانی از طرف همهٔ مردان سیاسی آن کشور تلقی گردید، حتی حزب مخالف هم با آن روی موافق نشان داد، غیر از لرد کرزن دیگر از مخالفین قرارداد مسترلینچ معروف که چند خط شوسه در ایران ساخته است، بود.

مسترلینچ درمجلهٔ انجمن آسیایی مقالهٔ مبسوطی علیه قرارداد مزبور نوشته و در آنجا صریحاً گفته بود شیر بریتانیا و خرس روسیه به‌میدان آمده وگربهٔ نالان ایران را در میان گرفته‌اند در حالیکه به‌یکدیگر می‌گویند تو با سرش بازی کن و من با دمش بازی می کنم گربهٔ نالان با گریه می‌گوید من چنین یاد ندارم که چنین قراردادی بین ما بوده است.

یکی از سیاستمداران روس گفته بود این قرارداد برای روسیه اهمیت نداشته و اگر آثاری داشته باشد مربوط به‌آینده خواهد بود.

www.tabarestan.info تبرستان

در جلسهٔ ۲۷ فوریهٔ ۱۹۰۸ دومای روس دربارهٔ این قرارداد مذاکره شد و ایزولسکی وزیر خارجهٔ روسیه ضمن نطق بفصلی انعقاد این پیمان را کار برجسته‌ای شمرد وگفت این پیمان یکی ازعوامل بقای صلح عمومی خواهد شد.

روزنامهٔ روسی نویه وریا نوشته بود قرارداد ۱۹۰۷ ممکن است هم موجب صلح باشد و هم باعث جنگ، حالا کدام خواهد بود بسته به‌رویهٔ سایر دول و خود ما است زیرا بواسطهٔ دوستی با انگلیس ما دولی را که تا بحال با او دشمن بودند با خود مخالف می کنیم و دولی را که با انگلیس دوست بودند با خود دوست می‌نماییم.

انعکاس قرارداد ۱۹۰۷ در ایران

قبل از انعقاد معاهدهٔ ۱۹۰۷ مردم ایران مخصوصاً بواسطهٔ اینکه انگلیسها درحدود ۱۵ هزار تن از آزادیخواهان ایران را پناه داده بودند نسبت به‌آنها خوش‌بین بودند و آنها را دوستدار آزادی می‌شمردند بهمین جهت اغلب وطن‌خواهان ایران انگلوفیل بودند ولی وقتی مردم ایران از موافقت و اتحاد بین روس و انگلیس آگاه شدند کم کم این حسن ظن آنها تبدیل به‌یک بدگمانی شد و در ایران شهرت پیدا کرد که روس و انگلیس ایران را بین خود تقسیم کرده‌اند و این شهرت باعث نگرانی مردم گردید.

وزیر مختار انگلیس برای اینکه به‌این شایعات خاتمه دهد در ۲۵ رجب ۱۳۲۵ هجری قمری مطابق ۴ سپتامبر ۱۹۰۷ نامهٔ زیر را به‌عنوان وزیر خارجهٔ ایران فرستاد.

یادداشت سفارت انگلیس

به‌دوستدار اطلاع رسیده که در ایران شهرت دارد فیمابین انگلیس و روس قراردادی منعقد شده‌که نتیجهٔ آن دخالت دولتین در ایران و تقسیم این مملکت فیمابین آنها خواهد بود. خاطر جناب اشرف ارفع مسبوق است که مذاکرات فیمابین دولتین روس و انگلیس بکلی طور دیگر است، چراکه جناب مشیر-الملک که در این اواخر به‌پطرسبورغ و لندن رفته، مذاکراتی که با وزیر خارجهٔ روس و انگلیس نموده و بیانیه‌ها از طرف دولتین خود مقصود دولتین را در ایران صریحاً توضیح کرده‌اند، باید راپرت داده باشند. جناب سرادواردگری وزیر خارجهٔ انگلیس مفاد مذاکراتی که با جناب مشیرالملک داشته‌اند و همچنین مفاد مذاکرات مسیوایزولسکی در دو نکتهٔ اصلیه با هم کاملا متفقند، یکی اینکه هیچیک از دولتین در امور ایران مداخله نخواهند کرد مگر اینکه صدمه به‌مال‌وجان رعایای آنها وارد آید دیگر اینکه مذاکرات درباب قرارداد فیمابین روس و انگلیس ضدیت بوده و هر یک می‌خواستند که توفیق دیگری را در ایران مانع شوند و هرگاه این ضدیت در حال نامعلوم ایران امتداد پیدا می کرد برای یک‌طرف وسوسه پیدا می‌شد که در امور داخلهٔ ایران مداخله کند و نگذارد دیگری از این وضع حالیه فایده‌ای ببرد یا بضرر دیگری برای خود تحصیل فایده بنماید، مقصود از مذاکرات حالیه فیمابین روس و انگلیس این است که چنین اشکالی فیمابین بروز نکند و این مذاکرات بهیچوجه برضد ایران نبوده است. در حقیقت چنانکه مسیو ایزولسکی برای مشیرالملک توضیح کرده وگفته‌اند هیچیک از دو دولت مطالبه از ایران ننموده و به‌این جهت دولت ایران می‌توانسته تمام هم خود را برای انجام وسایل داخله صرف نماید هر دو وزیر کاملا در خصوص مذاکره نکردن موافق بوده وجای شبهه باقی نگذارده‌اند.

کلمات مسیوایزولسکی نیز که حاوی قصد انگلیس است ازقرارذیل است:

قانون نامهٔ دولت روس این خواهد بود مادامی که به‌مصالح آنها خللی وارد نیامده از هرگونه مداخله در امور داخلهٔ ممالک دیگر احتراز جویند و بکلی انحراف از این قانون دراین مسألهٔ حالیه غیرممکن است. درباب شهرت تقسیم ایران فیمابین روس و انگلیس که می‌گویند دولتین مزبور می‌خواهند حوزهٔ اقتدار برای خود تعیین کنند جنابان سرادواردگری و مسیوایزولسکی این فقره را صریحاً توضیح کرده‌اند که بهیچوجه این شهرتها ماخذی ندارد وچیزی که دولتین می‌خواهند این است که قراردادی برای منع اشکالات و اختلافات آتیه بسته شود که به‌موجب آن قرارداد هیچیک از دولتین در آن نقاط ایران که متصل به‌سرحد دیگری است نفوذ خود را پیشنهاد ننمایند این قرار-داد به‌مصالح خود ایران یا ملت خارجه دیگری خللی وارد نمی‌آورد و فقط دولتین روس و انگلیس را متعهد می‌سازد که در ایران درصدد اقدامی که مضر بحال یکدیگر

باشد برنیایند و در آتیه از مطالباتی که درگذشته تا آن درجه مخل پیشرفت خیالات سیاسی ایران بوده است، ایران را مستخلص سازد و اظهارات جناب سیوایزولسکی این است قرارداد فیمابین دو دولت اروپایی که نهایت مصالح را در ایران دارند و آن قرارداد مبتنی بر ضمانت استقلال و تمامیت ارضی ایران و اسباب ترقی مصالح ایران خواهد بود و ایران بهمراهی و کمک دو دولت مقتدر هم جوار خود می‌تواند بعد از این تمام قوای خود را صرف ترقی داخلی بنماید از مطالب فوق ملاحظه خواهند فرمود این شهرتها که در این اواخر درخصوص خیالات سیاسی روس و انگلیس در ایران داده‌اند تا چه اندازه بی‌مأخذ است، و آنها بهیچوجه قصد حمله به‌استقلال ایران نداشته و منظور دولتین از بستن این قرارداد این است که استقلال ایران را ابدالدهر تأمین نمایند و نه‌فقط می‌خواهند عذر بجهت مداخله کردن در دست نداشته باشند، بلکه قصدشان در این مذاکرات دوستانه این بود که یکدیگر را نگذارند در ایران بعذر حفظ مصالح خود دخالت کنند و دولتین مزبور امیدوارند که در آتیه دولت ایران ابدالدهر از طرز مداخله خارجه مستخلص و در اجرای امور مملکتی خود به‌وضع خودشان کاملا آزاد بوده باشند که فواید آن عاید خودشان و تمام دنیا گردد.

چند یادداشت دیگر هم در این زمینه سفیر انگلیس به‌ایران نوشت.

www.tabarestan.info تبرستان

پاسخ وزیر خارجه ایران

در تاریخ ۲۵ رمضان ۱۳۲۵ هجری قمری مرحوم مشیر-الدوله وزیر خارجهٔ ایران جواب نامهٔ وزیر مختار انگلیس را به‌شرح زیر داد:

مراسلهٔ محترمهٔ جناب جلالتمآب وزیر مختار مورخهٔ ۱۵ شعبان ۱۳۲۵ و ۲۸ سپتامبر ۱۹۰۷ که متضمن سواد یک قسمت قرارداد منعقده فیما-بین دولتین فویشوکتین انگلیس و روس راجع به‌ایران و دارای یک مقدمه و پنج فصل بود واصل گردید، اینک در جواب زحمت‌افزا می‌شود. چنانکه خاطر نصفت مظاهر آن جناب تصدیق خواهد کرد قرارداد مزبور فیمابین دولتین فویشوکتین انگلیس و روس منعقد شده بنابراین مفاد آنهم راجع به‌دولتین که قرارداد مزبور را امضاء کرده‌اند خواهد بود و دولت علیه ایران نظر به‌استقلالی که به‌فضل خداوند متعال بخودی خود داراست کلیهٔ حقوق و اختیاراتی را که از استقلال تام این دولت علیه حاصل است از اثر نفوذ هر قسم قراردادی که مابین دو یا چند دولت خارجه در باب ایران منعقد شده یا می‌شود اصولا و حتماً مصون و محفوظ می‌دارد و از روابط خود با دول متحابه و تشیید مبانی وداد و یک جهتی موافق اصول عهود مقدسه و قاعدهٔ درهای باز برای تجارت بین‌المللی سعی بلیغ خواهد داشت و درباب وجوه استقراضی هم بدیهی است که دولت علیه فصل قراردادهایی‌را که در این باب منعقد شده است بدون تخلف رعایت

خواهد نمود و برای اظهار و اعلام اصولی که در این مراسله مقید و مصرح است سوادی از آن برای نمایندگان دول متحابه مقیمین دربار ارسال گردید.

درمجلس شورای ملی و مطبوعات

در جلسهٔ ۲۶ شعبان ۱۳۲۵ در مجلس شورای ملی نیز این موضوع مطرح گردید و با اینکه بعضی از وکلا از روی بی‌اطلاعی سخنان ناهنجاری بر زبان راندند معهذا مجلس باتفاق این پیمان را رد کرد و اعلام کرد که آنرا به‌رسمیت نخواهد شناخت.

وکیل‌التجار یکی از نمایندگان وقتی معاهده مطرح شد گفت قناعت توانگر کند مرد را، چیزی که ما را امروز می‌تواند مستخلص کند قناعت است دیگری گفت آنچه از این عهدنامه مفهوم می‌شود مضمون آن فرمایش خداوند است که می‌فرماید خودتان خودتان را دوست بدارید طلاست دیگران به‌شما ربطی ندارد عهدنامه به‌ما ربطی ندارد باید استقلال خودمان را حفظ کنیم وکلای دیگر هم در این زمینه بیاناتی کردند ولی مطبوعات حملات زیادی کردند روزنامهٔ حبل‌المتین چاپ تهران در شمارهٔ اول شعبان خود نوشت:

راستی حکایت دارد. ما در خانهٔ خود نشسته‌ایم و دیگران دربارهٔ خانهٔ ما گفتگو می‌کنند و با هم عهد و پیمان می‌بندند و به‌خود ما هم اصلا اطلاع نمی‌دهند، این یک داستان غریبی است که نظیرش را کسی ندیده.

خطبای ملت در مجامع عمومی نطقهای مهیج برضد آن قرارداد ایراد کردند و دولت انگلیس را فتنه‌جو و مزور و دشمن دوست‌نما خواندند و اعلام داشتند که ملت ایران از انعقاد این قرارداد متزجر و آن را جابرانه و برخلاف عدالت و حق و اصول روابط و حقوق بین‌المللی و استقلال ایران می‌داند و نسبت به‌عاقدین قرارداد اظهار تنفر می‌کند و آنها را ظالم و حق‌شکن می‌داند.

نتایج و آثار شوم معاهدهٔ ۱۹۰۷

معاهدهٔ ۱۹۰۷ را دولت و ملت ایران چنانکه در صفحات پیش دیدیم به‌رسمیت نشناختند و مخالفت خود را با آن اعلام کردند ولی نتایج و آثار شوم آن به‌جبر و فشار از طرف دو دولت متمدن غربی به‌ایران تحمیل گردید.

روس و انگلیس که تا قبل از انعقاد معاهدهٔ ۱۹۰۷ هر یک برای پیشرفت نفوذ خود در ایران سعی می‌کردند قلوب مردم را جلب نمایند از آن پس هر دو متفقاً کشور بلادیده و ضعیف ما را تحت فشار قرار دادند و این فشار و ستم بی‌حدوحصر تا آغاز انقلاب شوروی یعنی ده سال متوالی بطول انجامید.

www.tabarestan.info

درطی این ده سال بود که روس و انگلیس ماهیت اصلی خود را به‌ایرانیان نشان دادند و ثابت کردند که پابند هیچیک از اصول اخلاقی و مروت نیستند.

نخستین اثر شوم معاهدهٔ ۱۹۰۷ بمباران مجلس شورای ملی و سرکوبی آزادیخواهان و مشروطه‌طلبان ایران بود که در تاریخ ۲۳ ژوئن ۱۹۰۸ (۲۳ جمادی‌الاخر ۱۳۲۶ هجری) رویداد و لیاخف عامل وفادار و نوکر تزار، حاکم نظامی تهران گردید.

میزان مسرت و شادمانی تزار روس را از بمباران مجلس ایران قبلا تذکار دادیم. روسها که اصولا با برقراری حکومت مشروطه در ایران مخالف بودند از این واقعه ابراز شادمانی کردند.

اما انگلیسها که خودشان در آغاز انقلاب به‌مشروطیت ایران کمک و مساعدت کرده بودند بعد از معاهدهٔ ۱۹۰۷ از نیش زدن به‌آزادیخواهان مضایقه نکردند.

وقتی خبر بمباران مجلس در اقطار دنیا انتشار یافت بلندگویان سیاست امپریالیزم انگلستان یعنی مطبوعات هندی و انگلیسی بجای ابراز دلسوزی نسبت به‌آزادیخواهان زبان به‌انتقاد از مجلس و مطبوعات صدر مشروطهٔ ایران گشودند، روزنامهٔ تایمز در مقالهٔ شمارهٔ ۲۵ ژوئن خود روز بعد از انقلاب نوشته بود ملل مشرق زمین لیاقت حکومت ملی و مشروطه را ندارند و آنها نمی‌توانند اصول حکومت ملی را درک کنند و هضم نمایند و مجلس ایران بدون اینکه لیاقتی برای ادارهٔ کشور نشان دهد فقط حرف می‌زد و پا را از حد خود فراتر نهاده به‌خاندان سلطنت جسارت می کرد. مطبوعات بی‌بندوبار ایران شرارت خطرناک خود را در این مدت نشان دادند مردم معنی آزادی را اینطور فهمیده بودند که از پرداخت مالیات استنکاف نمایند، ناامنی افزایش یافته، شورش در همه جا راه یافته، بالاخره هواخواهان سلطنت برای خاتمه دادن به‌این اوضاع آشفته قد برافراشتند وملیون با سردی و خمودی مغلوب شدند.

رویهمرفته هدف جراید انگلیسی این بود که توپ بستن مجلس ایران را که بنا۔به‌اراده و میل متحد جدیدشان یعنی دولت امپراطوری روس صورت گرفته بود در برابر افکار عمومی مردم انگلستان موجه و لازم قرار دهند درصورتی که بر تمام اشخاصی که تاریخ انقلاب ایران را با دقت تحت مطالعه قرار داده‌اند این حقیقت ثابت است که ملیون و مجلس نهایت شایستگی خود را در ادارهٔ امور ایران نشان داده و وظیفهٔ خود را عمل نموده بودند.

ادوارد براون خاورشناس معروف انگلیسی در فصل هشتم کتاب تاریخ انقلاب ایران به‌ایرادات تایمز و سایر نویسندگان انگلیس در این مورد پاسخ داده و نوشته است: این توقعاتی را که از مجلس ایران داشته‌اند حتی از مجلس عوام انگلیس هم نمی‌توان داشت، بدون شک چندین تن از مجلسیان فاسد بوده‌اند ولی آنچه مسلم است

www.tabarestan.info تبرستان

اکثریت نمایندگان مجلس ایران وطنپرست و شایسته بوده‌اند، کسی که سروکار با منطق دارد متوجه این نکته است که اگر تحول ناگهانی درمسلک افراد نادرو کم نظیر است تحول ناگهانی ملل و اقوام نادرتر و مشکلتر است اگر از روی انصاف قضاوت کنیم مسلم است که ایرانیان درهمین دورهٔ کوتاه چنان به‌پیشرفت بزرگی از لحاظ روحیه و اخلاق نایل آمدند که من می‌توانم بجرأت ادعا کنم که نظیر آن را در سایر ملل بزحمت می‌توان یافت ادوارد براون در دفاع از مطبوعات ملی ایران باز نوشته: برای من که در حدود هشت تا نه‌تا از جراید مهم ایران را مرتباً دیده‌ام و خوانده‌ام این انتقاد بی‌مورد تایمز از جراید ایران تحمل‌ناپذیر است و هرگز سزاوار نیست که تایمز نسبت هرزه‌گویی و یاوه‌سرایی به‌عموم جراید ایران بدهد گذشته از این باید توجه کرد که مطبوعات ملی ایران هنوز خیلی جوان است.

روزنامهٔ تایمز که زبان حال استعماریون انگلیس بود از لحاظ خودش محق بود که به‌مشروطه‌خواهان ایران بتازد همانطور که به‌آزادیخواهان هند و مصر هم در همان احوال می‌تاخت و تزار سفاك و خونریز روس را ستایشها می‌کرد. غرض ما از بیان این نکته هم‌آهنگی روس و انگلیس در بمباران مجلس ملی ایران بود که یکی از موالید و آثار معاهدهٔ ۱۹۰۷ می‌باشد.

اعلامیهٔ محمدعلیشاه از باغشاه

پس از آنکه محمدعلیشاه در باغشاه جای گرفت و اطراف خود را از قوای مسلح و توپ مستحکم نمود و خود را در محل امنی پنداشت و یقین کرد که روسها پیش از خود او برای از میان بردن مشروطیت و جنگ با آزادیخواهان آماده‌اند چهرهٔ حقیقی و نیت باطنی خود را آشکار کرد، عده‌ای قزاق و سرباز مأمور کرد که در شهر گردش کرده و هر کس را که مسلح ببینند دستگیر کنند و علاءالدوله و جلال‌الدوله و سردار منصور را با خفت تبعید کرد، سپس اعلامیه‌ای تحت عنوان راه نجات که در حقیقت اعلان جنگ با ملت بود به‌این مضمون منتشر نمود:

ملت قدیم ایران فرزندان حقیقی و روحانی ما هستند، البته خوشوقت نخواهند بود که دولت شش هزار سالهٔ ایشان پایمال هواوهوس جمعی خود غرض و خودخواه که بکلی از حیثیت و شرافت و ملیت دور هستند گردد، البته راضی نخواهند بود که بدبختانه دستخوش خیالات فاسد جمعی آدم کش شوند.

یکی به‌طمع وزارت و دیگری برای ریاست و جمعی بعلت جلب فایده و بعضی بعلت کسب تسلط اقدام به‌امور نامشروع نموده و ساده‌لوحان بیچاره را به‌عناوین مختلفه هر ساعت به‌زبانی و هر روز به‌بیانی فریفته و آنها را آلت کار و ایادی اعتبار خود قرار دهند.

به‌عموم فرزندان خود اعلام می‌نماییم که در این صورت چندی نخواهد گذشت که از دولت و ملت جز اسمی باقی نخواهد ماند و بکلی رشتهٔ قومیت و قوای مملکت از هم گسیخته خواهد شد چنانچه سالهای دراز و اتلاف نفوس عقلای ملت نیز از عهدهٔ اصلاح آن نتوانند برآیند.

بدیهی است که اشتباهی نخواهند داشت که شخص همایونی ما در این مدت تا چه حد در پیشرفت مشروطیت و آسایش ملت و صلاح مملکت اقدام فرموده و از هیچ اقدامی فروگذار نفرموده‌ایم.

هر چه گفتند شنیدیم و هر چه خواستند کردیم و از هر حرکت زشت و ناپسند بده

تجاهل و اغماض نمودیم، چه عهدها که بستند و شکستند، چه پیمانها که به‌پایان نبردند، آیا دیگر برای شما شبهه‌ای باقی مانده که معدودی مفسدین قصدی جز خراب کردن خانهٔ شما ندارند، آیا نمی‌دانید که نمی‌خواهند رابطهٔ اتحاد حقیقی میان دولت و ملت برقرار بماند، صراحتاً به‌شما می‌گویم که بهیچوجه من‌الوجوه دیگر ممکن نیست که بیش از این دولت و ملت خود را دچار حوادث و انقلابات دیده و از اعمال مغرضین صرفنظر فرمایم و این حرکات ناشایسته را بازیچه پنداشته و ملت خود را در تنگنای فشار ظلم مفسدین ایران خراب‌کن بگذارم، ایران بطوری که دستخط فرموده و به‌عموم دول اعلام فرموده‌ایم مشروطه و در عداد دول کنستیتوسیون محسوب است، و کلا و مجلس شورای ملی در کمال قدرت و امنیت به‌تکالیفی که از برای آنها مقرر است عمل خواهند کرد و ما هم جداً در اجرای دستخط و مرحمت سابق خودمان جاهدوساعی، تجار و کسبه و رعایا عموماً در امان و بکار خود مشغول و مفسدین بی‌هیچ قبول وساطتی معزول و منکوب، هرکس از حدود خود تجاوز کند مورد تنبیه وسیاست سخت ما واقع خواهد شد.

البته ملت نجیب ایران و فرزندان عزیز ما اقدام حیات‌بخش شاهانه را شایسته هرگونه تشکر دانسته مقصد سنیهٔ ما را در نظر داشته و بهیچوجه از همراهی فروگذار نخواهند کرد.

محمدعلیشاه قاجار

مخبرالدوله وزیر پست و تلگراف — برای اینکه زودتر اعلامیه شاه در شهرهای ایران منتشر شود — سیمهای قطع شده را ترمیم کرد و در اندک‌زمانی اعلامیه در نقاط مختلف ایران انتشار یافت.

از طرف دیگر چون مشروطه‌خواهان دسترسی به‌تلگرافخانه نداشتند بناچار قاصد به‌شهرها فرستادند و مجامع ملی شهرستانها را از وقایعی که در تهران پیش آمده بود و خطری که در پیش بود آگاه کردند چنانچه بهبهانی و طباطبائی برای آگاه کردن انجمن تبریز خبر ذیل را به‌قزوین با قاصد نزد میرزا حسن رئیس‌المجاهدین فرستاده و او بوسیلهٔ مرد مطمئنی به‌تبریز رسانید.

خدمت علمای اعلام و انجمن ولایتی وسایر انجمنها:

تبعید چند نفر درباریها از قبیل امیربهادر که از اول مشروطیت بشدت مشغول افساد و اخلال روابط مابین ملت و سلطنت بود و دست فسادشان به‌خارج درازگشته استقلال مملکت را در معرض خطر عاجل گذاشته به‌انواع وسایل مناسبه از حضور همایونی استدعا شده بود.

چند روز قاطبهٔ امرا وسرداران در منزل حضرت اشرف عضدالملک متحصن و تبعید

www.tabarestan.info طبرستان

آنها را از دربار استدعا نمود و قبول نشد و از قوه به‌فعل نرسید روز پنج شنبه اعلیحضرت بصورت خیلی موحشه بغتتاً به‌باغشاه که بیرون دروازه است تشریف برده اردوی مفصلی درآنجا تشکیل داده دیروز یکشنبه درموقع شرفیابی چند نفر ازسران امرا را امر بتوقیف فرموده بیرون دروازه‌ها را توپ گذاشته ازحالت حاضره موحشه خیلی اهالی مشوش و سیمهای تلگراف مقطوع اقدامات درباریان کلیتاً به‌انهدام مشروطیت و مجلس قریب‌الوقوع.

عبدالله‌الموسوی بهبهانی — محمدابن صادق طباطبائی

www.tabarestan.info

فصل هجدهم

شاه در تهیه جنگ

قشونی که محمدعلیشاه از نقاط مختلف مملکت در خفا خواسته بود فوج فوج و دسته دسته وارد تهران می‌شدند و در اطراف باغشاه اردو می‌زدند. دو فوج آذربایجانی، فوج سیلاخوری، فوج مقانی، فوج زرندی، فوج سوارهای بختیاری، سوارهای شاهسون، سوارهای سنجابی، سوارهای کشیکخانه و افواجی که در تهران بودند مجموعاً از بیست هزار نفر تجاوز می‌کرد. فرماندهٔ قزاقخانه هم قزاقهایی که در نقاط مختلف کشور بودند به‌تهران احضار نمود و همه را آمادهٔ کارزار کرد، تمام دروازه‌های تهران را توپ گذاردند و عده‌ای را به‌پاسبانی خندقها گماشتند بطوری که شهر تهران در حال محاصره واقع شد عده‌ای قزاق و سرباز هم روزها تفنگ بدست در خیابان و کوچه‌های تهران مشغول پرسه زدن بودند و کسانی را که اسلحه داشتند خلع سلاح می‌کردند و گاهی به‌تهمت پیدا کردن اسلحه به‌خانه‌ها رفته به‌غارت و یغما می‌پرداختند.

رجال منافق که تا دیروز لباس مشروطه‌خواهی دربر کرده بودند و در انجمنهای ملی عضویت داشتند و به‌موافقت با حکومت ملی قسم خورده بودند راه باغشاه را پیش گرفته و در آنجا معتکف شدند.

همه شب در باغشاه جلسات سران مستبدین منعقد می‌شد صاحبمنصبان روسی که عهده‌دار بزرگترین رل در این بازی بودند و یا بهتر بگوییم بنابدستور دولت استبدادی روس مأمور بودند آزادی را در ایران ریشه کن کرده و از بین ببرند، در حال حاضرباش تمام افواج را در قزاقخانه نگاهداشته و از مراودهٔ افراد و صاحبمنصبان ایرانی با خارج جلوگیری می‌کردند. آنچه از توپ و تفنگ و فشنگ و نارنجک در قورخانه بود به‌باغشاه حمل کردند و تفنگهای کهنه را از دست آنها گرفته با تفنگهای پنج تیر که در زمان سلطنت مظفرالدین شاه از دولت فرانسه خریده شده بود و توپهای شنیدر که تازه وارد کرده بودند مجهز نمودند.

عده‌ای از وکلای جبون و کم‌دل و نمایندگان خائن، چون کپهٔ ترازوی محمد-

www.tabarestan.info
تبرستان

علیشاه را سنگین‌تر یافتند بنای آمدوشد محرمانه را با دربار گذاردند و به‌پیشگاه شاه ستمگر سر سپردند.

جاسوسان برای ترسانیدن آزادیخواهان در گوشه‌و کنار پاشیدن تخم نفاق میان مردم و مرعوب کردن اعضای انجمنهای ملی بکار برخاستند و عده‌ای از سران تجار و اصناف را فریب داده به‌طرف باغشاه کشانیدند.

روحانیون مخالف مشروطیت که چندی بود گوشه گیری کرده بودند به‌جنب‌وجوش آمدند و به‌فعالیت پرداختند و فریاد وااسلاما را راه انداخته اوباش و سردمدارهای شهر که باتفاق اجزای طویلهٔ سلطنتی و قاطرخانه و شترخانه در واقعهٔ میدان توپخانه رل بزرگی را بازی کردند و از همان زمان خود را بسته به‌شاه می‌دانستند و پول عرقی از آن مقام به‌آنها می‌رسید گرد هم جمع شده بنای اغتشاش و ناامنی راگذاردند و هر کجا مشروطه‌طلبی را بدست می‌آوردند کتک زده لخت می کردند.

مجلس شورای ملی چون قدروقیمت واقعی آزادی را نمی‌دانست به‌طریق اول نمی‌توانست بفهمد که برای حفظ آزادی چه اندازه از خودگذشتگی و فداکاری لازم است و چون همهٔ مردمان ضعیف با اینکه خطر را در مقابل خود می‌دید به‌روی خود نمی‌آورد و وقت خود را به کارهای بی‌اساس وگفتگوهای پوچ می گذرانید و هر وقت هم که از طرف ملت به‌او فشار وارد می‌شد فقط به‌سئوال و استیضاح وزرا و جوابهای بی‌معنی آنها قانع می‌شد و نمی‌خواست بفهمد که وزرا کوچکترین اختیار و قدرتی ندارند و تمام قوای نظامی متمرکز در باغشاه شده و در دست پادشاه و مشاورین روس او می‌باشد.

ملت چه می کرد

همینکه آزادیخواهان از رفتن محمدعلیشاه به‌باغشاه و جمع کردن سپاهیان به گرد خود آگاه شدند و یقین کردند که خیال جنگ در سردارد روز نهم جمادی‌الاول یکی بعد از دیگری راه مجلس را پیش گرفتند و در مسجد سپهسالار مقام گزیدند. هرانجمن یکی از اطاقهای مدرسه را اشغال کرد و لوحهٔ انجمن را برسر در آن قرارداد.

روزنامه مجلس عدهٔ لوحه‌های انجمنها را یکصدوهشتاد عدد می‌نویسد به‌این معنی که یکصدوهشتاد انجمن برای حفظ مشروطیت درمسجد جمع شدند اگرچه عدهٔ حقیقی اعضای انجمنها معلوم نیست ولی آنچه مسلم است در همان روز اول هزارها نفر مشروطه‌خواه اطراف مجلس و مسجد را اشغال کردند اکثر این جماعت که برای حفظ آزادی از دو سال پیش دست ازکسب‌وکار خود کشیده و جان در دست گرفته مهیای فداکاری بودند بحدی فقیر و بی‌بضاعت بودند که با نان خشک شکم خود را سیر می‌کردند و شبها بدون بستر در صحن مسجد و پشت‌بامها و خیابانهای اطراف مجلس

می‌خوابیدند. عده‌ای از آنها مسلح به‌تفنگ بودند ولی اکثر آنها کاردی بر کمر و یا چماقی در دست داشتند.

روزها ملک‌المتکلمین و آقا سید جمال‌الدین که رهبری ملت را عهده‌دار بودند و مردم بحد پرستش آنها را دوست می‌داشتند و گفتهٔ آنها را چون وحی منزل می‌دانستند بر کرسی خطابه رفته مردم را به‌پایداری و حفظ مشروطیت و آزادی تشجیع می کردند و روح سلحشوری و فداکاری را به‌آنها تزریق می‌نمودند.

روز ۱۲ جمادی‌الاول غلامرضاخان سرتیپ از طرف شاه به‌مجلس آمد و به‌رئیس مجلس اظهار کرد که شاه از اجتماع عده‌ای مسلح در مسجد و اطراف مجلس نگران است و تقاضا دارد که مجلس آنها را متفرق کند تا خود با مجلسیان وارد مذاکره گشته اختلافات را با مسالمت تصفیه نماید، در صورتیکه مجلسیان بچشم می‌دیدند که محمدعلیشاه توپهای سنگین به‌دروازه‌های شهر کشیده و همه روزه عده‌ای مسلح از سرباز و سوار بر اردویی که اطراف باغشاه تشکیل داده افزوده می‌شود و مصمم برای جنگ و از میان بردن مشروطیت است، پیغام محمد علیشاه را دست‌آویز قرار داده و چند نفر از کسانی که بیش از سایر وکلا مورد احترام مردم بودند برای متفرق کردن مجاهدین به‌مسجد فرستادند. از آن جمله طباطبائی، بهبهانی، تقی‌زاده، مستشار-الدوله و ممتازالدوله رئیس مجلس بودند که به‌مسجد رفتند و با رؤسای انجمنها و سران ملیون به‌گفتگو برخاستند و با اصرار زیاد تقاضا کردند که مردم متفرق شوند و راه مظلومیت پیش گیرند و بهانه به‌دست شاه ندهند و بگذارند مجلس با رویهٔ مسالمت شاه را به‌تسلیم و تمکین از قانون اساسی ملزم نماید. رئیس مجلس گفت اگر شما متفرق نشوید همهٔ عالم خواهند گفت که ملت ایران آنارشیست وهرج‌ومرج‌طلب است و دیگر اعتباری برای مشروطه‌خواهان در مقابل ملل جهان باقی نخواهد ماند و حق را به‌طرف شاه خواهند داد.

مجاهدین با کمال قوت قلب و استقامت با اندرز نمایندگان مخالفت کردند و بطور صریح به‌آنها گفتند که شاه می‌خواهد با این حیله مجلس بی‌یاور شود و مدافعین مشروطیت متفرق شوند و سپس بدون زحمت مجلس را با قوای نظامی اشغال کند. عاقبت پافشاری نمایندگان روح مقاومت ملیون را متزلزل نمود و انجمنها تصمیم گرفتند که نمایندگان خود را در مسجد گذارده و همگی پی کار خود بروند.

کسروی در تاریخ مشروطیت می‌نگارد که تقی‌زاده بیش از سایر نمایندگان مجلس برای متفرق کردن مجاهدین پافشاری کرد و به‌آنها فهماند که رازی در کار است و بهرطوری که ممکن بود اسباب تفرقهٔ مدافعین مشروطیت را فراهم نمود و در نتیجه از هرانجمن بیش از چند نفر نماینده که مجموع آنها در حدود سیصد چهارصد نفر بیش نبود در مسجد باقی ماندند.

www.tabarestan.info

در تلگرافی که سفیر انگلیس به‌وزیر خارجهٔ انگلستان در ۵ ژوییه نموده چنین می‌گوید تقی‌زاده که از سرکردگان بزرگ بود از مردم تقاضا نمود که بدون آنکه علت و جهات نظر او را بخواهند بفوریت متفرق شوند. اسمعیل بهادر که یکی از مجاهدین بود می‌گوید تقی‌زاده به‌ما گفت جنگ نخواهد شد و صلاح است همگی متفرق شوید و سپس امر داد تابلو انجمن آذربایجان را که بر سر در یکی از اطاقهای مسجد بود پایین آوردند. کتاب آبی می‌نویسد مردم یقین داشتند که مجلس به‌آنها خیانت می‌کند.

اگر چه این عمل ناخردمندانهٔ مجلس سبب از میان رفتن مشروطیت و سه سال انقلاب و جنگها و ریختن خون ده‌ها هزار نفر مردان پاک نهاد ایران شد ولی نمی‌توان حاجی امام جمعه خویی و طباطبائی و رئیس مجلس و حاجی معین و حاجی امین‌الضرب و حاجی سید نصرالله و عده‌ای را به‌سوءنیت و بدخواهی متهم نمود زیرا آنها مخالف جنگ و خونریزی بودند و خیال می کردند مشروطیت و آزادی را با در دست داشتن قرآنهایی که محمدعلیشاه در پشت آنها قسم یاد کرده بود که به‌مشروطیت خیانت نخواهد کرد می‌توانند حفظ نمایند.

مضحک این بود که مجلس متفرق کردن حامیان مشروطیت را یک موفقیت و شاهکار سیاسی پنداشته بود و می‌گفتند که ما به‌عالمیان نشان دادیم که اهل جنگ و ستیز نیستیم و ملت ما طرفدار صلح و آرامش است و همانطور که بدون خونریزی با مظلومیت، مشروطیت را بدست آوردیم با همان رویه هم آن را نگاه خواهیم داشت. شک نیست که اگر نمایندگان مجلس بجای متفرق کردن ملت آنان را به‌پایداری و ایستادگی تشویق می کردند در اندک زمانی عدهٔ مدافعین مشروطیت چندین برابر می‌شد و محمدعلیشاه جرأت حمله به‌مجلس را نمی کرد و اگر هم اقدام به‌جنگ می کرد شکست می‌خورد و مشروطیت برای همیشه نجات می‌یافت.

آنچه را که در این مبحث نوشتم مطالبی بود که بعضی از مورخین نوشته‌اند و در میان مردم شهرت دارد ولی حقیقت مطلب اینست که در اینجا می‌نویسم سفیر روس و کاردار سفارت انگلیس که بعد از انعقاد معاهدهٔ ۱۹۰۷ در کلیهٔ امور ایران با هم همکاری می کردند و یا بهتر بگوییم با هم همدست بودند و می‌خواستند بهرقیمتی که بود محمدعلیشاه را تقویت کنند و او را در روی تخت لرزان سلطنت نگاهدارند همینکه دیدند ملت ایران برای واژگون کردن سلطنت محمدعلیشاه کوشش می کند و دامنهٔ انقلاب توسعه پیدا می کند شرحی به‌مشیرالدوله وزیر خارجه به‌این مضمون نوشتند: چون اوضاع فوق‌العاده خطرناک است از شما تقاضا داریم که جلسه‌ای از عضدالملک و رئیس مجلس شورای ملی و نمایندگان دولتین تشکیل بدهید تا راجع به اوضاع گفتگو و مشورت بشود مشیرالدوله بدون فوت وقت به‌مجلس می‌رود و تشکیل کمیسیون خارجهٔ مجلس را تقاضا می کند، پس از ساعتی کمیسیون مذکور منعقد

www.tabarestan.info تبرستان

می‌شود و مشیرالدوله پیغام سفیر روس و کاردار سفارت انگلیس را به‌عرض کمیسیون می‌رساند بعد از مذاکرات زیاد کمیسیون صلاح نمی‌داند که رئیس مجلس در آن جلسه شرکت کند و به‌مشیرالدوله می‌گویند خود شما نمایندگان دولتین را ملاقات کنید و مطالبی که دارند به‌اطلاع مجلس شورای ملی برسانید مشیرالدوله نمایندگان روس و انگلیس را در منزل شخصی خودش دعوت می کند و از عضدالملک هم تقاضا می کند که در آن جلسه شرکت کند، مذاکرات آن جلسه تاریخی خیلی مفصل است و ما در یک جمله مفهوم بیانات نمایندگان دو دولت همسایه را می‌نگاریم. سفیر روس می گوید اگر ملت ایران بیش از این دامنهٔ انقلاب را توسعه بدهد و به‌محمدعلیشاه فشار وارد بیاورد ما مجبور خواهیم شد در کارهای ایران مداخله کنیم و از این وضع نامطلوب جلوگیری نماییم، سفیر روس بطور صریح یا با کنایه به‌وزیر خارجه فهمانده بود که اگر مردم متفرق نشوند و نظم و آرامش پیدا نشود و جان و یا سلطنت محمدعلیشاه در خطر بیفتد ما برای حمایت او قشون وارد ایران خواهیم کرد.

ناگفته نماند که روز پیش از انعقاد جلسهٔ خانه مشیرالدوله محمدعلیشاه که موقعیت خود را در باغشاه مستقر ومستحکم کرده بود و بطوری که نوشتیم اردوی مفصلی در اطراف خود تشکیل داده بود و یقین داشت که ملیون بسهولت نمی‌توانند به‌او دست یابند و مطمئن شده بود که سفارت روس و انگلیس از او پشتیبانی می کنند، غلامرضا-خان سرتیپ قزاقخانه را با پنجاه نفر قزاق به‌مجلس می‌فرستد و به‌وکلا پیغام می‌دهد: خود من حافظ مجلس هستم و وکلا باید مردمی که اطراف مجلس جمع شده‌اند متفرق کنند و هرگاه خود مجلس اقدام به‌متفرق کردن مردم نکند با قوهٔ قهریه آنها را متفرق خواهم کرد.

مشیرالدوله نظریات نمایندگان دولتین را به‌اطلاع مجلس رسانید و مجلس برای اخذ تصمیم وارد مذاکره وگفتگو می‌شود برای روشن شدن وضعیت ناچاریم روبه و عقیدهٔ وکلای مجلس را در آن روزهای پرآشوب بیان کنیم.

در آن روزهای بحرانی و انقلاب که حیات آزادی به‌مویی آویخته بود وکلای مجلس که حافظ و حامی مشروطیت بودند چهار دسته شده بودند آقاسید عبدالله بهبهانی و چند نفر از وکلای تندرو، طرفدار مقاومت بودند و عقیده داشتند که اگر مدافعین مشروطیت و مجاهدین مسلح از حفاظت مجلس دست بکشند و متفرق بشوند انهدام مجلس و مشروطیت حتمی و قطعی است. قریب چهل نفر از وکلا از دیرزمانی با باغشاه و دستگاه استبدادی راه پیدا کرده بودند و در معنی به‌ساز شاه می‌رقصیدند ولی چون در ظاهر جرأت اظهار عقیده نداشتند در تحت عنوان صلح خواهی جداً کوشش می کردند که ملت متفرق بشود. یک عده از وکلا مرعوب شده بودند و بکلی روحیهٔ خود را از دست

www.tabarestan.info تبرستان

داده بودند و یا بهتر بگوییم ترسیده بودند و می‌خواستند به هرقیمتی که ممکن است جنگ و خونریزی نشود. یک عده دیگر که در مشروطه‌طلبی و خیرخواهی آنها تردید نبود از قبیل میرزا سید محمد طباطبائی و حاجی امام جمعه خویی و حاجی امین‌الضرب و حاجی معین بوشهری تصور می کردند که اگر مجاهدین را متفرق کنند و اطراف مجلس را خلوت کنند و به کشمکش خاتمه بدهند ممکن است سازش میان شاه و مجلس پیدا شود و از جنگ حتمی و خونریزی اجتناب شود این بود که بعد از مذاکرات زیاد در اطراف پیغام شاه و نمایندگان روس و انگلیس مجلس با یک اکثریت نزدیک باتفاق رأی داد که مجاهدین باید از اطراف مجلس بروند و مسجد سپهسالار و سنگرهایی که ساخته بودند تخلیه کنند و نمایندگان انجمنها متفرق گردند.

در ضمن مذاکرات مجلس، بهبهانی بطور صریح و روشن گفت ما را فریب می‌دهند و می‌خواهند ما را غافلگیر کنند و هرگاه مدافعین مشروطیت و مجاهدین آزادی که تا این ساعت مجلس در پناه آنها سرپا ایستاده است متفرق بشوند و پی کار خود بروند به‌مجلس هجوم خواهند برد و همهٔ ما را دست بسته گرفتار خواهند کرد، حاجی امام جمعه خویی که فریب حرفهای محمدعلیشاه را خورده بود با یک حال عصبانی و تأثر برپا خاست و به‌سر و سینهٔ خود زد و به‌بهبهانی گفت تو می‌خواهی مملکت را در خاک‌وخون بکشی و مردم را به کشتن بدهی، باری بهبهانی و تندروهای مجلس که رهبر آنها تقی‌زاده بود در مقابل اکثریت نزدیک باتفاق مجلس تمکین کردند و موفق شدند که بنام مجلس شورای ملی به‌مردم اعلام شود متفرق گردند و پی کار خود بروند. مجلس، آقا سید عبدالله بهبهانی و تقی‌زاده را مأمور کرد به‌مسجد سپهسالار که مرکز اجتماع ملت بود بروند و با اندرز و ملایمت مردم را متفرق کنند و به‌آنها اطمینان بدهند که اگر متفرق بشوند شاه با مجلس سازش خواهد کرد و اختلاف از میان برخواهد خاست و کار به‌صلح‌وصفا خواهد کشید و کوچکترین خطری برای مشروطیت پیش نخواهد آمد. آن روز نمایندگان صدوبیست انجمن اطاقهای مسجد سپهسالار را اشغال کرده بودند و بالای در هرحجره تابلو انجمن را قرار داده بودند و سطح مسجد و پشت‌بامها از هزارها افراد مسلح و بدون اسلحه پوشیده شده بود بهبهانی، طباطبائی، تقی‌زاده و ممتازالدوله با عده‌ای از وکلا به‌مسجد رفتند و بهبهانی در میان فریادهای زنده‌باد مشروطیت منبر رفت و تقی‌زاده هم در روی پلهٔ بالاتر عقب بهبهانی جای گرفت.

www.tabarestan.info تبرستان

بهبهانی برخلاف عقیدهٔ شخصی که داشت بعد از یک مقدمهٔ طولانی و قرائت چند آیه از قرآن‌مجید به‌مردم توصیه کرد که از نظر و عقیدهٔ وکلای مجلس شورای ملی که نمایندگان ملت هستند و جز خیروصلاح ملت و حفظ مشروطیت آرزویی ندارند پیروی کنند و راضی نشوند که کار به‌جنگ‌وخونریزی بکشد و یقین بدانند که اگر متفرق بشوند مجلس موفق خواهد شد بدون آنکه لطمه‌ای به‌مبانی مشروطیت و آزادی

ملت وارد بیاید شاه را بسازش با مشروطیت وادار کند و اختلافات از میان برخیزد و صلح وصفا بجای جنگ وستیز برقرار شود. بعد از بیانات بهبهانی تقی‌زاده در حالیکه دستش را روی شانهٔ بهبهانی گذارده بود گفت عقیدهٔ حضرت حجةالاسلام عین صلاح و صواب است و عقیدهٔ عموم وکلای ملت است و منهم در سهم خودم معتقدم که اگر مردم متفرق بشوند و کار را به‌مجلس واگذار کنند نتیجهٔ مطلوبه که همه ما طلب آن هستیم بدست خواهد آمد.

با وجود بیانات بهبهانی، با وجود گفته‌های تقی‌زاده، با وجود رأی قاطع مجلس، با وجود اندرزهای رئیس مجلس، با وجود تهدیدات سفرای روس و انگلیس، با وجود پیغام تهدیدآمیز محمدعلیشاه با وجود کوششی که هزارها نفر مستبد که لباس مشروطه‌خواهی در تن کرده بودند و در میان انجمنها و جماعت بترسانیدن ملت و مرعوب کردن آنها مشغول بودند می‌خواستند بهرقیمتی که هست ملت را پراکنده و ازگرد مجلس دور کنند؛ این عدهٔ فداکار و از جان گذشته که دست از کار و کسب کشیده بودند و شب و روز با نان خشک ساخته و حفظ مجلس و رهبران ملت را که در مجلس پناهنده شده بودند وجههٔ همت خود قرار داده بودند و شبها را بدون بستر در روی زمین می‌خوابیدند و تفنگ بدست در سنگرها و خیابانهای اطراف مجلس کشیک می‌دادند، متقاعد نشدند و چند نفر از برگزیدگان خود را به‌مجلس فرستادند و به‌وکلا پیغام دادند که اگر ملت از اطراف مجلس متفرق بشود و از نگاهداری و پاسبانی کعبهٔ آمال دست بکشد محمدعلیشاه غفلتاً در نیمه‌شب مجلس را بوسیلهٔ قوای نظامی اشغال خواهد کرد و همه چیز از دست خواهد رفت.

نمایندگان جماعت به‌مجلس رفتند و عقیدهٔ ملت را به‌عرض وکلا رسانیدند صنیع‌الدوله که در آن جلسه حضور داشت برای متقاعد کردن مردم و تشویق آنها به کناره‌گیری از محیط مجلس گفت من در هیأت دولت هستم و همه روزه به‌باغشاه می‌روم و از اوضاع آنجا اطلاع دارم و به‌شما قول می‌دهم که خطری برای مجلس نیست و هر گاه مردم متفرق بشوند و وسیله به‌دست شاه و درباریان ندهند این آشوب با صلح و مسالمت خاتمه پیدا خواهد کرد، سپس در حالیکه اشک از چشمهایش جاری بود گفت من حاضرم برای اطمینان ملت دو فرزندم را بعنوان گروگان به‌شما بسپارم.

باری مجلس یا از روی اشتباه و یا بواسطهٔ ترس وجبن و یا از راه خیانت، مجاهدین و محافظین مجلس و مشروطیت و آزادی را متفرق و از اطراف مجلس راند و مجاهدین در حالیکه اشک می‌ریختند و به خائنین نفرین می‌کردند با یکدنیا یأس و ناامیدی از اطراف مجلس پراکنده شدند و در نتیجه مجلس و مشروطیت پس از متفرق شدن مدافعین آزادی به‌روزی که آزادیخواهان حقیقی انتظار آنرا داشتند افتاد.

دستگیر کردن میرزا سلیمان‌خان میکده

مرحوم میکده که یکی از سران مشروطه‌طلبان بود و در این راه زحمت بسیاری کشیده و کمکهای بیشماری در پیشرفت مشروطیت ایران نموده بود در شب پنجشنبه سوم جمادی‌الاول ۱۳۲۶ از طرف مأمورین شاه در باغ شخصی خود واقع در خیابان گمرک دستگیر شد و همان شب مرحوم ملک‌المتکلمین و آقا سید جمال‌الدین در همان باغ مهمان بودند.

از نیمه‌شب ببعد عدهٔ زیادی سرباز و سوار اطراف باغ را محاصره کردند و قبل از طلوع آفتاب مرحوم میکده را دستگیر و در یک کالسکه سربسته گذارده با صدها سوار به‌باغشاه بردند و در آنجا با کمال سختی زنجیر کردند.

مرحوم میکده اول کسی بود که مورد حمله واقع شد و از طرف قوای استبداد دستگیر گردید. علت اینکه محمد علیشاه اهمیت خاصی به‌دستگیری و از بین بردن میکده می‌داد موقعیت او در تقویت مشروطه‌طلبان بود زیرا بخوبی فهمیده بود که با دستگیر کردن میکده یک قسمت مهمی از قدرت مشروطه‌خواهان را فلج خواهد کرد.

میرزا سلیمان‌خان میکده در آن زمان معاون وزارت جنگ بود و در میان صاحبمنصبان و ایلات اطراف نفوذ کامل داشت بعلاوه می‌توانست در موقع ضرورت مقدار کافی اسلحه در اختیار مجاهدین بگذارد و چنانچه اینکار را کرده بود و عدهٔ زیادی از قشون ملی بکمک میکده مسلح شده بودند و او را هم از طرف شاه بهمین گناه متهم کرده و دستگیر کردند و در استنطاق مفصلی که پس از شش ماه محبوس بودن در باغشاه از او بعمل آمد یکی از ایرادهای بزرگ آنها به‌او این بود که اسلحه و مهمات دولتی را در اختیار مجاهدین گذارده بود و از این راه کمک شایانی به‌مشروطه‌طلبان نموده است.

علت دیگر توقیف میکده این بود که او مؤسس و رئیس انجمن برادران دروازه قزوین بود و در آن جماعت نفوذ و محبوبیت بسیار داشت و این انجمن یکی از مهمترین مجامع ملی و مشروطه‌طلب تهران بود چندین هزار نفر عضو داشت که در حدود هزار نفر آنها مسلح بودند و برای دفاع از آزادی و مشروطیت حاضر به‌جانبازی شده بودند.

توقیف میکده سبب انحلال معنوی آن مجمع ملی گردید و پس از حبس او مستبدین در انجمن راه یافتند و ناظم انجمن که از کارکنان باغشاه بود بدستیاری مستبدین افراد را متفرق و مرعوب کردند.

چنانچه در موقع جنگ با مجلس حتی یک نفر هم از مجاهدین انجمن دروازه قزوین در جنگ شرکت نکرد و در روز کارزار کوچکترین کمکی از این انجمن برای دفاع از مشروطیت و آزادی بعمل نیامد.

www.tabarestan.info

نقشهٔ محمدعلیشاه و روسها

چنانچه مکرر نوشتیم محمدعلیشاه که از زمان ولیعهدیش دست‌نشاندهٔ روسها بود و از تعلیمات آنها پیروی می کرد پس از رسیدن به‌سلطنت دائماً با سفیر روس و لیاخف فرماندهٔ قزاقخانه و شاپشال مستشار محرم خود در تماس بود و برای از بین بردن مشروطیت نقشه کشی می کردند. ولی چون دولت روس مشروطیت ایران را در مقابل دنیا به رسمیت شناخته بود و بعد از عقد معاهدهٔ ۱۹۰۷ سفیر روس بظاهر با سفیر انگلیس متفقاً در کارهای ایران مشورت و همکاری می کردند، برای حفظ ظاهر نمی‌خواست نقشهٔ باطنی و دستورات سری دربار روسیه علنی شود و با نیروی اجنبی بساط مشروطیت ایران برچیده شود این بود که در اول کار بطوری که بتفصیل نگاشتیم اتابک را به‌ایران آوردند و امیدوار بودند که به‌دست او مشروطیت از میان برود و سپس قضیهٔ میدان توپخانه و مشروطهٔ مشروعه را پیش کشیدند و از این راه هم به‌مقصود نرسیدند این بود که مصمم شدند با قوهٔ قهریه مشروطه را ریشه کن کنند و برای نیل به‌این مقصود شاه را به‌باغشاه بردند و به‌جمع آوری قشون و مهمات پرداختند.

اینک برای اثبات آنچه در بالا گفتیم بهتر آن دیدیم که مدارک محرمانه و رسمی و غیرقابل تردید که از نقشهٔ روسها در دست داریم در اینجا عیناً نقل کنیم.

این اسناد تاریخی را که پروفسوربراون در تاریخ انقلاب مشروطیت ایران طبع و منتشر نموده راپرتهای محرمانه‌ایست که لیاخف فرماندهٔ قزاقخانه به‌پطرسبورغ و به‌فرماندهی قشون قفقاز فرستاده است.

داستان بدست آوردن این راپرتهای مخفی ازقراریست که در اینجا می‌نگاریم:

پانوف بلغاری که از آزادیخواهان روسیه بود و به‌ایران آمد و کمکهای بسیاری به‌آزادیخواهان ایران نمود در آن زمان سمت مخبری روزنامهٔ (رچ) روسی را در ایران داشت و طبعاً با لیاخوف تماس و آمد و شد داشت، با زحمت زیاد سواد این راپرتها را بدست آورد و در مسافرت چند روزه که به‌پطرسبورغ کرد به‌یکی ازسیاستمداران انگلیس مقیم پایتخت روسیه داد و او از نظر اهمیت موضوع به‌انگلیسی ترجمه کرد و برای

پروفسور براون که یکی از طرفداران صمیمی مشروطیت ایران بود فرستاد.

چندی پس از آن واقعه یکی از آزادیخواهان روسیه بنام پاولویچ ایرانسکی نسخهٔ روسی آن راپرتها را بدست آورد و در یک روزنامهٔ روسی که محرمانه از طرف آزادیخواهان روسیه منتشر می‌شد به‌طبع رسانید.

محرمانه، راپورت نمرهٔ ۵۹، هشتم ماه ژوئن از طرف لیاخف فرماندهٔ قزاقخانه به‌نایب‌السلطنه و رئیس قوای قفقاز:

جناب جلالتمآب، در بیست‌وششم مه روسی (هشتم ژوئن فرنگی) اعلیحضرت شاه مرا با ترجمان اول سفارت به‌باغشاه دعوت کرد و با تقریرات دوستانه موافقت خود را به‌تکلیف سابق که پیش جنابعالی عرض کرده‌ام بشرط تدبیری که تخلیص گریبان از اعتراض دول اروپا بجهت تبدیل کردن حکومت مشروطه به‌استبداد قدیمی ممکن باشد، بیان کرد. و منضماً به‌موافقت خود گفت که خواهشش این است که هرقدر ممکن است خونریزی کمتر باشد ولی من به‌این خواهش او جسارت کرده در جواب گفتم که خونریزی در این جنگ مجبوری و ضروریست، چون از باغشاه برگشتیم من و ترجمان مذکور همان شب در سفارت ترتیبی بجهت معاملهٔ آینده با آشیانهٔ دزدان که در این شهر با طنطنهٔ عظیم مجلس نامیده می‌شود، معین نمودیم، در این ترتیب که یک اساسی است از برای اجرای کارهای آتیه اول قراری که داده شد این بود که تا دم آخر باید مجلس و طرفداران او را بکلی غافل کرده و به‌سفارت نیز نباید گذاشت خبری معلوم شود تا یک دفعه کار را به‌مخالفت کشانده و به‌استعمال قوهٔ مرتبهٔ عسگریه آشیانهٔ دزدان و رشوه‌خواران را خراب و حامیانش را که مقاومت و ممانعت کنند بکشیم و آنها را هم که زنده ماندند محکوم و با جزاهای بسیار سخت مجازات دهیم. چون حال تمام مأمورین و شاه در دست است همیشه در هر کاری اعم از اینکه خوب باشد یا بد مسامحه و عیبجوئی کرده و به‌این جهت تمام کارها را ناتمام می‌گذارند، لازم دیدیم پس از آنکه ترتیباتی که معین کردیم قبول شد، از طرف شاه بخود آزادی تام در اجرای کار داده شود، چنانچه مجبور نباشیم که امر احدی را در این کار قبول کرده باشم ولو از هر که صادر شده باشد، تا اینکه کار بکلی تمام شود اگرچه از اوامر سابق و تعلیماتی که جناب جلالتمآب عالی داده‌اید موقع و حدود قوت بنده کاملا معلوم است ولی باز جسارت کرده و استدعا می کنم که حدودات مداخلهٔ بنده را در این کار که در دست دارم غیر از خدمات سری که در موقع خواهم کرد معین فرمایید، وقتی که ترتیبات کار را معین کردیم و از طرف سفیر و شاه تصدیق شد صورت او را بدون تأخیر به‌جناب جلالتمآب عالی می‌فرستم منتظر او امر عالی.

کلنل لیاخف تهران ۹ ژوئن فرنگی ۱۹۰۸

یک سند تاریخی

ما مکرر گوشزد کردیم که بعد از انعقاد معاهدهٔ ۱۹۰۷ روسها و انگلیسها برای حفظ تخت‌وتاج محمدعلیشاه متفقاً کوشش می کردند و نیز برطبق مدارکی که در دست داریم و تدریجاً بنابر اقتضای مقام و موقع منتشر نموده و یا در مجلدات آیندهٔ این تاریخ منتشر خواهیم کرد انگلیسها برای استرضای خاطر روسها و جلب دوستی آنها در مقابل دولت آلمان به‌از میان بردن مشروطیت ایران و منحل کردن مجلس شورای ملی تن در دادند و دست روسها و محمدعلیشاه را در آن ستمگریها آزاد گذاردند و انواع و اقسام اقدامات را برای خنثی نمودن عملیات ملیون و تقویت محمدعلیشاه نمودند.

جلال‌الدوله پسر ارشد ظل‌السلطان که در آن زمان مورد تنفر محمدعلیشاه بود و پس از انهدام مجلس و از میان رفتن مشروطه به‌اروپا تبعید گردید نامه‌ای را که سفیر روس به‌او نوشته بود و سواد آن در آرشیو این تاریخ ضبط است و ما عین آن را در اینجا نقل می کنیم در پاریس به‌نگارنده نشان داد:

«شما در کار سلطنت شاه اخلال می‌کنید این مطلب با معاهدات و قراردادهای شما مخالف است صریح می‌نویسیم که دولت روس و انگلیس برای تغییر سلطنت موجود موروثی ایران حاضر نیستند و این اقدامات شما برای شما و خانوادهٔ ظل‌السلطان عاقبت وخیم دارد.»

ما از عهدوپیمانی که جلال‌الدوله با سفارت روس و انگلیس داشته اطلاعی نداریم ولی بطورقطع می‌دانیم که ظل‌السلطان و خانواده‌اش از دیرزمانی با انگلیسها رابطه سیاسی داشته و معناً خود را در حمایت آنها می‌دانست و به‌اتکای همین امر بود که خود را طرفدار مشروطیت معرفی می کرد و به‌خیال برانداختن محمدعلیشاه و بدست آوردن تاج‌وتخت ایران افتاده بود ولی انگلیسها که مقید به‌دوستی روسها بودند و تقدیرات مملکت ستمکشیده ایران را به‌دست آنان سپرده بودند و از سیاست آنها در ایران اطاعت و پیروی می کردند دست رد به‌سینهٔ ظل‌السلطان زدند و بطوری که در کتاب آبی نوشته شده مکرر به‌ظل‌السلطان گفتند و نوشتند که این خیال خام را از سر بیرون کند زیرا آنها نمی‌توانند عملی برخلاف رضایت روسها انجام بدهند و راهی برخلاف منافع دولت روس پیش بگیرند.

انتشار خبر رفتن محمدعلیشاه به‌باغشاه در شهرستانها

بطوری که اشاره کردیم همینکه محمدعلیشاه تصمیم گرفت از شهر بیرون برود و در باغشاه مقام گیرد اول کاری که کرد سیمهای تلگراف میان تهران و شهرستانها را قطع کرد و چندی هم مراقبت کرد که مردم ایران از آنچه در تهران می‌گذرد

با خبر نباشند این بود که وقایع تهران پس از زمانی به‌شهرستانها مخصوصاً تبریز رسید ومردم را بیش از پیش نگران کرد.

انجمن تبریز برای چاره‌جویی و کسب اطلاع از حقایق امور جلسهٔ فوق‌العاده‌ای تشکیل داد و به‌مشورت پرداخت. شیخ سلیم گفت تمام این بدبختیها ناشی از بدنهادی محمدعلیشاه است و تا او در مقام سلطنت باقی است امیدی برای بهبودی کارها نیست بهتر این است که ملت او را معزول کند و در این کار انجمن تبریز پیشقدم بشود. دیگران جواب دادند که اول باید از اوضاع تهران اطلاع پیدا کرد و سپس به‌چاره‌جویی پرداخت در این فکر بودند که قاصدی بفرستند که همان موقع رئیس تلگرافخانه وارد و دستخط تلگرافی شاه را که تحت عنوان (راه نجات) منتشر نموده بود و ما عین آنرا در صفحات قبل به‌نظر خوانندگان رسانیدیم به‌رئیس انجمن داد.

اعلامیه محمدعلیشاه چون صاعقه بر سر آزادیخواهان تبریز فرود آمد و دانستند که این مرد بدخواه تمام قوای خود را برای از میان بردن مشروطیت بکار خواهد برد این بود که دسته جمعی به‌تلگرافخانه رفتند و تقاضای تلگراف حضوری با نمایندگان آذربایجان مقیم تهران نمودند ولی نمایندگان آذربایجان به‌تلگرافخانه نیامدند و تبریز نتوانست اطلاعی حاصل کند.

ناچار به‌عموم شهرستانهای ایران و حوزهٔ علمیهٔ نجف تلگرافات هیجان‌آمیز نمودند و از اوضاع تهران و بدخواهی محمدعلیشاه اظهار نگرانی کردند و عده‌ای از مجاهدین در تلگرافخانه و میدانهای شهر جمع شده آماده بودن خود را برای فداکاری در راه مشروطیت اعلام داشتند اینک برای پی بردن به‌افکار مشروطه‌خواهان شهرستانها تلگرافاتی که مخابره شده در اینجا نقل می کنیم:

از انجمن ملی تبریز به‌انجمنهای اصفهان — شیراز — خراسان — گیلان

رفتار و حرکات مخالفانه و خائنانهٔ این شخص خائن به‌ملت و دولت و وطن مسبوق شده و بلادرنگ با اقدامات مادی و معنوی مؤثر قیام نمایید که دارالشورا و مبعوثین ملت در خطر مهاجمات خائنین، موقع غیرت و فتوت است که از برکت یک قوهٔ متحدهٔ ملی عموم ملت ایران را از شروفساد خائنین خلاص و به‌سعادت ابدی نایل شویم — انجمن ایالتی آذربایجان.

حوزهٔ علیه نجف — شاه نقض قسم قرآن مجید و مخالف مجلس، درصدد تخریب اساس مقدس مشروطیت، ملت آذربایجان با تقدیم جان و مال در مدافعه حاضر، و منتظر امر مبارک آقایان هستیم.

انجمن ایالتی آذربایجان

سران مشروطه‌خواهان رشت که بیش از دیگران مراقب جریانات مرکز و اعمال محمد-

علیشاه بودند همه روزه با عده‌ای از سربازان ملی به‌تلگرافخانه آمده آمادگی خود را برای دفاع از مشروطیت به‌تهران و سایر شهرستانها مخابره می‌کردند.

انجمن ایالتی آذربایجان برای اینکه جلوگیری از همکاری و کمک جمعی از رؤسای ایلات و خوانین آذربایجانی با محمدعلیشاه بنماید تلگراف ذیل را به‌توسط میرزا حسن رئیس‌المجاهدین برای آنان فرستاد:

به‌توسط رئیس‌المجاهدین به‌عموم سوار و صاحبمنصبان کشیکخانهٔ آذربایجانی، حاضرین اردوی تهران.

به‌موجب این تلگراف به‌برادران دینی و وطنی اعلام و اخطار می‌شود، بر تمام ملت غیور آذربایجان ثابت و محقق شده است شاه بنای مخالفت را با اساس مقدس مشروطیت و مجلس شورای ملی گذارده خیانت به‌اعتماد و اطمینان شما می‌کند، صراحتاً می‌نویسیم اگر بمجرد وصول این تلگراف به‌دارالشورای کبری ملتجی و تلگراف با نشانه گرفته مخابره نمودید فبها والا بدانید که معاملهٔ یک خائن ملت و وطن در آذربایجان با خانه‌و کسان شما شده بهیچ چیز شما ابقا نخواهد شد.

انجمن ایالتی آذربایجان

www.tabarestan.info

عکس‌العمل رفتار شاه در ولایات و ایالات

پیش از آنکه شمه‌ای از احساسات مردم ولایات برله مشروطیت و تلگرافاتی که به‌مجلس و سران ملیون مخابره می‌کردند بپردازیم با نهایت تأسف از نظر تاریخ باید یک حقیقت تلخی را اقرار کنیم و آن حقیقت تلخ این است که بجز عده‌ای آزادیخواه حقیقی و مشروطه‌طلب واقعی تبریز و رشت که جان برکف گرفته برای حفظ حقوق ملت مستعدو مهیا برای هر نوع فداکاری بودند احساساتی که از طرف مردمان بعضی شهرستانها در طرفداری از مشروطیت می‌شد بیشتر جنبهٔ تظاهر و خود-نمایی داشت.

علت هم این است که پس از ظهور انقلاب درایران، همان دو دستگی دورهٔ استبداد که درمیان مردم بعضی از شهرستانها به‌اسم حیدری و نعمتی بود لباس خود را عوض کرده جمعی به‌طرفداری مشروطه و عده‌ای به‌طرفداری استبداد برخاستند در صورتی که هیچیک ازاین دو دسته به‌آنچه می‌گفتند ایمان نداشتند چنانچه پس ازآنکه مجلس به‌توپ بسته شد و علم مشروطه سرنگون گردید گویی در بعضی از شهرستانهای ایران اصلا مشروطه‌خواه وجود نداشته است و صدا ازکسی درنیامد و کمترین تظاهری درمقابل پادشاه بیدادگر و خائن ازخود نشان ندادند حتی بعضیها چنانچه رویهٔ مردمان پست‌فطرت است بنای بدگویی را نسبت به‌مشروطیت و حکومت ملی نیز گذاردند.

باز عجب در این است که بعضی از پیروان کیشهای جدید که مشروطیت تا حدی آزادی آنها را تأمین کرده بود و از چنگال عوام متعصب نجات داده بود بجای آنکه نسبت به‌مشروطه وفادار باشند خود را شاه‌پرست و مخالف رژیم حکومت ملی نشان دادند. فارسیها و اصفهانیهایی که آنقدر لاف مشروطیت و آزادی می‌زدند و می‌گفتند پنجاه هزار نفر فدایی در راه مشروطیت حاضر کرده‌اند و می‌خواستند به‌طرف تهران حرکت کنند بعد از توپ بستن مجلس کمترین عکس‌العملی از خود نشان ندادند.

تلگرافات ولایات

از شیراز به‌تبریز ۲۲ خرداد:

خدمت اعضای انجمن محترم ایالتی دامت توفیقاتهم. تلگراف مبنی بر نقض عهد و خلاف قسم محمدعلی میرزا رسید. خیلی غریب است که ملت نجیب ایران با این خلافهای متواتره و متکاثره که هر روز ملاحظه می‌نماید، باز آن را به‌سلطنت شناخته بودند. ملت فارس که بالغ برچهار کرور است از اتراک و اعراب و عموم رعایا با ملت آذربایجان هم رأی و عقیده است چون اهالی آذربایجان در اینگونه موارد پیشقدم بوده‌اند وبهر طریقی دستورالعمل بدهند ازجان ومال بهیچوجه مضایقه ندارند (از دوست یک اشارت ازما بسر دویدن)

اردویی مرکب از بیست هزار نفر قشقایی—اعراب و سایر ایلات مستعد حرکت تهران هستند، در حفظ حقوق مجلس مقدس و اساس مشروطیت از بذل جان‌ومال خودداری نخواهند داشت. انجمن ایالتی فارس و عموم ملت.

تلگراف از اصفهان به تبریز ۲۲ خرداد:

خدمت اعضای انجمن محترم ایالتی دامت برکاتهم. بمجرد استماع خبر وحشت اثر مخالفت محمدعلی میرزای خائن با مجلس مقدس دارالشورای کبری شیدالله ارکانه انجمن ولایتی و سایر انجمنهای ملی و عموم ملت در هیجان، کلیهٔ ادارات دولتی را تعطیل، رؤسای آنها توقیف، قولا واحداً به‌آواز بلند با شما هم آواز. متبعد ممکن نیست این شخص خائن هواپرست که لیاقت هیچ کاری را ندارد چه رسد به‌سلطنت اسلامی او را به‌سلطنت بپذیریم. از حالا ببعد تعیین سلطان از طرف پارلمان باشد. تلگرافات متعدده به‌مراکز لازمه مخابره نموده‌ایم. انجمن ولایتی اصفهان

تلگراف از شیراز به‌تبریز ۲۴ خرداد و دیگر جاها:

بعموم ایالات و ولایات ممالک محروسه ایران اخبار می‌شود که این خیانت ظاهری وسعی در خرابی مملکت محمدعلی میرزا را جز بجنون نمی‌توان حمل کرد، چنانکه عقلای مملکت حکم به‌جنون خمری او کرده‌اند در این حال استدعای خلع این مجنون

www.tabarestan.info تبرستان

خائن و معرفی شاهنشاه جدید از مجلس مقدس شده است ملت سلحشور از اطراف از سواره و پیاده مجتمع برای حرکت به دارالخلافه شده‌اند عنقریب بالغ بر پنجاه هزار نفر خواهد شد ساعت بساعت سواره و پیاده از اطراف می‌رسد.

از طرف عموم ملت انجمن ایالتی فارس

تلگراف از رشت به کرمانشاه:

انجمن ایالتی. اساس مشروطیت از کارشکنی محمدعلی میرزا در تزلزل، دارالشورا دچار نفوذ استبداد است. عموم ملت در اجرای نیات مقدس دارالشورا حاضر، مجاهدین با تمام قوا مصمم عزیمت به‌تهران، به‌سایر انجمنها اطلاع دهید. مجاهدین.

تلگراف از اصفهان به کرمانشاهان:

انجمن ملی کرمانشاهان ما نایب‌السلطنه را معین کردیم چهارده ولایات امضا نمودند فقط کرمانشاه باقی مانده فوراً جواب. انجمن ملی اصفهان

تلگراف از شیراز به‌تبریز ۲۲ خرداد:

درجواب با کمال امتنان زحمت می‌دهم ازاین تلگراف نهایت امتنان حاصل شد در راه ملت‌پرستی همه قسم امتحان داده‌ام امتحان فرزند هم لازم بود که خوب به‌برادران عزیزم مکشوف شود و مفاخرت می‌نمایم و هیچوجه نگرانی نیست بلکه سر و پسر که نه در راه عزیزان بود بارگرانی است. ظل‌السلطان

می‌توان گفت که هر روز صدها بلکه بیشتر از اینگونه تلگرافات میان تهران و شهرستانها ردوبدل می‌شد.

تجزیه و تحلیل

میرزا سلیمان‌خان میکده در یادداشتهایی که در ربیع‌الثانی ۱۳۲۶ نگاشته و ازخود بیادگار گذاشته چنین می‌نویسد:

چرخ زمانه برخلاف مصلحت آزادیخواهان درگردش است و چهرهٔ حوادث هر روز عبوس‌تر از روز پیش بنظر می‌رسد آنچه را که رشته بودیم دست مرموز روزگار چله می‌کند و هر مشکلی را که با جانفشانی از میان برمی‌داریم ده مشکل دیگر درمقابل ما ایجاد می‌کنند. با اینکه مجلس شورای ملی خطر را حس کرده و برای جلوگیری از آن کمیسیونی از بیست نفر زعمای ملت و مجلس که ملک‌المتکلمین و سیدجمال‌الدین و میرزاسیدمحمد بهبهانی و حاجی میرزا یحیی دولت‌آبادی در آن شرکت دارند تشکیل داده، اوضاع‌واحوال روزبروز خطرناکترمی‌شود وبادهای مخالف از هرسو می‌وزد، عوامل استبداد بدستیاری بیگانگان

www.tabarestan.info

برای ریشه کن کردن آزادی همدست شده و به‌انواع وسایل بپاشیدن تخم اختلاف در مجلس و میان مردم مشغول است علل اساسی انحطاط وضعفی که در دستگاه مشروطه از چندی پیش ظاهر شده اینست:

اول — محمدعلیشاه که تا این زمان نقاب موافقت با مشروطه را بر چهره نهاده بود و در باطن مشغول تفتین و تحریک برضد مشروطیت بود و مخالفین مشروطیت را تقویت می کرد این ایام نقاب را از چهرهٔ مستبد خود برداشته و شمشیر را علناً برضد مشروطه‌خواهان از نیام کشیده و در رأس مخالفین مشروطه قرار گرفته و بدون پروا برای ویرانی اساس آزادی کوشش می کند.

دوم — از زمانی که معاهدهٔ ۱۹۰۷ منعقد شد دولت روس و انگلیس علناً از محمدعلیشاه حمایت می کنند و حتی روسها ملت ایران را تهدید می کنند که اگر از مخالفت با شاه دست نکشند قشون به‌ایران وارد خواهند کرد و انگلیسها هم از برای جلب رضایت روسها و استفاده از قدرت آنها در مقابل آلمان دست روسها را در ایران بازگذارده‌اند تا با دستیاری محمدعلیشاه مشروطهٔ نوزاد را ریشه کن کنند.

سوم — تا چندی پیش همهٔ انجمنهای ملی از عناصر مشروطه‌خواه و وطنپرست تشکیل شده بود و مخالف مشروطه در میان آنها نایاب بود ولی دیرزمانیست که عده‌ای از عناصر مستبد در انجمنهای ملی عضویت پیدا کرده‌اند و بعلاوه چند انجمن از مستبدین تشکیل شده است و ارشدالدوله که از مستبدین جدی و دست راست محمدعلیشاه است ریاست انجمن مرکزی را که از نمایندگان کلیهٔ انجمنهای تهران تشکیل یافته عهده‌دار شده است و شب‌وروز با جمعی همدستانش برای منافع محمدعلیشاه کار می کنند.

چهارم — کمیسیون نظام ملیون که تا این زمان سری بود و از اشخاص مورد اعتماد تشکیل یافته بود و مستبدین از نقشهٔ آنها اطلاعی نداشتند و عدهٔ مجاهدین و سرباز ملی را نمی‌دانستند و از مقدار اسلحه‌ای که در دست ملیون بود بی‌اطلاع بودند این ایام از تمام اسرار مطلع شده‌اند و عدهٔ سرباز ملی و مقدار اسلحه ما را بخوبی می‌دانند و از مذاکراتی که در کمیسیون نظام می‌شود مطلعند.

پنجم — فقروبی‌پولی در میان ملیون به‌سرحد کمال رسیده است اغلب شبها سربازهای ملی نان خالی هم بدست نمی‌آورند و حتی وکلای ملت قادر به‌ادامهٔ زندگانی نیستند و مجلس بحدی مفلس شده که روزها که جلسه کمیسیون تا چند ساعت بعد از ظهر بطول می کشد مجلس قادر نیست با صرف چند تومان نهار مختصری برای اعضای کمیسیون تهیه نماید.

وزارت مالیه هم بنابدستور محمدعلیشاه به‌عنوان اینکه خزانه خالیست از پرداخت کوچکترین مبلغی به‌مجلس امتناع دارد.

www.tabarestan.info تبرستان

بعکس دستگاه مستبدین رونقی دارد و سفرهٔ آنها رنگین است و پول بی‌حساب در دسترس آنها گذارده شده است.

ششم ــ مهمتر از آنچه در بالا گفتیم تا چندی قبل محمدعلیشاه قدرت نظامی زیادی دراختیار خود نداشت ولی پس از واقعهٔ میدان توپخانه تمام توانایی خودش را صرف جمع‌آوری قشون کرده و اینک یک اردوی معظم مرکب از بیست‌هزار نفر گرد خود جمع نموده است.

هفتم ــ روزنامه‌های خارجی بدستور روسها و انگلیسها از تندروی انقلابیون ایران شکایت می‌کنند و از رویهٔ سران ملیون و خطبا و روزنامه‌نویسها انتقاد می‌نمایند و همین انتقاد جراید خارجی تا حدی مجلس را مرعوب نموده است.

هشتم ــ تا زمانی که صنیع‌الدوله و احتشام‌السلطنه ریاست مجلس را عهده‌دار بودند مجلس در نظر ملت و مستبدین و خارجیها عظمتی داشت ولی از زمانی که ممتازالدوله رئیس مجلس شده بواسطهٔ دارا نبودن یک شخصیت بارز و ناتوانی در کارها و محافظه کاریی که در کلیهٔ امور از خود نشان می‌دهد از اهمیت و عظمت مجلس کاسته شده و مجلس شورای ملی دیگر آن منزلت و مقام سابق را در نظر داخله و خارجه ندارد.

نهم ــ از همه بدتر اینست که از دیرزمانی عده‌ای از وکلا یا از راه خیانت و یا بواسطهٔ ترس‌وجبن و یا در نتیجهٔ مخالفت با اقلیت تندرو و انقلابی با دربار و شاه محرمانه همدست شده‌اند و به‌ساز آنها می‌رقصند.

وکلای شاه مردم را دلسرد می‌کنند و به‌ولایات می‌نویسند که عده‌ای آشوب طلب و انقلابی در تهران پیدا شده که نمی‌خواهند و نمی‌گذارند اصلاحی در امور پیدا شود و مجلس و شاه با هم سازش کنند.

دهم ــ وکلای آذربایجان که تا این زمان همه با هم متحد بودند و یک جبههٔ تند و انقلابی تشکیل داده بودند چندی است دچار اختلاف و دو دستگی شده‌اند و عده‌ای از آنها در باطن با محمدعلیشاه دمساز گشته‌اند.

چنانچه مکرر از اشخاصی که باطناً طرفدار مشروطه هستند و با دربار آمد وشد دارند به‌من می‌گویند از خودتان شکایت داشته باشید زیرا وکلای مجلس، روز وکیل ملت و شب مشاور شاه‌اند.

تشکیل کمیسیون بیست نفری از زعمای ملت

دولت آبادی می‌نویسد: بعد از آنکه محمدعلیشاه به‌باغشاه رفت و خود را برای مبارزه با آزادیخواهان مجهز نمود رهبران ملت و زعمای مجلس بیش از پیش به‌وخامت اوضاع پی بردند و از آینده نگران گشتند چون مرکز صلاحیتداری که

زمام امور را در دست بگیرد نبود و مجلس هم بواسطهٔ اختلافات داخلی قادر به رهبری واداره کردن امور ملی نمی‌شد، لذا کمیسیونی از بیست نفر زعمای ملت و برگزیدگان مجلس که ملک‌المتکلمین و سید جمال‌الدین و خود اینجانب هم در آن عضویت داشتیم تشکیل دادند و زمام امور را به‌دست کمیسیون مذکور سپردند.

تلگرافاتی که از ولایات و انجمنهای ملی می‌رسید از طرف این کمیسیون مطالعه و جواب داده می‌شد، لوایحی که از طرف ملت و انجمنها تقدیم مجلس می‌شد مورد مطالعهٔ این کمیسیون واقع می‌گردید، نشریه‌هایی که از طرف دربار و مستبدین و دولت منتشر می‌گشت از طرف همین کمیسیون جواب داده می‌شد بعلاوه کمیسیون اوضاع خطرناک آن روز را تحت مطالعه و دقت قرار داد. و راهی را که باید در پیش گرفت و صلاح و مصلحت مشروطیت می‌پنداشت اعلام نمود، ولی دست خیانتکاران نگذاشت کار کمیسیون به‌نتیجهٔ مفیدی منتهی گردد و همهٔ عناصر مشروطه‌خواه از یک نقشهٔ واحدی پیروی نمایند.

از جملهٔ اقدامات کمیسیون یکی جواب به‌اعلامیهٔ محمدعلیشاه بود که تحت‌ـ عنوان راه نجات منتشر نموده بود و ما عین آنرا در اینجا نقل می‌کنیم.

جواب اعلامیه راه نجات

مرا به‌خیر تو امید نیست شر مرسان ــ هنگامی که دولت روس درصدد بستن «دوما» یعنی مجلس شورای روسیه برآمد اعلانی در میان ملت منتشر کرد که تقریباً همان اعلان لفظ بلفظ ترجمه شد و در روز ۹ جمادی‌الاول ۱۳۲۶ یعنی دو روز پیش، به‌اسم راه نجات ملت در تهران منتشر شد. مندرجات این اعلان یک آیندهٔ تاریک و یک بدبختی نزدیک را به‌دولت و ملت ایران وعده می‌دهد یعنی همان خونریزیها و هرج و مرجها و همان ضعف قوایی را که دولت و ملت روس بعد از انتشار نظیر این اعلام دچار شد، برای ایرانیان نیز مقدور است. ملت خوب می‌داند که هر چند این اعلام بنام اعلیحضرت محمدعلیشاه انتشار یافته باشد و نسبت او را به‌شخص شخیص سلطنت بدهند باز حقیقت امر غیر از این است، یعنی همانطوری که در کلیهٔ امور چند نفر خائن بی‌ایمان اطراف دربار سلطنت را گرفته در تصرف امور دولتی احق و اولای از شخص پادشاه شده‌اند در این اعلام نیز عقاید شخصی خود را بنام اعلیحضرت در انظار ملت جلوه می‌دهند. ظاهراً اعلام مزبور بطور ابهام از عده‌ای مغرضین نامعین و لزوم اقدام دولت در طرد و یا قتل آنها حکایت می‌ـ کند بهترین دلیلی که عدم انتساب این اعلان را به‌شخص اعلیحضرت مدلل می‌کند همان خوف عمومی است که از ابهام این مقصد و عدم تعیین مغرضین در ملت تولید می‌شود چه معلوم نیست که مقصود از این مغرضین کیها هستند؛ اگر مراد از

www.tabarestan.info تبرستان

اشخاصی است که در استحکام مشروطیت یعنی مایهٔ امیدواری و اصل و ضامن حیات و بقای ایران در مدت این دو ساله اقدام کرده‌اند همهٔ ملت ایران جز معدودی از خائنین درباری داخل در این عنوان می‌باشند واحدی نیست که از این دایره خارج و مستثنی باشد و اگر مراد اشخاصی باشند که حقیقتاً خائن و مغرض و مایهٔ فساد می‌باشند آنهم در صورتی که مملکت دارای سلطان و مجلس شورا و کابینهٔ وزرا و وزارت عدلیه می‌باشد و قانون اساسی مملکت موشح به‌قسم و امضای اعلیحضرت پادشاه شده است همه کس را فقط به‌یک احضارنامهٔ عدلیه می‌توان حاضر کرده موافق اساس شرع و اصول مشروطیت پس از استنطاق و محاکمه به‌مجازات خود رسانید و وقتی که مبهم و غیرمعلوم اسم مغرضین برده شود ناچار هرکس تصور می‌کند که خود او یا یکی از بستگانش داخل در آن زمره می‌باشد و یقین است که در اینصورت اطمینان از عموم ملت سلب شده و خوف و دهشت بر همه مستولی گردیده بالاخره از اجتماع قوی و ضدیت به‌فنای خود و بستگان مجبور می‌شوند و چنانکه گفتیم البته شخص اعلیحضرت هیچوقت به‌انتشار چنین لایحه راضی نشده و به‌این وحشت عمومی تن نخواهند داد و بلاشک همین اعلان نیز یکی از اعمال خائنین درباریست که در این مدت یکسال‌ونیم آنی به‌اتحاد دولت و ملت راضی نشده و با تمام قوا در تفریق و تجزیهٔ این دو قوه کوشیدند و دیگر از عجایب این اعلام که ما را در مقابل اروپائیها شرمنده و بلکه در برابر هر عاقلی خجل و شرمسار می‌کند عباراتی است که مضمون ذیل در آن مندرج می‌باشد. دولت ایران بطوری که دستخط فرموده و به‌عموم دول اعلان فرموده‌ایم مشروطه و در عداد دول کنستیتوسیون محسوب است وکلای مجلس شورای ملی در کمال امنیت و قدرت به‌تکلیفی که از برای آنها مقدر است عمل خواهند کرد. صاحب اعلان هیچ متذکر نیست که سلطنت وقتی مشروطه و صاحب مجلس شورا باشد بموجب قانون اساسی ممکن نیست احدی را از آحادناس برخلاف قانون توقیف و حبس کرده و همه نوع اسباب هتک شرف و سلب امنیت او را فراهم آورد و سه روز قبل حبس علاءالدوله و جلال‌الدوله و سردار منصور، انهدام اساس مجلس شورای ملی و سلطنت مشروطه و قانون اساسی را جداً آشکار می‌کند و نیز انتزاع تلگرافخانه را بی‌اطلاع وزرا از مدیر سابق و واگذاری آن به‌دیگری که پریروز اتفاق افتاده و تغییر حکومت تهران و نظمیهٔ شهر که همین دو روزه بدون اینکه از مجرای وزارتخانه‌ها باشد روی داده و اینها همه قول صاحب اعلان را در وجود مشروطه تکذیب می‌نماید و نیز صاحب اعلان از زبان اعلیحضرت همایونی انتشار می‌دهد که «بدیهی است اشتباهی نخواهد داشت که شخص همایون ما در این مدت تا چه پایه در پیشرفت مشروطیت و آسایش ملت و صلاح حال مملکت اقدامات فرموده و از هیچ اقدامی فروگذار نکرده‌ایم و هر چه گفتند شنیدیم و هر چه خواستند کردیم و از هر حرکت زشت‌وناپسندی تجاهل و اغماض

www.tabarestan.info تبرستان

نمودیم چه عهدها بستند که شکستند، چه پیمانها که بپایان نبردند» این عبارت نیز بحدی برخلاف واقع و ضد مشهودات این مدت است که عامهٔ نفوس در بی‌اصلی آن بهیچوجه تشکی نخواهند کرد چه گذشته از آن مغرضین که معلوم نیست که مراد چه طبقه ازمردمند، عموم مردم ایران در آخر سلطنت شاهنشاه مبرور مظفرالدین‌شاه کبیر برای فقروفلاکت و بدبختی که ایران را احاطه کرده بود و بواسطهٔ بی‌نظمی که درکلیهٔ اعمال دولت مشهود بود و بعلت تسلطی که اجانب در این آب‌وخاک پیدا کرده و حیات استقلالی ایران را تهدید می‌کردند مجبور شدند که بهیأت اجتماع از صغیرو کبیر و عالم و عامی به‌صدای واحد تغییر اوضاع سلطنت را خواستار شوند و پس از کوشش و کششهای زیاد و بعد از مغایرتهایی که درباریان کردند و موانعی که پیش آوردند وقتی شاهنشاه کبیر ماضی مقاصد ملت را بدقت ملاحظه فرمود و اجرای آنرا مایهٔ حیات مملکت و آسایش و آبادی بلاد دید فوراً به‌استرداد حقوق ملت اجازه داد و با غضب علیه اولیای دربار حقوق ملت را تصدیق نمود، شخص اعلیحضرت حاضر هم چه بواسطهٔ فشارهای ملت و چه بعلت وجدان پاک خود در آنوقت به‌امضای این فرمان قضا بنیان ناچار شد و در تمام این مدت ملت چه به‌وسایط روزنامه‌جات و چه به‌وسایل ناطقین چه به‌توسط مجلس و وکلای خود فریاد زدند که مقصود ما از این اقدامات اصلاح مملکت و حفظ منافع اهالی و بالاخره کلیهٔ اصلاحات داخلی و خارجی است و همه جا درمقام عمل جان‌ومال خود را در معرض فدا کاری نهادند، در این وقت لازم بود که دولت نیز که نمایندهٔ ملت است بتمام قوای مادی و معنوی خود در پیشرفت این مقاصد مشروعهٔ ملت همراهی کرده و این راه مخوف پر احتیاط را بواسطهٔ قوهٔ نگهبانی خود تأمین کند ولی افسوس که ملت در تمام این مدت همیشه جزخلاف انتظار خود را از طرف دولت ندید و آنی از جانب دفاع امور دولتی خود آسوده ننشست و تمام این ضدیتها چنانکه همهٔ ما ملت می‌دانیم و شخص اعلیحضرت هم پس از رجوع به‌قلب حق‌بین خود ملتفت می‌شوند ناشی از اغراض خانمانسوز همان یکعده خائنین مسلط بر دربار بود که روزگار ایران را به‌این تیرگی نمود، چنانکه از یکطرف پسر رحیمخان چلبیانلو را در تبریز تحریک کردند که در یکروز روشن سیصد نفر از نفوس محترم را از دم شمشیر گذرانده و صدها خانمان را از هم پاشیده، از یکطرف اکراد ساوجبلاغ مکری را محرک شده حیات استقلالی مملکت را به‌تزلزل انداختند، از یک طرف در ماکو و گرگانرود و ارومیه و خوی و اردبیل آتش روشن کرده بکشتن نفوس مسلمین و به‌باد دادن عرض و ناموس اسلام و اختلاف در امنیت و وحشت عمومی اساس نظم را برهم زدند، از یکطرف به‌اشارات مخصوص، قوام و پسرهای او را به‌غارت و خرابی فارس مأمور کردند و ایل عرب را به‌معاونت او مأمور نمودند، از یک طرف در زمان حکومت سیف‌الدوله کرمانشاهان را میدان جنگ کرده خونهای مسلمین را در عوض هیچ گناه

www.tabarestan.info تبرستان

ریختند، از یکطرف شیخ سیف‌الدین را به‌حضرت عبدالعظیم فرستاده آتش فتنه را دامن زدند و بعد از آن شیخ فضل‌الله را که دینش دنیای او می‌باشد به‌همان مکان مقدس فرستاده امنیت را از تمام مملکت سلب نمودند و بعد از فاصله مؤید فتنهٔ ۱۱ رمضان سیدعلی یزدی شدند و قم و کاشان و اصفهان و یزد و کرمان را نیز چنانکه صفحات روزنامه‌ها پراست وصورت تلگرافها در تلگرافخانه‌ها حاضر، از این خونخواری و خون‌آشامی بی‌نصیب نگذاشتند و بعد از همهٔ این فتنه‌ها، فتنهٔ ثانوی که توسط شیخ فضل‌الله در میدان توپخانه برپا شد و همراهیهای ظاهری که اولیای دولت از فتنه‌انگیزی او کردند جای هیچ تردید نیست و همهٔ دنیا می‌دانند که قریب یکماه تمام از شمال تا جنوب و از مشرق تا مغرب ایران چه زلزله و آشوب در این مملکت برپا بود و چگونه سلب امنیت از همهٔ قصبات وشهرهای ایران نمود و هنوز قسم‌نامهٔ ثانوی دولت خشک نشده بود که فتنهٔ ورامین و شیخ محمود و حسن‌خان قرچکی را برپا نمودند و شبانه به خانهٔ فریدون ریخته او را کشتند و بهاءالواعظین را در ملاءعام برحسب مأموریت مخفی زخم زدند و معاهدهٔ مشکانه را که دولت برای تأیید قسم خود در واقعهٔ توپخانه کرده بود به‌موقع اجرا نگذاردند. ملت در همهٔ این اقدامات به‌چشم دقت می‌دید و در میان همهٔ این وقایع چیزی را که مایه‌تسلی قلب خود وجهت جامعه، ملت و دولت و علت دو قوه باشند تجسس می کرد ولی بدبختانه درظاهر اثری از آن بدست نمی‌آورد بلکه بعکس شاپشال تبعهٔ روس و علی‌بک و امیربهادر روسی نژاد را هر روز برخلاف میل ملت در دربار مسلط‌تر برنفوس و اعراض مسلمین می‌یافتند و معلم روسی را برای تربیت ولیعهد دولت ایران به‌مذاق روسها ۱۵ سال اجیر می‌دیدند. تمام این مطالب را ملت می‌دید ولی بواسطهٔ اطلاعی که از احاطهٔ شخص اعلیحضرت به‌اغراض شش هفت نفر خائن داشت با شخص اعلیحضرت هیچوقت دل بد نکرد و با تمام قوا در چشم‌پوشی از این اعمال کوشید تا وقتی که هجوم همسایگان به‌سرحد شروع شد و تگرگ تهدید و استقلال ایران از هر طرف به‌افق مملکت باریدن گرفت، در این وقت ملت از اتحاد تامه مابین خود و نمایندهٔ قوای خویش یعنی شخص اقدس اعلیحضرت همایونی ناچار گردید و موقع را تنگ‌تر از آن مشاهده کرد که به‌اهمال و دفع‌الوقت بگذراند از این رو با کمال ادب و نجابت مانند همهٔ اقدامات سابقهٔ خود امرای مملکت را جلو انداخته و رئیس سلسلهٔ جلیلهٔ قاجار و خیرخواه شخص اعلیحضرت را برای تصفیهٔ دربار از خائنین قرار دادند و شخص اعلیحضرت هم برحسب او امر وجدانی خود قول صریح برطرد و تبعید شش نفر از مفسدین درباری دادند و ملت را با صدای زنده باد شاهنشاه ایران قرین یک دنیا مسرت کردند ولی افسوس که یک روز فاصله در آن خوف و وحشت عمومی شاپشال که یک نفر از طردشدگان بود با شمشیر کشیده در رکاب اعلیحضرت امنیت عمومی را تهدید نمود و با انتزاع مدیر سابق تلگرافخانه و بریدن

سیمهای تلگراف بدست غلامهای کشیکخانه و شلیک به‌طرف آدمهای تلگرافخانه و تغییر حکومت تهران و نظمیهٔ شهر بدون اطلاع وزارتخانه و تلگرافات به‌اطراف مبنی بر اعتنا نکردن به‌احکام وزیر جنگ و امثال این امور عمه مسرتهای حاصله از فرمایش ملوکانه را مبدل به‌یک غم‌واندوه عمومی کرد. اعلان مزبور تمام حرکات درباریان را بعکس به‌ملت نسبت می‌دهد و می‌گوید «چه عهدها بستند و شکستند و آسایش را از مردم برداشتند» درصورتی که بستن عهد و شکستن آن را جز از اعمال درباریان نمی‌توان محسوب داشت و سلب آسایش عمومی را جز ازطرف اولیای دولت نمی‌توان دید و کیست که از داخله و خارجه نداند که تا امروز در حفظ اساس مشروطیت چه قسمها خورده و شکسته گردید و چگونه به‌تحریکات درباریان سلب آسایش عمومی و امنیت مملکتی شده وگرنه آحاد ملت عهدوقسمی ندارند که بشکنند و قوهٔ شخصی را دارا نیستند که صرف سلب امنیت کنند والسلام علی من‌التبع‌الهدی.

سپس چنین می‌نویسد:

صبح چهارشنبه دهم جمادی‌الاول ۱۳۲۶ تقی‌زاده به کمیسیون آمد و اظهار کرد که باید صلح کرد وصلاح نیست زیاد سختی بشود بدیهی است که او درمیان وکلا از همه به‌مخالفت با شاه معروفتر بود وشاه هم او را دشمن خود می‌دانست و تصورمی کرد که درواقعهٔ بمب او و رفقایش دخالت داشته‌اند دراینصورت این اظهار تقی‌زاده موجب تعجب شد.

زیرا اولا حرف ازصلح زدن اکنون معنیش صرفنظرکردن از حقوق ملت بود و مردم بدگمان هرکس راکه ببینند حرف صلح می‌زند دنبال نموده و از او بدگوئی می‌کنند، دراینصورت این مرد که خود را سردستهٔ تندروها و مخالفین با شاه می‌دانست و تا حال اظهار می‌کرد که باید کار را یکطرفی کرد و ریشهٔ فساد را از بیخ و بن کند صلح‌طلب شده است و دم ازصلح‌خواهی می‌زند.

جای بس حیرت است بعضی از اعضای کمیسیون که از او تبعیت دارند سکوت کردند بعضی دیگر ضدیت کرده اعتراض نمودند تقی‌زاده شرح مفصلی از علت تغییر عقیدهٔ خود بیان کرد وگفت در مجلس موافقت دیده نمی‌شود و اکثریت با آنطرف شده‌اند و در اینصورت نمی‌شود با اکثریت مجلس مخالفت کرد و خارجیها هم می‌گویند انجمنها زیاده‌روی می‌کنند وکار را از دست مجلس گرفته‌اند و از این جهت هرج‌ومرج شده است دیگر آنکه ما استعداد مدافعهٔ کامل نداریم با این تفصیل ما جز اینکه صلح کنیم و بتدریج کارها را اصلاح کنیم چاره‌ای نداریم. سپس گفت من عقیدهٔ خودم را می‌گویم تا معلوم شود کی می‌گوید جنگ باید کرد وکی می‌گوید صلح باید کرد. بعدازبیانات تقی‌زاده اعضای کمیسیون که به‌افکارمجلس و نظریات خارجیها پی بردند و باطن کار راکه تا حال آنطور نمی‌دانستند فهمیدند به‌فکر فرو رفتند و تصور

www.tabarestan.info تبرستان

کردند که با شرایط صحیح بطوری که از حقوق ملت چیزی پایمال نشود و نقض قانونهایی که شده جبران شود اصلاح بهتر خواهد بود ولی کسی نمی‌داند که شاه که خود را آماده برای هر کاری کرده است برای اصلاح حاضر خواهد شد یا خیر؟

ملک‌المتکلمین بعد از بیانات تقی‌زاده نطق مفصلی کرد که حاصلش این بود که ما چه جنگ کنیم و چه صلح باید قوه داشته باشیم، اعضای انجمن بیانات ملک‌المتکلمین را تصدیق کردند، نگارنده گفتم قوهٔ ما اتحاد و اتفاق است.

ملک‌المتکلمین عقیده داشت که صاحبمنصبان فوج خلج با ما همراه‌اند و اگر جنگ پیش بیاید فوج مذکور بیاری ما وارد کارزار خواهد شد ولی نگارنده عقیده دارم که صاحبمنصبان فوج با دو طرف راه دارند و به‌آنها اطمینان نمی‌توان داشت هر روز وزرا مخصوصاً صنیع‌الدوله، علاءالدوله، مشیرالدوله و مستوفی‌الممالک به کمیسیون می‌آیند و از صلح‌وصفا صحبت می‌کنند ولی غافل از آنند که نظر آنها کمترین تأثیری در وقایعی که بزودی رخ خواهد داد ندارد.

امام جمعهٔ خوئی که طرفدار صلح‌وصفا بود از طرف کمیسیون پیش شاه می‌رود که شاید او را وادار کند علاءالدوله و جلال‌الدوله و سردار منصور را که تبعید کرده بود آزاد نماید ولی شاه نه‌فقط با آزاد کردن آنها موافقت نمی‌کند بلکه می‌گوید برای سازش و صلح باید ملک‌المتکلمین، سید جمال‌الدین، میرزا جهانگیرخان، میرزا داودخان، یحیی میرزا و نگارنده از ایران بروند.

امام جمعهٔ خوئی پیغام شاه را به کمیسیون ابلاغ می‌کند، اعضای کمیسیون برآشفته به‌امام جمعه می‌گویند شما رفته بودید وسایل آزادی چند نفر را فراهم کنید حال آمده‌اید و تبعید چند نفر دیگر را می‌خواهید.

با اینکه نه‌مجلس شورای ملی و نه کمیسیون راضی به‌تبعید ما چند نفر نشده و با سرسختی مخالفت کرده عقیدهٔ خود ما این بود که اگر رفتن ما چند نفر از ایران از جنگ و خونریزی جلوگیری می‌کند با طیب خاطر حاضریم برویم و این عقیدهٔ خودمان را به‌شاه و درباریان اعلام کردیم ولی محمدعلیشاه که منظوری جز بهمزدن مشروطه و ازمیان بردن مجلس و آزادی نداشت همینکه فهمید که ما آمادهٔ مسافرت هستیم بوسیلهٔ چند نفر از وزرا دستخطی به‌مشیرالسلطنه رئیس‌الوزرا صادر کرد که ما از مسافرت آن چند نفر صرفنظر کردیم.

خدعهٔ دربار

در همان روزهای پرآشوب و اضطراب یک ورقهٔ چاپی در میان مردم منتشر شد به‌این مضمون «عنقریب محمدعلیشاه قاجار به‌شمشیر مسعود قاجار ظل‌السلطان از میان خواهد رفت» سران ملیون همینکه متوجه شدند که اعلامیهٔ مذکور

برای ایجاد نفاق و تفرقه میان ملت و به‌تحریک مقامات خارجی تهیه و منتشر شده است بفوریت همهٔ اوراق را جمع کردند و ناشرین آن اوراق را از میان خود راندند و ظل‌السلطان را همچون محمدعلیشاه ستمگر و مستبد خواندند.

ملت آمادهٔ فداکاری بود اما مجلس...

مجلس رأی داد که مدافعین مشروطیت باید از اطراف مجلس متفرق بشوند و مجاهدین راه آزادی که با کمال سرسختی برای دفاع از حق خود را آمادهٔ فداکاری کرده بودند باید اسلحه را کنار گذارده پی کسب و کار خود بروند، ولی گوش ملت برای شنیدن حرف مجلس آماده نبود و از دیرزمانی به‌این حقیقت تلخ پی برده بود که دست خیانتکار شاه و اجانب در مجلس راه پیدا کرده و عده‌ای از وکلا درخفا به‌دربار راه یافته و همداستان شده‌اند، آقا میرزامحسن برادر صدرالعلما نمایندهٔ تهران به‌کمیسیون بیست نفری رفت و رأی مجلس را به‌اعضای کمیسیون اعلام نمود. ملک‌المتکلمین گفت عاقبت کارخودشان را کردند، سیدجمال‌الدین گفت دیگر امیدی باقی نمانده، بهبهانی گفت نباید مردم را متفرق کرد، حاجی امام جمعهٔ خویی گفت شاه قول داده است که اگر مردم متفرق بشوند با مجلس راه سازش پیش خواهد گرفت، اعضای کمیسیون متحیر بهم نگاه می کردند و همگی در بهت فرو رفته بودند گفته شد که باید دو نفر از کسانی که مورد اعتماد و ستایش ملت است به‌مسجد سپهسالار که محل اجتماع انجمنها است بروند و رأی مجلس را به‌ملت ابلاغ نمایند واز ملت بخواهند که برای رعایت مصلحت عمومی فوراً متفرق بشوند. دولت‌آبادی می‌نویسد: اعضای کمیسیون باتفاق، ملک‌المتکلمین را برای منظور فوق انتخاب نمودند ولی او از قبول این مأموریت سرباز زد و گفت من به‌متفرق کردن ملت عقیده ندارم و پراکنده کردن مدافعین آزادی را بزرگترین خیانت به‌ملت و مشروطه می‌دانم.

بحرالعلوم کرمانی نمایندهٔ مجلس نقل می کند بعد از اعلام تصمیم مجلس شورا مبنی بر متفرق کردن ملت ما یک جلسهٔ محرمانه با حضور ملک‌المتکلمین و سیدجمال‌الدین و میرزا جهانگیرخان و مساوات و حاجی میرزا علیمحمد دولت آبادی و قاضی قزوینی و شاهزاده یحیی میرزا و علی آبادی و چند نفر از آزادیخواهان معروف که همگی از عمل مجلس عصبانی بودند در خانهٔ آقامحمدحسین تاجر، معروف به‌خیاط تشکیل دادیم و برای چاره‌جویی به‌مشورت پرداختیم و از وخامت اوضاع و خطر حتمی که در پیش بود صحبت کردیم مساوات گفت بدبختی ما در اینست که تا حال یک دشمن داشتیم و با او روبرو و در جنگ بودیم حالا میان دو دشمن قرارگرفته‌ایم یکی شاه و مستبدین و روسها و دیگری مجلس، دشمن اولی بنام استبداد می‌خواهد ما را از میان ببرد و دشمن دوم بنام مشروطه می‌خواهد مشروطه را ریشه کن کند. یحیی میرزا گفت

www.tabarestan.info تبرستان

حالا که فنای ما و اضمحلال مشروطه مسلم است خوبست فردا چند نفر از وکلای خائن را که ضررشان از امیربهادر بیشتر است و در لباس مشروطه‌خواهی تیشه به‌ریشهٔ مشروطه می‌زنند از میان برداریم. مساوات گفت من با این عقیده موافقم زیرا اگرچند نفر از وکلای خائن کشته بشوند وجهه مجلس عوض خواهد شد و وکلا راه خود را تغییر خواهند داد و درمقابل ملت تسلیم خواهند شد.

من گفتم این کار یک خطر بزرگی هم درپیش دارد و آن خطر بزرگ اینست که هرگاه ملت به‌طرف مجلس هجوم ببرد و نمایندگان را مورد تهدید قرار بدهد محمدعلی شاه از این پیش آمد استفاده کرده بفوریت قوای نظامی که دراختیار دارد برای نجات طرفداران خودش و برهمزدن و متفرق کردن ملت خواهد فرستاد و جنگ بدون تردید درخواهد گرفت، عاقبت بعد از صحبت بسیار که تا نیمه شب بطول انجامید همه متفقاً بر این عقیده شدند که ما که باید از میان برویم و از میان خواهیم رفت، پس بهتر اینست که با نام نیک از دنیا برویم و با خون خودمان سند آزادی را مسجل کنیم. با این قصد و نیت مجلس خاتمه یافت و دیگر حوادث روزگار اجازه نداد بار دیگر گرد هم جمع بشویم.

www.tabarestan.info
تبرستان